تلفن آذربایجان ۲-۱۶۲(۵)

۲
۹۲۲۴

بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

بازدید شد
۱۳۸۲

ن-۸۸۷۷
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب عالم آرای عباسی
مؤلف اسکندر بیک منشی
موضوع
شمارهٔ قفسه ۹۲۲۴ م
شماره ثبت کتاب ۷۹۱۹۳
۱۱۷۹۵

رجوع شود ۱۰۲۳، ۱۰۲۴

خطی . فهرست شده .
۹۲۲۴

۹۲۲۴

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۳۴ - ۳۷

۸۸۷۷-بن
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب عالم آرای عباسی
مؤلف اسکندر بیک منشی
موضوع
شمارهٔ قفسه ۹۲۲۴
شماره ثبت کتاب ۷۹۱۹۳

… سال ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴ رجوع شود

خطی - فهرست شده
۹۲۲۴

عالم آرای عباسی

کتابخانه
جعفر سلطان القرائی
تبریز ۱۳۲۵ قمری

مدار

مدار

انتزدول خلاصه

بالهدا

عنوان صحیفهٔ سلطنت و عالم آرائی پادشاهان کامکار و دیباچهٔ دیوان خلافت و کشورگشائی سپهر پایان
گردون اقتدار که بر حسب الملک والدین توأمان ناظم مناظم دین و دولت و مسندآرایان محافل ملک و ملت
جز بتأسیس مبانی عدل و احسان و بسط بساط رأفت و امتنان زینت پذیر نیست چه هر یک ازین گروه والا
شکوه که از درگاه احدیت مامور امر ان الله یأمر بالعدل والاحسان اند این شیوهٔ ستوده را پیش نهاد همت
ساخته در نگهبانی خلق الله کوشش نموده اند پایهٔ رفعتشان بفرّ و همت یکتائی در فضای علیا رسیده
به دولت جاودانی و عزت دوجهانی فایز گردیده ارباب تحقیق دران عالم تیز و تمیز که نظر بصیرت
بشناخت مصنوعات کارخانهٔ خلقت و ابداع گشوده اند صاحبان این شرف کامله و دریافتگان این کیفیت شامله
کرا از مظاهر صفات کمال احدیت است بر حسب خطاب بلاارتیاب السلطان العادل ظل الله ظلال برتو نبوت
ذخیرهٔ از اجزای نبوت و ولایت شمرده اند **بیت** عدل کن زانکه در ولایت دل ؛ در پیغمبری زند عادل
ملک جهان بنور عدل آراست ؛ آسمان و زمین ز عدل بپاست ؛ الحمد لله والمنه که ذات کامل الصفات
عالم آرای صورت و معنی خدیو جهان و قهرمان شاهنشاه و قضا قدرت قدرتوان خسرو کامکار کامبخش
کامران عنوان صحیفهٔ خلافت و عالم آرائی آرایش ایوان معدلت و کشورگشائی زینت افزای سریر سروری
آرایندهٔ دیهیم عدالت گستری فرمان روای جهان فرخنده داننده یگانه گوهر دریای آفرینش سلطان جهان
بانش دولت و کامکاری زیبندهٔ اورنگ نصفت و جهانداری سمی عم نبی آخر الزمان غلام با اخلاص حضرت

شاه مردان که از روی غایت عقیدت و پاک اعتقادی خود را کلب آستان ملایک آشیان آن حضرت میداند ؛
درة التاج تارک اقبال ؛ شاه وصی منقبت و اجلال ؛ قرآن بی شرع اساس ؛ خسرو عهد و شاه
دین عباس ؛ اعلی الله تعالی لوای دولته و خلافته برین شیوهٔ ستوده موصوف و باطن فیض مواطن
برین شیمهٔ کریمه مفطور و مجبول است لاجرم از دیوان رفیع الارکان رنگ ما یشاء و یختار توقیع سلطنت
و پادشاهی ممالک فسیح المسالک ایران که خلاصهٔ ربع مسکون و بهترین عرصهٔ جهان است و از فرز
شاهزادگان این دودمان صفوت نشان بنام نامی آن خسرو عالیقدر عطیه مکان زیب و زینت پذیر
و منشور این موهبت عظمی باسم سامی آن سلطان سلاطین نشان توقیع و تزئین یافته سبب آنکه [illegible]
ملکی که ممنوع جمهور معاصران حسب عزدان عالم تیره است از تطاول حوادث زمان و نوایب دوران پژمردگی
گلشن احوال ساکنان آن دیار از سموم هجوم بی طراوت شده بود از نسائم صبح اقبال و اهتمام نسیم عنایت
ذو الجلال و زلال کرمت [illegible] و جلال آن حضرت طراوت تازه و نکهت بی اندازه یافته نضارت
و خرمی از سر گرفت و همچنانچه در صحیفهٔ اول نگاشتهٔ کلک بیان گردیده مقر سلطنت روز افزون منظر
ابد مقرون بورود موکب مسعود رشک دار العلوم و گرد اسبهٔ اعادی مخذول العاقبه که خس و خار گلشن
[illegible] ابد پیوند آن حضرت بودند از تاثیر قهر قهرمان زمان خود را بعدم گرفتند و آن حضرت
[illegible] واجب مثال و شوهر والد عالیشان چمان و ممانعی بر مسند فرمان روائی ایران و تخت فرزند
بخت آبا و اجداد عالیمکان تکیه زده جمیع طوایف و قبایل که سرگردان بادیهٔ حیرت و بی سر انجامی بوده
گرامی آن حضرت را که این چه از عطایای آسمانی و بهین عطیه از عطایای یزدانی دانسته از میمنت قدوم فرخ
انجام بشارت [illegible] آوردند بشارت و مبارک باد از خاکیان [illegible] افتاد و
سایر وجود [illegible] همایونش آرایش یافته صیت سلطنت و پادشاهی و آوازهٔ خلافت و شاهنشاهی
آن برگزیدهٔ الهی در اقطار آفاق اشتهار یافت خلایق از اطراف و جوانب روی ارادت بدرگاه کیوان
اشتباه آورده پیشکش و نثار ایثار می نمودند و بزبان حال که فرائم بمقال گویا بودند **بیت** شها ملک
ملک مهر و بخت رام تو باد ؛ مبارک بود بر تو تاج شهان که برتست زیبنده تخت
جهان ای ملک زمان دهی ؛ که هستی بپنهان راز شاهنشهی ؛ بود از عطایات پروردگار ؛ قضا
[illegible] م و قدر رهنمای تو باد ؛ به عمر طبیعی رسد سال تو ؛ بود که [illegible] دولت و اقبال تو ؛ مبادا بجز خسروی کار تو
ل ؛ برادرنگ شاهی صد و بیست سال ؛ [illegible] جلوس بهشت
[illegible] عرفان [illegible] در رشتهٔ نظم کشیده شده **بیت** کرده [illegible]

همایون کلاه ؛ بود چون سایه خدای جهان ؛ سایه انداخت بر عباد الله ؛ سال تاریخ دل طلب
میکرد ؛ هاتفی بانگ زد که ظل الله ؛ و اسم شریف عباس بهادر خان نیز تاریخ جلوس همایون و از
الهامات غیبی در مورد اشارت لاریبی ؛ بیت ؛ بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران ؛ تاریخ جلوسش شد عباس
بهادرخان ؛ امید که زمان دولت سعادت پیوندش طلیعه روز دولت حضرت صاحب الامر متصل بوده
انوار معدلتش بر بسیط عرصه گیتی گسترده باد و قواعد خلافتش از اختلال حوادث دوران مصون بوده بهار
دولتش را آفت خزانی در رساد و سالکان مسالک اخلاص و دولتخواهان عتبه علیه که دوش مناصی کرا بمجد
حلقه ارادت و بگوش بندگی این آستان رفیع بنیان بر گوش و غاشیه عقیدت و خدمتگاری بر دوش جان
دارند بتخصیص صاحب سعادتی که در خدمت این خدیو زمان بمنصب والای وزارت دیوان معزز و مر
بلند و این پایه اقبال بنام نامی و القاب سامی آن سعادتمند موشح و مزین و صدر صحیفه اول باوصاف
کمالش معنون است از نهال برومند حدیقه رافت و احسان و شجره سعادت ثمره ریاض معدلت و احسان
سلطان سلاطین نشان بهره‌مند بوده همیشه توجهات خاطر آفتاب اشراق آن حضرت آفاق کامیاب عزت
و عافیت باشد بحق الحق و آله ؛ راقم این مقالات و محرر این حالات که ذره مره کمترین غلامان با اخلاص
این دولت ابد پیوند معد دوست بتوفیق باری حضرت باری عز اسمه شرح وقایع ایران و ظهور دولت
این خاندان ولایت نشان و شطری از حالات اجداد کرام عالیمقام حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را
که شهریاران عالم معنی اند و قضایای زمان ولادت باسعادتش با خلاصه احوال خیر مآل بر سبیل
اجمال تا این سال که سنگوزئیل مطابق هزار و نود و شش هجری است در مجلد اول بی عبارت منشیانه و استعارات
شعر سلسله طریق رموزی نگارانه تسوید نموده با تمام رسانید که چنانچه در صحیفه اول اشارتی بآن رفت
اگر از عمر امان یابد و فرصتی اتفاق افتد مسوده مذکور را که رموزی از حکایات است به عبارات شریفه و استعارات
لطیفه در رشته تحریر کشیده به بیاض برد و زوایدش را که در وقت کتابت بی اختیار بر زبان قلم جریان یافته
و ضروری فن تاریخ نیست انداخته نسخه منظم و منثر پرداخته آید که مقبول طبع بالغ نظران صاحب بصیرت و مستعد
عالی فطرت گردد ؛ اکنون بنا بر وعده سابقه اراده چنانست که در این صحیفه یک قرن سعادت قرین از ابتدای
زمان سلطنت ایران آن حضرت که فی الحقیقه آغاز دولت و سال اول تمکین بر اورنگ خلافت سال
مرقوم قلم وقایع نگار گردد و با خود اندیشید که اگر بروش اهل تاریخ سنه هجری را که مبدا آن
ماه اول ماه محرم است منظور دارد ؛ اکثر اهل عجم نمی فهمند زیرا که در میانه اتراک و اهل عجم مبدا و سال
[illegible] نهای چهار فصل که نوروز دیگر میشود یک سال است

در روش سال ترکی واقع میشود و تواریخ که ارباب استعداد بجهت وقایع عظیمه روزگار در رشته بلاغت
انتظام میدهند با سال ترکی مختلف است بعضی موافق سنه سابق هجری و بعضی مطابق سنه لاحق است
یعنی یکی کمتر یا زیاده و چون در این هنگام ملتزم است که این نسخه عالم آرا از غوامض و مشکلات بری و عاری
بوده عام فهم و خاص پسند باشد نظر از آن اختلاف پوشیده بسال ترکی که عام فهم تر است قرار داد
که هم پیشتر از احوال او اتفاق افتاده باشد و هم بر سالکان مسالک جهانداری روشن باشد که در عهد
خلافت این یگانه دوران در هر سال چگونه نصف باروی داده و بتوفیق حضرت ذوالجلال و حسن سعی اولیای
شهریار بهمال نیروی اقبال در هر سنه چه مقدار ترقی در امور دین و دولت واقع شده اگرچه در دو
سال اول دولت ظفر مآل چون هنوز اختر بخت ایرانیان در حضیض وبال بود بعضی مکروهات که در لوح
قضا ثبت شده بود بحیز ظهور آمده اما بتوفیق الله تعالی زمان ادبار زود سپری شده زمانه اقبال سعادت
و اقبال بر روی دولت بی زوال گشاده بیمن بخت همایون و نیروی همت والا رفع مکاره گردیده
ریاض مملکت از رشحات سحاب لطف الهی و حسن اعتنا و اهتمام پادشاهی طراوتی تازه یافت و فی الواقع
بی شایبه تکلف و سخن پردازی اگر بدیده بصیرت مشاهده نمایند کردار خجسته آثار این تایید یافته حضرت
آفریدگار عمدة الافواه کارنامه سلاطین جهان و دستور العمل پادشاهان جم اقتدار است ؛ رمز سخن
رقم سنوی که خامه وقایع نگار قبل از این تحریر آن پرداخت در سنه قشلیقان خاطر از امرای عراق جمع
نموده میرزا سلمان جنت الاستقلال تکیه بر مسند وکالت زد و [illegible] مهمات دیوان پیش گرفت و حضرت
بجهت استحکام قواعد ملک سلطنت و صلا[illegible] تکفل او را در استحکام امور جهانداری توفیق
مطلق داشته روز بروز عظمت و اقتدا[illegible] فزوده [illegible] اوایل حال [illegible] دولتخانه همایون نزد او حاضر گشته
کلی و جزوی مهام دیوانی برای و صلاح او تحصیل می یافت بعد از چندروز از دولتخانه بیرون رفت در
منازل مرحومه پریخان خانم صبیه شاه جنت مکان که در جنب دولتخانه بود نشیمن ساخت و از امرای اطراف
ولیخان افشار از کرمان و یوسف خان ولد قلی بیگ قورچی باشی افشار از ابرقوه و محمد قلی خان ذوالقدر
و میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان از شیراز و علیقلی سلطان نواده شاه قلی خلیفه ذوالقدر مهردار از قم
و میر حمزه خان طالش از آستارا و محمد خان ترکمان از همدان [illegible] پایه سریر سلطنت مصیر رسیده
ادراک ملازمت اشرف نموده از ظلمت حیرانی بار روشنا[illegible]

مجلد زینت جد او مخدره احتش نشو و نما یافته تا غایت حجب الله احدی در میانه ده بود و صبیه سلطان
حسین میرزای ابن بهرام میرزا که در حباله نواب غفران مآب شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا
بود لایق تزویج و مناسب پرستاری ذات مبارک اشرف دانسته بعد از استخاره از آن حضرت علمای
عظام و فقهای کرام در ساعتی سعد از دو برج زهره آسمان سلطنت را با مشتری اوج سعادت عقد
کرده در باغ سعادت آباد و میدان اسب شاه جنت مکان جشن ملوکانه و مجلس پادشاهانه آراسته
سه شبانروز عروسی کرده ابواب عیش و طرب بر روی خلایق گشوده و وضیع و شریف آن دو پرده نشین
سرادق عصمت آرایش پذیرفته بدین نسبت والا سعادت امتیاز یافتند و بعد از فراغ لوازم جشن
و سرور و مراسم عیش و سرور هر یک از امرای عالیقدر را بمناصب مناسب و بتیولات ارجمند اختصاص
بخشیده منصب قورچی باشی گری به یوسف خان قرار گرفته مهرداری به خلیلی خان ذو القدر مفوض
شد ایالت شیراز به مهدی قلیخان تعلق گرفت و ترکمن ولد بوداق منصب خلفایی یافت امارت باب
وزارت دیوان اعلی که میرزا عبد الله ولد میرزا سلمان وعده نموده رقم فرستاده بود بملاحظه میرزا
شاه ولی ولد میرزا احمد که وزیر مرشد قلیخان بود و پدرش در حلقه تربیت متعلق آمده حق خدمت در این دولت
دولت داشت تغافل ورزیده خدمت وزارت از میرزا شاه ولی منشی جیشه و ولایت و لکشی آن صفحات
که چون آلکه بود بمضمون جهان آرا بشستار و اکثر املاک خاصه شاه جنت مکان و خاصه آن حضرت بود در زمان
نواب سکندر شأن به شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا و بعد از او با بو طالب میرزا تعلق داشت و مرشد
قلیخان بخود متعلق و مخصوص ساخت و این اول بی ادبی و خطایی بود که در عراق از او در وجود آمد و الکای
قم به سلیمان خلیفه ترکمان تعلق گرفته ترکمن خان شاملو بحکومت همدان منسوب گشت و سایر ممالک
بنوعی که رای مرشد قلیخان اقتضا کرد بامرای عظام تقسیم یافت و از هر یک فراخور الکا و ایل داد یکان
گرد دو شند در باب لشکر و قشون سند گرفتند که در سفر خراسان حاضر سازند و قرار یافت که در اول بهار
موکب جهان گشای شاهی بجانب خراسان در حرکت آمده با لشکرهای عراق و خراسان بدفع عبد الله
خان پرداخته محصوران دار السلطنه هراة از ضیق محاصره خلاصی دهند **ذکر باقی حالات
و واقعات سنه مذکور ذیل سال اول جلوس سعادت مأنوس همایون اعلی و چون فتنه کرد**
... در دار السلطنه هرات نزد علی

در آمده و بمشهد مقدس تشریف آورده لله گی مرشد قلیخان و در میانه استاجلو بودن ملکه و خاطر شریف بود
اما بجهت صلاح دولت رضا بآن داده بود و در این وقت که بر تخت فیروز بخت موروثی جلوس نموده
و مرشد قلیخان پایه قدر و منزلت با ایوان کیوان رسانیده و شوکت و اقتدارش از دیاد پذیرفت امرای
عظام خصوصا پیر غیب خان استاجلو و برادران که از مشهد مقدس اعلی آمده از نه کار رنجیده گراه شده اند
خاطر اشرف را در شوکت و اقتدار پیش از پیش با مرشد قلیخان همیشه و بودند تا بسلط و اقتدار
او بنا و ردو آتش حقد و حسد در کانون درون شان اشتعال یافت و همگی همت بر رفع او گماشته باغوای
میرزا عبد الله ولد میرزا سلمان که بهوس وزارت دیوان اعلی آمده مقصودش بحصول نه پیوسته
بود با مهدی قلیخان حاکم شیراز و قورچی باشی و علی قلی سلطان ذو القدر مهردار و ابو المعصوم خان
ترکمان و قورمش خلفای اتفاق نموده عهد و پیمان بسته در رفع مرشد قلیخان یکجهت گشته و فرصت
می جستند و چون میرزا محمد امین ولد میر میران صدر که از اعاظم سادات عالیشان بود از اصفهان آمده
بحوالی قزوین رسیده بود و مرشد قلیخان قرار داده بود که باتفاق امرا باستقبال او روند اصحاب مواضعه
قرار داده بودند که در سر اسب او را پایمال گرفته خاطر از مهم او جمع سازند صباح آن روز دو سه کس از مردم
که از مواضعه مذکور خبر داشته نزد مرشد قلیخان آمده از این حال اعلام نمودند مرشد قلیخان هواخواهان خود را
جمع نموده از راه میدان اسب به دولتخانه همایون آمده در این حال ... نموده حضرت اعلی شاهی را از
فتنه و فساد امرا خبر داده و امرای طاغی بمنزل یوسف خان قورچی باشی جمع شده چون واقف گشتند
که مرشد قلیخان از کید و غدر ایشان خبردار شده و خود را به دولتخانه انداخته در ملازمت اشرف است
بهیات اجتماعی مجددا بدولتخانه آمدند و بهانه سواری و استقبال میرزا محمد امین اکثر ملازمان و قشون ایشان
یراق بسته بودند الکای آقاسیان و قاپوچیان خواسته شد که لشکر ایشان را از دخول مانع آیند
هجوم نموده تمکین نکردند و بی اعتنا الانه باندرون دولتخانه در آمده با جبه و یراق با ایوان چهل ستون
در آمدند و اغراض ایشان آن بود که این اراده موافق مزاج اشرف نشسته و معاونت از آن حضرت یافته دفع
مرشد قلیخان بآسانی خواهند کرد حضرت اعلی هرچند از اطوار مرشد قلیخان و زیادتی دخل و اقتدار او
ناراضی بودند اما به فطانت رای و حسن تدبیر رعایت جانب مرشد قلیخان نمودن و مهر بی وسیله طاغیان
مذکور را بخود دستی برآمده اگر در ایام شورش و فترات به تغلب مرتبه ایالت و بزرگی یافته طریق سلوک
ملوک طوایف داشته اند از میان برداشتن او اولی و اهم دانسته شد زیرا که جمعیت دفع آن جماعت بهانه بهتر از این
بدست می آید بالجمله چون حضرت اعلی از آمدن امرا با ایوان چهل ستون واقف شدند کس نزد ایشان

فرستادن که مطلب شما ازین هجوم و ازدحام چیست و باعث این شورش و غوغا کیست ایشان که تا ده
حرفی کردند اندک دلیری بجا نیست کرده کردند و جرات بیشتر رفتن نمود و حصول مطلب خود را موقوف بدیگر
حواله نمودند و در عرض جواب کردند که اراده استقبال میرزا محمد خان داریم اگر خان اراده استقبال داشته
باشند باتفاق باستقبال برویم و الا از خدمت اشرف مرخص گشته روانه شویم چون ایشان حرفی دیگر
نگفتند نواب اشرف رخصت ایشان داده فرمودند که سیاره بیگ که خان در خدمت اشرف بمهمی مشغولست
و نتوانسته آمد ایشان از کمال سفاهت و بی‌عقلی بازگشته بعد از استقبال بهیات اجتماعی بباغ سعادت آباد
رفته داشتند که بعد ازین از شر مرشدقلیخان ایمن نتوانستند بود پرده از روی کار برداشته بمخالفت
او ظاهر ساختند و بجمع نمودن لشکر مشغول شدند و مهمی که در اول حال در کمال آسانی میسر بود دشوار
کرده بجز ادراج ساختند مجملا چون خبر جمعیت و شورش در باغ بسمع اشرف اعلی و مرشدقلیخان رسید
قورمش خان شاملو را نزد ایشان فرستاده استفسار کردند که سبب این شورش چیست و چه مدعا دارند
ایشان علانیه گفتند که به تسلط و اقتدار مرشدقلیخان راضی نیستیم و سلوک ناهنجار او نسبت
به بندگان حضرت اعلی مشاهده می‌نماییم که مرضی قزلباش نیست و ما را بار و تحمل صورت نمی‌بندد
حضرت اعلی منع نمودند که شما را لازم این درگاه هست اگر حرف و دعوایی بخاطر شما رسیده بود از جهت علو
مرشدقلیخان و دیگری شکایت داشته باشید قاعده آنست که با عرض رسانید که هر چه فرمان عاطفت صادر
گردد به عمل آورند بجهت سر در میان قزلباش فتنه انگیختن و لشکر کشی نمودن موجب عصیان و طغیان است و
ملاحظه آنکه مبادا اندیشه دیگر نموده باشند و سودای دیگر در سر داشته باشند دفع ایشان بر ذمت همت
لازم دانسته بجهت آنکه سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده گردد شاهی سون فرموده جار کرده که هر کس
سر از زمین شاه دوست میدارد به دولتخانه همایون جمع آید طوایف قزلباش گروه گروه به دولتخانه
و میدان اسب جمع آمده رفته رفته جمعیت ایشان بتفرقه و پراکندگی روی آورده و ایشان از حصول مقصود
مایوس گشته قورمش خان را نزد جمع خود طلب نموده مصحوب او بخدمت اشرف پیغام کردند که قصوری در
اخلاص و بندگی ما نشده و نواب اشرف کمال رضا داریم غایتش از مرشدقلیخان آزرده خاطر شده ایم
که با ما سلوک ناهنجار پیش گرفته چون هر یکی منصبی از مناصب دیوان اعلی سرافرازیم لوازم آن
منصب از ما متمشی نمیشود و هیچکدام در مهم خود استقلالی نداریم و توقع مقرب او نزد پیشتر داریم و کمر ظلم او
میرسد مطمح آنست که بندگان اشرف اعلی به نفس نفیس متوجه شده بنوعی که لایق دولت قاهره باشد
میان ما ... لاح فرمایند و قرار مداری دهند چون قورمش خان رفته امشب مهمان او باشند دو روز

دیگر مرشدقلیخان سر رضای خاطر ایشان چنانچه از همه جهت مطمئن گردانند و قورمش خان وسیله صلح شده
ایشان را با یکدیگر صلح دهد قورمش خان ایشان را تکلیف خانه خود کرده آخر روز از باغ
سعادت آباد بیرون آمده بمنزل او رفتند و شب در آنجا بودند قورمش خان کما ینبغی لوازم مهمانی پرداخت
اما جماعت شاهی سون که در دولتخانه جمع آمده بودند در آن شب تا صبح پاس داشته بطریق حزم و احتیاط
مرعی داشته روز دیگر که خسرو ثوابت و سیاره بر اورنگ چهار پایه فلک مینا رنگ بر آمده جنود کواکب را
به شمشیر تیغ آبدار آتشبار متفرق و معدوم گردانید قورمش خان به دولتخانه آمده مهدی قلیخان ذوالقدر
حاکم شیراز که اعقل آن جماعت بود باتفاق او آمده از جانب خود و امرا از خدمت اشرف عذرخواهی
خواسته شروع در گله گذاری کرده عرض نمود که مرشدقلیخان برای جوانی عرض اشرف معظم مهمات
ممالک را تفضیل داده مهرهای مبارک اشرف را که توقیع صحایف دولت و جهانداری و مقالید خزاین سلطنت
و فرمان برداری است در گردن آویخته بی‌اراده خاطر او دست بعمل نمی‌آورد قاعده آنست که مرشدقلیخان
مهرهای مبارک را من بعد نزد خود نگاه نداشته به بندگان اشرف سپارد که بطریق زمان شاه جنت مکان
در حرم محافظت نمایند و در هر هفته دو روز دیوان کرده امرای عظام که هر یک منصبی از مناصب دیوان
دارند در پیش سفید اوجاق خود انجمن شوند و مهمات الکا و قشون هر طایفه بصلاح و استصواب ریش سفیدان
طایفه منفصل باید گردد که قورچی باشی در میانه هر یک از امرا که ارکان دولت اند در میانه اهل و اوجاق
خود عزت و اعتبار رتبه باشند بندگان اشرف فرمودند که در زمان نواب سکندر شان بجهت اقتدار
امرا و حقیت ایشان و تفحص کبری ایشان با یکدیگر چندین فساد در میانه قزلباش روی نمود و در این
زمان آن قاعده فراموش میباید کرد اختیار مهمات با پادشاهست و مرشدقلیخان را محل اعتماد دانسته
حل و عقد امور را برای صاحب او تفویض کرده ایم هر کس رضای خاطر مبارک میخواهد او را بزرگ و ریش سفید
خود میباید دانست مهدی قلیخان در اثنای محاوره و گفتگو آواز بلند کرده با مرشدقلیخان سخنان خشونت
آمیز گفت حضرت اعلی را نایره غضب مشتعل گشته فرمودند که ای مردک معنی ترا با ایالت شیراز و حکومت
فارس سرافراز فرموده ایم زیاده ازین چه توقع داشتی که در میانه قزلباش فساد و بیکی وجود استقلال ...
سری بر آمده اند خار کلاه دولتست • رخنه گر ملک سر افکنده به • یعقوب بیک ولد ابراهیم
حاکم شیراز بود ... زمان شاه جنت مکان و خود به خراسان رفته • عذر

اعلی در همانجا بقتل او مبادرت نموده همان لحظه برتبهٔ ایالت شیراز سرافراز شد بعد از قتل او ایلمس
ولد شاهرخ خان ناظر اعلی ذوالقدر را که مهردار نواب سکندرشان بود و بشرمت ابوطالب میرزا [illegible]
معزول گشته بعد از دو سه روز او هم گرفتار بود بدستور منصب مهرداری عنایت فرموده هم علیقلی سلطان
مهردار را با وجود آنکه دو دفعه و همچنین شاهقلی سلطان حلف را که همین حالت داشت منصب خلیفایی سرافراز
فرموده هم قورچیان اکه حضا شیخ بود بکفایت او معزول گردانیده و بعد خان افشار برادر اسکندر
خان افشار را قورچی باشی کم گرفتن یوسف خان مامور ساختند او هم خان زنگان کم گرفتن ابوالمعصوم خان
معین گشت و امرای استاجلو و شیخ پسر عیب خان و برادران او را متکفل شدند و نام بردیا با عموم قرساخلی
سیومان سوار شده رو بخانه قورچی خان آوردند امرای طالبی که تصور همین نکرده بودند از حال
آگاه شده چون اکثر مردم ایشان متفرق شده بودند تاب توقف نیاورده در کمال اضطراب اکثر [illegible] برای
سوار شده روی به امن کوه قشوه آوردند که شاید خود را بگیلان توانند رسانید ابوالمعصوم خان
زنگان و امام قلی میرزای زنگان از دنبال تخلف نموده از طرف دیگر بجانب همدان گریخت چون اکثر
به امن کوه رفته بودند عساکر منصور رو بجانب ایشان شتافته روی بآنطرف آوردند و کسی از عقب
ابوالمعصوم خان نرفت لهذا خود را به سلامت بهمدان رسیده از آنجا به بغداد رفت و جمعی که بطرف
امن کوه رفته هنوز قدم از شهر بیرون ننهاده بودند که طلیعه لشکر با ایشان رسید طایفه مال سرخود
گرفتند و امرا بعضی که بجنگ ایستادند در همانجا کشته شدند و بعضی که سرخود در جنگل [illegible] دستگیر
گشته سوای یوسف خان قورچی باشی که مرشد قلیخان بجهت آشنایی قلی بیک پدرش و اینکه حالا در
دوست راضی بقتل او نشده و امیر اصلان خان برادر پسر عیب خان که نواب کامیاب اشرف را باو
شفقت تمام بود احدی از آن جماعت زنده نگذاشته شد و این دو کس اگرچه کشته نشدند اما محبوس گردانیده شده
بقلعه فرستادن و بعد از ایامی که بقلعه بودن یوسف خان بالتماس ولیخان حاکم کرمان که عم زاده اش بود
نجات یافته امیر اصلان بقتل رسید میرزا عبدالله پسر میرزا سلمان که محرک این فتنه بود با میرزا نظام
الملک برادرش گرفتار شده چون تاجیک بود مهم ایشان بترحم قرار یافت و به یک مبلغی تحمیل نموده
[illegible] اصلان سپردند که [illegible] را از ایشان بازیافت نماید [illegible] برادر شاه ولی ولد میرزا احمد بود او و عطا الله
[illegible] کاشان و وزیر آذربایجان و شیروان بود و میرزا احمد

توجه خاطر [illegible] را نسبت با وجید انشت ملاحظه امه مهبا داده دیگر باره وکیل و رکن سلطنه گشته از دو
استقلام گشته در فتح خراسان تاخیر نموده تا آنکه مساهله و اهمال از حد اعتدال گذرانیده و محصوران
قلعه هرات از نقصان آذوقه و عفونت هوا و بیماری که در قلعه بهم رسیده بود بی تاب و توان گشته بودند
مصادره و قوت قلعه داری نماند شده و طایفه اوزبک بر قلعه مستولی گشته آن بلده فاخره بدست اوزبکان
افتاد و شرح این احوال بر سبیل اجمال آنست که چون عبدالله خان از اطاعت و انقیاد علیقلی خان مایوس گشته
کمر همت به تسخیر قلعه هرات بست و طایفه اوزبک بمحاصره قلعه قیام نموده و قلعه را مرکز وار در میان گرفتند
علیقلی خان و طایفه شاملو مردانه پای ثبات و قرار استوار داشته بلوازم قلعه داری می پرداختند و هر روزه
از جانبین محاربه و مصادره وقوع یافته بازار گیر و دار گرم و هنگام ستیز تیر و تفنگ پیام اجل میرسانیدند و
بعد از آنکه توجه همایون اعلی از خراسان بعراق و تمکن آن حضرت بر سریر سلطنت موروثی ایران مسموع طایفه
جلیله شاملو گردید اگرچه علیقلی خان غبار عنادی که فیمابین واقع بود از امداد مرشد قلیخان مایوس بود
اما محض غیرت خلوص و طویت و غلامی چندین ساله این دولت عظمی تا ممکن دست و پا [illegible]
بود کوشش نموده نمیگذاشت که اوزبک قدم بر خاک ریز تواند نهاد چند مرتبه یورش و هجوم نموده
سنجقی دو سه مرتبه قریب به سیصد چهارصد نفر بشهر در آمدند و محصوران مردانه به دفع کوشیده بسیاری
از بهادران نامی را بر خاک هلاک انداخته شهر را نگاه داشته تا آنکه مدت محاصره بامتداد کشیده از
هیچ طرف نسیم امدادی نوزید و از نقصان آذوقه و ماکول نامناسب و عفونت هوا بیماری عظیم در شهر
بهم رسیده از عوام بخواص سرایت کرده هر روز خلقی کثیر از ترک و تاجیک راه عدم پیمودند و بدین
[illegible] سبب استقلال تمام باحوال محصوران راه یافت بازار گیر و دار گرم بود و هنگام ستیز تیر از مصادره عاجز
شده و بعضی از اهل خراسان که در قلعه بودند خصوصا ملا میر باخرزی که سالها نمک پرورده این دولت
[illegible] مکی گرده یکی از برج شهر را که در عهده اهتمام او بود خالی گذاشته به پروایان ملحق شده
[illegible] انجامی قلعه و عجز و اضطرار بقیه سپاهیان و عدم قوت و قدرت ایشان را چنانچه بود و بعبدالله
[illegible] نشان کرده و اظهار دولتخواهی اوزبکیه نموده در تسخیر قلعه سعی نمودن گرفت علیقلی خان از
[illegible] شاملو پر بوداق سلطان را با ابوطالب بیک اردوبادی مستوفی خود که باو نسبت قرابت
[illegible] معتمدان بیرون فرستاد که با عبدالله خان عهد مصالحه نموده قرار دهد که بجماعت
[illegible] از مملکت باز داشته با خانه کوچ و اهل عیال بیرون روند عبدالله خان
[illegible] و در این وقت تحریک ملا میر و معتمدان حرام نمک خصوصا میرزا

ابوالولی انجو که در زمان ابوطالب میرزا صدر شده بود بدستور برتبه عالی صدارت سربلند شده و عهده‌دار
مهر شرف نفاذ بدستور زمان شاه جنت مکان بسید بیگ کمونه شفقت شد بعد از این قضایا مرشدقلیخان
بجمیع شفقت و التفات اشرف اعلی سر مفاخرت بایوان کیوان رسانیده و من حیث الاستقلال بر مسند
وکالت دیوان اعلی تکیه زده بانتظام مهام ممالک پرداخت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مصلحت دولت
قاهره در تقویت و تمشیت او کماینبغی توجه و اشفاق مبذول داشته همواره ملتفات صوری درباره او
مبذول میفرمودند **از سوانح** این سال امام قلیخان قاجار بیگلربیگی قراباغ است که در گنجه باجل طبیعی فوت
شده ایالت آن ولایت بمحمدخان ولد خلیل خان بن شاهوردی سلطان زیاد اغلی قاجار که در زمان
شاه جنت مکان بیگلربیگی قراباغ بود مفوض گشت و امام قلیخان مذکور از اویماق بود و قاجاریست
که اسمعیل میرزا تربیت نموده بحکومت قراباغ سربلند شده بود و در زمان دولت نواب سکندرشان
و فرزند ارجمند سلطان حمزه میرزا چنانچه در صحیفه اول جابجا تحریر یافته او در محاربات رومیه
مردانگیها بظهور رسانیده بود و مدت ده سال من حیث الاستقلال امیرالامرائی قراباغ بود و در آن سرحد
کمال اختیار و اقتدار داشت **ذکر وقایع سیچقان ئیل مطابق سنه سبع و تسعمایه که سال دوم
جلوس همایونست و شرح استیلای اوزبکیه بر بلده طیبه هرات و کشته شدن علیقلی خان
اوجی طایفه شاملو و بیان فتوح خراسان** چون زمستان بپایان رسیده
نوروز عالم افروز بفرخی و مبارکی روی نمود باد بهاری طرب انگیز شد روی هوا خلد آمیز شد از
اثر ژاله کوثر سرشت صحن چمن گشت چو باغ بهشت سلاطین عرصه جهان که غارت لشکر ... بوده
از آسیب حوادث دوران اطمینان یافته با هزاران برگ و نوا زینت و خرمی از سر گرفتند و شاهدان
ریاحین که سر بجیب اختفا فرو برده بودند بجلوه‌گری درآمده بجهت ازدیاد ... گشته مرشد قلیخان
تهیه و اسباب یورش خراسان پرداخته همه روزه اوقات صرف انتظام احوال لشکریان مینمود و نگاه
نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا از بیم فتنه قزلباش از اول حال در قلعه الموت که طهماسب
نیز در آنجا محبوس بود فرستاده بودند که تا معاودت سفر خراسان در آن قلعه اقامت داشته باشند و در
الحال بجهت نزدیکی گیلان بودن آنجا را مصلحت ندیده قلعه ورامین ری که وسط ملک عراق
مرغوب دارد جهت مسکن ایشان قرار یافته احمد بیگ کرامبا که از معتبران طایفه استا...
بود بمحافظت قلعه و خدمت ایشان معین گشت و مرشد قلیخان اگرچه همه روز...
استخلاص محصوران قلعه هرات در میان داشت اما باطنا چون علیق...

ارباب و اهو احیس عذر زبانی راضی نشده و با آنکه **بیت** در آیین شاهان و رسم کیان پیام آوران
امینند از زیان و در هیچ عهد و زمان کشتن ایلچیان معمول نبوده و هیچیک از کشورگشایان و ملوک
سلف در کتب آن نگشته همگی مذموم شمرده‌اند عبدالله خان آن امر شنیع اقدام نموده و فرستادها
در دهان توپ نهاده بجانب قلعه انداخت و آتش بیداد در خرمن عمر آن بیچارگان زده و فی الحقیقه اسباب
ناموس خود را سوخت بالجمله چون علیقلی خان و اعیان شاملو از مصالحه مایوس شدند ابواب خلاصی را
مسدود و بهر طریق ترتیب ... دیگر با آن لشکر خونخوار مقاومت نموده قلعه را نگاه داشته اما کثر
بروج از نگهبانان خالی مانده بود و در ماه یازدهم شبی در رجب تقدیر بخلاف معتاد که علیقلی خان از برج
خود بمنزل رفته بود و اکثر قزلباش از استیلای جوع بجاهای خود رفته بودند شخصی از بروج ... زده
که این برج از نگهبانان خالیست جمعی از بهادران اوزبکیه که همیشه مستعد یورش بودند خود را بپای برج
رسانیده نردبانها بالا رفتند و چند کس را بپایان کشیدند و همچنین در دو سه برج دیگر این عمل کرده
علیقلی خان و لشکر قزلباش از همه جا غافل بودند ناگاه آواز کرنا از برج و باره برآمده اوزبکیه بشهر
ریختند از غایت سراسیمگی و عدم قدرت احدی از مستحفظان بمدافعه ایشان نپرداخته و دست
از محافظت بروج و باره کشیده در کمال اضطراب بی‌اختیار خود را بحصار اختیارالدین که در میان شهر
واقع و از آثار ملوک غوراست رسانیدند و شهر هرات بدست اوزبکیه درآمده قتل و غارت و یغمای شهر
شروع یافته آتش بیداد بنوعی مشتعل گشت که زبانه بکره اثیر رسید علیقلی خان و جمعی از طایفه شاملو
و غیرهم که در حصار اختیارالدین پناه جسته بودند دو روز در کمال پریشانی و اضطراب بسر برده چون
آذوقه و اسباب حصارداری در حصار نمانده بود حیران کار خود گشته عبدالله خان چون خبری از
احوال حصار مذکور نداشت و تصور مینمود که محصوران آن جماعت جمع قلیل‌اند و آذوقه بسیار دارند
و در نگهداشتن آن ارک سعی بسیار خواهند کرد و معامله بامتداد خواهد کشید بوساطت محمد باقی اتالیق
و میر قلبابا کوکلتاش و امرای معتبر اوزبکیه بعلیقلی خان پیغام کرد که اگر ترک قلعه‌داری کرده ارک را
بسپارد و مملکات خود را عرض نماید او را در حفظ میداریم که با جماعه قزلباش بهر طرف خواهد رود
بلکه آمده و مارا کورنش نماید علیقلی خان و اتباع اگرچه اعتمادی بسخن عبدالله خان و طایفه...
اما چون اراده ازلی بشهادت ایشان تعلق گرفته بود و از فقدان آذوقه جز بیرون آمدن چاره...
رضا بقضای کردگار داده روز سیم بیرون آمده با امرای عبدالله خان متوجه کرپا...
حسین میرزا بود گشته اوزبکیه لنگ را بتصرف درآوردند عبدالمومن ...

بود امرا و اعیان بدین عبد المؤمن خان با بخارا بردند سست جهان باز داده خود با اشاره پدر علی الاحتیاط
الروایتین جمعی از بهادران اوزبکیه را که اکثر برادر و پسر و اقوام ایشان در محاربات ایام محاصره
بدست قزلباش کشته شده بودند تحریک نمود که از طبقه قزلباش انتقام کشند در وقتی که علیقلی خان
او بحوالی خانه عبد المؤمن خان رسیدند امرای اوزبکیه گفته بودند که با شمشیر و یراق بخدمت پادشاه
رفتن خوب نیست شمشیرها را از میان کشوده بودند و در آن اثنا یکی دو نفر اوزبک شمشیر کشیده او را از اسب
انداختند شاه محمد ... نیز بدست بنیل علیقلی خان رسانیدند که برادر غازی سلطان بلبان شاملو
شاملو مانع دست درازی و تیغ خنجر بر او انداخت جمعی دیگر از اوزبکیه بجانب ایشان شمشیرها کشیدند
قزلباشیه چون مشاهده این حال نمودند بهم برآمده دانستند که حال چیست کلمه شهادت بر زبان آورده
همگی بر مشهد تیغ فنا کشته شدند القصه مجموع بیرون آمدها دست از جان شیرین شسته در آن واقعه هولناک
شربت شهادت چشیدند عبد الله خان بعد از وقوع این حال حکم بقتل عموم قزلباش نموده اوزبکیه
... در قتل و غارت نمودند که بسیاری از مردم تاجیک نیز با وجود موافقت مذهب بدعوای
قزلباش کشته شدند نساء و صبیان طایفه شاملو را و غیر ذلک باسیری کرده بجانب ماوراء النهر فرستادند
خواتین سلطه شاملو را جهت بدست آوردن ذخایر و دفاین بکتک و شکنجه کشیدند و دقیقه از دقایق آن ما
مرعی نگذاشته و بعد از شکنجه بسیار و اخذ اموال برهنه و عریان سر میدادند که کسی از آن بلیه نجات
یافتند قلیلی از آن طبقه که در بیوتها مخفی بودند شبها بیرون آمده پیاده و برهنه پای سر بصحرا نهاده فرار
نمودند چندگاه رافضی کشتن در آن ملک رواج داشت هر کس عداوت قدیم با کسی داشت فی الحال
برفض منسوب ساخته دو جاهل نادان را گواه گذرانیده قاضی متدین حنفی مذهب بی تامل حکم بقتل
و قتل آن بیچاره مینمود و بدین بهانه کسانی که اندک تمولی بوده مصادره نموده اوزبکیان گرفتار بود مجملا چندگاه و رعایا
... دعا بودند تا آنکه عبد الله خان حکومت آن ولایت بمیر قلبا کوکلتاش که از اعیان
... بود مرد فاضل صاحب طبع بود و حق تقسیم در زد خان داشت و محل اعتماد او گشته رتبه
منصب عالی صدارت داشت تفویض نموده مشار الیه اندک اندک بشیوه ملک داری درست همت
کرده ابواب جور و اعتساف متعصبان مذهب را از آزار و اضرار بقیة السیف خلایق
... بالتیام جراحات بیچارگان پرداخت و فی الجمله استقامتی در آن ملک بهم آمد القصه چون
... هرات خان عزیمت صوب مشهد مقدس بر خواست که بجانب رای حسن ...
ساکنان آن بقعه شریفه دفع مایه با وکلاء عبد الله خان ابواب لعنت

و آتشبازی مصنوع ساخت و تحف و هدایا بخدمت خان فرستاده و عرض کرد که چون لشکر اوزبکیه
مدتی مدید است که از اوطان جدا افتاده در تسخیر قلعه هرات مشقت بسیار کشیده اند و هرگاه متوجه
محاصره قلعه مشهد مقدس گردند استعداد و قلعه داری این مردم بیشتر است و جهت حفظ و حراست
روضه مقدسه حضرت امام الجن والانس در قلعه داری زیاده از مردم هرات سعی و کوشش
خواهند کرد و موکب عالی را در این ولایت توقف بسیار باید کرد و لشکریان زحمت بسیار خواهند
کشید و مع ذلک پادشاه ما بر مسند سلطنت و پادشاهی موروثی تمکن یافته با عموم سپاه قزلباش
از پای تخت همایون بیرون آمده متوجه خراسانست و اگر در اثنای محاصره مشهد مقدس قدم بآن
ولایت نهند معلوم نیست که طایفه اوزبکیه که در این دو سه سال ییلاق خراسان کشیده اند تاب
مقاومت لشکر بیحساب قزلباش توانسته آورد و اولی آنست که در این سال بسعادت کوچ نموده
متوجه مقر سلطنت گردند و ما را مهلت دهند که در سال آینده اگر پادشاه ما در خراسان باشد
ایشان نیز بآنچه صلاح دولت خود دانند عمل نمایند والا احتیاج نهضت موکب عالی نیست هر کس از
امرای اوزبکیه را فرستند مملکت را سپرده راه خود میگیریم عبد الله خان را این سخنان مقبول
و آوازه توجه موکب همایون نیز باو رسیده بود بعد از کنگاش مکرر صلاح در مراجعت دانسته
مشهد نموده مجدد پیشکش قناعت کرده طبل ارتحال کوفته متوجه جانب سرخس شده و چون بپای قلعه
رسیده در حوالی شهربند فرود آمد امیر حسین حاکم آن ولایت که ولد میر سلطان حسین فیروز جنگ
و در زمان شاه جنت مکان در سلک امرای چغتای خراسان منسلک است و در این عهد حاکم سرخس بود
ابواب شهر و قلعه را مسدود ساخته لوازم حفظ و حراست مرعی میداشت و جماعت چغتای ملازمان و نهایت
مردانگی نموده اوزبکیه را پیرامون شهربند نگذاشتند عبد الله خان قریب چهل روز نشسته کار بر
بسیاری از جنود اوزبک در محاربات که فیما بین روی نمود ضایع شدند بالاخره سخن از در صلح و عهد گزاردند
جنگ را در باقی گذاشته عبد الله خان مجدد پیشکش قناعت نموده طبل رحیل کوفت بعد از رفتن او
قزلباش تا غوریان در تصرف داشتند و از غوریان تا کنار مرغاب بتصرف اوزبکیه در آمد میر قلبا
کوکلتاش برداشت در ایامی که عبد الله خان در حدود مشهد مقدس بود اوزبکیه مرغاب در آمده چپاول
انداخته نهب و غارت خرابی مملکت تمام داشتند صحاری و اقتباعی مشهد مقدس عرضه آمده
کرشابه تاب رسیده دست از خرابی باز داشته متعرض محصولات که اکثر بسرکار خاصه ...
و معاش جمعی کثیر از خدمه آن روضه مقدسه است گردند علما و فضلای اوزبکیه ...

مشهد مقدس فرستادند مولانا محمد مشکک رستمداری جوابی نوشته فرستاد و صورت هر دو مکتوب درین
صحیفه درج افتاد که ارباب فطنت و اصحاب تمیز از مطالعه آن بهره ور گشته حسن عقاید ارباب و بطلان
ظهور یابد مکتوب علمای ماوراءالنهر در جواب صحیفه خدمت روضه منوره و نقبای مشهد مقدس معلی نوشته
بر هیچ مؤمن عالم که متعرض باحوال و نفوس کسانی که گوینده کلمه طیبه لا اله الا الله و محمد رسول الله
و علی ولی الله اند مادام که از ایشان افعال و اقوالی که موجب کفر است صادر نشود و عمل بطریق مرضیه
سلف و ائمه رضی الله عنهم نموده باشند جایز نیست اما وقتی که با تکلم باین کلمه طیبه مذهب اهل سنت
و جماعت کلام علما و اتقیا را بالکلیه مهجور گردانند و مومنان را با ایمان [illegible] اظهار طریقه شیعه
نموده سب و طعن حضرات شیخین ذوی النورین و بعضی از ازواج طاهرات رضوان الله تعالی [illegible]
تجویز کنند بر پادشاه اسلام ملک و سایر انام بنا بر امر حضرت ملک علام قتل و قمع ایشان اعلاء الدین الحق
واجب و لازم است نهب و سلب اینها و اخذ اموال و امتعه ایشان جایز و اگر پادشاه زمان و خلیفه دوران
[illegible] در جهت ذکر با اتفاق و اجماع علمای واجب و طریق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
[illegible] کرام امت با وجود استطاعت و قدرت تساهل نماید چگونه از عهده سؤال و جواب ملک
[illegible] یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا هم ینصرون که آیه
و لنسئلن الذین ارسل الیهم و غیرها ثابت شده تواند بیرون آمد و هر عاقل که [illegible]
عقل بقدر و روایات و احادیث تأمل نماید ظاهر میگردد که جماعتی که مشرف بشرف صحبت رسالت گشته
طریقه بیعت و خدمت را مرعی داشته سالها در اعلای کلمه حق با کفار در رکاب آن حضرت مقاتله نموده باشند
خالی از شوائب نفسانی و مستحق جنان خواهند بود خصوصا اینها که بمقتضای آیه [illegible]
بشرف رضوان ملک منان مشرف گشته اند اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده و شک نیست
حضرت شیخین ذوی النورین ازین جمله اند که مصاحبت و مجانبت آن سرور معزز و مکرم اند و صدیق
را حضرت علیم در کلام قدیم صاحب نامیده کما یقول اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله
بمقتضای آیه کریمه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی اقوال و افعال آن حضرت موجب
حضرت کمال توقیر و احترام ایشان [illegible] و در توصیف هر یک احادیث کثیره وارد گشته پس
ایشان در کمال گمراهی و ضلال و فی الحقیقه منکر قرآن و سنت [illegible] و معتقد و محب
تابع آن سرور باشد بنا بر فرموده الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
امید است که بشرف محبوبیت سبحان و غفران رسند و اعتنا بشجاعت و

فالقسام

اسلام حضرت امیرالمومنین کرم الله وجهه را غاصب حق ازان مشهورتر است که بر کسی پوشیده ماند و آن
جناب در زمان متابعت و متابعت خلق با ایشان بوده و خود نیز متابعت و متابعت کرده اند پس
جماعت که نسبت نقض بآن حضرت میکنند غافلند ازانکه ثبوت نقیض بآن جناب لازم می آید چگونه
نسبت کردن صدیقه را رضی الله عنها با آنکه متفق علیه است که شرف زواج آن حضرت یافته و محبوبه
آن سرور بوده بعضی امور شنیعه ناشنیدنی او جایز باشد و در قرآن مجید واقع است که الخبیثات
للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات پس ملاحظه باید
نمود که نسبت خبث باو منجر بکجا میگردد و ایضا زوجه که نسبت بازاری را اگر نسبت با هر شخصی نمایند آن
بازاری در کمال وحشت میگردد پس چگونه صاحب و اتش خیر البشر را با مثال آن خبرها که بعضی از طایفه
شیعه نسبت میدهند نسبت توان داد نعوذ بالله من غیر ذلک فاعتبروا یا اولی الالباب و اگر بعضی
گویند که از ما امثال این امور واقع نشده و نخواهد شد شک نیست که این مهملات را شنیده و منع نمی
کنند پس ایشان نیز حکم آنها داشته باشند و آنچه نوشته اند بحکم آیه و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل
و حدیث لا یحل مال امرء مسلم الا بطیب نفسه چگونه اتلاف محصولات و زراعات مشهد مقدس معلی حلال باشد
این آنست که در آیه و حدیث اموال تخصیص بمومن و مسلم یافته و آنچه بتواتر ثابت شده که جماعت
شنیعه شیعه میگویند از زمره اهل اسلام و ایمان بیرون اند و این آیه و حدیث بنا بر مفهوم مخالف که بعضی
علما اعتبار کرده اند و آیات و احادیث دیگر که [illegible] دلالت دارد بنا بر آنکه قتل و
غارت اموال و سوختن و ویران کردن زراعات و عمارات و باغات اهل کفر جایز است و هیچکس را دران
خلافی نیست و ایضا جماعتی که حرب با پادشاه اسلام و خلیفه [illegible] جایز است باتفاق علما هر چند
گوینده کلمه توحید و مسلمان باشند و براین دال است بعضی حروب که اسد الله الغالب
[illegible]الب کرم الله وجهه در زمان خلافت خویش کرده اند و ازین قبیل است حروبی که آن عالی
[illegible] مسلمانان نموده اند و آنچه نوشته اند که زراعات و باغات اطراف مشهد مقدس
[illegible] الا فوارست که آبا و اجداد حضرت خاقانی وقف کرده اند چون این دیار از جمله
[illegible] لشکر اسلام موقوفات مسلمین نیست او نیز حکم سایر باغات و زراعات دارد و بر تقدیری
[illegible] بمصرف آنها مسلمانان خواهند بود و وقتی که بمصرف نرسیده باشد خلیفه را جایز است
[illegible] لشکر اسلام حلال کرده اند و آنچه نوشته که اکثر ساکنان این دیار از روه فقرا است ۳ بر تقدیر
[illegible] و انده و آنچه نوشته اند که هم [illegible] اند

صالح اند صلاح فرع اسلامست که آنچه نوشته اند که در مکه و مدینه و شام با علما صحبت داشته اند
هر که او روی بهبود نداشت ⁂ دیدن روی نبی سود نداشت ⁂ و آنچه نوشته اند که علما تحقیق ایشان
کرده اند ممنوع بر تقدیر تسلیم بنا بر عدم اطلاع بر عقیدهٔ فاسد ایشان خواهد بود و آنچه نوشته اند
که ماه رجب از جملهٔ اشهر حرام است و قتل و حرب در آن ماه با جماعتی که در مقام حرب نشسته جایز نیست جواب
آنست که حرب اشهر حرم منسوخست بنا بر احادیث صحاح مشهوره و بعضی از غزوات حضرت امیر المؤمنین کرم الله
و رفتن آن حضرت سر اعادی در این شهور المنت برین و آنچه نوشته اند که آیه **و ما خلقت الجن والانس**
الا لیعبدون از محکمات قرآن نیست و لیکن شک نیست که عجب و یا کبر را از اعاظم عبادات دانستند و
بر آن جماعت که ترک عبادات نموده سب و لعن اکابر صحابه می نمایند و آن کفر و ذنوب را باعث ثواب میدانند
با آنکه متیقن و معتقد است که در لعن کردن شیطان که منصوص بر ملعونیت آن تامل است ثواب نیست و
عجبست با آنکه در میان ایشان جمعی هستند که معانی ظاهره آیات و احادیث بر همه توانند دریافت و در ترجمهٔ
آیات و احادیث مکنونه به اظهار [illegible] نموده و ازین مذهب ظاهر البطلان بر کنار نگردند و متابعت ائمه اثنا عشر علیهم
السلام و سلف می نمایند **قد بینا الآیات لقوم یعقلون** و اگر بعضی از مصنفین افترا نموده از بعضی ائمه
و سلف در تقویت معتقدات فاسد برایشان چیزی رسانیده اند یا در اینجا ذکر کرده شد کسی را [illegible]
بهی باشد باید که پیش خویش عبد الله را بیرون فرستد تا امان داده به بعضی از علماء آن رکاب [illegible]
مناظره نماینده باشند که مذهب حق بر همه ظاهر گردد والسلام من اتبع الهدی **جواب کتابت مذکور**
نتایج افکار و رشحات اقلام دربار افاضل مآثر [illegible] هداهم الله الی سبیل الرشاد و حفظهم الله تعالی
وایانا عن التعسف والعناد بوقت پیوسته در آن باب آنچه صواب و موجب اجر و ثواب است مذکور [illegible]
حکمت آرای حضرات عالیات مخفی نماند که حضرت سید المرسلین بر وجهی که در کتب شیعه و اهل سنت مسطور است
امت را به کتاب الله و عترت طاهره مامور ساخته و چون حضرت امام الجن سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا
علیه التحیة والثناء در بلاد عجم غریب واقع شده راقم ابن مرحوم محمد خادم برای احترام [illegible]
فیوض برکات از روح مطهر آن حضرت یافته و ذکر آن درین صحیفه مناسب نیست از …
ایشان را اختیار نموده و [illegible] دارد … [illegible] طایفه بعد از
در امور دین تحقیق و تفتیش کرده و آنچه منقضت قرآن و حدیث موافق حضرت ملک منان است …
وازروی انصاف کلمه چند بعرض میرسانند اگر مستدل انظار افادات حضرات شود … والامر
… با تو میگویم ⁂ تو خواه از سخنم … ملال و [illegible] این سخن کس صاحب درک …

شامل میشده اند بوده و آنچه از طلبه ماوراءالنهر که متردد این حدود اند مسموع شده آنست که نواب اعلی خاقانی
باین دو صفت حمیده آراسته اند و از امرای ایشان کوکلتاش بهادر و جمعی [illegible] آراسته اما قضیه [illegible]
از ایشان الی الآن حکایات علمای ماوراءالنهر واقع شده و بنا بر مثل مشهور که چون [illegible] معنی روانی آمد معتبر
نیست چه فضلای مذهب اثنا عشر مجالس سامی ایشان مشرف نشده اند و علمای اهل سنت چنین خاطر
نشان کرده اند که مذهب شیعه مبتدع و مخترع است و اصلی ندارد و اگر بعد از تحقیق حال و تفتیش اصول
و قول ز بعض در اختیار احد المذهبین امری فرمایند بحکم کلام الملوک ملوک الکلام مطاع و متبع خواهد
بود مجملا در طریق شیعه و سنی کتب کثیره در احادیث معتبره [illegible] اما احادیثی که متفق علیه هر دو فرقه باشد
معتمد است و احتیاط مقتضی آنست که آنچه متفق علیه باشد بواسطه منافات حدیث مختلف فیه متروک نشود
زیرا که اهل اسلام منحصر در این دو فرقت اند اگر خلیفه بحق بعد از پیغمبر ۳ بلا فصل ابو بکر بود و رسول الله
میدانند که اهل سنت اند و اگر حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام را میدانند
شیعه اند و قول ثالث نیست پس آنچه متفق علیه هر دو باشد مجمع علیه اهل اسلام است و ترک مجمع علیه برای
مختلف فیه باطل بعد از تمهید مقدمات که هیم آنچه مرقوم قلم حضرات شده بعد از تشیع و تفحص حکم بکفر آل حضرات …
بدلایل متعدده اول آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مدح خلفای ثلاث فرموده و سخن آن حضرت بمقتضی
آیه کریمه **و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی** وحی است و شیعه که مذمت خلفای ثلاث میکنند
مخالفت وحی میکنند و مخالفت وحی کفر است جواب آنست که ازین دلیل قدح خلفای ثلاث و بطلان خلافت
ایشان لازم می آید زیرا که در شرح مواقف از آمدی که از اکابر علمای اهل سنت است منقولست که در
وقت رحلت حضرت پیغمبر در میان اهل اسلام مخالفت چند واقع شده مخالفت اول آنست که حضرت در
مرض الموت فرموده اند **ایتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی** عمر بدین راضی نشد گفت
ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله پس صحابه اختلاف کردند تا آوازها بلند شد و حضرت پیغمبر
آزرده شده فرمودند که برخیزید که پیش من نزاع سزاوار نیست و این حدیث در اوایل صحاح بخاری و …
اکثر کتب اهل سنت بعبارات مختلفه مذکور است و مخالفت دوم آنکه حضرت در مرض الموت جمعی را مقرر ساخت
که همراه اسامه بن زید بسفر روند و بعضی از آن جمع تخلف نمودند و بسمع مبارک حضرت رسید مبالغه تمام
نمودند **جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه** و مع هذا خلفای ثلاث داخل جیش اسامه بودند متابعت
نکردند پس کوییم امری که حضرت در باب نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای آیه کریمه مذکوره منزله وحی …
… کرده وحی است و رد وحی کفر است علی ما اعترفتم و علی ما دل علیه قوله تعالی **و من لم یحکم بما**

رافضی

انزل الله فاولئک هم الکافرون وکافر قابل خلافت نیست پس هرگاه کفر قابل عمر و سلب قابلیت خلافت •
از و ثابت شد بنا بر دلیل شما لازم است که ابوبکر و عثمان خلیفه نباشند تا خرق اجماع مرکب نشود و چه مذهب
جمهور اهل سنت ایشان سه خلیفه اند و مذهب شیعه هیچکدام نیست اینکه عمر خلیفه باشد و ابوبکر و عثمان
باشد موافق رای هیچکس از اهل اسلام نیست و بر تخلف از جیش اسامه بمقتضای دلیل مذکور کفرست و مخلفان
خلفای ثلاث اند باتفاق و از هریک از روایتین مذکورتین بوجوه متکثره اثبات مذهب شیعه و نفی غیر آن لازم
می آید و تفصیل این در صحیفه مکتفیه از اهل شیعه در اثبات مذهب خود و نفی آن جماعت چندان دلیل معقول
و منقول دارند که احصاء آن ملک متعال صبیه اند و این صحایف گنجایش بذکر آن ندارد والله یحق الحق
وهو یهدی الی سبیل الرشاد و دیگر چون حضرات در صحیفه شریفه اعتراف نموده که فعل حضرت پیغمبر روحی
والواقع کذلک پس گوئیم اخراج حضرت رسول مروان را از مدینه وحی است و آوردن عثمان او را بمدینه
و تفویض امور خلیفه با و نمودن رد سخن حضرتست و کفرست بدو دلیل اول آنکه حضرت زمود واند دوم آنکه
قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله و دلایل مبین برای تحقیق
حق و تزهیق باطل بر مسند امامت بر پا نمودن بسیارست ولیکن در خراسان مثل مشهورست که بوسه
به پیغامست اگر شرف ملازمت میسر شود معروض خواهد شد بهر جمیعتی وصل تو جوییم ❊ لعل الله یحدث بعد ذلک امرا
اما شرطی که مناظره مقدمات علی باشد بتیشه و بو که ... و قلم آتش نیز جمع خلفای ثلاث از امیر متفق
علیه فریقین نیست چه در کتب شیعه اثری از آن ظاهر نیست و آنچه دلالت بر ذم ایشان کند مثل و آنچه
مذکور شد و غیرها در کتب فریقین مسطورست و نیز بعضی از اهل سنت تجویز وضع حدیث کنند تا عادل نباشد
و خبر متفق علیه و دلالت بر خلاف آن کند و مخالفت خبر واحد سیما با خصوصیات مذکوره لا نسلم که کفر
باشد والا ❊ پس در همه دهر یک مسلمان نبود ❊ چه مخالفت اخبار احاد از مجتهدین واقع شده و تعظیم و
توقیر پیغمبر سنت بخلفای ثلاث قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد لایق نیست لهذا حضرت
علی علیه السلام از علی ابن ملجم علیه اللعنه خبر داد و عقوبت نفرمود و روایتی که دلالت بر حسن فعل مخصوص
کند مفید نیست چنانکه در راه لقد رضی الله مذکور میشود و دلیل دوم آنکه بمقتضای لقد رضی الله عن المؤمنین
اذ یبایعونک تحت الشجرة ❊ ❊ ❊ خلفای ثلاث برضوان ملک منان مشرف شدند پس سبب ایشان
کفر باشد جواب آنکه مدلول آیه عند التوفیق رضای الله است از آن فعل که مخصوص شده است و کسی
دعوی نمیکند که بعضی از افعال غیر مرضیه از ایشان واقع شده سخن در آنست که بعضی فعل قبیح از ایشان
صادر شد که خلاف عهد و بیعت است چنانکه در امر خلافت مخالفت نص حضرت پیغمبر که در کتب ز...

مذکورست نمودند و غصب خلافت کردند و حضرت فاطمه علیها السلام را آزرده ساختند و چنانکه در
صحیح بخاری مسطورست در این عبارت در صحیح مذکورست این روایت فقربت عنه ولم یکلم معه حتی ماتت
و فقیر خود در صحیح مشاهده کردم و نیز در صحیح بخاری در مناقب حضرت فاطمه علیها السلام که من اغضبها فقد
اغضبنی و در مشکوة در مناقب آن حضرت منقولست که من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله
و کلام صادق مضمون ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة ناطق است که حاصل
که بواسطه این افعال ذمیمه و صحبت و تخلف از جیش اسامه و غیرها که باحصار در آید مورد لعنت شده اند
چه سلامت عاقبت بحسن خاتم اعمال و فاکران بعهد و بیعت حضرت رسول متعالست صلی الله علیه و آله
سعادت سلامت عاقبت مستعد نشود بواسطه نقض بیعت و مخالفت حضرت رسول مستوجب عقوبت
میشود چنانکه کریمه آیه کریمه فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله بر این شاهدست
دلیل سیم آنکه حضرت الله تعالی ابوبکر را صاحب پیغمبر خوانده و صاحب قابل ذم نیست جواب آنست که
اذ یقول لصاحبه وهو یحاوره دلالت بر آنکه مصاحبت میان مسلم و کافر واقعست و مصاحبت در
سنت موافق الطرفین است همچو اخوت پس همچنانکه هریک از برادران نسبت بدیگری برادرست خواه
مسلم خواه کافر هریک از برادران نسبت موافق الطرفین است بدیگری مصاحب و همراه است خواه کافر
و آیه کریمه یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار موید مقصودست چه صاحب کشف
و مفسران تفسیر آن بصاحبی السجن کرده یعنی این دو صاحب من در زندان و یوسف علیه السلام
که پیغمبرست آن دو کس را صاحب خوانده که بت پرست بودند چنانکه هم آیه مذکوره دلالت صریح دارد بر
پس ظاهر شد که صاحب پیغمبر بودن دلیل خوبی نیست و یک جاری شدن قلم فخته رقم حضرات جهت
هرکه او روی بهبود نداشت ❊ و دین روی بی سود نداشت ❊ اما از حضرات که دعوی ادراک دقایق
قرآنی نموده اند تعجب میشود که در بیت مذکور بجای هرکه را او نوشته رابطه مصرعهای مذکور را بر
داشته اند و هر مصراع فی نفسه ناتمام گذاشته باین و قیمه منقش نشده روح ملا جامی را آزرده ساختند
ولیکن چون غارت و تالان برکات از اهل خراسان واقع شده خانها خراب شد حضرت مولوی نیز از آن جا
اگر یک بیت او نیز خراب شده باشد باکی نیست البلیة اذا عمت طابت و از اشعار عرب است تا وقت
اما صلح در روزگار آن نسبت التماس از حضرات آنست که بیچوا ایهام جلا تامل در معنی استدلال نفرمایند دلیل
چهارم آنکه حضرت مرتضی علی علیه السلام با وجود کمال شجاعت در وقت مصاحبت مردم با خلفای ثلث بود
منع نفرموده این دلیل حقیت بیعتست و اگر نه قدح آن حضرت لازم می آید جواب آنکه قبل از آنکه حضرت امیر

از تکفین و تجهیز حضرت رسول فارغ شد خلفای ثلثه در سقیفه بنی ساعده اصحاب را جمع کرده برای
ابوبکر علیه ما یستحق بیعت گرفتند بوجهی که ذکر آن در صحیفه میکنیم و آن حضرت بعد از اطلاع برای علت
ابتاع و هم هلاک اهل حق یا باعث دیگر مباشر حرب نشدند و این دلالت بر جبن نمیکند چه حضرت امیر
با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر بوده و حضرت پیغمبر در شجاعت و قوت کمتر از آن حضرت نبوده
چنانکه اخبار و آثار برین دالست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر علیه السلم و جماعه
اصحاب باتفاق با قریش جنگ نکردند و از مکه معظمه مهاجرت نمودند بعد از مدتی که متوجه مکه شدند در
حدیبیه صلح فرموده مراجعت نمودند پس بوجهی که برای جنگ ناکردن حضرت پیغمبر و امیر و سایر صحابه
گنجد جهت جنگ ناکردن حضرت امیر کافیست مع شیئی زاید چه حقیقت کفار قریش مطلقا مقصور نیست و
نزد اهل تحقیق این نقض در بالا نیز جاریست چه فرعون با دعوی خدایی تا چهارصد سال بر مسند سلطنت
بوده و هر یک از شداد و نمرود و غیرها مدتی برین دعوی باطل می بودند و حضرت الله تعالی با کمال قدرت
ایشان را هلاک نکردند تا خلق بسیار بدان گمراهان اعتقاد آوردند هر گاه در ماده الله تعالی این چیز در وجه حکم
گنجد در ماده حضرت به طریق اولی خواهد بود و آنچه گفته بوده اند که حضرت امیر علیه السلام با ایشان بیعت
کرده وقوع آن بلا اکراه و تقیه ممنوعست و تحقیق او در صحیفه میگنجد غرض که شارح عقاید نسفی درین
که سب شیخین کفر باشد اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از مجاز روق اسلام شمرده و صاحب
مواقف نیز برین رفته و وجوهی که برای تکفیر شیعه توهم کرده اند و امام محمد غزالی سب شیخین را کفر ندانسته
پس آنچه حضرات در تکفیر شیعه فرمودند موافق سبیل موافقت و نه مطابق حدیث و قرآن باد و بود و انگه
نشنیع آنست که در صدر صحیفه معلوم شد و سب و لعن در او معتبر نیست میگنجد که نام خلفای ثلثه هرگز
بر زبان شیعه جاری نشود اگر جاهلان شیعه حکم بوجوب لعن کنند سخن ایشان معتبر نیست همچنانکه جاهلان اهل
سنت حکم بوجوب لعن شیعه میکنند و این حکم مطلقا مقتضی انکار رسالت و انکار خلافت نیست و آنچه گفته بوده اند
که هر کس استماع بعضی حکایات کنند و منع نکنند کافر است عقلا و شرعا دلیل برین نیست و قال الشیخ
ابن سینا من تعود ان یصدق من غیر دلیل فقد انسلخ عن الفطرة الانسانیة و آنچه از خبث و فحش در ماده
عایشه بشیعه نسبت کرده اند حاشا و ثم حاشا که هرگز واقع شده باشد چه نسبت فحش بکار ذات و میان حرام است
چه جای حضرت رسول اما چون عایشه مخالفت امر — نموده بصره آمده و محاربه
حضرت امام زمان اقدام نموده بحکم حدیث هر یک حربی کرده بعیش در منافقت آن حضرت مثل خود و اند
و محارب حضرت پیغمبر یقینا مقتول میتوانند با برین مورد طعن شده و این ضعیف در کتاب حدیثی از کتب شیعه

دیده که عایشه در خدمت امیر علیه السلام از حرب توبه کرده هر چند نقیضه حرب متواترست و حکایت
توبه خبر واحد اما بر تقدیر وقوع بعد از خرابی بصره و قتل چهل هزار نفس از صحابه و غیرهم اگر آن توبه
مقبول باشد لعن برای حرب سبب بد کرده والله اعلم بحقایق الامور و هو یحکم بالحق یوم ینفخ فی الصور و آیه
کریمه الخبیثات للخبیثین الی آخرها مفسرین مدار و که زوجین در معه و حیث و خوصیت من جمیع الوجوه
چنانکه اگر یکی از ایشان مستحق بهشت یا دوزخ باشند آن دیگر را نیز چنین باید بود و الا منتقض شود بحضرت
نوح علیه السلم در زوجه ایشان و آسیه و فرعون علیه مینواند بود که آیه صریح شده الزانی لا ینکح الا
زانیة او مشرکة و الزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک جواب آنکه در تکفیر سادات عظام که فرزند
سیدانام اند مرقوم ساخته بودند محل تعجب است چه هر گاه حرم پیغمبر بر خلاف امر آن حضرت سفر کند
و با شخصی که باتفاق کافه مسلمانان خلیفه باشد و او خود مصاحب آن حضرت شنیده و روایت کرده باشد
جنگ کند بواسطه این بحکم حدیث محارب پیغمبر میشود و ایضا باعث چهل هزار نفس از صحابه و تابعین
کرده و فرزند پیغمبر نسبت بکسی که در مشارکت بعضی از مسلمانان خلیفه باشد سخن سب گوید و حال آنکه نزد آن
فرزند پیغمبر خلافت آنکس ثابت نباشد و بمقتضای دلایل بر او چنین ظاهر شده باشد که آنکس که خلافت
پیغمبر و نقض عهد آن حضرت کرده و نیز از آن سخن گفته باشند پیغمبر اصلا آزار بدنی و مالی بکسی نرسد و اگر
آن سخن خطا باشد بجای آنکس که در حق او گوید ثواب حاصل شود آیا کدام از این دو عمل اقبح و اشنع باشد
سبب آنکه اصلا باعث تشنیع نمیشود و دوم موجب کفر باشد چه توانند بود و اگر بمضمون حدیث مصنوع سب
شیخین کفر است متمسک شوند جواب آن ظاهر شد و اگر چیز دیگر افاده فرمایند مستفید شویم هر حال انصاف
مطلوبست و منقول در کتب شیعه چنین است که در وقت حضور ابن عم کلثوم عمی در خدمت حضرت پیغمبر
حضور نمودند تو خود که حبشی و علمای اهل سنت نقل کرده اند که حضرت پیغمبر عایشه را به کتف خود نگاه داشت
تا تماشای حبشی کند که در کوچه ساز مینواختند بعد از مدتی فرمودند یا حمیرا اهل سنت این قباحت را باد و لعن حبشی
نسبت مینمایند کرده و قباحت این مرتبه ایست که تصریح آن متعذر باشد و با آنچه لازم این قضیه است اگر
کسی اعتقاد کند هیچ شک نیست که کافر باشد بهر حال بعد از حضرت الله تعالی هیچ موجودی اشرف و اکمل نمیدانیم
از حضرت رسالت و هر چیزی که منافی شان جلالت آن حضرت باشد اعتقاد نمیکنیم اما فریاد از جراءتهای حضرات
که بواسطه میل تعصب با حادیث موضوعه شرع و دین را ضایع کرده اند اندکی بیش و کم گفتیم که دل نرسیدیم ۞
که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ۞ و آنچه در ماده منع حرمت اشهر حرام گفته بوده اند اصل عدم اثبات
نامعتمد که منع فرمان و آنجه ظاهر شود و محاربه حضرت امیر بر تقدیر تسلیم که در بعضی از این اشهر باشد بعد از

تعدی منضم بوده ابتدای ملکه خروب آن حضرت اگر چنین بوده هرگاه کفر شیعه ثابت نباشد چنانکه از اجوبهٔ سابقه معلوم شد وجهی برای حلیت قتل و غارت ساکنان مشهد مقدس نبوده نا ثابت و بر تقدیر تسلیم حضرات را اطلاع بر سرایر و ضمایر جمعی که هرگز ندیده اند چون حاصل شد والله علیم بذات الصدور علی ای حال مزاج پادشاه بهم آشفته و لایق علمای کرام آنست که بزلال موعظت تسکین التهاب آن آتش نمایند تا خلق الله نسوزند نه آنکه بباد فتنه آن آتش را مشتعل سازند و اصل و فرع و نهال بندگان خدا را سوخته بخاک مذلت اندازند بیت چو آتش شوریده سرکش مبادا که دود از دل مبتلایی بر آید و ظاهر است که باین فتوهای بی ملاحظه اهل سپاهی را نهایت اهتمام در استیصال ایشان اگر چه کافر باشند ملایم طبع الله تعالی هم بر سبیل طبع الله تعالی که در کمال ظلمت بینت چنانکه روایت شرمندگی حضرت علیه السلام در روز قیامت برای هلاک کفار و خلایق و آثار و اخبار برین است چه تفصیل [illegible] در صحیفهٔ [illegible] هرگاه سپاه مشغول این علما کار کند معظم جواب او در روز بر علما خواهد بود ∴ در آن روز که فعل پرسند و قول اولوالعزم را تن بلرزد از هول ∴ بجایی که شرمنده دارند انبیا ∴ تو عذر گنه را چه داری بیا ∴ و مخفی نماند که ابن طاوس از علمای شیعه بوده در اصول و فروع مجتهد بوده و در فقه تصنیف نفرموده بنا بر آنکه حضرت الله تعالی درباره حضرت که دوست آن حضرت دوست را بقبل او کرده گفته که ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین هرگاه درباره حضرت پیغمبر اینچنین تهدید و وعید وارد شده باشد اگر دیگری را در امری غلطی واقع شود چون از عهده بیرون آید پس اگر حضرات غالیات طریق اقتدای سلف را مرعی داشته بشیوهٔ احتیاط منظور دارند بهتر خواهد بود و در عرصهٔ عرصات جواب مظلومان خصوصاً اطفال که مضمون رفع القلم عن الصبی حتی یبلغ والمجنون بجانب [illegible] بیت بجرم عشق کشی گر مرا چه خواهی گفت ∴ جواب خون رفیقان که بی گناه مرا فراز [illegible] ∴ و گر نه زینه [illegible] چه مقصود است ∴ چون اکثر مفاسد عالم از اغراض فاسده و نفسانیست مناسب آنست که ارباب فضل ازین اغراض مبرا شوند بلکه بعد از عصری که افاضل ما وراء النهر بحوالی مشهد مقدس معلی تشریف آورده فقیران را از [illegible] شوند و اگر بواسطهٔ [illegible] نواب خاقان فریدون مکان این فقیران از شهر بیرون نتوانستند آمد ایشان حرم حضرت امام علیه السلام بجا آورده بسعادت زیارت مستفید شوند و این فقیران ببرکت قدوم آن عزیزان فیروزی یابند [illegible] معنی بوجود [illegible] فتوی قتل فقیران داده باد الله اعظم اجرکم و اصلح امورکم بیت مکن مکن که روزی به کنار رو باشد ∴ مکن مکن که پشیمان شوی و چاره نباشد

ذکر توجه موکب حضرت اعلی شاهی ظل الله خراسان بقتل آمدن مرشد قلیخان و قضایای آن سفر

چون اخبار خراسان بنوعی که مرقوم قلم گلگون بیان گشت بعراق رسید و ملک را از تنگنای آن حادثهٔ عظمی بپایهٔ سریر اعلی آمد نواب کامیاب اعلی شاهی ظل اللهی از قضیهٔ کشته شدن علیقلی خان و قتل و نهب و اسر طایفهٔ شاملو بغایت آزرده گشته موجب غبار خاطر مبارک گردید و مرشد قلیخان نیز ظاهرا اظهار ملالت نموده به حکایات سپاهانه زنگ زدای خاطر اشرف میشد و در توجه خراسان اهتمام نموده و در ساعت سعد از مقر سلطنت عظمی حرکت همایون بیرون زدند و محمد شریف بیک چاوشلو نواده حسین بیک قورچی تیرکمان شاه جنت مکان را که قورچی تیرکمان شده بود تربیت فرموده بمرتبهٔ ایالت و خانی رسید حکومت قزوین و حراست پای تخت همایون باو رجوع شد و در اوایل بهار که صحراها بنوعی از کثرت سبزه و ریاحین رشک سپهر بوقلمون بود موکب همایون در حرکت آمده و حسب جمعیت لشکر ظفر اثر به ییلاقات لار رفته و قرار یافت که تا انتظام ارتفاع محصولات بتانی طی مسافت نموده باشند در ییلاق لار ملوک رستمدار و ملک بهمن والی لاریجان و ملک [illegible] ولایت لار و دیگر که در دو عالم جهانگیر نام داشته و پدر ایشان چون در جبال رستمدار بوده سر خود رابی بار آمده و دیگری را منظور [illegible] آورده و از ملاقات امرای قزلباش بغایت تحاشی نموده همیشه با بوده اطاعت قزلباش چنانچه باید نمیکردند و در این وقت بمیامن اقبال همایون آن وحشی صفتان مردم رام گشته برهنمونی بخت بی دهشت باردوی همایون آمده بشرف ملازمت عتبه عالیه مشرف شده حلقه اطاعت در گوش و غاشیه بندگی بر دوش گرفتند و الحق وقوع این حال در نظر دانایان روزگار دیده از عنایات اقبال نموده موکب همایون چند روزی در ییلاقات بسر برده همه روزه عساکر اقبال تا از باردوی کیهان پوی میرسیدند در ییلاق مذکور [illegible] نواب کامیاب زندهٔ [illegible] کرامت فرموده به سلطان حسین میرزا موسوم گشت اما در اندک زمانی حیات مستعار را بدرود کرده بعالم جاودانی شتافت امید که حضرت [illegible] عمر و دولت والد بزرگوارش از وی و برادرانش [illegible] فایز گردانیده [illegible] القصه موکب همایون از راه فیروزکوه به [illegible] نزول اجلال [illegible] چون بعضی مقدمات که در باب صلح میانه نواب غفران پناه و [illegible] و فرهاد پاشا تمهید یافته ولی آقای چاشنی گیرباشی از روم باین مهم آمده بوده و در آغاز جلوس همایون جمعی [illegible] طرف رضا [illegible] تا غایت صورت نیافته و دغدغه تعویق یافته بود و درین وقت که بر حسب ضرورت سفر خراسان التفات [illegible] بوده و خبر تسخیر بلدهٔ هرات و تسلط عبدالله خان ازبک واقع گردیده و اکثر سپاه قزلباش مشغول مهمات آذربایجان و محاربه [illegible] و طرف [illegible] پادشاه [illegible] دشمنی کردن مناسب وقت

متعهد شد مرشدقلیخان تن بمصالحه مذکوره و شرایط آن در داده قرار یافت که چند روز در چمن بسطام رحل
اقامت انداخته به ترتیب اسباب مقدمات صلح و فرستادن ایلچی سخندان در موافقت ولی آقا پردازند
که خاطر از طرف آذربایجان اطمینان یافته با خاطر آسوده بجانب خراسان کوچ کرده در موضع شاهرود
نزول اجلال واقع شد از اقتضای قضای مقدرات ازلی قضیه قتل مرشدقلیخان بوقوع انجامید
آن اجمال بتوفیق افشا و شرح این واقعه عبرت بخش آنکه ساحت ارقام قلم وقایع رقم گردیده که در معرکه
مهمات ترشیز مرشدقلیخان بر علیقلی خان شاملو که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ظفر یافته آن حضرت بر حسب
تقدیر و حکمت بالغه حق بر جلب شاه مشهد مقدس معلی تشریف آورده و مرشدقلیخان ملازم خدمت
و اتالیقی پرداخت اطوار او در منظر خاطر اشرف بنوده و از بد سلوکی او کمال آزردگی داشت خاصه در عهد
شباب بشیوه میراث که و صله عمل نموده بجهت استحکام بنیان دولت ابد پیوند با او مدارا میکرد و آنچه
و بعد از آنکه بعراق آمد بسر بر دولت و فرمانروایی عرصه ایران تمکن یافته با وجود اقتدار و فیروزی اعراب
و انصار بظهور سلوک ناهنجار بجهت سعی و اهتمامی که او در راه این دولت بظهور میرسید تا به تسلط
و استیلای او آورده عنان اختیار و اقتدار بنوعی بکف کفایت او داده بودند که بنفس نفیس همایون
در هیچ امری از امور مدخل نمی‌فرمودند تا آنکه در دارالسلطنه قزوین بعد از خبر واقعه هرات و قتل در آمدن
علیقلی خان پای از اندازه ادب بیرون نهاده اراده مصاهرت این دودمان نموده و در این باب مبالغه
بسر حد ابرام رسانید و چون از سلاطین عالی مقدار و پادشاهان کامکار اینگونه عنایات و توجهات بظهور
آمده پایه قدر مخلصان و فاکیشان را بدین رتبه گرامی طلب افزوده اند ملازمان درگاه را جرأت عدو
بارگاه صاحب این داعیه گردیده و امرا هر چند سعی نمود صورت نیافت و عاقبت بتنگ دلی انجامید
بعضی از طایفه استاجلو که یکی از هواخواهان او بودند خصوصا محمد بیک صوفیلر علانیه با و میگفتند که این
پادشاه در اندیشه دفع تست و عنقریب ترا ضایع کرده اویماق استاجلو سجاک تیره برابر خواهد شد و خیالات
فاسده در سویدای خاطر راه داده بود حضرت اعلی بفراست و دانش خدادادی بجا بر بعضی از تکلمات
حلال نمک خیالات با او این بیهوده گو را دریافته از آنجا که مقتضای عقل دوراندیش بود دفع مفسده
شده تفکر و تدبیر او افتادند زیرا که در علاج این نوع حادثه عظمی غفلت ورزیدن از طریق حزم و احتیاط
کار آگاهان خرد پرور دور مینمود لیکن چون سفر خراسان و امور عظیمه در پیش بود آن حضرت از غایت تحمل
ورزیده مهمل تغافل بخاطر پنهان عالم صورت با او مدارا میکردند و حفظ حال خود کرده روزی میگذرانیدند
تا آنکه مرشدقلیخان بدسلوکی را از اعتدال گذرانید ... که او دان نشود ما

واستیلای قوت غضبی و حدت طبع و آتش مزاجی بود بعنوان ایام صبی سلوک میکرد و زیاده از این
تغافل ورزیدن در حوصله دولتخواهان جان نثار نگنجید و عرق حمیت شاهانه بحرکت در آمده نایره غضب
در کانون ضمیر منیر همایون شعله ور گشته رفع او را بر ذمت همت لازم شمرده و چون اهل عراق
با او صفایی نداشتند از زمره طایفه استاجلو ساکن عراق است بیک قرا سارلو کوسه اغلی که بر
جهت آشنایی علیقلی خان فتح اغلی از جانب مرشدقلی مصادره گرفتار گشته کمال آزردگی از دولت
او در دی عقیدت و اخلاص رضای خاطر اشرف جسته با عاشق قزاحسن چاوشلو قورچی تیر و کمان که از
زمره خراسان آمده بجهت دولتخواهی و رضا جویی خاطر همایون شاهی ظل اللهی بود و اله وردی بیک
قرباشی و محمد بیک و از ارباب قلم میرزا محمد که در زمان ابوطالب میرزا وزیر اعتماد الدوله شده بود با
ارباب مواضعه همزبان و محرک اراده ایشان بود تا آنکه در شبی که نزول اجلال در شاهرود و بسطام
واقع شده بود مرشدقلی خان بطریق معهود بکشیکخانه در خواب بود نامبردها را فرصت یافته با شمشیرها
آخته بر سر او آمده اول امت بیک شمشیری زده و بعد از قزاحسن دیگر رفقا باتمام کارش پرداختند و توقیع
این واقعه نتیجه بی اخلاصی و بی ادبیهای او توانند بود که آنهمه سعی و ترددات او در اعلای لوای دولت
اشرف محض جاه طلبی و استقلال بر مسند بزرگی و اغراض دنیای خود بوده که در آیینه خاطر فیض مظاهر
پرتو انداخته بالاخره بانجا کشید القصه بعد از کشته شدن او بمناسبت میرزا محمد را که توقع وزارت یافته
طلب نموده حسب الوعده منصب وزارت دیوان اعلی سرافراز شد از بعد مرشدقلیخان جمعی که ملاحظه
خاطر او از خدمت اشرف تقاعد ورزیده سلوک ناهنجار مینمودند مواخذه و گرفتار گشته و ابراهیم خان
برادر مرشدقلیخان که حاکم مشهد مقدس بود از آن منصب معزول گشته مواخذ گشت امت بیک برتبه
بلند خانی سرافراز گشته اسباب و یراق مرشدقلی با و عنایت شد ملازمان او بملازمت مشار الیه مامور شدند
الله وردی بیک زرگرباشی برتبه امارت سرافراز گشته لقب سلطانی یافت و الکای چرپادقان بمحلات
او شفقت شد محمد بیک ساروقچی جاره و تکلی دارالسلطنه اصفهان سربلند گردید قزاحسن قورچی تیر و کمان شده
رتبه ارجمند خانی علاوه آن گردید و بالاخره به دیگر شفقتهای گوناگون سرافرازی یافت و حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی که تا غایت در امور سلطنت و پادشاهی مدخل نمیفرمودند بنفس نفیس متکفل امور دین و مهام دولت
گشتند بعد از قتل مرشدقلیخان هنوز کوچ واقع نشده در چمن بسطام مخیم سرادقات جاه و جلال گردیده در حین
در خاطر انور رسوخ یافته بود که جمعی از مفسدان قزلباش را که بجز خودسری و خودرایی بر آمدن باشند دفع
نموده گلشن همیشه بهار دولت را که از خس و خاشاک وجود اهل بغی و عصیان و خشک سال حوادث و ...

و نواب دوران پژمردگی بدان راه یافت به نفحات سحاب لطف الهی و فکر ثاقب و حسن تدبیر حضرت
ظل اللهی نضرت و طراوت افزاید و بر عالمیان ظاهر بود که از محمد خان ترکمان در زمان دولت نواب سکندر
شان و شاهزاده رضوان مکان سلطان حمزه میرزا چه اعمال شنیعه و فتنه ظهور یافت چنانچه به جهت
قتل امیرخان با شاهزاده مذکور که فرزند اکبر و ارشد و وصی و ولیعهد پدر نامدار بود در مقام عصیان
طغیان در آمده طهماسب میرزا را دست آویز خود کرده در برابر آن شاهزاده مغفور صف قتال آراسته
محاربه نمود و به محض دولت چند روزه ارتکاب این عمل شنیع کرده لهذا چون سراپا بهره رفته از طریق اخلاص
و بندگی انحراف جسته بود تا آنکه سزا یافت در این وقت که باردوی معلی آمده بود و قضیه مرشد قلی خان توقع
هم پیوست میخواست که بطریق زمان نواب سکندرشان صاحب اختیار مهمات دیوان بوده امور ملکی به شوره
و صلاح او انتظام یابد و از چیزهای نمان (?) شیوه خودسری و خودرایی مرعی و مسلوک داشته و پیش نهاد همت
والا آن بود که مفسدان و فتنه انگیزان اویماقات را براندازد که فتنه و فساد از میانه قزلباش برطرف
شده منصب و یاق در میانه هیچ طایفه از طوایف جلیله قزلباش نبوده باشد و همگی دولتخواهان اخلاص شعار
عموما با پادشاه و مرشد و ولی نعمت یکدل و یکجهت بوده مطیع و منقاد امر و نواهی پادشاهی باشند و محمد خان
چهار مقدماتی که تحریر پیوسته میانه دولتخواهان این دودمان تخصیص اویماق ترکمان که از اعمال شنیعه او
خجلت زده بودند مطعون و به هر جهتی مستحق عقوبت شده بود این خدمت موفور الاخلاص و یکجهتی فرخ خان
پرناک ترکمان منوط کرده به فرخ خان و طاهر و عجب تاز این خدمت بوسیع (?) از خرگاه همایون بیرون آمده محمد
خان را که در بیرون خرگاه نشسته بود گرفته تیغ از سرش برداشت و از خیمه دولتخانه بیرون آورده در همانجا
بقتل او پرداخت و سر پر شر او را بر سر نیزه کرده در تمامی اردوی معلی گردانیدند طایفه استاجلو که به جهت
قتل مرشد قلیخان تزلزل تمام داشتند از این واقعه خوش وقت گشته شفقت شاهانه اندیشه مند گشته با
دردامن ادب کشیده از سوانح دیگر که در همین ایام ظهور پیوست بدر خان افشار که به منصب قورچی باشیگری
سرافراز شده بود و درا نیوقت بایالت و دارایی دار المؤمنین استرآباد منصوب گشته احمد سلطان ذوالقدر
حاکم خوار و سمنان بکومک و معین گشت و منصب قورچی باشیگری که معظم مناصب دیوان اعلی است بولی خان
افشار حاکم دار الامان کرمان بود و شفقت شد ایالت و دارایی کرمان به بکتاش خان ولد او که در یزد بود
درین وقت حکم همایون باسم بکتاش خان مذکور عز صدور یافت که از یزد به دار الامان کرمان رفته بدارایی
و حکومت آنجا قیام نماید و از طوایف افشار که در این چند سال از خدمت و یساق تقاعد ورزیده اند (?)
و لشکری آراسته نوبت داشته متوجه خراسان گشته باردوی ظفر قرین بپیوندند و مهدیقلی بیگ چوپان اغلی

افشار را بدین خدمت مأمور گشت و تا قریب به چهل روز در الکه اسفراین مشهد مقدس معلی تشریف برده
و به سعادت زیارت و طواف آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن و الانس علی بن موسی جعفر که خاک
درگاه او چه توتیای سعادت بر دیده اهل نظر مشرف گشته چند گاه به جهت تفحص حالات خراسانیان و تحقیق
اوضاع او آنکه در هرات اند در مشهد مقدس توقف فرموده خلاصه اوقات را صرف خدمت روضه
مقدسه حضرت امام همام میفرمودند و میرزا محمد وزیر لوای اقتدار برافراخت در کمال عظمت و استقلال
امر وزارت دیوان اعلی قیام داشت بوداق خان چگنی را منظور نظر شفقت گردانیده منصب الا
لهلگی و اتابکی شاهزاده سلطان حسن میرزا معزز و سربلند گردیده حکومت مشهد مقدس معلی نامزد او شد
و الکای خبوشان و محالی که ساجناباد (?) متعلق بود با او و لاله او حسن علی سلطان و سایر برادران او تقسیم یافت در
خلال این احوال سلطان علی خلیفه شاملو که بجای قولاد خلیفه عمش حاکم قاین بود به جهت آنکه در روز معرکه
سو سفید (?) ترشیز صف سپاه علیقلی خان شاملو را ویران کرده و مرشد قلی خان پیوست و این معنی موجب انهزام
سپاه شاملو گردیده و سلیمان خلیفه ترکمان که داماد مرشد قلی خان و با او متحد بود مردود و معاتب گردیده ایناق (?)
عزت و اعتبار به حضیض مذلت و انکسار افتاد و بنابر وقوع این حال بوداق خان چگنی که به مرشد قلیخان
گرویده و با او متفق بود توهم نموده باغوای پسرانش که همگی صاحب داعیه و بی اعتدالی بودند از جاده
اخلاص منحرف گشته شاهزاده را برداشته بقلعه خبوشان که تخته سلیمان خان ولد شاه علی میرزای استاجلو
که حاکم تون بود از آسیب ترکمانان امیرخانی که صاحب الکا شده بودند واهمه نموده قلعه تون را بسته
چندگاه به جنگ و جدال پرداخته در هنگام فرصت ترک آن ولایت نموده به عراق آمد و آقایان ذوالقدر
شیراز که بخود سری برآمده به مخالفت حاکم معتاد شده بودند با یعقوب خان همان شیوه پیش گرفته از
مشهد مقدس فرار نمودند یعقوب خان جهت به دست آوردن ایشان در حصن گشته روانه شیراز شد اما آقایان که
سرگروه ایشان حمزه بیگ حاجیلو بود چون به یزد رسیدند بکتاش خان به سوادا و را استقبال کرده بشهر آورد
اما یعقوب خان از اطوار بکتاش خان تفرس کرد که باتفاق و به میران اراده نموده که او را گرفته حمزه بیگ
مذکور را بایالت شیراز نصب نماید و طایفه ذوالقدر را با خود رفیق ساخته لوای مخالفت برافرازد و شیوه
احتیاط مرعی داشته در همان شب احمال و اثقال باگذاشته از یزد به طریق فرار روانه شیراز شد و بکتاش
خان همی را تعاقب او نرسانیدن و نرسیده بازگشته بالجمله حضرت اعلی این مقدمات را زیاده اعتباری
نفرموده حکومت مشهد مقدس معلی را به ابراهیم خان استاجلو تفویض فرموده قشون و لشکر مرشد قلیخان و ابراهیم
خان برادرش را که خانه کوچ در مشهد مقدس داشتند ملازمت او مأمور ساختند و رایات جهانگشا بجانب

هرات در حرکت آمدن تا مشهد فرخان جام تشریف برده در خلال این حال اخبار موحش از جانب عراق
رسیده و آن عزیمت را عایق گشته بازگشتن بجانب عراق لازم شد و اولا خبر رسید که زیاد پاشا
سردار روم که در ارض روم توقف داشت با لشکر بحر و بر به ایروان آمده آن ولایت را از تصرف امرای
قاجار بیرون آورده در علیه گنجه قلعه ساخته و حارس و محافظی گذاشته عود نموده دیگر آنکه جغال اغلی که حاکم
بغداد بود با لشکر عراق عرب بجانب همدان آمده با نور حسن خان حاکم آنجا و امرای آن حدود محاربه نموده
نور حسن خان گرفتار شده و آن ولایت عرضه نهب و غارت گشت و از همدان پیشتر آمده در نهاوند که ذی‌ب
و دوار ملک عراقست قلعه ساخته آذوقه و سامان و یراق گذاشته مراجعت نموده از وقوع این اخبار بسیاری
از عساکر منصوره و نوکر چیان عظام که در نشیب ابلاغ ولایت همدان آن حدود خانه کوچ داشتند در کمال
اضطرار بی‌اختیار بجانب عراق بازگشتن گرفتند فی الجمله پریشانی بر ضمیر انور راه یافت در رفع مهمات
مرزو خاطر گشته و محقق بود که اگر متوجه محاصره قلعه هرات گردند ایام محاصره بامتداد کشد و در اول بهار
عبدالله خان و پسرش عبد المومن خان با عشیره و از دحام تمام بخراسان آمده و عساکر منصوره را تاب
امتداد یساق خراسان و تفرق سپاه و جنایات معاودت نبوده باشد و در این صورت مضرت بسیار بحال
دولت لاحق میگردد و ملکولات تبریز و خراسان روی بنقصان آورده و عساکر منصوره تخفیف یکنشیند و در اینجا
سال در مهم هرات تعامل ورزیده و بازگشتن بجانب عراق و خاطر از جانب روم بجمع نمودن اولی و انسب گردد
صلاح دولت اقرب نموده رای جهان آرای بعزیمت جانب عراق تصمیم یافته بعضی از امرای خراسان را که جنب
گرده دعات مرشد قلیخان و محل اعتماد شاهانه نبودند عزل فرموده حکام مجدد تعیین فرموده و از نیندق بیان
کوچ کرده در اول حال اراده فرموده که از راه یزد بعراق رفته چون مهمات یزد و کرمان و فارس بجانب بیله
بکتاش خان حاکم کرمان و توقف نمودن در یزد و حمایت آقایان شیراز مختل گشته بود و در اثنای عبور از اعظام
وهند بکتاش خان که نشاه دولت روز افزون داشته باشد و سر وقت ملازمت رسیده آثار سعادت از
ناصیه حالش هویدا باشد آقایان شیراز را از کرفته بخراو سزا رسانند و او را بجانب کرمان گسیل نموده خاطر
از مهمات فارس و کرمان جمع نموده دار السلطنه قزوین روانه بعزیمت متوجه و دعا با زیاد و دو محولات
که سمت راه بر زرست کرده چون آوازه مخالفت بوداق خان شیوع یافت باعث دلیری دیگران بر چشنیه
که باعمال ناصواب جسارت نمودند از آنجا که حسن اسا جلو را که از معتبران طایفه استاجلو بود نزد بوداق
خان بخوشان فرستادند که او را بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده بپایه سریر اعلی آورد چند گاه در آن
مکان توقف نموده انتظار آمدن بوداق خان کشیدند مشار الیه معاذیر نموده فتنک جنبه در آمد تا عدد

و در آن منزل میرزا محمد وزیر مغضوب گشته او را بطرباد خان گیر رسانیدند سبب انحراف مزاج اشرف اگر چه اعلم
همگنان نشد اما آنچه بر عقلا ظاهر بود و خنده و تصدیق آن مینمودند اولا آنکه بعد از نواب جهانبانی
سلطان حمزه میرزا باعث تربیت ابوطالب میرزا شده از جانب امرای عراق سخنان نسبت بحضرت
اعلی بخراسان نوشته بود ثانیا آنکه میخواست بطریق مرشد قلیخان غالبانه سلوک کرده مهمات ممالک
بی عرض اشرف و رای صلاح خود فیصل میداده باشد دیگر با میر میران سهته مقدمات وصلت کرده او را
مزدوه بود که چون بیزد رسید با بکتاش خان عهد اماد کرده و او را حامی کرد اینجا با استظهار طایفه افشار
پادشاه نشان باشد بوداق خان تیز پیغام کرده بود که با غرواد امداد و میرزا محمد این جسارت از من ظهور آمد
مجملا چون صاحب نفس قوی و همت و طبیعه پرواز بود مقتضی این مضمون که هم در سر آن وی کرد و سر
وادی اسباب او سر انجام یافته بجزکیه مقربان بساط قدس که عظمه واقتدار او مکرر و طبع ایشان بود
گرفتار شده و چون پیمانه حیاتش پر شده بود و همگنان عدم او را به بود ترجیع نموده بدست پیر علی آقای
سلطان ملازم فرهاد خان بقتل رسید و در این منزل ملک بهمن لاریجانی که دارا دودی بهمن طاهر نموده
جولارتجان رفت بعد از وقوع این حالات حضرت اعلی و امرای عظام را جمع نموده مکرر مجلس کنکاش و استفسار
یافت که توجه موکب همایون بعراق از کدام راه مناسب دولتست ولی خان قورچی باشی که بکتاش خان
و میر میران گشته حیات آمدن بپایه سریر اعلی نخواهند کرد و مصلحت که شاغل عظیمه پیش آید اولی انسب
که از اعمال ایشان که بهمه ملازم و نمک پرورده درگاه اند اغماض فرموده از راه ترشیز و سبزوار بعراق
رفته در منزل سلطنت پایدار نزول فرموده و انتظام سر حد آذربایجان و دفع صولت رومیان کرده و سرکاه و ذرانیب
امور مشاغل پادشاهانه ممتاز نمود و ساخته از اطوار ناهنجاری که بظهور آمده اغماض فرمایند این پرغلام مقتبل
متبوع گرد و در کار بیرم بکتاش رضای خاطر مبارک حاصل نموده بعد از اطمینان او را پایه سریر اعلی اوم
نواب کامیاب حسب الالتماس او فسخ عزیمت نموده از راه ترشیز و سبزوار متوجه عراق گشته و چون به اصفهان
رسیده در زمستان چهارپایان رسیده بود سه روز در دامغان توقف فرموده جشن نوروز و لوازم آن روز فیروز
قیام نموده و از آنجا روانه ری شدند چون در ورهی که مرشد قلیخان بگل اقامت نواب سکندر شان و شاه
زاده ها را در قلعه ورامین قرار داده فرستادن نواب سکندر شان مکره و طبع حضرت اعلی در اینوقت اراده فرموده
که حضرت اعلی از آنجا بیرون آورده مصحوب خود گردانیده و بعد عقب الوکب جشن عظیم و مجلس عالی آراسته
کس بجهت آوردن نواب سکندر شان فرستادند و چون بآن ده کمان پرزور یکه رسید حضرت اعلی
استقبال چه بزرگوار سوار شدند چون موکب عالی نمودار شد حضرت اعلی شاهی از اسپ پیاده شده در کمال

اودبیران در رکاب مقدس پیر نامدار را بوسه داده نواب سکندرشان فرزند عالیشان را در آغوش مهربانی
کشیده و بتجدید دیگر ابتهاج و استبشار نموده و از خیمه دولتخانه تا کنار اردوی همایون پای انداز انداخته چون
گریبان گردون اساس رسیدند چند جا زر یا نثار فرموده آن بوزرا العیش و خرمی کده انبیه غنچه حرم
سرای تشریف برده همشیره و محرم دامنش زینب بیگم و پردگیان سرادق اجلال شرف ملازمت دریافتند
و از آنجا کوچ فرموده در موافقت یکدیگر بدار السلطنه قزوین رسیده بفیروزی و اقبال در معموره سلطنت
ابدی الاتصال نزول اجلال فرموده بودند ذکر لشکر کشیدن فرهاد پاشا بقراباغ و متصرف نمودن آن ولایت
وآمدن جغال اغلی از بغداد بنهاوند و علیشکر و قلعه ساختن در آنجا چنانچه رقوم قلم وقایع نگار گشت که قرار

نهاوند

ازین قرار یافته بود که امر مصالحه با رومیان بنوعی که در زمان حیات نواب غفران پناه جهانبانی سلطان
حمزه میرزا مهیا یافته بود به عمل آمده درشد علیخان ولد آقای چاشنی گیرباشی را که از روم جهت این مهم بدار
طلبیده متوجه سرانجام این امر بود که قضیه قتل او بوقوع انجامید و آن امر در آن وقت صورت
نیافته در حیز تأخیر ماند و رومیان از استماع توجه رایات نصرت آیات بخراسان انتهاز فرصت نموده فرهاد
پاشا با عساکر بیحد و مر که در ارزن الروم توقف داشتند متوجه تسخیر قراباغ گردید و چون شیروان و آذربایجان
واعتنت گشته از سلاطین گرجستان سیمون خان که همیشه دولتخواه این طرف بود مکرر با رومیان محاربات
قوی روی نموده بود در این هنگام فرهاد پاشا با او ابواب ملایمت مفتوح داشته او را بمواعید دلپسند
و عطایای ارجمند فریفت و مشار الیه را نیز که مرد عاقل کاردان بود اوضاع قزلباش را برنج و لوازم
مشاهده نمود و از کومک این طرف مایوس بود علت به طبیعت داده پهلو از مخالفت رومیان کرد فی الجمله
معقد ورش بنود خالی کرده برومیان راه داده بر کنار نشست فرهاد پاشا خاطر از کار او جمع کرده بقراباغ
بال از مضایق گرجستان گذشته قدم بولایت قراباغ نهاد و محمد خان که در آن ایام به حکومت آن ایالت رسیده
هنوز استقامتی نیافته بود مضطرب گردید و از امرای قراباغ نظر سلطان قراچه علی با ایل خود از نزد او برگشته
برومیان پیوسته رتبه پادشاهی یافت طایفه قاجار ایل داده و باقی قراباغ نیز با هم برآمده که سلطنت
سامان و سرانجام جمعیت یافتند و مقاومت با آن لشکر بی عدد و حساب ننموده دست از مملکت کشیده
اضطرار و پریشانی کوچ کرده از آب ارس عبور کرده به ارسبار آمدند و پریشانی و اختلال تمام باحوال آن
جماعت راه یافته بسیاری از اموال و اسباب عرضه نهب و غارت گشت و فرهاد پاشا چند روز در قلعه
گنجه رحل اقامت انداخته قلعه در کمال حصانت و متانت ساخته و پرداخته بردان کار و آلت کارزار و ادوات
و یراق بسیاری استحکام داده مراجعت نموده جعفر پاشا که در قلعه تبریز بود چون اطراف و جوانب آن ولایت

در دست قزلباش بود بعزم تصرف آن محال بیرون آمده عزیمت اردبیل نموده تا سراب آمده چون
قدرت پیش آمدن نداشت از آنجا بازگشت اما شاه وردی خان ولد خلیفه انصار که حاکم قراچه داغ
بود با او در مقام اطاعت درآمده و پسر خود را نزد او به تبریز فرستاده و از بی سعادتی ترک دولت خود را از
تیغ و باج عاری ساخته مجوز رومیان بر سه بعد از ین قضایا امرای قزلباش دست از ولایات
حوالی تبریز کوتاه کرده دو بار دو مرتبه در عرضه گردد آن حوالی به تصرف جعفر پاشا قرار گرفت سنان
پاشای مشهور بجغال اغلی بتنچگی بغداد بود او را نیز هوس تسخیر نهاوند و علیشکر و سرافراز داده لشکرهای عراق
عرب را جمع آورده اکراد آن سرحد را بخود ملحق ساخته عزیمت آن ولایت نمود و تورمش خان شاملو که حاکم
همدان بود و امرای آن حدود را اخبار نموده در صدد مقابله و مقاتله درآمده اما قبل از آنکه او را جمعیتی دست
دهد جغال اغلی قدم بآن ولایت نهاده با غلبه تمام بحوالی همدان رسیده تورمش خان از کمال غفلت
و غرور از طریق حزم و احتیاط دور افتاده بجمعیت لشکر نشده با اندک مردمی که داشت بمقابله اعدا شتافت
شاه وردی خان عباسی که حاکم لرستان که نزد تورمش خان آمده بود از قلت لشکر اندیشیده او را از
محاربه منع مینمودند و چون تورمش خان اعتمادی بجانب او نداشت این سخن را بکید و غدر حمل مینمود و حزم
و احتیاط که لازم سپاهیگری بود مرعی نداشته بمعرکه قتال شتافت شاه وردی خان عباسی که حاکم
لرستان که بود با تورمش خان بالشکر لرستان پهلو از محاربه خالی کرده بر کنار ایستاده رومیان حملات
متواتر کرده و لشکر قزلباش را که فوج قلیل بودند احاطه نمودند تورمش خان در آغاز محاربه با چند نفر از جوانان
شاملو از سپاه بیرون آمده که چون چنان را بجنگ ترغیب نماید گروهی از رومیه با او دو چار شده درآویختند و دیگر
کس از مردم آن ولایت که گرد او شده برومیان پیوسته بودند او را شناخته معاندان را خبر ساختند
و از اطراف و جوانب بر او حمله آورده احسنت مشار الیه خود را غریق بحر کارزار یافته دست و پایی که مقدور بشر
بود زده گرفتار گشت بعد از گرفتاری او لشکریان دست از محاربه کشیده راه انهزام پیمودند شاه وردی
خان راه لرستان پیش گرفت رومیان دست نهب و غارت دراز کرده اهالی همدان و چارکان آن
ولایت بهم برآمده دست اهل و عیال گرفته به هر طرف گریختند جغال اغلی از حوالی همدان گذشته بطرف
نهاوند آمده آنجا را که مکان نزهت بلرستان پیوسته است جهت قلعه ساختن اختیار نمود که هم ولایت نهاوند و علیشکر
بتصرف درآمده و هم الکای لرستان در تحت تصرف ایشان باشد بالجمله قصبه نهاوند را قلعه ساخت قلعه
دیگر در سعد وقاص ترتیب داده حارس و نگهبان و آذوقه و یراق و سرانجام نموده مراجعت نموده رعایای
نهاوند که اکثر شیعه مذهب اند با رومیان نساخته متواضع مزارع خود را خراب ساخته در اطراف متفرق

پراکنده شدند و در این آمد و رفت خرابی بسیار بولایت قلمرو علیشکر راه یافته اسیر و نهب و غارت بوقوع
انجامید چپاول اغلی قورخمس را همراه خود به بغداد برده حقیقت حال بخواندگار عرض نموده مورد استخفاف
گردید و مجموع این مقالات واقعه مذکوره را از تقریر خواجه عبدالرحیم ارمنی نویسنده سرکار قورخمس خان که
در جنگ همراه بوده با او تا بغداد رفته از آنجا عود نموده بود در قلم آورده **ذکر احوال امرای خراسان**
و بعضی حالات که بعد از مراجعت رایات نصرت نشان دست داد بعد از مراجعت موکب از
خراسان بوداق خان و اولاد او و کلان امیرالامرائی گشوده اجناس مطالب خود را که در خزاین ضمیر داشتند
بروی کار آوردند و شاهزاده سلطان حسن را دست آویز خود کرده بعضی از امرای معزول را که در خراسان
مانده بودند بجانب خود خوانده خاطرنشان مردم نمودند که حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعراق تشریف بردند
و از استیلای رومیان فرصت آمدن خراسان نخواهند یافت و ما پادشاهزاده در دست داریم و در مشهد
مقدس معلی برده بر سریر دولت متمکن میسازیم و در سر او جمعیت نموده ملک خراسان را ضبط نموده از تعدی
صیانت مینمائیم و هر کس اطاعت ما نکند بتیغ او پرداخته الکای او به دیگری میدهیم چون نام شاهزاده در میان
بود جمعی بطرف او رغبت نموده امیرالامرائی و ریش سفیدی بوداق خان را پذیرفتند از جمله محمود خان
صوفی اغلی استاجلو که از حکومت نیشابور معزول گشته بود با او اتفاق نموده باستظهار او به نیشابور آمده
غازیان استاجلو ملازمان شاه منظر سلطان کوسه اغلی قوم امت خان که در نیشابور شده بود چون ملازم
قدیمی محمود خان بودند بجانب او رغبت نموده ولایت نیشابور را متصرف او دادند شاه منظر سلطان
بمشهد مقدس نزد امت خان رفته محمود خان در حکومت نیشابور مستقل گشت و هم چنین امام قلیخان ولد
بهادر خان قاجار که از حکومت سبزوار بجهت بدسلوکی و شکوه رعایا معزول شده آن ولایت را از تصرف
گماشتگان محمد خان مذکور بیرون آورده متصرف گردید و ابو مسلم خان چاوشلو که حاکم اسفراین بود با ایشان
اتفاق نموده امت خان که حاکم مشهد مقدس و از جانب حضرت اعلی شاهی ظل الهی امیرالامرا بود و کس نزد
ایشان را از خودسری و خودرایی منع کرده ایشان ممنوع نگشته در مقام آن شدند که بر سر مشهد مقدس آمده او را
از مشهد مقدس بیرون کنند و بدین جمعیت اراده نموده بودند که آمدن عبدالمؤمن خان بخراسان روی نمود
امت خان محصور گردید باقی احوال ایشان در قضایای سال آینده مرقوم میگردد و بعضی از امرای معزول خراسان
که باخذ و مصادره گرفتار آمده بودند از جمله سلطان علی خلیفه شاملو و سلیمان خلیفه ترکمان و جمعی دیگر از
معتمدان بجانب رستم میرزای که حاکم بست و زمینداور بود رفتند بار با مظفر حسین میرزای برادر بزرگ
در محاربه نموده بر او ظفر یافته بود میل نموده بعضی از ایشان خصوصا سلیمان بطرف هند بار رفتند که او

ز بیشه بخراسان آوردند و بسیاری از سپاهیان خراسان از هر طایفه بقصد ملازمت میرزای مذکور
بآن طرف رفته بار رفتند حقایق حالات او و مظفر حسین میرزای برادرش در قضایای هند بار و
سیستان و مآل حال او و اولاد سلطان حسین میرزا از ابتدا تا انتها در طی قضایای سالهای آینده
علاحده و شویه یافته بشرح و بسط در محل خود سمت گذارش خواهد یافت **ذکر وقایع اودوی ئیل ترکی که**
سال سیوم جلوس همایونست مطابق سنه ثمان بهار شد که گذر در بوستان کرم ؛ شد تازه و خرمی در این
گلستان کرم ؛ کهی بیاد بتان سرو ناز در گلشنیم ؛ کهی ز شوق لب جام ارغوان کرم ؛ در این سال
نوروز جهان آرا بفرخی و فرخندگی در سیوم شهر جمادی الاول سنه نهصد و نود و هفت اتفاق افتاد و جشن
مبارکان چون موکب شاه جهان در برج حمل نزول نمود **بیت** ز شوق گل صد افغان کشید مرغ صفیر ؛ چو عهد
شاه جهان تازه گشت عالم پیر ؛ موکب همایون شاهی ظل الهی بمقر سلطنت ابد قرین رسیده بکامرانی
دولت و اقبال متکی گشت و منصب رفیع القدر وزارت دیوان اعلی بمیرزا لطف الله شیرازی که وزارت
نواب غفران مآب مهد علیا به او مرجوع بود در این ایام بوزارت سرکار علیه عالیه قیام مینمود تعیین
یافته قامت قابلیتش بتشریف گرانمایه این مرتبه عظمی آراسته گردانیده و در تمام مهام دیوان را
بکف کفایت او واگذاشتند و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی ایام بهار را در دارالسلطنه قزوین بعشرت
و شادکامی گذرانیده و بجهت رفع ملال از زمان و اقتضای ایام شباب که بهار زندگانیست در باغ
از بیر صحبت کام ستان بودند اما در مجالس عشرت و خواب غفلت صوری که بر چهره آگاهی افکنده
بود چون آگاه دلان حزم پرور با نتظام مهام ممالک که بغایت مختل گشته بود پرداخته لحظه از تدابیر امور ملک
داری غافل نبودند چون شرط مصالحه رومیان از فرستادن شاهزاده و مناقشه نگردید مجالی بود که متصرف
آل عثمان در آمده باشد و انجمنی بر طبایع شاه و سپاه گران بود اما رای اصحاب اتمام مقتضی عقل و دوربینی
عمل نموده رضا بآن دادند زیرا که از دو طرف دو پادشاه عالیجاه روی بممالک ایران آورده بودند و جمعی
بی اتفاق در میان طوایف قزلباش واقع بود و از یکتاش خان حاکم یزد آثار خلاف ظهور رسیده طایفه
ذوالقدران فارس بتحریک و اغوای یکتاش خان در مقام سرکشی و خودسری بودند و بعضی از امرای شاملو
که از حدود اصفهان تا کوه گیلویه اقامت داشتند تا غایت اطاعت شایسته بظهور نرسانیده بودند و حسین
خان افشار که در کوه گیلویه بخودسر حاکم گشته آن ولایت را متصرف بود بازگشتی بدرگاه جهان پناه نکرده
بود و سرکشان اکناف و ولات اطراف ممالک ایران که همیشه حلقه اطاعت در گوش داشتند از تاریخ
فوت شاه جنت مکان تا حال که پانزده سالست هر یک در مقر حکومت خود لوای افراخته دم از استقلال

استعداد میزدند با این حال مقاومت با آن دو دشمن قوی متعذر و چاره آن بود که بطریق مدارا
گروهی را روزگار بسازند تا کارگیرند که بهر کار و لطف پروردگار جهان یار و اختر بخت و اقبال مساعد و مددگار
حق در مرکز خود قرار خواهد یافت بیت خوش شده با این نکته اش مضمون که آواز نیاید ز یک کف بر دوش
ستیزه بکس بر نتوانیست مدارا بدشمن ز دوا نیست بالضروره اعلی شاهی ظل اللهی رضا بمصالحه داده
متوجه سامان یراق شاهزاده گشته مهدی قلی خان چاوشلو ولد ایوب سلطان را که در آن وقت حاکم دار
الارشاد اردبیل بود و بمزید عقل و دانش و وفور فهم و کیاست و کاردانی و مکنت و حشمت از سایر امرا
امتیاز می داشت برسالت تعیین فرموده میرزا از آیین شایسته روانه نمودند و نامه صداقت آمیز دوستانه
بحضرت خواندگار نوشته تحف و هدایای لایقه ارسال نمودند و ولی آقای چاشنی گیرباشی را که دو سال
بود درین مهم آمده توقف داشت منظور نظر عنایت گردانیده رخصت انصراف دادند و چون مشار
الیه میخواند که از جانب خواندگار حکم شده بود که چغال اغلی لشکر بولایت عراق کشیده و او بجنود سر آمده
در نهاوند قلعه ساخت بخاطر انور خطور نمود که جمعی را به تسخیر آن قلعه مامور فرموده تا رسیدن شاهزاده
باستنبول آن قلعه خراب کرده و در حین انعقاد مصالحه قلعه نهاوند در تصرف روم نبوده باشد ایالت
ولایت همدان را بطهماسب قلی سلطان ارشلو عنایت فرموده او را به تسخیر قلعه نهاوند مامور ساختند
و امرای چپات را بمعاونت او مامور فرمودند و ایشان حسب الامر اشرف متوجه آن خدمت گشته
و قلعه را محاصره کرده چند گاه در تسخیر آن اهتمام مینمودند چون در اثنای آوازه آمدن عبدالمومن خان
بخراسان شیوع یافته توجه موکب همایون بطرف خراسان لازم گردید امرای مذکور کاری نساختند و چغال
اغلی مرتبه دیگر بجانب نهاوند آمده مایحتاج قلعه را از بغداد آورده حارسان تازه و زور گذاشته رفت
بعد از انعقاد مصالحه چون خلاف شرایط صلح بود متوجه تسخیر آن قلعه که در وسط عراق واقع شده بود نشده
همچنان در تصرف روم میان طرفین و استرداد آن را بوقت دیگر حواله نمودند چنانکه عنقریب بهمین الطاف الهی به نیروی
دولت پادشاهی چنانچه در محل خود نگارش تحریر خواهد یافت بحیز ظهور آمد و از مصالحه و مصادقه مذکور که پسندیده
عقلای دانشور بود جمعی از جهلای نادان را که از خود دعوی دانش داشتند خار تعصب تقلید دامن گیر گشته
سخنان دور از کار میگفتند و نواب کامیاب اشرف با وجود دقت دانی و آتش مزاجی و استیلای قوت غضبی
ایام شباب بشیوه پیران صاحب تجربه عمل نموده گوش بسخنان نابجا راه ندادند و بکار نیز نمودند و الحق از آن
قدر مخاصمه مدارا فواید کلی بدین دولت رسید زیرا که چون خاطر از طرف روم جمع کرده متوجه دفع اختلال احوال
ممالک شدند به نیروی اقبال و حسن تدبیر و رای صایب جبار فتق و فتنه از ساحت ملک ایران برگشته در اندک

ساز کاری کنند

مصالحه

زمین معتمدان هر طایفه از طوایف سرکش و دشمنان خانگی را دفع فرموده سرکشان را به نوعی تسخیر
اطاعت درآورده که موجب حیرت ارباب بصایر و نظار گردیده و آن قلعه و بسیاری از قلاع و بقاع عظیمه
که بتصرف اعادی درآمده بود استرداد فرموده چنانچه بین حالی قلاع و بلاد مفتوحه صفحه آنها گردیده و اکثر
ممالک به نوعی از خس و خاشاک معاندان پاک گردیده که اکنون ملک ایران غیرت افزای روضه رضوانست
و عنقریب شرح هر یک در محل خود سمت تحریر خواهد یافت

ذکر لشکر کشیدن عبدالمومن خان بخراسان و محاصره نمودن مشهد مقدس معلی و ظفر یافتن بر آن بلده شریفه بتقدیر پروردگار جهان

سابقا ایراد یافت که در سال گذشته مشهد مقدس معلی آمده بود بمجرد منکشی جماعت گردد از سر مشهد بر
خواست و ابراهیم خان استاجلو که در آن سال حاکم مشهد بود و اهالی آن ملک بنابر صلاح وقت باو راه
کرده بودند در این سال چون مسموع عبدالله گردید که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بخراسان آمده ولی آنکه
متعرض بلده هرات گردد باز گشته سلطانی بجانب خراسان که در تصرف داشت ازو باز پرفته عبدالمومن خان استظهار
داشت و میر قلباباکوکلتاش حاکم هرات با لشکرهای بلخ دادند و خود شیرغان و چچکلو و میمنه و فاریاب و هزاره
فتح و بمعاونت او مامور گشته پیش از آنکه محصولات محصا در رسد عبدالمومن بخراسان درآمده و چون شرب
و استعجال با اندک مردی آمده اول بر سر نیشابور آمده محمود خان صوفی اغلی و غازیان استاجلو که در نیشابور
بودند بی آنکه بحقیقت حال و کیفیت لشکر و سردار اوزبک آگاهی یابند بعزم رزم با فنون آراسته
از شهر بیرون آمدند و با طلیعه لشکر در هم آویخته اندک محاربه فیما بین وقوع یافت و از ... آثار جلادت
و شجاعت بظهور آورده چند نفر از بهادران نامدار معه که اوزبکیه گرفتار گردیده و مشخص شد که سرکرده
آن جماعت عبدالمومن خان است غازیان استاجلو دست از محاربه کشیده و خود را بقلعه رسانیده
دروب را مستحکم گردانیده و بر برج و باره برآمدند عبدالمومن خان در ظاهر شهر نزول نموده جنود اوزبکیه
گروه گروه جمع شدند و بسید گرفتاران که از اقوام معتبر در میان لشکر داشتند معتبر منکشی بیرون فرستاده
عرض کرد که نیشابور تابع مشهد مقدس است هرگاه مشهد مقدس را بحیطه تسخیر درآوردند ما این ولایت
بی نزاع میسپاریم مجملا عبدالمومن خان بسعی جمعی از امرا که اقوام ایشان گرفتار شده بودند رضا بصلح داده
کوچ کرده و محمود خان تمامی گرفتاران را بیرون فرستاده و از آنجا عنان عزیمت بجانب مشهد مقدس معلی
معطوف داشته چون بظاهر شهر رسیدند اندک مردمی با او بودند بنا بر آن در اول حال بمحاصره نتوانست
پرداخت در حوض توی کریم زنجی شهر ست نزول نمود تا آنکه میر قلباباکوکلتاش حاکم هرات و تیم سلطان ساپه
اوزبکیه که در خراسان بودند بسر او جمع شده و از آنجا بحوالی شهر آمده محاصره نموده شروع در لوازم قلعه گیری

گردند و امت خان هر کس از سپاهیان آن حوالی را دست آویز بشهر آورده برج و باره و فصیل و دروازه
شهر نیز بیرون حاجت مقدور استحکام داده بر سر هر برجی از جنود قزلباشیه و اهالی و اعیان مشهد مقدس
مستحفظان گماشته بمدافعه و مقاومت مشغول شدند و کس بپایه سریر اعلی فرستاده حقیقت حال و تفحص
آذوقه و عسرت و تنگی اهل مشهد مقدس را عرض کردند نواب همایون اعلی بعد از اطلاع بر مضمون عریضه امت
خان همت بر دفع اعدا و استخلاص محصوران مشهد گماشته از مقر سلطنت در حرکت آمده بجانب
مقصد توجه فرمودند و چون لکاهی حضرت سرادقات اقبال گشت چند روز در بلده طهران جهت
اجتماع عساکر نصرت نشان توقف واقع شد چون هنوز کوکب بهجت ایرانیان از ظلمت وبال بیرون
نیامده و استقامت احوال بر اختلال ایشان میعادی مقرر بود از اقتضای قضا و عفونت هوا امراض
در معسکر همایون شیوع یافته عرض مرض بذات مقدس حضرت اعلی شاهی ظل الهی سرایت کرده و چاره عسکر
منصب تجاوز ذات همایون گردید جمعی از امرای عساکر را پیشتر فرستادند که مقدمة الجیش بوده تا بسطام
رفته در آنجا منتظر ورود موکب اقبال باشند که بعد از صحت مزاج وهاج روانه آن طرف شوند و اطبا
بمعالجه و مداوا پرداختند چون اراده ازلی باختلال احوال آن ساکنان بقعه شریفه و شهادت صلحا و اتقیا
روضه منوره مشهد مقدس حضرت رضویه علی مشرفها الف الف السلام والتحیه و رفع درجات اخروی آن
گروه سعادت نشان تعلق گرفته بود بیماری و سقم مزاج با امتداد کشید و بسیاری از عساکر منصوره و بعضی
خاک و مزاج هلاک شتافتند از این خبر رنج و سرور گشته از روی اطمینان قلب در تسخیر شهر و قلعه سعی مینمودند ازبکیه
امت خان و محصوران از این اخبار ملالت افزا پریشان حال گشته تا مدت چهارده ماه در غایت یاس
و حرمان روزگار گذرانیده و با اعدا مقاومت نموده بقدر مقدور مدافعه میکوشیدند رفته رفته کار
باضطرار انجامید و هم محصوران از فقدان آذوقه بجان رسیده و دست از محافظت بیرون شهر باز
داشته حصار شهر اندرون را نیز چند گاه محافظت نمودند روز بروز بیرون پیمان از رسیدن مدد و کمک
فوت کرده محصوران ضعیف تر شدند و بجهت امتداد بیماری و نقاهت ذات مبارک اشرف قطع امید از امداد
و کومک کرده چون غریقان بحر تحیر در لجه اضطراب افتاده از مقاومت عاجز شدند و حرکت بمقتضای الغریق
یتشبث بکل حشیش اراده نمودند که بوسیله میر جلیا با عبدالمومن خان دم از مصالحه زده شهر را باو
شاید بیان امان یافته بیرون روند اوردی خان جلایر را بیرون فرستاده استدعای مصالحه کردند عهود و ایمان
معاهدان ظاهر گردید عبدالمومن خان راضی نشده و چنگیز اوردی خان را با تیغ و جمعی در برابر قلعه سیاست
نموده مقتول ساخت و در کمال خشم و غلظت متوجه تسخیر قلعه شد امرای اوزبکیه پیشتر از شهر بیامی گشته

روزی شهار فرصت نموده از هر طرف هجوم کرده یورش نمودند و قزلباشیه تاب مقاومت نیاورده
قوت مدافعه نیافتند و اوزبکیه بر برج صعود نموده بشهر ریختند امت خان با غازیان استاجلو
و سایر مردم بصحن آستانه مقدسه جمع شده حصار روضه مقدسه را پناه خود ساخته بمحاربه مشغول شدند
جمیع سادات و علما و خدام و مدرسان سرکار فیض آثار و صلحا و اتقیا که در مشهد مقدس بودند در آستانه
مقدسه راضی بمرگ نشسته با یکجا جمع شده بدعا اشتغال داشتند اما چون بعضی سپاهیان و دعای مظلومان
دافع قضا نگشت و اوزبکیه اطراف و جوانب صحن را احاطه کرده طایران تیر و تفنگ از جانبین در پرواز آمدند
غازیان قزلباشیه سینه سپر بلا ساخته دل از جان شیرین برگرفته اند مردانه وار میکوشیدند و جنگ از
جام بلا شربت شهادت مینوشیدند و تیغ خونریز مخالفان در آن صحن آستانه مقدسه کشتار بزرگ افتاد
امت خان با کل سپاهیان و مردمی که بسته پای بجنگ مشغول بودند بقتل رسیدند و اوزبکیه بر شفقتی التفات
نکردند و چون از ارباب جلادت پرداختند دست بخون علما و سادات و صلحا باز زدند عبدالمومن خان
شنود این زیاده پیش گرفت شعله غضبش هر بخون سادات و علمای شیعه انطفایی پذیرفت دار مضمون
لا یرحم الله من لا یرحم الناس احتراز نموده با کمال قساوت و غضب در صفه میر علیشیر ایستاده جنود
شقاوت ورود اوزبکیه را باندرون روضه متبرکه فرستاده که جنگ از چهارکاه را از دار السیاده و
دار الحفاظ و مسجد جامع بیرون کشیده بدرجه شهادت میرسانیدند و مصاحف از دست حفاظ گرفته از نمایان
شربت شهادت چشانیدند از صحیح القول استماع رفت که میر محمد حسین مشهور بمیر بالای سر که از سادات مشهد
مقدس بود و در صلاح و تقوی و عبادت درجه عالی داشت و همیشه در بالای سر ضریح بنماز و طاعت و عبادات
و تلاوت قیام مینمود که از آن مقام شریف حرکت کردی در آن روز هولناک بدستور معتاد در بالای سر نشسته
بتلاوت مشغول بود یکی از اوزبکان از خدا بیخبر دست دراز نموده بیرون میکشید میر بیچاره از هول جان
و کشاکش اضطراب دست در پنجره ضریح مبارک زده محکم گرفت اوزبک دیگر شمشیری انداخته قطع
او نمود و دستش در پنجره ماند و او را بیرون کشیده پاره پاره کردند مجملا آن روز غم اندوز ثانی عاشورا و دشت
کربلا بود و خون کشتگان در صحن آستانه متبرکه بر مثال آب روان جریان یافته سفینه حیات آن مردم غریق گرداب
فنا گشت مولانا شانی که از ولایت عجم مرتبه سحبانی دارد مرثیه در این باب نظم آورده این بیت مناسب
مقامست   هنوز اگر شکافند خاک مشهد را   سفینه از شط خون تا کمر بلا جو بود   عورات این طبقه
که سرپوشیدگان حریم عزت و پرده نشینان سرادق عفت بودند و در آستانه و مسجد جامع جمع شده ملتجی
گشته بودند از ازواج و پسران و برادران خود را غرق دریای خون دیده خود را در دام محنت و بلا یافته دست

اوزبکان صحرا اسیر و مبتلا گشتند و همچنین در کوچها و محلات دست بقتل و اسر و یغما بر آورده هر کس را از
محل اختفا بیرون کشیدند بعد از کشتن و شکنجه و اخذ مال همان شربت میچشانیدند و روضه مقدسه را بیاد غارت
و تاراج رفته قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدان که از حیز تعداد بیرون بود و مفروشات و ظروف و اوانی
چینی و کتابخانه سرکار فیض آثار که در تمامی ایام از اقصی بلاد اسلام جمع شده مصاحف بخطوط شریف
حضرات ائمه معصومین و استادان ماتقدم مثل یاقوت معتصمی و استادان سته و دیگر کتب عربی و
فارسی که از حیز احصا بیرون بود بدست اوزبکان بی تمیز نادان در آمده آن زرگران مایه را چون خزف
ریزه بی بها بیکدیگر میفروختند مجملا تا سه روز آتش بیداد آن بدنهادان اشتعال داشت قلیلی از سپاهیان
و سادات و اصحاب آستانه و مردم مشهد که در بعضی خانها خزیده بودند شبها بیرون آمده پیاده به کوه
و صحرا نهاده خود را بامنی میرسانیدند بعضی دیگر که قطع تعلق از فرزندان میکردند در مواضع و محال
پراکنده شدند بعد از سه چهار روز که در چنین زمین و تیغ خونریز رفته بود و بر رعایا ترحم نموده بربقیة السیف
امانی قرار یافته جنود اوزبک از قتل و غارت و اسر رعیت ممنوع شدند خلایق که در زوایای اختفا بودند
یکیک و دو دو جمع شده بعد از جمعیتی روی داده باز هجوم و غارت زدگی مال امانی حواله میشد و هر کس قدرت
بر ادای آن نداشت اطفال و کودکان را در عوض میگرفتند و بسیاری از نسا و صبیان که اسیر شده بودند
بما وراء النهر برده بذل رقیت گرفتار کردند عبد المومن خان حاکم در مشهد مقدس نموده در وقت رفتن بیل
طلای بالای گنبد را که شاه جنت مکان ترتیب داده بودند متصرف شد بعد از تسخیر مشهد مقدس روی
توجه بجانب سرخس آورده شهر و قلعه را در میان گرفت اوزبکیه بمحاصره و محاربه پرداختند ابن حسین
خان با حاکم سرخس با طایفه جغتای که ملازمان قدیم او بودند در مراسم قلعه داری کوشش نموده
بین الجانبین محاربه و مصادمه وقوع یافته چند مرتبه یورش و هجوم آورده کاری نساختند ابن حسین
خان در این محاربات و جمعی کثیر از جنود اوزبکیه و بهادران معتبر مقتول و گرفتار گشته از اهل قلعه
کمال جلادت و مردانگی بظهور رسیده آخر الامر عبد المومن خان از تسخیر سرخس مایوس گشته مهم آن را
بسال دیگر انداخته از پای قلعه کوچ کرده راه بلخ پیش گرفت و ابن حسین خان در آن سال در جای خود بمقام
خود اقامت داشت اما اکثر محال خراسان را خصوصا جام و خواف و باخرز و کوسویه و غوریان و پوشنج
از قزلباش خالی شده و متصرف اوزبکیه قرار گرفت محمد خان تبعی ملازمانش که خانه کوچ در نیشابور داشتند
شهر را خالی کرده به بسطام آمد آن ولایت نیز بآسانی بدست اوزبکیه در آمد گنجعلی خان چندگاه در رود فرج
قلعه سلامه را نگاه داشته مردانگیها نموده اما بالاخره چون از کومک مایوس شد از بیم آواز مخالف آهنگ

عراق سازگرد بالجمله در بلده طهران که فی الجمله عارضه خواب کامیاب اعلی شاهی ظل الهی روی بانحطاط آورد
هنوز صحت کامل نیافته خبر ملالت اثر واقعه هایله مشهد مقدس معلی بار دو رسیده موجب پریشانی ضمیر
انور حضرت شاه جمجاه و رنجوری عموم سپاه گردید چون قضایای آسمانی را جز صبر چاره نبود دست
بعروة الوثقی صبوری زده کافه خلایق بشکر سلامتی ذات اشرف قیام نموده و مکافات این اعمال
وی و جهانگیر در آن آستانه متبرک از عبد المومن خان و اوزبکیه صدور یافت عنقریب بروزگار او و آن طایفه
لاحق گردید بالجمله چون ضعف و نقاهت حضرت مقدس کمتر شد از طهران به مقبره شریفه علیه عبد العظیم تشریف
آورده چند روز در آن آستانه مقدسه بطاعت و زیارت مشغول میبودند چون خبر مراجعت عبد المومن خان
تحقیق پیوست رایات حضرت نشان ... سلطنت در حرکت آمده بصحت و سلامت در دار السلطنه قزوین
رسیدند **ذکر محاربه بوداق خان و امرا با نور محمد خان و جنود اوزبک و شکست یافتن ایشان** کلک
سخن پرداز ذکر معرکه آرای صفحه نگنه سر است اشهب سبک سیر سخن را بجانب احوال خراسان انعطاف داده
رقم پرداز صحیفه ظهور شده بود که بوداق خان چگنی با ابو مسلم خان چاوشلو و امام قلیخان قاجار و محمود
خان صوفی اغلی استاجلو و غیره ذلک که با او متفق بودند شهر را از سلطان حسن را دست آویز کرده
نموده اراده داشتند که مشهد مقدس معلی را ... خان را از مشهد بیرون کرده بوداق خان للهٔ
امیر الامرا بوده ضبط ولایت خراسان کرده باشند در این اثنا عبد المومن خان بر سر مشهد مقدس آمد
امت خان محصور اوزبکیه گردید کس نزد ایشان فرستاده که جمعیت کرده اند ... در موقع است
لیکن چون حالا اوزبکیه قدم بایر ولایت نهاده اند اول بدفع دشمن بیگانه پرداختن اولی است
اگر قوت و قدرت داشته باشند و تا مشهد مقدس توانسته آمد بدین حدود آیند که ما نیز با ایشان متفق
بدفع مخالفان پردازیم و اگر قوت مقاومت نداشته باشند تا حدود را دکان حرکت ننمایند و چند روزی
معاندان را بخود مشغول کرده اند که از عراق مددی رسد شاید این خطه شریف از شر اعدا مصون ماند
ایشان اگرچه تاب مقاومت عبد المومن خان نداشتند اما بقصد مشهد مقدس از توقف خود در حرکت آمدند
در خلال این حال نور محمد خان ابن ابو المحسن خان از نژاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان که والی مرو و نسا و
ابیورد و باغباد بود و میانه او و عبد المومن خان وحشت پدید آمده از و خوفناک بود بتوهم آنکه مبادا عبد
المومن خان قصد ولایت او داشته باشد اوزبکیه نایان و جمعی از ترکمانان صاین خانی ساکن نسا و باورد
و آن حدود را تا موازی شش هفت هزار کس جمع آورده بحوالی جوشان و آن حدود در آمده چون آمدن او
مسموع بوداق خان و امرا گردید مظنه آنکه مبادا نور محمد خان به عبد المومن خان ملحق گردد و مقاومت با آن لشکر

کرد کار جهان

محافظت

جرار و سپاه ارتش شور رای و تدبیر ایشان بهمان قرار گرفت که بمقابله نور محمد خان شتافته قبل از آنکه آن دو لشکر
با یکدیگر تلاقی کردند با او محاربه نموده سلک جمعیت او را از هم فرو ریزد چه هرگاه او را منهزم سازند
اگر فی الواقع در مقام امداد عبد المؤمن خان بوده باشد انهزام او هم سبب ضعف و فتور احوال عبد المؤمن
خان میگردد و هم آثار عجز و اعتماد ایشان ظهور یافته خوف و هراس عبد المؤمن خان از لشکر قزلباش بیشتر
و تحمل کرده آن لشکر حسابی کرده دست از محاصره مشهد باز دارد بدین عزیمت جازم گشته کمر مجاربه او
بسته با لشکر پرخاش جوی بمقابله او شتافته نور محمد خان کس نزد بوداق خان و امرا فرستاده اعلام
نمود که مرا با لشکر قزلباش کاری نیست بلکه غرض ازین حرکت صیانت ملک موروثی و دفع شر عبد المؤمن
خان است خان ایشان این حکایت را حمل بر غرض و کید و مکر نموده در کمال نخوت و غرور از دو جانب گرم تعبئه
و در مقابل صف سپاه آراسته شد ازین جانب تبرداران و تکمه در مقابل آن فوج مغرور صف سپاه آراسته تکمیل شده
از جانبین دست بآلت کارزار برده و جلادان اوزبک و دلیران قزلباش در هم آویخته هر چند قزلباش
بی محابا بآن جانب اعدا تاختند اول چپرچی را از پیش بصف سپاه رسانیدند سپاه نور محمد خان آغاز
تیر ریختن و بسیاری بزخم تیر و لد و ز مجروح شدند چون اوزبک بهیات اجتماعی حمله آورده جلو ریز بصف سپاه
قزلباش چون خلاف رای ولی نعمت پیش گرفته بودند نور محمد خان فی الجمله ظفر یافته تا موازی
شصد هفتصد کس از جوانان کار آمدنی قزلباش در آن معرکه ضایع شده و راه عدم پیمودند و نور محمد
خان بعد از انهزام قزلباشیه دست از معاقبت باز داشته بیشتر پیاده بوداق خان و امرای کرامی
دو هزار چاق داشتند از معرکه بیرون آمده هر یک شکسته و پریشان حال بالکای خود آمده و باستحکام قلاع
خود پرداختند بوداق خان عریضه ندامت آمیز بخدمت بندگان اعلی شاهی ظل اللهی نوشته حسین
علی خان پسر خود را که ارشد اولادش بود بدرگاه معلی فرستاده اظهار ندامت و شرمندگی بسیار کرده
استدعای عفو تقصیرات خود نموده نور محمد خان نیز زره فتح به عبد المؤمن خان فرستاده منت بندگاری
نمود و بمقر دولت خود باز گشت و عبد المؤمن خان اگر چه در آن سال متعرض الکای او نشد اما بعد از تسخیر مشهد
و هرات بر طمع بولایت او گردید اندک زمانی مرو را عبد الله خان و نسا و ابیورد و سایر محال را عبد المؤمن خان
از تصرف او بیرون آورده او را از ملک موروث بیرون کردند شرح آن احوال در ضمن قضایا بعد ازین انشاء الله
مساعدت بخت مأمول است انشاء الله وحده العزیز **وقایع متنوعه که درین سال بر حسب تقدیر خالق
عجب در وی داد** درین سال محمد خان زیاد اغلی قاجار و امرای قراباغ که در سال گذشته از
صولت سپاه روم در ولایت مزبور جلا نموده با ایل و اویماقات به ارسبار آمده بودند بخیال تسخیر قلعه گنجه با

حشمی انبوه و از خارجیان قاجار و ایل و اویماق و ترکمانات قراباغ از ارسبار بقراباغ آمده بپای قلعه
گنجه رسیده بمحاصره پرداختند و مورچلها به طایفه قسمت نموده سیبها ترتیب نموده و لوازم قلعه گیری
اهتمام موفور گرفتند و مقصد ایشان آن بود که چون کمک گیرنده صلح با رومیان قبل از تسخیر گنجه و قراباغ
بشرایطی که مذکور شد مقید بآن بوده ایشان بعد از آن لشکر بقراباغ کشیدن تا رسیدن شهزاده و ایلچیان
قزلباش بروم ایشان قلعه گنجه را از رومیان گرفته و ایران ساخته و در حین استحکام شرایط قلعه قراباغ
در تصرف قزلباش بوده باشد اما از آنطرف حارسان قلعه مذکور بریده سریع السیری بجانب جعفر پاشا که
حاکم تبریز فرستاده از حقایق حال خبر دادند و او ایلچی بخدمت اشرف فرستاده عرض کرد که چون هنوز نوا
صلح آنکه را او استحکام نیافته لایق نیست که بدایت حال آثار خلاف ظهور رسد و به ممالکی که الیوم
در تصرف منسوبان آل عثمان است متعرض رسانند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چون صلح مذکور در آن وقت
موجب استحکام بنیان مقر دولت میدانستند ملاحظه آنکه مبادا در وقتی که شهزاده بپایه سریر سلطان
روم رسد این حرکت ناهنجار از قزلباش موجب تزلزل امر مصالحه گردد فرمان همایون باسم محمد خان و امرای
قاجار فرستادند که ترک محاصره نموده دست از ولایت قراباغ باز دارند چون آن ولایت و ملک از
لطافت هوا و کثرت سبزه و ریاحین و انتفاع صحرا نشینان و خصوصیات ییلاق و قشلاق سرحد آفاق
و طایفه قاجار و ایل و اویماقات ساکن قراباغ چندین سال بود که در آن ولایت نزهت بخش مسکن
گرفته املاک و باغات کثیر النفع هم رسانیده بودند و دل از آن سرزمین بآسانی بر نمیداشتند و ترک
تعلق از وطن قدیم خود به مبلغ مذکور ممنوع گشته دست از محاصره قلعه باز نداشتند تا آنکه این خبر
بعد از چندی رسید که ... و مباحث امر مصالحه و هنوز در سرحدات روم بود رسیده و از جانب او نیز ایلچی آمده
در آن باب گفتگو و مبالغه کردند بندگان حضرت اعلی شاهی معتمدی از ایل قاجار شاه وردی بیک
نام چولاق مشهور را نزد محمد خان زیاد اغلی و دیگر سفیدان آن طبقه فرستاده و پیغام کردند که پدران شما
روی ارادت و اخلاص بدین دودمان آورده از میامن تربیت و شفقت آبا و اجداد همایون ما بمراتب
عالیه رسیده اند و ملک قراباغ را بایشان داده بودیم چون الیوم مصلحت دولت ما در آنست که در این
برسر ملک مناقشه ننماییم ایشان اگر بجهت این دولت اند و رضای ما منظور میدارند ترک ملازمت و
... نموده به ... آمیده که در عوض قراباغ در سایر ممالک مقام بدیشان عنایت میفرماییم و قراباغ جا
... و اگر خدای تعالی خواسته باشد باز بآسانی بدست می آید و اگر صفا الهی نبوده باشد بروز کار ...
نمیتوان کرد و امیدواریم که پس نامیه الهی ... حق در هرکز خود ... اگر ... احتیاط ...

بملاحظه آنکه مبادا اهیمنی مرعوب جمع امرا بوده باشد خود را از خوف حلقه انداخته رومیان را از وقوع
خبر کرده از قلعه منشور مذکور را نزد محمد خان و امرا فرستاد محمد خان چون صوفی دولتخواه بود بعد از اطلاع
باین مضمون رضای خاطر اشرف جسته از پای قلعه برخاست امرا و لشکریان پراکنده گشته اکثر ایشان
حضور صاحب قران قاهر و حشم ظل اللهی شتافته نیلو و فرامانلو رو گردان شده دو لک گشته بیجا و مقام خود رفتند بعضی از بسیار
آمده و از ایل داریاقات نیز هر کس بهره از اخلاص داشت رضاجوئی خاطر مبارک اشرف را بر ملک و مال
ترجیح نهاده ترک آن ولایت کرده بممالک محروسه آمد جمعی که اخلاص اعتقاد درست نداشتند روی از
دولت ما قرین منزلت تواری ورعیتی رومیان دادند و آن ولایت محک تجربه اخلاص گشت خوش
بود گر محک تجربه آید بمیان ❊ تا سیه روی شود هر که در او غش باشد ❊ محمد خان از فتنه و آشوب ایل
دو لک بمنظرف نتوانست آمد از آب گذشته به تکلیف الکندرخان نزد او رفت مشارالیه بی مروت
کرده او را گرفته برومیان سپرده باستنبول بردند در آنجا چندگاه محبوس بود بعد از قرار صلح که کرخان
جانبین را اطلاق نمودند مشارالیه را نیز سلطان مرادخان آزاد کرد و از آنجا به بغداد آمده چندی در
نزد مهدیقلی خان شاملو رفت و از آنجا به درگاه معلی آمده در دارالارشاد اردبیل ساکن گردید نقلست که
همیشه محمد خان در اردبیل میگفت که عثرت بار گنج معاونت روح مقدس سلطان الاولیا بتصرف این
دولت در آمده حکومت آن از جانب اشرف بمن متعلق خواهد شد چون مشارالیه را اخلاص قوی بود
و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را رجا واثق و نیت صادق بعد از بیست سال که آن ولایت در
تصرف رومیه بود بمقتضی الامور مرهونة باوقاتها اهیمنی از حیز قوت بفعل آمده به نیروی اقبال و مساعدت
بخت فرخ فال در سال یونت ئیل اربع و عشرین و الف بنوعی که در محل قضایای آن سال سمت گذارش خواهد
یافت بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمده محمد خان که انواع تعب و تشویش کشیده جرعهای ناکامی
از دست روزگار چشیده در آن ایام اخلاص و یکرنگی دیگر باره بآن ولایت آمده مرتبه بلند و پایه از
حضیض مذلت باوج سعادت و عزت رسید از هر طایفه که اخلاص و یکجهتی بظهور آمده بود و دیگر باره در
آن ولایت آهنگ مخالفت ساز کرده بهران میل نمودند ترک اوطان خود نموده اند قهرمان قهر پادشاهی
با جلال ایشان حکم نموده همگی را چرا قهرا از دیار خود بیرون کرده بمازندران فرستادند که موجب
آبادانی آن ولایت و هم موافق از منافق متمیز بوده هر یک بجزای عمل خود رسند و اهیمنی کارنامه
سلاطین نامدار و دستور العمل نامداران روزگار کرده هر چند این مقدمات در محل خود سمت تحریر
میپذیرد ذکر آن در طی سوانح این سال مناسب نمود تا کلک سخن پرداز در اثنای گذارش قضیه بی

اختیار از

اختیار از شاه پهه گمراه نداشته بتحریر آن پرداخت دیگری از سوانح این سال فرار نمودن محمد شریف
خان چاوشلو مشارالیه ولد خلیل بیک بن حسین بیک قورچی بزرگان شاه جنت مکان علیین آشیان و دختر
زاده معصوم بیک صفوی است در خدمت همایون معزز و محترم و منصب موروثی سرافراز بود در رحمی
کرابات جلال متوجه سفر خراسان شد مرشد قلیخان او را به ایالت و خانی دار الملک قزوین نوید داده
آن منصب را به محمد سلطان که تواله عم زاده خود داده بود بمحض رضای مرشد قلیخان و هواپرستی و جاه
طلبی ترک خدمت حضرت اعلی نموده قطع تعلق از منصب موروثی ایالت و خانی اختیار نموده تا معاودت
موکب همایون حاکم قزوین بود در اوایل این سال بی آنکه استشمام رایحه بی اتفاقی نموده باشد
مقتضای الخاین خایف چون بی رضای خاطر اشرف ترک خدمت نموده بود خوفناک گشته با چند نفر از
محرمان و معتمدان خود از قزوین فرار نموده بگیلان رفت چند کس دیگر که از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
هراسی داشتند این عمل کرده خان احمد والی گیلان این جماعت را در گیلان ماوی داده با ایشان مروت
بسیار کرده نواب اشرف بجهت آنکه سد این باب شود ایشان را از خان احمد طلب داشت مشارالیه
از فرستادن ابا نموده التماس عفو و اغماض نمود بندگان حضرت اعلی چون وقت مقتضی بازخواست
نبود تغافل پادشاهانه شعار خود ساخته در آن سال بمقام بازخواست آن نشدند و هم در این سال فرهاد
آقای غلام حاکم اصفهان بجهت آنکه حقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان و نواب جهانبانی
سلطان محمد میرزا را منظور نداشته بهوس حکومت اصفهان شیوه خدمتکاری مرشد قلیخان پیشتر
نموده بود مواخذه گردیده داروغگی کل معاملات اصفهان بیولی بیگ غلام نواب غفران پناه جهان
بانی که در خدمت بندگان اشرف اعلی مقرب بود شفقت شد **گفتار در بیان حالات محاربات که در فارس
و کرمان و یزد و میانه امرای قزلباش** قبل از این فارس مضمار قضیه پردازی عنبر کلک بدایع نگار
در معرکه سحر سرائی چنین تک و دو نموده بود که چند نفر از آقایان ذوالقدر فارس بمخاصمت یعقوب
خان امیرالامرای آن ولایت بی رخصت از اردو فرار نمودند و در حدود یزد دیکباش خان افشار
ایشان را بدست آورده با علیقلی بیگ شاملو قورچی ترکش که داروغه یزد بود و حراست قلعه آنجا هم مینمود
سپرده بود حسب ظاهر اهیمنی را دولتخواهی نام نهاده چون مردی جمیل و بلند پرواز بود میخواست که بوسیله
آقایان مذبور ذوالقدران فارس را بجود رام ساخته صاحب اختیار آن ولایت باشد و بتحریک و
اغوای میرمیران که پدر زنش در فتنه انداز و شورش طلب بود در کل ولایت فارس و کرمان و یزد
لوای اقتدار بر افراخته فرمان روا باشد و زیاده حسابی از ارکان دولت قاهره پادشاهی نگرفت

وچون هرزه مست باده غفلت و غرور بودند از وخامت عاقبت آن نمی اندیشیدند و بعد از آنکه یعقوب
خان متعاقب ایشان بشیراز رسید از اطوار ایشان آثار بغی و خلاف تفرس نموده لب از گفتگوی طلب آقایان
بسته تمام لطف خود را از یزد بیرون انداخته راه شیراز پیش گرفت بیکتاش خان عمی را از عقب او فرستاد
اما بگرد وی نرسیدند و چون یعقوب خان بشیراز رسید در مقام دفع مفسدان طایفه ذو القدر که با مداد
مستظهر بودند در آمده خواست که در کسر شوکت بیکتاش خان سعی نموده سعید اقتدار او را باطل تدبیر فرو
نشاند که قوت اعدا و ذو القدران نداشته باشد چون از جانب اشرف مرخص بود که در استقام مهمات
فارس آنچه صلاح داند بعمل آورد و نوید ایالت کرمان از جانب همایون اعلی به عباس سلطان افشار که
عم بیکتاش خان بود داده و طوایف افشار که در کرمان بودند اعلام نمود که بر سر عباس سلطان جمعیت نموده
کر نواب اشرف بنابر سوء اعمال و خودسری بیکتاش ایالت آن ولایت را به عباس سلطان شفقت
فرموده اند عباس سلطان که همیشه در این آرزو بود این معنی را فوز عظیم دانسته طمع ایالت و والایی از خصم
دست متصرف باموال دیوانی دراز کرده و عموم سپاهیان آن ولایت نقد را به نسیه ای چند داده
زیان شرکت اندیش شده و با مید انعامات و مناصب مناسب بر او جمعیت نمودند و او بحکومت آن ولایت
مشغول گردید چون این خبر بیزد رسید تزلزل در احوال بیکتاش خان پدید آمده ریش سفیدان افشار که در یزد
با او بودند بی اعتماد گشت اما چون پدرش در آن دو بود از جانب او استظهاری نشده و دانست که ساخته و
پرداخته یعقوب خان است حقیقت خاطر نشان ریش سفیدان افشار کرده با جمعی که با او بود
و کما بیش پانصد کس میشدند از یزد متوجه کرمان شد و چون آمدن او مسموع عباس سلطان گردید جمعی
انبوه از افشار و سرداران کرمان و اعراب و احشام آن ولایت جمع آورده با سه هزار سوار و پیاده
آماده پیکار او گشت و بیکتاش خان حال از جمعیت او خبر یافت و کمی از جماعت افشار در حوم کرمان نیز
نزد او جیا مده و مع هذا با اندک مردمی که با او بودند بد ظنه شده بود اندیشه ناک گشته در رفتن متردد و خاطر
گشت بعضی از نیکخواهان بیکتاش خان که از نوادران سلسله دانا بودند خاطر نشان او کردند که امساک
طبیعت عباس سلطان غالب است و زیاده داد و دهش ندارد و جماعت افشار رسالهاست که عوض بحر احسان
و نمک پرورد این سلسله اند و بحسب ضرورت بر سر او جمع شده اند و معلوم نیست که بحبت خاطر او بمحاربه
خان رغبت نمایند و اگر اندک تاخیری در رفتن واقع شود رجعی ایشان مجهول گشته موجب دلیری اتباع
عباس سلطان میگردد و بیکتاش خان فرزند دلیر شجاع صاحب همت بود سند بر عقلای صاحب رای عمل نموده
مستعد رزم و پیکار او گشته تا حوالی شهر در هیچ مکان توقف ننمود از آنطرف عباس سلطان با قشون آراسته

از شهر بیرون آمده تفنگچی بسیار برمین و یسار باز داشته در ظاهر سواد شهر صف سپاه آراسته
بمواد رست شهر و قلعه داد و چون بیکتاش خان بمقابله او شتافت تقارب فریقین دست داد با اتباع و دوران
خود حمله ریز بر سر او تاخته یک حمله دلیرانه صف سپاه کرمان را متفرق ساخت و اتباع عباس سلطان
چنانچه عقلا اندیشیده بودند در جنگ سستی کرده بمجرد صدمه پشت نبرد داده روی بوادی فرار آوردند
عباس سلطان که حال بر این منوال مشاهده نموده چاره کار در رفتن ارک و تحصن و قلعه داری دانسته با پسران
و مردم اعتمادی خود بقلعه رفت متحصن گردید بیکتاش خان مظفر و منصور بشهر آمده در مقام ترتیب اسباب
قلعه گیری شد جناب آصف صفاتی حاتم بیک والد ملک بهرام که از عقلای صلاح صاحب رای و دوران
وقت وزیر بیکتاش وضیع خان بود از رعایت حقوق نمک خوارگی آن سلسله نموده صلاح دولت ایشان
در آن دانست که عم و برادرزاده بساط مخالفت در نوردیده ترک عناد و لجاج نمایند و از بیکتاش خان
استجازه نموده بقلعه رفت و عباس سلطان تحسین تقریر و نصایح دلپذیر مصالحه را عذب ساخت و عباس
سلطان رضا بصلح داده مشروط بر آنکه بیکتاش خان ملتزم یاد نماید که در حق او و پسران و مردمی که در آن قلعه
او جنت مار نموده اند در مقام غدر نبوده باشند و بدی نیاندیشند و الکاء و تیول که قبل از این داشت
بدستور باو گذارد و بیکتاش خان شروط مذکوره را با یمان مغلظه مؤکد گردانیده و عباس سلطان و ولدان
و سایر متحصنان تکیه بر عهد نااستوار او کرده بعد از عهد و میثاق از قلعه بیرون آمدند اما بیکتاش خان
عهد و میثاق و پیمان وفا نکرده در همان چند روز عم و عمزادها را گرفته مقید و محبوس ساخت و بآن اکتفا
ننموده قطع صله رحم جایز داشت و عم خود را که بمنزله پدر بود با عمزادها بی اطلاع وزیر و منسوبان آن
سلسله از میان برداشت و این معنی بر او مبارک نیامده و در همان نزدیکی زمانه غدار خاک ادبار بر فرق
او بیخت و از کاسه شربت ناکامی بلاک در کام او ریخت القصه بیکتاش خان خاطر از مهمات کرمان
جمع نموده دیگر باره بیزد مراجعت نمود اما یعقوب خان در فارس لوای شوکت و اقتدار افراخته
شروع در گرفت و گیر ذو القدران نموده با هر کس که ظنه خلاف داشت گرفته بقتل رسانیده و
خانهای آقایان را که در یزد بودند متصاحب اموال و املاک و اسباب ایشان را متصرف شد شاه وردی خلیفه
ولد ولی خلیفه شاملو برادر بزرگ اسمعیل قلیخان که در آنزمان وکالت مرشد قلیخان حاکم ایج و نیز فارس با
دوست سعید تقرب شاملو ملازمان قشبای ولی خلیفه در اینجا اقامت داشت یعقوب خان چون سوی مزاج
اشرف را دانست و آن سلسله میدانست او را از حکومت آن ولایت عزل نموده مشار الیه از اطاعت او سر باز
زد و یعقوب خان برای خود یا باشاره اعلی علی ای التقدیرین به بهانه شیراز شکار از شیراز بیرون آمده علی الغفله بر سر او

او

اندیشی

اردوبادی

و در آخر بمنصب وزارت دیوان اعلی مسعود بود

ناکامی

بیکتاش

کرملق

از شهر بیرون

ایلغار نموده مشارالیه تاب مقاومت نیاورده گرفتار گردیده و یعقوب خان بقتل او و چند نفر از اولاد و اوزبای او
مبادرت نموده دقیقه از دقایق نهب و غارت فرو نگذاشت و بقیة السیف را از آن ولایت بیرون
کرد و حسین بیک پسر بزرگ شاه وردی بیک با سایر برادری که از آن مهلکه نجات یافته بودند در کمال
پریشانی و غارت زدگی به یزد آمده بگتاش خان مقدم ایشان را گرامی داشته همه را در کنف حمایت خود
جای داد و رعایت نموده در کل مواد مخالفت یعقوب خان اختیار نموده اوقات بگذراند و اندیشه تنقیح
او بسر میبردند تا آنکه آقایان ذوالقدر را تیز کرده قلعه در دست علیقلی بیک قورچی ترکش شاملو بوده به لطایف
الحیل از و گرفته مطلق العنان گردانیده و در مقام تربیت حمزه بیک جاجیلو در آمده او را بایالت شیراز
نوید داده و از جانب ایشان عرضه داشتی بپایه سریر اعلی نوشته مبلغی خطیر برسم ترجمان قبول کرده که چون
میانه یعقوب خان و طایفه ذوالقدر بغض و انجام میان ریش سفیدان طبقه هیچ وجه با او اهتمام نکرده و
ایالت او را جز نپذیرند اگر حمایت شهریاری شامل آن طبقه گشته یعقوب خان را از حکومت فارس عزل
نموده به یکی از غلامان درگاه شفقت شود صلاح دولت ابد مدت و منظور است که بدین وسیله تسکین
خاطر تفقد بر آمده و زمام مهام آن ولایت در قبضه اقتدار او باشد هر چند نیکخواهان و صلاح اندیشان حضور
جناب آصفی حاتم بیک وزیر اعظم از این بوالفضولی منع نموده میگفتند که جناب خانی از طایفه افشار و حسب الفرموده
پادشاهی حاکم کرمان است و مهمات یزد و طایفه ذوالقدر نسبتی به ایشان ندارد و لایق حال و حال آنست که از یزد
متوجه کرمان شده به امایی آن ولایت مشغول باشند و پیرامون اینگونه بوالفضولیها که موجب رنجش خاطر پادشاه
و ارکان دولت قاهره میشود نگردند و همواره ولیخان پدرش نیز که در اردو بود کسان فرستاده او را
منع میکرد اما چون از اخلاص بهره نداشت منع ممنوع نگشته از اطوار او آثار طغیان و عصیان بظهور میرسید
انکه همان خیال بیجا اراده نمود که از دیوان اعلی مهمات بر وفق رضای او عمل نماید دست آویزی
بجهت خود بهم رسانیده بر کل ولایت فارس و کرمان رقم اختصاص کشد بگتاش خان شراب کم میخورد و
بترکیب افیون را معتاد بود اما چنان از باده نخوت و غرور سرمست بود که جز حرف استقلال و بلند
پروازی بر زبان نمی آورد و گاهی در آغاز نشأه افیون گاهی میگفت که من از امیر محمد مظفر کمتر نیستم که از تریت
شحنگی میبد یزد بپایه سریر سلطنت و پادشاهی عروج نموده و امثال اینگونه هذیانات از او سر میزد و میرزایان
بی اخلاص تصدیق میکرده القصه آقایان شیراز از و معتمد نمودند که جا رسیده هر یک اویماق خود را
جمع نموده مردم آن ولایت را که از تسلط و استیلای یعقوب خان بجان آمده همگی از و خایف و هراسان
بجانب خود خوانده او را از ولایت اخراج نمایند بگتاش خان بسخنان دور از کار ایشان فریفته شده او را

اولاد

احمدی

یکی از اعقاب و میرمیرزا که خیره
دختری شاه جنت مکان بود

ایالت فارس

ایالت فارس فرستاده خود اراده نمود که قلعه یزد را از تصرف علیقلی بیک بیرون آورده و مامن خود سازد علی
قلی بیک بیرون آمده از اطاعت او سر باز زده قلعه را ضبط نموده بگتاش خان در گرفتن قلعه اصرار
نموده جمعی را بمحاصره امر کرده همه روزه میان الفریقین نزاع و جدال میشده و وقوع می یافت تا آنکه
حقیقت این حالات بمسامع جاه و جلال رسیده و توجه موکب همایون بجهت رفع آن اختلال بدان طرف لازم
شده از دار السلطنه قزوین بصوب اصفهان در حرکت آمده چون خطه کاشان محل نزول موکب حضرت
نشان گشت خبر کشته شدن بگتاش خان باستقبال موکب همایون آمده خاطر از آن اندیشه فارغ گردید تبیین
این مقال و تصریح این احوال آنست که چون آقایان ذوالقدر قدم بولایت فارس نهادند یعقوب خان
به نیروی دولت روزافزون بنوعی آن ولایت را ضبط نموده که طوایف ذوالقدر را خایف و هراسان نموده
که حرف مخالفت او در خاطر خیال ایشان نقش نمی بست حمزه بیک بجانب شولستان که در زمان حکومت
جاجیلو تعلق داشت رفت و باستظهار طایفه افشار در آن حوالی دراز کرده تخت قلعه سفید را به
آورده بدست نام آقای معتمدی سپرد که اگر ایشان را حادثه پیش آید که بمامنی احتیاج داشته باشند
خود را بآن قلعه کشیده از حوادث روزگار محفوظ باشند بعد از استحکام امر آن حدود روزی چند
انداخته اما از طایفه ذوالقدر کسی بر سر او جمع نشده مهمات ایشان بر وجهی که مطلوب ایشان بود نپذیرفت
و یعقوب خان از آمدن ایشان اطلاع یافته با جمعی از دولتخواهان خود بر سر آن جماعت ایلغار نموده آقایان
افشار که علامت ادبار در ایشان مشاهده نموده اراده بازگشتن نمودند جمعی از ذوالقدر را یعقوب خانی
با ایشان رسیده جنگ در پیوسته و اکثر مردم آقا مقتول گشته قلیلی که نجات یافته به یزد آمده بگتاش خان
از حقیقت حال آگاه کردند و این معنی موجب خفت و بی اعتباری او گشت القصه حمزه بیک و اسمعیل خلیفه ولد
اسحق خلیفه و رفقا که از قضیه افشار و در آمدن یعقوب خان خبر یافتند چون جمعیتی که تسکین خاطر ایشان
بود بر سر ایشان نشده بود و قوت مقاومت یعقوب خان نداشتند قرار تحصن و قلعه داری نمودند را
داده چون پای قلعه سفید رسیدند ندانست آقایی که نوال که محل اعتماد حمزه بیک بود بار زمانه یار گشته ابواب
قلعه را مانند بخت و اقبال بر روی ایشان بسته راه نداد و حمزه بیک و رفقا از تحصن قلعه مایوس گشته
چاره نمیدیدند که یعقوب خان چون قضای مبرم و بلای ناگهان رسیده دست و پا گم کرده شدند و حمزه
بیک و رفقا بجانب کوه گیلویه رفتند یعقوب خان کس فرستاده ایشان را طلب نمود حاکم کوه گیلویه
بحمایت شوالشت کرد ناچار دست داد و جماعت جاجیلو متفرق و پراکنده گشته حمزه بیک و رفقا که بیست
نفر مردم یعقوب خان در آمده بودند همگی مقتول شدند یعقوب خان هر یک از خصما و اضداد او را بنوعی که

بر حمزه بیک جاجیلو نهاده او را
ذوالقدر و یکصد و پنجاه نفر
افشار بجانب فارس مر

کشته مر

ولی سلطان با دو طایفه مر

تفرقه مر

و رفقا او مر

و همگی گرفتار شدند بلا گردیده و معصوم
و از آقایان معتبر را مقید و محبوس
ایشان زیاده مر

بدست آورده مقتول ساخت و با هر کس مظنه داشت از میان برداشته در سلک عمال ایشان
تا خیر جایز نمیداشت و خاطر از همه ایشان جمع نموده در کل ممالک فارس والی نافذ الحکم و فرمان روا
گشت و امت آقا قلعه را به تصرف یعقوب خان داد و بعد ازین قضایا یعقوب خان همت بر دفع بیگتاش
خان گماشته تا قریب دوازده هزار کس از امرا و اعیان و متجنده فارس جمع آورده بجانب یزد و
آمد و یوسف خان ولد علی بیک قورچی باشی که قبل از جلوس اشرف منصب قورچی باشیگری یافت
در ثانی الحال بر افقت امرای عاصی در قلعه محبوس گشته بالتماس دلخواه از حبس نجات یافته در ایامی که نو
همایون در خراسان بود به یزد آمده جمعی از علازمان چند شش کرد در ابرقو بودند بر سر او جمعیت نموده و با مدد
بیگتاش خان قلعه ابرقو را متصرف شده حاکم آن ولایت شد اما بزرگی عظمت و اقتدار بیگتاش خان
رضی خاطرش نبوده باطنا با او صفایی نداشت و بیگتاش خان بجهت قرب قرابت و حقوق تربیت
علی بیک پدر او مدارا میکرد و چون یعقوب خان بنزدیک ابرقو رسید کس نزد او فرستاده اعلام
نمود که چون بیگتاش خان خلاف دولت ابد پیوند همت بر دفع او مقصور است طریق اخلاص است
که تعقب او یاق را منظور نداشته به عسکر اینجانب ملحق گردید انشاء الله تعالی چون بالاتفاق دفع شر
او نموده شود حکومت کرمان با متعلقان و لشکر خود به یعقوب خان ملحق گشته اطاعت و انقیاد
نمود و یعقوب خان بر افقت او که بزرگ زاده افشار بود مستظهر گشته با حشری انبوه و لشکری کوه
شکوه روانه یزد شده و در حینی که بیگتاش خان قلعه یزد را محاصره نموده میانه او و علیقلی بیک شاملو
قورچی ترکش که از قوال قلعه تزال و جدال بود یعقوب خان به یزد رسیده و بیگتاش خان چون از آمدن او خبر
یافت بجهت آنکه اکثر قشون لشکر او در آن وقت در کرمان بودند و بر سر او حاضر نبودند مضطرب گشته
با ریش سفیدان افشار زمزمه مشورت در میان انداخت بیگتواباهای این سلسله باو گفتند که تا خان در یزد
توقف دارد مردم دور و نزدیک او را به عصیان و طغیان منسوب میسازند اولی آنست که ترک سکنی یزد
کرده روانه کرمان گردد بشهر خود در دو شهر یار خود باشد و هرگاه خان در کرمان بوده باشد
بد خواهان را مجال تشنیع نمیماند و یعقوب خان جرات آمدن کرمان نخواهد کرد و مع ذلک اگر یعقوب
خان لشکر بکرمان کشد در آنجا آسان بر دفع او میتوان پرداخت بیگتاش خان از عزت دامن برگشت
نخواست که پشت بخصم نماید و چون الجمهور همت زده گریز باشند و میر میران چون معاونت او در آن ولا
لوای شوکت و اقتدار بر افراشته بود مانع رفتن او میشد مجملا بیگتاش خان بتحریک جهلا و مردم نادان
با اندک مردمی که با او بودند محاربه یعقوب خان کمر بسته از شهر بیرون آمده در برابر صف سپاه او آراست

و از جانبین دست بآلت قتال بردند چه چنان لشکر شیراز حملات متواتر نمودند و دلیران لشکر افشار
تاب صدمات ایشان آورده و تزلزل بمجال سپاه و یزد راه نیافت بیگتاش خان چون عقب لشکر خود
و کثرت اعدا مشاهده نموده دانست که اگر بجا عده و آداب جنگ کند مقاومت آن لشکر میسر نخواهد گردید
بخاطر آورد که بطریقی که در محاربه عباس سلطان عمل نموده بود عمل آورده با تمام سپاه خود را بجهت
لشکر شیراز از قول را به بی غرضیه معتمدان سپرده با خلاصه شجاعان لشکر خود از قول جدا شده حملور
بر سر ایشان تاخت و صف سپاه چپ چنان را ویران ساخته تزلزل به چنان ثابت و قرار عسکر شیراز
انداخت و یعقوب خان سراسیمه شده از یک صدمه دلیرانه که از غازیان افشار بظهور آمد آثار عجز و انکسار
در ناصیه احوال لشکریان خود مشاهده نموده چنان مضطرب شده بود که از پای علم دور گشته کمال
حزم و احتیاط را از دست داده بود محمد قلی بیک که از زمره امرای فارس بود او را ازین حرکت مانع
آمده بصبر و ثبات ترغیب مینمود و اما بیگتاش در اثنای کر و فر چون بقول یعقوب خان رسید جمعی از
غازیان افشار از کثرت و انبوهی آن گروه دست از عنان کشیده از آن جسارت و دلیری مانع آمدند
و لحظه در برابر لشکر قول متوقف شدند ذوالقدران چون توقف او را مشاهده نمودند اندک اطمینانی
یافته بثبات قدم ورزیدند جمعی از افشار از ملازمان یوسف خان در عین ستیزه آویز بیگتاش خان را
در میان آن جماعت شناخته به یعقوب خان خبر دادند که بیگتاش خان در میان این فوج قلیلست
که نزدیک آمده اند یعقوب خان که او در قول صفوف نموده بود کمال دغدغه از او داشت چون مطلع شد
که از قول دور افتاده پیش آمده لشکریان خود را ترغیب نمود که او را در میان گرفته راه بیرون شد
او را مسدود سازند لشکریان از اطراف و جوانب او در آمده او را در میان گرفته راه بیرون شد او
مسدود کردند بیگتاش خان چون حال برا ینمنوال مشاهده نمود خود را غرقه دریای بلا دیده از آن وقت
ناهنجار پشیمان گشته انگشت ندامت به دندان تحسر گزید و اگر بمحاربه مشغول میشد احتمال گرفتاری
داشت بالضروره عنان از معرکه پیچیده خواست که بقول ملحق گردد فرصت نیافت و چون مبارزان صف
شکن صفوف مخالفان را که پیش و پس او را گرفته بودند از هم شکافته راه شهر پیش گرفت مردم قول
نیز از هزیمت او آگاه گشته راه فرار پیمودند و چون بشهر داخل شدند دروازهای شهر را بمردم اعتمادی
سپرده نزد میر میران رفت که در رفتن کرمان و توقف نمودن یزد و قلعه داری کردن با او مشورت نماید
جمعی از بیگتواباها او که بشهر آمده بودند او را ازین آمدن نکوهش نموده گفتند که از اینجا راه کرمان پیش
میبایست گرفت و الحق مقتضی عقل این بود حالا نیز مجال توقف نیست و تا صبح دو فرسخ راه طی نمایید

رفت همین لحظه روانه عیادت شد پکتاش خان را غیرت دامن گیر گشته صبیه میر میران را که حرم محترم
او بود نتوانست در خانه گذاشته خود بیرون رود و همراه بردن دشوار بود و مفاسده داشت چه محقق
بود که یعقوب خان جمعی کثیر بر سر راه کرمان فرستاده باشد و مردم خود نیز بد مظنه شده اعتمادی نمیکرد
اما یعقوب خان و لشکر ذوالقدر بعد از مشاهده آثار مغلوبیت غالب آمده بظفر و نصرت اختصاص یافتند
و چون روز بیگاه شده بود عاقبت هزیمتیان نگریخته داخل سواد شهر نتوانستند شد و در همانجا فرود آمده
و در همان شب مشخص شد که پکتاش خان بشهر رفته خواست که او را بلطایف الحیل بدست آورده
او نداشت که مبادا در همین شب روانه کرمان گردد و همان لحظه دو سه کس از ریش سفیدان خود را بجهة
رسالت نزد کهبران بشهر فرستاده و خلاصه آنکه پکتاش مخالف دوستان شاه عالم پناه است او را
بشما سپرده‌ایم اگر بطرفی رود آن جناب در خدمت اشرف مؤاخذ خواهد بود و در ضمن اندک پیغام تهدیدی
کرده بود میر میران که سید عالیشان بزرگ منش با احترام بود و در هیچ زمان احدی از افراد و اعیان
نسبت بوی ادب او نگاه نکرده بود و میدانست که یعقوب خان جوان جاهل مغرور است و تحمل که با او نیز در مقام
خفت آید از تهدید او اندیشه نموده در حضور پکتاش خان نفرستاده گفت که اینک نزدش آمده بجا
میرود ان شاء الله تعالی آنچه خیر و صلاح بوده باشد بعمل خواهد آمد و ملاحظه آنکه مبادا پکتاش خان از
طرفی رود او مؤاخذ باشد جمعی را تعیین نمود که از او غافل نباشند و اگر بیرون رود مانع آیند و دو کس
اکتفا نکرده کسی بدروازه که محافظت او مقرر بود فرستاده جمعی از مردم یعقوب خان را بشهر آورده
بدر خانه باز داشت پکتاش خان که شیوه بی‌وفائی میر میران را ملاحظه نمود از موافقت و معاضدت
او مأیوس گشته دانست که استحکام برج و باره و علاقه داری ملک منفعت و فایده نمی‌بخشد و مردم ملک
مردم خود نیز بد مظنه شده بود و اعتمادی نمیکرد در تنگنه اضطراب افتاده میدانست که چگونه خود را بیرون
بیرون داشت و پای فوق مردم میر میران پیش پس او را گرفته نگذاشت که بهیچ وجه حرکت نماید
در آن شب و بیچاره که مردم هر کس بجای در ماندند و او در کمال اضطراب هر لحظه بیرون می‌آمد و اندرون
میرفت و مردم جنگی او هر زمان اندیشه دیگر مینمودند و در این آمد و رفت مشاهده نمود که چند نفر از مردم
بیگانه یراق بسته اند در خانه را گرفته اند و دانست که مردم یعقوب خان باشاره میر میران آمده اند
دست بشمشیر بیجا بیتابی حرکت نموده در این اثنا تفنگی بدست او خورده دستش از کار مانده مشخص شد
که کسی دانسته تفنگ بر او انداخت بالکلی از مینش خدمتکاران او که تفنگ در دست داشت انداز اراده قضا آن
گرفته خرمن حیات او را سوخت القصه آن جماعت او را از حجره بیرون یافته خود را باو رسانیده و گرفتند پکتاش

خان خود را گرفتار دست و دشمن یافت از غیرت نخواست که او را دست بسته برابر یعقوب خان
آورند آن جماعت را از طایفه افشار خوفناک گردانیده و تفنگ خود را بهمای کرده و ایشان فی الفور
تفنگ او پرداخته خاطر از مهم او فارغ ساختند نصف شب بود که این واقعه روی نموده مژده قتل او به یعقوب
خان رسید و او را مسرت بی‌اندازه روی نموده کلاه گوشه عظمت و افتخارش باوج آسمان رسید و سر
پکتاش خان را به درگاه والا فرستاده حقایق حال عرضه داشت نموده ملازمان و اتباع پکتاش خان
بحفظ حال خود پرداخته در جاهای مخفی محکم گشته هنوز طلیعه صبح صادق تابان نشده بود که لشکر ذوالقدر
بشهر ریخته دست بغارت و تاراج خانه‌های افشار دراز کردند و مردم چه موافق و چه مخالف دوست
از دشمن نشناختند بهر جا دست می‌یافتند بیکبار روی به نهب و غارت بیرون رفتند و محلها در آن حقیقه
انواع نهب و تشویش باهل یزد رسیده و دو سه روز این شورش و غوغا در کار بود و خانه بسیاری از
اهالی یزد و اتباع میر میران بتاراج رفت از اولاد و عظام میر میران جناب شاه خلیل الله همیشه با پکتاش خان
و پکتاش خان مخالف بوده میانه او و یعقوب خان مراسلات واقع میشد در آن وقت یعقوب خان
آمده معزز و محترم بود اما میر میران و سایر اولاد و خویش با یعقوب خان موافقت پکتاش خان و مخالفت
و عصیان متهم داشته احترامی نکرده بلکه در مقام استخفاف در آمده جمعی را که بضبط خرابی و اموال
پکتاش خان تعیین کرده بود محافظت خانه او نیز میکردند غارتش چون از جانب نکرند این سلسله علیه
بکه دو نفر در منزل او بودند و لباسش بقدر ملاحظه نموده زیاده بی‌اندامی نکردند و دست درازی بخانه‌های
سلسله میر میران کمتر واقع شد اما خفت و خواری بسیار بایشان رسید یعقوب خان توجهات از ذکر دو مبلغی
کلی برسم پیشکش در جان باز یافت نمود راقم حروف حقیقت واقعه مذکوره را از جناب آصف صفات حاتم
نمیکرد در میان آن قضیه بود استماع نموده و بنوعی که از او شنیده و مردم ثقه تصدیق نموده اند از اطناب
نیندیشیده خصوصیات آن قضیه را بی زیاده و نقصان در قلم آورده القصه یعقوب خان چند روز در
دار العباده یزد و باغات و بساتین جنت آیین انجا بعیش و خرمی گذرانیده شاه خلیل الله ضیافتها
ملوکانه میکرد یعقوب خان را امساک بر طبیعت غالب بود چون خزاین و اسباب پکتاش خان را که در
عرض بیست سال جمع آمده بود در تصرف خود در پیش نهاد آنها کرده بود از طریق اخلاص و بندگی منحرف
گشته رقم اختصاص بر آنها کشیده و نفایس اموال را جهت خود جدا کرده و قلیلی از آنها بپایه سریر اعلی فرستاد
اگر خاطر اخلاص گزین میداشت ظهور این خدمتگاری ادعیه نموده و خزاین عالم را برضا جوئی خاطر
مبارک ولی نعمت که اولی مرتبه سعادت منشان مراتب اخلاص است برابر بگیرد و خود را آلوده مردم دو نیاری

ازمال و منال خبث چه سرکار و بدین شیوه سلوک مینمود و همت بجز خاصیت حسنه و انه کل ما یعرف پیکتاش
خان را که در نظر اشرف ذره قدر نداشت هیچ شی زاید باو انعام میفرمودند چون او بعد ازین شیوه سلطنت
اقوا نداشت بر سر زخارف دنیوی فریفته شده و اسباب عظمت و بزرگی خود را همه جهت آماده یافته بود عجا
ببست باده غفلت و پندار شد که چشمش از مقابل اعمال که از و بعضو رمیرسید پوشیده گشت و از نشاء
نخوت و غرور بدمستی آغاز نهاده و بجز و سری بارتکاب بعضی امور جرات نمود از جمله یوسف خان را برای
وصلاح خود بحکومت کرمان فرستاده و شرایط و پیمان از و گرفت که از صواب دید او بنجا و زکرده در
کل مواد تابع امر و نهی او باشد و او برقرار به بندر عباس برادرزاده خود داد و خود از سعادت خدمت اشرف
دوری گزیده و بخیال استقلال بدار الملک شیراز توجه نمود و از جهالت و غرور و خود رایی آیین سلاطین
پیش گرفت و صبیه میر میران را که زوجه پیکتاش خان بود بعقد و ازدواج خود در آورد و از نعیف و تعدی
بشیراز برده بحباله خود در آورده و بتغییر و تبدیل در الکای امرا نمود و کل مملکت فارس را مطلق خود
دانسته املاک جمعی از ذوالقدران را که مقتول ساخته بود جهت ضبط در آورده و ما عنج بعایت مخبط
و پریشان گشته جاه و جلالش بجایی رسیده که جهت والی لار خلعت فرستاد و چون عالیان شفقت شاهی را
درباره یعقوب خان بدرجه کمال مشاهده نمودند بزرگی او را پذیرفته از زمان او بیچا و زنمیکردند والی لار
طریق چاکران استقبال نموده خلعت او را پوشیده مجملا یعقوب خان چند گاه در شیراز کامیاب دولت
بود بعیش و شادکامی روزگار میگذرانید تا آنکه چشم زخم روزگار باو رسیده و اعمال شنیعه او سوی
ادب او را بکیفر آن نعمت کشانیده و شامت آن گرفتار گردید خاتمه احوال او در قضایای سال آینده
بتوفیق الله تعالی رقمزده کلک بیان خواهد گشت ذکر توجه موکب همایون شاهی ظل الهی بجانب
خطه بهشت نشان صفاهان و بیان حالات و فتوحات در آن که روی داد قبل ازین در دیباچه سخن سرایی
بدستیاری کلک معجز پرداز بدین شکوه آرایش یافت که چون اخبار اختلال احوال ولایت یزد و کرمان
و عصیان و طغیان پیکتاش خان بمسامع جلال رسیده و توجه موکب همایون بآن طرف لازم گردید عزم
آن طرف جزم نموده همراهی قافله اقبال از مقر سلطنت در حرکت آمده متوجه دار السلطنه اصفهان
گشته در این سفر خیر اثر نواب سکندر نشان را تکلیف و رافت فرمودند و آن حضرت رضا جویی گشته
باتفاق یکدیگر قران کرده با هم ماه و آفتاب روی توجه بآن طرف آورده و بولی بیگ غلام خاصه شریفه
که حاکم صفاهان بود آن ولایت را پر آشوب دیده او نیز قلعه طبرک را تعمیر نموده بروج و باره را استحکام داد و
آذوقه و مایحتاج قلعه داری مرتب داشت و از غایت سفاهت و بیعقلی و غلوی خروش آمد کو یا

مالک ملک صفاهان جنت نشان دانسته حرف استقلال بر صفحه خیال میگذاشت و نقش و سکه را بنام
کیفیت خود مرتب داشته لوای فتنه را برافراشته بود و چون رایات نصرت آیات در خطه کاشان
نزول نموده در آنجا محاربه یعقوب خان و کشته شدن پیکتاش خان چنانچه تحریر پیوست رسیده و خبر
ابتهاج منتشر و ملوا یان گشت و یعقوب خان بخلع فاخره و جایزه و خلعه و استحسان سرافرازی یافت
اکس باصفهان فرستاده به بولی بیگ پیغام کردند که مهمان پذیر باشد که اینک میهمانی او می آییم
و بارسال استمالت نامها و خلع بی دریغ خاطر او را اطمینان بخشیده روانه آن صوب شدند بولی
بیگ چون از کشته شدن پیکتاش خان و توجه موکب نصرت نشان خبر یافت چاره بجز اطاعت
و انقیاد ندیده قلعه را بمعتمدان سپرده خود جریده و سبکبار باستقبال موکب همایون آمده در منزل
کاشان و اصفهان شرف بساط بوس دریافته مورد شفقتهای بی اندازه گشت و اجازه زد رخصت
یافته بجهت سرانجام ضروریات سرکار خاصه شریفه و یراق مهمانی باصفهان بازگشت و رایات
نصرت آیات در ساعت سعد باصفهان رسیده اهالی آن ملک لوازم استقبال پرداخته از
دولت آباد که سه فرسخی شهرست تا دولتخانه مبارک نقش جهان پای انداز انداخته در چند مکان
طبقهای زر نثار موکب همایون مینمودند و بندگان حضرت اعلی در کمال مسرت و شادمانی داخل
شهر شده در دولتخانه نزول اجلال فرمودند و آن مکان مبارک از عز ورود مقدم همایون رشک
جنان گردیده ابواب عیش و شادمانی بر چهره اهالی و اعالی منتسبان دولت قاهره مفتوح گشت
و بولی بیگ مراسم خدمات بجا می آورد اما قلعه طبرک را با استحکام داده بمعتمدان خود سپرده و احدی را
راه بقلعه نمیداد و این معنی از و که داغ بندگی این برجبین دولت داشت پسندیده نمینمود علی
ای حال حضرت اعلی از این مقوله با و حرفی اظهار نمیکردند و هر روز لطفی مجدد در باره او بظهور
میرسید تا آنکه حسب الاشاره همایون در منزل خود ترتیب اسباب جشن و سرور پرداخته مایحتاج
آن مجلس عالی بر وجه لایق سرانجام نموده بندگان حضرت اعلی با مخصوصان و مقربان تشریف
ارزانی فرموده منزل او را بنور حضور منور ساختند و جشن خسروانه و صحبت ملوکانه انعقاد یافته مقربان
بساط اقدس و مجلسیان بزم مقدس جرعهای شادمانی از دست ساقیان زهره جبین در کام آرزو
میریختند بولی بیگ بمقتضای الخاین خایف با وجود الطاف گوناگون شاهی خالی از توهم نبوده در آن
مجلس داعیه عظیم باو راه یافته در همان دو سه روز با جمعی از معتمدان خود بقلعه گریخت و توپ و تفنگ به
برج و باره برآورده شروع در قلعه داری کرد و ازین حرکت ناهنجار که از کمال بیخردی نموده بود موجب

استیجاب همگنان گردیده بندگان حضرت اعلی از روی تلطف و بنده پروری جمعی از اعزه و خصوصا صاحب
بیگ کوکه را که از اعاظم امرای شاه جنت مکان است نزد او بقلعه فرستادند که از سبب توهم او پرسیده
بنصایح ارجمند او را از مخالفت که زاییده وسواس و اطاعت و اخلاص راه نماینده و از وخامت عاقبت
عصیان و کفران نعمت تحذیر و تخویف نمایند یولی بیگ چون غفلت و نادانی در گوشش بنهاده آن نصایح را
بسمع رضا نشنود و فرستادها را در قلعه توقف نموده معتمدان سپرد و چون آوازه مخالفت مثل او غلامی
نادان در شهر صفاهان که محل نزول شهریار جهان باشد موجب نقض دولت و منتج مفاسد عظیمه بود
محاربه او در نظر دیدن و تغافل پادشاهانه شعار خود ساخته خاطر او را بظهور شفقت و عفو اغماض اطمینان
بخشیدن صلاح دولت اقرب نمودند بابا خان قراماملو که بین الاقران بمزید قرب و منزلت امتیاز داشت
و با یولی بیگ از زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا صداقت و دوستی میورزید از خدمت اشرف
مستقبل شد که بقلعه رفته او را نصیحت نموده بیرون آورد و همش او در جواب با چند نفر از ملازمان و اهل خدمت بقلعه
رفت یولی بیگ روز اول بابا خان اختلاط با اذن کرده مراسم صفات رسمی بجای آورده اما روز دیگر
از وهم آن فتنه انگیز که با او بوده بابا خان را در قلعه نگاه داشت و شمشیر و آلات جارحه آنچه
او و ملازمانش داشت از میانشان گشوده ملازمان او را بر هم جدا جدا نشاندند و چند روز در قلعه میان
ایشان ملاقات نشد چون خبر گرفتاری فرهاد خان به بندگان حضرت اعلی رسید از این جسارت و بی
ادبی نایره حمیت شاهانه التهاب یافته حکم شد که قورچیان عظام و ملازمان درگاه و دیگر اعیان
قلعه را در میان گرفته بترتیب اسباب قلعه گیری پردازند و فرمان بنام ذو الفقار خان
پادشاهی نموده بر اطراف و جوانب قلعه محیط گشتند و چند روز بین الجانبین ابواب محاربه مفتوح بود یولی
بیگ بعد از خواب غفلت و از غایت بیفکری بفکر کار خود افتاد و دانست که این شیوه نامرضیه کفران
نعمت و موجب خذلان دنیا و آخرت است در قلعه با فرهاد خان ملاقات نموده گفت که اگر بندگان حضرت
اعلی رقم عفو بر زلات این غلام کشیده حکومت اصفهان بدستور بمن تفویض یابد بزرگ قلعه داری نموده
بیرون می آییم فرهاد خان بنابر مصلحت وقت حکومت که وقت قبول التجاب ملتمسات او کرده بخدمت اشرف
عرض نمود بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی صواب دید فرهاد خان عمل نموده بدعیات یولی بیگ
با انجاح مقرون کرده خلع فاخره فرستادند و خاطر او را بمواعید کوناگون پادشاهانه اطمینان بخشیدند و یولی
بیگ بمعتمدات فرهاد خان اعتماد نموده از قلعه بیرون آمده بشرف ملازمت اشرف دریافت حضرت اعلی
بحسب ظاهر توجهات فرموده اعزاز و اکرام بسیار نمودند اما باطنا خاطر مبارک از این حرکت ناهنجار غبار

تبدیل قبضه

انکه بعد

آلوده بود و چگونه نباشد بلی نعمت ار برون آیی • گر سپهری که سرنگون آیی • عاقبت الامر مصداق حال
او آمده بالجمله چند روزی یولی بیگ که هوای حکومت اصفهان نواب اشرف بجهت آنکه سدا این باب شده
ایشان را از خان احمد طلب داشت مشار الیه از فرستادن ابا نموده در سر داشت رفع غبار خاطر اشرف
در سپردن قلعه نموده قلعه را سپرد و بعد از آنکه قلعه بتصرف در آمد اهالی اصفهان که در ایام قلعه داری
دو ماهی حضرت اعلی بوده با او یی اخذ اسپ کرده بودند حکومت او را کاره بوده بکنکاش در آمدند
یولی بیگ با کام قطع نظر از حکومت اصفهان کرده بجهات راضی گشت و فرهاد خان متوسل بود کار او را
با و حواله نموده فرهاد خان با او سلوک آدمیت نکرده هیچ التفات تمام بود اما عاقبت پنجه کفران
نعمت شامل حالش گشته مقراض رشته حیاتش بتیغ قهر روزگار منقطع گردید وقایع سال هیجده مائل
بارس ییل ترکی مطابق سنه ۹۹۹ نهصد و نود و نه هجری که سال چهارم جلوس همایون است چون شدت زمستان و سرما
سردی با تخفیط آورده چند روز بهار گلزار جهان را بشبنم مسرت لازم زیب و زینت داده نسیم
بهاری طراوت افزای عالم جوانی گردید بیت باز فراش عهد ... ورد بست ایوان عیش تا جبین
در فضای جهان بفیروزی گسترانید و فرش نوروزی • یعنی در شب دوشنبه شهر جمادی الاول سنه ۹۹۹
خسرو ثوابت سیار از خلوت سرای حوت بیرون خرامیده به بخشگاه حمل برآمد بیت گشت چون خسرو سحر
گاهی • مسند آرای کشور شاهی • بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در دار السلطنه اصفهان
کامیاب عیش و عشرت بوده روزگار خجسته آثار بخرمی و شادکامی میگذرانیدند از سوانح این سال
فرستادن یادگار سلطان روملو است برسم رسالت بجانب هندوستان بر عالمیان یعنی کالشمس فی النهار
من السما ظاهر و هویداست که از آغاز طلوع نیر عالم افروز این دولت روزافزون محمد بابر پادشاه
ابن عمر شیخ میرزای ابن سلطان ابو سعید گورکان که از صولت شاه اوزبک و استیلای محمد خان
شیبانی در ماوراءالنهر و اخسی و اندجان ملک و فرغانه که مرکز دولتش بود مجال اقامت نیافته بعد از محاربات
قوی کابل و شادمان بی سر و سامان میگشت و چنانچه در صحیفه اول در طی وقایع احوال حضرت خاقان
سلیمان شان استیلا یافته با ملازمان درگاه شاهی از روی اخلاص پیش آمد سلطان اویس میرزا
ابن سلطان محمود میرزای عشره ... که حاکم بدخشان بود و میرزا خان استمداد داشت بخدمت اشرف
فرستاده و او را شاه ملک موروث از آن حضرت استمداد نمود خاقان سلیمان شان گروهی از لشکر قزلباش
معاونت او فرستاده و او نیز گروهی بابر پادشاه ما سفرداران سپاه ماوراءالنهر را بحیطه تسخیر کشیده و در خطه
سمرقند بر مسند جهانبانی نشست و چند سال که میانه او و خانان اوزبک در ماوراءالنهر و ترکستان و حصار

اعلی شاهی است

شادمان محاربات روی میداد و همیشه بحمایت خاقان سلیمان شان مستظهر و بین الجانبین وفاق و دوستی
مرعی و مسلوک تا در آخر که سپاه اوزبک هجوم آورده و در حدود بخارا با عبدالله خان و سلطانان
اوزبک مصاف داده شکست یافت دیگر باره کس خود را بدرگاه عالم پناه فرستاده استمداد نمود
در این مرتبه خاقان سلیمان شان میر نجم ثانی اصفهانی را که رکن السلطنه بود با جمعی از امرای خراسان
بکومک فرستادند و بحسب اتفاق در پای قلعه غجدوان باخواقین اوزبک محاربه واقع شده کاری از
پیش نرفت بالآخره از کابل روی همت به تسخیر ممالک هندوستان آورده کامیاب دولت و فیروزی
گشت و بعد از آنکه بابر پادشاه تخت سلطنت را وداع نموده دلدار فرزندش محمد همایون پادشاه قائم مقام
پدر عالی گهر گردیده او را در وسعت آباد هندوستان فتوحات عظیمه روی داد و چند سال بدولت و اقبال
گذرانیده از تقدیرات الهی و صولت سپاه افغان و دستبرد شیرخان احوال او اختلال پذیرفته جمعیت
دولتش روی به پژمردگی نهاده و در ممالک هندوستان مجال اقامتش نماند ملک بشیرخان گذاشته بتنگی
و بی سامانی روی بطرف ته و سند و قندهار آورده و از آنجا نیز از عدم موافقت بخت و مخالفت برادران
مجال توقف نیافته روی امید بدرگاه شاه جنت مکان علیین آشیان آورد از شاه جنت مکان چنانچه
در کتب تواریخ خصوصاً تاریخ اکبری مسطور است در امداد و اعانت از دقیقه فروگذاشت نشده و او را
بآیینی شایسته که سزاوار اورنگ نشینان عالم فتوحات و جهانگیری است روانه فرمودند و بمیامن
اقبال تدارک احوال او شده از جانب آن حضرت تا حیات طریقه محبت و وداد مسلوک و بین الجانبین
آمد شد مرعی بود و بعد از ارتحال آن پادشاه نیک اعتقاد که فرزند ارجمندش جلال الدین محمد اکبر پادشاه پای
بر مسند سروری نهاده شاه جنت مکان سید بیگ ولد وکیل السلطنه معصوم بیگ صفوی را با تحف لایقه
به تهنیت جلوس او و پرسش واقعه والد بزرگوارش فرستاده همواره انواع مهربانی بظهور می آوردند
بعد از آنکه مشارالیه در سلطنت و فرمان دهی هندوستان مطلق العنان گردید سد ابواب آشنایی کرده
فیما بین مراسله و آمد شد انقطاع یافت چنانچه بعد از سنوح سانحه واقعه حضرت شاه جنت مکان که انواع
فتنه ها در ممالک ایران روی داده اصلا لوازم الفت و آشنایی و پرسشهای دوستانه که در هنگام شدت
از دوستان خوش نماست بعمل نیامده و مدتها بین الجانبین طریق آمد شد مسدود بود تا آنکه حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی در این سال که اوان جلوس سعادت مانوس همایون بر اورنگ عالم آرایی بود بپادشاه
عالیجاه مشارالیه بادی الفت و آشنایی گشته اراده احیاء خصوصیت قدیمی فرمودند و الحق سلسله
محبت و دوستی که در زمان آبا و اجداد استحکام و ارتباط پذیرفته چگونه طبع حقیقت سرشت انهدام آن خیال

رضا بهدم خاطر دوستی دهد از آن اغماض نماید و بالجمله رای جهان آرا بدان متعلق گشت که یکی از
اعیان طبقه قزلباش را برسم رسالت بخدمت آن حضرت فرستند و قرعه دولت بنام یادگار سلطان
روملو که درست صوفی نهاد و صافی اعتقاد و طرز دان چرب زبان بود افتاد و از دار السلطنه اصفهان او را با
تحف لایقه و نامه محبت آیین ارسال داشته شد و در آن نامه نامی اشعار رفته که دوستانه از مغایرت و بیگانگی
ایشان فرموده عهد و عهود و مواثیق قدیمه و محرک سلسله وداد گشته اظهار فرموده بودند که چون بر حسب اقتضای
قضای عبدالله خان و جنود اوزبکیه بر خراسان مستولی گشته همگی همت بر دفع سپاه اوزبک و استخلاص
ممالک موروث خراسان مصروف است اگر امداد ظاهری متعذر باشد همت و توجه باطنی دریغ ندارند که
هر چه کنند همت مردان کند. شرح آمدن او بعد از هفت سال از هندوستان در محل خود سمت گزارش
خواهد یافت دیگری از سوانح این سال آنکه میرزا لطف الله شیرازی که وزیر اعتماد الدوله بود مورد الطاف
شاهی گشته ایالت با وزارت جمع کرده و بخلعت خاص از تاج و کمر مرصع و اسب با زین و لجام مرصع و چماق
طلا و زر و علم و نقاره که مخصوص امرای نامدار است سرافراز گردیده پایه قدر و منزلتش به
ایوان کیوان رسید دیگری از وقایع آنست که میر میران از یزد با اولاد و عظام یزدی بپای بوس اشرف
باصفهان آمده میر میران بجهت سوء اعمال و موافقت بکتاش خان منظور نظر عاطفت گشت و زیاده
احترامی یافت اما شاه خلیل الله ولد او که با یعقوب خان متفق و شاهی تشیعان بود مورد شفقت شاهی
گردانیده گشته مهمات یزد باو شفقت شد و در خلال این حال خانش بیگم صبیه محترمه شاه جنت مکان که در حباله
شاه نعمت الله ولد میر میران بود باجل طبیعی در اصفهان در گذشت حضرت اعلی به تعزیه او تشریف
قدوم ارزانی داشته شد دیگری آنکه از قضایا چون در این سال حرکت رایات جهانگشا متوجه جانب
فارس تصمیم یافت بندگان حضرت اعلی بودن شاهزادگان را بجهت قرب گیلان و فرار سوران بعضی
فتنه انگیزان بانجا در قلعه در این صلاح دولت نداشته ایشان را بنابر رعایت حزم و دور اندیشی باصفهان
آورده در قلعه طبرک نگاه داشته شد و کوتوالی آن قلعه و محافظت شاهزادها را به احمد بیگ کرایلی رجوع
فرمودند **ذکر توجه موکب همایون بدار الملک فارس و لشکر فرستادن بکرمان بعد از انتظام
مهام آن الکای سعادت و فرمودن قتل سلطنت** چون یعقوب خان ذوالقدر که تجربه پیوسته از یزد متوجه شیراز شد از باده
غفلت و غرور مست و بی شعور گردیده دم از استیلای که از میامن اقبال همایون شاهی دست داده
در جنگ بکتاش خان ظفر یافت آن را سرمایه ترفع و تکبر خود ساخته از اسباب نخوت و غفلت ساخت
بعضی دیو فتنه ان قزلباش که از سوء اعمال خود واقف و بجنایات مختلفه از بندگان حضرت اعلی خایف

بود شل بوداق قراگوزلو جو سلو و مختار سلطان تکلو و تراقی بیک ولد دولو اصلان زنگان و ابو الفتح بیک
شاملو ولد مولا و بیک امیر آخور از روضه دار مؤده بشیراز نزد او رفتند یعقوب خان اصلا مقید به
رضای وصیت نشن مقدم ایشان را گرامی داشت و با ایشان خصوصیت و مصاحبت آغاز نهاد
وایشان در طغیان نشاء باده خوش آمدهای بلند در کار او کرده محرک ارتکاب و بیهوشی و بدمستی او
وجهت بازخواست خزاین و اموال بیکتاش خان و مدار ملازمت عتبه اقبال شاهی خایف و اندیشناک
سیدا شدند و اینمعنی موجب مزید علت گشته یکبارگی سر بعصیان و طغیان بر آورده و امرای فارس را
بتابعت خود دلالت نموده هر کس اطاعت او ننمود تعذیر داده برای خود امرا تعیین نموده بندگان
حضرت اعلی مکرر مناشیر نصایح و ارقام شفقت آمیز فرستاده جهت رفع شناعت و بدنامی او و آمدن او بدرگاه
معلی و شرف ملازمت اشرف تکلیف کردند مفید نیفتاد و از علت سودا و طغیان مالیخولیا در مجمع امرا تکلیف
کرد از ممالک ایران ملک فارس مرا بس بوده و از بیگونه هذیانات بزبان می آورد و خوش آمد گویان تصدیق
مینمودند القصه تخلف از فرمان پادشاهی کرده خیال استقلال مینمود و گاهی در استحکام قلعه کوشیده
اندیشه تحصن و قلعه داری میکرد و این قسم اعمال از او موجب استعجاب بود طایفه ذوالقدر و امرای
فارس از بس شفقت شاهی که نسبت باو ظهور می آمد چنان مطیع و منقاد او بودند که حرف مخالفت او
در صحیفه خیال هیچکدام نقش نمی بست تا آنکه بعضی امرا رفته رفته تعصبات از اطوار او مشاهده نموده
در ییلاق کوشک زر از اردوی او جدا شده بملازمت اشرف آمدند و حقایق حالات معروض داشتند
هرچند دفع و رفع او قابل نهضت موکب همایون نبود باراده سیر و شکار ییلاقات کوشک زر و شهر
شهره شیراز و انتظام مهمات فارس عنان عزیمت بدان صوب معطوف داشتند یعقوب خان آوازه
ورود موکب همایون و بی اتفاقی امرا و اعمال و افعال خود را به قلعه اصطخر فرستاده با جمعی نفری از مردم
اعتمادی بجانب قلعه رفته تحصن کرد و دیگر اعیان ذوالقدر فوج فوج باستقبال موکب همایون آمده حقیقت
قلعه رفتن او را عرض کردند و چون ییلاق کوشک زر مخیم سرادقات اقبال گشت اسلمس خان مهردار را
با یوزباشیان و قورچیان عظام ذوالقدر و مردم فارس بمحاصره مأمور فرمودند و موکب جلال
بجهت حرارت هوا چند گاه در ییلاق مذکور گذرانیده بعزیمت شهر شیراز نهضت نمودند و بآن بلده
فاخره را که تخت جمشید و سلیمان و ممدوح جمهور سخنوران جهان است از فر قدوم همایون زینت
بخش روضه جنان گردانیدند و میرزا لطف وزیر چون شیرازی الاصل بود با بنای لوازم خدمت می
پرداخت تمامت اهالی و اعیان ولایت فارس پای سریر اعلی آمده بوسیله او سجده تحیت

واخلاص

واخلاص بجای آورده پیشکشهای لایق گذرانیدند و ابراهیم خان الی لار تحف و هدایای فرستاده و اظهار
اخلاص و بندگی نموده با وجود این اعمال شنیعه که از یعقوب خان ظهور آمد هنوز نواب اشرف را
درباره او انواع توجه بود و جهت اطمینان خاطر ذوالقدران که از او خایف بودند ایالت ولایت شیراز
و امیر الامرائی فارس به بنیاد خان که در سلک یوزباشیان ذوالقدر انتظام داشت نامزد شده
حضرت اعلی چند روزی و اقبال در سیر نبات آن بلده فاخره و زود وپس ما که آب خضری بخشد زلال رکن
بسیر و سواری مشغول میفرمودند در خلال اینحال از اصابت عین الکمال چشم زخم بذات فرخنده صفات
اشرف رسیده در هنگام سواری و اسب تاختن از اسپ افتاده پای مبارک کوفته گردید و جراحان
معالجه پرداخته بعنایت باری تعالی آن کوفت صحت انجامید خبر عصیان و طغیان یوسف خان افشار
رسید که قورچیان و ملازمان درگاه والا را که جهت خدمات دیوانی در کرمان بودند بیرون کرده
بودند قلعه را مستحکم کرده بنوعی از موافقت یعقوب خان میزدند بندگان حضرت اعلی فرهاد
خان را بجهت دفع فرستاده او روانه کرمان ساختند و چون لشکر کرمان اکثر ملازمان قدیمی را مرد
یکجهت و صلاح اندیش و همیشه منکر اعمال و افعال پرپرسش بوده به ایالت بعضی از آن ولایت سرافراز
ساخته بعضی دیگر را با سمعیل خان الپلو افشار داده بود و را همراه فرهاد خان فرستادند یولی بیگ
غلام در این سفر رفاقت فرهاد خان مأمور شد از سوانح که در غیر از ظهور آمد گشته شدن شاه قلیجان
ولد خلیل خان افشار است بدست حسن خان ولد عبد اللطیف بیک که هر دو از نخاوه افشار منصوبند
در صحیفه اول این دفتر رقم پذیر کلک تحریر شد که در ایام شورش و انقلاب طوایف قزلباش
که در سرسری سودائی هم پیدا آمده بود در کوه گیلویه بعد از قرب ظهور و خروج قلندر و موت اسکندر
خان که از جانب دیوان منصوب باشد بود شاه قلی بیک پسر کوچک خلیل خان بجوه نام حکومت
بر خود نهاده خود را حاکم کوه گیلویه نامید و امام حسن خان ولد عبد اللطیف بیک مذکور خود را در رتبه
امرا از وسند بیده و شاید تردید با او مخاصمت آغاز نهاده جمعی از طوایف افشار را با او بر
خود جمع کرده مدعی حکومت شده و هر یک بقدر قدرت و توان متصرف بعضی اعمال گشته تا حین ورود
موکب جهانگشای همایون اعلی شاهی ظل اللهی با یکدیگر عار او احتیاطی بودند تا آنکه در هنگام جلوس
سریر خلافت مصیر آمدن بسعادت ملازمت فایز گشتند و هر یک بانفراد و استدعای ایالت آن
ولایت داشتند اگرچه بخودسری بر دو عادت کرده این شیوه جبلی ایشان هیچکدام قابل تربیت نبودند
اما پسر خلیل خان و بزرگ منش و دماغ شاهقلی خان را آشفته تر داشت و مطلق باشیوه چاکری و فرما

بری آشنا نبود و حسن خان چند مرتبه نوکری ملی کرده از و سپاه و دول ترتیب نمود با جمعی بر سر او فرستاد
بیکرجانش را به تیغ تیز نیزه و زنبرک دادند و مورد عنایت و التفات گشته بایالت کوه گیلویه رقم
اختصاص کشیدند دیگری از سوانح عبرت افزا کشته شدن حسین علی سلطان ولد بوداق خان است
که در خدمت اشرف از جمله مقربان و مخصوصان بزم اقدس بود و سبب ظاهری که معلوم همگنان
گردید اولا آنکه محل فتنه اندوزی بود که زبانش با دل موافقت نداشت و صاحب داعیه بود ثانیا آنکه
از بوداق خان و اولاد او چنانچه ذکر یافت در خراسان حرکت ناهنجاری صدور یافت که شهزاده را که او
لله بود برداشته بقلعه جنوشان برده مدتی سالک طریق خلاف بودند و او نیز بدین جهت محل اعتماد نبود
ثالثش آنکه چون وی ارادت چاپه سریر والا آورده شهزاده بدست آمده پدرش با جمعی کثیر از اهل و
عشیرت و اولاد او شده بار در خراسان چند روزی بنا بر مصلحت اندیشی شرف خدمت و قرب و منزلت
یافته بود همانا از خبث باطن حرام نمکی از او ظهور یافته بود که محرک عقوبت و سزاوار تیغ تخته سیاست
شده بود القصه کور حسن استاجلو و بعضی از مقربان بساط عزت در حریم خلوت خانه همایون او را بجزا
و سزا رسانیدند و ملازمان حسین خان حاکم شاملو رقم حسب الامر اعلی بر سر اردوی بوداق خان که
در چلکاری بود رفته او را گرفته بقتل آوردند و تمامی اموال و اسباب اردوی او بغارت و تاراج
رفت غایتش در معاملات خراسان صاحب وقوف بود و بعد از ایامی دیگر باره مشار الیه و اولاد او
منظور نظر شفقت گشته حسن علی سلطان پسر بزرگ تر او بایالت همدان سرافراز شد و خود با سایر اولاد
ملازمت عتبه اقبال شاهی مینمودند القصه بعد از فتح قندهار و خان و کشته شدن حسین علی چلبی و
تسخیر قلعه اصطخر که بمتانت و استحکام شهره عالم و جاگرده فریدون و حسن بجهره غلبه دشوار مینمودند
آثار دو جهت به یعقوب خان نسبت باقی بود از الهامات غیبی بخاطر قدسی سرایر بود که خطور کرد آن آهوی
رمیده بحسن و تدبیر صید باید طرح شکار کرمان فرموده با جمعی از مخصوصان و خدام به شکار رفته بودند
و در حوالی اصطخر گذشته یکی از راه ریگانی جهت یعقوب خان فرستاده اظهار فرموده بودند که خاطر
اشرف صحبت او طلبیده و همیشه در مجلس بهشت آیین یاد او میکنیم بعث خود را پای بسته و خشت میشد
گردانیده هر گاه خیالات فاسد از دل بیرون کرده بملازمت فراخور اخلاص همان منظور نظر التفات
خواهد بود و یعقوب خان از این پیغام مسرور و شادمان گشته چون از نخستین و قلعه داری به سنگ آمده بود
صلاح وقت در برچیدن بساط مخالفت دیده با آمدن خدمت اشرف و ادراک مجلس بهشت آیین ارادت
گردیده و سخنانی که مشعر بر اطاعت و انقیاد بود عرضه داشت نمود اما از دوری اخلاص و عدم پاک طینتی

میرزا خان بیگ وزیر خود را با تراپی بیگ ولد دلو اختیار ترکمان و مرتضی قلی بیگ برادرزاده خود را
بشهر فرستاد که بملازمت اشرف رسیده هرگاه حکومت فارس در کل باو متعلق کرده و مجدد او را
در آن ملک مطلق العنان سازند او از قلعه بیرون آمده بشرف پای بوس مشرف گردد زهی سخافت
و بی عقلی و بی اخلاصی که بجهت امور دنیا و لطیفت خود را باین قسم امور اگراه و فهمانیده و از زمان چشم
فلاح و کام روایی داشته باشد اما چون میرزا جان بیگ وزیر بملازمت اشرف مشرف شدند کلمات
حضرت اعلی نسبت به یعقوب خان بطریق معهود اظهار شفقت و التفات بسیار نمودند میرزا جان بیگ
وزیر بملازمت اشرف مشرف شد متکفل آن شد که بقلعه رفته یعقوب خان را بملازمت اشرف
آورد اما از گفتگوی میرزا جان بیگ و اراده های او معلوم گشت که اطوار او از عقیدت و اخلاص دور است
القصه میرزا جان بیگ و تراپی بیگ بقلعه بازگشته آنچه دیده و شنیده بودند خاطرنشان یعقوب خان
نمودند او را با آمدن مایل و راغب کردند و قلعه را بیکی از معتمدان سپرده خود با خاصان مصاحبان و مخصوصان
از قلعه بیرون آمد با کمال اعزاز روانه شهر شد حاشا حاشا فایده ادبار و کفران نعمت گریبان او را گرفته
کشان کشان بکجروی گردون ساسی آورده چون چشم حق بین نداشت نظر از اعمال و افعال خود پوشیده
چرخ وانه خود را آسمان حاکم باستقلال فارس تصور مینمود ع زهی تصور باطل زهی خیال محال
اعمال و افعال و طور بی اخلاصی چگونه این نوازشات که سزاوار معتقدان جان نثار و دولتخواهان اخلاص
شعار است توقع توان داشت زهی سخافت حق نمک را بیکمذار و که اینگونه قدم کام روایی بنهد
بالجمله چون خبر آمدن او رسید بندگان حضرت اعلی حسب الاتفاق بر سبیل سیر سوار دولت بودند در سر
خیابان یعقوب خان بکوکب همایون رسیده سعادت رکاب بوس دریافت و مورد توجهات ظاهری
گشت اما اصلا آثار ارادت و اخلاص و خجلت زدگی از او بظهور نرسیده و متخصص همایون شد که خیالات
فاسده در سر دارد و اهالی و اعیان فارس و طوایف ذوالقدر بر سبیل معتاد و تجدد خدمت او رفته ملازمت مینمودند
و او هر روز در کمال شوکت و حشمت بدولتخانه همایون آمده شد میمنود و در روز سیم دیوانیان اعلی را مورد
اعتراض گردانیده او زداد و ستدی که در ایام غیبت او در فارس کرده بودند بازخواست مینمود
غافل از معنی بود که بیت اگر حسنی هوا رفت از کشاکش باد ٭ بیکدمی دو سه ناچار بر زمین افتد
چون خبث باطن اشت معتقدای ایمصرع که ٭ در کوزه همان برون تراود که در وست ٭ سخنان لا
طایل از و در وجودی آمده و قلعه را نگاه داشته بتصرف نداد و چون همت بر انتظام ممالک گماشته کار
عظیم در پیش بود هرگاه برگشته گان و ترتیب یافتگان آن حضرت بدین شیوه سلوک نمایند دیگران

بخودسری و خودرایی برآمده مشابه اعمال این طبقه نامیده چگونه ترک خودرایی نموده سر بحکم اطاعت
درآورند بالجمله یعقوب خان بجزای کفران نعمت مستحق عقوبت شد شعله غضب درباره او افروخته
گشت روز چهارم درگاه و خلوتخانه همایون را به ریش بیک استاجلو سپردند که هیچ آفریده بی طلب بخلوت
خانه نیاید و کس بیرون نرود و یعقوب خان بطریق معهود آمده معززانه در مجلس نشست و در حضور اقدس
با میرزا لطف الله وزیر دیوان اعلی در کمال تندی و تلخی خطاب کرد که محاسبه و داد و ستدی که در اعلام
من کرده اید از شما میخواهم مشارالیه در جواب گفته بود که بالراس والعین هرگاه اشاره نواب همایون
شود در یک لحظه حساب خاطر نشان تو میشود و در این اثنا حسین خان زیاد اوغلی قاجار که از امرای معتبر
و معتبران بساط اقدس بود باشاره همایون دست در میان او کرده برداشته بر زمین زد و در اول
حال او تصور نمود که از مقوله دست بازی و ظرافتهاست که ندمای مجلس بهشت آیین با یکدیگر میکنند چون
قدرت خود را برتر از آن میدانست گفت حرفی در میان دارم چه محل ظرافت حسین خان در او دشنام
داده گفت ای مکروم با این اعمال و افعال که از تو بظهور آمده چه توقع داری یعقوب خان دانست که
حال چیست شروع در عجز و اضطرار نمود حسین خان دست او را بسته و سر شکسته و سر برهنه در برابر ایوان
نگاه داشته و رفقای او را یکیک باندرون خانه میطلبیدند و چون داخل میشدند جمعی از غلامان جان
سپاران تیغ در او نهاده پاره پاره میکردند و هر کدام می آمدند از همین باده که خمار شکن سینه های
سابق بود مست و بی شعور میکردند در بیرون هیچکس خبری از این حال نداشت و تصور مردم آن بود که
در خلوتخانه مجلس خاص آراسته و محفل عیش و عشرت پیراسته بصحبت مشغولند مجملا تا هنگام عصر این
صحبت در کار بود تراب بیک و مختار سلطان و بوداق قیتاقوئی و ابوالفتح بیک شاملو و چند کس دیگر
که هم مایه فساد بودند بمجلس آمده بر رفقا ملحق شدند و اجساد ایشان را آخر روز آورده عبرة للناظرین
از دوار عبرت آویختند و حقیقت حال بر بیرونیان معلوم گشت اما یعقوب خان را جهت بدست آوردن
قلعه نگاه داشته در آن روز بقتل نرسید و در سیاه چالی که خود کنده بود و جمعی از ذوالقدران بیگناه را
محبوس مینمود محبوس گشت و نوشته از او گرفته بقلعه نوشتند که معتمدان او قلعه را بملازمان درگاه
شاهی سپارند اما اهل قلعه بدان نوشته عمل نکرده قلعه را نسپردند و معلوم شد که او سفارش کرده
بود چند روز در مخالفت و قلعه داری اصرار نمودند و در آن چند روز جمعی از ورثه ذوالقدران که
بتیغ قهر یعقوب خان کشته شده بودند او را بیرون آورده در سر چاه سرنگون آویخته سیاست نمودند
و آوازه نفیر با اوج فلک اثیر رسانیدند و بعد از چند روز که اصرار و عنادشان در قلعه داری

دیگر سفیدان ذوالقدر متکفل آن مهام شده و در قتل خان تعجیل داشته حضرت اعلی او را بدست ذوالقدران
داده و ایشان بقصاص بیگناهان باتمام کار او پرداختند بعد از کشته شدن او جمعی از فارس خصوصاً
حسین قلی سلطان سیاه منصور که هروی گرده بطریق عیاران از رخنه کوه صعود بر آن در نظر جلوه
محال مینمود برج از قلعه بر آمده تحریر نمودند و رعب بر کشیده قلعه را متصرف شدند و بدکاران بجزای اعمال رسیدند
در خلال این حال کس از جانب قنبر باد خان بجوانب کرمان رسید استمالت نامها بطوایف افشار که از
ایشان ملازم قدیمی و مخالف بودند بدستور ملازمت او و دلالت نموده طبقه افشار که از آمدن قنبر
خان و ایالت و مخالف خبر یافتند تزلزل در احوال ایشان پدید آمده و از بخت و عافیت خود در آن دل گشته
که ترک موافقت یوسف خان نموده شعار شاهی سیونی ظاهر سازند کرده که باستقبال شتافته
به پابوس خواهش مشرف شدند یوسف خان که بر مسند ایالت و استقلال تمکن داشت مشاهده نمود
که مردم رو بطرف ایشان آورده با او یکدل نیستند از آن جماعت بدظن شده با دویست سی نفر
از ملازمان قدیمی خود بقلعه رفته قرار تحصن و قلعه داری داده قنبر باد خان بشهر آمده قلعه را محاصره
کرده و کس بقلعه نزد یوسف خان فرستاده او را بصلح و الحاح دعوت داده به اطاعت و انقیاد و دلالت نموده متعهد
شد که از خدمت اشرف استدعای عفو تقصیرات او نماید بعد از مراسله و پیغام و آمد شد کرمان یوسف
خان از کرده نادم و پشیمان گشته بمصالحه راغب شده ترک قلعه داری نموده بیرون آمده و هوس حکومت
کرمان از سر بیرون کرده دست در دامن عجز و بیچارگی زده و بجمعیت قنبر راضی شد که بیکجا [illegible]
درگوشه از ولایت بکاری مشغول باشد قنبر باد این شیوه را که مقتضی عقل بود از او پسندیده داشته متعهد
آن شد که در خدمت اشرف استدعای عفو زلات و تقصیرات او که از کوته نظری و نادانی و اغوای یعقوب
خان بظهور آمده نماید بالجمله قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده قنبر باد خان و مخالف و اسمعیل خان
در کرمان گذاشت و مهمات آن ولایت را بر وجه دلخواه ساخته و پرداخته بجانب شیراز مراجعت نمود
در وقتی که بندگان حضرت اعلی مهمات فارس را انتظام داده از راه یزد عازم اصفهان بودند برسیده
در بیرون شرف پای بوس دریافت یوسف خان را با تیغ و کفن به درگاه والا آورده استدعای جانبخشی
نموده چون یوسف خان تکیه بر مروت شاهانه نموده اراده های نامعقول از خاطر بیرون کرده سر بر در
گردن آورده بخجلت آمده بود عفو شاهانه شامل حال او گشته بجان امان یافت اما بولی بیگ در آن روز بجمعیت
آنکه در کرمان با قنبر باد خان در مقام عذر در آمده بود و اراده آن داشت که همراهی یوسف خان نیز
باره سر عصیان و طغیان بر آورده و یکی از اهل مواضعه قنبر باد خان از آن حال خبر داده بود به دست ملازم

او بقتل رسید و در همان ایام ملازم مهدیقلی خان چاوشلو که همراه نامدار سلطان حسین میرزا به
ایلچی گری روم رفته بود آمده خبر رسانید که فرمان فرمای روم مقدم شهزاده نامدار را گرامی داشته
معامله صلح بروجه دلخواه انعقاد پذیرفت و مهدیقلی خان رخصت انصراف یافته عنقریب با نامه محبت
آمیز میرسد چون این معنی موجب ترفیه احوال کافه خلایق و عباد الله بود باعث ازدیاد دعاگویی دولت
قاهره گردید بالجمله بعد از آمدن فصل بهار بندگان حضرت اعلی اردوی همایون را از شیراز روانه
اصفهان نموده خود به یزد رفته فرهاد خان در رکاب مقدس همایون به یزد رفت و چون آن خطه دلگشا
از تشریف قدوم همایون زیب و زینت یافت باغ گلشن که مقام و مسکن شاه خلیل الله بود ملوا ام
خدمت و میزبانی پرداخته خدمات لایقه بجای آوردند و از آنجا جناب آصف صفات حاتم بیگ وزیر
سابق و بیجانرا بازاء خدمتی که در این ولا در کرمان بتقدیم رسانیده بود مورد شفقت شاهانه نموده
منصب رفیع القدر استیفای ممالک محروسه سربلند گردانیدند و چند روز در آن خطه دلگشا بعیش
و عشرت و کامروایی سالکان آن ممالک مشغولی نموده مرهم جراحات دلخستگان گشته و مطالب
و مدعیات کل رعایا و عجزه داشته بعز انجاح مقرون گردانیده و عنان عزیمت بصوب دار السلطنه
و دیگر باره دو شهزاده مبارک نقش جهان محل نزول شهریار گیتی ستان گردیده و تا نگ ماه در صفاهان جنت
نشان بانجاح مطالب زیردستان پرداختند از سوانح اقبال که در آن اوقات بمنصه ظهور رسید آنکه
بود که چون احمد بیگ کرامیا کوتوال قلعه تبرک در ایام غیبت همایون آذوقه و مایحتاج بسیار بقلعه کشیده
اسباب قلعه داری بروجه لایق سرانجام نموده بود و شاهزادگان در آن قلعه بودند احمد بیگ مذکور
طمع در کوبان گشته او را بارادهای دور از کار متهم ساختند و بندگان حضرت اعلی هر چند میدانستند
که این حکایات فروغی از صدق ندارد اما رعایت طریق حزم و احتیاط لازم بود اهالی اصفهان چون قلعه
مذکور را موجب شورش مملکت و اختلال احوال رعیت میدانستند در تخریب آن مبالغه مینمودند نواب
اشرف رضای اهالی اصفهان جسته به ویرانی آن راضی گشتند اما در باب شاهزادها و محل توطن ایشان
متردد بودند و عموم دولتخواهان عدم ایشان را که رایحه فرمان روایی در دماغ داشتند بهبود دولت
دانسته مبالغه در تضییع ایشان مینمودند و حضرت اعلی رعایت صله رحم فرموده رضا باعدام
ایشان نمیدادند بالاخره مصلحت جمهور رفع اختلاف و مفسدان نزدیک و دور دیده چنان ... که چراغ
فتن و فتنه بودند و بین عارضی و عاطل کردند و ایشان نیز چند روزه حیات مستعار امیدوار بوده و از
حرقه خاطری که از ماهها ایشان را آشفته دماغ داشت و از ... آسوده و ایشان را با ملوث ... فرستاده اسباب ...

وشقاوت

وشقاوت ایشان حسب المرام مقرر گشت و قلعه طبرک را خراب ساختند بیت فلک را نخستین تو
امنیت کار • بسی یادواره دادن و روزگار • و از اصفهان عنان عزیمت بصوب دار السلطنه قزوین
معطوف داشتند در کاشان که حسین امین استاجلو که از علمای آن طایفه و در خدمت میرزا و شاه
و منشأ رایه بود و مطلب آنکه از تربیت یافتگان زمان مرشد قلیخان است و اعتماد دولتی شاید بر دولت
حسن بیگ حاکم خاصه و قورچی چرخچی بقتل رسید و از آنجا بدار السلطنه قزوین تشریف برده حضرت اعلی در
رکاب عالی چهار ماه در مقر سلطنت فلک مدار نزول اجلال فرموده بودند در اوقات مهدی جان
شکاف که از امرای معتبر شاه جنت مکان و امیر الامرای خود سعد بوده مجدد آتش زمان استیلای
رومیان از آن ملک برآمده در حدود اردوچیل و مغان بسر میبرد و چارسه براه اعلی آمده مشمول نظر عاطفت
گشت بندگان حضرت اعلی زمستان و فصل شتا در دار الملک قزوین بجزئی که مذکور شد به فراغت و
کامرانی مشغول بودند وقایع سال میمون دوم از ایام سلطنت مقرون توشقان ئیل ترکی مطابق
نه ... الف هجری سال پنجم جلوس همایون فال وقایع آن سال اقبال چون فصل شتا نهایت
انجامید و باد بهاری صلای نزهت و خرمی داده سرای عشرت باغ و بوستان از گل و ریحان
آرایش یافت بیت ز اعتدال هوا روز و شب ... چو عهد شاه جهان تازه گشت عالم پیر
نوروز جهان افروز به خرمی و فیروزی در روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الاول وقوع یافت
حضرت چهار بالش سپهر در شرف خانه حمل مقام گرفته گیتی آرای گشت شاه جمجاه همایون بارگاه در
باغ سعادت آباد قزوین جشن خسروانه آراسته چند روز در آن ریاض خرم حاضرین بعشرت و نشاط
کامی که با ... خورشید لقا کامران بودند و خاطر انوار از میرزا لطف الله وزیر
بجهت سوء اعمال پسرش که از روی جهل و غرور بارتکاب آنها دلیری میکرد دلگیر گشته بود او را از
وزارت معزول فرموده حاتم بیگ اردوبادی که مرد هنرمند صاحب رای نیکو اخلاق و مستوفی
الممالک بود بدان منصب والا ارجمندی یافته اعتماد الدوله لقب یافت و هم در این سال مهدیقلی
بیگ فنا با علی قاجار را که قبل از جلوس همایون در سلک قورچیان عظام منتظم بود و بعد از آن برتبه
یوزباشی گری ترقی نموده بود مورد تربیت و الطاف شاهانه نموده منصب عظیم القدر قورچی باشی گری
که از معظمات مهام کارخانه سلطنت و پایه والای دولت سربلندی یافت و در همان ایام ایلچیان
روم از جانب پاشایان سرحد آمده خبر استحکام مبانی مصالحه آوردند و متعاقب ایشان مهدیقلی خان
که در روم باداب رسالت پرداخته مصالحه را بروجه دلخواه صورت داده مراجعت نموده بود از اردبیل

السلطنه

که مهر حکومت او بود آمده و شرف پای بوس دریافته تحف و هدایا کشید و نامه محبت آمیز مشتمل
بر تجدید قواعد مصالحه که از جانب حضرت خواندکار آورده بود بنظر همایون رسید مستعدان روم
تاریخ این صلح را سال فرخنده فال حفظ یافته در آن مکتوب بجانب عباسی خلعه مندرج ساخته بودند
از سوانح این ایام آنکه مهدیقلی خان بعد از یکماه و چهل روز که در خدمت اشرف بود چون از اویماق چاوشلو
و قوم مرشد قلیخان و محمد شریف خان بود و محمد شریف خان فرار نموده بگیلان رفته بود بعضی خطایا
استماع گردید و مزاج مبارک که از طینت چاوشلو عموماً منحرف بود و ایشان را صاحب داعیه میدانستند
از او منحرف گردید چون مشار الیه مرد بارای و هوش بود بی توجهی و انحراف مزاج اشرف را معلوم
نموده بود و با بعضی … میرزا اشرف پرتو ظهور انداخت رعایت جانب حزم و احتیاط کرده او را
گرفته … و چون … قضا قطع حیاتش فرمان داده بقتل رسید و از برادرانش محمد خان بیک
که دوات دار بود فرار نموده بالکای روم رفت احمد بیک برادر دیگرش مقطوع الرجلین گردید و بعد از
سیاست ایشان مرشد قلی سلطان قوچلو مشهور بچپارگاو را که از اویماق استاجلو و منظور نظر شفقت
بود بگیلان فرستادند که محمد شریف خان را … گرفته بدرگاه والا آورده و اگر خان احمد حمایت
نموده ایشان را نفرستد آنجا توقف نموده حقیقت عرض نماید که اندیشه کار او شود احمد خان چون
دانست که نواب اشرف در صدد آوردن ایشان مبالغه عظیم دارند دست از حمایت باز داشت و …
قلی سلطان ایشان را گرفته … آورده چون مصالحه … سیاست ایشان هیچ مفاسد
عظیمه بود شعله غضب پادشاهی بقتل ایشان پرداخت و بنابر مراعات جانب سیادت خان احمد و قرب
قرابت که با والده محترمه بندگان اشرف داشت و شرف مصاهرت این دودمان مشرف بود
از سلوک ناپسندیده او اغماض فرموده او را بانواع نوازشات شاهانه و خلاع فاخره پادشاهانه معزز
و گرامی گردانیدند در این سال … حکومت همدان و امیر الامرائی کل ولایت
قلمرو علیشکر … بشاهزاده محمد باقر میرزا … ایلجات او مامور شده بود
سلطان … ایلجات بوکالت شاهزاده مذکور منصوب گشته روانه همدان شد و چون شرط مصالحه در میان
اطلاق اسرای طرفین بود و با چند نفر از پاشایان سپاه مراد پاشا را که در محاربه تبریز گرفتار شده
در قلعه قهقهه محبوس بود از اینجانب اطلاق فرموده روانه دم کرده … از جانب روم …
… خان … چار شده ودیعت حیات بمقتضای اجل سپرده و دیگران آمدند … خان …
بعضی اعمال که از بی اخلاصی … بظهور آورده بود … حکم … حسین

لط

قلی سلطان پدر مهدیقلی خان در تبریز باغوای امیرخان و تصنیع سلطان حسین خان پدر علیقلی خان
در حضرت اعلی مستحق انواع عقوبت شده بود همان که در برابر ایوان چهل ستون بنظر همایون درآمد
شعله غضب شاهانه مشتعل گشته او را بدست مبارک بجزا رسانیدند مهدیقلی خان مورد الطاف
اعطاف گشته بمنصب موروث ایشیک آقاسی باشیگری سرافرازی یافت و دیگری از سوانح
عصیان و طغیان دولتیار خان سیاه منصور است که از امرای زمان شاه جنت مکان و خود در خدمت
شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا می بود در ایام فتنه تکلو و ترکمان و خدمات شایسته بتقدیم
رسانیده و بمرتبه امارت ترقی نموده و در عهد دولت سلطانیه … الکا و تیول باو عنایت شد بعد از
فتنه ارتحال شاهزاده مغفور پای از حد خود فراتر نهاده و قلعه … ترتیب نموده …
بسیار جمع کرده در آن ولایت کوس لمن الملک زد ابوطالب میرزا … معامله او بود بعد از
جلوس همایون اعلی شاهی مرشد قلیخان که سفر خراسان در پیش داشت مهم او را … نهاده و بتکرار
او پرداخت و بعد از آن حضرت اعلی شاهی ظل اللهی حسین علی سلطان را بر سر او فرستاده چند گاه
قلعه را محاصره نموده اما کاری نساخته باز آمد چون بندگان اشرف را در انتظام مهمات عراق و فارس
و کرمان مشاغل عظیمه در پیش بود مامور حرب پرداخته متوجه شیراز و اصفهان شدند و او در غیبت
موکب همایون بیشتر از بیشتر آثار طغیان و عصیان بظهور آورده دست درازی بولایت قریب می نمود
گروهی از هندوستان اکراد بر سر او جمع شده در مقام اضرار خلایق در آمده … متردد بی بوده
و بطریق قطاع الطریق اموال و اسباب مسلمانان را مصروف … آورده …
در این سال که بندگان حضرت اعلی در دار السلطنه قزوین تشریف برده از ملازمت عتبه علیه …
و رسیده بدرگاه شاه عالم پناه … در حالی که با او نسبت نداشت خصوصاً سلطانیه و …
در خان و طارم و … دست تطاول دراز کرده … اضرار بعجزه و رعایا میرسانید
ملاحظه ابتدای او از حد اعتدال تجاوز کرده بر ذمت همت شاهانه دفع او لازم گشت در اول حال
مهدیقلی خان شاملو را بر سر او فرستاده و متعاقب او حسین خان قورچی شمشیر شاملو حاکم قم را فرستاد
و ایشان بدانجا رفته قلعه را محاصره نمودند و از جانبین محاربه و مجادله وقوع می یافت تا آنکه کار بر او تنگ
شده حسین خان پیغام کرد که چون باعث … خصوصاً با شاملو خویشی شده ام بیرون …
آمد اگر موکب همایون بدانطرف نهضت نماید خود را برکاب مقدس میرسانم که آنچه رضای خاطر …
باشد در باره من عمل آورند حسین خان … را معروض داشت بندگان حضرت اعلی تقریب …

وسکار کوزن در آن حدود توجه نموده بعد از سیر و شکار رجوع الی قلعه تشریف برده بود و لیبار گرگ
قلعه داری به سنگ آهن بوده از مدد و کومک مایوس و از بیهوشی باده غفلت و خواب پندار انگیز
بهوش آمده بود چاره جز بیرون آمدن نیافته در همان روز که بندگان حضرت اعلی قریب قلعه رسیده
بیرون آمده چون اوایل جهانداری و پیشه و شمار سپهر معتمدان پیش نهاد همت والا بود نایره غضب
درباره او بنوعی اشتعال یافته بود که جز بزلال تیغ آبدار منطفی نشد همان لحظه مورد عتاب و خطاب
گشته مقید و محبوس گردیده و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده بحکم قضا جریان ویران گشت
و مشار الیه را بدار السلطنه قزوین آورده در میدان سعادت آباد بدست [illegible] آتش داده و خرمن هستی
بباد فنا داده و همچنین امیر حمزه خان ولد بایندر خان طالش که مرد صلاح اندیش نیکو نهاد بود در
زمان شاه جنت مکان از امرای عالیقدر و یکجهتان صادق الوداد این دودمان بوده و او خود را از
و اعقل از پدر دانسته در ایام قرب آذربایجان و زمان قرب و اقتدار ابوطالب میرزا نیابان پدرانه
در الکای موروث بیدخل کرده در الکای گیلانات و لشکر ترکمن قرب و جوار او واقع شده دخل می نمود
و متابعت حکام و آشکاره بزرگی او را پذیرفته طوعاً او کرهاً مطیع و منقادش بودند و چون آفتاب دولت
شاهی از افق خراسان طالع گردیده و ایام وکالت مرشد قلیخان بود و هنوز قواعد قصر سلطنت استحکام
و سررشته دولت انتظامی نیافته بود او برادران سبقت کرده پیشتر از همه امرای آن حدود بپای بوس
اعلی آمده و مرشد قلیخان که رتق و فتق مهمات بود او را مقضی المرام باز فرستاده و او مهمات خود را بر وجه
دلخواه ساخته و پرداخته روانه الکا شد در این اوقات که بندگان حضرت اعلی امور جهانداری را
بکف کفایت خود گرفته همت بر اصلاح احوال سپاهی و رعیت گماشته هوای تسخیر خود رایان یکیک
بدست آورده مملکت را از وجود عناد آلود ایشان می پرداختند او بحصانت و استحکام قلعه سنداان که در
تصرف او بود اعتماد نموده آنرا مامن خود پنداشته بقاعده سابق سلوک نموده در آمدن بپایه سریر
اعلی اهمال و اعتزال میورزیدند و در این وقت که استحکام مهمات ولایت آذربایجان بپای دولت
ذوالفقار خان برادر فرهاد خان مفوض گردید الکای لشکرکشان را که امیر احمد حمزه خان بخود پیش بود
بو به الوند سلطان برادر فرهاد خان داده بودند و او تمکین مشار الیه نکرده او را دخل نداده و حکم جهان مطاع
ننموده و سوست که رایات سپاه و محمدی خان تکلو که در دار الارشاد اردبیل میبود با حاکم اولاد صحرا
خان صفوی و طبقه و فدائیان شاهی سیوتان متوجه آن صوب گشته الوند سلطان را در حکومت آنجا
متمکن سازند و محمدی خان و آن جماعت حسب الفرمان همایون متوجه انجام این خدمت شدند امیر حمزه

خان در کمال نخوت و غرور سه چهار روز پیاده و سواره طوایفش جمع نموده بعزم محاربه پیش آمده و جنگ
بیکی صعب اتفاق افتاده به نیروی دولت قاهره شکست بجانب امیر حمزه خان افتاده و جمعی کثیر از مردم او
طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند و مشار الیه شکسته و مخذول خود را بقلعه رسانیده و به ستور قلعه نشسته
قایم کرده از بیرون آمدن تقاعد ورزید رایات جهان آرا بدان مشغول گشت که قلعه را از دست او گرفته
آثار اخلاص و یکجهتی و ندامت و پشیمانی از ناصیه احوال هویدا شد بقدر قابلیت و اخلاص شفقت
بادیکه در دماغش جای داشته باشد و آثار تمرد و طغیان رسانیده بجز او سزا خواهد رسید
حسن خان چاوشلو قورچی تیر و کمان را باین خدمت نامزد فرموده فرستادند او هم توهم نموده نزد
حسن خان در رفتند آمده چون قلعه سنداان قلعه ایست بر فراز کوه رفیع واقع سنگ از غایت رفعت
و بلندی با فلک الافلاک دعوی مساوات می نماید ساکنان بروج رفیعش با سکنه صوامع ملکوت
همسایه و پاسبانان شب زنده دارش با سپیجان قلعه سپهر هم آواز و همانا مضمون این بیت
بسنگ انداز او سنگی که جستی • پس از قرنی سر کیوان شکستی • مصدوق آن قلعه رفیع بنا است
دامن آن قلعه کوه بلند الوند مانند بیشه و جنگلست که یک راه بیش ندارد و ضیق آن طریق بمثابه که
عبور یکنفر از آنجا بغایت دشوار است امرا در حدود قلعه جایی که مناسب اقامت نزول نموده راه آمد
و شد مسدود ساخته الکا را متصرف شدند و مردم طوایفش اظهار دولتخواهی کرده از نزد او برآمدند و یکجهتی
رجوع قیام می نمودند امیر حمزه خان از خود سری و زیاده رویها نادم گشته عریضه ضراعت آمیز
بخدمت اشرف فرستاده عرض کرد که چون میانه او و اولاد حسام بیک قراماملو که الحال حاکم بانتقال
آذربایجان است و میان ما عناد و نزاع واقع شده و خونها ریخته گردیده و ایشان در مقام انتقام اند
جهة نزول مستوحش آمده التماس دارم که یکی از امرای شاملو را نوشته شد که قلعه را باو سپارم
رخصت زیارت حضرات عالیات ارزانی دارند که بدان سعادت عظمی استسعاد یافته بدرگاه معلی آیم
این مسئول درجه قبول یافت حسین خان شاملو حاکم قم را فرستادند چون او بپای قلعه رسید جهت
طلب مشار الیه ذوالفقار خان و جماعت قراماملو را از پای قلعه کوچانیدند امیر حمزه خان بوعده وفا
نموده از قلعه بیرون آمده پسران خود را به غلامی اشرف فرستاده خود با الوس و صبیان از راه شیروان
بیرون رفت حسین خان قلعه را حسب الفرمان قضا جریان بذوالفقار سپرده بدرگاه معلی آمد اما امیر
حمزه خان بعد از زیارت عتبات عالیات بشیروان عود نموده از خوف و بیم اولاد حسام بیک که
در ازمنه سابقه بی اندازه بیباکیها کرده بود جرات آمدن باین طرف ننمود در شیروان

خان در

رومیه توقف نموده با ایشان همراز و دمساز گشته بود بوقت رخصت کردن او را از بار سر سبک ساخته
خود را بیرون انداخته سر او را بدرگاه والا آورده بودند چون حضرت اعلی بنا بر حقوق خدمات
سابقه و ارادت و اخلاص قدیم آن سلسله پیران او را مورد شفقت ساخته در سلک غلامان درگاه منخرط
ساختند القصه از وقوع این حالات حسین خان چاوشلو را حکم شد که باتفاق سلطان آقای ترکمان
داروغه دفترخانه همایون که در ریش سفیدی با رای و هوش کاردان بود جهت تعیین سنور سرحد با
نخجوان روند و ایشان بر حسب فرمان بآن صوب رفته باتفاق خضر پاشای حاکم نخجوان که از جانب
خواندکار روم بدین امر مامور شده بود تعیین سنور سرحد بطریقی که مقتضی وقت بود نموده و آن مهم
کما ینبغی بتقدیم رسانیده مراجعت نمودند و در این سال شاهوردی عباسی ولد محمد خان حاکم لرکوچک
که در این چند سال دم از استقلال زده بسیاری از ایل و الوسات و احشامات قلمرو علیشکر را کوچ
بولایت خود برده بود و خود را از متعلقان روم میشمرد در این ولا که میانه قزلباش و رومی صلح شده او
کس بدرگاه معلی فرستاده تعهد کرد که اگر رقم عفو بر زلات سابق او کشیده شود بعد الیوم در جاده
وانقیاد مقیم بوده باشد چون طبقه الوار و دودمان عباسیان پسر مذکور از قدیم الزمان شیعه و دوستدار
اهل بیت اند حضرت اعلی از اعمال سابق او اغماض نموده در مقام التفات شدند و مقصود ...
بجهت تسلیه خاطر و اطمینان مشار الیه بلرستان رفته او را بانواع نوازشات شاهانه اختصاص داده
مراجعت نمود و او زیاده از مامول ترحمهای نامتناهی بر بلندی یافت

ذکر رفتن فرهاد خان بخراسان و بازگشتن و آمدن عبدالمومن خان بخراسان و تسخیر قلعه اسفراین و بعضی محال دیگر

چون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم همیشه با این دودمان دوستی و اتحاد ورزیده در زمان شاه جنت
مکان محمد قلی سلطان پسر خود را بدرگاه جهان پناه فرستاده بود و میان الجانبین مراسله و آمد شد
مرعی بود و در این دو سال که عبدالله خان پادشاه ماوراءالنهر و عبدالمومن خان پسر او کمر تسخیر ولایت
خراسان بسته تا مشهد و نیشابور چنانچه مفصلا در قضایای هر سال مرقوم کلک بیان گشت متصرف
آورده اند حاجی محمد خان اظهار اخلاص و تجدید دوستی قدیم نموده مکرر ایلچیان بدرگاه والا فرستاده
و از این طرف نیز محمد قلی بیک ... بایلچیگری نزد مشار الیه رفته بود و در این ولا کتابات از جانب او
که اگر یکی از امرای نامدار را با فوجی از عساکر ظفر شعار بخراسان فرستند ایشان از ... نیز آمده باتفاق
در دفع شر اعادی کوشیم هرگاه خراسان بتصرف آن طبقه قرار گیرد طمع در ولایت ارگنج و خوارزم که
بخراسان پیوسته است خواهند کرد لهذا در اول این سال رای جهان آرا بدان متعلق گشت که بعضی ...

دردارالسلطنه

در دار السلطنه قزوین توقف فرموده با نظام مهام جمهور و تمهید دین و دولت پرداخته فرهاد خان را
با جمعی از عساکر نصرت نشان بجانب خراسان فرستند در اول نوروز فیروز بساعت سعد اختیار
فرموده او را روانه فرمودند مهدی خان ... که در روز کارزار دین آزموده بود با ... خان ...
از امرا برفاقت او مامور گشته یرلیغ مطاع باسم امرای خراسان عز صدور یافت که بر سر فرهاد
خان جمعیت آورده از صواب دید او در نگذرند و مشار الیه سفارش فرمودند که اگر عبدالله خان
و عبدالمومن خان بنفس خود بخراسان آیند چون امرا را با پادشاه مقابله نمودن رسم و آیین نبوده
و نسبت عنان از جنگ تجهید و بکناره نشینند و حقیقت عرض نمایند و اولاد را استرداد و محلی که ...
او دیگر در آمد و حراست محالی که در تصرف اولیای دولت قاهره است هر آنچه مقتضای وقت و
صلاح دولت باشد سعی بلیغ بظهور آورد فرهاد خان حسب الفرمان همایون روانه مقصد گردیده
حاجی محمد خان پادشاه خوارزم را از آمدن خود خبر داد چون ببسطام رسید حاجی محمد خان
بجهت تلافی که میانه او و محمد خان ... دین محمد خان برسر منازعه و عناد بود میان جمعه
آمده بود از آمدن فرهاد خان خبر یافته بحوالی بسطام آمده فرهاد خان در مقام مناسب جمعه
خرگاه پرداخته و اواخر ضیافت پادشاهانه مرتب و مهیا ساخته یکدو فرسخ استقبال کرده بین الجانبین
ملاقات واقع شد بمنزل فرهاد خان آمده بعد از ضیافت و تواضعات رسمی تحف و هدایا گذرانید
و با ملازمان این آستان تجدید عهد و پیمان کرد که در دفع شر عبدالله خان و پسرش جهد و معاون با
یکدیگر بوده باشند و از یکدیگر جدا شده هر یک باردوی خود بازگشت فرهاد خان کوچ کرده رو بطرف
نیشابور آورد و ابو مسلم خان چاوشلو برادر حسن خان قورچی تیر و کمان حاکم اسفراین بوده و امرای چغتای
و چون که در آن حدود بودند بر سر او جمعیت نموده قلعه نیشابور را محاصره نمودند و خبر آمدن فرهاد
خان و اتفاق حاجی محمد خان تا او بدو رسید عبدالمومن خان با لشکرهای بلخ و بدخشان و حصار شادمان
و اندخود و شبرغان بخراسان آمده آوازه انداخت که عبدالله خان نیز با لشکر ماوراءالنهر و ترکستان
بخوارزم رفت و حاجی محمد خان این خبر شنیده متزلزل خاطر گردید و با امرا و ریش سفیدان که همراه بودند
کنکاش نموده بعضی صلاح در جنگ دیدند بعضی دیگر از عقلا و ریش سفیدان که همراه بودند کنکاش نموده
کار آزموده مصلحت در جنگ ندیدند در این فکر و اندیشه بودند که خبرگیران که بهر طرف رفته
بودند آمده خبر رسانیدند که عبدالمومن خان بایلغار مشهد مقدس آمد و بسرعت برق و باد آمده نزول
در میان لشکر قزلباش افتاده فرهاد خان از جانب حضرت اعلی که بجنگ عبدالمومن خان مامور نبود بجا

ازخلاف او اشرف دلیری نموده هر یک از امرای خراسان را با لکای خود فرستاد که در محافظت
خود کوشش نموده خود از نیشابور کوچ کرده بی آنکه احدی از لشکر قزلباش در معرض تلف آید به بسطام آمده
حقیقت معروض داشت و در جنب شاه رود علیه شاهی از آنجا بقزوین بازگشت و عبدالمومن خان ازبک
همان دو روز بحوالی نیشابور رسیده رفتن قزلباش را فوزی عظیم شمرده زیرا که بایلغار آمده زیاده مرد
با او نبوده بعد از چند روز که اجتماع عساکر اوزبکیه دست بهم داد لشکر بر سر اهل بیات که در حدود
نیشابور و ملوک معدن اقامت داشتند فرستاده ریش سفیدان بیات صلاح خود در اطاعت و انقیاد
عبدالمومن خان دیده و اظهار متابعت نمودند و جمعی کثیر از علمای آن قوم و بزرگان بخدمت عبدالمومن
خان رفتند او که از آن جماعت کینه دیرینه داشت و در سال گذشته جمعی از اوزبکیه بقتل آورده
بقتل ایشان فرمان داد و محمد سلطان ولد بابا الیاس اکثر علمای طایفه بیات را در آنجا بقتل رسیده
بقیة السیف غارت زده و پریشان خاطر و متفرق و پراکنده شدند میرزا محمد سلطان برادر محمود سلطان
بدرگاه جهان پناه آمده در رکاب ظفر انتساب ملتزم شد القصه عبدالمومن خان در این سال که همت بتسخیر
سایر محال خراسان بسته با لشکر بی حد و حصر بپای قلعه اسفراین آمده محاصره نموده ابو مسلم خان
با جمعی از جان بازان استاجلو و اکراد و عشیره که در آن قلعه جمع آمده بودند بحفظ و حراست قلعه و استحکام
برج و باره پرداخته در لوازم قلعه داری بکوشیدند و عبدالمومن خان در تسخیر حصار اسفراین سعی
بسیار نموده توپها نصب کرده تا مدت چهار ماه محاصره امتداد یافته چند مرتبه یورش عظیم واقع شد
و محصوران قلعه مردانگیها کرده در سر یورش جمعی کثیر از بهادران اوزبکیه مقتول گشته صندوق قلعه از
اجساد و قتیلان انباشته گردید چنانچه موازی چهار هزار کس از اوزبکیه بقتل رسیدند در جنگ آن قلعه نابود شده
بودند و در هر مرتبه عبدالمومن را شعله غضب و آتش وحشت بر می‌گشت و بیشتر از بیشتر مبالغه در فتح و تسخیر
قلعه می‌نمود چون بندگان حضرت اعلی را از مشاغل ضروریه که مرقوم قلم وقایع نگار شد فراغی
حاصل نشده بود چند روز فرصت رفتن خراسان نیافتند بعد از انجام این مهام که اندیشه استخلاص
محصوران قلعه اسفراین داشتند خبر تسخیر آن رسید مجملا بعد از چهار ماه که دلیران ابو مسلم خان زد و خورد
نموده قلعه را نگاه میداشت و کار بر محصوران تنگ شده در یورش آخر که طاقت در ایشان نمانده
بود اوزبکیه بر بروج عروج نمودند بقلعه مستولی گشتند و دست جلادت برآورده [illegible]
ابو مسلم خان با چند نفر از جوانان در یکی از بروج خود را حفظ نموده تا سه روز جنگ کرده تا آخر کشته
و گرفتار [illegible] با خویش داشت احدی از بهادران اوزبکیه را جرات آن نبود که بر آن برج ظفر یابند

بعد از آنکه

بعد از آنکه آذوقه و مشک اسلحه اطلاع یافت سعی تر از رفتن باز ماندند اوزبکیه دانسته که دیگر حالت محاربه
نمانده هجوم نموده برج را گرفتند و آن شیر مردان متاع گرانمایه جان را در رسته بازار اخلاص و
عزت و مردانگی بعوض تیغ در آورده با خنجر بران و تیغ خون افشان با اوزبکیه دست و گریبان شدند
و مردانه وار شربت ناگوار هلاک چشیدند کچل قباد و کلبه که از جمله محصوران و گرفتاران آن برج بود یکی از
بهادران اوزبکیه که او شناخته بمردانگی او حیف آمد او را محافظت نموده صحیح و سالم شب از اردوی
اوزبکیه بیرون آمده بود حقیقت قضیه مذکور را بنوعی که مرقوم گشت به بندگان تقریر نمود العهدة علی الراوی
چون حضرت اعلی با ابو مسلم خان بجهت بی ادبی که در جنگ سو سفید شیر از صد ور یافته بود زیاده
تاسفی بر قتل او نخوردند عبدالمومن بعد از تسخیر اسفراین بلده سبزوار و دیگر شهرها جاجرم و شغان
و جوین و آن حدود را بحیطه ضبط در آورده حکام گماشته بجانب بلخ بازگشت و چون آخر سال بود
در آن زمستان در رفتن خراسان بجهت خرابی ولایت و قحط آذوقه اثری مرتب نمیشد رای
گیتی آرا چنان قرار یافت که در اول بهار بفیض آثار رستگاری ممالک را جمع نموده لوای ملک ستانی
بجانب خراسان افرازند و در آن زمستان بدار السلطنه صفاهان تشریف برده از آنجا بسیر دار العباد
یزد رفته و باز باصفهان عود نموده بقیه زمستان در آن بلده جنت نشان بر آسوده بداد و دهش و کام
جویی خلایق مشغول بودند و آخر زمستان به دار السلطنه قزوین مراجعت فرمودند **سوانح ایام**
سعادت فرجام توشقان ئیل مطابق سنه احدی و الف سال ششم جلوس همایون اعلی
گشت طراوت فزا بار نسیم بهار * رنگ زد ابهار زدود صیقلی روزگار * رایت نوروز گشت سایه فکن [illegible]
شست ز آب بهار صحن چمن از غبار * نرگس بیمار گشت محو تماشای گل * سوسن آزاده گشت شیفته [illegible]
نوروز میمنت مآل این سال در روز شنبه ششم شهر جمادی الثانی اتفاق افتاد و چهار ساعت شب شنبه
مذکور بخت نشین فلک چهارم از انگردی برون خرامیده بر مسند عز و شرف مکین یافت امنی شاه
بهار عالم آرای با هزاران برگ و نوا چهره نما گشته روشنی بخش فضای روزگار گردید سلطان گشور
بهار جهت رونق و رفع سپاه دی در نخجگاه چمن لوای شوکت افراخت باد بهاری صحن باغ را جهت جلوس
خسرو ریاحین از خس و خاشاک بپرداخت حضرت شاه جمجاه ستاره سپاه که همیشه خاطر مبارکش متوجه
دفع معاندان و استرداد بلاد خراسان بود و تا جلوس همایون [illegible] ایران و گنجگاه
حضرت شاه جمجاه جنت مکان وقوع یافته بود بشرف زیارت حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا
الملة والحقیقة والدین شیخ قدس سره و مشایخ عظام که اجداد عظام والا مقام آن حضرت اند در یافته

بود و تا غایت بجهت قرب آذربایجان و مخالفت رومیان ادراک آن سعادت در عقده تعویق مانده
بود درین اوقات چون صورت مصالحه بر وجهی که مرقوم گشت روی نموده فی الجمله خاطر از آن طرف اطمینان
یافت و شوق ادراک طواف مراقد مطهره مشایخ عظام در ضمیر منیر از دریا و پذیرفته بود از عهود سلطنت
روزافزون پذیرفته بالضرور در حرکت آمد و در خوشترین زمانی بدان آستان سدره نشان رسیده
شرایط زیارات بتقدیم رسانیده و سکنه آن عتبه علیه را صلات و صدقات بوفور بهره‌مند فرموده از
ارواح مقدسه آن کاشفان دقایق ملکوتی استمداد همت فرموده عزم توجه خراسان فرموده و چون
شاهوردی خان ولد خلیفه انصار حاکم قراجه داغ درین دو سه سال که ولایت آذربایجان از پادشاه
نامدار خالی بود و لوای شوکت و اقتدار بر افراخته با عمالی که خلاف اخلاص عقیدت بود بر او
هنوز هوای خودسری در دماغ داشت و قبل ازین بر رومیان نیز توسل جسته پسرش را نزد جعفر پاشا
به تبریز فرستاده و تاج و باج از سر گذاشته اظهار متابعت رومیه نموده و بعد از آنکه مصالحه یافت
سنور و سرحد تعیین یافت و الکای قراجه داغ داخل سنور این طرف شده مناسب این بود که شاهوردی
خان که اباعن جد از صوفیان این خاندان و سالک طریق مستقیم بیگیجی این سلسله علیه بود دامن عقیدت
و اخلاص که خود را ملوث عقوق و عصیان آلوده شدن بوده به آب ندامت شست و شو داده تا رکن
اعتبارش را که از اغتر بیگی این دودمان عاری شدن بوده دیگر باره در خدمت مرشد کامل بتاج
آباء و مسامحه که با رومیان کرده بود آنرا باقتضای زمان فطرت نام نهاده در مقام تدارک اعمال ناشایست
باشد مشارالیه توفیق این سعادت نیافته بعز عتبه بوسی مشرف نشده و درین اوقات نیز بیت

آن دولتی که میطلبیدم سالها • پرسیده راه خانه و خود بر در آمده •

در دولت لار شاه دارا چپل و
شریف حضرت سلطان الاولیاء اتفاق نزول افتاد و آثار بیگیجی از و بظهور رسیده و بجاکوبی این
درگاه مشرف نشد چون همت والانهمت شاهانه بر آن معطوف است که جمیع کافر نعمتان بجزای خود رسیده
جمعی از امرای قزلباش که در دست خودسری و هواپرستی جریده او سبیل لجام خورده باشند از عرصه
ایران رفع شوند اسد بیگ روی خان را با جمعی از غلامان فرستاده که او را به درگاه والا آورند
مشارالیه روی از ملازمت این آستان تافته سالک طریق فرار شده و خود را بالکای که داخل سنور روم
بود انداخت و حضرت اعلی حاکم دیگر جهت آن ولایت تعیین فرموده مهم آن سرحد حسب المرام
انتظام یافت از سوانح این سال فتح مملکت گیلان و درین سفر لشکر فرستادن بر سر خان احمد و بتصرف در آمدن الکای
گیلان پیشتر است که با آنکه عزیمت همایون بنهضت خراسان مصمم یافته بود همگی همت والانهمت مصروف

امضاء آن عزیمت بود ولی احتیاط را این واقعه روی داد

ذکر فتح مملکت گیلان بتوفیق پروردگار عالم

بر مرحله پیمایان نشیب و فراز حوادث روزگار و تجربه کاران طوارق لیل و نهار ظاهر و آشکار است که
تا اختر بخت صاحب دولتی در اوج اقبال صاعد و در کل احوال مساعد باشد هر چند در امور و مبادی غفلت
ورزیده خطا کار باشد بخت و سعادت یار گشته و مدد کار شده خطای و مقرون بصواب افتد و هرگاه
اختر اقبالش بحضیض وبال افتد اعمال و افعالش که در نظر عقلای صواب نماید خطا نتیجه و بیهوده بیت

چو تیره شود مرد را روزگار • همه آن کند کش نباید بکار •

مصداق این مقال صورت احوال
خان احمد گیلانیست که با وجود دعوی فضل و دانش و خردمندی و تشویشات که از تلاطم امواج زمانه
غدار با و رسیده بود قدر احسان و تربیت نواب سکندرشان و فراغت و عافیت گوشه امن آباد گیلان
ندانسته خواست که با این دودمان ولایت نشان بحیل و طراری پیش آمده از مسلک مستقیم صدق
گفتار و حسن کردار انحراف جوید و این متاع کاسد در راست بازار ارادت و اخلاص بی مایه رواست
صدق پیش آورد که اینجا هرچه آوردند آن بردند سابقا مرقوم کلک بیان گردید که خاطر اشرف از اطوار نا
هنجار خان احمد و سلوک ناپسندیده او که در حمایت امرای عاصی بظهور آمده غبار آلود بود و خاتمش تعلل
پادشاهانه و اغماض شاهانه شعار خود ساخته در مقام مکافات نمیشدند و درین اوقات دو سبب مقدمه
ظاهر شد که موجب زیادتی کدورت خاطر همایون گردید اول آنکه در وقتی که امرای عاصی گیلان رفته
بودند و در ظل حمایت او ماوی گرفته بودند و خان احمد چشم از رضاجویی خاطر همایون پوشیده در
مقام رعایت ایشان در آمده بود و از جاده اخلاص منحرف گشته خواجه حسام الدین وکیل خود را
از راه شیروان باستنبول نزد خواندگار روم فرستاده بود و توسل جسته عرض نموده بود که گیلان ملک
موروثی منست و بطیب نفس پیشکش دودمان آل عثمان می نمایم و اگر از راه شیروان فوجی از عساکر
رومیه از راه دریا به لاهیجان فرستند لاهیجان را بتصرف ایشان میدهم و از آنجا به قزوین آمده
راه سبب و تسخیر عراق سهولت دست میدهد و بعد از آنکه این خبر بسمع همایون رسید موجب استعجاب
گشت یکی از مجلسیان بزم اقدس حسب الاشاره همایون حقیقت با و اعلام نموده اگر بسهو و خطای
خود قایل گشته اذکر ده خود را ببینید و اظهار میکرد که از خوف و خشت پادشاهانه و سخط تلافی
چنین خطایی از من صادر شده گنجایش عفو و اغماض داشته او از طریق راستی عدول نموده انکار
بلیغ نموده گفته بود که خواجه حسام الدین از من رخصت مکه معظمه نموده و من او را بروم نفرستاده ام
خبری ندارم درین اوقات که معاهده صلح با رومیه انعقاد یافت کس معتمد از استنبول رسیده حقیقت عرض

خواجه حسام الدین و بردن عریضه خان احمد چنانچه مذکور شد عرض کرد خاطر اشرف ازین گزارش
نهایت بجانب آزرده گشته مستعد غضب بنوعی زبانه کشیده و گرچه تعلق و قطع سلسله او انقضا پذیرفت
و مکر او ظاهر بیشتر که با منتسبان این دودمان بحیل و تزویر سلوک مینماید و در عقب و تا درپی او زیاده
از اهل تخایل ورزیدن گنجایش نداشت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی گوشمال او را واجب دانسته قرب
جوار مملکت را از وجود خاشاک پر و خس اهم و اولی شمرده و از ما و اردبیل فرهاد خان و ذوالفقار خان
برادرش را با لشکرهای آذربایجان و طوالش از راه قزل آغاج و دریا کنار بر سر او فرستاده و حاکم
اشرف امیره سیاوش حاکم لنگر و علیخان حاکم کسکر پس صادر گشت که به معسکر فرهاد خان ملحق
گشته بر افقت و همراهی و بظهور آورده و موکب همایون نیز از دار السلطنه قزوین عود نموده جمشید بیگ
غلام خاصه شریفه را که حاکم قزوین بود با جمعی از دیلمان فرستادند با اینهمه اعمال ناصواب که از
خان احمد صادر شده بود هنوز رعایت صله رحم و رابطه او منظور نظر مکرمت اثر بود و چون جنود ظفر
و رود بر سر او رخصت شده بود منشور عنایت از موقف سلطنت باسم خان احمد عز اصدار یافت که چون
والا بتوجه سفر خراسان مصروف است و مهمات کرد و سه سال توقف آن ولایت اقتضا نماید و قرب
و جوار و قرابت قریبه که فیما بین واقع است و حقوق تربیت این دودمان مقتضی آن بود که از آن جناب
انواع مدد و موافقت منصه ظهور آمده و با والده ماجده بزرگوار ما و منتسبان این دودمان که در قزوین
می‌باشند لوازم تکمیل و مهربانی وقوع یابد و ما را کمال اعتماد بجانب اوست و هرگاه او اظهار موافقت
مخالفان رو به ما نماید و خواهد که این ولایت بدست ایشان درآید از وی چگونه این توان بود جناب
خان این خبر انتشار یافته بسمع دور و نزدیک رسید مناسب آنست که بتدارک ما فات کمر به اخلاص خود
و مروت شاهانه بر عتبه بوسی سرافراز گردد و محبت موافقت او با این دودمان بر جمیع رومیان
و اگر خاطر او در این وقت با آمدن قرار نگیرد و چون سیاق خراسان در پیش است والده فرزند خود را
با این سلسله علیه منسوبت با برادر خواجه حسام الدین که بروم رفته به رسم استشفاع بخدمت اشرف فرستد
که ما نیز به جهت رعایت حرمت او از تقصیرات او اغماض فرموده ایم و ایشان را مورد الطاف شاهانه گردانیده
باز گردانیم و آمدن آنجناب بعد از معاودت سفر خراسان اتفاق افتد فرهاد خان از استار احوال او
گذشته در لنگر امیره سیاوش و در فومن علیخان ماحصد و آن ولایت بدو ملحق گردیدند و منشور مرحمت آیین
که باسم خان احمد صادر شده بود ارسال داشته خان احمد که گوش هوش نداشت اصلا آن نکات
بسمع رضا نشنوده بنوعی متوحش و خوفناک شده بود که نه روی آمدن و نه رای ایستادن داشت هیچ

با این دودمان

چنین مذکور

چنین مذکور گشت که چون در علم نجوم مهارتی داشته در زایچه طالع خود نظر انداخته خاطرنشان او
شده بود که در این سال مملکت او به دیگران منتقل گشته او را از ملک موروث جلاء وطن میباید
خاطر بر آن نهاده بود که بکشتی نشسته بطرف شیروان رفته از آنجا بخدمت خواندگار روم رود
و اهل گیلان بالطبع خواهان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بودند که خان احمد کنون خاطر خود را بظهور
نتوانست آورد و دو هفته آن فرصت نداشت که مبادا امرای گیلان و دیار رفتن خدمت اشرف خبر
نصب طاهر قرار لشکرکشی و حرب داده شروع در سپه آرایی کرده امیر عباس که نشاهی را که از طبقه
جنگ و امرای بزرگ گیلان بود با کیا جلال الدین محمد ولد کیا رستم سپه سالار دیلمان و طالش کولی
سپه سالار لاهیجان سردار لشکر کرده قریب هفت هزار سوار و پیاده فراهم آورده به مقابله عساکر منصور
مرو و فرزین کنار سفید رود آمده و در برابر یکدیگر صف آرا گشته خان احمد بعد از رفتن لشکریان از
نقود و جواهر و اسباب خزاین و طلاآلات آنچه دست مکنتش بآن میرسید فراهم آورده بجانب
لنگرود روده فرستاده که در کشتی نهاده آماده رفتن باشد و مخدرات حرم را مصحوب کیا زید
که از امرای معتبر گیلان بود در لنگر و حرم سالار حرم بود از لاهیجان بیرون فرستاده و خود منتظر بود
که از پرده غیب چه روی نماید با دو خان یکدو روز در کنار سفید رود نشسته تحقیق گذارها کرده گذاری
که مناسب عبور لشکر باشد اختیار نموده لشکریان را به عبور امر نمودند امرای گیلان چون مشاهده این
حال نمودند مستعد قتال گشته از جانبین جنگ در پیوست از دود تفنگ تفنگچیان خاصه پادشاهی جنگل
و بیشه تاریک گشت امرای گیلان بعد از زمانی اندک که بلوازم حرب قیام نموده قوت و قدرت
لشکر اوباش و تفنگچیان و ضعف و سستی جنود گیل را مشاهده نموده دست از کارزار باز داشته امیر
عباس که سردار لشکر و اعتقاد لنگر بود و خان از حرب جهیچین طالش کولی و دیگران شکست خورده راه
انهزام پیمودند و چون خبر انهزام لشکر به خان احمد رسید با معدودی از خدمتکاران سوار شده بکنار دریا
رفت و کیا زید وی را مقرر نمود که حرم محترم او را با صبیه اش بکنار دریا آورده که به کشتی نشسته راه
شیروان گیرند کیا زید این لایق ندانست که صبیه شاه جنت مکان و صبیه زاده آن حضرت بولایت
روم روند رعایت حق نعمت و ملاحظه ناموس مرعی و طرف کرده عنان از راه دریا پیچیده شاهزاده را
از طریق معهود بکام برده از آنجا بخدمت اشرف آورد و خان احمد در کنار دریا بعد از انتظار بسیار
از آمدن متعلقان مایوس شده مجال توقف نیافته با اتفاق محمد امین خان پسر جمشید خان که او نیز
دخترزاده شاه جنت مکان بود و از نزاع برادر منشاء آشوب چه پیش از این آمده بود روانه شیروان شد

حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنفس همایون اراده سیر گیلان فرموده از راه دیلمان متوجه لاهیجان
شدند فرهاد خان نیز بعد از شکست لشکر گیلان به لاهیجان رفت امرای گیلان چون از رفتن خان
احمد و توجه موکب همایون خبر یافتند همگی روی ارادت به آستان سدره نشان آورده و در لاهیجان
سعادت پای بوس مشرف شدند و بندگان حضرت اعلی جهت تالیف قلوب گیلانیان با امرای
گیلان بنظر التفات و عاطفت نگریسته همگی را مشمول الطاف و احسان گردانیده بخلاع فاخره سرافراز
گردانیدند و کیا فریدون را باداء خدمت آوردن شاهزاده مریم عاطفت از اقران ممتاز
گردانیدند و از اعیان لشکر گیلان جمعی که قابل ملازمت همایون بودند بعضی را در آورده مواجب و مرسوم
از خود حال تعیین کرده در سلک عساکر منصوره انتظام دادند و سایر مسلحه و ایام همیشه اسلحه و سفر
و یساق ایشان از صبح تا شام بوده و حالت پرواز آمدن از محل و مقام خود نداشتند بالطوع و الرغبة
رضا و اختیار نمودند و رایات نصرت آیات چند روز در لاهیجان توقف فرموده مطالب و مدعیات
گیلانیان بر حسب مرام انجام داده مقاصد سادات و علما و زهاد و متوطنان مزارات باحسان مرفه
ساختند و الکای لاهیجان و امیر الامرایی گیلان به مهدی قلی خان شاملو شفقت شده وزارت گیلان
بخواجه مسیح گیلانی تفویض یافت و الکای گسکر به شاه میر عباس شفقت شده سپهسالاری لاهیجان
بطالش کولی مرحمت شد و ریش سفیدی کل گیلان به کیا فریدون که مرد صادق القول راست گفتار
خیراندیش بود تعلق گرفت الکای دیلمان را به کیا جلال الدین محمد داده و درانکوه بول سلطان مرحمت
شد و ریش سفیدی کل گیلان بر سایر محال حکام و داروغگان قزلباش گماشته معاودت موکب سلطنت
نمودند علیخان بحکومت گیلان بیه پس سرافراز گشته بکهزار تومان بسبیل پیشکش قبول نموده الکای
خلخال را که از توابع آذربایجان و به ولایت گسکر پیوسته است از او بخدمت امیره سیاوش باز عنایت
نمودند بعد از فراغ از مهمات گیلان عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشتند **ذکر توجه**
رایات فیروزی آیات بجانب خراسان و فتوحاتی که در آن سفر خیر اثر روی داد و حال
در این سال حضرت اعلی در اول بهار خجسته آثار بعد از فراغ مهم گیلان روی توجه بطرف خراسان
آوردند و حکم شد که خوانین قزلباش از اطراف و جوانب بعزم یساق خراسان باردوی کیهان پوی
در چمن بسطام بمعسکر ظفر فرجام ملحق گردند از امرا و اعیان گیلان میر عباس و طالش کولی و کیا جلال
الدین محمد و جمعی دیگر در این سفر خیر اثر مرافقت موکب همایون اختیار نمودند و رایات نصرت از راه
ییلاقات لار و فیروزکوه در حرکت آمده چمن بسطام مضرب سرادقات اقبال گشت و قریب یکماه در آن

مکان جهت اجتماع عساکر نصرت نشان توقف واقع شد و در این سال میانه نور محمد خان ابن ابو المحمد
خان والی مرو و شاهجان و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که با یکدیگر قرابت قریبه دارند کلفت و نزاع
بهم رسیده بود حاجی محمد خان ولایت نسا و درون و باغعبادرا از تصرف نور محمد خان بیرون آورده به
معتمدان سپرده بود و چون نور محمد خان تاب مقاومت او نداشت التجا به عبد الله خان برده باو وسیله
جست و از او التماس نمود که سرکار درون و نسا را از تصرف حاجی محمد خان بیرون آورده باو سپارد و
الکای مرو که به چهارجو و بخارا قریب است پیشکش او باشد عبد الله خان که همیشه آرزوی ولایت مرو
داشت این معنی را فوز عظیم دانسته بعزم انجاح ملتمس نور محمد خان و تصرف مرو از جیحون
عبور کرده بحدود مرو آمد نور محمد خان سفاهت و بیعقلی کرده از غایت تعلق که بولایت درون و نسا
داشت قبل از آنکه مطلب او بسعی عبد الله خان داده او مرو را استحکام داده بکید و تزلزل پیش آمد
در این اثنا آوازه توجه رایات نصرت نشان شاهی باو رسیده و از طرف خوارزم نیز خبر آمد که حاجی محمد
خان که با حضرت اعلی شاهی ظل اللهی دوستی میورزید عزیمت آنطرف دارد عبد الله خان که مطلب
خود را بآسانی بفعل آورده ولایت مرو را متصرف شده و این جا را بجانه مراجعت جزو ساخته نور محمد
خان گفت که هرگاه بمحاصره قلعه مشغول شویم بیم که مدت محاصره بامتداد کشد و عساکر پادشاه
قزلباش و والی خوارزم بعزم محاربه از دو طرف در حرکت آمده اند و ما باستعداد محاربه ایشان نیامده ایم
در این سال ما را مهلت ده که بطرف بخارا مراجعت نموده سال دیگر تمام آمده نسا و درون را گرفته
بتو سپاریم نور محمد خان را باین سخن تسلی داده طبل رحیل کوفته متوجه بخارا شدند عبد المؤمن خان عزم
گرفتن نور محمد خان کرده بود و از او مستفسر گشته بود پدر رخصت نداده بود و عبد الله خان جدا شده و به ابیورد
رفت عبد المؤمن خان از پدرش جدا شده از راه و فرامانی بخراسان آمده و شنید که موکب همایون
شاهی در بسطام نزول اجلال دارد و در نیشابور توقف نموده رقعه مشعر بر ادب و بزرگی نوشته مصحوب
چاوه مجهول فرستاده بود و ماحصل کلام آنکه میانه پادشاهان یا صحبت یا جنگ و ما سر دوستی بین الاعلا
اگر آن حضرت رضا بمصالحه داشته باشد خراسان را با ما گذاشته بعراق روند و بنوعی که در زمان سابق
میانه حسن پادشاه ترکمان پادشاه عراق و آذربایجان و سلطان حسین میرزای بایقرای پادشاه بلخ
و خراسان صلح واقع شده بود همان قاعده را مرعی دارند و اگر اراده حرب دارند مسیر تشریف آورند
که فتح و نصرت از جانب خدای تعالی است و در یاوری لشکر را دخلی نیست چون خبر آمدن عبد المؤمن
به ولایت نیشابور بمسامع همایون رسید قبل از ورود رقعه مذکور از چمن بسطام کوچ فرموده از راه جنگ

جلیوم

ومنور روانه شده و در انجا رقعهٔ مذکور بنظر همایون در آمد جواب آن بالقاب شایسته و آداب
سلاطین در قلم آورده فرستادن مضمون آنکه ما بلطف الهی دانسته‌ایم و رسیدیم بخراسان که ملک
موروث صد ساله این دودمانست بقدر طاقت دیوان مینمائیم و دست از آن کشیده‌ایم و مصالحه
سلطان حسین میرزا که از سلاطین جغتای است و حسن پادشاه که از پادشاهان ترکمان است با
ما نسبتی ندارد اگر بقاعده که میانهٔ خلد مکان قرا سلطان اوزبک والی بلخ و شاه جنت مکان علیین آشیان
خدابنده محمد همایون با صلح واقع شده بود صلح مینمایند که دست از خراسان باز داشته بمنزلهای
خود بسپارند ما نیز صلح میکنیم و الا اجحاف را آماده‌ایم و از عراق با کمال اشتیاق همین آرزو بدین ولا
آمده‌ایم و هر جا اختیار مینمایند ملاقی فریقین دست داده آنچه در تقدیر غیب باشد مشهود آید
مکتوب مذکور را فرستاده متعاقب کوچ کرده چون بجاجرم رسیدند کس دیگر از جانب عبدالمؤمن
آمده مکتوب دیگر آورد که با آن مکتوب اصلا نسبتی نداشت و در مفاهیم کمال تناقض بود از جمله در
عنوان مکتوب بود که ع با آل علی هر که درافتاد برافتاد • و ما حصل مضمون کتابت آنکه ما سابق
مصلحتی بجانب جاجرم رفتیم ایشان نیز بدانجا آیند که در انجا ملاقات واقع شود و بعد از ورود آن
مکتوب مشخص شد که در جاجرم نیز توقف ننموده بجانب بلخ رفت و در خلال این حال سادات سبزوار و اعیان
و رعیان سبزوار اتفاق نموده از روی اخلاص و دولتخواهی قویداشش بهادر اوزبک داروغه از جانب
عبدالمؤمن خان در رعیت خان بود گرفته بقتل رسانیده سر او را بدرگاه شاه جهان پناه آورده و بعنایات
خسروانه شامل حال ایشان گردیده به تیول و رغالات و تفقدات شاهانه سرافراز شدند حاکم جاجرم نیز از
وصول موکب ظفر قرین ولایت را انداخته رفت و از صلابت رایات جهانگشای شاهی و آوازهٔ ورود
موکب نصرت و اقبال شاهی تزلزل در احوال و حکام اوزبکیه پدید آمد و حاکم اسفراین و سلطان میرم
مع جماعتی از اعیان و سپاهیان از بیراهه فرار پیش گرفتند و چون بلدهٔ اسفراین مضرب سرادقات اقبال
گشت الله وردی خان را با فوجی از غلامان بسر نیشابور فرستادند که حاکم نیشابور طلیعه لشکر
قزلباش دیده چنان ثبات و قرارش تزلزل گشت و طاقت توقف و قلعه داری نیاورده از شهر برون
رفت الله وردی خان داخل نیشابور شده و ثروه قسمت و فیروزی بخدمت فرستادند و اردوی کیهان
پوی قریب یکماه در الکای اسفراین توقف فرموده حکومت ولایت نیشابور به درویش محمد خان روملو
که در زمان نواب سکندرشأن حاکم انجا بود و در امور قلعه داری کمال مهارت داشت تفویض یافت
سیصد تفنگچی قدر انداز اصفهانی بسرکردگی میر حاج مسیب تفنگچیان اصفهانی در آن قلعه گذاشتند

و الکای اسفراین بمحمد سلطان ولد بابا الیاس چاپاشلو شفقت شده و املاک و رقبات سلسلهٔ ایشان
و جمیع ریش سفیدان و اعیان ایل و الوسات در ازای قتل و غارتی که بایشان رسیده بود بسیورغال و مسلمی
ایشان مرحمت شد حکومت سبزوار به محمد مؤمن سلطان نواده میر شمس الدین علی سلطان المخاطب بحسنجو
مفوض گردیده بسایر محال که بتصرف درآمده بود حکام تعیین فرمودند و هم چنین از هر کس از ارباب
و اهالی و اعیان ولایات مذکوره آثار دولتخواهی ظهور آمده بود بانعامات و سیورغالات از اول
امتیاز بخشیده بخلع گرانمایه و نوازشات ارجمند سرافراز شدند و رایات حضرت آیات بهروزی و اقبال
از اسفراین کوچ کرده از راه جهان ارغیان تا سلطان میدانی که قریب رادکان مشهد مقدس است
تشریف برده در آن ولکا حکام حضرت اثر نخشد و اوقرنچی سه نفر از اوزبکیه که در انجا بدست
ملازمان گنجعلی خان زیک گرفتار شده بود چنین معلوم شد که جماعت اوزبکیه که در ولایت مذکوره
بودند در مشهد مقدس جمع شده و ذخیره بسیار جمع کرده قرار بر توقف و قلعه داری کرده اند چون فصل
پائیز باتمام رسیده و طلیعه جنود قیامت نهیب سرما نمایان شده بود بجهت عبور و مرور اوزبکیه خرابی
بولایت راه یافته ذخیره در هیچ محل نمانده بود و عساکر منصوره محاصره مقید شده در آن زمستان
محاصره مشهد مقدس پرداختن موجب پریشانی سپاه میشد و نیز آن بقعهٔ شریف را دار الحرب ساختن
و توپ و تفنگ بجانب شهر که روضهٔ مطهر حضرت امام همام ثامن ضامن است طرف خلاف ادب
باشد انداختن نکرده طبع اشرف اعلی بوجه محمل بود که در هنگام سختی و اضطرار از اوزبکیه حضرت
بسیار به سکنهٔ آن بلدهٔ شریف رسد چون از دیوان ما یفعل الله ما یشاء هر کاری را میعادی مقررست
حصول آن مطلب را باقتضای قضای و میعاد وقت حواله نموده بجهت مصلحت وقت در فراغت بال
عزم مراجعت بجانب عراق جزم فرموده و از سلطان حسین ائلی کوچ کرده و از دو فرقه که در اردو بسر کس از
بجهت ذخیره و علوفه نیشابور تسلیم درویش محمد خان شد و بعد از طی منازل و مراحل آفتاب موکب حضرت
قرین بهروزی و اقبال از افق عراق طالع گشت در ساعت سعد دار السلطنه قزوین نزول اجلال
دست داد و در این سفر خیر اثر از امرای گیلان کیا جلال الدین محمد جهتی سالک طریق فراز گشته سایر گیلانیان
انکار از عمل حکومت زده گردیده اما عاقبت شهریاری از آن اغماض فرموده خاطر ایشانرا بنوازشات
خسروانه اطمینان بخشیده بعد از معاودت بیلاق میر عباس و طالش کولی در فراغت انصراف یافته
هر یک بحکومت خود شتافتند اما کیا جلال الدین محمد را اجل دامن گرفته چاره حیاتش لبریز گشته معتم
مطمره خاک گردیده در این سال امیر الامرائی و نظم و نسق ولایت آذربایجان و تولیت سرکار فیض

آثار سلطان لاولیا بفرهاد خان تفویض یافت زمام مهام جزوی و کلی آن ولایت را بقبضهٔ اقتدار
و سرپنجهٔ اختیار او نهاده روانه دار الارشاد اردبیل کردانیده شد و اعتماد الدوله حاتم بیگ را با قورچی
باشی و ارباب مناصب مقرر فرمودند که در دار السلطنهٔ قزوین باصلاح حال لشکر پرداخته علوفه و مرسوم
و مقرریات ایشان را نخواه دهند و مقرر شد که تحقیق و پیروی طوایف قزلباش و ایل و اویماقات
سپاهی نموده هر کس از ملازم مواجب خوار و غیر آن ظاهر شود که اسپ سواری و استعداد یساق
داشته باشد و از یساق خراسان تخلف کرده جریمه و تقصیر یساق مواخذه نموده چون مستحق
انواع سیاست و عقوبت بود در این مرتبه بجهت مدة و آگاهی آن جماعت بوده بعد الیوم هرگاه یساق
واقع شود اگر بآن مشغول شده احدی از یساق تخلف نماید در این مرتبه بعقوبات که تا کنون کرده باشند
آینده فرمان بران حسب الامر اعلی عمل آورده و الحق اهمیتی باعث آن شد که هرگاه یساقی واقع میشد
جمیع طوایف قزلباش و مردم ایل و اویماقات از بیم مواخذه و سیاست پادشاهی بلا تعلل پیاده و سوار
بی اجاره و بدون حکم احضار روی براه آورده سعی مینمودند که در رسیدن موکب ظفر قرین بر یکدیگر
سبقت داشته باشند و چنانچه در صحیفهٔ اول در خلاصة الاطوار همایون اشعاری بر آن شده این قاعده
در زمان دولت همایون شاهی در میانهٔ لشکر استمرار دارد و از بیم سیاست و غضب پادشاهی
احدی تخلف نمی نمودند القصه بندگان حضرت اعلی ارکان دولت قاهره را بدین خدمات مامور
فرموده خود جریده با چند نفر از ندما و مقربان و خلاصه مدار السلطنهٔ اصفهان تشریف برده زمستان را
در آن بلدهٔ جنت نشان بعیش و خرمی گذرانیدند و راقم حروف در این سال سعادت خدمت از رب
آستان یافته در سلک منشیان عظام انتظام یافت و چون ارباب مناصب در قزوین توقف داشتند
و زرهخانه حسب الامر اعلی در رکاب مقدس رفته باصفهان بخدمات قیام داشت و از آن تاریخ تعلق بخدمات
آن حضرت سرافراز است

گفتار در محاربهٔ امرای لشکر کرمان و امرای ازبکیه در تون خراسان و ظفر یافتن

در اول این سال که رایات نصرت آیات بعد از فتح گیلان بجانب گیلان(?)
حرکت آمده و قورچیان باحضار عساکر ممالک معین شدند ولیجان و اسمعیل خان امرای کرمان را با عموم
طایفهٔ افشار آن ولایت حکم شده بود که از راه یزد و بخراسان درآمده با اردوی ظفر قرین ملحق شوند چون
امرای مذکور با لشکریان کرمان حسب الفرمان قضا جریان روانه گشته بطبس رسیدند مصطفی خان
تکلو حسب الامر اعلی حاکم تون و طبس و جماعت ازبکیه که با آن حدود مستولی شده ولایت تون و قلعه
آنجا را متصرف شده بودند در این سال که آوازهٔ وصول موکب همایون شاهی در خراسان شیوع یافت

طبس

مصطفی خان

مصطفی خان بعزم استرداد ولایت تون با دویست نفر که اکثر ایشان از غازیان استاجلو و عشیره طالش(?)
بودند که همگی مردم دلیر مردانه بودند از طبس برآمده بتون رفت و شهر بند قصبهٔ تون را از ازبکیه
گرفته قورنی میرزا که حاکم تون بود در ارگ محاصره نموده محصوران ارگ کس بهرات فرستاده استمداد
نمودند قنبا(?) باکو کلتاش حاکم هرات و دین محمد سلطان خواهرزادهٔ عبد الله خان مشهور به یتیم
سلطان موازی یکهزار نفر از مبارزان نامی جنود ازبکیه به سرکردگی ماجولی بهادر بدفع لشکر قزلباش
و کومک و امداد قورنی میرزا محصوران قلعهٔ تون را فرستادند مصطفی خان که مرد شجاع و دلیر و قزاق(?)
بوده مکرر با مردم اندک با فوجی کثیر از ازبکیه محاربات عظیم نموده بود از خبر وصول آن گروه انبوه اندیشه
نکرده پای ثبات و قرار استوار داشته اما بعد از آنکه مقدمهٔ آن گروه رسید شتافت و آغاز محاربه نمود
دانست که تاب مقاومت ندارد و لشکر ایشان در معرض تلف اند در عالم سپاهیگری از اسپان فرود آمده
و ارگ را حصار خود ساخته بضرب تفنگ شر آن جماعت را از خود دور کرده سپاه دو روی بوادی فرار جهت
نهاده و در آن روز بدین دستور تا چهار فرسخ راه با ازبکیه زد و خورد نموده بمالک(?) نام موضعی از مواضع
تون رسیده و میان ده در آمده دیوار بست آن موضع را پناه خود ساخته و ازبکیه در بیرون فرود آمده
آن شب از جانبین پاس داشته شد و امرای افشار و لشکر کرمان در طبس از رفتن مصطفی خان خبر یافته
عاجلا متعاقب او روانه شدند در روز دویم که مصطفی خان در دیوار بست موضع الیک بود بدان موضع رسیدند
چون سپاهی سپاه قزلباش که قریب شش هفت هزار سوار نظر در آمد از دور نمایان شد جماعت ازبکیه
مضطرب شده قرار بر خود داده تحمل داشتن را بهیچ انداخته لشکر سپاهی قدم بوادی فرار جهت
نهادند مصطفی خان از مضیق دیوار بست بیرون آمده باتفاق منقلای دلاوران افشار معرکهٔ رزم و پیکار
گرم کردند چون قول معرکه رسیده فنیا(?) بین حرب در پیوست جماعت ازبکیه را طاقت مقاومت آن لشکر
نبوده و در حملهٔ اول شکست خورده جمعی از بهادران کثیر طعمهٔ دم شمشیر گشتند جان محمد دیوان بیگی که از
عظمای ازبکیه و دیوان بیگی قیم(?) سلطان بود با چند نفر از بهادران معتبر اسیر پنجهٔ تقدیر شد معدودی از
آن قوم بیرون رفته اگر آن جماعت را تعاقب نمودندی و چون خبر جماعت ازبکیه که در قلعهٔ تون بودند رسید
اقامت ایشان سستی پذیرفته تاب مقاومت نیاورده ارگ را خالی کرده راه فرار پیمودند و بعد از آنکه
ازبکیه مقهور گشته امرای عظام فتح و ظفر اختصاص یافتند معلوم ایشان گردید که موکب ظفر قرین شاهی
مقرون بفتح و نصرت الهی از خراسان بجانب عراق بازگشته مصطفی خان در تون و حصار توقف نموده امرا
افشار از راه ترشیز و سبزوار بعراق آمده در دار السلطنهٔ اصفهان بشرف پای بوس سدهٔ بارگاه گیتی ستان مشرف

شده محمد خان دیوان بیگی با هجده بیک غلام خاصه شریفه سپرده نگاه داشته شد و از حال بیگران آن امرا
که خبر شد خبری باز نیامد ۰ در خلال این احوال تیم سلطان با برادران و جنود اوزبکیه بر سر سلطان علی
خلیفه شاملو رفته او را در قلعه درخش محاصره نموده بود و بیتی از همین قبیل به سبیل اجمال آنکه قبل ازین نگاشته
کلک نقطه پرداز شده بود که سلطان علی خلیفه شاملو رفته او را در قلعه درخش محاصره نموده مصوب
برخصت نواب همایون اعلی بجانب قاین رفت و علیقلی خان ولد امیر حمزه خان استاجلو حسب الحکم حاکم
قاین بود از صولت سپاه اوزبک از قاین بیرون آمده در قلعه خود از اعمال قاین جیو و سلطان علی
خلیفه چون بآن حدود رسید طایفه شاملو ملازمان قدیم در آنجا بسیار بودند بر سر او جمع شدند علیقلی خان
آوازه وصول جلال حضرت خراسان شنیده با آنکه اندک عارضه داشت آمده در قلعه خود نگذاشت
بکجاوه در آمده و عزیمت اردوی معلی داشت سلطان علی خلیفه و طایفه شاملو بهوس حکومت قاین
و اخذ مال و غنایم سر راه او بر او گرفته در مقام محاربه در آمدند غازیان استاجلو دفع صایل لازم آمده
میانه هر دو گروه محاربه عظیم بوقوع پیوست و جمعی از جانب استاجلو بقتل رسید و در این اثنا تفنگی
بر کجاوه علیقلی خان خورده او را مجروح ساخت و او هم آخر روز بزخم تفنگ از هم در گذشت بعد از فوت
او سلطان علی خلیفه مملکت خالی یافته بر مسند حکومت نشست و در این سال تیم سلطان لشکر بر سر
خلیفه کشیده چون او بدون رضای اشرف اعلی متعقب بر آن ولایت تسلط یافته بود مردم آنجا زیاده در مقام
مدد و همراهی در نیامدند بالجمله از سپاهی و رعیت آنچه بود و قریب یکهزار نفر جمع آورده بقلعه رفته
و در موضع درخش از اعمال قاین بلا فرعیتی روی داده و فیما بین حرب صعب اتفاق افتاد و تیم سلطان ظفر
یافت و قریب چهارصد پانصد نفر از قزلباشیه در این جنگ بقتل آمدند بقیة السیف بدیوار بست و بموضع
درخش در آمدند جنگ کنان خود را بقلعه آنجا رسانیدند تیم سلطان او را در تنگنای محاصره کشیده کار
براو دشوار شده بود که خبر لشکر و وصول لشکر قزلباش و جنگ امرای افشار و شکست یاجولی بهادر و تو
میرزا و سقال میرزا چنانچه گذشت باو رسیده باضطرار از پای قلعه درخش برخاسته بجانب هرات رفت و بعد از
رفت سلطان علی خلیفه از مضیق محاصره خلاصی یافته بجانب قاین رفت مآل حال او در ذیل این
در محل خود سمت نگارش خواهد یافت ان شاء الله تعالی ذکر وقایع متنوعه که در عرض این سال منصه ظهور رسید
از سوانح این سال آنست که شاهوردی خان قراداغلو که در هنگام نزول دارالارشاد وارد و چهل
الله وردی خان روی از این دولت تافته فرار نموده داخل سرحد روم شد با ایشان سرحد آغاز
بجز نقض شرایط پیمان نموده در مقام امداد او شدند و از معاونت رومیان مایوس گشته چاره

التجا بسایه چتر همایون اعلی نیافت و عریضه ضراعت آمیز فرستاده مضمون آنکه در هنگام وصول موکب
ظفر قرین از بیم سطوت قاهره شاهی وحشت و دهشت بی اندازه بدین غلام استیلا یافته بخدمت
ملازمت نرسید اکنون بمروت شاهانه قلم عفو بر جرایم بنده کشیده از سر قدم ساخته بپایه سریر
اعلی می آیم و از موقف جلال منشور اقبال مبنی بر استمالت او عز صدور یافت و مشارالیه احرام عتبه
علیه شاهنشاهی بسته و در راه خراسان بموکب ظفر نشان پیوسته در موکب مقدس بود و چون هنوز
هوای خودسری در سر داشت و از اخلاص بی بهره بود ادای کرچین سلطان مغرب حیات عساکر
ظفر فرجام بود خبث باطن خود را ظاهر کرده با چند نفر از امرای منکوب معزول که در ازای سوی اعمال
بحیرت و ناکامی روزگار میگذرانیدند مثل شاه علی سلطان چاوشلو و ... خان افشار و امام
وردی افشار ملو که در آن وقت آب رونق نداشت اختلاط آغاز نهاده اکثر اوقات با یکدیگر معاشر
و هم صحبت بودند بهانه اراده و عذری داشته اندکی از ارباب اخلاص که از مواضعه ایشان آگاه بود
حقیقت بخدمت اشرف عرض نموده ایشان مستشعر گشته اراده فرار نموده و در روز کوچ کرده در عقب
ماندند و چون گرفته مواخذه نمودند امام وردی افشار ملو در برات ذمت خود مشهور گردانیده نجات یافت
آن سه سبیل سعادت مورد سیاست گشته بقتل رسیدند دیگر از سوانح آنست که در وقتی که رایات جاه
و جلال در سفر خراسان بود امرای افشار رضیان بودند بجریمه تقصیر حکومت کرمان از ایشان تغییر شده
نامزد حسن خان استاجلو قورچی تیر و کمان شد در خاطر ایشان رسوخ یافته بود که لشکر افشار را که سودای
خودسری در سویدای خاطر ایشان نقش پذیر گشته هنوز عادت سابقه را فراموش نکرده اند عموما بمعرض
عتاب و خطاب و مواخذه در آورده و حسن خان عازم رفتن کرمان بود که امرای افشار رسیدند اگرچه حسن
سعی و مردانگی ایشان که در محاربه اوزبک ظهور آورده بودند همت و صنوع یافت اما حضرت اعلی
شاهی ظل الهی بجهت انتظام امور پادشاهی تقصیر و بر آمدن طایفه افشار همچنان در معرض عتاب و خطاب
داشتند بالاخره در ازای مردانگی جنگ اوزبک تقصیر ایشان را بعفو مقرون گردانیده در آن سال
الکای مذکوره به حسن خان شفقت شده بود از سال آینده مجددا حکومت کرمان با ایشان شفقت شده
ایشان بشکرانه این عطیه عظمی مبلغی برسم پیشکش قبول نموده مقتضی المرام روی توجه بجانب کرمان نهادند
و از توفیقات عنایات الوجه بخواص علاوه ملازمان رکاب که مشقت سیاق خراسان کشیده بودند تقسیم رفت
طوایف ذوالقدر که سالها حکومت فارس کرده بودند بجریمه آنکه لشکر کم آورده بودند مورد عتاب و خطاب
گشته الکای مذکور را از میان ... خان و امرای ذوالقدر تغییر یافته حکومت شیراز به حسین خان صاحب جاه

نامزد شده بود و طایفهٔ ذوالقدر را سندهای عفو تقصیر خود نموده متقبل شدند که اگر در این مرتبه تقصیر
ایشان لازال مرحمت شده شود و رتق و فتق آن ولایت بدستور در قبضهٔ اقتدار ایشان باشد من بعد
که واقع شود تدارک مافات جرایم نمایند حسب الاستدعای ایشان ذوالقدریان فی الجمله صورتی یافت و شول
ولایت شیراز در آن سال بحسن خان شفقت شده بود از سال آینده بدیشان مرحمت شد اما حکومت ایشان
زیاده از یکسال بعمل نیامد زیرا که دست تعدی بر رعایای مملکت دراز کردند و باعث شکوه عجزه و رعایا
شده در سال دیگر هر دو طایفه بجهت بد سلوکی از حکومت فارس و کرمان معزول شدند دیگری از
سوانح آنکه در این سال در دار السلطنهٔ قزوین مرض طاعون و با شیوع یافته بسیاری از مردم شهر
بمواضع و ملکات رفتند و در وقتی که موکب همایون در خراسان بود علت وبا روز بروز ازدیاد
پذیرفته خلق نامحدود در آن واقعه راه عدم پیمودند خلاصهٔ متوفیان آن واقعه خاتم المجتهدین امیر سید
حسین الحسینی کرکی عاملی بود که شمهٔ از احوال آن جناب در صدر صحیفهٔ اول در ذکر سادات و علمای زمان
شاه جنت مکان رقم تحریر پذیرفته والحق مشار الیه سید عالیشان و بزرگ متعالی مکان و دختر
زادهٔ مجتهد مغفور شیخ علی عبد العالی بود در میانهٔ علمای عرب و عجم بلطافت لسان و فصاحت
بیان معروف و در ولایت عجم کوس اجتهاد و صیت بلند آوازه گشته در اصول و فروع مذهب امامیه رسایل
غرا پرداخت و در زمان شاه جنت مکان که اردوی همایون مجمع علما و فضلای عرب و عجم بود شیخ عبد
العالی خلف صدق مجتهد مغفور شیخ علی علیه الرحمه مرتبهٔ بلند اجتهاد یافته جمیع علمای اذعان اجتهاد
او کردند جناب میر سید حسین پای از مرتبهٔ او بالاتر نهاده خود را سید المحققین و سند المدققین و وارث
علوم الانبیاء والمرسلین خاتم المجتهدین لقب داده در صکوک و سجلات که بتوقیع او مزین میشد این عبارات
تسطیر می یافت اگرچه اکابر علمای این دعوی را مسلم نمیداشتند اما هیچکس از فحول علما در این باب با آن
جناب حرفی نتوانست گفت و تاب مباحثهٔ او در خود نمی آوردند و تا حین وفات او را خاتم المجتهدین میخواندند
نعش او را بندگان حضرت اعلی به عتبات عالیه عرش درجات فرستادند در آنجا مدفون کردید

وقایع سال نصرت مآل ئیلان ییل مطابق سنهٔ اثنی و الف هجری سال هفتم جلوس همایون شاهنشاهی

نوروز این سال همایون فال در روز پنجشنبه چهاردهم شهر جمادی الثانی اتفاق افتاده و حضرت شاه
جمجاه زمستان سال گذشته را در دار السلطنهٔ اصفهان بنحو مذکور بعیش و عشرت و شادکامی گذرانیده
ترتیب جشن نوروز عالم افروز متوجه دار السلطنهٔ قزوین گشته در دولتخانهٔ مبارک نزول اجلال داشته و نظم
عدالت عدول طوایف انام میگماشتند چون آفتاب سرمای دی و بهمن رای با بیخ حلاطه آورده مزاج روزگار

۳
با بخطاطه
مقصود ربست از باب
انفعال یکاتری

اعتدال طبیعی گرفت یعنی بهار عالم آرای بهجت افزای خاطر گشته شمایم گلهای بهار و نسایم عنبر کلاه
روزگار در دماغ روزگار روحانیان پیچیده و بساتین جهان از آثار ترتیب عناصر و اربعه طراوت و نزهت
تازه یافت بیت بهار و جلوهٔ نوروز سلطان • دگر ره کرد عالم را گلستان • صفیر بلبلان
نغمه پرداز • نوای عیش و عشرت کرده آغاز • در اول بهار خسرو فلک چهارم لوای عشرت و
شادکامی و کامرانی در فضای شرف خانهٔ حمل افراخت و بازگی عرصهٔ جهان را غیرت فزای گلزار
ارم ساخت نشاط سیر و شکار قزل آغاج از خاطر خطیر سر بر زده بدین عزیمه از مقر سلطنت در حرکت
آمده الکای طارم از فر قدوم موکب همایون رشک سپهر بوقلمون کردید و در آنجا مسامع جلال
رسید که گیلانیان از بد سلوکی مهدیقلی خان شاملو شاکی اند حضرت اعلی بنابر رعایت خاطر و تالیف قلوب
گیلانیان او را از حکومت معزول فرموده احمد بیک چکنلی را بدار الحکومهٔ لاهیجان تعیین کردند و میرزا
قورچیان شاملو تابین او همراه او کردند که بخدمات مرجوعه قیام نمایند و جناب آصف اعتمادالدوله را
با مستوفیان و ارباب قلم و سامان آقا وردی به دفترخانهٔ همایون بگیلان فرستادند که مال و حقوق
دیوانی آن ولایت را موافق قانون عدالت قرار داده اگرچه جیبانی در زمان خان احمد و حکام
سابق معمول شده باشد رقم بطلان بر آن کشند و مهمات را موافق صلاح دولت قاهره و ترفیه حال
رعایا و عجزه نظام و نسق دهند و خود بنفس نفیس متوجه دار الارشاد اردبیل و سیر و شکار قزل آغاج وقت
بساط بوس دریافتند و همواره در رکاب مقدس حریف بزم اقدس بودند جناب آصفی بار قضا کیلان
رفته در اندک روزی جمع قانون موافق عدالت و رعیت پروری قرار دادند و اکنون بنای مهمات
آن ولایت بدان قاعده و دستور است که آنجناب عقده و قانون اعتبار رست در خلال این حال منشور
طلب از موقف جلال باسم آن جناب شرف صدور یافت و راقم حروف که برافقت مامور بود بشرط
رفاقت بجای آورده در قزل آغاج بشرف پای بوس همایون مشرف شد چون ولایت کیلان پیش
بحضرت اولیای دولت قاهره در آمده اراده خاطر اشرف بدان متعلق بود که عاقبت ولایت دار المرز
طبرستان که حسب اقتضای زمان و دوران قدیم بر افتاده بطریق ملوک طوایف در ایام فترت و انقلاب
های از مرتبهٔ نوکری قدم فراتر نهاده به تغلب بر ولایتی که با ایشان نسبت ندارد دست یافته لوای خودسری
افراخته اند انصرام یافته از خاطر مسلط ارباب عصیان پاک کردند از آن جمله کیلانیان پس از آنکه
سلاطین اسحاقی ولایت موروث جمشید خان داماد شاه جنت مکان بود و محمد امین خان پسر او که وارث
آن ملک بود چنانچه سبق ذکر یافت همراه خان احمد رفته در شیروان بمرض آبله فوت شد علیخان

۳
بساتین جمع بوستان
این حقیر در بعضی
که کاتب الحروف از
لفظ بساتین
حقیر نوشته است
غلط است و از
سهو شده

کارکیا احمد که از ملازمان آن سلسله بود و با پسران جمشید خان کفران ورزیده ایشان را بعنف
از ملک بیرون کرده خود بتغلب بر آن ولایت استیلا یافته لوای حکومت افراخته بود و سبق خدمت
و دولتخواهی در این دودمان نداشت که مملکت را چنین بادبایه گذاشت خاطر الهام پذیر بدان متعلق
گشت که بگیلان بیه پس رفته گیلان بیه پس انتظام داده بتصرف اولیای دولت قاهره در آورند
چون زمان خان در وقتی که بر سر خان احمد میرفت انواع تعهدات باو کرده بود و تعویق در این امر مناسب
نمیدید اما امیره سیاوش را نجیب است ... آشنائی که با امیر حمزه خان طالش داشت محل اعتماد
ندانسته رای و صلاح او بدین قرار یافته بود که او را دفع نموده الکای گسکر را او طوالش که با سیاوش متعلق است
متصرف گردند و تمهید طغیان را بوقت دیگر گذارند چه ... که مردم بیه پس که بالطبع هواخواه او بوده‌اند
سمع نفس نموده سر بحکم اطاعت در پیاده و نرفتند ایشان بگیلان بیه پس تغیر سرایت کند بعد از
مشاوره و کنکاش صلاح دیدند که هر گاه در مقام تصنع هر کدام در آییم موجب رمیدگی دیگری گشته
متوحش گردند چون ... تمیز گیل و دیلم زمام گرفته بود و تغافل در کار ایشان را بنیر
مصلحت ندانسته حسب الاشاره همیون هر دو را خود و منفرد گشته و امیر شاه ملک که از اقربای جگپا
با آنکه سابقه خدمت و آشنائی با بندگان حضرت اعلی شاهی نداشت و اعتماد ... شایسته بحضرت اعلی
جهت آزمایش گیلانیان و عیار حق‌شناسی ایشان بتربیت فرموده سپهسالاری کل گیلان بیه پس
باو رجوع کردند و چند نفر از مردم بیه پس که اسم و رسمی داشتند در سلک ملازمان خاصه شریفه انتظام
داده زیاده از ماصول مواجب و بتول با ایشان شفقت شده و داروغگان جهت رشت و فومن تعیین کرده
همراه کیلانیان فرستادند

ذکر عصیان و طغیان گیلانیان و توجه عساکر نصرت قرین و فیروزی یافتن

چون مهمات گیلان بقاعده که مسطور گشت قرار یافت امیر شاه ملک ...
مقرون بشفقتهای بی اندازه روانه رشت شد اما چون عبده از حق شناسی و جوهر عقل ... شد خبث
طینت خود را که در باره مردم گیلان عموم دارد ظاهر ساخته در مقام عصیان و طغیان در آمدند ایام ...
بیه پس را جمع نموده بر سر داروغه فومن رفته او را بقتل در آوردند و داروغه رشت این خبر شنیده و ...
آثار خلاف مشاهده نموده خود را از رشت بیرون انداخت و امیر شاه ملک هیچ فکر کرده بیه پیش را
نیز بطغیان و عصیان انداخته از سپاهیان گیلان بیه پیش دو طایفه اند که همیشه وکیل السلطنه و ...
اختیار دولت سلاطین آنجا بوده اند یکی را ... و دیگری را ... می نامند و میان این دو طایفه همیشه
سپهسالاری و وکالت پادشاه و عداوت قدیمیست که هیچ یک در هنگام فرصت بدیگری ابقا نمی نماید

و در این هنگام امیر عباس از طبقه جیک و هزارگری سپاهیان گیلان و حسب الفرمان قضا جریان حاکم
گشته بود ابو سعید نامی از طبقه اُذّر در بیشه و جنگل مقام کرده و تا غایت اطاعت قزلباش ننموده از بیم
عباس خایف بود در این وقت آوازه یاغیگری امیر شاه ملک شنیده نزد او آمده اظهار دولتخواهی
خان احمد و مخالفت قزلباش کرد و سفیهان خفیف عقل گیلان بر سر او جمعیت نموده با امیر شاه ملک
عهد و پیمان در میان آوردند که تا آمدن خان احمد و محمد امین خان ولد جمشید خان وارث آن ملک
که در شیروان بود و هنوز خبر فوتش نزد گیلانیان متحقق نبود او را بزرگ و ریش سفید کل گیلان دانسته
بعد الیوم عداوت بیه پیش و بیه پس را بجهت محمد امین خان که از مقوله برابری ... با آقا ثابت حفظ نموده
قزلباش را مدخل ندهند این خبر بلاهیجان رسیده احمد بیک داروغه و حکام قزلباش باتفاق طالش
کولی آثار مخالفت تفرس نموده مقتضای حزم و احتیاط عمل کرده ... از گیلانیان کناره
جست طالش کولی نیز با او به منظر شده از یکدیگر خایف بودند در روزی که میانه این دو گروه مقابله واقع
شد کیا فریدون که در درست قول خیرخواه بود و احمد بیک و گروه قزلباش را از خبث باطن طالش کولی
و مواضعه او با شاه ملک و یاغیان خبر کرده صلاح دولت قاهره را در آن دانست که جنگ را در آن وقت
صرفه نبوده در خبر تأخیر انداخته خود را از مهلکه بیرون اندازند زیرا که طایفه قزلباش عشر عشیر گیلان نبودند
بدین عزیمت عنان از معرکه پیچیده بدلالت کیا فریدون راه دیلمان پیش گرفتند طالش کولی از رفتن آنجماعت
بیک و قزلباش خبردار شده کس نزد امیر شاه ملک و ابو سعید فرستاده و ایشان از آب سفیدرود عبور کرده
بفراز سید اشرف آمدند و با یکدیگر تجدید عهد و پیمان کرده در مخالفت قزلباش متفق گشته امیر شاه ملک
ببیه پس عود نموده طالش کولی و ابو سعید با غلبه تمام بلاهیجان آمده باستظهار مردم بیه پس کس بطلب
خان احمد به شیروان فرستادند و در لاهیجان طرح سلطنت انداخته ارباب مناصب تعیین نموده
روزها در خانه خان احمد جمع شده در ایوان خانه او مسندی گسترده و بفصل مهمات قیام نموده
سلطان بکشیدند و دو روزه حکومت را غنیمت دانسته اصلا در مآل حال اندیشه نمیکردند چون این اخبار
در قزوین بسمع همایون رسید شعله غضب قیامت لهب زبانه کشیده اول اراده خاطر اشرف بدان متعلق
گشت که بنفس همایون متوجه دفع این حادثه گشته ... در بیشه و ماوای آنقوم بنهند و زنگار توجه ...
کریه السیف از خواب غفلت بیدار شده بعد الیوم حرف فتنه و آشوب بر زبان احدی جاری نشود
شد چون قابل حرکت موکب همایون نبود و مفیدان دانش ذات اشرف را ازین اراده منصرف ساختند
فرهاد خان قرامانلو را نامزد فرمودند که از راه کوهدم که ما بین بیه پس و بیه پیش است روانه شود الله قلی بیگ قورچی

باشی را با جمعی از قورچیان عظام مقرر شد که به دیلمان رفته با همه چابک و کیاشه بدون علی کشته را
از راه شیمه رود بگیلان رفته علی سلطان گیلان متمردان هر دو در کمند رایشان نهاده عرصه آن ولا
از خار عرض و ارباب عدوان سرطلبندی یافت بالجمله خان مشار الیه با شوکت و حشمت
تمام از راه کوهدم و قورچی باشی از راه دیلمان روانه شدند و آوازه ورود عساکر اقبال تزلزل بحال
طاغیان گیلان انداخته بوسعید طالش کولی را با اتفاق منصور مسکال که از جمله یاغیان بود بمقابله
لشکر دیلمان فرستادن که راه شیمه رود را که از دیلمان به لاهیجان میرود در نهایت صعوبت
از غایت تنگی و کثرت لای و چشمه عبور پیاده و از یک سوار از مضایق آن بصعوبت دشوار است مسدود
ساخته بدفع لشکر قزلباش پرداخته و خود اراده داشت که با میرشاه و ملک علی کشته با اتفاق مردم بیه پس
راه کوهدم را استحکام داده فرهاد خان و آن جماعت را از دخول گیلان مانع آیند قورچیان عظام
چون شنیدند که طالش کولی به شیمه رود آمده مضایق را و راه بحز ردن و چوبهای بزرگ انداختن که باصلاح
گیلانیان چند بر جنگ چند استحکام میداده و مستعد رزم و پیکار است هنوز فرهاد خان در کوهدم بود که جمعی
از قورچیان که مقدمة الجیش بودند دیلمان پای جلادت پیش نهاده بقراولان لشکر یاغی رسیده جنگ
در پیوسته شکست بایشان داده درب شخنشین را که پنجه کرده و تفنگچی بسیار در انجا گذاشته بودند
از دست یاغیان گرفته پیش رفتند قورچی باشی و بقیه لشکر به نیروی دولت قاهره پیش رفته
شکست بر لشکر بدعهد گیلانی افتاده به بیشه و جنگل پراکنده شدند منصور مسکال کشته شد طالش
کولی خود را از انجا بجاهای سخت کشیده و عساکر منصوره از مضایق آن راهها سپاهیانه گذشته تا لاهیجان
در هیچ محلی توقف ننموده در آخر روز بشهر رسیدند بوسعید که خبر طالش کولی و تفرق لشکر گیلانی و آمدن قزلباش
شنیده بود سراسیمه از لاهیجان خود را به جنگلهای گیلان رسانیده مخفی شد مجملا تفرقه و آشوب در شهر بهم
آمده شهر را خالی گذاشته بودند از لاهیجان کس نزد فرهاد خان فرستاده او را از فتح لاهیجان خبر داده
و قورچی باشی لشکریان را از نهب و غارت منع کرده به استمالت رعیت پرداخت مردم شهر بیکبار
دور او جمع شدند فرهاد خان اگرچه از سبقت قورچیان از فتح لاهیجان آزرده گردید زیرا که میخواست که این
فتح بسعی او صورت پذیرد اما ظاهرا اظهار بشاشت و خرمی کرده علیخان را با جمعی به بیه پس فرستاده و چون
در خدمت اشرف متعهد شده بود که او را بدر ضایع ... بارگرد ... در
ثبات عهد و میثاق و رسوخ یکجهتی و اخلاص سخنان بلیغ فرموده بایسته دل جسته گفتن و عظیم
و خود متوجه لاهیجان شده به عساکر منصوره ملحق گردید و حقیقت به عرض اشرف اعلی رسانیدند و

باشی

باشی و قورچیان چند گاه در لاهیجان توقف نموده در تفحص و تجسس یاغیان و حفظ ما فی گردوی مبذول
حسب الاصلاح دولت قاهره سعی موفور بظهور می آوردند بعد از آنکه خاطر از مهمات انجا جمع
شد قورچی باشی و قورچیان بقزوین آمدند و فرهاد خان بانتظام مهمات گیلان و استمالت گیلانیان
پرداخته لوای عدالت مملکت داری مرتفع ساخت و علیخان به بیه پس رفت مردم بیه پس همگی
بالطبع خواهان او بودند بر سر او جمعیت نموده از امیر شاه و ملک جدا شدند و امیر شاه و ملک که احوال
خود را چنین متزلزل دیده و مشاهده نمودند چون دانستند او باعث استخلاص علیخان شده بود بجهان اعتماد
نموده از پی علیخان آمده و علیخان چاره بجز گرفتن و کشتن او نداشت و تعاملی در آن نمود در نظر مردم
متنبه بقدم اطاعت و اخلاص میشد او را بقتل آورده سرش را به لاهیجان نزد فرهاد خان فرستاد و تا
آخر این سال فرهاد خان مدارا سلوک میکرد اگرچه زیاده از یکسال او را منع اما لوازم خدمتکاری
از او بتقدیم میرسید در آخر این حال که مهمات آن نا اعتماد فی الجمله استحکامی یافت انحراف خبث
باطن و مکنونات ظاهر ساخته تغییر سلوک داده در مقام عصیان در آمد تا آنکه دفع او بر ذمت همت
لازم شد و تتمه احوال او و طالش کولی و بوسعید در قضایای سال آینده از مساعدت بخت مال آید

ذکر لشکر کشیدن عبدالله خان بخوارزم و آمدن عبدالمومن خان پسرش بخراسان و قضایایی که در اورگنج و خراسان وقوع پیوست

هر چند تصادمات احوال سلاطین اوزبک مناسب سیاق تاریخ وقایع ایران نیست
اما بنابر ارتباط سخن از ایراد آن چاره نبود بالجمله مرقوم قلم بیان گردیده که میانه نور محمد خان ابن ابو
خان والی اورگنج و حاجی محمد خان ابن عطا خان پادشاه خوارزم که از یک طبقه سلاطین اوزبک
اولاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان و بنی اعمام یکدیگرند بر سر ولایت نسا منازعه واقع شد
نور محمد خان پناه به عبدالله خان برده در استرداد ولایت نسا از او استعانت جست و ولایت مرو را
به جهت پیشکش او کرده و عبدالله خان مرو را متصرف شده در حصول مطلب او دفع الوقت و تعلل
گذرانیده زیرا که منازعه ایشان با یکدیگر موافق مطلب عبدالله خان بود و نور محمد خان از امداد
عبدالله خان مایوس گشته بلکه از عبدالمومن خان پسرش خایف و هراسان بود بی رخصت سر
از اردوی عبدالله خان بیرون آمده به ولایت خویش آورد عبدالله خان که همگی همتش بر تسخیر قلعه
ولایت خراسان و خوارزم مقصور بود و اتحاد و دوستی سلاطین اورگنج با حضرت اعلی شاهی ظل الهی
مکروه خاطرش میبود و منازعه ایشان را با یکدیگر غنیمت دانسته در این سال حضرت اعلی را مشغول مهمات
دار المرز یافته استفاده فرصت نموده عبدالمومن خان بعزم تسخیر ابیورد و نسا بخراسان آمده عبدالله

خان لشکر بخوارزم کشید و چون عبدالمومن بمرو رسید اوزبکیه تا حال که در ملازمت نور محمد خان بودند
از رهب و بیم جان و اموال بطریق بیوفایی سلوک داشته بعبدالمومن پیوستند کلید قلعه باستقبال
او فرستادند و نور محمد خان بیوفایی لشکر و تسلط دشمن مشاهده نموده در آن ولایت مجال اقامت
نماند بدلالت حافظک سلطان جوشانی خود را از آن ولایت بیرون انداخته بی سر و سامان روی ارادت
باستان سدره نشان شاهی آورد حضرت اعلی مقدم او را گرامی داشته شاهزاده نامدار محمد باقر
میرزا با جناب اعتماد الدوله و بعضی امرا و خواص و مقربان تا کفرخ باستقبال او فرستادند و نور محمد خان
چون بشاهزاده رسید از اسب پیاده شد با شاهزاده رسم معانقه بجای آورده به دولتخانه همایون آمد
در ایوان چهل ستون بشرف ملازمت نواب همایون مشرف شدند و حضرت اعلی از روی اشفاق و
برادری با او سلوک کرده و کلای دیوان حسب الفرمان قضا جریان نزل و ساوری و ما یحتاج بر وجه
لایق ترتیب داشته و در جنب بزم خاص و معاشرت صحبت همایون گردید عبدالمومن خان چون
خاطر از مهم ابیورد و جمیع میمه و نسا و باعث و دورون و آخته و جمع کرده در صدد تسخیر کشیده و متوجه
قلعه میناغ پور گشته در وقتی که هنوز محصولات بحصاد نرسیده ذخیره در قلعه بسیار کم شده بود آمده قلعه را
مرکز وار در میان گرفته درویش محمد خان را با غازیان روملو و تفنگچیان اصفهانی که بحراست قلعه میناغ
مامور بودند برج و باره و فصیل دروازه را قایم کرده بمدافعه مشغول گشته و جز بمحاصره میناغ پور
مبالغ جلال رسید چون نزباد خان و قورچی باشی و اکثر عساکر منصوره در گیلان بدفع یاغیان
مشغول بودند و توجه خراسان چند روزی در عقده تعویق ماند و عبدالمومن خان در تسخیر قلعه
مذکور اهتمام عنبر محصور بجای آورده چند مرتبه یورش نموده دلاوران قلعه سپر ممانعت در روی
کشیده مردانه محافظت قلعه می کردند احدی را راه بحلقه نمیدادند و بسیاری از بهادران اوزبکیه را در
یورش بر خاک هلاک افتاده کاری نساختند نقابان نقب بزیر برجی از بروج برده بیخ را خالی کرده
باروط پر ساختند و در اول شب آتش داده باروط آن را از جای بکند و بر ریخت رخنها پیدا آمده و اوزبکیه
هجوم نموده قریب سیصد چهارصد نفر از آن رخنها بالا دویده بشهر داخل شدند و درویش محمد خان
که خبر ویرانی برج و داخل شدن اوزبکیه شنیده همان لحظه با جمعی از دلیران روملو و میر فتاح تفنگچیان
اصفهانی مشعلها روشن کرده خود را برخنهای برج خراب رسانیدند و گلوله تفنگ و تیر بر مثال تگرگ بر
اوزبکیه ریختند تا عقب ایشان از آمدن بگسیخت و در آن رخنها سد سدید ایستاده جنگهای مردانه کرده
و دیگر احدی مجال دخول نداشت اما جمعی از اوزبکیه که داخل شهر شده بودند چون از عقب کومک نرسید

ودرکوچها

و در کوچها پراکنده شده غازیان روملو و تفنگچیان و اهل میناغ پور سرهای کوچها را گرفته تفنگ
از پای در می آوردند و تا نصف شب میان الفریقین جنگ و جدال بود تا آنکه دویست نفر از بهادران
نامی که یکصد نفر از ایشان از احفاد سلاطین و معتبران اوزبکیه بودند زخمدار گرفتار شده بقتل رسیدند
و در آن شب تا صبح کار کرده آن برج را تعمیر کرده استحکام دادند و عبدالمومن از این واقعه بی آرام
گردید و دو دست دوستی بر روی مردانگی و قلعه داری درویش محمد خان و صفاهانیان آفرین کرده و فی
الواقع در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته که پادشاهی چهار ماه در پای قلعه سعی نموده برجی را خراب کرده
مستعد یورش شده باشد و با سیصد نفر داخل قلعه شده باشند و باز قلعه داران هجوم کرده رخنه را
بدست آورده محافظت نمایند و شهری با آن بزرگی را از شر دشمن نگاه داشته باشند بالجمله
اوزبکیه از فتح و ظفر مایوس گشته در همان شب باشاره و بتحریک عبدالمومن خان در پای قلعه
فریاد بر زدند که اگر فلان سلطان و فلان بهادر کشته نشده اند ایشان را زنده نگاهداشته ضایع مکنند
که ممکن است که اهل قلعه باین وسیله نجات یابند از سطوت غضب خان ایمن گردند چون نفر از غازیان
روملو که یکی از ایشان با درویش محمد خان نیز آن جماعت را زنده نگاه داشت که در وقت خود بکار آیند
و در خلال این حال از شاه وردی عباسی دست درازی بمملکت محروسه شاهی واقع شده علی الغفله
بر سر اعوز سلطان چپات که در در جرد بود آمده با او محاربه نموده او را بقتل رسانید و در جهت
نایره غضب پادشاهی اشتعال پذیرفته تا وی و چند او که در قرب جوار ممالک ولی النعمه وعنش
خاکی بود بر ذمت همت شاهانه لازم مینمود نهضت همایون بجانب لرستان واجب شده رقم
اشرف باسم درویش محمد خان عز اصدار یافته مشتمل بر روی داده و او را آگاه کردانیدند
اعلام نمودند که چون در این سال آمدن بخراسان میسر نیست و جمعی کثیر از غازیان روملو و صفاهانی
و اهل عیال و ناموس قزلباش در میناغ پور است از روی عقل و دانش کردارد با عبدالمومن مدارا
کرده طرح صلح افکنند و خود را بطریق که داند بعراق اندازد و اهل عیال را از آنجا بسلامت بیرون
آورد که میناغ پور بجایی نمیرود و هرگاه مصلحت باشد باز بدست می آید و شاه قلی خلفای برادر
درویش محمد خان را طلب فرمودند و این رقم را باو داده که به میناغ پور فرستند و شاه را به اکار
منی نموده بقول فرستادن نکرده و گفت که ما در طریق اخلاص و صوفیگری جان نثار و در راه
ولی نعمت و مرشد کامل سرها بکف گرفته ایم تا جان در بدن و رمقی در تن داشته
باشیم کوشش و کوشش نموده قلعه را نگاه داریم بعد از آنکه ضعف بحال راه یافت از مصالحه و قلعه

داری عاجز آید در راه دین و دولت مردانه شربت شهادت چشیده و نام نیک در صحیفهٔ جهان بیادگار
بگذارد و نواب کامیاب اشرف بلفظ گهربار فرمودند که اگرچه سعی و جان سپاری بجهت استرضای
خاطر ماست سرکار ما چنین امر کنیم رضای ولینعمت حقیقی در طریق اولویت چون دار السلطنهٔ هرات
که تخت خراسانست و مشهد مقدس معلی که مدفن حضرت امام ثامن ضامن است با اکثر محال در تصرف
اوزبکیه است بر سر مینا تو را اینهمه تلاش نمودن و اهل عیال بر باد دادن چه نتیجه میدهد اگر خدای تعالی
خواسته باشد که کل ممالک خراسان بآسان ترین وجهی بنوعی که در عهد خیال احدی خطور نکند بدست
ما در آید و الا سعی بیجا نموده کردن با فلک ستیزه کردنست و آخر الامر آنچنان که بر زبان امام همام
آن حضرت گذشته بود بظهور آمد القصه بعد از مبالغهٔ بسیار یکی از مخلصان جان نثار حامل این
منشور اقبال گشته به سبزوار برده از آنجا بکسی مجهولی داده به مینا برفرستادند و درویش محمد خان
از حقیقت حال آگاه شد اما در قلعه آذوقه بدست می آمد و وقت لا یموتی داشتند دست و پایی میزدند
بعد از آنکه از صفاهان آذوقه کار بر اهل قلعه دشوار شد گفتگوی صلح میان آورده بعادران اوزبکیه
گرفتار شدن بودند وسیلهٔ آن ساختند و عبد المومن خان که از امتداد زمان محاصره و تلف شدن
سپاه به تنگ آمده بود و بسیاری از جنود اوزبکیه ضایع شده بودند و صورت فتح و ظفر مطلقا چهره
نمیگشود انجمن را فوز عظیم دانسته عهد نامه نوشت که هرگاه درویش محمد خان دست از قلعه مینا بو
باز داشته روانهٔ عراق گردد از سپاه اوزبکیه اهانت و عیال و جان و ناموس ایشان تعرضی نخواهد
رسید و اوزیر غارنیان روطوراکه گرفتار شده بودند وسیلهٔ صلح ساخته شرط نمودند که از جانبین
گرفتاران را اطلاق نمایند چند روز در این گفتگو بسر رفت و درویش محمد خان و اهل قلعه بعهد و پیمان
اوزبکیه را اعتمادی نداشته زیرا که ترتیب هزار کس از اوزبکیه در مدت محاصره بقتل آمده بود و با
کل اوزبک خونی شده بودند مع ذلک از غدر و کید عبد المومن خان ایمن نبودند بالآخره پیمان با ایمان
مغلظ مؤکد گردانیدند و از جانبین شرایط عهد و پیمان استحکام یافت درویش محمد خان و مردم
خانه کوچ با اهل عیال از راه دروازهٔ عراق بیرون آمدند عبد المومن با کل سپاه آراسته در آن روز تماشای
لشکر قزلباش سوار شده بود چون لشکر قزلباش مشاهده سپاه آرایی او کردند دست از جان شسته
مستعد رزم و پیکار گشته سیصد نفر تفنگچی قدر انداز صفاهانی که همراه بودند فتیلهای تفنگ روشن ساخته
مترصد محاربه بودند از یک طرف اوزبکیه که اکثر برادر و پسر ایشان و اقوام ایشان در ایام محاصره بقتل
آمده بودند اراده نمودند که نقض عهد نموده از قزلباش انتقام کشیده عبد المومن خان با ریش سفیدان

گفتگو پیش نموده عقلای آن طبقه گفته بودند که اینجماعت یکهزار نفس اند همگی دل از جان برداشته با جان
در بدن دارند کارزاری نمایند و صدق اندازان ماهر بیهچال در میان ایشان هستند و تا دو سه هزار
کس را بقتل نرسانند ایشان مقهور نمیگردند و مع ذلک بدنامی نقض عهد و پیمان لایق زیب سلطنت
نیست اولی آنست که وفا بعهد و پیمان نموده متعرض اینجماعت نشویم عبد المومن خان را این رای پسند
افتاده و اندیشهٔ غدر را از دل بیرون کرده کسی فرستاده درویش محمد خان را در سر اسب طلب نموده گر
ما را گور رنج نموده راهی شو جماعت روملو و تکلو ایشان را از رفتن مانع آمدند و … را ملاحظهٔ آنکه
مبادا از غش تحصین عبد ولی محصول کرده تکیه بر اقبال بیزوال شاهی کرده با سه چهار هزار نفر از قزلباش
و لشکر جدا شده بمقابل عبد المومن خان رفت و امرای او را پیش برده کورنش فرمودند عبد المومن خان با
تحسین و آفرین برگشوده گفته بود گر ملک ولی نعمت بر تو حلال باد که در عالم اخلاص و نوکری لوازم
مردانگی هیچ تقصیر نکرده اما اسب سواری درویش محمد خان را با زین مرصع طلب کرده از یابوهای کتل
خود اسپی باو داده درویش محمد خان رخصت یافته در آن روز تا شب راه قطع نموده خود را بحدود سبزوار
رسانیدند و از آنجا راه عراق پیش گرفت و وقتی که رایات نصرت آیات از رستمدار معاودت
نموده بقزوین رسید بشرف ملازمت اشرف مشرف شدند و او را در ازای این خدمت ایالت گیلان
ولاهیجان و امیر الامرایی آنجا باو شفقت شد بعد از آمدن درویش محمد خان عبد المومن خان اراده تسخیر
سبزوار نمود چون زمستان شده بود خود بمشهد مقدس رفت جمعی از امرای اوزبکیه را بر سر سبزوار
فرستادند و محمد مومن سلطان نواده میر شمس الدین علی سلطان سبزواری که حاکم آن ولایت
بود و اندک آذوقه از محال قریه شهر جمع آورده ارک را استحکام داده بود و چند روز محافظت شهر نیز
نموده سبزواریان بقدر قوت و توان علم از ملاقه داری بر افراختند و عبد المومن از طول مکث هرات
دلگیر گشته روی توجه بجانب بلخ آورده کس نزد امرا فرستادند که در تسخیر سبزوار کمال اهتمام مرعی دارند
چون امرا از رفتن او آگاهی یافتند با محمد مومن سلطان طرح صلحی افکندند و به سبزواریان پیغام
دادند که پادشاه قزلباش در این سفر بخراسان نیامده و عبد المومن خان که سفاک بیباکی است در مشهد
مقدس نشسته و مبادا از نفرت سبزواریان در مخالفت او یافته شرح خود مغضوب بغضب نمایند
و ولایت … اصلح بحال شما آنست که در این سال با او مدارایی کنند بعد از آمدن شاه
سفر قرار دادند که حاکمی که عبد المومن خان بجهت سبزوار تعیین نموده با ایشان رفته تا شما را …
باشد و دخلی در مملکت نداشته باشد بعد از انقضای موعد اگر لشکر قزلباش آید حاکم اوزبک خود

گرفته و الا حاکم حال بیرون رفته دارو غه اوزبک بحکومت قیام نماید سبزواریان جهت استخلاص خود از سختیهای محاصره راضی مصالحه مذکور شدند و از جانبین شرایط عهد و میثاق تأکید یافت و مدد بهادر مای از اعیان اوزبکیه که بحکومت داروغگی سردار تعیین یافته بود با تفاق موسی میرزا با پنجاه نفر بشهر آمدند و لشکر اوزبک کوچ کرده از عقب عبد المومن خان رفتند و در صدد و جام با رسیدند و حقیقت مهم سبزوار بنوعی که گذشت عرض کردند چنین مسموع شد که عبد المومن بابت اعتراض بامرا از کرده مصالحه مذکور انکار کردند با تعهد محمد مومن سلطان منازل جهت سکنی ایشان تعیین نموده ساوری ماو مباو بسه انجام مینمودند و مرتبه پی لجانبین ملاقات و اقع شد ملازمان حاکم در تحصیل ساوری اندک بی اعتدالی برعایا میکردند و میخواستند که آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته از هرکس آزرده میشدند تهدیدات نموده استطاره نقضهای موعد میکشیدند و سبزواریان که شیعه مطری بودند در کوچه و بازار طعن تسنن باوزبکیه نموده جاهلان ایشان به تعصب مذهب اظهار سب و رفض میکردند او زبکیه دشنام میدادند و بو کده و شمشیر کشیده بی اعتدالانه سلوک میکردند و دو مرتبه محمد مومن سلطان کس نزد مذربهادر و موسی بهادر فرستادند که خود را منع نمایند که در کوچه و بازار تردد نکنند و در مقام اضرار و آزار سبزواری نبوده باشند او معذرتها گفته بی اعتدالیها بعوام الناس سبزواری نبوده باشند از تسلط و بد سلوکی ایشان بتنگ آمده میانه فریقین منازعات و مشاجرات بهمرسیده بود و با یکدیگر می آمیختند چند گاه اوزبکیه از شهر بیرون رفتند و بالی کرد رحبار فرسخی ما بین شهر و سنگ کلید ده واقعست مسکن گرفته او را علفه کوچ کرده خود را در آنجا محفوظ نمودند میرزا محمد مومن سلطان و سبزواریان بودن ایشان را در آن مکان مصلحت ندانسته ایشان را تکلیف ملازمت و گاهی مبالغه و تکلیف عنیف بآمدن شهر راغب ساخته آوردند اما جوانان و دستور طلاب او زبکیه در مقام ناهمواری و هستیزه بودند و در بیخ سفیدان مدارایی میکردند تا آنکه سبزواریان در مقام دفع ایشان و آن جماعت و ایشان بتنگ آمده راه فرار پیش گرفته شد سبزواریان هجوم نموده موسی میرزا بدست آورده بی اختیار ساختند و شروع در گرفت و گیر اوزبکیه شد جماعت اوزبک برای سینه اندک دست و پایی زدند چون با هجوم عام برنمیتوانستند آمد رضا بقضا داده جمعی دستگیر شدند محمد مومن سلطان اینمعنی را بخدمت اشرف عرض نموده مدد بهادر را نگاهداشته موسی میرزا با گرفتاران بپایه سریر اعلی فرستاده نواب کامیاب اشرف این عمل سکنی را از سبزواریان پسندیده مدد شدند فرمودند که بهرگاه میانه شما و ایشان بعیش صورت نیست ایشان را عذرخواهی نموده روانه ولایت خود

ایلغار

سیاست کرده باتفاق موسی میرزا را نوازش بسیار فرموده او را بار رخصت الطاف دادند و یکی را از قورچیان عظام همراه کردند که در ممالک محروسه علوفه و اقامت ایشان داده باعزاز و احترام روانه نمایند و قورچی مذکور حسب الامر اعلی ایشان را بمشهد مقدس برده بحاکم آنجا که در آن وقت خدای نظر بهادر بود سپرده قبض ستاده بنظر اشرف رسانید اما عبد المومن خان که کینه سبزواریان بجهت رفض و غلوی تشیع در دل داشت اینمعنی را علاوه کینه دیرینه ساخت و در سال دیگر چنانچه مرقوم کلک بیان میگردد از ایشان انتقام کشیده بخذلان دنیا و آخرت گرفتار آمده عاقبت شامت او بروزگار او عاید گشت اما عبد الله خان که لشکر بخوارزم کشیده بود بعد از محاربات که تفصیل مناسب سیاق تاریخ احوال بر آن مبنیست بر حاجی محمد خان ظفر یافته اوزبکیه اورگنج که از بیم جان و نهب و غارت اموال که نزد ایشان اعزاز جان است یا از عدم قدرت علی ای حال با پادشاه خود طریق بیوفایی مسلوک داشته زیاده سعی و اهتمامی در جنگ نکردند مغلوب عبدالله خان گشته اکثر طریق اطاعت و متابعت او مسلوک داشتند حاجی محمد خان از بیم ایذای و رعیت آن ولایت مایوس گشته چاره بجز فرار ندیافت و ملطایف الحیل با عاقبت عرب محمد سلطان پسر بزرگتر خود و سونچ محمد سلطان پسر کوچک و بردی سلطان پسرزاده و بابا جان سلطان برادرزاده اش و چهل پنجاه نفر از ملازمان معتمد خود را سبیان ترکمانان ایل حاجی حانی که در صدود استراباد مقام دارند انداخته از آنجا احرام شرف ملازمت اشرف بسته روی توجه بپایه سریر حضرت اعلی نهاده و در هنگامی که موکب همایون در سفر زمستان بودند بدار السلطنه قزوین رسید نواب کامیاب اشرف از آمدن و خبر داد گشته مقرر شد که در قزوین منازل مرغوب جهت ایشان تعیین نموده ترتیب و ساوری سرانجام نمایند روزی چند از صوابح راه و مشقت سواری کاه و بیگاه استراحت نمایند و مشار الیه چند روزی در قزوین باستراحت پرداخته منتظر ورود موکب همایون بود تا آنکه در روزی که سنجاق اشرف پیروزی و اقبال بشهر تشریف بردند اول بدیدن حاجی محمد خان بمنزل او تشریف برده با او بعد فرزندانش ملاقات نمودند و پرسشهای دوستانه و نوازشهای مهربانانه بظهور آورده همت والا مصروف آن داشتند که اگر رضای الهی مقرون باشد یکمرتبه دیگر او را و نور محمد خان را بسریر سلطنت خوارزم اورگنج متمکن سازند و این استدعا در درگاه الهی درجه قبول یافته بالآخره بمرور همین معاونت و امداد این دودمان لایت نشان ملک موروث خود متمکن یافته کامیاب دولت گشتند چنانکه هر یک در مقام خود رقم زده کلک بیان خواهد شد و ما یشاء الا ان یشاء الله

بر ضمایر فطنت مآثر طالبان حدیث و اخبار و بزم آرایان محافل سیر و آثار پوشیده نماند که چون مقصود
از تسوید این اوراق شرح حالات زمان فرخنده نشان حضرت اعلی است اما بسبب ربط سخن ذکر
مجملی از احوال ولات لرستان رقم زده کلک بیان میگردد مجملا طایفه لر کوچک که در ولایت خرم آباد و
خاوه و الشتر و صیمره و هرسین اقامت دارند از قدیم الایام به تشیع مشهور و در ولای اهل بیت طیبین و طاهرین
موصوف اند و مؤلف نزهت القلوب شرح تقسیمات و مواضع لر کوچک را بتفصیل مرقوم ساخته
آنچه معلوم ذره حقیر گشته ولایت مذکور بر جانب جنوبی عراق واقع شده و عرض آن یکطرف بولایات
همدان و قلمرو علیشکر متصل و طرف دیگر بالکای خوزستان پیوسته طول آن از قصبه رود خرم تا حدود
بغداد و سایر محال عراق عرب قریب بیکصد فرسخ است و صاحب تاریخ جهان آرا نوشته که طایفه
لر کوچک احشامات متفرق بوده اند که در آن سرزمین جمع آمده مسکن گرفته اند و حقوق دیوانی خاص
الخلافه بغداد بود و در شهور سنه ثمانین و خمس مایه بسبب بی سوسی که میان ایشان واقع شده بود
حسب الصلاح یکدیگر شجاع الدین خورشید بن ابوبکر بن محمد بن خورشید از قبیله جنگروی که بصفات حسنه
اتصاف داشته بحکومت و الی و امیر گردانیدند و اولاد ابوالحسن سلوک و کاروانی بر آن ولایت استیلا
یافته در میانه الوار حاکم و فرمان روا گشت جماعت حکومت او را پذیرفته از دود عدالت و محاسن اخلاق
سخاوت او دو پیر مریدانه سلوک می نموده و اولاد شجاع الدین مذکور بین الجمهور بعباسی می باشند
و وجه تسمیه معلوم نیست ایشان خود را بحضرت عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام منسوب ساخته
باعتقاد الوار اولاد آن حضرت میشمارند چون مال ایشان خاص دار الخلافه بوده عباسی اند بود که آن
طایفه را بجهت عباسی گویند بالجمله علی اختلاف الروایات شاه رستم نامی از آن طبقه در اوان جهان
گیری در زمان خروج و ظهور حضرت خاقان سلیمان شان چنانچه در صحیفه اول در ذیل احوال آن سلطان علیین
نشان مرقوم گشته بپایه سریر اعلی همایون آن حضرت آمده تربیت و نوازش یافت و بحکومت ملک
موروث بر او مسلم گشته چون طویل لحیه بود خاقان سلیمان شان لحیه او را بدرر و لالی ترصیع داده در آن ایام
بنظر همایون آن حضرت می آمده و از آن تاریخ اولاد او بنسبت بدین خاندان ولایت نشان بعضی
اوقات طریق اطاعت سپرده آثار اخلاص و بندگی بظهور می آورده اند و بعضی اوقات عصیان و
طغیان ورزیده دست درازی بحواشی قلمرو علیشکر مینموده اند در زمان شاه جنت مکان امیر جهانگیر
ولد شاه رستم ماضی بی ادبی از حد اعتدال گذرانیده مستوجب سیاست و تادیب گردیده بود شاه

جنت مکان عبدالله خان استاجلو را که در آن وقت امیر الامرائی آن سرحد بود و پیشه او مامور شده
بودند و او در سنه تسع و اربعین و تسعمایه بر سر امیر جهانگیر مذبور رفته بنیروی دولت و اقبال
او را بدست آورده مقتول ساخت و بنوعی در قلع و قمع ایشان کوشیده که خانواده ایشان بباد فنا
رفته و بقیه از دودمان پیچ برحی ... نگذاشت و اولاد او شاه رستم و محمدی به بغداد که گنجینه سادات
رفیع الدرجات مولانا میرشاه قاسم که مسکن او بولایت ایشان قرب و صبیه امیر جهانگیر در حباله او بود
از خدمت اشرف التماس عفو تقصیرات آن سلسله نموده شاه جنت مکان رقم عفو بر جراید اعمال
بازماندگان کشیده و ایشان استمالت یافته التجا بسایه اقبال شاهی آوردند شاه جنت مکان
الکای لرستان را میانه هر دو برادر قسمت کرده ایشان باتفاق یکدیگر بحکومت ملک موروث قیام
می نمودند شاه رستم بر جاده اخلاص مستقیم بود اما محمدی از جهالت و نادانی بشیوه ارباب تمرد و
عصیان سلوک میکرد امیر خان موصلو حاکم همدان حسب الفرمان قضا جریان بر سر او رفته او را
گرفته بپایه سریر اعلی فرستادند و مدتها در قلعه الموت محبوس بود در اواخر زمان شاه جنت
مکان او را از قلعه بیرون آورده اراده خاطر اشرف آن بود که روانه ولایت خود نماید محمدی مذکور
ترمی نجوه راه داده پیر حسنت از درگاه معلی فرار نموده بلرستان رفت و از آنجا عرضه عذر تقصیر
بدرگاه معلی فرستاده اظهار بندگی کرد شاه جنت مکان نیز عذر پذیر گشته او را از نیابت و سطوت قاهره
اطمینان دادند و این مقدمات چون در طی وقایع زمان شاه جنت مکان سهواً ایراد نیافته بود بنا بر
احوال در این مقام ثبت افتاد القصه بعد از ارتحال شاه جنت مکان که روبیه نقض عهد نموده لشکر
بولایت همدان میفرستاد اولاد محمدی مذکور مصلحت وقت عمده دو بار روبیه مدارا کرده حفظ قبایل
و حشایر الوار میکردند تا آنکه شاهوردی ولد محمدی در اواخر زمان نواب شاهزاده مغفور سلطان
حمزه میرزا و اوایل جلوس میمنت مانوس حضرت اعلی شاه ظل اللهی بجوهر رسیده کامروائی حکومت ولایت
موروث یافته زیاده از آبا و اجداد شوکت و اقتدار ظاهر ساخت و در سالی که جغال اغلی از بغداد
لشکر بنهاوند کشیده و در آنجا قلعه ساخت و آتش نهب و غارت در آن ولایت افروخت بسیاری
از قبایل و احشامات رعیت قزلباش قلمرو علیشکر خود را بجبال لرستان کشیده پناه بشاهوردی
داد اکثر قبایل قزلباش را در الکای خود جای داده رعیت خود گردانیده و بروبیه توسل جست اظهار
اطاعت و انقیاد بیگلربیگی بغداد کرد و بازگشتی بپایه سریر اعلی ننموده بعد از آنکه میانه نواب اعلی و دولت
صورت صلح روی نموده شاهوردی مذکور چون چند سال بخودسری بر آمده بود و اطاعت بر او دشوار

بود اما ابواب حیل و مکر گشوده هر دو جانب را نگاه میداشت و باقتضای وقت تاج شاهی و مجوزه رو شاه
هر دو بر سر مینهاد تا در سال توشقان ئیل الف هجری که در سال پنجم جلوس همایون عباسی است دوده لیبار
سپاه منصور و سایر گلازنغشان که در حواشی مملکت سر از گریبان عصیان بر آورده بودند و سپاه از ایشان
ظفر ظهور رسیده و بود و بلکه جزای سوء اعمال می یافتند شاه ویردی مذکور از حضرت اعلی خایف و هراسان
بوده از اطوار و رویه ایشان مأیوس گشته طوعا و کرها به سمنو رزمان شاه جنت مکان اظهار اطاعت این دودمان
کرده بپایه سریر اعلی بازگشت نمود و حسین بیگ سلدوزی پسر خال خود را بخدمت اشرف فرستاده
اظهار غلامی و استدعای عفو تقصیرات کرد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بجهت نسبت جهانگیری و ملوک
تشیع آن سلسله او را نوازش نموده در مقام ترحمت در آمدند و چنانچه در طی وقایع آن سال تحریر یافته
او را بلقب ارجمند خانی و مصاهرت دودمان سلسله علیه صفویه سرافراز فرموده همشیره داود سلطان ملک
پردگیان سرادق سلطنت انتظام دادند و شاه ویردی خان مذکور بوسیله این نسبت جلیله ذوق افتخار
ایوان کیوان سوده لوای حکومت و عظمت و اقتدار مرتفع ساخت و زیاده از آبا و اجداد در حکومت
آن ولایت استیلا و اقتدار یافت و رعایای قزاولوس را همچنان در رستان نگاه داشته بتصرف
حکام قزلباش نداده و گاهی محض پیشکشی بپایه سریر اعلی میفرستاد و نواب اعلی شاهی بجهت ترتیبی که او را
فرموده بود مذا اغماض عین فرموده در مقام استرداد آن نمیشدند و چون او بجهت سرکشی بر آمده و شوره
عصیان و طغیان پروازی نشو و نما یافته بود و در طریق حیل و تدویر سلوک مینمود در شه رخت باطن
او بر ضمیر منیر اشرف که آئینه اخلاص مانست هویدا و ظاهر گشت و با حکام قلمرو علیشکر به سادگی آغاز
نهاده دست درازی به بروجرد و آن حدود مینمود و نواب اعلی برفق و مدارا میگذرانیدند تا آنکه در آن
سال که عبد المومن خان ولد عبدالله خان ازبک بخراسان آمده قلعه نیشابور را محاصره نموده بود
و موکب همایون از مشاغل مهام گیلانات فراغت یافت عزیمت سفر خراسان تصمیم داده و اندیشه
و کار سازی آن سیاق داشته و اعوزلو سلطان که در این دو سه سال از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
اندیشیده در مقام عارضه او در نمی آمد از مشاهده استعجال سراسیمه گشته یارای پیش رفتن داشت
و بهانهای پس کشیدن از عزیمت بعضی از غازیان چپات را که حاضر بودند جمع آورده فرستاد و کسی که از
ریش سفیدان را باستقبال فرستاده و از سبب آمدن سؤال کرده او را از حرکت شنیع که عاقبتی وخیم دارد
منع نماید هنوز آن معنی بفعل نیامده که طلیعه لشکر انوار نمایان شد اعوزلو سلطان نیز بالضروره پیش
رفت اما در مبادره زیاده دلیری مینمود و اتباع شاه ویردی خان از آنطرف ملاحظه و هیجا با جنگ درست

لشکر انوار که اصناف لشکر چپات بودند آثار غلبه ظاهر ساخته لشکر چپات را مغلوب ساخته اعوزلو سلطان
پای ثبات استوار ساخته حکم مردانگی داده درجه سعادت یافت و مردم چپات متفرق و پراکنده گشته
روی باوطان خود آوردند و شاه ویردی خان اگرچه غالب آمد اما سپاه او همه را کشته عاقبت کار خود را
و از آن حرکت ناهنجار پشیمان شده بخرم آباد رفت و دیگر باره حسین بیگ پسر خال خود را بخدمت اشرف
فرستاده عذرهای نامعقول زبان بگشود اما چون خبر کشته شدن اعوزلو سلطان و جسارت شاه ویردی
بمسامع جلال رسیده نایره غضب شاهانه التهاب یافته اندیشه سفر خراسان از دل بیرون کرده پیشه و
تادیب او که در قرب جوار بدین حرکت ناهنجار دلیری کرده بود برهمت والا لازم آورده از دفع صولت
سپاه اوزبک باج دانسته و این خبر موحش آن عزم لایق را عایق گشته به جهت از سر نیاورد
گذشته شده بدرویش محمد خان چنانچه سبق ذکر یافت منشور اقبال فرستادند که خود را در معرض تلف نیاورده
همراه و کار بر او تنگ شود طرح صلح افکنده خود را بعراق اندازد و با فوجی از عساکر فیروزی آثر
که در رکاب حضرت اعتاب حاضر بودند پای عزیمت در رکاب دولت آورده متوجه لرستان شدند
و چون آوازه توجه موکب همایون باو رسیده از خرم آباد که مسکن او بود فرار نموده بجانب صیمره
رفت بعضی از امرای لرستان و سرخیلان قبایل از تخلف نموده به موکب همایون پیوستند و قلعه
خرم آباد مستقر رایات اولیای قاهره در آمد الکای مذکور به مهدیقلی خان شاملو عنایت شده قلعه را با
سپردند و از آنجا عنان اقبال بجانب صیمره انعطاف داده در حین اشتداد گرما و غلبه سرطان
که پای حوت بر تابه فلک بریان میشد چون بپای کوه رسیدند هیچ چون ره عشق در پیش آمد که شرالحب
نظر اعراب بالکای رومیان انداخت چون داخل الکای رومیان شدند خلاف شرایط بود قدم
کشیده داشته باردوی گردون شکوه مراجعت نمودند و وزر چپان عظام و بسا ولات حقیق شدند
که الوسات و احشامات قراولوس را که چاپیند به علیشکر بردند که در مکان اصلی خود برسی
حکام قزلباش بنام خانبند سلطان ولد شاه رستم که از بیم شاه ویردی فرار نموده در میان کلهر
بسر میبرد روی ارادت بدرگاه جهان پناه آورد منظور نظر شفقت شاهانه گردیده و ایالت لرستان
سوی خرم آباد و توابع که مهدیقلی خان شفقت شده بود به سلطان حسین مذکور عنایت شد و ریش
سفیدان الوار را عنایات شاهانه مستمال گردانیده ملازمت سلطان حسین مأمور فرموده و ایشان
تا یکصد هزار گوسفندان پیشکش نمودند و نواب اعلی حسب الامر گوسفندان مذکور را بعساکر منصوره
تقسیم نمودند و از آنجا عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دادند و چون هنوز خبر تسلط عبدالمومن خان

و قلعهٔ نیشاپور رسیده بود و آوازه خاطر اشرف آن بود که داخل دار السلطنهٔ قزوین نشده و از راه درجزین
جهت دفع شر عبد المومن خان و استخلاص محصوران قلعهٔ نیشاپور بجانب خراسان روانه شوند چون
به یزد و جرد رسیدند اخبار خراسان و آمدن درویش محمد خان و دادن نیشاپور بطریق مصالحه با ازبک
و التجاء حاجی محمد خان پادشاه خوارزم بپایهٔ سریر خلافت مصیر چنانچه ایراد یافت رسیده آن اراده
موقوف ماند و از آنجا بمیانهٔ ایل بیات نزول فرموده ایشان را بجهت تقصیری که در جنگ شاه وردی
خان نموده مستحق عقوبات گوناگون شده بودند مواخذه فرموده در معرض عتاب و خطاب داشتند
شاه علی سلطان برادر اغورلو سلطان که بجای برادر حاکم آن ولایت شده بود استدعای عفو تقصیر
ایشان نموده چون مشارالیه مشمول عنایات خسروانه بود درجهٔ قبول یافت و ایل بیات پیشکش از انعام
شهریاری موازی سه هزار اسب گزیده اغروق و ماده یابان چیانی نژاد که در میانهٔ ایشان بخوبی شهرت داشت
و سه هزار تومان زر نقد بالطوع و الرغبه بر سبیل زر جان و پیشکش بدیوان اعلی و از آنجا بدار السلطنه
قزوین توجه نموده در عاشر محرم الحرام داخل شهر شدند و از قور ملتفت و مهمان نوازی چنانچه
گذشت اول بمنزل حاجی محمد خان تشریف برده از پرسشهای عنایت آمیز خسروانه مسرت بخش خاطر
حزین او گشته نور محمد خان که در سفر ترکستان مرافقت موکب همایون اختیار نموده بود در این روز
در عینی که حضرت اعلی بملاقات حاجی محمد خان تشریف برده بودند او نیز بتوره و آیین سلاطین چنگیزی
ملازم و اردو خدمت حاجی محمد خان بپای ادب ایستاده بعد از استخاره پیش آمده کورنش کرده و حاجی
محمد خان تشریف برده بودند با او رسم معانقه بجای آورد بالجمله حضرت اعلی چندگاه در دار السلطنه
قزوین توقف فرموده مجالس پادشاهانه آراسته با سلاطین مذکور صحبت بی تکلفانه میداشتند
و هرگاه حاجی محمد خان را طلب میفرمودند استدعای حضور اشرف نواب سکندر شان نیز مینمود و هر دو در یک
مسند نشسته با یکدیگر صحبت میداشتند و نواب اشرف اکثر اوقات در کمال بی تکلفی و کوچک
دلی بلوازم خدمت و میزبانی می پرداخت و مجالست دو پادشاه عالیجاه در یک مسند که در ازمنهٔ سابقه
کمتر اتفاق افتاده از نوادر روزگار است القصه حضرت اعلی بعد از شرایط مهمان نوازی ایشان با انجام
سپاهیان سلاطین اشاره فرموده بوجه لایق سرانجام یافت و در فصل بهار متوجه سیر صفاهان جنت
نشان گشته نور محمد خان را که همیشه انیس مجلس خاص و رفیق بزم اختصاص بود همراه بردند و جهت
تالیف قلب حاجی محمد خان عرب محمد سلطان پسر او را نیز مصحوب خویش گردانیدند اما چون مشارالیه از اهلیت
و بی تکلفی ها که ذات اشرف همایون بدان مجبول است بهره نداشت با او صحبت مخصوصانه کمتر اتفاق می افتاد

مجملا

مجملا زمستان را در آن بلدهٔ فردوس نشان بعشرت و شادکامی گذرانیده و در آن اوقات روی بسعادت
آوردند و دیگر باره در دار السلطنهٔ قزوین اردوی همایون زیب و زینت پذیرفت **ذکر دفع ضلالت**
ملاحده که درین سال بتقویت عزار نقطوی از وقایع این سال قتل درویش خسرو قزوینی و چند نفر از مریدان
او است که بالحاد اشتهار یافته بودند بیان حال بر سبیل اجمال آنکه درویش خسرو از مردم فرومایهٔ
محله درب کوشک قزوین بود که آبا و اجداد او بشغل کسب چاه‌خوئی و قنوتی مشغول بوده آمده مشارالیه
ترک صنعت پدران کرده بکسب قلندری و درویشی در آمده مدتها سیاحت نموده با جماعت نقطویه
آمیزش کرده در آن شیوه بقدر استعداد بهم رسانید و بتوسعه مشرب اشتهار یافت و بقزوین آمده
در گوشهٔ مسجدی رحل اقامت انداخت جمعی درویشان گرد او میگرفتند و او دکان معرفت گشوده
در آن معامله گرم بازار گشت و علما و محتسبان بر اطوار او انکار نموده از مسجد نشستن منع نمودند و رفته رفته
اطوار او بعرض شاه جنت مکان رسید نواب جنت مکانی او را طلب فرموده از احوال او استفسار
فرمودند شرایع اسلام و قواعد مذهب حق امامیه را در خدمت آن حضرت القا نموده آنچه بر او اسناد
میکردند منکر شد چون خلاف شرعی از او مشاهده نشده بود شاه جنت مکان رعایت ظاهر شرع
کرده متعرض او نشده فرمودند که در مسجد مسکن نسازد و کوته خردان عوام را بخود و مذهب بعید
واقفه مشارالیه جهت رفع مظنه بجهت مسجد مهمت اعلا نرد آغاز نموده نمد می آموخت و روزهای جمعه بمسجد جامع
میرفت و کسی را با او کاری نبود و بعد از رحلت شاه جنت مکان بدستور مسجدی را که در جنب خانهٔ خویش
بود نشیمن ساخته سفره و تکیه گسترده بود و جمعی و هرزه کاران ترک و تاجیک تردد بهم رسانیده تا زمان
جلوس همایون اعلی چند سال در آن مسجد روزگار گذرانیده اسباب معیشت او و درویشان گرد او
خدمت او بود و جمعی لعب و شورش مهیا آماده میشد و آن مسجد مجمع اوباش و بی نام و ننگ و در آن حوالی تکیه بنا
کرده شروع در عمارت کرده و مردم آن محله از ترک و تاجیک او را مدد کرده تکیه و باغچه در غایت نفاست
و خرمی ترتیب داده و باغچه نقش نموده و همه روزه الوان اطعمه در مطبخ او طبخ میشد حضرت اعلی که اکثر اوقات
در کوچه و محلات سیر فرموده با طبقات خلایق آشنائی میکردند هر وقت در درویش رسیده با
صحبت او داشتند و گاه گاه به تکیه اش تشریف حضور ارزانی میداشتند و صحبت او را فهمیده
اطوار او را آشنا کردند و با او و سخنان ارباب سلوک نطق فرموده شیوه خداشناسی خود را بر درویش
درویشان در نظر او جلوه میدادند و از غایت ملاحظه و احتیاط سر رشته کار او را بی زهد و ورعی او
از دست ندادند و چیزی که خلاف شرع باشد از او مشتق نمیشد اما درویشان که در تکیه او در او داشتند مخصوصا

استاد یوسفی ترکش دوز و درویش کوچک قلندر دعویهای بزرگ کرده سخنان بلند میگفتند و جهلا
و محابا اظهار عقیده فاسد در درویش خسرو میکردند بآن حضرت و الحاد ایشان طبقه بی اشتباه در آیینه خاطر
حضرت شاه عالیجاه پرتو ظهور انداخته دفع آن جماعت جهت اجرای رسوم شرع انور بر ذمت همت
پادشاه شریعت پرور لازم شد در وقتی که متوجه سفر لرستان بودند بگرفتن درویش خسرو و اتباع
او امر کردند و جماعت تابی سوک بدان خدمت مامور گشته همه را در قید و سلاسل کشیدند و العیاذ بالله
چون در این سال منجمان اتفاق کردند که آثار کوکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر افنا و اعدام شخصی
عظیم القدر از منسوبات آفتاب که مخصوص سلاطین است میکند و مخصوصا که در بلاد ایران باشد
و در اینجا طالع همایون استخراج نموده بودند که بعد از تحقیق در طالع واقع شده اثر طالع همایون در
حضیض زوال و وبال است و مولانا جلال الدین محمد منجم یزدی که در این فن شریف سرآمد زمان بود
اسطرلاب حکمای نجومی مقدم افراشت آن چاره است را بدین تدبیر دفع نمود که حضرت اعلی در آن
سه روز که معظم تاثیر قران و زیج تحقیق است خود را از سلطنت و پادشاهی خلع نموده شخصی را از مجرمان
که قتل بر او واجب شده باشد به پادشاهی منسوب سازند و در آن سه روز سپاهی و رعیت مطیع و منقاد او
بوده باشند که مصداق امر پادشاهی از و بفعل آید و بعد از سه روز آن مجرم را بتیغ سیاست بگذرانند
و جلاد حادثه دوران سپارند که بقتلش پردازند همگنان این رای را صواب شمرده قرعه اختیار بر
نام ملا یوسفی ترکش دوز افتاد که در شیوه الحاد از رفقای پیشترک میهاد بنابر آن از زمره ملاحده
مذکور یوسفی مذبور را باز آورده حضرت اعلی خود را از سلطنت و پادشاهی خلع فرموده
اسم پادشاهی بر آن دون کرده اطلاق فرمودند و تاج شاهی بر سرش نهاده و اثواب فاخره در وی پوشیدند
و در روز کوچ با استر یراق و زین و لگام مرصع سوار کرده اعلام پادشاهی بر سرش افراختند
و جمیع امرا و مقربان و اهل خدمت باقشون و لشکرهای مقرر در ملازمتش کمر بستند ترتیل مسیر ساختند
و در دیوانخانه همایون منزل داده آورده اطعمه و اشربه میکشیدند و شب قورچیان عظام و عساکر منصوره
به کشیک قیام مینمودند آن بیچاره عاقبت خود را فهمیده آن سه روز بفراغت گذرانید آری ع
سلطنت گر همه یک لحظه بود مغتنم است ۰ و حضرت اعلی در آن سه روز با دو سه نفر جلودار و خدمتگار
که سوار شده و اصلا به تشبث امور سلطنت نمی پرداختند مولانا یوسفی در سر سواری جناب مولانا جلال
الدین منجم را دیده با و گفته بود ای حضرت ملا چه بجوش ما کمر بسته یکی از ظرفا با جناب مولانا خوش
طبعی نموده بود که یکی از آثار و علامات پادشاهی اجرای حکم است و تا غایت هیچ حکمی از این پادشاه

صادر نگشته چون شما را عاقل تر خود میدانند اگر پیشتر از آنکه او بقتل رسد بقتل شما فرمان
دهد بسبب تحقق امر پادشاهی ناگزیر است که بامضا رسد شما در این دو سه روز احتیاط تمام لازم است
جناب مولانا را از ساده لوحی اضطراب عظیم دست داده در آن سه روز احتیاط لازمه بجز دو کس را نمیدید
حکیم رکنای کاشی قطعه در این باب نظم کرده بود نوشته شد قطعه شاه توبی کرد در اسلام تیغ خونخوارت
هزار ملحد چون یوسفی مسلمان کرد ۰ تا ورد دم از یوسفی و سلطنتش ۰ دو بیت قطعه مثالی که شرع
عنوان کرد ۰ جهانیان همه رفتند پیش او بسجود ۰ دمی که حکم تو اش پادشاه ایران کرد ۰ نکرده سجده
آدم بحکم حق شیطان ۰ ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد ۰ و فی الواقع یوسفی بسیار شیطان صفت
واقع شده کلام شیاطین الانس بر و صادق و ارحام در کیش شیطنت ظاهر بود و مجملا بعد از سه روز
از لباس مستعار حیات عریان گشته از تخت بر تخته افتاد و بعد از واقعه مذکور حضرت اعلی مجددا بر مسند
فرماندهی جلوس فرموده و باعتقاد ظاهربینان عالم صورت اثر آن وبال بدین تدبیر مندفع گردید اما
در نظر حقیقت گزینان عالم معنی و آگاه دلان علوم باطن جلوه ظهور ندانست که دفع این وبال جز بفضل
شهریار بیهمال نیست بیت کسی را که ایزد بود یاورش ۰ همیشه درخشان بود اخترش ۰ درویش کوچک
که همیشه دعویهای بزرگ کردی ترباکی طلبیده انداخته سر بجزیه فرو برده بجارسان خود گشته بود که زر تسلیم
نادروزه دیگر جان بهم رفت و رفت و رفت و رفت آنست که رفت و بعد از معاودت سفر لرستان
جناب درویش خسرو را حاضر ساخته علما را جمع نموده تفحص حال پرداختند منهای شراب در تکیه ایش
یافت شد ظهور رسید که از صحبت مشرب و بداعتقادی رسوم شرع را منظور نمیداشتند و بعضی بود
او از غایت اشتهار در محکمه باطن مبارک اشرف درجه ثبوت یافته بود جهت ترویج شریعت غرا حکم
بقتلش فرمودند و او را از جهاز شتر معلق آویخته در تمام شهر قزوین گردانیدند مولانا طبیب ساوجی
شهرت داشت که او هم از آن طایفه اعلم بود او را گرفته آوردند نواب اشرف مهم او را باصلاح علما
ظاهر شرع حواله نموده بسبب حذر از استدلال خاطر جاهلان بحبس مخلد قرار دادند چند روزی محبوس بود
تا آنکه حضرت اشرف از رسوخ اعتقاد و شریعت پروری قتل او را رواج دانسته پاره پاره کردند و دیگر
از آن طایفه امیر سید احمد کاشی بود که بسیاری از ناداران تبه روزگار را در تیه ضلالت انداخته
با پادشاه صفوت نژاد و پاک اعتقاد در نصرآباد کاشان او را بدست مبارک خود شمشیر زده دو پاره
حلال کرده از میان کتب او رسالهایی که در علم نقطه نوشته بود ظاهر شد که آن طایفه بمذهب حکمای
عالم قدیم را مستمر داده اصلا اعتقاد بحشر اجساد و قیامت ندارند و مکافات حسن و قبح اعمال را در عاقبت

ردولت ودنیا قرار داده بهشت و دوزخ را ایمان میشمارند نعوذ بالله ازین اعتقادات فاسد و روح
کمال الملدی و درویش ترابی را که نیز مقتدای نوعی از آن طبقه بودند با سه چهار نفر از مریدان که با
در اصفهان میبود در راه خراسان بر او عدم فرستادند و از اصطهبانات فارس نیز چند نفر آورده
که اعلم این طبقه بودند بیاران ملحق ساختند و همچنین بهرکس مظنه الحاد بود اجازت رفت از آنکه نیز
بود آن بیک و بی اعلی استاجلو تابع اینطبقه و مرید درویش خسرو بود بقتل رسید و در این قرابت
ظاهر شد که در ممالک محروسه این طبقه بسیار شده بودند و در ضلال خلایق میکوشیدند از دو او چی و بار
هند مسموع شد که شیخ ابو الفضل ولد شیخ مبارک که از ارباب فضل و استعداد و ولایت هند بود
خدمت پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه و تقرب و اعتبار تمام یافته بود و این مذهب داشت
واو پادشاه را به کلمات واهیه وسیع المشرب ساخته از جاده شریعت منحرف ساخته بود و معتقدی که به
اسم میر سید احمد کاشی است مؤده فرستاده بود و در میان سالهای واقعه ظاهر شد ولایت
بر همین بود والعلم عند الله و هو عالم بحقایق الامور شریف املی که نیز جامع کمالات و حامل
ملاقات مزخرفه و از اکابر این طایفه بود از بیم حضرت فقهای عصر فرار نموده بهند رفت و حضرت
پادشاه و از امرا و اعیان تعظیم و تکریم بسیار یافته بود و بمریدانه سلوک میکرد و بالجمله از ساحت
اجماعت اگر کسی از طبقه این جماعت بود ازین دیار بیرون رفت یا در گوشه خزیده خود را بی نام و نشان
ساخت و در ایران شیوه صانع ممنوع گشت **وقایع متنوعه** از سوانح این سال محاربه سلیمان
خلیفه و امرای قزلباش است و تیم سلطان و چنو داوزبک در ازغند بر شر خراسان بر عالیان سمت
ظهور پوشید که شیوه و شعار طوایف رفیعه قزلباش که نسبت بخاندان قدس نشان صفویه سالک
طریق ارادت و حسن اعتقاد داشت که هرچند از جانب پادشاه ولی نعمت بی عنایتی مشاهده
نموده مورد تسخط مرشد کامل گردند و طالبان طریق رشاد و صوفیان پاک اعتقاد در راه طلب و نتیج
قدم اخلاص آن را از نقص خود داشته موکب تزکیه نفس و پاکی طینت شمرده مضمون این مقال
اگر کرده و ستم برنجم تو ◦ سر گردم نگردانم سر از تو ◦ بنابر آن زمره ام صوری و معنوی چنانچه
بوده روی از درگاه مرشد کامل بر نتابند تا آلایش آن نقص را بعرق خجالت و زلال از دیده بندگی
پاک کرده مینه و خود را اماره توجه و التفات ظاهر و باطن گردانید سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفه ترکمان
و سلطان علی خلیفه برادرزاده نوروز خلیفه شاملو با نسبت خلافت و خلیفه زادگی و حقوق ترتیب
سال شاه جنت مکان بجرد آنکه چند روزی از سوی اعمال مطالب دنیوی ایشان در عقده تعویق

در تب منزلتی که ممنوع است بنا نهند پای از دایره ادب بیرون نهاده طغیان و اندک بی توجهی روی از آن
آستان بر تافته بر خیال باطل و اراده بیجا و بطریق رستم میرزای ابن سلطان حسین میرزای ابن
بهرام میرزا میل نموده سلیمان خلیفه با جمعی بقندهار رفتند که او را بخراسان آورده بوسیله آن
رایت خودکامی برافرازند چون براه رفته بودند مطلب خود فایض نگشته و در جنگ اوزبکیه
اجل گرفتار گشتند و چون قبل ازین ایمای شده بود که حقایق حالات اولاد سلطان حسین میرزا و وقایع
سیستان از این بعد انشاء الله مستوفی علاحده نوشته شود بنابر وعده سابقه مناسب چنان نمود که تحت
احوال ایشان را بنابر اتصال سر رشته سخن در سلک تحریر کشیده شروع در بیان محاربه امرا نماید
لهذا کلک سخن پرداز تحریر وقایع احوال ایشان آغاز نموده **شرح حالات اولاد سلطان حسین میرزا**
ولد بهرام میرزا و حکومت ایشان در قندهار و زمینداور از زمان ارتحال والد مغفرت
مال تا زمان فترت خراسان و قتل ایشان بجانب چند و سیستان بتبیین ضمیر منیر و اذهان بیسر و طالبان اخبار مستور
نماند که سلطان حسین میرزا در زمان شاه جنت مکان حسب الفرمان قضا جریان والی ولایت قندهار
و زمینداور و گرمسیرات کنار هیرمند گشته مدتها در آن ملک بمیمن تربیت عم والا جناب کامران
و کامیاب دولت بود در زمان سلطنت اسمعیل میرزا چنانچه اشارتی بدان رفته جهان فانی را بدرود
کرده از وی پنج پسر والا گهر ماند محمد حسین میرزا که در زمان شاه جنت مکان با همشیره اش بخدمت اشرف
آمده بود اسمعیل میرزا در روز قتل شاهزادگان او را نیز بعالم آخرت فرستاد چنانچه در قضایای
زمان جلوس او گذشت مظفر حسین میرزا رستم میرزا سلطان ابو سعید میرزا سنجر میرزا بعد از
فوت حسین میرزا اسمعیل میرزا را چون همت شاهزادگان صفوی نژاد مقصور بود بین الجمهور مشهور
بود که بدستور سایر شاهزادگان بقتل ایشان نیز حکم فرموده در آن اثنا اسمعیل میرزا بعالم آخرت
شتافت قزای نام شخصی از ایل کوهجای از ملازمان سلطان حسین میرزا که در اردوی معلی بود
بسرعت برق و باد از قزوین بقندهار آمده خبر فوت اسمعیل میرزا رسانیده میرزایان مذکور را از غرقاب
قتل بساحل نجات آمدند و چون نواب سکندر شان بر مسند سلطنت و فرمانروائی ایران جلوس
فرموده قندهار را بمظفر حسین خان که پسر بزرگتر بود تفویض فرموده گرمسیرات و زمینداور را به رستم
میرزا دادند و مقرر فرموده که سلطان سعید میرزا که برادران مادری رستم میرزا بودند در زمین
داور با او بوده باشند و حمزه بیک ذو القدر مشهور بکور حمزه را که وکیل سلطان حسین میرزا بود همراه
محمد حسین میرزا باردوی معلی آمده بود به منصب وکیل و للگی میرزایان نموده او را باحکام شفقت امیز

و مال کار ایشان و وقایع سیستان

شاهانه و خلع فاخره پادشاهانه بعنایت فرستاده حمزه بیگ مذکور بموجب حکم همایون رستم میرزا را
با برادران کوچک بزمین داور فرستاده از جانب خود وکیل السلطنه و لله جهت ایشان تعیین نمود
مظفر حسین میرزا با برادران کوچک در قندهار نگاه داشته بامر حکومت و رتق و فتق مهمات مملکت پرداخت
و صاحب اختیار مطلق گشته هر دو سرکار را بنوعی ضبط و نسق نموده بود که میرزایان از حکومت جز نامی
نبود و چنان بخاطر آرزو زبانی در خاطر هیچکدام خطور نمینمود و مطیع و منقاد اوامر و نواهی شیخ سپاهی
بودند و چون ملک محمود که از زمره والیان قدیم سیستان بود و سلسله نسبتش بصفاریه می پیوندد و بعد از
فوت اسمعیل میرزا که ولایت مذکور از امرای قزلباش خالی بود چنانچه در صحیفه اول این دفتر رقم تحریر
یافته با عموزاده خود بتحریک ملکان و امیران سیستانی دم از استقلال زده طالب حکومت سیستان شد و با جعفر
سلطان افشار که از درگاه معلی حاکم سیستان را بنوعی مطیع و منقاد نمود که از هیچ گوشه آن ملک بانگ
مخالفی بلند نشد و چون پرتو این خبر بپیشگاه ضمیر انور نواب سکندرشان تافت باراده آنکه در مقام
احیای خانوادهای قدیم بوده دیگر مصلحتهای ملکی منشور ایالت سیستان بنام محمد خان ترکمان
بنام او فرستادند اما چون آوازه حکومت او بقندهار رسید هنوز منشور حکومت از درگاه معلی
نرسیده بود عرق حمیت حمزه بیگ بحرکت آمده میرزایان نیز حکومت که از عم خود بدیع الزمان
میرزا او در تصرف ملوک که همیشه شیوه سلوک مسلوک میداشته نتوانستند دید لشکر قندهار را توابع
جمع نموده بالکره و اجنود متوجه سیستان شدند و چون بشهر کهنه سیستان ورود نمودند سخن حرب و تیغ زده
که محکمه و سقنان ملک محمود و ملک زادگان و امیران سیستان بود نزول نموده مشغول شدند استحکام
جزایر و کثرت سقنان ولایت هیچ نکرده حمزه بیگ مراسلات مشعر براصلاح جانبین در دفع مناقشه
مابین در قلم آورد از زمره ملوک ملک غیاث الدین محمد عم ملک محمود بخدمت میرزایان شتافته بعد از
قیل و قال بسیار بدین قرار یافت که مظفر حسین میرزا مخدره که در سرا پرده عزت ملک محمود پرورش
یافته بود بحباله نکاح آورده حمزه بیگ را ملک جلال الدین پسر ملک محمود در سلک ازدواج کشیده و سیستان
ملک محمود مسلم داشته مراجعت نمایند که او نیز در ازای آن همیشه نسبت بمیرزایان طریقه موافقت
و متابعت مسلوک دارد ملک صواب دید مذکور را عمل نموده فیمابین امر مصاهرت وقوع یافت مظفر حسین
میرزا مسرور و شادمانی از سیستان بجانب قندهار مراجعت نمود اما همین معنی موجب کلفت رستم میرزا از برادر
شد چه قرار داده خاطرش چنان بود که چون الکای رستم میرزا نسبت به الکای برادر بسیار محقر است
در مقابله معاش برادران و متعلقین سیستان را بتصرف در آورده ضمیمه الکای خود سازد حال که بجای

مذکور را طاعت

مذکور را اطاعت و انقیاد ملک و مملکت سیستان نیز فی الحقیقه ضمیمه قندهار شد مجملا اسباب کلفت
میانه برادران آماده گردیده در این اثنا جمعی از اوباقات قزلباش و اکراد بر مزاج مظفر حسین میرزا
راه یافته قصد حمزه بیگ نمودند و چون جناب میرزا از زیادتی استقلال حمزه بیگ
و سیه دلی خود ملول آمده بود آن جماعت را بسمع رضا اصغا نموده تجویز قتل او فرموده بود و حمزه بیگ
از معنی آگاه گردیده خود را از قندهار بزمینداور رسانیده و رستم میرزا را برداشته متوجه قندهار آمد
از این جانب مظفر حسین میرزا با لشکر آراسته از قندهار بعزم جنگ استقبال برادر نموده و در کنار
رود ارغنداب میانه ایشان جنگ بوقوع پیوست و در اثنای محاربه جمعی از لشکریان مظفر حسین میرزا
که با حمزه بیگ متفق بودند از جهت دیرانه مردم رستم میرزا روی از جنگ برتافته بصوب فرار شتافتند
از این جهت تزلزلی باحوال سپاه مظفر حسین میرزا که اضعاف مضاعف لشکر زمینداور بود راه یافته
از فوج قلیل شکست خورده بجانب قندهار مراجعت نموده و رستم میرزا و حمزه بیگ بظاهر شهر
آمده در دروازه ماسته را لشکرگاه ساختند جمعی از ریش سفیدان اوباقات در مقام رفع کلفت میرزایان
و حمزه بیگ در آمده غبار وحشت که میانه ایشان ارتفاع یافته بود و در باب عهود و مواثیق فرو نشاندند
و فیمابین صورت معاهده و پیمان بمیان آورده رستم میرزا خاطر را برضا مصالحه مذکور داده
و بالکای خود باز گشت و حمزه بیگ بشهر رفته بدستور سابق بامر وکالت میرزا و دارائی قندهار
مشغول شده تا سه سال من حیث الاستقلال بامور ملک و مال و خدمت جناب میرزا اشتغال داشت
دیگر باره جمعی از جهال قزلباش و مفسدان قندهار در خفیه بخدمت میرزا راه آشنائی یافته قصد
قتل حمزه بیگ نمودند و حمزه بیگ نیز پوشیده و پنهان کس بطلب رستم میرزا فرستاده رستم میرزا
بمحض رسیدن داخل شهر شد جمیع امرا و مردم قندهار را باتفاق حمزه بیگ بخدمت شتافته عروس حکومت
قندهار را در نظر او جلوه داده و بصواب دید ایشان حکومت قندهار بجناب رستم میرزا تعلق گرفته
محمد بیگ بیات را که داماد حمزه بیگ و ریش سفیدان طبقه بیات بوده بلله گی مظفر حسین میرزا تعیین نموده
میرزا را بجانب قلعه قلات که بمتانت و استحکام از قلاع مشهوره آن ولایت در میانه هزاره جات
قندهار است فرستادند و حاصل قلات هزاره جات را بجهت معیشت میرزا تعیین نمودند و قرار داده
که در آن قلعه ساکن بوده بفراغت و عافیت روزگذرانند اما پانصد نفر از مردم بیات همراه میرزا
بودند چون شش ماه بدین منوال گذشت و فیمابین میرزا و محمد بیگ مذکور رابطه کلی بهم رسانیده طایفه
بیات سر رشته فرمان برداری میرزا محکم نمودند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که قلعه قلات و بیوتات

کس از بیات بسر دو سه صد نفر دیگر را رفیق طریق سیستان ساخته از راه سپاهان کوچ بر کوچ عازم سیستان
شوند بدین عزیمت در حرکت آمده و بعد از طی مسافت بحوالی سیستان رسیدند ملک محمود از توجه جناب
میرزا آگاه گشته مراسم استقبال بجای آورده و شرایط میزبانی و لوازم مهمانداری پرداخته چند روز با جناب
عیش و عشرت سرانجام یافته طوق لایق ظهور پیوست و صبیه ملک را که قبل ازین بحباله میرزا در آمده
بود باو سپرده بودند مدت شش ماه فیمابین میرزا و ملک محمود التیام و خصوصیت بود و با آنکه حمزه بیگ
میران سیستان که همواره دشمنه اندوزنده بر حمزه آتش آشوب بودند و میرزا را منحرف ساخته روزی
بوسیله شکار از منزل ملک سوار شده و بجزیره پشت زره و قلعه ناخزون که محل عطای میران سیستان
و سپاه ملک بود رفته در عرض یک هفته تمامی میران و نفتیان زره و افراد و دو سرخیلان حشامات بر سر سیستان
ایشان جمعیت نموده میرزای نادان که متلون مزاج و گوش سخن نیوش نداشت با ملازمان خاصه و
سیستانی و جمعی از قزلباش که از فراه و آن حدود بکومک میرزا آمده بودند بخیال استقلال با اغوا
و اضلال آن جماعت متوجه دفع ملک و استیصال طبقه ملوک اول بر سر ملک ناصرالدین عم ملک
محمود که با اولاد در قلعه چارو مک بودند رفته و مدت یکماه قلعه مذکور را محاصره نمودند و در آن مدت
ملک محمود که در موضع واسلک کنار هیرمند توطن داشت و در حین نهضت میرزا کسی بر سر او نمانده بود [illegible]
زر و صلاح و اسب و یراق لشکر بسیار فراهم آورده بعزیمت کومک اقوام خود متوجه قلعه چارو مک شده
و ملک جلال الدین پسر خود را با ملک محمودی و ملک شاه حسین عمزاده های خود و اقوام پیشتر فرستاده
خود با لشکر انبوه متعاقب در حرکت آمده چاشت روز پنجشنبه دهم صفر بتعین و ستاره بپای قلعه رسیده
فیمابین جنگ در پیوست و آخر روز مذکور اتباع جناب میرزا را از ستیزه و آویز دست باز داشته
با میران بجانب جنگل و حرز مراجعت نمودند و ملک محمود بظفر و نصرت اختصاص یافت بعد از یک هفته
جمعی از سادات و صلحا و خیر اندیشان بازار الخدمت میرزا فرستاده عذر ناخوشیهای طرفین خواسته
استدعا نمود که بساط خصوصیت را در نوردیده بی شائبه دغدغه و وحشت ملاقات یکدیگر سرور [illegible] کرده
جناب میرزا حسب الاستدعا متوجه تنزل در مقام خود گردانیده و بعد از چند روز که بعیش و صحبت و
عیش و عشرت پرداختند ملک محمود یکی از مردم معتبر سیستان برسم رسالت نزد حمزه
بیگ فرستاده او را از طرز سلوک و معاشی که پسندیده خاطر میرزا نبود منع و نصیحت نمود از تبریز کسان
آمده فیمابین میرزا و حمزه بیگ دیگر باره معاهده و پیمان آمده و جمعی از ریش سفیدان قزلباش زنده [illegible]
با سفیدهای آمدن میرزا بسیستان با جمعی از اقوام همراه کرده میرزا را روانه قندهار نمود و رستم میرزا که از

صواب دید حمزه بیگ بجا و زشت و ناسزا است که ملاحظه جناب برادر بزرگ و مصلحت اندیشی ریش سفیدان
کرده باز به جانب زمینداور رفت و جناب مظفر حسین میرزا بقندهار رسیده و مردم سیستان رخصت
انصراف یافتند و چون شش ماه از بودن میرزا در قندهار گذشت از اقتدار حمزه بیگ و عدم استقلال
خود ملول گشته آمده محمد بیگ بیات را بوعده وکالت و جانشینی به حمزه بیگ داده و بقتل او ترغیب نموده
مشار الیه بعزم مود و جناب میرزا حمزه بیگ را بقتل آورده بتکیه رسیده وکالت زده و استقلال کلی در
امور ملک و مال بهم رسانیدند و رستم میرزا بواسطه قتل حمزه بیگ که میان او و برادر دو ولی رشته یگانگی بود از هم
آورده لشکر بقندهار رفت و با آنکه سپاه قندهار از اصناف مضاعف لشکر زمین داور بود مظفر حسین میرزا
از جنگ روبرو احتیاط ورزیده با استحکام برج و باره پرداخت و رستم میرزا بظاهر شهر رسیده و دروازه
را شور تزلزل فرمود و تا مدت دو ماه فیما بین همه روزه جنگ و جدال وقوع یافت و چون ملک محمود را
قضیه آگاه گشت با جماعت و امداد و اعانه و سه هزار کس بسرکردگی ملک عرب پسر عم خود از سیستان
بکومک قندهار فرستاده روزی که لشکر از سیستان بقندهار رسید لشکر قندهار نیز از قلعه بیرون
آمده و میان الفریقین جنگ عظیم بوقوع پیوست چنانکه مردم سیستان اسب رستم میرزا را در معرکه زخم
زده و میرزا در میان صف پیاده بجنگ مشغول شده و از نام و ننگ صغیر و کبیر [illegible] الا مردم رستم
میرزا ملاحظه نموده که لشکر قندهار بکومک سیستانیان قوت و قدرت پیشتر دارند دست از شمشیر باز
داشته بی نیل مقصود برگردید او مراجعت نموده مدتی محمد بیگ بجای حمزه بیگ صاحب اختیار ملک
و مال بود و زیاده از او استقلال داشت چنانچه مظفر حسین میرزا از اختیار را و نیز ملول شده [illegible]
قدرت بر دفع او نیافت و از رفتن سیستان تجویز داده با چند نفر از خواص و عام ملازمان عازم
سیستان شده بود و محمد بیگ بضبط مملکت قیام نموده امیدوار امید او چون جناب میرزا بسیستان
رسیده و بنا بقاعده معهود ملک محمود در مقام خدمتگاری در آمده و شرط مهمانداری بجای آورده و
از دقایق خدمت فرو نگذاشت و جمال و الکای سر حسابه نگذاشت غایتش فتنه جویان سیستان
دیگر باره بتحریک ما و فساد نموده میرزا به جمیع عطیات ملوک اغوا نمودند و ابواب خصومت و نزاع مفتوح
ساختند و جناب میرزا از تلون مزاج و در این امور بی اختیار بود باز میان مردم پشت زره رفته با آن
جماعت مرتبه سوم جمعیت نموده بر سر همان قلعه که دفعه اول رفته بودند ملک محمود و اولاد خویش ملک جلال
الدین و اقوام خود را بکومک مردم قلعه فرستاده و اتباع میرزا بعزم جنگ استقبال ایشان کرده
در قریه [illegible] و علی بین الفریقین محاربه صف روی نموده اول روز شکست بر لشکر ملک افتاده تا نهایی

آن موضع را حصار خود کرده بضبط خود مشغول گشته مقارن پیش آن روز ملک محمود خود با لشکر بیابان
رسیده و سایه وصول بر معرکه انداخت و ملک ناصرالدین عم ملک تیز با پسران خود و یکهزار مردم جلادت
شعار با معاودان از قلعه [illegible] که جنگ حاضر گشته لشکر میرزا و سیستانیان را در میان گرفتند
و حرب عظیم در پیوسته قریب سیصد کس از لشکر ملک و یکهزار کس از تیغ میران سیستان و جمعی دیگر
از ملازمان خاصه میرزا بقتل رسیدند و بالآخره از سبزوار بر آمده میرزا را در جنگ گذاشته خود را
بکوههای صعب و جنگلهای کشیدند و منهزم رفتند و ملک محمود در اثنای جنگ بخدمت میرزا کس
فرستاد که اهل عناد که میانه این تحریک ما و شما نموده متواند منهزم شده رفتند شما صاحب مروت هر دو
با همان مهر و وفا که بستیم بر دوست اگر بساط خصومت و نزاع در نوردیده سایه وصول بمنزل
اندازند بجمال آن جناب لایق تر خواهد بود میرزا از کرده خجل و از جور زمان منفعل بساط در نوردیده با ملازمان
خاصه روی بپیاس لشکر ملوک آورد و ملک در مقام دوستی در آمده باتفاق آنجناب [illegible] ملک
آمده میرزا بجمله جلیله خود نزول نموده دو ماه دیگر در سیستان بود تا آنکه محمد بیگ چپات و جمعی از اعیان
قزلباش [illegible] رفته که بالطبع خواهان میرزا بودند بعد رخواهی فرستاده طالب آمدن میرزا گشته
و جناب میرزا عذر پذیر گشته عازم رفتن شد و اسباب بیرون جلیله خود سرانجام نموده مع کوچ روانه
شد و جناب ملک از مال و اسباب آنچه دست رس داشت ایثار نموده چندان ملک و مال و اسباب
تکلف و مردمی نموده میرزا از مقام خجلت در آمده و تمامی اقوام و لشکریان خود همراه نموده تا قندهار
ملازم رکاب عالی باشند از آنجا محمد بیگ شمشیر بگردن آنجا تا حوالی گرمسیر استقبال نموده جناب
میرزا بدولت و اقبال بار دیگر بقندهار رسیده در حکومت گاه والد بزرگوار تمکن یافت و اگر چه محمد بیگ
در اسر [illegible] خاطر میرزا کوشیده و کمال رضا جویی بتقدیم میرسانید و جناب آسوده حال بعیش و عشرت
و شکار مشغول بود اما در حکومت زیاده مدخلی نداشت و همواره دفع محمد بیگ را پیش نهاد همت ساخته
در اندیشه قتل او بود تا آنکه بعضی از اعیان قزلباش را در این امر با خود متفق ساخته در هنگام فرصت
او را از میان برداشته در امور ملک و مال استقلال یافت اما رستم میرزا چون از ملازمت قندهار
مایوس شد چند گاه در زمین داور بسر برد و غبار نقاری بواسطه [illegible] مظفر حسین میرزا از ملک سیستان
در صفحه خاطر داشت از رعایت همواره مترصد وقت و منتظر فرصت بود تا آنکه تسلط او [illegible]
در فضای پای جلوس سعادت مانوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رقم پذیر کلک ظهور شد [illegible]
خراسان واقع شده ساحت آن دیار لگدکوب حوادث گشت و اهل فراه که قریب به [illegible] سلطنت [illegible]

از هم تاخت پی در پی اوزبک [illegible] آمدند و طایفه افشار که در فراه می بودند از ضبط مملکت و دفع
شر اوزبکیه عاجز آمده و بکلان خان حاکم ایشان بجهت حفظ حال و صیانت عیال و اموال بصلاح
و دفع شر [illegible] آقایان افشار بکر خدمتش رستم میرزا فرستاده استدعای قدوم او نمودند
میرزا که از هرج و مرج احوال خراسان و توجه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعراق و تزلزل احوال
امرای قزلباش آگاه گشته بود این معنی را مغتنم شمرده تامل عزیمت فراه نمود و چون داخل فراه شد
بکلان خان که مرد ترک ساده دل بود مقدم او را استبشار نموده طایفه افشار بکر خدمتش بر میان
بستند جناب میرزا روز دیگر بکلان خان را که بطمع مال بعد از دو روز بقتل آورد و جمیع عظما و اعیان
طایفه افشار را مواخذه نموده و آنچه در دست کار ایشان یافت تصرف نمود آن جماعت باطنا از او رمیده
شدند اما بجهت استیلای اوزبکیه دفع شر ایشان دست در فتراک او زده بجز اطاعت و متابعت
چاره نداشتند در این اثنا جماعت اوزبکیه بر طرف او آورده چند مرتبه جنگها و او اوزبکیه
محاربات واقع شد و در یکی از حروب با سیصد نفر از شجاعان قزلباش در [illegible] جنگ یکهزار نفر از
بهادران نامی اوزبک که از سمرقند بعزم محاربه قزلباش بیرون آمده بودند فتح و فیروزی قرین
حال او شد از مردم صحیح القول استماع شده که در آن روز انواع مردانگی از قزلباش بیرون آمده بود
فتح و فیروزی قرین حال او شد از مردم بظهور رسیده و در آن معرکه هشتصد نفر اوزبک بقتل آمده
بقیة السیف راه انهزام پیمودند و القصه بعد از ایامی که میرزا در فراه بسر برد و جمعی [illegible]
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که معظم ایشان سلیمان خلیفه ترکمان و از طایفه شاملو اسلام بیگ بودند
با دیگر [illegible] از خراسان نزد او جمع آمدند عروس ملک خراسان را در نظر جلوه داده
تسخیر آن ولایات اغوا مینمودند ملک محمود که سوء مزاج رستم میرزا نسبت بخود میدانست از آمدن او
بفراه و جمعیت قزلباش و قدرت و استقلال متوهم شده از مسکن خود [illegible]
رفته باجتماع عموم تجنید [illegible] مشغول و تا موازی ده هزار مرد بر سر او مجتمع شدند و مدت مدید در
در آنجا بودند تا آنکه از عفونت هوا آسیب بمردم او و وبای عظیم پدید آمد بدین سبب اکثر مردم او متفرق
شده باوطان خود رفتند رستم میرزا را هوس حکومت سیستان در خاطر رسوخ یافت و ملک عبدالله
فرائی که نسبت قومی بملوک سیستان داشت در خدمت میرزا کمال تقرب یافته متعهد شد که به سیستان آمده
جمعی از اقوام ملک محمود که از [illegible] او رنجیده و از [illegible] بودند مع [illegible] صاحب داعیه نیست از وعده های
جمیل رستم میرزا فریب خورده با ملک محمود در مقام عناد در آمده در اثنای [illegible] بجهت تعزیت ملک [illegible]

جاره‌نک که محل نزول او بود تکلیف کرد و ملک جهت استرضای خاطر او قبول این معنی نمود اما ملک جلال
الدین ولد مشارالیه و اقوام او را از صدق مقال عاری یافته باین معنی همداستان نشده بجانب
قلعه فتح رفتند ملک محمود باتفاق ملک علی برادرزاده خود و ملک محمودی ملک شاه حسین بقلعه جاره‌نک
بمهمانی اقوام رفت و در اوایل فصل بهار به سیر باغ و گلزار مشغول بودند که رستم میرزا باستعانت
ملک ظریف مذکور و بعضی از ملازمان معتبر ملک محمود با لشکریان خود از افشار و غیر ذلک که از محال
خراسان به میرزا جمع شده بودند از فراه بایلغار به سیستان و بتسخیر قلعه جاره‌نک رسید ملک ظریف
که ملک را در لباس مهربانی بمهمانی برده با او در مقام فریب بود از رستم میرزا هراسان شده از
کرده خود پشیمان شده با مردم خود در فکر قلعه داری شده ملک محمود که پسر و اقوام و خویشان
نیک اندیشان عمل نموده از خواب غفلت بیدار شد بجهة رستم میرزا قلعه جاره‌نک را محاصره نموده ملک
ظریف و برادران بر خلاف قرارداد تا سیزده روز بجنگ قلعه داری مشغول بودند و رستم میرزا
سلیمان خلیفه ترکمان را بقلعه مذکور برسالت فرستاد و ملک عبدالله ترابی نیز آمده ملک ظریف را فرقه
آخری فریب داده و او با برادران روز دیگر بی آنکه ملک محمود مشوره نماید بخدمت میرزا شتافتند
ملک محمود چون حال بر این منوال دید دروازهای قلعه را باقوام سپرده باتفاق ملک شاه حسین باکراه
بخدمت رستم میرزا رفت و میرزا خبر وصول ملک شنیده ظاهرا کمال ملایمت نموده در تعظیم و تبجیل
او دقیقه نامرعی نگذاشت و بجهت اطمینان خاطر او با ملک ظریف و برادران که با او خصومت ورزیده
بودند بی التفاتی آغاز نهاد و دو سه روز با قشون آراسته سوار شده داخل قلعه شدند و ملک محمود
ابواب مردمی مفتوح ساخته بشرایط خدمت و میزبانی پرداخت اما جمعی از جهلا و … و اوباش
که بدمستان باده غفلت و غرور بودند با جناب میرزا همصحبت بودند در اثنای شرب شراب و غلو
مستی با میرزا قرار داده‌اند که ملک با چند نفر از ملکزادگان که لذت حکمرانی یافته سیستان هوای
خودسری شده‌اند و مع هذا با مظفر حسین میرزا دم از سوالات میزنند از میان برداشته تا ولایت فتح
اختصاص گیرد و میرزا صواب دید ایشان عمل نموده در روز دویم ملک محمود را با ملک ناصرالدین
و ملک ظریف و سایر ملوک و ابنای ایشان گرفته بعد از چند روز ملک ناصرالدین و ملک ظریف و برادران
اکثر ملکزادگان را خفه کردند اما ملک محمود را با یکدو نفر از اقوام در بند داشت و جمعی را بر سر قلعه فتح
که ملک جلال الدین پسر ملک محمود در آنجا اقامت داشت فرستاد و تا آنکه شبی ملک شاه حسین و برادر ملک
زنجیر را شکسته از حبس فرار نمودند و از اتفاقات حسنه جمعی از سیستان که بطلب ایشان بجوی آمده بودند

قدم در

قدم در جزایر سیستان نهاده و از آنجا میان زرفشه رزی رفتند و رستم میرزا چون وحشی صفتان سیستان را
که بجان مردمی و احسان رام نمیتوان ساخت گرد از خود رمانیده بود قریب ده هزار کس بسر ایشان تعیین
نموده یکی از اقوام را با هزار کس بکومک جلال الدین ولد ملک محمود بقلعه فتح فرستاده جمعی از ملازمان
رستم میرزا که بمحاصره آن قلعه مشغول داشتند بعد از جنگ و جدال شکست یافته فرار نمودند و ملک
جلال الدین با آن اقوام و لشکر در آمده باتفاق یکدیگر عزیمت محاربه رستم میرزا نمودند و چون این
خبر به رستم میرزا رسید بقتل ملک محمود فرمان داد و آن سعادتمند نیکو اخلاق از میان برداشت
روز دیگر ملک جلال الدین و ملوک سیستان با لشکر زره رسیدند میرزا تاب مقاومت نیاورده از آب
هیرمند عبور نموده بجانب سرایان رفتند بزمین داور رود و لشکر از عقب مشارالیه از آب گذشته در
حوالی نشه زاده با او رسیدند میرزا چون قریب وصول لشکر سیستان نموده با هفتصد و ده … از زمین حمیده
ما بین حرب در پیوست و بعد از محاربه بسیار از کثرت شکست بر لشکر میرزا افتاده بجانب سرایان
رفتند و سیستانیان تعاقب نموده روز دیگر باز در سرایان جنگ واقع شد این دفعه نیز شکست
با فوج میرزا شکسته رو بجانب زمین داور نهضت نمود و ملک جلال الدین و باقی ملوک سیستان را عزم
تشتیت یافت اکثر مردم خراسان که بر سر او جمع آمده او را بتسخیر خراسان ترغیب مینمودند چون هرات
و سمت والا دواعیه قندهار زوالی در یافته از او مأیوس شدند اکثر از او جدا شدند و میرزا بقیه الحیله
خفیف گشته او را وقعی نماند و لشکر اوزبک نیز مکرر تا تخت قلعه زمین داور آمدند و از جانب مظفر حسین
میرزا با او کومکی نرسید قلعه را بجمعی سپرده بجانب قلات و هزارجات رفت و در قلات شتاه توقف
غارنشان سپاه که در قلات بودند و حسینی که میرزا … بود اراده نمودند که بدستی مظفر حسین
میرزا قلعه را تصرف کنند والده میرزا واقف شده ابواب دخول قلعه را مسدود ساخته با خواجه سراها
و جمله سوتات تکفل داری قلعه نمود و در این اثنا یکی از مردم سپاه تفنگی بجانب آن ضعیفه انداخته بزخم
آن تفنگ والده ماجده میرزا بعالم بقا پیوست در خلال این احوال و اثنای جنگ و جدال میرزا
از شکار رسیده بلطایف الحیل خود را بقلعه انداخته طایفه سپاه که از آمدن میرزا خبر یافتند دست
از محاصره قلعه باز داشته اظهار ندامت و پشیمانی کردند رستم میرزا بر آن طایفه دست یافته بازای این
بی ادبی قصاص خون والده اش اکثر طبقه سپاه که سر از جیب عصیان برآورده بودند بتیغ انتقام
گذرانید اما نظر بر آل حال خود انداخته چون تفرقه و پراکندگی در میان لشکر او راه یافته کمی
چنان بر سر داشت و بنابر اقتدار او زیجه او صنایع روزگار را در آن ولایت بر حسب دلخواه مشاهده نمینمود

اول بولایت بکر رفت با میرزا جانی بیگ ارغون والی آنجا که بجز مال سنه بجای هند اطاعت شاه
نمینمود و در آن حین نوبی از امرای پادشاهی بر سر او آمده بود ملاقات نموده او را نیز باطاعت و
انقیاد ترغیب نموده با خلق او روی توجه بجانب هند آورده بعد از وصول آن دیار بعز ملازمت
پادشاه کامکار والا جاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی گشت و آن پادشاه والاجاه مقدم او را گرامی
داشته در اول حال صوبه چنار را بجاگیر او داده منظور انظار شفقت آن حضرت عالمیان گردیده و در حین
که بحکومت ولایتی از ممالک هندوستان منسوب میگشت و بجهت جذب قلوب مظفر حسین میرزا
و بدست آوردن جند او در قندهار آن پادشاه حق پرور آتش لسان چندان مردمی و احسان
نسبت برستم میرزا بظهور آورده که مظفر حسین میرزا نیز مایل رفتن هندوستان شد زیرا که امرای
اوزبکیه که در خراسان بود خصوصا دین محمد سلطان و باقی سلطان اولاد جانی بیگ سلطان خواهر
زاده عبد الله خان والی توران که بحکم یرلیغ بحکومت و تسخیر آن ولایت مامور بودند ساحت
آن دیار را الکه کوب حوادث ساخته مکرر ارکهید و قندهار و سیستان فرستاده میانه ایشان و مظفر حسین
میرزا محاربات قوی بظهور پیوست و در اکثر معارک طایفه قزلباش ظفر یافته جنود اوزبکیه منهزم میشدند
و مع ذلک بهر وقت حواشی مملکت از هیبت غارت آن طایفه خالی بود و زراعت و آسایش از آن مردم
دوری گزیده و اکثر عظمای و اعیان قزلباش ملازمان معتمد کار آمدنی سلطان حسین میرزا نیز صلاح خود در
رفتن هندوستان دیده و بهتری جز آن نیافت اگر چه بعد از رفتن رستم میرزا عبد الله خان والی
توران ایلچی با تحف و هدایا نزد مظفر حسین میرزا فرستاده استمالت نامه در قلم آورده که هر چند میانه
اوزبک و قزلباش عداوت و توارانیان با ایرانیان رسم قدیمست اما او و سلاله کرام آنجناب ما هیچ
که با او جز محبت و دوستی امری در خاطر نیست و خیال رفتن هندوستان از دل بیرون کرده با خاطر
جمع در قندهار ساکن باشد و سکن چون ما بحضرت حقای نرسند و چون مکرر پیش لشکر قندهار و زمینداور
محاربات واقع شده خونها ریخته شده بود مظفر میرزا آن سخنان را حمل بر خدعه و فریب نموده اعتماد بر آن
نکرد و توهم برفتن میرزا غالب گردیده بمیل خاطر زنان سودای طبیعت قندهار که همت ایشان
بسودای معاش هند و جمعیت زر مصروف بود بالکلیه طبع میرزا از مملکت داری و ضبط ولایت قندهار
ملول بوده ممالک هندوستان را پناه آرامش خود دانسته قرار یک در جائی که تو گرفتیم سلطان حسین
میرزا بود و قبل از این مظفر حسین میرزا کریخته بجانب هندوستان تعهد نموده بود که میرزا بخدمت آورد
ولایت قندهار را بحضرت منسوبان آن پادشاه والاجاه دهد در این وقت قندهار آمده شروع کرده

کرد

کرد جناب میرزا را بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده در باب بیکجواهی و خلال مکی والده میرزا ام
پادشاه بود با وجود تمکن ساخت مجلا وعده داده اشکرها اوزبکیه علت شده رفتن هندوستان در خاطر
رسوخ یافت در اول حال والده و بیگمان خود را فرستاده بالاخره خود نیز بعد از تکرار مراسله و عهد
و پیمان عزیمت هندوستان و پادشاه والاجاه حکومت قندهار را بشاه بیگ خان کابلی حاکم سکش کرد
امرای بزرگ انجمن دولت و منصب پنجهزاری داشت و در آن وقت در حوالی چیان بود نامزد نمود شاه بیگ خان
مشار الیه خبر یافت که قزلباش بهم قندهار را در حسب الحکم پرداخته و طمع میرزا را بجانب هندوستان
ساخته با ده هزار نفر از لشکر خود و امرای پایانی ایلغار نموده بقندهار آمد و از جانب پادشاه والاجاه
پیش از پیش نسبت بمیرزا نموده وعده های جمیل داده جناب میرزا با اتباع خیمه و خرگاه بیرون زده لشکر
قزلباش را منظور در آورده با وجود آنکه تاریخ فوت سلطان حسین میرزا تا آن غایت که قریب بدوازده
سال انواع شور بحال آن سپاه راه یافته افراد مردم کار آمدنی بسیار کم شده بود در روی آنها
و لشکر منتها بر آراسته دیده بود غلط از کرده پشیمان شده مناسب گردیده و بر و بخاست دشوار نمود
که دل آن ولایت و ملک که رشک جنت و خطا و مسقط و محل نشو و نمای و بود بر داشته از مرتبه
سلطنت و حکم روائی بملازمت و نوکری بیگانگان تنزل نماید چون کار از دست رفته و تیر از شست پرید
ه بود پشیمانی سود نداشت و تفکر دور اندیشی باطل اسباب و معانی و طلبها فاخره و تکلفات
وافر جهت شاه بیگ خان بیرون آمد او را عذر خواهی نمود و بهر نوع توانست باز خود را بقلعه انداخته
در حصول مقصود سعی او خود و مردم کهنه سپاهی کار دان بود مهمی که بآسانی ساخته بود در عقده دشوار
چنداخت دیگر سخن میرزا التفات ننموده عذر آمدن خواست که چون در ساعت نیک داخل قلعه شده ام
بیرون آمدن مناسب نیست اگر حرف و حکایت ضروری داشته باشد بر اسد و دیگر به گفت و شنید
میرزا را پاس مقام دست داده بکام و ناکام دل از حکومت قندهار برداشته و بعد از تکلفات وافر سال
و هدایا که از جانب پیش بظهور آمده کوچ کرده با گروه انبوه روانه هندوستان شده چون بخدمت پادشاه رسید
منظور نظر عاطفت و اشفاق گشته بخطاب فرزندی و جاگیرهای عالم از جنسی یافت و او نیز پیشکشهای
پادشاهانه کشید جواهر نفیسه و مرصع آلات ایجو داشت بر طبق عرض و اخلاص ساده و اوضاع هندوستان
و ملکی ازان بوستان میرزا را خوش نیامد و هیچ چیز خرسند نبوده بالاخره میانه او و پادشاهی طرح
هر شست و لوازم خدمت کورنش مو بمو بسایر شاهزادگان بتقدیم رسانیده رفته رفته دست
جاگیرها بر داشته اکراه خاطر او بر پادشاه و امکنه ظاهر گردیده موجب غبار خاطر آن حضرت عالیشان گردید

در مقام استحقاق درآمده روز بروز آثار کدورت نمایان تر میگشت و چند سال باین وتیره گذرانیده و همیشه آرزوی آمدن ایران و ملازمت عتبهٔ علیای شاهنشاه صفوی نشان داشت وگاهی اراده مراجعت الهام مینمود و رخصت نمی یافت تا آنکه اعراض نفسانی بر او غلبه کرده پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بتاریخ سنه تسع و الف دعوت حق را اجابت نموده باجل طبیعی فوت شد و از او سه پسر در هندوستان ماند ۱ سلطان حسین میرزا ۲ اسمعیل میرزا ۳ بهرام میرزا اما چون رستم میرزا و حسین زنده بود با روزگار در ساخته ملازمت و نوکری پیش گرفت و با خان خانان ولد بیرام خان بحکومت ولایتی منصوب میگشت و بعد از ارتحال اکبر پادشاه و جلوس سلیم شاه پسر او همان دستور مکرم و معزز گردیده و برادران کوچک و ابو سعید میرزا در سنه ثمان و الف بجوار رحمت ایزدی پیوست و در آخر همان سال سنجر میرزا فوت شد و میرزا نام پسری کرد را داد خان خانان بود با دو سه پسر دیگر در اردو و الیوم که سنه هجری خمس و عشرین و الف رسیده رستم میرزا و پسران مظفر حسین میرزا با چند نفر از فرزندان ذکور و اناث در هند اند و تفتیش و تحقیق احوال ایشان بعد از مناسب سیاق تاریخ وقایع ایران نیست اما احوال سیستان مدتها بعد از رفتن رستم میرزا نوعی جنود اوزبکیه چون ولایت هرات از پیشتر شده اکثر اوقات میانه مردم اوزبکیه و سیستان محاربه بود ملکان قوام او چند گاه در آن ولایت حفظ نموده قلعه و مکان خود را قایم کرده بودند و اوزبکیه بعضی از مملکت را متصرف شده در مقام تسخیر قلعه او درآمدند و او بعد از بذل جهد تمام عاقبت کوچ و مردم خود را در قلعه گذاشته از راه کرمان عزیمت درگاه سدره نشان شاهی نموده در دار السلطنه اصفهان بشرف ملازمت فایز شده در مجلس خاص محرم حرم بزم اختصاص گردید چنانچه در قضایای آن سال نوشته شده و نواب کامیاب همایون با او مصاحبانه سلوک مینمود چون پایی در خدمت اشرف بسر برده هوس رفتن سیستان و دیدن فرزندان نموده رخصت انصراف یافت و چون به سیستان رسید اولاد و جانی بیگ سلطان که از جانب عبد الله خان بایالت سیستان و تسخیر ولایت نیمروز نامزد گشته اقتدار تمام یافته بودند و ملک جلال الدین مقاومت با ایشان در خود قوت و قدرت خود ندیده تا توجه نواب کامیاب شاهی ظل اللهی بخراسان صبر نتوانست نمود فرزندان خود را برداشته بقندهار رفت و چند گاه در آنجا توقف نموده عزیمت رفتن هندوستان و ملازمت اکبر پادشاه است که صیت کوس رعد آهنگ موکب نصرت قرین حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در خراسان بلند آوازه گشته و جواز ممالک خراسان بحیطهٔ تسخیر درآمده در دار السلطنه هرات مضرب سرادقات اقبال گردید مشار الیه

از قندهار

از قندهار برآمده و در هرات بشرف ملازمت اشرف رسیده و برتبهٔ ایالت و لقب ارجمند خانی سربلندی یافته ولایت سیستان باو تفویض یافت و الی حالت در آن ملک بکامروایی مشغول است راقم حروف تفصیل قضایای مذکور را بنوعی که تحریر پیوست از زبان او و مردم آن ولایت استماع نموده العهدة علی الراوی

ذکر محاربه که در ارغیان ترشیز میانه امرای قزلباش و تیمور سلطان اوزبک و برادران وقوع یافت و انهزام قزلباش

مخبر کارآگاه رقم پردازی یعنی خامهٔ مشکین طراز شیوه صحیفه راز گردانیده بود که بعضی از امرای خراسان خصوصا سلیمان خلیفه ترکمان و سلطان علی خلیفه شاملو که در ازای اعمال ناصواب از پرتو توجهات شاهی دور و از عنایات شاهنشاهی مهجور مانده بودند چون شنیدند که رستم میرزا با مظفر حسین میرزای برادر بزرگتر محاربه نموده بر او ظفر یافته و در قندهار لوای سلطنت افراخته جراید اخلاص و اعتقاد خود را بدست مساعی ابتر ساخته و روی ارادت بکامل نامرادی تحریک اسمعیل نمودند سلطان علی خلیفه بخودسری بالکای قاین که حسب الحکم اشرف به علیقلی خان شاملو تعلق داشت رفته با او جنگ کرد و بر دست طایفه قتل آورده تغلب الکای قاین را متصرف شد اظهار هواخواهی رستم میرزا نمود چنانچه مفصل از این سعادت بیان شده و سلیمان خلیفه با مردم خود از طرف مشهد با روز مینا آورده و از اعیان قزلباشیه تبریز مثل اسلام بیگ شاملو و سرطبقهٔ مردم خراسان که از آشوب و فتنه اوزبکان احوالشان اختلال پذیرفته بود از رفتن امرا آگاه گشته و انکار ماهی چند داشته روی توجه بآن طرف آورده جمعی کثیر نزد او جمع شدند اما تا رفتن ایشان میانه برادران صورت صلح روی نموده قندهار به دستور سابق بمظفر حسین میرزا تعلق گرفته رستم میرزا بزمین داور و ولایتی که در تصرف داشت امرای مذکور را بسلطنت خراسان و آمدن آن ولایت ترغیب مینمودند تا آنکه او باستدعای جماعت افشار بفراه آمده از آنجا عزیمت سیستان نمود و مهمات او در آن ولایت چنانچه در فوق در طی احوال شروح تحریر یافت صورت نپذیرفت و چهره از آمدن خراسان نیز خالی کرده آن جماعت از او مایوس شدند بالآخره سلیمان خلیفه مباشر رستم سلطنت نامها از او باسم امرا و اعیان خراسان کرده هر یک را بتفویض ملکی مخصوص گردانیده روی توجه بخراسان آورد و سلیمان خلیفه بولایت تون و جنابد که الکای او بود رفت و سلطان علی خلیفه شاملو قاین را متصرف بود و علاوه مقیم ایشان و طبقهٔ قزلباشیه که در خراسان مانده بودند جمعی کثیر بر سر ایشان جمع شده هر یک قشون آراسته ترتیب دادند مصطفی خان را که حسب الفرمان همایون اعلی حاکم طبس بود طلب نموده باراده تسخیر و تصرف بعضی محال خراسان

که تا غایت اوزبکیه متصرف تمام وراء شوده قلاع آنها در تصرف اهالی و اعیان آنجا بود و از مقام
خود حرکت کرده به تربت زاوه آمدند و در آنجا از امرا و اعیان شاملو و استاجلو و ترکمان و قاجار
مردم اولاد قباد خان و غیرهم تا موازی چهار هزار کس جمعیت نموده از اهالی خراسان نیز گروه
خواه قزلباش بودند جمعی بمعاونت ایشان کمر بسته باتفاق بر سر قلعه کرات تربت زاوه سید محمد سلطان
اوزبک را محاصره کردند بعد از چهل روز قلعه و نهال و را بیرون کردند اما قلعه و نهال ورا بیرون
کردند اما قلعه خود را فانگرده و از آنجا فرار نموده جمعی کثیر از مردم او بقتل آوردند و او بسلامت از
معرکه بیرون رفته به تیم سلطان و برادران او که حسب الامر عبدالله خان در خراسان بودند پیوست
و امرا از آنجا عزیمت قلعه ازغند که در تصرف میر محمد قاسم ازغندی بود نموده بدان طرف حرکت کردند تیم
سلطان و برادران از وقوع این حالات آگاه گشته دفع و رفع آن جماعت را وجهه همت خود ساخته از
میر قلیبابا کوکلتاش حاکم هرات نیز استمداد نموده با گروه انبوه بر سر قزلباش آمدند قزلباشیه با
استعجال با یکدیگر جدالی از غند ق نموده و بر سر ملکی که طایفه اوزبک از کرک استاده اند آطع بر و تیز
کرده و در کمین آن نشسته بودند با یکدیگر گفتگو نمودند القصه چون از آمدن اوزبکیه واقف شدند
و عدد لشکریان تیم سلطان را زیاده از دو هزار سپاه و نشان میدادند و همگی ال مجادله نهاده رو
توجه بطرف جنود اوزبک آوردند و در ازغند نزد شیر بلاقی ز بعضی روی داده از جانبین صف سپاه
آراسته گردید و سپاهیان اوزبکیه دلیرانه قدم در معرکه کارزار نهاده آتش محاربه مشتعل ساختند و هرچند
لشکر قزلباش تاب اوزبکیه نیاورده لشکر دست چپ در عین محاربه دیگر داد بودند که دست راست
شکست خورده بقول رسیدند و لشکر قول خوف و هراس بخود راه داده در جنگ سستی کرده در مقام
ما نعنو شوانستند و در آمدن اختیار شکست خورده راه انهزام و دست راست خبردار شده ایشان را
نیز پای ثبات و قرار سست شده مجملا از صدمه جنگ و مدافعه باز مانده راه انهزام پیش گرفتند سلیمان
خلیفه سردار لشکر بود چون مرد قوی جثه ثقیل البدن بود در عین اضطرار رفتار گرفت در کنار معرکه از
اسب افتاده بدست اوزبکیه درآمد بقتل رسید سلطان علی خلیفه از معرکه بیرون رفت بجانب سند
اما از خوف اوزبکیه در آنجا قرار نتوانست گرفت چون عراق او در ولایت طبس بود خواست که معهود
از قاین طبس رود در راه جمعی از جنود اوزبک با او رسیده در حصار قدیم او نیز بالجاسی محاربه روی
نموده سلطان علی خلیفه مغلوب گشته در آن واقعه بقتل رسید شاه ور داق سلطان ترکمان که
یکی از امرای آن معرکه بود از جنگ گاه بیرون آمد و در هیچ محل توقف ننموده از راه طبس بدار العباده یزد

آمد چون در خراسان مخالفتی چند از اوزبکیه بظهور آمده بود و از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی خایف بود در بروقت
نتوانست نمود بعزیمت انگشت سیاه اوزبکیه رود باز روی توجه بخراسان نهاد او نیز در راه بجنود اوزبک
رسیده بقتل رسید علیقلی سلطان آسایش اغلی بعد از انهزام بجانب هندوستان رفت مصطفی
خان با اکثر مردم خود بسلامت به طبس رسیدند اما بعد از چند گاه که در طبس بود و آن خطه آن
میشود بیرون رفت چون دست و پای در آن سرحد میزد و اوزبکیه از او در حساب بودند تیم سلطان
او را در تون شنیده با چهار هزار اوزبک بر سر او آمد در شهر بند بوده بود قدر اعدا از خراسان
همراه داشت متقلای لشکر اوزبک خواستند که او را از شهر بند بیرون اکشند از حدود شهر طریق
فرار بر گشته مصطفی خان که از کیفیت و کمیت لشکر اوزبک و سرداران ایشان خبری نداشت از عقب
کشتن متقلای دلیر شده بتعاقب ایشان بیرون آمده و اوزبکیه عطف عنان کرده جنگ در پیوسته شد و
او با فوج قلیل که همراه داشت مردانه پای ثبات استوار داشته بمحاربه اعدا مشغول بود که رایت
تیم سلطان بعده وارد و خاص و عام نمایان شد مجملا مصطفی خان در دریای حرب غوطه خورده بدست
اوزبکیه درآمده بفرموده تیم سلطان بقتل رسید و بسیاری از طبقه قزلباشیه در این معارک کرگر
پیوست ساخت امرای به عهد بی اخلاصی طایفی راه عدم پیمودند این اخبار در دار السلطنه قزوین
سامع جلال وجاه رسید چون آن طبقه پرامدرفته بودند نامی به یافته و فی الحقیقه سرکب بلکوا
نعمت کرده را آمده بدست جنود چینی بجزای عمل رسیدند اما حضرت اعلی از قضیه مصطفی خان که مرد
دلیر مردانه اخلاص گزین بود و از دور غیرت و کمال مردانگی در آن جنگ رعایت آن طبقه اختیار نموده
بود متاسف گردیده و ایالت طبس را به تیمور سلطان کسکر قوم او که بدرگاه معلی بود تفویض نموده
بآنصوب فرستادند اما چون اوزبکیه در آن سرحد دست دراز نکرده او از عهده ضبط آن سرحد
بیرون نتوانست آمد و در ثانی الحال الکای طبس بمحراب خان که مرد مردانه و عاقل فرزانه بود از
شجاعان روزگار است تفویض یافته بآنصوب فرستادند و او ماحیین فتح خراسان آن سرحد را بواجبی
ضبط نموده مردانگیها از او در آن سرحد سمت ظهور یافت که از سیاق کلام آینده بوضوح می پیوندد
راقم حروف حقیقت این قضایا را که بنوعی شنیده یافت از حصار آن معرکه استماع نموده در این سال
حضرت معلی سلطانم همشیره موسی سلطان موصلو که حرم محترم شاه جنت مکان و والده معظمه نواب
سکندر شان اسمعیل میرزا بود و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی با آن جده گرامی بسیار باادب سلوک میفرمودند
وارد دولتخانه مبارک قزوین مریض گشته بعالم بقا پیوست سن شریفش از هفتاد متجاوز نموده در دار

دهشتاد بود که سفر عقبی اختیار نمود عورت خیره عابده زاهده بود و او اخر زمان شاه جنت مکان توفیق
سعادت حج یافت از آثار خیر او رباط خشکرود حوالی قم است و بنای است که در زمان سلطنت فرزندش حضرت
سلطان محمد پادشاه بنا نموده باتمام آن موافق گردید وقایع و سوانح سال تخاقوی ئیل یونت ئیل موافق
سنه ثلث الف هجری که سال هشتم جلوس حضرت اعلی ایام دگر انجمن افروزی کرد
سلطان چمن حلم و فیروزی کرد ، چون فصل شتا بنهایت انجامید و افسردگی جهان به بهجت و خرمی
تبدیل یافت بیت روی هوا لطف آمیز شد ، باد بهاری طرب انگیز شد ، نشاط سیر و شکار
گیلان که فی الواقع در بهار از لطافت هوا و کثرت ازهار از سایر ممالک و اقطار امتیاز تمام
دارد از خاطر شهریار کامگار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی سر بر زد و بامضای این عزیمت از مقر
سلطنت در حرکت آمده عنان توجه بآن صوب انعطاف دادند و فرهاد خان که در آن وقت حاکم گیلان
بود جهت تهیه اسباب ضیافت و خدمت رخصت یافته در مقدمه روان شدند و حضرت اعلی چون
بالکای طارم نزول اجلال فرمودند چند روز در موضع منجیل و خرزویل که دو قریه است از قری
طارم در دامن کوه واقع شده و چنارهای بزرگ بر یکدیگر ترتیب داده اند باغات بسیار پر اشجار و
کهن کشیده و چشمه های صافی خوشگوار از قله آن کوه بپایان آمده از یک مجاری میگذرد و در فصلی
چنان سرمنزلی از باغات آنجا از کثرت شکوفه و ریحان از باغ جنان نشان میداد توقف فرموده
بساط عیش و نشاط گسترانیده بودند و از صباح تا رواح در مجلس بهشت آیین مقربان محفل ارم زیب
جام ارغوانی از دست ساقیان زهره جبین کشیده صدای نوشانوش شادکامان بفلک اطلس پوش
میرسید و مطربان خوش آهنگ و مغنیان بزم چنگ خط در کار رود و رنگ مینمودند و همچنین
جمیع مردم که در آن وقت ملازم رکاب نصرت انتساب بودند از خواص و عوام و اقنا و غلام بعیش و طرب
مدام مشغولی نموده در آن چند روز داد فراغت و خوشدلی دادند و از آنجا رایت جهانگشای را از راه
الکای کوهدم گیلان از غبار سم سمند شهریار جهان عطرسا گردید فرهاد خان و اهالی گیلان بسعادت
زمین بوس فایز گشته منظور نظر التفات شدند و حسین خان والی کوهدم بشرف بساط بوسی دریافت
بقدر امکان بوظایف خدمات قیام نموده اقامت و شادی بسیار ایثار عساکر نصرت شعار
کرده علی الصباح که خسرو کواکب دست امید از دامن حوت کوتاه کرده در گردون حمل جای ساخت
حضرت اعلی نیز سمند گردون خرام را بجانب الکای کوهدم تحریک داده از آنجا خطه جنت نشان
لاهیجان از یمن قدوم موکب همایون رشک باغ جنان گردید عموم مردم آن دیار از غبار سم

سمند جهان پیما روشنایی دیده جهان حاصل کرده فرهاد خان بوظایف پیشکش و خدمات اقدام نموده
و نسبت بتمامی امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت و لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید اما جمشید خان
حاکم گیلان بیه پس که حسب الالتماس فرهاد خان حضرت اعلی مجددا حکومت آن ولایت را باو ارزانی
داشته بود قبل از ورود موکب مسعود دیهیم بدستور قرد و عصیان که جبلی ذات او بود ظهور آورده
عهود و مواثیق که با فرهاد خان بمیان آورده بود نابوده انگاشته حشری انبوه از متجنده گیلان
فراهم آورده با موری که دور از طریق موافقت و متابعت بود اقدام نموده و محصلان که جهت ایصال
باج و خراج همراه برده بود بی نیل مقصود باز گردانیده بود بعد از وصول موکب فیروزی نشان الکا
تمام بشیوه مرضی داشته خار ادبار دامنگیر او گشت و به یکبارگی بساط حقوق تربیت حضرت اعلی را
از انبساط خاطر در نوردید روی از آستان سعادت آشیان بر تافت و شرف عتبه بوسی که موجب
احراز سعادت او بود دریافت در کشکر نیز امیره مظفر برادر امیره سیاوش بشیوه قرد و عصیان
پیش گرفته شور افزای عرصه طغیان بود از آنجهت که بسیاست شاهانه در معرض آمده جمعی از عساکر
فیروزی مآثر که در آن وقت در ظل رایت فیروزی آیه مجتمع بودند بدفع او نامزد فرمودند و فرهاد خان
چون رسم کارسازی احوال باعث استخلاص و تکمیل مهمات او شده بودند در آن وقت التماس
داشته بود که رفع فتنه آن بخت برگشته نابکار را باو حواله شود حسب الالتماس عساکر گرکی
لشکر فیروزی مآثر اختصاص یافته بدان طرف روانه شده و یکهزار نفر پیاده تفنگچی که از اصفهان بموجب
حسب فرمان آمده بودند بموافقت او مامور شدند پیاده گان مذکور از صواب دید الیاس بیک بیکباشی
صحبت قاچار در کشکر زدند و بحکم جهانمطاع سپاه دیهوسته که ذوالفقار خان قرامانلو امیر الامرای
آذربایجان با تمامی چریک آن ولایت از راه استارا و طوالش در حرکت آمده بتحت الکای کشکر را
از لوث وجود ارباب قرد و عصیان پاک گردانند و امیره مظفر برادر امیره سیاوش را که از بخت
برگشتگی در آن ملک شور انگیز و شور افزا گشته راه مخالفت میسپرد بدست در آورده بدفع فتنه عصیان
بپردازد و حضرت اعلی بنفس نفیس در بلده لاهیجان توقف فرموده فصل بهار را در آن ولایت به سیر
و شکار گذرانیدند و همیشه بعشرت و کامرانی بسر میبردند و از اهالی گیلان میر عباس که حاکم گشته
و حسین خان حاکم کوهدم همراه فرهاد خان به بیه پس رفتند و کیا فریدون که مرد راست اعتقاد
نجیب بود در ملازمت اشرف بوظایف خدمات قیام مینمودند چند روزی بهوای سیر دریا بکنار رودسر
بشکار خوک در خاطر همایون جای گرفته در جنگل گیلان محلیست که خوک بسیار میباشد و همیشه حکام گیلان

در فصل بهار بشکار آن کوهسار رفته خوک بسیار صید جهانبینه و شکار رنگول اشتهار وفی الواقع
تماشای غریبست راقم حروف در صیدگاه در ملازمت اشرف بود ملاحظه نمود که حضرت اعلی ده
پانزده خوک بزرگ قوی هیکل که هریک برمثال گاوی بوده بتفنگ و لدوز شکار رفته بودند در آن روز
شکار نمودند در آن روز بهتر و مردانگی از آن حضرت مشاهده افتاد که خرد و جزوه پیش انگشت تحیر
بدندان تعجب گزیده چنین اشتغال آنست که بر عالیان پوشیده نیست که مردم گیلان بجانب خفیف عقل
و تیره رای و بی عاقبت اند و هنگام قامت آن جماعت در جوچار خلاف بالا کشیده و از خوان مواهب
ازلی جز مایه عذر و بیوفایی بخشیده اند و بوی مروت و مردمی بمشام ایشان نرسیده و عموم مردم آنجا
بمردم طالب فتنه و آشوب اند که اگر بزرگ زاده در عهد سلطان منتقل با داده روی به جیش مخالفت
و اضلال نهد مجموع خلایق بی درنگ آهنگ ملازمت او نموده در روز اول چیقی فاحش دست میدهد
و در هنگام روز بروز از رحل و استماع خبری که از خود بخبری با ایشان رساند عقد جمعیت آن گروه پریشان
عاقبت از یکدیگر باشتین بشامت آن گرفتار میگردند و روز دیگر اگر همین نوع صحبت نماید همان
حرکت از ایشان بتقدیم میرسد و با آنکه جنس ایشان حاصل باشد که فرد را بشامت آن گرفتار
شده امروز را مغتنم شمرده اصلا در عواقب امور منهامه و جهت کرده دولت نااستوار خود را
در عرصه هلاک می اندازند و دو بار آشنا با حقوق ملک خوردگی هرگز خالی از اتفاق یکدیگر بوده اند هر
یک کمان مضرتی از دیگری بخود می برده اند چه بسیار این قسم اعمال ناهنجار از آن قوم بکردار رسیده
باشد و همانا که آب و هوای آن ملک جز این تقاضا میکند و هر چند روزگاری در آن دیار دم از استقلال
میزده و اکثر سرداران بیجا به تیغ غدر گشته سر در سر فتنه و شورش نهاده اند از قومی چنین احتراز
کردن در مذهب اهل خرد واجبست بل واجب بیت همه کار ایشان سراسر هباست • بقومی
چنین تکیه کردن خطاست • القصه حضرت بهمه شکار بهشت یار کامکار متوجه بوده بودند که قریب
دو هزار پیاده از مردم گیلان که شمه از صفات ایشان مذکور شد در آن کوه جرگه انداخته بعضی
شکار را از جلی پیش که از دو جانب غیر ساخته راه بیرون شد مسدود کرده بودند از جمعی دیگر در میان
دره پر درخت صید را با آواز سفید مهره و تفنگ رم دهند مجملا حضرت شاه جمجاه با معدودی
از مقربان درگاه و جمعی کثیر از عظما و مردم گیلان بشکارگاه توجه فرموده شب در موضع ملاط که
سلاطین گیلان در آنجاست و در دامن کوه پر درخت واقع شده تاریخ بنا را در آنجا حاشد و فی الواقع
از مواضع لطیفه گیلانست نزول فرموده بودند روز دیگر بشکارگاه از فرقه مردم پادشاه جمجاه

درنهضت

درنهضت پادشاه چون سپاهان در ور آمدند حکم فرموده بودند که تفنگچیان بکار خود مشغول شوند که گرد و دیگر
از صدای سفید مهره و تفنگ گرگ دشت و دار و دود و پاره وطنی تمام جنگل تاریک شده و آن حضرت از غایت
شعور و شجاعت که از اجداد بزرگوار بل وصی سید ابرار یادگار دارند اصلا از ازدحام آن قوم چپاک
باک نداشتند در آن عرصه تنگ و تار نمودند و مقابل دزد و از آن قوم حساب برنگرفتند اگرچه عقلا این معنی
دور از اندیشه حزم و طریق احتیاط شمرده اند چه سلاطین کامکار را ملاحظه حزم و احتیاط از مهمات
کارخانه سلطنت است اما حضرت پادشاه علی الاطلاق بنوعی صلابت و مهابت آن حضرت را در دل
دوست و دشمن جای داده که هیچ آفریده را یارای آن نیست که نسبت بآن حضرت عذری در خاطر
گذرانند بلکه مهر است که آفتاب عالمتاب را از تعرض خیل ستارگان چه نقصان آید و چون عنایت پروردگار
عالمیان شامل حال این پادشاه رسته و ده خضالست یکی بر عاطفت ربانی و دولت خداداد او کرده و احتیاط
از آن گروه عذر بخاطر راه نمیدهد چه بوسته در امثال این امور زبان حشمت حال با شغال کو با کرده
بیت مرا دو چشم از یکست عقده بلاک • گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک • و همچنین
کنار دریا بار رو نمودند در میان شاهی نشسته عنان آن جوهست جمعی از گیلکان بجانب کشتی بان رو داده
از سفید رود با آن طرف میل فرموده بودند تا آنکه بعد از زمانی در بار جمعی از مقربان و مخصوصان رو
از گیلکان کشتی بان ستاده عبور نمودند القصه نواب همایون چند روز در اطراف و جوانب دریا
و کنار گشت به سیر و شکار بود بسر فرموده و دیگر باره خطه لاهیجان بعز قدوم سعادت لزوم
عزت افزای بهشت برین گردیده در خلال این احوال یکی از معتمدان امیره سیاوش والی کسکر که
مقید و محبوس بود از کسکر بدرگاه جهان پناه آمده از روی دولتخواهی مسامع جلال شاهنشاهی
رسانید که امیره مذکور مخلص خود را از حبس دیده در مخالفت برادر و اولاد قصور نموده و پیوسته
ایشان را بمخالفت و عصیان ترغیب مینماید و مراسلات از صحابی برادر میرسد و یکی از آن مکتوبها
که مبنی بر حکایت مذکور بود بنظر اشرف رسانید از تحرکت با برومیت و غضب شاهانه که دریا روی او
بزلال مروت و مرحمت انطفا پذیرفته بود و دیگر باره اشتعال یافته قتل او فرمان داده بودند اگرچه آن
شخص اظهار اغراض این حکایت عرض اظهار دولتخواهی بود اما آنچه مذکور خاطر و مقتضای طبیعت
او بود چنانچه در باب مردم گیلان سمت گذارش یافت بعمل آورده و شهریار پاک اعتقاد بنا بر آنکه آن
شخص حقوق خدمت امیره مذکور را بر طاق نسیان نهاده و نسبت بولی نعمت کفران ورزیده و با آن
امرا اقدام نموده بقتل او نیز فرمان داده سر او در یک ساعت در برابر یکدیگر از دست ساقی اجل شربت

فتنه چشیده بود فی الحقیقه مردود را کفران نعمت دامنگیر گشته بجزای عمل خود رسیده بود و چون زیب و داد آن
نوروز سلطانی گذشت دگر باره روی بالشند آورد رایات نصرت آیات عزم مراجعت جزم کرده
عظمای گیلان خصوصاً کیا فریدون را بصوب نوازش اختصاص داده بخلعتهای فاخره و تاج و کمر مرصع
سرافراز و گرامی گردانیده بودند روی سعادت بمستقر عز و شرف نهاده دار الموحدین قزوین بمقدم
شهریار سعادت آیین رشک اعلی علیین گشت **ذکر عصیان و طغیان علیخان در گیلان و لشکر کشیدن بر سر**
او و گرفتاری آن مخذول و جمعی از معاندان تیره روی دولت ابد پیوند چون علیخان سعی و اهتمام
فرهاد خان بار دیگر بسریر حکومت گیلان بیه پس متمکن گشته رایت استقلال برافراشت همگی سپاهیان
آن ولایت که بجلادت و شجاعت از سایر مردم گیلان امتیاز داده بودند بسر او جمعیت نموده بودند چون معلف
بود و هوای خودسری در سر داشت در اندک وقتی [illegible] بدماغ او راه یافته بیاری مال و عقار
و عهدها استوار گیلانیان غدار مغرور گشته قدم از دایره اطاعت بیرون نهاد و عهود و مواثیق که با فرهاد
خان در میان آورده بود نابوده انگاشته باظهار کلمه عصیان زبان برگشاد و در آن وقت که الکای
گیلان بیه پیش بقرقه دوم همایون شهریار پاک کیش [illegible] اندیش بعرصه جهان پیشی گرفت از عدم
مساعدت بخت و برگشتگی اقبال شرف خاکبوس آن قبله آمال در نیافت و بجدال محال محاربه با لشکر
منصور [illegible] لشکر و اسباب قتال و جدال بپرداخت و دربندها و گذارها با چوبها و ریگه شوارع را مضبوط
ساخت و از همین غافل است که صعوه حقیر را تاب چنگال شهباز [illegible] پرواز اوج اقبال [illegible]
نشاید این جرأت و جسارت در عرصه زوال و نکال آمد العرصه چون خبر همایون فال شهریار بهمال
وصول بر دیار گیلان انداخت و خبر عصیان او در جلگا و [illegible] آن نواز تافت بحر غضب پادشاهی بتلاطم
گشته عساکر گردون مآثر چنانچه مذکور شد بسرکردگی فرهاد خان بر سر او رفتند چون از سفید رود عبور
نموده روی بالکای بیه پیش نهادند بمجرد آوازه وصول عساکر منصوره تزلزل تمام بحال او راه
یافته مرتبه مرتبه آن جمعیت و ازدحام روی بتفرقه و پراکندگی نهاد و فوج فوج سرداران آن قوم از آن
جاهلان روگردان شده بخدمت جناب خان مبادرت نمودند و اکثر محال بیه پیش از عبور لشکر ظفر
اثر پایمال حوادث و نهب گشت و هر کس در آمدن تعلل ورزید اموال و جهات او در عرصه نهب و
غارت آمده علیخان آثار ضعف و انکسار در ناصیه احوال خود مشاهده نموده اکثر اعوان و انصارش از او
فرار پیش گرفتند با دلی پر غم همعنان محنت و ندم روی بالکای قومس که مسکن قدیم و جد پدر او بود
نهاد و مردم او نیز از اطاعت او سر باز زده و طریق موافقت پیش نهادند و از امداد و اعانت امیر مظفر نیز

کرد از آسیب لشکر آذربایجان بحال خود در مانده بود و مایوس گشته با خود اندیشه نمود که بکام و ناکام روی
مملکت را طلاق گفته شود و جواهر نفایس اموال خود را بر کناره دریا برده از آنجا در کشتی نشسته بیم جانی
آن داد و رطه هلاک بساحل نجات رساند چون فرهاد خان جمعی از دلیران بیشه شجاعت ضبط دریا کنار نموده
و مرد و زن بود در پی تیر موافق تقدیر نفسشان دیت چو شد بخت بیدار او جهت خواب • بر او بسته شد
راه و رای صواب • پشیمان شد از هر چه خود کرده بود • ولیکن ندامت نبد اشتت سود • آخر
الامر لاعلاج شده بوضع نزیج از اعمال قومس که مولد و منشاء علیخان و اجداد او وست بپناه بردا
اکثر مردم آنجا بجرأت و همت معروف میباشند و منفذ آن با معدودی از هواخواهان و مردم
نزیج بکوهای سخت و دره‌های پر درخت قریب بجایی که از اساس نکته ابخار و روز آفتاب بر هر دوری
ذره ذره در آن تابش و از بسیاری اغصان و اوراق باد صبا را مجال و زیدن ندارد نمود و تحصن
جسته بشرایط حزم و احتیاط قیام می نمودند و سرداران بیه پیش بر حسب تکلیف و تخمین او مشغول
گشتند بعد از چند روز بتحقیق پیوست که بوضع نزیج رفته در کوه و بیشه آنجا که راههای خطر و صعوبت
دارد آرام گرفته بعد از استماع این خبر فرهاد خان امر فرمود که غازیان شجاعت دمار آن کوه را
مرکز وار در میان گرفته بر دور آن محیط گشتند و گروه پیاده بر سر آن کوه و بیشه نهادند و از عجایب صنعت الملک
که از کثرت درخت و زمینهای پر گل و لای و سختی و جنود انبوه بیشه را عبور از آنجا دور میشود با لا وقت
آثار جلادت و شجاعت ظاهر ساختند و از آنجا بجانب علیخان با هواخواهان و کرد سر و قشر
ایشان کامران نوعی بود سر جماعت در سر کشیده بهمه امکان در حفظ جان خود میکوشیدند
و اکثر اوقات جنگل در بیشه بکر رسیده میان فریقین نیز آن محاربه و مجادله اشتغال داشت و او
هر شب جایی و هر لحظه در مکانی بسر برده از هیبت جنود ظفر و در کوه و بیشه و دشت پیش ایشان
کمیاب بود لحظه در این کنج منزل آرام و قرار نداشت و تا بیست و نیز قریب دو ماه روزگار تیره گذرانید
و چند مرتبه غازیان در میان بیشه با او رسیده جنگ در پیوسته بسیاری از ایشان بقتل آورده او را
منهزم ساختند و با زنده او را کوه کشیده و از جانب آذربایجان ذوالفقار خان با ده هزار سوار و پیاده
آن ولایت جمع نموده بر حسب فرمان روانه گیلان شد. و از راه استاره و طوالش بر سر کسکر آمده دربار
گناره و سایر شوارع را مضبوط ساخته آتش نهب و غارت در آن ولایت افروخته گشت و امیره مظفر
با مردم کسکر و سپران امیره سیاوش که طغاوگر بیا در آن وقت با او اتفاق نموده بود و در نوبت
خودهای بیات فشرده مستعد رزم و پیکار گشته و ذوالفقار خان با لشکر آذربایجان بر سر ایشان

ناچار حربی صعب اتفاق افتاد و جمعی نامعدود از مردم لشکر بقتل رسیده اموال و اسباب ایشان
در عرصه تاراج آمد و امیره مذکور با اتفاق رفقا طریق انهزام پیش گرفته از همه جانب راه فرار
مسدود و ساحت و سیلاب بلا را چون محیط دید حیران و سرگردان قدم در جنگلستان نهاده و بنیان
از زنان و کودکان لشکر بقتل و اسیر گرفتار شده بقیة السیف جهت محافظت اهل و عیال از راه غفلت
و متابعت نهاده باردوی ذوالفقارخان مجتمع گشته و بجان و مال امان یافتند و غازیان شیر شکار
بطلب امیره مظفر و برادرانش سر در بیشه و کوه نهاده و بتفحص مشغول گشته عاقبت او را در محلی یافته بر
سر او تاختند مشارالیه با رفقا در میان گرفتند و ایشان دل از جان برگرفته بعقد اطاعت و [illegible] کوشش
مینمودند تا آنکه از ستیزه و آویز عاجز گشته راه فرار مسدود یافتند و بجز گرفتاری چاره نیافتند غازیان
ظفرنظام امیره مذکور را با برادران دستگیر ساخته آورده بودند ذوالفقارخان بعد از گرفتاری ایشان متوجه
اردوی ظفرقرین خان گشته [illegible] شده و از جانب عساکر ظفرمآثر فراز و نشیب کوه و بیشه را فرو گرفته
در گرفتن علی بیگ علیخان سعی و اهتمام مینمودند چون پنجه زمان امان کار بر او تنگ تر شد و بهر جانب
توجه مینمود فوجی از شیران بیشه کارزار در آنجا مستعد رزم و قتال بودند ناچار با کمال اضطرار
در طلب [illegible] اطلاع لشکر [illegible] با چند نفر از هواخواهان شل کاران و غیر آن که با او یکدل و یکجهت
بودند از بیشه بیرون آمدند و چون قراولان لشکر منصور از نزدیک دود [illegible] احاطه نموده
راه بیرون شد مسدود بود روی به آبادانی آن موضع آورده بمنزل یکی از [illegible] در آمده با
[illegible] شدند و صاحب آن خانه از کمال جوانمردی بخلاف اطوار گیلانیان مقدم ایشان را گرامی داشته
روی از محافظت ایشان بر نتافت و بقدر امکان بخدمات قیام نموده در اخفای ایشان میکوشیدند
و غازیان شیر شکار همچنان در آن بیشه متفحص بودند و اثری از وی نیافتند و اصلا [illegible] در خاطر
خطور میکرد که مدتی در خانها متواری باشد زیرا که اکثر خانهای غازیان عظام نزول نموده
مسکن و ماوای داشتند و مجال نمیبود که مردم ده بدین امر غریب جرات و جسارت نمایند القصه
چون امتداد یافت و [illegible] چهره مقصود از نقاب حجاب جلوه [illegible] نمود ازین رهگذر عساکر
ظفرمآل بکمال ملال دست داده حظ خواب و آرام نداشتند تا آنکه نسیم مراد از مهب آرزو وزیدن
آغاز نهاده و بشارت گرفتاری [illegible] بمعسکر ظفرقرین رسید حقیقت گرفتاری او آنکه جمعی از غازیان
که در آن حوالی مقام داشتند بوی از آن حال استشمام نموده در مقام تفحص در آمدند صاحب خانه
مهمان خود را از آن حال خبرداری کرده [illegible] ایشان از آنجا بیرون آمده باز روی بجنگل آورده

و برخی از غازیان خبردار گشته قدم در پی ایشان نهادند و در کنار بیشه با ایشان رسیده از جانبین
دست بآلت کارزار برده آتش حرب افروخته گشت و مخالفان بنوک ناوک دلدوز شیر غازیان را
از خود دور کرده جمعی زخمدار شدند و چند روز بقتل رسیدند و دلیران رزم آزمای اصلا از
کثرت سهام ایشان اندیشه نکرده سر از دنبال علیخان بر نمیداشتند یکی از قورچیان بزرگان
حیدربیگ [illegible] اعلی نام باو رسیده و دو تیر کاری از کمان رفیق علیخان خورده با وجود آن
حال پیاده بسر او تاخته به نیروی دولت روز افزون دست در کمر او انداخته نگاه داشت و کمان
مذکور بقصد آنکه علیخان را از دست او خلاص سازد با شمشیر برهنه بسر او دویده چند زخم بر او زد
و مشارالیه از کمال غیرت و مردانگی دست از او باز نداشت و چون زخمهای مهلک یافته بود دست
از کار رفته قدرت آن نداشت که علیخان را در قید گرفتاری آورد اما چندان نگاه داشت
که یکی از غازیان رسیده از پس سر علیخان در آمده او را در بغل کشیده و دیگری کمان را در آغوش
گرفت و همچنین یک رفقای او گرفتار گشته ناچیز یافتند عساکر نصرت مآثر ازین حال هجوم غازیان
ظفرمآل در قید سلاسل و اغلال در آمده بخدمت جناب خان آوردند و ایشان را نیز با امیره
مظفر و برادرانش در بند و زنجیر کشیده حقیقت گرفتاری مخالفان دولت عرضه داشت پایه سریر
خلافت مصیر گشت بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ذوالفقارخان را به ملتفات از حد بیرون نوازش
نموده شخصی که او را گرفته بخلع فاخره و کمر مرصع و جیقه و پنجاه هزار دینار رکنی و پنجاه تومان عراق
باشند سرافراز ساختند و چون حیدربیگ آثار جلادت و شجاعت بظهور آورده بدرجه شهادت رسیده
بود شهریار کامکار بازماندگان او را نوازش فرموده بین الاقران بعنایات خسروانه و خلع فاخره
شاهانه سرافرازی یافتند و حکومت ولایت لشکر با [illegible] سلطان قاجار سرافرازی شفقت شد
القصه ذوالفقارخان حسب الفرمان شهریار گیتی ستان مهمات گیلان را از رعیت و لیام بر حسب مرام
انجام داده با اتفاق ذوالفقارخان و عساکر ظفرنشان و عظمای گیلان و کامران روی توجه بجانب
سعادت آشیان نهادند و چون بحوالی دارالسلطنه قزوین رسید حسب الامر اعلی جمیع مردم شهر از اناث
و اوباش و مردم مسخره و اجلاف و معرکه گیران با دایره و دهل و [illegible] باستقبال علیخان رفته خفتش را
با این عالم بشهر آورده در چهل ستون بنظر شهریار کامکار در آمدند و روزگار مضمون این مقال بر زبان
حال ادا مینمود بیت
سری که گردن از امرت کشیده گردنش ・ به آستان تو آنکه کشان کشان آورد
حضرت پادشاه مؤید کامکار با گرفتاران بزبان سرزنش و عتاب و خطاب فرموده ایشان سر بجانب

درپیش افکندند و حسب الامر ایشان بمنزل شیخ احمد آقا می داروغه قزوین برده بعد از چند روز
مقرر شد که شیخ احمد آقا ایشان را بقلعه الموت برده بمستحفظان قلعه سپارد و مشار الیه ایشان را
بقلعه برده بمستحفظان قلعه سپرده و دیگر خبری از ایشان نیامد و چون از زمره گرفتاران کامران که
حسنرا به منشا فساد گیلان بود و چون جوان شجاع دلیری بود بواسطه حقیقت وفاداری و بستگی خدمتی
که نسبت به علیخان از وظاهر شده بود حضرت شاه جمجاه جمیع زلات او را حمل بر یکرنگی و زندگی
و احقاق حقوق ولی نعمت کرده از سر خون او درگذشت و منظور نظر عاطفت و التفات گشته در همان
روز او را از حلقه زنجیر بیرون آورده سرتاپا خلعت شاهانه در او پوشیدند و بسمت ملازمت مقام
شریفه موسوم گشت سبحان الله این چه بوالعجبیهاست که از پس پرده غیب بحیز ظهور می آید کامران
خلایق این بود که چون کامران باعث تمرد و عصیان علیخان و ثانی منشا فساد گیلان بود و جهت عزت سلطان
بنوعی مورد سیاست و غضب پادشاهی گیتی ستان خواهد گشت که منظور عالمیان گردد و جمیع مردم
منتظر بودند که از موقف جلال برچه نهج حکم سیاست او جاری خواهد شد چون اراده خالق بر خلاف
قرار داده خلایق بود این صورت روی نمود بیت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای ✱ نبرد رگی تا نخواهد
خدای **ذکر گرفتاری یاغیان گیلان و مآل حال ایشان** بعد از گرفتاری علیخان فتنه گیلان تسکین
یافت از یاغیان سه پیش بوسعید وطالش کولی که باعث فتنه و فساد گیلان بودند در بیشه ها و جنگلها
متواری گشته هر روز در هر مکانی و هر شب در مقامی بسر میبردند مکرر از جانب ذو اجلال اعلی استمالت
نامها بایشان ارسال یافت که هر گاه از کرده نادم بوده روی ارادت بآن آستان نهند تقصیرات
ایشان بعفو و اغماض مقرون گشته مورد شفقت شاهانه خواهد گشت توفیق این سعادت نیافتند بعد از
چندگاه بوسعید به لاهیجان بخانه کیا فریدون آمده باو توسل جست که او را پای سریر اعلی آورده
استدعای عفو تقصیرات او نمایند کیا فریدون حقیقت بخدمت اشرف عرض کردند که از حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی با الهام ملهم غیبی به کیا فریدون پیغام فرستادند که از عذر او این بوده باشد
و بزودی او را پای سریر اعلی آورده بوسعید مذکور چند روز در خانه کیا فریدون مهمان بود و مشار
الیه تهیه اسباب سفر او نموده بجهت اطمینان خاطر مشار الیه اراده داشت که خود او را برداشته بخدمت
اشرف آورد در این اثنا همچنانچه بر خاطر الهام پذیر خطور نموده بود و با کیا فریدون عذر نموده استمالت
فرصت کرده علی الغفله در فضای بیرون مشار الیه تیغ خدعه و نامردی فرود نهاده او را بدرجه شهادت
رسانیده و با سه چهار نفر یاغی سیه دولت با او بودند به بیشه و جنگل نهادند و چون خبر کشته شدن کیا فریدون

مسامع جلال رسید شیخ احمد آقا می حاکم قزوین را بگیلان فرستادند که مردم گیلان را به چپاول
کردن بوسعید وطالش کولی جزم نمایند و الکا باالکا از صواحب آن ملک موچلکا ستانند که هر کس
ایشان را در خانه خود راه دهد و در هر جا که ایشان داشته باشند گرفته بحاکم انجا سپارند و همچنین قنبر
بیک کرد بیگی رنگلو را با جمعی از عساکر از راه کوهدم بگرفتن طالش کولی مامور فرمودند حکم شد که مردم
آذربایجان و لشکر طوالش و به پس هجوم نموده در هر جا باشد او را پیدا کنند و فرمانبرداران
بفرموده عمل نموده بعد از سعی بسیار بوسعید را غازیان صوفی و ملازمان ولی سلطان حاکم رانکوه
وطالش کولی را با چند نفر از برادرزادها و اقوام مردم کوهدم ملازم حسین کوهی گرفته او را
بنظر اشرف در آوردند بوسعید خان شجاع دلیری بود و چون نسبت به کیا فریدون عذر نموده
ظهور آورده در کتب امر شنیعی شده محل اعتماد نبود و شحنه سیاست بقتل او پرداخت و کیا وطالش
کولی را اقوام او را بخشیدند بعد از چندگاه خیانت او ظاهر گشت که بر رفقای خود که تا غایت بیعت
در بیابان بودند نوشته بودند که در یاغیگری راسخ بوده اطاعت قزلباش نکنند بعد از ثبوت این
خیانت سبعی بیر عباس بقتل رسیدند و از ولایت گیلان سوای میر عباس صاحب وجودی نماند بعد
از این قضایا مشار الیه از غایت معقلی متوحش سپه سالاری لاهیجان و مهمات گیلان شده قابل
اراده باعث قتل او گشت بیتی از شبها که حضرت اعلی در میدان سعادت آباد قزوین بسیر چراغان تماشای
مشغول بودند ملک جهانگیر که در آن وقت از مقربان بساط عزت بود در مجلس بهمستی آغاز همدوشی
از غلافت کشیده گاهی از روی کیفیت و گاهی بظرافت به حاضران مینمود در این اثنا خود را بمیر عباس
رسانیده به زخمهای متعدد او را از پای در آورد و بعد از آن خواجه سلطان محمود برادر خواجه حسام الدین
وکیل خان احمد را که در بدایت حال باستیفول روشنفته در گیلان اخذ کرده براه عدم فرستاده
بشکان عمل بمستی و دیوانگی او کردند اما خردمندان حمل بر آن نمودند که بی اشاره ناطمان مالطم
جها غداری نمود و بعد از قتل میرعباس بسیار گیلانیان بی اعتماد شده که جبا جو دی از سپاهیان
گیلان ست شدند **ذکر سوانحی که بعد از گرفتاری علیخان و طاغیان گیلان روی نمود** چون خاطر خطیر
شهریار کشورگیر از مهمات گیلان فراغت یافت چند روزی در دار السلطنه قزوین لوای عیش
و عشرت برافراشته حکم قضا نفاذ پیوست که میدان سعادت آباد را آیین بسته چراغان کنند و الکا
بیک بساول صحبت قاچار بدین خدمت مامور شده دو کاکین اطراف و جوانب میدان برا مراء
ارکان دولت قاهره و یوزباشیان و قورچیان و ملازمان درگاه و مردم شهر و اردو بازار تقسیم یافت

حکم شد که هر کس دکانی دارد که در سر راه است در آن دو روز پیش آورده و چوبها و ستونها استوار کرده
چهار طاقها میانه سر راه از دو جانب که پیش آمده بود نصب نمایند و روی آنها را چراغها تعبیه کرده
فانوسها آویزند چنانچه در هر دکانی زیاده از یکهزار چراغ و فانوس تعبیه نمودند بیت ز بس شمع و
فانوس کافروختند ٭ دل روشنان فلک سوختند ٭ مجملا اطراف میدان سعادت آباد فردوس
از صفای آذین بندی و کثرت شمع و چراغ رشک سپهر برین گشته حضرت اعلی چند شبانروز
در آن مکان طرب انگیز و عمارات جهان مآثر در جانب شرقی و غربی میدان احداث شهریار
جهان است بسر برده اوقات شریف بعیش و شادکامی و چوگان بازی و قپق اندازی میگذرانیدند
و بعد از آنکه از جشن و صحبت میدان دلگیر شدند بمهمات ضروری سلطنت پرداختند چون ایالت لاهیجان
و امیر الامرائی گیلان پیشتر به درویش محمد خان روملو عنایت شده بود ایالت شیراز در عوض بعزیز
خان تعلق یافت و چون اکثر مهمات ممالکی که در حوزه تصرف اولیای دولت شیراز در عوض روز افزون
بود حسب المدعا منفصل یافته بود و حکام خود رای را بر انداخته جمعی از تربیت یافتگان جان نثار
بحکایت معین شده بودند و مهمات کوه گیلویه و خوزستان که در تصرف امرای افشار بود تا غایت
نظام و نسق نیافته بود و حکام آنجا که در راه نامرضی و فتور بودند بر آن ملک استیلا یافته بودند
بدستور بحکومت قیام داشتند و اگر چه فی الجمله باز گشتی بدرگاه جهان پناه مینمودند اما خاطر اشرف
از جانب ایشان خصوصا که تا الان قلعه سلاسل شوشتر که در متانت و استحکام شهره آفاق و در
قلاع ممالک و امصار طاق است جمع نبوده از خان و امرای پادشاهی بنوعی که مرغوب طبع مبارک
باشد مینمودند و از میر مبارک والی عربستان و کوه گیلویه بنهضت همایون بآن طرف واقع شود
و قبایل افشار که صاحب اطوار خود دانسته از تمکار جبر یافته بودند بکار خود اعاده و باشید مبارک
امر شده عربستان را مستخلص نمایند بنابر آن مراد بیک حلوادار باشی شاملو را که محل اعتماد
شاهانه بود جهت رسانیدن مژده نهضت همایون و تحقیق حالات آن سرحد و سرحد داران و از آنجا بقلعه
شوشتر بالصواب فرستاده و جمعی از تفنگچیان چغتایی و خراسانی را جهت محافظت قلعه رفیق او ساخته
و مشار الیه متوجه شوشتر گشته شاهوردی خان افشار که حاکم آنجا بود بخلاف رای اعیان لشکر
از روی دولتخواهی و اخلاص پیش آمده مراد بیک را اعزاز و احترام نموده او را بقلعه برده کلید قلعه را
باو سپرده و اراده نموده بود که خود از قلعه بیرون رود و مراد بیک مانع شده او را استمال عنایت
شاهی کرده اسید و سایر مردم را از قلعه بیرون کرده اما بالآخره از تسلط جماعت افشار رسیده و شاه

وردی

وردی خان را که همراه آن جماعت بود در قلعه گرفته بقتل آورده و طایفه افشار را بر خود شورانده
و میانه ایشان فتنه و آشوب بالا گرفت و مراد بیک قلعه را کشیده با اتفاق تفنگچیان بحفظ و حراست
آن اقدام مینمود و اعیان لشکر به سید مبارک توسل جسته او را استعانت نمودند و سید مبارک با وجود آنکه دم
از اخلاص و دولتخواهی این دودمان میزد و سید ناصر پسر خود را جهت صدق اخلاص چند سر با اعلی رتبه
در خدمت اشرف بود با اغوای افشار از عربان لشکر بخوزستان کشیده و در نزول را بجهة تصرف
آن آورده بر سر قلعه شوشتر آمده محاصره نمود و چون حقیقت آن حال بعرض حاجبان بارگاه جاه و جلال
رسید و قبل از آن شاهوردی خان عباسی نیز با جمعی از الوار که با او بود و غیره بلرستان آمده بر سلطان
حسین عمزاده اش که حاکم لرستان شده بود استیلا یافته او را گرفته بقتل آورده خواست که دیگر باره
در لرستان علم تسلط و اقتدار افرازد اما از قهرمان قهر پادشاهی اندیشیده مکنون خاطر خود را
بظهور نتوانست آورد و در حدود لرستان حرکت المذبوحی میکرد رای جهان آرای اقتضای آن نمود
که بجهت انتظام این احوال رایات جلال بدان طرف نهضت نماید نکوخواهان دولت قاهره بعرض
رسانیدند که اگر مهمات آن ولایت بعهده و اهتمام یکی از غلامان درگاه شود بکفایت مقرون میگردد و احتیاج
بنهضت موکب همایون نیست بنابر آن نظام و نسق آن سرحد از بروجرد لرستان تا اقصای
عربستان برای درایت و رزین فکر رای حاتم بیگ و فرهاد خان مفوض فرموده جهت صواب دید
و جمعی از امرای عظام خصوصا حسین خان شاملو و بنیاد خان و غیرهم و یوزباشیان و قورچیان
مظفر و حاتم را بمرافقت ایشان تعیین فرموده روانه نمودند و بندگان حضرت اعلی شاهی بعظمت و
کامرانی متوجه شکار و صفاهان گردیده چندگاه در آن حدود عشرت سرا بودند و از آنجا بدار السلطنه
قزوین معاودت فرموده زمستان را در قزوین بعیش و کامرانی گذرانیدند **ذکر لشکر فرستادن**

بخوزستان عربستان بسر کردگی اعتماد الدوله و فرهاد خان و انتظام مهمات آن نظر

چون اعتماد الدوله و فرهاد خان در قزوین از خدمت اشرف جدا شده از راه لرستان روانه
گشته به خرم آباد رسیدند شاهوردی خان عباسی که در کمال خوف و بیم در آن حدود بسر میبرد سامان بخت
کسان معتمد بخدمت ایشان و امرای عظام فرستاده اظهار غلامی و بندگی درگاه شاهی و ندامت
و پشیمانی از اعمال سابقه نموده دست در دامن عجز و بیچارگی آویخت و بوساطت ایشان سند عاجز عفو
زلات خود نمود ایشان نیز جهت تالیف قلوب و اطمینان خاطر والی عربستان و حکام کوه گیلویه صلاح
دولت در آن دانستند که او را استمال عنایت شاهی ساخته مجددا بتفویض حکومت لرستان سربلند

در جنب فرمان شهریار جهانبان

گردیده لهذا حکم استمالت باسم او عز صدور یافته خاطر او را به عواطف ارجمند خسروانه اطمینان بخشیدند
و طالب ملاقات گشتند و مشار الیه را از خوف و وحشتی که داشت جرات ملاقات نمیکرد و سفرا در میان
آمده بعد از تکرار آمد شد و اطمینان خاطر او و زیاد خان و اعتماد الدوله با معدودی جهت دیده بهزار
یکی از اکابر اهل اعده که در آن حدود است رشته شاه وردی خان بتربادو دولت نیز حاضر شده با ایشان
ملاقات نموده اظهار غلامی و بندگی اعلی شاهی و قسم مغلظه یاد کرد که اگر مرحمت شاهی رقم عفو بر
جریده عصیان این غلام کشد مدت العمر از جاده خدمتکاری عدول ننماید بنابر این زیاد خان و اعتماد
الدوله هرچند میدانستند که کلام او از صدق عاری است بمصلحت وقت عمل نموده او را بعواطف خسروانه
امیدوار گردانیده عهد و پیمان بجا آورده ایالت آن ولایت را باو تفویض نموده و خلعت فاخره شاهی در و پوشیده
و قلعه حرم او را خالی کرده بتصرف او دادند و مشار الیه نیز به پیشکش از عاطفت شاهانه بگذرانید و تو مال
پیشکش قبول نموده که بهوا اعلی جواب گوید و بارگاه دولت خدمات لایق بتقدیم رسانیده و بعد
تفصیل معاملات او چون خبر محاصره شوشتر متواتر برسید کوچ کرده از کوتل کیلان که راه صعب در غایت
صعوبت و در ازمنه سابقه عبور لشکر از آنجا کمتر واقع شده بجهت نزدیکی آن راه را اختیار نموده روانه
شدند و به نیروی دولت قاهره بسلامت از آن کوتل عبور نموده قدم بولایت خوزستان و حویزه
نهادند سید مبارک چون آوازه لشکر قزلباش شنید تزلزل به بنیان ثبات و قرارش راه یافته عزیمی کرد
در قول بود بعد از مشاهده طلیعه لشکر قزلباش فرار نموده به حویزه شتافت و چون عساکر منصوره قریب
بشوشتر رسیدند سید مبارک قریب پاس و حرمان از پای کوچ کرده بحویزه رفته و کل آبادی کرد محل اقامت او بود
رفت و عساکر منصوره بعافیت بحفظ شوشتر رسیده نزول نمودند و ایالت آن ولایت حسب الفرمان قضا
جریان مهدیقلی خان شاملو تعلق گرفت و ارکان دولت قاهره شهر و قلعه را باو سپرده و مهمات
آنجا را انتظام دادند و سید مبارک را هم عظیم استیلا یافته کس بخدمت امرا فرستاده در مقام اعتذار
در آمده و اظهار غلامی و اخلاص این دولت کرده فرستادند سید ناصر پسر خود را که یک دو سال قبل از این
جانب سرای اعلی فرستاده بود دلیل بندگی و محبت و برهان غلامی خود ساخت و در باب آمدن بر سر شوشتر
از اهم سوکی برادر آقای جلو داری اعتذالی و شکوه نموده معذرتهای بی نهایت و حضرت اعلی
سفارش فرموده بودند که هرگاه سید مبارک در مقام اعتذار و بندگی باشد جهت نسبت سیادت
نسخ نظری زلات او معقول است چون صلاح دولت در آن بود که پرده از روی کار برداشته او را
در سلک مخلصان بسپرده از این دولت مایوس گردانند حسب الفرمان قضا جریان عذرهای او را پذیرفت

در استمال عنایات و التفات شاهی گردانیدند و سخنان کرد که صدق قول او وقتی ظاهر میشود که آمده
امرای عظام شاهی را ملاقات نماید سید مبارک در عذر تمام در آمدن داشت بعد از قیل و قال تمام
در آمد شد سفیران اعتماد الدوله و زیاد خان و امرای عظام همین سطوه قاهره شاهی از جنود و اعراب
شنیده بود جهت اطمینان خاطر سید مبارک با معدودی از اوده قزلباش جدا شده چند فرسخ
جانب حویزه رفتند سید مبارک با معدودی از اوده بحضرتی ایشوند بدانجا آمده با کمال خوف
و وحشت بملاقات رسیده و امرای اوده پای او را که خطبه را آورده بود خاطرنشان او کرده گفتند که
حضرت اعلی بجهت سیادت و انتساب بدودمان نبوت و ولایت و نسخ نظری رقم بر عفو زلات
تو کشیده اند اگر رجا و اخلاص مستقیم بوده بعد از آنکه مافات قیام نمایی و بعد الیوم بنوعی سلوک کنی
که آثار اخلاص و یکجهتی و حسن ارادت و اخلاص تو ظهور رسد حکومت عربستان به ستور سابق به تو
مسلم خواهد شد و اگر بعد از این خلاف بندگی از تو صادر گردد و در این مرتبه قلع و استیصال دودمان تو را
مشخص باید مشار الیه به تقصیر خود معترف گشته بشکر از عفو تقصیرات متقبل شد که بعد از این غاشیه
بندگی بر دوش و حلقه اطاعت در گوش کشیده بهیچ وجه از رضای خاطر مبارک اشرف در نگذرد و
با دوست این دولت دوست و با دشمن این دولت دشمن باشد و در آنچه عهد و میثاق میان آورده
موکد بیمن ساحت و شریف که جهت او فرستاده شده بود مغرور و مباهی گشته آسوده و فرحان بمکان
خود بازگشت و امرای عظام باردوی خود عود نموده چون خاطر از مهمات آن ولایت فارغ شد از جانب
شوشتر کوچ کرده بسمت کوه کیلویه روانه شدند از کثرت بارندگی و طغیان آب رودخانه شوشتر
قریب یکماه کوچ نتوانستند کرد آذوقه در اردو منقبض شد و بدین و اکولات علیق الدواب از نیامدن لشکر
معدوم گشت و نقصان فراوان بسیار به عساکر نصرت شعار رسید بعد از آنکه بارندگی تخفیف یافت
از آن اردو و عساکر رخصت معاودت یافته رفتند زیاد خان و اعتماد الدوله با جمعی دیگر از امرا و قورچیان
و ملازمان درگاه روانه کوه کیلویه گشته چون بدانجا رسیدند حسن خان حاکم کوه کیلویه و طوایف افشار
به استقبال مبادرت نموده بعز ملاقات امرا فایز گشتند حسن خان را که در ایام هرج و مرج تغلب بدان
ولایت استیلا یافته بنوعی سری بر آورده بود و در زمان جلوس همایون تیرلی انداخته از و سر زده
اطاعت شایسته تقدیم نرسانیده از ایالت آن ولایت عزل نموده او را با چند نفر از اتباع گرفته
خلاف و طغیان بود دیگر امید بهبود کلان سپردند که بدرگاه معلی آورند و ایالت آن ولایت به امیر
خان افشار که حاکم کازرون بود تفویض یافته الکای کازرون با سمعیل خان ایلو افشار اختصاص یافت

و از قبایل الوار بختیاری و رعایای چاپلقی و جواکی و نهاوندی و فهندره و ممسنی و غیر ذلک که در این
چند سال سر از رعیتی باز زده و با امور ناشایسته ارتکاب نموده بودند تا مبلغ ده هزار تومان نقد و جنس
ترخان بازیافت شده و تنخواه مواجب و مرسومات قورچیان و ملازمان درگاه شده و مهمات آن ولایت
نیز سرانجام حبیب الله عالیافت از انجا بخطه شیراز آمده و ضروری فارس را سرانجام صورت داده
منقضی المرام احرام ملازمت عتبه گردون مقام بسته کوچ بر کوچ روانه پایه سریر اعلی گردیده در دار السلطنه
قزوین بشرف پای بوس نواب اشرف مشرف شدند **بیان وقایع متفرقه این سال** از سوانح که در این سال وقوع
یافت فرار نمودن ملک جهانگیر رستمداری پسر ملک سلطان محمد حاکم نور و رستمدار است ملک سلطان
محمد پدر او در امور دین و دیانت سست اعتقاد بوده و ملکه شیوه الحاد و فسق قوی تر بوده و در زمان شاه جنت
مکان از و بعضی اعمال که خلاف قانون شریعت بود صدور یافته از جمله خواهرزاده خود را که نامزد پسرش
کرده بود طلع کرده او را زن کرده و مدتها با او مباشرت مینمود بعد از فوت او ملک جهانگیر پسرش
مذکور پدر را خواستگاری نمود چون بیگونه افعال شنیع از و و مردم او بسیار سر میزد اقامت
صوم و صلوات در الکا مفقود بود به جهت شاه جنت مکان با او در مقام بی التفاتی در آمده
امام قلی سلطان استاجلو ولد بدرخان را با لشکر مومی الیه نامزد فرموده مشار الیه با او گفته
و عذر نموده اظهار اطاعت و انقیاد کرده و طالب ملاقات خلوت بوده و آن ترک ساده لوح اجابت
نموده با او بوعده گاه رفته ملاقات نموده و بدست مردم او کشته شده و لشکریان را مجال اقامت
نمانده پراکنده شدند چون این خبر به شاه جنت مکان رسید خواست که باز لشکر بر سر او فرستد
از قضای الهی بیماری عارض ذات همایون شده ضعف و نقاهت بدور و دراز کشید و دیگر قضایا
روی داد که تا دو سال بتدارک آن قضیه نپرداخت بعد از آن دیگر باره در مقام تنبیه و تادیب او
در آمده مرادخان استاجلو را که معظم طبقه سلطان حیدریان بود بدین خدمت نامزد فرموده و مشار
الیه بدانجا رفته او را در قلعه نور محاصره کرده و اسباب قلعه گیری ترتیب داده و تا چهار ماه اوقات
صرف نموده چون فتح قلعه نزدیک شد از تقدیرات ایزدی قضیه ارتحال شاه جنت مکان بوقوع انجامید
مرادخان از پای قلعه برخاسته بگیلان نزد برادر محمد خان رفته در انجا بفرموده اسمعیل میرزا مکحول گردید
و در زمان نواب سکندرشان چندان شورش و فتنه وقوع یافت که احدی از امرا و ارکان دولت
قاهره قزلباش بحال ملک سلطان محمد نپرداخت و در اوایل جلوس همایون علی سفر آخرت اختیار
نموده ملک جهانگیر پسرش باتفاق پسر ملک عزیز حاکم نور که او هم ملک جهانگیر نام داشت بنوعی که سبب

ذکر یافت از ییلاق لار بدلالت هادی توفیق بپایه سریر اعلی آمده در موکب همایون بعراق آمدند چون
نواب اشرف کمند همت بر کنگره تسخیر کل دار المرز انداخته گیلانات را متصرف شده بودند ملک زاده
نور از نکار خبر یافته دست از حکومت ملک موروث باز داشته استدعا نمود که در عراق محل سکنی
و ممر معاش باو مرحمت فرمایند و در رضاء او باو موضعی شفقت شد اما ملک زاده کجور بسیار دیوانه
و بدمست بود و نواب اشرف بجهت بعضی مصلحتها او را مورد شفقت و التفات شاهانه فرموده در خدمت
اشرف امین مجلس خاص و حریف بزم اختصاص بوده و ولایت کجور را بدستور باو گذاشته بودند اما در این
وقت که فرهاد خان و اعتماد الدوله از سفر طبرستان عود نموده بقزوین رسیدند و او هم برادر استقلال یافت
با برادر مخالفت و عصیان علی ای التقدیرین در روزی که اعیان اردو باستقبال اعتماد الدوله
و فرهاد خان بیرون رفتند مشار الیه باسب تازی نژاد انعامی پادشاه سوار شده به بهانه استقبال
راه کجور و رستمدار پیش گرفت بعد از لحظه که خبر فرار او شهرت یافت جمعی مامور شدند اما باو نرسیدند
و او بکجور رفته و مردم از عصیان زده قلعه کشید تا آنکه قورچیان عظام بسرکردگی قورچی باشی بتسخیر قلعه
او مامور شدند بدانجا رفته او را بدست آورده و الکاء ضمیمه ممالک گشت چنانچه در محل خود رقم زده
کلک بیان خواهد گشت و دیگری از سوانح این سال آمدن ایلچیان اروس است بخدمت اشرف
آمده تحف و هدایای لایق آورده و ایلچی یکی از امرای معتبر اروس بود و نامه محبت آمیز نوشته
اظهار خصوصیت بسیار کرده بودند و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی مقدم او را بر حسب
گرامی داشته تعظیم و تکریم بسیار نمودند در این سال
سلطان مراد بن سلطان سلیم بن سلطان سلیمان پادشاه روم سفر آخرت اختیار نموده در چهارم
شهر جمادی الاول ثلث والف طبل رحیل کوفت و در ایت جلیل اثنی و ثلثین و سنه پادشاه شده
بیست و یکسال بدولت و اقبال گذرانید و در زمان او بسیاری از ممالک بحیطه تسخیر و تصرف روم
در آمده و از پادشاهان آل عثمان بمزید عظمت و شوکت و استقلال امتیاز تمام داشت اما از اواخر زمان
دولت بعضی امور ناشایست بظهور آمده اول نقض عهد که لایق حال سلاطین نیست اقدام نموده
عهد و پیمانی که فیما بین حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان جد او بوقوع پیوسته از جانبین
بایمان مغلظه تاکید یافته بود و استمرار شکسته بنوعی که در صحیفه اول سبق یافت فتنه و آشوب در
عالم رسیده و انداخته رهزن هنگامه عافیت مسلمانان گردید دیگر آنکه تجویز این امر شنیع نموده بود
در زمان او شایع گشته بسیاری از نساء و صبیان در آذربایجان و شیروان اسیر نموده بکرد و یهود و ترسا

ورود حظ شده چنانچه چند نفر از ذریه طیبه سادات در سلک آنها بمعرض تیغ درآوردند و قتل ارزوام
با ورثه الهم سرایت کرد و عبدالله خان و پسرش نیز در خراسان همین عمل کردند و این شیوه نامحمود در
زمان ایشان بین السلاطین استمرار یافته و اعظم وبال و نکال آن را تا سلطان روم که بادی
این امر مذموم گشته بود بعالم عقبی برده عاقبت در دنیا اولاد او نیز بشامت آن گرفتار آمده در روزگار
در مقام انتقام ایشان درآمد و بشمشیر تیغ جهانگشای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ظلام و عدوان
ایشان بنور عدالت روشنی یافته استرداد و بلاد مغصوبه بر وجه احسن تیسر پذیر گشت و جمیع انجا در
زمان آفت از ایشان بنور عدالت وقوع یافته بود تدارک شد الحمد لله علی ذلک بالجمله از سلطان
مرادخان بیست پسر و چند دختر ماند پسر بزرگترش سلطان محمد خان در سنجق خود بود سایر اولاد
در استنبول در سرای پادشاهی بودند بعد از فوت حسب الحکم مادر او دو روز در میان برف نگاه داشته
در اندرون سرای نگاه داشته و شناختی با شی سلطنت و پادشاهی بر سلطان محمد خان که والده‌اش
در حرم پادشاه و بغایت معظم و محترم و صاحب اختیار بود قرار یافته کس بطلب او فرستادند روز
یازدهم از سنجق باستنبول رسیده از درگاه غیر متعارف داخل سرای پادشاهی شد روز دیگر بتخت
پادشاهی برآمد بعد از تدفین او نوزده پسر او را در همان شب شربت شهادت چشانیده بخاک
کردند و در هفدهم ماه مذکور در پهلوی پدر مدفون شدند وقایع سال فرخنده فال قوی ئیل ترکی
مطابق اربع الف هجری سال نهم جلوس بیت نوروز چو گشت عالم افروز
تاریک شب زمانه شد روز * گنجور این سپهر ایوان * بر تخت حمل نشست شادان
آراست زمانه را دگر بار * مشاطه دهر چون رخ یار * از مهد قدوم شاهد گل
شد نغمه سرای شوق بلبل * نوروز این سال جهان آرا روز یکشنبه دهم شهر رجب سنه مذکور
اتفاق افتاده خسرو انجم و مسند نشین فلک چهارم اورنگ حمل را بفر طلعت خود آراست و باد بهاری
نزهتگاه چمن را نگارخانه چین ساخت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در دار السلطنه قزوین در ایوان
چهل ستون دولتخانه جنت آیین بزم خسروانه و جشن پادشاهانه آراسته سلاطین و سلاطین زادهای اطراف
مثل حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و نور محمد خان والی مرو شاهجهان و پسر سید مبارک والی عربستان
و سلطان گرجستان و ایلچیان اروس و سایر روس که در پای سریر اعلی بودند مجلس بهشت آیین
طلب فرموده مبارکی سال و تهنیت قدوم نوروز چند روز ملازم عیش و خرمی پرداختند و بازارها
شهر را آیین بستند در میدان سعادت آباد بچوگان بازی و قپق اندازی مشغولی فرموده

دوازده روز عموم خلایق بسیر و صحبت و فراغت میگذرانیدند و چون از جشن نوروزی فراغت دست
داد باستنجاح مطالب و قضایا و حاجات مسلمین پرداخته بساط معدلت بنوعی فرموده بود که
از بیم سطوت قاهره ذره آزار خاطر ضعیف در محله قوی مجال ظهور نداشت در ایام خجسته آثار بهار
و اعتدال لیل و نهار که در میدان سعادت بساط انبساط گسترده بعد از داد دهی خلایق با موزان
بساط عمر همه روزه بچوگان بازی و قپق اندازی اشتغال بخشش عالم نشاط و خرمی بودند میانه اجامره و
اجلاف قزوین که از قدیم الزمان همیشه دو گروهی و دو هوایی استمرار دارد دو طرف سرمست باده جهل
و غرور بودند ماده نزاع در میان آمده لاینقطع گزاف پایانه یکدیگر میزدند حضرت اعلی تماشای جنگ
و جدال آن جاهلان فتنه انگیز را موجب ازدیاد نشاط و شگفتگی دانسته رخصت جنگ با چوب و سنگ
داده و قدغن فرموده بودند که تیر و شمشیر و آلت جارحه مطلقا میان نیاورند روز موعود هر دو گروه
بمیدان سعادت جمع آمده آن فرومایگان مانند عقل و تو انگران جهل و جنون مستعد جدال ایستادند
و حضرت اعلی با خاصان درگاه در ایوان جهان نمای میدان تماشای کار آن واقعه بودند جلوانان
طرفین ساعتی بهم آویخته پنجه دراز نمایی کردند گروهی که با حاجی بیک سردار ایشان بود فایق آمده گروهی
دیگر که بابا مختار سردار ایشان بود شکست خورده انهزام یافتند و تماشای غریبی بود بعد از
فراغ از آن نشاط و انعقاد بزم انبساط چون از تسلط اوزبکیه که معظم ولایات خراسان بحیطه تصرف
درآورده بود تا آن بیخوانی و آلی بخان هر جایی آن طبقه بی اعتدالانه بجا آشتی و انجای ممالک می‌نمودند
و آثار خرابی ایشان از خراسان گذشته بحوالی عراق میرسید و بجهت هر گونه مساغ خلل عظیم که بهم
می آمد که منبع دفع شر آن گروه از پیش برده نقش بر بحر ظهور نمی آید در این سال دارای جهان آرا
بجهان متعلق گشت که فرهاد خان را که در این هنگام از امرای عالیقدر این دولت و بیمن تربیت شاهی
صاحب جاه و آوازه اعتبار و اقتدار رتبه مباهج دو نوزده یک رسیده و با جد خراسان فرستند
که سد سدید رخنه گران ملک گردیده دفع شر اوزبکیه را پیش نهاد همت سازد و اکراد دو دست درازی
بامحای ممالک داشته باشند آتش خشم اشرار را بسحاب تیغ آبدار فرونشانند در ساعت سعد
مرخص خدمت نامزد فرموده ولایت خوار و سمنان و دامغان و بسطام را تحفه دو بود بجهت آنکه در
سال گذشته در دفع شر اوزبکیه که تا آنجا آمده بودند آثار جلادت و مردانگی از او بظهور رسیده
بود از ایالت معزول گشته قشون و لشکر او بفرهاد خان شفقت شده در تمامی دقایق کل مهمات
خراسان را بنفسه اقتدار او بهشته که بهر آنچه صلاح دین و دولت باشد عمل نماید و او مشغول عنایات

نهضت

شاهی از موکب مقدس جدا شده و روانه آن صوب شد بعد از فرستادن او ایلچیان اروس را آنحضرت
ارزانی داشته خلع فاخره و انعامات شفقت فرموده امام قلی بیگ پاکیزه قورچی رکاب را با تحف
و هدایای لایقه با عریضه پادشاه اروس تعیین فرموده همراه ایلچیان مذکور روانه فرمودند
و ایشان در گیلان بکشتی درآمده از راه دریا روانه شدند و چون دو سه ماه از نوروز گذشت و فرهاد
خان در ییلاق فیروزه کوه بود خبر آمدن عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان بخراسان شایع
گشته از اخبار رهبانان و عرایض فرهاد خان بتحقیق پیوست که عبدالمؤمن خان با جنود اوزبکیه بر سر
قلعه اسفراین که بمحافظت میرزا محمد سلطان و جماعت بیات مقرر بود آمده قلعه را محاصره نموده
بجد و جهد تمام در لوازم تسخیر قلعه سعی و کوشش مینماید لهذا حضرت اعلی شاهی ظل اللهی سرعان
احضار لشکرهای ممالک فرستاده باستعداد یورش خراسان پرداختند

ذکر نهضت رایات ظفر آیات بصوب خراسان و فرار نمودن عبدالمؤمن خان از سر قلعه اسفراین و سبزوار

بعد از تصمیم عزیمت خراسان تا یکماه بجمعیت لشکر در دارالسلطنه قزوین توقف فرموده بعد از یکماه
پیش خانه همایون بیرون زدند و ذوالفقار خان با لشکر آذربایجان که قریب چهار هزار نفر بودند بموکب
همایون ملحق گشت و چون متواتر از جانب خراسان کسان آمده خبر رسانیدند که عبدالمؤمن خان کار
بر محصوران قلعه اسفراین تنگ ساخته اگر موکب همایون در این چند روز مدد و کومک نرسد بیم است
که قلعه از دست اوزبکیه درآید لاجرم حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بی انتظار جمعیت عساکر نصرت نشان که در
پایه سریر اعلی حاضر بودند عنان اشهب سبک سیر بجانب خراسان تحریک داده از مقر سلطنت در حرکت
آمدند و کوچ بر کوچ به ییلاق فیروزکوه رسیدند در انجا فرهاد خان با قشون آراسته بموکب همایون ملحق
شد و از راه علی بلاغی و دامغان به چمن بسطام رسیده در آن عرصه دلگشا نزول اجلال فرموده مدت
روز بجمعیت سپاه لشکر ظفر اثر در چمن بسطام توقف واقع شد قریب بیست هزار کس بتمام رو آورده که در موکب
همایون حاضر بودند و بملاحظه آنکه مبادا عبدالمؤمن خان بطریق معهود آوازه ورود رایات جاه و جلال
فرار بفرار اختیار نماید و مطلب اصلی که تلافی [illegible] است از دست رود مکتوبی بعبدالمؤمن خان قلمی
فرمودند خلاصه مضمون آنکه چند مرتبه شده که آن خان زاده عالی تبار با اراده مملکت گیری بخراسان
و حدود ممالک می آید و رعایا و عجزه و مساکین را پایمال ستم ستوران گردانیده علاوه از قتل و غارت
می پردازد و چون موکب همایون متوجه خراسان میگردد و مقابله در میان می رود روی بعسکر [illegible] و از عار
فرار اندیشه نمینماید و پهلو از محاربه خالی کرده میرود و در این سال فرخ فال سمع همایون گشته که آن جناب با جنود

اوزبکیه باسفراین آمده متوجه قلعه تسخیر آنجاست و ما را آرزوی ملاقات متعدد بجمعیت عساکر منصور وا نشده
با اندک مردی که در پایه سریر اعلی حاضر بودند جلو ریز بعزم شهر بسطام رسیده مستعد رزم و پیکار آن
خان کامکاریم طریق مردانگی آنست که آن خان عالی تبار در این مرتبه عار فرار بخود قرار ندهد و پای
ثبات استوار داشته مردانه قدم در معرکه کارزار نهند که آنچه در مشیت الهی قرار یافته باشد ظهور آید
و بندگان حضرت از آسیب آمد شد سپاه هر دو طرف ایمن گردند و از طایفه چکنی قطب الدین آقا نامی
حامل مکتوب مذکور گشته روانه شد و موکب همایون متعاقب با لشکر جرار بتجوری رعد خروش و دریا جوش در
حرکت آمده بهفت منزل مسافت دریافت که بپای قلعه رسند و به محمد سلطان حاکم اسفراین تیز اعلام نمودند
که سعی نموده قلعه را تا هفت روز دیگر نگاه دارد که اینک رسیدیم چون قطب الدین آقا باردوی عبدالمؤمن
خان رسیده و رسید اما مکتوب شاهی را رسانید آتش غیرت التهاب یافته لا فهای گزاف بیهوده
اما قلق اضطراب عظیم در میانه سپاه اوزبک افتاده چون تا غایت آوازه توجه موکب همایون بسمع اوزبکیه
رسیده بود گمان کردند که این مکتوب ساخته و پرداخته فرهاد خان است که در این سرحدست و به این
تدبیر میخواهد که لشکر از پای قلعه برخیزند و قطب الدین آقا را بهانه آنکه در این قول صادق نیست
بقتل آوردند اما عبدالمؤمن خان در شبکه اضطراب افتاده مردد بود که اگر این خبر بیان واقع
باشد بمقابله شاه مستعد رزم و پیکار گردد و یا دست از محاصره کشیده خود را بگوشه کشد امرا و اعیان
اوزبکیه حضور شاه محمد ایلچی جان که معظم امرا و بجانب سمرقند و موطن [illegible] عبدالمؤمن خان بود و شیخ
تالی را اختیار نموده از بیم آنکه مبادا چشم زخمی رسد و امرا در خدمت عبدالله خان مورد اعتراض
گردند استصلاح رضای مقابله و محاربه نشدند و بالاخره صلاح دیدند که کس معتمد بجهت تحقیق این خبر بفرستند
خود به دستور بتسخیر قلعه مشغول باشد که بعد از تحقیق خبر بمقتضای وقت عمل نماید چند روز از اعاظم امرا
مثل محمد قلی اردوی و جان محمد قراول حاکم بدخشان و سونج محمد بی مشهور به سونج [illegible] با جمعی
نفر از سواران کارزار دیده و رزم آزمای بجانب بسطام فرستادند که تا حوالی اردوی قزلباش رفته آگاهی
گرفته خبر جزم آورند و جنود اوزبکیه را به تسخیر حصار راه یافته چون خبر وصول و نزول رایات جلال شاهی
در چمن بسطام محمد سلطان و محصوران رسیده کس بیرون فرستاده تا یکهفته مهلت طلب نمود که دست از
محاربه و دست انداختن باز دارند که اهل قلعه کار بسازی خود کرده بعد از یکهفته بیرون رفته قلعه را بسپارند
و اوزبکیه با تعیین یا رضی شش روز مبشر دندانها رایات شاهی بعد از سه روز که سپاه لشکر دیده شد از
بسطام کوچ کرده از راه در حرکت آمده فرشتان دامغان

اوزبکیه

و ذوالفقار خان را مقرر داشته که طلیعه لشکر ظفر اثر بوده و نیم فرسخ پیشتر میرفته باشند روز سیم که پیش
خانه همایون بعقبه جاجرم رسید ... در کنار آب به نصب خیمه و اوتاق مشغول
شد امرای اوزبکیه که بجز کیری آمده بودند شب در سر آب جاجرم فرود آمده و صبحی از انجا سوار شده
بجهت احتیاط راه معهود و جاده بیکدیگر رفته بجاجرم می آیند و از انجا بازگشته خیمه و اوتاق چند که نصب
شده بود منظر ایشان در می آمد اوزبکیه بیانه جماعت پیش آمدگان در آمده هفت هشت نفر از مردم
اردو را برسم راهگیری گرفته عزم معاودت داشته اند که چند نفر از امرا ملازمان که بر قفا سبقت
کرده بودند از عقب حمله و تاخت نمایان شده مشاهده لشکر اوزبک مینمایند و از کثرت ایشان نیندیشیده
بعزم دستبرد بر سر آن گروه تاختند چون ایشان اندک مردمی بودند ... اوزبکیه نیز عطف عنان نموده
محاربه غازیان مشغول شدند و ساعت بساعت فوج فوج از گروه چرچیان لشکر قزلباش رسیده
بازار محاربه میکردند و اوزبکیه چون مشاهده نمودند که مرتبه مرتبه لشکر قزلباش زیاده میشوند دیگر
توقف مصلحت ندیدند از روی اضطرار جنگی بگریز اختیار نمودند خواستند خود را از آن مخاطره برکنار
کشند غازیان قزلباش و تفنگچیان اردو که همراه پیشخانه آمده بودند دلیر شده بر سر ایشان هجوم آوردند
هر یک با اوزبکی دست و گریبان میشوند مجملا شکست بر طبقه اوزبک افتاده چند نفر از مردم اردو که زنده
گرفته بودند از دست رها کرده چون بجز در ماندن بودند مجال کشتن و زخم زدن ایشان نیافته در آن صحرا
پراکنده و متفرق شده روی بطرف کوه آوردند و مبارزان لشکر قزلباش دست از تعاقب نداشته
از سرداران محمد قلی ... و ... زخم بدست در آمدند و جان محمد ... اول حاکم بدخشان
بدست الغ خان ترکمن ... مشهور اگرفته ... بقتل رسید و اکثر آنطایفه در معرکه کشته شدند
و ... باستقبال موکب همایون برده حقیقت معروض داشتند و نواب کامیاب وقوع این حال را مقدمه
فتح و ظفر دانسته چون باردوی معلی نزول فرمودند یکی از گرفتاران را همانشب آزاد کرده کس همراه
کردند که او را بسلامت از قراولان گذرانیده تا حدود اسفراین برند که خبر ورود موکب رفعت و جلال را
یافته گردد و انجا تا ... فرسخ راه که چهار فرسخی اسفراین است رفته صبح روز سیم از انجا بعزم رزم جنود
اوزبک سوار شده و همعنان فتح و ظفر بظاهر اسفراین رسیده جنود اقبال صف قتال آراستند
و چون ... قزلباش بصوب ... اردوی ظفر اثر گردید تا نصف شب ترتیب مقدمات جنگ داده و آب
و اسلحه و یراق ملازمان موکب اقبال مهیا نمودند که میرزا محمد سلطان چات که در قلعه محصور اوزبکیه بود
قراولان سپاه قزلباش در همانشب باردوی همایون رسیده بشرف پای بوس مشرف شده خبر فرار اوزبکیه

رسانیده و چنین تقریر کرد که چند نفری از گریختگان معرکه جاجرم که پیاده و بکوه و هامون رفته روز ...
خزیده شب براه آمدن ... رسیده خبر شکست و انهزام لشکر و گرفتاری امرا به
عبدالمومن خان رسانیدند و اعیان لشکر بهم برآمده سراسیمگی تمام در میانه ایشان پدید آمده و شش
روز از مواعده مهلت گذشته بود شاه محمد ایلچی چهار سواره بپای قلعه آمده کس نزد میرزا محمد سلطان چات
فرستاد که فردا وعده قلعه سپردن است اولی اینست که اخلاص ورزیده یکروز پیشتر قلعه بسپاری
جوابات پادشاهانه اختصاص نامی میرزا سلطان محمد پیغام فرستاد که فردا امید داریم که آفتاب موکب
ظفر قرین شاهی از افق آن ولایات طلوع نماید اگر نواب خان در انجا تشریف داشته باشند بوعده وفا
نموده قلعه سپاریم اوزبکیه دانسته که میرزا محمد سلطان باستظهار ورود پادشاه و ورود قزلباش
مهلت هشت طلبیده بوده و از تسخیر قلعه مایوس شده حقیقت عبدالمومن خان عرض نمودند که مجال توقف
نمانده کوچ ... کرده در همان روز کوچ کرده از راه رادکان مشهد مقدس معلی رفتند روز دیگر رایات
نصرت آیات بپای قلعه رسیده نزول اجلال فرمودند بعضی از ارباب رای و تدبیر صلاح
دیدند که تعاقب عبدالمومن خان نموده تا مشهد مقدس بروند زیرا که اگر او در وقت مقابله ... در
اسفراین مقابله مینمود ظاهر است که مقابله در میان می بود و الحال احتمال قریب دارد که او در
مشهد مقدس استعداد قلعه داری نداشته باشد و تاب توقف نیاورده بیرون رود و فتح مشهد
مقدس معلی دست دهد و نواب خان مخالفت این اختیار کرده بدو وجه صلاح در تعاقب ندیدند
یکی آنکه مطلب از این یورش استخلاص محصوران اسفراین بوده و آن بفعل آمده و شکست فاحش براوزبکیه
راه یافته اعاظم امرای ایشان گرفتار شدند و پادشاه ایشان منهزم برگشت چند روز در عین
منزل توقف نموده و نسق مهمات آن ولایت کرده و سپاه را برده دیگر آنکه از پیش رفتن شاید صورت
دیگر روی نماید که نقصان دین و دولت باشد و بالفرض که عبدالمومن مشهد را خالی کرده از انجا فرار
نماید شهر معمور و آبادان بقزلباش نخواهد گذاشت و در مشهد مقدس قتل و غارت بسیار نموده انواع
آزار و اضرار از رفتن او بشیعیان مشهد مقدس میرسد و از آن رفتن هیچ نفعی بدین و دولت نمیرسد
و از جانبین دلایل بر رجحان عقیده خود میگفتند بالاخره برای ... پادشاهان عمل نموده ترک تعاقب
کردند و چند روز در اسفراین توقف نموده متوجه نسق معاملات شدند و چون محمد سلطان و طایفه
چات زحمت محاصره کشیده و استعداد قلعه داری نداشتند ... اسفراین را به بوداق خان چکنی شفقت
فرموده مهمات انجا را در عهده اهتمام او نمودند و در استحکام قلعه و حفر خندق کوشیده قرب ده روز مهمات

انجا یکی را انتظام و استظام داده کوچ فرمودند حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که رفیق موکب همایون
بود اراده نموده که میان ایل صاین خانی ترکمان که با و منسوب بودند و در حدود استراباد اقامت داشتند
دفع از ایشان استمداد نماید و خود را بالکای خود رساند بندگان حضرت اعلی هرچند مبالغه نمودند که با
تسلط افغت در عبدالله خان مطلب او بحصول نمی پیوندد وقت رفتن او مناسب نیست جا بر مبالغه او رضا
جوی گشته رخصت ساختند و از اسباب و یراق پادشاهانه آنچه در خور بود عنایت فرموده مشار
الیه باتفاق پسرش عرب محمد سلطان و بابا خان روانه شد حقیقت رفتن و باز آمدن دیگر باره حاجی
به سرپا اعلی در سال آینده مرقوم میگردد چون علیجان کراملی از بی پرسش تخلف نموده بموکب همایون
ملحق نشده قرارداد خاطر اشرف آن شد که بسپاه کراملی رفته اگر علیجان در دعوی اخلاص راسخ بوده
در مقام اعتذار در آید و اورا مصحوب خود گردانیده متوجه استراباد شده آن ولایت را که مدتها از
تصرف قزلباش بیرون رفته در سپاه جمعی از ایل صاین خانی و امورو سپاه و پوشش انعام یافته
نسق نمایند و اگر از علیجان عصیان و طغیان بظهور رسد تنبیه بر دفع او پرداخته روانه استراباد
گردند بدین عزیمت از اسفراین کوچ فرموده چون دشت بجریان محل نزول اردوی ظفر نشان
گردید مقرر شد که امرای عظام اغرق و احمال و اثقال را با جمعی از لشکریان که اسب زبون داشته باشند
بجانب عراق فرستاده مردم جلد کار آمدنی جریده و سپاهی در موکب همایون باشند و در این منزل
ریش سفیدان کراملی بسپاه به سرپا اعلی آمده که علیجان در قلعه پای حصار مامور گشته متوجه آن صوب
شده و بنیاد اقبال بی زوال پادشاهی قلعه پای حصار سبحی حسین خان مفتوح گشته علیجان بقلعه دوهه
گریخت و در او خاطر اشرف آن بود که کس به سر قلعه مذکور نیز فرستاده او را بدست آورده خاطر از
مهم او بالکلیه فارغ ساخته متوجه استراباد شوند در این اثنا خبر معاودت عبدالمومن خان بجانب
سبزوار و محاصره نمودن قلعه آنجا رسید چون اکثر لشکریان رخصت یافته متوجه عراق شده بودند و معدودی
مردمی در رکاب اشرف توقف داشتند و چنین معلوم میشد که مدد و کومک از جانب بلخ و ماوراءالنهر به عبد
المومن خان رسیده و او باستظهار لشکر تازه در این جرات نموده جمعی از ارباب وقوف بر کیفیت پراکندگی
لشکر قزلباش و قوت و قدرت عبدالمومن خان توجه موکب همایون را بجانب سبزوار صلاح دولت
نمیدانستند تا آنکه خبر رسید که عبدالمومن خان شهر سبزوار را گرفته در شهر قتل عام کرده و میرزا محمد سلطان
حاکم آنجا به ارک متحصن شده استعداد قلعه داری ندارد و اوزبکیه ارک را محاصره نموده در تسخیر آن سعی
نمودند و عنقریب ارک نیز مفتوح میگردد حضرت اعلی حکومت کراملی را بصفت منصور خان کراملی

رخصت بوکل خان منصوبی فرموده و … علیجان را تعهد نموده اهتمام ایشان نمودند و بلی غازی و چند
نفر از اعیان کراملی در ملازم رکاب مقدس گذرانیدند و عزیمت بجانب سبزوار و استخلاص محصوران
ارک وجهه همت ساخته آنکه مردم که در پای سرپا اعلی مانده بودند متوکلا علی الله بتوای نصرت
اثر منصوب در حرکت آوردند که آنچه مقدر الهی باشد بظهور آید و عبدالمومن خان که از پای قلعه
اسفراین فرموده بحوالی مشهد مقدس رفته عازم بلخ بود مسموع او گردید که حضرت اعلی شاهی ظل
الهی بعزم ترفیه حال ساکنان مشهد مقدس از سر تقاعد و گذشته بجانب استراباد توجه نموده بجوانب
که خود را از ننگ و عار قصد ر اخلاص سازد میدانست که قلعه اسفراین کمال استحکام یافته مردان
کار آزموده و یراق بسیار گذشته و استیلا بر آن قلعه در انوقت متعذر است و کینه اهل سبزوار را بجهت
تشیع مذهبی و جرائی که قبل از این در گرفتن موسی میرزا و رفقای او نموده بودند در دل داشت و میر علی
اصغر ولد میر محمد کشکی که از اعیان سبزوار او به یکی شش در خدمت عبدالمومن خان بود با میرزا محمد
مومن سلطان حاکم سبزوار و حایر اولا و میر شمس الدین علی سلطان عداوت موروثی داشت بجز
تسخیر سبزوار گشته اورا بدان اغوا نموده و توجه موکب همایون بجانب استراباد و تحقیق پیوسته بود که الحال
که دیگر باره حضرت اعلی با خراسان عود نمایند جریده ایلغار نموده علی الغفله بظاهر شهر رسیده و از …
و جوانب سور را … دو سرش نمود سبزواریان بجهت عدم اطلاع سراسیمه گشته قدرت مدافعه
نیافتند میرزا محمد سلطان با جمعی از اعیان بقصد تشویش خود را به ارک انداخته محافظت قلعه ارک
حصانت اهل و اعیان نموده دست از شهر باز داشته و اوزبکیه بر آن قلعه مستولی شده بشهر درآمدند
و آن قوم از خدا بیخبر به سفک دماء مسلمین اقدام نمودند و عبدالمومن خان تدارک مذلت و عار قرار
خود را در قتل جمعی فقرا و ضعفای سبزوار نموده در شهر قتل عام و نهب و غارت کرده متوجه قلعه ارک
شده حوالی آن از اطراف و جوانب نصب نموده بجد و جهد تمام در تسخیر آن سعی مینمودند و یکی از افراد
اوزبکیه را بایسه حیله نزد … خون خوار بر سر قلعه صندحرزو فرستاده خواجه محمد صندحرزوی که مرد …
دلیر و دولتخواه این دودمان بود بپر مخالفت بر روی گشوده قلعه خود را مردانه محافظت نمود کس به جهت
اعلام این حالات بپایه سرپا اعلی فرستاده مجملا اوزبکیه در عین سبزوار آویز بودند که خبر فلک پیکر
بهروزی اقبال سایه وصول بر دیار سبزوار انداخت و چون خبر ورود موکب مسعود شاهی به اوزبکیه
که در صدد حروب بودند رسید پای ثبات و قرار شان سست و متزلزل گشته قدرت توقف نیافته به عبدالمومن
خان ملحق شدند و چون موکب همایون بعزم اراده او روانه شد رسید عبدالمومن خان از راه بیرونه از

عازم فرار شدند بشیوه بطریق معهود طبل ارتحال کوفته شاه محمد ایلچی خان را بقلعه نیشابور فرستاد که آن قلعه را
محافظت نماید و خود از راه ترشیز عزیمت جانب بلخ نمود و در هیچ منزل زمانی از حرکت نیاسوده با
سرعت استعجال بهرفت و رایات منصوره در ظاهر شهر سبزوار نزول نموده بتفقد حال بازماندگان
اهل سبزوار که درون شهر بکشتن کشتگان پرداخته انتقام آن ستم رسیدگان را به منتقم حقیقی حواله نموده و عمر
آن ستمکار به برآورده مظلومان سبزوار گرفتار آمد از عمر و دولت چنانچه در حال خود صحت که از پیش خوا
یافت نفعی نیافت بالجمله حضرت اعلی حکومت آن بلده را به یوداق سلطان قاچار حاکم قلعه اسفراین
کرده کارزار آغاز نموده قلعه دار بود و مکرر با لشکر عظیم ازبک مقاومت نموده قلعه اسفراین را از ان
کرده صیانت نموده بود و شورش فتنه نموده و از آنجا بجانب نیشابور در حرکت آمده در حدود نجم آباد
من اعمال نیشابور نزول فرمودند در آنجا رفتن عبدالمؤمن خان بطریق ایلغار بر صوب مروست چون
اگری بر عاقب او مرتب نمیشد و زمستان نزدیک شدن بجهت شده شاه و قلت آذوقه توقف خراسان
در محاصره قلعه نیشابور صلاح دولت قاهره ندیدند حضرت اعلی عزم مراجعت جزم فرموده انتظام
مهام استراباد را نیز بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها بوقت خود حواله نموده عنان عزیمت بصوب
عراق معطوف داشتند مع هذا بجهت فقدان علیق اسپان و تنگی آذوقه در این سفر اسب و استر
و شتر بسیار ضایع شد و رایات جلال بفیروزی و اقبال بدار السلطنه قزوین رسیده لشکر و مجاهد
بجای آوردند ذکر فرستادن ذوالفقار خان بایلچی گری قبل از توجه رایات
جلال درویش محمد خان روملو حاکم لاهیجان را بایلچیگری روم تعیین فرموده مکتوب صداقت اسلوب
مشعر بر پرسش تعزیه پادشاه مرحوم سلطان مراد خان و تهنیت جلوس سلطان محمد خان پیشکش
قلمی فرموده تحف و هدایای لایقه ارسال داشته بودند هنوز مشارالیه بسامان و سرانجام نپرداخته
بود که حضرت اعلی را سفر بلا اختیار خراسان روی نمود و رفتن مشارالیه در عقده تعویق ماند در این
وقت که از آن سفر خیر اثر معاودت فرموده در مقر سلطنت ابد پیوند نزول اجلال واقع شد متوجه
روانه نمودن ایلچی شدند فرهاد خان التماس نمود که چون در زمان شاه جنت مکان خدمت ایلچیگری
به بیگلربیگی سرحد رجوع میشد حالا نیز همان قاعده را منظور داشته این خدمت را بذوالفقار خان
برادر او رجوع فرمایند حسب الالتماس مشارالیه این خدمت بذوالفقار خان رجوع شد و مشارالیه
بآیین شایسته و آراستگی تمام متوجه روم گشت الحق آن خدمت را بر وجه لایق بتقدیم رسانید
سعید نفر از ملازمان خود که زبده و خلاصه لشکر بودند بزیب و زینت تمام همراه برده در آن سفر داد

بسیار ازو بظهور آمده چنانچه بعضی از دودمان عثمان رومیه او را ابوالسعادات منسوب ساخته اند
روم و وزرا و پاشاهای رومیه نیز او را تعظیم و تکریم بسیار کرده زیاده از ایلچیان زمان شاه جنت مکان اعزاز
و احترام او بجای آورده بودند و چون در این سال سلاطین فرنگیه هجوم آورده با لشکر جیحه و مرتبا بجای
ممالک روم آمده در مقام تسخیر بعضی قلاع و محال که در زمان سلطان مراد خان از فرنگیه گرفته بوده اند
در آمدند و سلطان محمد خان بنفس همایون به آن طرف نهضت نموده بود و در وقتی که ذوالفقار خان به
استنبول رسید خواندگار در آن سفر بود تا آمدن خواندگار در استنبول توقف نمود بالجمله میان رومیه و سلاطین
فرنگیه مقاتله واقع شد در اول حال شکست بجانب رومیه افتاده فرنگیه نزدیک به تسلط یافتند که
باردوی عظیم ریخته غارت نمودند و مردم پاپا که خلیفه ملت عیسی علی نبینا علیه السلام و مطاع پادشاهان
فرنگیه است پادشاه و مجار بر سر خزانه خواندگار نزاع واقع شد که هر یک خود را در تصرف آن اولی و احق
میدانستند در این حال نسیم عنایات الهی بر رایات اسلام در اهتزاز آمده علم کفر و ظلام نگونسار
گشت و اعوام الناس اردوی رومیه هجوم نموده بضرب سطراق و چماق ارباب شقاق را از اردو دفع
و ظفر اختصاص یافت و جمعی کثیر از آن سیه بختان تیره درای بدار البوار شتافتند پادشاهان فرنگ
انهزام یافته سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده هر طایفه بولایت خود رفتند سلطان محمد خان مظفر و
منصور به استنبول آمده ذوالفقار خان بشرف ملازمت فایز گردیده و حضرت خواندگار رخصت
مهمی را به بندگان حضرت اعلی قلمی نموده قبل از ورود ذوالفقار خان ارسال داشته بود و از این
جانب نیز جواب کتابت از فرط دوستی و محبت مرقوم گشته ارسال یافت ذوالفقار خان نیز با اعزاز
و احترام رخص گردیده با تحف و هدایای لایقه معاودت نموده در سال آینده رسیده و مکتوب محبت
اسلوب که از جانب خواندگار بحضرت اعلی بالقاب مناسب و آداب شایسته مرقوم شده بود بنظر انور
رسانیده تحف و هدایا گذرانیدند ذکر یاغی گری جمعی از فتنه جویان گیلان و لاهیجان و خروج حمزه
بقتل رسیدن او با بعضی از سید زادگان از سوانح این سال عصیان و طغیان جمعی از سست رایان خفیف عقل
و فتنه جویان سراسر جهل گیلانی است که بمحض سفاهت و حمقی خود را در ورطه هلاک انداختند تبیین
اجمال و تفصیل این اجمال آنکه در حینی که رایات نصرت آیات متوجه سفر خراسان گشته بدفع فتنه عبد
المؤمن خان مشغول بودند ملک جهانگیر حاکم کجور که در سال گذشته روی از این دولت تافته سالک طریق
فرار شد عصیان با فوجی از دو صفان رستمدار جمعیت نموده به کلاس آمده دست درازی بر رعایا و عجزه و مساکین
مینمود درویش محمد خان حاکم لاهیجان جهت دفع فتنه او با قشون آراسته روانه جانب رستمدار شده

بو حمزه نامی از نبیره جیک اوزام میر عباس بجد انگیختند که آن حضرت اعلی چند روز از مقر سلطنت
دور افتاده و اخبار مختلف از خراسان میرسید و بلده لاهیجان که پای تخت گیلانست از حاکم خالی مانده
بود و دولت دو روزه را مغتنم دانسته چشم از عواقب امور پوشانیده و خود را سلطان حمزه نام نهاده
دم از خروج و عصیان زد و جمعی از سپیدقبایان بر سر او جمعیت نموده به لاهیجان آمدند و از اطراف و جوانب
لاهیجان سیاه اشتبان که پیاله که معظم رعیت آن ولایت مردم مفتنه انگیزند بدو پیوسته باو همراهی کرده
علی الغفله بشهر در آمدند و نخست بکاروانسراها ریخته دست بغارت اموال تجار و مردم بیرونی دراز کرده
و خانهای ملازمان درویش محمد خان را غارت نموده خرابی بسیار در لاهیجان از ایشان وقوع یافت
و بهیات مجموعی بپای قلعه آمده به تسخیر آن کماشته محاصره کردند از ملازمان درویش محمد خان معدودی
که بر سر خانه و متعلقان مانده بودند سراسیمه وار ابواب قلعه را مسدود ساخته بسر محافظت در روی کشیده
و قاصدی همعنان صبا و شمال بجهت اعلام بجانب بیه پس فرستادند و چند روز که در قلعه لاهیجان
محصور بود اهل قلعه با آنکه استعداد قلعه داری نداشتند بمدافعه و مقابله پرداخته محافظت قلعه
را مینمودند و یاغیان مذکور از بی استعدادی اهل قلعه خبر یافته بیخبر و حجب عام در تسخیر آن میکوشیدند
اما چون این خبر به بیه پس رسید حمزه بیک چاپار بار علامان خاصه شریفه که داروغه رشت بود و اغوز
و سلطان صینی حاکم تومن با جمعی از مردم الجب ایلغار نموده به لاهیجان آمدند و بین الجانبین محاربه
روی اتفاق افتاده به نیروی دولت قاهره شکست بجانب یاغیان افتاده و حمزه مذکور با جمعی بقتل
رسیده و بقیة السیف پراکنده شدند درویش محمد خان که در حدود رستمدار بود این خبر شنیده بر
سبیل ایلغار به لاهیجان آمد و چون مهم حمزه مذکور دو روز پیشتر از رسیدن او بکفایت مقرون شده بود
به تفحص و تجسس حال یاغیان پرداخته هرکس از آن طایفه در هرجا بدست آورده براه عدم فرستاد
و سر حمزه را بعریضه مشعر بر اعلام احوال باستقبال موکب اجلال فرستاده در دو فرسنگی کرباس
جلال بسامع جلال رسیده منظور اشرف در آمد و حمزه بیک چپار که بابت خدمت قیام نموده
بود مورد تحسین و آفرین گشت و نایره نیران غضب پادشاهی که نمونه از سخط الهی است درباره مردم
فتنه انگیز نشان که محل شورش و غوغا بود بحرکت در آمده بقتل عام درویش محمد خان حسب الفرمان
قضا جریان متوجه تشنیع طایفه ره ملوده دست بقتل و غارت دراز کرده اکثر بیگناهان به آتش گناه
کاران سوختند و با آنکه درویش خان که مرد خدا آگاه و مال اندیش بود ملاحظه بسیار کرده میخواست
که قتل با فراط واقع شود جمعی کثیر در این قضیه راه عدم پیمودند اما باعث آن شد که دیگر کسی از آن

طبقه بعصیان و طغیان ولیسری نگردد **ذکر وقایع مشهوره که درین سال بتقدیر خالق عباد روی داد**
بعد از تسکین آتش فتنه حمزه و قتل عام شهر نشان ایالت آن ولایت باعزلو سلطان صینی حاکم تومن
شفقت شده و تمامی الکای بیه پس بمهدی بهزاد خان شفقت شده و الکای شیراز از او تغیر یافته و حکومت
ولایت فارس از کل با مهدی وردی خان ذوالقدر آقاسی مفوض و مرجوع گشته رتق و فتق معاملات دیوانی
فارس بعهده اهتمام مشار الیه قرار یافت و مقرر شد که هر سال سیصد نفر از غلامان خاصه شریفه همراه
بجارس برده بخدمات جزو سرولایتی از الا یا مامور سازد که از منافع آن ایراق و اسباب پیمان سرانجام
نمایند در این سال جمعی از مردم سعد وقاص من اعمال نجف و مذهب بوعیان باغی شده قلعه که در سعد
وقاص ساخته بودند بتصرف در آورده و جنگ حساب کرده و اجاره و احلاف آن ولایت از او اراده اکراد و
غیره با ایشان اتفاق کرده بر سر قلعه ها آمدند و در میان مستحفظ قلعه ها کس بخدمت اشرف
فرستاده از این حال خبر کردند و حسن علیخان چکنی را که در آن حین حاکم همدان بود بتحریک این شورش دانسته
ارو سکیات نموده حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنا بر دستور پیجانی در رعایت شرایط صلح قورچیان
فرستاده اجاره و احلاف مذکور را منع و تنبیه نمودند و چند نفر از مفسدان را به قتل آورده سرهای
ایشان را به بغداد فرستادند و حسن علیخان از ایالت همدان معزول شد **دیگر** از سوانح آنکه پیر علی
بابا کوکلتاش حاکم هرات که از تربیت یافتهای عبدالله خان و معتمد بیان او بود و برای خود بابا شاه
و صلاح خان علی ای التقدیر این با حضرت اعلی باوی الفت و آشنایی گشته ایلچیان معتمد با تحف و هدایا
لایقه بپای سریر اعلی فرستاده بعد از اظهار مراسم اخلاص عرض نموده بود که سالهاست که مردم ماوراءالنهر
بجهت خصومت و نزاع طرفین از سعادت زیارت حرمین محترمین محروم اند و از خوف و بیم بعزیمت
حج بیت الله الحرام قدم بولایت ایران که سد راه حجاز است نمیتوانستند نهاد و التماس نموده بود که رخصت
دهند که طبقه اوزبکیه و مردم ماوراءالنهر که اراده حج داشته باشند بی خوف و هراس آمد شد نمایند
که مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید گردد و ایلچیان در دار السلطنه قزوین سعادت بساطبوسی در
یافته لوازم کورنش بتقدیم رسانیدند و مشمول انعام و احسان بارگشته اسلام بیک یوزباشی شاملو را
همراه ایشان برسالت فرستادند و پیر علی بابا کوکلتاش منشور رعایت و التفات در قلم آمده در باب رخصت
حج اوزبکیه ماوراءالنهر حسب المسئول حکم مطاع عز اصدار یافت **دیگر** از سوانح این سال آنکه شاعر شیرین
کلام مولانا ثنائی که در نظم مرتبه سحبانی دارد از روی اخلاص و خلوص اعتقاد و منظور نظر عطوفت آیین
و ندیمان و مجلسیان محفل ارم تزیین بود چند بیت مثنوی در مدح و منقبت حضرت شاه ولایت پناه در سلک

نظم در آورده بخدمت اشرف میگذرانید چون بدین بیت رسید که بیت اگر دمش کشد ساغر دگر دست
بطاق ابروی مرد افتاده است • مزاج مقدس را عجب کیفیتی طاری شده منظور داشتی و این مضمون
در میزان طبع وقاد رعایت سنجیده وپسندیده افتاد و همت بحر خاصیت درباره مولانا بتجویز در آمد
امر فرموده که زر بسیار در یک کفه ترازو ریخته در کفه دیگر مولانا را بوزن در آورده آن نقود و اقمشه را
صله این شعر باو عطا فرمودند شعرای عصر را موجب امیدواری گشته همگی باین مضمون مترنم بوده
زبان مدح و ثنای شهریار جهان گشادند بیت شاهی که بخاک ره برابر شده بود • برداشتی و بزر
برابر کردی • اما چون طبقه شعرا سر آمد ارباب حقد و حسد اند این عطیه والا گشته مولانا را در دل کرده
مدعای این حکایت زبان زد انجمن آرایان محافل نفاق بود و مولانا حسن وهم الدین که در غزل شیرین
سخنست و اشعار غزل آمیز میگوید در قطعه که بجهت وزیر رقم کشید این بیت درج نموده بیت حسن وهم د
چنین مفلس • پادشاه میکشد بزر شانی • اما بعرض اشرف رسید مولانا هجری تبریزی که
مرد بلند قامت قوی جثه بود و در شیوه غزل خود را بی بدل میشمرد و بتقریب دو سه بیت عاشقانه
بوساطت مولانا علی رضای خوشنویس چند روزی در مجلس همایون راه یافته بسخنان گستاخانه که از حد
لطایف و ظرایف داشت دلیری میکرد و بدین جهت از بساط عزت دور و از سعادت مجالست مهجور گردید
روزی در محوطه دولتخانه قزوین در اثنای حکایات بی تقریب مناسب حرفت باز کشیدن مولانا شانی بمیان
آورده گستاخانه گفت که چرا اینگونه التفاتی شامل حال من نمیکرد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از روی
مطایبه فرمودند که چون در طبع بد دانسته ایم اگر صلاح باشد شما را بسرگین بکشیم فرموده باد از نهاد بزم اقدس
بر آمده موجب انبساط خاطرها گشت شعرای سخن ساز و ظرفای نکته پرداز شاخ و برگی بر آن افزوده نقل
انجمن ساختند و مولانا شانی را گذاشته باو پرداختند ذکر سوانح واقعه ناگزیر نواب کیخسرو نشان در این سال
در حینی که نهضت همایون بجانب اسفراین واقع شده بود نواب سکندر نشان را در دولتخانه همایون عروض
بیماری عارض گشته منجر باسهال گردیده و چون اجل مقدر رسیده بود معالجات حکمای مسیحا نفس فایده نبخشیده و از جهت
ملک عقبی رهسپر شده و در آستانه امامزاده واجب التعظیم امامزاده حسین علیه التحیه مدفون گردیده و از آنجا
نقل بعتبات عالیات سدره مرتبت شد انا لله و انا الیه راجعون اگر صد سال مانی ور یکی روز
بباید رفت ازین کاخ دل افروز • چون اندکی از اوصاف حمیده آن پادشاه عالیجاه در ذیل دفتر اول
رقم تحریر یافته در انجام قلم عنبر قام زبان در کام کشید آغاز سال همایون فال یچی ئیل ترکی مطابق
نهصد والف سال هشتم جلوس همایون • بیت چو شد نوروز سلطان گیتی آرای

چمن شد از ریاحین عنبر آسای • بهار عالم آرا جلوه گر گشت • اساس ظلم دی زیر و زبر گشت • طراوت
یافت از نو باغ و بستان • شد از لطف هوا عالم گلستان • نوروز عالم آرای سال میمنت مآل
روز دوشنبه بیست و یکم شهر رجب سنه مذکوره اتفاق افتاد و بهار دلگشای غم فرسای خاطر پرور بنا کرد
نوعروسان چمن خاک سر از جیب مغاک بر آورده انجمن آرای بزم عشرت و شادکامی گشتند نسیم بهاری
از شمیم ریاحین عطرسای آغاز افسرده دلان کنج خمول چون عندلیبان در گلشن جهان بزمزمه نغمه سرا
در آمده بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بدستور معهود در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه قزوین
بلوازم جشن نوروزی پرداخته بزم ملوکانه و محفل خسروانه آراسته چند روز بمبارکی سال نو بهجت
قدوم نوروز فیروز بعشرت و شادمانی گذرانیدند بعد از فراغ از لوازم سور و سرور بهوای سیر
گیلان و فراغ خاطر خطیر همایون سر زده از دار السلطنه قزوین روانه شدند نخست از راه کوهدم
بخطه رشت تشریف برده از آنجا فومن و لشکر محل ورود شهریار والا گهر گردیده و در عشا فومن بلوازم شکار
از نکول کوه اسب و شیربچه آن از وقایع گذشته سبق ذکر یافته قیام نموده از آنجا عرصه قشلاق
انجمن پیرای بارگاه تخت و تاج گردید چند روز ساحت دریا کنار محل نزول موکب اقبال بوده بعد از فراغ
از سیر و شکار آن حدود بدار الارشاد اردبیل رفته بزیارت آستان ملک آشیان حضرت سلطان
الاولیا و مشایخ کرام صفویه قیام نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دادند دیگرباره در
دار السلطنه قزوین محل نزول حشمت و معدلت آیین گردید ذکر تسخیر ولایت مازندران بهشت نشان بموجب
تقدیر پروردگار عالمیان و تفویض حکومت و دارای آنجا بایزید چون ولایت طبرستان که عبارت از
مازندران بهشت نشان ملک طلق شرعی موروث اولاد و احفاد میر عبد الله خان جد مادری حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی است که نسب او به سید قوام الدین مشهور بمیر بزرگ که در طبرستان خروج بسیف کرده
ملک آن مملکت گردیده و در صدر صحیفه اول رقم تسلط یافته در این عهد و اوان از آن سلسله رضیه اولاد
ذکور که شایسته تصرف ملک موروث باشد نبود لاجرم آن عرصه ارم تزئین از اولاد و اعقاب شایسته تصرف
شهریار سعادت قرین و حق شرعی سلطان با داد و دین است که در میانه جمعی از امرا و سرداران آن
ولایت بتخصیص سید مظفر مرتضایی و الوند دیو و ملک بهمن لاریجانی انقسام یافته بود و کمتر از شأن
نسبت به سلسله میر بزرگ بی اعتنا و کفران نعمت بظهور رسیده هرکدام بر ولایتی رقم اختصاص کشیده
بتغلب متصرف بودند و گاهی تعللی که بعلت باج و خراج بدیوان اعلی میفرستادند و هنگامی موقوف
داشته همیشه از اطوار ایشان حیله و تدبیر و آثار نفاق و شقاق بظهور میرسید و همواره فتح و تسخیر

آن ملک و انتزاع آن ولایت از ید متغلبه مکنون خاطر انور و مخزون ضمیر منیر معدلت گستر بود تا
آنکه در این سال رای جهان آرا بدان متعلق گشت که دست تغلب آن جماعت را از ملک موروث
کوتاه ساخته صفحهٔ ممالک محروسه گردانند حسب الاستدعای فرهاد خان تسخیر ولایت مازندران
برای وراثت و حسن درایت او رجوع شده ایالت آن ولایت باو تفویض یافت مشار الیه با
قشون و لشکر آراسته روانهٔ مقصد گردیده و استمالت نامها بامرا و سرداران فرستاده همگی را بایلی
و انقیاد دعوت نمود مردم آن ولایت خصوصا سید مظفر که سودای خودسری دماغ او را شوریده
داشت غایبانه اظهار متابعت مینمودند اما وحشی صفت در آمدن نزد فرهاد خان متامل و متردد بوده اصلا
رام نمیشدند بعد از تکرار مراسلات و آمد شد سفرا از مردم چرب زبان راضی گشته ملاقات او و جمعی
دیگر از سرداران و اعیان نزد فرهاد خان آمدند خان سید را تکریم و تعظیم بسیار کرد اما مانع بازگشتن
گشته تکلیف رفتن بجانب سریر اعلی نمود سید مظفر بدین شرط راضی شد که فرهاد خان باو همراهی کرده
در خدمت اشرف شفیع تقصیرات او بوده باشد و در باب مهمات مازندران آنچه بالمشافه از لفظ
گهربار استماع نماید بعمل آورد و مطلب او این بود که شاید بطریق هر باره بعقد باج و تقبل خراج مازندران
صورتی داده خود بدستور حاکم و فرمان روا باشد فرهاد خان بنابر صلاح وقت ملتمس او را مبذول
داشته سید را مصحوب خویش گردانیده بجانب سریر اعلی آورد و سید در دار السلطنه قزوین بشرف
بساط بوسی دریافت و حضرت اعلی مصلحتهای ظاهر که چندین مصالح ملک و دولت در آن مطلوب
بعضی ملتمسات در باره او بظهور آورده مذ اما باطنا باو که سلسله وسیعه عصیان و طغیان و کفران
ورزیده بود او بیچاره ازو بجاوده میر بزرگ و طالع یافته بود التفاتی مبذول نداشته و او در منزل فرهاد
خان میبود و مقتضای الحاین خایف در کمال بیم و هراس بسر میبرد و خاطر نشان او شد که همت والای
شاهی ظل الهی مصروف بر آنست که ساحت آن ملک را از خس و خاشاک تسلط و اقتدار این گروه خود
متغلب پاک گردانند بالضروره از حکومت مازندران مایوس شده قرار داد که در این مرتبه همراه فرهاد
خان بمازندران رفته مردم آن دیار را مطیع و منقاد گردانیده و از آنجا با کوچ و مردم خود بعراق نقل نموده
بقیه عمر را رضا جوی خاطر اشرف مصروف سازد اما دیو هوس و سودای حکم روائی چنان در جیب
دامنش جای گرفته بود که پس از آنچه میگفت حسن بداشت القصه از خدمت اشرف رخصت یافته
برفاقت فرهاد خان روانه مازندران گشت و جناب خان بجهت تالیف قلوب سایر وحشی صفتان
مازندران باو مدارا و سلوک نموده همچنان معزز و محترم بطریق خان بود و چون بسیار اهل که از بلاد قدیم

طبرستان است و در تصرف ملک بهمن بود در رسیدند ملازمان و مردم او قلعه آمل را استحکام داده
در مقام قلعه داری در آمدند فرهاد خان شروع در لوازم قلعه گیری کرد ملک بهمن در لاریجان بود
غایت مکر و خدعت که جبلی او بود بحسب ظاهر اظهار اخلاص و بندگی و اطاعت و انقیاد مینمود و
باب قلعه پیغام میداد که مرا اختیاری نیست جماعت سرکش آملی که بالطبع حکومت قزلباش را کاره
برای خود عمل نموده در قلعه داری میکوشند اما باطنا سالک طریق خلاف و طغیان بوده با اهل قلعه
که اکثر ملازمان معتمد او بودند استمالت داده ترغیب مینمود که در قلعه داری مردانه بوده قزلباش را
راه ندهند مجملا توقف فرهاد خان در پای قلعه بامتداد کشید و مردم ملک بهمن بتخصیص چند نفر
از طایفه تکلو که ملازم او شده در آن قلعه بودند در قلعه داری اصرار مینمودند در این حال سید مظفر
عذر و خلاف بظهور آورده از اردوی فرهاد خان فرار نموده بولایت ساری که در تصرف گماشتگان
او بود رفت و قلعه ارداکله را استحکام داده در آن قلعه رحل اقامت انداخت و آثار خلاف عصیان
بظهور رسانید چند نفر از علمای مازندران که نزد فرهاد خان آمده بودند اقتدا به سید مظفر کرده
هر یک بجلوه مسکن خود شتافتند آمد و شد مازندران میانه قزلباش منقطع گردید جناب خان مطلقا
از این وقایع تزلزل باحوال خود راه نداده بیشتر از بیشتر در تسخیر قلعه ساعی گشت و بحسن سعی و تدبیر و دام
و دمش وحشی صفتان آمل را بدانه احسان و انعام رام کرد تا آنکه بمیامن تاییدات الهی و نیروی
اقبال شاهی بر سر قلعه مستولی گردیده متحصنان قلعه را از میان برداشته در آمل حاکم تعیین نموده
تسخیر سایر محال گشت علمای و اعیان که فرار نموده بودند یکیک آمده بخدمت معذرت می پرداختند
و جناب خان از افعال ایشان اغماض نموده عذر پذیر بود چون از روی قدرت و اقتدار بقصد تسخیر
قلعه ارداکله بجانب ساری رفت بر سید مظفر هراس بیقیاس غالب گشته قدرت قلعه داری نیافت
مضطرب و خوفناک گشته بی سر و سامان از قلعه بیرون آمده بجنگل گریخت سید مظفر تریاک افیون را
معتاد بود و نیم مثقال افیون خالص بیکبار میخورد علاوه نشئه از غایت اضطراب حقهٔ تریاک معتاد با
خود برنداشته بود و دو سه شب در جنگل از فقدان تراکیب معتاد و کیفیت افیون صعب تشویش بسر برده
بیماری عارض ذات او گشت با این حال در جنگل بسر نتوانست برد بالضروره در نهایت ضعف و بیماری
خفیف بی اعتبار بخدمت خان پیوست و اعراض عنب الی که بر او غلبه کرده بود صفحهٔ آن کوفت گشته
سر بر بستر ناتوانی نهاده و معالجه و مداوا مفید نیفتاده و روز بروز مرض اسهال اشتداد یافته با آن در
گذشت بعد از فوت او گماشتگان فرهاد خان در مازندران بقید استقلال یافته اکثر محال را بحیطه ضبط

در آورند و فرهاد خان الوند سلطان برادر خود را در مازندران بنیابت گذاشته خود بخدمت اشرف
آمده حقایق حالات عرض کرد اما الوند دیو که حاکم سوادکوه بود بجز فوت سید مظفر را شنید و بقصد
آنکه او را بالجمله از میان برداشته انقلابی اعتماد گشته موجب زیادتی وحشت و دهشت او گردید ملک بهمن
که مردی فتنه انگیز آشوب طلب بود مازندرانیان را با الوند سلطان شورانیده تحریک ماده فساد مینمود
و میخواست که الوند دیو و عظمای مازندران با لشکر قزلباش آمیزش ننمایند و الوند دیو که چاشنی حکومت
در مذاقش جای گرفته بود آسان ترک او بر او دشوار مینمود با اغوا و افساد ملک بهمن سر بخط اطاعت
در نمی آورد و امیدی بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت که تا دفع ملک بهمن نشود ممالک طبرستان
در حیطه اقتدار اولیای دولت ابد پیوند استقرار نمی یابد و او ترک بدنهادی و اطوار و فیما بعد لاجرم رایات
عقده کشا بدفع او جازم گشته فرهاد خان را بر سر ملک بهمن فرستادند **ذکر رفتن فرهاد خان بلاریجان**

ذکر گرفتاری ملک بهمن ملک بهمن ولد ملک کیومرث بن کاوس است از احفاد کیومرث بن بیستون
بن گستهم که در عهد امیر تیمور گورکان والی کل رستمدار و کوتوال قلعه نور بوده و بعد از فوت او ولایت
رستمدار میانه دو پسر او جهانگیر و اسکندر قسمت شده بود و یک حصه نور و توابع و یک حصه کجور و مضافات
آن دست و همیشه آن قسمت میانه اولاد و احفاد ایشان معتبر بود اما در زمان شاه جنت مکان که سه طبقه از بنیان
کوهی اعمام یکدیگر بودند بحکومت و ایالت قیام داشتند ملک عزیز والی نور و ملک سلطان محمد بن جهانگیر
والی کجور و ملک بهمن مذکور والی لاریجان بود که در عهد قدیم از مضافات کجور بوده و احوال ملکان نور و
کجور در حل و دهستان تسخیر رستمدار مرقوم قلم بدایع نگار خواهد شد ملک بهمن اگرچه بحسب الکا و ولایت
کمتر از ایشان بود اما بوفور عقل و رشد و کاردانی و دامنت او در زمان حکومت صاحب جاه و مکنت سیده
بود و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بجهت آنکه در هنگام توجه عراق باستقبال موکب جلال آمده بود و یکدو
مرتبه دیگر در ییلاق لار بسعادت آستانه بوسی مشرف شده اظهار اخلاص نموده و عنایت شفقت و التفات
درباره او ظهور می آوردند اما مشار الیه مرد حیل فتنه انگیز آشوب طلب بود و در شیوه حیل و تذویر
از امثال و اقران پیش و از همه در پیش بود حضرت اعلی مکرر او را در مقام تجربه و امتحان او در آمدند هر
مرتبه نقد اخلاصش در محک امتحان ناتمام عیار می نمود و همیشه در طبرستان بیخ فتنه گرده هر کس از مردم
آن ولایت بدرگاه معلی بازگشت می نمود ملک بهمن با او عداوت آغاز نهاده در قلع و استیصال
او میکوشیدند از جمله ملک سلطان حسین لواسانی که با او نسبت قرابت داشت مخلص آنکه بخدمت اشرف
توسل جسته اظهار اخلاص می نمود و ملک سلطان حسن برادرش بملازمت اشرف سرافراز شده بود و با

عماد ورزیده

عماد ورزیده بر سر او بقلعه لواسان رفت و او را بدست آورده بقتلش پرداخت و اطفال و عورات او را بلاریجان
برده انواع فضیحت بمردم او رسانیده دهشت و عبرت پس باستشمام مشام حقیقی که غبار آمد فی الحقیقه احتیاط کرده با خود
که حضرت اعلی مکرر کس فرستاده بار تدارک ملک سلطان حسین را طلب فرمودند که قبل ورزیده تقرب ساخته
و مردم مازندران که طریق سلوک طوایف پیش گرفته سر بیک ولایتی را مخصوص خود گردانیده بودند ملک بهمن را
بجهت قرب جوار حامی خود ساخته ولایت آمل را که از بلاد مشهوره طبرستان است و بالکای او اقرب بود با او گذاشته
بودند در این اوقات که حضرت اعلی کشتی همت بر لنگر تسخیر ملک موروثی مازندران انداختند ملک بهمن
بطمع آمل از جاده عقل و صواب منحرف گشته چنانچه در وثوق تحریر پیوست با اولیای دولت روزافزون
مکر و حیل سلوک نموده اعمال نفاق آمیز او ظاهر شدن گرفت تا آنکه نایره غضب شاهانه درباره او اشتعال
یافت سخن وران شاه که ولایت موروثی را بطمع خام آمل بباد داده **بیت** خواست تا آن شکر آید ۰ عدابل
شهد باشکر خاید ۰ اهر اسباب دولتش پرداخت ۰ عاقبت مکر و حیله کارش ساخت ۰ دولت
بخت روی ازو برتافت ۰ که جزای عمل زکجی یافت ۰ طمع خام و بخت خفته او ۰ روز گرفتند نابسند
بخت او القصه چون طبل رحلت زده و بعضی سخنان کذب آمیز نفاق آلود او در محک طبع وقاد حضرت اعلی کم عیار
نمود فرهاد خان را بر سر او فرستاده و حسب الفرمان قضا جریان متوجه لاریجان گشته ترتیب اسباب قلعه گیری
پرداخت و از درگاه معلی توپچیان و تفنگچیان فرستاده و شروع به تهیه قلعه کوب ترتیب داده و در لوازم قلعه
گیری و تضییق محصوران سعی تمام مینمودند و جماعت امیری که معظم سپاهیان لاریجان بودند با فرهاد خان بکرات
و گریزان گشته نزد او آغاز نهادند و ملک بهمن با آن جماعت بی اعتماد گشته در دولت سرای ملک پیش سفید ایشان
بود که فرش بسیار و چاه در دو بالا آخره وجبل آورده و آغاز نیز در مخالفت ملک بهمن بجهت گشته دلیل راههای مخفی قلعه
گشته در اندک روزی بزیر دیوار قلعه رسیده ملک بهمن مضطرب شده اظهار اطاعت و انقیاد کرده و فرهاد خان
نیز او را باستمالت عنایات شاهی کردانیده و طالب ملاقات شد ملک بهمن بعد از اخذ عهود و مواثیق بیرون آمدن
خواست بطریق معتاد بطایف الحیل و حرب دابهیت شر قزلباش را از خود دفع نموده به نواضعات و تمنا
دامانه و وعده که سرگرد و فاکرده قزلباش را از پای قلعه کسیل کرداند فرهاد خان تکلیف آمدن قلعه و تماشای
گروه فرهاد خان اجابت نکرد و صیدی را که بدام افتاده بود رها نکرده تکلیف رفتن درگاه معلی و ملازمت
اشرف نموده و ملک بهمن از بیرون آمدن نادم و پشیمان گشته چون هیچ سخن او در نگرفت بالکراه تمام راضی باید
فرهاد خان بمصلحت وقت قلعه را همچنان در تصرف گماشتگان او گذاشته تکلیف قلعه بیرون نکرده و او را مصحوب
خویش گردانیده و چاپ سر اعلی آورده و در دار السلطنه اصفهان در مجلسی که طبقات خلایق از اطراف و جوانب

در مجلس بهشت آیین مجمع آمده بودند بنظر خجسته اثر رسانیدند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بزبان عتاب و سرزنش
با او تکلم آغاز نهاده و یکیک تقصیرات و خیانتها که در دولت ابد قرین از او بظهور آمده بود شمرده گرفتند ملک
بهمن سر خجالت و ندامت پیش انداخته از او و حکمی شد غضب و عنایت خطاب دست از حیات مستغا
شست اما حضرت اعلی چند روزی بجهت تامین جمعیت اتباعش که نزد بادنجان با او گرد آمده بودند تغافل در کار او ورزیده
او به ستور در خانه زبادنجان بود تا آنکه در اول سال تخاقوی ئیل سنه الف که رایات جلال از اصفهان به
قزوین نهضت نموده او را بعمارت نو دولتخانه مبارکه طلب فرموده در حین تکلم و عتاب و خطاب بدست ملک
سلطان حسین لواسانی داده که قصاص خون برادرش بقتل رسانیده او با تمام کارش پرداخت مآل
حال اولاد و مشار الیه و شرح مظالم او که چگونه سپری شد در سال آینده در رقم کلک بیان میگردد ان شاء الله تعالی

ذکر انهزام حاجم خان والی خوارزم بجانب سرحد عراق و یکچند یافتن از لشکر عبدالله خان

در طی سوانح احوال سابقه مرقوم قلم وقایع نگار گردیده که در سال گذشته که رایات حضرت آیات بجهت دفع
فتنه عبدالمومن خان بخراسان توجه نموده حاجم خان والی خوارزم و عرب محمد سلطان پسر او و باباخان برادر
زاده اش از خدمت اشرف مرخص گشته بجانب مملکت خویش رفتند و تخت میانه ایل و اویماقات
ترکمان صاین خانی رفته جمعی از آنطایفه را در خدمت سلاطین مذکور احضار نموده داخل ولایات خوارزم
شدند مردم آن ولایت بقدوم ایشان بشاشت و خرمی بظهور آورده در مقام اطاعت و انقیاد در آمدند
گماشتگان عبدالله خان و داروغگان او هر یک محل اقامت خود را خالی گذاشته بماوراءالنهر رفتند و ولایت
خوارزم از لشکر بیگانه خالی گشت حاجی محمد خان فی الجمله استقلالی یافت اما جمعی که بر سر او جمعیت نموده بودند
اکثر رعیت و مردم احشامات بودند زیرا که عبدالله خان بعد از تسخیر آن ولایت اکثر قبایل و زبده لشکریان
حاجم خان بودند کوچانیده بولایت دیگر فرستاده و بود از اعوان و انصار او صاحب جودی در خوارزم
نمانده بود بالجمله عبدالله خان بعد از استماع خبر ورود حاجم خان جمعی از امرای معتبر خود را با لشکر عظیم بر سر او
بخوارزم فرستاده و بآن اکتفا ننموده خود نیز متعاقب بدانصوب در حرکت آمد حاجم خان چون از ورود لشکر عبدالله
خان خبر یافت متحصنه آن ولایت را جمع آورده بمقابله ایشان شتافت و میان الفریقین محاربه عظیم اتفاق
افتاد و چون آوازهٔ قرب وصول موکب عبدالله خان بر سپه تزلزل در بنیان ثبات و قرار خوارزمیان افتاد
در این حرب شکست بجانب ایشان افتاده و حاجم خان منهزم گشته مجال توقف در آن ولایت نیافت و نخواست
که خود را در قلاع محصور گرداند بالضروره باتفاق عرب محمد سلطان پسرش منهزم و پریشان حال خود را از
ولایت خوارزم بیرون انداخته روی بجانب استرآباد آوردند و در آنجا بمدد و معاونت ترکمانان صاین

خانی خود را بسرحد مملکت قزلباش رسانیده به حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از آمدن او خبر یافته کس باستقبال
او فرستاده به درگاه معلی طلب فرمودند و او دیگر باره بخدمت اشرف آمده در دار السلطنه قزوین بعز ملازمت
همایون فایز گردید و از جانب اشرف بلوازم شفقت و دلجویی پادشاهانه مخصوص گشت اما باباخان برادر
زاده اش که در شهر وزیر بود قلعه را قایم کرده توقف نمود هر چند سپاه او سست گردید او را محصور کرده از هیچ طرف
مددی باو منظور نیست و عاقبت گرفتار اعادی خواهد شد از عالم غیرت و مردانگی به تکلیف می‌گشت سپاه را
بر جانی که بمذلت گردن در باج داشته بر در اند در آن قلعه اقامت نموده لشکر عبدالله خان قلعه را محاصره نمودند
قریب چهار ماه با سپاه بیشمار عبدالله خان تلاش کرده قلعه شهر وزیر را نگاه داشت عاقبت لشکریان
او و مردم شهر و قلعه از مخاطرات قلعه داری دل آزرده شده با او بیوفایی کرده قلعه را بتصرف داده عبدالله
خان کردند باباخان با جمعی از برادر یافته با معدودی از ارباب حقیقت و وفا دروازه را گشوده خود را بلشکر عبدالله خانی
زده و در مخالفان زده و در دریای حرب غوطه خورده از شکار عبدالله خانی بر دور او محیط گشتند و لحظه لحظه عرصه
کارزار تنگتر میشد و هیچ طرف راه بیرون شد نداشت بالاخره در معرکه رزم کشته گشته بقیة السیف پراکنده
کشته شدند و الیوم حرف شجاعت و دلاوری باباخان در خوارزم مذکور السنه و افواه است عبدالله خان را
بعد از فتح خوارزم پیشرفت برفت هر کس از مردم آن ولایت که از او خلاف داشت از میان برداشت و قلاع
استحکام داده بماوراءالنهر مراجعت کرد

ذکر مناظره که در این سال میانه مهدیقلی خان شاملو حاکم شوشتر و طایفه افشار و میر مبارک والی عربستان حویزه بظهور آمد و رفتن الله ویردی خان

در این سال جمعی از مفسدان طایفه افشار کوه گیلویه خصوصا جماعت ارشلو با امیر خان حاکم آن ولایت
یاغی شده و اله مراد قضات کوه گیلویه جمعیت نموده ابوالفتح بیگ نواده خلیل خان برادر میانه خود
بخانی برداشته در مقام عصیان و خلاف در آمدند مهدیقلی خان حاکم شوشتر از اخلاص صوفیگری حسن
شیوه ناپسند انکار نموده بنابر قرب جوار در مقام دفع فتنه ایشان شده با معدودی از غازیان شاملو
بر سر ایشان رفته در نواحی شوشتر در میانه ایشان حرب اتفاق افتاده طایفه افشار از فوج خلیل شاملو
منهزم گشته پناه به سید مبارک والی عربستان بردند مهدیقلی خان همیشه سید مبارک را از مخالفان دولت
قاهره شمرده متعرض احوال اعراب حویزه میشد و از سید مبارک زیاده حسابی میگرفت و باو غالبا سلوک
میکرد و سید مبارک از بدسلوکی مهدیقلی خان خشگی بوده مکرر عرایض بدرگاه معلی فرستاده از وی شکایت
مینمود و میخواست که مهدیقلی را گوشمالی داده او را از باده بیهوشی نخوت و غرور بهوش آورد و از عتاب و
خطاب شاهانه اندیشه میکرد و در این وقت جماعت افشار که آن ماده گشته او را بمحاربه مهدیقلی خان ترغیب

نموده بودند و در مقام معاونت جماعت افشار درآمده با جمعی از جنود عرب سر راه بر او گرفتند بین الفریقین اتفاقاً که
محاربه واقع شد و چون اعراب اصطفاف صفوف لشکر مهدیقلی خان بود ادهم قدرت در جنگ صحرا ندیده خود را بحصاری
که در آن حوالی بود انداخت و اعراب آمده حصار را محاصره کردند چون حصار مذکور زیاده استحکامی نداشت
و ذخیره در آنجا نبود با خطر بود و با سید مبارک طرح صلحی افکند سید مبارک نیز چون از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
خوف بسیار داشت بصلح راغب گشته میانه ایشان صلح کرده وقوع یافته قرار یافت که سید مبارک کوچ کرده بطرف
حویزه رود و مهدیقلی خان از حصار بیرون آمده بشوشتر مراجعت نماید از مسموع جمعی شد که سید مبارک نسبت به
مهدیقلیخان غدری در خاطر داشته و با اعراب قرار داده بود که چون مهدیقلیخان از حصار بیرون آمد
عطف عنان نموده بر سر او تاختند و بتاراج اسب او بپردازند سید جبر ولد سید مبارک که اظهار ارادت و اخلاص
جوبرج سان کرده مناصحت نمود مهدیقلی خان را از کید و غدر اعراب خبردار کرده او چند روز خود را در
آن حصار محافظت کرده بیرون نیامد سید مبارک معلوم نمود که او استشمام رایحه غدر نموده حزم و احتیاط
مرعی میدارد توقف ننموده بجانب حویزه رفت شاهوردی خان عباسی در لرستان همین مقدمات را استماع
نموده اظهار دولتخواهی کرده بمعاونت مهدیقلی خان متوجه آنصوب شد تا رسیدن او میانه ایشان صلح
مذکور اتفاق افتاده بود بالجمله چون مهدیقلیخان خاطر از کید اعراب جمع کرد از حصار بیرون آمده متوجه
شوشتر گردید و حقیقت حالات را عرضه داشت نموده بپایه سریر اعلی فرستاد و چون حضرت اعلی مسموع شد
که سید مبارک را ازین دولت مأیوس کرده اند و اعمال سابق او را بعفو و اغماض مقرون گردانیده و بوجوه
مهدیقلی خان احکام مطاعه فرستادند که با سید مبارک من بعد سلوک مستحسن کرده اصلا دست درازی بالکا
و مملکت او نکنند و متعلقان اعراب و قبایل اعراب متعلقه باو کاری داشته باشد اما نایره غضب جهان سوز
درباره مفسدان افشار اشتعال یافته حکومت کوه گیلویه را علاوه مهمات فارس کرده بنده باعده دیگر
خان مفوض گردانیده و تنبیه و تادیب متمردان افشار و قلع و قمع سید ولشان آنطبقه را بحسن اهتمام او
مربوط فرمودند مشارالیه بدان ولایت رفته جمعی کثیر از مفسدان افشار سیما ارشلو و گندزلو که جز تاب و توان
تعلل رسانیده و خرمن عمر بسیاری از قبایل سرکش خاکی و خاکی و سداقی و غیره الوار که همیشه در آن ولایت
آتش فتنه و فساد می افروختند بباد داده بر سایر الناس تحملات نموده ولشان به بخت و سرکشان افشار
و الوار آنچنان گوشمال یافتند که بعد از آن حال فتنه و پراکنده خاطر ایشان گشت و مهمات بر حسب الدلخواه
انجام داده از غلامان خاصه شریفه حاکم در کوه گیلویه تعیین نموده مراجعت کرده حقایق حالات بپایه سریر
اعلی عرض کرده خدمات آن درجه استحسان یافت و مشمول نوازش و التفات شاهانه گردیده ذکر آمدن

قزلباشیه

جنود اوزبکیه از خراسان و تاخت دار العباده یزد و محاربه نمودن علیقلیخان شاملو با ایشان

در این سال جمعی از جنود اوزبکیه پای از دایره اعتدال بیرون نهاده اند باراده تاخت و غارت دار
العباده یزد از راه طبس کس نزد او فرستاده او را از آمدن جنود اوزبکیه آگاهی کرده خود را به شهر را
مضبوط کرده هر روز با چهار صد پانصد نفری از جنود قزلباش و تفنگچیان آن حدود که فراهم آورده بود عزم
جنگ استقبال اوزبکیه نموده جنود اوزبک از راه دیگر آمده بحوالی شهر رسیدند علیقلی خان که هشت
فرسخ راه طی نموده بود بازگشته بحوالی شهر رسید روز دیگر طلیعه سپاه مخالف که قریب یکهزار و دویست
نفر سوار بودند و سپاهی بیشان دو سه هزار رسیده نمایان شده دم به شهر رسیدند کمال قدرت و اقتدار
در حوالی شهر آمده و بهر جا دست ایشان رسید نهب و غارت نمودند و آنچه در هر جا بنظر ایشان در آمد رقم
تملک و تصرف بر آن کشیده اموال بینهایت جمع آوردند علیقلی خان در اول حال حسب الصلاح یزدیان
سالک طریق حزم و احتیاط گشته بمحافظت شهر و قلعه و دروازه پرداخت و اهالی یزد بجهت سپاهی
اوزبک بیرون حکم نمیکردند اما خان مشارالیه با آنکه از کیفیت احوال و کمیت لشکر خبر از آن اطلاع
یافته بود و تکیه بر اقبال بیزوال شاهی زده با فوجی قلیل از غازیان شاملو و تفنگچیان و غیر ذلک که همگی
بودند پای جلادت که مردانگی بیرون نهاده طرح جنگ انداخت و دلاوران جنود قزلباش و تفنگچیان و غیره آن
مردانه بمحاربه اعدا اشتغال نمودند چون اوزبکیه را غرض از این آمدن تاخت و غارت اموال بود خواستند که با
کشته اموالی که فراهم آورده اند بیرون برند علیقلی خان با غازیان شاملو جلو ریز برسر ایشان تاختند و همین
جنگ در پیوستند و غازیان شاملو بحملات دلیرانه سلک جمعیت ایشان را از هم فرو ریختند تا مورازی سی صد
نفر قتیل و جمعی دستگیر شدند بقیة السیف اوزبکیه شکسته و پریشان حال روی به وادی فرار آوردند و قطع
خان نظر از اموال کرده سلامتی را غنیمت شمردند علیقلی خان ظفر اختصاص یافته غازیان شاملو چند فرسخ او را
تعاقب کرده جمعی را با اموال بدست آورده مظفر و منصور بازگشتند محراب خان از طبس با فوجی از جوانان
کار آمدنی از عقب ایشان بدار العباده یزد می آمد در رباط خرانق بجنود اوزبک که بازگشته بودند رسیده جنگ
در پیوستند و اوزبکیه شکست فاحش یافته بسیاری آن جماعت را دریافته جمعی کثیر بقتل در آمده بقیة السیف
پراکنده و سرگردان در بیابان بی آب سرگشته بودند مولانا فخر الدین احمد نامی با جمعی از تفنگچیان بافق و بهاباد سر راه بر
ایشان نهاده بسیاری از آن طبقه را بدست درآورده و جمعی که از هول جان سر بکوه و بیابان نهاده بودند
از تشنگی هلاک شدند و جمعی از آن مهلکه بیرون بردند القصه از جمعی که آمده بودند کمتر کسی نجات یافت
هم در این سال جمعی از اوزبکیه لشکریان عبدالمؤمن خان به سرعلیخان کراهی رفته جمعی از مردم او را بقتل

آورده واو جلد از خدا آمده آن علم را ماس خود ساخت و در کمال ندامت و پشیمانی بسر میبرد تا عاقبت بکفران
نعمت گرفتار آمده **ذکر آوردن نعش غفران پناه منسوب بنعش مبارک حضرت شاه جنت مکان
از مشهد مقدس بدار السلطنه صفهان و نقل نمودن بعتبات عالیات** در صدر صحیفه اول
رقم نگارش یافت که اسمعیل میرزا در زمان سلطنت خود نعش مبارک شاه جنت مکان را از مشهد مقدس معلی
نموده مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس معلی نموده و مرتضی قلیخان پرناک بدین خدمت باتفاق علیقلی
خان شاملو بیگلربیگی هرات مامور گشت و او در روضه مقدس حضرت امام الجن والانس در سه چهار موضع حفر
قبر نموده که بمصلحت متولی و خدام هر کدام انسب و بصیانت از اعدا اقرب باشد مدفون سازد و چند روز
مخفی و مستور از خلایق بود تا آنکه در شبی که اراده دفن داشت باتفاق میر سید علی مفضل استرابادی با میر
سید صدر شوشتر محل اشتلاف ارواحش و شیخ حسن خادم مشهدی در حرم مقدس در آنجا و در جوار ضریح مبارک
محل دیگر حفر نموده آن درگاه را در صندوق آن خاک پاک مدفون ساختند و سوره دیگر را بخاک انباشته
در صندوق پائین پای مبارک علامت قبر گذاشته و حافظ سر قبر مبارک همیشه در آن مکان تلاوت مینموده
و خادمانی که بمحافظت سر قبر شاه جنت مکان مامور بودند در آن مکان متمادی از و جنت خدمت میکردند و قبر
شاه جنت مکان پیش جمهور در همان صندوق و مکان اشتهار یافته بود در حینی که عبد المومن خان مشهد مقدس را
تسخیر نموده آن بقعه شریفه بدست او زبکیه در آمد آن جاهل بی عاقبت از غایت تعصب اراده نمود که
اجساد شاه جنت مکان و شاهزادگان صفوی نژاد را که در آن صندوق مدفون بودند بیرون آورده بلوازم بی حرمتی
علاوه بر آوردن مقبور را حفر نموده استخوانی چند از عظام رمیم بیرون آوردند و بعد از چند سال شخصی از
اهل ضلال بعرض عبد الله خان و عبد المومن خان رسانیده که نعش شاه جنت مکان در مکان دیگر مدفون است
و من اطلاع دارم باغوای ارباب تعصب دوستم بهادر نام اوزبکی را فرستادند که آن مکان را حفر نموده
نعش را بیرون آورده و بخارا رسانند که هر گونه استحقاقی در خاطر ایشان رسوخ یافته باشد معمول دارند دوستم
بهادر نام حسب الامر باتفاق آن مخذول نعش را از آن مکان بیرون آورده در کیسه نهاده سر کیسه را بخدای
حاکم مشهد مقدس مهر کرده چند گاه در جاه مدکث نام موضعی از مواضع مشهد مقدس معلی بود که از آنجا نعش را
آنا بپسته راه ماوراء النهر پیش گیرد رضا قلی بیگ ولد بهلوان شاه علی بیاروا رسید که آثار کرم صفا با
الاصل است در آن موضع بود دوستم بهادر در خانه او مهمان شد و او بر وجود نعش مذکور اطلاع یافت چند
روز دوستم بهادر را نگاه داشته تواضعات آدمیانه باو بجا آورده روزی در اثنای خدمت توقع داشته
باشی بتو میرسد دوستم بهادر که حرف انعام و احسان شنید اظهار کرد که مرا بگویید آمد بعمل چنین بیکنم و ا

معتقدات کرده باتفاق یکدیگر نعش را برداشته بسبیل استعجال بطبس آوردند اما دوستم بهادر گفت که من خوا
مهیب دیدم که مرا از بردن نعش مذکور بما وراء النهر منع کرده بآوردن ایران رهنمائی کردند و این واقعه را
با رضا قلی بیگ درمیان نهاده و از او استعانت جستم و باتفاق نعش را برداشته متوجه شدیم الغصه چون بطبس
رسیدند محراب خان قاجار حاکم طبس ایشان را تعظیم و تکریم بسیار کرده حقیقت بعرض اشرف رسانید
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ازین خبر بهجت اثر مسرور و شادمان شده حکم همایون عز صدور یافت که از طبس
تا دار السلطنه اصفهان استقبال کرده نعش را در کمال توقیر و احترام بدار السلطنه مذکور رسانند و حسب الامر
الاعلی بهر ولایت رسیدند خلایق باستقبال بیرون آمده پیاده نعش را بر دوش کشیده منزل بمنزل میرسانیدند
و نسبت برضا بیگ و دوستم بهادر با جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت پیاده باستقبال شتافته آن
جنازه مغفرت اندازه را بر دوش کشیده بشهر رسانیدند و در بقعه شریفه منسوبه بامام ابن جدی و قبله
العارفین امام علی زین العابدین علیه السلام که مدفن دو امام زاده عالیقدر است گذاشته شد خلایق
بشرایط زیارت آن جنازه قیام مینمودند و این خبر خجسته اثر در اطراف و اکناف ممالک شهرت یافت
هر چند این قضیه احتمال صدق و کذب داشت اما بنا بر مصلحت وقت و شهرت پیش الاعادی جانب صدق
راجح نموده بالفرض که صورت وقوع نداشته باشد چون در اوایل حال که عبد المومن خان بر مشهد مقدس مسلط
شده استخوانی چند از عظام رمیم مدفونین صندوق پائین پای مبارک باعتقاد اینکه استخوان شاه جنت مکان
و شاهزادهاست بیرون آورده مورد استحقاق ساخته بودند اراده او از این مقال تعلق گشته که بسبب آن
بدنامی از جسد مطهر آن حضرت شود و چه امری که خلاف توقیر و احترام باشد نسبت بآن پادشاه سعید
دار پاک اعتقاد پسندیده درگاه الهی نبود نیرنگ ساز ازل چنین نیرنگی نموده بر عالمیان ظاهر شود که آن
جسد مبارک شایسته استحقاق و سزاوار سوی ادب نیست بالجمله دوستم بهادر و رضا قلی بیگ هر دو از
ملازمان درگاه احترام یافته زیاده از امثال بانعامات و افزون سرافراز شدند و حکم شد که جمیع امرا و اعیان
قزلباش و هواخواهان این سلسله علیه در رعایت ایشان تقصیر ننمایند معافیات آمال ایشان مانوع
عطایا کرامت کرده و آن نعش مطهر را بجانب عتبات عالیات نقل فرموده در یکی از اماکن شریفه که
مصلحت معانی تصریح آن لازم نبود مدفون گشت اما بعد از فتح خراسان راقم حروف از شیخ حسن خادم
شنیدم که بکیفیت دست نامحرم بحریم قبر مبارک شاه جنت مکان نرسیده بهمان مدفن است که بوده آن
نعشی که آورده اند نعش یکی از سادات روضه مقدس منوره مطهر بود که ببرکت روح مطهر حضرت شاه جنت
مکان از شر اعادی مصون مانده در جهان مکان شهیدی مدفون گشت زهی سعادت دنیا و دین

دیگر از تحقیق ذکر وقایع می‌شود که در این سال تقدیر خانی عبادی روی نمود در سال ایلچیان از اطراف و جوانب
عالم به درگاه عالم پناه آمده بعضی در قزوین و بعضی در اصفهان سعادت بساط‌بوسی دریافتند و در روزگار
معلی از ایلچیان و مهمانان حقیقی دست داد که در سنوات ماضیه کمتر وقوع یافت و از هر دیار تحف و هدایای
چشم‌ربا به نظر کیمیا اثر رسانیدند از جمله ایلچیان مذکور میرزا ضیاء الدین کاشی و ابونصر خوافی بوده‌اند که از جانب
پادشاه والاجاه زینت‌افزای بارگاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمان‌روای ممالک هندوستان همراه
یادگار سلطان روملو که هفت سال بود به ایلچیگری هند رفته بود به رسم رسالت آمده در دار السلطنه مذکور سعادت
بساط‌بوسی دریافتند میرزا ضیاء الدین مذکور ولد میر رفیع الدین قاضی کاشانست که قریب بیست و پنج سال
بود که به ولایت هند رفته در سلک ملازمان آن پادشاه ذی‌جاه درآمده و اعتبار تمام یافته بود و ابونصر از مردم
ولایت خوافست در این اوقات هر دو باتفاق یادگار سلطان روملو به رسالت ایران مامور شده از راه
بکج و مکران به کرمان و از آنجا به سعادت آستان آمده حسب الفرمان فضای چهارباغ میدان سعادت قرین را بدرگاه
چراغان کرده بازارها را آذین بستند و حضرت اعلی چند روز ایلچیان مذکور را در سر میدان طوی داده و در عین
اعزاز و احترام کرده‌اند و ایشان بعد از تقبیل عتبه اقبال و ادای تحیت و تسلیم مکتوب بلاغت اسلوب که از
فرط محبت و دوستی مرقوم خامه بدایع نگار گشته از منشآت شیخ ابوالفضل ولد شیخ مبارک مشحون به نکات دلپذیر
بود به نظر انور درآوردند و تحف و هدایا که آورده بودند با شتران کوه‌پیکر ایلچیان در میدان از نظر همایون گذرانیدند
و بعد از فراغ از سیر و صحبت میدان به هوای سیر صفاهان و عشرت‌سرای نقش جهان از خاطر خطیر سر زده به عشرت
و کامرانی متوجه آن صوب شدند و در آن خطه فردوس‌نشان یکی از ایلچیان که به اطراف فرستاده شده بود
آمده به عز عتبه‌بوسی مشرف گشتند و یکی از ایشان اسد بیگ کرکی تبریزی است که چند سال قبل از این به رسم رسالت
نزد سلاطین عظام هند رفته بود و در این سال مراجعت نموده با رهاها از اجناس و امتعه نفیسه هندوستان
پیشکشهای لایق گذرانید و اسلام بیگ یوزباشی شاملو به رسم رسالت نزد میر قلبابا کوکلتاش حاکم هرات
فرستاده شده بود آمده ایلچیان شاه اللهی که دیگر بار به رفاقت او به خدمت اشرف فرستاده بود با تحف و هدایا
به نظر انور درآمده به نوازشات پادشاهانه سرافراز شدند و چون ظاهر بود که الفت و آشنایی میر قلبابا با
اوزبکان و عبدالله خان جهت جواب و صلح و اسباب آشنایی شده بود حضرت اعلی نیز بنا بر صلاح وقت با تحفه
خان جواب مراسله مفتوح داشته محمد قلی بیگ ایشیک آقاسی عربگرلو را به ایلچیگری تعیین فرموده با تحایف
فرستادگان میر قلبابا روانه نمودند و همچنین ایلچیان سلاطین عظام که به جانب رسیده مشمول نوازش و الطاف
بیکران شاهانه شده رخصت معاودت نمودند دیگر از سوانح این سال آنکه از جانب چغال بیگی دار السلام بغداد

رسولان عثمانی رسیده بعد از عرض عبودیت و اخلاص خبر وفات خان احمد والی گیلان رسانیدند که در
استنبول به اجل طبیعی درگذشت امر ناگزیر بر حضرت اعلی که با محمد میرزا و میرزاده الوند اختیاری بوده تا غایت
مانند وحشی صحرائی با او به خلاف با هیچکس رام نشده بود از ره عبودیت و اخلاص به درگاه فلک اساس آمده
پیشکشهای لایق گذرانیده و بعد از تقصیرات ایام ماضی مستقبل خدمات کلی گشته به خلاع فاخره معزز و ممتاز
گردیده و منفعی المرام رخصت انصراف یافت دیگر از سوانح آمدن ملک جلال الدین خان ولد ملک محمود
والی سیستان است که از تسلط و طغیان سپاه اوزبک در سیستان مجال اقامت نیافته بود از روی اخلاص و
ارادت موروثی احرام عتبه اقبال بسته از راه کرمان عازم دار السلطنه اصفهان رسیده و در آنجا به شرف مجالست
مجلس جلیله آیین سرافراز شد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنده‌دم او را رسته و اعزاز و احترام تمام مرعی نمود
و در مجالس خاص نزدیک بزم عشرت و اختصاص بود دیگر از سوانح این سال مغضوب شدن عموم طایفه تکلو
عموما حکم قتل ایشان سبب آنکه حضرت اعلی قطع نظر از اعمال سیئه سابقه ایشان که اولامه و غارتیان
در زمان شاه جنت مکان از این دولت روگردان شده به روم رفته و با محمد خان شرف الدین اغلی حاکم
در مخالفت نموده و ولایت عراق و آنچه از وی سلطان سلیمان خواندگار روم داده‌اند به جهت مخالفت و نزاع
ایشان با نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا توجهی با ایشان خلاص شده در این سال که فرهاد خان به تسخیر مازندران
مامور شده بود به عرض اشرف رسید که چند نفر از طایفه تکلو ملازم ملک جمع شده علم اهل رادات ایشان
نگاه داشته‌اند همین موجب اشتعال نایره غضب شاهانه گشته قتل عام آن طایفه فرمودند و مقرر شد که
هرکس از آن طایفه در هر جا باشد حاکم آنجا او را به قتل آورده به ممالک آتش رقم ملک کشند چون اکثر اوقات ایشان
همراه قزلباش در ... اقامت داشتند حکم اشرف در این باب به اسم حسن علیخان چلبی عز اصدار یافت
و او بسیاری از آن طایفه را به عدم فرستاد و از علمای آن طبقه که در این قضیه راه عدم پیمودند مصطفی خان
ولد سیف خان شرف الدین اغلی است و ولی بیگ یوزباشی ولد الیاس بیگ بعد از اطفای نایره غضب به
بقیة السیف ترحم فرموده جمعی از قورچیان تکلو که مانده بودند به دستور قورچی شدند دیگر از سوانح اقبال
که در این سال روی داد وفات سلطان حسین میرزاست که چند سال در زمان مسلمین این دیار به رسم گروگان به
استنبول فرستاده شده بود و چون نهال رحمت این دولت بود شایسته نبود که سید زاده و سلسله پاک اعتقاد و از
شاهزادگان صفوی نژاد در بلاد روم و میان مخالفان مذهب بوده صاحب اولاد و اعقاب گردد از عاطفت
الطاف قادر منزل لایزال و اقبال شهریار بیهمال خشنود آنکه پابسته اولاد و اعقاب شود در استنبول
به مرض طاعون درگذشت و هوا خواهان این دودمان قدسی‌نشان بل کافه اهل ایران وقوع این قضیه را

تباشیر دولت و اقبال این خاندان کرامت نشان دانسته از دغدغه مآل حال آن شهزاده مغفرت مآل
فارغ شدند **دیگر** از وقایع این سال آنکه علیارخان ایمور در حدود استراباد بخانه کشته بود بمصاحبت میرزا
بیگ ولد میر ضیاء الدین که از زمره سادات عظیم القدر استراباد بود و بدولتخواهی و هیبتکوهی این دودمان ولایت
نشان معزز و ممتاز بود از روی ارادت بدرگاه معلی آورده در دارالسلطنه اصفهان بسعادت بساط بوسی
فایز گشت در صدر صحیفه اول از ملل و وقایع زمان شاه جنت مکان رقم تسطیر یافته که جماعت ترکمان صاین
خانی که بسلاطین خوارزم متعلق اند در حدود استراباد و ما بین آب اترک و گرگان اقامت دارند از زمره آن جماعت
طایفه ایمور اگرچه نسبت بسایر قبایل و عشایر صاین خانی کمترند اما علیارخان در میانه آن جماعت بعقل
و دانش و رشد و کاردانی ترقی کرده سایر قبایل بزرگی او را پذیرفته بودند و جمعی ازین طایفه در زمان شاه
جنت مکان بکنار رود گرگان آمده زراعت بسیار در آنجا کرده بعضی اوقات مطیع حکام استراباد بوده مال
زراعت میدادند و بعضی اوقات عصیان و طغیان ورزیده از رهبلا و اوباش ایشان دست درازی
بنواحی مملکت واقع میشد بعد از فوت شاه جنت مکان که اختلال احوال قزلباش واقع شد از حکام ولایتی
کسی در استراباد اقامت نتوانست نمود و در هر بلوکی یکی از اعیان رسم سپاه و یوشی چند داده بجهت دفع شر
ترکمانان صاین خانی و حفظ حال خود علاقه ترتیب داده بعضی دکاندار بسیار بهم رسانیدند و آن بلوک
خدای داد و الا عزیز بگوش هوش دیگران میرسانید علیار مذکور با آن طایفه عاقلانه آمیزش کرده باندک جمعیتی
و نیکی قناعت نموده زیاده در مقام معارضه در نمی آمد در زمان خجسته نشان همایون اعلی چون اوزبکیه ماوراء النهر
لوای اقتدار را افراخته ولایت خوارزم و نسا و درون که بولایت استراباد متصل است بتصرف اوزبکیه درآمده
درآمده بود حضرت اعلی بنابر رعایت حزم و احتیاط ملاحظه آنکه مبادا آن ترکمانان مذکور که با اوزبکیه هم
کیش و مذهب اند مطیع ایشان گشته اوزبکیه باستراباد دراه یابند با علیار مذکور که بوسیله میرزا بیگ بدرگاه
معلی بازگشت بیگر و بعضلات و قت ملتفت آغاز نهاده حکم ایالت استراباد باسم او فرستاده بود و بعد از آنکه
زمود ند و او نیز بامنهای بخشش گشته و ادره شهر میفرستاد ند و خود در حدود گرگان اقامت نموده با سپاه سامان
بعد از آن مدتی بکار و و بوسیله او اهل استراباد از شر سایر قبایل صاین خانی محفوظ بودند و چند سال بدین
منوال گذشت و این نوبت بجهت حفظ حال سکنه استراباد که عموما اهل تقوی و اکثر اهل طاعت و عبادت اند نعابت
صاحب و ارشمول عاطفت نسبت بخلق الله شایسته بود الحاصل در این اوقات که علیارخان فوت شده
پسرش بدرگاه معلی توسل جست چون هنوز آن ملاحظه و احتیاط باقی بود بدستور والد حکم ایالت استراباد
باسم محمد یار خان پسر او عز صدور یافته او را بشمول نوازش و الطاف بیکران روانه آن صوب فرموده

دیگر سوانح این سال مرحومی آقا شاه علی دولت آبادی اصفهانی است که مستوفی الممالک بود در ایامی که
رایات جلال در دارالسلطنه اصفهان نزول اجلال داشت در آنجا مریض گشته بمرض ذات الجنب و ذات
الصدر از عالم رحلت نمود مشار الیه مرد آدمی پرهیزکار نیک نفس بود و در ایام عمل با خلایق بسلوک
پسندیده میزیست و در علم سیاق و نویسندگی بی بدل و استاد المحاسبین بود مستعدان اصفهان این قطعه در
تاریخ فوت او گفته اند **بیت** مستوفی پادشاه ایران ٭ از دهر بجای راستان رفت ٭ زین دار
فسون حلایق ٭ از عرصه هفتم آسمان رفت ٭ طالب مطلب سال فوتش ٭ در بحر سخن بفکر آن رفت
یکنقطه ز قاف سر زده گفت ٭ قانون حساب از میان رفت ٭ مراد از اسقاط یکنقطه قاف آنست
که قاف سین شود و بیت از عدد کم شده و حسن دلالت تاریخ آنجه نواب اشرف با زمانه کان دولت منصب استیفا
با قاسم میرزا علی برادر او مرحمت فرموده اند **آغاز سال بیجن ئیل تخاقوی ئیل ترکی مطابق سنه ست
و الف سال یازدهم جلوس همایون** در روز طرب افروز این سال همایون فال در روز جمعه دوم شهر شعبان
اتفاق شهریار کامکار ملک افشار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دارالسلطنه قزوین اقامت داشت
هوا برخلاف طبع بهار مانند تیره بختان روزگار روی در هم کشیده و چشم سحاب غلط از قطره و فشانی خالی بود
برودت هوا بر سال فصل شتا اشتداد پذیرفته از کثرت برف و باران که از آسمان متواتر و متقاطر بود و
روز طوارم جشن نوروز متوانستند نمود بعد از آنکه جنود برودت بهار انهدام یافته افواج قاهره ربایعین بهار
الملک عشرت آیین بهار خرامیده و فضای بارگاه اعظم شاه عالی گشته در زمان بیان حسب الفرمان شهریار گیتی
ستان در ایوان چهل ستون و نخانه مبارک مجلس بهشت نشان آراسته سلاطین نامدار اطراف و اکناف
و اعیان که در پایه سریر اعلی بودند بآن محفل ارم رشک درآمده صحبت پادشاهانه انعقاد یافت و طبقات انام
بسعادت بساط بوسی استسعاد یافته بتهنیت نوروزی اقدام نمودند در خلال این حال در اوایل این سال
فرخنده فال اختری تابان و کوکبی درخشان از مشرق سعادت طالع و از مطلع اقبال لامع گردید یعنی
بخشنده بهشت و عطابخش بی منت شاه جمجاه را از عطیه خانه **غیب** فرزندی ارجمند عطا فرموده
آن مولود مسعود به میرزا سلطان محمد موسوم گشت و جهت تبلیغ این خبر مسرت اثر مهیبان باطراف و جوانب
ممالک فرستاده شد چند روز نقاره های شادمانی را بنوازش درآورده صغیر و کبیر و برنا و پیر بشکرانه این موهبت
عظمی و تهنیت قدوم سعادت لزوم آن مولود خجسته ورود بعیش و سرور مشغول داشته و حضرت اعلی
هم روزه در میدان سعادت آباد بچوگان بازی و ذوق اندازی اوقات شریف صرف نموده چند روز هم
طرب خانه فراغت و خوشدلی بودند و چون از آن امور فراغت دست برای صاحب و لشکر در پیچ و خم

امور این دو دولت و بساط سلطنت ملک و ملت گردیده و مهمات ضروری سلطنت پرداخته شده در اوایل این
سال جماعت اوزبکیه پای از دایره اعتدال بیرون نهاده از دو طرف مجدد و ممالک تاخت آورده و آتش
غارت و یغمای ایشان از خراسان بعراق رسیده و جمعی از سرکردگان جنود اوزبک به بسطام و دامغان آمده
بعضی جهت غارت اموال بمواضع و محال پراکنده شده بعضی دیگر در کمین مددکاری نشسته حسن علیخان چگنی
که بعد از معزولی از ایالت همدان حاکم بسطام شده بود و میرزا علی بیک عرب عامری مستحفظ شوارع بود که در
آن وقت در بسطام بود سر رشته حزم و احتیاط از دست داده بعد از اطلاع وصول لشکر غارتگر اوزبک
معینه بجمعیت لشکر نشده با معدودی بقصد مدافعه آن گروه سوار شده و اسپ جلادت پیش راندند از جنود
اوزبکیه جمعی از کمین گاه بیرون آمده جلو ریز بر سر ایشان تاختند و سلک جمعیت ایشان را از هم پاشیده
رخنه در بنیاد حیات جمعی کثیر انداختند حسن علی خان و میرزا علی عرب بعد از محاربه بسیار شربت ناگوار ممات
چشیده راه عدم پیمودند دیگر از آن فرقه غارتگر از ترشیز راه بیابان کوهزمین اعمال دامغان پیش گرفته سر از
الکای خوار بر آوردند و از تاخت ایشان از آن طبقه نگرفته بعزم دستبرد با معدودی که اکثر تاجیکیه سمنانی
بودند بمقابله ایشان سوار شده پیاده رفتند اوزبکیه در بادیه عطف عنان کرده بین الجانبین محاربه صعب
اتفاق افتاد و داروغه کاری ساخته سمنانیان منهزم و بدحال باز گشتند اما شاه علی خان میر چپکنک که در
الکای خوار از این حال آگاه گشته با جمعی از غازیان چپکنک بمعاونت آن جماعت در حرکت آمده در بادیه
بجنود اوزبک رسیده جنگ در پیوسته و چند نفر از بهادران اوزبکیه را از پای در آورده بر خاک هلاک
انداختند جماعت اوزبکیه تاب مقاومت نیاورده شکسته و پریشان حال دست از اموال برداشته راه فرار
پیمودند و شاه علیخان سرزاده غنایم ایشان نموده مظفر و منصور باز گشت سرهای مقتولان و گرفتاران را
بدرگاه عالم پناه آورده و بعد از واقعه مذکور اوزبکیه پای در دامن کشیده دست درازی بهیچ طرف ننموده
کردند اما حزم و احتیاط اقتضای آن نمود که بجهت دراز دستی اوزبکیه و ظهور عصیان و طغیان قلیجان کرایلی
که در آن سرحد بشورش و فساد مشغول بود جمعی از جنود ظفر ورود قزلباش را بطرف بسطام فرستند که
از سمت دو طرف خراسان خبردار بوده به دفع قلیجان پردازند ایالت بسطام به پیرام علی سلطان برادر حسن
علی خان چگنی شفقت شده امارت ایل کرایلی بدرویش علی خلیفه ولد میرزا علی خلیفه که بیرزاده قدیم
آن طایفه است تفویض یافت حسین خان شاملو حاکم قم و ولیجان میرزا نواده ورمش خان شاملو و حسین
خان مصاحب قاجار حاکم ری را با قشون و لشکر آراسته به بسطام فرستادند و مقرر شد که تا حصاد و غلات
خراسان در همین بسطام اقامت نموده اگر از جانب اوزبکیه دست درازی واقع شود بمدافعه قیام نمایند

و از اطراف و جوانب سرحد خراسان خبردار باشند و بعد از آنکه محصولات رفع شده ذخیره قلعجات کشیده
شود و خاطر از ضروریات الساعه فارغ گردد حسین خان قاجار با الکای خود معاودت نموده حسین خان حاکم قم
با جنود شاملو بمیانه کرایلی رفته قلعه های حصار را از تصرف قلیجان بیرون آورده درویش علی خلیفه را بر مسند
حکومت آن ولایت متمکن سازد و امرای عظام حسب الفرموده عمل نموده چون خاطر از آن ممر فراغت یافت
حسین خان قاجار باز گشت حسین خان شاملو حسب الفرمان قضا جریان متوجه قلعه های حصار شده به نیروی
دولت قاهره قلعه مذکور را گرفته به درویش علی سپرد و منقضی المرام بپایه سریر اعلی معاودت نموده مشمول نوازش
شاهانه گردید قلیجان کرایلی شاهی سیونی اختیار نموده از وجه اشده و بخدمت درویش علی خلیفه کمر بسته
و از مخالفت این دولت پشیمان شده چاره جوی بود اما چون سررشته اخلاص از دست داده بود
ادبار بار و روی آورده و حرام نمکی دامن گیر او گشته بمکافات آن گرفتار آمد سرچشمه از اوان جلوس
همایون الی آن یوما فیوما تمهیدات نامتناهی الهی زیب حال بهجت مآل گشته ابواب فتوحات بر چهره امانی
و آمال اولیای دولت ابد الاتصال مفتوح گردیده اما در این سال مبارک چنین فتح عظیم روی داده و در بنا
از سنین سابقه نسایم الطاف الهی در اهتزاز آمده کل ولایت طبرستان و قلاع سپهدار قلاع مازندران
و رستمدار و الکای رستان بحیطه تسخیر و تصرف اولیای دولت قاهره در آمده و ارباب عصیان و طغیان
خصوصا قلیجان کرایلی و ملکان نور و لاریجان و شاه دوردی خان حاکم رستان گرفتار شدند چنانچه در
ذیل وقایع این سال مرقوم قلم وقایع نگار میگردد

ذکر تسخیر ولایت رستمدار و بدست در آمدن قلاع و کجور

ولایت رستمدار در میانه مازندران و گیلان واقع شده مشتمل بر دشت و جبال طول آن از نمود
آمل مازندران تا لنگر گیلان عرضش از کوه دماوند تا کنار دریای خزر در عهد ملوک عباسیه کل ولایات
رستمدار مع مضافات در تصرف اجداد ملک کیومرث بن بیستون بن گستهم ماضی بوده که نسب بجاماسب
بن فیروز عم انوشیروان بن قباد ساسانی درست میکرده اند و بعضا ضعف زمان خرابی به بعضی محال
خصوصا شهر رویان که در از منه سابقه حاکم نشین و دار الملک رستمدار بوده راه یافته و بعضی دیگر از ولایات
مذکوره بتجزیه به تصرف سلاطین ایران در آمده و داخل عراق شده و آنچه در تصرف رستمداریان مانده لاریجان
و نور و کجور بوده که میانه اولاد و ملوک انقسام یافته چنانچه سبق ذکر یافت در عهد شاه جنت مکان سه طبقه از ایشان
حکومت و دارایی قیام داشتند ملک جهانگیر والی لاریجان که در عهد قدیم از توابع کجور بوده و ملک سلطان
محمد والی کجور بود در زمان جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی ملک سلطان محمد و ملک عزیز فوت شده
پسران ایشان که سرو و جهانگیر نام داشتند هر یک متصرف ملک موروث بودند و چون که موکب همایون از

لار بود مرد و چون بپایه سریر اعلی آمده ملازمت سده سنیه پادشاهی اختیار نمود و منظور نظر و درو بیش از
دوست بود الکای خود را پیشکش کرده حسب الالتماس عالی محلی در ساوه باقطاع او مقرر گشته بود و در آنجا
باجل طبیعی درگذشت و ملک جهانگیر حاکم کوه دم در سلک مقربان و مجلسیان خاص سالک گشته محمود العاقبت
و اقران و مستقر ملک موروث بود و مآل حال او و بعد از احوال اولاد او و ملک بهمن مرقوم قلم سوانح نگار خواهد شد
انشاء الله تعالی القصه چون ملک بهمن جزعی کرد در وقت تحریر پیوست بجزای اعمال ناصواب رسید ارشد
اولاد او ملک کیخسرو که در سن هفده (؟) بود با برادران و اهل بیت در قلعه نشمکور بودند و او خزاین
و دفاین خود را بآنجا نقل نموده اعتقاد وی این بود که تا آن قلعه در دست او و اولاد او باشد آسیبی باو
نخواهد رسید اما ملک کیخسرو بعد از واقعه پدر از غضب پادشاهی اندیشیده و قدرت آن نیافت که در مقام
مخالفت رفته ملازمان و اتباع ملک بهمن نیز آنچه از اعمال ناشایست ظلم او آزرده بودند که عدم او را
موجب آسایش خود دانسته در مقام حفظ و حراست قلعه و صیانت فرزندان او در نیامدند بالجمله
ملک کیخسرو چاره کار منحصر در آمدن بپایه سریر اعلی دانسته با چند کس از ریش سفیدان آن سلسله بدرگاه
جهان پناه آمده سعادت بساط بوسی دریافت و متقبل شد که قلاع خود را تسلیم گماشتگان دیوان اعلی نماید
محمد بیگ چکنی (؟) که از عظمای طایفه شاملو و مقربان بساط عزت بود بضبط اموال ملک بهمن و بدست آوردن
قلاع و فرزندان او مامور گردیده روانه آن صوب شده به نیروی دولت قاهره قلعه لاریجان و نشمکور را
که در حصانت و محکمی سد آفاق است بتصرف در آورده اموال ملک بهمن را از نقود و نفایس اموال و
اسلحه و یراق قلعه و اسباب ایالت و بزرگی بحیطه ضبط در آورده با اولاد و اتباع و فرزندان بدار السلطنه
قزوین آورد چون بندگان حضرت اعلی با ملک سلطان حسن وعده فرموده بودند که سرکار نعمات (؟) ایالت
و حسن تاسیسات (؟) ملک بهمن بدست در آمده و استیلا بر قلاع و فرزندان چیره پذیرد مقامات ایشان را
بدست او دهند اراده ازلی به همین متعلق گشته بود که عنقریب مکافات اعمال ناصواب ملک بهمن با
فرزندان او عاید گردد بعقب پادشاهی که ... از غضب آتشی گرفتار آمده ایشان را کور ...
بدست ملک سلطان حسن دادند و او بحسب عقیده بر مشتم حقیقی کرد آنچه کرد الکای بوساس ملک سلطان
تفویض شده لاریجان بی زوال حاکم قزلباش مقرر گشته دولت آن سلسله سپری شد و مکافات سوی عمل
خانواده او بیاد بی نیازی رفت مشاغ رایه سعادت طلب عظیم داشت و مشتکی دماوند بود و بدانند که جرئه
عقوبت بسیار بکشید در زندان جمعی بودند که بیست سال و سی سال بلکه شصت سال محبوس بوده بودند
العهدة علی الراوی شخصی نقل نمود که مردی را بامعاملات خداوند پدر و برادر گرفته چندین سال در زندان او بو

و عمر او در زندان بسر آمد **ذکر فتح و تسخیر ولایت کوه دم و گرفتاری ملک جهانگیر** قبل از این تحریر پیوست
که ملک جهانگیر در ملازمت اشرف معزز و محترم بود و حضرت اعلی شاهی ظل الهی او را دیوانه ساده لوحی دانسته
کمال شفقت باو داشت چون جهالت و جنون بر او غلبه کرده بود اکثر اوقات غلط و دیوانگی نموده با کمال عزت و اعتبار
از آستان سده دولت نشان شاهی نافرمانی از پایه سریر اعلی فرار نمود و بکوه دم رفت و قلاع خود را استحکام نموده
سالک طریق عصیان گردید چون خاطر اشرف خطیر همایون از فتح و تسخیر قلاع لاریجان و بدست در آمدن اولاد
ملک بهمن فراغت یافت متوجه تسخیر قلعه کجور و بدست در آوردن آن بدست سعادت قشت شده قورچیان
عظام را بسرکردگی الله قلی بیگ قورچی باشی بدین خدمت مامور بودند و ایشان از دار السلطنه قزوین
متوجه آن صوب شده ملک جهانگیر بقلعه کجور که بعلیقه (؟) مارانکوه اشتهار دارد متحصن شد و قورچیان عظام قلعه را
محاصره نموده در لوازم قلعه گیری اهتمام میفرمودند و توپچیان خاصه شریفه در پای قلعه توپ بزرگ ریخته
نقب نصب نموده همه روزه بین الجانبین جنگ و جدال وقوع می یافت و تا چهار ماه مدت محاصره امتداد
یافت در این اثنا واقعه غریب روی داده رستمداریان در مقام غدر در آمدند و بمقتضای **من حفر بئراً لأخیه**
وقع فیه شامت غدر بآن جماعت راجع گردید بنحوی که جمعی از ملکان عظمای قلعه از قلاع
آنجا با یکدیگر مواضعه نموده بخیال آنکه قورچی باشی را که سردار لشکر است به تیغ غدر از پای در آورند
محصوران قلعه مارانکوه را از متحصنین محاصره و خلاصی ... اظهار اطاعت و بندگی و شاهی سیونی
کرده و نزد نیکو با نفر مردم معتبر از قلعه بیرون آمده نزد قورچی باشی آمدند و در تسخیر قلعه مارانکوه اعتقاد
نموده قلاع را ... ایشان عنایت شده مشمول نوازشات شاهانه شدند اما حضرت اعلی بالهام ملهم
غیبی سعادت فرموده بودند که از مکر و کید رستمداریان ایمن نبوده احتیاط خود را از دست ندهند و آن
جماعت ملبس بلباس دولتخواهی گشته چند گاه در اردوی قزلباش خدمات بتقدیم میرسانیدند و همه روزه
بخرگاه قورچی باشی در آمده در تفصیل مهم قلعه تدبیرات میکردند و انتظار فرصت میکشیدند و قورچی باشی
بکمال عقل و دانش فریب ایشان نخورده بقول و فعل ایشان اعتماد نموده بود در روزی که قورچی باشی
بحمام رفته بود آن جماعت بهانه آنکه در باب قلعه حکایت ضروری دارند با اسلحه و یراق بر سر حمام آمده
بودند شخصی از ارباب مواضعه همان ساعت او را از خیال آگاه ساخته قبل از بیرون آمدن کس بطلب یوزباشیان
فرستاده بگرفتن آن جماعت اشاره نموده بطرفة العین همگی بقید سلاسل و اغلال در آمدند بعد از تحقیق
حال بخیال خامی که با خود اندیشیده بودند معترف شدند غازیان عظام تیغ شرربار آن قوم غدار را حکم
ساخته وجود نفاق آلود ایشان از لوح هستی سترده گشت بعد از قتل آن گروه و بدست در آمدن قلعه اسبا

ملک جهانگیر از قلعه داری جبگ آمده برادران را در قلعه گذاشته خود شبی از قلعه ماران کوه بیرون آمده
به قلعه دیگر رفت در آن قلعه نیز اقامت نتوانست نموده به بیشه و جنگل در آمده سر روز بنگالی و سر شب در
مغاکی بسر می‌برد و بعد از چند روز قورچیان عظام اطلاع یافتند که ملک جهانگیر در قلعه منبت چون در میانه
دیوار قلعه چوب بسیار کشیده بودند و آب خشت و گل برجی از بروج قلعه را رخنه جوهایاپان شده
بود دو سه نفر از قورچیان در جوف لیل پوشیده و پنهان پای دیوار برج قلعه رفته نفط و آتش همراه
برده بر آن چوبها آتش افروختند و چند برج سوخته محصوران سپیدار از تاب آتش باضطراب در آمده
وارمصادمه گشته و قورچیان عظام بقلعه در آمده از برادران ملک جهانگیر ملک کاوس را که در قلعه بود بدست
در آوردند برادر دیگرش ملک اشرف را که در قلعه هرسین بود ابن حسین خان ... که در آن وقت
حاکم ... بود بدست آورده نزد قورچی باشی آورده و معظم سپاهیان ... سردار رسیدند سایر ...
در سلک رعایا منتظم گشته بعد از فتح قلعه مذکور غازیان عظام گروه گروه در بیشه‌ها پراکنده شده
به تفحص و تجسس ملک جهانگیر مشغول گشته از قضای الهی جمعی از طایفه صوفی ... ولی سلطان حاکم
گیلان که حسب الحکم اشرف بامداد و کومک قورچی باشی می‌آمدند در راه بملک جهانگیر و رفقای خود
و علی الغفله مشغول ساخته خود را ... نموده صوفیان آن جماعت را مغلوب کرده ... نزدیکی از ایشان
ملک را شناخته رفقای خود را آگاه کرده آن جماعت دست از تعاقب باز نداشته به نیروی دولت قاهره
و قلاوزی تأیید اقبال در شکنایی باو رسیده از اسپان پیاده شده در راه او آویختند مجملا ملک در ...
گریبان گیر گشته صوفیان او را شب هنگام از اردوی قورچی باشی گذرانیده و خود را بدرگاه معلی
بردند و قورچی باشی حقیقت این فتح مبین را چاپه سرا اعلی عرضه داشت نموده در وقتی که رایات
حضرت ... از لرستان عود فرموده شاه‌وردی خان عباسی را بدست در آورده بودند این خبر مسرت
اثر قرع سمع همایون گردید حضرت اعلی لوازم حمد و سپاس حضرت مفتح الابواب بتقدیم رسانیده
چون از ابن حسین خان و مردم او در تسخیر ولایت مذکور خدمات مطلوب آمده بود در اول حال لکای گوهر
بجایزه و صله و ... منفعت شد بعد از فتح خراسان که ابن حسین خان حاکم سرخس شد گوهر ... قورچی
باشی مرحمت شده قورچی برادران ملک جهانگیر و سایر گرفتاران را مصحوب خود کرده اسپنه و روز
درگاه معلی گردیده و در ساعت طالع حسب الفرمان قضا جریان بقتل رسیدند و ملکان مزبور و اتباع ایشان بل
بتیغ قهر پادشاهی از صفحه حیات سترده گشت و دولت سر سلسله ملوک رستمدار با قضای قضای سرمدی
گشته کل آن ولایت بتصرف امرای عظام ... در گرفت ذکر ایلغار نمودن حضرت اعلی

ذکر شاه‌وردی خان حاکم لرستان و بدست در آوردن او و تفویض آن ولایت بحسین خان

صحیفه پرداز حوادث روزگار راعی کلک بدایع نگار در صحیفه سخن سرایی چنین نگاشته بود که چون فرهاد
خان و جناب آصف صفات اعتماد الدوله حسب الفرمان شد یار جهان خرم آباد لرستان متوجه عربستان
بودند شاه‌وردی خان عباسی با ایشان توسل جسته از اعمال سابق در مقام اعتذار بر آمده و تعهدات
و تقبلات کرده بوساطت ایشان استدعای عفو تقصیرات خود نمود ایشان بمصلحت وقت او را مستمال
عنایت شاهی کرده امیدوار ساخته و مجدداً به تفویض لکای لرستان نوید دادند اگرچه در برابر جرات و جسارتی
که از او در کشتن اعوز (؟) سلطان ... و دیگر اعمال که بعد از آن از او بظهور آمده ... او را ...
الوار جهانگیر گشته عزت شاه از رضا باین اغماض و مسامحه ... اما بجهت صلاح اندیشی ساخته و پرداخته
اعتماد الدوله و فرهاد خان رو نظر نموده چندگاه در کار او تغافل ورزیدند ... اطوار او ... بوی
اخلاص پیام و ... نرسیده و چنانچه شنوده نمی‌داران جبال ... رعایت دو طرف کرده ...
رویه حکام بعد او ... مراسله و آمد شد ... امنوزی ... و اطمینانی بر مزاج مبارک ... حضرت
گران آمده پسندیده خاطر انور نبوده او نیز با اعمال سابق و لاحق خود کرده همیشه متوهم و ترسان و از
ایلغار حضرت اعلی خوفناک بوده بدین جهت بخرم آباد که ... و سیلاخور نزدیک است می‌آمد در این
سال بجهت اشتداد ... و تکلیف سفیدریشان جبال بخرم آباد آمد در این اثنا سید جبر ولد سید
مبارک بی رخصت از اردوی معلی متوجه عربستان شده در حدود لرستان بدست مردم شاه‌وردی
خان در آمد حضرت اعلی ابوالقاسم بیگ قورچی ایواوغلی را بجهت آوردن او فرستادند شاه‌وردی
خان چند روزی قورچی را بحرف و صوت نگاه داشته در فرستادن تاخیر نموده ... و تنبیه ...
چنانچه مبادا او ابوالقاسم بیگ سخنان وحشت انگیز گفت و شنیده شد آخر در فرستادن علاجی یافت
با کراه و اجبار فرستاد او قورچی مذکور اطوار متمردانه و بد باطنی او را معروض داشت اطمینانی علاوه
انحراف مزاج اشرف گشته بدفع او جازم شدند او نیز همیشه اظهار می‌نمود که عنقریب حضرت شاه او را
بر سر من می‌آیند و هیچ شب بفراغت نمی‌غنود و دهشیان تعیین کرده بود که هرگاه موکب همایون از دار
السلطنه قزوین بطرفی در حرکت آمده منزل بمنزل او را خبر رسانند در این اثنا بمسامع جلال رسید که شاه
وردی خان در خرم آباد چند اقامت نصب نموده اراده ایلغار نمودند بر سر او از خاطر خطیر سر بر زده با جمعی
و مقربان مشورت نمودند اما سایر لشکریان اطلاعی از مکنون خاطر اشرف نداشته آن حضرت بعقل
و رای رزین مبادا شنیدند که شاه‌وردی خان که مرد آگاه و باهوش است از غفلت حال خود غافل

حیثیت بجهت اشتباه و اظهار رفتن اصفهان قصد نموده به آن صوب در حرکت آمدند و تا بلده ساوه رفته
از ساوه بآوه تشریف بردند و از عطف عنان بجانب لرستان فرموده ایلغار کردند تا قصبهٔ بروجرد
که قریب بیست فرسخ است در شبانه‌روزی طی کرده و لحظه مانند فلک الافلاک از حرکت نیاسودند
اسپهای اکثر ملازمان رکاب اقدس از کار ماند و در حوالی بروجرد زیاده از پانصد نفر در موکب مقدس
نمانده بود و در آنجا بجهت رسیدن جمعی از جنود ظفر ورود اندک توقفی نموده باز سوار شده تا بچاشتگاه
هشت فرسخ راه پیموده چاشتگاه بظاهر قصبهٔ خرم‌آباد رسیدند در آن حین زیاده از چهل پنجاه نفر از
نوکرچیان و غلامان و مقربان همراه نبوده الحاصل از کنار قصبه متوجه منازل او که در جنب قلعه است
گردیده که بدور خانه او محیط گشته بتوفیق رب العزت او را بدست آورند اما از منهیان او هر روز قاصد
میرسیده و خبر توجه رایات جلال باصفهان میگفتند مع هذا او اعتماد دیگر داده و میگفته که تا بلده ساوه
نمیگفت که عطف عنان بلرستان نمایند و حزم و احتیاط مرعی میداشته و در کنار رودخانه برسمت راه
صیدمره جزیره [illegible] دلاوران مشهور است زده در آنجا بوده و چند اسپ زده و آماده بازین و لجام
در پهلوی خود بسته بوده تا آنکه قاصدی دیگر از ساوه رسیده و گفته که تا آوه همراه موکب همایون بودم
که متوجه اصفهان گشته در این مرتبه فی الجمله خاطری جمع کرده بوده اما در روزی که حضرت اعلی چاشتگاه بخرم‌آباد
رسیدند صبح شخصی آمده و گفته که از طرف بروجرد سواران دیدم که بایلغار می‌آمدند مشار الیه از خوف
و هم انوار که مبادا بجهت عافیت طلبی باو غدر و بیوفایی نمایند و احتیاط مرعی داشته بی‌اطلاع
خیل و سپاه فی الفور مستعد سواری شده فرزندان و عورات را سوار کرده نقود و جواهر و مرصع آلات
خود را بار کرده با چند نفری از خدمتکاران معتمد روانه جانب صیدمره نموده و خود لحظه در دروازه مردان
ایستاده بود و چند نفر از غلامان خاصه شریفه که از عقب می‌آمدند در کنار باغات راه غلط کرده بطرف
رودخانه که محل اقامت شاهوردی بود افتاده‌اند شاهوردی خان چون از دور سواران بیگانه دید
راه فرار پیش گرفت و غلامان باو رسیده تا نیم فرسخ تعاقب او کرده‌اند چون از عقب کومک نرسیده لا
علاج بازگشته‌اند اما حضرت اعلی چون بمنازل او رسیدند مشخص میشد که او در خیمه بوده تا از میان
باغات بیرون رفته بجهت رسیدن او نیم فرسخ راه قطع نموده بود لحظه توقف فرمودند که جمعی از عقب
برسند دیر تر رسیدند و اسپان ملازمان رکاب اقدس چنان از کار مانده بود که قدرت پیش رفتن نداشتند
چون تعاقب او بجهت همایون در آن وقت مقتضای عقل دوراندیش نبود و از حزم و احتیاط دور مینمود تا
سه روز در خرم‌آباد در محل اقامت انداخته توقف نمودند اگر قبایل لر که در آنجا اقامت داشتند ملازمت

شکسته شد حضرت اعلی حسین خان و منصور بیگ سلوزی پدر او را که خال شاهوردی خان بود بمحافظت
ایل و الوس مامور ساختند و چون در این سال دو کس از مخالفان دولت و ارباب عصیان و طغیان که والی
و ملک جهانگیر والی کچ بر باشند بدست دولتخواهان اخلاص شعار گرفتار شده بود حضرت اعلی بمودای
کلام مجرب لاشئ الثلث الا وقد تثلث همت والا بگرفتاری شاهوردی خان نیز مصروف داشته بتایید
الطاف الهی و همعنان قاید اقبال بدین عزیمت بطرف صیدمره توجه فرموده بودند و در آنجا مشخص شد که شاه
وردی خان در صیدمره و آن حدود توقف ننموده خود را از لرستان بیرون انداخته بندگان حضرت اعلی
در صیدمره توقف فرموده غلامان خاصه شریفه را بسرکردگی الله‌وردی خان قوللر آقاسی و جمعی دیگر از ملازمان
رکاب اقدس را بهمعنانی قنبر بیگ سلحدار باشی استاجلو بطلب او فرستادند و ایشان هر یک بطرفی که
مظنه رفتن او بود رفتند شاهوردی خان بتشریفاتی از اقوام خود که از جانب رومیان سنجق قلعه
جنگله تابع بغداد او بود پناه برده به اعتماد آنکه لشکر قزلباش پای بزمین سنور نگذاشته‌اند در آن قلعه
توقف نموده بود چون او بار رو به روی آورده قایدان اقبال راه طلبکاری او می‌پیمودند از جنود ظفر ورود
الله‌وردی خان و غلامان را از قضای ربانی صبحی برسمت آن قلعه عبور افتاده و از شخصی که کاوتازی
نموده خبر گرفتند مشخص شد که شاهوردی خان با کوچ و فرزندان بدین قلعه آمده همان لحظه از
گرداگرد پای قلعه تاختند و جمعی از سنجاقان جنگ دیده کارآزموده در پای قلعه پیاده‌شده از روی
تخته پل دروازه دست انداختند و مردم قلعه آگاهی یافته برج و باره برآمده بمدافعه مشغول شدند و از
جانبین سیف و تیر و تفنگ آمده شد آغاز نهاد و غلامان که بدروازه قلعه رسیده بودند از بیم بازخواست
پادشاهی و ضبط سرداران لشکر قدرت بازگشتن نداشتند آتش بدر قلعه زده و سپرها بر سر کشیده انتظار
فرجه میکشیدند که خود را به قلعه اندازند چون شعله آتش زبانه کشیده بود و در رویان قدرت پیش آمدن
و افروختن آتش نداشتند تا در قلعه نیم سوز شده و جمعی رسیده غلامان سپرها در سر و درع و جوشن
دلاوری در بر از میان آتش دویده داخل حصار شدند و اهل قلعه را بعضی بر باروی حصار و بعضی
دیگر بیام خانه‌ها بر آمده بجنگ مشغول شدند شاهوردی خان بر بام خانه خود بر آمده تفنگی در دست داشته
هرچند خواسته که بر غلامان اندازد آتش نگرفته از دود غیرت و تندی مزاج اعراض بر او غلبه کرده تفنگ را
از دست انداخته تیر و کمان برداشته صحیح القول از دو عقل نمود که چون تیر اول انداختم زده کمان بجهت دستم
کرد … دولت من گسیخته بخت از من روی تافته ادبار غالب است و اقبال محارب کمان را دور انداخته دست از
محاربه بازداشتم و هزیمت در دم که از طرفین دست از جنگ باز داشتند چپ با قصار بیش سوار آمده با

از منهزمان آن گریخت • و کس فرستاده از اللهوردی خان التماس نمود که حکم کند که احدی با او لیا
من متعرض اهل این قلعه نگردد و بالجمله غلامان متعاقب خود سمندر وار از آتش عبور نموده بقلعه درآمدند
و چون لوا ردست از جنگ کشیده بودند غلامان نیز حسب الامر نواب اللهوردی خان متعرض حال کسی نشده
شاهوردی خان را بیرون آوردند اللهوردی خان با او لوازم مردی بجای آورده جمعی را بمحافظت و نگاه
اهل حرم و خزانه تعیین نموده شاهرخ مذکور که پسر سیفی رومی و حاکم این قلعه بود چون در میان جنگ
زخم مهلک یافته بود او را همراه باردو آوردند که جراحان معالجه پردازند چون باردو رسید از هم گذشت
و معدودی که با شاهوردی خان در آن قلعه آمده بودند بعضی در جنگ کشته شده بعضی دیگر گرفتار و برخی را گذارده
شد اللهوردی خان با باقی زنان و متعلقان و گرفتاران مصحوب خویش گردانیده باردو آورده
در کنار آب صیمره بحضور برگردان او شاهوردی سر زنجیر را اللهوردی خان بدست گرفته بدولتخانه همایون
آورده زبان حال مهینان اقبال باین مقال ترنم گشت **بیت** سری کز طوق تو جوید جدایی • مبادا جز به بند
چه او سر با بلی • شاهوردی چون جوان خوش سیمای جنگجو بوده و اکراد که تعلق و اقتدار کلی کرده
حس و فنا بکار آید بنگر و احتمال قریب داشت که مصدر تقی باو نرسد اما او در کمال نخوت و عجب و کبر کرده
وقتی حضور حضار در مسکن بخت برگشتگی و حضور اقدس پادشاهی عذر ملاحت سلوک کرده و از ناصیه احوالش
نفاق و شقاق نمایان بوده در میزان خرد عدم مصلحت بود و سزای آمده او با چند نفر از هواخواهان در هنگامی که
سرا رسیده بود فرزند بیک ایشان جلو و جمعی از عساکر منصوره که میل گرفتاری او بطلب شاهوردی خان رفته بودند هم
طرف مادرانی رفته در آنجا دست درازی چند برعایا و تاراج بغداد نموده دواب و اغنام بسیار بغارت
نموده بودند و چون باز گشته باردو آمدند اعتقاد مرضی خاطر اشرف بود که مال رعایا بتاراج رود و غارت
مزبور را جمع نموده مصحوب یکی از قورچیان عظام نزد حاکم بغداد فرستادند که بصاحبان باز دهند و از
صیمره کوچ کرده بخرم آباد آمدند و حسین خان ولد منصور بیک سلوزی را از جهت فتنه بوده حکومت لرستان
سوی صیمره دادند و محال قریب بغداد که بطهماسپ قلی سلطان ایاملو شفقت شد حسین خان
مذکور مخصوص یافت چون جماعت خانه نیدل با جماعت سلوزی عناد میورزیدند و هواخواهی شاهوردی
خان و اولاد شجاع الدین اطاعت سلوزی نکرده حکومت حسین خان را نکار بودند آن طایفه مورد غضب
شاهانه گشته مفسدان آن طبقه را باهمی دیگر از الوار که منشأ فساد و اشتعال در خرم آباد و بخوار رسانیدند
و جهانگیر نامی از اولاد شجاع الدین که در میانه جماعت مزبور بود مکحول و دو پسر شاهوردی خان را بقلعه
الموت فرستادند اما زنان فتنه امر شان رفته از حال ایشان آنرا که خبر شد جزی باز نیامد معنقه

حکومت عباسیان مجازی در رستان سپری شد و عباسیان یعنی نامجان حضرت اعلی شاهی ظل الهی
متصل شده و سایر الوار عباس نیز حسین خان مامور شدند و درایات جلال مظفر و منصور بمقر سلطنت معاودت
نمود و حسین خان بهمین تربیت شاهانه در حکومت آن ولایت استقلال یافته روز بروز پایه قدر و منزلت او
بلندی می یافت تا حال تحریر این نسخه عالم آرا که سنه هجری بخمس و عشرین و الف رسیده در کمال شوکت
و اقتدار بحکومت و دارایی الوار مشغول است و هیچ زمان اولاد شجاع الدین را بعد از این قدرت و استیلاء
نبوده **ذکر گرفتاری کرایلی و عاقبت شان که عبرت** ... سابقا نگاشته کلک بیان گردید که علی خان کرایلی از طریق
اخلاص و یکدلی منحرف گشته سالک طریق عصیان و طغیان شد و حضرت اعلی از الکای او جاجرم و بعضی
محال را به توکل خان کرایلی و قلعه پای حصار را به عذر و بعضی محال دیگر را به درویش علی خلیفه تفویض
فرمودند و حسین خان شاملو حسب الامر اشرف قلعه پای حصار را که مامن علیخان بود گرفته درویش علی
خلیفه را در آنجا متمکن ساخت و اکثر عظما و ریش سفیدان طایفه کرایلی از او روگردان شده رضای خاطر
مبارک اشرف جسته بخدمت درویش علی خلیفه و توکل خان گرویدند علیخان قریب یاس و حرمان
شده و بی سر و سامان گشت چون یک مرتبه پیمان و زنگیه رفته بود و از عبد المومن خان متوهم گشته روی
نموده بخدمت اشرف آمده بود و اعتمادی بر او نیز نداشت بر آنجا نتوانست رفت کس نزد منصور
بیگ کرایلی که با او نسبت قومی داشت و از جمله شاهی سیونان بود و با یکدیگر عناد میورزیدند فرستاده
التماس ملاقات نمود منصور خان بیگ رضا داده دو ماه را به اعتماد چند نفر از ملازم و خدمتکار بیگانه
آمد و خواست که حیله و مکر و بیرا او را با خود متفق ساخته معاودت بیکدیگر در آن ولایت بفتنه و فساد
قیام نمایند منصور خان بیگ چون همیشه از فتنه و فساد مجتنب بود سخنان نفاق آلود او را بسمع رضا
نشنود و ملاحظه عاقبت کار خود و اهل و عشیرت کرایلی کرده از بیم سیاست و غضب شاهانه او را از دست
داد و گرفته مقید و محبوس ساخت و حقیقت حال به سریر اعلی عرض کرد حضرت اعلی حسین بیگ را بگرفتن او
فرستادند که علیخان را بپایه سریر اعلی آورده و منشورات الیه ببانه کرایلی رفته علیخان را گرفته روانه ساخته گرده بود
که رایات حضرت آیات از سفر مقرون بظفر رستان معاودت نموده به بروجرد رسیده بودند آورده بنظر
مبارک اشرف رسانیدند چون نایره غضب شاهانه در باره او اشتعال داشت و فی الواقع قصد شقیهای
شاهی نداشته بکفران نعمت که بدترین نا بابست اقدام نموده مستوجب انواع سیاست شده بود
غضب پادشاه اهتمام برداخته همچنانکه دیده بصیرتش از مشاهده صنایع الطاف پادشاهی پوشیده گشته بود
چشم جهان بینش را از حدقه بیرون آورده از نعمت دیدن عاطل ساختند و قطع بعضی از اعضا و جوارح کرده

عبرة للناظرین بدان ابیات و سنان در آن سال انداخته و اردو کوچ کرده از بیم سطوت و غضب پادشاهی احدی
از رعیت و سپاهی را قدرت آن نشد که بعقب نواب آنحضرت بی غفلت او پرواز دهد بیت نگار ز عشق
گردید مشهور ٭ بسختی کرد جان از کالبد دور ٭ خوشا حال بازیافتگان بساط قرب و منزلت که دیده عبرت
بین گشوده نظر بر مآل حال و عاقبت احوال انداخته و قدر عافیت شناخته خود را بدنام مکافات اعمال پیش
و آخرت نساخته اند ٭ گوش حق نشوی که دیده اعتبار کو ذکر فتح و تسخیر قلعه اولاد مازندران

ذکر تنبیه الوند دیو و دیگر یکی از سوانح اقبال که در این سال خجسته مآل ظهور آمد فتح قلعه اولاد است از قلاع مشهوره
مازندران حتی با جمال و تفصیل این اجمال آنکه در سال گذشته که فرهادخان بمازندران رفته بود و اکثر محال
مازندران را بحیطه تسخیر در آورده و الوند سلطان برادر خود را به مازندران گذاشته بود و قلعه اولاد که از آثار
قدیمه پادشاهان فرس و محکمترین قلاع طبرستان است در تصرف آن ولایت که چاشنی حکومت در مذاق ایشان
جاگیر شده و دل از آن بر نمیداشتند با الوند سلطان یاغی شده و اطاعت شایسته بتقدیم نمیرسانیدند
و الوند سلطان مصلحت وقت با الوند دیو و آن جماعت مدارا میکرد و چنانچه بعضی از ارباب غرض او را
مخالفت برادر و موافقت با عصیان مازندران متهم ساختند اگرچه مساهله اندک بهم او از جنون داشت و
و اعمالش موافق قانون عقل بود اما آنچنین که جز مقتضای جنون کامل نشوانند بود و از وی سر نزده بود و با جلال
رایات جلال از سفر ترکستان عود نموده و مقر سلطنت نزول فرمود فرهادخان را رخصت رفتن مازندران
داده شد که الوند دیو بود و قلعه اولاد را بتصرف در آورده ساحت آن ولایت را از خار بغض ارباب طغیان و عصیان
پاک سازد فرهادخان تکیه بر اقبال بیزوال شاهی کرده و روانه آن صوب شد تخت برادر خود را که متهم بیاغی
گری شده بود بپایه سریر اعلی فرستاده و چون بر ضمیر اشرف ظاهر بود که آنچه نسبت با بعث و افترا
داکراد (?) ارتکاب بعضی امور خلاف آمیز کرده باشد از سفاهت و تعقلی و نشاء جهل و جنون است و بانواع
بود که بحسب ضرورت چند روزی با دیو مدارا کرده شد بهر نفسه (?) مطلق العنان ساختند و فرهاد
خان در کمال شوکت و اقتدار متوجه انتظام مهام کل مهام طبرستان شد میانه او و الوند دیو نخست
مراسلات بوقوع پیوست و او از خیال ملک (?) قیاس حال خود نموده اصلا از خوف جان راضی بملاقات فرهاد
خان نمیشد فرهادخان از اطاعت او مایوس گشته متوجه محاصره قلعه اولاد شد الوند دیو چون بالفعل معین
ناصری که او را از مضیق محاصره و لشکر قزلباش خلاص سازد گمان نداشت خود را محصور ساخت اولاد و اتباع
و فرزندان را در قلعه گذاشته خود با معدودی از همراهان روی بجنگلستان آورد و فرهادخان بمحاصره قلعه
پرداخته بحسن سعی و تدبیر کار بر محصوران تنگ ساخت و جمعی از اهل قلعه را بمواعید انعام و احسان

رام ساخته چاره بجز بیرون آمدن از قلعه و سپردن نیافتند و به اقبال بیزوال شاهی فتح قلعه میسر گردید
تمامت اموال و اسباب و تملکات الوند دیو و اولاد و اتباع بدست در آمد و حقیقت این فتح نمایان
بخدمت اشرف عرض کرده وقتی که رایات جلال از فیروزکوه (?) برسم سیر و صحبت باصفهان توجه نموده بکاشان
رسیده بود مژده فتح قلعه اولاد رسیده و فرهادخان بخلع فاخره و جایزه و صله ممتاز گردید و سرافراز
گشت و الوند دیو بی سر و سامان در جنگل و بیشه گردیده هر روز در جایی و هر شب در سمتی با کمال بی آرامی
مقام داشت باقی احوال او در سال آینده در رقم قلم بیان خواهد شد انشاء الله تعالی ذکر وقایع تنگوز ئیل
که با قضای سپهر توجیه ظهور پیوست در اوایل سال ایلچی ذوالفقارخان که بایلچیگری روم رفته
بود منقضی المرام معاودت نموده و مکتوب محبت آمیز محتوی بر استحکام مبانی صلح از جانب حضرت خواندگار
آورده و هم در این سال میرزا ضیاء الدین کاشی و خواجه ابونصر خوافی ایلچیان حضرت جلال الدین محمد
اکبر پادشاه فرمانروای هندوستان از رخصت انصراف ارزانی داشته بخلاع فاخره و انعامات
وافره سرافراز فرمودند منوچهر بیک ایشیک آقاسی باشی غلام خاصه شریفه بایلچیگری هند مامور گشته
برفاقت میرزا ضیاء الدین روانه شد و تحف و هدایای لایقه و تنسوقات فایقه فرستادند از جمله تحف یکی
صد راس اسب خانه زاد پاک نژاد بود که از اسبان نامی ولایت عربستان و گرجستان و سایر محال
آمده و مادیانهای نامی نژاد که هر یک بعالی برابر بوده و سایر تحف و هدایای نفیسه ایران علی حده
و مکتوب محبت آمیز در جواب مکتوب آن حضرت در قلم آمده و در آن نامه نامی قلم صداقت رقم نگارش
یافته که چون همت والا به تسخیر خراسان و استرداد ملک موروث مقصور است و در این چند سال که جلوس
بر مسند سلطنت و فرمانروائی ایران روی داده بجهت مشاغل عظیمه که در دفع دشمنان خانگی پیش آمده
بدفع بیگانه نپرداختیم و یکدو مرتبه که سفر خراسان واقع شد از حوادث روزگار استرداد آن ولایت از دست
متغلبه اوزبکیه چنانچه پیش نهاد همت والا بود میسر نگشت و اکنون که از این امور فراغت روی داده و
و فرمانروای روم در مقام محبت و دوستی درآمده و از جانبین ابواب خلت و اتحاد مسلوک گشت که همت
بمجاهده اعدا و دفع مخالفان اوزبکیه بسته اراده داریم که بمقتضای ربانی با جنود ظفر ورود قزلباش
بیلاق (?) چند سال روانه آن ولایت گردیم و به نیروی بخت و مددکاری اقبال تا استرداد ملک موروث بالکلیه
نفرماییم معاودت بمقر سلطنت ننماییم همت پادشاهانه و امداد و اشفاق چه روانه دریغ نداشته بجانب
توجه باطنی مددکار باشند که ع هرچه کنند همت مردان کند ٭ و ایلچیان را بتیمن اعزاز و احترام از
راه کرمان و کیچ مکران روانه فرموده و چون غایت دارالسلطنه قزوین مقر دولت ابد قرین بود
کاه

بجهت انبساط خاطر بسبیل سیر و تفرج و شکار به دار السلطنهٔ اصفهان که سپاهان اقلیم دانش و تمیز در عالم
بخوبی صفت جهانش نگشته اصفهان نیز جهان گفته تشریف برده در منتزهات آن عرصهٔ دلکش که بهشت آرای
خاطر افروز بود و بنده و خصوصیات آن بلده و جهت نشان از استعداد مکان و آب رودخانهٔ زاینده رود
و جویهای که از شط کر ارزوده جانفزا منشعب گشته بهر طرف جاری است در ضمیر انور جای گرفته همیشه خاطر
اشرف بدان متعلق بود که در آن بلدهٔ شریفه رحل اقامت انداخته به ترتیب و تعمیر آن مصروف دارند
لهذا درین سال که مطابق سنهٔ الف و هجری است رای جهان آرا بدان قرار گرفت که دار السلطنه
مزبور مقر سلطنت دولت ابد مقرون ساخته عمارات عالی طرح نمایند بدین نیت صادق و عزم متین
متوجه آن صوب گشته زمستان را بعیش و خرمی در دولتخانهٔ مبارک نقش جهان گذرانیدند و اکثر اوقات را
بسیر و شکار صرف میفرمودند و شبها مجالس بهشت آسا آراسته بساط عشرت گسترانیدند و بعد از ایام بهار
عمارات عالی در نقش جهان طرح انداخته معماران و مهندسان در اتمام آن میکوشیدند و از درب شهر
یک دروازه که در حریم باغ نقش جهان واقع و بدرب دولت موسوم است از آنجا تا کنار زاینده رود خیابانی
احداث فرمودند چهار باغی از هر دو طرف خیابان و عمارات عالیه در درگاه و هر باغ طرح انداختند و از
کنار رودخانه تا پای کوه جانب جنوبی شهر اسمای خیابان قرار دادند و اطراف آن را بامرا و اعیان دولت
قاهره قسمت فرمودند که هر کدام باغی طرح انداخته در درگاه و هر باغ عمارتی مناسب درگاه و مشتمل بر نگاه
و ساباط رفیع با ایوان و بالاخانه ها و منظرها در کمال زیب و زینت و نقاشیهای طلا و لاجورد ترتیب دهند
و در انتهای خیابان باغی بزرگ وسیع است و طبقه طبقه بجهت خاص پادشاهی طرح انداخته بباغ
عباس آباد موسوم گردانیدند و پل عالی مشتمل بر چهل چشمه بطرز خاص بر میان کشیده که در هنگام طغیان
آب در کمال یک چشمه بنظر در می آمد قرار دادند که پل بر زاینده رود بسته شده و سر دو خیابان بیکدیگر اتصال
یابد و تا عباس آباد یک خیابان باشد مجموعا یک فرسخ شرعی و از دو طرف خیابان و جوی آب جاری
گردد و درختان سرو و چنار و کاج و عرعر غرس شود و از میان نهری سنگ بست ترتیب یابد که آب از
میان خیابان نیز جاری باشد و در برابر هر عمارت چهار باغ حوضی بزرگ بر شکل دریاچه ساخته شود
القصه هر کس از امرا و اعیان و سرکاران عمارات بوقوف معماران و مهندسان شروع در کار کرده در
انجام آن سعی بلیغ کردند و از آن تاریخ تا حال که سنه هجری بخمس و عشرین و الف رسیده و درین سکّان
تحریر یابد عمارات اصفهان و باغات دلکش بنوعی که طراح کارخانهٔ ابداع عرصهٔ ضمیر مبارک اشرف
طرح افکنده بود بحیز ظهور آمده در کمال لطافت و نهایت خوبی اتمام یافت و درختان سر بفلک افراخته و اشجار

میوه دار بیش کوئی بلطافت جنان پیوند دارد و الحاصل هر باغی از آن رشک فضاهای باغ جنان و عمارات رفیع
که نقوش بدیع مذهب و مزین به صور مصوران نادره کار آراسته گی دارد کوئی سر بر وجه رفق آسمان نشانده
مالک در عرصهٔ گیتی نظیر و عدیل مخصص خیال و گمانی بعد از آن شهر عباس آباد نیز در جانب غربی چهار باغ
جهت مسکن تبریزیان بنوعی که در محل خود تحریر خواهد یافت طرح انداخته اتمام دادند مجملا همت والای
شاهی ظل الهی چند سال به ترتیب و تزیین خطهٔ فرح افزای صفاهان پرداختند و آن بلدهٔ طیبه را از کثرت
عمارات و باغات و منازل مرغوب و دلکش و رودها و منظرهای بهجت افزا و مقبره و چهار بازار و مساجد و
و حمامات والیوم حقد برین داغ بهشت که بیش بر جنین دارد و امروز چنانچه کمال
اسمعیل کرده **بیت** اصفهان خرّمست و مردم شاد ・ اینچنین عهد کس ندارد یاد ・ و تاریخ طرح چهار
باغ کشته شده و بود بهشت افتاده ・ عجب چار باغی بعشرت فزا ・ که رشک ثانی خلد گفته شاه
چو تاریخ آن دل طلب کرد گفتمش ・ مثالش بکام دل شاه برآید ・ از سوانح آنکه از جانب الکندز
خان و سیمون خان سلاطین گرجستان ایلچیان و ارمغانها بپایه سریر اعلی آمده اظهار اخلاص و بندگی نمودند
پسران و بنات و دختران حور سرشت ماه سیما از اولاد و عظمای گرجستان که سزاوار خدمتکاری حرم
اقبال شهریار بیهمال و قابل خدمت مجلس بهشت آیین ارم تزیین بود به خدمت ارسال داشته آثار اخلاص کیشی بظهور
آوردند و ایلچیان مذکور قرین اعزاز و احترام و غریق بحر انعام و احسان معاودت نمودند و کارکنان قضا
بوتیه اسباب عشرت آن حضرت را سرانجام مینمودند از وقایع این سال آنکه محمد یار خان ولد علیار خان
افشار که بعد از فوت والد بر نصب ایالت و حاکمی سرافراز شده حکومت استرآباد به دستور والد به وشفقت شده
بود به ست طایفه او طوطلیق آمده قتلیخ بیک نام برادر کوچکتر بعد از قضیه کشته شدن برادر از استرآباد
احرام ملازمت سده سنیه فلک بنیاد بسته روی ارادت بدین آستان آورد و حضرت اعلی شاهی ظل الهی
او را در کنف مرحمت و الطاف خسروانه جای داده به تفویض ایالت استرآباد و نوازشات ارجمند معزز و سرور
بلند گردانیده روانه فرمودند و زمستان را در آن بلده جنت نشان در کمال فراغت و کامروایی بپایان
رسانیده اما هیچ وقت از تدبیر امور دولت غافل نبودند و همواره فکر استرداد مملکت خراسان از ید مخالفان
در صفحهٔ خیال می نگاشتند و استدعای حصول این مطلب از درگاه واهب العطایا می نمودند و همواره از روح مقدس
حضرت امام الجن و الانس استمداد میفرمودند و عاقبت به نیت صادق در جای واثق به منتهای مطلب رسیدند
از اول سال همت آن ایت ابد اسلی ترکی او ابواب فتح و فیروزی بر چهره امانی و آمال کشایش یافته و شام تیرهٔ مخالفان
و فیروزی و تزیین گرفت شرح این داستان در طی وقایع سنه مذکور به توفیق ملک منان رقم زدهٔ کلک بیان

میگردد و منه الاعانة والتوفیق **وقوع سال مبارک تخاقوی ئیل مطابق سنه سبع الف که سال دوازدهم**
جلوس همایونست باز فلک انجمن افروز شد ، نوبتی خسرو نوروز شد ، کوکبه خسرو
گردون سمند ، غلغله در گنبد مینا فکند ، صحن چمن باز چو صحن بهشت ، تازه شد از مقدم اردی‌بهشت
سبزه و گل گشت ریاحین سپاه ، زد صبا آیین چمن بارگاه ، نوروز دولت افروز این سال خجسته آغاز
فرخنده انجام در روز شنبه یازدهم شهر شعبان المعظم اتفاق افتاد و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در دارالسلطنه
اصفهان عشرت پیرا بوده در فصل بهار که دماغ روزگار از نسیم بهجت شمیم شکوفه و ازهار عنبرآگین بود در کمال نشاط
و شادکامی و فراغت و خوشدلی بسیر و صحبت و خوشدلی مشغولی داشتند در اوایل این سال محمد قلی بیگ
ایشیک آقاسی عرب‌گرلو که برسم رسالت بجانب اوزبکیه فرستاده شده بود و در هرات با عبدالله خان ملاقات
نموده بود آمده با ملتمس‌ها و از جانب عبدالله خان همراه او با یلچیگری آمده منشیء ابواب الفت و آشنایی
شده بود و میر قلباق کوکلتاش عریضه اخلاص آیین بخدمت اشرف نوشته چون در هرات پیرمش را که صنعا
میگرداند نواحی ارسال داشته بود و میرزا بیگ نامی از اعاظم نقبای ماوراءالنهر و خواجه‌های سلسله نقشبندیه
که گویا خود را از نجابت نکرد سلاطین کاشغر بود بمصلحت گذارده و حجة الاسلام همراه محمد قلی بیگ با ملتمس‌ها
به ولایت آمد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اعزاز و احترام بسیار فرموده مقتضی المرام روانه سفر مبارک
بیت الحرام فرمود و ملتمسات او با جمیل بودن در گذشته بمقصد رسید و چون از اقتضای زمان معظم بلاد خراسان
که ممدوح جمهور و محمود روزگار است بدستیاری دولت اوزبکیه در آمده بود و حضرت اعلی همواره استرداد آن پیش نهاد
همت ساخته مرکز از فکر و اندیشه او خالی نبودند علی الخصوص مشهد مقدس معلی و آستان ملایک آشیان
حضرت امام الجن والانس که زینت افزای ممالک ایران و آرایش دیباچه سلطنت این دودمان ولایت نشانست
و دارالسلطنه هرات که مولد و منشاء و محل نشو و نمای آنحضرتست اما بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها صورت
مدعا در پرده خفا مستور بود در این اوقات که فی الجمله فراغی از مهام ضروری حاصل گشته عرصه ممالک از
خس و خاشاک ارباب طغیان و گردن کشان اطراف پاک گردیده بود و متواتر اخبار کدورت و نزاع عبدالمومن
خان با پدر میرسید بخاطر عقده گشای اشرف خطور نمود که چون میر قلباق کوکلتاش حاکم هرات که از زمره پا نکار
عبدالله خان و معتمد دولت اوست بجهت خوفی که از عبدالمومن خان دارد بدرگاه جهان پناه بازگشت نموده
دعوی اخلاص مینماید و عبدالله خان بوسیله او بادی الفت و آشنایی شده ایلچی بجهت اظهار محبت و دوستی
بجانب سریر اعلی فرستاده در این وقت که میانه او و پسرش اسباب وحشت آماده گشته کار به نزاع و جدال انجامیده
اینزمان بار مصلحت روزگار از طرف عبدالله خان طرح آشنایی همراه ایلچی فرستاده و پسر با خلف او را که بسبب

جرأت و جسارت و بی‌ادبی نموده و دست تعدی بگوهر شاهیم دراز کرده بعقیده تسخیر مشهد مقدس معلی و محالی که در تصرف عبد
المومن خان است روی توجه بخراسان آورده در هنگامی که پدر و پسر با یکدیگر مشغول آمده و عبدالله خان بجهت
عقوق و عصیان که از پسرش سر بر زده در کسر شوکت و قدرت او میکوشید متوجه امداد پسر نخواهد شد
بتوفیق الله تعالی مهمت که تسخیر آن محال بآسانی دست دهد و از فرستادن ایلچی مقصودی بمیان معتبر دولت
برسد لهذا محمد قلی بیگ مذکور را که مرد سخندان چرب زبان بود برسالت تعیین فرموده تحف و هدایا برسم
ارمغان آماده فرستادن ساختند و بتهیه اسباب سفر خراسان پرداخته دو هزار نفر تفنگچی مقرر شد که در
ممالک محروسه سرانجام نموده در موکب همایون باشند و قرار داد خاطر اشرف آن بود که بعد از رفتن
ایلچی مذکور میر قلباق کوکلتاش را از توجه موکب همایون خبر داده روی به تسخیر مشهد مقدس آورند در این
اثنا قاصدان از اطراف و جوانب خراسان رسیده خبر رسانیدند که عبدالله خان عالم فانی را وداع نموده
رخت بعالم جاودانی کشید اکثر امرای اوزبکیه مثل محمد باقی کدوران بیکی و عمدة الملک دولت عبدالله خان
بوده طوعا و کرها بسلطنت و پادشاهی عبدالمومن خان پسر او اتفاق نموده او را طلب داشته زمام مهام
ملک و دولت را بکف اختیار رسانیدند اما او هنوز سلطان برادرزاده عبدالله خان و دوستم
سلطان و زنگی سلطان لقب یافته بعضی اعمام که در سمرقند و بلخ بودند بجهت اتکا و اعتمادی که بجانب او
نداشتند بخیال استقلال از متابعت سر باز زده با بعضی یکدیگر خاطر بمخالفت عبدالمومن خان خوفی
داشته سر ایشان جمعیت نموده و عبدالمومن خان متوجه دفع فتنه ایشان گردیده در میان اوزبکیه
شورش و آشوب در میان است بعد از تحقیق این اخبار رفتن خراسان بیشتر از پیشتر در خاطر اشرف
رسوخ یافته همت والانهمت بامضای این عزیمت معروف داشتند چون در صدد صحیفه اول اجمالی سمت
که بعضی از احوال اوزبکیه و دو مبدا که در طی صفحات باد و سوانح احوال ایران در وقایع ایام سلطنت شهریاری
کامبخش که در اوایل حضرت شاهی ظل اللهی روی بجا برار ربط کلام و مناسب مقام در رشته تحریر
در می آورد در اینوقت ناگزیر است که برخی از احوال عبدالله خان و عبدالمومن خان و سبب وحشت
و نزاعی که میانه ایشان بتدریج بدید آمده و قضیه فوت عبدالله خان و جلوس پسرش و اختتام احوال
که در طی حالات سفر خراسان اوراق چاره نیست بر سبیل اجمال رقم زده کلک نکته پرداز گردانیده در بر
مدعا بود و بار آن عنان کمیت خوش خرام قلم را در میدان قضایای مذکور جولان در آورد **ذکر مجملی از**
قضایای نادره آثار و بیان احوال عبدالله خان شاهدان سیر و اخبار بدستیاری کلک بدایع نگار در عرصه
صفحه بزم آرایان طرح جلوه این نشاء آگهی بدین جلوه مینمایند که عبدالله خان با عبدالمومن خان پسرش که یگانه دودمان

محبت مفرط داشت و او را بابای بیکفت و در رعایت او مبالغه مینمود و در دوره سلاطین چنگیزی پادشاه را
خان مینامند و پادشاه زاده را تا بپایه سریر اعلی نرسد سلطان میگویند اما عبد المؤمن خان در زمان حیات
پدر بلقب ارجمند خانی مفتخر و گرامی بود چون تخت مرحوم ماوراء النهر را او در تکیه عبد الله خان کلان پاو را
خان خود میگفتند و حکومت ولایت بلخ و توابع را باو داده بود و بسعی خود و امداد پدر ولایت بدخشان را از تصرف
سلاطین شاهرخی چغتای بیرون آورده حاکم بلخ و بدخشان بود و در سال سیچقان ئیل اربع و تسعین و تسعمائه
که عبد الله خان بلده فاخره هرات را بعد از یازده ماه محاصره بنوعی که در ضمن قضایای آن سال تحریر یافته
تسخیر نمود و چون عبد المؤمن خان در تسخیر آن بلده و قتل قزلباشیه سعی بسیار نموده بود و به بلخ و توابع که
الکای او بود قرب جوار داشت چشم میداشت که پدر حکومت هرات را باو دهد عبد الله خان بجهت جوانی و کمی
سن و قلت تجربه بروزگار طمش او را مبذول نداشته میر قلبابا که از برگزیدگان او میر و صاحب رای کار آزموده
بود ارزانی داشت و آنچه از ممالک خراسان بحیطه تسخیر او در آمده بامرای اوزبکیه قسمت نموده و دین محمد سلطان
ولد جانی بیک سلطان خواهر زاده خود را که بیتیم سلطان مشهور بود با برادران در خراسان لنگر داده در ابیورد
گذاشت و از ولایات مفتوحه خراسان چیزی به پسر خود نداده او را بدین سخن تسلی مینمود که چون تو ولی
عهدی همه بتو تعلق دارد اگرچه باعث آزردگی پسر گردید اما در آن وقت قدرت اظهار آن نداشت
بعد از دو سال از پدر التماس نمود که من بعد آنچه از ممالک خراسان بسعی او مفتوح گردد با و متعلق گیرد
طمعش مبذول افتاده در سنه ... از بلخ لشکر بمشهد مقدس کشیده محاصره نمود در آن قضیه یتیم سلطان
و امرای عبد الله خان که در خراسان و بحسب الامر بامداد او آمدند و بعد از آنکه آن بلده شریفه
حیطه تصرف و تسخیر او درآمد از جانب خود حاکم تعیین نمود و همچنین هرجا بوده در نیشابور و آنچه از محال خراسان
بقلعه تسخیر نمود از جانب خود حکام تعیین میکرد و بعد ازین قضایا باکثر همت به تسخیر ولایت نسا و ابیورد
و درون و باخرز و سایر محال که ملک موروث نور محمد خان ابن ابو المحمد بن جهان خان و طایفه اوزبکیه بود
بود و حسب المنشا آن ولایت را چنانچه در سمت تحریر یافت بقبضه تصرف در آورده نور محمد خان را از ملک موروث
بیرون کرد و ازین فتوحات که او را دست داد طرح سلطنت او انداخته شوکت و قدرتش روی بازدیاد نهاد
و چون عبد الله خان یک پسر داشت و میخواست که در ایام حیات او صاحب قدرت و شوکت بوده باشد
که بعد از فوت او بنی اعمام و سلاطین دیگر که الوم کردن مطلق فرمان برداری او را بنده باپسرش میانه
نتوانند نمود در ترتیب او میکوشید تا آنکه بیست هزار جوان کار آمدنی در ظل موکب او جمع شده کمال استقلال
یافت و بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته نسبت به پدر در مقام عصیان در آمده پای ادب بیرون

نهاده

نهاده و چون بروشنی که عبد الله خان بر ملک بخارا مستولی شده و بسلطنت رسید اسکندر خان پدرش
در حیات بود بنوعی که ماسبق چنگیزی اسم سلطنت بر پدر اطلاق نموده خطبه و سکه باسم او کرده بنسبت
و کل امور در قبضه اختیار عبد الله خان و اسکندر خان بود و اسکندر خان از پادشاهی جز نامی نداشت و
نیز گاهی از جهل و غرور میگفت که پدرم شده و اولی مسست که بطریق اسکندر خان از نسق مهمات سلطنت با
من گذارد و چون معظم بلاد خراسان بتصرف در آمده بود میخواست که کل الکای خراسان بتصرف او در آید
بود میخواست که کل الکای خراسان تابع و کنار آب جیحون او را صافی گردد مکرر طلب هرات از پدر کرد
و مقبول نیفتاد و از آنکه گفت که اگر پدرم هرات را بتنسقه بخود برسر میر قلبابا رفته جنگ و جدل میکنم
و این سخنان به عبد الله خان رسیده و نسبت به پسر نوای مزاج هم رسانیده و هر چند بجایون یک پسر داشت
که ولی عهد خود میدانست اما از جهل و غرور او اندیشیده و ملاحظه داشت که مبادا بی صبری کرده اراده
نماید که پدر سابق الحیات را ساخته خود پادشاه شود و او در زمان حیات قطع نظر از سلطنت و پادشاهی
نماید بدین جهت در مقام کسر شوکت و افتنه او برسر در آمد او را از ترددات ملک گیری منع کرده و با مرای
خراسان پیغام داد که دیگر باو رجوع و التفات ننموده به طرف لشکر کشیده و رفاقت نکنند و بعد از چند
مرتبه عبد المؤمن خان به تسخیر سبزوار و بعضی محال خراسان که در تصرف قزلباش بود آمد و از عراق حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی بعد اخذ او نهضت تمیز نمود یتیم سلطان و برادران و امرای عبد الله خان که در خراسان
بودند همراهی او ننمودند و چون متفردان برضای پدر خود او نیز دیگر کاری نتوانست ساخت و پدرش
باو پیغام کرده بود که ترک زیاده روی نموده در بلخ بمحال خود باشد و به الکایی که باو داده شد قناعت
نموده پای در دامن ادب کشیده نظر بمحال من و پدرم اسکندر خان نکند که او همچو من مطیع بوده و من
همچو اسکندر خان منهم اما عبد المؤمن خان دل آرزوی ملک هرات بر بیند اشت و همواره در باب میر قلبابا
خوانین شکایت آمیز به پدر میفرستاد و عبد الله خان پسر را در این ماده صاحب غرض دانسته التفات
بسخنان او نمینمود و از معتقدات میانه پسر و پدر غبار مغایرت ارتفاع یافت اما از جانبین در پرده داشته
امری که مشعر بر خلاف باشد بظهور نمی آوردند تا آنکه در سنه ... والد عبد الله خان با جمیع
امرا و بندها و مقربان از راه چهار جو بمرو آمده به سیر و شکار مشغول بود و میر قلبابا کوکلتاش از هرات آمده
خان با آمدن هرات تکلیف مینمود در این اثنا عبد المؤمن خان از بلخ با دو سه هزار کس بعزم ملاقات پدر
بمرو آمد و اعتمادی بجانب عبد المؤمن خان نیست در ارک مرو نزول نموده لشکریان او را از دخول ارک مانع
آمده و او را با معدودی در ارک رخصت کورنش دهند خان چندان حسابی از او نگرفته قبول التماس نمود

و در باغ ساسم نزول اجلال نموده با پسر در آنجا ملاقات نموده و عبدالمؤمن خان نیز مصلحت وقت در اطاعت
و انقیاد پدر دانسته در مقام تواضع و ادب بوده عذر تقصیرات خواست و با اتفاق یکدیگر چند روز در
مرو و سرخس بسیر و شکار پرداختند و میر قلبا بلوازم میزبانی پرداخته طویهای بزرگ سرانجام نموده بجانب
کلان خان حرم پیشکشهای لایق کشید اما عبدالمؤمن خان از میر قلبا همچنان آزردگی داشت و سخنان عتاب
آمیز خشونت انگیز نسبت باو بزبان می‌آورد و او را بتغلب و تصرف اموال دیوانی متهم داشته محمد باقی ایوان
بیکی و جمعی را که در مزاج عبدالله خان او دخلی داشتند تحریک مینمود که در باب او دو سخنی که با وی لایقش نکند
سخنان بعرض رسانند اما عبدالله خان از غایت اعتمادی که بمیر قلبا داشت اصلا گوش بسخنان ارباب غرض
نداشت القصه عبدالمؤمن خان از هرات التماس نمود که در مراجعت بمقر سلطنت از راه بلخ نموده چند روز
در بلخ مهمان او شود عبدالله خان ملتمس پسر را مبذول داشته رخصت داد که ببلخ رفته بتهیه اسباب جشن
پردازد که اینک رسیدیم جمعی از ثقات نقل نموده‌اند که عبدالمؤمن خان تختی مرصع از طلا و جواهری که در خراسان
و بدخشان بدست آورده بود و زر و مال بسیار به او ظفر که از آن زر و مال بجهت برآیند ساخته میگفت بجهت پدرم
ساخته‌ام که چون بمهمانی من آید برای وی نصب نموده خود در پای تخت بخدمت بایستم و آن را با سایر اموال
و اسبابی که دارم پیشکش کنم اما جمعی که از وحایف و بهراسان بودند خصوصا میر قلبا میگفتند که حسد انگیزی
مینماید و سخنان و شیوه‌ای از صدق ندارد و غرضش آنست که پدر و شاه وی بدهشت بمنزل او در آید و او را
در ارک بلخ نگاه داشته بی اختیار سازد و بر سلطنت ماوراءالنهر و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و خراسان
رقم اختصاص کشد مجملا عبدالله خان بتحریک میر قلبا و بعضی امرا بجهت مانعی که مذکور شد بلخ نرفته
از سمت داور و چهارجو بسرعت و استعجال تمام عود نموده داخل بخارا شد و این خبر به عبدالمؤمن خان رسید
بر او محقق گشت که پدر با وی بی اعتماد شده و این مقدمات را ساخته و پرداخته میر قلبا دانسته اراده تسخیر
هرات نموده با لشکر عظیم بجز اساس آمد اول بهانه امارت مشهد مقدس معلی آمده و از راه هرات عود نموده
چون حوالی هرات رسید کس نزد میر قلبا فرستاده او را طلب داشت و خواست که بلطایف الحیل او را به
دست آورده هرات را متصرف گردد میر قلبا که مرد عاقل روزگار دیده بود و این معنی را دریافته از ملاقات
ابا نموده عذر پیشکشی بیرون فرستاده دروب شهر و قلعه را مسدود ساخته در مقام قلعه داری شد عبدالمؤمن
هر چند خواست که بملازمت و حیله و تدبیر در آن مقصود و زمینه بنیاد و حق وردی با پنج شش هزار نفر
مغزیان بپای حصار آمده خواست بی واسطه با میر قلبا مکالمه نموده او را فریب دهد میسر نشده و چون تسخیر قلعه
هرات بآسانی میسر نبود عبدالمؤمن خان صلاح در محاصره ندیده قرین حرمان ببلخ بازگشت و میر قلبا

کس بخارا فرستاده حقیقت حال بخدمت عبدالله خان عرض کرد عبدالله خان او را در این باب تسلی کرده
جهت او جایزه و خلعه فرستاد و پس از این مشهور شد که عبدالله خان یکدسته تیر و کمانی فرستاده پیغام
کرد که هرگاه عبدالمؤمن بجز سر هرات آمده پای حصار آید چشم او را نشان کرده این تیر را بجانب
او انداز و این مقدمات باعث زیادتی کلفت و نزاع پدر و پسر گشته روز بروز میانه ایشان اسباب
وحشت آماده تر میگشت تا آنکه شنید که عبدالله خان با معدودی از میر شکاران و توشچیان و خدام و محرم
و ارباب طرب از بخارا بسیر و شکار بیرون آمده در باغ بزرگ حوالی نسف طرح جشن و صحبت انداخته خوش
اوقات بعد از سیر و شکار در آن باغ بفراغت و عشرت مشغول است با خود قرار داد که از بلخ ایلغار نموده
برق و باد خود را بآنجا رسانیده و آن باغ را که عشرتگاه خان و مقر بالشت احاطه نموده مطلب خود را
گرداند با شاه محمد ایلچی خان که از مخصوصان و امرای معتمد و معتبر او بود این راز در میان نهاده بهانه یورش
جانب بدخشان لشکر جمع نموده مجموع از کسان کارآمدنی انتخاب کرده و از معبر ترمذ عبور نموده بسرعت برق
و باد روی بآن طرف نهاد و شاه محمد ایلچی خان همیشه در خدمت عبدالله خان بدوستی و بدآموزی پسرش
مطعون بود و میگفت که بتحریک و اغوای او این اعمال از پسرم بظهور میرسد و در این وقت شاه محمد که او
بجهت رفع مظنه خلاف نکی خان کلان منظور داشته معتمدی فرستاده او را مافی الضمیر پسرش آگاهی داد
عبدالله خان در وقتی که بزم پادشاهانه آراسته با نغمه و مطربان بصحبت و شادکامی مشغول بود خبر آمدن
پسر باو رسید چون با معدودی بعزم سیر و صحبت آمده لشکری همراه نداشت عبدالله بتوقع محاربه پیش نتوانست
آمد یراق و اسباب خیمه و خرگاه هر جا گذاشته با اسپان باد رفتار روی توجه بجانب بخارا آورده و سه فرسخ
طی مسافت کرده بود که عبدالمؤمن خان بباغ مذکور رسیده و اصلا منفعت یراق و اسباب نشده و از عقب خان
ایلغار کرد که شاید در راه او را بدست آورد اما بگرد او نرسید و عبدالله خان بسرعت برق و باد خود را بحصار
انداخته دروب شهر را مسدود ساخت عبدالمؤمن خان چون دانست که پدر بعنان شتاب و صحابت طی مسافت نموده
باو رسیدن ممکن نیست عنان را از ایلغار باز کشیده بجانب بخارا آمد چون تیر دعای او بر هدف اجابت نیامد در بیرون
شهر نشسته کس بخدمت فرستاد که چون شوق ملازمت غالب بوده بحکم وقت تشریف آورده و بلخ از دیگر
شده بودند معتقد برخصت نشسته بعزم پابوس آمدم اکنون التماس دارم که رخصت دخول شهر و کورنش
ارزانی دارند و همه روزه شفعا و کیمخاه استدعای کورنش میکرد و عبدالله خان اعتنا نمینمود و رخصت نمیداد
از مضمون القولی استماع شد که در این قضیه عبدالله خان را نوعی شعله غضب در باره پسر اشتعال یافته بود
که مکرر اظهار میکرد که ای عبدالمؤمن کره از عمر امان بابام چنان نکنم که تو اسب خود را خود زین میکرده باشی

مردم نباشم و اعراض بر او مستولی شده دست بر سر میکوفت و با خود خطاب میکرد که ای عبد الله بعد از
شصت و پنج سال گرگوی مردانگی از عرصه جهان ربودی آخر از شاه شه خود که بچه بد نام عالم شدی و تیغ
بجانب سمرقند و تاشکنت و اطراف ممالک فرستاده لشکرها طلب داشت و عبد المؤمن خان هر چند
سعی نموده و ما قصها بخدمت فرستاده که مظفر خان پسر فرزند عظمت الغافی میکرده مجملا عبد المؤمن خان
چون طلب خود رسیده و بر وی ظاهر شد که شاه محمد ایلچی چنان افشای رازها نموده بود او را در عمان چلیه بیاسات
رسانیده بتحقیق پیوست که حسب الفرموده عبد الله خان لشکر عظیم از همه طرف روی بخارا داد و از خوف و هراس
بر او مستولی شده روی بطرف بلخ آورد و بعد از رفتن او لشکرها از اطراف و جوانب بخارا رسیده در موکب خانی
جمع شدند عبد الله خان در کمال قدرت و استقلال بعزم تادیب و گوشمال پسر از بخارا بیرون آمده روانه
طرف بلخ شد و عبد المؤمن خان مضطرب الحال بکنار آب رسیده میخواست که عبور نماید در این اثنا شاهم بی که حاکم
مرو بود و از عبد الله خان رنجش داشت و از مرو بقصد ملازمت عبد المؤمن خان نموده بود رسیده و او را از
بلخ منع نموده اغوا کرد که لشکرهای خود را در بلخ جمع نموده در کنار آب مستعد قتال گردد عبد المؤمن خان بقصد
دید او عمل نموده در کنار آب پای ثبات استوار داشته توقف نمود عبد الله خان کوچ بر کوچ بر سر او می آمد
توقف او را بقصد محاربه شنیده در آمدن متامل شد و بعض سعیدان و مشایخ ماوراءالنهر پای در میان اصلاح
نهاده و هر دو را بسخنان موعظت آمیز از این اراده منحرف ساختند عبد الله خان شاهم بی را با دو سه کس که ماده فتنه
میدانست طلب داشت عبد المؤمن خان آن جماعت را پیش پدر فرستاد و عبد الله خان ایشان را سیاست
نموده بازگشت و هر دو بسلامت بمنزل سلطنت خود مراجعت نمودند از صحیح القولی مسموع شد که او از عبد الله
خان نقل میکرد که بعد از این قضیه میگفت که در مدت عمر در معارک و محاربات عظیم بسیار در بخت آمده و هرگز
پشت به دشمن ننموده ام عبد المؤمن که از عمر و دولت بی بنیاد با در آخر عمر که عار فرار بر روی من بنشست و چون عقوق
و عصیان نسبت به پدر ظاهر ساخت آخر به نفرین پدر گرفتار آمده از عمر و دولت تمتع نیافت چنانچه از
کلام آینده بوضوح می پیوندد و بالجمله چون جهار مخالفت و نزاع پدر و پسر در ترکستان شیوع یافت سلاطین
و ارق که از صولت و سطوت جرئت دم زدن کافی میکردند سر طغیان برآوردند از آن جمله توکل سلطان و ارق
اسم خانی بر خود اطلاق کرده با لشکر عظیم بر سر تاشکنت آمده و عبد الله خان او را شایسته مقابله خود ندانسته
سلطانان قزاق و امرای سور ممالک و لشکریان خود را به دفع او نامزد نموده در ماه … تاشکنت و سمرقند
میان آن دو گروه حرب عظیم اتفاق افتاده لشکر عبد الله خان که از مهابت جلوس … عنایت در …
فیروزمند بودند او را منهزم گردانیده شکست خورده اکثر امرا و معارف سپاه عبد الله خان و چند نفر از سلاطین …

پاره بر بند دولت بنیاد نهادم

از تبای او بقتل آمد بقیة السیف شکسته و پریشان حال بخارا آمدند و از تعیین علاوه آن کدورت و پریشانی
خاطر او که از اطوار پسر داشت گردید و همت بتدارک آن گماشت و کس بطلب میر قلبا کوکلتاش بهرات فرستاد
همیشه در این فکر بود که لشکرها جمع کرده … بعد از آمدن میر قلبا کوکلتاش در اجتماع عساکر
متوجه دفع فتنه … خان گشته بجانب سمرقند نهضت نموده در آنجا از غایت اعراض که از …
و … پسر و چیرگی لشکر … داشت مزاجش از جاده اعتدال منحرف گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد
و عاقبت ودیعت حیات بمقتضای اجل سپرد ذکر فوت عبد الله خان و جلوس عبد المؤمن خان
پسر او و اختتام احوال او بمحله که بعد از عبد الله خان رو داد در … ست و الف که عبد الله خان
در خطه سمرقند بیمار گشته صاحب فراش گردید هر چند اطبا در معالجه … که شنیده شد … و محمد …
اتالیق دیوان بیگی که از سایر امرای عبد الله خان مزید شوکت و اقتدار … داشت اگر چه عبد المؤمن
خان غایب و در خراسان بود و عبد الله … اما چون میدانست که با وجود پسر … سلطنت
… خلاف عقیده مردم و تثبیت پذیرفت … که با سلطنت او راضی نیستند …
مقام … در آمده … کس فرستاده او را از بیماری پدر … که مرض او علاج پذیر نیست خبر داد …
تا آمدن سمرقند ترتیب کرده در آن هنگام میر قلبا در سمرقند بود و چون در اثنای گذارش قضایا …
خراسان و ماوراءالنهر اسم میر قلبا بکرات مذکور شده لازم نمود که شمه از احوال مشار الیه در اختتام حال
… که از ثقات آن ولایت مسموع شد در رشته تحریر کشیده شد مشار الیه سمرقندی الاصل و مادرش دایه
عبد الله خان شده او را شیر داده بود … جهای برادر رضاعی را کوکلتاش میگویند …
… کوکلتاش عبد الله خان بوده و جمله کسب فضایل و کمالات نموده و بنظم اشعار زبان میگشوده …
حال که عبد الله خان در ماوراءالنهر لوای سلطنت و جهانداری بر افراخت از میر قلبا انواع خدمات و جان
سپاری بظهور رسیده … تا آنکه از آثار رشد و کاردانی و حقوق خدمات … تربیت یافته
… اعتبارش می افزوده چنانچه عالی منصب صدارت با امارت جمع داشت و چند سال در کمال عظمت
و اقتدار بحکومت هرات قیام نموده با مردم آن ولایت معاش نیکو نموده و سلوک پسندیده کرده و همیشه
التفات جناب خان محسود جمیع امرا و ارکان دولت بود بالجمله چون عبد الله خان در آن بیماری از صحت خود
مایوس گشته بود از غایت اشفاق و التفاتی که بمیر قلبا داشت و میدانست که عداوت عبد المؤمن خان
با او در چه مرتبه است رخصت انصراف باو ارزانی داشت و گفت تا … قطع رشته حیات من نشده … روانه
شده خود را بقلعه هرات رسان که از آسیب عبد المؤمن ایمن گردی و در اینجا … مصلحت دانی چنان کن مشار …

الیه از خدمت پادشاه مرخص گشته اظهار کرد که مرا الحال مأمور ساخته با برادران و علما زمان که همراه اوست
سوار شده که روانه شود محمد باقی اتالیق دیوان بیگی که از قضیه آگاه بود و مطلع گشته بود با عبد المومن خان
بر قتل پیر قلبا با او را مواخذه نماید و در مقام مبالغت در آمد پیر قلبا با چون دید که در آن گفت که مردم از
حیات خان مایوس شده اند ستیزه با او نمیتوانند کرد اول بخدمت خان رفت که از وی استعانت جوید چون
بر سر بالین خان آمد حال او را دگرگون یافت و مشاهده نمود که اطبا دست از معالجه داشته اند و او را
شعوری نمانده با حضور رو با محمد باقی اتالیق ملایمت آغاز نهاده و بچرب زبانی و سخنان عاقلانه او را از خواهش
باز آورده خاطر نشان او کرد که صلاح ما و تو هر دو در رفتن نیست چه عبد المومن خان همچنانکه بی التفات
با تو هست ما را هر دو که چنان بدست او دادن از عقل دور است و ما پس در قلعه هرات باشیم مانی الضمیر
خود را نسبت مد بوده محکم از دو لشکرهای عبد الله خان ظهور رسانیدن را دو چون اهمیتی در عالم معامله داشت
راه و یکجهتی داشت محمد باقی دیوان بیگی بر رفتن و راضی شد با یکدیگر عهد و شرطها چند کرده بیرون آمده
سوار شده و در وقت رفتن او عبد الله خان ودیعت حیات بمقتضای اجل سپرده بود و اما در بیرون اظهار
بکسی نکرده و از علما زمان او احدی خبر نداشت اما از غایت اعتمادی که بمولانا قرا که از امرای نامی پیر قلبا با
و تربیت یافتگان او بود داشت فوت خان را با او در میان نهاده بود چون بکنار آب جیحون رسیده و لحظه بجهت
آوردن کشتیها توقف نمودند و سر از کشتی بالا برده سلام کرده تفحص احوال خان کردند پیر قلبا بازی آغاز
شروع در گریه کرد و حقیقت حال بر همه کس ظاهر شد مولانا قرا با بعضی علما زمان دیگر مواضعه نموده گفت که سبب
مردار پادشاه چیکر بزد و میان قزلباش با جنگ خواهد رفت ما با او بکجا میرویم در وقتی که پیر قلبا با خواست
بکشتی در آید مولانا قرا گفت که عبد الله خان از عالم رفته و حالا پادشاه و از بک عبد المومن خان پسر اوست
شما تا او را ملازمت نکنید و از جانب او بحکومت هرات منصوب نشوید و منشور او در دست نداشته باشید
شما را قلعه هرات نخواهند گذاشت اولی آنست که بر سمت راه بلخ روانه شده بحضور پادشاه مشرف
شوید پیر قلبا با خواست که سخنان معقول خاطر نشان او نماید که در این وقت دیدن او مصلحت نیست معلوم
کرد که جمیع علما زمان با یکدیگر اتفاق نموده همین سخن میگویند مولانا قرا صریحا گفت که اگر شما خلاف این
رای خواهید کرد این جماعت شما را گرفته محبوس بخدمت خان خواهند برد پیر قلبا با علاوه مردم در این
باب دیده هر چند دست و پا زد فایده ندید و دیگر بدید و آن جماعت او را بر رفتن مجبور ساخته روی براه عبد
الله خان نهاد و پیر قلبا با حضور ره قطع تعلق از ملک و مال نموده حیات کرده محبوس دار روانه آن صوب شد
و در وقتی که عبد المومن خان از بلخ بیرون آمده روانه سمرقند بود پیر قلبا با را برده و او را در آن حال از آنجا

مشار الیه اظهار بشاشت و خرمی کرده انواع التفات کرد پیر قلبا با معروض داشت که تقصیری که
نا شایست در مواد خدمتگاری واقع شده بجهت رعایت ملکزادگی و پاس حقوق و تبعیت بود و بعد از نوم
حضرت خان و تبعیت اند و آنچه از دست آید در خدمتگاری و جانسپاری تقصیری نخواهد بود و اما
از حسن خدمت خود ظاهر ساخته عرض کرد که او میخواست بهرات رود و قلعه هرات را استحکام داده لوای
مخالفت بر افرازد و ما او را ضعیف و اکراه آورده ایم مجملا عبد المومن خان با او در مقام استمالت در آمده گرایش
اول تفحص اموال و اسباب او پرداخت از مردم خراسان شروع شد که از اموال پیر قلبا با پنجاه هزار
تومان در خراسان و ما وراء النهر بحصول پیوست و بعد از تفصیل اخذ اموال در مقام سیاست در آمده
فرمود که هر دو پسر او را در برابر پدر بطریقی که گوسفند ذبح کردند و گفت هیچ قتل پسران در مذاق پدران
تلخ جا شده باشد پس تو چگونه در میان مردم صف ده گرده میخواستی که پدر مرا ضایع کرده از پای در آوری
بعد از قتل پسران چنین مسموع شد که خونریزی بر سینه او زده دیگران با اتمام کار او پرداختند و معقوب
تمام گشته شد و در اول حال سلیمان بیا دل که راست هرات فرستاد و بعد از آن حکومت آن ولایت را
بجای بی که از علما زمان دو لشکر او بود داده روانه نمود و او به سرعت و استعجال بهرات رسیده و بکار
حکومت پرداخت اکنون بر سر احوال عبد المومن بازگردیم در وقتی که فرستادهای محمد باقی اتالیق مطلق
بیکدیگر ببلخ رسیده خاطر او را از بیماری پدرش و خرابی احوال او خبر داده و از مبالغه که محمد باقی اتالیق
در آمدن او بجد و سعی کرده بود یکبارگی براه افتاد و چون با پدر عبد الله خان بجهت مخالفتی که در زمان
حیات پدر با او کرده بود چندان اعتماد نبود و در رفتن سمرقند تعلل و تاخیر مینمود و کسان پیشتر فرستاده در صدد
اخبار بود و شهرت داده بود که چون پدرم بیمار است بعیادت او میروم چهار روز که فوت عبد الله خان
در سمرقند شیوع یافت چند کس جهت رسانیدن این خبر روانه اردوی عبد المومن خان شدند که بجهت
مژده ... کرده کسی که اول رسید مژده داد اعتماد نکرده آن شخص را گرفته بند فرمود که زبان او را از
کام او بیرون آورند اما مقبل باید شخصی که مرتبه دویم رسیده مژده را داده دانست که وقوع دارد با او
اعراض کرده گفته بود که خبر فوت پدر را از آسمان که ساز به پسر مبشر گفت شما چرا بی تامل این خبر داده جامه
مراحمت ... دیگر بجای شادکامی میکرد و از بشاشت و خرمی در پوست نمیگنجید شخص سیوم که آمده
خبر رسانید و اتفاق محمد باقی دیوان بیگی و سایر امرای پایه سلطنت خود نشسته ترک خود نمائی کرده مجلس عالی
پادشاهانه آراسته بکرسی تخت سلطنت جلوس کرده نقارهای شادمانی بنام او بنوازش در آورده اما
همچنان جانب سمرقند روزبروز امرا و عساکر او از کمر از اطراف و جوانب باستقبال شتافته کورنش مینمود

در اثنای طریق شنیدند که هزاره سلطان برادرزاده عبدالله خان سمرقند و تاشکند بود و لعب خانی بر خود
نهاده و مخالفت عبدالمومن خان اظهار نموده و دوستم سلطان و اوزبک سلطان که از اقربای او بودند اطاعت
و انقیاد هزاره خان نمودند لشکرهای تاشکند و سمرقند در ظلال اعلام دولت او مجتمع شدند عبدالمومن خان پادشاه
ناخوش سفاک خونریز و جبار و بصفت مذکوره موصوف بود بامور رعایا اهتمام توجهی نداشت و ایشان را خاطر جمع کرده دولت
عبدالمومن هزاره خان و اقربا و خویشان چون بر اطوار او اطلاع داشتند و از آنچه میان او و پدرش واقع شد
قیاس حال خود میکردند بجهت حفظ جان خود و فرزندان در مقام خلاف او شده بودند بالجمله عبدالمومن
خان در کمال عظمت و اقتدار بضبط سمرقند در آمد پای بر مسند عجب باقی نهاده و با لشکرهای بلخ و بخارا و ترکستان
و سمرقند و آن حدود دفع فتنه هزاره خان را وجهه همت ساخته بجانب تاشکند رفت و ایشان بمحاربه پیش
آمده میان الجانبین حربی صعب اتفاق افتاد و چون اکثر خلایق میل بجانب عبدالمومن خان کرده بودند
ایشان منهزم گشته بدست در آمدند و عبدالمومن خان ایشان را با فرزندان ذکور از پای در آورده در قطع
صله رحم دقیقه فرو نگذاشت و حکومت سمرقند را بمحمد باقی دیوان بیگی داده و بر هر محل حکامی تعیین کرده مظفر
و منصور ببخارا مراجعت نمود و سلاطین و امرای ترکستان و حکام اطراف کس بخدمت او فرستاده اظهار اطاعت
و انقیاد کردند و در بخارا نیز از اقربا و اعمام و خویشان هر کس مظنه رشد و قابلیت و شایستگی امور دنیا
داشت از پای در آورده [illegible] دمار از روزگار خود بر آورد سوای پیر محمد سلطان نامی که مردکی کاری
درویش بود و همیشه از کمال خوف و نامرادی در گوشه‌ای بسر میبرد و او را قابل کشتن نمیدانست و دو
طفل کوچک صاحب وجودی از اقربای عبدالله خان نگذاشت و از بخارا با لشکر عظیم بار دیگر
بیورش خراسان روانه بلخ گردید

ذکر کشته شدن عبدالمومن خان در بخارا و علامه من در تاریخ و سوانح آن زمان از گردش چرخ مینافام

عبدالمومن خان چون در امر سلطنت استقلالی یافت
بعضی اوقات عموماً با امرای عبدالله خان مخاطبات عتاب آمیز نموده سخنان کنایه آمیز میگفت همی که کینه
عداوت او بخود داشتند بفکر خود افتاده گمان بردند که چون او به بلخ برسد نسبت بایشان هم گمان خاطر خود را
منفعل خواهد آورد و عبدالصمد بهادر میرآخور عبدالله خان و محمد قلی بهادر سخت کمان که از اینکه جوانان سخت
کمان بود متقبل قتل او گشته با یکدیگر مواضعه نموده در کمین فرصت نشستند عبدالمومن خان بجهت استیلای
گرمی هوا شب کوچ میکرد و در وقت سواری ایشک آقاسیان و یساولان و اهل خدمت و مقربان یک
تیر پرتاب پیشتر و امرا و همراهان و سایر لشکریان یک تیر پرتاب پس تر میرفتند و او در میان با جلوداران
و دو سه چهره خدمتکار و چند نفر از ندما و مطربان طی مسافت مینمود شبی از بیشه‌ای که از پهلوی وی میگذشتند

عبدالصمد

عبدالصمد بهادر و محمد قلی بهادر به یوار نسبت آن در آمده در کنار راه پس دیواری نشسته که هار بر سر چنگ آورده
انتظار ورود او داشتند بعد از آنکه مردمی که از پیش میرفتند گذشتند عبدالمومن خان با چند نفری که همراه او بود
محاذی کمینگاه رسیدند سر و دو در روشنایی مشعل کشیدند از قضای اتفاق تیر بر سر و بهدف مراد رسید خطا نشد
او از اسپ غلطید و با شمشیرهای آخته بر سر او رسیدند مشعل داران فی الفور مشعل بخیز کرده گریختند ندما و مطربان
که مردمان آزرده بودند از بیم شمشیر سر خود گرفته رفتند و ایشان سر او را جدا کرده یک کس از جهت او بر سر او
افتاده بود او را هم پاره پاره کردند و سوار شده رو ببخارا آوردند بعد از آنکه مردم عقب رسیدند او را
در سر راه کشته دیدند بعضی از امرا مثل عبدالسمیع بهادر میرآخور و دیگران که از مقدمه واقف بودند همان
شب روانه بخارا شدند اما اکثر مردم در آن شب اطلاعی نیافتند صباح که باردو رسیدند و از حال آگاه
شدند تصور مردم آن بود که خان صبح بشکار رفته تا اکثر مردمان از عقب رسیدند صورت حال باز نمودند
و آشوب عظیم در میانه اهل اردو پیدا آمد امرا و لشکریان دو گروه شدند ملازمان قدیم عبدالمومن خان و امرای
بلخ از خراسان و اعمال و اطفال آنچه توانستند برداشته روی توجه به بلخ آوردند و امرای عبدالله خان
ببخارا اکثر مهمات او را ضامن نمودند و ببخارا باز گشتند و چون کسی که شایسته سلطنت بوده باشد در بخارا
نماند ناچار سلطنت بپیر محمد سلطان که از افراد نشاه کوکی را در انگار آمده از تلاطم امواج بحر غضب عبدالمومن
خان بکنار نجات افتاده بود و راضی شده اسم سلطنت و خانی بر او اطلاق کرده خطبه و سکه بنام او نمودند و
حال بمحمد باقی دیوان بیگی که در سمرقند بود اعلام دادند و امرای عبدالمومن خان به بلخ رسیده بعضی اراده
نمودند که پسر عبدالمومن خان که طفل دو ساله است بجای پدر در بلخ پادشاه کرده الکاء و مملکتی که در تصرف
عبدالمومن خان بود از کنار آب جیحون تا سر حد فراه ضبط نموده از کشندگان [illegible] بعضی دیگر خلاف ایشان
اختیار نمودند گفتند که طفل دو ساله شایسته سلطنت نیست اما چون کار از دست رفته چاره کار باعادی سفاکی
توانند نمود جانی بیگ سلطان خواهرزاده عبدالله خان بامر خانت عبدالمومن خان گرفته محبوس بود
چون پسران او در خراسان حاکم بعضی محال بودند اراده کردند که آن را بیرون آورده زمام سلطنت بلخ و خراسان
در قبضه اقتدار او نهند و همگی برین مصلحت عمل نموده سلطنت جانی بیگ سلطان در خاطرشان رسوخ
یافته بود از تقدیرات ایزدی زوجه عبدالاحد سلطان برادر عبدالله خان که بعد از فوت او بحباله عبدالله
خان در آمده بود و یک دختر از عبدالاحد سلطان داشت که در حباله عبدالمومن خان بود در خانه او فوت شده
به بلخ آمده غازیانی [illegible] و بار محمد سلطان و بعضی ریش سفیدان مجلس او در رفته او را از قرارداد آگاه کرده
انکار را هیچ نمود ریش سفیدان عرض کردند که چون پسر عبدالمومن خان طفلست و دیگری از دودمان سلطنت

مبتلا لاعلاج پسر سلطنت او بسبب خواهرزادگی عبدالله خان راضی شده بود ام آن بانوی عظمی گفت که رزو دو
پادشاهی پادشاه زاده قابل و سزاوار سلطنت هست ایشان استفسار نمودند گفت که شوهرم عبادالله سلطان
پسری از جاریه داشت عبدالامین نام و بعد از شوهرم چون مادرش فوت شد من او را محافظت نمودم و از
خوف عبدالمومن خان که قتل اقربا و بنی اعمام بسته بود من او را تا غایت در لباس دختران پرورده نگاه
داشته ام ایشان را عجب است و هرگز نشنیده بودند که عبادالله سلطان را پسری باشد آن مخدره
بعد از آنکه ایشان را قسم داد که با او غدری ننمایند همان ساعت او را ملبس بلباس نسوان بیرون آورده به
نمود هرچند بعید الشنیده که این حکایت فی نفس الامر از صدق ندارد اما چون جوان قابل رسیده منظور آمده و هم
برادرزادگی عبدالله خان در تمشیت امور سلطنت دخیل بود و راضی باین معنی شدند و اظهار نموده او را بحمام برده موی
سرش که بطریق گیسو دراز بود تراشیده و بلباس ذکور ملبس ساختند و اسم خانی بر او اطلاق نمودند و بر مسند
سلطنت نشانیدند و جمیع امرا و ارکان دولت کورنش نمودند از غرایب اسباب سلطنت و پادشاهی عبدالمومن
خان آنچه در بلخ موجود بود بقبضه تصرف او در آوردند بانوی عظمی را تمام رتق و فتق امور را در قبضه اقتدار
خود گرفت و امرا و ریش سفیدان بی صلاح و مشورت او هیچ مهمی فیصل نمیدادند سبحان الله این چه بوالعجبیست
که از شعبده بازیهای فلک لعبت باز پس پرده غیب بعرصه ظهور می آید الحاصل چون اخبار بخارا و جلوس
پیرمحمد سلطان مسموع اوزبکیه بلخ گردید برای اصلاح عقیده مذکور را با امرای بخارا بساط مخالفت را
در نوردیده و از جانب عبدالامین خان مکتوب اخلاص آمیز به پیرمحمد خان نوشته او را تهنیت و مبارکباد
جلوس خانی گفته و التماس نمودن که عبدالامین خان را فرزند خود دانسته بطریق زمان عبدالله خان و عبد
المومن خان هر یک در مقر دولت خود متمکن بوده معاونت یکدیگر به ادای مملکت مشغول باشند که بیگانگان را
مجال مداخلت نبوده باشد امرای بخارا از محذورات است از سلطنت این دو خان تحقیق حال نموده همگی
متفق اللفظ گفتند که عبادالله سلطان را هرگز پسری نبوده و این معنی تا غایت هیچکس از مردم بیرون و اندرون
و محرم و نامحرم نشنیده و این مکر و تزویر است که از زوجه عبادالله سلطان بظهور آمده اما خصلا و ریش
سفیدان بسبب آنکه مردم را بجو فرام ساختند مصلحت وقت انکار این معنی نکردند و از جانب
پیرمحمد خان را پیغام باو نوشته بودند فرزند خطاب کرده و شکر این عطیه گفته اظهار بشاشت و خرمی نموده
و مملکت عبدالمومن خان را بر او مسلم داشته مشروط بر آنکه سکه بنام خود بزنند و در خطبه اسم پیرمحمد خان را بر
اسم خود مقدم دارد و چون منشور دولت ایشان رقم الملک من تشاء از منشی ازل نوای بانی خان آلتاش نیافته
بود مهم هیچکدام متمشیت نپذیرفت و در همان چند روز بساط دولت ایشان درهم نوردیده گشت چنانچه ارقام

کلام آینده

کلام آینده بظهور می پیوندد **ذکر احوال خراسان و جلوس پیرمحمد خان در هرات بر**
مسند سلطنت و اختتام احوال ایشان با تمامت گزارش یافت که باقیم سلطان خواهرزاده عبدالله خان
با برادران در بعضی محال خراسان بحکم ترتیب حکومت مینمودند و میانه عبدالمومن خان و پدرش وحشت تمام
بهم رسیده بود و ایشان بملاحظه رعایت عبدالله خان اطاعت عبدالمومن خان نمیکردند و با مرور ایام
زیاده الشقاق مینمودند بعد از فوت عبدالله خان در سلطنت و پادشاهی استقلال یافت و قطع رشته
حیات اقربا و بنی اعمام نمود و جانی بیگ سلطان پدر ایشان را گرفته محبوس کرد خوف و وحشت بر ایشان
استیلا یافته التجا به دولت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی آورده بوسیله گنج علی خان حاکم کرمان دست
در فتراک امداد و معاونت قزلباش زده یوسف بهادر روس یکی خود را بسبب عرض اخلاص بخدمت اشرف
فرستاده و به استظهار معاونت و همراهی منسوبان دولت قاهره شاهی در خراسان کوس مخالفت عبدالمومن
خان کوفته خواست که به تعاقب البلد قلعه هرات را که تخت خراسانست بدست آورده بدین عزیمت با لشکر
فراوان به حوالی هرات آمده امرای ازبکیه که در هرات بودند با وجود کثرت جنود قدرت بیرون آمدن ننموده
قلعه گیر شده در مقام مخالفت شدند و چون راه علیه نیافت اطراف و جوانب هرات را غارت نموده باز
گشت و در همان ایام مرتبه دیگر با دو هزار کس بر سر فراه آمده قلعه فراه را گرفت و همچنین اسفراین را بحیطه
تصرف در آورده عزیمت هرات کرده حاجی بی حاکم هرات در شهر توقف نموده علاقه و سید محمد سلطان را
با دو هزار کس بمقابله او فرستاده و ایشان تاب ایل بامان آمده و کس نزد قیم سلطان که در اسفراین بود فرستاده پیغام
دادند که ترک بی اعتدالی کرده باز گردد و الا محاربه را آماده باشند مشارالیه باین سخن التفات ننموده
از اسفراین ایلغار نموده برکنار هرات رسید مستعد محاربه آن جماعت شد علاقه و سید محمد سلطان صف جنگ
آراسته در مقابله او ایستاده و هنوز از جانبین دست باستعمال آلت کارزار دراز نکرده بودند که از جانب بلخ و بخارا
قاصدان معتمد رسیده خبر کشته شدن عبدالمومن خان بهرات رسانیدند حضرت حاجی بی در بحر تحیر و اندیشه
غوطه خورده چون آوازه توجه موکب همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و حرکت عساکر منصوره و فته بولایت
خراسان رسیده بود و در ماوراءالنهر از نژاد سلاطین کسی که شایسته پادشاهی باشد گمان نداشت و با این حال
قیم سلطان مقاومت نمیتوانست کرد اعیان ازبکیه هرات مضطرب گشته قرار دادند که به قیم سلطان که بسبب
دلاوری اتصاف دارد بهرات آورده او را بلقب ارجمند خانی ملقب سازند و امرای خراسان همگی بر سر او
جمعیت نموده بجر است و مملکت مشغول گردند همگی صلاح حال خود در اطاعت او دانسته حاجی بی نزد
کس نزد او فرستاده او را بجانب هرات خبر داده به قیم سلطان که بعد از این او به پیرمحمد خان تعبیر خواهد یافت بعد از تحقیق

این خبر مسرت اثر گلگونه شادمانی بر رخسار اقبال کج نهاده سجاده نخوت و غرور بر بلخ و عیش راه یافته قرار
سلطنت و پادشاهی بخود داد و علاقه او سید محمد سلطان که با وی اظهار عنادورزی اقدامی نموده بودند از دو اهم فراز
نموده لشکریان با وی پیوسته و حاجی بی با اشراف و اعیان شهر و علمای اوزبکیه که در راه جب بوده بی اسلحه
و یراق باستقبال او شتافته در پل مالان بملازمت رسیده بودند و پیش او زانو زده کورنش نمودند و در رکاب
عالی او بشهر آمدند اما در آن روز ساعت بد و قمر در طریقه محترقه بوده و دین محمد خان از خوف آنکه مبادا صورتی
دیگر روی نماید مقید به تنگی و بد ساعت نشده در آن ساعت داخل شهر شده که محل نزول سلاطین است
نزول کرده طرح سلطنت انداخت بر لعینا باستمالت سادات و ارباب و اهالی باطراف و جوانب خراسان
و مستحقان علاج و بلاد فرستاده و چون یار محمد خان پدر کلان او از سفر حج آمده همراه او سوره حکمرانی است را
منظور داشته اسم پادشاهی بر او اطلاق نموده خطبه و سکه بنام او کرده و امرای خراسان جبهه اطاعت و انقیاد
پیش آمده بر سر او جمعیت نمودند و طرح آشنایی که حضرت اعلی شاهی ظل الهی نموده بود بر طاق نسیان
نهاده در مقام ضبط مملکت خراسان در آمد و هر یک از امرا و اعیان اوزبک را به امری از حال بمنصب جا
اختصاص داده فارغ البال بر چهار بالش سلطنت تکیه زده ب خوش گرفته هر جانب سر زلف ساغر عیش
گرفتگان تکیه زده گرفت اری کهر بند در اوایل حال که خبر کشته شدن عبد المومن خان و آوازه توجه لشکر
قزلباش بخراسان رسیده بنوعی اوزبکیه خراسان را متلاشی ساخته بود که همگی راه صواب گم کرده اند تنها
با وجود لشکر های بی حاصل نموده حفظ حال خود در آن تصور میسر نمود و بعد از جمله سلیمان بیاول که از امرای
معتبر اوزبکیه بود در آن وقت حسب الفرمان حاکم مروشاهجان بود و قاسم سلطان نامی را که منکسفته از نژاد جانی
بیک خان و از اقربای عبد الله خان است و در لباس فقر و درویشی در آن ولایت بی نام و نشان بسر برده
بدست آورده اسم سلطنت و اطلاق کرده و به ولایت مروشاهجان و چهار جو و نسا و ابیورد و آن حدود و قلم
اختصاص گشته و بعد از آنکه خبر استیلای دین محمد خان در خراسان مسموع گردید از اطراف نادم و پشیمان
گشته عریضه داشتی مبنی بر اخلاص و دولتخواهی بخدمت او نوشت و قاسم سلطان نیز تکلیف نمود که عریضه ها
نوشته اظهار اطاعت و اخلاص نماید قاسم سلطان که در ملک مال بدخلی و در سلطنت حرامی نداشت
از اطوار سلیمان بیاول آثار ندامت و پشیمانی تفرس نموده در مقام آن نشد که او را دفع نموده دم از
استقلال و استبداد زند و چون دین محمد خان از احوال مرو اطلاع یافته عرایض اخلاص از جانب سلیمان
بیاول رسید ولی محمد سلطان برادر کوچکتر خود را بمرو فرستاده او منشور استمالت باسم سلیمان بیاول ارسال
داشت و سکه و خطبه آن ولایت را در قبضه اقتدار او نهاد که هر چه رای او اقتضا نماید بعمل آورده در

سکه باسم یار محمد خان پدر کلان او زینت ده ولی محمد سلطان بیاول باستقبال او شتافت و قاسم سلطان
نیز تکلیف استقبال کرده با برادر او خود همراه بود اما در وقتی که بدر دروازه رسید مضمون این کلام کرده اند
در گلیمی گنجد دو پادشاه در اقلیمی نگنجد عمل نموده علاوه بر آن او را با اشاره او در سر تحویل کردن آن بیچاره را
گناه را زدند و ولی محمد سلطان را بقرب اعزاز و احترام بشهر آورده ملازم خدمتگاری قیام و اقدام نمود
هنوز ولی محمد سلطان از مرو آرامی نگرفته بود که در همان چند روز خطبه رایات نصرت آیات حضرت اعلی
شاهی ظل الهی بخراسان در آمدن دین محمد خان که با عمید و وارث ملک مروشاهجان و آن حدود بوده آن ولا
علبه آواز و شنید و ایشان مجال توقف نیافته چنانچه در ذیل این دفتر سمت گذارش خواهد یافت دل از ملک
و مال برداشته از چهار جو با ماوراء النهر رفتند و ابو المحمد خان که حاکم مشهد مقدس بود از آمدن لشکر قزلباش
و هیبت در آمدن خبردار شده و در تنگی یراق قلعه و عزم و ثبات قلعه داری بود که ناگاه نسبت خبر کشته شدن
عبد المومن خان رسید و بتحقیق انجامید ابو المحمد بی چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده اراده نمود
که اکثر ارباب و اهالی مملکت در مقام دولتخواهی بوده در لوازم قلعه داری مدد نمایند و شهر را محافظت
نمایند تا وقتی مشخص شود که پادشاهی خود اوزبک بچه کس قرار یافته و در این اندیشه بود که از قلعه مجرد
ناگاهان خبر رسید که زیاد خان با ده هزار کس از لشکر قزلباش به تنجر رسید ابو المحمد بی از این
اخبار سراسیمه گشته مجال توقف و قلعه داری نیافت و اوزبکیه عموماً مضطرب الاحوال گشته گفتند که از انتظام
ملکی دولت از دو دمان اوزبکیه کناره جسته او بار بر این طایفه روی آورده است و پادشاه مستقلی نیست
با چنین حال بر سر مملکتی که انگاه صد سال قزلباش است و تازه بتصرف ما در آمده بود تلاش نمودن
از عقل دور است تا زمانی هست و محصور نشده اند از تلاطم امواج بحر محن اهل و عیال خود را بساحل نجات
رسانیده و مبانی رسانیم بعضی جهلا گفتند که چرا شهر معموری را بقزلباش گذاریم شهر را غارت نموده و تخریب علا
مزار مبارک حضرت امام الجن و الانس و قندیل مرصع سر گنبد مبارک و آنچه از طلا و نقره در آستانه موجود
باشد تصرف نموده روانه شویم بعضی از سادات و عقلا که در آن وقت در مشهد مقدس بودند از این اندیشه
اطلاع یافته ابو المحمد بی را از بیم فتنه او باش و خوف بدنامی و باز خواست سلک جنیان اوزبک از این اراده
منحرف ساختند و او ترک این اراده نموده بدلایل معقول جهلا و اوزبک را ممنوع ساخت که چون دولت
که مکنت این ملک خود را دانسته چون ملک خوارگی منظور داشته در تنگ عرض و ناموس و غارت اموال این شهر که
احتمال مفاسد عظیم دارد گم شده و صحت و سلامت روانه شوند و سادات و علمای شهر را مخاطب ساخته
گفت متوقع از شما آنست که بر پیش سفیدان محلات چند نامه که با جابرده و اطلاف متعرض احدی از او بک نگر

واهل وعیال ایشان نشوند و تا سه روز کس پیاده قزلباش نفرستند و ازین حال خبر ندهند تا اوزبکیه را بیم
آفت و بیم مخافت این بوده خود را بامنی رسانند و همان شب بنای کوچ در داده و مقامی اوزبکیه از
پیاده و سوار مشهد بیرون رفتن شده و در دروازه از دروازه امیر علی آمو بیرون رفته براه سرخس روانه
شدند بعد از رفتن اوزبکیه تا زور سادات و اهالی و ارباب مشهد مقدس کس نزد فرهاد خان و امرا
فرستاده و ازین حال خبر داده و فرهاد خان همان ساعت کوچ کرده به مشهد مقدس آمده داخل شهر شد
و سعادت زیارت آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن والانس مشرف شده عرضه داشتی مشتمل
بر عرض این احوال و فتح مشهد مقدس بازیارت نامه بخدمت اشرف فرستاده و در وقتی که موکب همایون
شاهی بموضع استاجی دجور ببد رسیده بود کس فرهاد خان و مردم مشهد مقدس رسیده این اخبار بهجت
آثار رسانیدند و بعد از آنکه ابوالمحمد بی و اتباع او از سرخس گذشته به مرو آباد آمدند شنیدند که دین محمد خان
در دار السلطنه هرات بر مسند سلطنت جلوس نموده و امرای خراسان به درگاه او شتافته طوق زمان
برداری او بر گردن نهاده اند و دین محمد خان که از قضیه بیرون آمدن او و از دست دادن مشهد مقدس اطلاع
خبر یافت کس فرستاده او را با لشکریان و اتباع بهرات برده او را در معرض پرغوغا و عتاب و خطاب درآورده
مواخذه نمود که چرا ولایت مشهد مقدس را از دست گذاشته بیرون آمدی و او عذرهای معقول گفت
اما مسموع نداشته او را تا سه روز ارکان دولت شفیع شده رخصت گورستان او را حاصل نمودند و دین محمد خان
سید محمد سلطان را که از بنی اعمام او بود فی الفور بحکومت مشهد مقدس تعیین کرده با چهار صد کس از جلادان
کارآمدنی بر جناح استعجال به ایلغار فرستاد و او بعلقه درآمده بضبط آن ولایت پرداخت اما چون سید
محمد سلطان در رفتار به تربت جام رسیده بود از وصول قزلباش بمشهد مقدس خبردار شدند کلانتر جام …
صبا رفتار مشهد مقدس فرستاده فرهاد خان را از آمدن آن جماعت خبر داد و ذوالفقار خان همان ساعت
فرهاد خان برادر خود را با بعضی امرا بدفع ایشان نامزد نمود و ایشان بایلغار بجام رسیده … و در وقت
سواری اوزبکیه طلیعه لشکر قزلباش ظاهر شده اوزبکیه را پای همت … محال محاربه و صف آرایی
نمانده فرار اختیار کرده … لشکر قزلباش در پی ایشان رسیده اکثر را بقتل آوردند و قریب هشتاد نفر اسیر
کرده مشهد مقدس مراجعت نمودند سید محمد سلطان شکسته و پریشان حال بهرات رسیده دین محمد خان را
از ورود لشکر قزلباش و در میان اوزبکیه چنین شهرت یافت که فرهاد خان و گنج علیخان حاکم کرمان خبر
فوت عبدالله خان و کشته شدن عبدالمؤمن خان شنیده بخراسان آمده اند و بوداق خان و امرای قزلباش
که در بعضی محال خراسان مانده بودند با ایشان ملحق شده در مقام ضبط خراسان درآمده اند و از توجه رایات

منصوره

منصوره شاهی خبر نداشته از وصول این اخبار دین محمد خان غبار فترت واقعه ادراک کرده بعزم دفع لشکر
قزلباش از شهر بیرون آمده در باغچه خواجه عوز نزول کرد و امرا و ریش سفیدان و المالقان در محاربه قزلباش
تامل داشته بکرات عرض مشوره انعقاد یافت و بعضی عقلا و ریش سفیدان خصوصا میرزا عبدالله منقط
که از سلاطین زادهای مسقط بود و هر روز کار دیده با رای و تدبیر بود و حاجی بی ولد ابوالمحمد بی گفتند که دولت
خراسان ورثت و ملک چند ساله قزلباش است در هیچ زمانی اوزبکیه در خراسان استقامتی تمام نیافته اند
وورثت و ملک قدیم با ماوراءالنهر است ورثت قدیم خود را گذاشته بر سر خراسان تلاش نمودن مصلحت نیست
و چون در ماوراءالنهر کسی که شایسته سلطنت باشد نیست اولی این است که روی توجه به آن صوب نهاده که همت
بضبط آن ولایت مصروف و اگر خواهد بالکلیه دست از خراسان کشیده باقی سلطان برادر خود را با ده هزار
کس و ذخیره بکبار در قلعه هرات بگذارند و قلاع توق و قاین و سبزوار و محال اسفراین را معتمدان سپارند
و چون با پادشاه ذی جاه قزلباش اظهار دوستی و اخلاص کرده کس فرستاده اند عهد و المکتوب محبت اسلوب
قلمی نموده اعلام نمایند که بعون الله تعالی بحسن موافقت حضرت اعلی و بهمت ایشان از تسلط و استیلا
عبدالمؤمن خان فراغت حاصل شده و امرای اوزبکیه طوق فرمان برداری بر گردن جان نهاده اند اکنون
سخن همانست که عرض شده و خراسان علاوه زمان تعلق دارد ما روی توجه به ماوراءالنهر مرکز دولت این سلسله است
داریم و مشهد مقدس معلی و نیشابور و سبزوار و قلاع بعضی محال را خالی کرده علاوه زمان سپردیم و چون اراده
رفتن بر دو خانه کوچ منعقد بود دیگر عنایت و الطاف شهریاری و مروت جبلی ایشان کرده فرزندان و اهل و
عیال خود و امرا و اعیان اوزبکیه را با برادرم باقی در قلعه هرات گذاشته ناموس خود را علاوه زمان آن حضرت
سپردیم همت دریغ نفرمایند که انشاءالله تعالی چون ورثت اصلی بتصرف درآید و بنیان سلطنت استحکام
یابد در سپردن هرات و سایر محال خراسان از طرف آن حضرت تعللی نخواهد بود و طمع غالب امینست که
قزلباش پادشاه شیوه مروت مسلوک داشته این رجا را مخلصانه مسموع رضا اصغا نموده و روی موافقت و دوستی
با حرف مخالفت نخراشند و در این صورت بیع مشهد مقدس و محالی که از اوزبک خالی شده در صحبت گشته متعرض
هرات و توابع نگردد و بعد از آنکه مهمات ماوراءالنهر و ترکستان و بلخ و بدخشان حسب المدعا صورت یافت امور سلطنت
استقامت یابد اگر میل خراسان داشته باشند از روی امتداد و استظهار به خراسان آمده تسخیر و تنظیم و تنسیق
آن پردازیم و الا بمقتضای وقت عمل کنیم اکثر عقلا و ریش سفیدان این رای را پسندیده داشته قرار نامه
نوشتن و تهیه اسباب قلعه داری نموده دادند و جمعی از اهل هرات و سرخیلان قبایل را که مظنه خلاف با ایشان
بود گرفته مقید ساختند اما جمعی جهلا و جنگجویان باین صلاح اندیشی راضی نشده گفتند که حالا از پادشاه

قزلباش خبری داشتند و جمعی که پیش آمده اند ده دوازده هزار کس بیش نیستند و مع هذا بسیار
زبون و تنگ شده اند در بدایت سلطنت از ده دوازده هزار قزلباش که زیب جا باشند اندیشه نموده
پشت به ایشان دادن نوعی از ضعف و هزیمت است و هر گاه بایین طریق بجانب ماوراءالنهر رفته خراسان را از دست
داده باشیم بدنام قرار داده مورد طعن همگنان خواهیم بود و در این صورت پیداست که چه مهم از پیش خواهد
رفت چون سوار و ضیاع ماوراءالنهر و نفس اردو و خاطر امرای آنجا اطلاعی نداریم دست از ممالک خراسان
داشتن و الکاء را به دیگری دادن مقتضی عقل و مردانگی نیست که محاربه این جماعت بر میان جان بسته و به توفیق
روی همت بدفع ایشان آوریم اگر مظفر و منصور گردیم آوازه دولت ارخانی ملبذی یافته کل مهام بر حسب
مرام نشئت خواهد یافت و اگر عیاذا بالله مهم بنوعی دیگر صورت بست دیاری نزد همکنان معذور
داریم دین محمد خان به شوق شاهی راغب گردیده اکثر جلای پرخاشجوی که لذت حکومت خراسان از مذاق
ایشان بیرون نرفت این گفتار را ترجیح نهادند و چون دین محمد خان در ایام حیات عبدالله خان
هنوز در خراسان بعضی امرای بی تدبیر قزلباش جنگ کرده غالب آمده بود محاربه قزلباش را سهل
و آسان انگاشته از غروری که داشت قرار محاربه با خود داده و جمعی که حرف رفتن بیکسو در این وقت
بجهت آنکه بخیبه دلی منسوب نگردند از آن حکایت ساکت شدند ابوالمحمدی که مرد عاقل کاردان بود
و محاربه او را با قزلباش صلاح نمیدانست داد و ضیاع او را بر دوش دلوازم مشاهده نمینمود بنحوی با جمعی
کثیر از اوزبکیه از وی جدا شده راه قندهار پیمودن گرفت و دین محمد خان از همین واقعه شکست جوی مسافت
بعید قطع کرده بود علاجی نتوانست کرد در این اثنا خبر بازگشتن قزلباش رسید که بجهت اخبار موحش که
از جانب عراق بایشان رسیده بازگشته بالکلیه اندیشه علاقه داری از خاطر بیرون کرده بعزم تعاقب از
بادغیس کوچ کرده جسرآمده محاربه قزلباش دلیرتر شدند تا آنکه میانه او و حضرت اعلی شاهی در رباط
پریان هرات مقابله واقع شد شرح آن مفصلا در طی داستان فتح خراسان و تضیع احوال دین محمد
خان و باقی حالات ماوراءالنهر بعد از تحریر آن داستان مرقوم کلک بیان خواهد شد انشاء الله وحده العزیز

آغاز فتح خراسان و بیان حالات که در خلال این احوال بمراد خاطر روی نمود

قبل از این نگاشته کلک نکته پرداز شد که در این سال حضرت اعلی شاهی ظل الهی و بودن خراب حال
در صفحه العام به بزرگی عظیم یافته در هنگام اسباب آن سفر بودند که خبر فوت عبدالله خان اوزبک رسیده ابل
اراده در خاطر خطیر از دیار اندیشه بعزم درست و طالع میمون در سیم شهر رمضان المبارک سنه و الف که
ساعت سعد بود از دارالسلطنه اصفهان بیرون نزول نموده چند روز درکاشان بجهت تحواه موجب عساکر

منصوره و او انجام مهمات حضرت و رایات آن سفر توقف فرموده از راه مقعلی را مقرر فرمودند که از راه خار
و فیروزکوه به جمن بسطام رفته توقف نمایند و چون خاطر خطیر بسیر و شکار مازندران بهشت نشان که
ملک موروث حضرت اعلی شاهیست مایل بود و ما در آن ملک بجهه تسخیر در آمده بود در این وقت کرار
خان در انجا بود به نفس نفیس جریده و سپاهی از راه سیاه کوه روانه مازندران شدند که ناجمعیت سپاه چند
روزی در آن عرصه دلکش عشرت پیرا بوده بعد از فراغ از سیر و شکار از آن راه بسطام آمیختند
احکام مطاعه باحضار امرا و عساکر نصرت شعار و قاضیان فرستاده معزز رد اشتند که قورچیان باشی عظام کرام بار دو
ظفر قرین پیوندند و الله وردی خان با غلامان و لشکر فارس و گنج علیخان با لشکر کرمان از راه یزد و بیابان
در طرف هر محل رایات جلال رجاء داشته باشند مو کب نصرت قرین ملحق شوند مجملا امرا و عساکر قزلباش
حسب الفرمان قضا جریان فوج فوج روی توجه در چمن بسطام جمعیت نمودند و حضرت اعلی چند روزی در سیر
مازندران بهشت نشان بسیر و شکار پرداخته بعد از اجتماع عساکر به اتفاق فرهاد خان از راه سوادکوه جهان
استراباد آمده باردو ملحق شدند و حاجی محمد خان پادشاه ولایت خوارزم و عرب محمد سلطان ولد او و نور محمد
خان بن ابوالمحمد خان والی مرو شاهجهان و نسا و ابیورد چنانچه سبق ذکر یافته از صولت سپاه عبدالله
خان از مملکت موروث بر آمده به آستانه دولت همایون استظلال جسته بودند در رکاب اشرف بودند و چند روز
جمن بسطام معسکر ظفر فرجام بوده در انجا سان عساکر نصرت نشان پرداخته سوای لشکر فارس و کرمان
که بیامن بودند سی هزار کس بنظر در آمدند و در خلال این احوال خبر رسید که عبدالمومن خان پسر عبدالله
کوکلتاش حاکم هرات را چنانچه گذشت به سیاست رسانیده و از بلخ و بخارا و سمرقند و تاشکند لشکر
گرفته و با برادر زاده خان اوزبک خان چنانچه در طی احوال ماوراءالنهر سمت گزارش یافت محاربه نموده
ایشان ظفر یافت و ایشان را با هر کس از سلاطین زاده ها که مظنه فتنه داشت از میان برداشته تمامی
اوزبکیه طوق فرمان بر داری او بر گردن گرفتند در کمال شکوه و استقلال و علو شمول وارد حاکم لشکر توجه
بلخ و خراسان است بعضی از گرد اندیشان که همت در این سال رفتن خراسان را مصلحت وقت نمیدانند و صلاح
دولت در آن دانستند که در این یورش متوجه نظم و نسق استراباد گشته خاطر از مملکت ضبط آن جمع نموده عنان
عزیمت بصوب رجعت انعطاف دهند که فوارد و خاطر عبدالمومن خان معلوم گشته سال دیگر نهضت
وقت عمل شود و چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی شاه بی طلب به پرواز همت را قصبه عقاب مملکت خراسان
در پرواز آورده بودند التفاتی چنان بسخنان سست ممتنان خطا اندیش ننموده بالجمله چند روزی که در چمن بسطام
سراپرده بارگاه با اوج مهر و ماه بر افراشته بودند متوجه نظام و نسق استراباد شدند و چون حکومت مازندران

بغزباد خان تعلق داشت بجهت قرب جوار استراباد را نیز علاوه مازندران فرموده بودند موجبی الیه مخصوص
فرموده و احکام استمالت باسم اهالی و اعیان و سرکردهای سپاه و یوسان استراباد که هر یک به ملوکی
از ملوکات رقم اختصاص کشیده بخودسری برآمده بودند در قلم آورده فرستادند و فرهاد خان قرامانلو
بیگ نامی که از اقوام خود را بداروغگی نصب نموده با سیصد نفر از قرامانلو و غیره فرستاده سرداران
یوسان استراباد چون یکدیگر خصومت داشتند و اردوی همایون با عساکر قزلباش متوجه دولت و اقبال اسلام
نزول اجلال داشت جز اطاعت و انقیاد چاره ندیده یافت ملکین داروغه مذکور کردند در خلال این احوال
یوسف بیگ نامی بنوعی که در فوق املا شده از جانب سلیم سلطان که هنوز رتبه خانی نیافته بود و عبد
المومن خان در حیات بود برسم رسالت رسید خلاصه پیغام آنکه این دو نمکخواره و برادران که تربیت یافته
و پرورده دولت عبد الله خان بودیم بمحض رضاجوئی آن نمکناشناس پسر چنین سر باز زده بود و اتفاق نمودیم
داوم بجهت کینه ها در دل گرفته اظهار عداوت میکرد حالا که در سلطنت استقلالی یافته باهمی که در
ملازمان مهربان او متفق بوده اند در مقام خدمت مام است در این صورت هر چند بجز از آستان ملایک بنیان
پناهی ملاذ و مرکز آفتاب موکب همایون پرتو وصول بخراسان انداخته در مسالک هواخواهان در آمده
اطاعت و بندگی بر دوش میگیریم حضرت اعلی ازین خبر مسرور گشته مکتوب محبت اسلوب بارانه باد و شتند
نوید عطوفت و الطاف بی نهایت دادند و محمد قلی بیگ ایشک آقاسی عربگرلو را که در سال گذشته بهرات
رفته بود همراه یوسف توسن بیگی نزد مشار الیه فرستاده چند راس اسب تازی نژاد و تحف و هدایای لایقه بجهت
ارسال داشته القصه در چمن بسطام بعد از اجتماع عساکر ظفر فرجام سلطنت پناه حاجی محمد خان را از
راه استراباد بجانب خوارزم روانه فرموده عبد الملک بیگ ترکمان صاین خانی که قدیما با یاغ اروغی سلاطین
خوارزم و در کنار رود گرگان اترک چادر داشته بشرح استمالت فرستاده با طاعت و انقیاد موافقت حاجی
محمد خان ترغیب نموده بودند و مشار الیه بندق سلطان الغ میرزای پسرزادهای خود را در ملازمت اشرف
گذاشت که همیشه ملازم رکاب اقدس باشند و خود را با جوب محمد سلطان پسر بزرگ و سایر بنده زندان
روانه گشت و حضرت اعلی بفیروزی و اقبال از بسطام کوچ فرموده از راه جاجرم روانه شدند و فرهاد خان و
ذو الفقار خان بیگلربیگی آذربایجان و بعضی امرا که عدد لشکریان ایشان به ده هزار میرسید چرخچی و مقدمة
الجیش فرموده کمر ایلغار بستند و در خلال این احوال بخاطر انور خطور نموده که یکی از ملازمان جان نثار
رکاب اقدس را برسم رسالت نزد عبد المومن خان فرستاده مکاتیب مشتمل بر نصایح مشفقانه و سخنان
دلپذیر پادشاهانه و وعده و وعید باو مشتمل نمایند و روح الله بیگ سیاه دل صحبت ذو القدر متکفل این خدمت

شده مکتوب مذکور در قلم آمد خلاصه مضمون آنکه چند سال است که بعزم ملک ستانی همه ساله بطرف خراسان
نهضت مینماییم و بجهت آنکه ما در عراق و دار المرز بعضی گرفتاریها بود او در ایام فرصت مشهد مقدس را
و بعضی محال خراسان را متصرف شده در تسخیر سایر محال کوشیده و سرحدها که آرزوی ملاقات او
از عراق متوجه خراسان شده راه دور و دراز طی مینمودیم او بمقابله عساکر منصوره در بند مدافعه و فرار بر قرار
اختیار مینمود و همین معنی سبب شده بود که میدیدیم که پادشاهت رخصت مقابله با پادشاه وقت نیافته بجانب
مفاوده و در این ایام که بدولت ولایت خراسان از عبور لشکر ظفر قرین پایمال سم ستور و رعایا و زیردستان آواره
و بی خان و مان شده اند حالا پدر بزرگوار عالم فانی را وداع نموده و سلطنت ماوراء النهر و ترکستان و بلخ
و بدخشان با آن ولایات و الکا بشاه قرار گرفت و اعیان ولایت را اکام از رفع نموده او را منازعی نمانده کمال
تمکن و استقلال یافته و عموم سپاه او از تکیه مطیع و منقاد فرمان بردارند ما بجهت ملک موروثی به
خراسان آمده که همت بر تسخیر آن بسته ایم و انشاء الله تعالی در این مرتبه تا استرداد آن دست نخواهیم
هرگز دولت ممکن نیست اگر بنصایح مشفقانه ما را بسمع رضا استماع نماید اولی اینست که دست از ملک خراسان
کوتاه نماید و داخل ایران و ملک موروثی صد ساله این دودمان داشت باید داشته در مقام اتحاد و الفت و اعتذار
بوده باشد که ما نیز بجهت جمعیت ارکان و آسودگی چهارارکان دیار خراسان مضمون الماضی لا یذکر
عمل نموده بساط منازعه و مخاصمه را در نوردیده باو در مقام محبت و دوستی و الفت باشیم و در انتظام تمشیت
امور دولت او سعی نموده بجان و لشکر معاون و مددکار باشیم و اگر بنابر غفلت در گوش مصلحت سوء
ابواب دوستی مسدود کرده اند و در مخالفت و عناد لجاج و اصرار نماید بطریق سالهای گذشته در مقام
مکر و حیله بوده باشد و از عار فرار که در هنگام استقلال واقعه است اندیشه نه عالیان نسبت اندیشه
بی تامل پای مردانگی در معرکه کارزار نهند که دیگر گنجایش بهانه نمانده و در هر محل مصلحت داند ملاقات
زمینی که سالهاست که عالمیان چشم انتظار بر آن دارند که آنچه مقدر الهی باشد از پرده خفا بجلوه‌گاه
ظهور آید خلایق آن از تسبب باعث عبور و مرور عساکر خلاصی یابند والا واضح باشد که ما همت
بر آن مقصود خراسان نشده بتوفیق الله تعالی اسپ تیزگام اندیشه را بعزم رزم آن عالی نژاد در
حرکت آورده تا بلخ و بخارا عنان گران باز نکشیم و صفا و انتظار که از آسیب لشکر قیامت اثر در آن دیار
چه قوافل با خبر و این ابیات در آن نامه مندرج گردید **بیت** که ای دوده خاندان کهن ✦ زمین کوش
عاقلانه سخن ✦ مدارم [illegible] ✦ که آدم [illegible] و بخارا [illegible] ✦ که این [illegible] لشکر
میشمار ✦ که [illegible] آن دیار ✦ شود [illegible] و مردم اسیر ✦ و بال چنین [illegible]

سخن بشنو از گفت من سربسر ٭ ببین ماجرا پیش ازین در عمر ٭ اگر ملک موروث با سروری ٭ بجو ازو
بدانش کنی رهبری ٭ بگذار ماوراء خراسان ببین ٭ مکن تکیه بر خود جهانی چنین ٭ که تا ملک
پاینده ماند بتو ٭ ملک ملک فرخنده ماند بتو ٭ و در روز احد هشتم شهر ذوالقعده [illegible]
که حاصل مذکور بود روانه فرموده موکب فیروزی نشان بجانب مشهد مقدس معلی در حرکت آمده و چون
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی امری عظیم و کاری بزرگ پیش نهاد همت والا ساخته قدم توکل در
وادی مخاطرات عظیمه نهاده بودند برای تحصیل آن امر مصلحت نمائی که در عرصه ضمیر پادشاهان [illegible]
درگاه الهی جلوه ظهور داده بود و دیگران را خبری از آن نبود بنابر اقتضای آن فرموده که در این سفر شهزاده کامگار
محمد باقر میرزا که هژده ساله بود همراه بوده و از معارک خطرناک بر کنار باشد از همان منزل او را با شیخ
بیک آقاسی حرم سپرده روانه دار السلطنه اصفهان فرمودند و اردوی همایون بعد از عید اضحی کوچ
فرموده چون کالپوش محل نزول سپاه دریا خروش گردید امارات فتح و فیروزی و علامات نصرت
و بهروزی ظاهر شدن گرفت و اختر همایون فال از مطلع اقبال درخشیدن آغاز نهاد و تخت ولایت
نیشابور بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد بیمن اقبال آنکه حکومت آن ولایت با محمد سلطان
نامی که از نژاد سلاطین اوزبک بود تعلق داشت چون خبر قرب وصول موکب همایون فال شاهی
با محمد سلطان رسید آثار هواخواهی قزلباش در ناصیه احوال عامه خلق آن دیار دریافته قدرت
حراست و قلعه داری در خود ندیده و از خوف سیاست عبدالمومن خان پنهان از دیگر اوزبکیه [illegible]
و ملاحظه داشت که در وقت خروج اجامره و اوباش نیشابور دست بغارت نهب و اموال او
بر آورند باراده سفر حج بیت الله الحرام بیرون آمده احرام ملازمت درگاه شاهی بسته با متعلقان
روانه مقصد گردید و اوزبکیه نیشابور متفرق شده بعضی بمشهد مقدس و بعضی بطرف هرات رفتند
احمد سلطان از دروازه شهر بیرون نیامده بود که اهل نیشابور نقاره شادمانی باسم سامی همایون شاهی
آوازه کردانیدند و چون بکالپوش این خبر رسید میر ابو المعالی نیشابوری را که از سادات عالیمکان و کلانتر
و مطاع آن ملک بود و از تاریخ [illegible] اوزبکیه بنابر ظهور [illegible] هواخواهی بعراق آمده در رکاب ظفر انتساب بود
جهت ضبط ملک روانه آن صوب فرموده حکومت آن ولایت بمیرزا محمد سلطان سیات که در آن وقت
حاکم سبزوار بود تفویض یافت و احمد سلطان اوزبک رخصت حج یافته روانه گشت و حقیقت حالش معلوم
نشد و رایات اقبال از کالپوش کوچ فرموده از راه [illegible] و جور بمتعاقب فرمودند خوانین و امرایی
که مقدمة الجیش بودند بجانب مشهد مقدس در حرکت آمده چون موضع [illegible] من اعمال [illegible] محل نزول

موکب ظفر

موکب ظفر نشان گردید [illegible] زیاد خان والی مشهد مقدس رسیده خبر گذشته شدن عبدالمومن
و بشارت فتح مشهد مقدس بنوعی که در طی احوال اوزبکیه بسمت تحریر یافت رسانیدند و حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی را از ورود این خبر بهجت اثر که از عطایای ایزدی بوقوع پیوسته بود شوق ادراک سعادت طواف
و زیارت آستان ملایک آشیان امام الجن و الانس که مقصد اصلی و علت غائی این یورش
همایون بود سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده و عموم سپاه و کلاه گوشه شادمانی بر تارک [illegible]
بشارت و مبارکباد [illegible] رسیده و از آنجا کوچ فرموده بتاریخ بیست و چهارم شهر ذی الحجة الحرام در کنار
رودخانه شهر طوس نزول اجلال واقع شد وقت [illegible] زیاد خان و امرای مشهد مقدس باستقبال موکب همایون
آمده در طوس بسجده [illegible] مشرف شدند و لوازم دعا و ثنا و تهنیت بجای آوردند و حکم شد که زیاد
خان و امرا و چرچی بعزم تسخیر هرات روانه شوند و آن طایفه [illegible] بتصرف در آورند و هنوز اخبار سلطنت
دین محمد خان و جمعیت اوزبکیه [illegible] خاطر او چنانچه واقع بود بتحقیق اینجا رسیده بود در روز دیگر که
بیست و پنجم شهر مذکور بود و احرام طواف مرقد منور حضرت امام ثامن ضامن که مطاف مسیحیان ملاء اعلی
و سجده گاه کروبیان عالم بالاست بسته روانه شدند و چون شعشعه نیّر عالم افروز گنبد مبارک که
مهبط تجلیات انوار الهیت خورشید مثال درخشیدن آغاز نهاده روشنی بخش دیده نظارگیان عالم شوق
گردید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی پیاده گردیده و شکرانه آن عطیه ایزدی پیشانی مسکنت بخاک [illegible]
و اشک شادمانی از دیده ها باریدن گرفت و از آنجا با جهان اخلاص و عالم نیازمندی برهنه پای [illegible]
پیشانی طی مسافت فرموده زبان حال شاه و سپاه به این مقال مترنم بود بیت شکر خدا که از مدد بخت
کارساز ٭ کامی که خواستم ز خدا شد میسرم ٭ آن دولتی که میطلبیدم [illegible] ٭ امنیت از عنایت حق
در برابرم ٭ و کار خلایق برین آیین قدم در راه نهاده که هنوز از آسیب خار مغیلان [illegible]
[illegible] بی سر [illegible] بود و بجلادت کمال شوق بروضه مطهر رسیده و بعد از تقبیل عتبه
عالیه اخلاص جبین بر خاک سوده و بلوازم دعا و زیارت پرداخته آستانه مقدسه را بغایت بی سامان [illegible]
[illegible] علما و [illegible] خالی یافتند [illegible] قزلباش سوی [illegible] چیزی نمانده بود [illegible]
خان تکلو را بحکومت مشهد مقدس سرافراز گردانیده [illegible] باغ تشریف برده در آنجا
اسیران اوزبکیه را که در جام گرفتار [illegible] خون آشام شده بودند بنظر اقدس رسانیدند و از [illegible]
ایشان [illegible] سید محمد سلطان تحقیق پیوست که دین محمد خان در هرات طرح سلطنت انداخته خاطر
بحراست ولایات خراسان و عدد لشکریان او تا بیست هزار مذکور میساختند اهل خراسان [illegible]

قول ایشان کرده زیاده از شش هفت هزار نشان نمیداده‌اند و عقلا آن قول را ترجیح میداده‌اند بالجمله
حضرت اعلی فرهادخان را با امرای جرچی همان روز بجانب هرات روانه فرموده‌اند تا هنوز اوزبکیه استقلال
نیافته‌اند و اسباب قلعه‌داری مرتب نساخته‌اند آن ولایت را از ایشان خالی نمایند و از اسیران چهل و پنجاه
نفر که ملازم دین محمد خان بوده‌اند در مشهد مقدس معلی سپرده فرموده‌اند که چون با دعوی اخلاص کرده کس
فرستاده بود اگر در قول خود صادق باشد ملازمان او را خلعت و یراق داده سرجا باشند زیاد او و سیم
و هم چهار رسیده بالجمله موکب همایون اعلی سه روز در مشهد مقدس بجهت نظم و نسق سرکار فیض آثار
رضویه و تولیت آن سرکار را بجعفر سلطان ترکمان که از سادات ترتبت حیدریه را بتیول او مرحمت کرده
و بوداق خان چگنی و شاهوردی سلطان چاوشلو را با پانصد نفر از قورچیان عظام و ملازمان رکاب اقدس
همراه نور محمد خان بجانب نسا و ابیورد و مرو فرستادند که ملک موروث او را بدست آورده به مشار الیه سپارند
و در بیست و ششم شهر ذی الحجه الحرام از مشهد مقدس بیرون فرموده چون بفرهادجرد جام رسیدند
در آن منزل محمد بیک شاملو برادر اسلام بیک یوزباشی که در قریهٔ هرات بهمین رفته بود و در این ولا
از همه باز گشته بهرات رسیده بود و از جمیع احوال آنجا واقف بود رسیده و از کماهی حالات خبر داده
عرض کرد که دین محمد خان بنوعی در سلطنت خراسان طمع کرده که آسان دست از آن نمیدارد و حالا ده دوازده
اوزبک همراه و دو سه هزار کس از تاجیک بر سر او جمع شده‌اند و از رسیدن موکب همایون شاهی مطلقا
اطلاع ندارد و گمان دارند که هنوز در حدود بسطام اند و قرار مقابله و مقاتله با فرهادخان و امرای
عظام که پیش رفته‌اند با خود داده‌اند و بعد از آنکه وصول موکب همایون نزد ایشان محقق گردد اگر قدرت
مقابله نداشته باشند نشسلطان برادرش را با ده هزار کس در قلعهٔ هرات گذاشته خود با دیگر اوزبکیه
که با او جمع شده به خراسان آمده و بهیچ وجه قطع تعلق از خراسان ننموده بدر خواهد که به آسانی مملکت از دست
دهد چون بر قول او وثوق و اعتماد نبود حضرت اعلی متردد خاطر گشته که چه تدبیر اندیشند که حصول
مقصود باشد از الهام ربانی تدبیری بخاطر اشرف رسید که موافق حیث صحیفهٔ تقدیر آمد صورت مطلوب
بر وجه مدعا چهره گشوده بدین تفصیل که بعد از اطلاع بر احوال هرات ارکان دولت قاهره را طلب فرموده
بزبان الهام بیان گفتند راست که جمعی کثیر از لشکر اوزبک در هرات اند اگر فرهادخان و امرا که پیش رفته
مشعر شده‌اند اوزبکیه دلیرانه پیش رفته با ایشان محاربه نمایند و احتمالی لایق دولت قاهره نیست زیرا که تا بوده
ایشان همراه نیست و محاربه لشکر و ثبات قدم ایشان در هر گاه که با ... همراه باشند منتفی محاربه ایرا
و سرداران ... مصلحت که چشم زخمی به سپاه قزلباش رسد موجب دلیری اعدا گردد و آن گروه را که تا رسیدن

رایات بتوقف امروز ما نیسیم اوزبکیه به تهیهٔ اسباب قلعه‌داری پرداخته لشکر جرار گذاشته خود بجای دیگر
الغز روند و هر گاه مهم بمحاصره قلعه رسد بنا بر استحکام قلعه و استعداد قلعه‌داری بدور و دراز کشد
به خاطر چنین خطور مینماید که کس نزد فرهادخان فرستیم که بکلی باز گشته آوازه در اندازد که از جانب
آذربایجان خبر موحش رسید که رومیه استیلا فرصت کرده به ممالک محروسه آمده‌اند و موکب همایون
شاهی از این خبر مضطرب الاحوال بجانب عراق باز گردیده و هر گاه خبر بازگشتن قزلباش به اوزبکیه
باز رسد از اندیشه قلعه‌داری باز آمده سنگ جمعیت گر دلیرانه بعزم دستبرد و تعاقب امرا و ضبط مشهد
مقدس و آن حدود عاجلا از هرات بیرون آیند و ما از روی آغروق با جمعی اسب رمان گذاشته
گذاشته سپاهی با فوجی که اسپ کوتل داشته باشند ایلغار نموده بفرهادخان ملحق گردیم و متفقا با دلیران لشکر
فارس و کرمان نشده بایلغار بر سر ایشان رویم و فرصت قلعه‌بندی ندهیم ان شاء الله تعالی از عنایات
حق تعالی خواسته باشد و تدبیر موافق تقدیر افتد مصلحت که حسب المدعا مشیت پذیرد جمیع عقلا و ارباب رای
اصابت را پسندیده داشته شد علی الفور رقمی بفرهادخان نوشته فرستادند که برقاعدهٔ مذکور باشند یکمنزل باز
گشته منتظر وصول موکب همایون باشند ایشان حسب الفرموده را بشد عمل نموده یک منزل پس نشستند
و کس نزد الله وردی خان و گنج علیخان که با لشکر فارس و کرمان از راه طبس آمده داخل الکای خراسان
شده بودند فرستادند که هم بیند تا ورود لشکر نشده خود با جمعی که اسپ ایلغار داشته باشند جریده ایلغار
و سپاهی کرده در حدود ... خود را به موکب همایون رسانند و جناب اعتمادالدوله حاتم بیک وزیر
با شاه علی سلطان بیرحمشلو و سایر لشکریان در اردوی آغروق گذاشتند که با آهستگی کوچ کرده می آمده
باشند و در وقت پیش روز یکشنبه غرهٔ شهر محرم از فرهادجرد جام سوار شده به ... قاعده
اقبال همعنان فیروزی و اجلال بایلغار روانه گشتند و در راه فرهادخان و امرای که یکمنزل از قلعه باز
پس آمده بودند به موکب همایون پیوستند و الله وردی خان و گنج علی خان نیز از روی خود را اغرق
با جمعی که اسپ ایلغار کرده در سر منزل هرات بورود موکب همایون پیوستند مجملا موکب همایون مسافت
ده روزه راه را در چهار روز و نیم طی فرموده روز پنجشنبه پنجم شهر محرم الحرام در حوالی پل سالار هرات که یک
فرسخی شهرت مجاهدان رسیده و صباح روز ششم نصرت و اقبال آراسته گشته تمامی در رباط پریان محاذی
اتفاق افتاده

ذکر محاربهٔ حضرت شاه و جهانپناه با دین محمد خان اوزبک و ظفر یافتن بعون ملک منان

در وقتی رقم پذیر کلک سوانح نگار شد که دین محمد خان از وصول موکب شاهی خبر نداشت
و آمدن فرهادخان و امرا را شنیده و از شهر بیرون آمده بود که خبر بازگشتن امرای قزلباش بنوعی که مذکور

شد و در میانهٔ اوزبک شایع گشت او را از فکر قلعه و ترتیب اسباب قلعه داری انداخته بعزم استیصال
ایشان پیش آمده بحوالی پل سالار رسیده و آمده بود که شب یکی از اعراب پیش دست که حضرت اعلی
ظل الهی را می شناخت و حضرت اعلی را در سر پل دیده بود آمده بوصول موکب شاهی خبر داده و از
کیفیت و کمیت لشکر پرسیدند گفت اندک مردی با آن حضرت بود اما لشکر قزلباش از عقب بلا
فاصله می آیند و امرا و ریش سفیدان کنکاش میان آورده راضی بمحاربه قزلباش نمیشدند و صلاح
دیدند که بازگشته بهرات رویم و دروازه ها را بسته بنوعی که بتوان یافته بود بخدمت اشرف نوشته کس با
دوانی فرستاده گفتگوی صلح میان آوریم و باقی خان را در شهر و قلعه گذاشته روانهٔ ماوراءالنهر گردیم
و محاربه با پادشاه و قزلباش اصلا لایق دولت نمی دانیم دین محمد خان در جواب امرا و ریش سفیدان
گفته بود که اگر چه این رای پسندیده است اما وقت بسیار تنگ شده و قزلباش نزدیک رسیده اگر از پیش
کوچ کرده روی بشهر آوریم ضعف این لشکر پراکنده میگردند و در شهر آنقدر فرصت نخواهد شد که اسباب
قلعه داری آماده ساخته روانه شویم و بی جنگ و جدال گرفتار عار فرار نگردیم بهتر آنست که بمعرکه مردانه
روی آوریم اگر غالب گردیم فهو المطلوب و اگر مغلوب شویم شکست یافتن از پادشاهان بزرگ عالیشان
عیب نیست و بهادران اوزبک بحمیت اسلامیین و بدلی صنوبت مکرر دیدند ناچارش بمحاربه دردادند مجملاً دین
محمد خان از غایت جهل و غرور محاربهٔ قزلباش را آسان پنداشته بنوعی شعلهٔ نخوت و پندار در کانون
ضمیر پیش زبانه کشیده بود که خبر بر نحوهٔ تیغ آبدار افغانی نپذیرفت و صباح آن روز که جمعه ششم شهر محرم الحرام
بود طلیعه لشکر قزلباش ظاهر شده بود دین محمد چرخچی و جوانغار و برانغار آراسته باقی سلطان … با میرزا
عبدالله ضعیف و جانی بیگ حاکم هرات در دست راست و بعضی امرا را در دست چپ قول گذاشته و مقرر
گشت که هرگاه از جانب قزلباش غلبه لشکر ملاحظه نمایند بی تاخیر با لشکر قول حمله انداخته همت بانهدام
قزلباش گمارند و یکهزار نفر از یکه جوانان گزیده اعتمادی همراه گرفته در طرف دست چپ ایستاده مقرر
کرده بود که اگر لشکر اوزبک غالب گردند و اگر مغلوب یکهزار کس از وجدا نشوند و رایات جلال چون به پل
سالار رسیدند از حرارت هوا و شدت ایلغار اکثر اسپها از کار مانده از ملازمان رکاب اقدس پادشاهی از
سه چهار هزار کس بموکب همایون رسیده بودند با قشون زیاد خان و امرای چرخچی به هزار رسیده
تکیه بر عنایت الهی و اقبال شاهی کرده زیاد خان و ذوالفقار خان و امرای چرخچی را با چهار پنج هزار کس
بیشتر نفر ساخته و قول همایون بوجود اقدس آرایش یافته امرا و قورچیان و غلامان دست راست
و دست چپ هر یک در محل خود قرار گرفتند و چون در ساعت مقرر میان تلاقی فریقین روی داده چرخچیان …

گروه

گروه بیکدیگر آمیخته غازیان عظام ترغمانی گروه پیکار بصورت اجتماعی خود را به مخالفان زده چرخچی
اوزبک را منهزم ساختند و تمامی لشکر بهوس مردانگی آوردان سر و اختر مردوه مخالفان آورده …
چنانچه بر سر زیاد خان کسی چنان مانده بود و باقی سلطان چون انهزام لشکر چرخچیان مشاهده نمود با لشکر جلادت
حمله انداخت جنود چرخچی قزلباش تاب صدمه آن نیاورده بازگشتند و چون زیاد خان علم علامت سردار
لشکر است همراه نداشت لشکر چرخچیان در معرکه زیاد خان را نیافتند که بر سر او بیکجا جمع شوند
و اوزبک هجوم آورده و انهزام نموده شکست فاحش خوردند چنانچه شکست لشکر قزلباش بقول همایون
رسید و نزدیک شد که موجب بر هم خوردگی قول گردد و رفته زیاد خان با چند نفر در میان معرکه مانده و
خود مباشرت حرب شد که روز تعداد شد و طریق انهزام نمود و چون الاقران بهمت داده گریز و انهزام گشت
غبار عار روز او را رجوه روزگار او نشست چون حضرت اعلی مشاهده فرمودند که زیاد خان و امرای چرخچی
منهزم شده شکست بر لشکر آذربایجان قضاء الله و یردی خان قورچی باشی و امرای عظام و قورچیان
و غلامان دست راست و دست چپ را رخصت داد حسب الامر اعلی بمدافعه اعداء شتافتند و از آن
طرف نیز لشکر جوانغار و برانغار بمعرکه کارزار شتافته هر دو سپاه بیکدیگر آمیختند گرد معرکه بر فلک بر گرد
رسید امارات قدم و مصابرت ورزیده جنگهای مردانه کردند آخر الامر صدمات دلیرانه که از قول
همایون در رکاب اقدس به جنگ مامور شده بودند و تزلزل باحوال اوزبک راه یافته از ستیزه و آویز عاجز
آمده روی بانهزام نهادند و نسیم فتح و ظفر و فیروزی بر ناصیه احوال غازیان عالی شعار وزیدن گرفت
دین محمد خان که شکست لشکر اوزبک مشاهده نمود و یکهزار نفر از بهادران نامی که همراه داشت از طرف
دست چپ که مقابل دست راست قول همایون بود اراده آنکه خود را بر قول همایون زند پیش راند و از
کثرت گرد و غبار مشاهده غازیان نگردید حضرت اعلی با بعضی از مقربان و ملازمان رکاب اشرف که همیشه
دویست نفر بوده در معرکه ایستاده بودند که سلطان علی سلطان چکنی و لله بوداق خان و بعضی غلامان
که بیشتر از موکب همایون بودند ملاحظه نمودند که از میان فی رزاری که در آن حوالی بود طلیعه لشکر نمایان
شد برق کلاه خود و درع و خفتان درخشیدن گرفت به حضرت اعلی خبر دادند ملازمان رکاب اقدس از
کثرت لشکر مخالف و قلت جنود مسعود اندیشیده اندک پریشان خاطر گشتند حضرت اعلی که از این حال آگاه
یافتند بنور فراست دانستند که دین محمد خان است که بعزم نبرد همایون آمده در کمال تهور و مردانگی ملازمان
رکاب اقدس را مخاطب کردند که چرا ایستاده اید از عار فرار اندیشیده مردانه قدم در معرکه
کارزار نهند که مردی گشته بهتر از زندگانی و حیات است که بی ناموس شده باشیم بیا تا همه بکشتن دهیم

گر فرصت به حمله و هیم چنین مسموع شد که اول کسی که از جوانان قزلباش اسب جهانید و بهادری از
بهادران اوزبک ربود اخت علی بیک میر شکار ولد احمد آقا کرامپار استاجلو بود و همچنین ملک جوانان
عشری منش که پیشرو موکب همایون بود از صدمه زین بود تا چهل پنجاه نفر بهادر را به خاک هلاک انداخته چون
قضا کرد او بار برحسب روزگار دین محمد خان حمیت بوده عنان یکران باز کشیده به پیش آمدن ابری
خواست که خوف و دهشت بر آن گروه استیلا یافته روی از معرکه برتافتند حضرت اعلی خواستند که به نفس
نفیس مباشر حرب او گشته با دین محمد خان در آویزند و به نیروی اقبال به طریقی که باشد او را ملازم رکاب
علیجاه رسید و ارجاب او سرانجام آورد که قول دین محمد خان هنوز در عقبت از این جهت حضرت اعلی از آن
اراده منصرف گشته صبر کردند که بقول درسند اما غازیان دست از تعاقب غازیان باز نداشتند
بسیاری از بهادران نامی را بر خاک هلاک انداختند و دین محمد خان زخم سنان یافته از معرکه بدر رفت
سکلول بیک کرجی که در سلک غلامان خاصه شریفه انتظام داشت میگفت که دین محمد خان زخم نیزه در زمره
طایفه ایشان افتاد و دیدم که یکی از بهادران طایفه از سر خود برداشته بر سر او نهاد و او خود سر برهنه بیرون رفت
که سرداران لشکر دست و آن طایفه را یکی از غازیان برداشته بر سر او نهاد و از اوزبکان یکبار و نفری ضمیر
کردند که این طایفه خانست و چند نفر دیگر قبول ندانستند و این دعوا کسی از سکلول بیک قبول نکرد
طالش ابدال بیک نام او منازع بود و میگفت که دین محمد خان را من زخم زدم مسوده اوراق از مولانا ابراهیم
بیک مشهدی که سابقا از منسوبان سلسله میرزا ابوطالب رضوی بوده و در قسمت اوزبکیه بعد ایت افتاده
منشی میر علیبابا که کلانترش و بعد از آن منشی میر علیبابا دین محمد خان شد در مجالس گذارش راه یافته
بوده خصوصیات احوال دین محمد خان شنید و شرح جنگ مذکور به نوعی که تحریر پیوست از او استماع
نمود و میگفت که من همراه خان بودم در وقتی که منصبه قول همایون راندند و از میان نی زار بیرون آمدند
مشاهده نمود که اندک مردمی ایستاده اند از دور سیاهی دیگر پیدا به بهادران اوزبک همگی را تصور شد
که تیپ همایون شاهی آنست که از دور سیاهی پیدا بود از حمله دلیرانه آن جماعت و مشاهده آن سیاهی
رعب و هراسی در دلها افتاده و اعیان اوزبک و اتالیق آن که همراه بودند عنان را گرفته عرض کردند
که مردم ما شکست خورده و لشکر ینگنه و تیپ بشهر رسیده اند و پیش ما سپاه قزلباش زده گرفته اگر
بجنگ آن فوج قلیل مشغول شویم تیپ شاهی که از دور سیاهی میکند پیشتر آمده ما را در میان بگیرند و یک
کس را امید نجات نیست کار از سعی و کوشش گذشته با وجود حضرت خان به سلامت و آسیبی نرسیده
کار صعبتر نشده بیرون باید رفت و چون خان آثار کراهت حرب و خوف در ناصیه آن مردم مشاهده

نمود و دانست که دل ها بی داده اراده رفتن دارند اما ناچار روی از معرکه برتافته اما چون عنان گردانیدند
دو گام نرانده به نوعی تفرقه و پراکندگی در میانه آن جماعت واقع شد که با دین محمد خان زیاده از پنج
کس نماند و قزلباش از عقب می آمده و سه مرتبه داخل ایشان شده و سر نیزه در حین فرار از عقب ایشان رسید
و در حوالی چهل دختران مشاهده شد که چون بسیار از چپ و بغل او در آن آمده از آنجا بیرون جست
و دو گفت تو اهل عیال در شهر داری بکجا می آیی باز گرد من از اینجا باز گشته خود را بشهر انداختم که شنیدم
تا وقتی که استماع می شد در شهر … بود و باقی سلطان های چهل نفری از معرکه بیرون رفته طرف
کنداشان افتاده و از راه شبرغان و اندخود پیش گرفت و از معرکه گذشته به بخارا رفت و برحسب تقدیر الهی
در ما وراء النهر قیامت عظیم روی داد چنانچه عنقریب سمت گذارش خواهد یافت القصه در آن جنگ
بسیاری از معارف سپاه کشته شده و اکثر امرای اوزبک خصوصا جانی بی حاکم هرات و ما حوی بهادر و میرزا
عبدالله منغت و محمد مراد و محمد یار اعلان و سایر امرای بعضی در معرکه بقتل رسیده و بعضی گرفتار شدند
و سرداران معتبر کسی بیرون نرفت غازیان جلادت شعار تا سر خیابان و حوالی کار زار گاه و از آنجا
تا گنداشان مخالفان را تعاقب نموده قتل یافته اطلاق کردند عدد قتیلان به چهار هزار کس رسید اما از شدت
ایلغار چند روزه و بسیاری تک و تاز معرکه و حرارت هوا اکثر اسپهای لشکریان از حرکت باز ماندند
و از آنجا پیشتر نتوانستند رفت و شب نیز حایل شده و از جماعت اوزبکیه از معرکه جان سلامت بیرون بردند
هر کس اهل عیالی و علاقه در شهر داشت روی بشهر آورده و دست عیالان گرفته از مملکات اگر توانستند
برداشته راه میمنه و جارمات پیش گرفتند و جمعی که علاقه در شهر نداشتند از جنگ گاه راه فرار پیمودند
حضرت اعلی شاهی ظل الهی بفیروزی و اقبال بکار و دلسوزی بر بالای سواد هرات رسیده شکر این نعمت
این مواهب علیه که از عطا های ایزدی قرین حال گشت منت استقبال بجبهه السیف که اکثر ضعفا و عورات
و اطفال همراه داشتند نشده و اغماض فرموده و لشکریان در سر خیابان فرود آمدند و در آن شب که
از عساکر منصوره کسی که نام و نشانی داشته باشد بغیر از ولی بیک یوزباشی استاجلو و قاسم بیک …
شاملو صاحب … و عبد و کسان قزلباش صد نفر نرسیده وارد روی آخر که با عماد والده و حاکم …
وزیر و بقیه لشکر متعاقب می آمدند بکار … که شاه و بردی بی دل صحبت با بیر دلو از جانب
اشرف رسیده مژده فتح و فیروزی رسانیدند و کوچ بر کوچ رفته در سر خیابان هرات پیکر ملحق شدند و امرا
و میران قبایل و هزار جات خجاف و جمعی و طاهری و مشهدی بملازمت اشرف سرافراز گشته به
ملتفات شاهی اختصاص یافتند و اهالی خراسان خواجه جلال الدین اکبر بیگی را با وجود تعلق ساحت

پیشتر از وصول موکب همایون بر سر قلعه غوریان آمده شاهم قلی حاکم آنجا را محاصره نموده و جمعی از
قزلباش سلطان بیگ علی خان نیز حسب الامر به آن خدمت مأمور شده بودند شاهم قلی با چند نفری
مدد رفت اما چون ادبار آن طایفه روی آورده بود شاهم قلی در حدود سوزان آباد بسر فالیزی رسیده بخواب سنگینی
که فی الجمله خود را از مخلخلی شیرین کام کرده اند دشتبانی رسیده بیچاره با چنان مطراقی بر سر او زده که از آب
علفیده بر خاک مذلت افتاده بکیده و ساعت سهو بر او فتاده بود صاحبان فالیز رسیده او را شناختند محبوس
و مقید کرده سپرده و در هرات به نظر اقدس در آوردند در این تاخیر گشته شدن دین محمد خان نیز رسیده
تحقیق پیوست اما طریق کشته شدن که بر تیغ واقع گشته معلوم نبود جمعی گفتند که در معرکه بقتل رسیده
جسدش در میان کشتگان بود که در آن بی نام افتاده بود اما تقریر مولانا ابراهیم مفتی که بخبر پیوست
و گفته بود که با چهل دختران همراه او بودم منافی این قولست و آنچه به صحت پیوست و گفته بود آنست که چون
به حوالی مرو چاق میانه ایل قاقچی رسیده و چون بسیاری خون از زخم بر رفت صنف بجا و غالب شده
بود چند نفری که همراه او بودند او را در گوشه کشیده فرود آوردند که لحظه استراحت نماید و خود به نزد ایل
قاقچی رفته اند که غذایی جهت او بهم رسانند جماعت مذکور از حال او خبر یافته بر سر او آمدند و کار او را
باتمام رسانیده اند القصه همانجا رخت بسرای آخرت کشیده و نعش جسد او را در آن حوالی بخاک
سپرده رفته و قولی آنست که جماعت قاقچی جسد او را با آب مرغاب انداختند الحاصل حضرت اعلی چند
روز در بیرون شهر اوقات شریف صرف دیدن سیر و تفرج نمود و مردانگی هر کس باز پرسیده نمود چون در
عراق و نیز حکومت هرات بفرهاد خان داده بود اگر چه در این جنگ بجهت تنگنگی که از سوی تیر خورده بود
باطن اقدس از وی عتب را آلوده بود اما بر عهد وفا نموده زمام ایالت و دارایی هرات و امیر الامرایی
خراسان را مکفل کفایت و قبضه اقتدار او نهادند و کلاه ای او در مقام حصین و نسق مملکت در آمده اکثر
مردم او در شهر جا گرفته بودند که در این اثنا از اقتضای قضا و تقدیرات آسمانی قضیه عجیبه فرهاد خان
وقوع پیوسته حکومت دار السلطنه هرات و امیر الامرایی کل خراسان بحسین خان قورچی شمشیر با … قرار
گرفت **ذکر قتل فرهاد خان بیان بعضی قضایا که در آن اوان دست داده و انتظام
مهمات خراسان** بعقلای دهر دانش پژوهان سعادت مهر ظاهر و روشن بوده باشد و مبرهن آنست که عمر منوی
قرب سلطنت با خون سرشته شده و عرصه حضیر پادشاهان عالم و بکر است حکیم بیدار دل هشیار مغز
که از نشاء باده جاه و بزرگی سرمست نگردد و در جولانگاه قرب سلاطین پایه اندیشه اش نلغزد بسی عقلای
صاحب رای در خدمت سلاطین بمراتب عالیه رسیده در عالم قرب از شاهراه اخلاص منحرف گشته

سیلی روزگار خورده اند و آتش قرب را به دامن بی دانشی افروخته عاقبت در آن سوخته اند سعادت
مندی که در اینجا توفیق الهی یار شده مضمون این رباعی را که از منظومات راقم این حروف است سرمایه قرب
و منزلت خود سازد **رباعی** ای دل ز شراب قرب بیهوش مشو ۞ وز باده منت و وصل مدهوش مشو ۞
هر چند ز دست شهر یمی بازی ۞ در عرصه جان ز کوبی و خاموش مشو ۞ مصداق این مقال احوال فرهاد
خان است که چندین سال بتوجهات شهریار کامکار مورد عنایت گوناگون بوده گوی همسری
و سروری از اقران می برده بسعادت نفس سرکش سر رشته اخلاص از دست داده عاقبت باد و
سبب ظاهری قتل فرهاد خان آنکه همیشه در خدمت اشرف لافهای گزاف میزد و میگفت که آرزو دارم
که در معرکه که حضرت شاه تشریف حضور داشته باشد جان خود را نثار موکب همایون سازم چون با نه
نخوت و غرورش از باده پندارش لبریز گشته بود و باده مست غفلت و در جنگ دین سستی کرده بجهت
خود را از شکست اوزبک بود که چشم زخمی به دولت ابد پیوند و ذات اقدس فرزندان رسیده و در این جهت
مستحق عقوبت بود تا مس حد تربیت یافتگان بارگاه معلی در معارک کارزار جان خود را در راه لعنت
نثار نموده و گران رکابی نکنند و سبب دیگر که بتدریج ظاهر شد آن بود که حضرت اعلی گمان غدری با
برده بودند و در مقام امتحان در آمده رفته رفته از اطوار و اوان گمان بسر حد یقین رسیده و خود را بر اشتمام
این را بچه متوجه بود و اسمعیلی ارزوی که در دیار ای دوهوش صاحب جزو بود و دیگر را استاد … رفته از وی
حوادث متوجه … روزگار خورده بود و حکایت ناپسند افتاد که با وجود آنچه تربیت جاه و بزرگی که
دولت اشرف یافته بود قدر شفقتهای پادشاهانه ندانسته به وساوس شیطانی از راه در رفته طریق عذر
و کافر نعمتی سپرد با چون جم … دلایل واضحه تقدیر اسمعیلی در دار الضرب طبع همایون سکه قبول یافته بود و پرتو
شعور از اسمعیلی تافته دیگر اعتمادی شایسته محلا به تحریک کار فرمایان قضا و فرمانبران قدر
اسباب قتل او آماده گشته الله وردی خان و بعضی امرا و غلامان به این خدمت مأمور شدند و ایشان
منزل او رفته با تمام مهام او پرداختند و روزی که الله وردی خان دست بیان او زده خنجر او را از
غلاف کشیده او دانست که حال چگونه است همین قدر عبارت ترکی گفته که سنده می اولدی یعنی که کار تمام
شده و ذو الفقار خان برادرش خود را الامرای آذربایجان در کمال اضطراب خود را به دولتخانه همایون
رسانیده و منتظر قتل او بوده چه گمان نداشت که با وجود قتل برادری چنان او را زنده نگذارند اما حضرت
اعلی در باب او به مضمون آیه کریمه   عمل نموده خبر لطف و شفقت امری
… بجا … و … فاخره … افراز نموده خاطر پریشان او را اطمینان بخشیدند

و مشارالیه از خلوص عقیدت و صدق بندگی رضای مبارک مرشد کامل جسته عرض کرد که چون ادام
مستوجب عقوبت و مستوجب قتل بشد چرا این خدمت باین غلام مرجوع نشد اما حضرت اعلی بعد از
وقوع این واقعه همیشه ازین حال از جهت اظهار ملال میفرمودند یکی آنکه از توجهات شاهانه که در عرض
چندین سال در تربیت او بظهور آورده بر این مرتبه رسانیده بودند حیف میخوردند و دیگری آنکه مبادا دولت
نشینان بساط عزلت که چیزی از اطوار زندگانی غدار ندارند باو [illegible] و دیگر حمل نمایند بالجمله بعد از کشته شدن
او حکومت هرات بحسین خان قورچی شمشیر شاملو تفویض فرموده و از زمره آقایان ککش سلطان استاجلو را
بر بسته امارت سرافراز فرموده حلقه مار و چاق و ضبط مرغاب فرستاده و مشارالیه حلقه مار و چاق را متصرف
نموده از بالا مرغاب بحیطه ضبط درآورده در آبادانی آنجا سعی نمودن گرفت حکومت هر ولایتی از ولایات
خراسان بیکی از امرای خلاصه مرحمت عنایت شد و درین اثنا ملک جلال الدین خان سیستانی که از صدمات
لشکر اوزبک و دستبرد مردم نعیم خان و برادران ترک ولایت سیستان کرده بدرگاه جهان پناه آمده
بود و از خدمت اشرف رخصت یافته در این هنگام در قندهار بود بملازمت اشرف رسیده حکومت
سیستان که تا [illegible] علیخان شده بود باو اختصاص یافت محراب خان قاجار که حاکم طبس بود از آنجا
عزیمت اردوی همایون نموده در توقف بودند یار علیخان حاکم [illegible] محاصره نموده و دو کماره روز که [illegible]
از نزد او بازآمده و استراحتی نموده بودند او از شهر بیرون آمده با فوجی از اوزبکیه که در توقف بودند روی براه
فرار آوردند محراب خان واقف شده تعاقب نموده او را بدست آورده و سایر اوزبکیه را به تیغ انتقام گذرانید
و او را در هرات بپایه سریر اعلی رسانید و عنایت و التفات یافته حکومت خواف و باخرز باو تعلق گرفت

شرح نور محمد خان با جنود قزلباش قرار داد [illegible] او و حاجی محمد بیک والی بر سر حکومت ملک موروث و بدست درآمدن محمد ابراهیم سلطان بنیروی اقبال شاهنشاه آفاق و مراجعت [illegible]

در آغاز داستان فتح خراسان تحریر پیوست که بوداق خان با فوجی از قورچیان عظام را همراه نور محمد خان
بمرو شاهجهان فرستادند و ایشان تا این ساعت بآن طرف رفته [illegible] محمد ابراهیم سلطان ولد
ترسون محمد سلطان که از بنی اعمام عبدالله خان و خالوزاده عبدالمومن خان جوان صحیح الوجود بود [illegible]
در [illegible] بحکومت قیام داشت از اخبار [illegible] آوازه وصول موکب همایون شاهی
و رسیدن نور محمد خان با لشکر قزلباش که معاون یکدیگر بود فروغ پیوست تزلزل باحوال او راه یافته تاب
پایداری اراده نموده بود که خود را بمرو رساند از راه چهارجوی [illegible] قورچیان عظام و غازیان جنگجو
کالبرق الخاطف او شتافته [illegible] در میان گرفتند [illegible] که در ملازمت او بودند تاب صدمه لشکر [illegible]

نیاورده بعد از محاربه راه انهزام پیمودند محمد ابراهیم سلطان بدست غازیان ظفرنشان درآمده بجمیع
ولایت [illegible] را متصرف درآورده روی توجه بمرو شاهجهان نهادند سلیمان [illegible] و علی محمد سلطان برادر
دین محمد خان که در مرو بود آوازه وصول موکب همایون و ورود نور محمد خان پریشان خاطر گشته اگرچه
که در ولایت مرو اقامت داشتند بل عامه خلق آن دیار را بجانب نور محمد خان که وارث آن ملک بود
راغب یافته لاجرم توقف را محال انگاشته در کمال یاس و حرمان دل از ملک و مال برداشته جانب
[illegible] گشته و بتحقیق پیوست که رایات نصرت آیات شاهی از مشهد مقدس بجانب هرات توجه فرموده
و لشکر قیامت اثر قزلباش اطراف و جوانب خراسان را فرو گرفته اند ازین جهت متوهم گشته که بهرات رفته
[illegible] محمد خان ملحق گردند بالضروره از راه چهارجوی راه شتافتند و اهالی مرو [illegible] و دولتخواهی نور محمد
خان ظاهر ساخته باستقبال او شتافتند و اهالی و سرخیلان قبایل جلایر و [illegible] و سالور و سایر ترکمانان
معدوده و جمعی کثیر به نور محمد خان جمع شده و همعنان ظفر و اقبال بخطه مرو آمدند و مقارن اینحال
خبر فتح هرات و استقبال لشکر اوزبک به ایشان رسیده [illegible] شاهی نوازش درآورده و در [illegible]
ولایت حفظه و سکنه [illegible] دولت همایون آرامش یافت و بوداق خان و امرای قورچیان بپایه سریر
اعلی پیوستند شاهی نور محمد خان را بمسند سلطنت ملک موروث متمکن ساخته محمد ابراهیم سلطان را مصحوب
از غازیان قزلباش بخدمت اشرف فرستادند و در دارالسلطنه هرات بعز مجالست محفل ارم تزیین
معزز گشته منظور نظر عواطف و الطاف شاهی گردید و حضرت اعلی او را بتوجهات خسروانه اطمینان
داده نوید عاطفت [illegible] یافت و او را به طهماسپ قلی بیک کرجی غلام خاصه شریفه سپردند که معزز
و محترم نگاه دارد و همچنین از جانب حاجی محمد خان نیز عرایض اخلاص آیین رسید که چون توجه [illegible]
شهریاری ممالک خوارزم بدستور زمان سابق بتصرف درآمده عرصه این ولایت از خار و خاشاک
ارباب خلاف پاک گردیده و دیگر باره این دولتخواه دیگر باره در سریر عز و جاه تمکن یافته همواره زبان
حال به مضمون این مقال گویاست * اگر هر موی من گردد زبانی * شود هر یک ترا تسبیح خوانی
هنوز از بی زبانی خجلت باشم * ز صد شکرت یکی ناگفته باشم * بالجمله بعد از قضایای مذکوره چند
روزی باغ شهر محل نزول خسرو بهرام مهر گردیده و در آنجا بانتظام مهام خراسان و انجاح مطالب و مهمات
ارباب حاجات و دولتخواهان پرداختند جمعی از اهل خراسان را که در زمان اوزبکیه اخلاص و دولتخواهی
بظهور آورده و در راه دین و دولت سعی و کوشش کرده قلاع خود را محافظت نموده بودند و جمعی را که از ترک
اوطان نموده بعراق آمده بودند انعامات و سیورغالات و خلاع فاخره نوازش [illegible] الاقران [illegible]

اعتبار بخشیدند بعد از فراغ از مهمات مملکت و انتظام احوال سپاهی و رعیت عزم مراجعت فرموده موکب
حضرت قرین بجانب مشهد مقدس در حرکت آمد و قریب یک ماه در آن خطهٔ جنت نشان توقف فرموده
بواجبی بنظم و نسق سرکار آستانهٔ مبارکه پرداختند و خدام و مدرسان و حافظان و سایر عمله و خدمهٔ مکان
و اطعام فقرا و ابنه خوانان بدستور زمان شاه جنت مکان تعیین یافت از قنادیل مرصع و طلا و نقره
و شمعدان و قالیهای کرمانی و جوشقانی و اوانی و ظروف آنچه ضروری سرکار فیض آثار بود سرانجام
یافته در زیب و زینت روضهٔ مقدسه کوشیدند و تا در مشهد مقدس نزول اجلال داشتند هر صبح
و شام بسعادت زیارت فایض گشته از غایت ارادت و حسن اعتقاد اکثر اوقات بنفس نفیس بخدمت
خادمی و فراشی حرم محترم و سایر خدمات قیام فرموده بدان مفتخر و مباهی بودند و چون در خراسان
امری که باعث توقف باشد نماند روضهٔ مقدسه را وداع فرموده رایات ظفر آیات از راه رادکان و خبوشان
بعزیمت استراباد بجانب دشت نجرمان در حرکت آمد **ذکر شکار کردن خاقان بلند قدر**
در صحرای رادکان چون رادکان محل نزول موکب ظفر نشان گردید شوق شکار از خاطر خطیر همایون
سرزده و طرح قمرغه یعنی شکار جرگه انداخته عساکر منصوره بر حسب فرمان جانوران در حرکت آمده بود
که محاسب وهم از تعداد آن عجز و قصور اعتراف مینمود هنوز عرصهٔ جرگه کم فراخ بود که حضرت اعلی بمیان
جرگه در آمده چند نفر گور منظور در آمد اسب صبا رفتار فلک پیما را که بهر گامی بر اسب سریع السیر
فلک پیش گرفتی در آن عرصهٔ نشاط افزا بجولان در آورده عنان بجانب گوره خران انعطاف داده
بعد از تک و تاز بسیار بضرب تیغ آبدار همه را از پای در آوردند و از صبح تا پیشین که عرصه جولان
فراخی داشت با اسب تاختن و صید انداختن پرداختند و یکده نفر از مقربان بساط عزت در رکاب
اشرف تک و دو مینمودند اما رخصت صید فکنی نیافته بودند و آن حضرت نکال بجرای بر سر جنگ آورده
جلوداران تیرهای خدنگ دست دسته چو عقابان تیز پر میرسانیدند و از شست آن حضرت بال گشاده
بصید آهوان و جانوران در پرواز می آمد نزدیکان رکاب اقدس حساب شمار آن نگاه میداشتند
دو هزار و نهصد و شصت و دو جانور بضرب تیر آشنای شهاب حضرت اعلی برخاک هلاک افتاده بود و چون
حلقهٔ شکار دایره کردار تنگ تر شد از امرا و بعضی مقربان رخصت یافته بحرکت در آمدند بعد از لحظه اکثر
مردمان رکاب اقدس و خواص قورچیان و غلامان رخصت گشته شکار انداز گردیدند بالاخره عموم سپاه
رخصت یافته کار بجایی رسید که آهوان تیز تک از تنگ دویدن مانده قدرت حرکت نداشتند باوجود
بحرکت در آمده و او را بدست نگرفتند از بسیاری جانوران صبح رسید اما ع کسی نماند که صیدی

بنامه رسیدم و رام هنوز تا موازی ده هزار آهو در میان جرگه متحیر و سرگردان و بهر طرف میشتافتند
خود را بدست دام عنا و بند و راه مسدود می یافتند از نوادر و غرایب حالات امری غریب از حیوانی
چند مشاهده شد که آن بیچارگان چاره دیگر نیافته بالهام ملهم غیبی روی بجانب حضرت اعلی کرده از عنان
ایستاده بودند آورده انجا با ماس یافته و بر در آن حضرت محیط بعد از انکه دو سه مرتبه بر سبیل طواف
گردیدند همگی پناه به موکب عز و جاه آورده و در همانجا بزانو در آمده خوابیدند و اعلام بزبان حال
ساق کوشیدند به نظر در آمد حضرت اعلی بعد از مشاهده انحال مردم را منع فرموده حکم شد که دیگری متعرض
جانوران نشود بعد از زمانی که وقت غروب آفتاب بود آهوان نفسی آرامیده رقم آزادی بر صفحهٔ
حال ایشان کشیده امر فرمودند که طرف دشت را گشوده راه دهند هیچ آفریده را قدرت نبود که بر آن
جانوران بازمانده کرده و تخمینا دو سه هزار کس شکاری داشته بودند منظور او رسانیدند و همگی راجع نمود
در میان عساکر منصوره قسمت یافت و از انجا شکارکنان از راه خبوشان و سملغان بدشت جرجان
نزول اجلال فرموده و عزم توجه استراباد و نظم و نسق آن ولایات و تنبیه و تادیب متمردان و سرکشان
اوخلو و گوکلان و سایر اویماقات خانی که همیشه متعرض آن ولایت میشدند از خاطر خطیر سرزده عنان
عزیمت بدان صوب معطوف داشتند **ذکر توجه موکب همایون بصوب استراباد و تنبیه متمردان**
و بنا و تعمیر قلاع و رفع فساد هرچند در صحیفهٔ اول در طی وقایع هر سال مناسب مقام برخی از احوال
استراباد و رفتن فتور آن مملکت مرقوم قلم واسطی رقم گشته دیگر باره بتحریر آن پرداختن موهم
شائبهٔ تکرار و موجب اطالت و تجدید مذکار است اما در این مقام مناسب نمود که مجملی از احوال آن ولایت
مرقوم صحیفه بیان گرداند که طالبان سیر و اخبار را اطلاع بر آغاز و انجام آن حاصل آید القصه
دار الملک استراباد از متنزهات عرصهٔ ایران و صحاری و تلکشی آن که از یکطرف بدریای خزر پیوسته
بنزاهت و خرمی در ربیع و خریف یکسان بود و قطعه ایست از روضهٔ جنان و مردم انجا بحلیهٔ ایمان
آراسته در زهد و تقوی درجهٔ عالی دارند اما خالی از اجامره و اوباش هم نیست و بدستور سایر محال
طبرستان گاهی هوای عصیان و طغیان در سر ایشان می افتد و طبقه را سیاه پوش می نامند در زمان
حضرت شاه جنت مکان که امنیت و استقامت ملک ایران در نصاب کمال بود از ضبط حکام هوای
سیاه پوشی از سر بیرون کرده در کمال هموار رعیتی مینمودند اما قبایل و عشایر اویماقات خانی یموت و اوخلو
کوکلان و ایمور و سالور و غیر ذلک که از اتباع والی خوارزم و بقیه ترکمانان مشهورند در کنار آب اترک
که میانه ولایت جرجان و خوارزم فاصله است اقامت داشتند تا کنار رود خانه گرگان آمده در زراعت

ساختند

بسیار در آن صحرای بیابان بوده و مال فراوان به حکام جرجان میدادند و حکام نیز به جهت آبادانی مملکت
مانع نمیشدند تا آنکه رفته رفته آن طبقه سر طغیان برآورده همیشه دست درازی به مملکت میکردند و حکام
استراباد به رفع آن قوم پرداخته به جهت اکثر اوقات حدود استراباد از فتنه و آشوب خالی نبوده شاه
جنت مکان به جهت دفع فتنه ایشان قلعه مبارک آباد در کنار آب گرگان ترتیب داده مقرر کرده بودند که حکام
از شهر بیرون آمده به قلعه نقل نموده در آنجا اقامت کرده به حراست مملکت قیام نمایند که از طایفه ترکمان
مضرتی نرسد و تفصیل قضایای آن ایام در صحیفه اول در طی احوال شاه جنت مکان رقم زده کلک بیان
گردیده و بعد از رحلت شاه جنت مکان که نواب سکندرشان و لشکر عراق و آذربایجان رفته به دفع هجوم سپاه
روم مشغول بودند و امرای خراسان در جوش و خروش با یکدیگر در مقام جدال درآمدند طوایف قزلباش را چندان
مشاغل دست داد که چند سال به ضبط استراباد نپرداختند و آن مملکت از حاکم خالی ماند جماعت یقه ترکمان
خصوصا صاین خانی علیه و اتیمور دلیر شده تا حوالی قلعه مبارک آباد و سه فرسخی شهر آمده رحل اقامت انداختند و قلعه را ویران کرده
فارغ البال نشستند و اهالی استراباد جهت رفع مضرت آن قوم پیشکشها به حفظ حال خود پرداخته احوال ایشان
نیز بالاخره تمرد و عصیان سرایت کرده در هر بلوک متعینی سر طغیان برآورده رسم سیاه پوشی تازه کرده
و در آن بلوک قلعه ترتیب داده تفنگچی بسیار جمع کرده سر به یکدیگر فرود نمی آوردند و هر روز ایام هوای حکومت
و خودسری در سر متعینان و سرداران سیاه پوش افتاد و با ستظهار ضیق طرق و صعوبت راه و بیشه و جنگل
بالکلیه کرده از اطاعت و انقیاد قزلباش سر پیچیدند و محالی که در کنار رودخانه گرگان و دشت صحرا واقع بود
به یقه ترکمان باز گذاشته آن طایفه بهمان راضی گشته به فراغ بال در صحرای دلگشای جرجان ییلاق
و قشلاق مینمودند و از هم سیاه پوشان شهر و بیشه و جنگل و محال صعب المسالک متصرف شدند تا آنکه بعضی اوقات
مرتضی قلیخان پرناک و امامی میرزا خان افشار برادر اسکندرخان به حکومت آن ولایت منصوب گشته به شهر
استراباد رفتند سرداران سیاه پوشان که هر کدام در یکی از بلوکات دم از حکومت و استقلال میزدند
طایفه یقه ترکمان با حامی خود ساخته دم از تمرد و عصیان زده به حاکم باز گشت نکردند و ملازمان حاکم بکفر نیز
منتشر شده رفت و شق از آن ولایت نمی یافتند بالاخره از خوف یقه ترکمان و طغیان سیاه پوشان
در آن ولایت مجال اقامت نیافته با تیغ و جبی بیرون رفتند و از سرداران سیاه پوش خصوصا خواجه
شرف الدین ساروی بی اندامی بسیار صدور یافته جمیع اموال و اسباب و براق از غازیان گرفته برهنه سر
میدادند تا آنکه در خراسان طغیان اوزبکیه قرار گرفت و عبدالله خان اوزبک ولایت خوارزم را تسخیر نموده
حاجی محمد خان ایلی آن ولایت را ولایت کرد حضرت اعلی ملاحظه آنکه مبادا سرخیلان الوس صاین خانی

اطاعت اوزبکیه نموده به وساطت و اغوای ایشان اوزبکیه به ولایت استراباد مسلط یابند و فتنه آن
جانب مازندران سرایت نماید باقتضای زمان و حسن تدبیر آن طبقه ملاطفت آغاز نهادند و در فرو آن گروه علیار
بیک یوره که از دیگر سرخیلان جبت ایل صاین خانی مزید اعتبار و امتیازی داشت و در حوالی مبارک
آباد میبود و به وساطت میرزا بیگ ولد میر ضیاء الدین فندرسکی که مرد دولتخواه و صلاح اندیش بود بخدام
آستان خلافت مکان شاهی اظهار اخلاص و دولتخواهی مینمود حضرت اعلی بنابر صلاح دولت قاهره او را
به ریش خانی سرافراز نموده منشور حکومت استراباد هم بدو فرستادند اما سرداران سیاه پوشان
زیاده اعلی تمکین نمیکردند و او با ایشان به مدارا سلوک کرده بهمین قدر راضی بود که نامی از وی به
نسبت سمت حکومت داشته باشد و خود در کنار رود گرگان میانه ایل بسر میبرد و بعد از فوت او محمد یار خان
پسرش در حکومت بجای پدرش منصوب گردیده و طبقه او خلو با او در مقام خلاف درآمده و بالآخره او را
در دست جماعت او خلو بقتل رسید قلیچ خان برادر کوچکتر به پایه سریر اعلی آمده منشور ایالت استراباد
حاصل کرده مهم او نیز از طغیان و بی اعتدالی گروه او خلو نسقی نپذیرفت تا در این سال که رایات
حضرت آیات شاهی به تسخیر خراسان در حرکت آمد در حین استعلام نزول جلال واقع شده متوجه ضبط
ولایت جرجان شده حکومت آن ولایت به فرهاد خان که حاکم مازندران بود تفویض یافت و او
داروغه خان خود چنانچه سابقا مذکور شد با ملک فرستاد و چون طنطنه وصول رایات ظفر آیات شاهی
در آن حدود طنین آوازه گشته تزلزل در بنیان ثبات و قرار متمردان خود سری افکنده بود و فقا بیست
مازندران که به ولایت استراباد پیوسته متصرف قزلباشیه درآمده بود سرداران سیاه پوش از تمرد نادم شده
غیر اطاعت چاره نیافتند و به درگاه جهان پناه آمده در سفر خراسان مرافقت اختیار نموده بودند
بعد از قتل فرهاد خان حکومت آن ولایت به حسین خان قاجار نامزد شده چون به جهت دفع فتنه او خلو و
یقه ترکمان و نظم و نسق استراباد توجه موکب همایون به آن صوب پیش نهاد همت والا بود در این وقت
که دشت بحریان محل نزول اردوی سعادت نشان گردیده اکثر آغرق اردو و سپاهی لشکر را از راه بسطام
به عراق فرستاده با خلاص ملازمان رکاب اقدس و امرای عظام روی توجه بآن صوب آوردند جهت
قلوب طایفه یقه ترکمان محمد قلی بیگ میر آخور باشی جغتای آوردند که از مقربان بساط عزت بود و نزد قارنجی
میرزا خلو که در سمت راه اقامت داشت فرستاده احکام استمالت باسم قبایل ترکمان عز صدور یافت
که چون ایشان از قدیم الزمان سلاطین خوارزم تعلق دارند و اکنون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم
و اولاد او که از حوادث روزگار پناه به سایه دولت شاهی آورده اند مدتی در ظلال اقبال همایون بسر

خبر

چیره دستند همین معاودت و معاینهٔ نهضت همایون مجدداً بر مملکت موروث استیلا یافته خود را از منسوبان جاه
همایون میشمارند ولی فی الحقیقه منسوبان حاجی محمد خان با تعلق دارند باید که باتفاق محمد قلی بیگ باستقبال
موکب همایون آمده بعز بساط‌بوس سرافراز گردند و اصلاً وصول موکب همایون و عذر عقد بخود راه ندهند
که هرگاه ایشان در جادهٔ مقام قدیمی سالک گشته پای در دامن ادب پیچند جز لطف و شفقت امری دیگر
دربارهٔ ایشان بظهور نرسد و موکب همایون بعلاوه وزی اقبال و راه یابی سرداران سپاه و توپ
بتعاقب او از راه درهٔ گبود جامه در حرکت آمده قاربخان او حلو تخت محمد قلی بیگ را باعزاز و احترام
مردود قرار داده که با سایر پیران و ریش سفیدان اوس شوره مردود همگی را باطاعت و ایلی و انقیاد دعوت
اعلی ترغیب نموده در موافقت مشارالیه تا آستان بوس شتافتند اما جهلای آن قوم که چندین سال
بود که از خوارزم خود را باز کشیده در میانه بخودسری بر آمده بودند و در این وقت اطاعت و ایلی خود نیز
میکردند از قرب وصول موکب عز و جلال اندیشیده کمال سراسیمگی بحال ایشان راه یافت و از آمدن
پای سریر اعلی تقاعد ورزیده در مقام فرار شدند و بجانب اترک کوچ کرده جمعی از جهال آن طغیان
که سالها با توسن خودسری در بادیهٔ تمرد و عصیان تک و تاز نموده بودند جا بر سر خرگاه محمد قلی بیگ
آمدند و ملازمان او بمدافعه او قیام نموده بین الجانبین جنگ و جدال وقوع یافت و محمد قلی بیگ
با چند جا زخم هالک شده چند نفر از ملازمان او درجهٔ شهادت یافتند و اموال او را غارت کرده
از عقب قوم شتافتند بعد از ورود این خبر حضرت اعلی همان روز از گبود جامه بیرون آمده به تعاقب آن
ایلغار نموده شب بیورت ایشان رسیدند که خیمه و خرگاه و آلاچوق بر جا گذاشته فرار نموده بودند
و آن شب بود ظلمت در نهایت تیرگی که از چاه ویل نشان میداد و هوا از کم گشته چشم سحاب از اشک غلطان
باز نمی ایستاد **بیت** شبی از تیرگی چون حبهٔ کاکل • شبی تاریک تر از چاه بابل • هوای تیره گون
آن شب تار • سبق برده ز جعد سنبل یار • چنان تیره که آن شب تا سحرگاه • نبردی دست سما
سوی راه • حضرت اعلی شاهی ظل الهی اراده داشتند که تا بقاربخان نرسند و از راه دست بیاده
عنان از ایلغار باز نکشند و هیچ مکان نزول نکنند دولتخواهان حکمت اندیش که بتجربهٔ روزگار عهد شب
بوده عرض کردند که چون دستور نیست که در شب ظلمانی پادشاهان بنفس خود در پای تعاقب غنیمه
اگر حضرت اعلی که بنور رای ثاقب حوادث چینی را در آینهٔ خیال مشاهده میفرمودند و همیشه رای صواب
نمایش با صورت قضا و قدر مقارن افتاده کارها بمراد در امور سلطنت و زمام برداری امثال آن حضرت
صدور یافته دستور العمل سلاطین روزگار است تصدیق قول نیک اندیشان فرموده در یورت ایشان

فرود آمدند

فرود آمدند چون مطلب اصلی از استرآباد آن بود که آن ولایت و ملک را از آن خس و خاشاک ارباب طغیان
پاک سازند اردوی آغروق را در آنجا گذاشته برخوردار بیگ امین توپچی باشی را با جمعی تفنگچیان محافظت اردو
معین فرموده چون طلیعهٔ صبح صادق نمایان شد با آنکه هوا همچنان تیره و ابر قطره‌فشان بود چنین دولت
و اقبال سوار شده در کنار آب اترک بکوچ قبایل او علو رسیدند قاربخان با صغر ابا از خیل و حشم جدا
شده با معدودی بجای از آب اترک عبور نموده راه دشت پیموده خیل و حشم بی سر عساکر ظفرقرین جام
گشته مردان طعمهٔ شمشیر آبدار و نساء و صبیان گرفتار و اموال و اسباب و مواشی و اغنام بیاد غارت داده
رفت و چون معلوم نشد که قاربخان بکدام طرف فرار نموده عنان از تکاپوی آن دشت بی آب باز کشیده
نصب رایت انعطاف دادند و در کنار رود گرگان حوالی گنبدی که مدفن شمس المعالی قابوس بن
بود با رود طی شدند و در آن مرحله کوچ واقع شد در پای قلعهٔ مبارکباد نزول اجلال واقع شد و ریش
سفیدان سایر قبایل صاین خانی از امور کلی و سالار و عسیر هم بهدمان غضب شاهنشاهی اندیشه ناک
گشته پای سریر اعلی آمده نوازش یافتند و رای صواب نمای بتعمیر قلعهٔ مبارکباد متعلق گشته اطراف
قلعه بر امرا و عساکر قسمت شد شروع در کار کردند در عرض دوازده روز حصار قلعه که در نهایت وسعت و
بزرگی بود باتمام یافت و بخاطر اشرف رسید که چون در میانه سرداران سپاه و بوسی کسی که ایام تسلط
بکام و استقامت ملک در پادشاه رعیتی و زبان سن نموده باشد نمانده و جوانانی که در این عصر بعرصه آمده اند
قریب به بیست و پنج سال زیاده است که حاکم مذهب خود را حاکم تصور نموده اند و بکار غرور در دماغ ایشان
جایگیر شده حزم و احتیاط مقتضی آنست که این طایفه را فی الجمله از خواب غفلت بیدار سازند لاجرم
بعد از اتمام قلعه روزی جمیع سرداران سپاه و بوسی را طلب فرموده به لفظ گهربار ایشان را مخاطب فرموده
که چند سال این مملکت از حاکم صاین خانی و از جمله ضبط و نسق عاری بود شما هر یک بجهت حال خود از
رعیتی عدول نموده و هم در عرصهٔ سپاهیگری نمانده و از خوف یکدیگر و آسیب طایفهٔ ترکمان سپاه و بوسی
جمع کرده بی التماس از شما بد برای زبان سن تیر وقوع یافت اکنون که از اعمال سابق شما که در زمان
واقع شده اغماض عین فرموده کان لم یکن انگاشته ایم الحال چون حسب عنایات الهی و سطوت قاهرهٔ شاهی
حوالی مملکت مهیا امن و امان گشته ممالک طبرستان و جرجان و خراسان تمکن را آب و رغاب در تصرف
اولیای دولت قاهره است و سلاطین خوارزم در کنج طریق اطاعت و انقیاد دست بسته و منتظر اوامر
خانی بجزای خود رسید و بقیة السیف سر حلقهٔ بندگی در آوردند و حاکم ضابطه بهر اردابی مملکت قیام دارند و
بعد از تعدی ارباب وجود رسیده اجابی حسن امید اینی است و در احضور رت ایشان را احتیاجی نیست

نگاه داشتن نخواهد بود باید که قلاع خود را منهدم ساخته اسلحه و یراق که دارند بسرکار حاکم دهند
که در قلعه مبارک آباد آورند و در انجا اقامت نموده به دستور قدیم بزراعت و عمارت و رعیتی مشغول گشته
رسم سیاه پوشی را مفقود گردانند که هم حاکم مملکت از ایشان و هم ایشان از حاکم ایمن بوده محل اعتماد
گردند که چون آن جماعت بجز انقیاد چاره نداشتند متقبل اینمعنی شدند و حضرت اعلی هم هر یک را بیکی از
معتبران قزلباش حواله نموده در گرفتن یراق بنوعی مبالغه فرموده بودند که اگر من بعد یک قبضه شمشیر بلکه یک چوبه
تیر در خانه احدی ظاهر شود خون او هدر باشد مجملا طبقه سیاه پوش که آن زمان در ولایت استراباد گردن بطوق
فرمان نهاده بودند و از غایت بیعقلی یکدیگر را از   که بحسب ظاهر بوده اند نکوهش نموده آثار خلاف
و علامات نفاق از اطوار ایشان مشاهده رفت و القصه که بقاعده قرار یافته بود قلاع ایشان انهدام
یافته چندین هزار تفنگ و زره و کیش و کمان بقلعه مبارک آباد جمع شده و کجهای سرداران قزلباش بقلعه رکاب
رسید در خلال این حال روزی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بشهر تشریف برده بودند ناله و نفیر عورات و بچگان
از تظلم و دادخواهی سپاه و سیاه پوشان بکره اثیر رسید چه در ایام هرج و مرج از طبقه نسبت بمردم شهر
استراباد که اکثر زهاد و عباد و صلحا بودند بی اعتدالی بسیار بظهور آمده هر کس ملک که آنرا متولی داشتند
شب با فوجی از حزب شیطان بر سر خانه ایشان رفته تنها قتل داده ما عرف ایشان را بزجر و تعدی بتصرف
و از جنگ عرض ارباب ناموس اندیشه نکرده بی ناموسیها بظهور می آوردند بتخصیص خواجه شرف الدین
ساوری که دو مرتبه با گروه انبوه سیاه پوشان خود بر حمام زنانه آمده علانیه با هزاران زن ستاده و بیگ
عورات برهنه را بعنف بیرون آورده بطریق اسارا با گروه هنگ سپاه در برده بعد از ایامی بیگ را جهان
سنزوحشه اند جزای اینگونه بدکاران نداون هر چند در ایام هرج و مرج باشد در میزان عدالت و معاش
دارائی سلاطین که ظلال ربوبیت اند سنجیده و پسندیده نمینمود و خاطر صفا و ستمدیدگان بی سیاست
کاران طغیان می یافت و ساحت مملکت را از خار وجود اینگونه بیباکان پرداختن اولی مینمود
چه بد کردی مباد ایمن ز آفات ۰ که واجب باشد از گردون مکافات ۰ بالجمله رای جهان آرای و خاطر
خطیر معدلت انتمای بجزای ستمکاران خود رای قرار گرفته در روزی که متوجه حال سادات و علما و ارباب
عمایم و اصحاب رقعات بودند سرداران سیاه پوش را بتقریب تحقیق حال بسطقه مجلس همایون حاضر
ساختند که ظاهر شود که آن جماعت و اولاد و اعقاب ایشان بحالت اصلی باقی مانده اند یا در سلک
اجامره و اوباش در آمده داخل سیاه پوشان گشته اند بعد از فراغ ازین امر حضرت اعلی خواجه
شرف الدین ساوری بتحقیق آمده رفت مرتضی قلیخان پرناک میفرمودند که بچه کیفیت باستراباد آمده و چگونه

رفت خواجه نادان در طی آن احوال باسپه داری انکه حضرت اعلی زلات ایشان را که در زمان هرج و
مرج واقع شده بعفو فرموده اند از کمال بیعقلی و بی اعتدالی خود در خفت و بی ناموسی که بمردم او
قزلباش کرده بود نقل نمود چاپلوسی چند کرد که شاید باین سخنان از تلاطم امواج بحر غضب شاهانه ایمن
گردد اما چون تیر آه مظلومان و دعای مستمندان بهدف اجابت اقتران یافته بود و انگیزه سیاست طغرا در
صحیفه تقدیر از روی سرنوشت گشته این چاپلوسی و شیرین زبانیها واقع قضا نگشت و همگی گرفته شده در
همان زمان بسیاست ایشان پرداخت خواجه شرف الدین ساوری را از اعضا قطع کرده هر عضو را
هر یک محله و دروب بر در حمام آویختند و بعضی دیگر را بعقوبت تمام بقتل آورده اجساد خبیثه
ایشان را عبرة للناظرین از دروازه های شهر سرنگون ساختند و چند نفر دیگر را چشم کنده بجهت عبرت
خلایق از دست گذاشتند مجملا هریک از ستمکاران مذکور بعقوبتی که سزا و بجزای عمل یافتند
غلغله فتح و انبساط خلایق و شعف و سرور ایشان بایوان کیوان رسید و درازی دولت روز افزون
گوشها و دلهای آرمیده آرامش دیگر یافتند و جراحت ناسور دلخستگان التیام تمام پذیرفت
و بعد از انکه رایات جلال متوجه عراق شد حسین خان حاکم استراباد نیز حسب الاشاره همایون بتفحص
حال ارباب طغیان پرداخت از هر کس ملاحظه سیاه پوشی داشت از میان برداشت در سلب آلت جار
بنوعی مبالغه کرد که اگر کسی بعد ازین دیگر بدست داشته باشد شست او را بریده از کمر بیرون آورند
طبقه سیاه پوشان در کمال خوف و هراس سیاه پوشی از سر بیرون کرده پای در دامن سلامتی و رعیتی
کشیدند و آن ولایت بدستور سایر ممالک ایران مهبط امن و امان گشت **در بیان در آمدن الوند دیو**
مازندرانی و توجه موکب نصرت نشان بصوب مازندران و توجه آن ولایت حضرت اعلی شاهی ظل
اللهی بعد از فراغ از مهمات استراباد بجهت بدست آوردن الوند دیو و سایر ان مازندران که هنوز در بیشه
خلاف و طغیان مانده بودند عزم توجه آن صوب جزم کردند قرار داده خاطر اشرف آن بود که اگر در
در مازندران توقف لازم آید طرح قشلاق انداخته اقامت فرمایند که چون بیشه و جنگل از برگ و بار
عریان گردد اورا با هر کس که هوای یاغیگری و طغیان در سر داشته بدست آورده تا عرصه آن ولایت
مشتبه نشان از ارباب طغیان و متغلبان پاک کرده و بجانب عراق حرکت فرمایند و اعیان مازندران
نیز بوعده و وعید حسنه گردانیده به پیدا کردن الوند دیو و یاغیان تکلف ساختند و جمعی را مشیر از
همایون تفحص و تجسس ایشان مامور فرموده روانه نموده این اخبار بالوند دیو رسیده راه نجات مخفی در
استیمان و آمدن بدرگاه فلک نشان یافت بخت کس خود بدرگاه معلی فرستاد و شهزاده پاک طینت

نیکوسرشت یعنی نواب مستطاب علیه عالیه مهد محفه حضرت اعلی که رحمة للعالمین است توسل جسته
که اگر از خدمت اشرف درخواست گناهان این گنهکار فرموده متقبل عفو تقصیرات من گردند از سر قدم
ساخته بدرگاه عالم پناه شتابم و جان و مال و عرض و ناموس در امان است و الا دانسته باشند که ان شاء الله تعالی
تا رمق شمرده نشود حرکت از مازندران هیچ طرف نمی‌کنیم الوند دیو از توبه و عطوفت و جانبخشی مستظهر گشته
تکیه بر مروت شاهی نموده روی امید بدرگاه جهان پناه آورده خود را بدولت همایون انداخت و حضرت
اعلی حسب الوعده او را نوازش نموده رقم عفو بر زلات او کشیدند مشروط بر آنکه هوای سواد کوه
و آن نواحی حکومت آنجا از سر بدر کرده با فرزندان و اهل و عیال بعراق آمده مرفه الحال در ظلال دولت
ابد قرین بسر برد و از بیم آفت و بیم مخافت ایمن باشد شاه رالیه از عاطفت و جانبخشی کلاه و شال و دماغ
انداخته حیات چند روزه را غنیمت شمرده با فرزندان و متعلقان بعراق آمده و بشیر از رخصت نموده
به اطراف حمل نموده و خاطر اشرف از دغدغه طغیان او فراغت یافته چند روزی سیر و شکار مازندران
مشغولی فرمودند و هر کس را مظنه فتنه انگیزی و طغیان بود بعضی سیاست یافته بعضی بعراق کوچ داده
محلات ساحت ملک مازندران جنت نشان که از نیاکان با حضرت اعلی اختصاص داشت
جرجان از خس و خاشاک ارباب طغیان پاک گردیده کل ممالک دار المرز و طبرستان و جرجان و مازندران
و رستمدار و کیلانات و کسکر و طوالش تا سرحد شروان که در قرون ماضیه میانه چندین ملوک و حکام
ذوی الاحتشام انقسام یافته بود صافی گشته عرصه آن ولایت که همیشه از شورش و فساد و نزاع حکام
چون زلف بتان برهم زده و پریشان و مسلوب بود قاهره شاهی رنگ دار الامان گشته خاطر عجزه و زیردستان
چون دلهای آرمیده و اطمینان یافت و رایات همایون فال همعنان ظفر و اقبال از راه دامنه کوه دماوند
ماهیت عقبات صعب و از اشجار محاج شهر و سپاهان جنت و جا مصداق این بیت افتاد

فرازش قبه ملبه ونشیبش ... زنجم نگون زنجیدن مراتب

در آن وقت زیاده از یک نیزه برف
روانه عراق گشتند و لشکر ظفر اثر در آن راه تشویش و تعب کشیدند چنانچه حضرت اعلی پیاده طی آن
خود را بدست مبارک ... ره باریکی بهم رسیده بود و عبور از آن
بحر نیلگیک میسر نبود پیاده رفتند و از آنجا بسعادت و اقبال بقصبه ... رسیده و از آنجا بدار السلطنه
قزوین روانه شده مستقر دولت ابد ... از ورود موکب ظفر نشان نزاهت و خرمی از سر گرفت
و خلایق باستقبال موکب همایون شتافته نثارهای شاهانه ... فتح خراسان و آمدن
بالی ملک ستانی ملک گیتی ستان باطراف و اکناف رسیده و در آن حضرت نشان معموری

آباد و سبزی کشیده و زینت افزای عالم شادمانی گردیدند و چون که منصور و رامیا کس و اوطان رخصت
داده اند از قزوین عنان عزیمت بصوب دار السلطنه اصفهان انعطاف داده و در هر ساعتی که قزوین را
بکوکب سعد بین مقارنه اتفاق افتاده از ربیع و مقارنه برکنار رود و باغ جهان و نقش جهان
از چهار سمت جهان به بازکی عطرهای آغاز نهاده و زمستان را بکمال بهجت و سرور در آن بلده
جنت نشان بپایان رسانیدند **ذکر بعضی از سوانح قضایا که در سفر خیر اثر خراسان باراده
تقدیر ملک منان سمت وقوع یافت** از سوانح این حال که در سفر خراسان بوقوع پیوست در دار السلطنه
هرات میرزا علی بیگ کرامیلو را که در سلک یوزباشیان شاملو انتظام داشت برسم رسالت بجانب
هندوستان فرستاده و مکتوب صداقت اسلوب محتوی بر حقیقت فتح خراسان و بیان محاربه با عبد
محمد خان بحضرت پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه مرقوم قلم عنبرین رقم منشیان عطارد نشان
گردید و همچنین قلی بیگ ایشیک آقاسی عرب گرلو را برسالت روم تعیین فرموده مکتوب نشان بسلطان
محمد خان بن سلطان مراد خان فرمانفرمای ممالک قیصری نوشته از فتوحاتی که روی نموده بود اعلام داده
عواطف و الطاف شاهانه که در این سفر خیر اثر نسبت بعموم رعایا و زیردستان عراق سمت ظهور یافته
آنست که مواز یکصد هزار تومان عراقی که از عطای الهی که در این حال خیر مآل گشته بود از
بقیه هر ساله تخفیف و تصدق فرمودند اول تخفیف وجوه چوپان بیگی است که از مستمره کوسفند بار
میشود و قریب بیست هزار تومان عراقی هر ساله از آن وجه بتحصیل می پیوست از ابتدای فرمت
خراسان الی یومنا هذا اهل عراق پایمال رجال اعدا و عساکر حضرت نشان خراسان هر طبقه نهان
گرده تعب و تشویش بسیار کشیده دو حضرت اعلی در ازای آن بیکجه مبلغ وجوه چوپان بیگی ایشان را
بتخفیف مقرر داشته تصدق فرمودند که من بعد بیکدینار از احدی بدین علت بازیافت نشود و
دیگر تخفیف و بنیادی خیج دینار عمل کرده حکامست که بر در ایام در عراق معمول شده بود چون خلاف
قانون قدیم بود و دستور العمل زمان شاه جنت مکان بازیافت نموده رسم محدث که معمول ساخته بودند
منسوخ ساختند و آن وجه زیاده از پنجاه شصت تومان میشد دیگر تخفیف مال و منال یکساله کل اصفهان
بود که قریب بیست هزار تومان میشد دیگر از وجوهات و پیشکش که از اهل صفاهان بظهور آورده بودند
بارباب و رعایا بخشیدند و الحق عطایای عطا بود که از کمال رافت و رعیت پروری و نهایت شفقت و
مرحمت گستری بظهور آمد امید که ذات خجسته صفات این پادشاه والا جاه و دوام بیفشه درگاه آنکه
که از غایات و عنایات مصون بوده پرتو انوار معدلتش بر مفارق عجزه و زیردستان ممتد و پاینده باد

سانحه در اثنای سفر روی داد کشته شدن ولی خان میرزای ولد علیقلی خان تواده ورمش خان شاملو است

که بین الاقران بشرف مصاهرت این دودمان امتیاز داشت بدست صالح نام جوانی تبریزی که از جمیع

خدمتان محفل بهشت آیین بود امیخنی بر عقلای روزگار پوشیده نیست که در همت ملک پرور این

سلسله جلیله ابد پیوند که جهانیان نعمت کرامت ولی نعمت کلی انست که منبعان آقای خود که خواجه سالها

بیکدیگر فرزندی بار و برادر داشته در حفظ ناموس یکدیگر کوشند هر کدام بچشم خیانت بدیگری نگرند

مذهب ارباب و غیرت مستوجب زجر و عقوبت است و ولیجان میرزای مذکور از غایت جهل و عدم

مخافت و شعور همانا بگمان و در بند صالح مزبور با طاعت اظهار محبت و مهربانی خاص مینموده و در اثنای

سفر خراسان شبی که در حوالی جاجرم و ولیجان میرزا در مجلس بهشت آیین در حالت کیفیت باده و عدم

شعور بیرون آمده صالح از عقب او رفته تیغ تیز و شمشیر خونریز از نیام از پای درآورده و همان ساعت بار

گیشته جوهر اشرف رسانیده در عالم غیرت چون پسندیده طبع اشرف بود مورد تحسین گردیده

جسد او را صبح در همان مکان نهاده برادر و ملازمانش رایا را نبود که بمنزل او بپردازند صبحی ملازمانش

رخصت دفن حاصل کرده نعش او را بجیس خان میرزای برادر کوچکتر او نیز با برادر که همراه

بود شفقت شد **سانحه** انکه در اوایل این سال جماعت اخلاطیه زنگان بابا محمد خان ولد علیار آقا

که بعد از پدر بحکومت استراباد منصوب شده بود در مقام عناد و خلاف درآمده طبایف الحیل باده

یافته در آغاز جوانی که مبتدی مرحله از مراحل زندگانی طی نکرده بود نهال عمرش را بصرصر تیغ تیز

آبدار درآوردند قلیچ بیگ برادر کوچکتر او با وجود آنکه عزو جاه آورده شرف بساط بوسی دریافت

و بمنصب برادر مورد الطاف شاهانه گشته بحکومت استراباد سر بلند شده اما چنانچه باید و شاید

بلوازم حکومت سرداشت پرداخت و زیاده مکنی نیافت تا انکه رایات نصرت آیات از سفر خراسان

عود نموده متوجه استراباد گردیدند و طایفه اخلاطیه چنانچه گذشت بجزای ناصواب رسیدند قلیچ خان

حسب الامر اعلی کوچ و متعلقان چپه برادر را برداشته بعراق آمده سایر ریش سفیدان بود و سالور

سیما نظر بیک مشهور بنظرکرده غیر ملازمت حسین خان حاکم استراباد و نزول جلال داشت و ذوالفقار

خان برادرزاده خان بنوازش بیکران اختصاص یافته بدستور سابق بحکومت آذربایجان منصوب

گردیده رخصت رفتن یافت چون جواد تیزگام خرام قلم در مضمار سخن گذاری بعد از آن طایفه نکته و تا ز

نموده سوانح این سال همیون فال را بصحیفه بیان نگاشت رجا واثق است که همت ملیسه انوران کامکار

و مساعدت بخت بیدار همعنانی نماید که در عرصه قضایای سال آینده بتکاپو درآمده آن مرحله را

نیز رجب

نیز رجب آرزو طی نموده دست عنانی نکند الله ولی التوفیق **آغاز سال فرخ فال شکوازیل مطابق**

سنه هزار و الف که سال سیزدهم جلوس همایونست بار نوروز همیت قدح جام • فرخ آغاز

گشته و خوش انجام • از برای نشاط سبزه و عهد • کشته اسپیده و خوش آرزوی عهد • گشت فیض هوا

چون دل جام • خرمی بخش خاطر ایام • نوروز عالم افروز این سال مبارک فال روز یکشنبه

بیست و سیوم شهر شعبان المعظم افتاده و جعفی خاقان مشرقی اعناب آفتاب بر مسند حمل الشرف برآمده

ساحت جهان را از طغیان لشکر خارگیری پرداخت و چمن زمینش نضارت و خرمی افزوده عالم را

رشک نگار جنان ساحت سبزه و گلشن بستان در باغ جهان آرای نقش جهان که از شکوفه و ارغوان رشک

روزگار عنبر آگین بود ترتیب جشن عالی فرمان داده امرا و معتبران دولت و ارکان دولت قاهره و اهل

صفیان و طبقات انام که در پایه سریر والا مصیر بودند در آن باغ دلکش بر دور باغچه باغ مجلس بهشت آیین

ترتیب داده و چپ و راست جاها معتبران عزیزه آراسته چراغها بر آن تعبیه کرده **بیت** ز بسیاری شمع

نور چراغ • دل دوستان فلک ماند داغ • چو عکس چراغان نمودی در آب • خجل گشتی از نور

آفتاب • ز عکس چراغان در آب روان • نموده آتش و آب با هم قرآن • شده یار در بزم جوش

بزم آرا و کامرانی ملازمان رکاب و زنان بل عمومی برآید هر شب با بتان نامسیم • که چون شیر و شکر چو ابیات

دیبا • در آن عشرت سرای شادمانی • گشوده درهای دوستکامی • و تا بشان روز بساط عشرت

و شادکامی گسترده ابواب بهجت و خرمی بر روی خلایق گشوده بود بعد از ملال از آن حال رای عالم آرا

متوجه امور مملکت داری گشته دیگر باره جهت تجدید طواف روضه مطهره امام ثامن ضامن و استیصال مهمات

خراسان و استطلاع احوال ماوراءالنهر اوزبکیه داعیه سفر خیر اثر نمودند و نیز مذکور میشد که نور محمد خان

انکه او زنکیه ناامیان که ملازمان و ملک پروده قدیم این اداوان بودند در هنگام تسلط عبدالله خان

با دهیوقانی نموده بعبدالمؤمن خان پیوسته و او را از ملک مرورود استیلا یافت آن طبقه بدان آن

نکرده و آخرالامر مرا اطوار و آیین قزلباشی مشاهده نموده با او در مقام عناد و نفاق اند معاونت نور محمد

در استحکام مهم او نیز کمی فی الحقیقه نصب کرده نواب همایون بود محرک آن داعیه گشته انصار این

عزیمت برای ما فی صاحب نمود بعد از انقضای ایام بهار که محصولات تحصیلات رسیده بود و عنان

عزیمت بصوب خراسان معطوف داشتند سوی مسجی که همیشه ملازم رکاب اقدس اند و دیگری از

امرا و عساکر ممالک را احضار نفرمودند و در مبادی این سفر خیر اثر از جانب پیر محمد خان و امرای بخارا

با نفاق ملازم نور محمد خان بپایه سریر والا آمده مکتوب صداقت اسلوب و عرایض اخلاص آورده

خلاصه مضمون بعد از رسم تهنیت و شادی مخلصانه آنکه فرزند اعز ارجمند محمد ابراهیم که از تبار پادشاه
مرحوم خان و بنی اعمام عبدالله خان این مخلص دولتخواه است و در باب او ذکر وقایع روزگار زمان گذشته بود
در این ولا چنین مسموع شد که با او بمقتضای مروت جبلی که از اجداد معصومین میراث داوند عمل نموده
منظور نظر شفقت کرده‌اند و چون نوبت سلطنت این ولایت حسب الارث بمخلص رسیده داد
محبت را بتقدیم رسانده است اگر عنایت شهریاری آثار رخصت این بار دهد به عنایت و رحمت در مخلص نموده
اما امرای بخارا به نور محمد خان را این باب متوسل گشته به انجام نمودند که بالضروره بسلطنت پیر محمد خان
راضی شده‌ایم اگرچه از دودمان سلطنت و بحیثیت ارث شایسته پادشاهیست اما مرد درویشی است
کنج فراغت و قناعت بر شاغل سلطنت ترجیح داده که لازمه مملکت داریست رواج نرسیده‌اند و بر سبیل
خللها در امور ملک و ملت پدید آمده باقی سلطنت بر ولایت سمرقند استیلا یافته کوس مخالفت میزند در
بلخ طرحی دیگر افتاده اکنون سلطنت ماوراءالنهر و تقاعد می پادشاهی که اختیار کرده
بحیث ارث و استحقاق شایسته‌تر از محمد ابراهیم سلطان نیست ملتمس آنست که آن حضرت وسیله
شده از خدمت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی استدعا نماید که او را رخصت این دیار دهند که مردم
آن ولایت را در دست خود گرداننده که در مدت عمر با منسوبان درگاه شاهی برادرانه و مخلصانه سلوک
نماید و من بعد میانه طبقه اوزبکیه و قزلباشیه طریقه اتحاد و دوستی مرعی باشد چون از نوع حال که محمد
ابراهیم سلطان را از زیاد و بخدمت اشرف آورده مکنون خاطر اشرف شده بود که او را بر مسند سلطنت
ماوراءالنهر متمکن سازند این مسئول درجه قبول یافت و قرار یافت که از مشهد مقدس یکی از امرای عظام را
همراه او برده نزد نور محمد خان برده فرستند که اگر امرای بخارا در قول خود صادق و راسخ باشند باستقبال
بر وجه احترام آمده و نور محمد خان را در آن عهد و میثاق کرده خاطر از عذر و نفاق جمع نموده او را
روانه نماید اما چون رایات نصرت آیات بحفظ سمنان رسیده اخبار ماوراءالنهر رسید که میان پیر محمد
خان و باقی سلطان محاربه واقع شده و پیر محمد خان بدست باقی سلطان بقتل رسیده اکثر امرا کشته
شده هدای نظری که موسس مراتب امور دولت پیر محمد خان بود از معرکه بیرون آمده بمرو آمده است
و باقی سلطان بر بلده بخارا مستولی شده اوزبکیه طوعا و کرها قدم در وادی متابعت او نهاده و تمامت
مملکت ماوراءالنهر را بحیطه ضبط در آورده بعد از استماع این خبر حضرت اعلی مقرر فرمودند که نور محمد خان
هدای نظری را به درگاه جهان پناه فرستند که از تقریر او بر کماهی حالات اوزبکیه اطلاع تمام حاصل
شود و در باب محمد ابراهیم هر آنچه مصلحت وقت باشد عمل کرده اکنون بنابر ربط سخن برخی از وقایع

ماوراءالنهر را بحیطه و بیان احوال باقی سلطان که بچه کیفیت بر مسند سلطنت عروج نمود نگاشته کلک وقایع
نگار می‌شود

ذکر وقایع ماوراءالنهر و بیان احوال باقی خان

سابقاً نگاشته
کلک سخن پرداز گردید که بعد از قتل عبدالمؤمن خان اعیان اوزبکیه بخارا پیر محمد خان که از اولاد
عبدالله خان و سلاطین نادرهای دودمان جانی بیگ بود پادشاه کردند و چون خبر قتل عبدالمؤمن خان
در بلاد ترکستان اشتهار یافت توکل خان قزاق ماوراءالنهر را از پادشاه صاحب جاه خالی یافته لشکر بی
شمار از قبایل ترکستان و اوزبکان صحرانشین سخت کمان جمع آورده بعزم تسخیر آن بلاد روی توجه بدان
صوب نهاد اکثر امرای آن ولایت مقاومت با آن لشکر انبوه و حشر گروه نکرده در حیز قوت و قدرت
خود ندیده طوعا و کرها مطیع و منقاد گردیده گشتند و توکل خان ولایت ترکستان و ماوراءالنهر سیما حتی
اندجان و تاشکند و سمرقند تا میان کال متصرف درآورده و ایشم سلطان برادر خود را با جمعیت هزار کس
در سمرقند گذاشته خود با هشتاد هزار کس روی به تسخیر بخارا آورده و چون در آن وقت زیاده بر دوازده
هزار کس در بخارا نبود پیر محمد خان با امرای بخارا صلاح در بیرون آمدن و جنگ صف ندیده برج و باره
شهر را استحکام داده همت بدفع آن سپاه گران مقصور گردانیدند و توکل خان آن شهر عظیم را
محاصره کرده چون لشکرش پراکنده شده بر دور شهر محیط گشته مبارزان بخارا هر روز از یک دروازه
بیرون تاخته آتش محاربه می‌افروختند و خرمن عمر جمعی را بشعله تیغ آبدار می‌سوختند یازده روز چنین
الغرض آتش محاربه اشتعال داشت روز دوازدهم عموم لشکر بخارا در ارباب جلادت و اهل دلان
اجتماعی بیرون آمده از طلوع آفتاب تا غروب میان هر دو محاربه عظیم وقوع یافت و در آن روز بخاراییان
آثار غلبه ظاهر آورده شکست بر لشکر قزاق افتاد و توکل خان از مقام خود حرکت کرده منهزم باردوی خود
آمده و اکثر لشکر با کثرت متفرق و پراکنده شده روی بصوب فرار آوردند و چون شب میان درآمد
لشکر اوزبکیه مظفر و منصور بازگشته بشهر آمدند و نقاره‌های شادمانی بنوازش درآوردند و توکل خان خائف
و هراسان گشته مجال توقف نیافت و آتش بسیاری در اردوی خود افروخته در ظلمت روی فرار
آورد و گریختگان لشکر بسمرقند رسیده ایشم سلطان را از خفت حال و بازگشتن خان آگاه گردانیدند
ایشم سلطان را از شنیدن این خبر خاطر گشته بخدمت برادر فرستاد که دغدغه عظیم باشد که لشکری چند
و چون که در رکاب عالی بوده‌اند از فوج قلیل بخارا شکست خورده بصوب هزیمت شتافتند و اگر خان منهزم
بسمرقند آید ممکن که سمرقندیان ابواب خلافت گشوده در موافقت بروی ما ببندند صلاح دولت
آنست که خان بازگردد و من نیز با این لشکر برکاب عالی ملحق گردم توکل خان صواب دید برادر را در عمل

نموده عطف عنان نموده والیشم سلطان با او پیوسته دیگر باره آماده جنگ و پیکار گشته پیر محمد خان و
اتباع او بعد از فرار توکل بعزم تعاقب او و استرداد محالی که بضبط مشار الیه در آمده بود از بخارا بر آمده
آمدند و از اطراف و جوانب ماوراء النهر خلقی کثیر با ایشان پیوسته همت بر دفع لشکر بیگانه مقصور کرده
و در آخر دون سفل میانکال بمخالفان رسیده و بین الفریقین آتش محاربه اشتعال یافت و در اثنای این
حال باقی سلطان برادر دین محمد خان که از معرکه پل سالار از صدمات لشکر حضرت سعادت قرین پناه
فرار نموده بود بخدمت پیر محمد خان رسید شرح آمدن او آنست که چون دین محمد خان
بنوعی که سبق ذکر یافت در معرکه پل سالار شکست یافته دو منزل از معرکه بیرون رفت در راه عنان بصوب
عالم فنا تافت باقی سلطان برادرش با معدودی از جنگ گاه بیرون رفته با خود رسیده و از معبر کرکی
گذشته به بخارا آمد چون پیر محمد خان از آنجا بر عقب توکل خان متوجه گشته بود اهل بخارا بر حسب
او باقی سلطان را بشهر راه نداده اند و لاعلاج از مزار خواجه بهاء الدین محمد گذشته متوجه اردوی پیر محمد خان
شد و در اردوی سفل موکب او پیوسته بوسیله امرا شرف ملاقات دریافت و جا عهده و اداب سلاطین
چنگیز با و کورنش نمود و امرای پیر محمد خانی آمدن او مغتنم دانسته بوجود او استبشار نمودند و مقدم
او را معزز و گرامی داشته تقویت او کرده بمحاربان نامزد کردند باقی سلطان مردم توکل خان محاربات
کرده در اکثر معارک بظفر و نصرت اختصاص یافت و عبد الواسع بی که از امرای معتبر عبد الله خانی بود
با تسلسله گمراهان حضرت ورزیده بخدمت توکل خان رفته او را به تسخیر ماوراء النهر ترغیب و تحریک نموده
بود بدست باقی سلطان بقتل رسیده و قریب بکماه که میانه آن دو گروه آتش حرب و پیکار اشتعال داشت
باقی سلطان بهواخواهی پیر محمد خان آثار جلادت و یکجهتی بظهور می آورد تا آنکه توکل خان از کار بستوه
آمده شبخونی عظیم بر لشکر پیر محمد خان زده و از هر طرف بتر مردم پیر محمد بسر جماعت در روی کشیده
بازوی جلادت گشادند و حربی صعب میانه ایشان اتفاق افتاده اگر چه سید محمد سلطان توم پیر
محمد خان و باقی اتالیق دیوان بیگی در آن شبخون بدست لشکریان توکل بقتل رسیدند اما توکل
نیز زخمی شده کاری نساخت و عنان عزیمت بصوب مراجعت تافته به تاشکند رفت و در آنجا بیماری عارض
ذات او گشته بعالم بقا پیوست پیر محمد خان در ازای این یکجهتیها باقی سلطان بمصلحت نیک اندیشان
زمام ایالت ولایت سمرقند را در قبضه اقتدار او نهاده روانه آن صوب گردانید و خود به بخارا باز
گشت باقی سلطان کامیاب و کامران بسمرقند رسیده سمرقندیان که از تسلط لشکر بیگانه تنگ حال شده
بودند صلح کرده واقع شد مشروط بر آنکه لشکر سمرقند متعرض تاشکند نگردد القصه باقی سلطان در کمال

اقتدار

اقتدار بر مسند حکومت ولایت سمرقند تکیه زده خطبه و سکه بنام پیر محمد خان آرایش یافت و حواشی
مملکت را بحیطه ضبط در آورده در آن سال آثار اطاعت و انقیاد از وی بظهور می آمد رفته رفته از باده نخوت
و غرور سرمست گشته بدمستی آغاز نهاد و چون خود را در امر سلطنت و فرمانروائی از پیر محمد خان
شایسته تر دید به دیار بلخ و مزارع مثل سمرقند مملکتی وسیع در تحت تصرف خود قرار گرفته عرصه ولایت
از صاحب وجودی خالی دیده هوای سلطنت و پادشاهی در سرش افتاده به بخارا نخوت و غرور بر ملک گروه
دماغش راه یافت و دست دل عطا گشوده حاصل ولایت را با انعام منجنده و لشکریان صیدارها
اتباع و از طوایف اوزبکیه بر سر او مجتمع شدند جمعیتی عظیم دست داد و در حسن قلی سلطان اعمام باقی سلطان
و ترسون محمد سلطان برادرش و سایر اقربا و اعیان سمرقند آمده پای در دایره اطاعتش نهادند
و روز بروز لوای دولتش ارتفاع می یافت و بلقب خانی مخاطب گشته و از مردم او دست درازیها به
حواشی مملکت واقع میشد امرا و ارکان دولت پیر محمد خان بعد از آنکه دو سه مرتبه او را از زیاده روی
و حرکات ناملایم منع کردند ممنوع نشده در مقام تادیب و گوشمال او در آمده لشکر عظیم جمع کرده بقصد
سمرقند نمودند باقی سلطان که بعد از این از دنیا سلطان خان تعبیر خواهد یافت از شنیدن این خبر با فتح صلاح
در ملایمت و فرستادن کسان چرب زبان فرستاده بمهید بساط معذرت پرداخت و چون تا حال
تغیر سکه نکرده بود آن را دلیل اطاعت و انقیاد ساخته قرار داد که من بعد پای از دامن ادب نکشیده بولایت
سمرقند که با و تفویض یافته قناعت نماید امرای بخارا نیز بمصالحه داده بین الجانبین رنگ آشتی واقع
شد در روزی چند بعد نزاع فرونشست اما اطوار باقی خان آثار خلاف ظاهر و باهر بود و احکام مبانی
و در حضر با عیان اوزبکیه فرستاده متابعت خود دلالت نموده بود و ظاهر گشته باقی خان هیچ وجه
سر از ربقه اطاعت در نمی آورد و چون خیال سلطنت و پادشاهی در دماغ او جا گرفته بود حاصل ثمر
دفع تعلیه و مرسومات آن جمع کثیر نمیکرد و در این مرتبه پرده از روی کار برداشته عزم مخالفت جزم
کرده و بار ده تسخیر ولایت میانکال با لشکر موفور از سمرقند بیرون آمده نخست قلعه دبوسی میانکال را
محاصره نموده شاه وکوچک دبوسی حاکم میانکال از قلعه گریز بیرون آمده نزد باقی خان رفته اطاعت او
بجهت قلعه دبوسی دست یافته متصرف در آوردند محمد شریف سلطان توم پیر محمد خان با کروه در آن
قلعه بود بقتل آورده علم تسلط و اقتدار بر افراخته از حواشی مملکت آنچه توانست بحیطه ضبط در آورده
پیر محمد خان در بخارا از این اخبار موحش بی آرام گشته عساکر و اتباع خود را جمع آورده کمر همت بر دفع و استیصال
او بسته شد و کس بلخ نزد عبد المؤمن خان و امرای بخارا فرستاده ایشان را از طغیان باقی خان خبر داده

استمداد نموده اند لیکن درین حین سعید ان بلخ چون تسلط و واقعه از باقی خان را موجب انکسار دولت
خود میدانستند و سلطنت او را کاره بودند و بعد از مشاوره و کنکاش خاطر معاودت قرار داده و قریب
ده هزار سوار و پیاده بسرکردگی شاه خواجه نقشبند که از سادات عالی درجات آن ولایتست و دیگر امرا متعین
مستعد آماده ساخته روانه نمودند و پیر محمد خان بعد از جمعیت عساکر که قریب چهل هزار کس ملکه زیاده بودند با
تمام بسمرقند لشکر کشیده چون قریب بآن بلده رسیده باقی خان بدستور در مقام اعتذار
و فروتنی در آمده هرچند خواست بلطایف الحیل و چاپلوسی آن حادثه را دفع نماید مفید نیفتاد و پیر محمد
خان و ارکان دولت او باقی خان را در قول خود کاذب یافته اعتماد بعهد و شرط او ننموده در تنبیه
تادیب او راسخ بودند باقی خان از مصالحه مایوس گشته چون قوت و قدرت جنگ صحرا در خود ندیده ناچار
بترتیب اسباب حصارداری و استحکام برج و باره پرداخته عساکر بلخ و بخارا بظاهر سمرقند رسیده در
اطراف و جوانب حصار فرود آمده مستعد محاربه و پیکار گشتند مردم بلخ اگرچه بمعاودت پیر محمد خان آمده
بودند اما امرای ایشان از مردم بخارا فی الجمله اندیشه مند بوده با لشکر نمی آمیختند و بیات اجتماعی از طرف
علاحده فرود آمده و مردم سمرقند از دروازه بیرون آمده پشت بقلعه داده دست بآلت قتال
بردند و آن روز میان الجانبین محاربات عظیم واقع شده روز دیگر باقی خان فوجی کثیر از لشکریان خود را
دروازه مشهور بدرب بخارا بیرون فرستاده در مقابل لشکر بلخ صف قتال آراسته و جنگهای مردانه
کردند پیر محمد خان نیز صف سپاه آراسته اکثر لشکریان و عبداعد سمرقندیان بطرف دروازه بخارا فرستاده
در این روز دوستم میرزا که از امرای عبدالله خان بود حرام نمکی کرده از پیر محمد خان روگردان
شده بباقی خان پیوست و موجب قوت و قدرت باقی خان گشته مردم او در محاربه پای ثبات و قرار استوار
داشته آثار جلادت ظاهر ساختند داد جلادت و مردانگی داده لشکر بخارا و عموم لشکر بلخ معاودت بکلیه
بسته بمحاربه مشغول گشتند و روز دیگر لشکر بعزم استیصال سمرقندیان از قول پیر محمد خان بیرون رفت
بمحاربه شتافتند و از طریق حزم و احتیاط غافل افتادند و در این اثنا باقی خان با خلاصه لشکریان که
با خود داشت رحمن قلی سلطان عم خود را چپچی کرده خود با بعضی از فدویان دلیر جان نثار که بقولی
یکهزار کس و بقولی پانصد کس بیش نبودند از دروازه شمال بیرون آمده مانند برق لامع متوجه قول
پیر محمد خان شد چون از در آمدن او شکستی عظیم بلشکر پیر محمد خان راه یافته بود و در آن دل
کر رحمن قلی سلطان آورده لشکر قول بهم برآمده فرصت مدافعه نیافتند شکست بر ایشان افتاده
پراکنده شدند مجهولی از انجا به پیر محمد خان رسیده و ناشناخت او را زخمی قوی زد و بعد از آن شناخته

گرفته نزد باقی خان برده همان لحظه بقتلش پرداختند و چون خبر کشته شدن پیر محمد خان و فرار لشکریان از قول بمعرکه
رزم رسیده عموم لشکر شکسته و پریشان حال دست از اموال و اسباب ظاهری باز داشته راه انهزام
پیمودند مردم بلخ از لشکر بخارا بعد از شکست زیاده و فوری بحال ایشان راه یافت و بیات اجتماعی از
معرکه بکنار آمده و بقرشی آمدند و محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان را که کودک خردسال بود در قرشی
بسر پیر و برداشته روی توجه به بلخ آوردند و باقی خان مظفر و منصور با لشکر موفور فی الفور شب و روز یک
روی بصوب بخارا نهاد و بعضی از امرای بخارا که جان از معرکه بسلامت بیرون آورده بودند حصار
خدای نظربی که از معتبران آن طایفه بود به بخارا رسیده چون پادشاهی نداشتند و سرانجام قلعه داری
در خود ندیده در همان شب بی سر و سامان از شهر بیرون آمدند خدای نظربی راه معبر چهارجو گذشته فرو رفته
نزد محمد خان آمد و باقی خان روز سیم بدار السلطنه بخارا رسیده اشراف و اعیان بمراسم استقبال
استعجال نموده آداب کورنش و تهنیت بظهور آوردند و خدمتش بعظمت و کامرانی قدم در بلده بخارا
نهاده در نشستگاه عبدالله خان بر سریر جهانبانی جلوس کرده طوایف اوزبکیه پای در دایره متابعتش نهادند
و از مردم پیر محمد خان هرکس بدست افتاد جمعی را که مظنه خلاف داشت مخصوص کوکلتاش در بر
دوست چهره و آقامی و عیسی ترلک را بقتل آورده با سایر مردم برفق و مدارا سلوک کرده از پایس
و ضبط خوارزم ساخت و در آن بحسن و لطف او زینت یافت سلاطین اطراف از تمامی
ترکستان و بلخ و حصار شادمان و بدخشان ایلچیان فرستاده او را تهنیت و مبارکباد گفتند و آوازه
اقتدار و جهانبانی باطراف و اکناف رسید الحق باقی خان جوان دلیر مردانه بود و در امور سلطنت
پادشاهی عرفی حسب ادائی درست داشت که بیاوری بخت و حسن تدبیر و مردانگی از درجه نوکری
دیگر سواری بمرتبه طلب سلطنت و فرمانروائی عروج نموده بالآخره بر ولایت بلخ و بدخشان و حصار
نیز استیلا یافته اعلام دولتش سر بعیوق برافراخت و مانند برق بروز عمر در لمعان آمده ساحت
ممالک را روشن ساخت چنانچه پرتوی از آن بمسیاری خامه بدیع نشان بروشن ساخت چنانچه پرتوی
از آن بمسیاری خامه بدیع بیان که شمع آسا فروغ بخش انجمن سرائی است بر ساحت ضمن مطالعه
کنندگان کلام آینده خواهد یافت **ذکر توجه همایون بصوب مشهد مقدس معلی انچه در آن ولا
دست داد** مرقوم کلک سعادت سالک شده بود که در حین سفر خراسان در صحن سمنان اخبار
ماوراءالنهر و استیلای باقی خان چنانچه نگاشته کلک بیان گردید رسیده و فرستادن محمد ابراهیم سلطان
در جنبت بیتوقی (?) افتاده و ازانجا کوچ واقع شده از راه کالپوش روانه جانب مشهد مقدس گردیده چون

و چون اردو در موضع حاسس از توابع کالپوس مخیم سرادقات جلال گشت مزاج وهاج اشرف از جادهٔ
اعتدال منحرف گشته بسبب عارضه ذات همایون گشت و بیماری امتداد یافت قریب یکماه صاحب
فراش بودند و اطبای مسیحادم بمعالجه پرداخته مداوا و مساعی جمیله بظهور آوردند و اهل اردو از وضیع
و شریف نذر و صدقات بمستحقان رسانیدند هرکس بچیزی که بیشتر تعلق داشت آنرا تصدق فرق
همایون میکردند تا آنکه لطف الهی شامل حال عالمیان گشته از شفاخانهٔ ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین شفای
عاجل کرامت گشته ذات اشرف روی بصحت نهاده زمانه لوای شادمانی افراخته ابواب بهجت و خرمی
بر روی خلایق لوای شادمانی افراخته ابواب بهجت و خرمی بر روی خلایق گشوده ایام نقاهت
نیز در آن منزل گذرانیدند و بعد از صحت تمام کوچ فرموده از راه وسغان و جوربد باسفراین تشریف برده
هشت روز در آنجا توقف فرموده حسب الصلاح اطبا فصد فرمودند از سوانح ایام بیماری آمدن خدا
نظربی است که از فره در موضع حاسس باردوی معلی رسیده چند روز بجهت عارضه ذات مقدس
مشرف نشده بعد از صحت مزاج مبارک بسعادت بساط بوسی مشرف گشته حقایق حالات ماوراءالنهر و بلخ
مرقوم خامهٔ بلاغت نشان گشت عرض نمود حضرت اعلی بتحقیق حالات بلخ ازو فرمودند از تقریر او در آن
چنین معلوم شد که عبدالامین که به پسری عبدالله سلطان موسوم گشته بعضی از وجوه عبدالله سلطان
سلطنت بلخ رسیده مجمل لعبتیست که این مخذره عظمی دست آویز خود ساخته در آن ملک لوای اقتدار
افراخته و این گفتگو در میانه اوزبکیه هست غایتش بضرورت تصدیق بمکابرت کرده اند برای عالم
آرای همایون که مرآت حقایق اشیا و آینه گیتی نمایی است پرتو انداخت که چون اوزبکیه بلخ در حقیقت
نسبت به عبدالامین خان شبهه دارند و فی الحقیقه ملک آن ملک امروز زوجه عبدالله سلطان و محمد
ابراهیم سلطان برادرزاده اوست اگر اولیای جانب بلخ زسیم متحمل که همگی به جانب او میل نمایند و
مهم او در بلخ تمشیت پذیرفته از آنجا باستعداد تمام که همت بتسخیر ممالک ماوراءالنهر بندد و مطلب
حصول پیوندد اگر احیانا مخذره مذکوره جانب برادرزاده فرو گذارد و تنخواه که تنقل در میان نفس و
دولت عبدالامین خان شود ممکنست که با یکدیگر اتفاق نموده لشکر بماوراءالنهر کشند و مملکت موروث
از تسلط بیگانگان خالی نمایند خدای نظربی این رای صائب را مستحسن شمرده از اتفاقات حسنه
در خلال این حال از جانب بلخ میرزا ایلچیان بپایه سریر خلافت مصیر رسیده از جانب بانوی عظمی
امرا و ریش سفیدان بلخ عرایض آورده و چنین ظاهر گشت که در این وقت که باقی خان بر ماوراءالنهر استیلا
یافته ایشان نیز غایب گشته و بدرگاه جهان پناه شاهی توکل جسته استدعای اطلاق محمد ابراهیم

سلطان نیز

سلطان نیز نموده بودند از وصول این اخبار آن داعیه در ضمیر انور رسوخ یافته او را بسمت فرزندی
موسوم و ملقب بارجمند خانی معزز و گرامی گردانیده و بخدای ظرف سپردند و او را تابین دیوان بیگی
کردند قرار فرستادن او به بلخ داده به عبدالامین خان مکتوب عطوفت آمیز قلمی فرموده مصلحت وقت را نیز
جانب ظاهر کرده او را نیز فرزند خطاب کردند خلاصه مضمون عنایت نامه نامی آنکه مملکت ماوراءالنهر یورت قدیم
و مسکن موروثی اولاد و شاه مرحوم جانی خان بیگست و حالا از اولاد نامدار آن والانژاد محمد ابراهیم و شما
هر دو از نیز اغز ... و چون خاندان قدسی نشان ما از دودمان ولایت و کرامت و محمد ابراهیم
خان نامزد بحسب نسبت پدری در این دودمان واقع شده و آن والانژاد نیز بجواب کامیاب تمکین
با طریقه اخلاص و آشنایی مرعی داشته با این دودمان منتسب اند لاجرم بمحض حصول مشکلی
کلفت و معاودات ساحته را از آینه خاطر زدوده همت به احیای خانواده ایشان مصروف داشتیم و در
امداد او همراهی حسب الملتمس و توجه مبذول داشته خود را معاف میداریم و مطلب دیگر سوی حصول آنکه
نامی حبت عشیرت و مردانگی مقتضی آنست که برادرانه با یکدیگر اتفاق نموده همت بتصرف ملک
مصروف دارند و دست تغلب بیگانگان را که به مملکت مستولی شده اند از یورت و مسکن آبا و اجداد
کوتاه سازند و احکام و مناشیر مطاعه بنام امرا و معتبران اوزبکیه بلخ صادر شد که ملکیزادگی حیثیت حال
آن سلسله را منظور داشته در راه دولتخواهی جان سپاری نمایند و بیگانه را پریشان گذکنند
که در میانه عالمیان به بیوفایی و کفران نعمت منسوب نگردند و محمد ابراهیم خان از خدمت اشرف
همایون در باب تفویض سلطنت ماوراءالنهر و ترکستان باسم خود التماس نمود ملتمس او مبذول افتاده
بارقم حروف حسب الامر اعلی نشان همایون به چاپه صاحب در قلم آورده بهر دو آثار فزون ساخته
تسلیم او نمودند و در اسفراین رخصت یافته به داق خان حاکم مشهد مقدس با قشون و لشکر آراسته
نزد بر افغت او مامور گشت لیکن بعد از رفتن ایشان الهام آسمانی بخاطر اشرف خطور نمود که اگر از
مردم بلخ استمزاج نموده آمدن ... در باره او فی الجمله سمت ظهور یابد هر گاه آمدن شد ... یافته ... حوالی
تمام حاصل شود از کجا ... جمع گشته در هنگامی که رایات جلال در دارالسلطنهٔ هرات
که به بلخ اقرب است نزول اجلال داشته باشد او را باستعداد تمام روانه نماییم همانا صواب اقرب خواهد
بود چون حزم و احتیاط مقتضی آن بود باین رای صائب عمل نموده او را در مشهد مقدس توقف
فرمودند روح الله بیک بیات اول صحبت ذوالقدر را با مکاتیب و احکام مطاعه همراه ایلچیان بلخ
بدان صوب فرستادند و از اسفراین متوجه مشهد مقدس بشرف طواف مرقد منور حضرت امام انجم

دار الامن مشرف شدند و زمستان را در آن بقعهٔ شریفه بپایان رسانیده در سالی و ایام بشرکر بلوازم
دعا و زیارت پرداخته همواره بخدمت خادم باشیگری که در آن روضهٔ مقدس بذات اقدس جهانبان
اختصاص دارد مشغولی می‌فرمودند که عنبر شمیم بهار در وزیدن آمد و دماغ روزگار را معطر ساخت نوروز

سال خجسته مآل پیچی ئیل مطابق سنهٔ تسع و الف سال چهارم از جلوس سعادت مانوس ثابت

نوروز عالم افروز این سال میمنت مآل در روز چهارشنبه پنجم شهر رمضان المبارک آفتاب
یعنی سلطان سیارگان که فیض بخش عالمیانست با شکوه و اجلال بر سریر اشرف برآمده لوای بلند
برافراخت و نسیم اردی بهشتی از شمیم گلهای بهار عطرسائی آغاز نهاده دماغ روزگار را معطر ساخت
شاهدان بهار دلکش با هزاران زیب و بها از حجلهٔ شاخچه ها گشته سرو ناز دلربای خاطر عالمیان گردیده
شوخ چشمان ریاحین که از دستبرد لشکر دی خارنگری در خلوتخانهٔ خاک سر بجیب اختفا برده در دامن
حزن محجوب بودند سر بجلوه گری برآورده شوخی آغاز نهادند بیت باز نوروز گشت جهان آیین
کرد صحن چمن چو خلد برین * شد نسیم بهار عنبر بیز * در و بام جهان نشاط انگیز * از نسیم بهار
فیض صبوح * هر دمی جان دهد بقالب روح * مسام جهان ز لطف بهار * میرسد بوی روح
نکهت یار * حضرت اعلی در مشهد مقدس معلی کامیاب دولت بوده لوای شادمانی برافراخته
و در ساحت میدان آن خلد بر ارم نشان بچوگان بازی و قبق اندازی نشاط افزای خاطر انور بوده
از سرور نشاط ایام نوروز عزیمت بصوب دار السلطنهٔ هرات معطوف داشته بفیروزی و اقبال
بدان خطهٔ جنت نشان رسیده در باغ شهر نزول فرموده حسین خان شاملو حاکم با اهالی و اعیان
استقبال بجای آورده بخدمات لایقه قیام نمودند و مثال عالی بطلب حاجی محمد خان ایلچی خوارزم
نور محمد خان والی مرو شاهجهان شرف اصدار یافته مصحوب ملازمان رکاب اشرف فرستادند که در باب
مهمات ماوراء النهر با ایشان مشوره نمایند بانچه صلاح دولت باشد عمل کرده حاجی محمد خان امتثال فرمان
نموده از خوارزم بیرون آمده روانه بود که در راه بیماری عارض گشته چند مرحله در محفه آمده آخر الامر
فوت کرد و نوشته ای است آمده بعقید معذرت بی اختیاری قیام نموده بندگان حضرت اعلی نیز عذر پذیر گشته
اما نور محمد خان بموجب شکسته ... از آمدن تقاعد نموده در دار السلطنهٔ هرات الکه روح الله بیک که به بلخ
فرستاده شده بود از بلخ بازگشته عرض کرد که بعضی از مردم بلخ خواهان محمد ابراهیم خان اند و بعضی
دیگر بملاحظهٔ خاطر عبد الامین خان که بالفعل حاکم علی الاطلاق ایشان است راضی بفرستادن او نیستند
که مبادا از آمدن او نقصی بدولت عبد الامین خان که بالفعل حاکم علی الاطلاقست بعد از آنکه مکرر

مجالس کنکاش انعقاد یافت از حضرت اعلی شاهی ظل الهی اندیشه نموده باکراه راضی شدند مشروط بشرط
مشروط بآنکه عبد الامین خان را برادر بزرگ دانسته پیش او کورنش نماید و مضاف ... او باشد
و ممالکی که در تصرف است آنچه عبد الامین خان بر او مسلم دارد بحکم ترنج متصرف بوده تا تخمه ماوراء النهر
بهمان طاعت نماید که بعد از آنکه بتوفیق الله ماوراء النهر بتصرف در آمده یک کدام در کجا با و ... بخشی
کرده از جانب او به محمد ابراهیم خان نشان استمالت نوشته برادر اعز خطاب کرده بودند هر چند ...
رضای خاطر اشرف نبوده اما مصلحت وقت مصالحه تقرر نموده که گفته اند ع دولت همه ز اتفاق خیزد
چون اعتماد تمام برای صائب و حسن و فهم و رضای نظر بی در نگذرد و مصلحت وقت با عبد الامین خان
ملایمت و اظهار محبت نموده بمقتضای عقل و دانش عمل نماید و اسباب و یراق پادشاهانه مرحمت فرموده
بوداق خان حاکم مشهد معلی و ابن حسین خان فیروزجنگ را همراه کرده روانه نمودند و امام قلی بیک
باکره و زرکان را به بلخ نزد عبد المؤمن خان و امرای اوزبکیه فرستاده مبادی عطوفت ارسال داشته
سخنان حقیقت میان در باب وفاق و اتفاق فرموده که در تسخیر ملک موروث سعی نمایند
اگر بکمک قزلباش احتیاج داشته باشند اعلام نمایند که فرستاده شود و محمد ابراهیم خان در ساعت
بعد از خدمت اشرف جدا شده با جمعی از قزلباش و رضای نظر بی روانه شده باکره امام قلی بیک
بشهر فرستادند که خبر آمدن او به عبد امش رسانند و مردم را باستقبال او ترغیب نموده ملتزم گرفته او را
رسالت نموده اما علمای بلخ بملاحظهٔ خاطر عبد الامین خان که بالفعل بر مسند سلطنت تکیه دارد و ا
خواهش ... نموده و بر حقیقت او جرأت استقبال نکردند بالاخره بصلاح و صوابدید بعضی
علمای بعضی از ریش سفیدان صلاح اندیش رخصت یافته باستقبال او رفتند و در حدود میمنه
بهم ملاقات روی نموده در هر باب گفت و شنید بسیار واقع شده آن جماعت از اطوار محمد ابراهیم
خان دانستند که او سر بسر مجهول النسب است و دو سه روز ... و بعضی از عبد الامین خان تهمت یافته هواخواهی
دو نحو هی او در سر داشتند اظهار خلاف نموده از آنجا بازگشته بشهر رفتند و بعضی دیگر گفتند که آید
لشکر قزلباش احتیاج نیست پادشاهزاده را جا کند که اوزبکیه هر چه مصلحت دانند عمل نمایند
بوداق خان و رضای نظر بی بجواب راضی باین معنی نشده و قرار دادند که از جانبین حقیقت بخدمت
اشرف عرض نمایند که هر انچه از جانب اشرف عرض نمایند اشاره شود عمل کرده محمد ابراهیم
خان در ... چون اعتمادی بر آن جماعت نداشتند حزم و احتیاط مرعی داشته کوچ کرده یکجا دیگر نزول
بس نشستند که بکومک قزلباش نزدیک باشند و کس بملازمت اشرف فرستاده حقیقت عرضه داشت

نمودند در پیش سفیدان مذکور به بلخ مراجعت نموده چون از بندگان حضرت اعلی و امر عظیم داشته ایشان
نیز کس پیش به سریر اعلی فرستاده عرض مدعای خود نمودند و فرستادگان در دار السلطنه هرات به درگاه
فلک اشتباه آمدند حضرت اعلی فرمودند که همت ما مصروف بر آنست که محمد ابراهیم خان لشکر بر سر بخارا
کشیده مملکت ماوراء النهر را از متغلبه انتزاع نماید و از عبد الامین خان و امرا و اعیان بلخ توقع مرافقت
و همراهی دارد اصلا توقعی در مملکت بلخ و محالی که در تصرف عبد الامین خانست ندارد و چون آمدن لشکر
قزلباش راضی نشدند که اگر عهد و میثاق میان آورد که با او غدری نخواهند اندیشید و چاپغ با بابان موکد
سازند که خاطر اشرف از غدر و نفاق ایشان مطمئن باشد بعد از اخذ عهد و میثاق بوداق خان با
کشته او را با جنود اوزبک بسلامت روانه بلخ گردانیدند و باکرّات امام قلیخان دیگر باره بجمعیت این مهم به بلخ
رفت و مردم آنجا ظاهراً بر وفق رضای عبد الامین خان سخن گفتند اما باطناً اکثر علمای اوزبکیه با او
عهد و میثاق بسته که هرگاه محمد ابراهیم خان تشریف آورد ما جانب پادشاهزاده صحیح النسب خود را فرو
گذاشته مجهول النسبی که بقدرت اختیار نموده ایم بر وی تنها اهم گزیده در حیطه عهد ما جا درست کرده
باکرّات امام قلی سپرده و خاطر از موافقت و متابعت آن جماعت جمع کرده بازگشته محمد ابراهیم
خان را باعتضای نظر بی بخوف و وحشت و ملاحظهای سپاه ایشان بجانب بلخ برد و فوجی از اینجا
مراجعت نمودند و محمد ابراهیم خان به حوالی بلخ رسید و عبد الامین خان از آمدن او اطلاع یافت جمعی
باستقبال نامزد کرده آن جماعت سعادت ملازمت کورنش او دریافته آثار نجابت پادشاهی از
ناصیه احوال او مشاهده کرده خاطر بملازمت او قرار دادند و روزی که بشهر آمد امرا و اعیان کورنش
بودند عبد الامین خان را باستقبال او ترغیب نمودند و او بجهت حفظ رتبه سلطنت و بزرگی از آن ابا
مینمودند تا آنکه به مخدره عظمی عرض کردند که از نواب خانی باستقبال محمد ابراهیم خان تشریف نبرده اظهار
عطوفت و اشفاق برادرانه نفرمایند عموم اوزبکیه شما را نسبت به برادرزاده بعدم اشفاق و مهربانی
متهم میدارند و مخدره عظمی رضا باستقبال داده عبد الامین خان با امرا و اعیان طوعاً و کرهاً باستقبال
سوار شده چون از شهر بیرون آمد موکب عالی ابراهیم خان نمایان شد اکثر مردم که اشتیاق دیدن او داشتند
بودند پیشتر آمده کورنش کردند رفته رفته کسی چنان نماند و چون هم بتلاقی انجامد اعیان اوزبکیه عبد الامین
خان قرار دادند که چون محمد ابراهیم سلطان در حین ملاقات پیاده شود جناب خان نیز پیاده شده او را در
آغوش مهربانی کشیده برادرانه معانقه نماید و تو صفات مشفقانه بجای آورد و او قبول این معنی نموده
چون بیکدیگر رسیدند اول آن بیچاره ساده لوح نادان از مرکب فرود آمد و محمد ابراهیم خان چون ملاحظه

نمود که او فرود آمده خود سواره ایستاده هواخواهان خود را مخاطب گردانید که او را پیاده پیش آورده کورنش
فرمایند و ایشان امتثال امر نموده چون وقت نازک بود خلایق بالطبع هواخواهان طرح تازه بوده بودند احدی از
بکنار خواهان او را مجال نشد و عبد الامین خان مضطرب و حیران و کورنش کرده بجای آورد
و محمد ابراهیم خان بملازمان اشاره نمود که اسب سواری دیگر ملتمس او را اصحابی کنند آن بیچاره بعد از
کورنش هرچند جلو سلطنت طلبید که سواره سر بیابد نیافته و در زیر دست مراکب لشکریان حیران مانده بود
محمد ابراهیم خان او را بیکی از اهل اعتماد سپرد که مضبوط نگاه داشته بشهر آورده خود به دولت و عظمت و
اجلال بدار الاسلام بلخ گشته در سرای سلطنت نزول نمود و عمه محترمه ملاقات برادرزاده نموده چون کار از
دست رفته بود اظهار علاقه و مهربانی کرده استدعا نمود که نسبت به عبد الامین خان مروت و احسان
بجای آورده مهربانی در حق او منظور دارد اما در محافظت با محمد سپرده اظهار دولتخواهی کرده او را از میان
داشت و محمد ابراهیم خان بفراغ بال بر مسند سلطنت تکیه زده و طوایف اوزبکیه پای در دایره متابعتش
نهادند و حکام حصار شادمان نیز اظهار انقیاد نموده لوای دولتش ارتفاع یافت بعد از استیلای او
کشته شدن عبد الامین خان چنان استماع رفت که عم او شبی پرده از روی کار برداشته گفت که چون
مردم بلخ نسبت جانی بیگ سلطان پدر باقی خان اتفاق نموده بودند و خانواده جانی بیگی بالکلیه
مستاصل شدند من این تدبیر اندیشیده مملکت را بجهت تو حفظ نمودم اما محمد ابراهیم خان نسبت به بعضی
سخنها و گفتگوها که صدق و کذب آن را خدای داند ریا و الفتی نموده ویراق سفر حج او مرتب داشته
رخصت داد و حج داده و مشار الیه را در راه بعالم آخرت پیوست محمد ابراهیم خان عرضه اخلاص آیین مشتمل بر
حقایق حالات پایه سریر اعلی فرستاده و حضرت اعلی از ورود این اخبار مسرور و شادمان گشته به تهنیت
و مبارکباد او معتمدان فرستاده انواع تفقدات و انعامات فرموده و آوازه سلطنت و اقتدار او به
ماوراء النهر رسیده باعث اضطراب خاطر باقی خان گردید چنگکه و میمنه و میسره و حاراب و اخود و
و بلخ و مضافات آن تا حد بدخشان محمد ابراهیم خان مصافی گشت و تا رایات جلال در خراسان بود
همیشه قاصدان پایه سریر اعلی فرستاده وقایع یومی عرض مینمود و حضای نظر بی دیوان بیگی او را
وقایع معاملات بود **ذکر نهضت ظفر آیات بجانب نسا و فرو نشاندن نایره تجبر آن ولایت و بعد
آمدن نور محمد خان** قبل از این سمت تحریر یافت که نور محمد خان در آمدن بدرگاه فلک بنیان عذرها
بجوز دور از کار رانده خاطر انور از او غباری آلود گردیده اما بعنوان دستور اظهار عطوفت و اشفاق فرموده
حضور بیگ سیاه را که مجلس بهشت نشان مشهور به چهار یار که از زمره مقربان بساط عزت بود نزد نور محمد

اجلال

خان زبستانی زمان عطوفت مشتمل بر توجهات شاهانه شرف عز اصدار یافته ظاهرا عذری که در بیان
پادشاه سرا اعلی القا نموده بود پذیرفت او را از آمدن معاف داشته اما در خفیه پیغام داده که توجه موکب
همایون درین مرتبه به خراسان محض معاونت آن برادر بود و معاشرت و مصاحبتی بشارت و چندین سال که
بجا این مسلک بود اقتضای آن میکرد که بی آنکه از جانب همایون باظهار اشتیاق و خواهش ملاقات میشود
آن برادر پیشباز موکب همایون را در دامغان و بسطام استقبال نماید اگر بجهت طغیان بابی خان تاتار
ملاحظه داشت در آن وقت که مایه دولت و اقبال در خراسان و محمد ابراهیم خان در بلخ تمکن یافته ام
استناخری (?) از و مقصور نیست اگر بجا این صورت ملاقات روی نماید و در نظر عالمیان منتسبه عدم
ارتباط گشته حلقه خلافت میپرسند و جمعی که در لباس دولتخواهی او را از ادراک ملازمت اشرف مانع آمده اند در
حقیقت دولتخواه او نیستند بلکه اسباب چیده ولی سرانجام میدهند اولی بحال او آنست که درین باب
سخن مجلس ایشان نشنوده بارادت و مخلصانه عزیمت ملازمت نموده چند روزی در خدمت اشرف عهد ملاقات
تازه نموده قرین اعزاز و احترام باز گردد الحاصل از طرف بهیچ وجه رضا بعدم ملاقات نیست هم واکراه
آید مهمان پذیر باشد که ما بنفس نفیس سکار (?) رفته آمده او را ملاقات می نماییم ازین دو شق هر کدام رضا
داشته باشد عمل میکنیم حمزه بیگ چهار پار حسب الامر سه بار گردون افتاد از نزد نور محمد خان رفته
ادای پیغام سعادت فرجام همایون نموده هر چند او را بآمدن ترغیب میکرد او بمکر و حیله پریشان گشته
عذرهای بیحاصل میگفت تا آنکه حمزه بیگ از نیل مقصود بازگردیده و حرج (?) آمد گویان خانه بر انداز
خاطرنشان او کرده بودند که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی طمع درین ولایت کرده و اینمرتبه که توجه
در آمدن همراه بعراق آمدن این ولایت را برای فته (?) میدهد خانفنک (?) سلطان جوشانی که حق
خدمت قدیم در آن سلسله داشت و همراه نور محمد خان بعراق آمده بود و او را ارتکاب امور که خلاف
رضای خاطر اشرف باشد منع نموده میگفت که اگر نواب کامیاب همایون را درین ولایت طمع میداشت
در سال اول که فتح خراسان شده بود برادرزاده (?) سپرده نمیرفت و این اندیشه غلط بخاطر راه مده
و از طریق صواب گم کرده بحرف دولتخواهی گوش نمیکرد تا آنکه خانفنک سلطان را بقتل آورد و جگانا (?)
آثار طغیان و کفران نعمت از او ظهور رسید و درین اثنا محمد ابراهیم خان بکید و کتابت او را که حیله
خان نوشته بدست آورده بخدمت اشرف فرستاد که باو عهد و پیمان آورده بود اغوا نموده که
تا آمدن محمد ابراهیم خان راضی نشود و قلعه را وضل (?) ندهد که مقصد شاه از فرستادن او آنست
که ترتیب اردوی را بطرف در آورده و سخنانی که مشعر بر خلاف وعده و عدم ایلغار بود در آن مکاتیب مرقوم شده

بود این اعمال ناهنجار موجب ازدیاد غبار خاطر اشرف گردید اما از فراخ حوصلگی بهمان اظهار علاقه و ارتباط
مشغول بودند تا آنکه نور محمد خان میرزا کلان و چغتای که از جانب حاکم ابیورد بود و همیشه اظهار اخلاص نسبت
به حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مینمود به رنجش شده در مقام دفع او در آمده میرزا الیه از و خایف گشته
مرشد قلی سلطان ولد جداوردی خان را که در بساکوه مشهد بود پس میبرد و مامور نزدیک طلب بود
که قلعه ابیورد را باو سپارند و خود بالتجا بجهت طلب عاطفت فرستادن شاهی آورد و مرشد قلی سلطان که توجه
و التفات شاهانه در باره نور محمد خان بدرجه کمال میدانست جرأت رفتن بی عرض اشرف از بیابان
به درگاه شاه جهان پناه کرده بدرون دار السلطنه هرات بسعادت و ملازمت کورنش همایون مشرف
و از عصیان نور محمد خان خبر داده حضرت اعلی را بتوجه آن ولایت ترغیب نموده و اینکه برده اورده
کار او بر خاست چون این اخبار در مرو مسموع نور محمد خان گردید سراسیمه شده بجانب ابیورد در حرکت آمده
در پای قلعه نزول کرده و کس نزد مرشد قلی خان فرستاده اعلام نمود که چرا دخل در ولایت من کرده اگر
حکم اشرف درین باب صادر شده ظاهر سازد و الا از قلعه بیرون رود او در جواب گفته بود که حکمی
بمن نرسیده بخود سر آمده ام حالا که واقع شده حقیقت عرض کرده تا جواب نرسد بیرون نمیتوانم رفت
چند روز صبر باید چند روز قبل از آمدن میرزا خواجه کلان از شیراز بار خانه بسیار کارخانه شریفه
آورده بودند حضرت اعلی برسم معهود مخصوصا راستر حصه بارخانه مصحوب بیگ ترک
ابو الفتح جهت نور محمد خان فرستاده بودند وقتی رسید که میانه او و مرشد قلی سلطان در سلسله گفتگو
بود نور محمد خان در آن وقت اجنبی را ورزی عظیم دانسته ولی بیگ را که مرد ترک ساده لوحی بود و در قلعه
که مرشد قلی سلطان اظهار عواطف و الطاف شاهانه نسبت باو نموده از حرکت منع نماید مرشد قلی سلطان
جاهل نادان از سخنان او بهم غضب شاهانه قلعه را سپرده به بساکوه کرد و مع هذا مردم نور محمد خان
غازیان حلا را میهای کرده چند کس را بقتل آوردند و نور محمد خان قلعه ابیورد را به محمد صادق
بیگ حبشی چغتای و قاسم بیگ مشهور که از سرهنگان اعتمادی او بود سپرده چون از حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی خایف و بغایت ناک بود خواست که چون از حوالی موکب همایون دورتر افتد و با معدودی
هزار کس که همراه داشت متوجه نسا و باورد شد اما حضرت اعلی منزلی که به نور محمد خان اعلام نموده بود
عزم ملاقات او جزم نموده به سعادت و اقبال از دار السلطنه هرات بیرون آمده از راه
روانه شدند و چون به قصبه جیحه (?) رسیدند در آنجا مشخص شد که نور محمد خان طریق نامردی سپرده بهلوی را
از مردم خالی کرده و قلعه مرو ابیورد را بمعتمدان سپرده اسباب حصارداری مرتب داشته خود

بطرف نسا و باغباد که قلاع مستحکم دارد رفته حضرت اعلی را غرض از تضییق و امتحان او بود که اگر بجادهٔ وفاداری
مقیم بوده دل اخلاص گزین به عمل و غش خلاف بنا ننهاده باشد و استقبال موکب همایون کرده سعادت
ملازمت دریابد چند روز با یکه بکر در آن سرزمین شکار کرده از راه ابیورد بمشهد مقدس معلی رفته
روانه عراق گردند و اگر آینه خاطر را به غبار خلاف مکدر ساخته مست بادهٔ غفلت و غرور شده باشد او را از
خواب غفلت بیدار سازند چون ایلغار مخالفت و قلعه داری پیش آمد پیرامن رفت که استیصال او بر ذمت
همت شاهانه لازم شد حسین خان شاملو حاکم غوریان و ابن حسین خان سرخس و میران جابیل ایتوغ حاکم هرات
از چهره بر سرپرورد فرستادند که قلعه را محاصره نمایند و خود با ملازمان رکاب اشرف که بعزم شکار همراه بودند
و در آن هنگام عدد ایشان چهار صد و شصت نفر بیش نبود بر سر ابیورد تشریف بردند و قلعه را محاصره فرمودند
و چون در ساحت قرب وصول رایات نصرت آیات بنور محمد خان رسید با وجود قلت عساکر منصوره دل گرفت
لشکریان او از شکوه موکب همایون متحیر و سراسیمه گردیده و تفرقه و پراکندگی در میان مردم او افتاده
قریب پنجهزار نفر از جماعت جلایر و علی ایلی و اوبه قات صحرانشین خانه کوچ که در حدود نسا و درون و باجگیران
بودند مسکن داشتند و ملازمت او اختیار نموده و در همانجا از او جدا شده هر کس بخود رفتند و با ده
هزار کس از جوانان ملیحار بوده مردود رفتند و در راه آن جماعت نیز از او تخلف جسته در سر هر جا جمعی را وا گذاشته
می بودند تا اینکه مردی معدود رسیده و شب از دروازه جانب ارگ و کنج داخل قلعه شده خبر آمدن او بامرای
عظام که در محاصره بودند رسیده دلو تکش سلطان استاجلو و ابن حسین خان با فوجی از غازیان او را استقبال
نمودند که در راه بدست آورند و شاهی طریق متفحص شدند که از راه و چون آمده که گذشته است امرا باز گشته از
عقب او دلیف کردند تا ما نرسیدن امرا او خود را بقلعه انداخته بود و رکاب خانه و بعضی یراق او را بدست
آوردند و حضرت اعلی محاصره قلعه ابیورد فرموده بودند مباشر مطالعه با احضار لشکر عراق و فارس
و خراسان فرستاده مقرر داشتند که بوداق خان حاکم مشهد مقدس معلی و میرزا محمد سلطان بیات
حاکم نیشاپور و بکتاش حسین خان بر سر مرو رفتند و حسین خان قاجار حاکم استرآباد در ارقند بوده بکر
بر سر قلعه نسا رود و حاکم اسفراین و بعضی محال یکه بکت او معین شده و ملازمان رکاب اقدس به تسخیر قلعه
ابیورد مشغول گشته روز بروز عساکر اقبال بارو دمی همایون میرسیدند و سیباچ پیش برده و نقبها
زده و جوانها ترتیب داده و در اینجا اسباب قلعه گیری اهتمام مینمودند تا کار بر محصوران تنگ گردیده تفرقه
و پراکندگی بلشکر و جوانی احوال او راه یافته دست در فتراک استیمان و طلب عفو و امان نموده در روز
هشتم و چهارم از زمان محاصره قلعه را سپردند و محمد صادق بیگ و قاسم بیگ خلعت امان پوشیده در سلک

ملازمان اشرف منسلک گشته ابراهیم بیگ برادر خانلغ سلطان که بشرف ملازمت دریافته بحفظ جهات
قیام داشت برتبه امارت سرافراز گشته الکای جهان ارغیان خراسان باو مرحمت شد و رایات جلال بقصد
تسخیر قلعه ابیورد به فیروزی و اقبال متوجه مرو شاهجهان گشته باشکر ظفر از درهای قلعه نزول اجلال فرمودند
نور محمد خان از وصول موکب فیروزی نشان دهشت آورده در قلعه ابیورد خبر یافت در تحیر تفکر فرو رفته
انگشت تحیر بدندان گزید و عجز اظهار نمود مست عجز و مسکنت چاره ندید کس بیرون فرستاده اعتماد الدوله
حاتم بیگ و سپهسالار آقای ترکمان را طلب داشت و ایشان رخصت رفتن یافته در قلعه با او ملاقات
کردند و او از اعمال و افعال ناهنجار که موجب خاطر مبارک اشرف گشته بود عذر بسیار نمودند و از خدمت
حضرت اعلی متقبل عفو تقصیرات او شده در دریافت ملازمت اشرف را عقب ساختند معتمدان لشکر
او حضرت میر عنایت وزیر و قاضی مذکور که رکن الدوله و مدار الملک او بودند از خوف غضب شاهانه
بالطبع راضی به بیرون آمدن و قلعه سپردن نبودند اما صولت و سطوت قاهره شاهی است ابت نگاه
از خواب غفلت بیدار ساخته طوعا و کرها رضا به بیرون آمدن او دادند و در همان روز با کمال خجالت
و شرمندگی بیرون آمده در مرافقت اعتماد الدوله و سپهسالار آقا بشرف ملازمت اشرف مشرف گشته
سجدهٔ خجالت و انفعال بتقدیم رسانید و حضرت با وجود حرکت ناهنجار که از او واقع شده و گناهان که بعد
الالحاح و الالحاح نوشته بود در درست داشتند این مضمون صدق مشحون را که در عفو لذتیست که در انتقام
نیست منظور داشته انواع تفقد و دلجویی ظهور رساندند و خاطر او را از یاس و سخط پادشاهانه ایمن گردانیدند
و در آن شب بطریق معهود با او در کمال شگفتگی صحبت داشته وقت خواب تکلیف بازگشتن بقلعه فرمودند
چون او که از مستی غفلت بهوش آمده بود به تحریک و تعلیم خیر خواهان عاقلانه پیش آمده از رفتن قلعه
ابا نموده نرفت و صباح آن روز که روز جمعه بود حضرت اعلی به قلعه تشریف برده در مسجد جامع مرو خطبه
ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر بنام نامی همایون خوانده شد و از منابر آن دیار که از
حین ارتحال خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل علیه الرحمة والغفران الی هذه الاوان که هشتاد و سال است
که از ذکر اسامی سامی حضرت ائمه هدی علیهم التحیة والثنا عاری و عاطل گشته بود دیگر بیمن عنایت ایزدی
و نیروی اقبال حضرت شاهی مرتبه علیه زینت یافته سر فلک افراخت الحمد لله علی ذلک
عقده ها و کالحق آمده یار بحسب مغایرت از طایفه قزلباش خایف و هراسان بودند بار اقتضای آوان
معدلت در عهد پیروی از جانب همایون نوید عاطفت و اطمینان یافته حکم شد که بحسب اختلاف
مذهب متعرض احدی نشوند و ایالت و دارایی آن ولایت به بکتاش خان استاجلو حاکم مرو چاق

سوختیش یافت و ساکنان شهر و قلعه بیجان و مال امان یافته مقرر شد که هر کس سپاهی و مواجب‌خوار
بوده باشد اسلحه و یراق را سپرده بهر جا خواهند روند و هر که در قلعه بوده باشد و آنچه رعیت اند
مرفه و آسوده حال بشغل خود مشغول گردند و متوجه استحکام قلعه شده دور حصار را بر افراد عساکر منصوره
تقسیم نموده حقایق عیش حضر نموده و در تعمیر برج و باره اهتمام نموده ذخیره و یراق قلعه داری کما ینبغی
سرانجام یافت و دین محمد خان را با فرزندان و متعلقان که چاپیده و بجانب عراق فرستادند و مقرر شد که
از آنجا بپارس رفته در بلده فاخره شیراز محل اقامت انداخته در آن بلده ادام مهتال روزگار بگذرانند
و هر روزه مبلغ دو هزار دینار عراقی که بعرف اهل عجم یکتومان تبریزی است جهت معیشت او تعیین یافت
وی لواقع در برابر اعمال ناشایست که از او بظهور آمد مهابت مروت و الطاف درباره او مبذول افتاده
و اگر همه وران عاقبت بین بدیده انصاف در حقایق احوال و عواقب امور بنگرند هر نور محمد خان بیان کن
عواطف و الطاف شاهانه بسلطنت صوری و معنوی فایز گردیده و حبیب خان زیاد اغلی قاجار حاکم استراباد
که با بعضی امرا به تسخیر قلعه نسا و ابیورد بود و هذا آن قلعه را بتصرف درآورده ولایت نسا و ابیورد و ما جا
ملکش سلطان ولد بکتمش خان عنایت شده و بعد از استحکام مهمات آنجا عنان عزیمت بصوب مراجعت
انعطاف داده از راه نسا که و مشهد مقدس معلی تشریف برده بعد از طواف آستان ملایک آشیان
حضرت امام الجن و الانس متوجه عراق شدند و بعز و دی دار اقبال بدار السلطنه قزوین رسیده و چندگاه
در آنجا توقف فرموده و از آنجا بدار السلطنه صفاهان تشریف برده دیگر باره آن بلده جنت نشان از یمن
قدوم موکب ظفر نشان طراوت و نضارت یافته زمان زمان بعشرت و شادکامی بپایان رسانیدند
در خلال این احوال خبر فوت محمد ابراهیم خان و آمدن ولایت بلخ و مضافات بتصرف باقی خان
بسامع جلال رسید **ذکر قضایای بلخ و فوت محمد ابراهیم خان و تسلط باقی خان بر آن ولایت**
و آمدن یار محمد خان در قفا در موکب سلاطین نژاد چون مهمات محمد ابراهیم خان بنوعی که سبق ذکر یافت
در بلخ بر وجه دلخواه انتشت پذیرفت و صفای نظر بی اتالیق و دیوان بیکی و صاحب اختیار مهمات ملکی
و مالی گردید علمای اوزبکیه خصوصا یار محمد میرزا که او منشی مهمات محمد ابراهیم خان
سعی نموده بود تاب تسلط و دخل صفای نظر بی نیاورده حیا و عمر و سعادت کرده خان [illegible]
سخنان ناملایم او متنفر ساخته خاطرنشان او کردند که اگر صفای نظر بی را از میان بر اندازد موجب ازدیاد
اختیار و افزونی شوکت و اقتدار جناب خانی است و او سخنان غرض آمیز حاسدان را در دل جای داده
اندیشه دفع او شده بکرات اغراض خفیه در این باب بپایه سریر اعلی فرستاده استدعای رخصت کرده

حضرت اعلی رسانیدن منتهز ... سایل مکرر را بعرض نموده بود که میانه او و اعیان اوزبکیه این ولایت
التیام ممکن نیست و اگر در دفع او اهمال رود مظنه است که معاملات بعد از اینجا هم بحیز کلی روی دهد
نواب اشرف در جواب قبول نفرمودند که غرض اصلی ما از جنگی چراغ دولت آن فرزند سعادت بود تا
که سعی مردم کاردان روشنی افزای انجمن کامکاری گردد و او را که مرد کاردست ضروری دولت آن فرزند
میدانستیم در این باب بکلی تامل نموده آنچه مقتضی صلاح دولت خود داند مختار است محمد ابراهیم خان بعد
ورود این منشور سعادت که در حقیقت عین ما غنت بود بدین حرکت دلیری کرده بقتل صفای نظر
اقدام نموده فی الحقیقه پای بر دولت خود زده او انچنان مرد هوشمند صاحب رای معرکه آرای که او را از
سنگ و مدد کار بود زپای درآورده زمام مهام دولت او بدست نادان جاهل و جاهلان خود رای
افتاد و یار محمد میرزا از دیوان بیکی در اتق و فاتق مهمات گشت و هر یک از شرذمه نادان خودستای
اراده‌های ... منشی ابواب حسد و ضدیت با یکدیگر گشوده بازار نفاق گرم کردند و محمد ابراهیم خان
با چندی از بدمستان باده جهل بمقتضای ایام جوانی اوقات صرف عیش و کامرانی نموده با شغل
امور دولت کم می‌پرداخت چون در دست ازلی بحکم تقدیر نگارش یافته بود که زمام مهام دولت
اوزبکیه بقبضه اقتدار باقی خان در آمده فاتحان کارخانه قدرت الهی را موجب مزید مبالغه
الهی گردد و محمد ابراهیم خان از افراط شرب مدام سقیم المزاج گشته تب محرق عارض او گردیده
و ماده حب و آبله زوری ظاهر گشته بصد حسرت و هوای عالم عمر و جوانی را وداع نمود و باقی خان که
در آن حین لشکر بطرف حصار شادمان کشیده قلعه حصار را محاصره کرده بود از استماع این واقعه
مسرور و شادمان گردیده فرصت غنیمت شمرده مهم حصار را معطل گذاشته تسخیر بلخ را که عمده‌تر بود
اولی دانسته بر سبیل استعجال روانه جانب بلخ شده و ولی خان برادر خود را منقلای لشکر کرده بود
پیشتر روانه ساخت یار محمد میرزا و علمای اوزبکیه بلخ را از وقوع این حادثه عقل و دل از جای رفته چاره
جوی شدند بعضی از خواص و معتبران که اعتمادی بجانب باقی خان نداشتند حضوصا یار محمد میرزا
و شیر افگن میرزا و شاه خواجه نقیب عبدالله سلطان نامی را از اقربای سلاطین جانی بیکی را که در
حصار شادمان میبود از استیلای محمد ابراهیم خان اطاعت و انقیاد او بر خود لازم دانسته به بلخ آمده
بود دست آویز خود ساخته عبداللّه برون آمدند اما اکثر سپاهیان و معارف لشکر که از سلوک ناهموار
محمد میرزا آزردگی داشتند مخالفت باقی خان را مناسب وقت ندانسته بالطوع بطاعت او در
بودند از موافقت ایشان باز ماندند و قلیلی که با عبدالله سلطان بیرون رفته بودند تاب صدمه لشکر

افراط

باقی خان سپه ورود و بعد از ظهور طلیعه سپاه و منقلای از یکدیگر پاشیده راه انهزام پیش گرفتند
عبدالله سلطان در معرکه تاب کشته بلکه مقتول گردید یار محمد میرزا در حالت توجه خراسان والتجا
نمودن بسایه اقبال گیتی ستان چاره ندیده در کمال اضطرار از راه قندهار متوجه شدند و از قرار باقی محمد ابراهیم
خان جهانگیر میرزای ولد سید محمد سلطان را که در شبرغان بود و محمد سلیم ولد پیر محمد خان را که در اندخود بود
با عرب محمد اتالیق او مصحوب خود گردانیده روی توجه بخراسان آوردند و ولی محمد خان بظفر و نصرت
اختصاص یافته فرقه فتح و ظفر باستقبال برادر فرستاده و باقی خان در کمال عظمت و کامرانی ببلخ در
آمده بقیه لشکر را بعواطف پادشاهانه امیدوار ساخته از پاس و حفظ خویش ایمن گردانیده و تمامی
اوزبکیه آن ولایت پای در دایره اطاعت و متابعت او نهادند و مملکت بلخ و اندخود و شبرغان و
ولایت رباب و چیچکتو و مضافات تا کنار آب مرغاب بحیطه تصرف او درآمد و بعد از فتح و تسخیر آن ولایات
تمامت صدر و طلان و حسلان و حصار شادمان تا حدود بدخشان ضمیمه ماوراءالنهر و سایر ممالک گشته
پایه قدر و منزلتش باوج ثریا رسید اما شاه خواجه و یار محمد میرزا و شیر افکن میرزا و عرب محمد اتالیق در
در موکب سلاطین زادها بسلامت بهرات رسیده چند روز از رنج راه آسوده عزیمت درگاه جهان پناه
نموده در دارالسلطنه اصفهان بسعادت آستان بوسی فایز گشته مورد نوازش و الطاف شاهانه گردیده
روزی چند در ظلال دولت بیهمال و سایه چتر همایون فال از آسیب حوادث و محنت روزگار آسوده ما فی
حال ایشان در محل خود رقم پذیر کلک بیان خواهد شد. آغاز سال میمنت مآل اودئیل مطابق
سنه تسع والف و بعضها موافق عشر والف که سال پانزدهم جلوس همایون است نوروز عالم افروز این سال
مبارک فال روز شانزدهم رمضان اتفاق افتاد و خسرو فلک خاور گرد عالم کون و مکان از
خانخانه حوت بایوان حمل خرامیده و با شعشعه تیغ عالم افروز بر تخت فیروزه بخت حمل برآمد **بیت**

باز جهان مشعل افروز شد * گرمی هنگامه نوروز شد
ذوق حمل را هوا از سر گرفت * باغ شرف حزمی از سر گرفت
داد جهان را ز طراوت نوی * تازه شد از بس که جهان نوی *

در این هنگام سعادت فرجام در دارالسلطنه اصفهان جشن مقدم شد یار گیتی ستان عشرت افزای جهان بوده
روزه و سلاطین آن خطه فردوس نشان بعیش و شادکامی گذرانیده با عنایات الهی اسباب فیروزی
و اقبال بروجه اتم و اکمل آماده و از هیچ طرف امری که موجب اکراه خاطر اولیای دولت قاهره باشد واقع
نبوده بعد از چند روز از اوایل این سال اخبار بلخ چنانکه گذشت بمسامع جلال رسیده از قضیه یار محمد
محمد ابراهیم خان که بچشم زخم زمانه گرفتار آمده در اوان جوانی سر بر دولت و کامرانی را بناکامی گذاشت

غبار ملالی بر حاشیه ضمیر انور نشسته تاسف بسیار خوردند و مقارنت شاه خواجه و یار محمد میرزا
و شیر افکن میرزا و عرب اتالیق در رفاقت موکب سلاطین زادها و ملازمان و حشم متکاثران را که کام پیش
موازی سیصد نفر بودند بدارالسلطنه اصفهان رسیدند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مراسم اعزاز
و احترام مسلوک داشته ابواب احسان بر چهره امانی و آمال ایشان گشودند و جمیع امرا و ارکان دولت
و اعیان حضرت و عموم خلایق از وضیع و شریف حسب الفرمان همایون باستقبال شتافته باعزاز
و اکرام تمام بشهر آورده در ورود دولتخانه مبارکه نقش جهان بشرف مجالست مجلس بهشت آیین دریافتند
و حضرت اعلی سلاطین زادها را در آغوش مهربانی کشیده ملاطفت و دلجویی بسیار که در باره مهمانی جبلی
ذات اشرف است ظهور آورده و منازل مرغوب جهت مسکن ایشان تعیین یافت و مبلغ کلی از
تومان شاهی عراقی زر نقد جهت خرج ایشان تعیین یافت انعام فرموده تیول و سایر از
گوسفند و برنج و روغن و غله و سایر مایحتاج علی حده الیاس روز بروز دیگر سلاطین زادها و اعیان آن قوم
رفیق ایشان بعز مسکنی کرده داشته که رسانیده از جمله پیشکش یک حلقه الماس گرانبها بود که از خزانه
سرکار فیض آثار حضرت امام الجن والانس در روضه مقدسه مشهد مقدس معلی بدست اوزبکیه در آمده
و زیور روضه مقدسه بود و اوزبکیه تصرف نموده الماس مذکور را عبدالمؤمن ولد عبدالله خان بحیطه ملک
خود در آورده در به تصرف داشت و بعد از کشته شدن عبدالمؤمن خان یار محمد میرزا آن را بدست آورده
بود و در این هنگام برسم تحفه بنظر اقدس رسانیدند و چون بر ضمیر منیر اشرف ظاهر است که نذر سرکار
فیض آثار ضبط نمایند و علما بمصلحت عدول بوده نیز تجویز فروختن کردند که بقیمت آن املاک
مرغوب خریده شود که حاصل آنها در مصارف آن سرکار صرف شود بنابر آن بولایت روم فرستاده
در استنبول بقیمت عادله معتنابها جوهری فروخته قیمت بسرکار فیض آثار فرستادند القصه حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی کمال مردمی و احسان نسبت بسلاطین زادها و رفقا بجای آورده امر فرمودند
که در دارالسلطنه قزوین اقامت نمایند و چند موضع مرغوب از مواضع قزوین بجهة ایشان مقرر
شد که حاصل آن صرف مایحتاج ایشان شود تا بجا رفته چندگاه از محنت روزگار آسایش یابند
که اگر قصد و داعیه شده باشد پس سعادتمندان این درگاه مبنی مطالب خود فایز گردند از سوانح
این سال خجسته مآل اختری تابان از سپهر سلطنت و مشرق اقبال طالع گردید اعنی حضرت واهب
العطایا از علیه خانه ایزدی حضرت اعلی شاهی را فرزندی ارجمند کرامت فرموده باسمعیل میرزا
موسوم گشت امید که در ظل عاطفت شاهانه برخورداری یافته عمر گرامی در مرضیات الهی و رضاجویی

خاطر مبارک معروف گردانند ذکر توجه حضرت اعلی پیاده بصوب مشهد مقدس معلی بقصد زیارت
سلطان روضهٔ رضا علیه التحیة والثنا چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی نذر فرموده بودند که یک مرتبه از دار السلطنهٔ
اصفهان پیاده بزیارت روضهٔ مقدس مطهر حضرت امام الجن والانس روند در این سال ارادهٔ خاطر اشرف
بآن متعلق گشت که آن نذر را بوفا رسانیده بدان سعادت عظمی فایز گردند و بدین نیت درست و عزم
لایق قدم در شاهراه اخلاص نهاده از دولتخانهٔ مبارک نقش جهان با عالم عالم شوق و جهان جهان
آرزو و اعتقاد مرحله پیمایی آغاز نهاده در روز اول از شهر بمسجد طوقچی که در بیرون شهر واقعست تشریف برده
واز آنجا بموضع دولت آباد برخوار که سه فرسخ است رفته مقرر شد که هر کس از امرا و ارکان دولت و
ملازمان و مقربان میل زیارت مرقد منور حضرت امام مفترض الطاعه داشته باشد سواره مرافقت
نماید و تکلیف پیاده رفتن باحدی نفرمودند زیرا که نذر مذکور مخصوص ذات مبارک اشرف بود و ملازمان و
مقربان بساط عزت و خدمتکاران رکاب اقدس جنیبه و کتل در رفاقت اعتبار نموده هرگاه از پیاده
رفتن خسته می آمدند سوار میشدند اما دو سه کس از امرا بانتهای پیاده در ملازمت بودند مطلقاً سوار
نگردیدند از ملازمان درگاه محمد زمان سلطان بایندر ترکمان مشهور بکچل و مهتر سلیمان رکابدار باشی
و از اهل اصفهان میرزا هدایت الله نوادهٔ حکیم ثانی در رفتن خطائی پیش گرفته دوازده هزار و دو
که یکصد فرسخ شرعی است منظور داشته راه را می پیمودند و عمدة المنجمین مولانا جلال یزدی منجم
خاصهٔ شریفه حساب آن را نگاه میداشت که مشخص شود که هر روز چه مقدار راه طی میشود و نیز معلوم گردد
که از اصفهان تا مشهد چند فرسخ شرعی است و اردوی معلی بقاعدهٔ مقرر کوچ کرده منزل بمنزل میرفت
و حضرت اعلی بنهجی که مذکور شد پیاده بودند قطع مسافت مینمودند هر جا که از پیاده رفتن دلگیر میشدند
لحظه رحل اقامت انداخته استراحتی میفرمودند بعد از اندک آسودگی و غنودگی باز قدم در راه نهاده بدین
وتیره مراحل و منازل طی میشد تا آنکه در عرض بیست و هشت روز آن مسافت بعیده را قطع فرموده
همعنان مراحل توفیق داخل مشهد مقدس معلی و روضهٔ مطهر مزکی شده بادراک سعادت طواف و زیارت
آن مرقد منور و مشهد معطر که مص یک طواف درش ز قول رسول مدنی • با هفتاد حج نافله یکسان
آمد • فایض گشته تارک مباهات بفرق فرقدان سودند و در آن روضهٔ جنت مثال که محل استجابت دعا
و مهبط فیوضات عالم بالاست در کمال خضوع و خشوع بادای نماز و نیاز اشتغال نموده بدرگاه حضرت
خالق الارض والسما بعرض حاجات و ملتمسات و مطالب دنیوی و اخروی زبان
گشوده و بعد از دریافت آن سعادت و ادراک آثار استجابت بتماشای باغ مشهد مقدس که در دولتخانهٔ مبارکه است

تشریف برده بسعادت و اقبال نزول اجلال فرمودند تاریخ این واقعه که از واردات طبع راقم حروف
ثبت افتاده بیت غلام شاه مردان شاه عباس • چو صد فرسخ بود رهبر یافت توفیق • گره بعض
شد آن فرخنده مقصد • چو از ملک صفاهان رو بره کرد • بدان مطلب رسید از بخت سرمد •
دبیر عقل بهر نیکنامی • نوشت این نکته بر طاق زبرجد • پیاده رفت و شد تاریخ رفتن • ز اصفاهان
پیاده تا بمشهد • والحق از ابتدای ظهور اسلام تا حال هیچ یک از سلاطین نامدار را توفیق این
سعادت نشده و بدین طریق امری که بر همه کس شاق است تا بحال دست نیافته در روضة الصفا مسطور است
که از خلفای مصر و روم مرجلی که همت عنایتی داشت و ادراک زمان بعثت و دعوت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده بود که از قسطنطنیه که دار الملک او بود برهنه پای و پیاده بطواف بیت
المقدس رود و در هنگام آنجا بنذر سر رفته ایشان و خدمتکاران در راه فرشهای زیبای ملون گسترده
گلها و ریاحین بر روی آن میریختند و او بطریق سیر با ندما و مصاحبان قدمی چند مینهاد تا آنکه بیت
روز راه را دو ماه باین طریق طی کرده و اینجا آنکه پای قدم بر خاک نهاده و ارتکاب انواع مشقت و محنت
راه نموده از مسافت بارنج ماندند • ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا • مجملاً آن زمستان در
مشهد مقدس معلی توقف فرموده ماه رجب و شعبان و رمضان را که اشهر حرم و ایام لیالی متبرکه بود
در آن روضهٔ مقدس بطاعت و عبادت گذرانیدند در لیالی جمعه و شبهای مستحب و استفتاح و برات و
لیلة القدر که افضل ایام و اشرف لیالی مشهور مذکور است در روضهٔ منور مطهر احیا داشته از اول شام تا طلوع
آفتاب بخدمت خادمی و سر شمع گرفتن پرداخته دقیقهٔ از دقایق خدمتکاری فرو گذاشت نمیکردند

ذکر بعضی حالات که در قشلاق مشهد مقدس معلی روی داد چون بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مرحوم محمد
ابراهیم خان را بجانب بلخ فرستاده آن ولایت بمعاودت و امداد همایون منصرف او قرار گرفت تابع
اردوی همایون بوده بعد از فوت او باقی خان بملاحظهٔ جانب اشرف لشکر بالضرورت کشیده آن ولایت
متصرف شد همواره محزون خاطر اقدس بود که فی الجمله بآن دو روی و طغیان باقی خان کرده او را از خواب
غفلت بیدار سازند و نوعی نمایند که باز آن ولایت بمعاودت منضم بآن دولت متصرف آید
دو پادشاه زاده که از آن سلسله مانده پناه بآستان عزت و جاه آورده اند قرار گرفته در این اوقات که مشهد
مقدس معلی مرکز جاه و جلال بود عریضه داشتی از جانب تکبش خان حاکم مرو رسید که باقی خان باد
بادعای الفت و آشنایی گشته با حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اظهار صداقت و دوستی مینماید و مکتوبی از روی
محبت و آشنایی بامن نوشته تحفه صحابه دو راس اسب و کمان طلب نموده حضرت اعلی بعد از اطلاع بمضمون

عریضه هر چند خاطر اشرف ازین حرکت ناهنجار او که مرقوم گشت غبارآلود بود اما مقتضای مردمی و شیوه ستوده دوستی عمل نموده بکتش خان را رخصت دادند که جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته چند راس اسپ خوب که طلب نموده بود با دیگر تحف لایقه مصحوب مرد معتمد سخندان ارسال دارد و بکتش خان بعد از استجازه از حضرت اعلی پیرام بیک نامی از طایفه استاجلو را که جوان عاقل و سخندان کارآگاه بود برسالت باقی خان تعیین نموده با اسپها و تحف و هدایا ببخارا فرستاده و باقی خان او را در خلال این احوال بخاطر مبارک اشرف اعلی خطور نمود که باقی خان چون با منسوبان این سلسله علیه باب الفت و آشنایی گشوده اظهار دوستی کرده مصلحت دوستانه که جمیع انواع سعادتمندی است او را از مکنون خاطر خطیر آگاه گردانند خان محمد بیک دیوان بیگی دین محمد خان برادر او که از قدیم الزمان از قدیمی معتمدان این سلسله بود و چند سال قبل ازین در جنگ توی گرفتار عساکر حضرت شده بشیوه ستوده همایون که همیشه گرفتاران را زیاده مهمان از شمول عواطف علیا دانند در اردوی معلی معزز و محترم میبود درین وقت طلب فرموده رخصت دادند که بوطن مالوف رود و بزبان عطوفت بیان سخنان حقیقت بنیان باو خاطرنشان کردند خلاصه حکایات آنکه بر عالمیان ظاهر است که هرگز میانه سلسله جانی بیکی و این دودمان جز خصومت و نزاع نبوده و چون از حوادث روزگار اختلال باحوال آن سلسله راه یافت محمد ابراهیم خان از آن دودمان بحسب اتفاق گرفتار منسوبان این دودمان گشت کدورتی که بود بمحض حصول نیکنامی عداوت قدیم را با الفت و دوستی مبدل ساختیم و توجه ظاهر و باطن بامداد بازماندگان آن سلسله مصروف گردانیده محمد ابراهیم خان را بجانب بلخ فرستادیم در تمشیت مهمات او بغایت اهتمام مسلوک داشتیم تا بهمین امداد و معاونت منسوبان این دولت بتصرف او قرار گرفت و تابع امر و نهی همایون ما بود و بعد از وقوع واقعه ناگزیر محمد ابراهیم مناسب نبود که باقی خان بی امر و اشاره همایون شاهی مدخل در آن ولایت نماید اکنون ما را طمعی در آن ولایت نیست چون الکه بابای محمد ابراهیم و دودمان عبدالله خان و دخل بآنجا نمیباید و باید خانمان ولایت نشان آورده اند رضای خاطر اشرف مقرون بآن است که ولایت بلخ و مضافات که بمحمد ابراهیم خان تعلق داشت با ایشان متعلق باشد و چون عبدالله خان را نسبت بباقی خان حقوق ولی نعمتی است و در هنگامی که پدر و برادران او را بمحض رعایت صله رحم در ظل عاطفت و اشفاق درآورده تربیت میفرمود حالا که حسب اراده و مشیت ایزدی باحوال آن سلسله از استحکام افتاده سلطنت ولایت ماوراءالنهر و ترکستان که موروثی آن دودمان است بباقی خان منتقل شده رعایت حق نمکخوارگی و سزاوار فتوت و انصاف مردی آنست که او نیز در ادای حقوق تربیت چندین ساله عبدالله خان با اقربا و بازماندگان

و سلسله او نیکویی کرده در ظل رافت و اشفاق مأوی دهد و ایشان را بمنزله فرزندان و برادران خود دانسته ولایت بلخ و محال آنطرف آب را بایشان گذارد و خود بمملکت ماوراءالنهر و ترکستان که حق سبحانه و تعالی نصیب او کرده راضی و شاکر بوده شکر عطیه الهی بجای آورده چه از ایشان در بلخ مانده که هر آینه ایشان نیز او را بمنزله پدر و برادر بزرگ دانسته کمال اطاعت و متابعت بحقه بهم رسانند و هرگاه باقی خان رضای خاطر اشرف جسته درین مخزن ولایت با ایشان مضایقه نکند موجب تحصیل رضای حضرت ملک متعال و نیکنامی او خواهد بود ما نیز او را بمنزله برادر دانسته هرگونه امداد و همراهی در هر باب لازم باشد بظهور می آوریم و اگر سالک طریق جهل و غرور بوده نصایح ما را بسمع رضا اصغا ننماید و با انصاف گرود و ترک این صلاح اندیشی نموده در مخاصمت اصرار نماید چون امداد و معاونت پادشاهزادهای مظلوم در همه حال همت والاست هر آینه آنچه خدای تعالی خواسته باشد بحیز ظهور خواهد آمد و چون خان محمد دیوان بیگی رخصت یافته روانه بخارا گشت باقی خان از آمدن او اظهار بهجت و خرمی بی اندازه کرده او را در سلک امرای معتبر درآورده او عریضه بخدمت اشرف نوشته بعد از اظهار لوازم شکرگذاری مراحم شاهی از جانب باقی خان تواصفات دوستانه و مراتب اخلاص و حسن اعتقاد اظهار نموده در باب سلاطین زادهها نوشته بود که یار محمد میرزا و جمعی کثیر که از طرف جانب بودند ایشان را دستاویز خود کرده بار دیگر باین طرف بردند والا درباره ایشان بجز عطوفت و مهربانی امری بظهور نمی آمد و مع ذلک هرگاه بندگان اشرف ایشان را روانه این صوب نمایند بنوعی که اشاره عالی شده ایشان را در جناح رافت و اشفاق درآورده بطریق سایر برادران و فرزندان در هر جا مناسب باشد یورت و مقام و وجه معاش تعیین خواهد شد اما در خفیه صریحاً بعلاء زمان بکتش خان که همراه او رفته بودند گفته بود که باقی خان ... را محض قول نگذاشته بدادن بلخ و توابع راضی نیست و توقع آن دارد که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی سلاطین زادههای مذکور را بماوراءالنهر نزد او فرستند که بعنوان خواهد وجه معاش داده بموافق رضا و صلاح دولت خود با ایشان عمل نماید و چون عنادی بجانب باقی خان نبود و فرستادن ایشان نزد او در میزان مروت و قسطاس فتوت سنجیده و پسندیده نمینمود حضرت اعلی مکنون خاطر خطیر همایون را بعرصه ظهور رسانیده آورده و بتهیه اسباب یورش بلخ پرداخته احکام مطاعه باحضار افراد عساکر نصرت قرین شرف صدور یافت که در موکب عالی سلاطین زادهها روانه خراسان گردند

ذکر ولایت بحرین که درین سال بنیروی اقبال شهریار کامکار بسعی الله ویردی خان

مملکت قطیف و بحرین در ازمنه سابقه و قرون ماضیه در تصرف ولات عرب بود و محمد الله مستوفی ...

ترامت العلوب نوشته که بحرین از جزایر فارس و محل غوص لؤلؤ و مرجانست دو فرسخ عرض و
پنج فرسخ طول دارد و لؤلؤ که در بحرین غوص میشود در نظر جوهریان دیده وران و صاحب نظر
زیاده از لؤلؤ دیگر سخار اعتبار دارد و آن ولایت کثیر المنفعت بر ورود هور ایام بتصرف توران شاه
بن سلغرشاه والی هرموز در آمده همیشه حاکمی از جانب ولاة هرموز بضبط آنجا قیام داشت و در ایام
دولت سلغرشاه بن توران شاه ثانی مطابق سنه اثنی عشر و تسعمایه که سی و یک سال از ظهور رخت بال
سلیمان شان گذشته بود جماعت فرنگیه پرتکالیه ضابطه [illegible] در مسافقه مدیشان و کلاء والی هرموز
بر شوره [illegible] و بر بحر بره هرموز [illegible] یافته کوت که از عبارت قلعه است ترتیب داده تمکین
گرفته و مضار ریف زمان ثوبی کثیره بانجا جمع آمده رحل اقامت انداختند و رفته رفته دخل در مهام
ملکی کرده اکثر منافع و مداخل آن بلده را بتحت اختیار خود در آوردند و کپیتان فرنگیه که عبارت از
امیر و حاکم در شوکت و اقتدار زیاده از حاکم هرموز گردیده بدین جهت در بحرین نیز دخل کرده در آن
هنگام که فرخ شاه والی هرموز فوت شده و فیروز شاه پسرش قائم مقام گردید رکن الدین مسعود نام
برادر رئیس شرف الدین لطف الله شیرازی وزیر هرموز که حسب اختیار مطلق بود از جانب برادر
بحکومت و رتق و فتق مهمات بحرین قیام داشت بمعاونت برادرش که حاکم معتبر بود در آن دولت
مطلق العنان شده بود و در آن اوقات زیادتی اختیار رو داشته اراده جماعت فرنگیه متوجه شده او را
که معین و ناصری بهم رساند کس بفارس نزد خواجه معین الدین فالی که با او قرابتی داشت فرستاده از وی
استمداد نمود و خواجه مذکور حقیقت حال با الله وردی خان بیگلربیگی فارس اعلام نمود چون آن ولایت
از توابع فارس است که آن جماعت بتغلب متصرف اند جانب خانی همت بتسخیر آن گماشته خواجه
مذکور را با جمعی از تفنگچیان فالی که با کمال جلادت در طریق صدق [illegible] تمام دارند همراه [illegible]
حاکم [illegible] بتسخیر و تصرف آن ملک مامور گردانیده و بجانب بحرین فرستاد و خواجه مذکور [illegible]
چند روز که در آن بلده اقامت داشت طریق تصرف و تسخیر آن ملک را به نظر احتیاط در آورده و همت
بر آن گماشت که آن بقعه لطیفه را متصرف در آورد و چنین فرصتی را از دست ندهد پوشیده ترتیب [illegible]
او در پیش منصور عمزاده اش با جمعی در خانه رکن الدین مسعود آمده [illegible] رفته او را
در قتلی که خوابگاهش بود با چند نفر از اقربا و ملازمان که حاضر شده بقتل آورده و مردم او را
حال خبر یافته در مقام دفع حادثه شده چون حاکم کشته شده بود سپاه بحرین زیاده جرأت و دلیری
نتوانستند نمود و خواجه معین الدین و رفقای او بخواست و حفظ حال خود پرداخته دفع شر آن جماعت مینمود

از اتفاقات حسنه که مستلزم اقبال مضمون از اختلال شاهی است آنکه امیر یوسف شاه امیر کمال الدین
برادر [illegible] از زیارت بیت الله الحرام عود نموده بعضی اموال او را قطاع الطریق آن حوالی برده بودند
الله وردی خان را مقرر داشت که با جمعی از تفنگچیان [illegible] بتفحص اموال خود بدست آوردن قطاع
الطریق بجانب بحرین رود که اگر خواجه معین الدین فرصت یافته مهمی از پیش برده بود معاونت و حفظ و حمایت
او بر [illegible] امیر یوسف شاه با جمعی از مردم [illegible] که بجلادت و مردانگی از اقران ممتاز بودند سامان
اموال خود را ترتیب ساخته رو به بحرین شده در وقتی بانجا رسید که خواجه معین الدین و عم زاده اش
حاکم را کشته با مردم او در [illegible] و مصادمه بودند و [illegible] که از جماعت آسایشی یافته بودند
لطایف الحیل خود را با اندرون شهر و قلعه رسانیده و باتفاق خواجه مذکور و مردم قتل و اسیر
و دفع اهل خلاف [illegible] جمعی که طریق مخالفت مسلوک داشته بجزا و سزا رسانیدند سایر
الناس که جاده اطاعت را بقدم متابعت پیمودند استمالت یافته برعیتی مشغول شدند و ساحت
آن خطه دلکش که مصدق [illegible] است از
آب دار اقبال بی زوال شاهی که صدف پرورد عنایت الهیست ترصیع و تزیین یافت و چون این اخبار
به هرموز رسید فیروز شاه والی هرموز و کپیتان فرنگیه هر کدام جمعی از جنود خود را با لشکر و ادوات [illegible]
بحرین مامور ساخته فرستادند و میان الفریقین مکرر در خشکی و دریا محاربات بوقوع پیوسته اگرچه در آن
معارک خواجه معین الدین و امیر یوسف شاه هر دو زخمی شده از آن سبب زخم فوت شدند اما جنود قاهره
به نیروی اقبال همایون بر فرقه ضلال ظفر یافته جمعی کثیر از ین بحر عدم گشته بقیة السیف بی نیل
مقصود باز گشتند حکام مذکور هر چند دست و پا زدند کاری نتوانستند ساخت عاقبت ترک تکاپو
کرده دم در کشیدند و الله وردی خان حاکم ضابطه فرستاده در استحکام قلعه سعی موفور بظهور
آورد **شرح تسخیر ولایت لار که باقبال شهریار کامکار بسعی خان رفیع مقدار در سال [illegible]** در حیطه
این احوال و معارک تسخیر ولایت لار بسعی الله وردی خان بحیطه ضبط و تسخیر اولیای دولت
ابد پیوند در آمده در تواریخ مبسوط احوال ملوک عجم لار از نژاد گرگین میلاد اند که در عهد کیخسرو بحکومت
لار منصوب شده بوده و از آن تاریخ اولاد او در آن ولایت حاکم و فرمانروا بوده اند و در زمان ملوک
طوایف پیشتر از پیشتر [illegible] یافته از حکام و ولایت قرب جوار باج ستان بوده اند و در ازمنه
سابقه قبل از ظهور اسلام و بعد از آن هر گاه در ممالک ایران پادشاه نافذ فرمان بوده [illegible]
در زمان اکاسره اطاعت کرده [illegible] آورده اند و در سایر ایام [illegible] خودسری می افراختند

بقیه

اول حاکم مسلمان آن خطه جلال الدین ایرج بن کرکین بن قباد است که در عهد عمر عبد العزیز مسلمان شده
از زمان ظهور دولت امیه تا زمان قدسی نشان صفویه الی غایت طریق اطاعت و باج گذاری
مسلوک داشته منصب امیر دیوانی در این دولت داشته در زمان نواب سکندرشان نور الدین خان
بن ابراهیم خان بن انوشیروان مشهور بشاه عادل که در آغاز جلوس همایون حضرت شاه جنت مکان
والی آنجا بود فوت شده و میرزا علاء الملک پسرش قائم مقام گردید نواب سکندرشان او را ابراهیم
ثانی لقب دادند و در وقتی که تخت فیروزبخت سلطنت و دیار و شاهی بذات اقدس همایون شاهی ظل اللهی
آرایش یافت و موکب همایون فال جاه و جلال بجهت دفع فتنه یعقوب خان بجانب فارس توجه نموده
در دار الملک شیراز اتفاق نزول افتاده بود ولایت لار نزدیک شده مناسب این بود که ابراهیم خان در
چنین وقت که قرب جوار دست داده ادراک ملازمت عتبه علیا را فوزی عظیم شمرده بجهت ادای مراسم
تهنیت جلوس همایون با تواتر اخلاص روی نیاز بدرگاه گردون مناص آورده سعادت بساط بوسی
دریابد مشار الیه از جهل و نادانی و صحبت تیره رایان لار حضور صاحب درگاه که صاحب اختیار مطلق او بود
توفیق آن سعادت نیافته تغافل کرده نرسید ازین جهت مزاج مبارک اشرف از او متغیر گشته چون
متصدیان آمدن او بودند او به مواعید کاذبه اکتفا نموده به لیت و لعل میگذرانید و انحراف مزاج اشرف
مزاید و متضاعف میگشت تا آنکه به وسیله کی میر درگاه و ملازمان بارگاه سدره اشتباه شاهی که باعث انتقام
و خراج بیرفته و زیادتی که بیچاره متمردین این دیار میرسید مزید علت گشته الله وردی خان
حسب الفرمان قضا جریان بتادیب و تنبیه ایشان متوجه گردید چون نزدیک بلار رسید ابراهیم خان
به تمهید بساط معذرت پرداخته متعهد شد که من بعد در استرضای خاطر مبارک اشرف کوشیده مراسم
بندگی بظهور آورد و الله وردی خان بنابر صلاح وقت حسب الفرمان همایون فسخ عزیمت کرده باز گشت
و ابراهیم خان در آن سال اندک مداراتی کرده دیگر باره طریق خلاف پیمود گرفت و با بیچاره متمردین که
وارد لار میشدند زیاده حیف کرده از جمیع سلعهای حیف و نقدی گرفتند و بیچاره تکالیف بسیار
ازو گلها و شکوها از ابراهیم خان و عدم قدرت او بر منع ایشان نمودند در این مرتبه زجر و گوشمال ایشان
و استرداد مال بیچاره واجب و لازم گردیده الله وردی خان مرتبه اولی عزیمت لار نمود چون بآن حوالی
رسید ابراهیم خان اموال و اسباب که از بیچاره گرفته بودند باز فرستاده در دیگر امور زبان بتمهید
معذرت گشاد الله وردی خان باو اعلام کرد که چون در این حوالی اتفاق نزول افتاده اگر ابراهیم
خان خود را از جمله بندگان درگاه شاهی میشمارد و در قول خود صادق است مناسب آنست که بخوف

و دهشت

و دهشت آمده و بیش الجاء بصورت ملاقات روی دهد که بعد از این معنی مراجعت موکب بلا توقف پادشاهی هست
ابراهیم خان جرات آمدن ننموده بدستور سالک طریق خلاف گشته در مقام قلعه داری شد و موکب عالی
جانب تبریز بظاهر شهر رسیده نزول نموده عساکر منصوره در فارس متوجه تسخیر شهر و قلعه شده در تضییق
محصوریان میکوشیدند و لاریان از وصول جنود قاهره متزلزل گردیده و اهم برایشان استیلا یافت
در این اثنا از اعیان لار بود و طریق اخلاص و شاهیسیونی پیموده با برادرش به خدمت خان آمد ابراهیم
خان از وفق ایشان هراسان گشته نوشتند و نام سپهسالار خود تا چند نفر بیرون فرستاد که شاید ملتفت
البیل این حادثه را دفع نماید و فرستاده را در حین ملاقات زده و زیر قبا پوشیده بودند از این عمل آثار
کید و غدر ظهور رسیده موجب انحراف خان گردیده و حبس و قید ایشان اشاره نموده و این معنی موجب
زیادتی خوف و هراس لاریان گردیده جانب [illegible] ابواب داد و دهش گشاده به بذل انعام و احسان
اکثر سپاه و اهل لار را از مخالفت و قلعه داری برگردانیده ابراهیم خان در جنگ و جدال اصرار کرده ولا
در ناصیه احوال لاریان مشاهده کرده دست از شهر و حصار باز داشته بقلعه رفیع که مطرف آن بکوه پیوسته
بود متحصن گردید و عساکر منصوره در کمال قدرت داخل شهر در آمده سپاهیان بپای قلعه رسانیدند
و ابراهیم خان قوت مصادمه و مقاومه در خود ندیده از کرده سرکشی نادم و پشیمان گردیده و دست در
دامن عجز و استیمان زده و راغب آمدن شد الله وردی خان او را بیکان امان داده و با جمعی معارف
و اعیان لار بیرون آمده اظهار عجز و مسکنت نموده جناب خان او را اعزاز و احترام نموده بطریق
مهمان نگاه داشت که در پایه سریر اعلی آورده درباره او به آنچه رای رزین شهریاری اقتضا نماید
عمل نمایند و از متجنده و مردم لار جمعی را که محرک ماده خلاف بودند و مظنه فساد داشت از
میان برداشته سایر الناس را استمالت و امیدوار گردانید جمعی که در قلعه بودند جز قلعه سپردن چاره
نیافتند و الله وردی خان شهر و قلعه را بمعتمدان سپرده رتق و فتق مهمات مملکت را بمصلحتی [illegible]
رجوع نمود و ابراهیم خان را با متعلقان و بقیه آن دودمان بشیراز آورده خزاین و اموال و اسباب
ایشان بحیطه ضبط در آمده و حقیقت این دو فتح مبین را که به نیروی اقبال شاهی میسر شده در یکسال اتفاق
افتاد و بپایه سریر اعلی آورده که در حینی که رایات نصرت آیات جاه و جلال در مشهد مقدس معلی
نزول جلال داشت و رای جهان آرا بسر رشته بلخ تصمیم یافته به تهیه اسباب آن سفر خیر اثر مشغول بود
مژده فتوحات مذکور شرافزای خاطر انور گردیده و خان رفیع مکان از جانب همایون اعلی بجایزه و خلعت
نمایان سرافراز گشت و در بلخ مطالع با حصار خان مذکور و عساکر فارس غرضه و دریافت و [illegible]

آینده که رایات فیروزی آیات جهت عساکر ظفر قرین در متنزهات ملک هرات و چمنهای دلگشای
بادغیس اقامت داشت با قشون آراسته باردوی کیوان شکوه ملحق گشته ابراهیم خان زاده آورده
و تحف و هدایا که از خزاین سلطان لار بدست در آمده بود بنظر کیمیا اثر رسانید از آن جمله یکی فرو تاج
مکلل مرصع بجواهر و یواقیت بود مشهور بتاج کیخسروی که از آبا و اجداد ایشان مانده بود و شهر لار را در اول
نام دیگر داشته در افواه و السنه مذکورست که در حینی که کیخسرو کیانی گرگین میلاد را بحکومت آن بلاد
فرستاد چون گرگین پسر او لار نام داشته و بعد از پدر قایم مقام او گشته آن شهر باسم او موسوم گشته
و کیخسرو تاج مذکور را باو داده بود و از آن تاریخ در سلسله ایشان مانده هر کدام بجای دیگر سلطنت میکرده
پوشیده اند و آن چیز دیگر کمتر پوشیده اند بین الجمهور مشهورست که گرگین میلاد چون بجانب لار رسید
جهت دخول شهر ساعت اختیار مینمود منجمان عجم و اختر شناسان لار سعد و نحس کواکب را منظور داشته
بتدقیق ملاحظه نموده تا مدت هفت سال ساعتی که مدخلیت در وقایع طالع او موافق و از نحوست نجومی
و سهم الحوادث روزگار خالی باشد نیافتند بعد از انقضای هفت سال ساعتی سعد که با طالع او
موافق و دلالت بر ثبات و بقای دولت نموده بری از عیوب نجومی بوده اختیار نموده و گرگین هفت
سال در کنار شهر توقف نموده تا در روز معهود در آن ساعت مسعود داخل شهر شده و از آن زمان که قریب
هزار سال است نسلا بعد نسل اولاد او در آنجا بحکومت نموده هیچ پادشاه ذی شوکت را تسخیر آن
ملک میسر نبوده خراجی از ولاة آنجا [illegible] اند و بعضی بین الناس مشهورست که حکمای علم طلسمی
در آنجا بسته بودند که ساحت آن ملک از عبور لشکر و هجوم سپاه بیگانه مصون بوده باشد و از حکمت با نواب
در این زمان زحمت دشمنان آن طلسم بدست اقبال و سرپنجه اقتدار ملازمان درگاه سعادت مثال
شهریار بلند قدر بهم برشکسته آن ولایت بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد چون در کتب تواریخ
امرکه بنجم قبل از این رسیده بابت که خارج از دایره عقول و بیرون از احاطه قبول و ادراک ذوی العقولست بسیار
نقل نموده اند راقم حروف نیز در باب اختیار ساعت و تاج و طلسم از افواه و السنه سایره دو
بود مقید بتصدیق و تکذیب آن نشده در صحیفه درج نمود بالجمله چون ابراهیم خان در ییلاق بادغیس بشرف
آستانبوسی مشرف شد و مقرر گشت که در سفر بدستور در منزل الله ویردی خان ملحق شد و خان مذکور
بتوقیر و احترام سلوک مینمود و چون در آن سفر بیماری در اردوی اعظم شیوع یافت مشار الیه نیز مریض
گشته معالجات اطبا مفید نیفتاد و تا آنکه شجره طبیعت دست از محاربت ملک [illegible] کوتاه کرده و از شکنجه
هستی خلاصی یافت مشار الیه جوان قابل مستعد درویش نهاد عاشق پیشه شاعر طبیعت بود و اکثر علوم

متداوله

متداوله را مطالعه نموده در علم موسیقی و ادوار مهارتی داشت اما بسیار سبک عقل و ساده لوح بود
جز تاوی که در امور حکومت و ضبط و ربط مملکت بسیار در کار است کم داشت و در آغاز جوانی بشرب
افیون راغب گشته به افراط خوردن او معتاد شده بود القصه در سی و پنج سالگی بعالم بقا پیوست و دودمان
از آن دودمان منقرض گشت و از آن طبقه جز نامی در عالم نماند آغاز سال همایون فال بارس ئیل
سنه احدی عشر و الف سال شانزدهم جلوس سعادت مانوس نوروز عالم افروز این سال
همایون فال در روز پنجشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک واقع شده مزاج افسرده روزگار از
علل و امراض بارده و شتا و اعتدال انجامیده بصحت و استقامت گرایید بهار عالم آرا با هزار اسباب
خرمی و دلکشی جلوه ظهور نموده عالم پیر طراوت جوانی از سر گرفت بساط خوشدلی و نشاط در بزم بهجت
آباد جهان گسترده گشت یعنی خسرو سیارگان پیرایه بخش مسند شرف و اقبال گشته قدم بر بساط جهان
آرایی نهاده مصور آرای عالم عنصر بآراستگی و پیراستگی ساده رویان چمن پرداخته لوای علم سبزه فامی
بر افراخت و صحن سرای جهان را بتازگی نمونه گلزار ارم ساخت **بیت** دگر ره جهان ارجمندی
گرفت • ز نوروز فیروزمندی گرفت • برآراست هامون ریاحین سپاه • بعزم زمین بوسی بارگاه
سپهداران معارک سخن سرایی صفوف معرکه اخبار را بدین نمط آرایش میدهند که چون حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی امداد سلاطین نژاد والای اوزبکیه که التجا بسایه اقبال آن حضرت آورده اند مهم پیش نهاد
همت والا گردانیده و خاطر اشرف بدان متعلق گردید که ولایت بلخ و محال آنطرف آب که بخراسان
از نسبت و بمحمد ابراهیم خان تعلق باشد و از پیغام خان محمد دیوان بیکی چنانچه سبق ذکر یافت و تقریر
و ادای آن مضمون چنین معلوم شد که اعتنا نکرده خاطر باقی خان نشد و به اختیار قطع تعلق از آن
دیار ننموده و لهذا در مقام ضبط سرحد چیچکتو و میمنه در آمد جمعی کثیر از مردم ایماق و جماعت قپچاق تابع
اوزبکیه را بچیچکتو فرستاده و در محافل و انجمن و دربار خواست چون برادر سخنان بزبان آورده لا طائل
گزاف میز بنادین حجاب عرق حمیت حضرت خسروانه بحرکت در آمده و اراده یورش بلخ در ضمیر انور رسوخ
یافته بود و از یاد پذیرفت و در چهان قمر منیر باحضار امرا و عساکر ممالک محروسه نفاذ یافت و مقرر شد که
در این یورش موازی سیصد عراده با توپ و ضربزن و یراق و دو هزار تفنگچی خراسان و عراق
در موکب همایون بوده باشد و از مشهد مقدس علیقلی خان شاملو و قرچغای بیگ غلام خاصه سرخیل
سرکرده فوجی از لشکر ظفر قرین فرستاده بود که باتفاق ولایت چیچکتو و میمنه فرستاده اند که آن سرحد را
که همیشه محل ایدوس و ایماق اوزبکیه است از وجود دشمن پرداخته نهب و غارت نمایند بعد از

رفیق ایشان حضرت اعلی از روح مقدس حضرت امام الجن والانس استمداد و همت نموده رایات ظفر
آیات بجانب دارالسلطنهٔ مذکور رسیده و آن حضار رم مون از یمن مقدم همایون عزت افزای سپهر
بوقلمون گردید عبعلی خان و قورچیای چپک که با تخت چچکتو در رفته بودند آن ولایات را نهب و غارت نموده
هر کس را از اوزبکیه و الوسات و احشام بمحاربه پیش آمدند و مردان ایشان طعمه شمشیر آبدار غازیان ظفر شعار
نساء و صبیان بقتل اسیر گرفتار آمدند و سرها و اخترها با چندین هزار اسیر آورده در دارالسلطنهٔ هرات
بنظر اشرف در آوردند و حضرت اعلی چند روز در منتزهات هرات و باغات و بساتین فرح افزای
آنجا بییلاقات بادغیس تشریف بردند و قریب به دو ماه بجهت جمعیت لشکر و سرانجام یراق توپخانه
در ییلاقات بسر برده روز بروز عساکر منصوره و امرای عظام از اطراف و جوانب با فوجهای آراسته
باردوی گردون شکوه ملحق میشدند و پاینده محمد میرزا و شاه خواجه در حاشیهٔ بساط سلاطین دربار
همایون پیوسته براق و اسباب ضروری با ایشان شفقت شد و جهانگیر سلطان ملقب بجهانگیر خانی
پاینده محمد میرزا با تالیقی او معین گشت و احکام مطاعه در باب سلطنت و خانی جهانگیر خان و تفویض
ولایت بلخ و آن حدود باسم عز اصدار یافته حکم شد که پاینده محمد میرزا نیز از جانب جهانگیر خان ببلخ
سرداران قبایل فرستاده ایشان را بعنایات خسروانه امیدوار کردند با محمد خوش درباد غیس
جمعیت عساکر و ازدحام خیول دست بهم داده و سیصد عرابه با توپ و زنبورک و یراق سرانجام یافت
لشکر ظفر قرین آماده کوچ شده و طبل رحیل کوفته از بادغیس بجانب ماروچاق کوچ شد و چند روز در کنار
آب مرغاب معسکر ظفر قرین بود و از آنجا بجانب چچکتو در حرکت آمده امارت توپخانه و سرداری جمیع
توپچیان و تفنگچیان بقورچیای بیک تفویض یافته مقرر شد که او نیز از غلامان خاصه شریفه همراه او
بوده در نزول و ارتحال بخدمات توپخانه قیام نمایند و چرخچیگری پیش سپاه ظفر بخان با ایالت پناه
حسین خان شاملو حاکم هرات و سایر امرای خراسان مثل گنجعلی خان حاکم مرو و محراب خان حاکم باخرز
و اسمعیل خان الپاوی حاکم زاوه و بخت قلی خان شاملو حاکم قاین و غیر ذلک تفویض یافته مقرر شد
که امرای چرخچی که از سوار و پیاده تفنگچی دوازده هزار بودند نیم فرسخ پیشتر از اردوی معلی نزول و ارتحال
نموده باشند و هر روز یکی از امرای چرخچی نوبه قراولی نمایند و بعد از سپاه چرخچی توپچیان و
عرابه چیان عرابه را پیش انداخته پایین مرده عرابه ده هزار تفنگچی بوده باشند و از عقب زنجیر عرابه پیاده
میرفتند و قورچیای بیک میر توپخانه با غلامان تابین خود و تفنگچیان که مجموع ده هزار نفر بودند از عقب عرابه
میت بسته تابین شاه بطی مسافت نموده و بعضی از امرای قزلباش نیز مثل مهدی قلی خان ایشک

آقاسی

آقاسی باشی شاملو و غیر ذلک بکومک تفنگچی و خدمت توپخانه معین شده بودند و بعد از توپخانه و عقب
تفنگچی موکب همایون پادشاهی اعلام ظفر فرجام فیروزی از آنجا در حرکت می آمدند و امرای عالیشان مثل
الله وردی خان قورچی باشی و عیسی خان شاملو و بدر خان مهردار و گنجعلی خان حاکم کرمان و امثال
ذلک با قورچیان عظام و غلامان خاصه شریفه و ملازمان درگاه و سپاه احتشام تابین ظفر در دست
راست و دست چپ نسق بسته در ظل اعلام ظفر فرجام نزول و ارتحال مینمودند عدد لشکریان غیر از
سی هزار از چهل هزار مرد و چهل و سپاهی جرار مکمل و مسلح و ده هزار تفنگچی قدر اندازه که مجموع پنجاه هزار کس باشند
اسم باسم بشماره در آمده بودند که و بقیه و خدمتکار و ساربانان و مردم اردو بازار و سایر مردم هرزه کار
که از ممالک و ولایات در اردو فراهم آمده بودند بیرون از حیز شمار بوده در وقت سواری از کثرت لشکر
و سپاه و خیول و ستوران مرتبه گرد و غبار ارتفاع می یافت که فضای صحرا از کثرت گرد و غبار
تیره و تار شده دو کس که باهم میرفتند یکدیگر را نمیدیدند و دوازده عدد و گرمای همیشه از عقب نیز
مواز میش درمی آوردند که قورچیان و غلامان و ملازمان رکاب اقدس تا آوازی که بمقام خود را شناخته
از نزول همایون دور نشوند و بعضی از امرا نیز بنوبه و کشیک بخدمت حضرت اولی قیام نموده از عقب لشکر
خبردار بودند و چون در مملکت باغی شب کوچ کردند از طریق حرم و احتیاط دور بود در روز کوچ میکردند
و بجهت اشتداد و حرارت آفتاب و گرمی اشتران زیاده از دو سه فرسخ نمیتوانستند رفت و اردوی
عظیم همراه بود و با آهستگی طی مسافت میشد در یورت بیتیش حوالی اندخود قراچه قیقان که از معارف اوزبکیه است
اوزبکیه است با چند نفر دیگر بدست ملازمان محراب که فته اول بودند گرفتار شده بودند از تقریر ایشان
بوضوح پیوست که باقی خان با بیست هزار کس از جنود اوزبکیه در قرشی است و توجه رایات منصوره
با جنود بیشمار سپاه پیشتر شنیده و چون قوت مقاومت و معاندت با جنود در بار خسروی قزلباش نداشته کس
نزد برادرش ولی محمد خان که در بخارا فرستاده که خود را مخصوص قزلباش ساخته و از آب عبور نموده
با بنطرف آید که چون در این وقت مقاومت با پادشاه ایران و لشکر قزلباش که بیش از حد و قیاس اند
ما را قدرت نیست و مصلحت جنبش بعد از معاودت سپاه قزلباش هر آنچه صلاح وقت باشد
عمل شود ولی محمد خان کس نزد برادر فرستاده که هنوز آمدن ایشان باینطرف محقق نیست و کیفیت
و کیفیت لشکر چنانچه مذکور است دانسته و از دست بجز آوازه و توهم نموده عملکی چنین از دست کدام
باقی خان قراچه قیقان را با خود برده نوروز بی حاکم اندخود فرستاده که چند نفر از معتمدان کارآزموده رفیق او
نماید که بجانب چچکتو رفته از اردوی قزلباش خبر آمدن و نیامدن و کیفیت لشکر و خبر تحقیق آورد

وایشان از آن دیار خود بیرون آمده واند بنجبه برآگهی ایلش پرداخت گرفت ارشدند **ذکر فتح قلعه اندخود**

شرح توجه رایات نصرت آیات بجانب بلخ .... چون رایات نصرت آیات جاه و جلال بفیروزی و اقبال

از قلیش کوچ کرده حوالی اندخود مضرب خیام ظفر فرجام گشت بوضوح پیوست که مومن بی حاکم اندخود که از

ملازمان معتمد باقی خان است خاطر بتحصن و قلعه داری قرار داده بیاستحکام برج و باره مشغولست

بعضی از ارباب رای و تدبیر را صلاح در آن بود که صفت قلعه اندخود و قلعهای سر راه نشده بر سبیل

استعجال بر سر بلخ روند که سرکار قلعه بلخ بدست آورند چه هرگاه اندخود در میان باشد آمد و شد

از خراسان بارودوی معلی دشوار خواهد بود اولی حیث که اول این قلعه بدست در آید که راه تردد لشکر

گشاده باشد اکثر عقلا رای رزین را صائب شمرده عنان عزیمت بدانصوب در حرکت آمده و بفیروزی

و اقبال در پای قلعه نزول فرمودند در همان روز اطراف و جوانب قلعه با مرای نامدار و عساکر ظفر شعار

و طوایف لشکر نصرت اثر قسمت شد مورچلها قرار یافت و عساکر نصرت شعار قلعه را مرکز وار در میان

گرفته شروع در حفر نقب و جر و خالی کردن آب خندق فرمودند و شب سورن کشیده باستعداد

توپ و بادلیج و ضربزن که همراه داشتند باده هزار تفنگ چکمه قلعه سر دادند آواز رعد آسای توپ

تفنگ و سورن غازیان غلغله و ولوله در زمین و زمان انداخت که گوش فلک را کر ساخت روز دیگر

دلیران قلعه گشا از اطراف و جوانب هجوم نموده بخندق داخل شدند و از خندق خود را بپای حصار

رسانیدند ساکنان قلعه اندخود از همه طرف جلادت نموده محیط ساخت از هجوم شجاعان لشکر ظفر پیکر

و هراس بیقیاس بر ایشان استیلا یافت و در کمال سراسیمگی نزد مومن بی جمع شده عجز و بیچارگی ظاهر

لشکر ظفر پیکر اظهار نمودند چون حال بدین منوال مشاهده نمود طلب امان چاره نیافته دست در دامن

استیمان زدند و از شیخ و مقتدای خود که بعزیزان مشهور بود التماس نمودند که قدم رنجه فرموده

بیرون رود و خطا های جهت محصوران حاصل نماید و چنین مذکور شد که مقتدای مذکور بزرگ خود را در

زمره اهل الله معدود و میدانست در عالم کشف و مجاهده دریافته بود که استیلای لشکر ظفر پیکر

بدین قلعه در لوح تقدیر نگارش یافته و ستیزه باخصم قوی دست برخلاف قضا مانست

دست بخون خود باز زدن و پای از دایره سلامت بیرون نهادنست بضرورت دو سه کس

از مریدان معتمد خود را پیاپی به سرا علی بیرون فرستاده عجز و درماندگی و مسکنت و ساکنان حصار را

معروض داشت که اگر رحمت شاهی ظل الهی شامل حال این گروه گردد قلعه را سپارند بجبهت و اقبال

بروی اولیای دولت بی زوال بگشایند و التماس عفو تقصیرات بی ادبی مومن بی که قلعه بر روی ملازمان

موکب همایون بسته به حصار بر پیش آمده نمودند حضرت اعلی شاهی ظل الهی بزبان الهام بیان برفق و ملاطفت

با ایشان در تکلم آمده نوید عاطفت و جان بخشی مومن بی و عامه خلق آن دیار دادند حکم استمالت

بلاسم مومن بی و ساکنان قلعه اصدار یافت مضمون آنکه نهضت همایون با منظرفت به محض معاودت

و امرا و سلاطین زادهای جانی بیگی اتفاق افتاده عار اطمی در ایشان لایت نیست و هرگز بخاطر

حق گزین هرگز خواه حال و آسودگی کافه خلایق و عبد الله بوده با طوایف امم صلح کل داریم و عار نباشد

وقت کس کاری حیث شاید صدق آمیغی از اطوار روم مردم و نواحی روم خاطر نشان ایشان

شده باشد که روز تاریخی که بجبهه تصرف و اولیای دولت قاهره در آمده در مساجد و معابد اهل

سنت و جماعت طبقه شیعه هر یک بشیوه و شعار خود سلوک نمایند و هیچ آفریده تکلیفی که مکروه

خاطر ایشان باشد نشده و نمیشود و مومن بی و جماعت اوزبکیه هر کس برضای خود اراده ملازمت سلاطین

زادها داشته باشد توقف نمایند و هر کس بیرون مختار است و رعایا و عجزه آسوده حال بر بستی

خود مشغول باشند که از عساکر منصوره آسیبی بایشان نرسد و فرستادگان استمالت یافته بیان

لطف عزیزان با سی چهل نفر از اشراف و اعیان و مریدان بیرون آمده و بسعادت ملازمت مشرف

شدند و حضرت اعلی بشیوه و شعار سلاطین اوزبکیه که با مرشد و قوم پیر مرید اند سلوک نمایند

عزیزان سلوک فرمودند ایشان التماس کردند که عساکر منصوره امشب از امور قلعه گیری دست باز

دارند که فردا مومن بی و ارباب و اهالی محتر مسکین سرانجام نموده بیرون می آیند و حضرت اعلی

چون قدم عزیزان فرموده بودند که امشب تفنگچیان آتش جنگ از جنبه عمل رخنه در حصار انداخته سور را

گشتند اول صبح گروهای کشیده بقلعه بورش نمایند و نامبرادان با هتمام تمام در کار بودند و با کمال

تکرار و حیل که لازمه قلعه داری است اعتماد بسخن ایشان نکرده و فرمودند که اگر درین قول صادقند

همین لحظه بیرون آیند که ما را بهنگامش ایشان احتیاجی نیست و الا صبح آماده مصادمه و پیکار

باشند ایشان در کمال اضطرار رخصت یافته بقلعه رفتند و همان ساعت مومن بی با طبقه اوزبکیه

و عزیزان و اشراف قوم بیرون آمده بسعادت کورنش سرافراز شدند و حضرت اعلی بنظر اعزاز

و احترام در آن طبقه توجه فرموده خاطر ایشان را به تفقدات پادشاهانه و سخنان مرحمت آمیز

اطمینان بخشیده خلعت امان عنایت فرمودند و به مومن بی رخصت معاودت قلعه ارزانی داشتند

که امشب بمسکن خود مراجعت نموده فردا بملازمت آید و آنجماعت در کمال فرح و انبساط خاطر از

و غارت و ستمکاری و هتک عرض و ناموس جمع نموده بقلعه عود نمودند و علی الصباح درب قلعه را

ماننده ظفر و اقبال بر روی اولیای دولت قاهره گشوده مومن بی با تمامی سادات و قضات
و علما و اشراف و اعیان به درگاه فلک اساس آمده جبهه اخلاص بر زمین عجز سوده و معارکان
معلی که به کمال شکوه و هیبت و غایت جلال و سطوت الهی آراستگی داشت بار یافته همگی سعادت
بساط بوس حاصل گشته به خلاع فاخره سرافراز گشتند و چون لکای اندخود به محمد اسلاطین محمد سلیم
سلطان اختصاص یافته بود و خوب بهادر اتالیق او را مقرر داشته که به نیابت شاهزاده عالیه حکومت
آنجا به انجام مهام ارباب و رعایا بر حسب مشغول شدند و از ملازمان رکاب اقدس محمد قلی بیگ ایشیک
آقاسی و عبد الله را با یکصد و پنجاه نفر سواره و تفنگچی جهت حراست و کوتوالی قلعه بر اتفاق خوب بهادر
تعیین نموده و مومن بی رخصت رفتن بخدمت باقی خان طلب نموده کامیاب و در عالم حقیقت
و پاس حقوق نمکخوارگی او را در استحسان نموده بخلعت خاص و جیقه و کمر مرصع امتیاز و اختصاص
داده رخصت رفتن دادند و سایر اوزبکیه را در رفتن و در ملازمت محمد سلیم مأذون مختار کرده
و در عمارت ملازمان و مردم مومن بی احمال و اثقال او را بار کرده روانه کنار آب شدند
و حوضها نام ... در مجلس بهشت آیین بود بعد از تفرق عوام الناس مجلس خاص انعقاد یافته جرعهای
دوستکامی بگردش در آمده حریفان سرگرم باده نشاط گشته هر گونه حکایات میان آورده حضرت
اعلی سخنان حقیقت بیان که بر حسب کلام الملوک ملوک الکلام آویزه گوش خردمندان روزگار
بود الهام بیان آورده مومن بی خطاب فرمودند که دعای ما به باقی خان برسان و بگو که
قبل از این مصحوب خان محمد دیوان بیگی بعضی سخنان دوستانه باو پیغام کرده بودیم او از جهل و غرور
نصایح مشفقانه ما را به سمع رضا اصغا نکرده ... بطرف لازم شد اکنون سخن
همانست که گفته و بجهت رفع صحبت مکرر ... بر همگنان معلوم است که امروز وارث
تخت سلطنت و پادشاهی ممالک عبدالله خان در دودمان شما دارد و با زمانه گان سلسله او
از مملکت موروث او آرزو ساخته ... برتمامی ملک موروثی ایشان رقم اختصاص کشی در سوابق
از منه همیشه میانه سلسله ما و ایشان سران قتال و جدال اشتغال داشته در این وقت به محمود ولی
والتجا که پناه آورده اند اغماض عین از خصومت و دشمنی صد ساله کرده و در مقام امداد ایشان شده ایم
... صحیفه روزگار ... قطع طمع از مملکت بلخ و توابع نموده بدستیاب
گذارد و بممالک ماوراء النهر و ترکستان که ... فارغ بوده شکر باری تعالی بجای آورد
و قدم از دایره انصاف بیرون ننهند چه هر گاه داعیه پادشاهزاده که از آن دودمان باقی مانده اند

از مملکت

از مملکت وسیع اجداد خود باین مختصر ولایت راضی شده باشند که اوقات گذاران ایشان باشد اولا
مضایقه در آن کردن محض نا انصافیست عاقبت نتیجه این ناانصافی که فی الحقیقه کفران نعمت آن سلسله است
از عالم غیب بروی کار او عاید گردد و اگر باین صلاح اندیشی راضی بوده با سلاطین زادهای مذکور در مقام
عطوفت و پیوند فرزندی باشد ما با برادر ... گرامی است و در دوام برادر تقصیری نخواهد **بیت**
من نگویم ... بلاغت با تو میگویم • تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال • بعد از ادای این سخنان حقایق
بیان مومن بی را مشمول نوازش و احسان رخصت دادند و ... باده التفات شاهی از مجلس
آیین بیرون آمده روانه شد و حضرت اعلی جام امانی و آمال مومن بی را لبریز باده عواطف خسروانه
کرده ... صراحی نقره و طلا انواع رکابی که در ... سرستان
باده غفلت ... مایه مزید آگاهی نموده بود با پیاله طلا و نقره و پیش انداز زربفت از بی او ...
کرده ... را به مردم و لایت اندخود و جماعت ... که در آن نواحی بودند مبلغی ... جلیله
مال و ملکی منتقل میشدند که به دیوان اعلی و محصل سازند جهت ... خسروانه رقم تخفیف بر آن کشیده
امتیازی به موجب ... دولت روز افزون شد **ذکر قضایایی که بعد از تسخیر قلعه اندخود در سفر**
بلخ ظهور یافت چون مومن بی از خدمت اشرف جدا شده روانه گردید روز دیگر اردوی کیوان
شکوه از پای قلعه کوچ کرده ... اندخود ... نزول جلال نمود روز دیگر در آن منزل ...
و مقاصد و حصول مهمات صواحب و اعیان خود پرداخت روز دیگر کوچ کرده در دو فرسخی خواجه
... نزول نمودند در آن منزل خبر پیوست که باقی خان با سی هزار کس از جیحون عبور نموده به طرف بلخ
آمد حضرت اعلی مقرر داشتند که باقی خان قدم جلادت پیش نهاده اراده مقابله با موکب همایون شاهی دارد
با کمال امیدواری بظفر و نصرت حضرت باری عز اسمه امر فرمودند که در اردوی معلی نقارهای شادی
نوازش در آورده و به ترتیب مقدمات جنگ پرداخته قراول و جرچی و قول سیاق و سول و برانغار و جرانغار
طرح و تعیین عراده و تفنگچی و سایر اسباب ... انتظام دادند و رای جهان آرا چنین قرار یافت که ...
منزل بمنزل به ترتیب و آیین پیش رفته در هر جا با جنود مخالف ملاقی روی دهد صف قتال آراسته آنچه
مقدر الهی باشد از مکمن غیب بمنصه ظهور آید و مذکور میشد که در بعضی از منازل آب کم یابست و عساکر منصوره
از غایت کثرت و ازدحام خیول از ممر آبی عسرت و تنگی خواهند کشید حضرت اعلی از بابر محمد میرزا و ...
که صاحب وقوف شوارع آن ولایت بودند تحقیق راه ها میفرمودند که از هر راه که مناسب تر دانند آب ...
باشد روانه شوند که عساکر اقبال از قلت آب در عذاب باشند رای بابر محمد میرزا و ...

اوزبکیه وقت را رباط بود که تعجیل در امر محاربه موافق مصلحت حیثیت ملک و صلاح در این است که از اردوی
کیهان پوی بجهت کثرت لشکر و انبوهی خلایق و حرارت هوا ... شده اگر ما به آهستگی کوچ نموده و جنگ را
در تاخیر و تراخی اندازند وقت ... آزاد خاطر ایشان آن بود که طوایف اوزبکیه که سالها ملک پرورده سلسله
عبدالله خانند به مصلحت وقت و حفظ حال خود در موافقت باقی خان اختیار نموده مطیع و منقاد او گشته‌اند
و حالا که موکب نصرت قرین همایون شاهی بدان صوب در حرکت آمده خوف و دهشت بر آن جماعت
استیلا یافته قرار داده خاطر آنست که حضرت اعلی شاهی تسخیر ولایت ماوراءالنهر و قلع و استیصال
اوزبکیه پیش نهاد همت والا نهمت ساخته ... بر سر خان جمعیت نموده بقصد ... در مدافعه میکوشند
و هرگاه بر ایشان ظاهر شود که حضرت اعلی شاهی ... طمع در این ملک ندارد و غرض از این نهضت
احیای سلسله عبدالله خانست و ... آن ولایت در دست امرای اوزبکیه خواهد بود ...
اطمینان یافته از او جدایی اختیار نمایند و رفته رفته جمعیت لشکر روی بتفرقه و پراکندگی خواهد نهاد و
هر روز که یک فرسخ بیشتر برویم جمعی از اوزبکیه به استقبال موکب سلاطین زادها خواهند نمود و ...
صغیر ... جنگ و جدال ... هر چند این رای موافق صواب و صلاح دید ... بود
اما چون بعضی سفیدان اوزبکیه در این ماده غلو داشتند و بعضی از دولتخواهان ... موافقت
این رای اختیار نمودند و نیز مذکور میشد که باقی خان ... آمده که ... از بلخ بیرون برد
عزیمت جنگ ندارد و بعد از مشاوره و مصلحت اوزبکیه ... مسافت ...
میرزا محمد بیگ شخصی از اعیان اوزبکیه که از اقربای یار محمد میرزا بود با دوازده نفر ... از جانب
بلخ آمده به معسکر سپاه و سلاطین زادها ملحق شدند و در خاطرها رسوخ یافت که این رای صواب بوده
... عزم آمدن خواهند کرد و یار محمد میرزا نیز جانب جهانگیر خان ...
امرا و اعیان طبقات اوزبکیه فرستاده همه روزه منتظر بودند که عنقریب صورتی روی نماید که نتیجه
مطلوب باشد اتفاقا این تدبیر موافق تقدیر نیفتاده و مفسده عظیم لازم آمده و بر آن مترتب گشت
اول آنکه از این توقف ... حصول ... مخالفان رای همایون بود مخالفان خیره شده ...
و دهشتی که از لشکر ... قزلباش بر ایشان استیلا یافته بود زایل گشت دوم آنکه آب و هوای
آن ولایت موافق مزاج اردو نیامده از حرارت هوا و عفونت گرما و آبهای گل آلود که بکار میرفت
بیماری عظیم در میان لشکر حادث ... اسهال شیوع یافت علی ای حال در عرض چند روز ...
شهر بلخ آمده نزول اجلال فرمودند اما بیماری لشکر حضرت اعلی را ...

و چگونه متامل ... چه رای آن اندیشه همایون همواره در امور ... نهایت مرتبه جزم و احتیاط
مرعی میدارد و در مقابله و مقاتله لشکر ایران و توران که از قدیم الایام منظور نظر قضایای عالم بوده
و مفاسد آن محتاج بشرح و بیان نیست چگونه مرعی ندارند اما احوال باقی خان آنچه معلوم همگنان گردید آنست
که چون از آب عبور نموده به جانب بلخ در حرکت آمد موسی بی ... خود رسیده شرح گرفتن قلعه و ...
حالات بازنموده و باقی خان ظاهرا با او عتاب و خطاب ... آغاز نهاده در حقیقت که تحقیق احوال
مینموده او ... از عظمت و جلال پادشاهی و کثرت و انبوهی لشکر اظهار نموده خاطر نشان کرده که ...
اوزبک را به هیچ وجه قدرت مقابله و مقاتله با جنود ... ندارند ... باقی خان در ...
... بازگشتن داشت ... اما روز بروز توقف و عنان کشیدگی لشکر قزلباش
خوف و هراس از خاطر اوزبکیه زایل ساخته اندکی خیره شده ... از اطراف و جوانب
ملحق شدند ... نیز جمعی فراهم آمدند ... جنگ ... بحوالی شهر آمده در سواد
... نزول کرده و پشت ... دیوار بست شهر داده اقامت نمودند و
اردوی خود خندق کنده ... توپ و تفنگ استحکام داده و قرار داده که ...
شهر و قلعه ... یک مرتبه ... کرده ... گشته ...
نفر ... مقتول و گرفتار شدند ...
قدم باز پس کشیده در سواد شهر ... لشکر ایران و توران در مقابل یکدیگر
نشسته بودند و اصلا محاربه میان ایشان وقوع نمی پیوست زیرا که ... اوزبکیه ... بعزم ...
قدم از دیوار بست شهر و قلعه پیش نمی نهادند ... باقی خان جنگ صحرا نمیکنند ...
... قزلباش ... باغ ... جنگ خندق و دیوار بست شهر ...
اگر ... بسر قلعه ... لشکر ...
... موجب ضعف و زبونی لشکر قزلباش و دلیری سپاه مخالف گردد
روی نماید ... امرای عظام ... در محفل مقدس جمع شده مجالس ... انعقاد یافت
و از هر گونه ... آمد حضرت اعلی فرمودند که غرض ما از این نهضت امداد سلاطین زادها و حصول
... بوده اگر باقی خان که همیشه لاف ... میزند مقابله موکب همایون می آمد ما ...
آنچه ... بود ... حالا که او از جنگ ... ملاحظه میکند
ما چرا ملاحظه نکنیم و لشکر را به مقابل توپ و تفنگ ... دیوار بست و کوچه باغ در آوردیم و ...

چاره‌ای در میان لشکر اشتداد یافته هر روز جمعی راه عدم می‌پیمودند اگر ارتکاب تحمل و عزو در بوده باشد
ملاحظه جبل و عزو در بوده ملاحظه حمیت و غیرت دین و دنیا در این ولایت توقف نمایند موجب استیصال
سپاه منصور و اختلال عظایم امور دولت است طریق صواب آنست که در این وقت بجهة عزیمت لشکر [illegible]
عقل و دوراندیشی عمل نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دهیم اگر باقی خان بعزم تعاقب
از پشت خندق بیرون آید عطف عنان عزیمت نموده سزای او در کنارش نهیم والا بسلامت کوچ کرده بتوفیق
الله تعالی معلولان سپاه را بامنی رسانیم که اگر مقدر الهی بوده باشد مرتبه دیگر مکنون خاطر انور
بر وجه جمیل جلوه ظهور یابد القصه در روز نهم شهر محرم الحرام اردوی گردون شکوه کوچ کرده از رودخانه
حطب عبور نموده فرود آمدند و در این کوچ ظاهر شد که ثلث لشکر ظفر اثر سقیم المزاج و بیمار بودند و ثلث
دیگر ملکه بیشتر بشغل بیمارداری بیماران هیچ کار دیگر نمی‌توانستند پرداخت تا بقتال و جدال چه رسد
از مشاهده این حال عزم بازگشتن در خاطر انور رسوخ یافته مستحق شد که اگر فی المثل جمعه دیگر در آن جهت
تأخیر واقع میشد احوال مردم اردو بنوعی مختل میگشت که عیاذا بالله اصلاح پذیر نبوده و در آن وقت
عزیمتی آن‌ها لایق نبود هیچ نه پر جهت اصلاح حال لشکر از آن مصایب نشنید و با جمله روز عاشورا
در کنار آب حطب توقف نموده بلوازم تعزیه حضرت سید الشهدا [illegible] یاد کربلا قیام نمودند
روز یازدهم العود احمد بر زبان آورده کوچ شد امرای چرچی بجهة اولی مقرر شد که از عقب لشکر آمده
در روز [illegible] لوازم حزم و احتیاط پردازند و شب در [illegible] اردو نزول نمایند و چون [illegible]
مغرور بلوازم پاس و کشیک قیام نموده از شبیخون دشمن ایمن نبوده باشند و تا در الکای مخالف [illegible]
این قاعده را از دست نداده لحظه غافل نباشند و اردوی عظیم در این مرحله [illegible] قطع
نموده فرود آمد بعد از لحظه از جانب امرای چنداول خبر رسید که سپاهی لشکر از جانب مخالف نمودار
شده آهسته آهسته پیش می‌آیند حکم گیتی مطاع نفاذ پیوست که اگر سپاه مخالف بعزم جنگ پیش آمده
آهنگ محاربه ساز دهند ایشان نیز بمدافعه قیام نموده ما را خبردار گردانند و اگر اوزبکیه رای جنگ
نداشته باشند در جهت حفظ حال خود احتیاط سپاه نگاه مینموده باشند غازیان نیز محاربه را در [illegible]
گذاشته آهسته آهسته خود را باردوی همایون رسانند بر قاعده که قرار یافته عمل نمایند و بعد از لحظه
دمانی خبر رسید که جمعی کثیر از لشکر اوزبک بعزم محاربه پیش آمده و تیز تعاقب کرده خود را بغازیان رسانیدند
و همچنین تیز آن قتال اشتغال یافته و کار را ملاحظه و احتیاط گذشته حضرت اعلی ابن حسین خان و
بعضی از امرای جغتای مجارست اردو تعیین فرموده بفیروزی دولت و اقبال سوار شده عطف عنان

فرموده و چپ عرابه و تفنگچی را پیش فرستاده و دست راست و دست چپ قول همایون بمردان کار
دلیران معرکه پیکار استحکام داده علمهای ظفر و اقبال گشوده مقابله اعدا ایستادند و بعضی از امرا
کومکی لشکر چرچی تعیین فرموده پیشتر فرستادند و قول همایون متعاقب در حرکت آمده چون قریب بکنار
[illegible] اردوی معلی جدا شده بمعرکه قتال نزدیک شدند غازیان عظام یکی از معاندان اوزبک را اسیر کرده
شده بود آورده بودند از خبر او چنین معلوم شد که در وقتی که خبر رجوع قزلباش بباقی خان رسیده متفکر
شده که آیا سبب مراجعت چه بوده باشد جمعی بجهت امتداد توقف حمل بر عسرت و تنگی آذوقه کرده گفتند
که فرصت را از دست نداده تعاقب ایشان میباید کرد و جمعی دیگر از ریش سفیدان و اتالیقان
روزگار دیده و کارآزموده قضیه حضرت شاه اسمعیل و شاهی بیک خان اوزبک را چنانچه مشهور در صحیفه
دهر مسطور است از مرو بکنار کوچ نموده شاهی بیک خان بیباکی کرده از قلعه متعاقب بیرون آمده و سپاه
قزلباش عطف عنان کرده فیما بین محاربه بوقوع پیوست و ظفر و اقبال قرین حال آن پادشاه شیر دل
گشته شاهی بیک خان بقتل رسید و مصلحت که حضرت شاه عالیجاه خواهد با شما همان معامله پیش گیرد
بجهت مصلحت در تعاقب نمیشدند بالاخره از غلوی جهالت دلیران جنگجو فوجی از لشکریان شجاعت
بیرون آمده بکنار آب رسیده من فی الفور عبور کرده آماده قتال شدند و از اینجانب نیز امرای عظام
تابین شایسته بجنگ مشغول گشته از جانبین داد دلاوری دادند تکمش خان استاجلو که قراول
چرچی پیش جنگ بود حملات دلیرانه نموده مخالفان را تا کنار آب دوانیدند و از آب گذرانیدند در این
اثنا آوازه توجه موکب همایون شاهی بمعرکه رسیده تکمش خان و نجف قلی خان استاجلو با جمعی از دلیران
لشکر فیروزی اثر باستظهار لشکر قول از آب عبور نمودند و در آن طرف آب معرکه رزم و پیکار گرم گشته
تا غروب آفتاب بازار گیر و دار گرم بود بعد از غروب بیزدی اقبال بیزوال شاهی نسیم ظفر و فیروزی
بر شقه اعلام ظفر انجام امرا و ملازمان موکب اقبال وزیده شکست بر لشکر مخالف افتاد و تا هوا تیره
تار شده بود غازیان مخالفان را تعاقب نموده سر و زنده می‌آوردند و در وقتی که [illegible]
در اردوی همایون از [illegible] خبر شکست مخالفان رسید حضرت اعلی کس [illegible] امرا و سپاه
که چون شب میان آمد [illegible] غازیان در آن طرف آب توقف نموده باز گردند بعد از لحظه که خاطر از
دیگر مخالفان جمع گردید موکب همایون شاهی بجانب اردوی معلی در حرکت آمده در رود [illegible]
نزول فرمودند تا چهار دانگ از شب گذشته متوجه دیدن سرها [illegible] عبدالرحمن بی تاغی
از امرای معتبر اوزبکیه دستگیر شده بود چون بنظر اشرف در آمده نام و نسب خود بیان کرده [illegible]

رعیت و از خصایل مرضیه اشرف اعلی است که با گرفتاران تخصیص جمعی که غایبانه طریقه آشنائی داشته
باشند بطریق مهمان عمل می نماید با او عمل نموده همان لحظه بند از دست او گشوده و بخدمت خود آورده
بر داشت و بیرون کرده و بخدمت پوشیدنی عنایت نموده و سایر گرفتاران در همان شب بجا رسیدند
و از لشکر قزلباش سوای شریف خان بیگ برادر محراب خان قاجار کسی که نام و نشانی داشته باشد
ضایع نشده و جمعی چنین تقریر کرده که اگر موکب همایون بعد از محاربه مذکوره مراجعت نموده صبح کوچ بطرف …
واقع میشد باقی خان و دیگران را دیگر جرأت توقف و قدرت محاربه نبود اما چون رای صایب حضرت …
عزم مراجعت جزم کرده بودند و چاره در میان لشکر اشتهار یافته بود با احتمال سخن بیهوده که بان …
سلامت را از دست نداده فتح آن نفر نموده و در عالم سپاهیگری و رعایت حزم با شخصیت رمح و نظر از جا
زده زنگ قرار داد خاطر اشرف نکرده الحق در آن وقت هیچ فتحی شایسته تر از آن نبود و چپ …
بودگر امرای نامدار از معرکه برگشته در خدمت اشرف زبان به تهنیه فتح و فیروزی گشاده و به نوازشات
خسروانه سرافراز گشته و با اردوی خود باز گشتند و شبی که مامور بود در کمال حزم و احتیاط بخیمه …
چنداولی قیام نمودند و اگر احیانا احدی از پیادگان و ضعفای لشکر در عقب مانده بود همراه …
آورده و هر کس از بیماران فوت میشد در همانجا بنوعی که مدفن معلوم نباشد بخاک می پرداختند
و برای چنداول کفایت نموده بود نه باشیان و قورچیان عظام بطرف دست راست اردو جمعی دیگر
بطرف دست چپ تعیین شده بودند که نیم فرسخ راه اگر میرفته باشند که اگر اوزبکیه اراده نمایند که
علی الغفله دستبردی کنند ایشان آگاه باشند مجملا آنچه لازمه حزم و احتیاط بود مرعی داشته و چون …
اندخود از نزول اجلال واقع شد ضبط و نسقی که در باب نهب و غارت و اسیر نمودن بود بر طرف شد
و مردم غارت که باطراف و جوانب خصوص خانه شیر خان رفته آنچه می یافتند می آوردند اردوی معلی …
در پای قلعه توقف نموده اکابر و اعیان قاضی و مفتی و علمای شکسته نفس آمده خود را مامور پیش کرده …
مقرر شد که بجانب عراق کوچ دهند هر جانوار بیابیکی از اهل اردو سپرده که با شتران خود حمل …
دعراق … بیک … قصبه آن معموری ویرانه گشت و بسیاری از زنان و صبیان …
گرفتار آمدند کم کسی بود که اسیر را خود همراه نداشت در انجام نکته بخاطر رسیده که هرچند در …
سابقه استغاری تا آن شده مکرر از آن صاحب نموده … خردمندان بتجربه کاردان و کارآگاهان روزگار
پوشیده نماند که در سوابق آن زمان سلاطین اوزبکیه بخراسان و حوالی روم آذربایجان قصبه …
گیری و نهب و غارت می آمدند اسیر نمودن عیال و اطفال مسلمین جایز نمیداشتند و از علمای شیعه اسیر …

و لشکر قزلباش بتیر مرگ … نمودند و در زمان سلطان مراد خان خواندگار روم تا آخر
در آذربایجان و شیروانات این شیوه پیش گرفته چنانچه در قصبه تبریز بسیاری از اطفال سادات
که از ذریه رسول هاشمی صلی الله علیه و آله و سلم اند اسیر شده در استنبول به کفره فرنگ فروختند و در زمان
عبدالله خان و عبدالمؤمن خان پسرش طایفه اوزبکیه بتبریز خراسان این شیوه پیش گرفته در مشهد مقدس
معلی جمعی کثیر از ذریه طیبه حضرت امام الجن والانس اشراف و علما و زنها و ارباب ناموس و فرزندان
سپاهی در عقب چندین هزار نفس اسیر شده در اقصی ترکستان و ماوراءالنهر فروخته شد تا که جل و علا …
چون بنیاد دولت … و استحکام این قسم اعمال شنیعه اوزبکیه در مشیت حق تعالی که منتقم حقیقی است …
یافته بود بحسب اقتضای فلکی و حوادث آسمانی اغماض عین از این شناعت شده بحرکت کار دنیا …
قضا و قدر در این یورش چندین هزار نفس اسیر افتاده از اوطان جلا شدند و بعد از آن بنیر حکام
اشرار … و دیگر … ستمگران … که از مسلمانی بجز نامی ندارند لشکر کشیده و بسیاری از …
گروه این بلاها را بسیری صفت دیدند اما چون ارباب تحقیق دیده بصیرت و انصاف نگاه و فرصت در انتقام …
فی الحقیقه حضرت اعلی شاهی ظل الهی در این ماده ثواب ارباب هدایت و رهنمایان طریق احمدی در ماده …
زیرا که در میانه … که بر صحیفه حال اسیر مذکور گشته … و به طریق …
واجب الامر با ایشان سلوک مینکردند و چندین هزار از نساء و صبیان در میانه فرق شیعه و اهل …
نشو و نما یافته شعار مذهب حق پیش گرفته اکنون برسم … مردم بالجمله از انجا خود کوچ کرده روانه شده
حضرت اعلی در کمال حزم و احتیاط و آگاهی در شدت گرما که از حرارت هوا قرص آفتاب در تنور فلک …
منبسط … و لشکر را بتانی برده در هر مرحله آنچه ملاحظه جانب سپاهیانه بوده بجای آورده و دقیقه …
فرو گذاشت … و در حوالی … جمعی از اوزبکیه که بعزم دستبرد آمده بودند بنوعی از قورچیان … علم
که بجراءت دست چپ اردو معین بودند باز خورده و قورچیان از نخوت و غرور از طریق حزم و دوراندیشی
منحرف و بی پروایانه پیش رفته اند بعضی از اوزبکیه که از … شیر خان بجرات الکا آمده بودند … از غفلت
ایشان خبردار شده علی الغفله ریخته تا جمع شدن قورچیان و به مدافعه قیام نمودن چند نفری از ایشان
بضرب تیر اوزبک ضایع شدند و حضرت اعلی با یوزباشیان آن طبقه را بمعرض عتو و عتاب و خطاب در
رقم اخراج بر کل آن جماعت در اوایل … ایشان کشیده و چند سال مغضوب بودند تا در سفر آذربایجان
و محاربات رومیه و تسخیر قلاع … از ایشان صدور یافت و هر یک مکرر خدمات نمایان کردند تا …
تقصیر را تدارک نموده بدستور در سلک قورچیان عظام یافتند اما در وقت این طایفه بین الاقران

بآن نقشه پرداخته سر از نقش اکثر و افراسته بالجمله در چند کوچ بچکچکو رسیده و قلعه انجا را خراب کرده با خاک
هموار ساختند و از انجا بجانب جاجرم آمده متوجه استحکام قلعه مارو چاق شدند چون بظهور پیوست که
نظر علی سلطان شاملو شایسته ضبط آن سرحد نیست او را تغییر داده یوسف علی خان ولد بوداق خان
حاکم مشهد مقدس معلی بود تفویض یافت و مرام علی سلطان برادر او نیز در آن حدود الکا داده
بکومک برادر تعیین نمودند و مایحتاج لشکر او از ذخیره و اسلحه و یراق و غیره و بارات قلعه آذوقه بروجه
سرانجام یافت و حکومت مشهد مقدس بمحراب خان شفقت شد و در این حدود بکتاش خان و ملکش
خان پسرش رخصت یافته بمحال تیول خود رفتند و موکب همایون از انجا متوجه دار السلطنه
مذکور صبا مع جلال رسید که باقی خان لشکری بچکچکو فرستاده دار او و دست درازی بسرحد خراسان
دارند حضرت اعلی فوجی از عساکر منصوره را بر سر آن جماعت فرستادند و بایلغار رفته سالک جمعیت
آن جماعت به مجرد ورود لشکر ظفر اثر از هم پاشیده بفتح و ظفر و اقبال مراجعت نمودند و الحق در این سفر
حضرت اعلی بنفسه الشریف متحمل انواع شدائد گشته عساکر منصوره زحمت بسیار کشیدند و جمعی کثیر
از هر طایفه بمرض اسهال تلف شدند چنانچه بسیاری از نفر لشکر و مردم از صاحبه که بیمار خود را نمیتوانستند
بار کرده بمنزل رسانند از عالم غیرت و هم اکثر مباد او زنده مرده کشی کرده و از این
آخرین رمق از حیاتشان باقی بود که در خاک کردند و به غسل و دفن بوجه شرع صورت نمی بست
و ارباب اخلاص و رضا جوئی و لعیغت آن راجات ابدی سمر و هذا القصه تا دو هشت روز که در
بودند هنوز از آن حادثه عظمی باقی بود و مشاهیر و متوفیات که در این سفر رخت بعالم آخرت کشیده
سید بیگ کمونه که از نقبای نجف بود و از زمان شاه جنت مکان در سلک امرای بزرگ منتظم و مهر دار
مهر مبارک شرف نفاذ بود و سید محمد جد او در زمان خاقان سلیمان شان در بغداد و سفار شاهی
سیوتی طاهر ساخته حاکم حله و در رکاب مقدس آن حضرت در حلب خالد ران سعادت یافت در زمان
خاقان سلیمان شان در بغداد و سفار شاهی سیوتی طاهر ساخته حاکم حله بود و در رکاب مقدس حلب
همایون اگرچه در الکا و تیولات و اسباب جاه و حشمت او تغییری شده بود اما منصب مهرداری و قرب
ظاهری داشت دیگر ابراهیم خان والی لار که در منزل الله وردی خان بطریق مهمان معزز و محترم
بود بیمار شده بمرض اسهال رفت دیگر قاسم بیگ بیات ولد قور شاهلو که از معتبران آن طایفه و در سلک
مقربان بود دیگر میرزا یعقوب دست غیب که از سادات شیراز و محتسب آن ولایت بود و بدین مرض
گرفتار آمده در هرات از هم گذشت مولانا نوعی شوشتری که از افاضل روزگار و سخن سنجان

گار بود و حال عمرش بصرصر اجل از پای در آمده وداع نموده و فوت گشت القصه از هر طایفه و هر طبقه جمعی
فوت نمودند از اطباب و احباب نموده و زبان قلم را از نقد او کشیده داشت رحمة الله علیهم و علی جمیع اهل
الایمان والایقان

ذکر مراجعت حضرت آفاق از خراسان بصوب عراق معافیت و خوشدلی بمقر دولت پیوستن

چون رایات نصرت آیات از سفر بلخ مراجعت نموده در دار السلطنه هرات نزول
اجلال واقع شد چند روز بجهت نظم و نسق معاملات توقف نموده و از انجا بمشهد مقدس معلی تشریف برده
چند روز در مشهد مقدس معلی بانجاح مطالب و مدعیات و حکام کرام و صواحب و اعیان خراسان پرداخته
همگی را بنوازشات خسروانه و خلع فاخره شاهانه خوشدل و سرافراز ساخته رخصت آن طرف ارزانی فرمودند
و دو سه روز در آستانه مقدسه متبرکه اوقات شریف صرف نسق سرکار آستانه و الحاح ملتمسات
خدام و ارباب وظایف و سایر مهمات آستانه نموده و از انجا عنان عزیمت بجانب عراق منعطف ساخته
چند روزی در آن حدود بنشاط شکار سرور افزای خاطر یافته بود و جمعی که در این سفر بخدمات مقرر بوده
از ملازمت اخراج شده و بعد از فراغ از آن امور از راه جوشان سنگ رکنان رفته اردوی کیهان پوی
بعراق از راه حسک سطام روانه نموده خود جریده با معدودی از مقربان رکاب اشرف با لکای
تشریف برده به حسک و به قلعه درون و مهمات انجا رسیده و شاه علی سلطان غلام خاصه شریفه
چپکرنک را به رتبه والای ایالت و خانی سربلند گردانیده حکومت الکای درون را باو عنایت فرموده
خاطر از مهمات انجا جمع فرموده در الکای خار باردوی کیهان پوی ملحق شدند و سلاطین زادها
اوزبکیه را با بابر محمد میرزا و رضا رخصت فرمودند که در محالی که بایشان شفقت شده بود ساکن گردند
و از راه سیاه کوه بکاشان آمده مردم کاشان بحشمه را چراغان کرده و روشنی افزای طرب خانه
خوشدلی بودند و از انجا متوجه دار السلطنه اصفهان گشته بفیروزی و اقبال در مقر دولت ابدی الاتصال
نزول جلال فرموده و فصل طرب انگیز پاییز و زمستان را در دار السلطنه مزبور بعشرت و شادکامی گذرانیده
داد فراغت و خوشدلی دادند از سوانح آمدن ایلچی از جانب شاهی بیگ خان حاکم قندهار است که
از امرای بلند پادشاهی جلال الدین محمد اکبر پادشاه است و عرضه داشت اخلاص آیین بپایه سریر
اعلی نوشته اظهار اخلاص و دولتخواهی و یکجهتی کرده و تحایف اشعه و پیشکشهای لایق ارسال داشته
بود و بندگان حضرت ایلچیان او را نوازش فرموده عطایای ارجمند ارزانی داشتند از قرار
وارد بین حینی بظهور پیوست که در وقتی که جهانشاه نکو فیروزی اثر فرصت و اوزبکیه چنانچه بتحریر
پیوست محاربه واقع شده و غلبه از جانب عساکر نصرت نشان به وقوع پیوست جز شکست اوزبکیه بیانی

خان رسید مضطرب الاحوال گشته همان شب اراده نمود که سالک طریق فرار گشته بجانب ماوراءالنهر
رود و بعضی ریش سفیدان و اویماقات سوزکار دیده در آن شب مانع آمده روز دیگر معلوم گشته که موکب
معلی کلاه شادمانی بر آسمان انداخت چون در صحیفه تقدیر بازوی مرقوم گشته بود که باقی خان چند گاه علم
استقلال برافراشته کامروای دولت گردد چنین حادثه عظیم باین آسانی از او دفع شده اسباب دولتش
روی در ازدیاد نهاد بعد از معاودت موکب معلی چون جمعیت لشکر روی داده بود یورش بدخشان نمود
زیرا که بعد از قضیه کشته شدن عبدالمومن خان جماعت چغتای و بدخشان که از بیم اوزبکیه در صعوبات
کوهستان خزیده بودند از هر گوشه سر برآورده فراهم آمدند و بدیع الزمان میرزا که از نوادهای احفاد
کرام او دختری شاه سلیمان والی بدخشان بود برخود والی ساخته اوزبکیه را از آن ملک برآورده بود و قریب
دو سه سال که بیاد اوزبکیه فرصت بود آن ولایت در ضبط تصرف میرزای مذکور و سپاه چغتای بود و چون
باقی خان بدان ولایت رفت بدیع الزمان میرزا قوت جنگ صحرا در خود ندیده به قلعه متحصن شده
بدخشیان گریز با او بیوفایی کرده متفرق و پراکنده گی در میان افتاد عاقبت الامر باقی خان بر قلعه مستولی
شده بدیع الزمان میرزا را بدست آورده از پای درآورده آن ولایت را به یکی از امرای معتبر خود
و در خلال این احوال بعضی امرا که با وقصد غدری داشته اند چنانچه سابق بشرح و البسط انجامید
چنین مذکور شد که چون توجه رایات جلال بعضی امرای اوزبکیه که باقی خان مضطر بوده اند در تخلیه
بالکلیه بکنار مواضعه نموده اراده کرده بودند که او را ضایع کرده بجانب جهانگیر خان [illegible] بعد
جزم عزیمت موکب همایون از آن داعیه باز آمده اند اما یکی از اهل مواضعه اظهار [illegible] کرده
او زبان به اظهار این راز گشوده بود و در این وقت که خاطر او از توهمات فکر بیگانه جمع شده بود همه خان
نیز بر حسب دلخواه سرانجام یافت در مقام دفع بدخواهان درآمده امرای اوزبکیه را که داخل آن مواضعه
بوده اند بهانه انگیخته جمع نموده جمعی از دو لشکر و اعیان وقت و دیگران را در کمین بازداشته در اثنای
محاوره و عتاب و خطاب آغاز نهاده و اظهار را تنبیه نموده آن جماعت انکار کردند شخصی که کشف این
نموده بود با او مواجهه شد حکم بگرفت دیگر آن جماعت صادر شده همان لحظه سی چهل نفر از اعیان
و امرای اوزبکیه که اسم و رسمی داشتند بیاسا رسانیدند و در عوض آن جماعت تربیت کرده های خود
نصب نموده بکار فرمایی دولت از جانب سمرقند عود نمود و دیگر باره چمن دولتش سرسبزی آغاز نهاد
و کلری محمد خان قزاق که در تاشکند لوای استقلال مرتفع کرده بوده و با او در مقام ملایمت درآمد
علما و ریش سفیدان دولت او بحسب تقویه مذهب تجویز مصالحه کرده و ایلچیان بخدمت خان حنفیه

نکرده اندیشه

نکرده اندیشه ولایت تاشکند بود که بچه کیفیت از تصرف قزاق انتزاع نماید اما از بیم صولت و سطوت
سپاه قزاق باش بمصالحه داده با او مصلحت وقت صلح کرد کرد اما همواره از شکوه و سطوت قاهره شاهی
و غلبه وارد و عام لشکر قزلباش که در سفر بلخ مشاهده نموده بود اندیشه مند بوده اظهار می نمود که عنقریب شاه
والاجاه لشکر به این دیار خواهد کشید و الاهای گزاف که پیش از این بمرز ترک نموده زبان در کام او
کشیده و با امرای سرحد خود که با امرای عظام مرو و مارو چاق و هرات خصوصیت و آشنایی داشته
که با یکدیگر ترک خصومت و آشنایی کرده متعرض مملکت یکدیگر نشوند و مانع آمد و شد قوافل و تجار
نگردند امرای عظام حقیقت حال را به سریر اعلی عرض نمودند از موقف جلال حکم همایون بار یزید و تجار
رعایا صادر شد که تا نهضت موکب همایون بدان طرف واقع نشود در امنیت و استقامت سرحد کوشیده
ابواب آمد شد تجار و متردّدین مسدود نسازند و دو سه سال چنین الحال چنین مسالمت روی نموده دست
از ظلم و تعدی واقع نشد و ولایت خراسان به نیروی دولت قاهره مهبط امن و امان بود اما در خاطر
حقیقت چنان رسوخ داشت که بعد از اصلاح حال لشکریان و آسودگی سپاه ظفر پناه دیگر باره یورش
بلخ اتفاق افتد و بعون عنایت الهی در این مرتبه مکنون خاطر انور بر حسب دلخواه صورت ظهور یابد
و باقی خان نیز پیوسته متزلزل همایون تا آن طرف اولی و الزم نمود چنانچه در وقایع سال آینده مرقوم
کلک بیان میگردد باقی خان بعد از استماع این اخبار متزلزل از خوف نهضت همایون داشت زایل شده
اطمینان تمام یافت و بفراغ بال بر بالش دولت و اقبال تکیه زده بعشرت و کامرانی مشغول گشت
تا آنکه زمانه غدار چنانچه عادت او زیاده از این تاب افتخار او نیاورده در اندک روزی چنانچه
بر زبان الهام بیان اشرف گذشته بود مکافات کفران نعمت عبدالله خان و ناانصافی که در حق او
بازماندگان سلسله او کرده بالکلیه ایشان را از ملک موروث محروم ساخت و هدام اجل گرفته
آمده در سنه ثلث والف عشر از دار فانی بعالم باقی انتقال نمود بیت اجل خانه عمر بر داشتش
کز آن تخت بر تخته انداختش **وقایع سال مبارک توشقان ئیل بعضها مطابق احدی عشر والف و
بعضها موافق اثنی عشر والف المطابق بنهم** دگر ره آفتاب عالم افروز • برافلیم زمانه گشت فیروز
زمانه کرد آهنگ طرب ساز • در عشرت بروی خلق شد باز • بهم پیوست شد عقد شب و روز
زمین گسترده مهد خسروانی • بگیتی زد صلای شادمانی • نسیم نوبهاری عطر بیز گشت
هوای گلستان بهجت فزا گشت • نسیم عنبر شمیم بهار چون مشک تتار عطر بیزی آغاز نهاده نکهت
رسان مشام خوشدلی و دلگشایی گردید کوس نوروزی صدای بهجت فزای جهان افروزی در زند

سپرانداخته صلای عشرت و شادکامی بعالمیان در داد و اخگر خورشید عالم آرا که تخت نشین ایوان
فلک چهارم است در روز جمعه هشتم شهر شوال عهدی عشر و الف از آرامگاه حوت بشرف خانه حمل خرامید
لوای شوکت و افسر ارتفاع آسمانی یافت جهانیان از خرمی تازه بهم آمده ابواب نشاط
و شادمانی بر روی خلایق گشوده گشت شهریار رزم جوی بزم جو بر سبیل معهود و رسم معتاد دودمان سلطنت
صفحات بزم آرای محفل نشاط گشته بر حسب فرمان در باغ جهان آرای نقش جهان مجالس عشرت
نشان مرتب گردیده اسباب چراغان مهیا و آماده گشته چراغهای شکفتگی از دو تختی پذیرفت

زبس شمع در مجلس افروخته * دل روشنان فلک سوخته * در آن بزم روشن چو خورشید ماه
نهی بوستان مرصع کلاه * خرامان همین مجلس آراسته * مسرت زد و غم بکاسته

القصه نثار زر و بهای دو رعیت داد عیش و شادکامی داده شهریار انجمن آرا بعواطف خسروانی طرب
افزای خاطر بود و از سوانح بهجت فزا که در این سال همایون فال بظهور آمده موجب ازدیاد عشرت و شادکامی
گشت آنست که حضرت واهب بمنت اکلیل سعادت و بختیاری و افسر سلطنت و شهریاری را در
کرامتی که به بسیاری غرر احسان موهبت الهی از بحار فضل نامتناهی بر ساحل ظهور آمده زینت
افزود بعضی فرزندان از جهت بحضرت اعلی شاهی ظل الهی عطا فرموده در ساعت مسعود آن مولود خجسته
مولود و عاقبت محمود از کتم عدم قدم بعرصه وجود نهاده و از خلوص عقیدت و غلامی حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم بنام علی میرزا موسوم گردید امید که سایه تربیت و ظل عاطفت شهریاری
سعادت پرور والا گهر نشو و نما یافته در رضاجویی خاطر مبارک آن حضرت برخورداری یابد بدست

آمدن قلعه بهاوند به یاری جنود غیبی

دیگر از سوانح اقبال که در اوایل این سال بظهور
پیوست بدست درآمدن قلعه بهاوند است که بجهال علی در ایام فترت و آغاز جلوس همایون حضرت اعلی
شاهی ظل الهی چنانچه در طی وقایع آن سال مرقوم قلم کلک بیان گردیده در قصبه بهاوند و قوع بعد از
کرخود و علینگر مشهور و مسکن بسیاری از طوایف و قبایل است قلعه ترتیب داده و محافظان تعیین نموده
علوفه و رسوم ایشان را از خزانه بغداد و مبداء و بعد از آنکه در ایام حضرت اعلی و سلطان زادخان خواهر که ام بروم
صورت صلح روی نمود چون شرط شده بود که حین اعتقاد صلح آنچه در تصرف عثمانیان طرفین بوده باشد
کماکان مستمر بوده از جانبین تعرضی نرود به جهت قریب پانزده سال آن قلعه در تصرف رومیه مانده
از این طرف بنا بر شرایط عهد و پیمان متعرض آن نمیشدند اما بر طبایع حکام قزلباش گوران حدود ناگوار
دارند بغایت گران بود که روییده ده ماه از بسکی ایشان گذشته بقلعه مذکوره کرده سلسه عمره قلعه

علینگر که عراق عجم است آمده ساکن شده ساختند مکرر حقیقت بوزرا و ارکان دولت پادشاه روم اعلام
شد که بودن این جماعت در این میان بالاخره موجب فساد و فتور میان مصالحه و اتحاد دولتین است
از جهلای طرفین امری صادر میگردد که موجب اختلال در مصالحه باشد اگر فی الواقع معهد و پیمان که فیما بین
وقوع یافته راسخ و استوار است که آن قلعه خراب شود رومیه بنابر مصلحت قبول این معنی نکرده
بعد از فوت سلطان مراد خان که پسرش سلطان محمد خان پادشاه شده و در ممالک روم اوباش و سپیدوستان
هر طبقه سر بشورش و فتنه برآورده خود را جلالی نام نهاده چنانچه در طی احوال جلالیان مرقوم قلم
وقایع نگار خواهد شد با عمال صواب فرجام مینمودند پاشایان و عساکر سرحد نیز بشیوه جلالیان سرکشی
گرفته غلامان بغداد نیز دسته حاکمی را که از جانب پادشاه منصوب بود بیرون کرده اردوی حمدانی
از آقایان بغداد بر خود حاکم ساخته علوفه غلامان بهاوند را که از بغداد داده میشد باز گرفتند
بعضی از آن جماعت بجهت باز گرفتن علوفه و مرسومات پراکنده گشته بعضی دیگر حصار بهاوند را
خود ساخته سر بعصیان برآورده متعرض حال خلق الله گشته روز بروز در طغیان و بی اعتدالی می افزودند
امرای عظام آن سرحد حاکم بغداد را از اطوار ناهنجار آن طایفه اخبار نموده از آنجانب آقا محمد
بامارت ایشان منصوب گشته روانه بهاوند شد سکنه قلعه تمکین او نکرده منع بهر اموال و اسباب
او را غارت کرده محمد آقا استغاثه بدرگاه جهان پناه نموده از عثمانیان این آستان استمداد نمود
از موقف جلال منشور عاطفت و افضال مشتمل بر مصالح پادشاهانه باسم آن جماعت شرف صدور
یافت که ترک ناخوانی کرده پیرامون عصیان و سپاه دولتی نگردند و حسن خان حاکم علینگر و امرای
آن سرحد بامداد محمد آقا مامور شدند قبل از ورود آن منشور جمعی از مردم احشام آن حوالی و رعایا
محال قریب که از ایشان بجان رسیده بودند هجوم نموده عازم آن شده که آن گروه را از حصار مذکوره
بیرون نمایند و آن جماعت بعد الخوف قیام ناچار نموده با بروز شورش و آشوب اشتغال یافت حسین
خان جهت اصلاح احوال و امداد محمد آقا متوجه آن صوب شد در این شورش و غوغا ترک حکومت و سلطنت
روی غنیمت شمرده سر خود گرفت از زمره سکنه حصار ولی بیگ در هر بار سپاه شاهی سپهسالار دو تختی
این دو روز ظاهر ساخته برجی از بروج قلعه را که در ید تصرف او بود بدست سپاه ایران داد
حال خبردار شده بر الفرار حکم و جدال بوقوع پیوسته سپاهیان در آمده در حال اتحال حسین خان
پای قلعه رسیده بقیه السیف را امان داده هر کدام بطرفی رفتند و قلعه خالی گشته حسن خان حسب الامر
الاعلی بتخریب آن پرداخت وقوع این حال که احدی را در خیال نبود باعث آن شد که عثمانیها امر

اختلال پذیرفت و داعیه یورش بلخ را که در خاطر انور بود در باقی گذاشته بمضمون این مقال که حب
اب از آب جوهای خرد خیزد • نهنگ آن به که در دریا ستیزد • بی اختیار سفر آذربایجان و فتح باب
بنوعی که در ذیل مرقوم میگردد ذکر یورش همایون بجانب آذربایجان و فتوحات عظیمه قلاع
و ولایات که درین سال روی داد عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن سخن سرایی نوای دلکش می‌ح
آذربایجان و باعث توجه موکب ظفر نشان بدان مملکت رحمت نشان بدین اسلوب مسمع که چون بیامن
تاییدات الهی و بیروزی دولت شاهنشاهی عرصه دلکش ملک ایران از خس و خاشاک ارباب طغیان
پاک گردیده خاطر اشرف همایون فی الجمله از آن امور فراغت یافت همواره شعله غیرت در کانون ضمیر انور
زبانه کشیده و پیش نهاد همت والا بود که ممالک شیروان و آذربایجان که معظم ملک ایرانست و از حوادث
روزگار بتصرف سلاطین روم درآمده بتخصیص دار السلطنه تبریز که از بلاد مشهوره آفاق و تختگاه فرمان
روایان والا شکوه ایران بود و در عهد دولت همایون هم مستور سابق در حیز تصرف این دودمان خلافت
دستگاه درآید و بهمین حکایات بر زبان میگذشت بعضی از دولتخواهان و کاردانان بسلطنت علیه بنابر
علتی از شکوه و جلال قیصری و افزونی سپاه و بزرگی و جاه سلطان روم سخنان حکیمانه مذکور مجلس خلد
آیین نموده ممانعت و مجادله با خلیفه روم صلاح دولت قاهره نمیدانستند و آتش عزم همایون را به
کلمات موعظت آمیز و نصایح حسنه در تسکین آن بر نزاع و جدال میکوشیدند و ظهور این مطلب علیا
مقتضای همت والا و مکنون ضمیر منیر ملک آرا بود لیکن چون تا این صورت صلحی روی ننموده بود و بر حسب
آیه کریمه نقض عهد و پیمان احتراز نموده خاطر را منتظر فرصتی داشتند
عزم همایون میگرفت و منتظر لطیفه غیبی بودند چون حصول این مدعا حسب تقدیر در لوح قضا نگاشته
یافته بود و اسباب آن بدستیاری کارکنان عالم غیب سرانجام می یافت و از مقدمات آن ظهور
بعضی مقدمات ظهور پیوست که نهضت موکب ظفر قرین بدان صوب لازم آمد و بنوعی که در وقایع
پیوست اعاده و ایاب روم و سپه وطان اکراد سر بشورش و فساد برآورده و دماغ هر یک را سودای
خودسری شورید و داشت با آشنایان و حکام سرحد بشیوه خلافیات اظهار عصیان و طغیان نموده
با منسوبان این طرف نیز سلوک ناهموار پیش گرفته ولی دمبدم از ایشان ظهور می آمد چنانچه احمد پاشا
کردوان زمان نموده بود تاجری را از تجار خاصه شریفه شاهی گرفته بطمع مال بقتل آورده و مبلغهای کلی
مال خاصه شریفه را متصرف شده و در شیروان نیز ملازمان اشرف را که جهت خرید اسب
جوانب بطرف داغستان رفته بودند گرفته اموال ایشان را غارت نموده حضرت اعلی بتجاهل از آنجا

فرموده بتغافل پادشاهانه میگذرانیدند تا مکرر این اعمال شنیعه پاشایان سرحد پادشاه روم و وزرای عظم
اعلام شده نتیجه بر آن مترتب نگشت و در سلوک ناپسندیده اصرار نموده بفرمان پادشاه خود عمل میکردند
مجملا اعمال ذمیمه مردم سرحد از اعتدال تجاوز نموده بسرحدی انجامیده بود که زیاده از آن تاب تحمل
مقتضی غیرت شاهانه نمی نمود و در خلال این احوال میانه غازی بیک کرد که از اولاد شاه علی بیک
ملبوا و میان منازعه پدید آمده و او قلعه قارنیارق را که در حدود سلماس است استحکام داده
اطاعت بیگلربیگی تبریز نمیکرد و علی پاشا که در این هنگام بجای جعفر پاشا بیگلربیگی شده بود بجهت
تنبیه و تادیب غازی بیک و متمردان اکراد لشکر تبریز و ایروان و نخجوان را جمع بسر ایشان رفت خان
اهل سرخود را بجانب سرابی زنستاده و استمداد نمود و بجانب فیض مظاهر اشرف رسید که چون روز
بودن ایشان بتقاضای آمیخته با ذوالوس و کل بوده بتخصیص در تخریب قلعه ها نموده شد دار و در
هنگام فرصت بالقوه خود را بنقل آورده عذری بذیرفته در احضورت مملکت آذربایجان و شیروان
که ملک موروث همایون ماست در تصرف جمعی بیگانه و نان حلالی که پادشاه خود هم خاصی است
گذاشتن و فرصت را از دست دادن شیوه حزم و مندان نیست اگر در این چند روز که بیگلربیگی تبریز
تبریز بسر اکراد رفته و در قلعه کسی چنان نیست یورش همایون بر سبیل ایلغار بدان صوب اتفاق افتد
و فتح آن از دست علی پاشا بر تبریز رسیم محتمل که قلعه بسهولت بدست آید و صورت مقصود که فتح مملکت
موروث آذربایجان و شیروان است مستور بوده باحسن وجهی چهره نماید این اشاره یعنی را بار دولتخواهان ساحت
اقبال و محرمان حرم عزت و جلال در میان نهادند و ترغیب و ترویج در میان آمد خضید چون مکرر را امتحان شده
که آنچه را سوره دولت بر زبان صدق بیان جاری شده و دل ایمان پذیر تصدیق چنان کرده بی شایبه
ریب و گمان بعمل وقوع یافته و در این ماده ضمیر صفا آیین اشرف که مرات صور غیبی و تجلیات لاریبی
گواهی میداد که عنقریب این ظن جنین بیوسته علی اسرع الحال مدین مطلب علیه فایض و کام روا میگردد
لهذا اراده و یافته و دولتخواهان بدلالت علم اقبال و تحریک کار روزبانان حوادث روزگار به اصغای
این عزیمت قرار یافت جناب مولانا جلال الدین محمد منجم یزدی که همیشه در تعیین ساعات و ملاحظه
درجات زمان طالع از سهم الحوادث فلکی مصون و اختیارات بیع و فاوش بیجانب تقدیر از هیون
بوده ساعتی سعد و طالع از عیوب نحوسی مبرا و با مواکب طالع همایون موافق بود اختیار نموده و نخست به
اشتباه و شهرت داده که تحرک لشکر به سر بیگیرین فرستاده اند و در اوقات جلال الدین فرزند سعلال متوجه قارا
بعد از تقریبا پنج روز که این خبر در اطراف و جوانب اشتهار یافت مذکور ساخته که قاصدی از آمده و برده

خان حاکم فارس رسیده که از تکفل فتح آن عزیمت فرموده اند و احتیاج به نهضت موکب جلال نیست
حضرت اعلی فرموده اند که چون جمعی از ملازمان موکب اقبال که حاضر بودند مستعد سفر شیخ اند و مدتیست که
هوس سیر و شکار مازندران بهشت نشان در دل جای داده به جانب مازندران میرویم که چند روزی
آن ولایت و ملک عشرت سیر کرده و از نهر مال سرادق سلطنت سوی حاتم وزیر علیقلی خان شاملو
قورچی باشی و چاوه و سپاهم آقا اصفهانی از بس کنکاش اطلاع نداشت و به خاطر تمکین حضور میکرد که غیبتی از آن
وقت از قوه بفعل آمده از غرایب حالات آنکه در آن روز که در اصفهان خفیفه میشنیدی یافت در آن
روز در تبریز مولانا صبوری منجم تبریزی از شهر بقلعه رفته بود که کمیل پاشا را که در قلعه تبریز مانده بود
ملاقات نماید و کمیل از او تفحص نموده که خبر آمدن پادشاه و قزلباش به تبریز چه هیچ مذکور میشود
چون خبر نداشته گفته که چنین گوش زد من شده اما فال را دیده ام لفظ این گفتگو شده بحسب اتفاق دیوان
لسان الغیب در میان بوده و در این باب تفأل کرده اند از مولانا صبوری منقولست که بعد از تفأل اول
صفحه مبنی بر این مطلع آمده بیت عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ * بیا که نوبت تبریز و وقت بغداد است
مجملا فتح آذربایجان و شروان چنین مقدر بود والا بتاریخ هفتم شهر ربیع الثانی سنه اثنا و عشر و الف
بساعتی که اختیار شده بود پای همت در رکاب سعادت و اقبال نهاده از دار السلطنه اصفهان بیرون
فرموده و یکشب در قریه دولت آباد و بر چهار دیگر در کاشان اقامت داشته شد از آنجا ایلغار کرده به
منزل بحوده قزوین رسیدند و در آنجا حقیقت نهضت همایون بصوب آذربایجان ملازمان رکاب اشرف
ظاهر گردیده و امیرگونه بیگ قاجار را که داروغه قزوین حاکم شده که با قورچیان و غلامان که در آن حدود
بوده در موکب ظفرقرین بوده کس نزد ذوالفقار خان حاکم اردبیل فرستادند که با لشکرهای آن طرف
گرد آورده حاضر بوده به سبیل استعجال بیایند آمده و در اینجا برکاب اقدس اعلی ملحق شود و از حدود قزوین
ایلغار فرموده در شش روز به تبریز رسیدند چنانچه از اصفهان چهارده روزه به حوالی تبریز رسیدند
صبح روز دوازدهم به شهر داخل شدند علی پاشا قلعه قارنیاق را مصلح از غازی بیک گرفته اما هنوز در آن
حدود بوده و مردمی در قلعه تبریز مانده بودند صدای خبر یافتند و در آن صبح که داخل شهر میشدند نگاه
سرای شبلی که رسیده چند نفر از رومیه که در آنجا داد و ستد و داد بودند از عالم بی خبر همان ساعت خبردار گشته
سمت اهل گرفتار آمده و چون عقبه هم صبح که از آنجا تا شهر سه فرسخ است رسیدند در جا به مردم
موضع را حشم بر فوج قزلباش افتاد ولی الفور شعار شاهی سیوئی ظاهر ساخته بی تکلف از تشریف قدوم
همایون اعلی خبردار کردند تا جاهای دور و نزدیک را که از خوف رومیه در زیر زمینها و دهانها پنهان کرده

بودند بیرون آورده و ذوق صاحبان خود را جهان چشمه گرامی آراسته شد و هر کس از رومیه در آنجا بود گرفته به قتل
آورده و میان چنین جوش سرور را رفت و صدای بهجت افزای الحمد لله که بشود و شعار طایفه قزلباش
به اوج آسمان رسانیده شد و از آنجا حسب الامر اعلی جمعی به شهر رفتند که اگر فرصت یابند خود را به قلعه
اندازند گروهی از اهل قلعه بیرون آمده در میدان و بازار به سودا و معامله مشغول بوده اند غلغله و نشاط
اهل تبریز به گوش ایشان رسیده مقصود بوده اند که در حجره ها و بازارها سر خود از خالی بودن شهر و قلعه خبر
یافته جمیع مال و غارت اموال آمده اند احتیاط کرده متفکر وصول مقدمه الجیش خود را به قلعه انداخته
دروازه ها بسته و اهل تبریز از آمدن لشکر قزلباش موکب مسعود شاهی خبر یافت اکثر در سر جا ها
سعادت رکاب بوسی فایض گشته از غبار سم مرکب جهان پناه که سالها چشم امید بر آن دوخته شده بود
و مدد بها حاصل کرده اما شهر تبریز ظرف و ویرانه در نظر آمده زیرا که تماشای چنین که بلده تبریز متصرف
رومیه در آمده از تبریزیان خالی بوده و رومیه در ویرانی خانها و عمارات عالیه شهر دقیقه فرو گذاشت نکرده
اگرچه در بنای هشت سال که آن ملک در دست رومیه ماند جمعی عمارت زیاد بی نصاعت از اطراف و جوانب
فراهم آمده بقیه جمعیتی شده بود اما از هر خانه پر زیب و زینت یک خانه جای نشده و که ثلث آن خانه
اول هم رسیده باشد مولانا وقوعی تبریزی این بیت را در خرابی تبریز بسیار خوب گفته اگرچه در صحیفه
اول در ذیل وقایع آمدن عثمان پاشا و گرفتن تبریز این بیت تحریر یافته چون اینجا مناسب تر بود از تکرار
تجدید شده در روم ساخت بیت وقوعی که ملک تبریز را روم سیه بود ده * دلم از حسرت تبریز و بیران
تبریز تبر زراست * القصه چون موکب مقدس رسیده و محافظان دروب را بسته و ساخته بودند در
میان شهر منزلی که قابل نزول اجلال همایون باشد نبود به شب غازیان تشریف برده و در آنجا نزول
فرموده و مردم آن ولایت از شهر و نواحی روی امید به درگاه جهان پناه آورده و از طایفه رومیه هر کس
در شهر و نواحی بودی گرفته پاره پاره را علی آورده به قتل میرسانیدند و بعضی با احتمال آنکه سابقا از جانب
اشرف بخشش یا منتظر آنکه به نظر همایون رسانند مقتول ساخته سرهای ایشان را به نظر اشرف درمی
آوردند و الحق تبریزیان در این ماده بنوعی مبالغه نمودند که جمعی را که در عرض هشت سال با تبریزی وصلت
کرده دختر تبریزی در خانه داشتند و از او فرزندان هم رسیده بود و چه برادر و اقوام آن دختر را
سعی با منظور داشتند ایشان را از زوجات و فرزندان جدا کرده به قتل میرسانیدند و جهال اهل
هیئت دوستان خاندان صفویه که چندین سال بود که جهت زندگانی میکردند علانیه شعار محبت و
ولای اهل بیت طیبین و طاهرین ظاهر ساخته غلغله فرح و انبساط به ایوان کیوان رسانیدند

واینچه نهایت اخلاص و بندگی خدمتی بود از ایشان بظهور پیوست **ذکر محاربه حضرت اعلی و ملازمان**
موکب معلی با علی پاشا رومیه و فتح و ظفر جنود پادشاه مظفر قرین بعون عنایت حضرت خالق

فارسان مضمار سخن سرایی کمیت جهان پیمای قلم را در جولانگاه معارک حدیث آرایی بدین آیین
بجولان در آورده اند در حینی که موکب جهانگشای بعون لطف الهی داخل شهر تبریز شده بودند
اول جماعت رومیه که بحراست قلعه مانده بودند متصور آنکه احتمالا ... سرحد نخجوان بجهت غارت شده بودند
بآمدن دلیری و جسارت کرده اند قاصد سریع السیر نزد علی پاشا فرستاده او را از این حال خبردار کرده
و پاشای مذکور این قضیه را سهل و آسان انگاشته عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده و صدود
مزید لشکر نخجوان و ایروان از وجه اشده با لشکر خود رفتند و چون دیار آذربایجان روی آورده بجانب نخجوان
از جاده اصل بر گشته و از طریق حزم و احتیاط دور افتاده بودند و مشهورانه در کمال غرور روی بجانب
تبریز آورده در منزل دیگر قاصدی از جانب اهل قلعه بدیشان رسید که چنین معلوم باشد که ذوالفقار
خان حاکم اردبیل با لشکر خود آمده و در آمدن کمال حزم و احتیاط مرعی دارید علی پاشا از این خبر در
آمدن متامل گشته با جغال پاشا که رفیق او بودند و عظما و ریش سفیدان لشکر در حرکت و سکون هم
مشوره نمودند و چون اهل و عیال و اموال و اسباب لشکریان با تمام در قلعه تبریز بود و اعتمادی
بر قلعه داری سکنه نداشتند همگی متفق اللفظ پیش آمدن را صلاح شمرده و از آن خبر بر حسابی نگرفته
با سی چهار کس که پیش که همراه داشتند کوچ کرده پیش آمدند روز سیم نزد اهل قلعه بتحقیق پیوست که حضرت
اعلی شاهی ظل الهی بنفس شریف نهضت فرموده اند قاصد دیگر فرستاده علی پاشا را از نزول موکب
همایون خبردار کردند پاشای مذکور این خبر را از لشکریان مخفی داشته از غایت تهور و دلیری بکمال
سفاهت و بیعقلی پیشتر آمده در موضع صوفیان که شش فرسخی تبریز است فرود آمده و حضرت اعلی نیز قراول
کسان آگاه و دل بجهة تحقیق حال پاشا و لشکریان فرستاده بودند و ایشان حقیقت حال و کیفیت و کمیت
لشکر را معلوم نموده معاودت بکمال خبر رسانیدند تا آنکه مشخص شد که بصوفیان رسیده اند
حرب دقایق و از جرأت و دلیری پاشای مذکور که چنین بی باکانه پیش آمده جای عجب بود اگرچه در موکب
ظفر قرین نیز در این هنگام زیاده از پنجشش هزار کس نبود اما مقابله و مقاتله نمودن او با پادشاه ملک
عجم و سپه آرای اورنگ حشم با آن قلت سپاه و کمی و عدم استعداد از عقل دور مینمود بالجمله چون
بتحقیق پیوست که رومیان بصوفیان رسیده اند در همان شب رایات جلال از شنب غازان کوچ کرده
بعزم رزم مخالفان در حرکت آمده در موضع حاجی حرامی که دو فرسخی شهر است نزول فرموده

و محمود پاشا

صبح روز دیگر ذوالفقار خان را چپ جی لشکر ظفر اثر نموده بمقابله رومیان فرستادند هر چند معلوم ایشان
بمجرد توجه یکی از اعاظم امرا و فوجی از دلیران لشکر ظفر اثر بمغلوبیت مقرون خواهند بود احتیاج بنهضت
موکب همایون نبود اما حضرت اعلی از غایت حزم و احتیاط که لازمه ارباب خرد و دانش و منشا نصرت و پیروزی است
احتیاطا که **بیت** دشمن اگرچه پشه ایست سهل نباید گرفت • آتش اگر ذره ایست خرد نباید شمرد • عمل فرموده
میمنه و میسره همایون را برادران کار دیده میدان معرکه کارزار را استحکام داده خود بنفس شریف در قلب
قرار گرفته اعلام نصرت فرجام افراخته متعاقب چپ جیان در حرکت آمدند و صدای کرنای و نفیر
و کوس در گنبد نیلگون فلک پیچید از آن طرف نیز پاشای مذکور چنانچه قاعده رومیان است عرابها
توپ و ضربزن را بیکدیگر استوار کرده میمنه و میسره و توپچیان و تفنگچیان را پیش انداخته خود با محمود پاشا
و جغال پاشا در عقب قرار گرفته با آیین شایسته پیش می آمدند تا آنکه بین الفریقین تا حد تلاقی انجامید
و مبارزان طرفین دست باستعمال سیف و سنان بردند در اول حال رومیان آثار جلادت ظاهر
ساخته مکرر حملات دلیرانه مینمودند و چرخچیان جنود در باخروش با قول همایون دور تر بود پاره
حکمت بعد از استمرار نمودند اوبه سلطان ولد الوند که مقدمة الجیش بود بدست رومیان مقتول گردید
بعد از آنکه قول همایون نمایان شد و شعشعه مهر عالم افروز موکب حضرت زین شاهی بر ساحت
معرکه پرتو انداخت عساکر فیروزی نشان بیکبار حمله انداخته با مخالفان درآمیختند و آتش حرب
از دود خاک معرکه را از تندی باد پایان آتش منش چون آب بر زمین ریخته جنود رومیه تاب صدمه دلیران
نیاورده از ملاحظه اعلام پادشاهی و چتر فلک فرسای شاهنشاهی متزلزل و بی دست و پا گشته پشت
بمعرکه داده انهزام پیش گرفتند از مبارزان قول همایون جمعی نیز بمحاربه مامور گشته تیغ بی دریغ خونریزی را
آغاز نهادند و بطرفة العین از آن گروه انبوه در آن صحرا کوه کوه ... از جمله پاشا محمود پاشا
بقتل رسید و علی پاشا را اسیر و بیک برادر مقرب الحضرت محمد بیگ گرفته آورد و حضرت اعلی بنظر عنایت
والتفات در روی نگریسته از غایت محبت جبلی او را دلداری بسیار داده خاطرش را بانواع الطاف
خسروانه از ملال و آسیب زمانه اطمینان بخشیدند و او بجهت محمد امین بیگ نام پسر جلبی خود اضطراب
عظیم داشت که با او در معرکه بقتل آمده همان لحظه او را نیز که جوان صبیح الوجه بکمال منظر صاحب جمال
بود زنده آوردند اندکی موجب اطمینان خاطر پاشا گردیده شکر الطاف شهریاری که خلاف متوقع او
بود بجای آورد و جیوش منصوره بر سپاه ... تا رسیدن تعاقب نموده کم کسی از آن طایفه نجات یافت مگر
قلیلی که در معرکه خود را ... و شب تار راه ... پیش گرفتند و غنایم موفور بدست سپاه منصوره درآمد

و حضرت اعلی بعد از مشاهده چهره فتح و ظفر شکر مواهب الهی و عطیه ارجمند نامتناهی بجای آورده بجانب
شهر [illegible] نموده و همت والانهمت بتسخیر قلعه معروف ساختند **ذکر فتح قلعه تبریز و بدست آوردن**
آن ولایت عشرت انگیز بعد از آنکه محاربه مذکور و تزلزل اختلال در شهر واقع شده حقیقت حال با
اهل قلعه اعلام شد و پیغام نصیحت آمیز و رحمت انگیز دادند که بعبث خود را در معرض هلاک نیاورده قلعه را بسپارند
که هر کس تعلق در ولایت تبریز داشته باشد در سلک ملازمان درگاه انتظام داده علوفه و مرسوم تعیین
آنچه در زمان روم داشته اند داده میشود و هر کس اراده رفتن داشته باشد با اهل و عیال و اموال و اسباب
سالماً غانماً روانه شود که اصلاً آسیبی از عساکر منصوره بایشان نرسد و علی پاشا را بپای قلعه فرستادند که با
عظمای اهل قلعه گفتگو نماید و از لجاج و عناد که عاقبتی وخیم دارد منع نماید در اول حال محافظان قلعه
گفتگوهای بیجا بهانه کرده پای از دایره امن و سلامت بیرون نهاده تن بصلح در ندادند و با علی پاشا [illegible]
آغاز نهاده و معامله راضی نشدند و عساکر اقبال مآثر از اطراف و جوانب در تبریز مجتمع گشته
دره محاصره مأمور فرموده اطراف و جوانب قلعه را بحیطه و ما معده و قسمت فرموده و از ظرف سیبها و مورچلها
ترتیب یافته در لوازم قلعه گیری میکوشیدند از آن طرف مراسم قلعه گیری بظهور آمده حرکة المذبوحی میکردند
اما بر عقلای آن قوم وارباب رای منیر که عوری در امور داشته ظاهر بود که سپاه قزلباش عنقریب قلعه را
جبراً مفتوح میسازند و ایشان را اجبار جلب سپاه و فقدان ذخیره و عدم استعداد قلعه داری طاقت مقاومت
پادشاه ایران نیست و از هیچ طرف در آن هنگام مددی متصور نه لهذا در قلعه مجلسی ساخته در باب صلح و جنگ
طرح مشورت در میان انداختند و از مفتی و قاضی استفتا کردند ایشان بر حسب آیه کریمه

آن جماعت را صیانت نفس و مال و متابعت دلالت نمودند و در بواطن و ضمایر ایشان
نیز خوف و هراس چنان مستولی گشته بود جمعی را بیرون فرستاده عرض نمودند که اگر عهد و شرطی بیان
و ثوقی بر آن باشد قلعه را بملازمان رکاب اشرف میسپاریم حضرت اعلی بنا بر ترفیه حال خلایق در رضای حضرت
خالق امان نامچه بر وفق مدعای ایشان در قلم آورده بمهر مهر آثار مزین ساخته بقلعه فرستادند و اهل قلعه
تسلی یافته در روب قلعه را مانند بخت و اقبال بر روی روزگار خسته آثار اولیای دولت ابد پیوند گشادند
با اموال و اسباب خود بیرون آمدند بعضی از آن طبقه که اراده توقف نمودند بوعده کریمانه وفا فرمودند علوفه
و مرسوم مضاعف زمان رومیه قرار داده سالیانه را اینکه مقرر شده در رواس ایشان گسیخته و هر کس اراده
رفتن داشت مرخص ساختند مقصود میک ناظر بضبط و اموال مقتولان و اسباب و یراق قلعه مأمور
گشته و قورچیان چکنک با جمعی از غلامان خاصه شریفه بمحافظت قلعه و محارست مقتولان قیام مینمودند

داروغه فتح تبریز به اطراف و اکناف ممالک رسیده فتح نامها بهر طرف ارسال یافت از امرای اکراد
غازی بیک و ذوالفقار بیک برادرش با پسران او و شیخ حیدر ولد امیره مکری که مدتی بود با رومیان
مخالفانه سلوک مینمودند روی ارادت بدرگاه جهان پناه آورده بعز عتبه بوسی سرافراز شده بملازمت
رکاب همایون معزز و ممتاز گشتند حکام اطراف رسولان بپایه سریر اعلی فرستاده زبان بتهنیت فتح تبریز
گشودند و ایالت آن خطه دلگشا بذوالفقار خان شفقت شده فرزندش جمشید سلطان و خلیل که مدتی بود
که بپایه سریر اعلی آمده ملازمت موکب همایون مینمود و در سفر بلخ و خراسان همراه بود رعایت فرموده
خوی و سلماس را به غازی بیک و مراغه را بشیخ حیدر مرحمت فرمودند چراغ سلطان که اسماعیل
با فوجی از جنود ظفر ورود بکنار آب ارس فرستادند که جولاه و محافظت نموده از لشکر نخجوان و ایروان خبردار
بوده سوانح حالات بعرض سریر اعلی میرسانیده باشند و امیر گونه بیک قاجار را که هنوز رتبه امارت نیافته
اعتماد شاهانه بود با جمعی از مردم طوالش و صوفیان بجانب اردبیل فرستادند که اهل و الوس و اویماقات
و مردم نرگانات در آنجا باغ مانده اند به یک طرف دلالت نموده نزد خود آورده تا کاروان ... آب
باشد که مبادا از رومیه که در گنجه و شیروان اند دست درازی واقع شود علی پاشا را باپرسش به بیلاقات
سپردند که در منزل او مهمان باشد و حضرت اعلی جلادت و مردانگی او که دلیری کرده بود با موکب همایون
مقابله کرده پسندیده داشته بدینجهت او را منظور نظر التفات گردانیده و جمیع اموال و اسباب او
که در قلعه بود باو ارزانی داشته شد و شاه را به تحسین اختلاط و کلمات رنگین و ظرایف و لطایف در مجلس
خلد آیین راه یافته آیین بزم خاص کردند **ذکر توجه موکب همایون بجانب نخجوان و ایروان و فتح**
قلاع آنجا بعون عزیز بیچون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعد از تسخیر قلعه و انتظام مهمات تبریز کمند همت
بر کنگره تسخیر کل ولایت موروثی آذربایجان انداخته رایات جهان گشا افراخته و عنان عزیمت
حضرواند بصوب نخجوان و ایروان انعطاف دادند و در آن هنگام سید محمد پاشا و شریف پاشای بیگلربیگی
نخجوان و ایروان بود و لشکر آنجا را با محالی که تابع آنجا بود دوازده هزار نفر میشمردند و بهمانجا قرار
گشت آغاز یافته درعهده وعده از علی پاشا چه اشتهار به نخجوان آمده هنوز در جای و مقام خود قرار نگرفته
بودند که خبر قتل و کشش لشکر تبریز و گرفتاری علی پاشا و بدست درآمدن تبریز بدیشان رسیده و متحیر و
سراسیمه گشته چون زیاده از اعتماد بر قلعه نخجوان نداشتند و قلعه ایروان در کمال متانت و استحکام
بود شریف پاشا خود خاطر بتحصین قلعه ایروان قرار داده و یکی از آقایان را با امارت نخجوان نوید داده
بالکبه و پنجاه نفر در قلعه نخجوان گذاشته و با عظما و سایر لشکریان و رعایا دیگر بیان به ایروان رفت

آن قلعه را استحکام تمام داده‌اند و بنا بر آنکه قلعهٔ مذکور گنجایش اقامت کل آن جماعت نداشت لشکر
نخجوان حصاری دیگر در جانب قبلی قلعهٔ عتیق جهت مسکن خود طرح کرده کل سپاهی و رعیت چند
شب و روز کار کرده‌اند و در عرض بیست روز که حضرت اعلی به مهمات تبریز و نظم و نسق امور ضروری آنجا
مشغول بودند ایشان حصار مذکور را اتمام نموده آذوقه و یراق قلعه‌داری دو سه ساله سرانجام داده
القصه حضرت اعلی بساعت مسعود از تبریز بیرون فرموده ذوالفقار خان با امرای چرخچی پیشتر به نخجوان
فرستاده موکب همایون متعاقب در حرکت آمده و سردار محمد چنگزی که چندگاه در میان رومیه خالی بود
و آوازهٔ جلادت و مردانگی او در میانه اشتهار داشت و مدتی بود که پناه به حضرت همایون فال شاهی
آورده و در رکاب ملک فرسای بود از خدمت اشرف اعلی اجازت یافته با سیصد نفر از اوباش متوجه
ایروان و آن حدود گردید که دستبردی نماید از عدم شعور و تدبیر شبی در یکی مواضع قریب ایروان توقف
نموده از شرب شراب و غفلت مستی از لوازم حزم و احتیاط غافل افتاده رومیان خبر یافته
ترپ یکی از نفر بر سر او تاخته او را مست به دست آورده به قتل رسانیدند و بعضی از رفقای او مقتول
و گرفتار شدند القصه چون ذوالفقار خان با جنود ظفر ورود که مقدمة الجیش بودند بتعجیل که به حوالی قلعهٔ
نخجوان رسیدند اهالی و اعیان آن ملک باستقبال مبادرت نمودند و از آوازهٔ ورود موکب
همایون شاهی و شکوه لشکر فیروزی اثر قزلباش هراسان گشته از جرأت و جسارتی که در وقت
قلعه نموده بودند پشیمان شده و قبل از ورود موکب ظفر قرین دست در دامن استیمان زده کس نزد
ذوالفقار خان فرستاده پیمان و امان خواستند و خان مذکور عهد و پیمانی که خاطرخواه ایشان
بود امان داده آن جماعت چاره بجز انقیاد ندیده طوعاً او کرهاً بیرون آمدند و قلعهٔ نخجوان نیز با توابع
و لواحق متصرف گردید معظم ولایت آذربایجان است به تصرف اولیای دولت قاهره درآمده رایات جلال
کوچ بر کوچ بدان صوب رسیده و ظاهر بلدهٔ نخجوان محل نزول اردوی ظفر قرین گردید مستحفظان سایر
قلاع آذربایجان که در آن طرف آب ارس بود قلاع را خالی کرده به ایروان جمع شدند بندگان حضرت
اعلی الکای نخجوان را بچراغ سلطان استاجلو مرحمت فرموده رومیان مذکور را که نزد ملازمان ذوالفقار
خان مهمان بودند باو سپردند که چون خانهٔ ایشان در قلعهٔ ایروان است مفصل مهم قلعهٔ ایروان نزد او
بوده باشند درین منزل مصطفی بیگ محمودی که از اعاظم امرای کرد و حاکم قلعهٔ ماکو و بعضی حصنه بود
مشرف گشته مورد توجهات شاهانه گردید و از آنجا بظفر و اقبال متوجه ایروان گشته در ناحیهٔ دیدی
جمعی کثیر از مردم اویماقات ایلات و سعدلو و بایزیدکی و غیره هم که در زمان قزلباش در ولایت نخجوان

رومیه که در قلعهٔ [illegible] بوده

سعد اقامت داشته و در وقت رومیه اکثر در آن محال مانده بودند اظهار شاهی‌سیونی کرده به موکب
همایون ملحق گشتند و تمامی ریش سفیدان و ملکان ولایت مذکور نیز آمده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند
و از آنجا کوچ کرده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و از آنجا کوچ کرده در یک فرسخی قلعه نزول اجلال واقع
شد در این منزل قریب دوازده هزار نفر پیاده به الکای مواضع ایروان و نخجوان و آن حدود
رقم که بپای قلعه آمده در سپاه کار کنند و در آن روز جمعی از غازیان جلادت شعار تا پای قلعه رفته
اقتدار ظاهر ساختند و رومیه نیز بیرون آمده بین الفریقین اندک محاربه وقوع یافته چند کس از جانبین
زخمدار شدند روز دیگر رایات نصرت آیات بپای قلعه در حرکت آمده از دو سه کوه دور
شدند و رومیه درهای قلعه را بسته دست به انداختن توپ و ضربزن و بادلیج گشادند و اردوی همایون
چیان باغات و دیواربست حوالی قلعه درآمده هر کس در محل مناسب فرود آمده به جهت آسیب گلولهٔ
ضربزن و بادلیج که بر مثال تگرگ از قلعه می‌بارید در یک طرف خیمهٔ خود که بجانب قلعه بود چاهی ساختند
نمودند قلعهٔ ایروان مشتمل بر سه قلعه بود یکی اصل قلعهٔ عتیق که از بناهای پاشای سردار بود و اگر تسخیر
ولایت مذکور آمده و نواب سکندرشأن سلطان محمد پادشاه در خراسان بود گذرانده خانه زنگی حاجی در
غایت استحکام ترتیب داده و شهر جای ساخته خندق عمیق حفر نموده بود دوم قلعه که حکمت که در بالای
تل بزرگی که در مابین جنوب و غربی قلعه واقع است ترتیب داده بودند و قلعهٔ کوزچی نام فاصله بین القلاع
دو سه تیر پرتاب بوده باشد مستحفظان آن قلعه باستظهار مردم قلعهٔ بزرگ بیرون آمده و آب از رود
و سایر ما یحتاج از قلعهٔ بزرگ می‌بردند و دیگری قلعهٔ جدید است که در آن چند روز لشکر نخجوان به جهت خود در
جنب قلعهٔ عتیق در طرف قبلی در غایت استحکام ترتیب داده بودند اما از صعوبت تفرقه جای و حفر خندق
نیافته بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و امرای عظام اطراف و جوانب قلعه را منظر درآورده
اگرچه تسخیر آن سه حصن حصین که مملو و مشحون به مردان کاری و آلات قلعه‌داری و ذخیرهٔ فراوان بود
و مستحفظان هر سه قلعه بامداد یکدیگر مستظهر بودند در نظر خاص و عام به غایت مشکل می‌نمود و در زمان
ظهور دولت و جهانگشائی سلاطین صفویه کمتر واقع شده بود که جنود قزلباش متعهد و متکفل قلعه از روی
گرفته باشند و بین الجمهور چنین مشهور بود که قلعه از روی گرفتن از ربیت محال است اما حضرت اعلی همت والا
به تسخیر آن مصروف ساخته از اطراف و جوانب قلعه را بر امرای عظام و قورچیان و غلامان و سایر سپاه
نصرت نشان قسمت فرموده ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان را به تسخیر قلعهٔ کوزچی مامور فرمودند
و قرچغای بیگ را با غلامان خاصهٔ شریفه هر یک از امرا و عساکر را به محل مناسب تعیین فرموده و در میان

در کمال قدرت و قوت در مدافعه و محاربه مشغول بودند چنانچه مرتبه با فوج کثیر از قلعه بیرون آمده در فضائی که در جانب قبلی قلعه جدید واقع بود صف آرائی گشته مستعد رزم و پیکار می‌گردیدند و از این طرف نیز لشکر قزلباش به مقابله ایشان شتافته بین الجانبین محاربات روی می‌داد و از جانبین جمعی قتیل و جریح میگشتند در یکی از معارک شیخ حیدر تکلو چهارکانه خود را بر دو میان زده به زخم تفنگ مقتول شد و چون رومیه پشت قلعه و دیوار سست و در مشترک آمده و جسارت و بی‌باکان قزلباش از جهل و غرور جوانی تا پای قلعه سیبه و اسیر شدند و تفنگچیان گرد هم در مکامن باز داشته بودند به زخم تفنگ غازیان را از جمله بسیار در آن میدان که چند کس از جوانان دیگر کار آمدنی ضایع شدند حضرت اعلی صرفه کار در این نوع جنگ ندیده امر فرمودند که در میان قرای مذکوره چپری زده جمعی از عساکر حضرت نشان و تفنگچیان رکاب همایون در آنجا کمینگاه داده که کس از درون قلعه و لشکر بیرون نتوانند آمد فرمان پذیران حسب الفرموده همایون بر جهت برپا داشته غازیان و تفنگچیان به محافظت و محارست مشغول شدند رومیه را مجال بیرون آمدن و صف قتال آراستن نمانده و بعد از آنکه از جانب دار الامر محاصره و ترتیب سیبها کی سیوز قلعه رسیده ساخت برج و دار بیک توپچی باشی را به ریختن توپ مامور فرموده مقرر شد که در شهر ایروان که تا پای قلعه یکجزلی مسافت به توپ ریزی مشغول باشند و کس به تبریز فرستاده بالیمز بزرگ و چند توپ دیگر که در قلعه تبریز بود آورده اول توپ را با توپچیان به ذوالفقار خان دادند که بر قلعه کورچی زنند زیرا که تا آن قلعه مفتوح نشده از آن طرف سیبه آوردن متعذر بود و در میان قلعه عتیق و جدید باستظهار قلعه کورچی زنند زیرا که نمی‌ماند با غایت تردد مینمودند و رفتن لشکر قزلباش به میانه این دو قلعه و در آنجا سیبه ساختن بجانب شهر دشوار بود تا آنکه بعد از چند روزی که توپ میزدند از اتفاقات حسنه توپ بر برجی که جمعی در آنجا بودند خورده فرود و جمعی شکسته آن بار بخت و در همان شب ملازمان ذوالفقار خان جلادت نموده میان دره که فاصله بین القلاع است در آمدند و مستحفظان قلعه کورچی از فقدان آب و در آمدن قزلباش میان دره مترا کشته راه ورود آب آوردن را بر خود مسدود یافته بیم شبی شبگیر های آخر بیرون دویدند و جنگ کنان خود را به قلعه جدید انداختند و چند نفر از رومیه مقتول و دستگیر شده قلعه کورچی بتصرف در آمد و این مقدمه فتح و ظفر گشته غازیان جلادت شعار بیشتر از پیشتر در امر محاصره و استحکام سیبها کوشش مینمودند اما چون برودت عظیم در هوا استیلا یافت شدت شتا و شورت سرما بمرتبه رسید که دستها از حرکت باز ماند و افسردگی زمین بجائی انجامید که میتین اهل سکون از کندن آن عاجز آمده به جهت زیاده اثری بر سعی و اهتمام غازیان مترتب نشد و همین قدر بود که سیبها را استحکام داده شب و روز لوازم

احتیاط بجای می‌آوردند و رومیه یک مرتبه سیبه غازیان پازوکی و یک مرتبه به سیبه علی جو تاخت آوردند و بگریزی بودند و دیگر بار که بطرف ترخیای یک و غلامان بیرون آمده بودند حسین آقای نامی که از آقایان معتبر رومیه بود و به زخم تفنگ یافته پنجاه و شصت نفر از رومیه به جهد از و مقتول شدند و تا سر روی باقی بود به این دستور محاصره قیام داشتند از جانبین توپ و تفنگ در کار بود و دو میان در اندا ختن بادلیچ و ضرر رسانیدن به یکدیگر مبالغه مینمودند که در هر هفته از حسب ام اردوی همایون دو دوازده عدد گلوله جمع شده بود و جمعی کثیر از مردم میان اردو بادار ضرب گلوله بادلیچ ضایع شدند اکنون مناسب چنان نمود که او تحریر وقایعی که در این زمستان کارنامه سلاطین نامدار و خواقین روزگار است بپردازد

ذکر وقایعی که در آن زمستان در حین محاصره قلعه ایروان روی داد بمقتضای خالق عباد

بر ضمایر هوشمندان کارآگاه و باریک بینان عالم اشتباه صورت این معنی جلوه ظهور دارد که هر گاه کوکب اقبال سعادتمندان از مطلع امید درخشیدن آغاز و صبا به پرده کشایان سرادق غیبی ابواب فتوحات از مکمن الطاف الهی بر چهره آن سعادتمندان کشایش یابد اسباب رفعت و اجلال آن صاحب اقبال علی احسن الحال مهیا و آماده میگردد مصدق این مقال صادرات احوال سعادت منوال شهریار بی همال اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی تواند بود که چون پای همت در رکاب دولت و اقبال نهاده به مقتضای همت ارجمند قلعه تبریز و دیگر آن بوئی که تسخیر یافته به حیطه تسخیر در آمده و محاصره قلعه ایروان قصد نمود در حین محاصره سلطان محمد خان بن سلطان مراد خان که در آن وقت فرمانفرمای ممالک روم بود پسر بزرگ بخت و یک دو خود را که زمام سلطنت و پادشاهی از ناصیه احوالش لایح بود با عوامی بعضی از اهل حرم که ضد او در راه بوده اند بجرم سودای خود طلبیده و بدست خواجه سرایان ناچیز گرانیده بوده او را در ملالت تمام داشت از اخبار فتح تبریز و آشوب و شورش آن مملکت کدورت و ملال بسیار بر ضمیرش استیلا یافته بمقتضای کریمه فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون بادم اللذات بر سرش تاختن آورده روی بعالم عقبی آورد هر چند تمشیت امور عالم در قبضه قدرت پادشاه لم یزل لا یزالست و در حقیقت پادشاهان مجازی را بی تاییدات الهی در انتظام مهام دولت خیلی دخل نیست اما ملوک اطراف و مردم دور و نزدیک که نظر بر امور صفار و کبار ظاهره میکنند از این وقایع بافزونی دولت و اقبال همایون و تزلزل احوال رومیه مستبشر گشته احوال مستحفظان قلعه تبریز الجملة اختلال پذیرفت وزرا و ارکان دولت عثمانی از این واقعه هایل که باعث ازدیاد شورش و آشوب بود متزلزل گشته چون یک پسرش سلطان مصطفی نام را بخبط دماغ منسوب میساختند سلطان احمد نام پسر دیگر او را که

شانزده ساله بود و بر تخت پادشاهی روم جلوس نموده و بسبب اختلال احوال مملکت پرداخته
دیگری از سوانح ایام محاصره آمدن میر محمد معصوم خان بکری است که از امرای معتبر سلسله پادشاه
عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه و حاکم ولایت بکر بود که از جانب آن پادشاه فرخنده درگاه
همراه منوچهر بیک ایشیک آقاسی غلام خاصه شریفه که هفت سال قبل ازین برسم رسالت بجانب هند
رفته بود بجهت تجدید قواعد دوستی با منوچهر بیک آمده تحف و هدایای لایقه آورده از جمله هدایا یکقبضه شمشیر
غلاف و آهنجاه سراسر طلای مرصع بالماس بزرگ جواهر بیش بود و در میان عالم معنی زشادمان
شمشیر مذکور را از حسینی که حضرت اعلی که همت بکین اعدا بسته متوجه تسخیر ممالک موروث شیروان
آذربایجان و گرجستان بودند از جانب صاحب دولتی ذی جاهی از خانواده صاحبقرانی و دودمان گورکان
که همیشه تیغ قهرش برق آسا بر اعادی مظفر و منصور آمده تفال و شگون گرفته فتح و ظفر شمردند کامکار امید
وار شدند القصه ایلچی مذکور در پای قلعه ایروان باردوی ظفر نشان رسیده باتفاق منوچهر بیک بشرف
مجالست مجلس بهشت آیین دریافت و تحف و هدایای پادشاهی را بدولتخانه همایون آورده و برنگ
یکدیگر چیده در کار رخصت یافتند از نظر اقدس یکجا راندند حضرت اعلی شاهی ظل الهی از سایر
گرمی صرف نظر همت بجز خاصیت از تحف و هدایا مذکور نموده بسوی شمشیر گرفتند آن فال و شگون
بود متوجه دیدن آنها نشدند و علاء زمان خان بکر مدت چهار ماه که از صورت سرما و شدت شتا روح
ابدان بیجود میشد در دولتخانه بکشیک و محافظت بارخانه مشغول بودند تا آنکه بعد از فتح قلعه که شرح
پاشا و اکثر علما و معارف سپاه رومیه و اکراد در بارگاه معلی حاضر بودند تحف و هدایای پادشاهی باستثنای
ایلچی از نظر گذرانیدند حضرت اعلی جمیع آنها را با امرای عظام و حکام ولایات و اشراف و اعیان
هر طبقه و هر طایفه که در اردوی همایون مجتمع شده بودند علی قدر مراتبهم قسمت فرمودند دیگری از سوانح
حین محاصره آمدن الکندر خان بن لوند خان والی گرجستان کاخت است که از جمله باجگذاران این دودمان
و توابع امر و فرمان بود و او بعد از پدر و گرگین برادر بزرگتر که حسب الفرمان شاه جنت مکان والی ولایت
مذکور گشته تا حین حیات آن حضرت بر جاده اطاعت و انقیاد راسخ بوده همه ساله باج و خراج میداد
و بعد از سوانح واقعه شاه جنت مکان و آغاز جلوس نواب سکندر شان بنوعی که در صحیفه اول نگارش
یافته رومیان لشکر بجهت تسخیر ولایت شیروان فرستادند و عبور آن لشکر از ولایت گرجستان بود الکندر
خان که به اصابت رای و تدبیر سرآمد برادر و پدر در حیله و روباه بازی گرگی سرآمد بود بر خلاف همایون خان
والی کارتیل صلاح خود در اطاعت و انقیاد رومیه دیده با پاشایان و سرداران که می آمدند طریقه بازگشت

مرعی میداشت و نزل و ساوری داده خدمات میکرد و چون الکای شیروان و آذربایجان بتصرف روم
درآمد نواب سکندر شان که بکمربسته امرای قزلباش برسر او رفتند اسمعیل میرزای پسر خود را بجهت گروگان
قول بندگی بخدمت نواب جهانبانی فرستاده بود و او از اوان طفولیت در میان قزلباش نشو و نما یافته در خدمت
اشرف از زمره مقربان و مخصوصان مجلس خاص بود و الکندر با وجود اطاعت رومیه آل اندیشی کرده
هرچند گاه کسان بدرگاه معلی فرستاده اظهار اخلاص مینمود و تحف و هدایا میفرستاد و بانعامات و اصطناعات
شاهانه سرافراز میگردید درین اوقات که تسخیر ممالک موروثی و همه شیروان پیش نهاد همت گشته سفر آذربایجان
اتفاق افتاد در حین محاصره قلعه ایروان اسمعیل میرزا از خدمت اشرف رخصت یافته بگرجستان رفت
که پدر را بدرگاه جهان پناه آورده که عذر ایام سابق خواسته من بعد ترک هواخواهی رومیان نموده بشیوه
زمان شاه جنت مکان تابع امر و فرمان شاه کشورستان بوده باشند و پدر را بحسن خلق و لطف گفت
و وعده و وعید مایل و منقاد این دودمان آمدن بپایه سریر اعلی مایل و راغب ساخته طوعا او کرها با پدر
آورده روزی که مشارالیه باردوی معلی میرسید حسب الامر اعلی جمیع امرا و ارکان دولت باستقبال رفته
او را به تعظیم و تکریم تمام آوردند و هم از گرد راه ببارگاه سپهر اشتباه درآمده بپای بوس حضرت اعلی شاهی
ظل الهی سرافرازی یافت و طبق زر طلا که در ولایت خود بالقاب همایون مسکوک کرده بود چنانچه
رسم و آیین گرجیانست که بر سر پادشاه نثار کنند بدست گرفته در حین ملازمت نثار فرق مبارک همایون
پادشاهی کرد و نواب اشرف بی تکلفانه او را در آغوش عطوفت کشیده بواسطه کبر سن بانواع نوازش و الطاف
معزز و مباهی گشت و همواره انیس مجلس خاص و مصاحب بزم اختصاص بود همچنین طهماسب قلی بیک
ولد میری سمکوئی غلام خاصه شریفه که در سلک مقربان درگاه منتظم بود و عطیه گرگین خان ولد سیمون
خان که بعد از گرفتاری پدر در گرجستان کارتیل ولایت موروثی بایالت و والیی نشسته بود او نیز
احرام عتبه اقبال بسته در پای قلعه باردوی معلی رسیده بشرف مجالست بهشت آیین مشرف گردیده
بتعظیمات شاهانه و تکریمات پادشاهانه اختصاص یافت و در خلال این احوال گروهی از اویماقات
ولایت روم که به عبارت ترکی خود را سپیل‌ها نام نهاده بودند یعنی پاک روب سیاحی بیرون شده قریب
بدو هزار خانوار روی امید بدرگاه جهان پناه آورده بودند و بهر محل از ولایت روم عبور میکرده اند هرجا
می یافته اند بر طبق نام خود پاک بجا روب جاروب میرفته اند و ریش سفیدان ایشان در پای قلعه بشرف سجده
اشرف مشرف شده به ترتیب و نوازش سرافراز گشتند و در ولایت ری و ساوه و خوار و فیروزکوه جهت
طایفه مذکور قشلاق و ییلاق تعیین یافته روانه عراق گشته بعضی باسای قزلقلر با جامعی از ایل مذکور

کرده و باقات قزلباش و دروازه باغ مسکن داشته و در قریه رعیت اطاعت رو ببو نموده امارت و پادشاهی
با دشمن بود جمعی دیگر از ایل شمس الدین لو و حاجیلر و غیر ذلک به پای سریر اعلی آمده دیگر باره قرن افتخار
خود را بپوشیدن تاج وهاج دوازده ترک اثنی عشر بفرق قدیم رسانیدند و پادشاهی مذکور بعلت انتساب
خانی سرافراز شده روز بروز شوکت و افتخار پادشاهی از دیاد پذیرفته موجب اختلال احوال رومیان
مستحفظان قلعه گشت

ذکر آمدن الله وردی خان بیگلربیگی فارس بر سر بغداد و مراجعت نمودن

در سال گذشته از زمره آقایان بغداد دروان احمد که بوفور رشد و کاردانی از سایر اعیان و اجناد
سمت امتیاز داشت حاکمی که از جانب خواندکار روم منصوب بود مخالفت نموده رقم حکومت عراق
عرب بنام خود کشیده و عتبه علیای شاهی را مقام اخلاص و هواخواهی درآمده معروض نموده بود که خطه
بغداد را جهت اولیای دولت ابد بنیان محافظت نموده ام و هرگاه موکب حضرت قدر قدرت بدان طرف
در حرکت آید یا یکی از امرای نامدار بدین خدمت مامور گردد بنده وار اطاعت فرمان قضا جریان
نموده شهر و قلعه می سپارم درین حین توجه رایات فیروزی نشان بصوب آذربایجان بحکم همایون اعلی
حکم نفاذ پیوست الله وردی خان امیرالامرای فارس با عساکر ظفر مآثر آن ولایت از راه شوشتر و
حویزه بجانب بغداد رفته اگر از اطوار دروان احمد رایحه صدق و اخلاص بمشام هواخواهان رسیده بوعده
وفا نماید و به حراست آن ولایت پردازد والا بمقتضای وقت عمل نماید الله وردی خان حسب الفرمان
قضا توامان با لشکرهای فارس و کوه گیلویه و حورستان از راه عربستان و لرستان بجانب بغداد
رسیدند ابراهیم بیگ نام شخصی را که مدتی بود که از بغداد شاهی سیون گشته ملازمت عتبه علیای شاهی
آمده در سلک غلامان درگاه منسلک بود برسالت نزد دروان احمد بشهر فرستاده او را به مواعید دلپسند
و نوازشات شاهانه مستظهر و امیدوار گردانید پیغام داد که چون خاطب الامرا اعلی جا بر وعده که با جمعی
درگاه شاهی نموده بودی آمده ایم اگر بوعده وفا نمائیم و کردار مطابق گفتار باشد هر آینه در خدمت
اشرف بحصول مقاصد و مطالب ارجمند معزز و سربلند گردی و الا آنچه در مشیت الهی رقم قضا گشته
پذیرفته باشد بظهور آید دروان احمد چون در امر حکومت فی الجمله استقلالی پیدا کرده بود و ارکان دولت
عثمانی بمصلحت وقت در اغماض و تغافل داشته حکومت و امیرالامرایی عراق عرب را باو گذاشته
بودند در اینوقت خود را بهواخواهی و دودمان آل عثمان ستوده با لشکر قزلباش در مقام خلاف درآمد
که مبادا بسبب چنان حکومت خود را در آن سلسله استحکام داده عقد را بسته مذهب را بر آن برآهم
بیگ مذکور را که پیام آوری پیش نمود برخلاف قاعده زمانیان بقتل آورده لوای مخالفت مرتفع

گرداند و عاقبت بشامت این کردار زشت گرفتار آمده و رسید بدو آنچه رسید و پرتوی از آن سرگذشت
بر صحیفه احوال سال آینده رخواهند یافت بالجمله روزی که جنود حضرت عباد و عطا هر شهر بغداد رسیدند
و سمه و شهر پای جلادت از دروازه بیرون نهاده در برابر لشکر فیروزی از صف قتال آراسته
و دلاوران نصرت نیز از افواج قاهره در حرکت آمده مبارزان معرکه بحضور حسن خان و حسین خان کر
حرجان جنود اقبال بودند پای مبارزت پیش نهاده حمله صرصر اثر سلک جمعیت آنطایفه از هم ریخته
خاک معرکه را بخون مبارزان آمیخته و منهزمان بغداد بباب معاودت بنا ورده روی هزیمت بجانب
شهر آوردند دروازهای شهر و قلعه را بسته خاطر بتحصن و قلعه داری قرار دادند و سپاه ظفر قرین
ز پی ایشان تا دروازه تعاقب نموده جمعی کثیر بر خاک هلاک انداختند چنانچه چند نفر را در کنار رخنه پل
عدم فرستادند و جناب خان با امرای عظام در کمال شوکت و افتخار در محل نزول اختیار کرده فرود
آمدند در همان روز از موقف عز و جلال منشور اقبال شرف ورود یافت مضمون بلاغت مشحون
خطاب بلاغت مآب که باشاره آسمانی جزا امان حکمت عملی در آن مندرج و مسطور بود و نغمات آن نگاشته
دلپذیر بعلم تقدیر در صحیفه تدبیر پادشاهان والاشکوه که پرده کشایان اسرار حقیقی اند رقم تحریر یافته
بود که اگر دروان احمد از وعده پشیمان گشته در مقام مخالفت و قلعه داری باشد چون در اینوقت که همت
تسخیر ولایت موروث آذربایجان و شیروان و گرجستان بسته الیوم بنفس نفیس محاصره قلعه ایروان
نموده ایم و آمدن لشکر عظیم از جانب پادشاه روم باستخلاص محصوران و محاربه جنود حضرت
پیوند و چون در اینوقت شاه به تقصیر ملک بغداد در نخانه تقدیر براتی در رکاب انجاب داشت
موی الیه بنیرای زمان دو زمان گشته به محاصره قلعه پرداخته طبل رحیل کوفت در اثنای راه معلوم
شد که پسران جاوید مهر عشر کلهر که از امرای سنجق رومی بودند در قلعه زنجیر در آن حدود اقامت داشته
متعرض جنود اقبال گشته مضرت و آسیب بجمعی که متعاقب امرای عظام آمده میرسانند تنبیه و تادیب
آن جماعت ان که در خارستان اوی آوارو وطن دارند بر همت ذمت لازم داشته جمعی از افراد عساکر
بدین خدمت مامور گشته روی توجه بسبب آن قوم آوردند و اهل و الوس ایشان که در مسکن مالوف
بر بستر غفلت خفته بودند بدست درآمده ممتلکات ایشان عرضه نهب و تاراج شد و میر عمر نام پسر جاوید
که ریاست و سروری قوم از برادران امتیاز یافته بود از میان الوس فرار نموده بقلعه زنجیر گریخت
و از افواج قاهره ملازمان حسن خان دست از تعاقب باز نداشته مقارن وصول او بقلعه رسیده
میر عمر فرصت نیافته و قلعه نیافته اراده فرار نموده فی الفور با مداد جنود غیبی و به نیروی اقبال

حضرت اعلی بدست مبارزان لشکر فیروزی اثر گرفتار گشته تمامی قلاع و مملکت ایشان بتصرف
اولیای دولت ابد پیوند درآمد پیران بیگ چون حال بدین منوال دید دست در دامن عجز و بیچارگی
آویخته در ملازمت جناب خانی با اردوی کیهان پوی آمده بمراحم بیدریغ خسروانه سرافراز شده و
در سلک عساکر منصوره درآمدند اما چون نشانی از دولت نداشتند عاقبت روی گردان جنبه اقبال
گشته پای در بادیه فرار نهادند و حسین خان حاکم لرستان با سایر امرا در حضر گشته بالکا و اقطاع
خود رفتند والله وردی خان در روزی که فتح متوجه اردوی همایون گردید و حسین خان در هنگام محاصره
قلعه ایروان والله وردی خان در روزی که فتح قلعه شده بود و سپاه به سریر سلطنت مصیر آمده و شرف
بساط بوسی و نوازشات خسروانه سربلندی یافته و حسن خان با بعضی امرا تاخت آخسقه که از گرجستان
سپس والکای منوچهر خان داماد سیمون خان بود و بتصرف رومیان درآمده بود مامور گشت و آن خدمت
بر وجه مرغوب بتقدیم رسانیده و بسیاری از نسا و صبیان گرج اسیر نموده بر وجه احسن و طریق
این معاودت نمود از سوانح آن تخریب قلعه تبریز و عمارات عالیه آنجاست که رومیان که در عرض سی
سال که آن بلده فاخره در تصرف ایشان بود ساخته و پرداخته بودند اگر چه صاحبان بیوت و عمارات
و مستغلات مرغوب که در آن قلعه احداث شده بود از این معارک روی بشهرستان عدم آورده بودند
اما طایفه رومیه حضور صاحبخانه های آن قوم را علاقه خاصی که لازم ارباب تعلق و مکر از نشاء بنیاد
سخیها و مستغلات آنجا بود و جهت قطع علاقه آن طایفه قلع و قمع آنجاها و ازاله حمامات و مستغلات
که سالها از آن منافع یافته بودند و مأوای گروه رومیه در ضمیر الهام پذیر لازم نمود لهذا از موقف جلال فرمان
قضا جریان بانهدام تبریز در آن باب عز صدور یافت و اخلاص کیشان عقیدت آیین بر حسب
همت اقدام این خدمت چست بسته در اندک روزی مذکور را آنچه ابنیه و عمارات از حمامات و دکاکین
و حمامات و مثل آنها که نداشته شده در این سال آقا میرزا علی دولت آبادی که مستوفی الممالک بود بعلت
آنکه معززا ابا هیجای شیرازی در این سال گذشته کتاب دفترخانه همایون را به تقصیری چند متهم ساخته
بود از آن منصب معزول شده امر وزارت بمیرزای مذکور مفوض گردید چون برخی از سوانح این سال همایون
فال و قضایای ایام محاصره قلعه در رشته تحریر درآمد اکنون وقت آنست که به سر سخن رفته کمیت
اقلام جهان نورد اندیشه را در میدان قصه پردازی بجولان درآورده وقایع سال بهجت مآل لوی ئیل
ترکی و شرح فتح قلعه و دیگر فتوحات که بنیروی اقبال در آن سال فرخنده فال سمت ظهور یافت
در سلک تحریر انتظام دهد **بیت** کنم کار را به توفیق یاری . مفتاح قلم از لطف باری

گشایم قلعه امید از چیست . گره وا گر بنان همت است **وقایع سال فرخنده فال لوی ئیل**
ترکی بعضها مطابق سنه اثنی عشر و الف بعضها با ثلث عشر الف که سال هجدهم جلوس همایون هجدهم سنه
نوروز جهان افروز این سال همایون فال روز یکشنبه نوزدهم شهر شوال ختم بالخیر و الاقبال اعلی
اتفاق خسرو سپهبارگاه که قلعه گشای طارم چهارم است بروج میشد و از دولت ناسیری ساخته لوای
ظفر و اقبال در ساحت دلگشای حمل افراخت و شاه انجم سپاه و الاجاه وارد وی گردون اشتباه در
پای قلعه ایروان نزول اجلال داشته و در مدت محاصره بجهت هجوم لشکر دی و شدت زمستان
و دم سردی روزگار زمینها از غایت افسردگی حکم فولاد اگر داشت چندان کاری از پیش نرفته بود و در
هنگام که شهسوار گیتی خرام جهان پیما یعنی خورشید عالم آرا با شکوه و عظمت و اقبال از منزلگاه
اعظم دی بیرون خرامیده گنبد زرین نار همت بر تسخیر قلعه وسعت آباد جهان انداخت و افسردگی روزگار
قدری به آن تخلخل آورده قلعه گشایان باغ و بهار جلوه گری آغاز نهادند و در نظم آزمایان معرکه
نبرد و بهادران موکب اقبال بیشتر از پیشتر کمر همت بر میان بسته برامر قلعه گیری پرداختند و دو عدد
توپ قلعه کوب بزرگ که هر یک هشتاد سی من بوزن تبریز سنگ می انداخت که تحت در تضییق ساکنان
حصار جدید اهتمام نموده بحیطه تسخیر درآوردند و بعد از آن به توفیق آسمانی از جانب حصار جدید
پیش آورده متوجه تسخیر قلعه عتیق گردیدند و بروشنی مشعله تقدیر شکست این تدبیر افتاده و در جای یک
با جمعی از غلامان و تفنگچیان خراسانی مقرر شده بودند که از جانب قبلی حصار جدید سپیه پیش برند و
جانب شمالی قلعه عتیق که بیرون جای بیک و غلامان متعلق بود و چون به اهتمام ذوالفقار خان و لشکر آذر
بایجان مفوض گشت و یکعدد توپ را از طرف شرقی قلعه عتیق که سپاهای منصور و بیک ناظر و ملک کار
و محمد تقی بیک میر باشی تفنگچیان تبریز و تفنگچیان با فتی بود بر ده نصب نمودند امیرگونه خان که از فرا
آمده حکومت ایروان بانام او مقرر شده بود قرار یافت که در جانب شرقی مابین قلعه عتیق و جدید
بابرج سعیدی که معظم بروج قلعه و ارتفاع آسمانی داشت حواله ترتیب داده پای جلادت و مردانگی
از آن طرف پیش نهند و قنبر بیک سلحدار باشی گورزی بیوکلو با بعضی از دلیران بجانب شرقی قلعه جدید
شدند و از برج و ... که در یک طرف قبلی حصار جدید بود تا دروازه در عهده اهتمام قورچی باشی دور
عظام قرار گرفت و مکتوب را در آنجا نصب نمودند و اطراف و جوانب هر دو قلعه سوای جانب غربی که
رودخانه زنگی جای مشهور از آنجا میگذرد و سپه آوردن از آن طرف متعذر بود و مردان کار آزما ساکنان
پای قلعه را مرکز وار در میان گرفته و هر یک از سپه داران مورچل خود را استحکام داده

ترتیب دادند و خاک پیش برده تل خاکی چون کوه الوند بدیوار حصار رسانیدند و نقبها بر برج و باره زده
دهنها ضرب توپ در برج انداخته و بسیاری از تفنگچیان و سایر مستحفظان از آسیب تفنگ راه عدم پیمودند
و کار بر محصوران تنگ شده تزلزل و اختلال تمام باحوال رومیان راه یافت و اسباب یورش قلعه جدید
از همه طرف دست بهم داده مبارزان قلعه‌گشا و دلیران رزم‌آزما آماده آن کار شدند اما حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی در امر یورش متردد و متفکر بودند بعضی از ارکان دولت قاهره مثل قورچی باشی و بسطام
آقا و غیرهم اراده یورش داشتند و بعضی دیگر تجویز نمی‌کردند چنانچه قریب دو روز این معامله معوق
ماند و این گفتگو در میان بود چه محقق بود که خلقی کثیر از جوانان کارآمدنی بزخم تفنگ ناچیز گردند و العیاذ بالله
اگر بهم تسخیر در این یورش صورت میسر نشود رومیان خیره گشته کار بدیر و دراز کشد در آن چند روز
که در بیرون این گفتگو بود در میان قلعه جدید اگرچه خاک بر دیوار حصار تکیه داده بود باندرون میکشیدند
بالاخره قرار یافت که حضرت اعلی بنفس نفیس پیشها تشریف برده برای العین مشاهده نمایند و رخنها
نموده بر آنچه رای عالم آرای خاقانی که مهبط تجلیات سبحانی است اقتضا نماید و جان‌سپاران
اقبال را بدان مامور گردانند که طاعت گذاری بر جان حال بسته بدان اقدام نمایند هرچند این
گونه امور مناسب حال پادشاهان نیست و حزم و احتیاط مقتضی آنست که وجود شریف زمان و الا بال
والانژاد در جهت ضرر از حصار را آهین محفوظ باشد لیکن حضرت اعلی شاهی از رسوخ اعتقاد که بی قضای
آسمانی هیچ امری از پرده خفا بجلوه‌گاه ظهور نمی‌آید از مخاطره رفتن پای قلعه احتراز ننموده بدین
حبل را بعروه حمایت الهی آراسته بمورچلهای مبارزان فیروزمند تشریف برده مساعی جمیله هریک
از بندگان درگاه را که در خدمت مرجوعه بظهور آورده بودند خاطرنشان شدند و ملاحظه وضع سپاه
کرده چون کار نزدیک رسیده بود تجویز یورش فرمودند و بتاریخ روز یکشنبه بیست و هشتم شهر ذی
الحجة الحرام عساکر حضرت اعتصام که بتسخیر قلعه جدید مامور فرموده در سپاه جمع شده منتظر بودند که
از جانب اشرف اشاره شود روی جلادت و مردانگی به تسخیر حصار آورده چندان جمعیت و ازدحام
سپاه واقع شد که دلیران جان نثار بر زبر یکدیگر افتاده جای ایستادن نداشتند و از موقف جلال
حکم قضا جریان برین جمله نفاذ یافت که در هنگام یورش چاکران قزلباش از شیب مردانگی مردم سپاه
جانب قلعه عتیق شورش و غوغا آغاز نهاده توپ و تفنگ بسیار اندازند از جای خود حرکت نکرده
نیم فرارسخت که مستحفظان آن قلعه بخود درمانده از ایشان مددی بمردم قلعه جدید نرسد و قریب
بصبح صادق کرناهای نواخته و سورن انداخته افواج قاهره هریک از مورچل خود برج و باره دویدند

از جنها که پدید آمده بود داخل قلعه شدند و در این شب رومیان از زیادتی شورش و غلغله عظیم از
شبهای پیش حزم و احتیاط ورزیده تا صباح از برج و باره پاس داشته آماده مدافعه و مضادت بودند
از اتفاقات حسنه که تائید ازلی عبارت از آنست قریب به نصف شب هوا ابرگی یافته غمام سیاه
روی فلک را تیره و تار گردانیده باران عظیم باریدن گرفت و در مورچلها و سپاه چندان آب روان شد
که از کثرت گل و لای سپاه منصور را مجال حرکت نبود بالضروره اینمعنی در عقده تاخیر افتاد و در آن
شب دیجور هولناک قضیه یورش صورت نبست اگرچه بظاهر پیش نظر عالم صورت آن شورش و غوغا
سدا و فخره مایه تعویق فتح حصار را الپس شد اما بر دوراندیشان جهان معنی ظاهر بود که هر قطره از آن
از سحاب اقبال ریزان بود و چندین مصلحت ایزدی در ضمن آن منطوی شب دیگر که جمعه بیست و نهم
شهر مذکور بود همان قاعده عساکر نصرت نشان در مورچلها جمعیت و ازدحام نموده آماده یورش گشتند
رومیان بطریق شب با نصف شب که نسیمی هم از عزم [illegible] انداختند پاس داشتند اما بعد نصف اللیل
از آثار و علامات چنین ظاهر شد که در برج و باره کم کسی مانده اکثر بخواب غفلت فرو رفته اند قریب
بطلیعه صبح صادق که هنگام غروب کوکب بخت مخالفان بود سرداران قزلباش یکدیگر را خبر کرده
تحت از جانب سپه نور جهان عظام کرناهای نواختند از اطراف و جوانب صور ن انداخته فوج
ریختند و از جانب قلعه عتیق هر سورن کشیدند نقاره‌های شادمانی بنوازش درآوردند و رومیان
خبردار شده خود را به برج و باره رسانیدند جنگ در پیوست آواز رعدآهنگ توپ و تفنگ که از جانبین
متواتر بود غلغله در زمین و زمان انداخت و صدای کرناها که از این طرف بلندآوازگی داشت گوش
فلک را کر ساخت و دلاوران لشکر قزلباش اصلا از مخالفان توهم نکرده سمند دراخو در ا در آتش
کارزار می‌انداختند و رومیان از جلادت و مردانگی سپاه منصور پای اقامت سست شده و دست ایشان
از کار رفته و از اطراف و جوانب بلا را محیط دیده باطراف العین میان قلعه را از جنود قزلباش مملو
یافته و از ستیز و آویز عاجز گشته بالضروره در کمال اضطرار روی بجانب قلعه عتیق آوردند و از اجل آنچه
ناچیزی بود خود را بقلعه انداختند نیم جانی از ورطه هلاک بساحل نجات رسانیدند تیغ بی‌دریغ دلیران قزلباش
آغاز سرافشانی کرده در اندک زمانی قریب هزار کس بعضی طعمه شمشیر آبدار و برخی از آنها خذلان دلیل
اسیر و گرفتار گشته اموال و اسباب و اثاث البیت ایشان عرضه نهب و غارت گشت و چون حصار جدید
مسخر اولیای دولت ابد پیوند و دلیران جلادت پیشه شجاعت اندیشه از آن طرف سینه پیش آورده قلعه
عتیق را دایره‌وار در میان گرفتند خوف و هراس بیقیاس بر ساکنان آن قلعه راه یافت مع ذلک

درخواست قلعه سعی موفور بظهور میرسانیدند تا آنکه از طرف شمال ذوالفقار خان در سه روز سیه راه
حصار شهر جابی رسانیده آتش میر داده شهر جابی زده و از طرف شرقی ملازمان خاصه شریفه و آقایان
چوبنات و تفنگچیان تبریزی و بافقی و غیرهم هجوم نموده به شهر جابی درآمدند خارسان شهر جابی سراسیمه
و از دست از محارست باز داشته بقلعه گریختند و میر کوته خان برج سفیدی که در طرف شرقی بود دوبرج
نموده بعد از محاربه بسیار و حملات مردانه متواتر از غازیان قاجار بظهور رسیده متصرف و از آن برج
مشغول گردید اهل قلعه از همه طرف عجز و درماندگی خود را با عین مشاهده نموده و حصارهای آنقلعه متقدم
طاقت مقاومت و قلعه داری در عسکر ندیده و ایشان را اسم و لازم دانستند و شریف پاشا حسن آقا
نام چاوش باشی را بخدمت اشرف فرستاده که عنایت شهریاری شامل حال محصوران گشته
رقم عفو بر تقصیرات و گناههای ایشان که در ایام محاصره وقوع یافته و در آداب چاکری و
طریق خدمتگذاری و پاس حقوق نمک خوارگی و لعینت ازآن چاره نبود کشیده عموم اهل قلعه
از پاس و حفظ پادشاهی امن گردیده قلعه را تسلیم مینمایند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از شمول عواطف
و الطاف جبلی ابصورت را از محاربه و یورش و خونریزی … اولی و اصلاح و صواب اقرب دانسته
ملتمس شریف پاشا را باسنجاح مقرون گردانیدند و میرزا علی بیک یوزباشی پرناک زنگان را بقلعه
فرستاده منشور عاطفت که حرز وجود عالمی تواند بود باسم شریف پاشا و امان نامه مشتمل بر عواطف
و مراحم سیدریغ خسروانه به کل اهل قلعه از نگین عنایت عز صدور یافت اما جهلای آنطایفه که از خرد بی
بهره بودند بیچ و اجلالا احیف کرده باب ترسیدن هر دو گوسفند در میان قلعه مذکور دیگر دیده و بر سر محمد
پاشای ولد خضر پاشا که در آن قلعه بود جمعیت نموده بخیال جدال و قتال و اندیشه جنگ و جدال راضی
قلعه داری نشده و میرزا علی بیک را دو روز نگاهداشته روز سیم بیرون فرستادند و آقایان جهت
اطمینان قلوب بیخردان جاهل و جاهلان ذاهل تا دو روز مهلت خواسته بودند که توپ انداختن و جنگ
و جدال پرداختن در خبر تا چه زمانی بوده باشد تا حقیقت که بکنه وضوح پیوندد و چون در عالم حساب
دانی و معامله فهمی اینگونه اسپندها از خصم نموده تخصیص در کار قلعه که همت شهنشاهی بر ایمان قلعه
در حصول مقصود یک ساعت و یک دقیقه مقصور است و دور از عقل بود این مهلت داده در میزان خرد
سنجیده … و مزاج اشرف از تحرکات ناهنجار منحرف گشته زمان جهان مطاع نافذ گردید که چون اول
رومیان نزدیکی از صدق ندارد و داعیه در … نمی شاید افواج قاهره بیشتر از بیشتر در کار قلعه گشایی و تسخیر
محصوران اهتمام نموده قلعه را تهمتن وجه را مسخر سازند دلیران جنود اقبال معاونت عساکر ظفر مآل شروع

قبل

درکار

درکار بیچا بکروی و چابکدستی از همه طرف کار بر محصوران تنگ ساخته توپچیان آتش فعل بضرب توپ
رخنها در برج انداختند و در آن چند روز که بازار گیرودار از جانبین گرم بود هراس پیشتر بر اکثر
اهل قلعه استیلا یافته هر روز جمعی بیگبک دوده و از خوف و بیم خود را از برج و رخنها انداخته شعار
شاهی سیونی ظاهر ساختند از تاب آفتاب حوادث بسایه اقبال شهریاری استظلال میجستند تا کار بجایی
رسید که گروه گروه بیبا به خود را بزیر انداختند چنانچه حافظان قلعه از ضبط لشکر و حراست برج
و باره عاجز آمدند شب عاشورا که مردم اینطرف بتعزیه حضرت سید الشهدا قیام داشتند غوغای عاشورا
… محصوران قلعه شورش و غلغله یورش تصور نموده جمعی کثیر … مصالحه و قلعه داری دست
از خواب غفلت برآمده از روی اضطرار دست در دامن تشفع شریف پاشا زده و در روز عاشورا که مقتل
سید الشهدا بود حضرت اعلی بر سم معهود و سبیل معتاد لباس ماتم و سوگواری پوشیده بلوازم
تعزیه مشغول بودند شریف پاشا دیگرباره حسن آقای چاوش باشی را بپایه سریر والا مصیر فرستاده
بوساطت خامس آل عبا و شهدای دشت کربلا درخواست عفو آن گروه نموده متقبل آن شد که
در همانروز بیرون آمده قلعه را بسپارند اگرچه آینه خاطر مبارک از اطوار ناهنجار آنطایفه غباری داشت
چون ارواح مقدسه شهدا را شفیع ساخته بودند بصیقل رحمت زنگ زدای خاطر انور گردیده بمعرض
گرز جهای بیک غلام خاصه شریفه با فوجی از غلامان بقلعه رفته بمحافظت قلعه و یراق متعلقه بسرکار
پادشاهی پرداخته و پاشای مذکور با کل اهل قلعه بیرون آمده در صحرا چام اقامت نصب نمایند
و بعد از تواتر سریر سلطنت هر کس از اهل دیار علاقه بوده اراده توقف و ملازمت داشته باشد
ملازمت و هر کس اراده رفتن بروم نماید مرخص باشد حسن آقا مقتضی المرام بقلعه رفته محصوران که
علما و آقایان و رعایا و چاوشان و ینگچریان و سایر لشکریان هنوز جمعی کثیر در کمال آراستگی بودند
بودند و در کمال خوف و هراس محاصره نجات یافته مسرور و شادمان بنوعی که فوق ارباب بود بیرون
آمده فارغ البال در صحرا آرام گرفتند و قرچغای بیک داخل قلعه شده آن حصن حصین که فی الحقیقه
کلید سایر قلاع آذربایجان و شیروان بود بمحض تایید الهی و امداد جنود غیبی بتصرف اولیای
دولت قاهره درآمده و جماعت رومیه زندگانی غنیمت شمرده قطع تعلق از متملکات خود کرده بودند اما
همت بحر خاصیت خسروانه از کل متملکات آنطایفه را بدیشان مسلم داشته رومیه بعد از ظهور چنین
مروت و احسان که در مخیله ایشان نبود وقت اراده نموده که بشکرانه این عاطفت که علاوه جانبخشی
شده بود مطوعا و رغبتا مبلغ دوازده هزار تومان عراقی در پای انداز جهت انجام داده بودند قبول

مقبل

سنگر اندازی بود بکر رند عطای رومیه تصور کردند که آن مبلغ در خور مکنت و استطاعت ایشان علیک تحین
اورزیاده منکشف شد حضرت اعلی نظر قبول بر آن نینداخت با نظایف عطا فرمودند شریف پاشا و ولد خضر پاشا
و بعضی از خواص محرمی اذ اسب و یراق و تحف لایقه منظر اشرف در آوردند حضرت اعلی جهت پسند
خاطر آن قوم از پیشکشهای ایشان دو سه راس اسپ و دو سه ثوب زره و یکه و قبضه تفنگ فرنگی و امثال
آنها بر داشته تتمه را به ایشان بخشیدند و از ظهور این عاطفت علیا که در نظر ارباب تملق بسیار نمود دعا
آنکه بدر که بر مجرد حوادث بود آن مبدی یافت شریف پاشا شاهی صفاهانی الاصل بود در آغاز جوانی و
تقدیرات آسمانی به ولایت روم افتاده بعد از طی مراتب نوکری در خدمت پادشاه ترقی کرده به پایه
بلند ایالت و پاشایی رسیده بود اظهار تشیع فطری کرده بپایه بلند ایالت اراده توطن مشهد مقدس
معلی و مجاورات روضه مقدس سلطان روضه رضا امام ثامن ضامن علیه التحیه والثنا نمود که در
او اخر عمر در آن روضه بهشت آسا اسباب جمعیت عالم حقیقی سرانجام داده کامیاب دولت ابدی
گردد و مفاد دل از فرزندان و اموال و اسباب که در روم داشت بر داشته توفیق ادراک این سعادت
عظمی دریافت و تا جمعی از ملازمان و اتباع که ترتیب یکصد نفر بودند روانه آن مقصد اعلی گردید و عاطفت
علیای شاهی هر ساله مبلغ سیصد تومان عراقی نقد و مواجبی با نصف حر در اشتری غله به دو معاش
او مرحمت فرمودند و در حض ساختند که در ایام و لیالی متبرکه به دستور سایر خدام والاعمام در روضه
مقدسه خدمت نماید و محمد پاشای ولد خضر پاشا سرکرده سایر قوم گشته بجانب روم رفتند و حضرت اعلی
صفر قلی بیک چکنی را با جمعی از قورچیان چکنی و علیخان بیک ایشیک آقاسی و ملوریق آن جماعت
فرمودند که ایشان قلعه قارص که در تصرف رومیه است برده و بسلامت رسد صفر قلی بیک و قورچیان
چکنی ایشان از محال خطرناک گذرانیده باز گشتند و علیخان بیک ایشیک آقاسی را بقارص رسانیده
رومیان که در قلعه قارص اقامت داشتند در مین اوقات این خدمت علیخان بیک را گرفته تا آمدن جلال
اعلی سردار در قلعه مقید محبوس نگاه داشتند شرح آمدن جلال اعلی در قضایا که در آن حین روی
نمود مرقوم خامه بدایع نگار خواهد شد القصه بعد از فتح قلعه ایروان ایالت آن ولایت با میرگونه خان
تفویض یافته الکای نخجوان بمقصود سلطان کنگرلو شفقت شده و قاقزمان و آن حدود به نقش سلطان
سعدلو قرار یافت و امرای اکراد که شاهی سیونی شده بپایه سریر اعلی آمده بودند مثل غازی بیک
دنبلی و منصور بیک محمودی و اولاد او و ایتولات مناسب مرحمت شده و از سلاطین گرجستان کرکین
خان ولد سیمون خان والی کارتیل بجهت آنکه مبادا رومیان قلعه تفلیس را بجهت دست درازی بملکت

پیشکش

او نامید رخصت انصراف یافته مشمول عواطف خسروانه و خلاع گرانمایه و دیگر نوازشات و تفقدات
سربلند گردیده وعزیز بحر احسان متوجه گرجستان گشت و الکندر خان مجان درا رود و ی معطل بود
و در باب جلال بعد از فراغ مهمات خیر رسید و انتظام امور ضروریه از پای قلعه کوچ کرده در فرح بلاغ نزول
اجلال واقع شد **ذکر محاربه رومیان قراباغ با حسین خان قاجار و آنچه میان او و رومیان**
چون در زمان شاه جهان جنت مکان علیین آشیان ایالت گنجه و امیر الامرایی قراباغ بکجا و زیاد اوغلی
اعلی قاجار تعلق داشت و در ایام دولت روزافزون شاهی ظل اللهی اندادیاق زیاد و حسین خان
مشمول تربیت شاهانه گشته او را قراباغی خطاب ممیز نمودند و در این هنگام بایالت و دارایی مملکت
استراباد معزز و سربلند بود و در این وقت که موکب جلال بصوب آذربایجان در حرکت آمد منشور عاطفت
باسم او عز صدور یافته بدین منصب والا خواندند و مقرر شد که بقراباغ آمده محال کنار آب
ارس را ضبط نموده هرگاه رایات منصوره متوجه تسخیر آنطرف باشد موکب همایون شود و تا آمدن او
امیرگونه خان را نیز که قبل از این تحریر پیوست بدان صوب فرستاده بودند که با فوجی از جنود آنطرف
بدان خدمت قیام نموده بعد از وصول حسین خان بپایه سریر اعلی آمد و چون امیرگونه خان بمیان
حدود رفت بموجب مردانگی در آب از پل خدا آفرین عبور کرده داخل قراباغ شد جمعی کثیر از ایل و
اویماقات قاجار و ترکمان الوارکی و غیر ذلک از قراباغ بشاهی سیون شده نزد او جمع شدند
و او صاحب رای و حس تدبیر در آن سرحد آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته غالبانه در آنطرف
آب ارس نشست و قراولان بعضی موده فیما بین رومیه و غازیان دلیر مکرر دعوا واقع میشد و در مدت
اقامت او اصلا چشم زخمی بجنود ظفر ورود نرسیده و بعد از آنکه حسین خان قراباغی به انجاز رسیده
حقیقت آمدن و معروض بپایه سریر والا گردید و امیرگونه خان حسب الفرمان قضا جریان موکب
نصرت نشان پیوسته قراباغی در آنطرف در یورت توزلو جایی رحل اقامت انداخته بضبط و ربط
سپاهی و رعیت پرداخت حسین خان بموجب شجاعت و دلیری و مردانگی اتصاف داشت اما بسیار
متکبر و خودرای و بزرگ منش بود و از باده نخوت و غرور سرمست شده در حدوث وقایع خودرای بود
و از تلون مزاج گاهی در کمال ملایمت و فروتنی پیش آمده گاهی دیگر با امرا و مردم ذی احتیاج
متکبرانه سلوک مینمود و از عجب و غرور و شجاعتی که داشت حسابی از رومیان قراباغ نیگرفت و چنانچه
شایسته سرداران بیدار و تدبیر پرست با لوازم حزم و احتیاط نیز نمی پرداخت تا آنکه
حوادث روزگار قدری او را از مستی غفلت بهوش آورد شرح سرگذشت آن آنکه داود پاشا از بیگلربیگی

قراباغ و حاکم گنجه بود بعد از زمستان و سورت سرما که عساکر قزلباش مصمم محاصرهٔ قلعهٔ ایروان مشغول
بودند عساکر روم را که در قراباغ و آن حدود بودند جمع آورده از لشکر شیروان نیز جمعی با و پیوسته
بعزم و ستیز سپهسالار حسین خان و لشکر قزلباش که در توره و جایی اقامت داشتند با موازی
هفت هزار کس از گنجه بیرون آمده متوجه آن صوب شدند و چون از آنجا قراولان آوازهٔ حرکت رومیان
بحسین خان رسید ایل و الوس و آغرق را در یورت گذاشته لشکر سپاهی بی آنکه بکیفیت و کمیت لشکر
و ترابای خود را ز رسد بعزم رزم مخالفان را استقبال نمود چنین عزیمت و رفتن را ثبات قدمی در
کار نیست بالجمله چون تقارب فئتین روی نمود حسین خان دانست که لشکر رومی زیاده از مرد همیشه
که با او سوار شده اندکی از غفلت بیدار شده بعد از عزیمت جنگ با امرای رفیق شروع در مشاوره
و کنکاش نمود بعضی از امرا گفتند که بی امر اشرف در خدمت محاربه با شاه یگانه دلیری کردن خوب
نیست بعضی دیگر گفتند که اول حال جای ملاحظه نا حالا حقان از جنگ کشیدن نوعی از غربیت و نفرقگی
بحال ایل و الوس راه یافته اردو بغارت میرود حسین خان از تلوّن مزاج تغیر رای کرده در جنگ را
رو برو متامل شده جنگ نکردن را صلاح شمرده اردوی ایل و الوس را رخصت داد که یکبار از آب گذشته
از پل خدا آفرین نزول نموده در محلی که از خطر ایمن باشد اقامت نمایند و هرکس اسب زبونی
داشته باشد پیشتر روانه شود و قرار داد که خود با لشکر سپاهی آهستگی طی مسافت نموده یکبارگی
و در این اثنا معلوم شد که جماعت دونوک قراباغ بغرضی شد لشکر رومی را بر سر قزلباش دلیل
آوردند چون اکثر مردم روی بمراجعت آورده بودند سراسیمگی در میان سپاهیان و مردم ایل
و الوس که اکثر از جماعت دونوک بودند بخیال آنکه تمامی آغرق تاراج رومیان خواهد شد پیش
دستی کرده بغارت و تاراج یکدیگر برآوردند و بسیاری از اموال و اسباب امرا نیز بغارت رفت
با حسین خان و امرا اندک مردی مانده که طلیعه لشکر مخالف نمودار شد بقاعده دو نوزدک شایسته
صف نبرد آراسته بآیین جنگ پیش آمده بحسین خان و سپاه قزلباش نزدیک شدند در این وقت
رستم سلطان سوکلن گفت اولی این بود که همینجا آمده بودیم دل در کرم الهی و اقبال روزافزون
شاهی بسته مردانه قدم در معرکه کارزار نهیم که آنچه مقدر الهی باشد بظهور آید بی جنگ نهم
گشتن بدنامی دارد و مورد عتاب شاه باز خواهیم بود اگر صلاح باشد یکبار خود را بمخالفان زده
و پایی که مقدور ما باشد بزنیم و سپاه را از جنگی بگریزانیم که ده باشیم که یکبارگی در خدمت اشرف و
میانهٔ قزلباش بحیثیت و بیدلی منسوب نگردیم عرق غیرت بجای مردانگی حسین خان و امرا اندک مردی مانده

بودند قرار داده دیگر هرکس اعتماد بر اسپ خود داشته باشد ایستاده و ثبات قدم ورزیده در برابر
هزار کس صف کشیده بجنگ مشغول شدند رستم سلطان سوکلن که جوان شجاع و دلیر مردانه بود قدم
جلادت پیشتر نهاده با مخالفان جنگهای مردانه کرده فوجی از رومیان او را در میان گرفتند و زخمی چند
بر وی یافته دستگیر گشت بعد از گرفتاری او حسین خان و قلیلی از غازیان که بملاحظهٔ ننگ و نام
مانده بودند شیوهٔ آغاز نهاده و تیرباران عظیم کردند و بضرب سهام خون آشام گروه گروه مخالفان از مرکب
اجل به زمین بازداشتند زمانی ممتد رومیان را بخود مشغول کرداینده تا همگی اهل و ایل غیرت از آب
و خش نجات یافته بیرون رفتند و حسین خان نیز با چند نفری که با او بودند جنگ کنان و تیراندازان
از معرکه بسلامت بیرون رفته در حین واقعه غیر از سپاه قزلباش زیاده از چهار پنج نفر ضایع نشده
رومیه جلادت و مردانگیهای حسین خان کار بفوج قلیلی از غازیان لشکر اقبال را به ان دشت بر مشاهده
نموده بجان هندو رنبال از دست درآوردن رستم سلطان اکتفا نموده حیات پیش آمدن نکرده و از محل
جبل مراجعت کرده باز گردیده داود پاشا رستم سلطان را تعظیم و تکریم بسیار کرده جراحان بمعالجه
زخمهای او پرداختند و در قلعه گنجه نگاه میداشتند حسین خان در رفاه که بکنار آب رسیدند اکثر
سپاه غارت رفته نفرقگی بحال مردم راه یافته بود روز دیگر که مراجعت رو به تحقیق پیوسته خاطر
اشان بر جمع گردید و در محل مناسب فرود آمده و جمع نمودن مردم ایل و الوس و تفحص اموال غارتی
پرداخته رتبه رتبه اکثر اسباب ظاهری از اسب و شتر و جنس و جزئیات که از سر کار او و امرا بغارت رفته
بود بدست درآمده بصاحبان داده ما نقود و اوانی طلا و نقره و تحفهای بسیار از میان رفت و حسین
خان با کمال خجالت و شرمندگی شرح واقعه را بپایه سریر اعلی عرض نموده استمداد نمود که بگنجه رفته
بتدارک این قضیه پردازد حضرت اعلی شاهی ظل الهی چون بر دلاوری و شجاعت و دلیری او اطلاع داشتند
وقوع اینحال را از شمول عاطفت بانقضای قضا حواله کرده منشور استمالت با اسم او در قلم آورده
سنجان دلاور خاطر را مزه و یکی از اعطیان بخشیدند آری در عالم سپاهیگری اینگونه حقایق بسیار
واقع میشود و نه بر عقلای صاحب رای روزگار مخالف عقید بر می افتد در معارک کارزار گاه فتح و نصرت
و گاه هزیمت و این امور را خیاری نیست و چون هنوز تسخیر قلعه ایروان نشده بود و عساکر منصوره
بر آن مشغول بودند رای جهان آرا در هنگام در مقام انتقام نشده و مقرر گشت که حسین خان تنها
اختلال احوال خود و غازیان و مردم ایل و الوس پرداخته بحال خود باشد که بتوفیق الهی بعد از فتح
قلعه هر آنچه مقتضای وقت باشد بعمل آید **ذکر فرستادن فوجی از جنود اقبال بسر کردگی ...**

قلی قورچی باشی بقراباغ و تاخت و غارت نمودن بعد از آنکه قلاع ایروان فتح شده ساحت فرح
بلاغ مضرب خیام حضرت اعلی گردید چون هوای قراباغ بسیار گرم هوا شده در آن ایام توجه
موکب همایون را بآن طرف مناسب نبود و یکچند و قلیچ در سوره گل و مغاز بر درست رودخیان نموده که
نهضت همایون بآنجا نموده لازم بود و احتمال آمدن لشکر روم نیز داشت بخاطر خطیر الهام پذیر اشرف
چنان خطور نمود که جمعی از سپاه ظفر پناه بجانب قراباغ فرستد که بگنجه رفته اگر رومیه بیرون آمده
بجنگ پیش آیند از آن طرف مجادله بجا نموده جزای کردار در میانشان نهند و اگر در قلعه خزیده
متوجه حرب و قتال نگردند لشکر ظفر ورزمند جمعی از مردم و دواب و الوس که بهواخواهی رومیان
در آن حدود توقف نموده تا غایت بآنطرف نیامده باشند قتل و غارت نموده محصولات را ضایع
و نابود کرده اینده مراجعت نمایند که در وقت قشلاق که خاطر از مهمات سرحد ایروان و آمدن لشکر
روم فراغی یافته باشد عنان عزیمت بتسخیر آن ولایت معطوف کرده بدین عزم درست و فکر
صائب الله قلی بیک قورچی باشی قاجار را سپه کرده گروهی از امرا و قورچیان و عساکر نصرت
نشان فرمود و بدین خدمت نامزد فرموده و او با موازی پانزده هزار کس از جنود مسعود روانه
جانب قراباغ گردید و چون بحوالی گنجه رسیده رومیان نیز جمعیت نموده بخیال مقابله و مقاتله از دروازه
بست شهر بیرون آمده صف آرای گشتند و قورچی باشی و سرداران لشکر قزلباش نیز به تعبیه لشکر
فیروزی اثر پرداخته جرنغار و قول و جوانغار آراسته مستعد پیکار گشتند رومیان اندک زمانی با جرچیان
هراول بجنگ آغاز نیز نموده اما چون جیششان بر قول بزرگ افتاد طاقت مقاومت در خود ندیده ترک
ستیزه و آویز کرده روی هزیمت بجانب قلعه آوردند و درب قلعه مسدود ساخته باستعداد قلعه داری
پرداختند و افواج قاهره تا کنار آب تعاقب دشمن کرده جمعی کثیر بر خاک هلاک انداختند و برخی بدست
گیر شدند از جمله گرفتاران کچک حسن نامی بود از معتبران رومیه که از قلعه تبریز فرار نموده بقلعه گنجه
رفته بود و چون قورچی باشی بمحاصره قلعه مامور نبود در محل مناسب نزول نموده تا سه روز هر روز
لشکر ظفر اثر را فوج فوج بتاخت و غارت رفته غنیمت بسیار از اسب و شتر و گوسفندان و اثاث البیت
بدست آورده و بسیاری از نسا و صبیان باسیری گرفتند روز سیم عنان کوچ در داده و قرین نصرت و پیروزی
معاودت نموده هنوز یورت فرح بلاغ مضرب سرادقات اقبال بود که قورچی باشی و امرا سپاه
بسریر اعلی آمده سرهای قتیلان و دختران و اسیران را بنظر اقدس در آوردند و ایشان خلعت تحسین
افتخار دریافتند و اسیر نمودن نسا و صبیان مسلمانان که شرعاً مذموم است مکروه شمرده حکم شد که تمامت اسیران

آزاد بوده

آزاد بوده باشند و چند کس که اسیر پنهان نموده بودند مورد سیاست و غضب پادشاهی شده بودند
آوازه معدلت و داد گستری بقراباغ رسیده از هر کس اسیری رفته بود باردوی معلی آمده اسیر خود را
برده و سایر غنایم که بعلم آمده بود بسبب درستی بر لشکریان قسمت شده کچک حسن را بمهرعلی خان
سپردند که بطریق مهمان نگاه دارد و مدتی در خانه خان مشار الیه کامیاب عشرت و فراغت بود اما در
حینی که جلال قلی سپهدار آمد از عهده و قارص فرار نموده برومیان پیوست و شرح آن قضایا در محل
خود سمت گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی **آمدن دزدان احمد و جنود بغداد بقصد همدان و**
علیشکر و محاربه نمودن امرای عظام سپه پناه و ظفر در آن ایام که ییلاق فرح بلاغ مضرب یافتن
سرادقات جلال بود از جانب همدان خبر آمدن دزدان احمد و لشکر بغداد بآن ولایت رسیده و متعاقب
قاصدان چند پنجاه رسیده مژده فتح و نصرت عساکر ظفر نظام آن سرحد و بشارت گرفتاری اردوان
احمد رسانیدند و کیفیت آن قضیه چنانست که بعد از آنکه احمد و بردی خان و امرای بغداد مراجعت
نموده الکای میر خان ولد میر عمر کلهر را که از سنجق بیگیان تابع بغداد بود متصرف شده و باردوی
معلی پیوسته اردوان احمد را بخاطر رسید که چون حسن خان حاکم همدان و علیشکر که در رکاب اشرف است
و حاکمی در همدان نیست و آن سرحد خالیست با عساکر بغداد تا همدان آمده قتل و غارت نماید که هم
انتقام از لشکر قزلباش کشیده باشد و هم غنیمت که از آوازه توجه لشکر عراق و عرب و اهل عجم بهم
برآمده و لشکر قزلباش را اول نگرانی بهم رسیده و ترک تسخیر قلاع آذربایجان کرده روی بحراست ملک عراق
آورده و بدین حیله خدمتی منظور انظار شفقت پادشاه روم گشته و خلافی که قبل از این از او صادر
شده مواخذ نگردد و از صنیعی غافل افتاد که کارپردازان عالم غیب که اسباب دولت روزافزون
سرانجام میدهند اول جرعه بدخواهان میرسانند محمد بیگ نام پسر خود را که آخر مرتبه پادشاهی یافت
در بغداد قایمقام گذاشته با ده هزار کس از نخبه بغداد سواره و پیاده و الوار و اکراد که طمع نهب و
غارت باو پیوسته بودند بیرون آمده روی توجه بجانب همدان آورد از امرای قزلباش قاسم سلطان
ایاجلو افشار و شاه علی سلطان خدابنده لو حاکم سرسین در آن سرحد بودند از آن رومیه خبردار شدند
قاسم سلطان کس بجانب لرستان نزد حسین خان حاکم آنجا فرستاده و از این واقعه اخبار نمود حسین خان
بلا توقف بکمک او فوراً از قبایل الوار بسرعت و باد برق متوجه آن صوب گشته بقاسم سلطان ملحق گردید
و باتفاق دفع شر آن طایفه را وجهه همت ساخته بجانب پای دست که عبور رومیه بر آنجا واقع میشد در حرکت
آمدند و با تجسسات و احتیاطات و سپاهیان ظفر و علیشکر کس فرستادند که هر کس اسب سواری داشته باشد

بتوفیق ربانی مقابل متوجه شده بلشکر ظفر اثر پیوستند و بالجمله موازی سه هزار کس از الوار و افشار و شاملو
جنود ظفر شعار فراهم آورده بعد از مشاوره و کنکاش رای همگی بر جنگ قرار یافت و از قلت لشکر
ظفر اثر و کثرت عسکر مخالف اندیشه نکرده تکیه بر الطاف الهی و نیروی اقبال بی‌زوال شاهی کرده بمقابله
اعدا شتافتند و در رباط نام محلی از توابع درگزین تلاقی عسکرین روی داد و سرداران لشکر منصور قرار
دادند که چون لشکر مخالف بیشتر است پیشتر از آنکه مخالفان بر کیفیت و کمیت لشکر قزلباش مطلع شوند دلیرانه
از کرداه بر صف سپاه تاخته بقاعده و آداب جنگ صف‌آرایی نکردند القصه افواج قاهره دو گروه
شده یک گروه قزلباش بسرکردگی قاسم سلطان و چرچیکری شاه علی سلطان و یک گروه الوار بسر
کردگی حسین خان روی بمخالفان آوردند اتفاقاً آن طرف از رومی احمد از رسیدن جنود قزلباش خبردار
شده داروی جنود را در مکانی که فرود آمده بود گذاشته با سوار و پیاده و توپخانه و کلانتر که همراه داشت
از اردوی خود بیرون آمده صف سپاه آراسته آماده پیکار گردیده بود دلاوران سپاه منصور را چون
چشم بر جنود مخالف افتاد به نوعی که مقید یافته بود از دو طرف حمله‌ور بر صف سپاه تاخته بر آن
فرقه کثیر حمله آوردند رومیه را حمله اول پای ثبات از جای رفته دستشان از کارزار مانده تاب صدمه
جنود اقبال نیاورده عنان بوادی فرار تافتند از رومی احمد مطلقاً در معرکه ثبات قدم ورزیده هرچند
خواست لشکریان را از فرار مانع آمده بجنگ ترغیب نماید میسر نشده و چون مرد تنومند قامت و
هیکل سنگین بود از معرکه بیرون نتوانست رفت در همانجا دستگیر گشت و با موازی دو هزار کس از
رومیه و اکراد طعمه شمشیر آبدار و برخی گرفتار گشته در حبس معاقب گشته الوار بر اردوی رومیان
ریخته در نهب و غارت مشغول شدند و طایفه افشار و قزلباش مقید به کشتن و کوشش بوده کمال
غلبه را آوردند و غنایم موفور بدست لشکر منصور افتاد و بالجمله خاطر مردم آن ولایت از سپاهی و رعیت
که بر همزده این واقعه بود اطمینان یافته آسایش و آرامش تمام در آن سرحد پدید آمد و امرای عظام
از رومی احمد را با سرهای قتیلان و گرفتاران مصحوب معتمدان بپایه سریر والا فرستادند از جمله غنایم
آنچه لایق نظر قبول بود بارگاه ملک‌مدار بود ارسال گردانیدند و در حینی که رایات نصرت آیات در ترویج
بلاغ در ییلاقات کوکچه نزول اجلال داشت از رومی احمد را دست بسته با نفایس غنایم بنظر
اقدس درآوردند از آن جمله چند راس اسب ابلق دریایی بود تازی نژاد صبا رفتار بود که هر یک
در حسن صورت و خوبی اطوار در دوره نادره آفاق بود و هنر چنین شاعر گفته بیت هم اغفش
بر هم سبقت اندیش . کفل و اغنت از پس مانند خویش . حضرت اعلی شاهی ظل الهی بنظر التفات

و توجه در روی نگر بسته امر فرمودند که دستهای او را که به کمند گرفتند بسته بود بگشایند و به لفظ گهربار
فرمودند که تو پیغام داده بودی که بنده دولتخواه شاهم و بغداد را بخدمت آن حضرت ضبط کرده ام و
هر کس اشاره و جنود و جبابره و مآثر وعده کرده بودم که هرگاه نقد اخلاص تو در بوته امتحان تمام عیار
مایه هر آینه مشمول نوازش و تربیت شاهانه خواهی گشت تو از آن اراده پشیمان گشته به عهده وفا ننمودی
ما از وعده الطاف پشیمان نیستیم و با وجود جرات و جسارتی که از تو صدور یافت آنرا منظور نداشته
بعهده وفا نموده ترا به بغداد میفرستیم مشارالیه سر خجالت بر زمین افکنده و بزبان مسکنت معروض
داشت که اگر عنایت شاهانه زلات این بنده را عفو فرموده جانبخشی فرمایند بشکرانه این
موهبت مدت العمر سر از چنبر بندگی و طوق فرمان بر نداریم بعد از آن هر کس اشاره فرمود سپر
خود ساخته با وزرا در رکاب اشرف غاشیه بندگی بر دوش گرفته با سایر خدمت و جان سپاری پردازم
حضرت اعلی او را بمراحم علیه شاهنشاهی اختصاص داده بحسین خان حاکم فیروز علیشکر سپردند که همراه
او باشد و بعد از چند روز که از محنت حبس و رنج آسودگی یافت بخلع فاخره سرافراز گردانیده
رخصت انصراف ارزانی داشته بهمراهی ملازمان حسین خان روانه مقصد فرمودند و بجهت حسین
خان روانه مقصد فرمودند حاکم لرستان و قاسم سلطان و جمعی که در جنگ از رومی احمد مردانگی کرده بودند
خلع گرانمایه ارسال داشته مورد تحسین و آفرین گردیدند اما از رومی احمد پیر رفته بود و علیلی که داشت
قایم گشت و از قضای الهی در راه مریض گشته چون بعقبه زنجان که از عقبات مشهور عراق است
رسید عامل اجل دامن گیر او شده رخت بسرای جاودانی کشید و ملازمان حسین خان که همراه او میرفتند
حقیقت فوت او را بعرض اشرف رسانیدند و مقرر شد که نعش او را به بغداد برده به پسرانش سپارند
که در اراضی مقدسه آنجا مدفون سازند و فرمان عاطفت و منشور استمالت باسم محمد بیک ولد او
عز صدور یافته بود از مراحم و الطاف که شامل حال پدرش شده بود و در آن منشور اقبال درج شده
اما احوال بغداد بعد از انهزام شکسته و پریشان بشهر درآمده محمد بیک را از گرفتاری
پدر آگاه کرده بود و خود بغداد را متصرف گردانیده و خود را پاشا نام کرده در حکومت آن ولا
رقم اختصاص کشیده حقیقت گرفتاری پدرش را بدرگاه پادشاه عرض نموده اظهار دولتخواهی کرده از
دولت خاندان عثمانی مصلحت وقت در تربیت او داده نشان پادشاهی و منشور ایالت بغداد
باسم او فرستادند و او در حکومت آن ولایت مکنت یافته با ایلچیان پا به سر از علی ازدیاد
نفاق و خلاف پیش آمده چون از پدر و پسر خود سپاهی بلغو را آمده بود و ارکان دولت عثمانی نیز غایب

بود بر سمت بین عراق عرب تحملات نموده مصادره میکرده و بجهت خود لشکر خاصه که در میانه روم به
سکبان معروفست بهم رسانیده و با لشکر بغداد و قول پادشاهی باحتیاط زندگانی مینموده و او نیز نظر بحقوق
پدر رسانیده یافته ایام دولت مستعار و عمر ناپایدارش را بسر برده سپری گشت چنانچه از کلام آینده بوضوح
می رسد **ذکر بعضی وقایع و حالات که از وقت ییلاق تا هنگام آمدن جغال اغلی [illegible]** در ایام
میمنت قرین جام بهار که هنگام زراعت روزگار است حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در منتزهات ییلاق
کوکچه تنگیز که در لواقع لطافت هوا و عذوبت و کثرت ریاحین و ازهار و چشمه های خوشگوار رشک ارم
و در بزم اعتبار رشک گلزار جنانست عشرت پیرا بوده به نشاط سیر و شکار میپرداختند محمد معصوم خان
بگری ایلچی پادشاه عالیجاه و زمان فرمانروای ممالک هندوستان را که بخدمت اشرف آمده بود رخصت انصراف
ارزانی داشته روانه دیار هندوستان نمودند و همچنین امرای کرا دراکه در پایه سریر اعلی بودند خصوصا
غازی بیک جکاری و مصطفی بیک محمودی رخصت یافته با کالای خود رفتند و از سوانح آن ایام
آمدن پسران داود خان ولد الکندر خان است که قبل ازین پدر ایشان را احضار کرده قاسم شده بود
و از عمر و دولت تمتعی نیافته به اجل طبیعی فوت شده و از او دو پسر مانده بود که بزرگتر را طهمورث و کوچک را
کشیش میگفتند باتفاق بعضی از مخدرات استاران سلسله باردوی معلی آمده بملازمت اشرف سرافراز
میشدند از سوانح آن سال ایلغار نمودن الله وردی خان و فوجی از امرا و عساکر نصرت نشان است
بر سر احمد پاشای جلالی شرح این اجمال بر سبیل اجمال آنکه احمد پاشا از جمله ملازمان جعفر پاشای حاکم
تبریز بود و در مقام تربیت احمد پاشا در آمده بالتماس و استدعای او حاکم وان شده بود در حینی
که طنطنه اقبال شاهی و نهضت موکب همایون شاهی ظل اللهی در آذربایجان بلند آوازگی یافت احمد
پاشای حاکم تبریز بود و در مقام تربیت احمد پاشا در آمده بالتماس و استدعای او حاکم وان شده
بود در حینی که طنطنه اقبال شاهی و نهضت موکب آن ولایت وان معزول شده بود و دلتنگی حکم
خود نکرده دست از حکومت باز نداشت و دست درازی بدیگر ولایات قلمرو نموده بنجو سرافرازی
وعاد نواب اسپ فنان آن حدود در اقامت حوالی دیار بکر متصرف در آورده لشکر و حشر بیشمار بر سر خود جمع کرده
محالی را که ضبط نتوانست نموده اطراف و جوانب او را لگدکوب غارت رفت و آنچه بدست آورده
لشکریان و لوندات سپرده پا که از اطراف جمع آمده شورش افزای دماغ او شده بودند میداد و از تقریر
واردین مسموع شده که عدد ملازمان او به دوازده هزار رسیده بود و بعد از رحلت سلطان محمد
خان پادشاه روم و جلوس سلطان احمد خان پادشاه اظهار دولتخواهی او کرده سخنان کذب آمیز عرض

داشت نموده ارکان دولت خاندان عثمانی صلاح وقت در اغماض دانسته چشم از اعمال او پوشیده و بحکومت
تربیت و عاطفت خاطر او را اطمینان بخشیدند و او غیر از غیر اقتدار یافته از باده هوس و بی
و غرور حرمت فرد الکل خود پرسی و خودرایی سرمست گردیده و نسبت بملازمان عتبه اقبال شاهی
نیز از دو سلوک ناهنجار ظهور رسید و طمع مال آزار و اضرار به تجار این دیار میرسانید و همیشه در خاطر
خطیر معدلت تاثیر سنوح داشت که در هنگام مجال و استظهار فرصت او را گوشمالی بسزا داده شود و در آن
اوقات که ییلاقات کوکچه تنگیز مخیم سرادقات اقبال بود خبر رسید که احمد پاشا بر سر قلعه ارجیش آمده
محمد پاشای ولد زال پاشا را که در آن قلعه بود با احمد پاشا اطاعت نشایسته میکرد محاصره نموده در
گرفتن قلعه ساعیست چون از ایروان تا ارجیش شش هفت روزه مسافت است و به ایلغار به روز
میتوان رفت برای عالم آرا پرتو ظهور انداخت که در اینوقت او در پای قلعه بلوازم قلعه گیری مشغولست
فوجی از جنود موکب مسعود را بایلغار بر سر او فرستند که اگر خود بدست نیاید باری سلک جمعیت او گسسته
دیوانگی و غرور از نهیب و انداد دست از هم ریخته و گسسته آواره دیار ادبار گردد بدین عزیمت صواب مآل الله
وردی خان را با فوجی از عساکر فیروزی مآثر روانه آنصوب فرمودند افواج قاهره بنیرای
گشته بسرعت سیر از فراسپ سعاره نموده روی بمقصد آوردند و آن مسافت بعیده را در سه روزه
ایلغار طی نموده چون بولایت ارجیش رسیدند معلوم گشت که احمد پاشا بمقتضای الخائن خائف و از
ایلغارهای عظیم حضرت اعلی مشهور است از عالم احتیاط کسان کاردیده و اعتمادی بر
سمت راه ایروان فرستاده بود از مشاهده علامت گرد عساکر لشکر خبر یافته و بیرسانیده و او در کمال
سراسیمگی به اسپ فرار سوار گشته تا صحرای موش در هیچ مرحله عنان باز نکشید و شور فلکی در میان لشکر
افتاده از بیم فرار آوارهٔ دیار ادبار گشته تا آمدن جغال اغلی در آنجا رحل اقامت داشت و الله وردی
خان چون به پیش رفتن مامور نبودند عنان بصوب مراجعت انعطاف داده و هر چند الکای مخالف بود و لشکر
یان را از نهب و غارت و حشران زراعت و رعایا نهی نموده اصلا در آنجا مدد و رفت آسیبی از
عساکر منصوره بهیچ فرد نرسید بدست درآوردن قلعه شوره گل است از فتوحات که روی
از دو باش روی قلعه مذکوره آورده آن حصار را پناه و استظهار خود ساخته متعرض خلق الله میشدند
رایات حضرت آیات بدان طرف در حرکت آمده چون ساحت آن عرصه دلکش که از کثرت سبزه و شقایق
و علف زارهای مرغوب از باغ ارم نشان میداد حضرت سرادقات جاه و جلال گردید آن
نمجان تیره رای از بخت برگشتگی آن حصار را استوار ساخته پای جسارت در حراست

محکم کرده از ینطرف نوبی از عساکر حضرت شاه و تفنگچیان قدر انداز از صاحبان شیخ قلعه مامور گشته
وآن گروه اقبال که همت به تسخیر آن قلعه چست بسته در شب اول پای جلادت و مردانگی پیش نهاده
خود را بپای حصار رسانیدند و محصوران هرچند آثار مبارزت بظهور آورده در مدافعه [illegible] اقبال
کوشیدند سعی مجاهده ایشان بجایی نرسیده و مبارزان قلعه کش چند جا سوراخ در دیوار کرده بقلعه
درآمدند محصوران برگشته بخت ترسا روش بکلیسایی که در ازمنه ماضیه از سنگ سیاه تراشیده
در غایت استحکام و ارتفاع ترتیب داده در میان این قلعه واقع شده بتر از ارگ بود پناه بردند
عاقبت آنرا بضرب [illegible] سوراخ کرده بر آن عمارت بلند ارتفاع استیلا یافتند و تمامی محصوران
سیه گلیم مورد سخط و غضب پادشاهی گشته بیک [illegible] زمان سکنه در بیده و از کنگرهای قلعه عبرت
للناظرین گشتند چنانچه دور حصار از وجود خبیثه آن جماعت آرایش پذیرفته احدی از آن قوم
نجات نیافت بعد از چند روز که از معموره های آن ساحت دلکش مخیم خیام حضرت
اقبال بود اهل اردو بازار بتخریب آن قلعه و حصار مامور گشته چنانکه ساکنان اردو بازار در تخریب آن
حصار رنج استوار بود و از غایت استحکام و صنعتگری استادان سنگ تراش در نظر بیننده یکپارچه
سنگ خام مینمود با تمام خراب نشده چون خاطر خطیر اشرف از این امور فراغت یافت عنان عزیمت
بطرف قلعه قارص و آن حدود معطوف ساختند. آن ایام آمدن سلیمان بیک نجوانی
حاکم خوشاب و قلعه حصارست سوی که از امرای سنجق روم تابع بیگلربیگی وانست و از شکوه و جلال پادشاهی
و آوازه صولت و سطوت شاهنشاهی دل بالی داده هیجاسیچه شیوه و شعار امرای اکراد شقاوت
نهادست که مصلحت خود منظور داشته از هر طرف تسلط و اقتدار مشاهده نمایند او نیز عاقبت اندیشی
کرده از خود اخلاص و حسن عقیدت که برزبان اظهار نموده در رویش از آن حری و خوسری و دو نوگی
اثری جنبت احرام دریافت کعبه اقبال بسته بساط بوسی فایض گردید و حضرت اعلی شاهی ظل الهی
هرچند عیار اخلاص سنجیده کرد انداز اما مراعات جانب ظاهر که همین شیوه فرمانروایان عالم
صورت بست کرده او را منظور نظر التفات فرموده بخلع گرانمایه و لعب ارجمند خانی سر بلندی یافت
و ملک الا قران مدتی با به ولا علم مفاخرت برافراخت و بعد از چند روز که در ملازمت اشرف کامیاب
عزت و عاطفت بود رخصت معاودت یافته بالکای خود عود نمود. آن زمان آمدن ایلچی معتبرست از جانب سرور سلاطین فرنگستان پادشاه اسپانیه و پرتگال که تا موازی پنجاه نفر
یراق دار همراه داشت و در حدود قارص بدرگاه فلک مماس رسیده بشرف عتبه بوسی مشرف شده

تحف و هدایای لایقه از نظر اقدس گذرانیده منظور نظر عنایت و التفات گشته در همان چند روز
رخصت انصراف یافته مشمول عاطفت و احسان روانه شدند در خلال این احوال جاسوسان که
بجهة تحقیق احوال و رسانیدن اخبار بجانب استنبول رفته بودند خبر رسانیدند که ارکان دولت
خاندان عثمانی چغال اوغلی را که در میانه رومیان بوفور شجاعت و اصابت رای و حسن تدبیر از اکفا
و اقران سمت رجحان داره و در سرحد فرنگستان قابودان بوده و باصطلاح رومیان میر بحر را قابودان
می نامند بدرخانه طلب نموده بوزارت اعظم و سرداری منصوب ساخته جمعی کثیر از قاپوقولی و بیگلربیگی
همراه او کرده بر سر قزلباش تعیین نمودند و لشکرهای اینطرف استنبول را که رومیان اناطولی میگویند
و عبارت از ترسا و بلاد قرامان و شام و حلب و طرابلس و طرابوزون و دیار بکر و ارزن الروم و دوان
و کردستان عنبرهم است برافقت او مامور گردانیده چاوشان فرمیرو با حضار ایشان فرستادند
چغال اوغلی از استنبول بیرون آمده بجد و دیار بکر رسیده و در صحرای موش بجهة جمعیت لشکر توقف
دارد و بعد از تحقیق این اخبار رای صواب نمای حضرت اعلی شاهی ظل الهی متقید بر دفع دشمن و عمل
حال ایشان پرداخته عساکر منصوره را فوج فوج و جوق جوق بتاخت و غارت الکای و ولایت دوان
حدود و سوختن غله و علف زارها فرستادند و مقرر شد که چند روزه راه که عبور لشکر روم از آنجا خواهد
بود و خراب و ویران ساخته در صحرا از غله و علف و آبادانی اثر نگذارند و رعایای آن حوالی را که غنیمت
باینطرف کوچانیده و مردم هر محل که شعار دولتخواهی رومیان ظاهر ساخته در کوچ کردن بان
طرف کاره باشند و تاخت و غارت کرده در لوازم خرابی و سوزانیدن علف زارها و غلات تقصیر
نکردند تا دو سه هزار خانوار از ارامنه و اویس و حشام که در آن ولایت ییلاق و قشلاق داشتند
کوچانیده باینطرف آورده بعراق فرستادند و مواشی و اغنام بسیار بدست عساکر ظفر شعار افتاد
تا قریب بیست هزار اسیر عزیمت آورده که در میانه قزلباش شرف اسلام دریافتند و رایات نصرت آیات
جاه و جلال با عساکر اقبال که در موکب همایون مجتمع بودند در آن حدود توقف فرموده هر چند روز منزلی
خوش و مکانی دلکش محل نزول اردوی کیهان خدیو شده منتظر ورود عسکر روم بودند که چون قدم
بدین ولایت نهند بنوعی که مصلحت وقت باشد بمدافعه خصم پرداخته آنچه مستور پرده تقدیر باشد بظهور
آید برده و رومیان بساط آگهی پوشیده ماندند که در قانون سلسله عثمانی چنانست که هر طرف
لشکرکشیده و بجهة ترفیه احوال سپاه در بیست و هم عقرب که او را قاسم گونی می نامند یعنی روزی که توج
داخل کلر میشود در هر جا باشند عنان عصوب مراجعت انعطاف میدارند که قریب بتحویل جدی که

اول زمستان و شدت سرما و بارش برف بمنازل خود در پیچیده باشند بجهت آنکه تغییر بقاعده و راه و رسم
این قاعده را از دست نمیدهند و اگر پادشاه خود همراه باشد روز قاسم کونی طایفه ینکچری که پیاده اند
داسعد او سفر که از سپاه دیگر دارند علامتی را که خیمه و خرگاه پادشاهی نصب مینمایند و این حرکت
اشاره بدان است که پادشاه مطلع کرده که روز موعود زمان مراجعت است و روز دیگر البته کوچ واقع
میشد تغییر درین قاعده راه ندارد و هرگاه در موکب پادشاه چنین باشد سردار لشکر خود بطریق اولی
خواهد بود و اگر آن سردار بجهت حصول مقصود اراده چند روزه توقف نماید ینکچریان ملکین کرده
طنابهای خیمه سردار را با لشکر بشمشیر زده خیمه را بر سرش فرود آورند و چراوقها بیکو جا بشدند و او در
منع ایشان قادر نیست غرض از تمهید این مقدمه آنکه رایات فیروزی آیات تا هنگام پاییز در آنجا که مقدمه
خیام اقامت نصب بود توقف داشت تا آنکه وقت اقامت صحرا گذشته هوا رو بسردی آورد
و قایم کونی رومیان نزدیک شده چغال اغلی هنوز در صحرای موش بوده بنابر قاعده و قانون عثمانیه
درین سال آمدن او محتمل نبود و قرار داده خاطر اشرف آن بود که درین سال در هر جا مناسب باشد
در هر جا مناسب باشد قشلاق نموده در اول بهار که هنگام حرکت لشکرهاست در هر جا از ییلاقات
صلاح دولت قاهره باشد حرکت نموده آماده پیکار و دشمن باشند لهذا جمعی از امرا و قورچیان و
غلامان و تفنگچیان قدر انداز و سایر عساکر نصرت طراز را در رکاب همایون نگاه داشته باقی لشکرها
را رو بطرف نشان رخصت بازگشتن یافته اکثر مردم ایل و اویماقات روی بقشلاقات آورده درین
اثنا خبر آمدن چغال اغلی متواتر و متوالی رسیده و بتحقیق انجامید و لهذا اکاری پناه خاطر خایب و خاسر
بازگردید چنانچه از سیاق کلام آینده وضوح خواهد یافت و پرتوی از آن بر پیشگاه خاطر مهر کرامات
مطالعه سخن سرای خواهد یافت **ذکر آمدن چغال اغلی سپهدار لشکر روم بآذربایجان و بلا نصیب**
بازگشته از نخجوان و دیگر قضایا چغال اغلی سنان پاشا نام دارد و فرنگی نژاد است که پدرش چغال نام داشته و
او را چغال اغلی میخوانند و در ولایت روم شهره مردانگی و شجاعت و فرزانگی ملقب بنام و حسن و
رایت تدبیر زبان زد خاص و عام بود و قضایای عظیمه که روی میداد او را میفرستادند و بجهت دفع خصمای
فرنگیه او را قاپودان پیر بحر کرده بمحافظت سرحد فرنگستان فرستاده بودند چون مقاومت با جنود قهر و رود
اشرار و بلاد و قلاع مفتوحه اعظم وقایع بوده او شجاعت و دلیری و حسن تدبیر از اقران رجحان
پیشی و بیشی داشت سلطان محمد خان او را وزیر اعظم و سپهدار لشکر نموده چنانچه استاذنی میان رفت
به سر قزلباش بجانب آذربایجان فرستاده و چندگاه بجهت جمعیت لشکر توقف نموده به تهیه سامان

انجام عسکر میپرداخت تا آنکه از هر طرف لشکرها با او پیوسته جمعیتی عظیم در اردوی او فراهم آمده با لشکر
موفور و سامان شایسته روی بمقصد آورده بدان بلده از روم آمده استمالت نامها باجمعه پاشا فرستاده
او را بحکومت آذربایجان نوید داده طلب نمود احمد پاشا اگرچه سوای اعمال خودسری و عصیان از غیر خویش
بود او را توفیق فی الجمله مستمال گشته با گروهی از رعایات که در سر او جمع بوده بنزد چغال اغلی پیوست و جمعی
از ارزن الروم و آخسقه و آن حوالی بر ظهیره عسکر او گشت محمد اوقچی عظیم و حشری که آنجا بود از ارزن الروم و آخسقه
و آن حوالی بر ظهیره عسکر او گشته بیرون آمده تا قارص عنان باز کشیده حضرت اعلی که رای عالم
آرای مهبط تجلیات انوار غیبی و ضمیر منیرش محل اسرار لاریبی بود امرای عظام را که کنکاش طلب
فرموده از هر گونه حکایات بمیان آورده هر کس آنچه مقتضای عقل و تدبیر بود و تحسین و تقریر می
نمودند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بزبان الهام بیان که ترجمان ملهم غیب است فرموده که رومیان
مدتی شد که سامان و سرانجام لشکر نموده بجهت موفور و سامان شایسته آمده اند و جنود ظفر ورود
قزلباش اکثر رخصت گشته رو به یورت و مسکن خود شده اند در این وقت بجهت کمی لشکر محاربه بیکار
مصلحت دولت روز افزون امرای عظام و ارباب جلادت از فرط غیرت هوای دلیری و دلاوری
کرده بحث از حرب و قتال میکنند بالاخره رای جهان آرا بدین قرار گرفت که از منزلی که مخیم سرادقات
جاه و جلال است کوچ کرده یکسو منزل کرده چند روز در محل اقامت اندازند که او پیشتر آمده از آب عبور
نموده آنچه صلاح دولت باشد در آن طرف آب وقوع یابد و اولی حضرت اعلی را بعرض همایون ملازمان
سلطان روم محاربه نمودن لایق سلطنت و سزاوار رتبه و پادشاهی نبود بنابر آن مرحله کوچ فرموده
در آن محل نزول فرموده که مشخص شود که او بکدام طرف حرکت مینماید بعد از چند روز که توقف
در محل نزول کردن شده بود خبر رسید که چغال اغلی روی بسمت ایروان و نخجوان آورده کوچ بر کوچ
بتار و نخجوان رفت و در تحقیق احوال رعیت حکم قضا نفاذ پیوست که رعایای این محال را که جا بجا بنه و دیار
و دوست و دشمن گردد آسیب لشکر مخالف بر کران دارد و سبزه و حوادث دوران در امان باشند و
آذوقه آنچه لشکر قزلباش تواند برداشت برداشته آنچه بماند سوخته و نابود کرده چنان نمایند که از این محال
اصلا ذخیره بدست ایشان در نیاید و آن قدر راه که اگر در موکب همایون با لشکر سپاهی باطراف و جوانب
ایشان فرستادند که بعد از آنکه رو به پیشتر آمده و از آب عبور نماید و لشکر از فقدان ذخیره و علیق اسپان
تنگ آمده اسپ و لشکر زبون شده باشند در هر جا مصلحت باشد عساکر نصرت نشان بدفع ایشان
پرداخته بدین نیت درست و عزم راسخ که در آن توقف مناسب دولت همایون بود به نوعی که اندیشیده بوده

ارس

انجام عسکر

آخرین را جدا کرده بطرف الجی زیر فرستادند امیرگونه خان ایلکوچاچی بدان مرز و بوم ایروان مأمور گردید و
مشارالیه حسب الفرمان قضا جریان عمل نموده رعایای آنجا به قراجه داغ فرستاده کسی چنان در ... نگذاشت
بکر چلبی که در شغب چغال و جابهای دور دست مانده بودند چون اردوی کیهان پوی از ارزنجی
قلعه کوچ کرده از اوج کلیسیا نزول اجلال واقع شد و چغال اغلی بحاکم رسیده و علیخان بیک ایشیک
آقاسی را که همراه امان یافتهای ایروان رفته بود عذرخواهی نموده در اثنای محاوره و استفسار احوال
ازو پرسیده بود که سبب چه بود که حضرت شاه در مقام لشکرکشی درآمده بر هم زن مکالمه دوستی شده
مشارالیه جوابهای مناسب وقت داده آخر گفته بود که ای صاحب سعادت سبب چه بود که سلطان مراد
خان بعد از رحلت شاه جنت بارگاه نقض عهد و میثاق پدران نموده مصالحه که چندین سال در میانه
قرار یافته بر هم زده عالم آرمیده را بشورش آورده و تصرفات در ملک موروث سلاطین صفویه نمود
چغال اغلی ازین جواب مسکت مبهوت گشته او را رخصت آمدن داده و مکتوبی مصحوب مشارالیه نوشته
سختانی که از عجز و تضرع در آن مندرج بود از ینطرف نیز جواب مکتوب بروجه مرغوب نوشته شده
تحریر پیوست که شما در ثبات و قرار راسخ باشید که جنود ظفر نمون از قفای ایشان بعد استخبار توجه خواهند
کرد و هرگاه مقدر الهی بوده باشد و وقت اقتضای محاربه نماید آن نیز وقوع انچه در کمین غیب است
منصه ظهور می آید القصه چون لشکر روم بایروان رسیدند موکب همایون در رود خانه وادی نزول
داشت از منزل مقصود سلطان لنگر تو حاکم نخجوان را به کوچانیدن الهای آلنک و طهماسب قلی
بیک غلام خاصه شریفه را بکوچ دادن الی جولاه مامور فرمودند مردم علیه نخجوان کوچ کرده بجانب ارومیه
و قراجه داغ رفتند و مردم جولاه اگرچه تعلق تمام بدان مقام مسکن قدیم ایشان بوده داشتند
اما در انوقت بجهت صیانت حال و حفظ اموال طوعا و کرها کوچ کرده بعراق رفتند و در دار السلطنه
صفاهان جنت نشان در کنار زاینده رود مسکن ایشان قرار یافته بتدریج خانهای بتکلف و از عمارات
نموده الیوم سه هزار خانوار جولایی در انجا مقام گرفته از حوادث زمان امان یافته از غایت صفا و خرمی
مکان از مسکن سابق فراموش کرده اند حضرت اعلی تو بچی و مبارزان جلادت شعار را بجانب دست
راست و دست چپ و مقابل ره میان تعیین فرمودند که روز بروز از نزول و ارتحال ایشان خبردار بوده
در هنگام فرصت دستبردها نموده باشند و جمعی را که بطلب ذخیره بیرون آیند بدیار عدم فرستند
و چون رایات جلال بنخجوان رسید بجهت آنکه برگرد ذرا انجا توقف نموده جمعی را بجستجوی ذخایر مامور
گردانیدند و بجهت تعذر آسمانی شهر و مواضع و مزارع قریه از جلیه ابدانی افتاده جایی که قابلیت نزول

داشته باشد نبود و مدار ارباب تنجیم سلف خصوصا علامی الدین امازده سپارزی کرمان در احکام قرآن
علویین که در همین سال وقوع یافت تصریح نفته و شورش و آشوب نموده بود اکثر در آن ارز بامجان نفعل
آمد و خرابی بنخجوان و بعضی محال راه یافت روز دیگر از انجا کوچ کرده از معبر جولاه از آب ارس عبور
نموده از دره درنگند گذشته در محل مناسب رحل اقامت انداختند و منتظر بودند که چون لشکر روم از
آب ارس عبور نمایند با جمعی از مبارزان جنود اقبال که در رکاب ظفر انتساب حاضر بودند در صدد
کریوه که گذرگاه است گرفته بمقابله و مقاتله خصم پردازند که انچه در مشیت الهی بوده باشد بظهور
آید و مبارزان ظفر آثار فوج فوج بجزم دستبرد و زبان گیری میرفتند جمعی را گرفته می آوردند از نوکر
اسپهان ایشان ظاهر میشد که عسرت و تنگی در میان ایشان واقعست بعد از چند روز قراولان عسکر
همایون خبر سعادت او بجانب وان رسانیدند و جمعی که ازاردوی روم جدا شده آمده بودند
کیفیت واقعه را چنین تقریر نمودند که چون در محالی که عبور رومیه واقع شد آبادانی نبود از فقدان
ذخیره عسرت و تنگی در میان لشکر بکمال رسیده بود و طایفه ینکچری دو قول باد شاهی بر سرعسکر
سردار هجوم آورده گفتند که تو خلاف قانون کرده در عالم کوچ یا تو کلاب دشمن ساعی و در
تمامی جان لشکریان از بی قوتی ضعف و توانایی ما نده و پادشاه در آب بحفظ جان کرده
بطرف آب آمد و رزم و پیکار رست و با این حال نه طاقت معاودت داریم و نه قدرت اقامت بجا
اعلی بعد از مشاوره قرار داد که بجانب وان که نزدیکتر است رفته در انجا طرح قشلاق اندازد
و طلاوزی سعید پاشا کوچ کرده از راه چورس و ماکو روانه شدند و چون راه ییلاق است و کوه
برف گرفته بود زحمت بسیار و مشقت بیشمار به لشکر رسیده واست و آدم بیحدی تلف شده و به
کمال بدحالی و پریشانی بوان رسیده و چغال اغلی با قاپو قولی در بلده و مواضع قشلاق نموده سایر
لشکریان باطراف و جوانب پراکنده شدند اما امرای کردستان چنانچه عادت ذمیمه ایشان است
که هر دو طرف را ملاحظه مینمایند همگی در روان چغال اغلی بازگشته آثار اخفا و تطفوری آورده
بر حزو حزوه وان معلومست که سپهدار غفلت شعار در این آمدن نفت کاری بی شبه نیز خسارت
و نقصان سودی نکرده و توقف نمودن او با قاپو قولی طفیل بد در بلده وان مقتضی عقل و دور اندیش نبود
مجردا انکه مساعی که در عالم سپاهیگری ملاحظه صرفه کار از ینطرف بظهور آمده چند کوچ اما متعاهم
فهمی نخوت وغرور که داشت روی پیمایی فراترش نهاده چیزی از لشکر ظفر مآثر نگرفته در وان که نشیمن
روزه ماه و بنزد رست رحل اقامت انداخته اما عاقبت از خواب برآمده ندامت آن کشیده سلطان از

مطالبات و وقایع احوال سال آینده در موقع کلک بشیر بین مقال خواهد گشت ان شاء الله تعالی

ذکر توجه رایات نصرت صوب دار السلطنه تبریز و قشلاق نمودن در آن بلده و سوانح پیچی ئیل

چون همواره جام سعادت فرجام دولت روزافزون به سیاری کارکنان عالم غیب سرانجام یافته
میباید که حضرت شاهی ظل الهی در جمیع امور به درگاه حضرت خالق الارض والسماء واثق بوده به جهت
بر وفق مراد حسن اعتقاد کامیاب صوری و معنوی میگردند و دفع نکایت خصمان قوی به نیروی همت
و اعداء و اعقاب و ما ذکر مشغلان کارخانه عالمند با حسن وجهی روی مینماید چون چتر معاودت جهان
اعلی سرداره بجانب دار در جه وضوح یافت عنان عزیمت نصرت صوب دار السلطنه تبریز معطوف داشته
از دوقه مذکور که محل نزول اردوی ظفر نشان بود کوچ کرده در ساعت سعد و زمان مسعود داخل شهر شدند
طرح قشلاق انداختند و در جایهای محالی که گنجایش بود و در هر جا مسکن داشتند بنابر شمول
عاطفت از مال دیوان آذوقه و ما یحتاج زمستان عنایت شد و چون ارادۀ ازلی باستیصال ارامنه ابرار
تعلق گرفته بود در آن زمستان خلق بسیاری از آن طبقه در غربت مرض موت گرفتار آمده به دیار عدم
شتافتند و در بهار چون استخلاص در آن ملک بود حضرت اعلی از غایت ترحم و شفقت به خلق الله حکم
فرمودند که جمعی از ارامنه مذکور که از چنگ اجل رهایی یافته اند جانب اصفهان شتافته چند گاه در آن
ولایت آسایش نموده به فراغ بال روزگار گذرانند و جمعی کثیر با خانه کوچ روانه شده در بلوکات اصفهان
به ایشان محل زراعت و تخم و قتا به طریق شفقت شده و تا دو سه هزار تومان از مال دیوان
به ایشان دادند امیرگونه خان حاکم ایروان در آن زمستان با مقصود سلطان حاکم نخجوان و سایر جماعت
در النجق قشلاق نمودند گنجعلی خان حاکم کرمان را امرا فرستادند که قشلاق نماید و سایر امرا رخصت
یافته به الکای خود رفتند که ترتیب و تجهیز لشکر نموده در اول بهار به اردوی ظفر شعار رسیدند
و درویش سعیدان و یاقات را قدغن فرمودند که هر یک تفصیل جاهای ایل و الوس و یاق خود را که در
و آذوقه به جا آورند علم دهند که چون عزیمت دین و مذهب است هر طبقه فراخور استعداد حالت در سیاق
سرانجام نموده خواه ملازم باشند و خواه نباشند در اول بهار متوجه شده به موکب نصرت قرین ملحق
گردند و قورچیان به ایام صولت به این خدمت مامور گشتند و چون ایالت و دارایی و امیرالامرایی ولایت
شیروان با میرزاده اعظم کسندیل میرزای ولد الکندرخان از خدمت اشرف تعهد نمود که پسر را همراه
او کرده تا مقرر شده بود که چون به توفیق الله تعالی بحیطه تسخیر در آید باو ارزانی دارد و در این وقت
الکندرخان از خدمت اشرف تعهد نمود که پسر را همراه او کرده به شیروان فرستند که با لشکر جنان

معاودت پسر خجسته هم رسانیده و در این زمستان که مدتی از هیچ طرف بر دو میان شیروان نیز سپه
آن ولایت را مسخر گردانیده و سپارده و به این نیکو خدمتی عیار اخلاص خود را بر محک وفا و هواداری ظاهر گرداند
هر چند به ضمیر منیر اشرف واضح بود که سخنان او فروغی از صدق ندارد و مطلب اصلی آنست که خود را به اولاد
خود رساند اما حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که رای عالم آرایش انتظام بخش سلسله ظاهر و باطن است
بنابر استمرار قاعده فرمان روایی و مراعات سلسله کسندیل میرزا را مورد توجهات شاهانه گردانیده
به رتبه علیا امیرالامرایی و لقب ارجمند خانی مفتخر و سرافراز گردانیدند و چند کس را که نیکی ما یادت
داشتند به رتبه امارت سرافراز نموده در ولایت شیروان الکا با ایشان شفقت شده روانه دار الارشاد
اردبیل گردانیدند که در آنجا ساختگی خود و لشکر کرده روی توجه به مقصد آورند و حکم معلی بصدور
پیوست که هر کس از مردم ایل و ایماقات حوالی اردبیل و ارشق و طوالش و آستارا خواهد که ملازمت
کسندیل خان و امرای شیروان اختیار نماید احدی مانع نشود و الکندرخان را به عواطف خسروانه
مستظهر گردانیده خلع فاخره گرانمایه از تاج و جیقه و کمر مرصع و سایر تشریفات لایقه مرحمت فرمودند
و طهمورث پسر زاده او را در ملازمت اشرف نگاه داشته سایر فرزندان و مخدرات استار آن سلسله
که در اردوی معلی بودند رخصت انصراف یافته باتفاق پدر و پسر روانه شدند و امرایی که مرافقت
و ملازمت کسندیل خان مقرر گشته بر وجهی است که مرقوم میگردد شاه میرخان که از نژاد والیان قدیم
ولایت شکی است و مدتی بود که به پایه سریر اعلی آمده جبهه اخلاص بر زمین عبودیت میسود عاطفت
علیای شاهنشاهی دربارۀ او ظهور اخلاص و دولتخواهی در مقام احیای قدیم شده او را به ایالت
و دارایی ولایت موروث شکی سربلند گردانیده باتفاق امیرالامرایی مذکور روانه فرمودند
شمس علی قراقلر که با ایل خود در قراباغ مانده در میانه رومیه رتبه پادشاهی یافته بود در پای قلعه
ایروان به درگاه معدلت نشان آمده اظهار ارادت و اخلاص کرده مورد الطاف شاهانه گشته رتبه
خانی یافته در این وقت در سلک امرای شیروان انتظام یافت و دیگری علیجان موافق که از جماعت
رومیه قراباغ بود در زمانی که کسندیل میرزا از خدمت اشرف به دربند و به شکر جنان رفته بود
علیجان مذکور در قراباغ او را ملاقات نموده انواع مدد و همراهی به ظهور آورده بود و او با در میانه رو
علی بیگ منافق نکشته اند او نیز در پای قلعه ایروان به خدمت اشرف رسیده رتبه امارت و خانی
یافته و مقرر شده که در زمرۀ اویماق شاملو بوده پس بعد او را علیجان موافق گویند او را نیز
در شیروان الکا داده باتفاق کسندیل خان فرستادند هر چند سابقا استخاری با تحفه عادات

شد و چون در اینجا مناسب تر بود از تکرار رنجیده شنیده دیگر باره مذکور حال ایشان کرده و دیگر باره بیگجان
سلطان که پسر محمد خان موصلوی ترکمان است و رابطه خویشی با کسپشدیل خان داشت حسب الامر
شاه را به مرتبه امارت و لقب سلطانی یافته در سلک امرای شیروان منتظم گردید و دیگری تیز رو سلطان
مقدم داغی سلطان جاگیر بود و علیخان سلطان شمس الدین لو و پسر سردار محمود و علی سلطان ارشی و
توجی از عسکریان موکب همایون نیز موافقت او مأمور شده بودند و چون این جماعت را از معبر دوین اولی آب کر
که در نزدیکی گنجه است عبور میسر نیست از ملاحظه آسیب رومیه گنجه و شیروان مقرر شد که ذوالفقار خان
قرامانلو از اردبیل و حسین خان زیاد اوغلی در ارسبار با قشون و لشکر خود تا کنار آب کر موافقت الگمذ خان
و کسپشدیل خان نموده ایشان را بسلامت از آب کر گذرانیده عود نمایند و ایشان تخت دارالارشاد
اردبیل رفته بشرف زیارت سلطان الاولیا و مشایخ کرام قدس الله اسرارهم مشرف گشته از ارواح
مقدسه آن بزرگان دین و پیشوایان شاه راه یقین استمداد همت کرده با موازی دو سه هزار کس
از طوایف قزلباش که فراهم آمده بود روی توجه بمقصد آورده ذوالفقار خان و حسین خان حسب الفرمان
واجب الاذعان ایشان را از آب کر گذرانیده عود نمودند و کسپشدیل خان با امرای شیروان متوجه
گرجستان به رخو شد که از آنجا سپاه گرج بخود ملحق ساخته تسخیر ولایت شیروان کرده شرح احوال و قضایا
که او را در گرجستان و شیروان روی داده در وقایع سال آینده بتوفیق و یاری حضرت پروردگار رقم
کلک وقایع نگار میشود و بالجمله حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در آن زمستان در بلده فاخره تبریز که مآب
دولت و کامیاب دولت و عافیت بوده بعد از فراغ از تمهیدات مصالح ملکی و انتظام مهام لشکر کشی
آتابای و داوودی خلایق بعیش و خرمی اوقات گرامی صرف مینمودند و مقرر شد که جماعتی از اعیان کرد
خراسان نیز در اول بهار متوجه ییلاق آذربایجان گشته در آینده سال در موکب جاه و جلال بوده باشند
و چغال اغلی چون در این آمد و رفت کاری نساخته بود و در وعده چند بفروغ پادشاه روم عرض نموده
بخاطر آورد که شاید بگفتگوی صلح و صلاح کاری بسازد و سلیمان بیک محمودی حاکم خوشاب را که جای
سرپرا علی آمده رتبه خانی یافته بود پیلاه ساخت که کتابات باعتماد الدوله حاتم بیک وزیر دیوانی
دولت قاهره نوشت که مصالحه سابق از طرفین محفوظ بوده حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بود
توجه بجانب عراق آورند و از امور یکه از هر دو طرف سهو رفته اغماض شود و این خود امری بود
دور از کار و آرزوی خارج از دایره عقل و اختیار جمعی از کوته نظران پست همت با برآسودگی خاطر
در فراغت طلبی گفتگوی صلح به نظرین مینمودند که ... دارالسلطنه تبریز و محالی که در اینطرف آب ارس

واقع است بحیطه تصرف درآمده بتصرف قزلباش گذاشته تمامیه و محال آنطرف آب ارس با بیاد
جانب قزلباش تعرض نمی رسانند جان برده و فاصله بین الجانبین بوده جانه در پس باشد هیهات هیهات که
جانان دیگر و سودای عاشق دیگر است   همت بلند شاهی و همت ارجمند پادشاهی مصروف بر آن
که کل ممالک و بلاد قلمرو شاه جنت مکان علیین آشیان که در حین مصالحه آن حضرت با سلطان سلیمان
خواندگار روم داخل سنور قزلباش بوده به سنور بحیطه تسخیر و تصرف در آورده دو نیم ذراع از زمین دارا
در ابر متعلقه به شاه جنت مکان در تصرف دیگران نگذارند و نکس در قصد درست برسر آن تلاش
نمایند و جواب کتابات به نظر برین نوشته شد اما آنچه که مسطور گشت جمعی هرزه درایان بیهوده
گو با ملازم سلیمان بیک بزبانی گفتگو مینموده اند و چغال اغلی که هنوز از باده نخوت و بزرگی سرگرم
بود دیگر باره سلیمان بیک را طلبیده کرد که یک مرتبه دیگر کس فرستاده کار معقده سابق نمایند و دارا
مرتبه جواب صریح نوشته شد که در خدمت اشرف احدی از مقربان و مخصوصان بساط قرب و عزت
جرات اظهار این حکایات نیست ارباب خرد از این گفتگو با استدلال مینمودند که چغال اغلی با
سای و حسن و ... سعادت کاذب کرده بوده و با اصلا از خرد بهره نیست چه هرگاه پادشاه ذو جاه
با کمال خردمندی و فطرت عالی بطلب ملک موروث برخاسته که همت بحصول این مطلب علیا گماشته
باشد اینگونه مقدمات در میان آوردن لعب کودکان و شیوه نا خردمندانست القصه چون اراده
و تقدیر ملک قدیر بنوع دیگر بود اثری برآن مراسله آمد و رفت مترتب نشد و از جانبین تشبث
این هم حواله مشیت الهی شد که از نهانخانه غیب چه صورت روی نماید و قلم تقدیر حضرت بی قدرت
بیچگونه چهره مقصود کشید **درآمدن قلعه بست زمینداور و دکی میرقنه بار که در این سال**
روی داد از سوانح این سال مبارک فال بدست درآمدن قلعه بست است شرح این سرگذشت
آنکه قبل از این رقم نگارش یافته که میرزایان قندهار اولاد سلطان حسین میرزای ولد بهرام میرزا
که مدتی در آن عرصه دلکش کامروای دولت بودند از بی سعادتی و ادبار روی از دولت تافته بواسطه
توهم است لشکر اوزبک بر فتن هندوستان راغب گشته حسب الاشاره والا جاه جلال الدین محمد اکبر
پادشاه و فرمانفرمای آن دیار رفته بار شاهی بیک خان چغتای سپرده خود بخدمت آن حضرت پیوستند
و نمایت از این جانب باز رابطه الفت و دوستی که همیشه فیمابین سلسله علیه صفویه و دودمان والا
مکان تیموریه تخصیص خانواده رفیعه بابری مستحکم بود متعرض آن ولایت که ملک موروث بجهت سالها
این دودمان نشده در سالی که رایات منصوره از سفر بلخ مراجعت نموده متوجه عراق بودند بیرون

العابدین چنبر و میر عبد الباقی کرور که مسیر رفته بار رتبه بزرگی داشت از اطوار ناهنجار و سلوک ناهموار
جاگیرداران آمده بار رنجش آمده ترک جا و مقام قدیمی کرده فرزندان و متعلقان را گذاشته التجا بآستان
معدلت و التفات شاهانه آورده در دار السلطنه هرات شرف زمین بوسی دریافت و حضرت اعلی اورا
بحسین خان امیر الامرای خراسان سفارش نموده در ولایت فراه مسکن گزید و شاهی بیگ خان حاکم قندهار
بر نهجیکه خاطرخواه او بود پسر سپه مذکور را مقید ساخته بار برده و ضمانت داده دو سال در قلعه نگاه داشته
رخصت آمدن نداده او از جانب فرزندان خود مشوش خاطر بود و حمزه بیگ غلام حسین خان از کجهیه
ضبط باج شوارع در فراه بود وسوسه کرده او را بر فتح زمینداور و گرفتن قلعه بست ترغیب نموده
جمعی از ملازمان قدیمی متعلقه میر عبد الباقی که در زمینداور بودند باو اعلام نمودند که حسین بیگ و الوس
غلامان بهادر متعلق که حارسان قلعه بست اند در کمال غفلت اند اگر با جمعی متوجه آن طرف گردند قلعه بسهولت
بدست در می آید آن معنی محرک آن داعیه شده حمزه بیگ را بیشتر از پیشتر اغوا نمود و او از جهالت و خیره
رایی که آنرا شجاعت نام نهاده بی امر و اشاره حسین خان با جمعی از ناکسان و اتباع خود باتفاق
میر زین العابدین چه مصحوب در حرکت آمده و چهل فرسخ را طی نموده شبی در قلعه رسیده و حارسان را
در خواب غفلت یافته نردبان بر دیوار حصار گذاشته بقلعه در آمدند اهل قلعه خبردار شده و تاب
جنگ در خود ندیده حسین بیگ گریخت حسین بیگ خود را از قلعه انداخته راه فرار پیش گرفت و قلعه
بست که از قلاع مشهوره قندهار است و در آغاز دولت ملوک غزنویه محل نزول امیر ناصر الدین سبکتکین
بود بآسانی بتصرف حمزه بیگ در آمد و چون پرتو شعور شاهی بیگ خان بر این خبر یافت امرای نامی
مثل نذر خان حاکم قلات و ارس بیک حاکم زمینداور و جمعی از جاگیرداران آنحدود و لشکریان ...
با فیلان جنگی و اسباب قلعه گیری بر سر قلعه بست فرستاد حسین خان و امیر الامرای خراسان از اتفاق
رفیق حمزه بیگ و خودسری و خودرایی او بر آشفته اراده نمود که او را از حرکت ناهنجار منع و زجر
و چون مخالف رضای اشرف اعلی است قلعه را به شعور متعلقان حضرت پادشاه والا جاه سپارد
در این اثنا بود خبر لشکر فرستادن شاهی بیگ خان بر سر حمزه بیگ بهرات رسید حسین خان زود
ایلچی آشفته از آن برگشت زیرا که مقصد آن بود که شاهی بیگ خان کس نزد او فرستاده استعلام
نماید که این قضیه را پای ... مربوط گردانند و او از عزم در ... جلال سفید با جمله ...
اعلام امیر الامرای مزبور کشته لشکر فرستاد حسین خان خبر جمعیت قزلباش از آن اراده حضرت ...
در مقام معاونت حمزه بیگ در آمد جمعی از غازیان شاملو و میران و یاقی را باتفاق ملک شاه حسین

کرده بهراة

کرده بهراة بود روانه آن صوب نموده با اسمعیل خان آجیلو حاکم فراه نیز اعلام کرد که با لشکر خود رفاقت
کرده معاونت ایشان کرده شدند و دین کرده از فراه متعاقب روانه نمودند صبحی از آب هیرمند عبور نمودند لشکر
جغتای از ورود قزلباش خبردار شده متعاقب آنکه در کنار هیرمند سر راه بر فوج قزلباش گرفتند پیش آمدند
با آنکه هنوز زیاده از سیصد نفر از آب نگذشته بودند و لشکر کار آمدنی جغتای بیشتر از دو هزار بودند که جنگ
تلاقی شده جنگ در پیوست در حمله اول به نیروی دولت و یمن اقبال بی زوال شکست بر لشکر جغتای
افتاده نذر خان با جمعی گریز نهادند و دیگر کشته ... بهادر جنگی رسیده و زیاده از پانصد نفر
در معرکه بر خاک هلاک افتاد و حمله حسام خون آشام دلیران بهرام انتقال گردیدند و جنود قزلباش
فتح و انتصار اختصاص یافت قلعه را به محمد زمان سلطان شاملو که از ملازمان مظفر حسین میرزا بوده
بود که از هندوستان عود نموده در ملازمت حسین خان بوده چون با نواحی آن ولایت خبر دار بود
سپرده آن دو فوج دلیران قلعه داری سپه انجام نموده عود کردند بعد از مراجعت جنود قزلباش شاهی بیگ
خان در همان ایام خود با لشکر آراسته و فیلان پراسته و اسباب قلعه گیری بر سر قلعه بست آمده
چپای قلعه رسیده از کمال غرور و خشمناکی اراده نمود که بورش قلعه انداخته چیرا و قهرا مسخر گرداند
فیل های کوه شکوه اقبال او بود بر دروازه قلعه راندند و لشکریان از اطراف و جوانب هجوم نمودند در
اثنای جنگ و جدال بادلیجی از قلعه انداختند در حینی که آن عربده جوی کوه پیکر خرطوم بعثبان مثل
... ساخته با در و دیوار در عربده بود گلوله بادلیج بر دهان او خورده حلقوم را از ... بکر دریده کارگر
آمد و فیل غلطیده از پای در آمد از افتادن فیل لشکریان را دست از کار رفته پای همت سستی
گرفته سست گردید و بسیاری از بهادران جنگی بزخم تفنگ ناچیز شدند شاهی بیگ خان در این یورش کاری
ساخت و دست قدرت خود را از دامن مقصود کوتاه دیده بعجز باز گشتن چاره یافت و قطع تعلق
از آن ولایت کرده بجانب قندهار باز گشت و ولایت گرمسیر بتصرف اولیای دولت قاهره قرار گرفته
سادات و رعایا متوجه زراعت و آبادانی شدند حسین خان حقایق احوال را بپایه سریر اعلی عرض نموده
نذر خان را بخدمت اشرف فرستاد و حضرت اعلی شاهی ظل الهی را وقوع این قضایا که باقتضای قضا
اختیار روی داده بود در موقع قبول در نیامد زیرا که اگر از آن طرف الفت و دوستی منظور بوده باشد
چرا این اهتمام در تسخیر قندهار بظهور نیاید که خود را آلوده قلعه بست سازند علی ای حال چون قدآذربایجان
مشاغل عظیمه در پیش بود نذر خان را به علیقلی خان شاملو حاکم ری سپردند که در ری نگاه دارند که بعد
فراغ از مشاغل آذربایجان او را با دیگر فرستادگان قزلباش اعزاز و احترام روانه دیار خود سازند

در آخر این سال معزالیه اسماعیل بیگ شیرازی که مستوفی الممالک شده بود که خفی از عهده این امر خطیر بیرون
نتوانست آمد از بی پروایی و مستی باده هوش ربای منصب در محاسبات کیلان خطی چند رو داده مستوفیان که
کلی سهو و نسیان از عمل دیوان فرو گذاشت کرده بود که میرزای عالمیان وزیر آملک خود متفق آمده
عرض کرده وزه از بی شعوری او از میکله ضمیر اقدس پرتو شعور انداخت او را معزول فرموده در اول سال
یلان ئیل اربع عشر و الف آن منصب عالی میرزا قوامی ولد میرزا حسن کفرانی اصفهانی که آبا و اجداد او از آنکه
وا اهالی آنجا بار است و در این هنگام وزیر هرات بود تفویض یافت و او کسب علم سیاق از آقا شاه
علی دولت آبادی مستوفی سابق که استاد اهالی سیاق بوده نموده در آن فن شریف کمال مهارت دارد
وقایع سال میمنت فال ئیلان ئیل ترکی اربع و عشر و الف که سال نوزدهم جلوس سعادت
مانوس همایونست نوروز عشرت افروز این سال میمنت منوال در روز دوشنبه غره شهر ذی قعده الحرام
سنه اربع و عشر و الف اتفاق افتاد و یعنی نیر اعظم و عطیه بخش عالم که از اهتزاز نسایم ریاض جهان و گلزار
عالم جهان از فیض تربیت او دست بمنزل شرف اشتغال نموده همین حکمت کامله مبدع جهان آرا نسخت سرای
جهان دلکش احوال جهانیان از فیض بهار و لطافت از بار طراوت تازه و ترهت بی اندازه یافت
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در دار السلطنه تبریز آن روز طرب انگیز را به فرخی و فرخندگی گذرانیده
به لوازم جشن و سور و مراسم شادمانی و سرور اقدام فرموده به مراسم جشن و از بهجت افزای خلایق بود
و امرا و ارکان و صدور و علما نیز مقربان بارگاه و فلک مدار و اعیان سپاه ظفر شعار کرده
دولت در موکب حضرت قدسی بوده هر یک علی قدر مراتبهم پیشکشهای نوروزی خود و امرا و حکام
سرحدهای ممالک از نظر اقدس گذرانیده و بنوازشات ارجمند سرافرازی یافتند در همین روز خبر
ملازمان امیر گونه خان قاجار که بر حسب فرمان در الکای نخجوان اقامت داشت آمده خبر جنگ او با محمد
تکلو سنجق روی دادن انهام یافتن او در عساکر منصوره رسانیده از جمله غنایم و اخرجهای مخالفان چند
راس اسپ و چند قبضه شمشیر که لایق سرکار اشرف بود بنظر اقدس گذرانیدند شرح این سانحه آنکه
محمد تکلو خود را از سنجقان روزگار می شمارد از جانب سردار رتبه امارت یافته با فوجی از ابطال رجال اروم
و کرکچه سلطان که حدود توقف نموده باشد معاودت نموده دستبردهای نمایان نماید در آن حدود
فرصت بوده در خلال این احوال از جنود روم به فخر پاشا و مصطفی پاشا باز کرده ابنوه و میران کرد و اروان
بعزم به سر حدود امیر گونه خان اراده آمدن نخجوان نموده امیر گونه خان از ورود این خبر بازگردی از ظالع
غازیان جلادت اثر قاجار و امرای نامی و جمعی کر بکومک او معین شده بودند تا کنار آب ارس رفت

بود پاشایان ارزنه روم و امرای جلادت منش چادران امیر گونه خان چون فایق گشته جرأت پیش آمدن نکرده
و فتح آن عزیمت نموده بازگشته بودند امیر گونه خان خاطر از ممر مخالفان جمع کرده عنان عطف جهت
تا خبر مخالفان جمع کرده محمد تکلو در زمین امیر گونه خان بکنار آب خبر یافته بخیال آنکه مرد الجی آمده
تاخت و غارت و دستبردی نماید با فوجی از ابطال رجال و کرده او بوده مردم طایفه بابگی تا صدود نخجوان
آمده امیر گونه خان اکثر مردم خود را که احمال و اثقال همراه داشته اند پیش انداخته خود متعاقب با معدودی
می آمد چون معلوم است که محمد تکلو در این حوالی جنگ وده همراه در کمین نشسته خود داشت چند کس را
به رسم خبرگیری به سمت ایروان فرستاده بود که ما بوده غافل سر راهی بغاز بان گیرد ایشان که چند نفر از
قراولان رو چار شدند چون اندک مردی بوده اند با آنکه در آیین سپاهیگری خبرگیران را تا شرط آن
جنگ بباید رخصت محاربه نیست راه جهل و غرور که پریشان تاخته در هم آمیختند و آن جماعت
این خبر رسان منصور بجهالت و نادانی نجنبیده و به بازی جنگی کرده طولانی ایشان را نجو و مشغول گردانید
تا آنکه سپاهی لشکر از سپهسالاران شتر آن ولا و در آن معرکه نبرد را در میان گرفته فیما بین جنگ عظیم
در پیوست گروهی از آن مردم در آن معرکه ضایع شده و چند نفری جنگ کنان از میدان نبرد خود را تا توان
بیرون رفته خود را با امیر گونه خان رسانیدند و حقیقت حال اخبار نمودند و همان لحظه طلیعه لشکر مخالف
نیز نمایان میشود امیر گونه خان با آنکه مستعد جنگ نداشته و اکثر مردم او پیشتر رفته بودند چنانچه اسباب
سواری دیگر ملتفای او در آن بوده و بود خبر محاربه مؤلف لایق نام و ناموس خود ندانسته با فوجی قلیل که
همراه داشت قدم بمعرکه کارزار نهاد و فیما بین جنگ در پیوست و محمد تکلو با گروه انبوه جلو ریز به معرکه ستیز
رسید و یک حمله چرخچیان جنود قزلباش را شکست داده امیر گونه خان مشاهده حال نموده توکل بر عنایات
قادر ذو الجلال کرده خود با امرای رفیق و مردمی که بر سر داشت عنان نگران بجانب اعدا انعطاف داد
فیما بین سران قتال و جدال اشتغال یافت و کرده و محاربات و آثار رفته اسپ نظام سپاهی مخالف
دلاوران لشکر قزلباش بیاز حمله کرده چنانچه منصور سلطان کشته برو حمله کرده چنانچه شده و برا
سواری امیر گونه خان چند زخم رسید و علی بیزه العباس تیر تفنگ بر آن شده بود که چشم زخمی برسد
از میامنات اقبال روز افزون شاهی ظل اللهی که همیشه قرین حال منتسبان این سلسله علیه بوده امیر گونه خان
چند نفر از ملازمان امیر گونه خان که پیشتر رو به الجی شده بودند از برآمدن خان متزلزل گشته ملاحظه
از آب تو کری بازگردیده و دو جز رفیق او به سمت ایروان شنیده طریق خدمت سپرده به سرعت برق
و باد خود را در هنگام گرمی معرکه قتال به آقای خود رسانیده و از آنجمله جلوداری که اسپ کوتل همراه

داشته اند و فی الحال که اسب سواری خان از شدت زخمها و بسیاری تک و دو از کار مانده بود رسیده و امیر
گونه خان این لطیفه یعنی پر از امارت فتح و علامات ظفر دانسته بر جنیبت آسوده سوار شده با فوجی که در
آن وقت حاضر بودند بر صف اعدا تاخته و آثار غلبه ظاهر ساخته مخالفان از آن جرات غالبانه و حمله دلیرا
رسیدن کومک فرض نموده تاب مقاومت نیاورده شکست یافته روی بوادی هزیمت نهادند و جمعی
از ایشان طعمه شمشیر آبدار و برخی اسیر و گرفتار گردیدند و محمد [illegible] شکسته
پیروان رفت و غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمده و کامیاب ظفر و اقبال عنان عزیمت بصوب نخجوان انعطاف
داده و این جنگ معظم بحار سابق بود که امیر گونه خان را در آن اوقات با مخالفان دست داده مردانگیها
از او ظهور رسیده و در میانه دوست و دشمن طنطنه آوازه گشت **شرح آمدن [illegible] و اکراد و کجاب**
خوی و مرند و توجه رایات منصوره از قضایایی که در اوایل این سال روی داده آمدن جمعی [illegible] و اکراد [illegible]
[illegible] و شرح این سانحه آنکه چغال اغلی سردار [illegible] بیگیان اکراد را با جمعی روم بسمت [illegible]
و غارت خوی و مرند مامور ساخته مصطفی پاشا را با [illegible] ایشان کرده روانه نمود و مصطفی پاشا
ایلغار حضرت اعلی شاهی ظل الهی که در خطه عطر بیز تبریز اقامت داشتند و از اینجا تا مرند که سه فرسخ
یکشبه ایلغار آن حضرت است اندیشه نموده خود در خوی توقف کرده امرای محمودی و سایر اکراد
ایشان سلیمان بیگ محمودی حاکم خوشاب بود بمرند فرستاده و جمشید سلطان دنبلی حاکم مرند از
آمدن مخالفان آگاه گشته حقیقت بخدمت اشرف عرض نمود و حضرت اعلی همان لحظه که خبر رسید
الله قلی بیگ قورچی باشی قاجار را با فوجی از قورچیان ظفر شعار بایلغار آنگروه فرستادند و آن
طایفه در کمال خوف و بیم بمواضع مرند رسیده و سه محل را تاخت کرده دواب و اغنام آن محال با
چند نفر از رعایا را اسیر نموده فی الفور بازگشتند جمشید سلطان [illegible] آگاه شده [illegible]
سهل و آسان شمرده بمقید رسیدن کومک نشده با سیصد نفر از مردم خود [illegible] شش فرسخ تعاقب
ایشان نموده و چون بسپاهی [illegible] رسید غارتگران دست از غنایم و اسیران [illegible] باز داشته
هر را هر جا که داشتند رفتند جمشید سلطان از مسلک حزم و دور اندیشی [illegible] سپاه بیگانه
[illegible] از غایت جهالت و بیباکی که جوانان عصر [illegible]
سیلی روزگار نخورده اند آن را تهور و شجاعت نام نهاده دلیری کرده [illegible] فرسخ دیگر [illegible]
آن گروه [illegible] مصطفی پاشا و سلیمان پاشا بیک که با جمعی کثیر [illegible] ایستاده منتظر
مردم [illegible] جمشید سلطان با آن مایه مردم واقف گشته روی بمحاربه او آوردند

[illegible]

و او نیز با وجود کمی لشکر بی آداب جنگ مبادرت نموده [illegible] از جنگ در پیش و کم مخالفان اطراف و جوانب
او را گرفته اند [illegible] از غفلت و بیهوشی جهالت بهوش آمده چاره بجز فرار [illegible] بازوی
شجاعت و مردانگی خود را از آن مهلکه بیرون انداخته راه فرار پیمود و چون گرفته مخالفان [illegible]
و [illegible] نموده جمعی از مردم او در آن قضیه مقتول و گرفتار گردیدند و او با [illegible] شکسته
و پریشان حال بمرند رسیده و در حین ورود قورچی باشی وارد گشته قورچی باشی با او بزبان عتاب
خطاب کرده چون فایده بر آن مترتب نبود بازگشته بخدمت اشرف آمده در این اثنا [illegible] که حضرت
اعلی شاهی ظل الهی در میدان صاحب آباد بچوگان بازی مشغول بودند ملازم امیر گونه خان آمده [illegible]
او را با مکتوبی که یکی از دوستان با او نوشته بود رسانید مشعر بر آنکه چغال پاشا و مصطفی پاشا که قبل
ازین اراده نموده بودند که بر سر امیر گونه خان روند و در آن وقت [illegible] جهت آن عز
مصمم داده روانه اند و حال [illegible] کنار آب رسیده بخاطر انور [illegible] که از تبریز ایلغار نموده
از عقب آن لشکر در آمده و از پیش امیر گونه خان و از پس لشکر منصوره موکب همایون ایشان را
در میان گرفته سزای آن [illegible] در کنارشان بنهند [illegible] اگر این خبر صحت [illegible]
عجیبی بود حضرت اعلی اعتماد بر مضمون عریضه و مکتوب کرده چون در عالم سپاهیگری در اینگونه امور
تاخیر موجب ندامت [illegible] همانشب پای عزیمت در رکاب سعادت آورده بسرعت برق
روانه مقصد شدند و چون بقصبه طسوج و حوالی سلماس رسیدند خبر آمد که پاشایان از آن بیرون
آمده [illegible] از ایلغار حضرت اعلی و طایفه قزلباش که در رکاب اشرف اند اندیشه
کرده مصلحت ندیدند [illegible] و معسکر سردار [illegible] و [illegible] آن عزیمت کرده از یک منزلی
بازگشتند چون عساکر منصوره از تبریز بیرون آمده [illegible] بودند [illegible] فرستاده خود [illegible]
در آن حدود [illegible] بازگشته و عساکر ظفر مآل از قلل جبال صعب
المسالک که دو ماه از نوروز در گذشته از کثرت برف [illegible] آن محال [illegible] که گذشته
[illegible] را تاخت نموده غنایم موفور بدست آوردند و تا یکهزار نفر از نسا و صبیان [illegible] که از حدود
[illegible] غازیان حضرت [illegible] محاربه پیش آمده [illegible] نموده حربی شده بودند و اسرا [illegible]
[illegible] رسیده بود اسیر کرده مظفر و منصور با غنایم موفور مراجعت نموده موکب همایون
[illegible] **ذکر قضایای گرجستان و شیروان و محاربه [illegible] خان با رومیان و ظفر یافتن**
به نیروی [illegible] از [illegible] قضایای سال گذشته مرقوم کلک بدایع نگار گردید که [illegible] ولایت

شیروان نامزد کستندیل خان شده او را با جمعی از امرا و عساکر در مرافقت الکندر خان روانه گرجستان
نموده که از آنجا بتوفیق الله تعالی بنوعی که مقید باشد بر سر شیروان روند بعد از آنکه بگرجستان
رسیده چند روز از رنج راه آسودند هر چند کستندیل خان حرف رفتن شیروان میان آورد مذبذبش
تغافل ورزیده و بعلت و لعل میگذرانیدند و اصلا متوجه سرانجام کار سپر نمیشد و گرگین میرزا مام پیر بی
داشت که ولیعهد پدر بوده و اصلا راضی نمیشد که کستندیل خان را با آنکه بشرف اسلام مشرف است در
قرب جوار و اقتداری بهم رسد و مانع پدر بود با آنکه مساهله در اهمال از حد اعتدال گذرانید و امرا
قزلباش را طاقت توقف نمانده از معاونت مایوس شدند و چون معلوم ایشان شد که الکندر خان
و گرگین میرزا منتظر که تفصیل مهام جنود قزلباش و سردار روم درین سال چه صورت خواهد یافت
و غلبه از کدام طرف خواهد بود بمقتضای وقت عمل نمایند قزلباش جدایی آغاز نهاده روزی کستندیل
میرزا با امرای قزلباش از اردوی خود سوار شدند بمنزل پدر آمده برادر را نیز طلب نموده در باب توجه
شیروان سخنان بر زبان آورده درشتی آغاز نهادند از معقوله گفتگو کرد الکندر خان عذری چند
میگفت داو را در مجمع گرجستان گذاشته بخلوت خانه خود رفت و گرگین میرزا نیز بشیوه پدر عمل نموده
روی بمنزل خود آورد کستندیل خان را از میر خسلوک و تغافل طاقت طاق شده از غضب برادر ساکت
و بابو رسیده بزبان گرجی سخنان درشت بر زبان آورده او توقف نموده بجواب گفتگوی برادر زبان گشوده
کستندیل خان باو نزدیک شده شمشیر خونریز از نیام انتقام بر آورده برادر را بطریقه العینی با تمام
کارش پرداخت و از آنجا بارگاه مجلس خانه پدر رفت از امرای شاهمیرخان و علیخان موافق همراه
او بمجلس خانه درآمده بیکتاش خان موصلو و ترکمان با جمعی قزلباشیه در بیرون توقف نمودند او
با پدر بزبان گرجی مکالمه آغاز نهاده پدر با او بزبان سفاهت و دشنام گشاده در این اثنا از قضیه
گرگین میرزا خبر یافته فریاد بر آورده از نوکران گرجی شاره قتل امرای قزلباش نمود علیخان
موافق شمشیر بر او انداخته شاهمیرخان با تمام کارش پرداخت و دو سه نفر از نوکر که معاونت الکندر
خان شمشیر کشیده بودند از نکبال شربت چشیدند و جنود قزلباش بر سر کستندیل خان و امرا جمعیت نمودند
از نوکران گرجی دیدند که الکندر خان و گرگین میرزا هر دو کشته اند و چهارصد پانصد نفر گرجی که در
آن وقت حاضر بودند از عهده کستندیل خان و امرا بیرون نتوانستند آمد اما جز اطاعت و انقیاد چاره
نیافته همگی سر بر خط فرمان کستندیل خان نهادند و او جسد این دو خاین پدر و برادر در سقر فرستاده
در گرجستان فرمان فرمای مستقل گشت و لشکریان را علوفه و خرج داده سرانجام یورش شیروان

نموده با جنود قزلباش و گرجی که قریب ده هزار نفر بودند روانه شیروان شده و این سانحه حیرت بخش
عبرت افزا در اوایل این سال وقوع یافت چون کستندیل خان شدند شاهمیرخان قدم بولایت شیروان
نهاد اکثر اهالی و اعیان اطاعت نمودند و ان فضا جریان کرده مطیع و منقاد کستندیل خان شدند شاه
میرخان حاکم شکی و بعضی امرا که مقدمة الجیش بودند در حدود قبله با محمد امین پاشای حاکم آنجا جنگ
کرده او را شکست دادند محمد امین پاشا با جمعی رومیه بقتل رسیده بقیه السیف بقلعه درآمده بلوازم
قلعه داری مشغول شدند جنود منصوره پای قلعه درآمده قلعه قبله را محاصره کرده نزدیک بود که
اسباب قلعه گیری ترتیب داده چون خبر آمدن کستندیل خان و امرا بمحمد پاشای ولد چغال اوغلی
بگلربیگی شیروان رسید عساکر رومیه را که در اطراف و جوانب بودند جمع کرده با توپ و عراده
و استعداد جنگ از شماخی بیرون آمد کستندیل خان جمعی را بر سر قلعه قبله گذاشته با بقیه سپاه
عنان عزیمت بمحاربه اعدا تافت و در کنار رود خانه آقسو ملاقی فریقین روی داده شعله آتش
حرب و قتال اشتعال یافت رومیان در اول حال قزلباش را از جا در آورده فتحی نصیب دو سپه جلادت
مانند و بعضی چرخچی و کرده دست راست و دست چپ زور آورده بحیث رسانیدند نزدیک بآن رسید
که بافواج قاهره چشم زخمی رسد خبر قزلباش تکیه بر الطاف الهی و نیروی دولت شاهی نموده
بالشکر قول که سپاه شجاعت و دلاوری در میدان کارزار بجولان درآورده دلیرانه بر صف [illegible] خصم
و امرا و لشکریان دست راست و چپ دست نیز که راه اقدام پیموده بودند عطف عنان نموده نظر
العینی سلک جمعیت آن گروه را متفرق و پریشان ساختند و شکست بچغالیان افتاده محمد پاشا
پسر چغال پریشان و بدحال از معرکه تافته روی بهزیمت نهاد و جنود ظفر ورود تعاقب آن گروه کرده
خلقی نامحدود از جنود رومیه بر خاک هلاک انداختند چنین اتفاق افتاده بود که محمد پاشا در پیش
کستندیل خان افتاده بود و دانسته در یافته که محمد پاشا است و نزدیک بآن رسیده بود که گرفتار
سازد جمعی خیلخان او رسیدند در اثنای گیرودار او بزخم تیر مجروح گشته خود را بسبب زخم از کمک دو
بازمانده بود و سلطان مقدم نیز مقداری مسافت تعاقب او طی کرده چون گرفتاری او در وقوع قضیه
نغلم نقد بر تقریر یافته بود قزلباشیه مشاهده نمودند که کستندیل خان زخمی شده عنان از تعاقب
گریختگان کشیده بجمع غنایم مشغول گشتند و محمد پاشا جان بسلامت از معرکه بیرون برده با بقیه
السیف بقلعه شماخی درآمده اسباب قلعه داری مرتب ساخت و استحکام برج و باره پرداخت
و جمعی گرجی محاصره قلعه قبله مانده بودند توقف نکرده در اثنای اقدام رومیه بمعرکه رسیدند و تا

دو هزار نفر رومیه در این محاربه مقتول شدند مستحفظان قلعه از انهزام جنود رومی و غلبه لشکر قزلباش
خبر یافته قلعه را خالی کرده راه فرار پیمودند و همچنین کوتوالان سایر قلاع دست از محاربت کشیده
بشتاب جمع شدند و سوای قلعه شماخی و بادکوبه و دربند قلعه دیگر در تصرف رومیان نماند و اسمعیل
خان شاملو که در خدمت اشرف معتمد یافته بود جهت امراء محال به محل الکا تعیین نموده جمیع اهالی و اعیان
شیروان مطیع و منقاد گشته و حقایق حالات گرجستان و شیروان را چنانچه گذشت مصحوب سرخان
چاپار به سریر اعلی عرض نموده در دار السلطنه تبریز نقاره‌های شادمانی به نوازش آوردند و سرقت طاهره
آوردند و سرهای قتیلان در دروازه آلای که عبارت از دراجیت و چند نفر زنده به درگاه معلی آورد
و حسب الامر اشرف غلامان گرجی و چرکس استقبال نموده سرهای مقتولان و گرفتاران و رایات
مذکوره را در میدان صاحب آباد به نظر اشرف در آوردند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از عواطف خسروانه
جایزه و صله وی قسیح و تشریفات فاخره از تاج مرصع و شمشیر مرصع و اسب تازی نژاد با زین و
لجام مرصع و دیگر تشریفات لایقه جهت او و امرای رفیق فرستادند و اسمعیل خان چند روزی جهت
معالجه زخم توقف نموده بعد از آنکه جراحت فی الجمله التیام یافت بر سر شماخی آمده به محاصره قلعه
پرداخت و چون اسباب قلعه گیری آماده و خواست یراق توپ ریزی و سرب و باروت با چند نفر
توپچی از درگاه معلی طلب داشت و از درگاه والا به تراب سنگ توپچی را با عمله او و آنچه محتاج الیه
آن کار بود فرستاده شد و مآل حال او عنقریب رقم پذیر کلک ظهور خواهد شد ذکر قلعه ساختن در

دار السلطنه تبریز و توجه رایات خورشید اشراق به عتبه زیارت سلطان مشایخ آفاق شیخ

بر ضمایر هوشمندان انجمن معنی و معنی آرایان صحایف هوشمندی پوشیده نماند که در آیین سلاطین
بوم آن مرز و بوم ملک داری را به ترتیب داده حارس و دزدار قاعده و قانونی که در سلسله عثمانیه
سفارش نموده استحکام بنا نهند و در میانه این طایفه جزو اعظم ملک گیری و مملکت داری
قلعه است و محلی را قلعه نداشته باشد آن را از محروسه خود نمی‌شمارند و در حینی که قلعه تبریز مسخر اولیای
دولت قاهره گشت رای جهان آرای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اقتضا فرمود که چون در زمان شاه
جنت مکان علیین آشیان در تبریز قلعه نبوده قلعه را که رومیان ترتیب داده بودند از انجا عمارات عالی
ساخته بودند قلع و قمع مناسب که آثار ابنیه رومیه در آن شهر باقی نماند تا بر آن اثری از آثار نکند و اتفاقا
در این اوقات چنین معلوم شد که در میانه رومیان و اکراد مذکور مسکر ... که اگر طبقه قزلباش ...
دیار رعایا فرسوده تبریز را خراب ... معموره چنین راه ویران ... شد و مقصد ایشان از ...

جز قلع و قمع و ویرانی نیست و خراب کردن ایروان و نخجوان و ... رعایا را به آنجا از ولایات عراق ...
بر صدق این مقال گواه و از ظهور احتمال و گفتگوی ارباب ضلال با حوال سکنه آن ملک راه یافت
خاطر اهل تبریز را اطمینان تمام نمی‌یافت بنابراین همیشه رای عقده گشای اشرف که مفتاح ابواب سعادت
و مقالید کنوز دولت است اقتضای آن کرد که به مصلحت جمهور قلعه تبریز را مجدداً تعمیر نموده استحکام دهند
که موجب منع عقیده ارباب خلاف و هم باعث اطمینان قلوب و ائتلاف مردم شهر تبریز و نواحی گردد
منجمان دقیقه شناس ساعتی سعد جهت بنای قلعه تعیین کرده در روز بیست و هشتم شهر ذی حجه الحرام
مطابق ... و عشر الف حضرت اعلی به نفس نفیس متوجه ... گشته طول و عرض قلعه و بلندی
و پهنای حصار اساس آن را داده چهار دروازه تعیین فرموده و اطراف ... به امرا
و اعیان سپاه و قورچیان و غلامان و سایر عساکر ظفر شعار و مردم شهر و نواحی قسمت نموده فرمان
پذیر ... شروع در کار کرده و از آنجا خاطر اشرف بدان متعلق گشت که تا اتمام
قلعه به اردبیل رفته به شرف زیارت حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ عظام و اجداد عظام
فردوس احترام مشرف شده از ارواح مقدسه آن برگزیدگان درگاه ایزدی استمداد همت کرده
بازگردیده به دفع اعادی پردازند و به عزیمت عظمی در سلخ ماه مذکور متوجه گشته به مطلب اعلی مقصد
اعلی فایض گردند خدام رفیع مقام و حفظه آن روضه جنت احترام را به نوازشات ارجمند مشمول و مسرور
گردانیده و صلات و صدقات مستحقان رسانیدند و از راه آهر و مشکین عبور نموده به سعادت زیارت
سلطان السالکین شیخ شهاب الدین اهری قدس سره استسعاد یافته در روز بیست و دوم شهر محرم
الحرام سنه ... عشر الف ... به دار السلطنه تبریز رسیدند و امرای نامدار و ارکان
دولت سپهر مدار که به تعمیر و زینت قلعه مامور بودند و الحق در آن کار جد و جهد بلیغ نموده در عرض بیست روز
قلعه با تمام رسید که تا معماران قضا و مهندسان قدر ... قلعه ... سپهر نهاده و بروج ... شده
گرد ... و استحکام داده اند قلعه ... ساخت ...
بنا شده و خندق عمیق ساخته ... آذوقه و یراق ... از توپ و تفنگ و ...
و باروت و هیمه و نفط و غله و امثال ذلک تعیین فرمودند والحق این تدبیری صایب و رای ثاقب بود
و رومیان و امرای اکراد ... ظاهر شد که ... قزلباش ... تا ملک ...
دست آنان ... مستعدان عصر چند تاریخ خوب در باب قلعه تبریز یافته در این قطعه درج نموده
قلعه تبریز چون اتمام یافت ... دیده اعدای دین را میخ شد ... باعث امنیت تبریز گشت ... این ...

تبریز از آن تاریخ شد • مسوده اوراق را بنجا طرح رسید که تاریخی فکر نماید شبی در این اندیشه بود
و سر بزانوی تفکر داشته خرده بین و طبع انصاف گزین چراغ بینش در حلقه نگشوده دل افروخته از عینی
روشن شد که جناب آصفی در این قطعه و تاریخ داد بلاغت داده از این بهتر چه توان گفت غایتش بر
اصطلاح اهل این فن اگر تاریخ در آخر مصرع تمام شود بهتر خواهد بود قطعه در وصف تاریخ و مدح قائل
در رشته نظم در آورده بود و در انجام مثبت افتاد اگر در حروف مجهول و معروف واقع شده بود در تصحیفه
قطعه استادان سخنور جایز داشته اند و در دیوان خلاق المعانی کمال اسمعیل از این قبیل بسیار
شاه عباس شاه والاجاه • خوش اساسی نهاده در تبریز • قلعه ساخت همچو سد سکندر
پاسبانان او همه خونریز • طرز حصنی رفیع بنیادی • کز نه کسری نهاده پرویز
قلعه آسمان چو حلقه گردون • سخت میان چو رای اهل تمیز • دوجه قلعه که شیر گردون را
بود اندر آن مجال ستیز • بهر تاریخ فکر می کردم • طبع از زیرکی نمود انگیز • خواهم تا
زودگرای مداد • آب رو بهر این سپید و مریز • بود آمیختن از آن چه عیب • نافه در زیر این
سحرآمیز • گشته ملهم بخاطری که بود • معنی از جام فکرتش لبریز • طوطی طبعش از سخن ادای
بهر تاریخ گشته شکرریز • چون بپرسیدمش از و تاریخ • با من گفت امن شد تبریز • بعد از آن
لب از این حدیث ببند • دست در دامن دعا آویز • تا بود ثبت در صحیفه دهر • شرح تاریخ خسرو
پرویز • عمر و دولت قرین حرز و عهد • در جهان باد تا به رستاخیز • ذکر فرستادن جیوش لوای علی
غزوکیش قزلباش بجانب خطه وان بر سر چغال اغلی سپه دار رومیان بسرکردگی الله وردی
چون خاطر خطیر اشرف اعلی شاهی از تعمیر قلعه تبریز در جنت آباد فراغت یافت و لشکرهای اطراف
مهرکا و ملازمان مطاف جمع آمدند خاطر فیض مظاهر بدان متعلق گشت که چون در سال گذشته سرعسکر
در محاربه رومیان منهزم و چغال اغلی بازگردیده و متهور مانده در وان که شش منزلی تبریز است توقف اختیار
نمود و قبل از آنکه او حرکت نماید گروهی از شجاعان لشکر قزلباش را بر سر او فرستد که اگر محصور گردد
و اگر فرار نماید هر دو صورت بر همان حکام اعتبار او گردد بنابراین عزم لایق جنود دریا خروش
موکب اقبال را بسرکردگی الله وردی خان طرف آذربایجان فرستادند و جناب مذکور با اتفاق امرای
عالیجاه ذوالفقار خان قرامانلو بیگلربیگی آذربایجان و گنجعلی خان حاکم کرمان و حسن خان
حاکم و سایر امرای نامدار و قورچیان و غلامان حضرت سعادت نشان قریب سی هزار کس با
کمال شوکت و عظمت متوجه آن صوب گردیدند و سرداران از غایت کثرت غرور و غفلت سهو خان

باده دولت

باده دولت و سرور حرکت لشکر فیروزی اثر قزلباش را محال انگاشته منتظر بود که چون عساکر روم
گرد آمده بیوند مجتمع گردند متوجه آذربایجان شود و از مسلک حزم و احتیاط سپاه بهانه
دور افتاده و آنکه از تبریز هفت روزه بوان رسیدند رومیه تا یکمنزلی قلعه وان اطلاعی از وصول لشکر
بیگانه نیافته بودند که در غفلت ایشان راه چراگاه به دست آورده از امرای اکراد و شیرازی سلطان
محمودی با چند نفر از کرد در راه با اردوی قوم آمده مبعث ظفر اثر ملحق شدند سایر سپاهیان قابل کرد
چنانچه سیرت و ستیزه نرسیده امانت که عجایب الحیل رو نمیکند راه خشنه دریاسه و بهنگام بازگشت نمود
و جناب خان نیز صلاح در اخلاص دانسته بکشیدن آمده تا آن وحشی صفتان بکار القصه چون عساکر
حضرت شاهی در یکمنزلی وان نزول سعادت نمودند و چغال اغلی اطلاع یافت روز دیگر جنود قزلباش
با داب پرداخته جرچیان بیشتر فرستادند و جرانغار و برانغار و قول آراسته آماده حرب و قتال شدند
و اما فامنظر سپاه مخالف بودند چغال اغلی در آن وقت زیاده از ده پانزده هزار کس
نداشت و با این مایه مردم با قزلباش که در برابر ایشان نشستند تاب مقاومت نتوانست کرد
متحصن و قلعه داری شده اراده از شهر بیرون نیامد اما بعضی پاشایان با جنود رومیه بعزم
انگیزش مبادرت نمودند و در سواد شهر جبلی الحاق افتند بیرون آمده صف قتال آراستند
چرخچیان پیش فرستادند اما زیاده از پنج فرسخ از سواد شهر دور نشدند از هر طرف بهادران
پیش جان دو عساکر طرفین با یکدیگر ملاقی شدند حکایت در پیوستند و از جانبین حملات مبارزانه
بظهور میرسید و تا سپاه قول که سرداری الله وردی خان استحکام داشت ظاهر نشده بود
رومیان دست و پای میزدند بعد از آنکه قول نمایان شد و آواز کرنای و نفیر بگوش مبارزان
معارک دار رسید و جرچیان سپاه منصور حمله بر سر سپاه مخالف کرده صف اعدا را از یکدیگر
پاشیدند شکست بر جنود رومی افتاد و تیغ آتشبار در معرکه صاعقه کردار سرافشانی نمود و عساکر
حضرت قرین به فیروزی دولت دین اقبال از توپ و تفنگ احتراز ننموده مردانه کوشیدند چنانچه
چند نفر رومیه را در روی تخته پل و کنار خندق دستگیر نمودند و قریب دو هزار کس از رومیه در پای
معرکه قتیل رسیدند و چند نفر از معتبران رومیه خصوصا خداوردی آقای متفرقه آقاسی درگاه عالی
که از معتبران و مدبران دولت عثمانی بود با یک پسرش اسیر و دستگیر شدند و عساکر حضرت شاه نشان
بفیروزی اقبال شاه جهان منیع و ظفر اختصاص با فتح اردوی قزلباش در حوالی شهر در مکان معین
فرود آمده الله وردی خان در برابر سپه سالار رومیه سراپرده و بارگاه با اوج ماه افراشته امرا

عظام در کمال شوکت و اقتدار خیام حضرت نصب نموده ساحت مناهای ظفر انداخته شد روز دیگر چپش معلوم
شد که محمد پاشای مشهور با جمعی از جنود رومیه و لشکر سواس و غیره که قریب دو هزار کس اند
بطرف وان می‌آمد که سردار معین کرده الله‌وردی خان قرچغای را با جمعی از غلامان و غازیان
بر سر آن گروه فرستاده و جنود اقبال با درویش قریحی وان با گروه تلاقی دست داده هنگامه آتش
قتال اشتعال یافت و به نیروی دولت قاهره شکست بجانب اعدا افتاده جمعی کثیر مقتول گردیده
و زخمی زنده دستگیر شدند و محمد پاشا از جمعدار گرفتار گردیده و چون زخم مهلک داشت از هم گذشت
و افواج قاهره بفتح و فیروزی عود نموده باردوی اعلی ملحق شدند در آن روز که قرچغای بیگ از
اردو بیرون میرفت رومیان مشاهده نموده بودند که لشکر بسیار از اردو بیرون رفت منصور انگاشته
غارتگران بیغایی بیتاخت و غارت سوار شده اند و در سر سردار قزلباش کسی چنان منت نه
جهات اجتماعی از شهر بیرون آمدند و شبگیریان در عقب دیوارهای باغات سواد شهر باز داشته
که اگر طایفه قزلباش پای جلادت پیش نهند بزخم گلوله ناچیز گردانند از بجانب خود لوازم حزم و
احتیاط مرعی بود و قراولان جنود اقبال مستعد جنگ و جدال و آماده حرب و قتال بودند
و حقایق ناملحوظ از طوایف قزلباش در این روز روی معرکه کارزار آورده هنگامه حربی اتفاق افتاد و
در دو میان تاب صدمات دلیران جنود قزلباش نیاورده پشت معرکه داده روی بشهر آوردند و جنود
اقبال مخالفان را تا کنار خندق دوانیدند و چون در آمدن رومیان در هنگام گریز از یک دروازه
راه تنگ شد ایشان از کنار خندق روی به دروازه دیگر آوردند غازیان حضرت نشان فرصت غنیمت شمرده با
آنکه از بالای برج قلعه و عقب دیوارها گلوله تفنگ بنگریان بر مثال تگرگ میریخت از آن نیندیشیده
کارزاری عظیم بوقوع پیوست خلقی کثیر از رومیه از دروازه تا بشهرستان عدم شتافتند چنانچه مردم
اردو بازار میانه باغات و خرابه‌های حوالی شهر قریب چهل پنجاه نفر رومی را که در کوچه‌ها خفته
بودند گرفته آوردند و چپاولیان رسیدند از جمعی که از سپاه منصور کسی که اسم و رسمی داشته باشد
ضایع نشده و زیاده از سی نفر بسپاه ظفر پناه نرسید و رومیه را دیگر قوت و قدرت بیرون آمدن نماند
در قلعه خزیدند و سردار عزیمت بجز هلاک کشته دانست که در توقف نمودن وان خطا کرده بودند و تکرار
که محصور قزلباش گردد با خود اندیشید که مکری بر آب زده کشتیها و سفاین کنار دریاچه وان که متصل
آن قلعه اتصال دارد آورده با جمعی که مصلحت در مرافقت ایشان داشت بسفاین در آید و کشتی
اندیشه را در بابی ساحت پوشیده و پنهان بیرون رفت الله‌وردی خان حقایق حالات و مجاریات

که در آن

که در آن سفر روی داد چاپه چپه برای اعلی عرض نمود **رایات ظفر پیکر از دار السلطنه تبریز بجانب**
ییلاقات خوی در بیان بعضی احوال که در آن عرصه روی داد بعد از ورود حسب رفع و فیروزی لشکر حضرت
رایات ظفر آیات بفیروزی و اقبال از دار السلطنه تبریز در حرکت آمده نهضت همایون متعاقب الله
وردی خان و امرا و عساکر حضرت نشان بآن طرف واقع شد و چون حقیقت بیرون رفتن چغال زاده
دریا دار از انتشار و شیوع یافته تجسس پیوست متعاقب او در حرکت آمده تا عادلجواز و ارجیش کنار
بیرون آمدن او بر در رفتند در آن حدود اثری از او پیدا نبود و معلوم نیست که بکدام طرف رفت و شرح
رفتن و باز آمدن او در همین سال عنقریب مرقوم قلم شیر شمایل میگردد الله‌وردی خان و امرا از
حدود ارجیش عنان عزیمت بمراجعت انعطاف داده سالماً غانماً در یورت سکماناباد از اعمال خوی
موکب مقدس همایون پیوسته منظور نظر التفات شدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در ییلاقات آن
حدود چند روز بعشرت و شادکامی و نشاط سیر و شکار پرداخته موکب ظفر نشان تا صحرای چالدران
که نبردگاه پادشاه جم قدر سلیمان شأن و سلطان سلیم زمانفرمای ممالک روم بوده بجهت سیر و
آفاق رفت چنانچه مولانا امیدی شاعر گفته **بیت** قضا در کارگاه کبریایی . فکنده طرح این سلسله جلی
توجه فرمودند و در آن مکان سرهای قتیلان معرکه وان و کرخانه آن معارک و اخیر که بعیر نبرد
اقبال بدست در آمده جلادت و مردانگیها که از فارسان میدان دلیری در آن هنگام بظهور رسیده
رسیده بود معروض عرض اقدس آمده بمواطف خسروانه اختصاص یافتند خندان آقای متفرقه آقایی
بسبب رابطه آشنایی و دوستی که با غازی کرای خان پادشاه تاتار داشت بنابر رعایت خاطر
او باسیری سعادت بخش و بخشایش یافته بحاکم قشاچه دیگر سپردند که بطریق مهمان نگاه دارد
که نزد غازی کرای خان فرستد در آن ایام میمنت فرجام که اردوی کیوان شکوه در آن صحرا کوه
نزول داشت رای جهان آرا اقتضا کرد که در بلده خوی که فی الواقع از لطافت هوا و عذوبت آب و جنت
و طراوت صحرا و بساتین بهترین قصبات آذربایجان است و بجهت آنکه در سرحد واقع شده و مردم
آنجا اکثر لگدکوب حوادث اند آنچنان عرصه فرح بخش دلگشا از زینت و عمارت بازمانده قلعه بنا شود
که در نزول حوادث و هنگام فتور سکنه آن بلده را پناهی و آرامگاهی باشد و در محل مناسب طرح
قلعه انداخته قبر سنگ سلطان ارباب هنر اوستا جلو بسرکاری عمارت قلعه مأمور گشته پیر بوداق خان
حاکم تبریز و جمعی دیگر امیران مامور گشته در اندک روزی قلعه زینت یافته ذخیره و یراق سرانجام یافت
و کوتوالی قلعه به بیدی سلطان جیوسلو رجوع شده الکای خوی هم بدو مفوض گشت و همچنین بموجب

اطمینان خاطر مردم و معتصم خود آرام گرفته از سوانح عبرت افزا که در این ایام روی نموده قضیه
کشته شدن شیخ احمد آقاست مشارالیه یکی از اواسط الناس طایفه سرحلو اسپناو بود و در آغاز جلوس
همایون شاهی ظل اللهی بملازمت اشرف رسیده و بخدمت بشارتزنی درگاه معلی خود منظور نظر اعتبار
اعتبار کرده بعد و حضرت اعلی آثار رشد و کاردانی و ضبط و ربط از ناصیه احوال و مشاهده فرموده
در اول حال ضبط دروب دولتخانه همایون باو رجوع شده و بر ادای خدمات شایسته دار و کلی و اما و سلطنه
قزوین باو شفقت شده و در آن هم از مشاورت فلی که داشت دکان سیاست گشوده بازار خونریزی را رواج
داده و دیت سعید نفر از مردم خونریز جمع آمده در حکومت قزوین بوفور شده بر اطراف و جوانب
حکم رانی کرده و ملازمان خود را دستارهای سرخ بر سر بسته علامت در میانه قزلباش اشتهار یافت
هر یک از ایشان از جانب او بهر خدمت مأمور میگشتند از بیم غضب شاهانه هیچیک از امرای عظام را قدرت
آن نبود که خلاف اراده او علاوه بر اظهار آورده جز اطاعت چاره نداشت سیاست او بمرتبه رسیده چنانچه
کس از دزدان و خرابکاران که گرفته بودند در میدان سعادت آباد قزوین زنده و بر سیخهای آهنین زده
آتش افروخته کباب کرد مجملا باری سبحانه و تعالی که حاکم عادلست بجهت سیاست بدکاران مدبرگاه
بر ایشان گماشته بود اگرچه اعمال او بر وفق قانون عدالت نبود اما موجب خوف و بیم خلایق گشته
اجانب و سودمانان پای در دامن سلامت کشیده و از ارتکاب امور ناپسند باز آمدند و حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی هرچند مبنی بر صعب کی بی سیاست متمشی نمیشد باو رجوع میفرمودند العقه غضب بود چنانچه
که بخدمت آقا پیشکسری حرم علیه چنان داشت آخر بمرتبه امارت رسیده و چون بی عقد الی و از حد
اعتدال گذشته بود از آنگونه اعمال ممنوع گشت در این سفر با قشون آنانچه ملازم رکاب اشرف
بود یکی از قورچیان ذوالقدر با قوام ابرج بیک ابورلو که از آدمیزاد بود و هایی آقا طایفه اند بر سر چاه علف با
ملازم او نزاع واقع میشود و شیخ احمد آقا میرسد از غرور و غضب و غارت طبیعی فی الفور بقتل آن جوان
مبادرت نمود اقربای او بخدمت اشرف آمده تظلم نمودند حضرت اعلی فرمودند که در ایامی که او
حاکم و حارس ملکی قزوین بود بجهت سیاست بدکاران و ضبط مملکت اعمالی که از او بظهور میرسید
میکند راضی بودیم حالا که مدتیست که از آن اعمال ممنوعست چگونه بی جهتی بخود سر بقتل شخصی که در سلک
قورچیان که در سلک قورچیان انتظام داشته باشند جرات نموده و دیه ایشان علی که بر پرسش قضیه
مذبور مأمور شده بود ندا و ابعرض رسانید حاضر ساختند از عجب و غروری که داشت اعتراف نمود و چنین
دیه ایشان قاتل را تفتیش میفرمودند که کدام ملازم تو بود بخود منسوب ساخته اقرار صریح نمود که من

کرمن

کشته ام حقیقت حال بعرض اشرف رسیده بنای عدالت اعتماد اقتضا فرمود که او را بدست اولیای
مقتول دهند حسب الامر الاعلی او را بدست ورثه طلبان دادند اما اصلا در خاطر با خطور نمیکرد
که آن جماعت جرات قصاص نمایند چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود فی الفور اقربای مقتول
بقتل او پرداختند و موجب عبرت و استعجاب گردید تحریک ولاة و ارباب حکم شد که قشون و لشکر را در ضبط نموده
بخدمات مرجوعه قیام نمایند دیگری از سوانح آن ایام خبر فوت باقی خان اوزبک والی ماوراءالنهر که از
بورت سکایا با دو خونی رسید که باجل طبیعی درگذشته بعالم آخرت شتافت و امرای اوزبکیه سلطنت
ولی محمد خان برادر کوچک او اتفاق نموده او را در بخارا بر مسند سلطنت پادشاهی ماوراءالنهر نشاندند

ذکر توجه رایات جلال حضرت دارای ایران بجانب ماکو و تنبیه متمردان اکراد محمودی و قضایائی که در آن

چمن روی داد

چون رایات جهانگشای چندگاه در ییلاقات خوی و صحرای دلگشا و متنزهات فرح افزای آنجا بسر
برده بود و هوا از شدت گرما روی باعتدال آورده و همواره تنبیه متمردان اکراد در پیش نهاد همت والا نهمت
بوده بعضی از امرای اکراد محمودی که در قلعه سنگ و ماکو و آن حدود اقامت داشتند در این ایام گردن
گردن سکو و در آن حوالی بود از آمدن چاپه سر راه علی تقاعد ورزیده بودند از آنطایفه قزلباکر یا ولات مقصود
سنگ تعلق داشته و اظهار ورود لشکرهای این دو ولایت مینمودند که چاپیده و بولایت عراق فرستاده شود
همیشه متمردان آنقوم گشته جمعی از امرا و عساکر منصوره را بسر ملک و عسایه حاکم سنگ فرستاده شد
جلال بجانب ماکو در حرکت آمده مصطفی بیک حاکم آنجا از کثرت سرکشی به اغوای برادران و جمعی از فرط
فتنه انگیز که همیشه آثار خلاف از ناصیه احوال ایشان مشاهده میشد در ابواب مخالفت مسدود
بار قبایه و اجتماع قلعه ماکو که در پای کوه میانه دره واقعست و از جانب انسداد طریق دست تسلط
هیچ صاحب شوکتی بدامن آن نرسیده و دست تسخیر سلطان چیره دستی آفتاب خاب تسخیر بر کنگره او نبینا
روز متحصن گشته و قلعه دیگر که در دامن کوه مسکن اصلی او بود او را به تسلیم استحکام داده و احمال و اثقال خود را
در آن قلعه گذاشته جمعی را بمحارست تعیین نموده بود و چون ساحت آن ولایت مضرب خیام والا گردید
از ظهور مخالفت آنطایفه آتش قهر شاهانه شعله افروز گشته طایفه قزلباش و مقدم را بتسخیر قلعه دامن کوه
مأمور فرمودند و آن جماعت همانشب باطراف و جوانب قلعه محیط گشته در صدد اول مستحفظان را
گردانیده و خود را پای حصار رسانیدند و بضرب تیشه سوراخ کرده به قلعه ریختند و معدودی که بسیار
خیام داشتند دست از محافظت حصن باز داشته عرصه تیغ خاکسار شدند و سایر سکان قلعه با مال
حادث و نوایب گشته آنچه از صامت و ناطق در آنجا یافت شده بیاد یغمای بیابانی رفت بعد از وقوع

استیصال فوجی از جنود اقبال بتاخت و غارت آن طایفه محمودی مامور گشته چون تسخیر قلعه میان کوه
سهولت تیسرپذیر نبود حکم شد که لشکر قیامت اثر در این وقت متوجه تسخیر آن قلعه نشده اگر مخالفان
محمودی قدم جرأت پیش نهاده بمقابله و ممانعت اقدام نمایند جزای ایشان در کنار ایشان نهند و اگر
در سلک ایشان انچه یابند تاراج نمایند چون ایل و عشیرت محمودی جمعی کثیر بودند و در قلعه مزبور بجهت
ضیق مکان و قلت آب بجز معدودی مسکن نگرفته بودند اکثر مردم آن قبیله با عیال و حشم پیشتر عساکر
گردیده تمامی دواب و اغنام و ما یعرف آن قوم خواه در تنگ و خواه در ماکو بشامت عصیان مصطفا بیک
و برادران و چند نفر از معتبران عشیرت او که در مخالفت اصرار مینمودند بتاراج حادثات رفت چنانچه
گوسفند خوب در اردوی معلی به نیم درهم که پنجاه دینار عراقی باشد و بکرباس گاو به دو درهم بعضی از آن
دیار خریده و فروخت میشد و بسیاری از زنان و صبیان آن طایفه بمحنت اسیری گرفتار آمد هذا القصه تا دو
یوم که اردوی گردون شکوه در آن یورت نزول جلال داشت آن طایفه عرصه نهب و غارت بود و بعضی
چنانچه جمعی از عشایر مذکوره که از نهب لشکر ظفر اثر خود را بقلال جبال کشیده بودند بدست در آمده
از آسیب حوادث برستند بعد از تنبیه و تنبیع آن قوم رای عالم آرا بدان قرار گرفت که بحوالی نخجوان که
میانه ماوراء والان ارض روم است و محل عبور لشکر روم از آنجا بوده رفته چند روزی در کنار آب ارس
رحل اقامت اندازند اگر در این سال سردار روم را جمعی روی دهد عزیمت آذربایجان نماید و
ما پیش هر دو راه سپرده مدافعه بوده باشد و اگر در این سال آمدن صورت نبندد قشلاق همایون در
قراباغ واقع شده بتوفیق الله تعالی به تسخیر قلعه گنجه و مملکت شیروان را وجهه همت علیا نهمت ساخته
همین رای صواب را عمل فرموده عنان عزیمت بصوب آن طرف معطوف گردانیدند و از معبر یزد آباد نخجوان از
آب جیام نصب کرده سراپرده و بارگاه و خیمه نه روز از اینجا شده امیرگونه خان را به تعمیر قلعه ایروان
مامور ساخته جمعی را در آن خدمت رفیق او ساخته و چند روزی که ساحل بود در آن محل نزول موکب
مقدس بود سرعسکر خبر آمدن او از راه آلباق و سلماس رسانیده به تواتر از آنجا رسید و کار
قلعه ایروان را بوقت دیگر موقوف داشته رایات فیروزی آیات بصوب در حرکت آمد بر نوع
آن احوال بعد از ذکر وقایع گرجستان و قتل حال گستندیل میرزا مرقوم میگردد **ذکر عصیان و طغیان**
گرجیان با کستندیل خان و بیرون آمدن او شکسته حال از ولایت شیروان بر ارباب مواقف
سخندانی و نکته سرایان اسرار بهشت سمت ظهور و رجه وضوح داده که زمام مهام ملک داری و قبضه
قدرت و اختیار [illegible] امور سپهر یاری وابسته بمشیت آویزه کار **بیت** کیست

درین دیرگه دیرپای . کو لمن الملک زند جز خدای . هر صاحب دولتی که رضای حضرت رب العباد را
در انتظام امور ملک و ملت مطمح نظر اصابت اثر و مطوی خاطر معدلت گستر داشته اعلام جهانبانی بر
فراز و در عرصه جهان از زحمت دهر خوردای بی عاقبت کوتاه اندیش به وسواس و هوا و هوس نفسانی
مغرور گشته مرتبت اعمال ذمیمه کرده و هوای نفس و خودپرستی و خیالات فاسده اطوار ناهنجار پیش
گرفته از لوازم ایزدپرستی و رضای ولینعمت که رضای منعم حقیقی است غافل افتد باندک زمانی
بنای دولتش انهدام پذیرفته و درهم و بنیان اقبالش از صرصر حوادث و مشید باد و ابر از پای در آمد
معظم امور نادر صنیع که نزد عاقلان بینا و مخالفت اولیا است که بسبب جاه و هوا پرستی و
نفقات دنیوی ارتکاب آن کرده از شناعت آن دیده بصیرت پوشیده دارند و مدلول آیه کریمه
قال لوالدیه اف لکما برهمین دلیلی روشن و برهانی مبرهن است و از بدایت ظهور اسلام و قبل از آن
تا الی هذا الآن هر کس از ابنای سلاطین زمان و خواقین دوران بجهت ارتفاع لوای جهانبانی
مخالفت پدر اختیار نموده و بر حسب مقصد و مرام کام روا گردیده و بهرها خلف بی سرانجام با عیسیه
نکوسرانجامی و خودکامی قتل پدر روا داشته زیاده از شش ماه قدم بر مسند کامرانی ننهاده و از مکافات
علمای سیر و مصنفات اصحاب خبر مرقوم قلم مسکین رقم گشته که قبل از ظهور اسلام شیرویه پسر خسرو
پرویز بدین فعل شنیع اقدام نموده و زیاده از شش ماه طریق جهانبانی نپیموده و از سلاطین چغتای
سلسله تیموری میرزا عبداللطیف ولد میرزا الغ بیک بدین امر مذموم جسارت نموده قتل بچهار
پدری که پادشاه فاضل عادل و آثار مهر منیر سپهر دولت بود اقدام نموده مضمون این بیت مشهور که
پدرکش پادشاهی را نشاید . وگر شاید بجز شش مه نپاید . مصدوق افتاده چنانچه در کتب سیر
مسطور است در کمال عظمت و جلال بر مسند کامرانی و اقبال همواره میرفته ناگاه و تیری جان از شست
قضا گشاد یافته بر مقتل آن جگرگوشه و بصد حسرت و حرمان دل از ملک و مال برداشته از
مرکب عزت بخاک مذلت افتاده و رقم حروف در نام حیات خود که پیش عمر ناپایدار در عالم تحریر
در سیاده و چهار نزول نموده چنانچه کس را به عبرت بین دیده گر در کتب نقل گشته و از اجسم و جان
متمتع و برخوردار نیافته در جهان چند گاه از جهان شربت چشیده نه بوجه اجمال و مصداق احمقیت
قضیه عبرت گزین گستندیل خان ولد الکسندر خان است که پدر خود او را در ایام محب جانی شاهزاده
مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا چنانچه در طی صحیفه اول سمت تحریر یافته بجهت استحکام قواعد محبت
و اخلاص جایه سپهر گردون [illegible] فرستاده بود و از عهد صبی الی یومنا هذا در این دولت سعادت

چون نشو و نما یافته به رتبه رشد و کمال رسیده بود و در ایام جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [...]
از بنظر منظور نظر تربیت و عاطفت گشته در محافل خاص و صحبت بزم اختصاص بود و روز بروز عزت و اعتبار [...]
در نظر همگنان می افزود تا آنکه در یورش آذربایجان ایالت و دارایی شیروان نامزد او گشته در قشلاق
تبریز با عاق چه رو داده گردید و بنوعی که در قضایای اول سال مرقوم کلک شرح بیان گردید در گرجستان
بقتل چه رو برادر اقدام نموده و دم از استقلال و استبداد زده لوای حکومت برافراشت و از آنجا
بازگردیده متوجه شیروان شده محاصره قلعه شماخی نمود اگرچه جوان شجاع دلیر مردانه بود اما از انجمن
اعتباری که بهمین شفقت شاهانه یافت بجانب متحیر و مغرور گردیده از نخوت و غروری که داشت امرا
رفیق خود را زیاده وقعی و اعتباری نمی نهاد سر زعجب و پندار در کاخ دماغش مستحکم گشته بود
امرای قزلباش که بر حسب فرمان تابع امر و نهی او بودند از خوف حشمت پادشاهی تاب تسلط و اقتدار
آورده مجال دم زدن نداشتند اما طایفه گرجی از دو جهت باو نمی آمیختند و در نزد از سلطنت او متنفر
گشته در مقام عذر در آمدند اول مغایرت کیش و ملت که او مسلمان بود و ایشان حاکم نصاری میخواستند
دویم آنکه اسکندر خان با زنان گرجی مخصوصا زندگانی میکرد و در قانون ایشان مواب و مجا
معت و دور باش سیاولان و اشک آقاسیان هرگز ندیده بودند و جمعی که همیشه بی حجاب به خلوت
سرای اسکندر خان میرفتند حالا هر روزه نوبت یکبار ره بدیوانخانه خاصه بار نمی یافتند از اطوار سلوک
او دلگیر گشته با یکدیگر عهد و شرط نمودند که در هنگام فرصت بمقام خون اسکندر خان او را از میان
بردارند و دو نفر از اسکندر را که همراه داشت برداشته روی بگرجستان آوردند تا با آنکه یکی از [...]
او را از مواضعه گرجیان آگاه کرد او از غایت غفلت و کمال نخوت و غرور بمنع آن جماعه نپرداخت [...]
و اراده نموده بود که چند نفر از معتبران گرجی را که محرم ایشان بودند از میان بردارد و با خواجه
ضیاء الدین کاشی وزیر اسکندر خان که حال وزیر او بود مشوره نمود وزیر بی تدبیر مواضعه گرجیان
حمل بر کذب نموده خان نادان را از آن اراده منصرف ساخته خاطر نشان کرد که اگر دست بقتل احدی
از ایشان گشایی موجب خوف و هراس کل طایفه می شود و خود با عظمای آنقوم در این باب بگفتگو
نموده بموعظه و نصایح پرداخت آن جماعت اظهار نمودند که خان ولیعمت زاده ماست و از وی هیچ
گله در بجنگی نداریم اما از امتداد سفر تنگ آمده استطاعت توقف شیروان نداریم جواب و رخصت
باب قرارداد که یکماهه ما یحتاج ایشان را از سرکار خان سرانجام داده بعد از یکماه رخصت گرجستان
دهند و مقدمات مذکور را معروض داشته خاطر خان ساده دل را از فتنه ایشان فارغ و مطمئن ساختند

اما موعظه و پند در آن قوم سودمند نیافتاده از این گفتگو رسوخ ایشان در اراده خاطر خود بیشتر گردید و
مصلحت بینی که در کمینگاه بودند از نادان گرجی با تیغهای کشیده بر خرگاه و حجاب خان محیط گشته
آغاز شورش و غوغا کردند و زاهری ملازم خاصه شریفه که از جانب حضرت اعلی نزد او رفته بود و اوقات
شده چپاول نمودند در آنجا کار در ساختند و او را از خواب غفلت بیدار ساخت و او و سراسیمه عقب خرگاه
با شمشیر بیگانه ها خود را از بیرون انداخته بمنزل علیخان موافق رسانیده و گرجیان عاصی به درون خرگاه
رسیده جوان ماه سیما را از اهل خدمت که در خواب بودند به تصور آنکه یکی از ایشان گسسته پیل خان است
بتیغ عذر پاره پاره کردند و جمعی دیگر بطرف خیمه که بیرون های اسکندر خان را نگاه میداشتند رو
آورده ایشان را بدست انداخته بجمع خود پیوستند گسسته پیل خان را چون هنوز پیمانه حیات به
نشده بود و مقدر راتقی بود که چند روزی دیگر زیست نماید از آن مهلکه نجات یافته به سلامت بخیمه
علیخان رسیده و همگنان از صدور رشد که گرجیان بار و میان مواضعه نموده و با استظهار ایشان جرات
حرکت اقدام نمودند در خانه علیخان گروهی نواخته طبقه قزلباش که در سپاه و امور جاهلیا بودند به
انجا جمع آمدند و در آن شب هولناک شورش و غوغای عظیم بوقوع پیوست گرجیان را آوازه
نامی و جمعیت لشکر دانسته که آسیبی به گسسته پیل خان نرسیده بحیات مجموعی نزد وهای [...]
برداشته راه گرجستان پیش گرفتند و خان با امرای عظام بخط سوار ایستاده بجانب گرجیان
در حرکت آمدند که شاید اصغای کشته یا بر نزدهای گرجی را که دست آویز آن جماعت اند از دست
ایشان توانند گرفت و از سوی مقر اردوی خود را در پای قلعه گذاشته رفتند وقت طلوع آفتاب
گسسته پیل خان با معدودی چند از دیگران بگرجیان رسیده طایفه گرجی عنان از رفتن کشیده و در
مقام مدافعه ایستاده پای ثبات فشردند و صریحا با آواز بلند فریاد برآوردند که تو مسلمانی و ما را حاکم
نصاری میباید در روزی که میانه ما و تو هیچ گفتگویی نبود اعتمادی بجانب تو نداشتیم حالا که این صحبت
روی داده چگونه خاطر ما از تو مطمئن باشد اولی آنست که از سر این معامله گذشته بازگردی والا
یکی از ما در حیات باشد با تو قتال مینماییم چون جمعی کثیر بودند و صرفه در جنگ نبود امرای عظام گسسته پیل
خان را از تعاقب ایشان گذرانیده بازگردیدند و جوانات بازگشتن بپای قلعه نکرده اند بجانب ارس
هزیمت پیش گرفتند و دست از اموال و اثقال باز داشته تا کنار آب کر در هیچ مقام لمحه آرام نکرده [...]
نزد سلطان مقدم زخمی داشت که سواری نمیتوانست نمود در اردو مانده بود مردم اردو منتظر
بازگشتن خان و امرا بودند در این اثنا چند نفر از ملازمان سلطان آمده خبر هزیمت لشکر رسانیده [...]

در کمال اضطراب او را بر شتر بسته بردند از وقوع این حال مردم اردو بهم آمده فزع روز اکبر ظاهر گشت از جوف
رومیه حکمی دست از ما بعرفت خود شسته راه سلامت پیش گرفتند اموال و اسباب بسیار از بنگاه مردم
اردو بازار بر جا ماند طرفه تر آنکه رومیان جمعیتی را بر جنده و ترپ حمل نموده از محافظه و احتیاط بیرون از
قلعه بر جا بردند تا آنکه یکی از نگارخانها بیمار بوده و از ضعف و بیچارگی قوت فرار نداشته در اردو مانده
بود او هم گشته شدن برخاسته افتان و خیزان خود را به دروازهٔ شهر رسانیده در خدمت در آمدن
طلب نموده دروازه را بامان او را بشهر در آوردند و این واقعه عجیب غریب را که روی داده بود تقریر کرده
و فی الواقع این قضیه از غرایب حالات و عجایب اتفاقات است رومیه بعد از اطلاع بر حقایق حال بسیار
دلشاد و کامیاب ظهور آوردند از مضیق محاصره و عسرت و تنگی نجات یافته روی باردوی گسته‌یل خان
آوردند و اموال بسیار و ذخایر بیشمار از سپاهی و رعیت بدست رومیه در آمده از غنایم کولات
بی بها گشتند و امرا که در مرکب جناب خانی بکنار آب کر رسیده بودند بی توقف عبور کرده باز ماندگان
اردو دفعه از عقب میرسیدند و از اوضاع رومیه و عدم اطلاع ایشان ازین واقعه خبر یافته
انگشت تحیر میگزیدند و پشیمانی سودی نداشت القصه از غایت جهالت و غرور و سوء تدبیر بی حکمی و بد
سکشتی فاحش قرین حال گسته‌یل خان و امرا گشته به ایالات شاد اردوبیل آمده بعضی تدارک این
قضیه افتادند قراپی مذکور از کنار آب بسرعت تمام بدرگاه گردون اشتباه رسیده بروزی که
اردوی کیهان پوی در پای قلعه ماکو نزول داشت این خبر آورده بعرض اشرف اعلی گذرانیدند ذکر

رفتن گسته‌یل خان نوبت ثانی بگرجستان و قتل آن جاهل نادان باراده تقدیر

چون خبر مخالفت و عصیان گرجیان با گسته‌یل خان و سپردن آن مدن را از شیروان بمسامع عز و جلال
رسیده او نیز حقیقت حال عرض نموده از خدمت اشرف استمداد نموده و هنوز خاطر از امر آن مدن
و عسکر روم جمع نشده بود او را بعواطف بیدریغ شاهانه مستمال گردانیده مقرر فرمودند که تا ورود
موکب همایون بپیوندد که انشاءالله تعالی بعد از فراغ خاطر از ورود عسکر روم که موکب نصرت قرین
بجانب قراباغ نهضت نماید فوجی از جنود ظفر ورود را بامداد او مامور نماییم که ولایت شیروان
که نامزد او شده مسخر گردانند و در باب مهم گرجستان هر آنچه لایق دولت قاهره باشد بصوابدید
او عمل خواهد شد سال مالیه از باده نخوت و غرور چند روزه حکومت سرمست شده بنیان خلاص او
خلل پذیرفته بود و یا از خجالت و انفعال که از واقعه مذکور باو روی آورده بود و یقین است که نزد عقلا
خجلت زده معاصی باشد خلاف حکم همایون کرده خیالات فاسد در کاخ دماغ او راه یافته بدرگاه

معلی بیاید لیکن اگر بر قتل گرجیان از جانب ولینعمت رخصت کرده از خود سپهری و خودرایی تعلق
خطرات بیجا دور از الارشاد اردبیل طوعاً و کرهاً برسم مساعده و مصادره گرفته بر سنجیده و شمت کرده لشکری
فراهم آورده به اتفاق امرایی که برافقت او مامور بودند روی توجه بطرف گرجیان آورد که اعظم امر
گرجیان کشیده و بعد از آن متوجه تسخیر شیروان گردد چون اشرف ولایت شیروان را نامزد او فرموده
گرجیان را باو داده بود خود او بنحو دیگر دخل در آن نموده چون منوط برضای ولینعمت بود دعا بیاید
و مکافات علم افتد و بر مخالفت اندیشه و مشرافی بودند در خلال استیجال از جانب گرجیان آورد که اعظم امر
گرجیان کشیده و عرایض اخلاص رسیده و از بد سلوکی گسته‌یل خان شکایت بسیار کرده استدعا نموده
بودند که جمهورث بن داود خان را که در پایه سریر اعلی بود بحکومت گرجیان نصب نمایند چون بعضی از جنس
از حضرت اعلی شاهی ظل الهی ظاهر و باهر بود که الفت و استیام میانه گسته‌یل خان که شرف
اسلام دریافته و گرجیان ملت نصاری دارند صورت نپذیرد و اگر امر فرمود باو تفویض یابد جز
عصیان و طغیان گرجیان فایده مقصود نی لاجرم در اینوقت که کارهای عظیم پیش نهاد همت والا
صلاح دولت در آن بود که ایشان را بمواعید خسروانه و شفقت شاهانه امیدوار گردانند که نقش مخالفت
بر لوح ضمیر نکارند بنابرآن منشور عاطفت و حکم استمالت باسم ارباب و اعیان گرجی و مخدرات استان
سانیده که در معاملات مملکت و حضور مذکور اعتماد یافته مصحوب حسین بیک جارچی ذوالقدر فرستادند
و احتیاطی را به گسته‌یل خان اعلام نمودند بعد از فرستادن قورچی مذکور بوضوح پیوست که گسته‌یل خان
با سفاهه قرب و منزلت و پروردگی نعمت این دولت بی رضا و رخصت ولی نعمت برای خود عزم
انتقام بر سر گرجیان رفته دور اندیشان بساط آگهی که نتیجه بر روزگار معهد بود بدیده بصیرت
نظر بر اطوار ناهنجار او نموده و اصلا تصدیق نمینمودند که گسته‌یل خان ازین تماشی ورزد که مردای مطلب
گردد زیرا که قتل پدر خود اگرچه بر باطل باشد بمحض هواپرستی و تعلقات دنیوی پسندیده
خالق و خلایق نیست و مع هذا ایالت مملکت از جانب اشرف باو تفویض یافته بود و اهتمام او در این
باب مقرون برضای ولینعمت نمود لهذا او را اولیت کاری از پیش نرفت و در اوان جوانی
آغاز کامرانی از عمر و دولت برخورداری نیافته والی قضا و قدر دست او را از حکومت ملک
بین کوتاه کرده و هنوز از قضیه کشتن پدرش شش ماه نگذشته بود که قضیه قتل او روی نمود مضمون انتقال

بیت پدرکش پادشاهی را نشاید • وگر شاید بجز شش مه نپاید • هرچند در آغاز داستان
این بیت پوشیده شده و مذکور بود اما در انجام ما سطر نمود مفصل این مجمل آنکه چون گسته‌یل خان

در معبر قنداز آب کر عبور نموده و متوجه معاملات شیروان گشته بتخت استقامت گرجیان و استخلاص
ولایت گرجستان از اهل عصیان پیش نهاد همت ساخته متوجه آن ولایت شد خلقی کثیر از مجنده و اوبا
و جماعت ترکی و شیروانی و ایل آق قوینلو بر سر مجمع گشته شاه میرخان از جانب شکی آمده با او ملحق شد
و از ناموران گرجی از آوازه وصول او تزلزل یافته بعضی از معتبران ایشان که باعث و بانی خلاف کستندیل
خان بودند چند نفر با الکسندرخان با مخدرات آن دودمان طوعا او کرها بر داشته بجانب سید ملوا از اعمال
گرجستان که بحصانت و ارتفاع جبال و صعوبت طرق مالی آن ولایت بود رفتند و کستندیل خان بشهر
ذکم که مقر حکومت و مستقر دولت آن دودمانست نزول نموده ابواب عاطفت و احسان بر روی کافه خلق
آن دیار از مخالف و موافق سپاهی و رعیت گشاد و اکثر مردم معتبر گرجستان بخدمت مبادرت جسته
آثار انقیاد و اطاعت ظاهر ساختند و هر کس از زمره اهل عصیان در مقام اطاعت در آمده ملازمت رسید تقصیر
او بعفو و اغماض مقرون گردید و هر کس نزد مخدرات اسپار دولت آن خانواده خصوصا وبیده مال
والده طهمورث که در امور مملکت دخیل بلکه اصیل بود فرستاده بزبان عطوفت و اشفاق پیغام داد که مرا
سوی سه چهار نفر از ناموران که در مقام جنگ من در آمده باعث چنین فساد شدند با دیگری کار نیست
و نسبت بفرزندان که صله رحم ایجاب اند بجز عطوفت و اشفاق پدرانه امری ظهور نخواهد رسید و اگر آن
سه چهار نفر ترا دست آویز ساخته از کرده نادم بوده در مقام اطاعت و انقیاد بوده باشند با ایشان نیز آنچه
از جانب من بظهور رسد و اگر در این امور عذری داشته باشند معتمدی ارسال دارند که عهد مغلظ موکد
گردد چون فرستاده او به سید ملوا رسیده ادای پیغام نمود از جانب وبیده مال تواضعات و [illegible]
ظهور پیوست و ابواب ملایمت و مدارا مفتوح داشته چشم بر آن داشتند که جواب عرایض ایشان از درگاه
معلی رسیده هر آنچه امر و اشاره همایون باشد عمل آورند و چند روزی مراسله و پیغام گذرانیده با او مدارا
میکردند تا آنکه منشور اقبال که باسم وبیده مال و عطای گرجستان عموما صادر شده بود با ایشان رسیده
بوضوح پیوست که کستندیل خان بخود سر آمده و تلاش او در حکومت آن ملک مقرون برضای خاطر
اشرف نیست چون اراده ازلی بقتل او تعلق گرفته بود همین مایه استظهار آن قوم گشته تفرقه در بنای
خاطر ایشان روی بجمعیت و اطمینان آورده و اعوان و انصار خود را جمع آورده با وبیده مال و
میرزایان گرجی چند نفر های الکسندرخان با او در مقام مجادله و محاربه شده و کستندیل خان نیز از اطاعت
و انقیاد ایشان مایوس شده بعد از ایشان توجه نموده در کنار آب [illegible] از اعمال [illegible]
ملای [illegible] روی داده از جانبین بترتیب مقدمات جنگ پرداختند و در روز پنجشنبه شهر جمادی الثانی

کستندیل خان جرنغار و جوانغار آراسته توپچیان و تفنگچیان در محل مناسب تعیین نموده خود با جماعه
میرخان حاکم شکی در قول جنگ دیده کارزار نموده که سپاهی بود و بعضی امرا در قلب قرار گرفت
و از جانب گرجیان نیز صف قتال آراسته گشته فیما بین جنگ در پیوست و دلیران معرکه جهاد و جلادت
متواتر نموده بر کفره که زور آورده سلک جمعیت ایشان را از هم فرو ریختند و تزلزل تمام بحال کفره
راه یافته بعضی از ایشان روی بوادی فرار آورده نزدیک بآن شده بود که شکست بر ایشان
افتاده کستندیل خان را صورت فتح و ظفر در آئینه مراد جلوه گر آمد شاه میرخان و علیخان سلطان [illegible]
الدین بود و بعضی امرا در قلب که گذاشته خود را در تماشای گروه صف آرایی و ضبط لشکر از [illegible]
جدا شده بجانب دست راست رفت و ترجای نام غلام او که از مرتبه رفعت و منصب [illegible]
رسانیده و ترجای سلطان تفنگچی در دست راست بجنگ مشغول بود گرجیان مقابل آواز در آورده
او را بی ملاحظه معزول ساخته بودند و مردم او از یکدیگر پاشیده بطرف قلب می آمدند کستندیل خان این
صورت را مشاهده نموده بجانب ایشان معاودت او اسب جلادت [illegible] مباشر حرب گشته [illegible]
جمعی همراه او باشند معرکه در آمده از قضا چند نفر از گرجیان که [illegible] معرکه با او رسیده یکده کس او را
نشناخته بزبان گرجی رفقا را خبردار ساختند که این حالت اتفاق در گوشه معرکه او را [illegible]
روی باو نهادند و او را [illegible] و در [illegible] سرکش که [illegible] آنرا غیرت تمام جهاد [illegible]
که از [illegible] حضم روی بگریز دادند و در میان بیجان روزگار [illegible] زده گریز باشد [illegible]
جنگ در [illegible] خود بجهای [illegible] از کفره در هم آویخت و آن جماعت از چند جانب
بر سر وی [illegible] گرده از مرکب دولت بر خاک مذلت انداختند و طرفه بعضی از جهای [illegible]
برداده با تمام کارش پرداختند و از امرا و اعیان قزلباش و جنود گرجی هیچکدام بر این حال اطلاع
نیافته بودند بعضی از گرجیان که با کستندیل خان موافق و در صف لشکر او بودند بر او [illegible] امرای
قضیه قتل او اطلاع یافته کس بجانب وبیده مال و میرزایان گرجی و اتباع ایشان دوانیدند که پای ثبات
استوار دارند که چنین صورتی روی نموده و ایشان حمل بر خدعه نموده استبعاد میکردند تا آنکه قتل او
رسیده مژده قتل او داده موجب فرح و انبساط آن قوم گشت و طبقه قزلباش در جا و مقام خود ایستاده
بفتح و ظفر متیقن گشتند و وقوع این حادثه در صحیفه خیال هیچکس نقش پذیر نگشت تا آنکه چند نفر از مقربان
و ملازمان معتبر که در معارک از وجه انبوه در پیش صف سپاه بجمعیت و جوی او مشغول بودند که جسد
او را در گوشه معرکه افتاده بخاک و خون آغشته دیدند با امرا که در قلب سپاه بودند خبر رسانیدند

امرا خواستند که این صورت را پنهان داشته همچنان در محاربه اهتمام نمایند که شاید میرزایان گرجی
گرد ست آورند گرجیان است بدست آورده که در خدمت اشرف دست آویز ایشان باشد صورت
هیبت در این اثنا گرجیان کس نزد امرا فرستادند که چون کستندیل خان بخلاف حکم همایون به گرجستان
آمده بود ما متکفل حکومت او نشنیدیم الحال که به محاربه انجامید و از قضا برات آسمانی او بقتل رسید
دست از محاربه کوتاه کرده از طرفین متعرض یکدیگر نشویم که ما از فرمان قضا جریان شاهی تخلفی ننموده
و سگی از بندگان و غلامان آن درگاهیم اما هر کس از افراد و احاد به این حادثه اطلاع یافت عنان
از معرکه پیچیده رو بصوب هزیمت نهاد ضبط لشکر از حیز قدرت امرا بیرون رفت ناچار به حکم امینه
برفاقت دیگران شده از بیم آسیب گرجیان سراسیمه راه هزیمت و فرار پیش گرفتند و از بی اتفاقی
بعضی از لشکریان در میان جنگلهای گرجستان ضایع و نابود گشته و بعضی دیگر از اسب و یراق و
قزلباش عریان شده پیاده در کمال رنج و عنا خود را بساحل نجات کشیدند و اموال و اسباب بسیار
از طبقه قزلباش و مال سوداگر و اهل سوق که با کستندیل خان سودا و معامله رفته بودند بتاراج و غارت
رفته سودی که اندیشیده بودند بزیان تبدیل یافت بعضی از امرا از آب کر گذشته باینطرف
آمدند و بعضی همراه شاه و میرخان بطرف گنجه رفته حقایق حالات چاپار به سریر اعلی عرض کردند در حینی
که جغال اغلی سردار با لشکر بیشمار روم متوجه آذربایجان گشته بطسوج آمده و موکب حضرت نشان
از دارالخوی در مقام مقاتله اعدا شتافته در دره که یکفرسخی قریه صوفیان تبریز است نزول اجلال داشت
این خبر رسید و گرجیان بدین صورت واقعه را عرضه داشت نموده بودند چون واقعه از آن عظیم تر در
میان بود و همگی همت والا نهمت بدفع لشکر قیصر روم مصروف العنان بود بآن اخبار و حکایات نپرداخت ذکر

آمدن جغال اغلی و سپهسالار با جنود رومیه بجانب تبریز و محاربه نمودن و منهزم گشتن ایشان و سایر وقایع

قبل ازین در طی قضایای این سال رقمزده قلم شیرین مقال گردید
که جغال در هنگامی که در خطه وان خود را از مضیق محاصره رهانیده از راه دریا بکشتی بیرون رفته بصحرا
که موسوم به ... مشهور است رفته رحل اقامت انداخت و چاووشان قریب باحضار عساکر روم و عساکر
مرز و بوم با احکام و مناشیر موکده فرستاده بسرعت و استعجال تمام طلب کرده و پاشایان و بیگلربیگیان
و میران بنی روی و اکراد بتخصیص پیرشرف حاکم جزیره و میران محمودی و دنبلی و پسر و برادر زکریا خان
و سایر قبایل سوی برادوست از اطراف و جوانب بدو پیوستند و در اواخر فصل پاییز با گروه انبوه روی
توجه به آذربایجان آورده از راه ایاق سلماس آمده خبر آمدن او متواتر به اردوی همایون رسیده رایات

فیروزی آیات چنانچه استعداد میدان شده از یورت اقامت در حرکت آمده در حالتی که از آب عبور کرده
دفع شر آن گروه وجهه همت ساختند و از راه جورس کوچ بر کوچ بخوی آمده ساحت آن ولایت
مضرب سرادقات اقبال گشت از آنجا پیر بوداق خان حاکم تبریز را امیر یساول بجانب تبریز فرستادند که موافقی را
که سمت راه رومیه باشد کوچانیده به حصار حصین فرستد که از آسیب عبور لشکر مخالف برکنار باشند
و آذوقه آنچه نتوانند برد ضایع و نابود کرده در اندازند و شهر را خالی کرده با استحکام قلعه و سرانجام اسباب
قلعه داری پردازد پیر بوداق بر حسب فرمان شهر را به تخلیه مهمات رجوع قیام نمود در شهر اجابت
او با بعضی اندک بی اهتمامی کرده و حرکات ناهموار از سپاهیان نیز صدور یافت اما پیر بوداق
خان چند کس از اوباش را که دست درازی بمال بعضی از رعایا کرده بودند بقتل آورده سیاست
ایشان را به سرنیزه کرده در محلات گردانیدند و آن شورش و بی ضبطی تسکین یافت و با قلعه
برخوردار بیک توپچی باشی و توپچیان و تفنگچیان بقلعه در آمده در سرانجام امور توپخانه و استحکام برج
و باره سعی موفور ظهور آورده از اردوی کیهان پوی دو روز در خوی توقف نموده جمعی از جوانان دلیر
سپاهیان کار آزموده بقراولی تعین شده رفتند و اولان مذکور تا حوالی اردوی مخالف رفته در
وقت نزول و ارتحال بر کیفیت و کمیت لشکر اطلاع یافته از روی تخمین و قیاس سپاهی صد هزار کس
بنظر در آمده بود و یکدو کس را نیز که بر سبیل راهگیری آوردند مطابق آن تقریر کردند و سردار سپاه از
جانب عزم چند روزه اردوی خود عزم جانب دارالارشاد اردبیل و قشلاق نمودن بنزول آغاج کر
قریب بولایت شیروان داشت و محمود پاشای پسر سنان بیگلربیگی آنجاست سرعت داده کوچ بر کوچ از سبیل
استقبال از راه طسوج روانه بود و چون در آن اوان بجهت عبور لشکر روم آذوقه نایاب بود موکب همایون
از راه چمن احمد خانه بجانب مرند در حرکت آمده که در هر جا مصلحت باشد و مقتضای رای شده باشد
عساکر حضرت نشان سر راه و محاذات گرفتند بعد انعقاد قیام خانه دارای جهان آرای حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی که ملهم اقبال است اقتضای آن کرد که نفس شریف متوجه تحقیق قلت و کثرت لشکر اعدا
شوند و بدین عزیمت بر محلی از جبل جمال که مشاهده احوال میسر بود صعود فرموده اردوی ایشان را
بنظر احتیاط در آورده و بتخمین و قیاس بر کیفیت و کمیت لشکر و احوال ایشان فی الجمله اطلاع حاصل
گشت و فی الحقیقه آن صورت از آثار مدارج فتح و فیروزی و صعود بر آن قله علامت اعتلا بدرجه
نصرت و بهروزی بود و چون از مرند کوچ واقع شد فوجی از امرای نامدار و غازیان سپاه ظفر رکاب
قزلباش بسرداری الله وردی خان بیگلربیگی فارس که در اصابت رای و حسن تدبیر سرآمد عقلای

زمان در دلیری و تهور و دلاوری مسلم اکفا و اقران بوده جدا کرده مقرر شد که خود با عموم سپاه در عقب
بوده بعضی امرا در دست راست معین فرموده همچنین دست چپ را نیز بوجود جمعی از معتمدان استحکام
داده بهمراهی جنود و قوشون از موکب نصرت نشان جدا کرده سفارشات بلیغ فرمودند که فرصت جوی بوده
لوازم حزم و احتیاط مرعی دارند و بی مصرف پیش نروند که مبادا از جهالت دعوی و تعصب جوانان نیز جنگ بهم
زدن باولیای دولت قاهره رسد و اردوی همایون ازان منزل کوچ کرده در حوالی تبریز صوفیان نزول نمود
چون میان افواج مسافت قریب شده بود روز دیگر که سه شنبه بیست و چهارم جمادی الثانی سنه [illegible]
بود هرچند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible] و میان رفتن مناسب رتبه سلطنت نبود اما
در علم سپاهیگری و آئین سالاری حمیت شاهانه اقتضای آن کرد که پشت لشکر منصور که بحمایت خود الهی
قوی بود بسایه اقبال چتر همایون شاهی قوی تر گردد [illegible] که مبادا از مخالفان بافواج قاهره که از
موکب جاه و جلال جدا شده اند آسیبی [illegible] بهمین عزیمت با فوجی از امرای نامدار و قورچیان و غلامان
و تفنگچیان و سایر ملازمان درگاه فلک سپاه که در موکب همایون مانده بودند بیرون آمده جاده
توزوک [illegible] بر محلی مرتفع که مشرف بدشت [illegible] تبریز بود توجه فرمودند که از احوال سپاه ظفر
مآل خبردار باشند و قورچیان [illegible] را که جوهر عقل و کاردانی از سیمای او هویداست و در قلعه
ایروان خدمات شایسته ازو بظهور رسیده بود با جمعی از غلامان خاصه و تفنگچیان [illegible]
جا بجا [illegible] باتفاق [illegible] خود اقبال بوده از همه طرف خبردار باشند و قوربیگی
[illegible] از [illegible] طایفه [illegible] با جمعی از جوانان کار آمدنی ملازمان
موکب اعلی تعیین فرمودند که در حوالی قورچیان [illegible] و تفنگچی بوده اگر علیه از مخالفان بظهور رسد لوازم
کومک بتقدیم رسانند و از آنطرف سردار با جنود رومیه از [illegible] کوچ کرده در حوالی [illegible]
[illegible] از یکطرف اردوی خود که جانب لشکر قزلباش بود در هم کشیده [illegible]
همچنانکه آداب و قاعده روم [illegible] در میانه عرابه جای داده و چون سرداران روم که همراه او بودند
مثل [illegible] بیگلربیگی ارض روم که بشجاعت و دلاوری میانه رومیه شهرت کرده بود و عثمان پاشا
بیگلربیگی شام و علی پاشای [illegible] و سایر پاشایان از قرب وصول لشکر قزلباش خبر یافته
[illegible] خود [illegible] بادهٔ نخوت سرمست گشته فوج فوج [illegible] از اردوی خود
بیرون آمده در برابر صفوف قاهره صف آرای گشته و چون [illegible] اشرف که سایه
بر ساحت آن معرکه انداخته بودند پرتو ظهور انداخت بملاحظه آنکه مبادا از کثرت و انبوهی لشکر رومی

جنود عساکر منصوره واقع شود و شکستی شایسته بظهور آورده جمعی از طایفه [illegible] قورچی باشی را
فرستادند که در عقب اردوی رومیه و لشکری که بمحاربه پیش آمده اند بر بلندی سپاهی بوده مباشر جنگ
نگردند و رومیان ناچار جمعی از لشکریان را که بمحاربه پیش آمده اند جدا کرده بمقابله ایشان تعیین [illegible]
کردند و حاصل ایشان فی الجمله کثرتی خواهد شد قبل ازان از جمعی که در خدمت اشرف [illegible]
و شنیده مسموع میشد که قرار داد خاطر اشرف آنست که در آن چند روز مقابله جنگ سلطانی وقوع
نیابد و [illegible] مهم محاربه بتعطیل [illegible] بلکه هر روزه دلاوران جنود اقبال فرصت جوی بوده
در هنگام فرصت خود را بایشان زده دستبردهای نمایان نموده باشند و تا داخل شدن مخالفان
به تبریز [illegible] بعد از دخول [illegible] محاصره قلعه مشغول گردند راه آمد و رفت [illegible]
چند روز دیگر که هوا سرد شده موسم برف شود و ذخیره در اردوی ایشان نایاب گردد افواج قاهره
اندرون و بیرون برحسب اراده [illegible] قطع مهم ایشان پرداختند
و اگر [illegible] اردبیل [illegible] آغاج [illegible] در میانه سراب و
[illegible] اتفاق افتد از بواطن قدسی مواطن حضرات ائمه اطهار و مشایخ بزرگوار استمداد نموده جنگ
سلطانی در آن وقت وقوع یابد آنچه در مشیت الهی [illegible] باشد بظهور آمده [illegible] حزم و احتیاط
سپاهیانه مقتضی آن بوده [illegible] امیرخان [illegible] که فرصت جو
بوده در جنگ کردن تعجیل ننمایند و بیجا پیش نروند لیکن چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی بر خلاف
این صورت تعلق پذیرفته بود [illegible] قضا و قوی دستان قدر عنان اختیار
از قبضه اقتدار دلاوران معرکه گیر در ربوده [illegible] جلادت پیش نهاده قورچیان [illegible] شجاعت
[illegible] که مشرف بر صفوف رومیان بود بر آمده بودند [illegible] جانب حضرت اعلی خطاب عتاب آمیز
رسید و از پیش رفتن و جنگ کردن [illegible] ممنوع شدند [illegible] مباشر
حرب عظیم شدن [illegible] آمده خود را [illegible] کشیدند [illegible]
[illegible] کرده [illegible] پیش آمده دست [illegible] رسیده
امرای [illegible] و زخمی [illegible] جمعیت ایشان از هم پاشیده [illegible]
دیدند هر یک [illegible] پای ثبات و قرار استوار داشته در آن [illegible] اقامت [illegible]
از آسیب [illegible] ساخته تفنگچیان [illegible]
خود [illegible] مخالفان [illegible] آتش [illegible] دفع کرده [illegible] پای مردانگی قایم کرده

از دود دشمن عالم روشن تیرگی یافت **بیت** تلاطم فتاد اندر آن صحرای خونخوار ٭ شرر از افشان همچون
شعله نار ٭ ز بس دود تفنگ بر آسمان شد ٭ رخ خورشید در ظلمت نهان شد ٭ قورچیان بیگ زیاد اغلی
و بردی خان فرستاده اعلام کرد که رومیان خیره شده آهنگ محاربه ساز داده اند و اگر اندک تهاون
رود جمعیت مجموعی جلوریز بر سر قزلباش تاخته یکتن را امید نجات نیست ملک علی بیگ چاوشی باشی
تیز که از جانب اشرف اعلی رسانید چون حقیقت حال و خیرگی و غلبه مخالفان خذلان مآل بعرض الهام
پذیر پرتو ظهور انداخت مقتضای غیرت جبلی رفع شد اعدا را وجهه همت ساخته با صفوف اقبال
و اعلام ظفر در حرکت آمدند و سرعی نزد امت و بردی خان و امرا فرستادند که آهسته آهسته مستعد
و حرکت عنان جنود اقبال را آگاه سازند که مردانه بوده فرصت به پیش ندهند که اینک موکب نصرت
در حرکت آمد مقاومت رایات ظفر پیکر شاهی سایه وصول بر ساحت معرکه پرتو می اندازد و ملک علی
بیگ چاوشی باشی را بار دیگر نزد قورچیان بیگ فرستادند که او را از توجه موکب شاهنشاهی و نزدیک
نزول همایون مطلع گردانیده سرگرم باده نبرد گرداند و چون مشاهده میشد که فوج فوج والوای آلای جنود
رومیان از اردوی سردار بیرون آمده متوجه معرکه قتال میشدند رای صواب نمای اشرف اقتضای
آن کرد که جمعی از جانبازان رزم آزمای را از جانب دست چپ همایون از پی اردوی رومیان فرستند
کرده طرح جنگ اندازند که ارادوی طرف معرکه رزم گرم کرده و جمعی از جنود روم متوجه محاربه ایشان
گشته غلبه و هجوم عسکر روم از یکطرف نباشد به جهت علیقلی خان دیوان بیگی باشی با ما مأمور گردیدن
آماده داشت با جمعی از قورچیان شاملو که در دست راست مقام داشتند روانه آنطرف فرمودند که
مقتضای عقل دوراندیش عمل نموده لوازم مردانگی ظهور را آورد و امت قلی بیگ قورچی باشی قاجار نیز از شاخ
که بعضی جوانان پیشتر فرستاده شده بود ملحق گشته به اتفاق علیقلی خان بمصلحت دولت عمل نمایند چون
نسیم اقبال آنطرف را بسیج ظفر مشام دولتخواهان میرسانید حضرت اعلی با اهتمام عینی توجه تمام در
آن ماده فرموده طبقه علیاشان مؤید امر بامقرب الحضرت مجید بیگ بیگدلی که از عظمای طایفه جلیله بیات
با چند گروه نامی رعدآواز قورچی از جنود دست راست بکومک علیقلی خان به آنطرف ارسال نمودند و
دیگر از افواج قاهره بعده کومک قورچیان بیگ و امرای چرخچی مامور ساخته دهنه دهنه لشکرهای دست
راست و دست چپ را به آیین شایسته متعاقب یکدیگر فرستاده هر ظفر را تازه بتازه دهنه دهنه رسال
کومک و فرستادن مبارزان حضرت برگ که در ظل لوای فلک فرسا بودند استحکام داده و بندراقم
حروف که ملازم رکاب اشرف از شیوه تکلف و سخن پردازی که مورخان بلاغت شعار به اقلام طبع آزاد

بر صحیفه مقصود می نگارند خالی از حقیقت نفس الامر است قطع نظر کرده میگوید که در آن روز حضرت اعلی
شاهی ظل الهی بر همنونی قاید اقبال تاییدو نیروی جوشی بلوازم سپهداری و رعایت مقدمات
جنگ و معرکه آرایی پرداختند که دقیقه از دقایق حزم و دوراندیشی و دلیری فروگذاشت نشده هر تدبیری
که اندیشیدند بتایید الهی موافق تقدیر افتاد و به اعتقاد مسوّد اوراق اگر در این عهد امیر کبیر مغفور امیر تیمور
گورکان که سخاوت و سپهداری و حسن تدبیر آن حضرت و جهانگیری که در زمانه سلاطین کامکار دستور العمل
خواقین با مهارت در حیات میبود و در خدمت این جهان دارش در فرهنگ سرانداخته تعلیم جهانداری
و معرکه آرایی میگرفت اگر در این باب مبالغه رود و سخن مبرا از کسر نقصه حضرت اعلی بعیدا فرستادن
لشکرها و دادن اعتاب الهی و دعیه جنود ظفر ورود که در قول همایون بودند پیشتر آمده در پشته که مشرف بر معرکه
قتال بود بر آمده و همه دهشت اقبال را مسدوم بشارت فتح و نوید حضرت بر ساحت چون قورچیان بیگ و امرای
چرخچی مامور بجنگ گشته آثار و علامات مدد و کومک مشاهده نمودند و علیقلی خان و قورچی باشی میان
جنود میمنه وارد اردوی سردار آمده آتش محاربه افروختند که معرکه هیجا غلغله تیر گردون رسید تیر
صاحب حضرت اعلی موافق تقدیر اتفاق افتاده پاشایان و سرداران لشکر روم از مشاهده گرد و غبار دهنه غازی
گیر و دار که در حوالی اردوی رومیان ظهور می پیوست متفق بانکه موکب ظفر قرین شاهی بر سر اردو
سردار توجه فرموده اند تزلزل تمام بارادت ایشان راه یافته و فکر آن اندیشیدند که از آن طرف ایشان برآمده مردم دست راست
خود را بمحافظه آن گروه فرستاده خود نیز مرتبه مرتبه لشکریان را بطرف اردو فرستند و دیگر ساحت اردو
خبردار باشند به بی غیرتی از مقام خود حرکت کردند مبارزان سپاه منصور در هنگام آن حرکت از
اطراف و جوانب صدای غنیمرای المدد المدد که شعار طبقه رشیده قزلباش است بلند ساخته از پیش
و پس جوانان هجوم آوردند از همه طرف جلوریز بر سر دشمنان تاختند و از صدمات دلیرانه حملات مردانه
جنود اقبال بکمال تزلزل و اختلال باحوال رومیان راه یافته دیگر مجال مدافعه و صف آرایی نیافته
بنای شوکت ایشان بیکبارگی انهدام پذیرفت دلاوران پرخاشجوی قزلباش حمله نمودند فتح و نصرت در طالع
نیلگون فلک انداخته خاک معرکه را بخون اعدا گلگون ساختند عموماً سپاه روم منهزم
علم خود را بوادی هزیمت نهادند پاشایان و سرداران لحظه در آن طبقه پای ثبات بر قدم
که بنیاد صورت دیگر روی نماید صورت بست چون راه اردوی خود را مسدود یافتند عنان بوادی فرار
تافته بطرف طسوج و سلماس گریختند مبشران قضا و قدر بشارت فتح و ظفر داده سروش عینی ندای
فرای   در دودوه طنطنه   بلند آوازگی یافت افواج قاهره

در عقب نیز فیلبان شتافته در هر قدم فوجی را چون کف سپندان جان ستان بر خاک هلاک می‌انداختند و در آن
صحرای پر وحشت از تنگه پشتها پدید آمد اکثر سرداران عجمی گرفتار و برخی مقتول گشتند که سر صفر و
کر بیگلربیگی ارزن الروم و سردار معتبر بود و شجاعت خود معروف بوده همیشه لافهای گزاف میزد و مصطفی
پاشای ولد رضیه خاتون مشهور که وزیر ثانی و مدحت قایمقام وزیر اعظم بوده و شیر احمد پاشای
حاکم قارص و نوریجی خان کرد برادر غازیخان کرد و سایر زنده دولت تا غفت سرداران چهار پنج بود
از مسلمانان میر فیلبان علی پاشا و بخرزون و عثمان پاشای بیگلربیگی شام بود از امرا و اعیان و پاشایان
رومی و بعضی بیگیان و میران معتبر فیلبان و عساکر زیاده از پنجاه و پنج هزار مقتول و گرفتار شدند
و دیگر اسامی ایشان خاصه و هنگامه آخر روز و قریب به غروب آفتاب بود که این فتح نامدار که طراز جهان
سلاطین کامکار تواند بود روی نمود و چون آفتاب عالمتاب از مشاهده شدت حرب و خونریزی
در نقاب حجاب کشیده فضای دشت و صحرا چون دل دشمنان دین و دولت تیره و تار شده بود و دلیران
معرکه نبرد دست از تعاقب منهزمان باز نداشته هیچیک بی نیل مقصود باز نگردیده مجملا اکثر آن
بخت‌برگشتگان در آن شب هولناک آواره صحرای عدم گردیدند و اکثر احیانا بعضی در ظلمت لیل در پیغولها خزیده
در آن شب بدست در نیامدند و روز دیگر رعایای مواضع که آوازه فتح شنیده از نواحی احتیاط پر
آمده بودند آن سرگشتگان وادی ادبار را سپیده روز حیات‌شان را به شام ممات مبدل میساختند و جمعی از
هزبران بیشه هیجا که از قول خاصه همایون بجنگ رفته بودند فوج فوج آمده سرهای فیلبان معرکه جنگ را
در زیر سم سمند صبا پیوندی انداختند و گرفتاران را با اختر بهاء منظر فرخنده اثر در آورده زبان به تهنیت
فتح و فیروزی بگشادند و چون خورشید جهان آرا مانند کوکب بخت مخالفان در مغرب زوال غروب
نموده روزگار ملبس بلباس عباسیان بود و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بفیروزی و اقبال بجهت
دیدن سر و زنده و اخراج و جمع کداری جانبازان معرکه مردانگی در همانجا فرود آمده مشعلداران
موکب جلال مشاعل خورشید مثال افروختند آن عرصه دولت اساس چون روشن لالهای حق شناس
فروغ صبح سعادت یافت امرای نامدار و مقربان و مخصوصان بارگاه سپهر مقدار که سعادت حضور
داشتند بساط گسترده مجلس عیش و نشاط آراستند معرکه رزم با محفل بزم توام گردیده و رومی نژادان
صبیح الوجه و غلامان غلمان صورت فرنگی دار روسی که غازیان آفریده و غنیمت آورده بودند بر حسب فرمان
ساقی آن بزم رزم آیین گشته اقداح راح ریحانی بگردش در آوردند مغنیان نغمه ساز و مطربان خوش
آواز در آن بزم دلکش که در معرکه رزم اتفاق افتاده عشاق وار در پرده مخالفت نوای فتح و نصرت

بدین ترانه میسرودند ◦ که شاها فلک تابع رای تست ◦ سر سرکشان و شهان جای تست ◦ ملک
سعادت بجای تو باد ◦ سر دشمنان زیر پای تو باد ◦ جهان یکسر از عدلت آباد باد ◦ دل خلق از
دولت شاد باد ◦ و چرخ نیلی نشاط سپه کرم باد و از انبساط کشته صدای نوش نوش کیهان ساکنان
فلک اطلس و پرویز بر ساحت زمین انداخت و از جماعت گرفتاران مرکس اسم و رسمی داشت نگاه داشته و دیگران
را طعمه شمشیر بیدریغ گردیدند از اتفاقات محمد بیگ نام پسر بزرگ جعفر خان آقای متفرقه آساسی که به پدرش با یک پسر
کوچکتر در جنگ دوان گرفتار عساکر حضرت نشان گشته به سببی که در آن داستان اشاره شد سعادت تحصیل
پادشاه بود در آن معرکه گرفتار گشته از دولت طالع و نیروی بخت زنده بمنظر اشرف رسید و او نیز مو شنو دیده و برادر
منظور نظر التفات گشته نوازش بسیار یافت القصه از جراحتهای کاری که برادران که ساقی اجل در جام
روزگاری بیموده بود به مستی آغاز نهاده و در آن محفل نشاط امری در غایت غرابت روی نموده
آن شده بود که از اصابت عین الکمال چشم زخمی عظیم روی نموده العیاذ بالله بذات همایون صفات
که سرمایه امن و امان و باعث ترفیه حال عالمیانست از کید بد اختری آسیبی رسد چون عنایت الهی در جمیع
احوال از مکاره و مضرات نگهبان ذات عدیم المثال است اثری بر آن مترتب نگشته کیدی که آن بد بخت
اندیشیده بود در حسب کرده بود وای کرده ناطع وجهی شرف ظهور یافت
شرح این سرگذشت عبرت گزین آنکه شخصی قوی هیکل ضخیم البدن عظیم الجثه در معرکه قتال بطعن سنان
عثمانی یکی از دوران جهان ابتدا حمله که بجانب حقیر الجثه و نحیف البدن بود بخاک مذلت افتاده میزد
دولت و قوت قاهره شاهی گرفتار شده و بود بنظر جستجوی همایون در آورده و غفلت و رعب از عفو حالی
و عدم تجربه برده بکمر دست او را ماننده گرفتاران بر پشت خیمه بود و حضرت اعلی از نام و نسب و عشیرت
پرسیده گفت از قبایل مکری ام چون جمعی از آن طایفه در ملازمت اشرف بسعادت حضور اعلی
مشرف بودند به عرض رسانیدند که این پسر برادران بود و که شجاعت و در خواست آن جماعت نجات خواهد یافت
از علمای آن قوم رستم بیگ نام از روی غفلت عرض کرد که میانه ما و سلسله ایشان رابطی نیست و
بین عداوت قدیم و خونها در میان است حضرت اعلی بعقوبتی کردند که او را برستم بیگ سپارد که
هر چه خواهد کند و مکافات قتل و قصاص برادران که در قیاس گذشت رستم بیگ بیچاره که بهر حال
کشته از گرفتن او ابا و امتناع نموده گفت نذر کرده ام که از دشمن در حالت عجز انتقام نکشم و دست
بسته را نکشم از این گفتگوی نفاق آمیز منفور مزاج اشرف گشته با آنکه در اول حال تصریح قتل آن خون گرفته
نکرده بودند به عزم آن نفاق سرشت همان قورچی دست در کمر او زدند که او را گرفته از حضور اقدس بیرون

همراه آن غدار نابکار که حرف قتل شنیده بی تامل خنجری آبدار که با خود داشت کشیده بقصد ذات مبارک
دویده و خود را بر بالای سر آن حضرت رسانیده خنجر حواله کرد حضرت اعلی دست مبارک فرا کرده و سر
پنجه هنر و مردانگی که از اجداد بزرگوار میراث دارند دست او را که خنجر داشت محکم گرفته بجانب خود کشیده و ذات
مبارک بر بالای آن غدار حصار مجلس از موافق و مخالف که مشاهده این صورت کردند بهم بر آمده از اطراف
دو اسپه شمشیرها حواله آن مدبر کردند از ازدحام خلایق و بهم بر آمدگی دوست نا آشنا مشعل گر شده از
غایت اضطراب و سراسیمگی حضرت اعلی و آن مدبر را از یکدیگر تمیز نمیکردند چه درع و خفتان آن بد نهاد
نیز در رنگ درع و خفتان اشرف بود و به جهت جرات شمشیر زدن نمیکردند و زمانی ممتد در هم آویخته
با یکدیگر تلاش مینمودند تا آنکه حضرت اعلی بزور بازوی مردانگی و نیروی اقبال خنجر از دست او برون
آوردند و بعضی از غلامان او را کشیده اندکی دورتر بردند و از این واقعه عظمی که بوقوع پیوست در آن
معرکه علامت روز رستخیز ظاهر گشته خلایق از بیم آنکه مبادا آسیبی بذات اقدس رسیده باشد در کمال
اضطراب افتادند راقم این قصه عبرت فزا در آن معرکه همراه حاضر بودم چنانکه از مشاهده آن حال
زمانی ممتد حالت مرده جان داشتم تا آنکه آواز جنبه آن حضرت بگوش رسیده خاطر حیرت زده از آن
قلق و اضطراب باز آمده فی الجمله تسکین یافت حضار آن انجمن چون ذات با سلامتی ذات اشرف که در
در ضمان امان ملک منان دیدند بعد از آن سجدات شکر الهی بجای آورده ارباب اخلاص حیات تازه یافتند
و آن حضرت اصلا از این حرکت متاثر نشده و کم حوصلهای سبک ظرف بزم حضور را که آغاز بی‌پایانی بوده
تسلی بخش گشته بهمان قاعده جرعه نشاط آشامیده و به شغلی که داشتند مشغول شدند از تیز حرکت
ناهنجار آن بدکردار آتش غیرت فدویان جان نثار شعله زده زنگ خس حیات آن گرفتار را
محترق گردانید مجملا تا قریب به نصف شب در همانجا به شغل مذکور پرداخته چون حقیقت حال چپال معلوم
نبود که بعد از مغلوبیت لشکر چه خیال داشته باشد الله ویردی خان و امرای عظام را حکم شد که در همانجا
اقامت نموده لوازم پاس مرعی دارند که روز دیگر بر کیفیت احوال چپال اطلاع یافته بدانچه مقتضی صلاح
دین و دولت باشد بتوفیق الهی بعمل آید و حضرت بفیروزی و اقبال سوار دولت گشته باردوی همایون که
یک فرسخ بود توجه فرمودند و در دولتخانه مبارک نزول اجلال فرمودند و در آن شب بر رقیع جهان مطاع
به اسم پیر بوداق خان حاکم تبریز در قلم آمده صورت واقعه را که بفیروزی اقبال ظهور آمده بود اعلام
نموده مقرر شد که با قشون خود و جمعی که به محافظت قلعه مامور بودند خاطر از استحکام قلعه جمع کرده از
طرف شهر متوجه شوند که ان شاء الله تعالی بعد از تحقیق ضعف و قوت سردار بدانچه مقتضای وقت و صلاح

دولت باشد بظهور آید **ذکر فرار نمودن چپال اغلی و بیان احوال بقیة السیف رومیان و ظفر**
یافتن عساکر حضرت نشان بآن جماعه کلک سخن پرداز شیرین مقال بقیه احوال چپال و اتباع او را بدین
منوال بر صحیفه مقال می‌نگارد که بعد از وقوع محاربه مذکور صبح روز دیگر که چهارشنبه بیست و پنجم شهر جمادی
الثانی بود از دولتخانه مبارک سوار دولت شده به تیز روک و آیین معز الملیل آراسته سایه وصول
به نزدیکگاه اعدا انداختند و سردار از مکانی که اقامت داشت حرکت نکرده بود و بمسامع جلال رسید که
خان پولاد اغلی رومی که سردار عساکر حلب و آن حدود است با پنجاه نفر از جنود روم به مقاتلت می‌آمده
که بسردار ملحق گردد و بقصبه طسوج رسیده چون بعضی از سپاهیان کوتاه اندیش نواب شکست رومیان
رضوان مقام کثرت لشکر و حشر سرداران روم و انبوهی مردم مجهول که معرفت رومیان طلبکار کرده
و خزینه بار محمول آن مشاهده نموده بودند سخنان سپاه لاغر که حزم آن که از عیب و هم دلی خبر دار ابا
خرد اندیشی اظهار مینمودند حضرت اعلی از کمال دوراندیشی و غایت حزم و احتیاط که جزو اعظم
جهانداری و سپهسالاری است در دفع این سردار و حکم عرابه و توپ و تفنگ تامل پاره
نموده تعجیل در آن امر صواب نشمردند چه عقلا در امور خطیره تامل و تعمق را مناسب در کارهای عظیم
و مطالب کلیه مخصوص امور حرب و قتال که مفاسده عظیمه بر آن مترتب و از طرفین خون بسیار ریخته میگردد
و محل اشتباه دانسته‌اند **بیت** اگر خواهی نگردد کار تعطیل ❊ مکن در کارها بسیار تعجیل ❊ تامل در همه
کار است محمود ❊ زیانت در تامل میشود سود ❊ کلام مشهور **الصبر مفتاح الفرج** مؤید این معنی است
اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که فوجی از افواج قاهره را به سر خان پولاد اغلی فرستاده
بعد از آنکه خاطر از او جمع کرده بقطع مهم سردار بپردازند در خلال این حال یکی از اکراد و مردم میر
شرف حاکم جزیره را که از کثرت عشایر از سایر میران قبایل اکراد جزیره ممتاز و تابع پادشاه روم است و در
این سفر با جنود جزیره در رفاقت چپال بود و در حین محاربه نزد او توقف نموده خود بجنگ نیامده بود گرفته
بنظر اشرف درآوردند چون میر شرف مزبور چند سال بود که با ملازمان آستان شاهی طرح آشنائی
انداخته اظهار خلوص عقیدت و صفای طویت مینمود حضرت اعلی آن شخص را آزاد فرموده مصحوب
او دو کلمه به میر شرف نوشتند که تا غایت بجهت بعد مسافت میانه جنود قزلباش و اکراد جزیره سابقه
نبوده و خونها که مانع شدت عداوت حیات شده فیما بین مرتجه نشده و چون پرتو اخلاص او بر جبهه ضمیر انور
تافته هر کس از مردم او در این حرب بدست در آمده زنده نگاه داشته حکم قتل نفرموده ایم اگر تواند
خود را به ابراء الامر موکب عالی رساند والا از هر کجا که بوده باشد جزیره پیش گیرد که از عساکر منصوره

آسیبی باد و مردم او نرسیده و آن شخص را بقراولان سپاه منصور سپردند که بسلامت باردوی سردار
رسانند و میر شرف بعد از مطالعه آن منشور مطابق الحیل باکرده و اکراد جزیره و آن حدود از صحبت
سپاه سردار رمیده شده و قطع نظر از احمال و اثقال کرده جزیره و سپاهی از کنار دریا بهتار او فرار پیش گرفته
اما احوال سردار آنچه از تقریر جمعی که ناشان سر آن سپاه و شرف یافته معروض گردید آن شب با صنادید
و علال کمند رهینه و علی الصباح طایفه بیگوری و جمعی از هر طبقه لشکر را که در اردو در سرا مانده بودند
داده باستحکام خوابه و حدمات توپخانه و ضبط میمنه و میسره مامور کرده و قلیچی ان اردو را که رو بمیان
از آب اغلاق کوهیه نوبه که وکت آقایان داده تا وقت ظهر مشغول و بزنگ سپاه هیانه و تقریرات که
مایه فریب اوساط الناس باشد پرداخته بعد از ظهر فرار نمودن میر شرف و تفرق اکراد جزیره و اضطرار او بر همه
کس ظاهر گشت و از غایت سراسیمگی منیابیست که چه گفته جبران کار خود ماند و هر ساعت فکری
غلط اندیشه میکرد و در این اثنا خبر باو رسید که جان اولاد اعلی با سپاه حلب در روز جنگ رسیده بوده
آخر روز بعد به لشکر شکسته باو رسیده همان ساعت جل کوفه طریق امن و سلامت اختیار نموده
و آن رفت از این خبر قلق و اضطراب مردم زیاده شده و اهم عظیم بر اقاصی و ادانی دو به پیش
پرده از روی کار برداشته شده و دراوفرار گشاده یافته هر کس بهانه از معسکر جدا شده و فوج فوج
گروه گروه میرفتند سردار بالضروره ترک ترتیب و بزنگ سپاه بهانه کرده با خواص و اعیان لشکر
و قاصی و معنی مشورت نموده رای همگی بر فرار قرار یافت که ظلمت شب را پرده کار خود ساخته خود را از
غرقاب بلا بساحل نجات رسانند تا آخر روز نصب اندیشه و بیم گذرانیده و هنگام غروب راه فرار پیش
گرفت علامت روز پنجشنبه در میانه معسکر پدید آمد فوج فوج قطع تعلق از متملکات خود کرده و عیبه
برفاقت سردار نشده و در طی وادی فرار بر یکدیگر سبقت میجستند و در راستا با معهای شهد باران کلا
سنگ و سمت و صنوح دارد که چون دشمن را رفت ار چوبه آن را مسدود کرد داشتن آیین فتوت
و لایق پادشاهان صاحب مروت نیست ملکه حافظت نگردن اصلاح دولت اولی است بیت
دشمن را چاره و چو به عیش • مشو مغ چاره و چو بیان رکیب • محملا آخر کار روز که تصمیم عزیمت روبمیان
سمت ظهور یافت حضرت علیقلی خان را بجهت تحقیق احوال فرستاد و نذکر بر کمال احوال اطلاع یافته
عرض نماید مشارالیه بر برای فرستادن کشته قیمت غروب و هنگام ازدحام مشاغل بحوالی اردوی
رومیان رسیده روش شد که در آن اردو بجز چهار دو با رمانده و باسی از شب گذشته بود که سعیدی از جانب
علیقلی خان رسیده و از فرار سردار خبر دار کرد چون آداب و قاعده سلاطین نبوده و نیست که در

بقیه تعاقب دشمن نماینده حضرت اعلی تجویز تعاقب در آن شب ننموده نفر بوده اما جمعی مردم فرستاد
داد و بامن و نباش بطمع افتاده غنیمت سرد پی ایشان نهادند الاغان و شتران بار دار که بعضی تر و مالکان
قطع تعلق نموده همراه برده بودند میگرفتند و هر کس میرسید تعقیب میبرد و چند از علامات ادبار
که با طایفه روی آورده بود یکی آن بود که از ایشان که ترتیب پانصد نفر بودند شب راه گم کرده صبح نیابانات
قصبه طسوج درآمده اند شخصی از مردم آنجا را بدست آورده بزر فریفته اند که راه نمای کرده طریق سلامت در آن
پیرون شد بایشان نماید آن شخص از خلاص و نجمتی این دو ده مان گم گشتگان وادی سلامت تا براه
ملامت کشته بمیان میدان قصبه طسوج آورده و طسوجیان را خبر دار ساخته با هجوم آورده دروازه برو
گرفته شروع در گرفتن و کشتن ایشان نمودند و میان را بنوعی دست از کار مانده بوده که کمتر
رعیت بی یراق بضرب چوب و مطراق سه چهار رومی یراق دار را پیش انداخته اسلحه و یراق از ایشان
گرفته بقتل میرسانید القصه آن سرگشتگان بادیه حیرت و سرگردانی بالتمام معروض تیغ انتقام
طسوجیان شدند و ما معرف ایشان نصیب آنجماعت شده و نا سلاسل و الساق اکراد نیز بار و صید
شیوه عمل نموده اکراد سر جا تاشان تنگ نشده از خوف و جان ستان تنگ دشت شد مجملا نصف شب بر عموم
سپاه ظاهر شد که سردار فرار نموده به جهت نهب و غارت اموال و اسباب روی بجانب اردو
آورده و تا صبح کرده از آن اردو بر آورده جمعی کثیر که بیشتر از دیگران رفته بودند نقل نمودند
که خیام و سراپرده و صنادیق چیده و شتران در برابر چهارخوابانیده و در اکثر اعاظم بلده هم بجا عده معروف
گشته بود چنان معلوم میشد که جمعی که در جنگ مشغول و گرفتار گردیده اند آیا از جنگ گاه فرار نموده
چیز ایشان مصاحب مانده دیگری که بر دو سپاه خود در مانده بود و پروای دست درازی بانها نکرده
و جمعی که بجنگ نرفته در خانه خود بوده اند آنچه از نقود و نفایس اموال بوده اند همراه برده و سایر
اموال و اثقال بر جا گذاشته اند پری سلطان قرافلر در اول شام داخل اردوی سپهدار شده
نقل مینمود که میان خرگاه خاصه سردار در آمدم پاره رز مسکوک سرخ و سفید ریخته بود و انگشتر او در کنار
مسند افتاده همشیره رصیعی برسم قاعده منفرد که در پهلوی امرا میگذارند نهاده بود و بجز آنها او در آن
خیمه بزرگ طولانی بود صنادیق بود در آن چند صندوق پوستهای محمل و زربفت بر روی صنادیق
گسترده و اکثر مقفل بوده یکدو صندوق را گشودم از اسباب و اقمشه مملو بود چون یکنفر زیاده همراه نبود
یکنفر از شتر از شتر خان او آورده چهار دو صندوق بی آنکه بالای الصندوق مطلع گردم بار کرده بشتر
مزبور آوردم بعد از بیرون آمدن او از اطراف و جوانب داخل اردو شده نهب و غارت اموال و اسباب

منبرداخته شد شخصی نشان سرداری چغال اعلی را که منشان روم به هیچ چه مناسب و آیات و احادیث
توشیح طلاء و لاجورد تزیین داده بودند بدست آورده بنظر اشرف رسانید چون احکام و انشاء
که مایه افتخار سلسله ایشان است در صندوقچهای مخصوص جا شده از اینجا قیاس عنوان کرد که چه مایه
مضطرب و سراسیمه رفته اند که پروای برداشتن آن نکرده اند ماحصل کلام آنکه اموال و اسباب لا تعد و لا
تحصی که در آن اردو بود تمامی بتاراج حادثات رفته بدست مردم قزلباش درآمد که کسی اطلاعی
از آن نیافت بعضی از خواص ملازمان که غنیمت خود را بنظر اشرف درآورده دیده همت بر آن نگماشته
بعیان کس عطا شده بود و منبری سلطان قرافشار آورده خود را بعرض عرض درآورده به پیشگاه
مرحمت شد برخوردار بیک احمس توپچی باشی بضبط توپخانه مامور گشته ترپ به یکصد عدد توپ و جهر
بزرگ و کوچک و اقسام ادوات بضبط درآمد بعد از وقوع این وقایع آنحضرت بجانب تبریز رفته موکب ظفر
آسایش بطرف سلماس در حرکت آمد مصطفی بیک محمودی که در قلعه ماکو متحصن شده دم از عصیان
میزد در اینوقت شمشیر بگردن انداخته بپایه سریر اعلی آمده و عفو پادشاهانه شامل حال او گشته به
شرف پای بوس مشرف شد و زنیل بیک محمودی و قوم سلیمان بیک حاکم خوشاب که با او معاند بود در این
سیاه به مرحمت شاهی آورده نوازش یافت و الکای خوشاب باسم او رقم التفات پذیرفت امیرخان
جولاق بهادر دست که تربیت یافته نواب کامیاب همایون شاهی ظل الهی بود از الکای رومی آمده به
شرف بساطبوسی مشرف گشته به تقصیر ملازمت که در این حرکت موکب همایون شده بود معذرت
سیاهی به زانقا نموده بفاز بالف مقوب سابر و حتی صمعشان اگر در معرض قبول افتاده ذکریا خان چگنی
رسولان معتمدان بجهت تهنیت فتح و تجدید قواعد اخلاص تعیین نموده عریضه نوشته حضرت اعلی
به نوشته ایشان را خطاب فرموده که وقتی نقد ارادت و اخلاص و از بوته کیده و خلاص تمام
عیار بیرون می آید که بملاحظه وانه بیهای زمینه ارانه آمده سعادت ملازمت دریابد مشارالیه
ازین خطاب عتاب آمیز اندیشه نموده جز آمدن چاره نیافت و در کمال وحشت و بیم احرام ملازمت
بسته روانه سلماس شد چون مدت اقامت سلماس هشت روز کشیده و مهام ضروری انجام یافته بود و اردو
کرده سرما هجوم آورده عزیمت جانب دارالسلطنه تبریز فرمودند امرای عظام را حکم شد که استقبال
ذکریا خان کرده او را باعزاز و احترام به تبریز آورند امرا حسب الفرموده عمل نموده ذکریا خان در دولتخانه
مبارکه تبریز سعادت آستان بوس دریافته بشرف مجالست مجلس بهشت آیین مشرف و معزز
گردیده و پیشکش گذرانیده بتعظیمات شاهانه سعادت افتخار یافت چند روز حریف بزم خاص و جلیس

محفل قرب اختصاص بوده بعطایای ارجمند از خلع فاخره و کمر خنجر و کمر شمشیر طلا مرصع بمروارید
و اسب تازی نژاد خاصه با زین و لگام مرصع و اقمشه و اجناس و صراحی و پیاله طلا و امثال ذلک
سرافراز گشته رخصت انصراف یافت حسن علی بیک برادرزاده او نیز که حاکم الباق بود به سیور
غال و خلع گرانمایه نوازش یافته منقضی المرام روانه جا و مقام خود گردید اما احوال سپهدار بعد از فرار
بابس مهابانی و اضطرار که بجز ربوست با معدودی خود را بمحیط وان رسانیده و در آنجا پس
صحبت آوازه ورود موکب حضرت قرین شاهی که بجانب سلماس نهضت نموده بود مجال توقف
و آرام نیافته راه دیگر پیش گرفته در اثنای طریق به پیرخان بولادر رسیده روزی در مکام کلام
و گفتگو او را به تقصیر در آمدن مورد عتاب و خطاب گردانیده و جمعی باشاره سردار از کمین عدم
بیرون جسته بهادم تعمیش پرداختند و سر او را چون پیمانه سپاه و حلب که اکثر کوتوالی بی نام و نسب بوده
انداخته شد بفرنگی بیان آن کرده و افتاده راه حلب پیش گرفتند و جمعی بسر او و پسر جمعیت نموده جلالی
شرح احوال او در ذکر طبقات جلالیان مرقوم کلک بیان میگردد و سردار به دیار بکر رسیده
حقایق حال بدرگاه خواندگار عرض نموده در همان چند روز بیماری عزم دار البقا گرفته حیاتش منسوخ
گشته راه سفر آخرت پیش گرفت ° رفت تا عالم دگر گیرد **ذکر فرستادن جهانگیر خان و محمد سلیم**
سلطان اوزبک با یار محمد میرزا از جهه و نخجوان بجانب خراسان و شمه از وقایع سالها که احوال ایشان
پیش مرقوم قلم صواب اندیش گردیده که جهانگیر خان ولد سید محمد سلطان و محمد سلیم سلطان
ولد پیر محمد خان اوزبک باتفاق یار محمد میرزا که دیوان بیگی و عمده الامرا و صاحب اختیار بلخ
بود و شاه خواجه و شیر افکن میرزا و عرب اتالیق در عهد باقی خان منهزم گشته التجا به آستانه
اقبال شاهی و ساحت گیتی ساحت جاه و جلال شاهنشاهی آورده در بارس ئیل عشر و الف سفر
خیز شرح سعادت داعد ایشان اتفاق افتاده چون اراده ازلی متعلق بآن نشده بود در آن وقت
به سببی که در محل خود ثبت تحریر یافته مطلب سلاطین زادها بحصول نپیوست و در این سفر در ملازمت
موکب اقبال بوده در اینوقت یار محمد صلاح دید که در ملازمت سلاطین زادها روانه خراسان گشته
بعضی قلاع و محال غرجستان که محل مضبوطست و حصون و قلاع محکم متین دارد متصرف گشته
مامن خود سازند و در آن دیار شورش افکنده طوایف اوزبکیه را بجانب خود دعوت نمایند اگر جمعیت
لشکر به وفق دلخواه صورت بندد فرصت جوی بوده همت به تسخیر بلخ گمارند و چون حضرت اعلی را
در باب تسخیر ممالک موروث آرزو با بجان در سر شاغل کلیه روی داده مطالب عالیه پیش نهاد

همت والا بود و میخواستند که در این هنگام عساکر ظفر شعار مشغول مهام این دیار شده در پی صدد خراسان
فتنه و آشوب افتد بتجویز اهم مقدمات نمیگذرند و حواله بوقت دیگر میفرمودند که ان شاء الله تعالی چون
بتوفیق آسمانی و نیروی اقبال از انتظام مهام آذربایجان و شیروان فراغی حاصل آید و نهضت موکب
همایون بجانب خراسان اتفاق افتد این عزیمت با مصار رسد یار محمد میرزا معروض داشت که تا
بهتر از این فرصتی بدست نمی آید که باقی خان ازبیان رفته و ولی محمد خان برادرش هنوز انتظامی نیافته
و اوزبکان ما وراء النهر مشاغل عظیمه روی نموده و معلوم نیست که بضبط و ربط بلخ و محال اینطرف آب توانند
پرداخت و درین وقت آن ولایت بآسانی بدست می آید و این اراده تاخیری نپذیرد چون در عالم حساب
دانی و معامله فهمی این گذارش فی الجمله رای بجای داشت و دور نمینمود و یار محمد میرزای که صاحب
وقوف تمام آن ملک بود این رای را صائب شمرده در رفتن مبالغه مینمود حضرت اعلی شاهی ظل الهی
رضا جوی گشته سلاطین زادها و اتباع ایشان را بخلاع گرانمایه و انعامات و بسیاری از امرای
خراسان عزیمت و دریافت که اعزاز و احترام سلاطین زادها بجای می آورده خدمات لایقه بتقدیم رسانند
و آنچه از املاک و قلاع غرجستان در تصرف طایفه جمشیدی و غیره و منسوبان این درگاه است تفویض
ایشان داده کومک و مدد بقدر احتیاج سپاه انجام نموده روانه آن ولایت گردانیده و سلاطین
زادها در کنار آب ارس حوالی نخچوان مشمول نوازش و احسان از ایشان جدا شده خوشدل
و شادمان روانه شدند از زمره رفقای معتبر ایشان شاه خواجه که سیدی عظیم القدر معتقد علیه آن طبقه بود
از رکاب همایون تخلف کرده توقف اختیار نمود یار محمد میرزا نیز بجهت آنکه در درگاه معلی معتمدی
که باعث سرانجام مهمات و محرک معاونت و امداد ایشان بوده باشد داشته باشند رضا بتوقف
او داده هنوز ایشان در دار السلطنه قزوین بودند که قضیه جنگ سردار و عسکر روم و وقوع شکست
حضرت اعلی ظفر و نصرت یافته و آوازه فتح و فیروزی بخراسان رسید و یار محمد میرزا و رفقا
و مخدرات خود را در قزوین گذاشته عزیمت خراسان نمودند و حسین خان چندگاه ایشان را در دار
السلطنه هرات نگاه داشته ما یحتاج بر وجه لایق سرانجام مینمود و در اوایل سال یونت ئیل اربع و عشر الف
که رایات فیروزی آیات عز و جلال متوجه تسخیر قراباغ گشته بمحاصره قلعه گنجه مشغول بودند حسین
خان فوجی از جنود جلال متوجه تسخیر قراباغ گشته بمحاصره قلعه گنجه مشغول بودند حسین خان فوجی از جنود
قزلباش حضور ملازمان خطایه جلیله شاملو همراه سلاطین زادها کرده روانه ولایت غرجستان کرده ایشان
همین معاونت و امداد منسوبان این خاندان آن ولایت را بحیطه تصرف درآورده معظم قلاع غرجستان

بدست ایشان درآمده و تاجی کلانان و کلانتران آمده و جهانگیر خان را دیدند و اکثر قلعه داران و سپاه آن
هزاره جات و صحه جات و قبایل آنجا پای در دایره متابعتش نهادند و روز بروز جمعیت لشکر و حشم زیاده
میشد تا آنکه توجه بجانب بلخ در ضمیر یار محمد میرزا رسوخ یافته عزیمت آن صوب نمود شرح آن سرگذشت
در قضایای سال آینده و از مساعدت بخت ناموافق است که عنقریب نگاشته کلک وقایع نگار گردد

ذکر نهضت موکب همایون بعزم تسخیر قراباغ از راه اردبیل و فتح گنجه بعون عنایت الهی

چون خاطر خطیر اشرف اعلی از امور مرو و سرحد تبریز و کردستان فراغت یافت و امرای اکراد و طوایف
قدم در دایره متابعت این خاندان ولایت نشان نهادند خاقان جمشید نشان سوز و دست نواز امرای اکراد را
بانعامات و ادرار و خلاع فاخره و تواجیه همگی را مشمول رخصت انصراف ارزانی داشته هر یک بمحل حکومت
خود باز گشتند اگرچه سفر و یساق بامتداد کشیده و جنود عنایت الهی فتحی چنین روی داده بود و خاطر از جهت
اصلاح حال سپاه و توجه جانب عراق و اوطان میل و رغبت تمام داشت اما هیچ یک از امرا و خاصان
درگاه و ارباب اجرات اظهار تمنیه عاید نمود و رای عالم آرای اشرف متوجه جانب قراباغ و فتح قلاع گنجه و شیروان
مصمم گشته نقوش این عزیمت بنوعی در صفحه ضمیر حضرت جهانگیر نقش بسته بود که تغییر دادن
محال مینمود و در اوایل تحویل حوت که بسبب شدت هوا در نهایت برودت و سرما بود و کوه و هامون از سردی
پوستین سنجاب قاقم برف در خود پوشیده و کلاه سنجابی ابر بر سر داشتند و از همه تیغ بند نیمهای بست و بسته
ستوران در وقت راه حاجز آمده و در خاطر هیچکس قرار نمیگرفت که درچنین وقتی که طبایع خلایق بشعله آتش و اوراق
کرسی قشلاق اند سفر و یساق احتمال وقوع داشته باشد حضرت اعلی از دار السلطنه تبریز عنان عزیمت
بدان صوب در حرکت آورده امرای نامدار الله وردی خان رخصت فارس یافت که در زمستان بحکم
لشکر کرده در اول بهار با قشون آراسته متوجه یساق گردیده بمعسکر ظفر قرین پیوندند و لشکریان امرای
خراسان که در موکب همایون بودند رخصت شده روانه آن صوب شدند و بعضی از عساکر حضرت و جامه کرانه
امتداد سفر چیاول شده بودند با بصره ورود رخصت یافته بمنازل و اوطان رفتند که در این زمستان
انجام سفر و یراق یساق پرداخته در اول بهار رخصت اثر بموکب جهانگشا پیوندند حسن خان استاجلو
حاکم همدان که بجهت ضبط سنقر طرف بغداد رفته بود درین وقت طلب فرموده داد حسب الامر الاعلی
با قشون آراسته متوجه گشته در کل منازل و مراحل با برف دست و گریبان و ستوران از ناهمواری میانه
یخ بسته و شاهان و جیران خود را با آبستان اقبال آشیان رسانیدند تا محل موکب همایون نزول
مبارک الارض اردبیل رسیده بشرف طواف مرقد منوره و تربت حضرت سلطان الاولیاء برهان الاصفیا

ومشایخ عظام صفویه استسعاد یافته از ارواح مقدسه اجداد کرام رضوان الله علیهم استمداد همت نمودند
در اوایل ماه مبارک رمضان متوجه گلخوران که مدفن حضرت سلطان جبرئیل قدس سره است شدند
و چند روز در آن موضع متبرک بجهة انجام مهام ضروریه توقف واقع شد از سوانح آن ایام آنکه چون بمسامع
جلال رسیده بود که در بلاد خراسان از حکام و عمال جزو نسبت بجزو وزیر و پستان رعایا دقی و حیف
و میل واقع میشود رای معدلت اشتمال اقتضای آن کرد که یکی از کاردانان بساط قرب و پیران صواب اندیش
را بر جلیل القدر وزارت کل مملکت خراسان کرده منصوب که در کمال اقتدار بضبط امور آن ولایت
قیام نموده در رفع زیادتی و حیف و میل برایا و وزیر و پستان مساعی جمله بظهور آورده در قواعد اعتبار بایستم خواجه
محمد شفیع وزیر کل را که از فرزندان وزرا بمزید قرب و منزلت ممتاز و خطاب میرزای عالیجاهی داشت
امتیاز و مهان منصب عالی سرفراز و سربلند گردیده علاوه مناصب سابق گشت و یکدو جز کل مهمات
ولایت و عزل و نصب عمال و وکلا شرایان برای و روحیت او مفوض گردیده پایه قدر و منزلت او بین
الاقران باوج اعلا رسید و چون درین سال در حدود آذربایجان کم محصولی واقع بود و در قشر ایام
بجهت تاخت و تاراج احوال رعایا اختلال پذیرفته زراعتی نشده بود و غله بسیار کم بود علیا حضرت
متعلق بشکر حکم قضا نفاذ یافت که دیوانیان موازی بیست هزار خروار غله از محال آبادان قریب
رقم نمایند که رعایا بالاغ خود حمل نموده باردوی معلی آورده بکسیه من مبلغ پنجهزار دینار شاهی عباسی
تعب کرسهنوره هیچ مایه و در ثانی الحال بجهت بعد مسافت منفعت رعایا منظور داشته بکسیه من
مبلغ یکتومان عراقی قرار یافت و محصلان تعین یافته متوجه سرانجام این خدمت شدند بعد از آن از
نهضت بجانب اردبیل کوچ واقع شد در کنار رود ارس منازل خلف بیک سفره‌چی واقع و در آنجا
نزول اجلال فرموده بجهت روزه داشتن در آنجا چند روز اقامت نموده ماه صیام را باتمام
رسانیدند و در آن منزل منشور عاطفت بجهت رفع حجت روز قیام بکافه ارواح مستحفظان قلعه ایروان
مشتمل بر نصایح پادشاهانه ارسال نموده پاشا و قاضی و مفتی و اعیان سپاه اعلام کردند که ممالک
آذربایجان و شیروان ملک موروث دودمان ما است که در میان بعد از ارتحال شاه
جنت مکان کم فرصتی نموده نقض عهد و ایمن سابقه روا داشته به تغلب متصرف شده بودند اکنون
والاهمت بانتزاع آن مصروف و معطوف داشته بهیچ وجه دست از دامن مقصود باز نمیداریم
و تا غایت بهر طرف توجه فرموده ایم کامیاب مطلب گشته بفتح و ظفر اختصاص یافته‌ایم و چنانچه اعلی گریزد
جانب سلطان روم سردار شده با لشکر موفور بدین دیار آمد چنانچه مسموع همگنان شده باشد

جنود چیچی انهزام یافته و درین سال از هیچ طرف مددی متصور نیست که بشما رسد در این صورت ترک
مخالفت و قلعه داری کردن شرعاً و عقلاً بر شما لازم است طریق آنکه عاقبت اندیشی و تامل عاقبت
در کار خود کرده خود را مهلکه نیندازند و هر کس را تعلقی در این دیار بوده باشد و اراده توقف داشته
باشد از روی اطمینان خاطر بدرگاه جهان پناه شتابد که مراحم خسروانه بانجاح مطلب او مبذول است
و هر کدام اراده رفتن داشته باشند با اموال و اهل و عیال سالماً غانماً روانه دیار خود گردند که از عساکر منصوره
مطلقا مضرت و آسیبی به ایشان نرسد و اگر نصیحت سودمند ما را قبول ننموده قلعه بروی ما بسته
و توپ و تفنگ معسکر ظفر قرین اندازند بعد از ارتکاب جنگ و جدال و اظهار عناد و اصرار لجاج توقع ترحم
داشته امان که حکم اعلان امان نداشته باشند در این صورت هرگونه مضرت و آسیبی از لشکر ظفر اثر
بمحصوران قلعه رسد و بال ایشان آن را گردن خواهد بود و بعد از ارسال این منشور سعادت
آیات ... سپس عبور نموده ملاحظه آنکه شاید مردم قلعه از خواب غفلت بیدار گشته طریق امن و سلامت
اختیار نمایند تا آهستگی کوچ فرموده ... مسافت میفرمودند اما آن ... کرده
و بخت برگشتگان کینه خود را از جهالت و غرور دامن گیر گشته نصایح پادشاهانه را در نیافته
که آوازه کوس کرکشان روزگار رسیده بود نشنیده انگاشته در پای قلعه ... و ابواب مخالفت
و دعا بروی روزگار محصوران گشوده و سرانجام اسباب تحصن و قلعه داری پرداخته و اصلا موعظه و نصیحت
در آن قوم سودمند نیفتاد تا آنکه ساعت ... لجاج و عناد گرفتار آمده رسید بایشان آنچه رسید چنانچه ان شاء الله
کلام آینده بوضوح می‌پیوندد و از سوانح آخر این سال که در اثنای طریق قراباغ بظهور پیوست عرض
ایالت گرجستان کاخت است به طهمورث میرزا الکسندر خان شرح واقعه آنکه چون گرگین ... محل
موکب شاهی گردیده از ... عظمای گرجی که با کستندیل خان خلاف ورزیده در دفع او سعی کرده بودند
بدرگاه عالم پناه آمده اظهار اطاعت و انقیاد او در پادشاهی و رشته‌های عفو تقصیرات کرده
التماس نمودند که طهمورث ابن داودخان ابن الکسندر خان را که در خدمت اشرف بود به حکومت آن ولایت
نصب فرمایند که بتدارک مافات دامن در میان زده به خدمتی مامور گردند عن صمیم القلب
طهمورث خان عنان اقدام مناسب عاطفت شاهانه شامل حال گرجیان گشته ملتمس ایشان درجه قبول
یافت و متقبل آن شدند که دو میرزا الکسندر خان را که تا غایت در گرجستان دست آویز ایشان بوده‌اند
عالم پناه آورند که صدق اخلاص ایشان بر ضمیر انور ظاهر گشته بیکبارگی رقم عفو بر زلات ایشان
کشیده شود و بعد از آوردن پسران که طهمورث خان در مرافقت ایشان روانه گرجستان گردد حضرت

بجهت اطمینان قلب کرجیان ساعت سعد اختیار فرموده امرای نامدار و ارکان دولت قاهره را حاضر
فرموده در مجلس بهشت آیین جشنی ملوکانه آراسته شد و طهمورث را پاپوس بالت کرجیان فرموده بلعت
ارجمند خانی سرافرازی یافت قاعده و قانون کرجیان آنست که هرگاه یکی از سلاطین زادهای آن
دودمان بر مسند سلطنت ملک موروث جلوس نماید یکی از رهبانان که بعرف نصاری مرشد آن قوم
باشد با معتبران و سفیدریشان گرجی اتفاق نموده قالیچه زر انداخته و در کپرزده او را بر بالای آن قالیچه
می نشانند و هر کدام طبقی زر مسکوک و سفید به دست گرفته در حینی که آن سلاطین زادها پای بر بالای قالیچه
می نهند ایشان طبقهای زر نثار روانه پای او رنجانیده و هیچ از درانورده کاسه سفید هم به یکان یکان
اهل مجلس کاسه سفید به جلو کرجیان قالیچه سلطنت بقاعده و قانون آن سلسله جنت او گسترده طهمورث
خان بامر داشته روحسن و کامکار کامران بر آن قالیچه برآمد کرجیان طبقهای زر به دست گرفته نثار
داشتند و حضرت اعلی بعد از اطلاع بقاعده و آداب مذکور از شمول عاطفت و از فرط التفات امر فرمود
که اول از جانب اشرف نثار روانه شود و بعد از آنکه حضرت اعلی طبق زر و جواهر آورده نثار کرد
امرا و حضار محفل ایم زمین نیز موافقت نموده هر یک علی قدر مراتبهم به لوازم نثار قیام و اقدام
نمودند عطای گرجی نیز نمود امرا و جمع نثار کرده بقانون معمول کاسه داده کاسه گرفتند و آرزوی
جهت منبسط خاطر و انبساط ضمیر بساط اشرف گسترده با آطاقیه کرسه و کمتن و صحبت ایشان لی از عراق
نمود و عشرت پرداختند و همگی اقوام منعقدات شاهانه و خلع فاخره خسروانه سرافراز گشته رخصت انصراف
یافتند و بعد از رفتن کرجیان کج واقع شده و در اول تحویل حوت ظاهر بلده گنجه حوالی ترتیب فرموده
شیخ نظامی قدس سره منجم سرادقات جاه و جلال گردید برخوردار بیک اسپتی توپچی باشی را امر فرمود
که قالب توپها که در سر کنتا ترتیب یافته بود آورده شروع در ریختن نماید و فوجهای بیک
و بعضی از امرا و اعیان را حکم شد که حفظ اطراف و جوانب قلعه کرده و محل اقامت اردوی معلی و
سپه تعین نماید و تحت بجهت آنکه راه آمد شد قلعگیان از قلعه مسدود گردد در برابر دروازه حصار
ترتیب داده و علیجان موافق و قنبر بیک سلحدار باشی با جمعی از غلامان و تفنگچیان بحراست او مامور
گشتند و چند روزی بجهت آوردن قالب توپها و سرانجام اسباب قلعهگیری در همان محل توقف واقع
شده سال بآخر رسید دیگر باره کوکب حشمت و روز عالم افروز گشت **ذکر فوت شدن اکبر شاه و فرمان**
فرمایی ممالک هندوستان و قرار گرفتن شاه سلیم بر سریر سلطنت شرح واقعه آنکه در این سال پادشاه عالیجاه و فرمانفرمای
ممالک فتح المسالک هندوستان در بلده آگره که مرکز دولت آن دودمان است مریض گشته پهلو بر بستر ناتوانی

نهاده و به مقتضای آیه کریمه **اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون** معالجات اطبا معتقد شده
و عالم فانی را وداع کرده به جهان جاودانی شتافت شاهزاده کامکار نامدار شهزاده سلیم فرزند اکبر
آن حضرت در همان ایام بعزم ملاقات از الهاباد به آگره آمده و هنوز در کنار آب اقامت داشت که ایلغار
بعضی دیگر از امرا و اعیان دولت بسلطنت سلطان خسرو ولد شاهزاده سلیم که در ریعان جوانی
و در خدمت جد بزرگوار معزز و گرامی بود اتفاق داشتند شیخ فرید بخشی که از امرای معتبر آن سلسله
و یکه و نفر دیگر از عظمای ارکان دولت پادشاهی مخالفت جمهور امرا و اعیان اختیار نموده تکیه
شاهزاده سلیم را لوازم کورنش و تقدیم رسانیدند و بر سایر امرا و ارکان دولت ظاهر شد که به وجود
ارشد اکبر پشت بهم پسرزاده خالی از اشکالی نیست ترک آن اراده نموده و از نکار کرده به سلطنت شاه سلیم
راضی شدند سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون حال بر این منوال مشاهده نمود از آگره فرار نموده به جانب
لاهور و پنجاب شتافت شاه سلیم بسرعت برق و باد از عقب پسر ایلغار نموده سلطان خسرو تا حدود
لاهور رفته جمعی از جنود و جهای و هزاره و افغان و راجپوت و غیرهم از هر طرف با او پیوسته تا قریب
هزار کس بر سر شاهزاده جمع شده بودند که طلیعه سپاه شاه سلیم قریب به منقلای آن سپاه داد و نمایان شد
شاهزاده و ساعجان او عطف عنان نموده از طرفین صف قتال آراسته گشت و فیما بین حربی در
غایت صعوبت بوقوع پیوست چون لشکر شاه سلیم فوج فوج متعاقب یکدیگر رسیدند ساعجان
شاهزاده از ستیزه و آویز عاجز آمده اکثر راه هزیمت پیمودند طایفه راجپوت لحظه ثبات قدم ورزیده
از آن طایفه بسیار بعدم شتافتند شاهزاده شکست فاحش یافته پشت به معرکه کرده فرار بر قرار اختیار
نموده در کنار آب لاهور هنگام عبور کشتی بانان در راه انداخته به قلیج خان حاکم لاهور خبر کرده قلیج خان
او را با رفق و ملایمت و معتقدات مطلبی ساخته نزد خود آورد و بعد از وصول موکب همایون فال
پادشاهی بنظر رسانید و شاه سلیم مظفر و منصور به آگره مراجعت نموده بر سریر سلطنت و فرمانروایی
قرار گرفت سید محمد کرونی متخلص به فانی در تاریخ این واقعه گفته **تاریخ فوت** شد ملک مکان بحر جود اکبر
شاه برفت و جلیل سوال کردم از دل که در صحیفه دهر روا بود که گنجم سال
فوت شد ترقیم جواب گفت برسم دعاگوی دلیر بجای اکبر شد پادشاه زاده سلیم تاریخ دیگر
خواجه شیب جوشقانی یافته در سلک نظم کشیده و یکی را بیت را بجهت استغراق بی آن کرده **تاریخ** شاه
اکبر جلال دولت و دین کز ره از قدر بر فلک خرگاه ماهی عمر بین او چو در گذشت نوبتش در که شاه
پناه شکل شاه پیش چون زنها رفت گشت تاریخ فوت اکبر شاه از نهاد مسموع شد که معنی

از قتل خسرو سلطان خسرو گرفتار شده بودند حکم بصلب ایشان صادر گشته همگی را بدار عبرت
آویختند شاه سلیم به پسر اعلام نمود که به پیاسگاه مصلوبان رفته آن رستگی لشکر خود را تفرج نماید
سلطان خسرو در جواب گفت که گنه کار من بودم و مستوجب صلب و سیاست منم مرا از دار عبرت می باید
آویخت آن جماعت را گناهی نبود التماس دارم که آن حضرت این بنده را که گناه از ربقه حیات و
انفعال خلاصی بخشند شاه سلیم بر او ترحم نموده از خونش درگذشت و به چشمانش میل کشیده آنکه بسیار
امرا و ارکان دولت چند که آزاده و سلطنت سلطان خسرو داشتند سلوک پسندیده کرده اصلاح در مقام
استقامت شده و شاهزاده را بعیطان حریم حرم سپرده در اینجا نگاه مید اشتند ظاهرا از میل کشیدن آن
قوی جبینه و شاهزاده رسیده و از دیدن عاری و عاطل نگشته هر چند تحریر این واقعه مناسبتی به وقایع
ایران و حالات ایرانیان که مقصود بالذات است ندارد اما چون وقایع عظمی بوده و آن سلسله را با اینجا
دودمان ولایت نشان طریقه آمد و شد و ارتباط قدیم هما نا زیاده از نسبت بخواهد بود و در اتمام صحیفه بوده
اغراض معترضان نخواهد شد **وقایع سال مختبال یونت ئیل ترکی مطابق نهصد و عشره و الف**
هجری سال سیوم جلوس همایون شاهنشاه و بیان فتح و تسخیر قندهار همایون فال و نیت جمیل
آغاز شد بهار ولکت عالیا برار از مقدم خسرو نوروز ره سبزی و فرخندگی داده ساحت عرصه جهان را
لطافت بهار چون روضه جنان طراوت تازه و یافت بخصیص ولایت دلگشای قراباغ که از لطافت هوا
همیشه بهار سرسبزی رنگارنگ آرایش در صیف و شتا یک قرار چنانچه سخنورانی شیخ نظامی قدس سره در
وصف نزاهت آن دلخرمی سرزمین گفته **بیت** خوشا ملک براع که اقصای وی * نه ازادی بهشتت بلی
گل تازه ای * تموزش گل کوهساری دهد * زمستانش نسیم بهاری دهد * همه ساله ریحان او
سبز شاخ * همیشه دروناز رحمت فراخ * سلطان سرافراز اقلیم چهارم باکوکبه جنود آسمانی پایه علم
آبادی برسند عزو شرف بهار یعنی نوبس آسا از شبستان بحت خانه حوت بیرون خرامیده و بحر بکانه حمل رفت
و نوروز فیروز در روز شنبه یازدهم شهر ذی قعده الحرام اتفاق افتاد و عالم پیر جوانی از سر گرفت بیت
جهان را طرب آغاز شد * باد صبا لخلخه پرداز شد * شاهد گل جلوه گری ساز کرد * بر همه خوبان جهان ناز کرد
بر معان نمی چون ابر نوبهار * جمله پر از وعده چو بخت جوان * اردوی گرامی در جنب مزار شیخ نظامی نزول
اجلال داشت در همان منزل بلوازم عید و نوروز و مراسم آن روز فیروز قیام نموده چند صباح
عشرت گستر ابسته و داد عیش و خرمی داده بعد از فراغ از جشن نوروزی متوجه امر قلعه گیری گشته
از آن یورت کوچ کرده در پای قلعه نزول نموده سپاه قسمت کرده طبقات لشکر هر کدام مورچل

خود دو آمده دور روز بروز عساکر فیروزی آثار نزدیک به منازل خود رفته بودند فوج فوج پیاده بر سر برج اعلی آمده
بامر محاصره و مقدمات مرجع عدا اقدام مینمودند و توپچیان تیز شروع در توپ ریختن کرده و اهل قلعه در لجاج
و عناد و اصرار نموده در مدافعه و قلعه داری کوشیده و توپ و تفنگ و بادلیچ بر دوی همایون
و آنچه کمال سعی بود در امر قلعه داری از ایشان بظهور می پیوست و بجهت آنکه فیما بین ایشان و لشکر ظفر
ابواب صلح بالکلیه مسدود ساخته روبه در جنگ و جدال ساعی باشند رستم سلطان سوکمن ذوالقدر را
که چنانچه سبق ذکر یافته دو سال بود در جنگ گرفتار گشته در قلعه محبوس بود در عین محاصره بقتل آورده
و یکی از سادات عظام عالی نصب ماز ندران که نسبت قرابت به سلسله میر بزرگ جد مادری شرف
داشت بر حسب تقدیرات آسمانی در بلده گنجه واقع گشته معزز و محترم میبود در روبه قلعه برده بود خود را
وقت از دو باره بخت برگشتگی آن سید عزیز بنگاه را بهمان نسبت مقتول ساختند چون حضرت مفتح
الابواب که گشاینده همت و کشاینده درهای بخت و سعادت است ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار ظفر
آثار همایون گشاده و مطالب سلطنت و جهانداری و مفاتیح عظمت و کامکاری نموده
تکمک کفایت و قبضه درایت اولیای دولت ارجمند و صنوبران سلطنت ابد پیوند داده اصلا
اثری بر سعی و اهتمام آن طایفه مرتب نگشت و عاقبت الامر بشامت لجاج و عناد گرفتار آمده بجزای
اعمال ناصواب رسیدند تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه عساکر بهرام انتقام که محاصره قیام
حسب الفرمان قضا جریان تا اتمام توپ سپهانداما حوالی خندق که محل توپ انداختن بود پیش برده
ترتیب دادند و تا قریب سه ماه مابین الجانبین آتش رزم و پیکار راشتعال داشت بگرفته روبه جلادت
بر سینه ذوالفقار خان بخته مردم او غافل بودند نقد روح سپرده ی نموده چند کس را ضایع کردند و یکبار
مرتبه دیگر به سینه حسن خان استاجلو بیرون آمده جنگها کردند اما کاری ساختند خایب و خاسر باز گردیدند
در ماه چهارم توپهای بزرگ ترتیب یافته بود در محل مناسب نصب نموده شروع در توپ انداختن کرده
تزلزل در چهار برج و باره انداختند و در خلال این حال الله وردی خان با لشکر فارس رسیده در
طرف شرقی منزل گزیده و از آنجا سپه پیش برده از اطراف و جوانب کار بر محصوران تنگ شد و بنا بر آن
جنود اقبال از نورچیان و علما مان و غیره ذلک نقبها از خندق کنده اینده بزیر برج و باره در رسانیدند
و از یکطرف قریب به پانصد ذرع دیوار اصل قلعه را خالی کرده چوبها و ستونها استوار نموده آتش در
آنها زدند ستونها سوخته سراسر دیوار انهدام پذیرفته رخنها به پیدا آمد دلیران هجوم آورده هر چند سعی نمودند
که دفع آن رخنها نمایند از آسیب گلوله تفنگ تفنگچیان فرصت آن نیافتند و نقبهای قلعه کوب تزلزل

کشته شد

و حصن حصین دولت ایشان بود احاطهٔ صفیر گلولهٔ آتش‌فشان و صدمه بپیام اجل میکشید و از دلیران
قلعه‌گشا اول فوجی از قورچیان عظام بر برجی از بروج قلعه مشهور به برج چهار طاق که از سایر
بروج محکمتر و اهتمام محصوران در حراست آن بیشتر بود هجوم آورده یورش کردند و محافظان گلولهٔ
تفنگ بر مثال تگرگ بر سر ریختند و قورچیان اصلا نیندیشیده بپای مردانگی بر روی کشیده ببالای برج دو
آغاز نهادند و رومیان آتش‌بازیها کرده قاروره‌های نفط و باروت بر سر قورچیان ریخته قریب پنجاه
شصت نفر از رومیان سوخته بود که امر یورش از رفق نشده و چند نفر را عدم شکسته مجملا
چند رومیه سپر ممانعت بر سر کشیده و در مدافعه کوشیده اثری بر آن مترتب نشده و از صباح تا عصر
منوال از جانبین جنگ و جدال در کار بود و هنگام عصر قورچیان هجوم آورده چند نفر پای بالا نهاده به
برج عروج نموده آن مکان رفیع را از دست رومیان گرفتند اگرچه این معنی موافق مزاج اشرف و آن
خاطر همایون نبود که بتعجیل موده جوانان کارآمدی که در معارک کارزار در کارند و آن حضرت از تنزل
بنده‌پروری هر یک از آن دلیران رزم‌آزما را به قلعه بار رسیده است در جنگ قلعه ضایع شوند و او
باشی را مورد اعتراض کرده سیمها و خطابهای عتاب‌آمیز نمودند ماحصل بمهابت جلادت و مردانگی
در آن روز از قورچیان عظام صدور یافته با وجود آنهمه نصرت و آسیب که از ضرب توپ و تفنگ و قاروره‌ها
آتش بدیشان رسید برج را از دست ندادند و بضرب شمشیر و زور بازوی مردانگی نگاه داشتند
روز دیگر چند کس از قلعه بیرون آمده و نقل کردند که در این جنگ تا موازی یکصد و پنجاه نفر از رومیان
زخمدار گشته تا هفتاد و هشتاد نفر مقتول آمده بودند و غلامان خاصهٔ شریفه نیز از سمت خود هجوم آورده
دو سه برج شهر جایی گرفته شروع در تخریب و انهدام دیوار اصل قلعه کردند رومیان قوت و قدرت
سپاه منصور و ضعف خود را مشاهده نمودند و در عرض پنج ماه که محصور گشته قلعه‌داری کردند
از هیچ طرف مددی بایشان نرسیده و از اطراف بلا را بر خود محیط یافته چاره‌جو شدند اما حاکم قلعه
که محمد پاشا نام داشت رومیه را مصاب ... و قلعه‌داری ترغیب و تحریص مینمود تا آنکه کار از دست رفته
جنود اقبال از برجهای شهر جایی گذشته قدم مردانگی پیشتر نهادند و هر چند رومیان در مدافعه کوشیدند
مفید نیفتاده و فوجی از افواج قاهره مردانه بر بروج قلعه عروج نموده دو سه برج مثل نقره بدست
غازیان و غلامان درگاه در آمد محصوران بیکبارگی رشتهٔ امید بر آورده کس بخدمت اشرف فرستاده
استدعای عفو تقصیرات و بی‌ادبی کردند چون در اول حال محبت برایشان تمام شده و بود و عصیان
بی‌ادبی آنقوم از حد اعتدال تجاوز ننموده حضرت اعلی زیاده الطافی نسبت به ایشان نفرمودند روز دیگر

کرده شب

کرده شب پنجشنبه بیست و هفتم شهر صفر بود پاشا و علمای رومیه بیرون آمده سجده و مخالفت بتقدیم رسانیدند
و در آن شب رخصت معاودت یافته بمنازل خود رفتند اما دوست از حراست و قلعه‌داری باز داشته
مفاتیح دروب را بغلامان خاصهٔ شریفه سپردند حسب الامر اعلی قورچیان بیک باکرده و غلامان در آن شب
پاس قلعه داشته روز دیگر اهل قلعه را نام‌نویس کرده گروه گروه را بنظر اشرف در می‌آوردند و هر گروهی را
بکسی از غازیان سپردند که اموال و اسباب ایشان را بحیطهٔ ضبط در آورده بمبارزان جنود اقبال علی قدر
مراتبهم قسمت نمودند و پاشا چون تبریزی الاصل بود که در اوان طغیان رومیه افتاده در خدمت
پاشای حاکم وان نشو و نما یافته نسبی در خدمت او برتبهٔ ایالت و پادشاهی رسیده بود بتبریزیان از وفور عصبیت
استمالت داشت و در مقام دستگیری ایشان و هم که بجزا و سزا رسانند پسران رستم سلطان تبریزی را
دو رسانند که او را انجمن بود قصاص نمایند اما حضرت اعلی بر اعانت جانب سیادت را لازم دانسته
او را با بزرگان بر دند و نشان او را با چه شرع در عوض خون آن سید بزرگ نیکنام قصاص کردند و چند
نفر که قبل از تسخیر قلعه شاهی بیرونی اظهار کرده بیرون آمده بودند بخشش و نوازش یافته بقیهٔ سپاه
غازیان بغز پیاده شدند چون از او رزی یافته و اعدام آنطایفه عذار خلق نیز رفته بود و بعضی از ایشان
آنهم باید حرام حکم کرده ملازمت رومیه اختیار نموده و داخل آن گروه شده بودند آتش خشم پادشاهی در
بارهٔ آن گروه ... اشتعال یافته بود که خرمن آن خون گرفتگان اشتعال یافت لهذا در آن
حسن جلیل نفر مان قضا و حکم ... به قتل آن گروه ... عموماً آنطایفه عرصهٔ تیغ فنا گشته
قریب دو هزار و پانصد کس به تیغ انتقام گذرانیدند و از آن قزل ... از ... بهیه آمد قتیلی که ...
نوکری و رشمی ... بوده ترحم کرده نجات یافتند مستعدان اردوی ... بجهای مرغوب جهت فتح
یافته در رشتهٔ نظم کشیدند از آن جمله صبا ... میرزا احمد گفرانی اصفهانی که شاعر شیرین‌سخن
خوش طبیعت است این تاریخ یافته بود ... فی الواقع که در صفیر صبا تاریخش پر نوا
بود بجز کلمه ... فتح این قلعه کلبه ... گردید بیت منت خدای راکه با قبال بی‌زوال • ملک شه
زمین و زمان در فراهمیست • از فتح کعبه حضرت اعلی بحضرت همی رسد • تاریخ فتح گنجه کلبه شاه جنت

ذکر وقایع حالات متنوعه و بدست در آمدن قلاع گوری و تفلیس و تاتوس و قضایا که بعد از فتح قلعهٔ گنجه و تسخیر ممالک قراباغ

بعد از فتح و تسخیر قلعهٔ گنجه که چون ... حسین خان اطراف ... بهجار ...
آمده مردم ... از سلوک ... آنجا ... و سکوت ... کردند و دوام معدلت اقتضا او را از نظر اعتبار
انداخته بود و ایالت آنولایت محمد خان زیاد اغلی قاجار که برخی از احوال او در وقایع سالهای گذشته

مرقوم قلم بیان گردیده و رحمت شد و بعد از مقام مهام فتح ابلغ سمت والاهمت به تسخیر قلعه گوری
و تفلیس و تومانوس مصروف گشته موکب اقبال متوجه آن حدود شده و چون اصحاب و محل نزول اردوی
گردون شکوه گردید بنوعی رعب و هراس در دلهای مستحفظان قلاع مذکوره استیلا یافته بود که چیان نگاه
و قلعه داری در مخیله همگی نگنجید بخت محمد پاشای ذوالقدر حاکم گوری که تا غایت در راه دولتخواهی
ثبات قدم ورزیده مطلقا از جاده متابعت آنحضرت عدول و انحراف جایز نپنداشت بی اختیار کلید
اعتمادی جانب سپه برای اعلی فرستاده بتوسط محمد بیگ چپکدلی شاملو که از خاصان درگاه بود عرض اشتیاق
و [illegible] زبان اعتذار گشاده کلید استغفار را گشاده عرضه داشت نمود که اگر عفو شهریار کامکار شامل حال این
خاکسار گشته جرایم سابق معفو و محو و عقوبت نگردد سر قدم ساخته به خاکبوسی آن درگاه می آیم چون صدق نیت
او بر ضمیر منیر مبین گردید توقیع عطوفت حرم بخشش بوفور شفقت پذیرفته اطمینان خاطر فرستادهای او را [illegible]
نوید داده فرمود که بجناب رسیده باو دل براه امید و بیم قاصدان کعبه آمال گشته داخل اردوی معلی شده
وساطت امرا و مقربان بمجلس بهشت آیین مستسعد گردیده منظور نظر عنایت و عاطفت گشته به خلاع
فاخره شاهی از تاج و کمر مرصع و اسب و زین مرصع و سایر تشریفات و تعیدات معزز و مباهی گردید
و کلید قلعه گوری را بمنسوبان درگاه سپرده از جانب اشرف کس بجهت محافظت قلعه و ضبط و ترتیب
ویران معین یافت و چون خاطر انور از قلعه گوری جمع گردید بنهضت همایون بجانب تفلیس و تومانوس
مصمم یافت در خلال این احوال عرایض ضراعت آمیز جانب مستحفظان قلعه تومانوس رسیده التماس
نموده که اگر جانب لشکر ظفر اثر فوج نامی آسیبی بایشان نرسیده و صرصر غضب پادشاهی
بوده باشند قلعه را سپرده روی عجز و انکسار به درگاه سپهر اقتدار می آورند مراحم خسروانی منشور امان
مبنی بر عواطف شاهانه آن جماعت ارسال فرموده اشاره نمود که هر کس از ایشان بودن این دیار مایل
باشد علوفه و تیماری که در زمان رومیه داشته اند مضاعف آن عنایت میشود و هر کس عزیمت دیار روم
نماید با اهل و عیال و ارزاق و اموال روانه گردد که هیچ وجه از لشکر حضرت آسیبی بایشان نرسد
[illegible] مستحفظان قلعه تومانوس همگی را سرمایه نجات دانسته همگی روی امید بدرگاه و [illegible] آورده
به خلاع فاخره و نوازشات وافره مخصوص گشته جمعی را که اراده رفتن داشتند کس همراه کرده سالما غانما
روانه نمودند و بعضی که توقف اختیار کردند بمنصب‌های مطلب خود فایض گردیدند و چون [illegible]
گرجستان مضرب سرادقات عظمت و اجلال گردید عبد اللطیف پاشای حاکم تفلیس و آقایان و [illegible]
[illegible] رومیه که در آن قلعه بودند [illegible] لطیف و قهر پادشاهی را از خیال مردم گنجه و گوری و تومانوس

التماس نموده بدلالت بخت سپه کس خود را با عریضه ضراعت نشان بخدمت اشرف فرستاده [illegible]
[illegible] نمودند ملتمس ایشان [illegible] انجاح انجامید و حکم همایون مبنی بر استمالت و قبول [illegible]
پاشای مزبور و عطای آنقوم عز صدور و [illegible] مصحوب حسین بیگ چاپرچی باشی [illegible]
پاشا و آن جماعت بمضمون آن منشور سعادت اطلاع حاصل نموده اگرچه برایشان واضح بود که در [illegible]
شاهانه شایبه خلافی نیست و هر کس امان داده‌اند … از حضرت آسیب … نمی بینند لیکن بمقتضای
[illegible] و تشخیص قلبی بجهت اطمینان قلوب قوم و عزت و اعتبار خود و [illegible] آن قلعه که از حصین مشهور
آفاق است از دیگر قلاع التماس نمودند که یکی از امرای عالیقدر بپای قلعه آید که قلعه را باو سپرده
بوساطت او بخدمت اشرف رسند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی علیقلی خان شاملو را بدین خدمت
مأمور نموده بجانب تفلیس فرستادند و چون خان مذکور به قلعه قریب شد عبد اللطیف پاشا و آقایان
بلوازم استقبال قیام نموده رعایت اطاعت و [illegible] را بظهور آورده قلعه را بعلیقلی خان سپردند و خود
[illegible] با اهل [illegible] پرداخته الاغان بارکش و سواری سرانجام نموده همگی با خانه کوچ
از قلعه بیرون آمدند و علیقلی خان حسب الفرمان قضا جریان جمعی از غازیان شاملو و [illegible] را در قلعه
گذاشته خود باتفاق پاشا و معتبران قوم باردوی کیهان پوی آمده [illegible] پاشا [illegible]
سعادت آستان بوسی دریافت بنوازشات خسروانه سرافراز گشته و خلاع فاخره [illegible] ایشان
علی قدر مراتبهم عنایت شد چند نفری که اراده توقف نمودند بمقاصد ارجمند فایض گردیدند و جمعی که
رفتن بروم خواستند [illegible] از ملازمان درگاه [illegible] ایشان مامور گشته سالما غانما به سرحد [illegible]
و حضرت اعلی [illegible] متوجه قلعه شده [illegible] آن را بنظر احتیاط در آورده قلعه تفلیس قلعه‌ایست
در دامنه کوهی بلند واقع شده از دیگر طرف که [illegible] قلعه در انجاست [illegible] آب رود خانه کر
اگرچه از جانب غربی آمده بطرف شرقی میرود و [illegible] آب رود خانه [illegible]
[illegible] اما بحوالی تفلیس که میرسد [illegible] بطرف جنوب میرود و در حوالی قلعه از
جنوب گردیده بجانب شرقی می رفته و در حرم شهر و قلعه که آب [illegible] سنگ [illegible] مرتفع
واقع شده و در مقابل آن کوه بلندی پیش آمده تخته پلی در کمال [illegible] در آنجا ترتیب داده‌اند که از تفلیس [illegible]
گرجستان [illegible] تخته پل تردد مینمایند و رودخانه بآن عظمت [illegible] از زیر آن تخته
پل میگذرد و شهر تفلیس در جانب غربی آن تخته پل افتاده و حمام‌های بسیار و عیون [illegible]
کوه جریان می یابد که قریب [illegible] چشمه آن آب گرم است و در زمان قدیم هر یک از سلاطین

اسلامی کفره و گرجی بر بالای آبهای گرم گنبذ عمارت کرده استحکام می‌نموده‌اند و حمام مردم آن شهر
منحصر در آن است چند حمام در میان قلعه و بیرون [illegible] و الیوم ترتیب بیست چهل حمام سکان آنجا بود
که بعضی دایر و بعضی استعداد دایر ساختن دارد ارتفاع بروج قلعه مذکور بمثابه ایست که با فلک الافلاک
دعوی محاذات می‌نماید و از هیچ طرف سلاطین آفاق را تسلط بر آن قلعه مقصور نیست زیرا که از سه طرف آن
کوههای بلند سر بفلک افراخته و یک طرف آب رودخانه کر میگذرد و به جهت مکانی که محل اقامت و درده
لشکر تواند بود در حریم شهر و قلعه نیست و الحق بدست در آمدن چنین حصین که فی الحقیقه پشتوان ولایات
گرجستان و شیروانست با پنج سالی جز بتأیید آسمانی و توفیق سبحانی و نیروی اقبال حضرت اعلی
خاقانی میسر نتواند بود و سکنه آن شهر اکثر نصاری ارمنی و گرجی و قلیلی مسلمان نیز هستند کلیسا و معابد نصاری
که اکثر قدیم است در آن شهر و حوالی آن بسیار است **وقایع** آن ایام که در اثنای نهضت همایون
بطرف گرجستان [illegible] اتفاق قضیه وفات گرگین خان ولد سیمون خان والی کارتیل است که
جمعی از معتمدان آن سلسله بدرگاه جهان پناه آمده از آن واقعه اخبار نمودند حضرت اعلی آنها را
نوازش فرموده لوارصاب خان پسر او که در آن وقت چهارده ساله بود [illegible]
والد بحکومت ملک موروث و لقب ارجمند فرزندی سرافرازی یافت احکام شفقت آمیز و خلاع فاخره
جهت او و مخدرات استار آن سلسله ارسال داشته از زمره مقربان بساط اقدس محمد بیک بیگدلی
شاملو را بالتصوب فرستادند که پرسش بازماندگان کرده بشفقت و عاطفت شاهانه مطمئن و امیدوار
گردانند و حسب الفرموده عمل نموده در همان چند روز از گرجستان عود نموده اکثر میرزاده‌ها و زنان
گرجی همراه او بپایه سریر اعلی آمده بسعادت آستان بوسی سرافراز و برابطه خاص [illegible]
مواد اعتضاد و استظهار گرجیان آن سلسله بلطف و شفقت خسروانه [illegible] دست از دنیا [illegible]
و حضرت اعلی از شمول عاطفت و [illegible] پروری میرزاده‌های گرجی را علی قدر مراتبهم بتفقدات
شاهانه و عطایای پادشاهانه نواخته و مهمات ایشان بر وجه دلخواه ساخته همگی را خوشدل و شادمان
روانه اوطان گردانیدند و بجهت لوارصاب خان دیگر باره خلاع فاخره و تنسوقات [illegible] فرستاده
بمواعید دلپذیر شاهانه امیدوار گردانیدند و حکومت تفلیس و کوتوالی قلعه به محمد سلطان شمس
الدین لو مشهور به [illegible] محمد [illegible] جمعی [illegible] خاصه شریفه را [illegible] بوده که همراه
محمد سلطان در آن قلعه بوده به محافظت قیام نماید و اسلحه و یراق قلعه [illegible] و توپ [illegible] مقرر شد
که جهت قلعه ایروان نقل شود و چون خاطر انور از مهام آن صوب فراغت یافت منظور و مقصود [illegible]

معاودت از آنجا گریخته بودند چون همیشه تسخیر ولایت شیروان و تعمیر قلعه ایروان در ضمیر الهام
پذیر رسوخ داشت رای جهان آرا اقتضای آن کرد که متوجه سرحد ایروان گشته به تعمیر قلعه اشتغال نموده
و بعد از فراغ خاطر از آن امر هرگاه مشخص شود که در این سال حرکت لشکر روم بدین مرز و بوم واقع
نخواهد شد روی بجانب شیروان آورده [illegible] کرده عنان عزیمت بدان صوب انعطاف
یافته و در [illegible] آن سال بتوفیق حضرت ذو الجلال بفتح و تسخیر قلاع شیروان پردازند بدین عزیمت
عنان فیروزی عنان از راه جبال [illegible] که راهی بود در غایت صعوبت از کثرت جنگل درخت و بیشه
آفتاب را مجال تابیدن آن سرزمین میسر نشدی و فراز و نشیب [illegible] افتاده **ب**
کسی ندیده و فراز و نشیب [illegible] **ا** کسی [illegible] **ا** ضیق طرق [illegible] که در اکثر
جاها یک سوار بصد تشویش عبور میتوانست نمود و متوجه شده طبقات لشکر را چند قسم منقسم فرموده هر روز
یک گروه کوچ میکردند مجملا قریب بده روز قامت سپاه منصور از آن راه عبور نموده در گوگچه دنگیز
مجتمع گشتند **وقایع** این سال که در [illegible] قلعه گنجه [illegible] آنست که امیر ابوالوالی انجو
شیرازی بجهت خویشتن داری و مسامحات که از سلامت نفس و کم آزاری در ضبط و ربط وجوه
شرعیه مینمود و ملازمان بی اطلاع او حسابات دلیری کرده در وجوه متعلقه بسرکار حضرت امام
الجن والانس تصرفات کرده بودند از منصب عالی صدارت معزول گشته قاضی خان [illegible] میرزا
برهان که از اجله سادات عظیم القدر سیفی حسنی قزوین و از اقوام قاضی جهان وزیر حضرت شاه
جنت مکان بودند بدین رتبه عالی سربلندی یافت و بعضی محال عراق که معظم آن دار السلطنه اصفهان
و یزد و قم و کاشان بود از آن [illegible] میر جلال الدین حسن صلای اصفهانی که سید فضل صاحب
سخن از سادات شهرستان اصفهان بود و آبا و اجداد عظامش همیشه در این دودمان قدیم بمناصب
بمناصب عالیه اختصاص داشته‌اند تفویض یافت **گفتار در تعمیر قلعه ایروان و حالات مشهوره**
قبل از عزیمت یورش شیروان سمت وقوع یافت چون موکب ظفر نشان در گوگچه دنگیز نزول اجلال [illegible]
عساکر منصوره فوج فوج بدرگاه خلایق پناه آمدند اکثر امرای عظام و طبقات لشکر ظفر [illegible]
الله وردی خان و بعضی از خاصان درگاه و مقربان بساط اقدس که حسب الفرموده در رکاب [illegible]
توقف نمودند [illegible] تعمیر قلعه ایروان مامور گشته سرکاری الله قلی بیک قورچی باشی متوجه انجام
خدمت شدند و حضرت اعلی شاهی [illegible] و شمول [illegible] از ساحل دریای گوگچه عبور
سیرکنان و صید افکنان [illegible] بطرف نخچوان توجه فرمودند در [illegible]

بتکلیه و کر در زمان حضرت شاه جنت مکان از جمله منسوبان این دودمان و بعد از وقوع واقعه ناگزیر
آن حضرت همراه سیمون خان بگرجستان رفته بوده و چون سیمون خان چنانچه در این اوراق سبق ذکر
یافته گرفتار رومیان گشته او را باسلامبول بردند مخدرات آن سلسله که با وی مذکوره را باسلامبول
فرستاده بودند که در خدمت ملوازم پرستاری قیام نمایند و عورت مذبوره بتقریبات بخدمت والده
مخدره سلطان محمد خان خواندکار روم مشهور بوالده سلطان که در امور سلطنت آن دودمان صاحب
اختیار بوده رسیده و بنابر طرزدانی آداب خدمت نزد او راه یافته چندگاه در اسلامبول بوده و در اینوقت
بتحریک وزرا و ارکان دولت سلطان روم بتخصیص درویش پاشای وزیر اعظم باتفاق یکی از خادمان
رومی از جانب سیمون خان بدرگاه سعادت نشان آمده عرایض آورده ماحصل کلام آنکه همت سلاطین
عدالت آیین امنیت عالم و ترفیه احوال امم را بر مطالب عالیه دنیوی راجح و مقدم داشته خصومت
و نزاع میانه دو پادشاه والاجاه موجب خرابی مملکت و تفرقه احوال عجزه و زیردستان و برهم خوردگی
خلایق است و التماس نموده بود که بجهت حصول نیکنامی دنیا و مثوبات عقبی بساط کلفت را در نوردیده
با پادشاه ذیجاه روم باب الفت و وفاق گشایند که از آنطرف نیز دولتخواهان خیراندیش حضور صادق
پاشای وزیر اعظم باعث صلح شده بطریق رضای خاطر اشرف بوده باشد این امر خیر انجام
منصل سیده است از آنطرف جواب عرایض سیمون خان بر این نهج قلمی شد که هر دو سعید ایشان
آل عثمان ظاهر است که میانه حضرت شاه جنت مکان و پادشاه مرحوم سلطان سلیم صلح و عهد و پیمان
مؤکد بایمان استحکام یافته بود که نسلاً بعد نسل میانه این دو سلسله مخالفت نموده باشد بعد از واقعه
ناگزیر شاه جنت مکان بجهت اختلالی که بجهت منازعات اولاد و اقارب در میان قزلباش واقع بود
رومیان فرصت یافته بجهت نقض عهود و پیمان کرده مملکت موروثی ما بعنف متصرف شده‌اند
کنون مطالب حق موروث خودیم اگر فرمانفرمای ممالک روم عهد و پیمان پدران را منظور داشته
در مقام الفت باشند و [illegible] سرحد بقاعده آن زمان مقرر گردد ما نیز بجهت ترفیه حال خلایق و عباد
از طریق خصومت و عناد عدول نموده مسالک دوستی و اتحاد مسلوک داریم و اگر لجاج ورزیده در مقام
عداوت بوده باشند توکل بالطاف ایزدی کرده دست از طلب حق موروثی باز نمیداریم انچه حضرت
باری تعالی خواسته باشد چنان خواهد شد و مقدرات ازلی را از ظهور چاره نیست و امید داریم که بر حسب
الحق یعلو ولا یعلی بمطلب خود فایض گردیم دیگر از سوانح این سال آنست که چون در زمستان سال گذشته
کرایات جلال متوجه تسخیر گنجه و قراباغ بود و از جماعت رومیه فوجی بساخت آمده جنگ ترتیب داده از قزلباش

که گنجه و کرکره با امیر گونه خان متعلق بود غارت نموده بودند و در این سال امیر گونه خان متعلق بود غارت
نموده بودند در این سال امیر گونه خان با اتباع خود و جنود آراسته ساخت و غارت الکای رومیان
رفته تا حوالی خطه وان و عادلجواز تاخت کرده سالماً غانماً بازگردید از امرای اکراد محمودی که در آن سرحد
میباشند عبدالله بیک خوشاب و زنبیل خان حاکم حصار و مصطفی بیک حاکم ماکو و زنبیل بیک حاکم
چورس ایلچیان میران بیگ آنطرف سیما میر شرف حاکم جزیره و ضیاءالدین خان ولد شرف خان حاکم
تفلیس و زکریا خان هکاری بنابر اظهار دولتخواهی و انجاح مطالب و مقاصد خود نزد امیر گونه خان آمده با
او بدرگاه جهان پناه آمدند و بوساطت خان مذکور در حدود نخجوان سعادت دریافته بساطبوسی
امیر گونه خان بجانب اروان رخصت یافت و امرا و ایلچیان مذکور مشمول الطاف و احسان گشته
حکومت چورس به [illegible] زنبیل بیک و ماکو مصطفی بیک شفقت شد مبلغ دویست تومان شاهی عراقی
[illegible] بانعام شده بودند و عبدالله بیک بعد از فوت سلیمان بیک برادر خود امیر عشیرت و حاکم
خوشاب شده بود و زنبیل خان عمزاده او که با سلیمان بیک معانده بوده قلعه حصار را بعنف از او گرفته بود
چون بعد از وقوع محاربه چالدران اعلی [illegible] او زنبیل بیک خان مذکور را ملتجی اظلال عاطفت شاهی آورده
در سلک سپاه پایه سریر اعلی آمد از ارباب آن قوم و منشور حکومت خوشاب که سنجق میر عشیرت آن قبیله
بآنکو شرف صدور یافته بود بجهت میانه عمزادها منافسه بود در این اوقات که هر دو سعادت شاهی
ظاهر ساخته بدرگاه گیتی پناه آمدند مقرر شد که میانه عمزادها صلح واقع شده الکای موروثی حسب
الصلاح ریش سفیدان اکراد میانه ایشان منقسم گردد و عظمای اکراد حسب الامر عمل نموده و نسخه آن
را برضای طرفین در قلم آورده بنظر اقدس رسانیدند و حکم همایون بر طبق آن باسم هر یک شرف
نفاذ یافت اما زنبیل خان روزی چند با عبدالله بیک گرگ آشتی کرده بالاخره میانه ایشان باز فساد رو
که هیچ طبقه خالی از آن نشد و طبقه اکراد از همه بیش بجد متعدد است از همه در پیش اند مواد نزاع در
میان آمده قلعه خوشاب بتصرف زنبیل خان در آمد و شرح آن عنقریب رقم زده کلک بیان میگردد
و بانواع عنایات خسروانه امرای اکراد و ایلچیان مذکور را بخلاع گرانمایه سرافراز فرموده جهت میر شرف و
زکریا خان و ضیاءالدین خان خلاع فاخره و سوغات لایقه ارسال داشته و همگی آن گروه بسر و
وجه شامل رخصت انصراف یافته روانه شدند بعد از رفتن ایشان اراده خاطر اشرف بسیر و گشت خطه
اردوباد متعلق گشته سایه اقبال بر مفارق متوطنان آن بلده و حلقه گستردند که با تغییر [illegible]
و بازگشتن امرا و لشکریان چند روزی در آن مقام بجهت قواعد عشرت پرداخته بعد از فراغ خاطر از

فراغ خاطر از مهام مملکت فرمود و عنان به تسخیر ولایت شیروان معطوف داشتند ان شاء الله وحده العزیز

ذکر توجه موکب همایون بخطهٔ دلپذیر اردوباد و خاطر از مهمات آذربایجان پرداختن و توجه اقبال به تسخیر شیروانات

اردوباد بعضی نسبت بنهایت دلکشا و دلنشین در جانب شمالی ارس که سخن پرداز خطهٔ شیراز خواجه حافظ شیخ سواحل چنین بنزاهت و زیبنی فرموده **بیت** ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس • بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس • در دامن کوه چنان واقع شده در کمال نزاهت و خرمی به لطافت هوا و عذوبت و باغات و بساطین دارد چشمهای خوشگوار بشهد وافی هیچ منزلی و سرزمینی نیست که چشمهٔ آبی در نهایت سردی و لطافت در آنجا نبوده باشد مردم آنجا به تشیع فطری و خلوص عقیدت و دوستداری خاندان کرامت و ولایت نشان مصطفوی مشهور و معروف اند چنانچه در زمان تسلط رومیه چند مرتبه به جهت قتل عام یافتند و خرابی تمام بآن بلده و جمعیت آن رسید مداخلت با حوال سکنه و اهالی آنجا خصوصا طایفهٔ نصیریه طوسیه که از اولاد و احفاد ابو البشر عقل حادی عشر خواجه نصیر الملة والدین طوسی روح الله روحه اند راه یافت و در این هنگام که آن اختلال چهرهٔ اقبال خجسته سهیل زوال پذیرفت منظور عنایات شاهانه گشته از جمیع تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم و در کل ولایت آذربایجان محسود امائل و اقران ماندند و چون آصف جم اقتدار اعتماد الدوله در غزل و نثر و نظم یک از آن سلسله علیه است و راقم حروف را بار بطول مدت معاشرت و مصاحبت و طرز اخلاص و تکفوای آن عالیجناب ملک احترام تاگریز بود که در این مقام برخی از احوال سعادت منوال آن سلسله علیه بقلم اخلاص در صحیفهٔ بیان نگارد القصه آن طبقه رفیعه از فضایل و کمالات عقلیه و نقلیه بهره بی بهره و منتسبند شیخ علی نقی کمرهٔ نعتیه در مدح آن صاحب اقبال در رشتهٔ نظم کشیده ابیات بلند و معانی دلپذیر بسیار دارد از آن جمله این بیت مناسب انتقامست **بیت** تا ابد باور میوه فضل اند در هر جنس خار کرو خط اردوباد • اکثر ایشان بحلیه صلاح و پرهیزکاری و زیور قابلیت و استعداد ذاتی و سلامت نفس و اخلاق حمیده آراسته و پیراسته همواره مرجع و ملجا عموم مردم آمده بوده اند و دستور رفیع مقدار صاحب دولتی بود که بمکارم اخلاق ستوده موصوف و عالیتری نفس و نیک اندیشی خلایق مشهور و معروف از دو فور قابلیت و کاردانی برتبه وزارت دیوان اعلی معزز و سربلند گشته قریب هشت سال مسند وزارت دیوان و حل و عقد امور جهانبانی بخبرت ملک صفاتش آراستگی داشت و همواره پرتو انوار تربیت و عاطفت شاهانه بر وجنات احوالش تافته روز بروز پایه قدر و منزلتش بلندی میگرفت طبع در بارهٔ کامبخش کافهٔ انام و دربار سعادت مدارش مرجع خاص و عام مهام کار

با صاحب رای ملک آرایش منتظم و منسق و امور خلایق و برایا بحسن کیاست و کاردانی آن مهر سپهر کاردانی بر وجه دلخواه مهمه پرکرده در مدت عمل بجا است و طلب حیف راضی نبوده و از ذوا اعتزاز امور در خاطر خطیر آن آصف سلیمان منزلت خطور نمود القصه خامه سخن که از در چنین حالات پسندیده آن وزیر صاحب رای بعجز و قصور معترفست و مردمان کوشه اندیشه از تذکار اوصاف حمیده آن دستور ملک آرای در زاویه خمول و ناکامی معتکف که اگر در این باب خوض رود سخن به درازی کشد لهذا در اعجوبت مم بهمین قدر اکتفا نموده آن دستور بسیر خلف صدق مرحوم ملک بهرام است و او بزرگی بود کریم الذات و کریم پسندیده و صفات در زمان سلاطین ناصیه بر هیچ آبا و اجداد بر مسند عز و شرف متمکن و آثار نجابت و بزرگی از ناصیه احوال ظاهر و هویدا و پرتو التفات سلاطین بلند بر وجنات احوالش لامع و تابان و قطع و فصل مهام ملک برای صوابنمایش منصوص بود و در زمان ظهور دولت و جهانگشایی خاقان سلیمان شان جنت آشیان ابو البقا شاه اسمعیل اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان چند گاه بنابر عمرو سعادت حاسدان دارباب غرض کربت غربت اختیار نموده از وطن مالوف جلا نموده بر حسب تقدیر در ولایت مصر و قرّان مدتی اقامت داشت تا آنکه کارفرمایان عالم ابداع انجام مهاجرت را به انجام رسانیده و مصالح راحت و فیروزمندی آماده کردید و حضرت خاقان سلیمان شان بر حسب اتفاق خطه دلگشای اردوباد را به فر قدوم زینت افزوده و مشاهده منازل مرغوب آن صاحب دولت که آثار رفعت و بزرگی از آن عالی و لایح بوده فرموده اند و چون از حوادث دوران و مضارعت زمان و خالی بودن از وجود صاحب مکان آن مکان بی انتظام و خراب راه یافته بوده آن حضرت از سبب انهدام پرسیده اند حسین بیگ لله که از خاصان و محرمان آن پادشاه بود و از اوصاف حمیده او ستوده صفات را معلوم داشت حقیقت احوال او را بمسامع جلال رسانیده و قرابت قریب خواجه حبیب منشی بزرگ در آغاز عروج آن حضرت بخت طغرای غرای ایام دولت ابدی صبغم از لکار اخلاص بر مباشر اقبال او نگاشت علاوه توجه شاهانه گشته حکم استمالت باسم او عز صدور یافت گردی توجه بوطن اصلی آورد ملک بهرام بعد از ورود آن منشور رفعت باستظهار تمام متوجه مسکن و مقام مالوف گشته بتدارک اختلال احوال و سرانجام می پرداخت و در زمان حضرت شاه جنت مکان ما توجه تمام بآن بلده جنت مثال بوده و چنانچه طرح تمثال آن بقعه شریفه حسب الاشاره همایون نقاشان نادره کار و مصوران معجز نگار در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه قزوین نگاشته کلک موی شکاف گردانیده اند که مرا نشاط سیر آن خطه طیبه و شکار ماهی رود ارس از خاطر انور سر زده آغاز فرح افزای مقدم آن خسرو سپهر اعتلا عزت افزای باغ ارم

دو مرتبه کلبهٔ آن جناب را بقدوم بهجت لزوم نورانی ساخته در آن منازل مکث فرموده لوازم جشن
و سور و بهجت و سروری پرداخت و این معنی موجب ازدیاد مواد عزت و تضاعف جاه و حشمت آن عالی
منزلت گشته پایهٔ قدر و منزلتش و مرحوم میرزا کافی منشی بزرگ بود قابلیت و استعداد آراسته شایستهٔ
تربیت بود بنابر قرب قرابت و خویشی که با آن صاحب داشت منصب ارجمند انشاء ممالک سرافرازی
یافت و بیمن تربیت و نظر کیمیا اثر آن حضرت در این فن ترقی عظیم کرده بکلک جواهر نگار در رقم نسخ بر غبار
آن سخنوران پیش کشیده و خاطر اقلام زرین نقش بر صحیفهٔ بیان چون مروارید غلطان و چندین سال از
زمرهٔ محرمان سرای قدس و مقربان بساط انس بود آری بیت هرچه هست از نتایج نظرست ** نظر اکسیر
کیمیا اثرست ** از آثار حسن سلوک جهانبانی آن سلسله اکثر اوقات یکی از مستعدان آن طبقه در این دولت
ابد پیوند بدین منصب والا سرافرازی دارند بالجمله آن صاحب سعادت حالی هم در آن بقعه حرم جان
کرم گسترده آسوده بوده و از موائد انعام و احسانش محظوظ و بهره‌ور میبودند و سنین عمر شریفش
از مرحلهٔ هشتاد تجاوز نموده بسر منزل نود رسیده بود در اواخر ایام حیات اراده حج بیت الحرام و ادراک
سعادت زیارت و طواف مدینهٔ مشرفهٔ حضرت خیر الانام و روضات مقدسهٔ ائمهٔ کرام علیهم السلام
نموده عزیمت آن سفر مبارک نموده در حوالی شام بتغیر مزاج و ناخوشی از جادهٔ استقامت و
اعتدال منحرف گشته بریاض قدس خرامید و ولد ارشدش که او هم بتوفیق مرافقت و همراهی پدر بزرگوار
یافته بود نعش مطهر آن منشی بی‌نظیر را در همانجا که مقبرهٔ حبیب مشهور و معروفست مدفون ساخت تا
آنکه در سالی که مغفرت پناه معصوم بیگ صفوی متوجه آن سفر خیر اثر گشت و میرک بیگ پسر بزرگ مرحوم
مذکور همراه بود نعش شریف پدر را از آن مکان بیرون آورده بمدینهٔ طیبه نقل نموده در جوار ائمهٔ
بقیع علیهم السلام مدفون ساخت و اولاد گرامی آن جناب که در حین وفات در قید حیات بودند
و مسوّدهٔ اوراق فی الجمله وقوفی بر حال ایشان بود و هیچ تفرقه و هرچند که از شرح احوال آن سعادت
مندان مناسب سیاق تاریخ نیست بنابر آنکه ابائی که در صدد ادای آن شده صحیفهٔ مصادقت
و اخلاص را بنگارش آن آرایش داده میگوید که اخلاف صدق اتصاف آن جناب اول میرک
بیگ مذکورست که بحلیهٔ قابلیت آراستگی داشت در اوایل حال که از خطهٔ اردوباد به پیروی آمده بود
مدتی بملازمت رکن السلطنه معصوم بیگ صفوی اختیار نموده منصب استیفاء و لشکرنویسی یافت
و بالآخره بمرتبهٔ وزارت ترقی کرده چند سال من حیث الاستقلال بدان خدمت مشغول و در سفر
حجاز مرافقت اختیار نموده چون معصوم بیگ در حینی که محرم شده بود بتیغ غدر رومیان کشته گشته

شهادت یافت شهید سعید مذکور را آورده بمنتسبان آن امیر کبیر بکمال خدمتکاری و پاس حقوق نمک
خوارگی بجای آورده در مجلس بهشت آیین حضرت شاه جنت مکان راه خدمت یافته مجلس نویسی میکرد
و آن حضرت در مقام تربیتش بود در این اثنا اجل موعود رقم حیاتش را از صحیفهٔ هستی محو کرده نادم اوقات
چهار حیاتش برانداخت و دیگری ازو هم بیگ است که او نیز بوفور استعداد و قابلیت و حسن اخلاق موصوف
بوده و در حال در مرافقت والد بهمان متوجه سفر خیر اثر حجاز شده بود و بعد از وفات ناگزیر والد بدان
سعادت عظمی فایض گشته بعد از معاودت باردو آمده اکثر اوقات فرخنده ساعات بکسب قابلیت و علم
سیاق مصروف داشت و از جانب اشرف بمنصب استیفاء و سرکار شاهزادهٔ مغفور سلطان مصطفی
میرزا مأمور گشته در اواخر منصب وزارت سرکار نواب میرزا بآن جناب تعلق گرفت بعد از
رحلت شاه جنت آشیان و واقعهٔ میرزا که در ایام سلطنت اسمعیل میرزا روی داده و شرح آن
در طی وقایع زمان مذکور در مجلد اول مسطور گشته چندگاه متوجه هیچ شغلی از مشاغل دیوانی نبود
تا آنکه در زمان جلوس نواب سکندر شأن سلطان محمد پادشاه منصب کلانتری دارالسلطنه تبریز
که از معظمات امور است بدو تفویض یافت لیکن آنجا هم بنابر نخوت و غرور و خودسری حکومت
پناهی امیر ترکمان خان و اقتدار عمال سپه کار او دامن همت در چیده چندگاه در اردو بوده بیاد معیشت
تا آنکه در اواخر ایام جهانبانی شاهزادهٔ مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا که بساط دولت امیرخان
در هم نوردیده مغضوب گشت و علیقلی خان فتح اغلی استاجلو بمرتبهٔ ایالت و دارایی دارالسلطنهٔ
تبریز یافت او را با رکاب منصب رجوع و ترغیب نموده بالآخره وزارت سرکار خان مذکور بآن
جناب تعلق گرفت و در زمان جلوس سعادت مأنوس همایون اعلی شاهی ظل اللهی که بساط عزت
و دولت علیقلی خان در نوردیده گشت جناب مشارالیه چند روزی وزارت اسلمش
خان تاتی اغلی ذوالقدر بعهده دار اختیار نموده چندگاه توفیق مجاورت عتبات عالیات دریافت
و برادر فرخنده سیرش را از روی ملاقات برادر طالب گشته استدعای حضور گرامیش نموده و تکلیف
بعراق آمده بعد از آنکه با برادر حمیده سیر او تازه عهد ملاقات تازه کرده اراده توطن شیراز نموده منظور
انظار شفقت شاهانه گردیده بهر سال مبلغ یکصد تومان شاهی از تفاوت الدشت شیراز برسم سیورغال
عنایت فرموده در ایام توطن شیراز مرتبهٔ دیگر سفر خیر اثر حجاز اختیار نموده توفیق حج مکرر یافت
و دیگر مرتبه بقصد زیارت روضهٔ مقدسهٔ حضرت امام ثامن ضامن علیه السلام متوجه مشهد مقدس
معلی گشته بدان سعادت عظمی مشرف گردیده و در شهور سنه تخاقوی ئیل سبع و عشر و الف در خطهٔ

شیراز آهنگ سفر بقا ساز داده و رخت هستی به دار الملک عدم کشید چه او نیز چو جسد پاک مردان
گردید با آن جهان شتابان ۵ دیگری از اولاد و اعقاب ملک بهرام سپهر وزارت و اجلال عماد الدوله
غفران آل حاتم بیک که بعد از فوت والد و اثر از منصب کلانتری اردو باد منصوب گشته با وجود
حداثت سن و عنفوان شباب از روی کمال و دانش و بینش ملوازم آن مهم اشتغال مینمود تا آنکه بجهت جانفشانی
و گفتگوی بعضی از حساد آن ملک از آن مهم متنفر و ملول گشته باراده خود ترک کرده باردوی معلی آمد بعد از
چندگاه وزارت دار الامان [illegible] حاکم خوی اختیار نمود و چند سال بآن امر مشغول بود چون لو بود او
از حکومت خوی معزول گشت جناب آصفی تکیه و سال بی شغل و عمل در دار دو بسر میبرد که قضیه رحلت شاه
جم جاه جنت مکان روی نمود و در زمان اسمعیل میرزا که نواب اسکندر رتبت رضوان مقام بر مسند فرمان
روائی جلوس نمود جناب آصفی بسمت وزارت و بیگجان افشار حاکم دار الامان کرمان یافته قریب
سال من حیث الاستقلال در دار الامان مذکور بدان امر مشغول بود و در زمان جلوس همایون حضرت
شاهی ظل الهی که و بیگجان بار دو آمده ایالت و دارائی کرمان به بیکتاش خان ولد او مفوض یافت
جناب آصفی بتکلیف و بیگجان طوعاً و کرهاً بدستور متکفل مهام وزارت او گردید چون میانه بیکتاش خان
که بوستنه مدهوش باده و حوادثی و خودرائی بود و یعقوب خان ذوالقدر که علم پرداز در محل خود تجربه
پرداخته بر سر او لشکر کشید و در ظاهر دار العباده یزد فیما بین محاربه وقوع یافت بیکتاش خان از
نیرنگ سازی چرخ مشعبد در خطه یزد بدست لشکریان شیراز بقتل رسید اموال و اسباب آصفی بدان
واقعه بتاراج رفت اما یعقوب خان بعد از ملاقات آن عالیجناب را در مقر خود مأوی داده همراه
خود بشیراز برد و بعد از آنکه قضایای مذکور بعرض عاکفان سده جلال رسید و درایات جهانگشای
شاهی ظل الهی در دار السلطنه صفاهان مرتفع گردید حضرت اعلی در ازای حقوق خدمات موروثی
و بیگوندیهای سابق و لاحق که از ایشان بظهور آمده در مقام تربیت جناب آصف صفات در آمده
قورچی بطلب او فرستادند یعقوب خان که از باده جوش ربائی غفلت سرمست شده بود و تو هم
مبادا طلب او بجهت تحقیق خزاین اسباب بیکتاش خان بوده باشد فکرهای بیحاصل و اندیشه‌های
بیهوده بخود راه داده در فرستادن متفکر و متردد بود چون کارفرمایان قضا و قدر چندین امور خطیره که
در ذات کامل الصفاتش بودیعت نهاده بودند که در خدمت گذاری زمان بر صحیفه دوران رقم پذیر گشته
ظهور کرده و بس عقده‌های مشکل که در این دولت ابد پیوند بمفتاح رای گره گشای گشوده و نقاط اقلام
عنبر فامش خال رخسار سلطنت و شانه کلک بدایع نگارش زیور نگارستان دولت گردد از تیغ بزند

بعمل و مرتبت گذشته جز فرستادن چاره ندیافت و آن جناب برفاقت قورچی در حمایت الهی روانه آستان
سدره اعلی شاهی ظل الهی شده در دار السلطنه اصفهان بسعادت پابوس اشرف و عز مجالست مجلس
خلد آئین اختصاص یافت و در روزی که ذوالفقار خان را از شیراز بجهت استقلال مهمات دار الامان کرمان و دفع
فتنه یوسف خان افشار بتوجه کرده محل خود سمت گذارش یافته نامزد فرمودند جناب آصفی باکو صاحب
وقوف مهمات کرمان و ساطه در میانه طایفه افشار   و موافق بوده همراه ذوالفقار خان کرده انتظام
مهمات آن ولایت را برای صواب نمایش منوط کردانیدند و آن دستور صاحب رای خدمت مرجوعه
به وجه دلخواه صورت انجام داده در شیراز بسعادت آستان بوسی سرافراز گردید و حضرت اعلی آثار رشد
و هوشمندی در ناصیه احوالش مشاهده فرموده در مقام تربیتش در آمدند و بخدمت منصب جلیل القدر استیفای
ممالک محروسه معزز و سر بلند گشته شش ماه در کمال استقلال بآن مهم پرداخت اگرچه بسمت استیفای
دولت اما چون توجهات شاهانه اکثر امور وزارت دیوان اعلی از او منتشی میشد و بوقوع پایه قدر
و منزلتش درجه ارتفاع می‌یافت تا در اول توی ییل مطابق سن الهجره بمنصب عالی وزارت
دیوان اعلی ارتفاع یافته تمامی مهمات مالی و ملکی ممالک محروسه برای عقده گشای آن دستور صاحب
ضمیر مفوض گردید چنانچه در محل خود بسطر میرفت هرچند سطری از اوصاف کمال و صورت احوال حمیده
خصائلش در صدر داستان به بسیاری قلم و زبان بر ساحت بیان پرتو ظهور انداخته چون محل
مناسب و اخلاص قوی بود قلم بی اختیار به تکرار پرداخت مجملاً آن عالیجناب از کمال و غایت اخلاص
موروثی نطاق و دولتخواهی بر کمر بسته همت در عوض مدت وزارت خدمات پسندیده و کارهای سترگ
در این دولت ابد پیوند مسلسل ظهور رسانیده جود و فیض الوهیتش باعث رفاه حال عالمیان و سرمایه
استقامت احوال ایرانیان گردیده رسم مذموم جرم و جرایم که وزرای سابق در ضمن رشد و کفایت خود شنایع
ساخته موجب تفرقه خاطر خلق الله بود در میزان عدالت و دارائی و مقیاس نصفت و ملک آرائی همایون
اعلی سب ناپسندیده و ناپسندیده مینمود بمقیاس الطاف شاهانه از میانه خلایق برانداخت و چندی خواری
او بسبب نکایت و تمام حسادی در آن باب نصف و داوری و دستور در قاعده حساب دانی و انتظام امور
دیوانی کرده او قدوه و قانون بود و چند مرتبه که از جانب اشرف اعلی بخدمات مأمور گشته از موکب
همایون دوری جست آن خدمت را بوفور اخلاص و کمال دولتخواهی سزاوار عزت و مردانگی بروفق
رضای اشرف و صلاح دین و دولت قاهره بتقدیم رسانیده و مرضی و مستحسن بود چنانچه هر یک از آنها
مفصلاً در طی وقایع آن سال رقم زده کلک بیان گردیده و در هنگام جوش شاه به تکرار سی بود زبان قلم

علم

طول کلام اندیشیده از آن کوتاهی گزیده تا آنکه در سال ایت ئیل تسع و عشر و الف که به تسخیر قلعه دوم
و دفع عصیان امیرگونه خان بر او دست مامور بود شبی در پای قلعه حال بر او متغیر گشته یعنی درگذشت
و موجب اندوه و ملال عجب بیان گشت و چون که در قضایای سنه مذکور سمت تحریر یافته خلف ارجمند
میرزا ابوطالب که در جمیع مواد مصداق الولد سر ابیه و در فنون فضایل و کمالات علمیه و سیادت ذاتی
مرتبه رجحان داشت و این جریده اقبال بعد ارتفاع معاظر و مناقب پسندیده شده یادگار نگار عالی
نسب چهال بنام نامی آن عالیجناب از ملک حضال مرس و سطری از اوصاف کمالش در صدر صحیفه اول و
دیباچه کتاب رقم سطیر پذیرفته با من شفقت و التفات حضرت اعلی شاهی ظل الهی که جامع حقیقت تسخیر
قانون حق گذاری است بجای والد غفران مآب به رتبه والای وزارت دیوان اعلی ارتقا یافت
و اکنون که وقایع احوال مصون از اختلال این دولت عظمی برقوم قلم واسطی زینت دست و پنجه هجری به
و عشرین و الف رسیده و سریر وزارت بوجود کبیر الوجود آن آصف سلیمان مرتبت مزین و محلی است امید
که همیشه در ظلال عاطفت این خدیو زمان کامروای دولت و کامیاب سعادت بوده باشند و دیگر از
اولاد والا نژاد ملک بهرام و برادران نیکوسیرت آن وزیر آصف مرتبت وزیر نظم مقام ابوتراب
بیگ اند که بهره وافر قابلیت و استعداد ذاتی موصوف و در علم سیاقت و نویسندگی مشهور و معروف
در زمان شاه جنت مکان مدتی در اردوی معلی به رفاقت برادران تکسب کمالات مشغول بودند ابوتراب
بیگ چندگاه منصب استیفای مشهد مقدس معلی مفوض گشته بهام جام داشت و در زمان دوران
روالی اسمعیل میرزا ابوتراب بیگ بوزارت مرتضی قلی بیگ خان پرناک حاکم مشهد مقدس منصوب
گشته متوجه آن صوب گشته بکمال اختیار و اعتبار بیافت در آنجا دست قضا بساط عمرش در نوردیده در آن
روضه مقدس مدفون گشت و ابوطالب بیگ منصب استیفای علی قلیخان شاملو بیگلربیگی هرات
که با اولی الحجه فراغتی داشت و رتبه در ملازمت او روانه خراسان گردید و چند سال در دار السلطنه
هرات بفراغ بال در حمایه دولت آن صاحب اقبال روزگار گذرانید تا وقتی که عبدالله خان اوزبک
اردها و مالها لشکر بخراسان کشیده کمند همت بر کنگره تسخیر هرات انداخت و مدت محاصره امتداد یافته
کار بر محصوران تنگ گردید علیقلی خان ابوطالب بیگ را بکیده و نفر از معتمدان شاملو برسم رسالت
بیرون فرستاد که شاید بوساطت خیراندیشان حرف صلحی بمیان آورند عبدالله خان برخلاف موعود و
آیین سلاطین خجسته مروت را انجا که بهره نی انباشته و از شناعت رفیع ایلچی کشتن باک نداشت آن
جوان با گیره روزگار را با رفقا بجای گلوله در دهان توپ کلان نهاده بجانب قلعه انداخت و آتش

پیداوان

پیداوآن پادشاه جبروت رخت هستی او را سوخته شاهباز حیاتش در راه دین و دولت و رضاجویی ولینعمت
نقشهای عالم قدس پرواز نمود و زبان حالش اجمال می سرود **بیت** پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد ◦
در گردن او بماند و بر ما بگذشت ◦ حقایق احوال و صعوبت آن اهوال در محل خود نگاشته کلک بیان
مقال گردیده چون جواد خوش خرام قلم در میدان بیان حالات انبساط والا مقام عقد الطاف تکاپوی نمود
اکنون وقت آنست که سر رشته سخن بدست آورده روی بر شارع مقصود نهیم و به پیمایی جاده ملال
نشان بر حروف تحقیق رو بر القصه چون حضرت اعلی ظل الهی متوجه سیر قصبه اردوباد شدند مهمان
سرکار رحمانی آصف صفات مرحوم حبیب بیگ با برادر خانه و در صدد چنان تخصیص اسبابهای و تهیه انجام
ضیافت پرداخته و خرد و بزرگ آن بلده باستقبال استعجال نموده از روی کمال عبودیت و اخلاص
جبهه عبودیت بر خاک سوده و از غبار سم سمند جهان پیمای شاهی روشنایی دیده و امید حاصل نمودند
و آن حضرت بدیده ملاطفت و مرحمت در آنقوم نظر انداخته در کمال فرح و انبساط خاطر و شگفتگی مزاج
و لکش می آن سلسله رفیعه با فخر نزول همایون زینت افزوده و در زمان برآن و دستور آصف نشان حسن
شاهانه که در خور سپاهی خجسته باشد آراسته ساده درهای گلشن از آرایش خطوط و گلگونه رخسار آن مجلس
بهشت نشان بسان حور و غلمان در آمده اقداح راح ریحانی بگردش آورده و چند روز در کمال
شادی و خرمی صحبت افزای خاطر بودند و ملازمان آصف جم اقتدار لحظه از کشیدن اطعمه و اشربه لذیذه
و میوه های گوناگون نمی آسودند و از هر گونه ما یحتاج آنقدر جمع آورده بودند که زیاده از آن متصور نبود
و آن جناب چند روز براهنمایی اقبال خوان کرم گسترده جمیع امرا و ارکان دولت پادشاهی و مخصوصان معاشرا
بساط اقدس و ملازمان درگاه را که در رکاب نصرت انتساب بودند و امرا و اعیان که از بعضی قلعه
ایروان فارغ گشته فوج فوج وارد میگردیدند مقداری کرامت علی قدر درجاتهم برسم اقامت و مدارا
ایثار میکردند و اهل خدمت و ارباب طرب و ندمای مجلس بهشت آیین را بخلاع فاخره و انعامات و تکلفات
وافره و نوازشات بسیار فرمودند بعد از چند روز اراده خاطر اشرف جهان متعلق گشت که مواضع
آن قصبه را سیر فرمایند از آن جمله موضع حسین و صد هام از قری معتبره و اماکن لطیفه روزی در دامنه
کوهی واقع شده و دره در میان دارد و در هر طرف دره باغات بساتین میوه دار ◦ آب خوشگوار
با صدق تجری من تحتها الانهار و حدایق میوه دار رشک طوبی مثال پر برگ و بار و چون آن موضع
محل توطن و مسکن بعضی از طبقه علیه نعمتیه است و فی الحقیقه آن موضع نزهت بخش نیز بآن سلسله
منسوب و در آنجا اسباب ضیافت و ما یحتاج بدستور اردوباد از سرکار آن عالیجناب مکرمت نهاد

کشته و بقیه از روی بی سرپناهی قرار گذاشتند نکرده و از آنجا بیرون رفته با کلیس که پیشکش آنجا اکثر مسیحی اهل ذمه
و بعضی مسلمانان نیز هستند تشریف برده منازل آن طایفه به نور حضور منور گردانیده و فتح افزای
حصار ایروان بعد از فراغ از سیر و تماشای آن خجسته صوب اردوباد مراجعت فرموده دیگر باره اردوی
علم و طلب از ورود مقدم همایون رشک بهارستان ارم گردید و چون عزیمت جانب قراباغ و یورش
شیروان مصمم خاطر انور بود و راهی که از اردوباد به اقتضای قراباغ میرود دره علی موسوم است
صعوبت در صعوبت جبال جانب سنگ و عبور دو سوار در پهلوی یکدیگر از مضایق آن بسیار دشوار
و زمان مستی نگاه به مسامع جلال رسیده که امرا و اعیان لشکر و طبقات حشم های فوج فوج و مرتبه مرتبه از آن
عبور نموده و همه به درگاه کرصی ری مسلح و علف زار مروج داروجم آمیخته و موکب اقبال نیز
به واسطه صعوبت راه و عبور لشکر انجم حشر در خطه دلگشای اردوباد عشرت پیرا بوده کامبخش سکنه
آن ملک بوده و خدمات اعزه سلسله علیه نعمت‌ها و قرابه و اتباع اعتماد الدوله مغفور مرضی خاطر
و مستحسن گافه خلایق گشته الحق دوست و دشمن و حساد و اعدا در زبان تحسین گشوده و حضرت
شاهی ظل آلهی مکرر اظهار خشنودی فرموده همگی ایشان را بخلاع فاخره سرافراز گردانیده مدتها
موکب همایون فال پیروزی و اقبال به جانب مقصد در حرکت آمده و امرای عظام و عساکر ظفر
فرجام که بار ایروان رفته بودند اطراف و جوانب قلعه سابق را که سبب اصلاح وقت کنده شده بود
به طوایف ژنباش و طبقات لشکر قسمت فرموده هر کس در کار اهتمام نموده در اندک فرصتی عمارات
قلعه را به اتمام رسانیدند و ذخیره و مایحتاج بیشتر از عساکر منصوره نقل انجا کرده حسب الامر اعلی قلعه را
به امیرگونه خان سپرده کوچ کردند چنانچه مذکور گشت به تدریج از دره علی عبور کرده در حوالی کرکش
جمع آمده به اردوی حضرت قرین پیوسته ذکر

عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن احوال این یورش چنین
نغمه سرایی می‌کند که چون خاطر انور از تعمیر قلعه ایروان و انقضای وعده سفر ره میان ظلمات
و موکب ظفر نشان از دره علی عبور فرموده در چولدره بر بساط نزول اجلال فرموده سراپرده و بارگاه
با اوج مهر و ماه برافراشتند چون مدت سفر و ایام بیاق چهار سال رسیده و از حکم محصولی قریب
دو سال بود که عسرت و تنگی در کل ممالک آذربایجان شیوع داشت و غله تعسر علی یافته بود ضعفای
لشکر از فقدان علیق الدواب اکثر مرکب مانده پیاده راه خدمت می‌سپردند و معارف اکثر سپاه
طوایف را علف صحرا نگاه داشته قوت و توانایی در مراکب مانده بود و به اعتبار امتداد ایام بیاق

و مسلمانان و سپاه انجا می‌لشکر بیجاپلی رسیده بودند و به حدی انجا رسیده که در نظر عقلای فکرت اندیش
یورش شیروان در آن وقت مناسب نمی‌نمود و هیچکدام از اعیان دولت در این هنگام رخصت شمشیر ارزا
مصلحت وقت نمی‌دانستند چه قرار داد خاطر با آن بود که چون در این سال از ره میان حرکت نشسته
شده مدرک عظیم نموده در بهار آینده به آیین شایسته خواهند آمد و به پیمان شیروان باعث نیابتی
و به پیمان احوال لشکر گشته در هنگام ورود و تحاملات معاونت شده با ایشان بیرون از حیز قوت و قدرت
عساکر فیروزی نشان خواهد بود و مراجعت جانب عراق و اندیشه سامان و سرانجام اسباب سپاه
نمودن را اصوب می‌دانستند اما از سروش غیبی و بشارت مبشران لاریبی نوید فتح شیروان
در ضمیر الهام پذیر حضرت اعلی جایگیر گشته بود که در این سال فتح آن یورش مطلقا احتمال نداشت و
چنین فرصتی را که وقت حرکت لشکر روم گذشته بود که از هیچ طرف مددی از حکام و مستحفظان قلاع مقصود
نمیبست از دست دادن در آینده سپاه جیکری به جمعیت نمود و لهذا تکیه بر عنایت الهی کرده به آن طرف در
حرکت آمدند و نخست محمد بیک ولد کور خلفای روملو را که یکی از خاصان بساط عزت و مردی قابل و کمینه
کاردان بود به سفارت زبیده و منشور عاطفت به استمالت بیوغی که بر دو میان قلعه گنجه نوشته عجب
و الزام بر آن طایفه تمام نمودند با محمد پاشای بیگلربیگی و سایر عظما و اعیان روم در قلم آورده
مصحوب او فرستاده نصایح دلپذیر در آن حکم مندرج فرمودند محصل کلام آنکه از روی همت جهان
بانی اندیشه را در میدان عزیمت به تسخیر ملک موروث آذربایجان و شیروان در حرکت آورده و ایم الی حال
ابواب فتوحات مفتاح تایید مفتح الابواب بر روی اولیای دولت باز گشاده و قامت قلاع فلک ارتفاع
آن ممالک در اندک فرصتی به دست در آمده در این سال خود حرکت لشکر واقع نشده و امسال دیگر مددی بیما...
نمیبست ملاحظه حال و عاقبت اعمال خود کرده از روی عقل و دانش قیاس نمایند که از عنا و دولت و محصوران
قلعه چه رسیده و از رگ عقده داری و عناد مردم قلعه تفلیس و نامونس را چگونه دامن سلامت از دست
غرار برده این کلمات آنکه اگر در مخالفت قلعه داری اصرار نمایند بعد از آنکه به توفیق یزدانی شهر و قلعه مفتوح گردد
توقع امان نداشته باشند و بال خون همه محصوران در گردن ایشان خواهد بود و تا آمدن محمد بیک
به گنجه رسیده و اسمعیل پاشا و خلفای روم به مضمون رقم قضا پیرا اطلاع یافتند که گنجه و قریه مشهوره
در میان غرا خشنه شمس الدین علی پاشا که از بعضی از شیخ زادهای شیروان بود که به خدمات پسندیده در
میان روم به مرتبه امارت و پادشاهی یافته دولت خواه ایشان بود و آن بی‌نیل وقت از اصوابدید آن بی‌نیاز
نمینمودند شیخان شیاد و رزاق گنجه و آن طایفه را به مدد و افسون از جاده امن و سلامت منحرف ساخت

دو کان حیله و تنده بر میان آورده و بجهه سنگ اظهار نموده بود که ولایت شیروان ملازمان سرحدهای
ایران تعلق دارد و امارت ملک ما و لشکر رومی که هر خانه کوچ دارند در این زمستان و شدت شتا
متعذرست و به حصار شماخی   در این وقت بیرون نمیتوانیم رفت التماس داریم که حضرت شاه را
سه چهار ماه مارا مهلت داده در ارسبار و آن حدود بسیر و شکار مشغول فرمایند که در ایام بهار که
هنگام تردد آمد شد است اگر موافق رضای خاطر اشرف عمل کنیم فبها آنچه رای جهان آرا اقتضا نماید
بعمل آورند اما جمعی از شاهی سیوهان که اقوام ایشان در اردوی معلی بودند پیغام فرستاده بودند که
پاشاه و آقایان رومیه شمس الدین پاشا را باسلامبول فرستاده بودند که بجهت ایشان کومک آورد
و اراده خاطر ایشان آن بود که دست از قلعه و مملکت شیروان باز داشته قلعه دربند که بحصانت
و متانت شهره آفاقست رفته با عثمان داده در این زمستان در آنجا اقامت نمایند منتظر کومک
و مدد بوده بمقتضای وقت عمل نمایند در این اثنا شمس الدین پاشا از راه کفه آمده مبانی استمالت
از جانب خواندکار و کتابت ارکان دولت عثمانی به حکام و اهالی شیروان آورده شهرت داد که چند
هزار ینکچری بامداد ایشان مامور گشته بکفه آمده و عنقریب میرسند سرداری با لشکری عظیم معین شده در
اول بهار متوجه اند و خان تکرای خان الی قسم با جنود تاتار به یورش شیروان مامور گشته عنقریب با
دو طرف لشکر بینهایت روم میرسند و آن جماعت را تحسین و قلعه داری ترغیب و تحریص نموده و هم
از آن اراده منصرف ساخت و اظهار کشف و کرامات کرده میگفت که اولیا و اقطاب مرا خبر داده اند
که لشکر قزلباش مسلط نمی باشند و اگر بدین ولایت آیند مقهور میگردند و اصلا از ایشان آسیبی بقلعه
مردم قلعه شماخی نمیرسد خاطر جمع دارند و خود معلمان مصاحبت چند از سخنان واهی و اقاویل
کاذبه آن مشیاد دنائی غره و خاص فریفته گشته دل بر مخالفت و قلعه داری بسته اما مجموع اهند که بجای خود
خود را در این زمستان از آسیب جنود قزلباش صیانت نمایند و در بهار رسیدن کومک و لشکر تاتار منتظر
چون مکر و حیله اندوزی که آن مکاره ضمیر انور پرتو ظهور انداخته و التماس نموده بودند در میزان عقل
سنجیده و شنیده در درجه قبول در نیافته و در خان ارسبار که محل نزول موکب ظفر شعار بود کوچ کرده
در سیم ماه مبارک رمضان در کنار آب کر نزول اجلال واقع شد چون رودخانه جسر را بریده بودند در
حوالی گذاره دیگر شد اکثر اغرق را در اسطرف آب کوچ در قراسو نزول اجلال نموده از راه عقبه بسامان
متوجه قلعه شماخی شدند و لشکریان وارد و بازاریان و سایر مردم اردو تا ده روز بمشقت تمام عبور کرده
فوج فوج موکب همایون سو شدند الحق در آن هنگام عبور از آن آب در نظر ناممکن مینمود زیرا که

شدت سرما و یخ سبب پارچهای یخ و برف لخت لخت و کوه کوه از روی آب میگذشت چنانچه ملاحان
نادره عصر به تشویش از میان برف و یخ که روی آب را فرو گرفته بود میگذرانیدند و شتران و اسپان و
الاغان لاغر که قوت شنا و توانایی مجادله با برف و یخ نداشتند در میان آب از شنا عاجز آمده
غریق بحر فنا میگشتند و آنچه قوت داشته بودند از پارچهای یخ و برف که پی در پی می آمد مردم کرده باز میگردیدند
و از سطوت اشتلم میکردند که بکشند خطر در میان آب دست و پا زده عاقبت غرق میشدند و آنچه مردم
میکردند چون راه شناسنده وادی یافته غرقاب شدند تا قریب پنج فرسخ بلکه بیشتر از یخ شنا کرده بجا
درجه مشابه دواب میشد بصد مشقت بیرون می آمدند مجملا نقصان بسیار در این عبور بعساکر ظفر شعار
رسیده و چندان از دواب و شتران غرق شدند که از احصا و شمار بیرون بود القصه موکب همایون فال
از عقبه ماشال گذشته صباح روز سه شنبه دهم ماه مبارک رمضان بیاسامی لشکر پرورد دشمن تاب
شاهنشاه بحوالی قلعه آمده از بالای کوه احتیاط اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده در میان دو کوه طرف
غربی قلعه منزل مناسب که بقلعه زیاده از ربع فرسخ نبود اختیار نموده نزول اجلال فرموده بودند
که قریب چهار هزار کس که پیش بودند در روبروی قلعه را بند ابواب محنت و سعادت بر روی خود بسته بیت
تابت محاربه و مجادله گشادند   چون موکب سعادت قرین
اقبال در پای قلعه نزول اجلال فرمود هوا از غموم سیه فام تیره و تار گشته کیوان بنیاد چشم گریستن
آغاز نمود و کثرت باران تنگ و بسیاری گل و لای بجایی رسید و بمرتبه انجامید که تردد مردم در میان خیام
اردو و اردوبازار پیاده و سوار صعب و دشوار گشت و راه آمد و شد بیرون مسدود گشته آذوقه لشکر
روی در کمی آورده نرخ ماکولات ترقی کرده وجود کاه حکم عنقا گرفت بنا بر توجه خاطر بطرفداری احوال
سپاه و عجزه ای لشکر حکم شد که عساکر نصرت نشان با ایل الاغان بارگی و سواری که در پای قلعه
ضرورت نداشته باشند بصحرای کنار آب کر که گرمسیر است و همیشه علف خشک و تر میسر است
لهذا اکثر اهل اردو الاغان بارگی و سواری را بار برداران علیق بصحرای مذکور فرستادند تا
ماه آفتاب عالمتاب سر در نقاب حجاب و پرده احتجاب کشیده و از زنگار ظلمت تاب چهره ننموده و اکثر
اوقات هوا مترشح و سحاب متقاطر بوده و شب و روز باریدنش انقطاع نمی یافت و در آن روز سپاه عساکر
ظفرپناه صعوبت روزگار کشانیده با وجود این حال چون ماه صیام باختتام رسید حضرت اعلی شاهی
ظل الهی متوجه امر محاصره و امور قلعه گیری شدند بر او کی پوشیده نماند که قلعه شماخی در میان دره
واقع شده طول شهر و قلعه در عرض دره افتاده اصل شهر که بیوت و مسکن رعیت است در دو طرف دره

طرف جنوبی شده و خانهای حکام و سلاطین ماضیه بکوه جانب شمال اتصال یافته و در ضمن آن سنت
بار صعنی شهر ارتفاع تمام دارد و در میان هر کدام را یک قلعه ترتیب داده هر دو را باهم اتصال داده
و در قلعه جانب شمالی که مکان مرتفع است بروج عالی اساس سپهر مماس از سنگ و آهک ساخته و برو آخندقها
که از غایت ارتفاع کمند اندیشه از کنگره تسخیر آن کوتاه است و از محکمی و استواری بنیان الماس کن
رخنه در آن صورت پذیر نیست و سپه آوردن از جانب شمالی که در مقابل این بروج عالی افتاده عقبات
دشوار است بالجمله ملاحظه اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده مورچلها قسمت یافته جانب شمالی باهتمام
مهردی خان قرار یافت و از جانب غربی که طول شهر و قلعه و طرف اردوی معلی است اول سپه قورچی
باشی و قورچیان عظام مقرر گشت و بعد از ایشان سپه ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان و بعد از آن
سپه قورچیای بیگ و تفنگچیان و بعد از ایشان سپه گنجعلی خان حاکم کرمان و در دستهای جانب غربی سپه
علیقلی خان ایشیک آقاسی باشی شاملو قرار یافت و سایر امرا و عساکر ظفر فرجام کو یک سپهای بیگی
معین گشته و در جانب شرقی کسی تعیین نیافت و چون مصالح و اسباب ضروری سپه در پای قلعه موجود
و از راه دور آوردن از کثرت باشدگی گل و لای که شتر و الاغ را مجال تردد نبود متعذر بود لاعلاج
مبارزان جنود اقبال حسب الاشاره شهریار بیهمال که در عالم جوانی دانش آموز پیران کاردیده تجربه
کار بودند راه دور شروع در حفر جر نموده در هر جنبه قدم بهیچ گونه ترتیب داده برده آن خندق پیوند
معلکی ... بدارد و مردم دلیر جنگی جنبه را احتیاج در انجا میکند اشنیده که می گفت کارکنان جر نموده باشند
و بعد بنظر ... ... شب و روز آرام نگرفته در سپها کار میکردند و در میان
اوایل حال در کمال نخوت و غرور ... سنجیده نموده از دروازهای شرقی و جنوبی که کسی نبود بیرون آمده
در دامنه کوه صف کشیده آماده رزم و قتال میگشتند و بعضی اوقات هنر آمده نزدیک آمده کوه صف کشیده
آهنگ نبرد ساز میدادند و از ... طرف چون سپهای کرسپاهیان که در جنگ قلعه ضرورت بود صحرا
... ... که ... ...
... ...
میبودند تا آنکه بعضی از اعیان سپاه و ملازمان درگاه که قدرت نگاه داشتن نداشتند و صحرا
بودند ... سور و عتاب و خطاب شاهانه کشته اسپهای خود را از صحرا آوردند و یکدو مرتبه دیگر که سوار
بیرون آمده آهنگ جنگ نمودند از صدمات سپاه منصور مقهور گشته در کمال خذلان باز گردیدند
و خبرها نیز بحوالی قلعه نزدیک رسیده سپها استحکام یافته ترک آن جرات و دلیری کرده در حصار دیوا

قلعه خزیدند و چند مرتبه سپهها بجنگ با اهل سپه جنگ در پیوستند اما کاری نساخته خایب و خاسر با
میکردند و از آن طرف پیشتر از پیشتر در سپه پیش بردن و جرافت کندن اهتمام مینمودند و توپهای بزرگ
که در حین محاصره قلعه گنجه ترتیب یافته در آنجا مانده بود و حکم شد که پای قلعه شماخی نقل نمایند و چون
قبل از فتح گنجه صیانت احوال عجزه و زیردستان حاکم ضابطه لازم تعیین بود و عنایت شهریاری ذوالفقار
خان قرامانلو را شایسته این منصب والا دانسته او را بدین پایه اعلی اختصاص بخشیده و الکه و دارا
ولایت شماخی و امیر الامرائی کل ولایت شیروان بدو تفویض یافت چون در حین محاصره بعضی
فتوحات دست داد که ذکر آن لازم بود بنابر مناسب چنان که نخست وقایع ایام محاصره را در بیان
سلک کشیده روی مقصد آوریم ان شاء الله تعالی ذکر تسخیر کردن قلعه بادکوبه

بر کاراگهان و واقفان امور دولت صوری و پرده کشایان سراپرده حشمت سلطنت معنوی پوشیده نیست
که هر کار در دارالعیان آفرین ابواب نصفت و عز ارجمندی بر چهره آمال سعادتمندی گشوده لوای
دولت او را در ارتفاع آسمانی بخشد اسباب آرزومندی حسب جوانی فراهم آمده عقدهای مشکل و کارها
سنگ رفت کرده بدیع نظران فکرت اندیش صعب و دشوار نماید بپای مردمی پرده کشایان سراپرده
جهانی تا آسان تر وجهی جلوه ظهور نماید مصداق این مقال مرست در آمدن قلاع سپهر ارتفاع بادکوبه
که بر در بند هست که اطراف این یک به دریای خضر اتصال دارد و طرفی که در جانب خشکی است بنوعی متانت
و استحکام یافته که عروج بر خاک ریزان از اندیشه خیال بیرون است و آن بلده که جات الابواب و سد
سکندر مشهور و معروفست از غایت ارتفاع باروی قلعه دیوار بست شهر که تا میان دریا کشیده شده از
توصیف و بیان مستغنی است و در اوان توجه رایات جهانگشا بصواب شیروان که قلعه را داد خاطر
رومیان آن بود که ولایت را که داشته متعلق در بند روند و در خاطر عهدی از ارباب جلادت و اصحاب
حظر مینمود که تسخیر آن دو قلعه آسمان پیوند در این اوان امکان وقوع داشته باشد تا آنکه غبار ادبار
دیده بصیرت ایشان تیره و تار گردانید و چشم آنان اندیشه پوشیدند خود را در قلعه شماخی محصور و پایا
رنج حاکم را مینمود و اهتمامی در ضبط این قلاع نکردند چنانچه کوتوالان و حارسان هر دو قلعه
از سکنه و بومیه ولایت سیصد کس نیز نبودند آنهم اکثر مردم بومی آنجا بودند که در سلک سپاهیان منتظم
گشته صاحب علوفه و ملازم شده بودند بعد از چند روز که موکب همایون ظل عزت و جلال در شماخی نزول اجلال
فرموده عساکر اقبال به محاصره قیام نمودند بعضی از صاحب بادکوبه بدلالت بخت بیدار سعادت دو
خواهی این دودمان اقدس ظاهر ساخته رفته رفته مردم را بجانب خود آورده با یکدیگر متواصفه نموده مقصد

گرفتن کوتوال و حارسان کردند و هنوز خاطر شان از مواضع ایشان فی الجمله آگاهی یافته از پیش
دستی کرده با اتباع و موافقان و مردم خود بر سر کوتوال رفته او را بدست آورده و بند او را
جابجا کرفته و هر کس در مقام ممانعت درآمد او را بکشتند و حقیقت این دولتخواهی را بپایهٔ سریر
اعلی عرض کرده مصاحب کرشاران را با سرهای مقتولان خبرکار و ملک آشیان آوردند و در ازای
نیکو خدمتی بنوازشات شاهانه سربلند گشته اکثر آن قوم را بخلاع فاخره و انعامات و سیورغالات
امتیاز بخشیده اموال و اسباب و متملکات مخالفان که بحیطهٔ ضبط مردم بادکوبه درآمده بود با عام ایشان
شفقت شد و قلعه مذکور تسخیر یافت و استواری بدین آسانی بدست درآمده حارس و نگهبان تعیین یافت
و چون دولتخواهی صاحب بادکوبه در ولایت شیروان اشتهار یافت اهالی دربند را نیز با آنکه اکثر ایشان
ملازم رومیه شده و در سلک سپاهیان منتظم بودند این هوس در ضمیر جایگیر آمده در مقام دولتخواهی
درآمدند و لد خواجه محمد دربندی که پدرش در زمان حضرت شاه جنت مکان در شیروان خدمات پسندیده
بجای آورده از عمده دولتخواهان و منظوران انظار شفقت شاه جنت مکان بود و زیاده از دیگران اذان
در ساعی گشته شعار دولتخواهی ظاهر ساخت و چون در ایامی که الکای گنجه مضرب سرادقات جاه و جلال
بود اودمی خان شمخال که همیشه نسبت بحضرت اعلی راه اخلاص میسپرد بر همونی فاید بخت و دولت
بجبههٔ علیه سده رفعت آمده کمال اخلاص و یکجهتی بظهور آورد عنایت شهریاری شامل حال او گشته
نوید ایالت الکای دربند باو داده بودند و او از یورت اول کنت جای رخصت انصراف یافته با منشور
ایالت دربند روانه شده بود در این هنگام که صاحب دربند سر از اطاعت رومیه پیچیده راه خدمت
این دودمان اقدس پیمودن گرفتند کس نزد اودمی خان فرستاده او را طلب داشتند و او با دو بیست
سیصد نفر از مردم قیتاق به دربند رسیده اهالی شهر شعار شاهی سیون ظاهر ساخته دروازه گشوده او را
بشهر درآوردند حسن پاشای حکومت دربند متقبل نگهداشت قلعهٔ مذکور شده بود از وقوع اینحال
مضطرب گشته خود را بارک قلعه کشیده با شصت هفتاد نفری که رومی الاصل و محل اعتماد بودند
ولد خواجه محمد دربندی با جمعی از صاحب دربند و چندی از ملازمان اودمی خان بپایهٔ سریر سلطنت
آمده سعادت ملازمت همایون دریافتند و حضرت اعلی در ازای این نیکو خدمتی آنجماعت را بخلاع
فاخره و انعام مرصع آلات سربلند گردانیده و مستوجبات املاک ایشان را بسیورغال عنایت فرمود
مردم را از تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم گردانیدند و منشور عاطفت باسم اودمی خان عز صدور
یافته او را بسلک طریق پسندیده ترغیب نموده در شعار مبحث تجزده و تزید در پیشان مبالغه فرمودند و

بیک غلام خاصه شریفه که به فرزکاردانی معروف بود با جمعی از تفنگچیان چغتای و حراب چی و
تعیین یافت که بکوتوالی حصار و حفظ طریق مبادرت نموده تا رسیدن قلعه را بدست آورده و بعضی از
امرا و عساکر منصور مثل شاه نظر بیگ ترکمان چغتای که حاجب بر بندگان خانی و ایالت مشهد مقدس منصوب بود
و شاه قلی سلطان میر حاج و شیخ میرزا سلطان صوفی و غیره هم بکومک ایشان مامور گشته و با میرزا کمال
مدد بدربند رسیده با حاجی اودمی خان در تسخیر ارک قلعه سعی نمودن گرفته و جرها و خندق زیر برج و بارو
رسانیده کار بر محصوران تنگ ساختند که حسن چون از محافظت و سپیرزاده آن عاجز شد دست در دامن
آستیمان زده کس نزد امرا فرستاد که اگر مرحمت شاهانه شامل حال من گشته باد صبا و مردم خود را با
دعاوی دراز با شما قلعه را سپرده بدولت سرای شاهی رفته خاتبه ملازمت آن درگاه بر دوش
میگیرم امرای عظام ملتمس او را عرضه داشت نموده حکم استمالت با اسم عز صدور مقرر شد که امرا خاطر جمع
آن و او را اطمینان داده روانهٔ درگاه و خلایق پناه گردانند که حسن پاشا ذکر با قلعه را سپرده روی
بدرگاه آورده سعادت ملازمت دریافت و انوار عاطفت شاهی پرتو حباب احوالش تافته و در سلک
ملازمان درگاه و استظام یافت و آن سد سدید و حد جدید که یکطرف کوههای منیع است که بالبرز کوه انتساب
دارد و عبور سواکب ایام از آنجا محال و طرف دیگر آب دریای خزر است و عبور مترددین دشت خزر
و اجاق و اروس سکنه آن دیار که بولایت شیروان آید جز از یک دروازه که در میان آن سد است
واقعست و پایه ابواب اشتهار یافته تمکن جنت جیزه ی اقبال و امداد حرز آسمانی بدین آسانی متصرف
اولیای دولت قاهره درآمد میر جلال الدین حسین صلای صدر در تاریخ فتح دربند گفته بیت فتح
دربند چو شد هاتف غیبی بگفت • فتح دربند ز بس فتح گرانقدر آمد • مصحف دل چو گشادیم برآمد تاریخ
فتح دربند همایون آمد • از مردمان روزگار دیده آن ولایت استماع رفت که دروازهٔ جانبی که دریا
از جانب دشت شیروان می آید چون بدربند رسیده شب هنگام بوده فرود آمده اند که چون صبح
دروازه گشوده شود عبور نمایند علی الصباح که دروازه بانان دروازه گشودند از کاروان و کاروانیان
اثری نبوده چون راه دیگر جهت معدوم شده که از میان آب گشته روند دریا که بشهر اتصال دارد کند شده
و زیاده عمقی نداشت و بجهت موج آب و مد و جزر دریا آب برنگ میگردد و روز بین نزد یک میشود که امکان
عبور رست و شترها داشته باشد رای جهان آرای حضرت اعلی باستحکام باب الابواب توجه فرموده قنبر
بیگ منجم ارباشی کوری بوکلورا بسرکاری عمیر بروج و استحکام سد قدیم تعیین فرموده معماران و
مهندسان صاحب فراست و مهارت همراه او فرستاده امر فرمودند که هر قدم از میان دریا که از موج آب

دهنه رودخانه دریا محتمل باشد که آب تنگ شده زمین نزدیک گردد و امکان عبور از آب داشته
باشد چنین روشنی در جایی دیگر که احتمال این دهنه نباشد برج عالی اساس بنا نهاده و از میان آب سنگ
و آهک بر آورده‌اند و از انجا دیوار عریض تا برجی که حالا است کشیده و بسلسله جبال اتصال داده‌اند که از قصور و
فتور مبرا و معرا باشد و مستحفظان سپاه دول در آن برج عالی و سایر بروج مسکن نموده بحراست و نگهبانی
مشغول باشند و قنبر بیگ با استادان معمار و بنایان کار آزموده با بجا رفته مصالح عمارت و سامان
داده و در میان دریا محل مناسب اساس برج تحقیق نموده و طرحهای جدید کار کرده آن عالی اساس سپهر بنیان
از شامه اندراس انهدام پذیرفته دیوار آن هم با دیوار سابق اتصال یافت از نوادر اتفاقات چنین مسموع
شد که در محلی که معماران و مهندسان جای برج تعیین کرده استادان کاردان به فنون غریبه آب را
از محل بنا خالی کرده‌اند و اساس برج نهاده شده آثار و علامات از سنگ و آجر و میلهای آهن ظاهر
و نمایان شد که در ازمنه ماضیه پیش از ظهور اسلام در آنجا برجی عظیم ترتیب یافته بوده و مبنای آن
بود که با مرور زمان و مضار حیف دوران و سطح آب و طوفان انهدام یافته باشد یا پادشاهان
ذی شوکت و فرمان روایان ممالک سپاهان بجهت ممانعت عبور لشکر بیگانه خراب کرده باشند و
پادشاهان که بعد از آن عرصه فرماندهی بوده‌اند در مقام تعمیر او نشده باشند چه خاقان بیگ خان
دشت قبچاق در زمان ملک اشرف چوپانی از آن راه بآذربایجان آمد و صاحبقران مغفور امیر تیمور
گورکان که از ایران عزیمت دشت قبچاق در زمان ملک اشرف چوپانی از آن راه بآذربایجان آمده
و صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان که از ایران عزیمت دشت قبچاق در محاربه توقتمش خان کرده از آن
راه رفت و العلم عند الله بحقیقة الحال پیش الجمهور چنین مشهور است که سد اسکندر ذو القرنین مجید که ذکر
شده باب الابواب است که جهت دفع معرت یاجوج و ماجوج صحرای دشت ارس رود دریا تا البرز کوه کشیده‌اند
اما صورت وقوع ندارد زیرا که آن سد در اراضی دیار شرقی و شمال است که ذو القرنین اکبر در ما بین
او میان یاجوج و ماجوج بر آهن و رصاص ترتیب داده و این سد را مسموع گشته که شاه انوشیروان
کسری جهت دفع ضرر آسیب مردم دشت که جز صورت نوعی و نشانی از آدمی ندارند ترتیب داده
هر شیء را در مقام تعریف و ستودن عجز و کامل نسبت میدهند محتمل است که این سد را از غایت
استحکام بطریق مجاز بان سد نسبت کرده سد سکندری نامیده باشند العلم عند الله تعالی سبحانه
چه میسرایندم کجا بودم و سخن بکجا رسید مجملا فتح این قلعه منیعه اساس سپهر کریاس که او بنیای این
سعادت سپه نداد روی نمود موجب فرح خاطر و پریشانی ضمیر محصوران قلعه شماخی گشته بتخت گرگی

داده‌اند و فیروزمندی سپاه و قزلباش متیقن شده در خلال این احوال حاجی بیرام نامی از جانب
غازی گرای خان تاتار با خاقان طالب بیگ توم و ابو القاسم بیگ یوزباشی ابواعلی که قبل از این از جانب
حضرت اعلی بجهت اظهار محبت و دوستی برسم رسالت نزد او رفته بود آمده نامه اخلاص آیین و تحف و هدایا
آورده و خان مشار الیه خود را از جمله محبان و معتقدان این دودمان والا شمرده اظهار اخلاص و
وفا کار حقوق سابقه و گرفتاری خود و نجات یافتن از حبس و حبس قلعه الموت بتوجه و التفات
شاهزاده مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا نموده در شرح این واقعه در زمان نواب سلطنت سکندر شأن
در مجلد اول رقمزده کلک بیان گشته بود اینمعنی موجب یأس و ناامیدی محصوران قلعه شماخی گردید
کار آن عشق الدین پاشا استظهار گرمک لشکر تاتار و رد شده گردیده و دوستان ایشان از کار رفتار بازمانده
مانده و اسباب نخوت و دولت ایشان از آنها در نگذشت تا عاقبت الامر بجز زای خویش اکراه عجز و بنیاد
ظهور آورده و صنایع از حسبنه ایشان شاهی مورث نشاط و گرفتاری دیده و انچه مقدور آنها بود ظهور یافت
چنانچه از سیاق کلام آینده وضوح می یابد و منه الاعانة و التوفیق وقایع سال خجسته فال قوی ییل
ترکی مطابق سنه عشر و الف هجری سال پانزدهم جلوس همایون نیز هست
نوروز این سال همایون فال در روز چهارشنبه بیست و دویم شهر ذی قعده الحرام حسن اعتزال
کرا روی گیهان بوی درپای قلعه شماخی نزول جلال داشت وقوع یافت و جنود بارندگی و سردی
دی از شعشعه تیغ زرین فام آفتاب که قرب سه ماه در نقاب احتجاب بود انهدام یافته اورنگ جهان
پایه فلک چهارم سعادت پذیر شرف و اقبال و خسرو افلاک و انجم گردید و مشاطه روزگار رشته جان
همین آسای ربای چمن را بصد زیب و بهار آراسته فروغ بخش انجمن بهار گشته اراضی و صحاری بلده
شماخی از سبزه و ریاحین حضرت و نضارت باز یافت و گل و لالای از طرف کم شده اهل سود او معامله
تردد آغاز نهادند و عسرت و تنگی نفوذ مهل گشته اسباب راحت و خرمی فراهم آمد رباعی با قبال
شاهنشه کامران ۵ جهان گشت خرم چو بخت جوان ۵ بفیروزی خسرو نیمروز ۵ ز نوروز گردید شب
همچو روز ۵ عساکر فیروزی آثر حسب الفرمان قضا جریان در مهام قلعه گیری دامن در میان زده
شب و روز قرار و آرام نداشته حسین قلی بیگ قاجار برادر امیر گونه خان توپ و درون توپ مومن نموده
ترتیهای بزرگ سنگ انداز که در گنجه بود بفیروزی اقبال شاهی از آب کر گذرانیده با عراده بگرد
باروی معلی آورد یک توپ را در سپه الله وردی خان و دیگری را در سپه قرچغای بیگ نصب
نموده پیر بوداق خان حاکم تبریز که منشور طلب بنام او عز صدور یافته بود با قشون آراسته بار دو

همایون رسیده بعد از منزل قوایم سریر سلطنت مصیر مقرر شد که در جانب شرقی قلعه که تا غایت
کسی بعض نیافته بود نزول اجلال نموده از آن طرف سپه چین آورده مبارزان لشکر منصور از هر طرف
سیبها پیش برده حوالی را ترتیب داده و منجنیقهای آهنین جنگ بنیاد نهاده بحوالی قلعه رسیدند و توپ و تفنگ
سنگ انداختن مشغول شدند چون در هنگامی که حکومت کرجستان کاخت بطهمورث خان عنایت
[illegible] خان شوهر یافته بتمرنیه والا سر بلند کرده بعطای کرجستان و رهبانان آن قوم نکبت
حصول منقلب بپایه سریر اعلی آمده بود چنانچه در محل خود گذارش یافته مجددا طوق انقیاد در گردن
خان نهاده متقبل شده بودند که در ازای کم خدمتی و تقصیرات سابقه من بعد به خدمتی مامور گردند و
خدمات شیروان بنده و اگر خدمتکاری بر میان بسته بتلافی مافات قیام و اقدام نمایند از آن
وقت حکم جهانمطاع نفاذ پیوست که طهمورث خان با جنود آراسته بپای قلعه شماخی آمده بخدمات
مرجوعه قیام و اقدام نماید و او باغوای چندی از مفسدان که پیوسته آن جاهل نادان را از طریق
مستقیم منحرف ساخته از آمدن بدرگاه فلک اشتباه و تقدیم خدمات مجاوز نموده [illegible]
نموده که او را از ملازمت عتبه علیا در این وقت معاف دارند که لشکر آنچه مقدور و میسور او بوده باشند با
والده اش و [illegible] که نظم و نسق مهام مملکت با او ست نفرستند حضرت اعلی فرموده که مادر او در آنجا
ملتمس او مضایقه نیست اما نیامدن او [illegible] نظر بیان [illegible] بعدم اخلاص و انقیاد گشته
همگنان او را بعصیان متهم دارند و موجب رنجیدگی دیگر حکام اطراف گشته بهانها پیش گیرند مناسب
آنست که خود بسپاهی طریق استعجال آمده ملازمت نماید و رخصت معاودت یافته بعد از رفتن خود
لشکر آنچه خواهند با والده اش نفرستند در این زمینه نیز چون بعض مفسدان خبرهای ناموجه گفته توفیق سعادت
خدمت نیافت بعد از چند روز والده اش با فوجی از جنود گرجی که یک دو [illegible] پیش نمودند به
اردوی معلی رسیده در محل مناسب نزول نمودند خاطر خطیر اشرف گرچه از حرکت ناهنجار غباری
داشت بنابر مراعات خاطر آن عصمت بیاب او را بتعظیمات شاهانه معزز و سر بلند گردانیدند و
ملاقات پرده نشینان سرادق سلطنت فایض گشته مشمول نوازش و الطاف گردیدند اما چندگاه که جنود
گرجی در اردوی معلی بودند بهیچ امر مامور نشدند و همچنین حکام و میرزادهای چرکس بدرگاه جهان پناه
آمده و شد آغاز نهادند برادران رستم خان و اوسمی خان قیتاق و علی بیک ماجوری و معصوم خان
والی طبرسران و امثال ذلک بملازمت سده سلطنت مشرف گشته جبین اطاعت بر زمین نیاز
سودند چون مردم داغستان که عمده وحشی صفتان مردم نمایند در وحشت آباد نامردمی نشو و نما

یافته از مشاهده اسپ والفت دورند معصوم خان والی [illegible] توجهی بجز اردو نداده و رخصت اردوی
همایون رفته و طبرسران پیش حضرت اعلی خلاع فاخره و منشور عنایت از عقب او فرستاده خاطر او را
از [illegible] که از صدور یافت اطمینان بخشیدند [illegible] احوال از حوادث روزگار و طوارق
لیل و نهار [illegible] در بارگاه معلی بوقوع پیوست مبین اجمال آنکه در روز یکشنبه عید اضحی حضرت
اعلی در ایوانی که استادان نجار [illegible] در جنب دیوان خانه همایون ترتیب داده [illegible]
بودند بترتیب مقدمات جشن اشتغال نموده در ساعتی که [illegible] در صدد مجلس
جلوس همایون بمسند شاهانه و اورنگ پادشاهانه نصب نموده و صدور عظام و علمای اعلام و امراء و وزراء
و ارکان دولت بر درگاه [illegible] آمده منتظر بودند که بشرف عتبه بوسی مشرف گشته
بتهنیت عید و مبارکبادی آن روز سعید [illegible] که هنگام بیرون آمدن حضرت اعلی بود
مقرر شد که حاضران بارگاه معلی از اغنیای ملوک و سلاطین و میرزادها و اعیان و اهالی شیروان
و اعیان [illegible] بایوان رفته هر یک در مکان مناسب قرار گیرند که بعد از ترتیب مجلس اجلاس مجلس
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بایوان تشریف آورده و ایشیک آقاسی هر یک را فراخور قدر و منزلت
جا تعیین [illegible] مردم قرار گرفته بودند از تقدیر [illegible] تزلزل در میان [illegible] ایوان
افتاده [illegible] آمده میرزادها و مردم داغستان که در یکطرف نشسته بودند در آغاز [illegible] آمدن [illegible] شده
خود را بیرون انداختند و صدور و علما که دست و پای حرکت نداشتند در زیر گل و چوب ماندند [illegible]
جمعی از [illegible] خاصه شریفه در برابر ایوان [illegible] طرح [illegible] انداختند [illegible] الفوج
هجوم آورده چوب و گل را [illegible] زیر ماند بار [illegible] بیرون می آوردند شاه قوام الدین حسین
ولد علامه العلمایی میرزا ابراهیم همدانی و شیر احمد پاشای رومی حاکم فارس که در جنگ چغال اغلی
گرفتار عساکر حضرت [illegible] مورد بخشش شده معزز و محترم در اردوی همایون بود در [illegible]
عدم [illegible] جمعی دیگر که حیات داشتند خصوصا قاضی خان صدر و میر جلال الدین حسین صدر
و میر سید محمد قاضی معسکر و لد میر حسین مجتهد و میر صدر الدین محمد علوی محتسب الممالک و لد میر عباس
گیلانی که از زمره علما بود و حاجی عنایت تبریزی را بیرون آوردند اما اکثر مجروح و ناتوان و اعضای بدن
درهم کوفته [illegible] بود که هیچ یک [illegible]
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible] بیرون تشریف آورده [illegible] فرمودند که [illegible]
آورده [illegible] چند روز دیگر میر صدر الدین محمد علوی که [illegible] حضور گرد

بود و برحمت ایزدی پیوست و دیگران صاحب فراش گشته در تاریخ شب جمعه هشتم شهر ربیع الثانی میرجلال
الدین حسن صدر نیز که از آن کوفت تا سه ماه صاحب فراش بود و درد معده و اسهال علاوه آن گشته
مرض تحلیل شده بود دار فانی را وداع نموده بسرای باقی انتقال نمود و دیگران صحت یافتند از نوادر
اتفاقات چنین مسموع شد که منجمان خاصه شریفه از زایچه طالع اقدس یافته بودند که ضعف البصار آزرده
ذات مقدس را احتمال عزروه آسیبی هست اما از تاثیر نظرات کواکب سعد که در آن وقت بکوکب عمرو
دولت صاحب طالع ناظر اند امید هست که خبر آن بکوست شده الم بذات مقدس نرسد و در خلوتخانه
خاص اسبم آن حضرت را بحرف و حکایت مشغول ساخته اند که تا اقتضای معظم تاثیر حرکتی از آن حضرت
واقع نشود و به جهت تاخیر در بیرون آمدن واقع شده بود که آن حالت روی داد اما راقم حروف بهوا
از وحید الزمانی مولانا علی رضای خوشنویس که از خواص و معزبان مجلس اعلی بود استماع نمودم که از
زبان الهام بیان آن حضرت تقریر میکرد که وقت بیرون آمدن خوابی بر آن حضرت غلبه کرده بی اختیار
خواب میروند و هنوز در خواب بودند که این قضیه سانح شد و سبب تاخیر و تعویق بیرون آمدن خواب
بود که بیرون جهت سپاه بر آن حضرت غلبه کرده حفظ الهی نگهبانی کرده پیش از آنکه حضرت اعلی با
رفته بر سریر دولت قرار گیرد این صورت روی نموداری آنرا که حفظ الهی نگهبانست در حوادث روزگار چه ضرر و
انجاکه لطف ایزدی است ثوابت و سیاره را چه اثر القصه از وقوع این واقعه احباب را وحشت به سپاه
سراسیمگی تمام بهم رسید که اقبال پادشاهی را ده یافته اضطراب عظیم آغاز نهاده امرا و سپاه ارادت
سپاه مضطرب الاحوال بدولتخانه همایون جمع آمده ذات ملکی صفات اشرف را که جهت اطمینان خلایق
بر در گاه سعادت اساس توقف داشته صحیح و سالم دریافتند سجده شکر و سلامتی ذات اقدس بجای
آورده و بر سر مهمات خود رفته و خاطرهای پریشان بجمعیت آباد آرمیدگی روی آورد والحمد لله رب العالمین
چون در این سال بعضی مصلحت یاروی داده که تحریر آن در طی وقایع پیشتر سال مذکور لازم بود لهذا
جوامع نگار قبل از گذارش بقیه احوال قلعه شاهی بتحریر و تسوید آن پرداخته روی بمقصد می آورد و انشاء الله

ذکر احوال امیر گونه خان و بدست آوردن بعضی قلاع و فتوحات که باقبال همایون در ایروان

بر صحیفه ضمیر جزو پروران عاشق سخن و مطالعه کنندگان اخبار دولت قلم اندیشه چنین میگذارد که
امیر گونه خان که بایالت و دارایی ایروان مفتخر و سربلند گردیده و بمیامن اقبال روزافزون سعادت نشان
بعضی فتوحات در سال گذشته و بعضی در این سال گذشته روی داده مسوده اوراق تا بار بار رساطه تحریر
قضایای سال نو و کهن با یکدیگر اتصال داده بیان مینماید که چون مراد عساکر ظفر نشان بنوعی که پیش

بازنیز

یافته به تعمیر قلعه ایروان پرداخته ذخیره سپاه انجام یافت و امیر گونه خان و اتباع او را که در ایام
سال بعضی اوقات در اینجا ورود چند گاه در نخجوان بسر میبردند در اینجا گذاشته شد مشارالیه مرد
شجاعت و مردانگی و هوس جانفشانی در راه ولینعمت از خلاص گزین که بهمین عطیه ایزدی است
کرم الهی و اقبال بیزوال شاهی پشت در آن خراب آباد که مطلقا ساکن و مانع عمارتی نبود و در آن
وحشت سرای بی سرانجامی اثری از آبادانی یافت نمیشد ساکن گشته از امرای تاپی و اتباع و مردم
خود هر کس را محل اعتماد امیدانست در قلعه جای داده و دیگران را در بیرون و مواضع قریبه که خراب و ویران
بود مسکون گردانیده و از مردم ایل و الوس و نزاکات متفرقه آذربایجان جمعی را استمالت کرده بنده
بایروان آورده وداویان آنجه و سنیله و قاچار و ایل و موسی علی بهارت که حسب الامر الاعلی از عراق آمده
ملازمت او مامور بودند همگی را محل مناسب بایروان و شهره و یورت قشلاق داده و چون اکثر اوقات عبور
لشکر روم از طرف ایروان است چنین قرار یافته بود که تا استقرار مهمات آذربایجان آن محال
نامزروع و ویران بوده باشد غازیان بجهت علیق اسپان بعد زراعتی که در حوالی و حواشی قلعه
نمایند که قبل از زرع حاصل آن آوازه ورود لشکر مخالف بوده باشد فی الفور زراعت را ضایع و نابود نمایند
و اگر بحصاد در رسد و رود لشکر اعدا آورده موجب توسعه معاش و قناعت گردد و بعد از استحکام قلعه نیز
بسیار سرانجام کرده با کاوهای عرابی الکای مخالف او و مردم ایل واویماق و غازیان زراعت بسیار
در حدود قلعه و مواضع قریبه کردند بعضی از رعایای متفرقه ایروان نیز که در کوهستان خزیده استطاعت
رفتن عراق نداشتند بوی آبادانی شنیده و گیگ و گیگ آمدند و در هر موضع دو خانه سه خانه بهم رسیده
بزراعت مشغول گشته بخت بلند و اقبال ارجمند شاهی مساعدت نمود و در بهار آینده در و میوه با قدرت آمده
نشد و محصولات بحصاد در رسیده وسعتی در معاش غازیان بهم رسید و امیر گونه خان متواتر و متعاقب
غازیان را بتاخت و غارت الکای مخالف میفرستاد و آنها را مستاصل و متفرق ساخته و در آن سرحد
از دو جانب ... بوده از بیم لشکر او در جا و مقام خود قرار و آرامی نداشتند و اول فتحی که او را
بنیروی اقبال پادشاهی روی نمود بدست در آمدن قلعه معاذبرد است که در مابین ایروان و قارص
واقعست و حقیقت آن بر این نوعست که چون قارص و حبس قلعه سی و آخته در ماحوالی ارض روم که مکه
کوب مردم امیر گونه خان بود آمد شد بر مستحفظان قلعه معاذبرد دشوار گشت و از بیم سطوت ظفر
در حیارد بود در قلعه خزیده چند گاه در کمال تعب اوقات گذرانیدند و از حکام قارص و ارض روم کمک
در مانده بودند مردی بایشان نرسید با عجز و درد کس نزد امیر گونه خان فرستاده اظهار شاهی

شوند و او ایشان را استمالت داده بمتابعت و انقیاد و دلالت کرد تا آنکه در اواسط یونت ییل اربع عشر
و الف عظمای آن جماعت که مقدم ایشان علی بیگ نامی بود مشهور به علی بیگ معاد بردی خود را از
تنگنای قلعه نجات داده بعزم شاهی سیونی نزد امیرگونه خان آمدند و در حینی که رایات جلال از نور
بشیروان معاودت نموده بدار السلطنه تبریز رسید امیرگونه خان آن مردم را بپایه سریر اعلی فرستاده در آن
حال جهت هر یک مواجب و تیول تعیین شد که در ناپین خان فرزند بحبذه مات مقام نماید و بعد از آن
قلعه مذکور که آن هم از توابع چخور سعد است بدست در آمده و مستحفظان آن قلعه نیز از اقامت اتحاد به
در نیامدن علوفه و تنگی صنیق معاش مبتلا گشته آمده استعداد قلعه داری نداشتند مجرد ورود فوجی از لشکر
قزلباش از غایت خوف و هراس ترک ستیزه کرده بیرون رفتند و قلعه بتصرف در آمد و از وقوع این
حالات رومیه که در قلعه قارص بودند اظهار تجلد نموده از حاکم ارض روم نیز استمداد نموده نامور ازینی
سپیده کس بعزم دستبرد بیرون آمده از راه معاد برده در سمت ایروان شدند و در حوالی معاد برده در میان
دره فرود آمده بودند که غازیان قزلباش مردم امیرگونه خان بی آنکه اطلاعی از حال ایشان داشته باشند
بسر وقت ایشان رسیده از بلندی مشاهده نمودند که لشکر رومی در آن صحرا فرود آمده اند فی الفور آماده
جنگ گشته جلو ریز بر سر ایشان تاختند و رومیه از آمدن لشکر قزلباش خبر دار شده با اضطراب تمام آب
هر کس نزدیکتر بود زین کرده تا سواری که سپید نفر که پیش بجای به پیش آمدند و قصد دلیرانه غازیان تاب مقاومت
نیاورده شکست خوردند اکثر ایشان طعمه شمشیر آبدار گشته قلیلی صعبه فلاکت در دیار را فرار پیموده خود را
به قلعه قارص رسانیدند و غازیان مظفر و منصور عود نموده سرها و اسپهای مخالفان را در سناهی پایه سریر
اعلی آورده بجایزه و جلدو سرافراز شدند القصه بعد از این فتح رومیان ارض روم نیز طلبا حفظ و احتیاط
گذاشته دایم به نیت از جنود قزلباش هراسان بودند و پاشای آنجا با امیرگونه خان طرح آشنایی انداخته
مبادا سلوک میکرد و هم در این سال اوند بیک روزکی که کیل ضیاء الدین خان ولد شرف خان کرد حاکم
بتلیس و در سالی که الله وردی خان بر سر وان رفت اظهار شاهی سیونی کرده همراه او بپایه سریر اعلی
آمده ترتیب و رعایت یافته بود با مصطفی بیک محمودی حاکم ماکویه و قلعه بایزید که با ظهور عصیان مورد
التفات مبایان شده بود که داد بار برفته قوخ حویشه به بردار از تبریز فرار نموده بوان رفته بمی ان
پیوسته و امیرگونه خان کسان خود را بر سر مصطفی بیک فرستاد و جماعت محمودی بنفیه او طاقت اقامت
در قلاع مذکور نیاورده به جانب وان رفتند و قلعه ماکویه و قلعه بایزید بتصرف اولیای دولت قاهره در
آمده فوجی از غازیان جهت محافظت قلاع تعیین نمودند و بعد ازین قضایا قلعه قارص بسعی و اهتمام آن خان

مضمون نشان بحبط بتصرف منسوبان این آستان سدره مکان در آمده و قارص ولایتی است
ارمینیه صغری مابین ایروان و ارزن الروم که حالا بین الجمهور بارض روم معروف و مشهور شده و در کتاب
نزهة القلوب نوشته که ارمینیه صغری بالتمام داخل ولایت ایرانست و در زمان سلاطین گذشته تابع
چخور سعد بوده و بعد از آنکه ولایت قارص در میانه حکام چخور سعد و ارض روم در کشاکش جانبین
تا آنکه در زمان سلطان سلیمان رومیان اراده نمودند که استحکام قلعه داده تصرف در آن ولایت
نمایند چون آن ولایت بولایت شوره گل و آنچه که از توابع چخور سعد است پیوسته است این معنی حضرت
شاه جنت مکان را ناپسند می آمد مانع میشدند و چند سال که میانه سلطان سلیمان و شاه جنت مکان
غبار فتنه و نزاع در میان بود چنانچه در صحیفه اول رقم تسطیر یافته مکرر در آن قارص بجانب سپاه
قزلباش و جنود رومیه جنگ و جدال وقوع یافته قلعه خراب و ولایتش پایمال سم ستور عساکر جانبین بود
و بعد از آنکه فیما بین آن دو پادشاه ذوی جاه رفع غبار کلفت و عناد گشته بمساعدت بخت اندیشان
مصالحه وقوع یافت یکی از شرایط صلح این بود که این قلعه قارص در میانه خراب و آن ولایت ویران
باشد و از هیچ طرف متعرض آبادی آن نشوند و تا صلح برقرار بود قلعه و ولایتش آبادانی نداشت و در زمان
سلطان مراد خان که مصالحه اختلال پذیرفته اول نقض عهدی که واقع شد آن بود که رومیه لشکر کشیده
قلعه مذکور را آبادان کردند و رعیت از اطراف و جوانب ارمینیه آورده مواضع و مزارع آنرا معمور ساختند
و همیشه یکی از پاشایان با پانصد نفر در آن قلعه حاکم و مستحفظ بودند و تا حال که سنه توی ییل مطابق خمس عشر
الف است سی سال تمام است که آن قلعه معمور و آبادان است و حاکم نشین است در سنه لوی ییل
عشر و الف که رایات جهانگشای شاهی ظل اللهی بعد از فتح و تسخیر قلعه ایروان بآن حدود در حرکت آمده
مکرر عساکر منصوره بتاخت آن ولایت مامور گشته تمامی مزروعاتش بآتش بی نیازی سوخته گردید
سکنه و رعایای آن ولایت از مسلمانان و ارمنی از اوطان دور افتاده بعضی را کوچانیده
بآن طرف آوردند و بعضی دیگر بقید اسیر گرفتار آمدند و آن ولایت خراب و ویران گشته احوال مردم
قلعه از فقدان ماکولات اختلال پذیرفت عثمان پاشا نامی در این هنگام حاکم شده بود چند گاه
کمال مبالغه در اوقات گذرانیده از عسرت و تنگی قلعه را با آغایان و مستحفظان گذاشته خود بارض روم
رفته در آنجا میبود و از ارض روم مددی بآن مردم نرسید اگر اوقات ساخت آن ولایت در زیر سم ستور
سپاه قزلباش افسرده بود دیگر بنه که مردم قلعه اظهار تجلد و وجود نمودند تا حوالی معاد برده آمدند از لشکر
چخور سعد چنانچه گذشت شکست فاحش خورده بیشتر از پیشتر پریشانی و مبالغه مجال بقیه اسپ

راه یافت و روز بروز امر تنگی معیشت از دیاد می‌پذیرفت و مردم بی‌قوت مضطر گردیده می‌شدند چنانچه شصت نفری که
مانده بودند و با ملازم و قلیچی و عیال و اطفال دویست سیصد نفر می‌شدند پنج شش ماه در کمال عسرت
روزگار گذرانیدند در اواسط سنه توی ییل که امیر گونه خان با تاخت و غارت الکای مخالف و تسخیر
قلعه مذکور بیرون آمد سکنه قلعه هراسان گشته بجهت صیانت نفس و اهل و عیال چاره کار منحصر در آن دیده امان
داشته از امیر گونه خان استمالت یافتند و سفارش شاهی سیونی ظاهر ساخته سالماً غانماً با یروان آمدند
و قلعه بتصرف منسوبان دولت ابد قرین شاهی درآمد حسب الامر الاعلی بدستور زمان حضرت شاه
جنت مکان خراب و ویران شده و یراق قلعه از توپ و ضربزن و تفنگ و باروت و سرب آنچه موجود
بود تحویل قلعه ایروان شده و در روز پنجشنبه نهم شهر ربیع الثانی سنه مذکور خبر فتح قلعه قارص باردوی
معلی رسیده و شاهی سیونان آنجا چند نفر ملازم دوری و کرد دیوان شده مواجب تعیین یافت و جمعی دیگر
ملازمت اختیار نمودند امیر گونه خان بیشتر از پیشتر در آن سرحد استقلال یافت و صیت تسلط و اقتدار
منسوبان دولت روز افزون شاهی مشتهر گردیده و رومیان قلعه ارض روم نیز از بیم ضرر و آسیب لشکر در
چهار دیوار شهر و قلعه خزیده در کمال دهشت و احتیاط زندگانی می‌کردند و در این سال مهدیقلی بیگ ولد
علیقلی سلطان سعدلو که پدرش همیشه در سلک امرای چخور سعد و حاکم قارص بوده و در زمان رومیه
سفارش رومیه نموده پادشاه روم ظاهر ساخته بآنطرف میل نمود تا غایت در میان رومیه و محل اعتماد است
پسرش بمقتضای کل شیء یرجع الی اصله بنابر ارادت و اخلاص جبلی شاهی سیون شده با یروان آمد
و منظور مراحم شاهانه گشته از خور حال مواجب و منصب شفقت شد که در ما بین بیگلربیگی چخور سعد بخدمات بسر
انجام نماید

گفتار در رفتن جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان از بدخشان بجانب بلخ و بی نیل مقصود بازگشتن یار محمد میرزا

در این سال که توی ییل مطابق خمس و عشر و الف است چون جهانگیر
خان و محمد سلیم خان و یار محمد میرزا که در بدخشان اقامت داشتند همیشه نقش خیال رفتن بلخ و تسخیر
آن ولایت بر ضمیر خود منقش ساخته و از طوایف اوزبکیه بتخصیص مردم اینطرف آب آمویه جمعیتی بر ایشان
شده بود باغوای عظمای آن گروه اراده رفتن بلخ در دل ایشان رسوخ یافته با علیه واد و عام تمام که
قریب بده دوازده هزار کس بودند متوجه آنصوب شدند تا ایشان مذکور محمد سلطان پسر کوچک قلیج خان
که حاکم بلخ بود در وقت قلعه را مستحکم ساخته در مقام قلعه داری درآمده و سپرو بیان محاصره پرداختند
در این اثنا ولیمان برادر باقی خان که بعد از فوت برادر پادشاه ماوراء النهر و ترکستان شده متنسب
ملک توران بود بولایت ترشیز آمده در آنجا خبر لشکرکشی جهانگیر خان و محاصره بلخ مسموع او گشت قریب به

هزار کس که با او بودند با تمام سرداری محمد باقی قلماق و شغال میرزا و قورچی میرزا با پانصد نفر از جرگان جلد
نامدار پیشتر راهی شده بعقیده الیش جنود جهانگیر خان نزدیک شدند از اینطرف نیز بهادران جنگ آزمای
عازم نبرد گشته یک حمله کردند معرکه هیجا جنگ سخت بزرگ در پیوست و با رازعاد آن گروه برآورده اکثر جوهر کارانی
شمشیر و جوهر تیر رسیده آواز و لغت ساط واقتدار جنود جهانگیر خان را با اطراف و جوانب رسیده
کثیر از طوایف اوزبکیه روی بجانب او آورده جهانگیر خان با جمعیت تمام فراهم آمد امرای ماوراء النهر
غلبه و ازدحام جنود جهانگیر خان را معلوم کرده خوف و هراس بر ایشان مستولی گردید بجهت رعایت حزم
در محلی که فرود آمده بودند بحفر خندق پرداخته یکطرف آب جیحون را حصار خود کرده پیش روی
چهار را پیش استوار کرده و در جنگ کردن متامل گشته احتیاط تمام مینمودند و اینمعنی موجب دلیری
و غرور مردم جهانگیر خان گشته در محل نامناسب بغرور موفور طرح جنگ انداختند در میانه قوم اوزبکیه
اشجع قوم و دیگر برادر نیز سید برتمامی لشکر بتفوق و برتری جوهر و کمال مرتبه شجاعت میانه اوزبکیه نامی
که در معرکه نبرد با شمشیر برهنه تا صف سپاه مخالف تاخته و چه کار نمایان کرده بازگردیده مشهور است
که در خدمت جهانگیر خان جمیع سن بودند گاهی از منصوبه حکایات سپاهیان آورده و در بزرگی یار محمد میرزا نخوت
و مشارالیه که تنی از اوایل جوانی دلیر و بیباک و بی‌پروا بوده از جهالت و غرور نفس باطعن حاسدان بخود
که قاعده یکه تازان اوزبکیه است اراده یکه تازی کرده بجهل با شمشیر آخته بر صف سپاه مخالف تاخت و دلیرانه
از چپ و راست حرز خندق اسب انداخته چندکس را زخمی ساخت در حین مراجعت مشاهده نمود
که شخصی از سپاه ارکان سپاه مخالف تیزی در کمان نهاده قصد او دارد یار محمد میرزا عنان مرکب
بطرف او کرده رسیده خواست که بضرب شمشیر او را از پای درآرد چون بارگی عمرش از تک و دو
مانده بود از طرف دیگر سیدی قدانداز سپاه قصد او تفنگ را آتش داده گلوله بر اسب یار محمد میرزا
خورده اسب بسر درآمد و او از بارگی جدا شد بعضی نقل نمودند که زین اسپ در حین جهانیدن
از خندق گردیده او بر زمین آمد علی ای التقدیر سپاه او خود را بسر او انداخته دستگیر کردند و چون
صف سپاه جهانگیر خان دورتر بود او بیجا با جمعی رانده بود مددی باو نرسید محمد باقی قلماق و امرای
اوزبکیه مصلحت دیده که او را زنده نزد ولی محمد خان برند بهمانعزم نقلش پرداختند و چون خبر گرفتاری
و کشته شدن یار محمد میرزا بلشکریان جهانگیر خان معلوم شد پای ثبات و قرارشان سستی پذیرفته
دست از محاصره کشیده و تفرقه و پراکندگی بحال ایشان راه یافت بیرانگش میرزا با فوجی از لشکر
بطرف بدخشان مبدرفت جمعی دیگر محمد سلیم سلطان را برداشته بطرف دیگر رفتند و مآل حال او معلوم

نشده جهانگیر خان از شعبده بازی چرخ لعبت باز متحیر و سراسیمه گشته با سه هزار کس که با او مانده بودند
عنان بطرف حصار جستان معطوف گردانیده و چون در کارخانه مشیت ایزدی انتظام مهم جهانگیر خان بکلک تقدیر
نوشته نشده بود او در این نهضت شکست عظیم روی داده بی جنگ و خونریزی سلک جمعیت
از هم پاشیده و فتح و ظفر قرین حال لشکر ماوراءالنهر گشت چون این خبر بهجت اثر به ولی محمد خان رسید با
سکنکی و سنجر سپاه از آب عبور کرده لشکریان را بتاخت خراسان مامور ساخت ذکر ورود سپاه
ماوراءالنهر بتاخت خراسان و خایب و خاسر بازگشتن چون سپاه اوزبک عازم تاخت خراسان شدند
اکثر ایشان بطرف مارو چاق و بادغیس در حرکت آمده تا موازی سه هزار کس بطرف مرو فرستادند که
آن ولایت را تاخت و تاراج نمایند که بیجا را از دیگر دست عود نمایند و آنچه بطرف مارو چاق و بادغیس رفته
بقلعه حوض خان رسیده سه روز در پای آن قلعه توقف نمودند حوض خان آب انبار است که عبدالله
خان در سر راه بادغیس و هرات ترتیب داده و حالا حصار بر دور آن ساخته اند و یکی از ملازمان
بیگلربیگی هرات با چند نفر از سپاهیان و تفنگچیان مجاور است او قیام ورزیده و بهادران اوزبکیه متوجه
حصار نشده و جمعی را بتاخت زور آباد و جمعی را بسر الوسات و احشامات بادغیس فرستادند حسین خان
امیرالامرای خراسان پیشتر از وصول اوزبکیه خبردار گشته کس باطراف و جوانب فرستاده بود که سپاهی ایل
خود را بجاهای دور دست فرستند و تفنگچی بسیار بقلعه در آمده مهیا و آماده باشند و خود نیز جمعیت لشکر
و سامان و سرانجام نموده اوزبک پرداخت که مبادا آنچه صلاح دولت قاهره باشد عمل نماید و در این اثنا از اقبال
بی زوال شاهی بلکه بمحض لطف الهی برف عظیم باریده چون سپاه غنیم تمام رسیده بنوعی سرما شدت
یافت که سپاهیان را دست از کار و کار از دست رفته بجز بازگشتن چاره نیافتند سپاهی از
اوزبک در دره های بادغیس در زیر برف مانده از سرما هلاک شدند اوزبکیه بعد از وقوع این حال مضطر
الاحوال از پای حصار حوض خان کوچ کرده بعضی مواشی که از اطراف جمع کرده بودند چون بردن آن
متعذر بود تمامی را گذاشته روانه شدند و در وقت مراجعت قزاق خان ولد حسین خان که در قلعه مارو چاق
بود جمعی را بتعاقب ایشان فرستاده در بالای مرغاب بنوعی از اوزبکیه دوچار گشته جنگهای مردانه
کرده هفتاد و هشتاد نفر را بقتل آورده و لشکری که در مرو رفته بودند اطراف و جوانب مرو را تاخت نموده
و اسباب و مواشی و اغنام پرداخته رو بطرف چهارجو نهادند بکتش خان استاجلو حاکم مرو با سیصد نفر
از مردم خود در قلعه مرو گذاشته خود با یکهزار و دویست نفر از غازیان جلادت شعار بتعاقب ایشان
در حرکت آمد سیصد کس را مقدمه لشکر گردانیده و پانصد کس دیگر با او بودند چون سپاهی سپاه اوزبک

رنج و تعب عساکر خود را پیش انداخته متوجه ایشان شدند آن سیصد کس که مقدمة الجیش بودند و ایشان را
خود را بآن گروه رسانیده اکثر آن قوم را متفرق و پراکنده ساخته و ساحه رزمگاه جنگ و صف آرایی نمودند و اکثر
منهزم گشته راه گریز پیش گرفتند و سرداران نامی تا چهارصد پانصد نفر از میان اموال غارتی بیرون
آمده در یکطرف صف کشیده مستعد محاربه شدند و در این اثنا بکتش خان خود بمعرکه رسیده و چهار چپی
جنگ در پیوست بهادران اوزبک بعد از طاقت و توان با غازیان جنگهای مردانه کرده بقیه السیف
طاقت محاربه در خود ندیده عنان از قتال و جدال پیچیدند و قطع نظر از اموال و اسباب غارتی کرده
سعی مینمودند که بسلامت بیرون روند بکتش خان نیز مصلحت وقت و صرفه کار در دست از تعاقب بازداشته
به ضبط اموال پرداخت در این معرکه تا موازی چهارصد نفر از جنود اوزبک مقتول و گرفتار گشتند
بقیه السیف خایب و خاسر بازگردیدند بتاریخ روز چهارشنبه غره ذی قعده الحرام ملازم بکتش
خان در پای قلعه شاخی باردوی کیهان پوی رسیده یکنفر اوزبک که در آن معرکه گرفتار او شده بود
آورده و حقیقت جنگی که بکتش خان را با آن گروه واقع شده بود نقل نمود و گفت که سیصد نفر مقتول
و هشتاد نفر زنده گرفتار شده اند و بکتش خان بیمن اقبال شاهی مظفر و منصور بمرو آمده اموال
و اسباب و مواشی و اغنام غارتی را آورده بصاحبان رسانیده و از جمله گرفتاران دوازده نفر
مبارز نامی را مصحوب چند نفر از غازیان که در آن جنگ مردانگیها از ایشان بظهور آمده بود بدرگاه معلی
فرستاده از غرایب حالات آنکه چون ملازمان بکتش خان با اوزبکان میان سرای عطغال رسیدند
صحبت صبح بتغار یوتی میرفته اند یکنفر اوزبکیه بحیله دست خود را گشوده و دو سه نفر دیگر را
که دوشاخه در پا داده میرفتند خلاص کرده باتفاق شمشیر از میان یکنفر ملازم خان که بالای ایشان
میرفت کشیده آن بیچاره را بقتل آورده و دو سه نفر دیگر را از جمله گروه سایر اوزبکان را خلاص
کرده بعزم فرار خود را پیاده بکوه کشیده و ملازمان بکتش خان که اندکی پیشتر رفته بودند از این حال آگاه
گشته مردم مواضع قریب بعطغال را خبردار کرده در معارک جبال تجسس وجود در آمده هفت نفر را
بدست آورده و چند نفر دیگر که شب هنگام در سیغولها خزیده بودند بدست در نیامدند و چند نفر را
که بار دوی معلی آورده بهادران نامی بودند چون از فهرپا دشت و بخلاف عادت عارضه که گرفتاران
همیشه مورد عفو و بخشایش میشدند بنابر جرأت و دلیری که از ایشان صدور یافت به سیاست
ایشان فرمان داد چهار سال پیشتر یکی از ایشان جوانی نیکو منظر خوش قیافه بود که همه
ملتمس شده بودند و سیاست کشتگان نمودند که او را بقتل آورند و مبالغه بسیار نمودند و ذات اقدس

تعالی قسم میداد که مرا پاره پاره ملحق سازید به مبالغه بسیار بقتل در آمده بر بقفا ملحق شد اکنون جواد [illegible]
خرام قلم جهان نصب بتحریر فتح قلعه شماخی و وقایعی که در آن حین روی داده انعطاف میدهد

فتح قلعه شماخی و بیان قضایایی که در آنچه در ولایت شیروان وقوع یافت

مجملی ازین سمت گذارش یافت که عساکر اقبال پادشاهی و حیات نشان موکب شاهنشاهی از اطراف
و جوانب شهر و قلعه شماخی محیط گشته از همه طرف سیبه پیش برده و جوانها ترتیب داده و توپها را نصب
نمودند و از آسیب سنگهای سی منی توپ رخنها در بروج و باره پدید آمده و عقبها از خندق گذشته بزیر
باره رسیده و هرچند رومیه سپر ممانعت بر روی کشیده آثار جلادت ظهور رآورده در لوازم قلعه داری
باقصی الغایت کوشیدند اثری بر آنها مترتب نگشته تسلط و اقتدار عساکر اقبال شاهی روز بروز
ظاهر شده گرفت و تزلزل در بنیان ثبات و قرار رومیه پدید آمده قوت مصادمه رومیان در ضعف و سستی
پذیرفت و اسباب یورش درست بهم داده جنود ظفر ورود منتظر امر و فرمان پادشاه بودند و حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی باآنکه در بدایت حال حجت برآن قوم تمام نموده طریق آشتی از جانبین مسدود
شده بود از وفور مراحم و الطاف جبلی احتراز از سفک دماء و هتک عرض و ناموس خلایق نموده بالطبع
نمیخواستند که قلعه بیورش و قهر و غلبه مفتوح گردد چه در آن صورت سپاهیان را که در [illegible]
رعیت و کشته کار و بیگناه و اسباب نزع جزئیه ارمند از قتل و غارت منع نمودن خلاف قاعده قلعه گیری
و آیین کشورگشایی است بل متعذر و غیر معقول و درست در هجوم خانه خنک و تزلزل سخت شده بهر سو شیون زنند
و منتظر بودند که بنابر نهج دیگر صورت پذیر شده و امرا و سرداران سپاه بی امر و اشاره عالی بدین
امر کثیر الخطر جرأت و دلیری ننمودند در روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفر در سیبه قرچقای بیگ چند نفر
از ملازمان فرصت یافته از برجی که بضرب توپ ویرانی یافته رخنها پدید آمده بود بالا دویدند و خود و مشغول
تصور یورش کرده از آن سیبه هجوم آوردند قرچقای بیگ واقف گشته از خوف عتاب و خطاب شاهانه
مانع مردم گشت و کسان فرستاده جمعی را که از برج بالا رفته داخل خانها شده بودند باز گردانید
در این توقف آمده چند کس خوب از عساکر منصوره ضایع شدند و چون اساس عمر و دولت آن طایفه بسر
بانهدام گشته حکمت بالغه الهی اقتضای آن نموده بود که احوال سکنه آن شهر و قلعه از سپاهی و
رعیت اختلال عظیم پذیرفته دقیقه از دقایق قتل و غارت فروگذاشت نشود با کمال مداهنه و تامل که
در این باب ظهوری آمد اصلاً [illegible] مانع نیز نفقه بر شوالستست شده و آنچه مقدر الهی بود بی اختیار
بحیز ظهور رآمد بیان این مقال آنکه در روز جمعه بیست و ششم ماه مذکور تخمیناً سه چهار ساعت از روز گذشته

یکی دو نفر از محصوران که از مشقت قلعه داری بجان آمده بودند از برجی که در سمت سیبه ذوالفقار
خان بود پایین آمده و اظهار نمودند که در این برج بغیر از ما دو کس دیگر نبود و الحال برج از حارسان و
نگهبان خالیست و اگر اراده صعود داشته باشند مانعی نیست از علامات ادبار و بخت برگشتگی آن
طایفه در آن چند روز در پهلوی همان برج چند ذرع از دیوار قلعه بی مدد توپ فرو ریخته رخنها
پدید آمده بود و ملازمان ذوالفقار خان بی اطلاع و رخصت او و بی ادا از دست داده و تحریک
کار فرمایان عالم غیب بپای آن رخنها بالا دویده از سیبه یکصد و پنجاه نفر داخل شده بودند که
ذوالفقار خان آگاه گردیده و دانست که اگر اندک تغافلی واقع شود آن جماعت در معرض تلف در آیند
و مردم شهر و قلعه نیز واقف گشته سپر ممانعت بر روی کشیده بودند و آتش محاربه اشتعال پذیرفته
ناچار لشکریان خود را رخصت داده خود بر بالای برج برآمد نقاره و نفیر یورش در آورد و چون
غلغله سپاه و کوس یورش بقرچقای بیگ رسید و مشخص شد که مردم ذوالفقار خان بشهر در آمده اند او
نیز تاب توقف نیاورده ملازمان را رخصت یورش داد و آن گروه نیز از برجی که توپ خراب کرده
بود بشهر در آمده هجوم نمودند آوازه کرناهای و صدای کوس که از گنبد آبنوسی سپهر پیچیده
غلغله در گنبد آبنوسی سپهر پیچیده غلغله گیر و دار در ایران قلعه کشا آشوب روز جزا در عرصه غبرا انداخت و
با اطراف و جوانب خبر رسید هر کس از امرا و سپاه که در اطراف شهر سیبه داشت همگی یورش نموده بشهر
فرو ریختند رومیه تاب صدمه افواج قاهره نیاورده خود را از بروج و باره بشهر انداختند و در خانها
متواری گشتند و در همان ساعت بدست تصرف قهرمان در آمده با دیگران ملحق گشته مجملاً بطرفة
العینی قریب دو سه هزار نفر بقتل در آمده اموال و اسباب نهب و تاراج یافت و تمامت شهر شماخی
یکبار به حادثه رفته شده و آسیبی از این یورش بعساکر ظفر مآثر نرسید و زیاده از سه چهار نفر ضایع
نشدند اما الله وردی بیگ قوللر آقاسی و قورچی باشی و جمعی که در طرف شمالی محاذی بالا سیبه داشتند چون
حاکم قلعه و عظمای رومیه مجاور آن برج را جهاد در میان بسته سعی موفور ظهوری آورده بودند و جوانان
کار آمدنی از یمین طرف در مدت محاصره به زخم تفنگ آن طایفه ناچیز شده بودند در جای رفیع عالی اساس
که در آن طرف بود هنوز چنان نشده بود که صدمه در آنجا محکم باشد هنوز ایشان عقل دوراندیش را با
بر آن بی امر و اشاره همایون جرأت یورش نکرده در آن روز ایستاده موقف خود حرکت نکرده بودند حمله
و آقایان و عظمای رومیه که در قلعه بالا بودند بعد از آنکه شهر و قلعه پایین از دست رفت بیشتر
از پیشتر در قلعه داری مجد و ساعی گشتند اما حرکة المذبوحی بود که پنج شش روز کردند و هیچ اثری

سعی و اهتمام ایشان مرتب گشت زیرا که جمعی از جنود حضرت سعادت که بشهر در آمده بودند از خاطر
سبحانه سوراخ کرده نقبها بزیر برج و باره قلعه بالا که فاصله بین القلعتین بود رسانیده و منهدم
ساختند و قورچیان عظام ملاحظه نمک و نام شب و روز قرار و آرام نگرفته نقب و سیبه خود را
بخندق رسانیده و از میان در کمیت راهی سرپوشیده سرانجام داده بزیر برج رفیعی که از غایت
ارتفاع و بلندی سر بفلک جوزا افراخته در آمدند و زیر برج را از توپ و دروز خالی کرده و سیحان ملتهب
و ستوار تو می انداختند تا آنکه اندکی از یکطرف آن برج بضرب توپ و زور نحیف اما چنان نشستن بود
که آسمان بر آن صعود توان نمود و روز پنجم توپ بکشیده بیجاه نفر از جوانان جان نثار و دلیران معرکه کارزار
که ابا ربقه جان در سا و راه جسته کی این دوده ولا دین مراتب اخلاص پیدا نشد مردانه قدم در
پایه دلیری نهاده و سپر با در روی افکنده روی جلادت ببرج آورده مبارزان رومی که بقای آن
برج را مستلزم بقای خود میدانستند بمدافعه مشغول گشته بتیر و تفنگ و قاروره های نفط و پیاله
بازی که بجهت روزی چنان ساخته و پرداخته بودند بر مثال تگرگ آتشین که از کره اثیر بارد در بر سپه
قورچیان سر نجیبه و پردلان لشکر فارس ملازمان الله ویردی خان تیر از سپینه خود حکیب انداخته
گشت که جان پردلان سمندروار در بحر آتش غوطه خورده هر چند بنگاه رومی در مدافعه و آتش فشانی
مبنی کوشیدند مبارزان جنود اقبال قدم مردانگی محکم نهاده و زد و خورد مردانه میکردند تا آنکه
بنیروی اقبال بیزوال شاهی که مونه از الطاف الهیست چند نفر از قورچیان شمشیر با آخته و سپرها
بر سر افراخته خود را به عنوان بود بر بالای برج انداختند بار و سپه حارسان آن برج دست و کرسب
شدند و رومیان با آلات حرب از سنگ و آویز جانب آن برج را گذاشته پایین آمدند و از در و بام خانه
غازیان را به تفنگ گرفتند و غازیان بر بالای برج در پیش روی جابلی ساخته سپر کرده از رعیت زاده
دفع نکایت خصم از خود میکردند هر چند رومیه سعی نمودند که قورچیان را از برج دور کنند صورت نبسته
و مرتبه مرتبه از زمره قورچیان جوانان دلیر به پیش رفتگان ملحق شدند و ملاحظه آنکه مبادا خرابی
و اموال رومیه بغارت رود از برج داخل قلعه نشدند و رومیه را از مساعده اینحال کار را از دست داده
از کار ماندند و اکثر از محاربه و مصادمه ستوه آمده دانسته که قلعه از دست رفته و دیگر مقاومت و قلعه
داری مقدور ایشان نیست ترک محاربه و سعی و اهتمام بجا آورده رضا بقضای کرده کار را داده از برج جا
پایین آمدند احمد پاشا هر چند قول و یکچری و سایر مردم را به ترغیب جنود آن طایفه بجال
خود در مانده طلعت امر و نهی او نشنیدند و سراسیمه و مضطرب احوال کس نزد الله ویردی خان فرستاده

طالب عفو و امان گشته احمد پاشا خود با چند نفر از ملازمان خاصه و سپکبانان که همراه داشت بر
بام کوشکی که قدیما مسکن سلاطین شروان بود بر آمده بتیر و تفنگ بقورچیان و غلامان می انداخت و در
لوازم کارزار سعی و کوشش بسیار بظهور می آورد تا آنکه مردم او بتیر بستوه آمده ترک جنگ کرده خود
چون در اول حال سر از مصالحه و معاهده پیچیده محاربه اختیار کرده بود تا قوت و قدرت داشت
داد و خود کرد و صحیح القول از زبان احمد پاشا نقل کردند که میگفت غلامی داشتم از حبشه که از غایت
حیا و ادب هرگز با من جرات تکلم نداشت و در وقتی که با من بود انواع خدمتکاری و جانسپاری
از او مشاهده میشد در وقتی که ترکیب بر برج مستولی گشته مردم از قلعه داری مایوس شدند من و
غلام او قبضه تفنگ در دست داشتیم او پر میکرد و من می انداختم چون لحظه بر آمد روی بمن آورد
گفت ای صاحب سعادت عجب از خرد مندی نست که خود را عبث رنجه میداری و در معرض تلف می آوری
قوم ترک جنگ کرده رضا بقضا داده اند ترا با روزگار چه ستیزه است و از دو کس چه خیزد حیات را
غنیمت دان ما به پیشنم از او از روزگار چه میرسد این سخن گفت و روی از من گردانید و بجهت
تفنگی که داده بودم که پر کند طلب داشتم نداد چون دیدم که غلام جان سپار معتمد با من حرف
شده و زمان بیزوال جوان کارخانه تقدیر گشته دانستم که روزگار روی آورده با قضا ستیزه نتوان
آویخت بناء بر آن تفنگی که در دست داشتم انداخت رضا بقضای آسمانی داده و خود بجنود قزلباش
که در برج بر آمده بودند بآواز بلند گفتم که دست از حرب و قتال باز دارید که ما ترک قلعه داری
کردیم و قلعه بحضرت شاه تعلق دارد و مجملا احمد پاشا تا یکپهر که در کمیش قدرت خود داشت بیجان
تفنگ بر انداخت و غازیان سپینه سپر کرده بیجان می پذیرفتند القصه پاشا نیز کس نزد الله وردی
خان فرستاده التماس نمود که امشب دست تعرض لشکریان را از قلعه کشیده دارند که فردا هر آنچه رضای
خاطر اشرف باشد من با آن در دهند الله وردی خان و قورچی باشی حقیقت بعرض اقدس
رسانیدند و حکم شد که در آن شب احدی متعرض قلعه نگردد و از همه طرف پاس دارند که مبادا در ظلمت
لیل از قلعه بیرون نشوند رفت صبح روز ششم که چهار شنبه دویم شهر ربیع الاول بود صبا سال
طرف ستال سیام فتح و فیروزی و نسیم گرفت صاحبان درگاه معلی حسب الامر همایون اعلی مجلس عالی
شاهانه و محفل متعالی پادشاهانه آراسته حضرت اعلی اعلاه الله تعالی سپاه داری و شکر گذاری
عطایای ایزدی بجای آورده با توجهات ظاهری و باطنی که باعث فیض دارند بر سریر دولت و
فیروزی و اقبال قرار گرفته فتح نامهای شاد مانی بنوازش در آورده قورچیای بیک با غلامان و تفنگ

چهار صبط قلعه و محافظت دروازه‌ها مامور گشته حسین بیگ جارچی باشی قورخود الف در قلعه
فرستاده احمد پاشا و شمس الدین پاشا را با برادر و پسر کوچک او که محرک ماده و فساد بودند و کپک
حسن و چند نفر دیگر را طلب فرمودند احمد پاشا از آمدن تقاعد ورزیده جارچی باشی مذکور گفت که از ما
نهایت بی ادبی و بی اندامی نسبت بعلامی درگاه شاهی صدور یافته مستحق سیاست و عقوبت شده‌ایم
و شایستگی دخول مجلس اعلی نداریم مامول آنکه یکی از ملازمان درگاه والا فرستاده که آمده در همین جا ما را
بجزای خود رساند حضرت اعلی خاطر او را بنوید عاطفت اطمینان بخشیده طلب فرمودند و احمد پاشا بمجلس
بهشت آیین در آمده سجده مجاملت بتقدیم رسانید و چون مرد عاقل سخندان بود سخنان حزن‌انگیز
گفته که مقتضی عقل و مناسب وقت و مقام بود معروض داشت حضرت اعلی با وجود کمال قهر و غضب که
در آن روز بر طبیعت همایونش مستولی بود با پاشای مذکور بنظر عنایت توجه فرموده سخن عتاب آمیز
التفات نفرمودند اما با شمس الدین پاشا عتاب و خطاب آغاز نهاده و اعمال و افعال ناشایسته او را اشعار فرمودند
گرفته کپک حسن مخلص خود را در خروش آمده کوتاهی ننموده با شمس الدین پاشا خطاب کرد که قوم را
قدرت مقابله با حضرت شاه والا جاه نبود و ترک شیروان گفته بدربند میرفتند تو نگذاشتی و خود
چه بروازده رفته تحمیل را خراب کردی و قوم را بجاره در راه عجب ساخته دعوی ولایت و کشف و کرامات
کرده مسکینی که از اولیا و اقطاب بمن خبر رسیده که جنود قزلباش بر این قلعه فیروزی نخواهند شد و ملک
علی بیگ جارچی که مرد بذله‌گوی و همیشه در بارگاه معلی بخدمت هزل و مطایبه داشت به شمس الدین پاشا
که مرد طویل اللحیه بود گفت که عجب محاسن سفیدانه دراز کرده و چون دعوی ولایت و کرامات کرده میکردی
بوده و حضرت که بقوم مسبب ادای بر عکس نتیجه داد و بعد از این تحقیق در ریش سفیدانه شما مطلوبست
با شارت عالی دست بر محاسن او دراز کرده مو بمو از ریش بر کندند و بکمر موازات و قباحت
نامرضی بلغاشت و آتش خشم شاه بادی سبب و سید بر بالا کشیده و به آب سیاست و عقوبات
التفات می‌پذیرفت مجملا شمس الدین پاشا با برادرش و یک پسر کوچک دو و سه نفر دیگر که خاطر
اشرف از حرکات ناهنجار و سخنان مجتبزانه ناهموار ایشان رنجیده بود و بخشم آورده قهر و غضب گشته
با انواع عقوبات معذب کرده بودند و بعد از خراب بصره با رود با رزیر و ده حلقه گردند و میران نام شخصی
شیروانی الاصل در میان رومیه نشو و نما یافته از جمله معتبران شده بود و خود را از سپاهیان روزگار
تیرانداز نامدار میشمردند و بر سر تیری از سهام نام خود نوشته بملازمان موکب عالی می‌انداخت
مردانگی خود را مینمود یکی از غلامان درگاه که برادرش بزخم تیر او مقتول شده بود بعصابص خون برادر

رسیده عامی قتل او کرده رخصت یافت در حال رفت حقیقه رفته سر آن سرمست باده نخوت و غرور را
بریده به نظر اشرف رسانید و چون در رویه اکثر عموما مستحق قتل و سیاست شده بودند اما بخاطر اشرف رسید
که آن جماعت قطع تعلق از اموال ظاهری خود کرده به سبیل جوبها بغارزیان داده بعد از اتصال بعلق
العیان بوده هرکس بهر طرف خواهد رود و همگی آن جماعت بالطوع والرغبه قبول معنی نمودند یکی
از جمله محصوران برادر خواجه حسام الدین گیلانی وزیر خان احمد والی گیلان بود که در گیلان منصب
قورچی باشی‌گری او داشت و در وقتی که خان احمد از گیلان بشیروان آمده از آنجا بروم رفت
او در شیروان توقف نموده بهمان نام او را قورچی باشی میخواندند بقول مشهور مرد از شرارت و بدنفسی در
میان رومیان بحسن کتابت و کلام دانی معروف و معتبر بود و خاطر اشرف از خواجه حسام الدین برادر
او که باعث فساد گیلان و عصیان خان احمد و برادر رفتن او بود متحرف بود چنانچه شمس الدین
نام یک برادر او در دار السلطنه قزوین معروض تیغ یاسا گردیده و او در ایام محاصره قلعه دو سه تو
در میان و عمده سهام ایشان بود و بعد از فتح قلعه که بنظر اشرف درآمد بحسب زبان‌دانی و سخنان در
حیز وقوع که بمذکور طبیعت گیلانیان است اظهار کتابت و دیوان نموده متقبل شد که از غنایم و اموال
اهل قلعه مبلغی خطیر بعساکر نصرت شعار عاید گردانده و بدین وسیله چند روزی خود را از تیغ قهر پادشاه
صیانت نماید در اول حال سخن بجای ده هزار تومان شاهی عراقی میان آورد و هر چند بر چنین ابواب که مکث
عیار روزگار اهل آفاق بیرون کاربست ظاهر بود که سخنان او جنبه صدق عاری است و اعتماد را نشاید
مصلحت وقت و ظهور عیار کار او علف آغاز نهاده خلع فاخره سرافراز و بمنصب وزارت
گیلان ملکه صاحبان و مالداران خوش وقت گردانیده و او دفتر دولتان و سپاه را آورده اسامی
لشکریان که در حین محاصره محصور گشته از روی دفتر علوفه و بیانات علم کرده با اسم هرکس خواه در
حیات بوده و خواه مقتول و متوفی شد مبلغی زیاده از وسع و قدرت رقم کرد که از ایشان و ورثه
متوفی و مقتولان باز یافت شود و مبلغی دیگر با اسم جمعی از کدخدایان و سکنه شماخی که با رومیه
موافقت نموده در قلعه بالا محصور گشته بودند برسم ترحیان و مال امان بر قلم در آورده و مع هذا مجموع
زیاده از سی هزار تومان شده بالجمله آن مبلغ در میانه قورچیان و غلامان و ملازمان درگاه و تفنگچیان
که در پای قلعه خدمت کرده بودند تقسیم یافته هر چند جماعت را یک علاقه برده شد که انجام رقم
شده بوصول رسانند و هر کس را در کم و زیاد سخنی باشد قورچی باشی لیکن موافق حساب خاطر نشان
نماید القصه بحیله و روباه بازی بازچند روزی در میانه آن طایفه میسر و مشار الیه بود و باز از تیغ و ... نفقه

گرم داشت از چند نفری که فی الجمله سامانی داشتند وجه ترخان صورت یافته از سایر مردم بعضی نصف
و بعضی ثلث و ربع بعمل آمد و از رسد مقتولان و منهوب آن قلیل بوصول رسید چنانچه از کل اموال
قلعه پنج شش هزار تومان بخزانه عاید شده و همه لم یحصل گشت چون کمال و کردار قورچی باشی
کیلیک از صدق و راستی نزد عقل عنایت نداشت و مجدد داشرارت و بدنفسی و قوت طامعه اش بظهور رسیده
بجزای اعمال سابق و لاحق ماخوذ و گرفتار گشته بمحصلان سپرده شد بعد از مصادره و مواخذه و اظهار نمود
که اموال بیشمار و دفینه بسیار در گیلان دارم محصلان او را بگیلان برده بضبط ذخایر او پرداختند
اگرچه سخنانش کاذب بود و بهانه های لاطایلی می آورد روزی بهانه وضو ساختن بکنار آب سفیدرود
رفت بعزم فرار خود را بآب انداخت که به شناوری بیرون رود اعمالش مدد نکرد و با آنچه شناوری میدانست بعد از
سعی بسیار غریق بحر فنا گردید سبحان الله بکجا میرفتم و کمیت تیزگام قلم عنان از دستم ربوده بکجا
رفت چون در آن خاک گذارش تسخیر قلعه بود و طول آن زیاده از حد مناسب بود القصه احمد پاشا را با
یکدو نفر خدمتکار بر عیسی خان چیگنی نواده معصوم بیگ صفوی که بسعادت قرب و منزلت شاهی سرافراز
و آخر بمنصب قورچی باشیگری یافت سپرده چند روزی مهمان او بودند بعد از آن با چند مکاران
و بعضی از اموال و اسبهای ضروری بقلعه قهقهه فرستادند مدتی در قلعه بوده دیگر خبری از او نیافتند
از جمله محصوران چند نفر از اهالی شیروان بودند که در زمان رومیه تربیت داده یافته در سلک اعیان
دار روباب [illegible] گشته بودند مصالح ملکی اقتضای آن کرد که آن جماعت سایر اطمینان قلوب
از سینه کینه خاطر سایر الناس که سابقا با آن طایفه آمیخته اظهار دولتخواهی کرده بودند مستمال عنایت
و الطاف بوده در اینوقت تعرض بایشان نرود و چند نفر از ایشان را مورد شفقت گردانیدند و بهر یک
دو سه موضع تیول و سیورغال مرحمت کرده مقرر فرمودند که پسران و برادران ایشان در سلک غلامان
رکاب اقدس منسلک بوده بعراق آیند اما حکام کرام [illegible] ولایت شیروان را از بیم ظهور فتنه
از وجود ایشان پرداختند و سایر لشکریان را چون سالها با شیروانیان آمیزش نموده هر یک با جمعی
طریقه آشنایی و مخالطت و قرابت سببی داشتند و از یافت که با اهالی شیروان آمیخته اند که زاده و
ماده بمجالس قوم [illegible] نموده هر کس راه بطرف خواهد پس کرده اند اهالی شیروان که همت نزده
موافقت و نیکوخواهی رومیان بوده اند در اینوقت سعی نمودند که ساحت دل خود را از شوائب جفا را
گفتگو مصفا و مبرا گردانند صلاح حال خود را در اتفاق و اعدام آن طایفه دیده در مخالفت رومیه و شاهی
سیوعلو کردند فوج فوج را [illegible] کان دیار را عدم گردانیده در یک سال زود هر کی را بعالم آخرت

فرستادند و از آن طایفه در این دیار نماند مگر قلیلی از جمله مکاران و مردم بی نام و نشان که بر حسب تقدیر
ملک منان از آسیب تیغ شیروانیان رسته نجات یافته باشند اما ذوالفقار خان در این واقعه بعمل
شنیعی اقدام نمود که عاقبت بشامت آن گرفتار آمد شرح واقعه آنکه در زمانی که رستم خان برادر بزرگ
او حضرت رضا و اقرای طوارش حضرت تا بتوقف در یورت و مقام خود ندید و او با برادران و
اتباع از آب کر عبور نموده بشیروان رفت و بر رومیان توسل جسته مدتی در آن دیار بسر برده بود و عاقبت
رومیه با ایشان بدظن شده دفع آن جماعت را داعی و لازم دانسته رستم خان را با یکجمعی از برادران و اتباع
بقتل آوردند فرهاد خان که برادر کوچکتر رستم خان بود با ذوالفقار خان و الوند سلطان برادران
کوچک رومیه فرار نموده بقزلباشان آمدند چون سریر سلطنت ایران از جلوس همایون شاهی ظل
الهی زیب و زینت یافته سرکشان قزلباش بجزا و سزا رسیده آشوب مملکت روی بآرامیدگی آورده
بود و ایشان فی الجمله از حضرت اعلی اطمینان یافته بپایه سریر اعلی آمدند و در ملازمت اشرف مراتب
علیا ترقی کردند برخی از احوال برادران در محل خود سمت گذارش یافته بالجمله یک همشیره ایشان
زوجه رستم خان و دیگر جمعی از اتباع در شیروان در دست رومیه اسیر و گرفتار مانده بودند و بعضی از
اعیان رومیه بنابر آن که مردی و حفظ سیرت آن سلسله آن هر سه مخدره را بحباله نکاح آورده بودند
و در این چند سال از ایشان فرزندان ذکور و اناث بهم رسیده بود در حین فتح قلعه که حکومت شیروان
بذوالفقار خان تعلق گرفته بود شوهران و اولاد مخدرات مذکوره استظهار قرابت سببی و نسبی ذوالفقار
خان داده توسل جسته خواهان حفظ حال و صیانت ناموس اهل عیال که بر او لازم بود نمودند
و حضرت اعلی شاهی ظل الهی که از مقدمات آگاه بودند بنابر مراعات جانب ذوالفقار خان
و حفظ ناموس آن سلسله اشارت فرمودند که عاقبت مذکوره با شوهران و اولاد و تبعه ایشان در کنف رعایت
و حمایت ذوالفقار خان آسوده و احدی متعرض آن طبقه نگردد چنانچه مبلغی که قورچی باشی کیلیک نام
آن جماعت رقم کرده داخل جرایم رومیه بوده بذوالفقار خان گذاشته شد که تحصیل آن از [illegible] نماید
ایشان نزد دستش را [illegible] غیرت [illegible] عاقبت آن فعل شنیع [illegible] و آن بیچاره
ضعیفه را با شوهران و فرزندان ذکور و اناث و دامادان و [illegible] و ملازمان که قریب به بیست و هفت
نفر با سی و هفت نفر بودند علی اختلاف القولین در یک شب بهلاک ساخت و حضرت اعلی [illegible] عمل
مذموم [illegible] منع نموده [illegible] ملامت کردند چون قطع ذوی الارحام روا داشته از ارتکاب قتل
عورات مطلقه و اطفال بیگناه نموده [illegible] حیاتش کرده از عمر داده

بخوردواری نمایند و شرح آن عنقریب سمت تحریر می‌یابد بالجمله بعد ازین قضایا ممالک شیروان با مرای
عظام تقسیم یافته ایالت دربند بشاهبان و آن حدود بچراغ سلطان گرامباء ایضاً جلو رجوع گشت
و شاه منظور بیک و کلی را حکم شد که معاونت او در آن سرحد بوده سایر مردم که در چند قلعه بوده عهود بودند
ذوالفقار خان در ساعت نامحمود عنبر مسعود بشهد شماخی رفته بحراست گنگچه‌های قلعه و تعمیر بروج و باره
پرداخته تفنگ و حرباره اسبه و ساخت و موکب همایون فال از آن یورت کوچ کرده بجهت گرمی هوا
بجانب ییلاقات شماخی در حرکت آمده و چند گاه در قلل جبال منازل و کلکشت و علفزارهای مرغوب
و چشمه‌های خوشگوار اختیار نموده بشکار و تفرج کی گذرانیدند امرا و حکام و اعیان و چرکس
اکثر در درگاه معلی بوده بعضی که در اینوقت اظهار اخلاص نموده کسان خود را به پایه سریر اعلی فرستاده
بودند به خلاع فاخره و انعامات نواختند جهت رستم خان داغستانی تبرکات لایقه ارسال داشتند و
چون خاطر معصوم خان والی طبرسران از آن حرکت ناهنجار که بی‌رخصت از اردوی همایون فرار نموده بود
دغدغه آلوده بود و هنوز اطمینان تمام نیافته بوده توقف موکب جهانگشا در آن حدود موجب توهم و تزلزل
احوال مردم طبرسران بود حضرت اعلی جهت تسلیه خاطر او محمد صالح بیک وزیر شیروان را با خلاع
فاخره و جهارا نزد او فرستاده او را بشفقتهای خاص اختصاص داده داد ازین مژده والا تسلی بخش
خاطر والی طبرسران گشته بمین عطیه ارجمند بین الاقران سربلند گردیده و در همان چند روز بعضی از
مختصان حرم خود را بجهت مکاری سرادق اقبال فرستاده محمد داود سلک دولتخواهان بارگاه و اعظام
یافت

ذکر مراجعت موکب نصرت نشان از شیروان بدار السلطنه تبریز و از انجا بجانب عراق و پیاده رفتن حضرت بادراک سعادت زیارت سلطان خراسان

چون خاطر خطیر از انتظام مهمات شیروان و داغستان فراغت یافته
عزم مراجعت مصمم گردید علیجان بیک جوانشیر را حکم شد که بجواد رفته ترتیب جسر پردازد
و آن متوجه آن خدمت گشته در اندک روزی جسری در کمال استحکام تمام داده و بعد از ترتیب جسر کوس
مراجعت بلند آوازه گشته از آب عبور فرموده و از الکای دره عدد عطف عنان دار السلطنه تبریز فرموده امرا
و ارکان دولت و آغرق اردوی همایون را از راه آمر روانه فرموده خود بنفس شریف با چندی از مقربان
و مخصوصان بقصد زیارت حضرت سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه بجانب دار الارشاد اردبیل تشریف
برده و در آن مکان ملائک مطاف چنین بوده بمحاک سده ره تشرف نموده بعد از مراسم شکر گذاری حضرت
یزدانی چند روز بطواف و زیارت قیام نموده از آنجا بفیروزی و اقبال بدار السلطنه تبریز رسیده بآن بلده
ظفر قرین نزول فرمودند و چند روز اوقات گرامی صرف انجاح مطالب و اسعاف مآرب امراء و اعیان آذ

با ایلچیان و نظم و نسق امور سپه حد فرموده ایلچیان و رسولان که از جانب میر شرف حاکم جزیره و کرها
خان و سایر امرای اکراد که جهت تهنیت فتح شیروان بآستان سعادت آشیان فرستاده بودند بخلاع
فاخره و نوازشات گوناگون مفتخر گردانیده و مقضی المرام رخصت معاودت دادند چون سلطنت پناه
غازی گرای خان تاتار والی قرم از خدمت اشرف التماس نموده بود که حسن آقای مشرف آقاسی
درگاه عالی را که در جنگ روان کرجار عساکر فیروزی نشان شده بوده با او طریقه آشنایی تمام داشته مطلق
العنان رخصت نمایند حسب الالتماس خان تاتار او را با دو پسر که یکی همراه او و یکی در جنگ جغال اوغلی گرفتار
شده بودند از قلعه قهقهه بیرون آورده خود او در عاشق مختبران روزگار دیده بود بمقدمات مرجوعه خاطر
اشرف را مصاحب ساخته التماس نمود که پسران او در خدمت اشرف بوده باشند و خود به اردوی
رفته باتفاق غازی گرای خان مقدمات صلح بر وفق رضای اشرف نماید که بدستور زمان حضرت
شاه جنت مکان طهماسپ وقوع یابد حضرت اعلی تیز با بر رفیه حال خلاین و عباد الله رضا بآن داده
ایلچی رضا بآن داده فرستاده غازی گرای خان و ابو القاسم بیک یوزباشی ابو اعلی که رسالت خان
تاتار تعیین یافته بوده انعام فرموده بغازی گرای خان نامه محبت آمیز در قلم آمد اما چون عبور ایشان
از میان الکای چرکس واقع شده در این اثنا خبر فوت غازی گرای خان بایشان رسیده که عالم فانی
وداع کرده بجهان باقی شتافت و در دینه نامی از حکام چرکس حسنان آقا کینه دیرینه در سینه
داشت که از ابو القاسم بیک جدا افتاده بود با جمعی چراکسه فرصت یافته بر سر او ریخته او را بقتل آورد
ابو القاسم بیک جدا افتاده بود با جمعی در آن واقعه با چراکسه جنگهای مردانه کرده زخمدار گردیده
و با پیری او در آن فتور تاریخ چراکسه بشد بالآخره او نیز مذکور را بصاحب حضرت اعلی انداختند
هم استقلال او در اسلامیت باز گردانیده بعد از کشته شدن حسنان آقا و پسرانش چند گاه در خدمت
اشرف معزز و محترم بسر میبردند عاقبت قدر عافیت ندانسته سالک طریق فرار گشتند و شرح
آن عنقریب در ذیل این دفتر رقم زده کلک بیان خواهد گشت چون کل ولایات موروثی آذربایجان
و شیروان و اران و گرجستان که قریب به بیست و پنج سال بود که رومیه از تصرف منسوبان این دودمان
والا بیرون برده بودند و در ید تسلط و اقتدار آن طایفه بود بعون قاهره یزدانی و تائید آسمانی
بتصرف در آمده جمیع قلاع متین و حصون حصین آن ولایات که مملو از مردان کارزاری و اسباب و آلات
قلعه داری بود و بنوعی که در طی وقایع هر سال در رشته تحریر در آمده مفتوح گردیده و ساحت فتح المسالک
آنمرز و بوم از خار تعرض معاندان مصفی گشت و سرحد بیان با متداد کشیده قریب به پنج سال بود

که لشکر فیروزی اثر قزلباش در رکاب حضرت اعلی شاه همایون بتسخیر قلاع و حرب و قتال اشتغال
نموده متحمل انواع شدائد و محن و مشاق بیابان گشته بودند و از زمان سلطنت و کشورگشایی صاحبقران
مغفور امیر تیمور گورکان تا الآن که دویست و پنجاه سال است هیچ پادشاهی بشوکت ارتکاب سفر و
بیابان ننموده و چنین فتوحات پی در پی که هریک از آنها کارنامه سلاطین جهان و دستور العمل
شهریاران ممالک ستان تواند بود در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته میسر گشت لهذا عنان عزیمت بصوب
مراجعت انعطاف داده امرا و ارکان دولت را امر فرمودند که چند روزی در دار السلطنه تبریز توقف
نموده سامان عساکر ظفرنشان پرداخته بعد از عرض سپاه هریک بالکا و اقطاع خود روند و چون حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی این فتوحات را از پرتو حسن ارادت و صفای عقیدت و غلامی آستان عرش نشان
حضرت شاه ولایت پناه مقصود قرب به   و حضرت طیبات ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین حضور صاحبی ورت و خدمت روضه مقدس حضرت امام ثامن ضامن ملائک مکان مقصود
حدیث صحیح   امامی که روضه خاک درش را خلایق
بزرگان ملائک بشهپر میدانند و از آن روضه منوره و روح مطهر آن حضرت استمداد همت فرموده بودند
بشکر این مواهب سبحانی عزم طواف و زیارت آن روضه مقدس فرمودند که اختتام سفر بدین
سعادت ابدی فرموده رنج راه و محنت و مشقت گاه و بیگاه را که لازمه سفر و یساق است از خاطر کیمیا
آن کعبه آمال براحت و آسودگی مبدل سازند و بعد از استمداد همراهان سعادت عظمی هم سلطنت توجه
نمایند لهذا با جمعی از خاصان درگاه روی توجه بآن صوب صواب انجام آوردند و در دار السلطنه قزوین
صواحب و اعیان سعادت ملازمت دریافته اسواق و میدان سعادت را چراغان کرده آذین بندی
نموده چند روز در آنجا بنشاط و خرمی گذرانیدند و از آنجا با قوافل نیاز و رواحل اخلاص روی بمقصد
و مطلب اصلی آورده در اندک روزی جهان سعادت عظمی مستسعد گردیده حسین خان شاملو حاکم هرات و اکثر
امرای خراسان در مشهد مقدس محل شرف ملازمت دریافته بنوازشات شاهانه سرافراز شدند بعد از
سپاس مواهب یزدانی فراغ آداب زیارت و خدمات روضه مقدس عنان عزیمت بمستقر دولت معطوف
گردانیده به تاریخ بیست و ششم شهر رجب المرجب پرتو وصول بدار السلطنه اصفهان انداخته آن خطه
فردوس مانند از طلعت همایون آرایش جهان یافته و شهر و بازار و قیصریه را آیین بسته چند روز
مراسم عیش و خرمی پرداخته عشرت افزای خلایق گشتند امرای عظام و ارکان دولت که حسب الامر
اعلی در دار السلطنه تبریز بسامان عساکر ظفرنشان مامور گشته بودند بنوعی که اشاره شده بود هریک

قیام نمو

قیام نموده و طبقات لشکر قزلباش را اسم باسم بقلم در آورده جمعی که پنج سال اصلا از موکب همایون تخلف
نجسته همیشه ملازم رکاب سعادت انتساب بودند و فرداً فرداً بکمال حسن و خدمات که درین سفر از هر کس
بظهور آمده بود در تحت اسم هر یک ثبت نمودند که فراخور آن عطایای ارجمند سرافراز گشته بحسن اخلاص
و خدمتگاری که از اهل و الوس امتیاز داشته باشند و به تحفهای عرض و رتبه داشته مستوفیان عظام
سپردند و لشکریان اجازت یافته روی مبارک در اوطان آوردند و امرای عظام هریک بمحال تیول و اقطاع
خود رفتند و جناب آصف صفات اعتماد الدوله میرزا حاتم بیک چون از خدمت در وطن اصلی بعزت
و کامرانی گذرانیده و بعضی عمارات که مکنون خاطر شریفش بود در آن خطه دلکشا طرح فرمایند مسوده اوراق
چون اکثر اوقات بشرف مجالست و مصاحبت آنجناب مشرف بوده و در فیض بخش آن صحبت صفات انس و
الفت تمام داشت وجود مسوده بیاض پنج سال و تسلیات خاطر بملاقات احباب و فرزندان معارضه صحبت آن
صاحب دولت بر طبیعت دشوار بود و مع هذا التکلیف مرافقت بر عزیمت تمام نموده بود رضا جوئی خاطر شریف
گشته بفیض صحبت کثیر البهجت را بر حصول مطالب عظمی راجح دانسته رفاقت و همراهی آن والا جناب اختیار
نمودند بجهت لازم دانست که شرح خصوصیات آن سفر فیض اثر را هرچند مناسب بیان تاریخ نیست
در طی وقایع مسطور گرداند حالات این سال در رشته تحریر کشید حاجی واقف است که از طول کلام نموده اختصار
در آنجا نموده باشد شرح جناب آصف مرتبه تخته بنهاد بجانب اردوباد و خصوصیات آن سفر
و بازگشتن و شرف ملازمت دریافتن چون خامه مشکین طراز شرح خصوصیات سفر بهجت اثر اردوباد را در
نهج آغاز نهاد که چون والا جناب دستور مکرم عالیشان از دار السلطنه تبریز عازم آن صوب گردید
روانه شدند محادیم و اعزه که در آن سفر رفیق و مصاحبت بودند اول خلف الولاة العظام سید ناصر ولد سید
مبارک خان والی عربستان حویزه که از عهد صبی الی یومنا هذا مصاحب الامر اعلی در سایه تربیت و اشفاق
پدرانه آن عالیجاه نشو و نما یافته اکتساب فضایل نموده بود دیگر حضرت صاحب سعادت مصطفی پاشا که از
امرای معتبر روم بود در سلک وزرا بوده در جنگ جغال اوغلی دستگیر شده بود و بسیار مرد قابل خوش صحبت
بکمال اخلاص صافی طبیعت بود و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی او را بعالی جناب اعتماد الدوله سپرده بود
و نواب میرزایی باو مصاحبانه اختلاط میفرمودند و همیشه هم صحبت و جزو مجلس آن عالیجناب بود دیگر میر محمد حسین
تفرشی که از سادات عالیه درجات تفرش و بفضایل و کمالات علمی و عملی آراسته و در فن انشاء و نظم
عبارات و استعارات بارع و سلیقه درست و رتبه عالی دارد و چند سال بود که به تعلیم و تعلم خلف صدق
آن صاحب جلال امنی محمد و محمد دم زاده حسابیان میرزا طالب خان اطال الله عمره قیام دا

و میر عبد الغنی تفرشی که از اقربای مشار الیه و سید نیکو اخلاق خوش صحبت بوده همت با یکدیگر
در مدرس علامة العلمایی میرزا ابراهیم همدانی تلمذ نموده بودند و در شعر پایه بلند داشت و مولانا
مطربی قزوینی که خلاصه اهل ادوار و در حسن صوت و کوچه بندی سرآمد روزگار و مصنف قول و
عمل و پیشرو اهل نشیدان نادره کار است و بسیار صاحب طبیعت و بذله گوی و ندیم و خوش صحبت
افتاده و استاد حیدر علی عودی که سازنده بی نظیر و مضراب خوش نواز و ملازم سرکار عالی بود و غلام میرزا
موسی سپه در مجلس خاص با عزه مذکوره صحبت داشته بشعر سخنی و تاریخ و نقل حکایات و روایات سرور
افزای خاطر همگنان بوده صحبت بر وفق دلخواه گذشت که موضع است از قری و مواضع الکای در بار گیلان
رودبار بجانب جنوبی واقع شده و در دو گشته سه روز در انجا توقف نموده و این دو موضع دو قطعه ایست
از قطعات ریاض جهان که باغات آن همه پیوسته اقسام میوه با تخصیص انار شیرین که در باب [illegible]
و میر بر انار یزد و ابرقوه و شاه دار ساوه و قم ترجیح میدهند و الحق جای آن دارد و اقسام انگور
نازک لطیف الوان در انجا خوب حاصل شده و در آن موسم میوه ها در باره و بسیار بود و حضور صفا اماکن اصل
معتدل سجا میرسید ما آمد جماعی بلاد و قصبات آمده بجهات سیر و دلهای و کرجیان نقل میامید
که جبت اولاد عظام موسی بیک در معنی که با سلسله علیه صفویه سپه قرب قرابت دارند و الحال که خلیفه
که از حرم خلفای قراجه داغ بعقدم دودمان و افتد و قیمتی شرکت و مکانها جای ازمام دارد و در آن اوقات
بمیمن شفقت و التفات شاهی و تربیت و اشفاق آن عالیجاهی بحکومت و دارایی آن مملکت سرافراز گشته
با اولاد موسی بیک بیک سلسله اند در قریه جنت مثال و دوال منازل مرغوب و ایوانهای بلند اساس
در غایت دلنشینی و دلگشایی ترتیب داده و در آن کوشک نزهت بخش خان کرم گستره و حسب المقدور
مقدمات آیینه ورود نموده شیوه مهمانی نوازی مرعی میدارند و خلیفه مذکور و اولاد موسی بیک
سپه سالار حج بیک که جوان قابل خوش نویس با هنر کار دست والیوم در خدمت اشرف منصب وزارت
تور جهان عظام سرافرازی دارد و حسب ربط بیک با داده و که در سلک خوب بابستیان معتبر منسلک است
با همگی لوازم میرزبانی که در خور مهمانی چنان باشد کما ینبغی قیام نموده و به همگی اعزه که در خدمت
و هم صحبتی نواب میرزایی مشرف بودند و ملازمان و منسوبان و اهل خدمت حسب المقدور رعایت نموده
تواضعات و تکلفات آن میانه ظهور آورده همت عالی صاحبی بجانب خلافت پناهی داده لاادکرامی
سوغات و ارمغانی آن دو لاابق همگی نوازم و مردم آن سلسله علیه ما حاضر عطا فرموده و از انجا بتاریخ
و همزمان متوجه خطه ارو با شده و در ساعت سعد داخل آن بلده طیبه گشته در منازل عالیه آستانه آباد

نزول فرموده و صواحب عظام آن بلده و از بزرگ و کوچک و وضیع و شریف طوازم استقبال
استقبال نموده آثار بهجت و شادکامی بظهور آوردند و خدام صاحبی بمقتضای عطوفت و اشفاق جبلی
باکافه مردم آن بلده چه بارانده و باوارانه سلوک میفرمودند و انواع مروتها که سزاوار بزرگی و بزرگ منشی
بود بظهور آورده و منتسبان سلسله علیه صفویه را اطلاع کرامت و در معانی نوازش جمیع صواحب و اعیان
و در بین سعیدان هر طبقه راحتی اهل حرم و جماعت خلفتهای لایق داده با اهل صلاح و فقرا و درویشان
و عورات مستحقه عطاهای از حسب فرموده و تا بیست روز در آن خطه طیبه اقامت فرموده هر روز
جشنهای ملوکانه و صحبتهای بزرگانه طرح میفرمودند و لوازم آن بروفق دلخواه مجلس آراسته و جانب
مرتب و مهیا میگشت و در بیست روز بسر برده و الکلیس تشریف برده و پیوسته اوقات گرامی در کمال خرمی
و سبکسالی میگذشت و در میان باغات آن بقعه شریفه که بلبلمندی واقع شده کار نظاره میداشتند
و سیرگاه مردم انجاست و باغات و ساباطها فرح بخش که در دامنه آن است و آب رس که از جانب
غربی آمده میکذرد بجایت مطبوع منظر در می آید و عالیجناب آصف صفاتی آب از کوهها بلند
بانجا آورده و بعقره بالای بلندی ره برده و در سطح آن کوه عمارتی مشتمل بر بیوتات متین که هر طرف ایوان
دار و طرح کرده و بالای آن تالاری ساخته اند که آب برده و در آن عمارت بگرد و در برابر هر ایوان حوضی
قرار داده اند و در جانب جنوبی نظاره و ذرع با هم ترتیب و اقعست که بحمایه چهار جرب بود
باشد و متقر و بوده که آن را هوا از گرد و حوض بزرگی در میان ترتیب داده اند که چهار طرف آن باغچه
باشد و از بالای نظاره آب فواره بحوض مذکور میریزد بطرز بخت صفر بهرات که از انکه مشهور است آفت
آب از فواره میان حوض ده گز بالا میجهد باشد و مانعی از انچه مکنون خاطر شریف بود بظهور رسید
بود که از گردش چرخ دوار و عادت ناموفق روزگار آن برفیع جناب را دو دفعه تا کنون پیش آمد امید که حق
صمدی کرا یوم همین رحمت شاهنشاهی صاحبی خویت حق گرداند نیش او برنگ و ناراستی با تمام
موفق گردد و الی اصل تماشای آن مکان نزهت بخش غم زدا کاشانه دل و نظاره آن روشنی افزای
دیده نظاره گیان افلاک بود و این رباعی در آن مقام از مطلع خاطر سر زده بود و چون مناسب مقام
بود در وقت تحریر ثبت افتاد بیت این بقعه که آفتاب سپیاره اوست ❊ در صاف بهشت جمله در
نظاره اوست ❊ صد چشمه نهان بزیر هر قطره اوست ❊ روشن که چشم حور نظاره اوست ❊ بالجمله در
اول ماه رجب از انقام فرح انجام مراجعت واقع شده تا الکای از بار رجب خلافت پناهی اقوام
مشایعت نموده بخدمات قیام داشتند و از انجا به بلده آمده بسعادت زیارت تربت شریف

شیخ شهاب الدین اهری قدس سره فایض گردیده و از آنجا بدار الارشاد اردبیل آمده منازل جناب
وزارت مآب خواجه محمد رضای وزیر را بجا که در کنار رودخانه و مکان مرغوب واقع شده محل نزول
عالی گردید در تحریر بخاطر رسید که شمه از احوال آن جناب در طی این مقال نگاشته کلک بدایع نگار گرداند
بالجمله خواجه مذکور مرد مستعد شاعر پیشه مطایبه دوست فکرت اندیش است مولد آن جناب ابهر که از توابع
حومه من اعمال قزوین است پدرش خواجه ملک از اهل سیاقت و ارباب قلم و در خراسان بامر نویسندگی
امرای عظام جام داشت از حوادث روزگار و شورش خراسان غارت زده و پریشان بعراق آمده در
موطن اصلی رخت بسرای آخرت کشید و خواجه نادره از علو همت بر علو مرتبه و کمال نگاشته بعد از
سعی و تکاپوی بسیار که دولت طلبکان روزگار را از آن چاره نیست ملازمت ذوالفقار خان قرامانلو
اختیار کرده روز بروز بحسن سعی و خدمت نزد او اعتباری یافت مرتبه مرتبه بدرجه وزارت ترقی کرده
چند سال من حیث الانفراد و الاستقلال بدان مهم پرداخت چون آثار رشد و کاردانی از آن جناب
احوالش ظاهر و لایح بود بالاخره در سلک وزرا و ارباب قلم دیوان اعلی انتظام یافته بخدمات وزارت
آذربایجان مامور گردید در سفر خیر اثر گرجستان بحسن خدمات لایقه و خدمت نجابت بسیار بکار دولتی
و وقایع آن سال مرقوم کلک بیان میگردد العقب در جمله خدمتی یافته از زمره مقربان مجلس بهشت آیین
گشت و در آن ایام در دار الارشاد اردبیل بخدمات مرجوعه دیوانی مشغولی داشت و صحبت شعرا و
ارباب نظم و اهل استعداد انس و الفت تمام گرفته بعقد و رحمت بر عقد احوال این طبقه
مینگاشت و الحق مرد آدمی بزرگ روش درویش منش مجلس خوش صحبت و از سعادتمندان است
نکات شیرین و کلمات مطایبه آمیز رنگین و لطایف و ظرایف از طبع موزونش سر میزند و شعر خوب
میگوید در غزل و ابیات عاشقانه و معانی دلپذیر رنگین دارد اما از منظومات او این رباعی اختصار
رفت بیت آنم که ز هر جنسه تن می آیم ۰ جان بسته بتار چرخ می آیم ۰ مانند غباری که ز تند
بر باد ۰ سجده به تاه و خویشتن می آیم ۰ القصه عالی جناب صاحبی سه روز در آنجا اقامت نموده و بشرف
زیارت حظیره مقدسه سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه که فی الواقع انوار تجرد و صفا جوئی از مراقد
منوره آن محرمان خلوت سرای وحدت خورشید آسا در لمعان است مستسعد بودند و جناب قدسی
القاب از فرط اخلاص و محبت در مقام خدمتکاری در آمده در تعقد احوال همگنان خود را معاف نمی داشت
و از جانبین تواضعات بزرگانه بوقوع پیوست و از راه خلخال روانه عراق گشته جناب وزارت مآب
چند مرتبه مشایعت نموده لوازم خدمت بجای می آورد و از انجا طی منازل نموده بدار السلطنه قزوین رسید در

منازل دلکش که در خیابان باغ سعادت دارند نزول نمودند و بعد از سه روز عنان بصوب مقصد
انعطاف داده دیگر روز در بلده ساوه میهمان خلف الولای سیده ناصره ولد سید مبارک بودند چه حکومت
آن بلده بدو تعلق داشت و از آنجا بدار المومنین قم آمده در آستانه مطهره معصومه قدس سره آمده
شرف زیارت آن حضرت دریافتند سادات و موالی و خدمه آن روضه مقدسه را بعطایای ارجمند
نوازش فرمودند در حضور اهالی قم که انارهای لطیف آبدار آورده بودند انار در انار حاضر ساختند ارباب
ذایقه و هوش تمیز کردند انار در انار ساوه از تر و تازگی نمود اگرچه اهالی قم هیچ وجه قبول نمی کردند
اما انار اصفهانی ممتاز بود و دیگر روز تبرز در کاشان تبرا اقامت فرمودند بتاریخ هشتم شهر شعبان بدار السلطنت
صفاهان در هر منزل بعد از استراحت و آسودگی از کوفت راه همگی رفقا مجلس عالی حاضر گشته
بصحبت مشغول میشدند و اهل نغمه و سپاه در محفل فیض بخش صاحبی عشرت پیرا بوده نغمات دلاویز
و ترانات شکرریز زنگ زدای خواطر بودند بمضمون ابیات ال که بیت هر وقت خوش که دست دهد
مغتنم شمار ۰ کس را وقوف نیست که انجام کار چیست ۰ تا مبی آن سفر از بدایت تا نهایت
بمسرت و شادمانی و سبکلنگی بسر آمده همگنان از سعادت هم صحبتی و مجالست مجلس عالی صاحبی
منبع آب عشرت بوده آن چند روز را خلاصه عمر شمردند در حین وصول دار السلطنت
همان روز بشرف خدمت همایون بملازمت شده بینه سعادت نمون مشرف و سرافراز گشته از جانب
اشرف ملتفات شاهانه و نوازشات خسروانه ظهور یافت هرچند درصدد بود که شستان عذر تحریر
احوال خواسته اما چون مسوده اوراق رفیق آن سفر بود و لازم نمود که در بازدید انواع اتفاقات
کرد و ایشان مشابه و مشتبه حقایق حالات آن سفر را مفصلا در رشته تحریر کشیده که هم پاس حقوق
نمک خوارگی داشته باشد و هم شیوه ستوده مردم نوازی و دستور العمل بزرگان روزگار را کار
و قانون مرعی گردیده و اکنون از آنجمله معترضه باز آمده بر سر سخن نخستین که مقصد و مطلب اصلی است
القصه حضرت اعلی شاهی ظل الهی چند گاه در دولتخانه مبارکه نقش جهان اصفهان بعشرت و
شادکامی گذرانیدند و بعد از فراغ از سیر و صحبت و شکار رود دهی خلایق و انتظام مهمات عراق
اراده سیر و شکار مازندران بهشت نشان از خاطر خطیر همایون سر زده عالی جناب اعتماد الدوله
صدور عظام و امرا و ارکان دولت را جهت فیصل مهام دیوانی در صفاهان گذاشته با معدودی
از مقربان و خاصان درگاه بجانب مازندران تشریف بردند در زمستان و بهار را از کثرت در
آن دیار که از متعلقات ریاض جنان نشان ... در فصل پاییز و بهار از کثرت ریاحین و ازهار

ونرگس نار بهترین بلاد عالم و مردم آن ولایت را حیثیت از گلهای تازه و تر دماغ جان معطر است
هوا مشکبو چون شمیم بهار ٭ نه گرم و نه سرد و همیشه بهار ٭ بنفشه گرفته سراسر زمین ٭ چو خط بر
رخ خوبرویان چین ٭ بخزی را اقبال که ذراینده و دلخوشی داده اند از سوانح این سال که در مشهد
مقدس معلی میانه میرزای عالیان و محراب خان قاجار حاکم مشهد مقدس بنابر افساد مفسدان و بی
وصلگی آصف سلطان نشان که ظرف طبیعتش لبریز باده نخوت و غرور شده بود اسباب وحشت
آماده گشته منجر بآن شد که از لجاجت و عناد میرزای عالیان محراب خان از طریق ادب و خدمتگاری
که تا غایت مسلوک میداشت عدول نموده با وجود آنکه شاه چون صاحب چمن و لشکر بود میرزا
عالیان بی جهتی خاطر آزرده و متوهم شده و بآستانه مقدسه متبرکه تحصن جست و کسان باطراف فرستاده
لشکری بسیار جمع کرده و از جانبین حقیقت حال معروض پایه سریر جاه و جلال کرده حضرت اعلی
از اعمال و افعال جناب میرزا حفظ و مغ و نشاء ... نموده او را طلب فرموده و در مازندران بملازمت
اشرف مشرف گشته بمقتضای حکمت عملی زیاده التفاتی نیافت چه تحقیق در نخوت و غرور او که ماده
جنون و خبط دماغ خود آن بود مطلوب بوده دیگر آنکه جناب خواجه محمدرضا که شمه از حال و در فوق او
تحریر پیوست و در آن وقت هنوز رتبه وزارت آذربایجان نیافته بود در مازندران بشرف بساطبوسی
دریافته بود باخلاص و حسن خدمات لایقه و کفایت مال و دیوان منظور انظار شفقت و تربیت گشته
پرتو انوار عاطفت شاهی بر وجنات احوالش تافت و برتبه منصب جلیل القدر وزارت و میر
کل آذربایجان ترقی کرده بین الاقران بدین پایه والا سرافراز گشت و هم در این سال منصب رفیع
القدر صدارت معظم محال عراق و مازندران که بمیر جلال الدین حسن صلابی تعلق داشت و او معزول
شده بود و میرزا رضی برادرزاده او که بزیور فضل و کمال آراسته شایستگی آن منصب عالی داشت تفویض
یافت ذکر وقف نمودن حضرت شاهی املاک و مستغلات سرکار خاصه را بر چهارده معصوم در این
سال رای صواب نمای اشرف اعلی که مشعله افروز خاطر رحمی و روشنی بخش دیده باریک بینان
دقایق الهی است برهنمونی توفیقات یزدانی و تأییدات آسمانی که همیشه قرین خیر مآل آن حضرت است
جمیع املاک و رقبات مکتسب خاصه خود را که در زمان روزافزون در حیطه تملک و تصرف شرعی
آن حضرت قرار گرفته بود و قیمت عادله آنها زیاده از یکصد هزار تومان شاهی عراقی و حاصل آنها بعد
وضع مؤنات زراعت به تسعیر وسط قریب به هفت هزار تومان میشد مع خانات عالیه و قیصریه و چهار بازار
دور میدان و نقش جهان اصفهان و حمامات که در آن بلده جنت نشان ترتیب یافته وقف حضرات

عالیات مقدسات چهارده معصوم علیه السلام فرموده اند که اقل حاصل را منظور داشته چهارده حصه
کرده اند بطریقی که اول از ثانی و ثانی از ثالث و ثالث از رابع زیاده بوده باشد و همچنین تا چهاردهم
بترتیب مخصوص حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه باشد و آنچه بهر یک از حضرات اختصاص
یافت چند محل را که حاصل آن بعد از وضع مؤنات زراعت موازی آن مبلغ تواند بود مخصوص آن حضرت
ساخته و تولیت وقف مذکور را مادام الحیات که بزمان ظهور حضرت صاحب الامر متصل باد بذات اشرف
خود و بعد از آن به پادشاهی و پادشاهان گرامی نژاد که در ممالک ایران مسندنشین تخت شاهی و جالس
سریر پادشاهی بوده باشند تفویض فرموده اند که بشروطی که در وقفیه معتبره مرقومه قلم افادت رقم
علامة العلمایی مجتهد الزمانی شیخ بهاء الدین محمد ... مسطور است عمل نمایند و مصارف منافع
اوقاف مذکوره را برای متولی مشروط کرده اند که بعد از وضع حق التولیه بمصلحت وقت و اقتضای
روزگار در مصارف هر یک که وجه معاش مقدسه و مجاورین و زوار و ارباب فضل و کمال و صلحا
و اتقیا و طلبه علوم هر محل و آنچه رای متولی اقتضا نماید صرف کنند آنرا با رواح مقدسه حضرات چهارده
معصوم علیه السلام بهبه فرموده اند و چهارده مهر باسم حضرات عالیات در دارالسلطنه اصفهان به
سرکاری اعتماد الدوله حاتم بیگ و میرزا رضی صدر ترتیب یافته آنچه در زمان هر یک از حضرات
مقدسات نقش خاتم مبارک بوده و علمای اسلام در کتب مناقب و معاجز اهل بیت ضبط نموده اند
مهرها را در ساعت مسعود نقش نموده آن وقفیات مبارکه را با بندهای مرجع ... و ولای ایشان
جناب صدارت پناهی میرزا رضی سپرده اند که داد و ستد هر سرکار را آن مهر مبارک میشده باشد
و نیابت نقش نگین اشرف را در رتق و فتق اوقاف مذکوره بدو رجوع کرده و تفویض این رتبه
عالی علاوه منصب صدارت او گشته باعث زیادتی عزت و اعتبار او افزونی امتیاز آن وزیر
گردیده و همچنین بر جمیع مستغلات سرکار خاصه شریفه رقم وقفیت کشیده بنوعی که از اینجا مبالغه نموده
که مکرر از زبان الهام بیان آن حضرت شنوده شده که میفرمودند جمیع اشیای سرکار من و آنچه
اطلاق مالیت بر آن توان کرد حتی این دو انگشتری که در دست دارم وقف است لیکن مشروط بر
آنکه به مصرفی که رای صوابنمای اشرف که متولی آنهاست اقتضا نماید در راه دین و دولت
صرف نمایند و از کتابخانه شریفه آنچه مصاحف و کتب عربی علمی بود از فقه و تفسیر و حدیث و امثال
ذلک وقف سرکار حضرت امام ثامن ضامن ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام
فرموده بآستانه مقدسه فرستادند و آنچه کتب فارسی بود از تواریخ و دواوین و مصنفات اهل عجم

با تمامی چینی آلات از تشکرهای بزرگ فغفوری و مرتبانها و بادیهای و دیگر ظروف بقیه عوری فغفوری
که در چینی خانه موجود بود وقف آستانه متبرکه صفیه صفویه جنت بالا نوار قدسیه فرموده داخل
آستانه سده روشنان نمودند و همچنین جواهر نفیسه و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و دیگر اجناس
اسباب از زری اشعر نژاد و پاک نژادان رومی و چینی و کرجی و البسهای بادپای حصاری و حبشی و ما
وراء النهری که در سرکار بیع پادشاهی جاه چنین فراهم آمده و گلهای شتر و مواشی و اغنام که
از احصا و شماره افزون و از دایره فکرت و اوهام بیرون است وقف فرموده اند و چون قیمت کل اسباب
و مملکات همایون اعلی که رقم وقفیت بر آن کشیده اند زیاده از آن بود که منوبان صاحب عیار
مدقق تشخیص توانستند داد یا اندیشه فکرت پیشه بتخمین و قیاس آن حرارت توانند نمود ... اقدام
قلم از اظهار آن خاموشی گزیده چون عقلای دانشور و دانشوران حقیقت پرور که دقیقه شناسان امور
افلاک و حقیقت دانان خفیات صانع عناصر و افلاک اند بدیده تامل و انصاف نظر بر این امور خجسته اثر
اندازند درخواست او معاش پیوند که در عالم اسباب به مقتضای طبع بشریت و هوا پرستی که خود از لوازم
سلطنت و فرماندهی است نوع انفاق از جو صدف جبال ارباب عقل بیرون است اگر چه در ازمنه
ماضیه بعضی از سلاطین بانی مبانی انواع خیرات و ابواب البر بوده اند اما معلوم نیست که
هیچ یک از پادشاهان عالی همم و شهریاران ما تقدم و طبقات سلاطین صاحبان تخت و نگین توفیق
این سعادت عظمی یافته باشند ولی شاه تجرد کیش و خلوت گزین عالم معنی است صورت وقوع
نمی پذیرد و هر چند بعضی از نظاره گیان عالم اسباب بینی و سامان جزو و ملک مالکان راست بازاریها
نظر بر امور معاش روزمان و اطوار زمانیان انداخته اینمعنی را مستبعد شمارند اما جزو بینان فکرت
اندیش میدانند که ذات اقدس همایون که بحال طولی مثال اقبالش از جو چار رنگ کالای نشو و نما یافته
از آن نور عالم افروزی که از انوار هدایت ازلی و شعشعه عنایات لم یزلی بر باطن فیض مواطن سر برآورده
بارگاه ترک و تجرید قابل کلام صدق انجام
خداشناس و دلایت • عکس صیقلی شرکت غنی و جلی تا شعله آن بر ضمیر ضیا تاثیر حضرت سلطان الاولیاء
والمتقین شیخ صفی الحق والحقیقه والدین طاب ثراه که جد اعظم آن حضرت و اولاد کرام عالی مقام
او که مشایخ سلسله ارشاد و مالکان وحدت سرای قدس و مرحله پیمایان بادیه تفرید و تجرید بوده
بودند تافته بود و در است امثال این امور ... الحمد لله که ذات اقدس عالی حضرت همایون که
گوهر بیت شاهوار دری صدف پرور دریای عمیق روزگار که بغواصی دانش و بینش بساحل ظهور آمده

ظاهر بینش فروغ بخش عالم صورت و ضمیر انورش جمعیت آباد جهان معنی است به دیده بصیرت نظر بر
شاهراه دوم تجرد و مسالک اسرار حقیقی انداخته بطریق آباء و اجداد سلوک مینمودند و در عالم تعلق انتظام
بخش کارخانه بی تعلقی گشته از جرعهای لبریز بیهوشی که در دور آشامان میخانه سلطنت را از آن چاره نیست جدا
پرستان نعیم دوران روانی را از آن گریزند باده خوشگوار هشیاری مینوشند و در خراب آباد صورت
معمور ساز عالم معنی نیکو شده ... است کرا همت در دو جا سبقت مقاصد عالیه فائض گشته زمان
دولت سعادت قرینش مظهر حضرت صاحب العصر والزمان علیه الصلوه والسلام ... لسان ابتهال
... غالبان از سطوت جاه و جلالش در بستر آسودگی غنوده کل از همیشه بهار آسودگی از سخاوت ابر در بار
... و در عهدش از شفاعت شفیع روز محشر و دستگیری ساقی کوثر بوده و هستند • بیت
الهی تو این شاه والا تبار • که هست از همگان و جهان یادگار • برادر کمر شاهیش پاینده دار
دلش را به نور عیش زنده دار • بداورش برادر رنگ فرمان دهی • کرمی ز پیوندش تخت شاهنشهی
خدایا به حق زمین و زمان • که از ... آسایش انس و جان • جهان بیشتر ... سال او
جهان را جوان از اقبال او

وقایع سنه پیچی ئیل که یعنی موافق ست عشر والف و بعضی مطابق سبع عشر والف سال بیست و دوم جلوس اقدس

نوروز فیروز این سال خجسته
آغاز سعادت انجام در پنج شنبه شهر ذی الحجه الحرام بفرخی و فرخندگی اتفاق افتاد و طراوت ایام
نزهت بخش گلشن روزگار گردیده عالم پیر کرده از دم مسیحا دمی مشرف گی یافته بود نشاط جوانی از سر گرفت
حضرت اعلی شاهی ... در ولایت مازندران عشرت نشان مسرت پیرا بوده به سیر و شکار مشغولی
داشته شده و بعد از آنکه هوای مازندران از درجه اعتدال تجاوز نموده روی بگرمی آورد نشاط سیر
شکار ... در خاطر اقدس پس جهت آمده سایه عاطفت بر مفارق متوطنان آن دیار گستردند
و از آنجا با جماعت امرا و اعیان به ییلاقات ... تشریف برده چند روز در آن حدود
عشرت پیرا بودند و در آن ایام اخبار مسرت آثار از جانب دار السلام بغداد رسید که موجب بهجت و شادی
گشته همگنان ... فتح بغداد و به دست در آمدن آن خطه ارم بنیاد امید وار شد اما چون به حسب کلام
الامور مرهونه باوقاتها هر امری را زمانی معین است و هنوز زمانه ادراک آن زمان نکرده بود ...
فتح بغداد در عقده و تعویق افتاده ... شرح این سرگذشت آنکه قبل از این سمت گذارش
یافت که بعد از فوت ... احمد محمد پاشا پسرش سعادت ... و ... بی جهت ...
خاطر ایشان را از اعمال سابق ... مطمئن ... محمد پاشا ...

حلب باسم برادرش مصطفی پاشا فرستاده ایشان را باطاعت و انقیاد دودمان آل عثمان ترغیب نمودند
و محمد پاشا طریق اطاعت و انقیاد مسلوک داشته تمامت عراق عرب را ضبط نموده کمال استقلال
یافت اما بجهت آنکه بر لشکر بغداد مسلط باشد ملازم خاصه شریفه بسیار که در میان رومیه سکبان
مشهورست بهم رسانید و اکثر منافع و مداخل هوای بغداد و علوفه و مرسومات سکبانان را ادعای
که یافته بود صرف آنها مصروف میگشت بدین جهت علوفه و جامگی قولها و لشکریان بغداد نقصان پذیرفت
و عظمای لشکر با او دل دگرگون کرده در مقام عذر در آمدند و از کثرت سکبانان و اقتداری که یافته
بود صرفها قدرت بر دفع و رفع او نیافته با یکدو نفر از جمعه کان مواضعه نموده به قتل او اغوا نمودند و جمعه کان
در هنگام فرصت او را در کوشک نارین قلعه که خلوت خاص او بود مقتول کردانیدند و سکبانان
پسر مصطفی پاشای برادرش جمعیت نموده بحکومت بغداد او رقم اختصاص کشیدند و دست تمکن بر
برآورده جمعی را که مظنه خلاف با ایشان داشت از میان برداشت و اموال و اسباب ایشان را به
سکبانان قسمت نموده شوکت و قدرت زیاده از برادر یافت و لشکریان بغداد از و خایف و هراسان
میبودند چند روزی میان ایشان بوساطت مصلحان گرگ آشتی روی نموده لشکریان طوعا و کرها
قدم در دایره متابعت او نهادند در خلال این احوال سلطان احمد خان پادشاه روم مراد پاشا را که از
دارالسلطنه تبریز آمده در معارکی که در زمان شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا با آن گروه بیهوده
کردار لشکر قزلباش گشته شش سال در قلعه قهقهه محبوس بوده در اوان جلوس همایون شاهی که
میانه آن حضرت و سلطان مراد صورت صلحی روی نموده از جانبین اطلاق اسیران کردند او را به روم
باز فرستادند و هر چند که او بیگلربیگی ولایتی بود بنابر وفور عقل و کاردانی و تجربه روزگار او را وزیر اعظم
و سردار کردانیده و انتظام ممالک عثمانی را که از استیلای فرنگیه و طغیان طبقه جلالی و بی هرزگی سر
قزلباش اختلال یافته بود برای و رویت او منوط کردانیده فرستاده بود و او در این هنگام متوجه
کرد طی احوال جلالیان مستمرده گلگ بیان میکرد در حدود حلب خیمه اقامت نصب نموده بنظم ارکان
امور ملک داری مشغول بود و چون جبار بغداد و استیلای مصطفی پاشای مذکور را استماع آن ولا
بمحمود پاشای ولد جغال اغلی تفویض نموده استمالت نامها بسپاه بغداد و سرداران قبایل عرب که در سواد
عراق و جزیره میباشند نوشته معاونت و همراهی او ترغیب نموده بود و محمود پاشا بسواد عراق
عرب درآمده در بغداد که منزول نمود آقایان و لشکریان بغداد و چون از آمدن خبر یافتند سر از اطاعت
وانقیاد مصطفی پاشا پسر محمد بخیرگی آغاز نهادند و ابواب موافقت بالکلیه مسدود ساخته توسل به درگاه
جهان

پناه شاهی

پناه شاهی جسته عرایض و کتابات بخدمت اشرف و امرای عظام سرحد نوشته بیرام خان را که
سولاغ حسین تکلو را که در ایام فترت بیغه ادر شده در آنجا میبود به پایه سریر اعلی فرستاده و عرضه داشت
نمود که هرگاه رایات جلال به صوب در حرکت آید با یکی از امرای عظام را با فوجی از جنود ظفر شعار
بدان صوب فرستند شهر و قلعه بغداد را تسلیم ایشان نموده بدرگاه سپرده خود به بندگی آن حضرت می
آیم حسن خان بیگلربیگی قلمرو علیشکر و قاسم سلطان ایماق امرا افشار با فوجی از جنود نصرت شعار را که
آب ماهی دشت و ذهاب مستظهر داشته روانه آن حدود بودند که بدانچه حکم جهان مطاع عز صدور یابد به عمل آورند
بیرام خان و فرستادگان مصطفی پاشا در ییلاق قات زیدن به پایه سریر اعلی شاهی رسیده سعادت
بساط بوسی دریافته بنوازشات شاهانه سرافراز شدند و جهت مصطفی پاشا خلعتهای فاخر ارسال
داشته احکام جهانتاب آمیز عز اصدار یافت که در مهم خود مردانه بوده و بجد و جهد است قلعه مشغول باشند
که اینک موکب همایون ظل الله بفیروزی و اقبال میرسد و به امرای عظام آن سرحد حکم شد که متعاقب
بغداد بوده آماده باشند که چون رایات جلال بآن حدود رسد ایشان پیشتر روانه شوند و میانه
جنود بغداد و سکبانان پاشا نایره حرب و قتال اشتعال یافته هر روزه چون الجانبین کشش و کوشش
بظهور می آمد و محمود پاشا عصیان و طغیان ولد ازول محمد بیگ عدال سکبانان و التجا و ایشان
بدرگاه و سعادت آستان او آوازه حرکت لشکر قزلباش شنیده با وجود مبالغه و تحریک لشکر بغداد
جرات آمدن نکرده در این اثنا روزی سکبانان هجوم نموده از قلعه بشهر و محلات بر آمده شروع در
قتل و غارت نمودند جنود بغداد که در شهر بودند آوازه آمدن محمود پاشا و سپاه عرب شایع ساخته
سرراه بر سکبانان گرفته فیما بین حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و جنود بغداد غالب آمده جمعی کثیر
در کوچها و محلات عرصه تیغ فنا گشته بقیة السیف روی بقلعه آوردند محمود پاشا از این خبر تبجح و ظفر
امیدوار گشته بمعاونت و استظهار ببر ناصر ولد مهنا عرب که با فوجی کثیر بمعاونت او آمده بود از
دجله گذشته ببغداد آمد و لشکریان بغداد قوت گرفته در محاصره نارین قلعه و تضییق محصوران ساعی
گشتند مصطفی پاشا از آمدن محمود پاشا بشهر و استیلای جنود بغداد و هراسان
گشته چون بسیاری از مردم او کشته شده بود و غدر قضیه برادرش بیاد آورده با سایر مردم خود بی اعتماد
گشت و از غایت خوف و بیم چند روزی صبر کرد که فرستادگان او از درگاه معلی عود نموده مدد لشکر
قزلباش بدو رسد کس نزد محمود پاشا فرستاده بمعذرت پرداخت و سخن صلح میان آورده قرار داد
که چون حسب الامر پادشاهی پیشتر از جانبین لشکریان متعرض یکدیگر نشوند که

بغداد را پاشا نگذاشته با اموال و اسباب ملازمان خاصه خود بحلب رود و محمود پاشا اخیفه در رعایت غنیمت
دانسته رضا بمصالحه داده و از جانبین عهد و پیمان بمیان آمده مصطفی پاشا با مردم خود از میان
قلعه بیرون رفته روی بحلب آورده و عاقبت روی امید بدرگاه عالم پناه آورده شرح آن در وقایع
سال آینده در قوم کلک بیان میگردد بالجمله محمود پاشا در همان روز داخل قلعه شده بحکومت مشغول
گردید مقارن وصول بیرام خان و رفقا باردوی حسن خان و امرا این خبر بایشان رسیده و رایات
ظفر آیات در آن الکا همدان بود که عرایض امرا رسیده حقایق حالات بغداد چون شده گرد
بغداد و سورت حرارت آفتاب در افزایش داشت در آن وقت آن عزیمت صورت وقوع نیافت و
چند روزی در حدود همدان و درجزین با نظام مهام مملکت و داد دهی خلایق و سیاست دزدان و قطاع
الطریق الوار و اکراد پرداخته در باب یورش بغداد که سالها در ضمیر انور رسوخ داشت تدبیرات می
اندیشیدند که اخبار آمدن جلالیان شایع گردیده و بلکه آن عزم لایق را عایق گشت **ذکر احوال**
جلالیان و بیان محاربات ایشان با رومیان و آمدن فوجی از آن طبقه بدرگاه جهان پناه و
بر خردمندان تیزهوش و دبیرهوشان سخن نیوش پوشیده نماند که مکرر در این نسخه عالم آرا گشت
تخصیص در دیباچه کتاب استعاری شده که هرچند مراد از تسوید این اوراق شرح احوال ایران است
اما بنابر انبساط سخن اطلاع بر احوال نو که کس ناگزیرست که اندکی از احوال هر طایفه که موقوف علیه مقصد
اصلی است بسبیل اجمال در طی تحریر وقایع ایران نگاشته کلک بیان گردد که پرتو شعور مطالعه کنندگان
بهیچگاه دیوان طبلند رکان سخن تا فته امور که ضروری دریافت مطلب است مبهم نماند لهذا مجملی از
احوال جلالیان بدستیاری کلک نکته پرداز مرقوم صحیفه راز میگرداند مجملا در میان رومیه جماعتی را
که بپادشاه و زمان عاصی گشته بنهب و غارت و تخریب ولایات مشغول میگردند جلالی میامند وجه
تسمیه جلالی آنچه بخاطر ناقص میرسد آنست که چون این طایفه مظاهر جلال شده رحم و عفو و صلح در
ایشان نیست بالجمله اول کسی که در این عهد در ولایات روم شورانگیزی کرده جلالی گشت شخصی بود از
تو پسندکان قره مانیه روم مشهور بقرا یازیجی که در اواسط سلطنت و پادشاهی سلطان محمد خان بن سلطان
مراد در حدود قرامانیه بوفات آغاز شورش و فساد کرده گروهی از اجامره و اوباش با پیوستند و ابواب
دایرا در روم و دیار کرده از قطع طریق و غارت مترددین و تجار بدست می آوردند و غزب داده آوازه شجاعت
و سخاوت در اطراف و جوانب آن ولایت انداخت جمعی سست رایان هرزه کار و از اولوسات آشفته روزگار در
ظل طبع در روم و دست بار فراهم آمده هرچند روز در ولایتی رامی تاخت و هرچند در مقامی رحل اقامت می انداخت

عدد لشکر باش شش بچهار پنج هزار رسید و در این اثنا یازیجی مذکور باجل طبیعی فوت شد حسن بیگ نام برادرش
قایم مقام گردید و چون نام یازیجی در ولایات روم مشهور گشته بلند آوازگی یافته بود اورا نیز بهیستو
برادرش یازیجی طلب گردیده و رفته و رفته از برادر ولوله و آشوب در آن ولایت انداخته کارش بجایی رسید که اوداد و
ارکان دولت پادشاه و سپاهیان ممالک روم در اول حال زیاده حسابی از یازیجی نگرفته در دفع
فساد او مساهله و اهمال نمودند چون بابت طبقه جلالی بر پا دروده قرار گرفت و آوازه صلابت و مهابت
و صیت شجاعت و سخاوت او زیاده شیوع یافت آشفته رایان هر طبقه و تیره روزگاران هر جا که
کم علاقه با جهتی نداشتند بر سر او جمع شده جمعی سپاهیان روم یعنی جماعتی که سمت ملازمت پادشاه
دارند و دخل اموال ایشان در اندک طمع تیز گردیده و بر خلاف برادر مستعرض تجار و رعایا گشته پیشه اعمال
در قتل و غارت رعیه چنان مبالغه میکردند که هرکس بچنگ او و مردم او می افتاد امکان خلاصی نبود
و از قوافل و تجار و مترددین باو باز گشت و آشنایی میکرد و از قول کرده متوجه مقصد میشد یازیجی
همگی از ایشان قناعت نموده متعرض مال ایشان نمیگشت و همچنین اهالی هر ولایت که باو پیشکش
میفرستادند از آسیب لشکر او در امان بودند و مردم هر جا که در مقام تمرد و سرکشی میبودند آنها
آن عرصه را بجاروب نهب و تاراج میبر و فتنه حکام و پاشایان اطراف راه تردد یافته در قلعها خزیده
قوت محافظه او نداشتند و مردمان سپاه ولایت جز اطاعت زمانش چاره نمی یافتند عدد لشکرش
او به هژده و پانزده هزار رسید مجملا حکمش در اکثر ولایات اناطولی روم جاری گشت و هر برای بعمال
و دفتر داران و اهالی هر دیار نوشته بحصول موصول گردیده بهر جا رفت مال ها گرفت بکمربند امرا و
پاشایان در مقام دفع فساد او در آمده بعد بجمعیتی گرد شده و یازیجی خبر یافته بیک نهضت سلک
جمعیت ایشان را متفرق و پراکنده ساخته عظمت فراوان بدست آورد ارکان دولت پادشاهی
متوجه دفع این حادثه گشته تکلیف سرداری از پاشایان معتبر موسوم بخسرو پاشا نمودند و
رنگچریان و رقایق فولی که عبارت از ملازمان پای تخت است بر سر او فرستادند و او از وی شکست یافته
کاری نساخت و ملا طلب کرکخت و یازیجی بعد از انهدام خسرو پاشا اساس سلطنت طرح انداخت
در میان مردم خود امرا و ملوک بالشا تعیین کرد و برتبه دیگر حسن پاشای ولد محمد پاشا را در زمان سلطان
سلیمان جد حسن وزیر اعظم بوده و خود از امرای روم بکثرت مال و منال و فراوانی تجملات و اجمال
و اثقال امتیاز تمام و مصاحبت دوده آل عثمان اختصاص داشت و در آن حین در کمال حشمت در
علوشان بیگلربیگی دار السلام بود و با صاحب رایی و حسن تدبیر و شجاعت و مردانگی بین المشهور

سردار کرده حکام و پاشایان ارض روم و ارزنجان و آن حدود را با شریف پاشای بکلربیکی
ایروان که از عقلا و مدبران کار دیده بود برفاقت و همراهی او بدفع یاربگی مامور گردانیده
و حسن پاشا در کمال شوکت و اقتدار از دار السلام بیرون آمده بجانب توقات رفت و لشکر از
اطراف باو پیوسته او اردوی آغرق و خزاین و اجمال و اثقال را گذاشت که با آهستگی آورده
و با لشکر سبکبار روانه شد و یاربگی در کمال نخوت و غرور زیاده حسابی از حسن پاشا و جنود روم که کرارا
آزموده بود نگرفته خود متوجه محاربه نشد امرا و ملوک باپیسان خود را با سپاه همراه بمجادله او فرستاد
و در حوالی توقات تلاقی فریقین روی داده محاربه عظیمه بوقوع پیوست و حسن پاشا مظفر با فتح و شکست بکار
جلالی افتاد و در آن معرکه بسیاری از اوباش جلالی راه عدم پیمودند و بقیة السیف پراکنده شدند
یاربگی خبر انهزام مردم خود را شنیده با بقیه جنود جلالی از توقات بیرون آمده متوجه جانب روم ایلی
گشت چون بمقابله دشمن رسید مقاومت با آن سپاه در حیز قدرت ندید بعد از اندک زد و خوردی سالک
طریق فرار شده و با سه چهار هزار کس که با او بودند خود را بکوهستانهای دور دست کشید و حسن
پاشا مظفر و منصور در توقات نزول نموده دست از تعاقب جلالیان باز داشت و وجود و عدم آن
قوم را علی السویه پنداشته دیگر باره حرکت شان را محال انگاشت اما یاربگی مذکور چند روزی
در کوه بهای صعب المسالک بسر برده جمعی از پراکندگان جلالی باو پیوستند و چنان خود را بی نام و نشان
گردانید که اصلا از وجود او و مردم او در آن حدود اثری ظاهر نشد اما در خفیه کسان بتوقات فرستاده
متفحص احوال بود و حسن پاشا با معدودی از خواص ملازمان در قلعه اقامت داشت و سایر لشکر از شهر
بجاها در آمده اصحاب ثروت و مکنت بعیش و عشرت مشغول بودند و اکثر مردم بی بضاعت جهت
بحتاج خود و علیق اسپان باطراف و جوانب متفرق شده بودند و چون یاربگی از احوال حسن پاشا و
غفلت مردم او کما ینبغی خبر یافت عزیمت آن نمود که ایلغار نموده علی الغفله بشهر توقات در آید و جمعی
بمحافظت دروب قلعه گماشته لشکریان را که در شهر باشند به تیغ انتقام بگذرانند و دست بردی
با سواری هفت هزار کس که نزد او فراهم آمده بودند از میان جبال در حرکت آمده تحت اجلالی که او را از اشتغال
کرد آن بود که کوچ حسن پاشا و مردم او با تمامی آغرق و خزاین و اسباب و جهات که از عقب او می
آمدند و قریب یکهزار شتر بار و تا یکهزار نفر از سپاهی و خدمتگار همراه بودند دچار او شد یاربگی و اراده
کرد در بیابان محیط گشته سپاهیان را به تیغ انتقام گذرانیده تمامی نسا و صبیان و پسران صاحب جمال
خزاین و اموال و مرصع آلات که سالها اندوخته بجودکان بود بدست یاربگی در آمده خاطر از ضبط

آنجا فارغ

آنجا فارغ ساخته از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده بر سر توقات رفت خبر آمدن یاربگی و
واقعه مذکور بحسن پاشا رسیده و از غایت حیرت که از بی ناموسی برو غلبه کرده بود با همه دانایی
و بینش که داشت راه صواب گم کرده دیده بصیرتش از مشاهده آن حادثه پوشیده گشت و سراسیمگی
تمام بحال او و مردم او راه یافته فرصت جمعیت و مقابله نیافتند و هر گروهی نجات را غنیمت شمرده
بطرفی بدر رفتند و حسن پاشا جز تحصن و قلعه داری چاره نیافته در کمال بی سامانی ناربن قلعه توقات
متحصن گردید و یاربگی بشهر در آمده هر کس را در آنجا یافت براه عدم فرستاد و غنیمت فراوان بدست
جلالیان در آمده و از روی قدرت و اقتدار قلعه را احاطه نمودند چون چاره نجات حسن پاشا
از باد و عجب و غرور لبریز شده بود از قضای الهی بهره تفنگی که از جا بین گشاده می یافت در بر
از برج قلعه برو خورده قالب تهی کرد و سایر مردم از او امان طلبیده قلعه سپردند و گروه جلالی
از اموال و اسباب حسن پاشا و جماعت رومیه صاحب ثروت و مکنت گشته از تنگدستی رهایی یافتند
و یاربگی حسن پاشا را که مرغ روحش از قفس بدن پرواز نموده بود در دروازه قلعه از حلق آویخت و
بجایی که صیت قدرت و آوازه جلادت او در ممالک روم انتشار یافته چه او امروزه عبرة للناظرین
مصلوب بود و قلعه توقات محمد واحد بدست یاربگی در آمده آنجا مامن خود ساخت جماعتی تقریر کرده اند که
حسن پاشا مرد بزرگ منش غیوری بود از واقعه مذکور بی آرام گشته از کمال غیرت و غلوی غصه
و الم قطع از حیات مستعار کرده خود را مسموم ساخت و بعد از آن یاربگی بصلب کالبد او حکم کرد
و راقم حروف این قول ضعیف میشمارد علی ای التقدیر یاربگی را فتحی چنین روی نموده دیگر باره
روی نیاز در کار را و بیه آمده و مدتی کار فرمای دولت بود و ما بعد از وقوع این حال تغییر بسیار
اطوار او راه یافته افعال ذمیمه خود را باعمال حسنه مبدل ساخت و نظر بر عاقبت آن کار روشناس
اعمال خراشیده از نسک و ماده بهبا سوال خلایق علامات تمام دست داده و بساط سلطنت که گسترده
بود در هم نوردیده از آن همه خون ریختن و فتنه انگیختن که حصول مطلب هنوز اندکی از بسیار ظهور
نیافته بود پشیمان گردیده و چاره تدارک احوال نتیجه خود در آن دانست که از خدمت پادشاه روم
جاه روم استدعای عفو تقصیر ولی او نموده بمحافظت ثغری از ثغور اسلام مامور گردد که بقیه عمر
بغزای کفار اشتغال نماید کس بپایه سریر سلطنت مصیر عثمانی فرستاده اظهار ندامت و استدعا
انجاب ملتمس خود کرده و ارکان دولت آن سلسله که در دفع فتنه او ساعی بودند این معنی را فوزی عظیم
شمرده او را بایالت ولایت اروم ایلی سرحد فرنگ منصوب گردانیده خلعت و طغرا فرستاده

خاطر او را به مراحم پادشاهانه مطمئن و امیدوار گردانیدند و یازیجی و اتباع او امر نموده ترک اطوار ناهنجار
کرده روانه آن صوب گردید و از طایفه لوندات بعضی رفاقت و همراهی او اختیار نموده جمعی دیگر از او
متخلف شدند و او بمقصد رسیده دو سه سال با کمزوری و رنگ عزا میگذرانید شخصی روایت کرد که وقتی او
در دریا به سرچشمی کمرو میرفت در میان کشتی فرمان یافت از جمله متخلفان جنود یازیجی خان قولاوزی نامی متکفل
ریاست جماعت جلالی شد و در حدود حلب آغاز شورش و فتنه انگیزی کرد و جهان شیوه پیش گرفته
بسیاری از اوباش ملاحش نزد او فراهم آمدند و قراقاسم نامی را نیز در حدود ارض روم این جوش
در دل پدید آمده همین اراده پیش گرفت و چند روزی در عرصه خلاف تک و دو مینمود که در این اثنا
سلطان محمد خان بن سلطان مراد خان بن سلطان سلیم ثانی بن سلطان سلیم ماضی بن سلطان
بایزید بن سلطان محمد فاتح اسپتنبول بن سلطان مراد بن سلطان محمد بن ایلدرم بایزید بن سلطان مراد
بن اورخان بن سلطان عثمان تخت سلطنت را وداع نموده سلطان احمد خان پسرش قائم مقام سریر دولت
عثمانی گردید و او سنان پاشای مشهور بجغال اغلی را چنانچه سبق ذکر یافت وزیر اعظم و سردار گردانیده
به سرحد قزلباش فرستاد و قراقاسم را به مواعظ و نصایح از آن شیوه ناپسندیده باز آورده به اطاعت و
انقیاد پادشاهی راغب ساخته او در عرض روم سپهسالار را ملاقات نموده ترک فتنه انگیزی کرده در آن
سفر با معدودی همراه جغال اغلی بود اما حال قولاوزی در حدود حلب ترقی عظیم روی داد و از اعیان
آن ولایت و تجار و مترددین مسلمان و فرنگی مال بسیار گرفته به لشکر داد و در سال دیگر که جغال
اغلی از سپاه قزلباش از وان فرار نموده بصحرای موش رفت بوعظ و نصایح او را به اطاعت و انقیاد
در آورده ایالت ولایت حلب و توابع را بجان قولاوز مذکور نامزد نموده و استمالت نامه ارسال [?]
از او در دفع فتنه قزلباش استمداد کرده او به این فرموده سر در کشته ترک مخالفت کرده وعده داد که
قشون آراسته سردار سوند در روزی که میانه جغال اغلی و قزلباش در حوالی محاربه اتفاق افتاد
او با سه هزار سوار بطبوع رسیده خان قولاوز نیز از آنجا سالک طریق فرار گشت و در حدود خطه وان
سردار ملاقات نموده جغال اغلی بسبب دیر آمدن او را مورد عتاب و خطاب گردانیده در میان وال
دو یار بکر باشاره سپهسالار بقتل رسید پسر خان قولاوز که بجان قولاوز اغلی مشهور گشت
علم مخالفت کوفته حلب را بحیطه ضبط در آورده و گروه جلالی بر سر او جمع شده و از ولایات حلب و آن حوالی
مال بی‌نهایت گرفته باوباش و لوندات داد تا سوار هشت هزار کس بر سر او مجتمع گشته لوای مخالفت
روم مرتفع گردانید محمد پاشای مشهور به طلفنده اغلی نیز که در سلک چاوشیان درگاه عالی منسلک

و بغایت بزرگ منش و عجب پروا نبود از جانب سپهسالار حاکم حمص شده و حاکم سابق ملکی او کرد
ملکه در مقام او در آمده و او و احمقی را اکثر سردار دانسته به جهت سپر مخالفت برادی کشیده و جلالی شد
و چون جغال اغلی در دیار بکر طبل رحیل کوفته بجهان آخرت شتافت محمد پاشا در این امر ترقی عظیم
دست داده به نهب و غارت و تخریب ولایت مشغول گشت تا محمد برسا که پای تخت سلاطین سابق
عثمانی بود رفته آتش در بقعه و مقبره سلاطین عثمانی زده صندوق و مصاحف و قنادیل طلا و نقره و حلی زر و [?]
کارخانه آل عثمان را متصرف نموده به لوندات داد و بلای عظیم بسیار از دو تیغه او صدور یافت [?]
به دفع او فرو گذاشته بیگر بیگی عسکری از استنبول بر سر او آمده کاری نساختند و چون اکثر آن طویل نامی
سر خیل گروهی از لوندات و ارباب طغیان گشته در رهن حلب و دیار بکر لوای عظمت برافراشته بود
و او را نیز جمعیت تمام دست داده رایت طغیان و نامی برافراشت القصه از محمیه تر تا ارض روم تمامی
ولایات آناطولی پایمال سم ستور جلالی گشته خرابی تمام به ممالک راه یافت و سلطان احمد خواندگار
ارکان دولت خاندان عثمانی دفع دشمن خانگی را از دیگر امور اهم و اولی دانسته تفکر دفع جلالی مبادرت
در او پاشا را که مرد عاقل روزگار دیده و صاحب رای و به سن پیر بود و شمه از احوال او گذشت وزیر اعظم
و سردار گردانیده به دفع فساد و سرکشان فرنگیه فرستاده بود و ایشان از تخیلات خبر داده بودند او مصلحت وقت
و اقتضای زمان با فرنگیه مدارا کرده با ایشان حکایت صلح میان آورده و بجهت دیگر خراج بهادر
سرحد فرنگیه را مقتضای عقل و دانش فی الجمله صورت ظاهر داده عود نموده و لشکر عظیم از روم ایلی
و قاپو قولی و آناطولی و میشا ایلی و قرامان و طرابلس و سایر ممالک عثمانی مرتب داشته به دفع فتنه
جلالی کمر بست و نخست بجانب حلب و دفع فتنه جان قولاوز اغلی توجه نموده پسر جان قولاوز با
هزار کس از لوندات بمقابله او آمده مراد پاشا که مرد عاقل کاردان و در حیله بجای تنبیب و فریب
روزگار بود دوال حال تن بمحاربه در داده به موعظ و پند جنگ را در خبر تاخیر انداخته از وعده و عهد
ساخته و او احمقی را که جمعه صنعت و زبونی لشکر روم کرده از شرایط حزم و احتیاط و ساختگی حرب غافل
افتاده و مراد پاشا فنون سپاهی گری و رعایت نام و ننگ به ره آماده جنگ شده با قشون آراسته قدم
در میدان مبارزت نهاده خان قولاوز اغلی نیز سر اسیمه وار خود را ساحه حرب گردانید و بمقابله او در آمد
و من الجانبین قتالی فاحش روی داده شکست بجانب لوندات افتاده و بسیاری از آن طایفه در معرکه
هیجا عرصه تیغ فنا گشتند جان قولاوز اغلی روی از معرکه برتافته خود را بشهر حلب رسانید و در قلعه متحصن
گشته به ضبط برج و باره و استحکام دروازه مشغول گردید که ناگاه معرکه اکثر باروی طویل و [?]

او جمع شده نه و مراد پاشا در ظاهر حلب خیمه اقامت نصب نموده به تسخیر قلعه پرداخت و بعد از تنگی
و لطایف الحیل قلعه را بدست آورده از جان فولاد اغلی و جان فولاد را بآن اثر نگذاشته ساحت آن
ولایت را از خار و خس آن طایفه پاک کرده و همت بدفع سایر جلالیان بر میان زد و از قضای
الهی طویل که سر کرده آن طایفه شده و قوت تمام گرفته بود رخت حیات ازین جهان فانی بسرای آخرت
کشیده از جنود او دو سه هزار کس محمد بیک نام برادر او را که هنوز ملحق نشده بود دست آویز خود
ساخته به محمد پاشای قلندر اغلی پیوستند و سعید نیز که از اعراب بادیه جلالی شده آوازه شجاعت و جلادت
در روم منتشر شده بود با ولی گردیده طایفه جلالی همگی باردوی او مجتمع گشتند علم دولت قلندر
اغلی بالایی گرفته شهرها و ولایت که رسید آنچه خواست گرفت و بجای هر که قلعه وارد گشت آنچه از
سپاهی و رعیت طلب نمود جز دادن چاره نیافتند و مراد پاشا در آن سال با آن طایفه مدارایی کرده
در همان حدود قشلاق نموده متوجه دفع ایشان نشده و در این سال که پیچی ئیل موافق است عشر و ا
عساکر روم را فراهم آورده بجانب جلالیان در حرکت آمد و قلندر اغلی نیز با امرا و سپه داران
و بلوک باشیان که مقدم ایشان قرا سعید عرب و برادر طویل و کرد حسین و آغا زین‌الدین بری و کوچ
محمد و حسین بیک ارناووت و قرا حسین و تویال چیمی و عبدالملک بودند به محاربه او توجه نمودند کوچ
بجانب سردار روانه شدند و چون بارها با رومیه جنگها کرده با اندک مردمی بسیاری از ایشان را شکست
داده بودند درین مرتبه نیز زیاده حسابی از رومیان نگرفته در کمال نخوت و غرور طی مسافت می‌نمودند تا به عین
الفتیس بعد بقرب انجامید و مراد پاشا از جلادت و دلیری جلالی اندیشیده فراز کوچی جهت
اقامت اردو اختیار نموده خود را به بلندی کشیده خندق ارو داده بود که بتدریج با آن کرده جنگ کند
و به لطایف الحیل تفرقه در میان ایشان اندازد اما قلندر اغلی و اتباع او از اطوار سردار ضعف و زبونی
تفرس نموده در جنگ تعجیل کردند و تا موازی بیست هزار کس از اردوی خود بعزم جنگ بیرون آمده
بغرور موفور برسر مراد پاشا راندند و او بر فراز همان بلندی صفوف آراسته مستعد قتال گشت
اما روم خود را رخصت پایین آمدن نمیداد و جلالیان در دامنه آن مکان مرتفع جنگ در دو در آمده
دلیریها کردند و چون صفوف سپاه روم نزدیک شده بود اسپان ایشان در فراز و نشیب آن کوه از
تک و دو به تنگ آمده بود پیاپی و تنگریان توپ و تفنگ بر ایشان ریختند و سلک جمعیت ایشان را
از هم گسیختند در این اثنا مراد پاشا عسکر روم را رخصت محاربه داد و اردوی روم با اسپان آسوده رو
بمعرکه آوردند جلالیان نیز داد مردانگی داده میان آن دو گروه قتالی فاحش و حربی صعب اتفاق

افتاد و غلبه از جانب رومیان بوقوع پیوسته خلقی از طبقه جلالی در معرکه بقتل آمدند آخر روز
سرداران جلالی ضعف لشکر خود را مشاهده نموده دست از محاربه کشیده بجانب اردوی خود
در حرکت آمدند و رومیان نیز عنان از تعاقب باز کشیده باردوی خود رفتند قلندر اغلی و سرداران
جلالی از جلادت و جسارت و دستی که کرده بودند پشیمان گشته چاره جویی شدند و دانسته که دیگر بار
مقابله و مقاتله با آن لشکر از حیز قدرت ایشان بیرون است و روز دیگر رومیه دست از صدمه خصم خود
خود باز نخواهند داشت و از روی غلبه و انتقام در تفصیل کار ایشان خواهند پرداخت در همان
شب اردوی خود را بجا گذاشته و اکثر آغروق و احمال و اثقال را ریخته جریده و سپاهی با ده دوازده
هزار کس که پیش روی بطرف ارض روم آورده در آن شب تا ده فرسخ راندند مراد پاشا روز
دیگر از فرار ایشان اطلاع یافته از آن منزل کوچ کرده در مکان مناسب خیام عزت و فیروزی
نصب کرد و اردوی جلالیان تاراج رومیان گردید و ابراهیم پاشای مشهور به ینگی اغلی را با بیست
هزار کس از عقب جلالیان نامزد کرد و ینگی اغلی به تعاقب ایشان در حرکت آمده تا ارض روم
در هر منزل با ایشان رسیده و چون از جانبین محاربه بوقوع پیوسته در مرتبه اول غلبه از جانب جلالی
واقع شده و رومیان کاری نساختند و چون جماعت جلالی راه فراری پیموده و اسپان ایشان زبون
شده بود و مع هذا لطف از ایوار و شبگیر فی آسودند ینگی اغلی دست از تعاقب ایشان باز نداشت
بار دیگر در حدود ارض روم بدان طایفه رسیده آهنگ محاربه بر ساز داد و چون طاقت معاودت و مقدرت
محاربه در جنود جلالی نمانده در حمله اول جمعی کثیر از آن طایفه بر خاک هلاک افتادند بقیة السیف
بحفظ حال خود کوشیده و جنگ کنان راه هزیمت می‌پیمودند تا خود را بسر حد الکای قزلباش رسانیدند
بنابر آن رومیه قدم باز کشیده و خیر باز آمدند و جلالیان از آنجا احرام استیلای عتبه اقبال شاهی
بسته کس نزد امیرگونه خان بایروان فرستاده از آمدن خود اعلام دادند و قلندر اغلی با جنود
خاصه بر ساقه لشکر ایستاده سرداران بوک بوک روانه ایروان گشته و پاشا نیز معاقب بقوم
گشته از خوف حادثه امن یافتند و امیرگونه خان حقایق حال بدرگاه معلی فرستاده مثال عرض کرده
مقارن این حال حسین بیک ارناووت که نامش در زمره سرداران جلالی مذکور شد از جانب محمد پاشا
قلندر اغلی و اعیان جلالی بدرگاه جهان پناه آمده عرضه داشتی مشتمل بر اظهار خلوص عقیدت
و شاهی سیونی و التجا به اینجانب مخالفت ما با رومیه بحسب مذهب و دوستی شاه و عالیجاه و ده دوازده ان
حضرت بولاد وردو حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را در باب آن طایفه رعایت آداب فرمان روان

با عالم ظاهر نموده زر و پیشکشهای مذکور را با خلع فاخره و انعامات و افزوده نوازش فرموده مبلغی از
خالصه باسم پاشا و سرداران عز صدور یافت و مقرر گشت که چون بنابر توقیر و احترام ایشان
سفارش یکی از امرا و اعیان دولت قاهره باستقبال ایشان فرستاده میشود در آن حدود توقف
داشته باشند که بعد از وصول او باتفاق روانه پایه سریر اعلی گردند ذکر فرستادن عالیجناب اعتماد
الدوله حاتم بیگ باستقبال جلالیان و آوردن بدار السلطنه تبریز و سرداران آن طایفه را
بدار السلطنه اصفهان طوطی شکرمقال قلم در شکرستان قضیه پردازی شرح آمدن جلالیان را
بدین ترانه ادا مینماید که چون حضرت اعلی از آمدن این طایفه آگاه گشته زرستادهای مذکور مشمول
نوازش و احسان روانه شدند چون هنوز بر مکنون خاطر فساد اندود آن طبقه اطلاع تمام حاصل
نشده و بوده حزم و احتیاط مقتضی آن بود که آن قوم پریشان روزگار که جلوبندی عادت کرده همیشه
شورش طلب و فتنه انگیز و غارتگر بوده‌اند محل اعتماد نبوده باشند رای عالم آرا اقتضای
آن کرد که یکی از کارداران بساط قرب و منزلت که بزیور عقل و تدبیر آراسته و بحلیه تهور و شجاعت و
سخاوت پیراسته باشد باستقبال آن طایفه فرستاده که بنظر دوربین مشاهده احوال ایشان نموده در آن
سال در ولایت آذربایجان جهت لشکریان قشلاق تعیین نماید و محمد پاشا را با سرداران و خواص
و اعیان باردوی ظفرنشان آورد و بعد از امعان نظر بحال هریک از امرا و ارکان دولت و اعیان
حضرت عالیجناب آصف منزلت اعتماد الدوله حاتم بیگ را که مستجمع صفات مذکوره و جامع کمالات
صوری و معنوی بود لایق و سزاوار دیده باین خدمت مامور فرمودند و چون مهمان بودند مبلغ
دوازده هزار راس گوسفند و بیست هزار خروار غله بجهت مدد خرج آن جماعت سرانجام یافته بکفالت
جامعین مهمات معتمد الدوله آصف شان سپردند که در ایام فروردین ایشان بنحوی که رای صائب آن
دستور مکرم مصلحت دولت قاهره اقتضا نماید احکام مطاعه در قلم آید و راقم حروف بجهت انجام
این خدمت همراه مامور گردید و جمعی از قورچیان و غلامان و آقا سلطان مقدم که حاکم زنجان بود
مقرر شد که بجناب آصفی ملحق گشته در موکب عالی او بخدمات قیام نمایند و عالیجناب اعتماد الدوله در حدود
همدان از اردوی ظفرنشان جدا شده متوجه دار السلطنه تبریز گشت اما احوال جلالیان آنکه چون آن
گروه بی سر و سامان بایروان رسیدند امیرگونه خان جمعی از امرا و خواص و اعیان مردم خود را باستقبال
فرستاده در اوچ کلیسا که سه فرسخی قلعه ایروانست محل نزول ایشان قرار داده و نزول و ساوری بقدر
مقدور فرستاده خدمات شایسته کرده و طرح ضیافت انداخته در خارج قلعه در عرصه وسیع جهانی

بتکلف و شامیانهای دیبا افراخته و فرشهای ملون گسترده مجلس ملوکانه آراست و پاشا را از امرا و
سرداران و ملوک باشیان و خواص و اعیان طلب داشته در آن محفل نشاط با ایشان ملاقات کرد
و انواع اشفاق و دلجوئی که از لوازم میزبانی داشت بظهور آورده عذرخواهی کرد که چون حارسان حلقه
کرامیان دولت ابد دستور رخصت که بی رخصت پادشاه قلعه را که الحقیقه خانه ودیعت است که داشته
بیرون روند بجهت خود باستقبال بیاید مع هذا تا دو سه هزار کس از آن جماعت بضیافت امیرگونه
خان حاضر گشته داد و دهش از لوازم ضیافت و ترتیب اسباب ملوکانه پرداخت که با نهایت تحسین و آفرین
گر باز گشت و آخر روز که ضیافت منعقد گشته مجلس نوردیده شد پاشا را با سرداران و ملوک باشیان
و خواص ملازمان با سیصد کس بتکلیف حمام کرد که خود را از غبار رهگذر و ملالت و آلایش محاربات پی در پی
شست و شوی دهند و پاشا و خاص و اعیان را بحمامخانه خود برده ملوک باشیان هریک را مهمانی یکی از
آقایان و امرای نامی کرده در مجلس عالی بزرگانه ترتیب داده و با ایشان صحبت ملوکانه داشت و صباح
بعد از استحمام رخوت پوشیدنی فراخور حال هر کس به حمام آورده تحفهات آذربایجانه بظهور آورد و سایر
میرزایان نیز با مهمانان خود همین شیوه مسلوک داشته همگی را از پی اعزاز و احترام کسیل کردند عمده
جلالیان آنست که اکثر اوقات در مجالس و محافل از شجاعت و دلیری و مردانگیها که از ایشان بظهور رسیده
باشد سخن میگویند و فراخور آن بر یکدیگر تفوق میخواهند و صحبت ایشان منحصر بدین گونه گفتگوست و
بزرگی و کوچکی میانه ایشان زیاده مرتبه منصب بدین است همانا در مجلس امیرگونه خان میانه پاشا و قرا سعید در جواب
سخن از مقوله گذشته و مبارزتها که روی داده بود گفتگوی میشود و قرا سعید بی ادبانه در معرض جواب
در آمده و پاشا را بحضور مجلس منسوب میسازد و چون از منزل امیرگونه خان بیرون آمده متوجه یورت خود
میشوند هر دو یکدیگر را بمبارزت میخوانند و از آن دو مجموعه با دو جهل سوارهای شجاعان مسلح
با یکدیگر در برابر آمدند و پاشا بقرا سعید زخمی زد کرد حیدر آقا حیدر بیگ پری بیکان در آمده ایشان را جدا کرده
بجهت کرده جلالی سه چوقه شده قرا سعید و برادرش با بتعدد خود یکچوقه و پاشا با ملازمان و جمعی دیگر
باشیان که هواخواه او بودند یکچوقه دیگر و حیدر آقا حیدر بیگ پری و بعضا ایشان یکچوقه بعد از چند
روز که در اوچ کلیسا اقامت نموده از یخ راه آسوده بهر چوقه بجای خود کوچ کرده همگی در دار السلطنه تبریز
جمع شدند پیربوداق خان حاکم تبریز و خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان لوازم استقبال بجای آورده
هر طبقه را در مکان مناسب فرود آورده نزل و ساوری بقدر احتیاج داده و هرکدام بکرد و بلوازم ضیافت
پرداختند بعضی از سرداران با مردم خود از تبریز بیرون آمده روی بعراق نهادند در این اثنا فرمان

لازم الاوغان شاهی رسیده و از آمدن اعتماد الدوله آگاه گشته و پاشا و سرداران معتبر که بیرون جاده
بود توقف نموده منتظر وصول آن جناب بودند و همه روزه مایحتاج ایشان تا رسیدن اعتماد الدوله روزبه
آذربایجان سامان مییافت القصه عالیجاه اعتماد الدوله چون بدین خدمت مأمور گردید سامان و سر
انجام یراق و ضروریات آن سفر از البسه و اقمشه و ماکول و مشروب و غیره بر وجه لایق نموده
روی مقصد آورده دست دریا نوال به بذل احسان و اطعام گشوده در آن باب زیاده از حد
مأمول همگنان مبالغه نمودند اگر خصوصیات و دقایق آنها بتفصیل در قلم آید مقصد بدرازی کشد کلی
از آنچه کاتب حروف برای العین مشاهده نموده است اما اجمالاً بنوعی است که در ذیل مبین و مرقوم میگردد
بالجمله چون از اردوی همایون بیرون آمدند هر روز جمعی کثیر از امرا و قورچیان و غلامان و یساولان
که همراه بودند بمجلس عالی حاضر گشته اطعمه و اشربه و حلویات زیاده از قدر احتیاج بر سبیل کشیده میشد
و جمعی از جلالیان که از تبریز بیرون آمده بودند گروه گروه در راه دوچار میشدند و در هر دو جای قراء چنین
یکصد نفر در عقبه رحیمان گنج محمد با پانصد نفر و در سکلی بیک و سالی با سیصد نفر و قلی بیک کرد
با یکصد و چهل نفر و کرد علی با سیصد نفر و در صیانخ احمد یار بیگی ملوک باشی با چهل نفر دوچار شده ملاقات
نمودند و جناب اعتماد الدوله هر جماعت را ضیافت لایق نموده هر یک را بتحفه خود خلعتهای فاخر و اسب
گوناگون از قبا و بالاپوش و مندیل و دستار فراخور قدر و منصب و ورود داده جهت هر جماعت محل قشلاق
تعیین کردند و از قورچیان و یساولان میهماندار ایشان تعیین نمودند که مایحتاج ایشان را از عطایای
شاهی سرانجام داده صرف معیشت ایشان نماید و قرار دادند که سرداران و ملوک باشیان
بعد از نوروز سلطانی مردم خود را در قشلاق گذاشته خود با دو سه نفر خدمتگار بدرگاه آسمان مقدار
آمده بملازمت اشرف مشرف گردیدند و چون طی مسافت نموده در قریه ... از قری تبریز
نزول واقع شد جناب وزارت مآب خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان باستقبال موکب عالی آمده
روز دیگر پیر بوداق خان حاکم تبریز با قشون آراسته مزین بزینتهای گوناگون باستقبال آمده و از
فر و بر و رکمال شوکت و اقتدار با گروه انبوه از امرا و یوزباشیان و قورچیان و غلامان و یساولان
و ملازمان خاصه و سایر افواج و خدم و حشم روانه شهر شدند و مردم شهر و نواحی باستقبال بیرون
آمده جمعیتی عظیم در سر خیابان تبریز واقع شد چنانچه تمامت خیابان از افواج حشم و تماشاییان مملو
بوده جماعت جلالی از سر خیابان تا شهر که نیم فرسخ است از دو طرف پیاده و سوار صف کشیده
جوق جوق پیش آمده رسم تحیت و سلام بجای می آوردند و جناب میرزایی رعایت مهمانی نوازی کرد

با سرداران

با سرداران شرط مصافحه و معانقه بجای آورده و بزبان عطوفت و اشفاق با ایشان تکلم نموده و تحف
از جانب حضرت اعلی شاهی ظل اللهی پرسش حال و تفقد احوال فرمودند از جانب ایشان نیز تواضعات
دوستانه بوقوع پیوست مجموع آن طایفه که در آن روز بنظر در آمد از پیاده تفنگچی و سوار یراق دار ده هزار
بودند اگرچه پیاده دو هزار جلالی آشفته رای خودسر بی مال که اعتماد بر دوست و دشمنی ایشان نبود
باشد داخل شدن اندکی موجب تفرقگی خاطر همگنان بود اما جناب اعتماد الدوله بنیروی اقبال زوال
شاهنشاهی بفراغ خاطر و اطمینان قلب با آن جماعت عنان بر عنان بشهر در آمده و جناب صاحبی در
خیابان شاه به نزول نمودند و چون از راه دور رسیده و افواه مذکور رسیده ابراهیم پاشای ایلچی اعلی که با بیست
هزار کس بجانب جلالیان آمده بود هنوز در سرحد سست واداده و پیشتر ریشه دارد و بنابر آن جناب اعتماد
الدوله در همان روز پیر بوداق خان را با قشون آراسته بجانب خوی و سلماس فرستادند که از طرف
آن سرحد خبردار باشد و سرحد ایروان بخبرداری وکلا راگچی امیرگونه خان مستوفی کردید بعد از چند روز مشخص
شد که ایلچی اعلی آوازه وصول دستور اعظم و سپاه عراق اندیشه نموده جرأت پیش آمدن نکرده با
کردید بنابر آن پیر بوداق خان عود نموده به تبریز مراجعت نموده بالجمله چون جناب صاحب اعظم بشهر آمده
روز دوم مشارالیه مردمی ظاهر آورده مدین محمد پاشا و برادر طاهر ... و سایر سرداران
رقعه پرسشهای رسمی و تواضعات عادتی ظاهر آمد بعد از آن کاتبان آنجماعت را طلب نموده
تفصیل اسامی جنود جلالی را در قلم آوردند که فراخور حال محتاج سرانجام یابد سوای پیش آمدگان سرکرده
هزار و ششصد و پنج نفر علم آمد لشکر که در آمدن آن جماعت از پیاده تفنگچی و سواران یراق دار بی
زیاده و نقصان ده هزار بوده عقبه آن اعلائی وحشه مکاران بودند عالیجاب دستوری طرح ضیافت
انداخته قرار دادند که یکروز مجلس عام منعقد ساخته کل آن طایفه را ضیافت نمایند و سرداران و ملوک باشیان
و آقایان و هرکس از هر طبقه اسم و رسمی داشته باشند خلعت دهند و بعد از انعقاد مجلس عام مجلس
خاص ترتیب داده هر روز با نوبتی از سرداران و اعیان صحبت دارند و نخست ضیافت عام در باغ
جهانشاهی بوقوع پیوست چند روز خوان سالاران بترتیب اسباب ضیافت مشغول گشته
یکصد و بیست نفر باورچی و شربتدار بترتیب اسباب اطعمه الوان و حلاوه و مثلثات و مربیات
پرداختند و زیاده از آنچه در حوصله خیال گنجد و عامه آن خلق را وافی باشد ترتیب ساختند و در
عرصه باغ مذکور یک میدان وار زمین را که محل جلوس ده هزار کس بوده همواره کرده و جیها و سایبانها
مکلف بر پای کرده و فرشهای ملون گسترده بودند روز ششم مجلس ضیافت عام منعقد گشته و قرار یافت

که سوای پاشا و سرداران و ملوک باشیان از هریک صد نفر هشت نفر را خلعت داده چنانچه
از دو هزار کس دو هزار کس مخلع کردند خلعت محمد پاشا از قبای زربفت طلا بافت و بالاپوش مخمل
زربفت و مندیل سراسر زر و چهار رزی طلا بافت و جیغه مرصع و اسپ طلا و زین مبلغ سی تومان که
انجام یافته بود خلعت برادر و طویل به دستور پاشا بود اما قیمت آنها کمتر بود و قراسعید و کرد حسن و ده روا خا
حسان پیری و حسن دکه خدا و کچل برادر طویل و سایر ملوک باشیان علی حده الیاس هریک فراخور
مرتبه مخلع گردیدند سایر جماعت را اعلی و اوسط و ادنی قرار داده اعلی را قباهای زربفت و دارایی با
و بالاپوشهای مخمل منقش و مخمل ساده و مندیلهای الوان و بعضی را اچپه رزی اضافه نموده و اوسط را
قباهای ملک و مطبق و بعضی چند دختان مخمل و دستارهای سرزر و ادنی را قباهای قطنی و دارایی
و دستار داده و چنانچه مذکور است اشاره شد ده هزار نفر خلعت پوشیده مجلس ضیافت حاضر
گشته هریک در مکان مناسب قرار گرفتند سایر مردم جوق جوق و ملوک ملوک در حوالی و حوالی مجلس خارج
نشسته در هر گوشه باغ مجلسی و در هر ترسگاه محفل انعقاد یافت و در این شب از سلاطین اوزبکیه
کربی عطا بیک خان و ولد منوچهر خان والی دمشق با چند نفر از کشیکچیان و از نادران ملازم ملازمت
اشرف آمده مشهد تبریز وارد شده بود حسب التکلیف مجلس ضیافت حاضر گشته با وجود مردم او نیز
خلعت فاخره و خرجی راه و نزل و ساوری بروجه لایق عطا فرموده شد از خصوصیات مجلس آنکه
بعد از خوردن اقسام کیفیات و معیزات قهوه و چای پیاله قهوه دیگر دوش در آورده و ماموازی سیصد
عدد مثقل که چند عدد آن از انقوی مقرمه تخلیه کرده بیگر اقسام میوه با شکر ریخته و در آن تعبیه کرده
بودند کشیده و جلالیان تماما برداشتند بعد از آن یک ماد از طرف حلویات که میان سر دو نفر یک ظرف
باشد و میوه و مربیونه کشیده شد خربزه و هندوانه و انگور و سایر میوه ها در برابر مجلس خرمن خرمن انبار
کردند هر دی که خارج محفل جوق جوق آمده میبردند بعد از اکل آنها شروع در کشیدن طعام شد یکهزار
قاب طعام الوان با لوازم آن مجلس آورده یکهزار قاب دیگر در خارج مجلس صرف شد الحق عظیم
مجلسی انعقاد یافت زبان قلم از تحریر وقایع آن ضیافت و خصوصیات مجلس و بسیاری اسباب
از هر نوع بعجز و قصوری اعتراف دارد وزارت پناه خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان و اکثر ملازمان
درگاه که در آن عشرت سرا بودند ملازم وار بپای ادب ایستاده از زمره خدمتکاران بودند بعد از
فراغ از آن مرتوجه نظم و نسق مهمات ایشان شده به دستور پیش آمدگان هر کردی را در محل بیلاق و
قشلاق تعیین کرده و مهمانان ایلان همراه کردند و پاشا و سرداران و ملوک باشیان هر کدام حسب

الصلاح

الصلاح دستور اعظم وزیر معظم چند نفر از خواص ملازمان و خدمتکاران ماموازی پانصد نفر علیحده کرده
بعنوان شکر با قشلاق فرستادند که انشاء الله تعالی در هنگام بهار که رایات جلال در بیلاقات
تشریف داشته باشند یکجا مجتمع گشته بنظر اشرف در آیند در عرض سه روز مهمات ایشان منفصل و فتح
فوج فوج روانه شدند روز دوم عالیجناب اعتماد الدوله بجزم مراجعت از شهر بیرون آمده و در بستان ماو نزول
کرده دو روز در آنجا بودند روز سیم کوچ کرده متوجه درگاه معلی شدند علوفه و مایحتاج سه گانه پاشا
و رفقا که پانصد نفر بودند تا دارالسلطنت اصفهان از سرکار نواب میرزا داده در رسم تکلیف جشنی و هم
روز سوای را تبه مجلس عالی طعامهای الوان و حلویات علیحده ترتیب داده در رسم تکلیف و مباد بود
منازل جلالیان منزر ساختند هر روز تکیف را ستر ماحضری از اقسام مربیات و حلاوه و شکلات
و میوه ها و سایر اسباب ماحضر سامان می یافت که در اثنای راه بکار رفت و چون رایات ظفر شعار
بعد از اطمینان خاطر از امور سرحد از محل اقامت کوچ کرده با صفهان رسیدند یکروز در کاشان توقف
کرده دیگر بار در جهت پاشا و سرداران رخصت پوشیدنی بر سر جام فرستادند العقده الیها
تا امشا دقیقه از دقایق مهمان نوازی و بذل و احسان فرو گذاشت نشده یکروز در باغ تاج آباد بنظر
مجلس عالی ترتیب داده صحبت بزرگانه انعقاد یافت هنگام وقت سواری بعضی جلالیان که از پانصد
آزردگی داشتند با ملازمان او به مستی آغاز نهاده یکدیگر را زخم زدند در منزل پاشا اطلاع یافته او
نیز به مستانه در مقام انتقام در آمده و هچنانچه شیوه نامحمود و در رسم معهود آنطایفه است از هر طرف جمعی
به حمایت بر خاسته رفته رفته در یک لحظه کل آنطایفه دو گروه گشته متصل و مسلح شمشیرهای آخته یکدیگر
آمیخته نزدیک بآن شد که فتنه عظیم حادث گشته از طرفین خونها ریخته شود جناب دستور
اطلاع یافته فی الفور متوجه آن با هفت هشت نفری از ملازمان که حاضر بودند سوار شده و میان ایشان
دو گروه به دست بی مال در آمده بعضی را عتاب و سرزنش و بعضی را به چوب و کتک تادیب نموده
پاشا را از آن جهل و بدمستی ملامت کرده فتنه را تسکین دادند و از اینجا بدولت آباد اصفهان
آمدند آقا کمال دولت آبادی خدمات شایسته بتقدیم رسانیدند روز دیگر که سیم شهر شعبان المعظم بود وارد
شهر شدند امرا و ارکان دولت و مقربان و ملازمان درگاه برحسب فرمان باستقبال آمده و قرین اعزاز
و احترام بشهر در آوردند و آن جماعت در درگاه دولتخانه نقش جهان سعادت رکاب بوس دریافته
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی با آن جماعت بزبان عطوفت و مرحمت گستری و مهمان نوازی که ذات
خجسته صفاتش بدان مجبول است تکلم فرموده نوازشات خسروانه بظهور آوردند و آن جماعت بعد

نمیتوان اسم بر سلطنت مصیره و اظهار خشنودی از سلوک پسندیده و دستور روشن ضمیر سرکیف بنیاد
کرمعتین یافته بودند و آمدند و نزول و اقامت لایق از سرکار خاصه شریفه تنقیت شده و عطایا
آمال ایشان از عطایای شاهی کرانبار گردیده و خدمات آن دستور عالیجاه بحسن قبول موصول گشته
مورد نوازش و التفات بیپایان گردید حضرت اعلی در آن زمستان در دار السلطنت اصفهان عشرت
پرورده صحبتهای پادشاهانه میداشتند اکثر اوقات پاشا و امرای جلالی را به محافل خاص طلب داشته
از نشأه التفات سرمست میگردانیدند و به تفقد و دلجویی ایشان پرداخته بتحقیق حالات میفرمودند
و به مضمون اینمقال که بیت عشق در هر مشربی کیفیتی دارد و غریب ٭ یک شراب است این ولیکن
نشأه دیگر کدام ٭ با هر یک بطرز خاص پیش آمده نقد عقاید و ابشاره اخلاص بر محک تجربه و
امتحان میزدند و هر کدام بمقتضای این کلام که ع از کوزه همان برون طراود که در اوست مکنون خاطر
خود را بر طبق عرض مینهادند و چون از جانب پاشا آنچه اخلاص و راستی بیشتر استشمام میشد او را
زیاده از رفقا مورد تعظیمات و تکریمات گردانیده و احترام تمام فرمودند و آن جماعت تا هنگام
بهار سعادت ملازمت فایض بوده همواره انوار عاطفت شاهی بر وجنات احوالشان می تافت
تتمه احوال آن گروه در قضایای سال آینده نگاشته کلک بدایع نگار خواهد شد انشاء الله تعالی
وقایع متفرقه که درین سال بظهور رسید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعد از استماع آمدن جلالیان
و مقاربت مقدم ایشان انگلی اغلی بنابر رعایت آداب حزم و احتیاط سواری یکهزار نفر تفنگچی از تفنگچیان
رکاب اقدس بسرکردگی لاچین بیک نام غلام خاصه شریفه بدار السلطنه تبریز فرستادند که اگر
قضیه روی نماید معاونت امرای سرحد نمایند آن مقدمه چون آوازه وصول جنود اقبال صورت
وقوع یافت قشلاق تفنگچیان مذکور درین سال در تبریز و نواحی قرار یافت و آوازه وصول جنود
اقبال صورت وقوع یافت قشلاق تفنگچیان مذکور درین سال در تبریز و نواحی قرار یافت از سوانح
این سال خبر فوت غازیکرای خان بن دولت کرای خان تاتار است که از شعبه سلاطین توقتمش نژاد جوجی
خان چنگیزخان است و پدر بر پدر در دشت قپچاق پادشاه الوس تاتار بوده در باغچه سرای نشیمن
دارند [illegible] سید و شرح احوال سلاطین آنطبقه که چگونه مطیع امر و فرمان پادشاهان آل عثمان شده و اخی
محمد کرای و عادلکرای و غازیکرای و برادران بجهت تسخیر شروان آمدند و عادلکرای برادر غازی
کرای چگونه در شروان گرفتار جنود ظفرنشان شده و شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا آنچه
غازیکرای خان را که در قلعه الموت محبوس بود بیرون آورده او در چند سال فرار نموده بروم

پیوست

پیوست غالبا در صحیفه اول در ذیل احوال عادلکرای خان نگاشته کلک درر فشان گشته القصه چون
غازی کرای خان بروم رفته بخدمت سلطان مراد خان خواندگار روم رسید بعد از فوت محمد کرای
خان خواندگار سلطنت الوس تاتار را باو تفویض نموده و جنود تاتار بقدم انقیاد پیش آمده سلطنت
او را [illegible] باشاه بیگی آن دیار [illegible] پذیرفتند و او در سلطنت و پادشاهی تاتار تمکن یافته باحوال
در مقام اطاعت و انقیاد بوده و قدم از جاده متابعت بیرون ننهاده و در زمان سلطان محمد خان
ابن سلطان مراد خان برحسب فرمان او چند مرتبه لشکر بولایت [illegible] محاربات عظیم [illegible]
توجی کرده یکسال در [illegible] نام محلی از سرحد قشلاق نموده بر طبق امر خواندگار غازی کرده و چون صلح [illegible]
اعلی شاهی ظل اللهی واقع شده بارومیه صلح کرده وقوع یافت غازیکرای خان [illegible] صداقت از
مصدر بجانب قزلباش [illegible] که در تبریز [illegible] جلیس او بوده [illegible] بود بخدمت اشرف نوشته [illegible]
حقوق تربیت شاهزاده مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا و پاس نمک خوردگی این دودمان ولا [illegible]
اظهار اخلاص و ارادت صمیمی کرده بود و پیرام قلی بیگ [illegible] که در قلعه الموت [illegible]
او بوده [illegible] بیاد کرده بود و طلب نموده حضرت اعلی نیز مکتوب محبت آمیز مملو از اظهار محبت و دوستی
وعده [illegible] بعد از بیرون آمدن از قلعه [illegible] آمده [illegible] عسکر روم
و هر گونه حوادث [illegible] باید و شاید باحوال او نپرداخته بودند [illegible] تحف و هدایایی [illegible]
و در ذیل آن محبت نامه [illegible] اندراج یافته بود که مغایرت و بیگانگی فیمابین بالکلیه مرفوع بوده از تحف
دیار [illegible] طلب نماید و پیرام قلی بیگ مذکور در لباس تجار [illegible] رفته از آنجا بخدمت خان
رسیده و آوازه [illegible] عاطفت و ظهور الفت و دوستی پیش از پیش حضرت اعلی مسرور [illegible]
گشته او را قرین اعزاز و احترام روانه ساخت و نسبت [illegible] اعلی شاهی [illegible]
آمده عریضه اخلاص آمیز بخط خود نوشته بی تکلفانه حسب الاشاره عالی بعضی اشیا طلب نموده
بود و در مرتبه حضرت اعلی ابوالقاسم بیگ [illegible] ابواعلی را با مکتوب ملاطفت آمیز محبت [illegible]
[illegible] و هدایای این دیار آنچه طلب نموده فرستادند و در [illegible] ساحل [illegible] یافته [illegible]
عقد مصادقت انعقاد یافت و در سنه [illegible] ست و عشر و الف که حضرت اعلی بتسخیر ولایت شیروان
مشغول بودند حاجی پیرام نام معتمدی را چنانچه در وقایع آنسال تحریر یافته بخدمت اشرف فرستاده [illegible]
او ابوالقاسم بیگ ابواعلی نیز عود نموده مکتوب صداقت اسلوب [illegible] آورده و بعد ازین [illegible]
یافته [illegible] خوبی آغاز نهاده [illegible] دولت کرای سلامت کرای را که در استنبول بود بسلطنت [illegible]

تا تاریخ نوید داده در مقام ترحیش درآمدند و در هنگامی که حضرت اعلی لشکر به آذربایجان کشیده به تسخیر
قلاع آنجا مشغول بودند وزرا و ارکان دولت عثمانی به غازی گرای خان تکلیف کرده بودند که به یساق شیروان
لشکر کشیده در معاونت پاشایان و محاربه جنود قزلباش سعی موفور بظهور آورد و او بنابر رابطه وفاق و
دوستی نواب اعلی از این معنی سرباز زده معاذیر دلپذیر پیش گرفت در این اثنا اجل طبیعی او را دریافته
و عالم فانی را وداع نموده بجهان باقی شتافت امرا و اعیان تاتار توقتمش گرای پسر او را قائم مقام
گردانیدند اما ارکان دولت عثمانی اولاد غازی گرای بسبب آنکه پدر ایشان را بدوستی قزلباش
متهم میداشتند شایسته سلطنت ندانسته سلامت گرای را ملقب بخانی و منصب گردانیده بگفته [illegible]
و علمای آن طایفه بوعده و وعید باطاعت و انقیاد او ترغیب نمودند آن جماعت بحقیقت حقوق رعایت
و اصطناعات چندین ساله غازی گرای خان را [illegible] نگذاشته بنابر رعایت و سلامت جلبی اولاد
او را مخالفت امر خواندگار روم [illegible] واقع آمده بسبب سلامت گرای رغبت نمودند [illegible]
و منازعی [illegible] بمسند خانی زده دودمان غازی گرای برآورد و در این سال که سنه [illegible] ئیل
سبع و عشر و الف است بر سریر سلطنت و خانی الوس تاتار تمکن دارد و نسبت [illegible] تعهد نموده
بود که لشکر بجانب شیروان کشیده باعانت رومیه آنولایت را متصرف و قزلباش را بیرون آورده خاطر
نشان او کرده که سفر شیروان و منازعه قزلباش بدودمان شما مبارک نیست زیرا که در اول حال
که محمد گرای لشکر بشیروان فرستاده برادران خود را در آنجا گذاشت عادل گرای گرفتار جنود قزلباش
گشته بقتل رسید و بعد از آن غازی گرای نیز گرفتار شده چند سال محبوس بود [illegible]
کلام مجرب مشهور [illegible] سلامت گرای را این سخن در ضمیر جا کرده
از آمدن شیروان اجتناب نمود و قرار داد که [illegible] دو هزار کس از [illegible] کفه و طرابلس [illegible] فرستد که بلشکر
سردار رومیان ملحق گشته بخدمات [illegible] حسب الوعده شش هفت هزار کس فرستاد و در
جلالیان همراه مراد پاشای سردار بودند بعد از آن سردار ایشان را به گرجستان [illegible] و آخسقه
فرستاد که در آنجا بسر برند بتدریج جمعی از آن طبقه در معارک بقتل رسیده بعضی با وطن مراجعت
نمودند و دو هزار نفری که پیش در آخسقه ماند و [illegible] در طی وقایع سال ایت ئیل سبع و عشر و الف
مراد پاشا به تبریز آمده مرقوم کلک خواهد گردید انشاء الله تعالی مدت سلطنت غازی گرای خان در الوس
تاتار بیست و پنج سال بود و او پادشاه قابل مستعد و عاقل مجاهد غازی بود ترکی و فارسی را [illegible] غزلیات
میگفت این مقطع ترکی از وست ٭ [illegible] ٭ [illegible]

آغاز سال سعادت انجام تنگوزئیل ترکی مطابق ثمان عشر و الف و بعضی موافق سبع
عشر و الف که سال بیست و سیوم جلوس همایونست [illegible]
شبستان [illegible] و شاهد [illegible] را به [illegible] زیب و آرایش داده اند [illegible]
نیز در این سال همایون فال در روز شنبه چهاردهم شهر ذی حجه الحرام سنه سبع و عشر و الف اتفاق افتاد
مهوشان ریاحین که از دستبرد سپاه دی [illegible] در لباس خمول [illegible] بودند جلوه گری آغاز نهادند باغ
روزگار از نکهت عبیر شمیم شکوفه [illegible] عنبر آگین گردید و باغ جهان آرای نقش جهان اصفهان از
گل و سرو و سنبل رشک جنان و طراوت بخش روضه رضوان گشت پادشاه موید منصور در آن
بهجت و سرور بطریق معهود در باغ نقش جهان جشن عالی طرح فرموده اطراف نهر آبی را که از میان باغ
جاریست و حوض بزرگی بر مثال دریاچه در میان آن ترتیب یافته سلاطین ماضیه خصوصاً حضرت
خاقان جنت آشیان ابوالبقا شاه اسمعیل علیه الرحمه و الرضوان عمارات دلکش در کنار حوض و باغ
بنا ساخته و پرداخته اند و فی الواقع آن مکان نزهت بخش نشانی از روضه دار القرار و مصداق جنات
تجری من تحتها الانهار است باکابر و اعیان دار السلطنه مذکور و ملوک و اهالی خراسان و صوبه
تبریز و تجار و اصناف خلایق که در پای تخت همایون بودند علی قدر احوالهم قسمت فرموده هر طبقه
مجلسی طرح انداختند و اطراف اربعه آن دریاچه را با امرا و وزرا و ارکان دولت و مقربان بارگاه سلطنت
اختصاص و محافل فیض بخش بهجت فزا انعقاد یافته در برابر هر مجلس چهار طاقها افراشته استادان
نجار و مهندسان نادره کار [illegible] انواع هیاکل پرداخته چراغدانها بر آن تعبیه کرده و همه شب
تا صبح روشنان سپهر مینائی که مجلس آرایان عالم علوی و بزم افروزان عشرت سرای ملکوتند
[illegible] چشم حسرت بر آن چراغان و مجالس بهشت نشان میگشودند و شهریار عشرت آئین محفل
آرا همه شب در آن مجالس روح افزا سیر فرموده در هر مجلسی که دلنشین خاطر انور میشد آرام گرفته صحبت
بودند و نغمه سرایان خوش آهنگ و مغنیان ترزبان نغمات دلاویز و ترنمات شکرریز [illegible]
خاطر بوده گلرخان لاله عذار از باده های خوشگوار [illegible] مجلسیان را تازه و تر میداشتند القصه
[illegible] روز محفل عیش و نشاط انعقاد یافته [illegible] خوشی و خوشدلی دادند همه پاشا و امرای [illegible]
اکثر اوقات در مجلس بهشت آئین بشرف مجالست و هم صحبتی مشرف و سرافراز بودند وقایع این سال
که هنگام بهار و ایام نشاط افزای نوروز بظهور آمده آمدن مصطفی پاشای [illegible] احمد [illegible]
این محل آنکه در سال گذشته سمت تحریر یافت که مصطفی پاشای مذکور در بغداد دلاوران و مردم خود

بی اعتماد گشته با محمد پاشای ولد جغال اغلی صلح کرد که حکومت بغداد را باو گذاشته سفار رفته در
انجا معلوم کرد که روسیه بمصلحت که او را بپایه سریر اعلی شاهی بازگشت نموده اراده داشت که ولایت
بغداد را متصرف باشد چون دولت روزافزون دید با او عداوت ورزید و همت بر اتفاق و اعدام او می گماشت
و بتر دیگران و محرمان خود نیز بی اعتماد گشته متوهم بود و خواست که خود را از بغداد دورتر انداخته بجنگی
کرکوک من اعمال شهرزور التماس نموده از حله بانجا نقل نموده وکلا و ملازمانش تعرض نموده بودند که
مقصد او از آمدن کرکوک آنست که خود را بالکای قزلباش اندازد باو در مقام عذر در آمدند و او بر گنبد و
عذر آن جماعت آگاه گشته از خوف جان ترک اموال و اسباب کرده حیات را غنیمت شمرده با چند
نفر از معتمدان خود را بیرون انداخته داخل قشلاق همایون شد و اکثر جهات او را وکلا و ملازمان با اعتماد و متصرف
دارالسلام بغداد گرفتند و مصطفی پاشا بمیزدی بخت بلند و طالع ارجمند عزیمت پایه سریر آسمان نموده گردید
همدان آمده و از انجا متوجه ساحت سریر خلافت مصیر گشته در دارالسلطنت اصفهان در اثنای جشنهای
باغ نقش جهان که شان سعادت آشیان رسیده بعز بساطبوسی فایض گردیده منظور نظر التفات گشته
بخلاع فاخره و انعام اسب و زین و جیقه مرصع و کمر خنجر و امثال ذلک و مبلغی زر نقد سرافرازی یافت
و الکای سنقر من اعمال قلمرو علیشکر بتیول او مقرر گشت فرستادن جلالیان است
بجانب کردستان شرح واقعه آنکه بعد از انقضای ایام صحبت و شادکامی جشن نوروزی متوجه مهم جلالیان
گشته بخاطر انور رسید که جمعی از امرای قزلباش را برفیق ایشان کرده بجانب کردستان فرستند
که چون سرخیلان اکراد و مردم با اعتماد رفته انگیز اهل فساد و مفسد و مقتضی وقت و زمان در سرحد با اعمال
ناشایست اقدام مینمایند فی الجمله گوشمالی یافته از خواب غفلت بیدار و ترک اعمال ناهنجار نمایند
و چون شمه از احوال جلالیان و طبقه او غذات در این اوراق سمت تحریر یافته که مردم شور انگیز بی آرام اند افواه
و در میان مخالف باشند از خوف جان با یکدیگر آمیزش و اتفاق دارند و هرگاه خوفی نداشته باشند
با یکدیگر کمال خصومت و نفاق میورزند حضرت اعلی شاهی ظل الهی که مهبط دانش و آگاهی اند مکررا
طایفه را بموافقت و دوستی و رفع خصومت و نزاع با یکدیگر ترغیب نموده محمد پاشا را امیرالامرای آن طبقه
گردانیده همگی را نصایح دلپسند مشفقانه فرموده که او را بزرگ و مقدم خود دانسته برای جمعیت
او که مقتضی مصلحت دولت باشد عمل نموده از سخن و صلاح او تجاوز نکنند و گوش نشان ایشان را بعد زمانه
نصایح گرانبار گردانیده و از همگی عهد و پیمان گرفته مقرر داشته که روانه آذربایجان گشته در
جلاقات مراغه رحل اقامت اندازند که مردم ایشان در قشلاقات اند جمع شده جمعی از امرا و سپاه

قزلباش که بموافقت ایشان مامور میگردند متوجه گشته روی توجه بمقصد آورده و همگی را از نوازش
و الطاف شاهانه سرافراز فرموده از نقود و یراق و ما یحتاج انعامات کرده از دار السلطنت اصفهان
روانه نمودند و در حینی که رایات جلال در دار السلطنت قزوین نزول اجلال داشت حکم معلی نفاذ
که حسن خان استاجلو بیگلربیگی همدان و قلمرو علیشکر با یکهزار نفر مردم خود را برای [illegible]
سلطان میر مقدم با یکهزار کس از ایل مذکور و نعمت الله سلطان میر صوفی که صاحب چهار صد
بود و حمزه سلطان میر تولی ترکمان یازده کی منصب نفر بود و قباد سلطان چکنی شاملو حاکم
کاوه رود و ساوه و زعفران که چهار صد کس داشت و خلیل سلطان میر بیل سرکه سیصد نفر بود و محمد
[illegible] محمد پاشای جلالی پیوند و وهب و خان کری حاکم مراغه را بجهت ملحق ساختن آن راه ولایت
کردستان تا دیار بکر و آن حدود روانه و هر یک از امرای اکراد اظهار ایلی و انقیاد نموده با مردم خود
ملحق گردانیده و الکا و عشیرت او متعرض نگردند و هر کس مخالفت ورزیده سر از اطاعت و متابعت قزلباش
بپیچد اول جزع او وهب و یغمای ایل و عشیرتش پرداخته الکای او را متصرف شده با امرای جلالی
بعد از آن راه بغداد و ارض روم آمده امیرگونه خان بیگلربیگی چخور سعد را مرای که با جهت آن
ولایت مامور میگردند ملحق گردند و حکم اشرف باسم امیرخان برادوست حاکم ارومی عز صدور یافت
که چون او از بنگ و [illegible] معاملات کردستان و شوارع عبور لشکر واقف و آگاه است همراهی این لشکر
نموده خدمات و جان سپاریهای دولتخواهانه بظهور آورد که موجب ازدیاد اعتماد و الطاف شاهانه
گردد و آن جماعت حسب الفرمان همایون عمل نموده روانه آن خدمت شدند شرح رفتن ایشان به الطرف
و مخالفت امیرخان و وقایعی که روی داد بعد از تحریر سوانح و وقایعی که در سرطرف سمت ظهور یافت
مرقوم قلم عنبرین رقم خواهد شد **ذکر ایلچی فرستادن بجانب هندوستان** بعد از رفتن جلالیان
چون سه سال بود که پادشاه مرحوم جلال الدین محمد اکبر پادشاه و فرمان فرمای هندوستان بعالم بقا
شتافته و بعد از رشید پسرش محمد سلیم قایمقام پدر والاگهر گردیده بنابر رابطه دوستی و قاعده محبت که همیشه
فیمابین این دو سلسله رفیع و سلوک بوده و هست اراده خاطر حقیقت مناظر آن بود که یکی از معتبران
طایفه جلیله قزلباش بپرسش تعزیه پادشاه مغفور و تهنیت و مبارکبادی جلوس فرزند ارجمندش بدربار
آن دیار بگردانند بنابر مشاغل عظیمه یراق آذربایجان و شیروان فرصت آن نشده در این وقت
که در مقر سلطنت روزافزون اتفاق نزول اجلال افتاده بود مکنون خاطر انور را بظهور آورده بعد از امعان
نظر بحال هر یک از کارآگاهان انجمن عزت و طرز دانان بساط سلطنت جناب امارت مآب یادگار

علی سلطان طالش را که از میرزاده های طبقهٔ قزلباش و نبیرهٔ خلیفة الخلفا بود که در زمان حضرت
خاقان سلیمان شان فردوس آشیان حاکم دار السلام بغداد بوده بود و از دانش و سخندانی و چرب
زبانی از اقران و امثال امتیاز داشت سزاوار این امر دیده به رسالت و سفارت تعیین فرمودند و
مکتوب محبت آمیز مشعر بر پرسش تعزیهٔ والد بزرگوار و تهنیت جلوس همایونش در قلم آمده و جناب …
تابی وجه لایق سامان و سرانجام آن سفر پرداخته با پنجاه نفر از آقایان و ملازمان که همگی اسبهای … و
سواری و کوتل و جیغهٔ مرصع و کمر و یراق پسندیده داشتند با آیین شایسته و زیب و زینت تمام روانه
شده و ارمغان و تحفه بار … مفصلتر دیده و از جمله تحف و هدایا که برسم ارمغانی فرستاده شد پنج
راس اسب خوب چابک عربی و کرجی و سپاهی بود که در ایلجیهای خاصهٔ شریفه بهم رسیده و … غالب
آنست که در سرکار هیچ پادشاه و ذی جاه صاحب شوکت یکی از آنها یافت نشود و … جلهای زربفت و مخمل
و یراق لایق و دو سه توپ پوستین اروسی سیاه و درازمو که از ولایت اروس آورده مقومان صاحب
دراست هر یک را بهشتاد تومان و نود تومان شاهی عراقی ابتیاع نموده بودند زیرا که چنان روباه سیاه
رنگ درازمو نادر الوقوع میشود و دیگر … پانصد عدد اقمشه از مخمل زربفت طلاباف و نقره باف و …
زرعی زرباف و اطلسها و مخملهای فرنگی و خطائی باف و سایر اقمشه و اقمشهٔ یزد و کاشان و دیگر تحف و هدایا
لایقه از هر نوع که فرستاده او بر تبه و شان طرفین بود و تفصیل آن تحف موجب اطناب میشد ارسال یافت

سوانح اقبال که درین سال بر فیروزی دولت روی داد

اول قضیهٔ گرفتاری محمد پاشای … و
زوال پاشائی روم است که حاکم ارضروم و عادل جوز بود و کیفیت واقعه آنکه محمد پاشای مذکور خود را از …
روزگار شمرده و پیوسته خیال نخوت و غرور در هوای طبقه پروازی طیران مینمود و میخواست که در سرحد
قزلباش دست بردی چند نموده آوازهٔ تسلط و اقتدار بلند سازد و در میان رومیه … اعتبار خود را موجب
ترقیات و اعتبار او کرده همیشه در کمین فرصت نشسته متعرض سرحد قلمرو همایون میشد درین سال
سلیمان سلطان سوباشی دمبلی که از جانب اشرف حاکم الکای چورس است و با او قرب جوار دارد …
بی اعتنائی و بد سلوکی او را به بهبود … خان حاکم تبریز که امیر الامرای آن سرحد است اعلام نموده استمداد
کرده بود که او را گوشمالی دهد بهبود … خان دویست نفر از غازیان ترکمان مردم خود با یکصد نفر از
ملازمان امرای آن سرحد سپرد که یکی از معتمدان کاردیده … فرستاد که … سلیمان سلطان ملحق گشته با
و غارت الکای ارضروم و عادل جواز … و تنبیه و تادیب پاشای شورانگیز فتنه ساز پردازند و سلیمان سلطان
با فرستادگان مذکور و مردم خود که مجموع پانصد کس بودند ایلغار کرده تا حوالی ارضروم که مسکن و مقام محمد

پاشای

پاشا بود عنان بازگشت کشیدند و در اینجا دویست کس را … فرستاده و یکصد نفر را که کومک آن جماعت
تعین نموده که اگر پاشا بیرون آمده جنگ کند از کمینگاه در آمده به مدافعه قیام نمایند و دویست نفر
دیگر بتاخت و غارت مشغول گردیدند از جمله … چهل پنجاه نفری نزدیک قلعه رسیده بودند
که پاشا خبردار گشته از جلادت و مردانگی که با خود قرار داده بود نظر بر آن فوج قلیل انداخته با آنکه مردمی
که حاضر بوده اند از قلعه بیرون آمده جلوریز خود را بآن گروه رسانیده دست به آلت قتال گشود و دلاوران
قزلباش نیز شعلهٔ سنان جان ستان آتش در خرمن وجود مخالفان انداخته فیما بین آن … اشتغال
یافت و غازیان شیر شکار … رسیده و داد مردانگی میدادند محمد پاشا سطوت غازیان و صدمت لشکر
خود مشاهده نموده … مباشر حرب گشته با یکی از ترکمان در هم آویخت و داد …
جان ستان از صدمهٔ … بر روی زمین افکنده و خود را بسر او انداخته خواست که با تمام کار …
پردازد پاشا از بیم جان نام خود را برده به فیروزی دولت قاهره دستگیر گردیده و در دیه شکست …
روی بهزیمت نهاده و تا پای قلعه اکثر طعمهٔ شمشیر آبدار جنود ظفر شعار گردیده و آن جماعت … غازیان
با فتح … سالما غانما مظفر و منصور معاودت نموده و پیر بوداق خان او را با پسر … علی …
قبل از آن … ولد حسن … آقا که در خدمت اشرف معزز و محترم بودند مکرر با در مجلس بهشت آیین
زبان بتوصیف محمد پاشا گشوده به تعریف قابلیت و شجاعت و اهلیت و استعداد او بسیار کرده بودند
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که معدن مروت و احسانست بنابر عاطفت جبلی و قاعدهٔ معهود … مرحمت
و التفات متوجه حال … گشته امر فرموده که او را بطریق مهمانی معزز و محترم میداشتند … رفته
سعادت مجالست مجلس خلد آیین سرافراز گشته از جملهٔ حاضران حضور خاص و حریف بزم و اختصاص
گردید چون ظرف طبیعتش لبریز بادهٔ مرحمت و الطاف شاهی گردیده دماغش از نشاء نخوت و غرور …
گرفته گشته بجز خمار آن بی اعتدالی … در عالم طبقه پروازی سر بر نموده و در مجلس … بی سر …
سر برزد و از مضمون … که مسلم الثبوت جمهور … دانشمندانست **بیت** سخن دان پرورده پیر کهن
بیندیشد آنگه بگوید سخن • حکایات نامعقول … از … حال … آشکار … سکوت
بر لب ننهاد و لعبت زبان میکشاد … از خدمت التماس نمود که شخصی را بجانب روم فرستاده
فرزندان و مردم خود را … و فراغ بال … سازد … غلام خود
سرای را که همراه او آمده بود فرستاده و کتابت که نوشته بود بنظر اقدس در آورده چون حضرت اعلی
عیار کار او گرفته بودند … سرحد اشاره شده که غلام مذکور را به بهانهٔ آنکه بی غرض …

توقیف نموده مکاتیب و مراسلاتی که مصحوب او باشد گرفته همچنان سربمهر بخدمت اشرف فرستادند
و حکام سرحد حسب الفرموده عمل نموده چون مکاتیب بنظر انور درآمد سوای التجا بنظر اشرف در آورده
بود سخنان طایل در باب قزلباش نوشته به مخالفان راه سازش کرده بود چون خیانت چنین از او بظهور
رسیده و دیگر شایستگی سلوک سابق نداشت در هنگامی که رایات جلال از تبریز متوجه قراباغ بود حکم
او را در تبریز نگاهداشته که با میر بوداق خان در قلعه تبریز باشد چون مدتش بر وجود در جهان داشت
در اینجا بسبب اجل او عدم نمود **سانحه دیگر** سرحد با گرفتاری پاشایان در حکمت آخسقه و ملک
تاتاران در گرجستان مفصل این مجمل آنکه غالبا در مجلد اول این اوراق سمت تحریر یافته باشد که در
وقتی که میانه حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان پادشاه روم صلح واقع شده سنور
و سرحد معین گشت گرجستان مسخی که والی آن منوچهر خان و اماد سیمون خان بود داخل سنور ایشان
گردیده و ولایت آخسقه و قراچه اردهان که سرحد ارض روم و پیوسته از اعمال مسخی است و در تصرف
نواب سکندرشان که لله پاشا لشکر به دیار عجم کشیده از آن راه بیشتر و الکا آمده اول ولایت آخسقه و توابع
به تصرف درآورده قلاع محکم کرده تا منوچهر خان در حیات بود معاونت سیمون خان کرده و منوچهر خان
و عورت صاحب عزت بود با پسر طفلی گذاشت با معه وی از ملازمان ملک پرورده آن سلسله خود را
در حشاد کوه و جنگلستان آن ولایت محافظت میکرد و در مدت بیست و پنج سال که گرجیان بالتمام تابع
و خرج گذار رومیان بود عورت مذکور سعی بسیار کرد که روی آن ولایت را به سنور سایر گرجستان
که تو الکه گرجی گذاشته خراج میگیرند به پسر او که آتابک نام دارد گذاشته خراج بگیرند رومیان
قبول نکردند اعطای معاش او و مادر آن ولایت مقرر کرده بودند و او به تلخی روزگاری میگذرانید
و در ایامی که نهضت همایون بجانب آذربایجان اتفاق افتاده محاصره قلعه ایروان کرده بودند
شاه یوسف پاشا که از میرزادهای آخسقه مسلمان شده بود جانب خواندکار روم مرتبه پادشاهی یافته
بود حاکم بعضی از آن ولایت بود دیگر به بعضی از جنود ظفر ورود قزلباش را بسر کردگی حسن خان شاملو
چنانچه در ذیل وقایع آن سال تحریر یافته به تاخت ولایت مذکور فرستادند و بعد از جنگ جلال اغلی والده
او که امیرگونه خان و جنود قزلباش در آن حدود تمکن و استقلال یافتند و تا حدود ارزن روم آمده
ملکه کوب سپاه ظفر پناه بود دیگر باره قراچه اردهان و آخسقه را تاخت میکردند احوال شاه یوسف پاشا
و رومیان که در آخسقه بودند اختلال پذیرفت والده آتابک خان استغاثت به درگاه سعادت آشیان
نموده استمداد نمود که معاونت منسوبان این دودمان ولایت از دست رفته را بدست آرد حضرت

اعلی شاهی قلی آقا امرای شمس الدین لو و قرا قصر و غیرهم را که در تفلیس و زکم اند حسب الامر دولو رفته
بکومک و همراهی او مأمور فرموده بودند در وقتی که سنه ست و عشر و الف که رایات جلال متوجه شیروان شده
بود آن عورت صاحب غیرت با اتفاق امرای قزلباش و ملازمان قدیم آن سلسله به تسخیر مملکت مذکور
کمر بسته بر سر شاه یوسف پاشا رفته بر او ظفر یافت و او را با کسیه و پنجاه نفر از رومیان گرفته قلعه آخسقه
که معظم قلاع آن ولایت است بدست آورده و اکثر محال آنجا به حیطه تسخیر و تصرف او درآمده بتاریخ
یکشنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی سنه مذکور بکسان او و امرا در شماخی بدرگاه جهان پناه آمده حقیقت
این حال که چهره اقبال بزوال شاهی جلوه گر آمده بود عرض کردند و امرای قزلباش هر یک منظور
خواهش شده اما ملکیان که در آن وقت سالار ده پسر او بود با والده و ابش در آن ولایت بود و ملکی ارض روم
این اخبار را براد پاشا که سردار شده به دفع جلالی مشغول بود اعلام نموده و او بعد از دفع جلالیان جیل
نامی را حاکم لشکر غارتگر تاتار که سالار ... خان چنانچه گذشت ... سپهدار فرستاده بود
و دو را ابو ... و پاشا و والده محمد پاشا که از میرزادهای گرجستان مسخی مسلمان شده و در میان رومیه ترتیب
مرتبه ایالت و پاشایی رسیده بود به آخسقه فرستاد و ایشان در اواخر سنه سبع و عشر و الف
به آخسقه آمدند و آتابک خان و والده او تاب مقاومت آن گروه نیاورده به گرجستان کارتیل رفته
پسر خالش آمده و والده نزد برادرزاده توقف نموده پسر را که در حسن و ملاحت آیتی بود و مضمون این
رباعی که میر شمس الدین محمد صدر جنیدی در زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بجهت لوارساب
پسر سیمون خان گفته بود در برو صادق بود **بیت** ترساچه ایست آتش افروز گذشت . کاتش زده
در خرمن صد و دو زردشت . چون همه کس برای آتشکده اش . رضوان در باغ طوبی از دوزخی هشت
بدرگاه جهان پناه شاهی فرستاده و در اوایل این سال امرای شمس الدین لو و قرا قصر و غیرهم با
لشکر گرجی تابع لوارساب خان والی کارتیل به تاخت آخسقه رفته اسیر بسیار آورده بودند
جیل پاشا که سواری ده هزار کس از جیل تاتار و وزیرها و پاشا که در رفاقت او آمده بودند به دفع ایشان
به تاخت گرجستان کارتیل فرستاده و آن جماعت بپای الکا در آمده تاخت و غارتی چند کرده دست
نمودند لشکر لوارساب خان در کمینگاههای تنگ و میان جنگلستان بر ایشان تاخته از یک طرف
گرجیان ایشان را پیاده گرفته پاشایان هر دو گرفتار گشته لشکر تاتار که در آن ملک بیگانه بودند هر طرف
بیرون رفته سر راه و کمینها را مسدود یافتند دست از غنیمت بازداشته در میان بیشه پراکنده
شدند به مصداق آنهم اشغل الظالمین بالظالمین گرجیان بجهت ... مشغول گشته تا موازی هفتصد

نقره تمام را بدست آورده طعمهٔ تیغ بلا گردیدند و بقیه اسب و یراق رعایای گرجی در جنگلها برهنه گردیده بودند
پیاده و عریان بصد هلاکت خود را باخسقه رسانیدند و پاشایان را بدرگاه جهان‌پناه فرستادند
و پاشا صاحب الناموس سلاطین گرجی مورد بخشش گشته بسر محمد پاشا بیار پسید

از سوانح اقبال که در ولایت شیروان قرین حال اولیای دولت بی‌زوال گردید جنگ
کردن ذوالفقار خانست با والی طبرسران و قلعه ساختن در آن حدود و تبیین این مقال آنکه در زمان قرب
شیروان ناحیه‌ای از نواحی شابران را که با الکای طبرسران اتصال دارد مردم آنجا متصرف شده بودند
و در زمان رومیه چون در میان اهالی و طبرسرانیان منتظم گشته بودند در مقام استرداد آن نشده بودند
اوقات که ولایت شیروان مجدداً مسخر اولیای دولت قاهره گشت مردم طبرسران طمع خام ادعا در آن
ناحیه را چنانچه باید متصرف حاکم شابران نمیدادند و آمد و شد ملازمان حاکم از آسیب طبرسرانیان بآن
ناحیه دشوار بود و رای صواب‌نمای اشرف که همیشه در آیینه ضمیرش صورت فردا جلوه‌گر است بنابر
حزم و احتیاط اقتضای آن کرد که در آن ناحیه قلعه ترتیب دهند و بحکم قضا مضی نفاذ پیوست که ذوالفقار
خان بیگلربیگی شیروان با امرای عظام تا حدود طبرسران رفته در آن ناحیه قلعه در متانت کمال
و استحکام ترتیب نموده ذخیره و یراق سرانجام نموده فوجی از غازیان و تفنگچیان بمحافظت آن
تعیین نماید که دست مردم داغستان عموماً از آن ناحیه کوتاه باشد و طبقه قزلباش و شیروانیان
باستظهار مردم آن قلعه فارغ و آسوده حال بآن ولایت تردد و آمد و شد نموده از تعرض آن
صعوبان داغستان مصون و محروس باشند ذوالفقار خان بر حسب فرمان متوجه انجام آن خدمت
شده نخست کس نزد معصوم خان والی طبرسران فرستاده حقیقت حال بدو اعلام کرده خاطرنشان
نمود که اصلاً از ترتیب این حصار ضرری بشما نمیرسد بلکه هیچ انواع فواید بدست والی طبرسران رسیده
نمود و بخیالات باطل در مقام ممانعت درآمده و در حینی که ذوالفقار خان بآنجا رفته جای قلعه تعیین
نموده شروع در کار کرد والی مذکور بمقدار ده هزار پیاده و سوار جمع آورده روی بجانب ذوالفقار
خان آورد و او بنابر آنکه والی طبرسران که همیشه بدرگاه جهان‌پناه بازگشت نموده ظاهراً خود را
از جمله بندگان درگاه میشمرد و از جانب اشرف مجاز بجنگ او مأذون و مرخص نبود مکرر رسولان نزد
او برده از وخامت عاقبت و سوء خاتمت این ممانعت نصیحت بر و تخویف نمود مفید نیفتاد تا آنکه یک نفر
لشکر قزلباش رسیده در روز دیگر صف سپاه آراسته بمقابله جنود منصور درآمد ذوالفقار خان نیز بالضروره
بترتیب مقدمات جنگ مشغول گشته قدم در صف کارزار نهاد و چون از جانبین دست باستعمال آلت

قتال بردند لشکر طبرسران تاب یک صدمه دلیران سپاه منصور نیاورده در حمله اول سلک جمعیت
ایشان از هم فرو ریخت و بطریق العیشی باکمهار نفر طرازی را سر باد بی‌نیازی رفت و والی طبرسران
هزیمت غنیمت شمرده خود را از معرکه بیرون انداخت ذوالفقار خان چون فتح و ظفر اختصاص یافت
لشکر بازار از قتل و کشش طبرسرانی منع نموده در تعاقب هزیمتیان مبالغه ننمود و چون هم آن داشت که
امر اشرف اصلاً صورت روی ننمود مبادا ملائم طبع شهریاری نبوده باشد مجملاً بقیة السیف در جنگلها و پیچها
خزیده و نیم‌جانی بسلامت بیرون بردند و ذوالفقار خان در اندک روزی قلعه ترتیب داده آذوقه و یراق
سرانجام نموده و جارسان تعیین کرده مراجعت نموده شرح واقعه بدرگاه عالم‌پناه عرض کرده با آنکه
معصوم خان پای از دایره ادب بیرون نهاده بر سر قزلباش لشکر کشیده حضرت اعلی بنابر آنکه یکبار
رقم عفو بر تقصیرات او کشیده بودند و بعضی از منتسبان او در سلک خدمت سرادق سلطنت انتظام
داشت اظهار ناخشنودی از آن قضیه ننموده ذوالفقار خان را امر فرمودند که کس معتمد نزد معصوم
خان فرستاده خاطر او را تسلی بخشد و او حسب الامر نموده عمل نموده والی طبرسران نیز از آن حرکت ناهنجار
جرأت و حسابی که کرده بود نادم و پشیمان گشته در مقام اعتذار درآمد **ذکر رفتن امیرگونه خان
و امرا حسب الفرمان قضا جریان بقراجه داغ و تاخت و غارت گرجیان بی ایمان** سابقاً مذکور شده
که چون پاشا با جمعی تاتار باخسقه آمد امیرگونه خان از دست درازی طبقه تاتار احتیاط نموده بود
جمعیت ایشان را در آخسقه که سرحد چخور سعد قرب جوار دارد میدانست حقیقت بپایه سریر اعلی عرض کرد
که مبادا از آنکه از آخسقه دست درازی بسرحد واقع شود در دفع ایشان کوشیدن اولیست بنابر آن حکم قضا
نفاذ صدور پیوست که جمیع امرای آذربایجان با تفنگچیان خاصه که در سال گذشته به تبریز فرستاده
شده بود با یروان رفته بسرکردگی امیرگونه خان تا قراجه داغ اردوهان آخسقه و حدود آن رفته در دفع
مخالفان و تاخت و غارت آن ولایت و سوختن علفزارها و غلات دقیقه فروگذاشت نکنند و دو هزار
نفر جلالیان را نیز مقرر داشته که بسرداری قراسعید و آغا حسن پری مختوری قزلباش پیوسته در آن سفر
همراه باشند و حسب الفرمان قضا جریان پیر بوداق خان از تبریز و محمد خان زیاد اغلی از قراباغ با سایر
امرای عظام و جلالیان مذکوره از قراجه با یروان جمع آمده لشکری عظیم مرتب گشت و امیرگونه خان چند
روز بضیافت امرای عظام و ملازمان درگاه پرداخته بآیین شایسته متوجه مقصد گشته مخالفان تا
دیار توقت مقابله آن سپاه در خود قدرت ندیده در قلعه خزیده پای در دامن سلامت کشیدند
و جنود منصوره بولایت گرجی درآمده آتش نهب و غارت در آن ولایت زده و بسیاری از نسا

وصفهان کرج اسیر نموده آن مملکت را از خبر استماع آمده خبر شد امیرگونه خان شنیدند که جمعی از روسیه
در صحرای موش جمعیت نموده و حال در سر حدی دارند با لشکر اردوان جدا شده به آن طرف رفت و مملکت
جمعیت نموده و ایشان را پراکنده ساخته و بیش نفر از نصرت معاودت نموده و از جمله اسیران آنچه
لیاقت سرکار خاصه شریفه داشت بر سبیل پیشکش مصحوب علیخان بیگ جوان شیر به درگاه جهان پناه
فرستاده شوکت و اقتدار سپاه و قزلباش در حدود و ارض روم در آن ولایت بیشتر از پیشتر سمت ظهور
یافته ارامنه امراء بیگلربیگیان و پاشایان روم به قدرت در مقاتله و مقابله با آن سپاه منصور ریا نمی
و در دعا خیرات و دلیری متوالی شده گرد و امرای عظام کامیاب و دو سکام عود نموده هر یک بمقر حکومت
خود شتافتند **ذکر توجه موکب همایون بصوب آذربایجان و فرستادن جلالیان از فوجی از**
عساکر فیروزی نشان بصوب کردستان چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی چند گاه در دار
السلطنه اصفهان بمهمات جمهوری سلطنت پرداخته و هوا روی بگرمی آورد و هنگام توجه ییلاقات
شد رایات نصرت آیات بفیروزی و اقبال بود امرای عظام و ارکان دولت را حکم شد که با افواج
اردوی معلی از راه ییلاقات با آهستگی در حرکت آمده در چمن سلطانیه اقامت نمایند و خود با معدودی از
ملازمان مقربان و خواص ملازمان سپاهی با اصفهان عود نموده در چهار باغ به نشاط آب پاشان که در میان
ملوک فرس مرسوم بوده آن حضرت سکون گرفته اند سر در اقتدای خلایق کرده بند و از راه کاشان به دار
المؤمنین قزوین رسیده تا چهل روز در دولتخانه مبارکه اتحاد عشرت پیرا بوده بعد در عینی که اردوی آنجا
و امرای عظام حسب الفرموده بچمن سلطانیه رسیده بار اردوی آنجا پیوسته و در آن چمن نزهت گستر
سراپرده و بارگاه به اوج مهر و ماه افراشته و در خلال آن حال خیرالدین نام چاوشی از زمره چاوشان
سلسله خواندگار همراه محمد بیگ ولد حسین قلی خلفای روملو که به ایلچیگری روم رفته بود در بهم
آمده به وسیله امرای نامدار بشرف عتبه بوسی درگاه فلک مقدار سرافرازی یافت و عرایض و مکاتیب
مراد پاشای وزیر اعظم و ارکان دولت شاهی نوشته سخنان خیرخواهانه صلاح اندیشانه در باب قطع ماده
خصومت و نزاع بقاعده که قبل ازین بوساطت سیوش خان کرجی اسقام نموده بودند در آن مطوی و
مندرج بود بنظر رسانیده ما حصل سفارت ایلچی مذکور که توسط عرض با حضرت اعلی تکلم نموده
مافی الضمیر آن حضرت را در ماده صلح و قطع نزاع و کیفیت آن که بچه قاعده مکنت و رضای خاطر
اشرف حضرت بواجبی معلوم نموده معاودت نماید التماس نموده بودند که اگر فی الواقع آن حضرت
مصلحت جانبین منظور داشته راغب بصلح باشند چون در وقتی که محمد بیگ بایلچیگری آمده نامه و مکتوب

ازجانب

از جانب اشرف بحضرت پادشاه نداشت در این مرتبه هر کس آید بادی الفت و دوستی گشته مکتوب صداقت
انگیز محبت طراز بحضرت پادشاه وقلمی نمایند و چون نهایت آثار سلطنت و اقتدار از جانب حضرت شاهی
بظهور آمده و ولایاتی که در زمان سلطان مراد خان جد حضرت سلطان احمد خان بحیطه تصرف و تسخیر
منسوبان دودمان آل عثمان قرار گرفته قرنی بر او گذشته بود بعهد دولت تسخیر نموده توپخانه و یراق پادشاهی
که در قلاع بوده متصرف شده اند و در این چند سال چندین هزار تن از سپاهی و رعیت روم در
معرض تلف در آمده پایمال عساکر قزلباش شده اند در این صورت از جانب حضرت خواندگار در
زمان آیین فرمانروایان عالیقدر مناسب رتبه سلطنت نیست و اگر از طرفین این عقده منظور
ملحوظ و این کشاکش در میان باشد قطع مواد خصومت که موجب تشویش کافه اهل اسلام و رعیت
متوقع مینماید و مع ذلک در نظر سلاطین فرنگ که همیشه با اهل اسلام در قتال و جدال اند موجب
شوکت سپاه اسلام و شماتت و خوشحالی اعدا ما و در باب کفر و ظلام جگر دو بساز فرمانروایان ممالک
ستان که آرمیدگی عالم و رفاهیت عالمیان از مطالب علیه رجحان داده در پای جانب و آسودگی برایا
خلایق گشاده اند اگر حضرت شاه جاه پیوند نیز بادی مقدمات مصالحه و دوستی گشته در طی نامه نامی
در باب صلح نوازند هر آینه باعث رفع نقاب حجاب گشته دوستی و محبتها بازار که گفتگو بدیدی آمده و خصومت
و نفاق طرفین بدین قدر اتحاد و دوستی و وفاق و اتفاق تبدیل می یابد حضرت اعلی که ذات معدلت صفات
بشرف احوال خلایق و عباد الله مقصور و مجبول است چاووش مذکور را احترام فرموده نسبت بخوانندگار
ممالک روم سخنان محبت آمیز بیان فرموده بزبان رفق و ملاطفت با ارکان دولت قیصری پیغام کرده
که چون چراغ دولت آن خانواده رفیعه بروغن غزا و جهاد روشنی یافته و سعادت خدمت حرمین
محترمین زاده الله تعالی شرفا و تعظیما مشرف اند و بدین دو رتبه گرامی بین السلاطین معزز و ممتاز
لاجرم بر جمیع اهل اسلام معاونت ایشان لازم و متحتم است غایتش بنوعی که مکرر اعلام شده سلطان
مراد خان استیلا و رخصت نموده بعضی از ولایات نقض عهد و پیمان پیدا که رضوان مکان که بعهد پیوسته شده
نسلا بعد نسل با ایمان مغلظه تاکید یافته بود بر دو داشته بعضی از ممالک موروثی ما را متصرف
بوده اکنون که بمیامن فضل الهی و احقاق حق شده و میشود هر گاه حضرت خواندگار رضا بقیه ملک موروث
ما نموده و در مقام الفت و دوستی باشد ما نیز بجهت رفاهیت مسلمین از نزاع و جدال گذشته از
مسلک محبت و اتحاد عدول نخواهیم جست چه بهتر از این که میانه پادشاهان اسلام مصالحه و دوستی
مسلوک بوده موجب تخذول اعدای دین مبین گردد و قضا را یافت که حسب الاستدعای مراد پاشای

وزیر اعظم و سایر سعادتمندان خیراندیش که باعث این امر خیر انجام اندیش شده اند نامه دوستانه نامی
در قلم آورده ابواب مصالحه و اتحاد مفتوح گردانیده شرح نامه نوشتن و فرستادن ایلچی در قضایای
سال آینده مرقوم کلک بدایع نگار خواهد شد ان شاء الله تعالی بالجمله چند روزی که چمن نزهت بخش
سلطانیه محل اقامت اردوی معلی گردید موکب همایون بجانب آذربایجان در حرکت آمده از میانج
بعزم طواف مرقد منور حضرت سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفیه صفویه بدار الارشاد اردبیل نهضت
فرموده بنیان سعادت عظمی استسعاد یافته چند روزی در دار الارشاد مذکور مضرب سرادقات اقبال
بود از آنجا عزم زیارت تربت قطب العارفین عارف ربانی شیخ زاهد گیلانی فرموده متوجه آن فضا
و بعد از وصول به مطالب علیا و نشاط سیر و شکار رفت الی آغاج بدار السلطنه تبریز آمده از آنجا بدو
باد تشریف برده از راه [illegible] بقراباغ نهضت فرموده قشلاق همایون در آنجا قرار یافت ذکر
سانحه در این سال امری بس عجیب و واقعه بس غریب بمنصه ظهور آمد چون حضرت اعلی شاهی
ظل الهی هوا رهی گرم باده نشاط و جرعی شکار راندند گاه و بیگاه با معدودی از خواص مقربان
نرد شکار نموده بدان شغل شگرف بهجت افزای خاطر انور میکردند در حینی که رایات نصرت آیات
بعزیمت دار الارشاد اردبیل به محال قریب الکای خلخال رسیده بودند یکی از جوانان گرجی و جمعی اهل
طرب دراسا و نامیده با چندی از بوالفضولان از راه ایزگرد سرکشان باد هوا و هوس بوده بجوار
شکاری بدست کرده بموضعی از مواضع خلخال که در کوه و کناری واقع شده و مردم آنجا حضرت شاه را
بصورت نشناخته اند رفته در منزل کدخدای فرود آمده آن دیوانگان ابله طراز هر کدام نام یکی از
مقربان بر خود نهاده آن شخص را پادشاه و پادشاهم و قربانت گردم گروهش مخاطب طبقه زبان
خطاب میکرده اند ساده لوحان صادق العقیده آن موضع جوش و خروش نشاط حرمی بر آورده
سر افتخار و مباهات بچرخ برین افراشته در مقام خدمتکاری و جانفشانی در آمدند مردم قریب و جوار
از واقعه آگاه گشته جهت ادراک سعادت رکاب بوسی بآن موضع جمع آمده نذورات و پیشکشها و اغنام
میکردند و آن ابلهان مغلوب هوا و هوس از باده پندار مست و مدهوش یکدو سه روز در آنجا محل
اقامت انداخته بعیش و عشرت پرداختند اما از خود بیخبر بودند این خبر بسایر مواضع رسیده از غلامان
خاصه شریفه که در خلخال میباشند یوسف بیک یوزباشی با چند نفر سراسیمه بآن موضع روی آورده
در حینی که ایشان اندکی از [illegible] آگاه گشته اراده سواری داشتند رسیده از شعبده بازی
آن بوالفضولان آگاه گردیده دست برده از روی کار ایشان برخاست یکدو نفر که سوار شده بودند فرار

نموده خود را بشعب جبال انداخته ناپدید شدند و غلامان شخصی که خود را شاه نهاده بود با یکدو نفر
رفقا بدست آورده در همان چند روز که موکب همایون بآن حدود رسید بنظر انور در آوردند
چون سیاست این گونه بدکاران که چنین امر خطیری دلیری نمایند جهت عبرت دیگر شعبده بازان
ابله طراز لوازم امور جهانداری بود خرمن حیات ایشان بشعله قهر بی امان سوخته گردید پیش
آدمی در هر مرتبه مغلوب عشق امارت است و بوسوسه شیطانی مصدر هر گونه امر شنیع و اعمال خطرناک
گردد طرفه آن عاجلا که آنها با کمال محنت که بظهور آید میکردند و از آن می اندیشند اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم هر چند این واقعه شایستگی آن نداشت که بارجه و آگاهی خبره و در دوران روز
بوالفضولان ابله طراز تحریر آن پرداخت وقایع متنوعه ایام اقامت دار الارشاد اردبیل
آنکه ذوالفقار خان بیگلربیگی شیروان رخصت آمدن پایه سریر اعلی حاصل نموده حسب الامر شد
سعادت ملازمت مشرف گردیده و در رکاب سعادت انتساب بزیارت حضرت قطب العارفین چند روز
در سیر و شکار قول آغاج همراه بود از آنجا رخص گشته بشیروان رفت سانحه دیگر چون اجاره
امرا و جلالیان بجانب کردستان شیوع یافته بود بنابر رعایت حزم و احتیاط امام قلیخان میر دیوان
حاکم لار خلف صدق الصدق وردی خان را سر کرده فوجی از افواج قاهره فرموده بطرف سلماس که
در قرب جوار کردستان و دهخت نیست ساختند که از آن سر حد خبردار باشد سانحه دیگر بقتل در آمدن
کرد چند که از امرای معتبر جلالی و صاحب یکجا پس [illegible] زور بازوی شجاعت و دلاوری
مغرور با محمد پاشا غالبانه سلوک کرده همیشه سخنان درشت ناهموار با وی میگفت و پاشا از دور جانب
بود تخصیص در این اوقات که عزیمت کردستان نموده و آوازه عشایر آنطبقه بوده و مظنه خلاف و
عصیان با او داشت روزی در خانه محمد پاشا مجلسی منعقد گشته چون سرهای حریفان از باده گرم
گرم گردید چه سر در پاشای مجادله کم ظرفی نموده بعضی سخنان تهدید آمیز که مخزون خاطرش بود
بزبان آورده موجب ازدیاد خوف و بیم محمد پاشا گشته در همان مجلس به پسران خدمتکاران کرده
هیچ اغلان و کنج اغلان نیز بیکو اشاره قتل او کرده و ایشان در همان ساعت شمشیرها کشیده
رشته حیات او را با دو نفر از متعلقان که با او همراه بودند قطع رسانیدند ملازمانش چون او را کشته دیدند
ترک شورش چاپیده کرده و پاشا همگی را بجز و منسوب ساخته اموال و حیات او را میان ایشان
قسمت نموده حقیقت حال را بعرض عاکفان سده جلال رسانیده استحسان یافت سانحه دیگر
ظهور مخالفت و عصیان امیرخان برادوست است که در ایام اقامت دار الارشاد اردبیل خبر

اقدس رسیده وجه تحقیق پیوست که با چپن خان و محمد پاشا خلاف ورزیده و در قلعه تحصن جسته در مقام
اطاعت بسته است و ابواب مخالفت و عصیان گشوده و چون این مهم بجنگ و جدال انجامیده
بنابر آن حضرت اعلی که رای جهان آرایش روشنی بخش عالم عینی است صلاح و صواب در آن دیدند
که برای عقده گشائی دستور معظم مکرم اعتضاد السلطنة البهیة اعتماد الدولة العلیة حاتم بیک منوط
و مربوط گردانیده و آنجناب صواب دیدند که بهر طریق صلاح دولت روز افزون داند رای صواب نمایش
اقتضا نماید بتفصیل رسانند و گنجعلی خان حاکم کرمان را با جمعی از امرا و توپچیان بمرافقت آن جناب مأمور
گردانیدند که اگر مهم او باصلاح پذیر نبوده باشد از افواج قاهره را بکومک احتیاج افتد بدان
اقدام نماید اکنون کلک سخن پرداز تحریر قضایای مخالفت و عصیان امیرخان می پردازد و چون بموجب
حسب الامر اعلی بمرافقت آن جناب مأمور بود ملتزم است که خصوصیات آن سفر را که برای العین
مشاهده نموده از اطالت و اطناب اجتناب نموده مشروحا در رشته تحریر کشد والمدد من الملک المستعان

در مخالفت و عصیان امیرخان برادوست و رفتن جناب اعتماد الدوله بولایت ارومی

از عشیرت برادوست طبقه اکراد است در زمان حضرت شاه جنت مکان قراچه نامی از آن طبقه شاهیسون
و در سلک ملازمان این دولت منتظم بود و آن حضرت الکای مذکور را که بولایت ارومی و دادشتی
بآن طبقه ارزانی داشته بود و بعد از واقعه حضرت شاه جنت مکان که رومیان طمع در ملک آذربایجان
کرده و قبایل و عشایر اکراد تابعان این دولت روی گردان شده تابع رومیه شدند شاه محمد بیگ
نامی از میرزاهای برادوست بحکم خواندگار روم میر عشیرت و صاحب تیغ الکای برادوست بود
امیرخان سر باطاعت او در نیاورده هر چندگاه ملازمت یکی از امرای بزرگ اکراد مینمود مدتی ملازم
عمر بیگ خان حاکم سهران بود و در معرکه جنگ که عمر بیگ را با خصما دست داد و یک دست امیرخان از تنبیه
بازو قطع شده و بامیر بیگ چولاق مشهور گشت در سالی که طنطنه رایات جهانگشای شاهی در آذربایجان
بلند آوازگی یافته موکب همایون متوجه تسخیر نخجوان و ایروان بود دست ارادت به آستان اقبال آشیان
شاهی آمده اظهار شاهیسونی و اخلاص کرد حضرت اعلی او را منظور نظر التفات گردانیده حاکم
میر برادوست و الکا ترگور و مرگور را بدو عنایت فرمودند و او را ملقب بامیرخانی سرافراز ساختند
الکای ارومی و دادشتی را که از توابع آذربایجان است و در زمان حضرت شاه جنت مکان حکومت
گاه یکی از امرای عظام قزلباش بود علاوه الکای قدیمی او عنایت فرمودند و حسب الامر الاعلی
استادان زرگر صورت دستی از طلای احمر بجهت او ترتیب داده بجواهر و لآلی ثمینه ترصیع

و تکمیل داده بر بازوی او بسته و بخطاب حسن شاهی و امیری مخاطب و محسود مردم الکا توجه تام در تربیت او مبذول
داشته شد و او چندگاه دست ارادت بر سینه اخلاص نهاده ملازمت عتبه علیای شاهی و سجده
سده شاهنشاهی مینمود و بعد از آنکه رخصت یافته بولایت مذکور رفت باستظهار شفقت و التفات
شاهانه روز بروز بمدارج علیا ترقی نموده بر تمامی امثال و اقران برتری یافت و چندان الکا و ولایت
از میران صاحب ایل اکراد تابع روم بدست آورده متصرف شد و در سیاه نقاط کردستان علم جاه
کثرت سپاه بلند آوازه گردید بسیاری از میرزادهای قبایل و عشایر اکراد بملازمت او تقرب جسته
با او خدمت میکردند و بدین جهت در اندک روزی بخار نخوت و غرور در دماغ او راه یافته در ایامی
که جغال اغلی بولایت آذربایجان لشکر کشیده در حوالی تبریز مصاف واقع شد با وجود قرب جوار
از سعادت حضور دوری جست بعد از انهزام جغال اغلی که اردوی ظفر قرین متوجه تسخیر شیروان
در ولایت سلماس اقامت داشت بپایه سریر اعلی آمده نوازش یافت و از شمول عاطفت و ترحم
که فرموده اند از کم خدمتی و تقاعد او از آمدن حین مصاف اغماض نموده بنابر استمالت خاطر او ملتفت
طرف سایر امرای اکراد که در جنگ مصاف طوایف ایشان شده او را الکا و خواسته بها نخده؟ رخصت
رفتن الکا دادند او ظاهرا خود را از زمره فدویان شمرده باطنا از تعصب مذهب و بشرارت بعضی
از بابرن آن سرحد عناد ورزیده و سودای استقلال در سر داشته و در سویدای خاطرش جای گرفته
بود تا آنکه رای خلاف اندیش بتعمیر قلعه متین رصین قرار یافته بارکان دولت قاهره عرض کرد که
قلعه قدیم ارومی انهدام و اندراس یافته قابل تعمیر نیست و اعتماد را نشاید و جهت دولتخواهی و احصار
کرجیات مال و حفظ اهل و عیال از شر مخالفان توان نمود لازمست اگر رخصت همایون باشد چهار دیوار
در محل مناسب ترتیب نماید حضرت اعلی بظاهر حال او اعتنا نموده رخصت دادند و او در نزدیکی
قلعه ارومی بر بالای کوه رفیع که داخل برکور است طرح قلعه انداخته شروع در کار کرد و در میانه اکراد
مشهور است که قبل از ظهور اسلام در زمان اکاسره در همان مکان قلعه بوده که بقلعه دمدم اشتهار
داشته و بمضار ریب زمان منهدم گشته پیر بوداق خان امیرالامرای تبریز که مرد با رای و هوش
کارآزموده بود و از اطوار نفاق آلوده امیرخان آثار عصیان مشاهده مینمود معروض درگاه عالم
پناه گردانید که امیرخان پای از جاده اخلاص بیرون نهاده هوای خلاف و عصیان در سر
دارد و بدین سبب قلعه رفیع طبقه اساس طرح انداخته که در حدوث وقایع روز بی او بکار آید و
این اعلام قلعه ساختن او صلاح دولت روز افزون نمیدانند حکم اشرف نفاذ پیوست که چون او

امیر الامرای آن سرحد است و تنگ و جواد ملک داری آن طرف بعهده او مرکوز و صلاح دولت قاهره
نبوده باشد کسی فرستاده اعلام کرد او در سلک امرای عظام شاهی منسلک و تربیت کرده آن حضرت
و دعوی مصداق داشته محل اعتماد میدانستند اما از قلعه ساختن او راه سخن بدگویان گشوده میشود و اگر
سبب قلعه ساختن هم مضرت و آسیب مخالفان روم است هرگاه رومیان مدخولات آن قلعه
معتبره و تبریز و ایروان در میان باشد مضرت این قسم قلاع نخواهند شد و اگر دغدغه از امرای قزلباش
اگر او داشته باشد هرگاه او را حادثه روی دهد ما غلامان درگاه شاهی که نگهبان سرحد و گماشته
سرحد مأموریم در دفع آن حادثه چگونه اهمال و اغفال توانیم کرد و مع ذلک او را اطمینان حصار قدیم
ارومی که چند روز محافظت خود و ایل و عشیرت برا و دست تواند نمود کافیست اولی آنست که ترک
قلعه سازی کرده زبان بدگویان را بر خود دراز نکند و این نصیحت دوستانه را که مستحسن مصلحت دولت
اوست بسمع رضا اصغا نموده خود را هدف تیر زده نفاق و عصیان نسازد و امثال این نصیحت مشفقانه نمودند
که با استظهار آن قلعه مرتکب امور ناهموار گشته عاقبت حال او و بال نکال کشید رسید باو آنچه
رسید القصه امیرخان اصلا گوش بدین سخنان نکرده ملازم میر بوداق خان را اگرا و برادر او دست بقتل
آورده بود و او قلعه را در کمال استحکام قلعه و سرانجام اسباب قلعه داری مشکل شده و فی الحقیقه جهت
اسباب ادبار سرانجام میداد و دیگر اعمالی که منافی اخلاص و یکجهتی بود اقدام مینمود و از جمله آن اعمال
یکی آن بود در شیخ نجیب که با حضرت اعلی یاغی بود و از بیم عساکر منصوره در یورت مسکن قدیم بجای
اقامت [illegible] ماند و بی برگ و سامان گشت و در [illegible] چهار صد نفر از هواخواهان خود سپاه داده بود او را
امیرخان او را در قلعه جای داده انیس و جلیس خود گردانیده در رعایت مینمود اما [illegible]
کسان خود با عرایض اخلاص بدرگاه عالم پناه فرستاده اظهار [illegible] و یکرنگی میکرد [illegible]
که جماعت جلالی را [illegible] کردستان [illegible] فوجی از افواج [illegible] ایشان مأمور گشته میر بوداق
خان را سرکرده افواج قاهره نموده بودند امیرخان این خبر شنیده با کارکنان دولت قاهره اعلام
کرد که میانه من و میر بوداق خان غبار تیرگی ارتفاع یافته [illegible] غرض آلود در باره من
میدارد و در رفاقت من با لشکری که او سرکرده آن باشد متعذر و دشوار است لهذا [illegible]
[illegible] آمد مشهور که بنا بر رضاجویی او میر بوداق خان را برطرف کرده خان [illegible] از امرای
عراق و مرد خوش سلوک بی غرض است تعیین نمودیم و مع هذا اگر بجهت موانع ضروری خود رفاقت
نتوانند کرد یکی از پسران [illegible] کاردیده معتمد خود با دویست سیصد نفر همراه نماید که [illegible]

و یک جهتی او با امرا و حکام اکراد ظاهر گشته بقاعده او را محل بر نوع دیگر گمان شد امیرخان با بهانه مخالفت
و التفات و مدارا و مواسا که از جانب اشرف بظهور پیوست در خلاف و عصیان اصرار نمود با جلالیان
حسن خان و امرای عظام قزلباش در مراغه محمد پاشا و جلالیان متوجه گشته عازم خدمت مرجوعه شدند
امیرخان را اخبار نموده اعلام کردند که بنوعی که حکم همایون صادر گشته عمل نموده اگر خود در رفاقت
کارسازی سفر کرده آماده همراهی باشد و اگر خود نتواند آمد جمعی مردم کار آمدنی سر براه نموده
نفر معتمد کار دیده صاحب تجربه که از نیک و بد کردستان و شوارع آگاه بوده شایستگی [illegible] داشته
داشته باشد آماده سازد که همراه بوده چرچی لشکر [illegible] بوده باشند امیرخان عذری چند در جواب
خود گفته بود خلاصه معذرتها آنکه طایفه جلالی مردم خودرای بی اعتدال بی اصل نا اعتماداند هرچند امرای
عظام قزلباش رفیق اند اما مراد و مقصد آن حضرت آنست که با لشکری که هفت هشت هزار جلالی در آن میان
باشد همراهی تمام ایشان از هر باب که صلاح داشته باشند [illegible] که من جمعی را مصاحب خود نمایم
امرای عظام [illegible] نادانی و سرکشی را بهانه ساخته سفر [illegible] که صلاح دولت در آن دیده گر چون عبور
ایشان در الکای او واقع میشود بهر طریق ممکن باشد ایشانرا آرام سازند و چه درگاه امیرخان [illegible]
درگاه شاهی چنین پیش آمده و برادر [illegible] دیگر امرای اکراد چه نوع توان داشت و چه بهم از پیش [illegible]
بر وجهی که آن سخنان محبت آمیز دوستانه ابلاغ نموده اعلام کردند که چون یک دو شب محل نزول در جوار
او خواهد بود و میهمانان [illegible] باشند در زمان حضور با یکدیگر گفتگو نموده آنچه صلاح او باشد عمل نمائیم
امیرخان اصلا بر اسبه و پیغام حسن خان و امرا التفات ننموده و در طغیان و سرکشی اصرار نموده
روزی که عساکر [illegible] کردستان [illegible] الکا [illegible] برادر و فوجی از اکراد [illegible] دست با سلحه و یراق جنگ
برابر آمده با چند نفر از جلالیان که در پیش بودند آغاز محاربه کردند و نفر جلالی کشته شده چند کس
میانه زخمدار شدند حسن خان و امرا از این واقعه آگاه گشته پیش رفتند و بازگردانیده از جنگ و جدال
منع کردند و به تمام زرنگی قلعه رسیده و در محل مناسب نزول نمودند و اکراد در قلعه در آمده توپ و تفنگ [illegible]
امرای [illegible] حسن خان مرتبه دیگر معتمدی نزد او فرستادند و از سبب آن حرکت ناهنجار پرسیدند
هرچند [illegible] گفتگوی موافقت و دوستی میان آوردند او عذرهای نامعقول گفته [illegible]
[illegible] و ساخت و اکراد فوج فوج از قلعه بیرون آمده هر کس از قزلباش و جلالی که بجهت آوردن
[illegible] بموضع نزدیک میشدند [illegible] شده قتل و غارت میکردند و این صورت مکرر واقع شد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] محمد پاشا [illegible] طلب خون جلالیان [illegible] امرای عظام در آمده

مردم اوجون چوق تا پای قلعه بر هزیمت شده و از آن طرف برادر کراد عبدالله پیش آمده جمعی از طرفین زخمدار

و مقتول گشته تا کار بار روز دوم که گذشته باز جنگ و جدال قایم شد و جمعی از جلالیان که از

محمد پاشا خایف و ناراضی بودند چون صالح محمد بیگ برادر طویل و اتباع و حفظه روی گردان شده

نزد امیرخان رفته قریب به چهارصد نفر ملازمت او اختیار نمودند و اکثر علاوه ظهور عصیان

او و اراذل یا کدورت محمد پاشا شده و بعد از آن خدمت اشتغال پذیرفت و در طبق فرمان قضا جریان که

محمد در باب کل مخالفین اکراد صادر شده بود الکاء و ولایت متعلقه به ایشان متصرف شد حسن خان با نفر وده

در آن منزل توقف کرده حقایق حالات به پایه سریر سلطنت مصیر عرض کرد چون مقدمات مذکور به

حوالی قامت دارالارشاد اردبیل رسید جناب ملک آرا پرتو ظهور انداخت به نوعی که سبق ذکر یافت عالی

جناب اعتماد الدوله حاتم بیگ را روانه آن صوب فرمودند که به دیده بصیرت نظر بر احوال آن سرحد انداخته

اگر از اطوار امیرخان رایحه اخلاص استشمام نموده نشاء دولت روز افزون داشته باشد او را مشمول

شفقت شاهی کرده به خاطر دغدغه آورد و از وقوع اموری که بی اختیار روی داده باشد اطمینان

داده او را از پرده حجاب بیرون آورده جماعت جلالی را از پای قلعه کوچانیده در هر جا مصلحت داند به

سال گذشته قشلاق دهد و مبلغ پنجهزار تومان زر نقد رایج شاهی از خزانه معموره همراه آن کرد

که به خرج جلالیان دهد و اگر بهم او صلاح پذیر نبود در خلاف و عصیان راسخ بوده باشد آتش طغیان

او را به آب شمشیر و تادیب فرونشانند و الکای او را به جلالیان شفقت نماید که در آنجا اقامت نموده

همت بر قلع و قمع سایر طاغیان اکراد مصروف دارند **ذکر توجه اعتماد الدوله به جانب ارومی**

و محاصره قلعه دمدم و بیان فتح بای قلعه آن محال منشی پرداز قلم دیباچه صحایف احسن بیان را

بدین طرز بدیع آرایش میدهد که چون عالیجناب اعتماد الدوله دستوری یافته از دارالارشاد اردبیل

متوجه خدمت مذکور گشته به تبریز آمده با پیر بوداق خان حاکم تبریز آمده و برخوردار بیگ امین چکنی

باشی و نوریجان و حسنک جان اصفهانی و جمعه اسلامی و تبریزی و جماعتی که در مرافقت مامور بودند

روانه مقصد گشتند و دو هزار نفر از جلالیان که از تاخت قراچه داغ باز گشته بودند همراه شدند

و در سلماس خان بیرز اله غازی بیگ کرد حاکم آنجا داود بیگ ولد کور سیف الدین حاکم ارومی که

که منصب کردهای قاوی اعلی بود ملحق گشته به تاریخ روز سه شنبه بیست و ششم شهر شعبان به محل

ارومی شدند حسن خان و محمد پاشا و امرای عظام رفیع الشان استقبال کرده به ملاقات فایض گشته

و مکان مناسب به اختیار نموده نزول کردند روز دیگر جناب اعتماد الدوله ملازم معتمدی را با طاق ملک

آقا محمد

آقا محمد طسوجی که با امیرخان طریقه آشنایی داشت نزد او فرستاده و بعد از نصایح دولتخواهانه خبر

خواهانه تکلیف کردند که در حرم قلعه با یکدیگر ملاقات کرده و مافی الضمیر او اطلاع یابند و مقتضای

خیر اندیشی و دفع شر و فساد خاطر رسیده و اولا آرام بخشند امیرخان قبول این معنی نموده و از قلعه پایین آمده

و جناب دستوری با چند نفر به محل موعود رفته با یکدیگر ملاقات نمودند و از هر باب سخنان مصلحت آمیز میان آوردند

و در آخر الامر رواج و باج در لباس اخلاص به غلامی آراسته چنان وانمود کرد که در آخر از ناهمواری جلالیان

و عدم وثوق و اعتماد بر حمایت و معاونت حسن خان حاکم هرات به این چهار دیوار تحصن نمودم و محمد پاشا

طمع در الکای من کرده مرا به نام مخالفت شاه عالم پناه منسوب داده و اکنون ملتمس آنست که چند نفر را

مقام متکفل چند تقصیرات من در خدمت اشرف شده و در این زمستان مرا امهال داده تا که از سر

خود یکی را به ملازمت لایق در درگاه عالی جاه شاه عالم پناه فرستم و در ایام بهار که رایات ظفر آیات

شاهی به جانب ییلاقات در حرکت آید خود به سعادت آستان بوسی مشرف گردم جناب اعتماد الدوله متکفل

مدعیات و قبول ملتمسات او گردید به شرط آنکه مواعید خود وفا کند و چون قلعه بندی او پیش آمده

انتشار یافته یاران خود را به عنوان ظاهر آرایش بی اخلاصی پرداخته با خیل و حشم بی دهشت بیرون آمده

با امرای عظام قزلباش ملاقات آمیزش نماید و یک روز مهمان اعتماد الدوله بوده و روز دیگر اعتماد الدوله

به قلعه رفته مهمان او باشند و از جانبین لوازم رسوم و عادات دولتخواهانه پرداختند که

آوازه موافقت او به سمت مخالفت در سرحد اشتهار یابد و چنانچه به همین قاعده قرار یافته دو روز

آمدن نزد او که جناب دستوری مجلس آراسته امرای عظام قزلباش را طلب داشت و چون امیرخان

از صحبت محمد پاشا و جلالیان تحاشی می نمود قرار یافت که احدی از آن طایفه در این مجلس نبوده باشد

و آن روز هر چند انتظار کشیدند اثری از آمدن او ظاهر نشده روز دیگر باز آقا محمد طسوجی را فرستاده

که حسب الوعده منتظریم بعد از گفتگوی بسیار که میانه او و آقا محمد واقع شده بود جواب صریح گفت

که ریش سفیدان را دوست از خود و چند نفر امرای قزلباش و جلالی این بوده اند و اعتمادی بر جهت

اعتماد الدوله دیگر عهد و پیمان جنگ و از اهل قلعت مقدار نده و مانع آمدن من شده اند مجملا که چون خود مدت

میشد هم در کار صلاح داشته باشم پسر خود را با پیشکش به درگاه معلی خواهم فرستاد و اگر نوعی دیگر

به خاطر ایشان رسد در این حصار تخریبه جز قلعه داری چاره ندارم القصه خبث باطن او ظاهر گشته

مشخص شد که گفتگوهای او محض چاپلوسی و حیله اندوزی بوده و به آبات در استحکام قلعه مغرور

گشته طریق سلوک عناد و دشمنی را اختیار نموده است و عالیجناب اعتماد الدوله با امرای عظام

در همه امیرخان مشوره مؤدوده اسیف شده با مسامحه و مدارا در معامله او جایز داشتن اصلا مناسب
مصلحت دولت قاهره نمی دید منتج آمدن وزیر اعظم و مکمحه علیه دولت ابد قرین شاهی بپای قلعه و
نیل مقصود و بازگشتن مسیح محاسبه عظیمه بود بنابر آن خاطر حکام به محاصره و قلعه گیری قرار گرفت
و حقایق حال بپایه سریر اعلی عرض کرده شروع در سرانجام اسباب قلعه گیری کردند و چون صدور شان
عندالتماس و اطناب خواسته استعاری شده بود که کلالات حالات این سفر را مشروحا در سلک تحریر در
می آورد لهذا لازم دید که اول شمه از صفت قلعه دمدم بر رسم رسالت اجمال نگاشته کلک بیان
مقال گردانیده و شروع در مطلب نماید قلعه مذکور بر بالای کوه بلندی از سنگ یکپارچه طولانی کم عرض
واقع شده که سطح آن کاه و دسال است دو طرف آن که شمالی و جنوبی است در عمیق است که از پایین بالا
جز به نردبان حبال شوان رفت از غایت ارتفاع و محتاج بحصار نبوده و حصار نکرده اند و دو طرف دیگر
که عرض قلعه است شرقی آن در بلندی است که بجبال اتصال دارد و حصاری مضبوط مرتفع مع
بروج عالی ساخته یک دروازه دارد و غربی آن که بزمین نزدیکتر است دو حصار ساخته و در ترتیب دو
یک دروازه در جانب جنوبی حصار دوم قرار داده اند که از دروازه ها روی زمین راهیست در میان
سنگ در نهایت تنگی که عبور یک سوار از آنجا بغایت دشوار است و سپاه مبین بیرون بجز دو طرف که
شرقی و غربی باشد میسر نیست و در جانب شرقی از پای حصار تا یک تیر پرتاب سنگ یک لخت است
که از نقب زدن و حفر کردن مصون است و در سمتی آن پسکه برروی کنار دره از خوف نقب و حفر ها
نقب چیان برجی عظیم در غایت ارتفاع اساس نهاده اند که فی الحقیقه آن هم قلعه چه ایست که باصل
قلعه اتصال یافته بود و تا آن برج بدست در نیاید محالست که سپه بپای قلعه توان برد و آب قلعه از حوض
بزرگیست که آب باران پر میشود اما در میان دره جانب شمالی حرم قلعه ایست که آب قلیلی دارد و دوا
خان سنه آن چشمه کرده بر سر آن حوضی فراخور آب ساخته که از اول صبح پر میشود و یکروز شرب خواص
اهل قلعه را کفایت میکند و بر روی حوض گنبدی ساخته پشت او را با زمین هموار کرده اند که از نظر
پر دیان پوشیده و پنهانست و آنرا سولی می نامند و بجهت محافظت حوض خانه و آب بردن برجی
در جنب دیوار قلعه ساخته نردبان پایه از حوض تا بالا ترتیب داده اند که روی آن تیز پوشیده و در مرام
بر دیان مخفی است و آن برج قلعچه ایست که در خارج قلعه واقع شده و به اصل قلعه متصل گشته و در جانب
جنوبی تحتانی در جنب قلعه ترتیب داده اند که در زمستان برخ و برف پر میکنند و حوضی در زیر آن ساخته
شده که هرچه در تابستان و شدت گرما از یخ و برف آب شود در آن حوض جمع شده در هنگام قلت آب

وکر مابکار آمده و این بجهه انبار قلعچه کرده و تیر اندازند و تفنگ اندازند با عده و معتبر گذاشته بکمال استحکام داد و
و آنرا بورزلق و قاروق تیز میگویند و آن تیز مبشود راه و سولی بر بردیان مخفی است مجملا قلعه مذکور
مشتمل پنج قلعه است یکی اصل قلعه پایین و یکی سولی و یکی بورزلق و یکی برج بزرگ بیرون دروازه سولی
که مذکور شد در کمال استحکام که یک تیر کام او بام راجبه مورخه حیال نام و بر آنها در نظر سرا پیل
حوادث دور مینماید القصه جناب دستوری بوزرداشش تکیه بر اقبال همایون و جانفشانی خود کرده
همت بر کنگره تسخیر آن قلاع انداخته بند بر قلعه گیری و سرانجام اسباب آن کار مشغول گردید
در این اثنا سواری با پانصد نفر از تفنگچیان مازندرانی از اردوی معلی باتفاق صفرقلی بیک یوزباشی
و قورچیان چکنی بکومک رسیده مذکمحعلی خان هرکه در تبریز بود با فوج آراسته متوجه گردید حسن خان
و امرای رفیق او با تفنگچیان اصفهانی و میرفتاح سرکرده ایشان بجانب شرقی رفتند و جانب
غربی که قلعه پایین است بحسن اهتمام و کاردانی پیربوداق خان و ملازمان او و تفنگچیان خاصه شاهی
در باطنی قرار گرفت مراد خان سلطان چکنی و خلیل سلطان سیل سپر را میر را با محمد تقی بیک یوزباشی
تفنگچیان آذربایجان بطرف جنوبی برابر قلعه چه بورزلق فرستادند و محافظت دروازه طرف مذکور را
بعهده محمعلی خان مؤدوده تفنگچیان مازندرانی با صفرقلی بیک و قورچیان چکنی بطرف شمالی که برابر
قلعچه سولی است مامور شدند بر جوزه دار ییک با علیخانه مقرر شد که دو توپ بزرگ و یک با تمریده
و بهد و قاس سلطان بیگدلی سرکاری توپ و خدمات توپخانه تعیین شد و عیار توپ کوچکی که در قلعه
کوکرجیلق موجود از دریای شنا با کشتی آورده در سپه حسن خان برابر برج خارج قلعه نصب کردند محمد تا با
در خلال این حال بجهت ضعف قلت طاری گشته از این خدمات معاف بود اما جمعی جلالیان را بکومک هر طرف
تعیین نموده و مبلغ پنج هزار تومان زر شاهی عباسی که بجهت مدد خرج جلالیان آورده بودند میان ایشان
فراخور حال قسمت شده و جهت مرحمت قشلاقی تعیین یافت عساکر منصوره طرح قشلاق انداخته خیام اقا
نصب نمودند و هر یک بر سر کار خود رفتند امیرخان از این حالات خبر یافته در سنگر اضطراب افتاد و
مکرر کسان فرستاده اظهار انقیاد و سخنان ملایم کرده خواست طلایف الحیل و دفع الوقت شر این جماعت
از خود دور کند چون مکرر با کم خدمت اطهار یافته بود سخنان روی اعتماد و موقع قبول نیافت لاجرم
ابنه در مدافعه و قلعه داری کوشیدن گرفت چند نفر از میرزای باده دست خود را از قلعه انداخته شاهی
سیون شده ایشان بر کس دیگر از قلعه می آمد متفق اللفظ میگفتند که مردم قلعه از قلت آب در عذاب
زیرا که در این وقت از خشکسالی و قلت بارندگی آب حوض بسیار کم شده و آنچه مانده عفونت بهم

رسانیده بچهار پایان میدهند و مدار شرب محصوران بآب سوق است که از طرف بخواهش
خشت میشود و هرگاه سوق بدست آید جز آنچه سپاهیان در قلعه بیرون چاره ندارند و به نقب زدن مشغول
آن سهولت میسر است چون در نظر عقل پسندیده میشود و آسیبها از جنگ و جدال و خون ریختن بیخبر از یکی
اقرب بود همت مصروف این امر داشته استادان چابک آورده شروع در نقب زدن کردند و حسن خان
و امرای رفیع او از اطراف شرقی سپاه و مورچلها خشت کرده تا زمین خاک بود بیخبر پیش برده خشت و چون
به سنگ رسیدند سپاهیان به تیشها در طرف جبه و خاک و گل را راه دور آورده و سپاهیان را [?] که کوه
و کوه سر پوشیده ترتیب داده بدین وتیره پیش میرفتند و پیره بوداق خان نیز از طرف عزیزی که میرزا الا
[?] رفت بدین شیوه عمل مینمودند و جماعت اکراد از شام تا سحر بر سیبه هر سیبه آمده جنگهای عظیم
میکردند و دم بدم از سهام بیشتر پر اکراد و جام اجل بکوپش غازیان میرسید و گلوله تفنگ تگرگ آسا بر
دلیران سپه چپاریده و به مرتبه بر سر مورچلها ریخته جنگهای نمایان و ستیزهای قوی کرده و غازیان
مردانه پای ثبات استوار داشته در مدافعه میکوشیدند و از جانبین جمعی زخمدار و مقتول میشدند و روزی
به سیبه نعمت الله سلطان صوفی ریخته بعد از محاربه بسیار اکراد هجوم آورده رخنه در سیبه کردند که داخل
سیبه شوند [?] مردانگی و جانفشانی در آمد که از صوفیان صد [?] پنج نفر در رخنه آن رخنه
از عقب یکدیگر کشته گشته اکراد را مجال دخول نداده بهر کدام کشته گشته سرگذشت دیگری بجای او
در آمیزند [?] از همگی اهل سپه مردانگیها بظهور آمده و اکراد و کاری نساخته بقلعه بازگشته در این جنگ از
غازیان هفت هشت نفری مقتول و ده دوازده نفر زخمدار شده از اکراد و تا سی نفر مقتول
و سی چهل نفر زخمدار گردیدند و در سیبه حسن خان توپ کوچکی که در برج بزرگ بسته شده بود بعد از
بیست روز [?] رخنه در جبه اما آن شده و هنوز چنان نشده بود که صعود توان نمود چون
سد راه قلعه بود حسن خان بیتابی کرده بخود سیبی صلاح و مشورت اعتماد الدوله آخر روزی یورش
در آن برج نمود ده دوازده نفر از یکه جوانان دلیر سپاهی تمام خود را بر بالای برج رسانیدند و چند نفر
زخم تفنگ خورده و پایین غلطیدند و دیگر از چشم زخم رسیده [?] کسی صعود نکرد و بالا رفتها نیز خود را
پایین انداختند و تا دویست نفر از مردم او پایین برج رسیده بودند در همانجا توقف نموده و شروع
در کندن دیوار کردند و تا نصف شب بین الجانبین جنگ و جدال بود و در آن اثنا اکراد هجوم نموده
از پس غازیان در آمده و میانه جنگ شمشیر در پیوست و از بالای برج و قلعه گلوله تفنگ ریزان بود
جابر آن مردی بجا غازیان نیز سد و غازیان را دست از کار رفته بازگردیده جوانان دلیر و مردم کار

آمدی و در این یورش ضایع و زخمدار شدند و حسن خان از آن جلادت جاهلانه خجلت زده و در پشیمان
خاطر گردیده چون امری واقع شده بود و عالیجناب دستوری تسلی بخش خاطر او کرده بهر چه در عالم سپاهی
گری تسخیر قلاع بی اینها نمیشود و بعد از چند روز که چاه جویان کار کرده از زیر زمین مثل بسر چشمه
رسیده بودند که نقب را به کدام طرف برده باشند و هر چند قدم که پیش میرفتند سوراخی بالا
کرده علامتی نصب میکردند که معلوم شود که نقب بکجا رسیده هم جهت اکراد از آثار علامات از
نقب سوق خبردار شده بود و از قلت آب چیاب و چون ماهی در تنگنا اضطراب خانواده طبیعی [?]
و هر شب بر سر نقب ریخته با تفنگچیان [?] و صف [?] و زور جان جنگی که [?] هیئت
بودند جنگ در پیوسته جنگهای عظیم میکردند و هیچ بیشی از کار نه آسودگی حاصل شده و چاه جویان
فرصت کار دیگر نیافتند و تا سه ماه که رمضان و شوال و ذی قعده بود دم بدم بدین وتیره روزه خورده میشد و
سه مرتبه خلقی کثیر غیر سپاهی و عورات و اطفال از بی آبی از قلعه بیرون کرده و آنجماعت
العطش گویان جا بجا نه خود را با آب میرسانیدند و محصوران آن چشمه را آب حیات انگاشته قدغن
در نگاهداشت سوق میکوشیدند و از این طرف سعی موفور بظهور میرسید مع هذا در این سه ماه پی بسر چشمه
برده نشد و چون آب جویان منهیان بود جناب دستوری که به پیره بیگ بخاطر آورده قرار داد که از زیر
زمین سیبه بالای سوق آورده گنبد را سوراخ کنند و توپ بزرگ [?] که ریخته شده بود و بر دیوار را
با [?] آب بسته از او و آورده گرد [?] کشوده گشته اکراد به سوق آمده و شده خواهند نمود
و نقب نیز [?] از زیر زمین در کار باشد توپچیان حساب [?] علیحده مقرر شد که از امرای عظام
بر صوفی و میر بازوکی و میر [?] دست از سیبهای خود باز داشته به سر سوق سیبه آوردند و حسن
خان و آقایان معتمد و ملازمان را بر سر سیبه خود گذاشته خود سرکاری امرای مذکور نموده باشند
و بوداق خان نیز قرار یافت که از طرف سیبه خود یک سیبه از میان دره بر سر سوق آورده و امراء حسب الحکم
شروع در آن نموده و خدام اعتماد الدوله از غایت اهتمام که در لوازم قلعه گیری داشتند از محل [?]
خود به توپخانه آمده و هیئت و یک شبانه روز در توپخانه بسر برده از صبح تا شام با نداختن توپ و محافظت
سیبها توجه مینمودند و شب هر خدمتی که بهر یک از امرا رجوع میشد صبح تحقیق و تفتیش آن کرده اگر تقصیری
شده بود صاحب مورد عتاب و سرزنش میشد اضطراب جماعت اکراد از ظهور استیصال روز بروز بیشتر
یک پاسی که از شب میگذشت جوانان قلعه بتکلف و تسلیح بیرون آمده و بر سر سوق جنگ آغاز نهاده
و دلاوری مینمودند و از این طرف مشاعل افروخته در روشنایی تفنگچیان قلعه [illegible]

وهر شب جمعی از طرفین مقتول و زخمدار میگشت و در گرگوه مغاره بوده مشرف بر بام سولاق اگراد از
زیر مغاره نقبی میزدند که بمغاره در آمده بر سر سپهای سولاق ریخته غازیان را پراکنده سازند و همیشه
مانع آن کار میشده باشند بعد از اطلاع امرای عظام صلاح دیدند که پیش دستی کرده مغاره را
متصرف شده تا تسخیر سولاق نگاه دارند موازی سی نفر یکه جوانان کار آمدنی سر گذشته از دو جهت
تا مغاره از برابر قلعه دویده مردانه خود را بمغاره انداختند از قلعه تفنگ بسیار انداختند زیاده از
یک کس در آن دویدن ضایع نشد اما چون شب شده زمانه ملبس بلباس عباسیان گشت امرای عظام
تا نصف شب بر سپهای خود ایستاده محافظت مینمودند بعد از نصف شب اگراد دو جوقه بیرون آمده یک جوقه
از طرف بالا بر سر سپه آمده با محافظان سپه جنگ در پیوسته و آخر در انجوق مشغول کرده یک جوقه
دیگر از زیر مغاره سر در آورده با اهل مغاره محاربه آغاز نهادند و آن دلاوران تا گلوله
خویش و نیز در کیش داشتند با اگراد جنگ کرده مغاره را از دست ندادند بعد از اتمام یراق که تا دو
نفر ایشان ضایع شده نزدیک بآن رسیده بود که گرد آن مغاره در آمده یکی را زنده نگذارند
لاعلاج هشت نفر که مانده بودند دست بشمشیر بازنده خود را از مغاره میان اگراد انداختند که جنگ
کنان بیرون رفته در اجل هر کدام تاخیری باشد بسلامت رسند بنابر هشت نفر زخمدار بیرون آمده
مابقی باده عدم پیموده و دو نفر از آنجمله خان را که یک نفر تفنگچی صفاهانی و یکنفر یازدکی بود گرفته بقلعه برده
بودند امیرخان از مردانگی ایشان تعجب نموده در احضار [illegible] قبول نشده معالجه و مدارا پرداخته بعد از صحت
بیرون فرستاد القصه قریب بصبح صادق این قضیه ظاهر گشته احیا و قتیلان را بر در مغاره دیدند
اندک تزلزلی بحال غازیان راه یافته جناب اعتماد الدوله متاثر گردیده با امرای عظام و بیگها
و صرف خطاب و سرزنش آغاز نهاده و تهدیدات فرمودند ما در عالم سپاهیگری در رفع شماتت
اعدا و خاص عیب آن کرده زیاده از روزهای دیگر اهتمام در کار خود بیکر دند در همان روز چهل نفر
از غازیان استاجلو ملازمان حسن خان از روی غیرت و مردانگی متکفل نگاه داشتن مغاره گشته
اما دو روز کرده و اعتماد الدوله در تجویز آن متردد و از واقعه شب گذشته اندیشناک بود حسین خان
بمبالغه و ابرام متقبل شد که امشب خود با پسر سعید کشیک پاسبانی آن جماعت داشته بدفع شر اگراد اقدام
نماید جناب مستوفی طوعا و کرها رضا دادند و چون سلطان تکلو و امام قلی سلطان آخرلو را
نیز مقرر داشتند که با فوج خود آن شب امداد حسن خان نموده پاس دارند و حسب الالتماس سایر او را
ده نفر دیگر از مردم ایشان معین شده مجموع که بجا دو نفر بوده در همان لحظه با یراق و اسباب

خردار

ضروری جنگ و ذخیره چند روزه تا بیستون شاه پسنده بالا دویده خود را بمغاره رسانیدند اگراد
از این جلادت و دلیری تعجبها نموده چون شب شد زیاده از شب گذشته بیرون آمده جنگ در پیوستند
و چنین محاربه عظیم بوقوع پیوست حسن خان دو زخمی و تفنگچیان از بیرون و دلیران مغاره
اندرون تا طلوع صبح بیرون از جای گرده بجنگ و جدال اشتغال نمودند اگراد با وجود سعی بسیار
کاری نساخته خایب و خاسر باز گردیدند و غازیان مردانه مغاره را نگاه داشتند و هر شب چند نفر
اگراد تا صباح از سولاق آب میکشیدند بزخم توپ و بالیمز و تفنگ نابود میشدند تا آنکه سپهها بسر حوض
سولاق رسیده حوض خانه را سوراخ کردند و از آن سوراخ راه آب را دیده پی بسر چشمه بردند و اگراد
چاره جوئی گشته همه روزه از میان نقب بسر وقت ایشان جنگ کرده مانع کار نقب چیان بودند امرای
عظام روز سیزدهم شهر ذی الحجه الحرام وقت چاشت از سوراخ سولاق کاه بسیار به گنبذ ریخته آتش
زده کاه دود کردند جماعت اگراد چهار سال حوض خانه از هیزم کاه و دود بقلعه گریخته غازیان خود را
به پایین انداخته سولاق را متصرف شدند و آن دو پایه بالا رفته بخشت و گل سپه دو کردند و در آن
روز غوغای عظیم در پای قلعه شده اگراد سعی بسیار در دفع این حادثه نمودند اما هیچ بر آن مترتب
نشد و حراست سولاق بعهده تفنگچیان مازندرانی شده و امرای عظام هر یک بسپه خود رفته و خدام
اعتماد الدوله نیز از توپ خانه مذکوره بمنزل خود رفت بعد از تسخیر سولاق تا دو یازده روز امیرخان
و خواص باب [illegible] و سایر محصوران آب متعفن حوض بزرگ قناعت کرده روز گذرانیدند
و بد ستور در قلعه داری میکوشیدند چون تسخیر سولاق از زمستان تا وقت بهار و هنگام تقاطر امطار
کشیده بود و در این اثنا بر خلاف سال گذشته سحاب چون سیلاب مست در جوش و خروش آمده باریدن
آغاز شده و از حکمت بالغه الهی که عقل عقلا کنه آن نرسد قریب به یکباره باران انقطاع یافت حیات
محصوران تشنه لب از آب بی پایان گشته چون دفع تقدیر به تدبیر سپاهی میسر نشد اندیشه خود بیرون
آنهمه سعی و اهتمامی که در عرض سه ماه به سپاهیگری تدبیر همت والا و قانون سپهبد قلعه گشایان
بروزگار در تسخیر سولاق بوقوع پیوست بی فایده گشت و اهالی مردم قلعه پیشتر از پیشتر در قلعه داری کوشیدند
آغاز نهادند در خلال این احوال جمعیت جلالیان نا اعتماد سیر فلکی روی نهاد اکنون مناسب چنین
که برخی از احوال جلالیان و عاقبت کار ایشان و وقایع متنوعه که در او اخر این سال وقوع یافت
نگاشته کلک نکته پرداز گردانیده و شرح تسخیر قلعه و احوال امیرخان در طی وقایع سال آینده
سمت تحریر یابد ذکر جلالیان و مآل حال ایشان انشاء الله تعالی سابقا رقم زده کلک بیان

گرچون مراد پاشا که ذکر او گذشت بر طایفهٔ جلالی ظفر یافته محمد پاشا در رفت روی الفت به درگاه عالم‌پناه
شاهی آورده مراد پاشا به تحقیق ... جلالی پرداخته در به دست آوردن اتباع آن طبقه سعی بلیغ
کرد که هر کس در ولایت روم روزی با آن طبقه آشنائی کرده بود به دست آورده مسافر ملک نیستی گردانید
و نام جلالیان را از آن ولایت برانداخت و پادشاه روم از حسن خدمات او راضی گشته استحسان
مینمود اما بعضی از اعیان او در مقام تشنیع ... درآمده آمدن جلالی را بیان نموده باعث بدگمانی
پادشاه و خاطرنشان کردند که آنچه از مراد پاشا در این باب در وصدور یافت موافق مصلحت دولت
آل عثمان نبوده از عظیم امور سلطنت دور مینمود چنانچه سلطان احمد خان با او اعلام کرد که اگرچه سعی
بسیار در دفع شر اشرار کردی اما خوب واقع نشد که دوازده هزار سپاهی جرار که تمام از قزلباش
... ساختی طریق این بود که بعد از تسلط و فتنه از عموم آن طبقه را او وعدهٔ عفو و امان داده خاطر
ایشان را از قتل این سازی که اگر چند نفری از ظلما اعتماد بر آن نکرده در رفتند اما عموم سپاه که
از کشته شدن اطمینان می‌یافتند ترک اوطان نکرده ... و مراد پاشا خصوصاً
پاشا که بیگلربیگی دیار بکر بود و در سرحد اسباب طبقه پروازی سرانجام میداد و در مقام استمالت
جلالیان درآمده با مراد و سردار آن طبقه استمالت نامها پراکنده و ساخته تا آمدن روم ولایت
... محمد پاشا و قرا سعید که نظر بر کردار خود کرده امید نجات نداشتند باز قوم به عهد و امان
... رومیان ... گشته دل دیگرگون کردند چون در روم ... سری ... برآمده ... کاری
... شده بود ... ولایت ... معدلت ... شاهی ... عمل ... نشد کرده رفتن
روم را ... اول کسی از جلالیان که سالک طریق فرار گردید آقا حسن ... بود که
... محل ... بود با پانصد کس ... جانب ... رفت جانب ... المدد از ...
او ... جلالیان ... شده با محمد پاشا در باره ایشان مشورت نموده گفت که ... محمد ... داند
... اعتماد ... هرگاه او در میان قوم نبوده باشد ... کل جلالی
... و خاطر ... ایشان ... جانب ... حقیقت احوال را معروض ... سده جلال
گردانید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ... باسم او ... شاه ... شاهانه نوشته
داده ... طلب داشته ... از ... درگاه عالم‌پناه
... و حکم ... معلی با ... جماعت جلالی عموماً ... بود ... رفت
خلاصه مضمون ... ایشان ... روم ... ولایت آمده ... شده اند ... حضرت

توقف داشته باشند اگرچه به قول مهمان را آمدن به اراده است و رفتن به اجازت و مقتضای
میمنت ... خاطر مهمان در مذهب فتوت جایز نمی‌دانیم هر کس را دو رفتن داشته باشند چه
لازمست که ... رنجور پسندیده طایفه قزلباش راه و سلوک مهمان به نام ... سازند علانیه وظاهر
... احکام ... ملامت شود که از جانب ما نفی ... بعد از ورود این نشو و سعادت
جانب ... جمیع سرداران جلالی را طلب داشته مضمون آن عنایت نامهٔ نامی را خاطر
نشان ایشان کرده مجموع آن طبقه به حسب ظاهر از رفتن ابا و امتناع نموده ... آواز برآوردند
که ما به این ولایت آمده در سایهٔ رحمت شاهی پناه جسته ایم از خوف جان رسیده ایم و غریق بحر نعم
احسان شاه عالم پناه ... اوقات میکذرانیم ... رفتن ... و ... خجالت زده
اطوار آن ... قرار ... حکایات ... مذکور شد اما با خاطر ... این باب
... جمعی ... پاشا ... از شدت ... ربب
خاطر ... داشته جمعی از ملوک با ... جاهل
او ... با ... پیش گرفته ... دیار بکر ... پاشا رفتند ضعیف
بعد از رفتن آن جماعت که محمد پاشا به قصد ... قلعهٔ ... رفته بود از
... ضبط ... قدرت ... نفر دیگر از ملازمان خاصه او را ... رفته
از رفتن ایشان دو روز ... بود که ابراهیم آقا نام که وکیل و معتمد علیه پاشا بود با ... نفر مخصوصه
کس ... رفتن کرده ... خاصه پاشا و سپاه ... سرکار او اصحابی کرده ایشان نیز از طرف سلماس به
رفتند پاشا از رفتن ایشان ... خبر یافته با وجود ضعف و ناتوانی با دویست سیصد نفر
از ملازمان که از وعده ... نشده به مرافقت ایشان سوار شده چون نزدیک رسیدند ایشان عنان
رفتن کشیده کس نزد پاشا فرستادند که چون نمک تو خورده ایم ... میکردیم اولی آنست
که خود را ... ندارید و باز گردی ... تجربه و قتال میپردازیم پاشا چون طاقت مقاومت
نداشت با دل حزین و خاطر اندوهگین قطع تعلق از سپاهیان کرده باز گردید و از این جهت بیماری
بسیار ... یافت آنچه از ... هر کس ... و ... ایشان در آمد
و ... شد ... نمک ... رفته ... آن گروه ... بعد از وقوع این حال ... عماد
الدوله ... پاشا را در شهر ... مزید کرد ... جلالیان و ملازمان ... نسبت با ... غدری
... طلب داشته ... قلعه ... ضعف جگر و درد معده ... امعا ... حلول ...

وآن مرض مهلک را پیسه نام نهاده مداوای ترکانه عوام میکرد با اینحال در معاملات دنیا
بسیار حریص بوده و زر و سوت بحر و دفینه او تا آنکه مرض برو استیلا یافته در اواخر ماه صفر رخت بسرای
آخرت کشیده بعد از فوت او تفرقگی در میانه بقیه آن جماعت روی داده هر کس بطرفی رفت چندی از
ملوک باشیان او را که در پای قلعه بوده‌اند کاهش سیصد نفر میشدند بسعادت ملازمت اشرف سوم
گردانیده رعایت نمودند و چون پادشاه وارثی نداشت حضرت اعلی متروکات او را از اسب و استر
و شتر و خیمه و یراق مرصع آلات و ظروف طلا و نقره که کمیتش تا قریب بسه هزار تومان میشد بفقرا سعید خان
ز بود و بقیه مردم پاشا ملازمت او مامور شدند و در آنوقت از طبقه جلالی خواه ملازمان اشرف
و خواه مردم قراسعید و گنج محمد و سایر ملوک باشیان از نیک و بد زیاده از پانصد نفر در اینولایت
نماندند **متوفیات** انکه در این سال شاه نظر سلطان ترکلی جعفرلی که حاکم جام بود و در سنه دیزجوان
مجانفقت جام داشت در آن آنا بنیکو خدمتی بحکومت مشهد مقدس معلی و برتبه بلند خانی سرافراز
یافت مشاهیر و اعیان که در این سال سر بنقاب تراب کشیده‌اند اول علیا جناب شهزاده مرحم سلطان
بیگم صبیه شاه جنت مکان که در حباله خان احمد والی گیلان بود در اصفهان بجوار رحمت ملک منان
پیوست و این خبر محنت اثر در ییلاق الکه همدان بحضرت اعلی محذرات استار این دودمان والا
رسیده موجب ملال خاطر اقدس و منتسبان این سلسله علیه گردید قاضی سلطان تربتی متولی
آستانه متبرکه رضیه رضویه را که در اردوی معلی بود حکم شد که نعش مطهر آن مریم عهد را بروضه مقدسه
نقل نماید و مشارالیه بدان خدمت اقدام نموده در حرم روضه مقدسه مدفون گردید دیگری از
متوفیات میرزای عالیان میرزا محمد شفیع است که شمه از احوال او در سالهای گذشته وی از
شیخ زاده‌های کدکن من اعمال نیشاپور بود در عنفوان شباب در مشهد مقدس کسب نویسندگی برکاب
سرکار حاکم نموده ملازم کاظم قلیخان پرناک شد بعد از فوت او منصب وزارت ابراهیم خان ترکمان
یافت چون کوکب طالعش در حضیض وبال بود ابراهیم خان معزول گردید و وارد اردوی معلی
بی سر و سامان بیکار دیده تا در توشقان ئیل سنه الف که رایات جاه و جلال برسر نیشاپور برفت او بتجدید خان
رفته التماس ملازمت کرده چاره آنکه نیشاپوری بود بسعادت ملازمت و رخصت همراهی یافته در آن سفر
تحریر مکتوبات قیام مینمود در هر رشته جوهر قابلیتش ظاهر گشته اعتبار یافت و بر شده و کاردانی بسمت
استیفا یافته بالاخره بمرتبه وزارت ترقی کرد روز بروز عزت و اعتبارش می افزود مکرر از زبان خان
در خدمت همایون اعلی بزبان توصیف او گشوده از کاردانی او اظهار خشنودی کرد بعد از فوت باد خان

منظور الطاف شاهانه بوزارت کل گیلانات منصوب و هر بی پایه والا سر بلند گردید و در آن منصب
خدمات پسندیده بجای آورده قرب و منزلت تمام یافت تا آنکه بخطاب عالی میرزایی عالیان سرافراز
و بین الاقران بدین لقب ارجمند شرف امتیاز یافته و وزارت دارالسلطنه قزوین نیز علاوه مهمات او گردید
و در سنه یونت ئیل خمس و عشر و الف منصب جلیل القدر وزارت کل خراسان اضافه مناصب سابق
گشته رتق و فتق و بست و گشاد جمیع امور ملکی و مالی و عزل و نصب عمال و کلانتران برای او
منوط و مربوط گشته اختیار و اقتدار تمام یافت طرف طبیعتش گنجایش این قدر اقتدار نداشت با
امرای خراسان خصوصا محراب خان حاکم مشهد مقدس چنانچه سابقا اشعاری بآن شده سلوک ناهنجار
پیش گرفت و از آن حرکات ناهموار شورش دماغی معلوم میشد لهذا حسب الامر عزیمت درگاه معلی نموده
در ملازمان بدرگاه سعادت آشیان رسید چندگاه از قرب بساط اقدس دور و از مجالست و هم صحبتی مهجور
بوده در ییلاقات اصفهان گذشته بقزوین رفت و در آنجا بیماری اشتداد یافته در اوایل این سال
دل از ملک و مال بر داشته و جاه و مناصب دنیای ناپایدار را بدیگری گذاشته عزیمت سفر آخرت نمود
رفت الباقی و کل شیئی هالک تاریخ وفاتش گردید از عمال و کارکنان نیز ابو بیک استرابادی وزیر
گیلان و اصلان بیک وزیر قزوین و میر ابوالقاسم توم او و وزیر مازندران و خواجه کمال الدین حسین صفی
وزیر مشهد مقدس شد دیگری از مشاهیر متوفیات گنجعلی خان حاکم مرو شاهجهان و وی از اوباق و اعلیوه
استاجلو ست در خراسان وکیل مرشد قلیخان بکان بود در عراق از جانب داروغه صفاهان شد
بعد از قتل مرشد قلی چندگاه حسب الحکم همایون متصدی بعضی ملوکات صفاهان بود و بعد از عزیمت
حضرت بتسخیر [illegible] سنه [illegible] الف که فتح خراسان شد او بمرتبه امارت سرافراز
گشته حاکم [illegible] گردید و بحسن کاردانی در نشست و بست علوفه و ضبط آن سرحد مردانگیها ظهور آورده
روز بروز اعتبارش افزوده صاحب جیش و لشکر گردید در سیچقان ئیل ثمان و الف که نور محمد خان و دین بیگ
و در از راه عقوق و عصیان بی اختیار گشت حکومت مرو شاهجهان باو متعلق گردید مکرر با اوزبکیه آن سرحد
باوزبکیه محاربات قوی روی داده در جمیع معارک بپاس اقبال همایون مظفر و منصور گشته در آن
حدود مطلق آوازگی یافت و در این سال ده سال بود که در آن ملک در کمال شوکت و اقتدار حکومت مینمود
در این ولا باجل طبیعی ملک حیات را بقابض ارواح سپرده حکومت آن ولایت بمحراب خان قاجار
که حاکم مشهد مقدس بود تفویض یافت دیگری محمد زمان سلطان بایندر ست که ابا عن جد از میرزادهای
بایندریه بزرگان و پدرانش از زمره ارباب عقیدت و اخلاص این دودمان کرامت نشان بوده اند

وهی از ازمنه العباده یزد کرمی کیمن آن سلسله بود باره و آمده چندگاه به ملازمت شهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا
مشرف بود و در ایام طغیان ترکمانان تکلو چون جان آقا خانم همشیره او در حباله علیقلی خان شاملو لله و اتکه
حضرت اعلی شاهی و متکفل پرورش آن نور پرور الهی بود بآن تقریب بخراسان رفته چندگاه در دار
السلطنه هرات بود بعد از قضایای خراسان بعراق آمده چندگاه در وطن اصلی میبود و توفیق زیارت
بیت الله الحرام یافته بعد از معاودت سفر حجاز بشرف ملازمت اشرف معزز و سرافراز گردیده
در سلک ندماء مقربان خاص انتظام یافت و تا حین فوت گاهی در کمال عزت و اعتبار و گاهی از تندی
طبیعت و ستم ظریفی مورد عتاب و خطاب بود تا در این سال که در دار السلطنه قزوین سعادت مجالست
و مصاحبت سرافراز و سرمست باده التفات و اعزاز بود به پهلو بر بستر ناتوانی نهاده روز ششم بیماری
هستی از جهان فانی بربست مرد ندیم خوش صحبت شعرفهم سلیم النفس بود و در شیوه سپاهیگری و سخا
موروثی بی بهره بود در ایام تقرب در خیر خواهی خلایق و الفا(؟) کلمه الخیر خود را معاف نمیداشت اما بعد
از ادراک سعادت حج بیت الله الحرام بمقتضای طبیعت صاحب جاه و دنیا پرستی دیگر باره خود را آلوده
معاصی کرد امید که حضرت ارحم الراحمین از تقصیراتش گذشته مغفور گرداند دیگری حسین
بیگ برادر امیرگونه خان که پسر گیلانی خدمتکار او بتوهم آنکه مبادا دست درازی بجانب او نماید
شبی در حالت بیهوشی دو سه زخم خنجر باو زده و آن زخمها در گذشت و آن پسر بموجب ضبط و نسق به
جلادان بقصاص رسید و دیگری از مشاهیر متوفیات حاجی ابراهیم بیگ برادر اعتماد الدوله حاتم بیگ
که در دار الملک شیراز رحل اقامت انداخته بود و شمه از اوصاف حمیده او در یونت ئیل حسن و عشرین والف
در طی احوال ملک بهرام و اولاد و عظامش در سلک تحریر در آمده و بتکرار محتاج نمانست بالجمله در این سال که
از اطراف مرقد منور حضرت امام الجن والانس عود نموده بشیراز آمده بود به پهلو بر بستر ناتوانی نهاده
عاقبت سفر آخرت اختیار نمود مرد آدمی قابل سجیده پاکیزه روز بود و مدتها دامن از مشاغل دنیوی
در چیده در اماکن شریفه و کنج انزوا بطاعت و عبادت میگذرانید در دار العباده یزد شاه خلیل ابن شیخ
بیرا در فرخنده سیر و خلف ارجمندش میرزا عبد الحسین که بمنصب والای انشای ممالک سرافراز است
رسید و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از وفور عاطفت و بنده پروری تسلی بخش خاطر بازماندگان گردیده
خلعت لایق به هر یک عنایت فرمودند چون قضایای سیچقان ئیل بتوفیق الله اختتام پذیرفت الحمد
وقت آنست که کمیت خوش خرام قلم بار دیگر در عرصه وقایع سال ایت ئیل بجولان درآورده

وقایع ایت ئیل مطابق ثمان و عشرین و الف بعضا موافق تسع و عشرین و الف که سی و یکم سال جلوس همایون

چون بر عالم
افروز گیتی سلطان چهارپایش افلاک از طول مکث در قشلاق حوت ملول گشته میل
اشرف نمود یعنی سال ایت ئیل ترکی بفرخی و فرخندگی آغاز شد که سی و دوم سال از عرصه جهان
جلوس همایون آن پادشاه جهانتاب در روز یکشنبه بیست و پنجم شهر ذی حجة الحرام موافق ثمان و عشرین
والف هجری برج حمل تحویل نمود و باغ روزگار که از دم سرد دی افسردگی داشت از فرخ نسیم روح
بخش بهار عطر آگین آغاز نهاده نزهت آباد جهان بتازگی خرمی بخش عالم جان گردید و اردوی کیهان
پوی در بیرون قشلاق فرح آباد اقامت داشت و شهریار کامگار ایام نشاط انگیز بهار را در فرح آباد
و گلگشت آن ولایت بسیر و شکار گذرانیده به داد دهی و کام بخشی خلایق مشغول داشتند از سوانح دولت
قشلاق فرستادن مقرب الحضرت قرچغای بیگ است بجانب شیروان که چون بعضی از حکام داغستان
و وحشی صفتان طبرسران از ساختن قلعه که شرح آن گذشت و استیلای ذو الفقار خان بر شیروان
پای ثبات … آنکه استیصال آن طایفه مکنون خاطر اشرف است در اندیشه های … و اتحاد و برادری …
مقرب الحضرت مذکور را با فوجی از غلامان و عساکر نصرت نشان بشیروان فرستادند که ذو الفقار خان
را از اتحاد و طرح ساخته تا شهر آن برده و تخت استمالت اهالی حکم داغستان فرستاده و خاطر ایشان
آگاه و از آن طبقه را اطمینان بخشند و هر کدام در مسلک دولتخواهی و یکجهتی ثابت قدم بوده باشند
و شده مانند متعرض نشده و پسران با برادران در قضیه های ایشان را همراه گرفته چندگاه معلی آورده
که ملازم رکاب اشرف باشند و هر کدام سالک طریق خلاف و سرکشی باشد سزای او در کنار نهند
و مقرب الحضرت مذکور حسب الفرموده جانب مقصود رفته باتفاق ذو الفقار خان و امرای شیروان
عزیمت تسخیر آن نمودند از سوانح آن سفر واقعه عبرت بخش کشته شدن ذو الفقار خان که از موقف جلال
حکم قضا نفاذ در آن باب صادر شده و بقرچغای بیگ بهانه آنکه رقمی از جانب اشرف
رسیده که باتفاق در خلوت گشوده مضمون آن عمل نماییم بخیمه او رفته و بچند نفر از غلامان مقرر
نموده همراه برد بعد از ملاقات و تعارفات رسمی خیمه را خلوت کرده غلامان باشاره قرچغای
بیگ از چپ و راست او را بشمشیر گرفته بقتل آوردند ایالت و والی مملکت شیروان به یوسف خان
میر شکار باشی که سابقا حاکم استرآباد بود تفویض یافت و از خواص ملازمان ذو الفقار خان جمعی
را که اولیای قرا اوغلو در سلک قورچیان عظام انتظام یافته بقیه لشکر او به بندگی و ملازمت یوسف خان
مأمور شدند حکام داغستان که از ذو الفقار خان خایف و هراسان بودند از قضیه قتل او اطمینان یافته
بعزت و دولت مسرور گشته در ملازمت قرچغای بیگ باز گشته و آمده شرف … اظهار اخلاص و …

خواهی کرده و کسان خود را با پیشکشهای لایق همراه [illegible] به درگاه عالم پناه فرستاده انچه مردم
ظاهربین از این واقعه تصور میکردند بجز رضاجوئی خاطر اشرف حکام داغستان که از دور رسیده بودند سبب
دیگر بخاطر راه نمیدادند چه مصلحت دولت مقتضای آن کرده بود اما بر عقلا و خردمندان دوراندیش روشن
بود که سبب قتل خان عظیم القدری چنین تزلزل و شوری است که در میان اخلاص او بهم آمده نقش
خیالات باطله و اندیشهای بیجا که در پیشانی [illegible] خود دیده در صفحه خاطر [illegible] رقم تصور بسته بود
در آیینه ضمیر منیر اشرف اعلی که مرآت تجلیات صور اشیاست انعکاس یافته سزای بی اخلاصی در
کنار خود دید بسی از حد خود [illegible] عاقبت اندیشی [illegible] جاه و بزرگی و علو شوکت و جلال
هوش از او ربوده و از باده نخوت و غرور بدمست گردیده پای اندیشه از شاهراه [illegible] خداوندی
بالجمله [illegible] جنگ [illegible] و نسق مهمات شیروان و داغستان باز [illegible] حضرت [illegible] بود
چون جماعت اکراد شهرت داده بودند که حکام طایفه [illegible] و امثال آن از [illegible]
در دیار بکر [illegible] متوجه اردو میگردند که امیرخان را از تنگنای محاصره نجات دهند
حضرت اعلی بجانب [illegible] ذکر کرده و امام قلیخان حاکم لار را با بعضی از امرا و عساکر و [illegible]
و غلامان [illegible] سال گذشته بجانب سلماس [illegible] اعتماد الدوله [illegible] اصلاح
[illegible] جدال اقدام نمایند و اگر آن جماعت [illegible] از صدق [illegible] داشته باشند در همانجا رحل اقامت انداخته
از سر جدال [illegible] باشند بعد از رفتن آن گروه چون هوای قراباغ رو [illegible] آورده و هنگام توجه
سیلاقات بود که واقعه ناگزیر اعتماد الدوله [illegible] مرقوم میگردد در پای قلعه وقوع یافت
بعرض اشرف رسید حضرت اعلی از [illegible] چنان [illegible] خیراندیشی که [illegible]
[illegible] بود [illegible] حقوق خدمت دیرین [illegible] بتخصیص اعتماد الدوله که [illegible]
[illegible] سال بود که در خدمت آن حضرت در کمال [illegible] و اخلاص [illegible] خدمات و جانسپاری
قیام داشت میرزا ابوطالب خلف صدق او [illegible] و استعداد آراسته با وجود خردسالی
در حکمت [illegible] الکلام الوالد سر ابیه [illegible] و فضایل و کمالات [illegible] بود منصب جلیل القدر
وزارت دیوان اعلی سرافراز گردانیده و جای پدر [illegible] داشته [illegible] قشلاق کوچ فرموده
متوجه سیلاقات جانب تبریز گردیده [illegible] مقرب الحضرت محمد بیک بیگدلی شاملو را که [illegible]
قرب و منزلت بود [illegible] اعتماد الدوله [illegible]
اردوی [illegible] با جمعی از امرای اخلاص [illegible] درست اندیشه در تسخیر قلعه اهتمام نماید ذکر فتح و تسخیر

قلعه دمدم و قتل امیرگونه خان و اتباع و قضایائی که بعضی در زمان اعتماد الدوله و بعضی بعد از
آن روی داد خامه وقایع نگار صحیفه اخبار را به زیب این آرایش میدهد که چون تسخیر [illegible]
و تقاطر امطار چنانچه مذکور شد مقصود و محصول [illegible] قرار یافت که جمعی امرای عظام سپاه بگرد
سید حسن برده قلعه را بتوفیق الله [illegible] مردانگی [illegible] مفتوح سازند و جناب دستوری از
منزل خود کوچ کرده بطرف سید حسن خان آمد یک [illegible] سرکاری صفرقلی بیک [illegible] و ملازمان درگاه
شاهی مخصوص کرده [illegible] و در آن [illegible] رحل اقامت انداختند و از همه طرف شب و روز
سعی نموده مصالح [illegible] و سید [illegible] خاک و گل جهت پرکردن [illegible]
راه [illegible]
کرکارکنان [illegible] آن کار کرده [illegible] آسیب [illegible] تفنگ محفوظ باشند [illegible]
کرده [illegible]
ضربزن و تفنگ ضایع [illegible] حسن خان و الیاس خلیفه [illegible]
صفهانی [illegible]
نام وکیل امیرخان [illegible] دو سه روز کار کرده [illegible]
کر جهت استحکام عمارت در میان خشت و گل [illegible] آتش زده سوختند تزلزل در ارکان
[illegible]
[illegible]
[illegible] اعلام کردند [illegible]
حسن خان [illegible] بالای برج [illegible]
به تفنگ [illegible] محمد نام [illegible] اصفهانی [illegible]
آورده [illegible] بالای [illegible]
خواهرزاده امیرخان جوان [illegible] از بالای برج [illegible]
آسیبی [illegible]
لطف [illegible] جناب اعتماد الدوله [illegible]
سپاه [illegible]
اکثر [illegible] و چند نفری در زیر خاک ماندند و هلاک شدند و تسخیر آن برج [illegible]

عنقریب نگاشته کلک بیان میگردد و چون راقم حروف را که در این نزدیکی رفیق جناب دستوری بود
این رباعی از خاطر فاطر سر زده بود دست تحریر یافت بیت این برج که یافتی بفتحش تایید از
مطلع آن برآمدی چون خورشید • کوتاه نبدی ز رفعتش کیوان را • از دامن خاک رنباد دست امید
چون برج مذکور که سنگ راه غازیان بود از میان برخاست کار بر ایشان آسان گشته در عرض دو
روز سپاه را بحوالی قلعه رسانیده توپ خانه ترتیب داده یک توپ بزرگ و بالیمز را از طرف
قلعه بالا و یک توپ دیگر را از طرف قلعه پایین سپهبد پر بوداق خان نصب نموده شروع در انداختن
کردند و کار بر محصوران تنگ گشته امیرخان سراسیمه شد و اکراد قطع امید کردند چون جمعی از اعوان
و انصار او در این معارک کشته شدند سایر محصوران متزلزل گشته آغاز بیرون آمدن کردند و هر روز
ده کس و بیست کس از اکراد و جلالی خود را بسپاه انداخته اظهار سلامت جوئی مینمودند و جناب دستور
کرم دست دریا نوال جیب ذیل و احسان گشاده و بیرون آمده ها را بخلاع فاخره و انعامات شایسته مخلاهم
بجائی رسید که در عرض دو سه روز مفتوح گردد از قضای آسمانی واقعه ناگزیر اعتماد الدوله که در خوف
بخبر پیوست روی داد و شرح واقعه آنکه روزی باتفاق امرا در منزل گنجعلی خان بودند آخر روز که بمنزل
خود آمدند بتوپخانه رفته ضبط سرکاری کردند اول شام بخانه آمده بعد از ادای فرایض نماز و دوا و اکل بشب
بطریق معهود با مجلسیان او در کمال شگفتگی صحبت داشت هنگام خواب بجای خود رفت راقم حروف
هنوز بوثاق خود نرسیده بود که کس بطلب آمد فقیر متحیر گشت که آیا باعث طلب چه بوده باشد دیگر
رسید و گفت که جناب میرزا بی هیچ آزاری هم گذشت همگنان را حیرت عظیم دست داد امرای عظام را اخبار
نمودیم همگی جمع شده صورت واقعه را بخدمت اشرف عرضه داشت نمودند و در همان شب نعش را
از پای قلعه بزیر آورده بغسل و تکفین پرداختند و آخر همان روز روانه تبریز کردند و امر کس فرستاده
امام قلیخان را با جنود قاهره که در سلماس بودند طلب داشتند از وقوع این واقعه فی الجمله فتوری روی
داده کار قلعه که نزدیک رسیده بود معلق افتاده محصوران که فوج فوج بیرون می آمدند استعمال
باشهای در دامن کشیده تا آنکه محمدبیگ بیگدلی شاملو که بسرداری موسوم گشته بود رسید و امرا
عظام سابق و لاحق و قورچیان و غلامان از سر جد و اجتهاد شروع در کار کرده در اندک روزی سپاه
از طرف بالا و پایین بدیوار و برج رسیده بضرب توپهای سنگ انداز تزلزل در چهار برج افتاده
رخنها پیدا آمد و از طرف بالا و برابر قلعه کنار هجوم آورده دو سه برج را متصرف شدند و از طرف غربی
سپه سپر بوداق خان نیز غازیان زنگال جاهای مردانگی به برج قلعه پایین که پسر بزرگ امیرخان بحراست

آن قیام داشت صعود نموده محافظان از حصار و قلعه عاجز شده دست از آن بازداشته بقلعه
بالا گریختند و حصار مفتوح گشته از آنجا شروع در کندن دیوار و پیش انداختن نقب کردند کار محصوران بالا
انجامید محافظان یورش را متصرف داده چون سه حصار استوار قلعه از دست رفت اکراد از
مدافعه و حصارداری عاجز گشته همگی بخانه امیرخان که آن را هم نارین قلعه کرده بود در آمده چاره جوی
شدند و غازیان بخوف خود را از برج میان قلعه انداخته سوی خانه امیرخان و سایر بروج و دیوار
و منازل تسلط یافتند امیرخان از همه طرف بلا را بخود محیط یافت اکراد را از جنگ و جدال منع نموده
کس نزد محمدبیگ فرستاده التماس نمود که او با غازیان شاملو بقلعه در آمده او را و حسن خان
و لشکریانش که چندین خونها ریخته شده و از ایشان خائف است و صیانت نماید و او را با پسران
بسلامت بدرگاه عالم پناه رساند در این اثنا خان ابدال بگری با چند نفر از مردم خود بیرون آمده او را
بحجاب الیاس خلیفه قراداغلو فرستادند که مهمان او باشد بعد از آن محمدبیگ برادر طویل با جلالیان
که در قلعه بودند بیرون آمدند و او نیز با اتباع هر چند نفر را بجمعی سپردند که مهمان ایشان باشند بعد از آن
محمدبیگ حسب الالتماس امیرخان بقلعه رفت امیرخان با پسر بزرگ و جمعی از قبیله برادر دست عجز
و ذلک فرستاده بیکصد نفر جبه و زره پوش با تفنگ و اسلحه و یراق جنگ از خانه بیرون آمده با محمدبیگ ملاقات
کردند و تا دویست نفر دیگر در قلعه بودند محمدبیگ جمعی را به محارست اهل قلعه مامور ساخت که احدی
متعرض خانهای اکراد نگردد و امیرخان را با آن جماعت بمنزل خود آورده خیمه و خرگاه بزرگی جهت او
علاحده نصب کرد و حسن خان و اکراد را طلب داشت که آمده با امیرخان ملاقات نمایند و در باب
او و آن جماعت هر آنچه صلاح دولت قاهره دانند عمل شود و خود با برادران با امیرخان در رفتن نشسته
بلوازم میزبانی قیام داشت که حسن خان بحوالی خیمه رسیده کس فرستاده محمدبیگ را بیرون طلبید
از بیامدن حسن خان بآن مجلس و بیرون رفتن محمدبیگ خطاب کرد که عجب از عقل و دانش تو بود که
آن جماعت با غمی که دست از جان شسته اند اعتماد نموده تا برادران در میان نشسته صلاح
در امنیت کرد آن جماعت را از یکدیگر متفرق ساخته امیرخان را با پسر و چند نفر از اقوام خود نگاه داشته
رفقا را هر چند نفر بیکی از امرا سپاری بعد از عرض هر آنچه حکم شود عمل نمائیم محمدبیگ را معقول
افتاده کس نزد امیرخان فرستاد که بیرون شما و انتشار مردم در یکجا مصلحت نیست شما با پسر و اقوام در این
خیمه باستراحت مشغول شوید امیرخان قبول کرد اما رفقا راضی نشدند و باو گفتند که ترا خاطر جمعیت که از
بخود سر تعقل تو جرأت نمی نمائید اما از یک تن از ما زنده و مسکنها ده و میانه ما و تو معهود چنین بود

شدت در جا با هم باشیم حالا تو حیات ده روزه را غنیمت شمرده از ما جدا نشوی ما جدا نشویم و اگر
کشته باید شد بر سر یکدیگر کشته میشویم و جواب بیرون نفرستادند در اثنای این رفت و آمد از خانه
الیاس خلیفه آواز شورش و غوغائی برخاست و چنین معلوم گشت که در وقتی که خان جلال کمرکشا
منزل الیاس خلیفه فرستادند خلیفه در سینه خود بود علاوه مانش ملوازم میهمان داری و تواضعات کمی
پرداخته شربت آوردند در این اثنا خلیفه که مرد صوفی صاحب خلاق ساده لوح بود با سه چهار خدمتکار
میرسد و با میهمانان تواضعات میزبانه کرده ملازمانش عتاب و خطاب آغاز مینماید که در این سن
کرما چرا تا غایت تکلیف گشودن اسلحه و یراق میهمانان نکرده اید که باستراحت مشغول شوند خدمتکاری
پیش میرود که یراق ایشان را گشوده مخفف سازد خان جلال و رفقا حیله اندیشیدند و دیگر کرده فی الفور از
جای خود جسته شمشیرها را برهنه کردند و در میان خرگاه دو سه زخم بر الیاس خلیفه زده چند نفر از اقوام
و ملازمان را که آلت جارحه و یراق در میان خرگاه بودند زخمدار کردند و غازیان که از غلو و جمعیت خبر
دار شده از بیرون شمشیرها آخته بخرگاه در آمدند الیاس خلیفه را با دو نفر قوم او مقتول و چند نفر را
زخمدار یافتند روی بجانب جلال آورده او را با رفقا پاره پاره کردند و این واقعه مصدق قول حسن خان گشته
اعتماد آن طایفه برخاست غازیان قزلباش دست بشمشیر برده شروع در قتل جمعی که در این روز
پیشتر از امیرخان بیرون آمده بودند خواه اکراد و خواه جلالی کردند چه انقیاد آن طایفه غدار در آن وقت حکم
امان ماس داشت مجملا تیغ بیباکی غازیان بسرافشانی در آمده شورش و غوغای عظیم بهم پیدا آمد
امیرخان و رفقای او نیز از مشاهده این حال و هجوم لشکر قزلباش که خیمه و خرگاه ایشان را فرو گرفته
در میان گرفته بودند از جای خود حرکت کرده سوار اسب در خند خرگاه کرده غازیان را به جنگ گرفتند
هیبت سی نفر از ایشان جنگ خورده دیگران با شمشیرهای آخته بیرون آمده جنگ کنان راه عدم
پیمودند و جنود قاهره متابعت دست بقتل و غارت برآوردند که چندی از محصوران که شش ماه بود در برج
آمده اظهار رشادت میپیمودند در این غوغا قتل و غارت یافته تر و خشک بآتش قهر سوخته شد آن جماعت
نیز که در بالای قلعه بودند بیتاب و توان گشته رضا بقضا داده معروض تیغ ما ساکر دیدند القصه از اقتضا
قضای ربانی خطبا را صورت روی نموده بعقوبت مکافات گرفتار آمدند از تقریر بعضی اکراد تحقیق
پیوست که امیرخان و رفقا چنین انگاشته کرده بود که رستگاری ما از دست قزلباش ممکن نیست برای
سینه بیرون بیرون و بهم جمیع امرا در آن مجلس جمع میشوند ما دست بشمشیر کرده تا خبردار شدن پردبان
امرا را از میان برداشته خیمه بقتل می آوریم اگر توانیم بدر رفت فهو المطلوب والا باری خون خود گرفته مرد باشیم

کشته شویم

کشته شویم جواب بیرون نفرستادند بدین جهت از خانه امیرخان این جسارت بظهور آمده بادی قتل الیاس
خلیفه گشت العلم عند الله بعد از این واقعه پسران کوچک و بقیه ماندگان امیرخان را با برادری معقلی
آورده اموال و اسباب اهل قلعه بغازیان تقسیم یافت و در حینی که اردوی گردون شکوه در کاوه دول ارغند
نزول داشت حقایق این حال بعرض اقدس رسید حسب الامر گنجعلی خان با جمعی از تفنگچیان چندروزی
در پای قلعه توقف نموده سایر امرای عظام و عساکر ظفر فرجام در رکاب عالم پناه آمده در حمچره قراجه
موکب همایون سپرده شد ایالت و دارائی الکای ارومی به قباد خان برادر مقرب الحضرت محمد بیک بهادر
تفویض یافته مبلغ سه هزار تومان زر نقد جهت مرمت دربارت قلعه دم دم و مدد خرج غازیان ملازمان
او شفقت شده مقرر گشت که از صد و دو سال روز و عاص درگاه در روز و تا سه سال پس جمعی امرا و حکام بکار او ملعقار
حاضر گشته از سخن و صلاح او بیرون نروند و او با قشون آراسته بدانجا رفته به تعمیر قلعه و آبادی
الکا پرداخت و گنجعلی خان و تفنگچیان آمده بموکب ظفر قرین ملحق شدند **ذکر توجه رایات نصرت آیات**
شاهی بصوب مراغه و مغضوب گشتن طایفه مکری و قتل و غارت آن طایفه جامع سخن پرداز
عنوان جراید اخبار و دیباچه حقایق آثار رابعه سیاری ارقام عنبر فام که جلیل نوابان چنین حکایات
و نغز سرایان انجمن گو را باید به بکونه آراسته سبیه به که عشیرت مکری در سلک ساجبان این دولت بوده
از دون ملک و در حدود کاوه دول مراغه و سلدوز و میان دو آب اقامت داشتند و در زمان حضرت
شاه جنت مکان امارت آن طایفه بامیر بیک شامی متعلق بود بعد از سیوح واقعه آن حضرت و اوان جلوس
نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه که سلطان روم نقض عهد پیران نموده عالم آرمیده را باشوب
آورده و پر آشوب کرد آتش فتنه انگیز آن شورش طلب سرحد اردو شعله خار گرم گشت امیره مذکور که
سالها نمک پرورده این دولت بود شیوه حرام نمکی و عصیان و طغیان پیش گرفته شعار هواخواهی رومیان
ظاهر ساخت و بقتل و غارت ایل و الوسات ساکنین سلدوز و میان دو آب مراغه و آن حدود اقدام
نمود و بر سر ایلچی قزلچوق که ایلچی بقتل آورده ایلچی را متصرف شده و پیوسته با امرای قزلباش که حاکم مراغه
میشدند در تنازع و جدال بود و دقیقه از دقایق بی ادبی و قتل و غارت اسیر ساد و صیان فرو نگذاشت
بعد از فوت امیره بیک شیخ حیدر بوساطت بیگلربیگیان رومی امارت یافته زیاده از پدر در میانه ایل
استقلال یافت اما در زمان نوازی اما در زمان سلطان محمد خان و حمزه پادشاهی بیگلربیگی تبریز
سرکشانه سلوک نکرده و چند مرتبه کسان خود را با عرایض اخلاص بدرگاه جهان پناه و ساهی فرستاده
اظهار هواخواهی مینمود و در حینی که رایات جهانگشای شاهی و چتر فلکسای شاهنشاهی به تسخیر ممالک

آنکه با چنان معتمدی بیافت شیخ حیدر بشرف آستانبوسی مشرف گشته بنوازش و تربیت یافت
و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی زلات سابق طایفه مکری را بعفو و اغماض مقرون کردانیده و الکای
و مواضع را کماهو به یکی از امرای عالیقدر قزلباش مفوض میگشت با وجود مرحمت فرمودند و او در پای
قلعه ایروان چنانچه در طی آن احوال تحریر یافته در معرکه زد و خورد میان بقتل آمد و حضرت اعلی بحسن حق گذاری
جای پدر و الکای او را به قباد خان پسر او که هنوز طفل بود شفقت فرموده و ریش سفیدان و عشایر
مکری را مستمال عنایات و الطاف خسروانه گردانیده و بمتابعت او مامور ساختند و او را فرمودند که تا بزرگ
شدن پسر از سخن و صلاح والده او که از خوانین اعیان قزلباش و عورت عاقله بود بیرون نروند
و بجهت انتظام مهام قباد خان یک برادر شیخ حیدر که امیر بیگ خان نام داشت از میان قبیله بیرون
آورده در الکای کرم رود جا و مقام داده اقطاع عنایت فرمودند و یک برادر دیگر خان ابدال نام که طالب
امارت بود و از تربیت برادرزاده طفل چند سالی طریق عصیان و طغیان پیش گرفته جمعی از فتنه انگیزان
قبایل مکری را بر سر خود جمع نموده آثار خلاف از او بظهور میرسید مکرر دلیران سپاه ایشان او را شکست داده سلک
جمعیت او را پراکنده ساختند بالآخره دستگیر شده با میر خان جاودست بنوعی که مذکور شد با
چنین همین تربیت و الطاف شاهانه کل قبایل مکری بقباد خان تعلق گرفته استقلال یافت اما در میانه
سرخیلان ایل مذکور جمعی مفسد جنس زیر طینت بتقاضای طبیعت بودند که در باب وجود سری نشو و نما یافته
از طریق فرمانبرداری دور بوده با طبقه قزلباش که در مراغه املاک و اقطاعات داشتند سلوک
ناهموار پیش گرفته بطریق ارباب عنف و طغیان و متمکنین صاحبان در املاک موروثی مینمودند و قباد خان
نیز که بسن رشد و تمیز رسیده از غایت جهل و خبث باطن باغوای مفسدان مکری بخلاف حکم رقم ملک
بر کل ولایت مراغه و املاک و اقطاعات ملازمان درگاه شاهی کشیده با طبقه قزلباش سلوک ناهموار
و هر چند در این سال ناروانی و اطوار ناپسندیده از او و اتباع بظهور می آمد و خاطر مبارک اشرف غبار آلود
میشد محض رافت جبلی و حق گذاری شیخ حیدر بعفو و اغماض شاهانه مقرون میکردانیدند تا آنکه
بسلوکی ناهموار اینها را از حد اعتدال تجاوز نموده چنانچه در سال گذشته که حکم شده بود که قباد خان
نزد اعتماد الدوله در تسخیر قلعه دم دم با جمعی که بر ظفر شعار رفیق و مدد کار باشد از آن خدمت تخلف
جسته نرفت و چون دانست که رایات نصرت شعار در هنگام جهت انتظام مهام آنطرف متوجه ییلاقات
آنصوب خواهد شد بالضروره با چند نفری از ملازمان متوجه قباد خان شده در یورت قشلاق بملازمت
اشرف رسید چون قرده بسری آنقوم سرکش را اعتماد بر حقیقت بر توطئه انداخته زیاده ازین سابق

و بر دفع و رفع آن خودسران معتقد بیخ انواع مفاسد بوده شاه پسندی تربیت و اعتماد وضع شد لهذا
سیاست بلیغ آن طایفه در خاطر جهان پیرا رسوخ یافت اما بمقتضای عفو و نظام سلسله ظاهر روز بروز
نوازش و التفات درباره او بظهور می آمد تا آنکه رایات جلال متوجه ییلاقات گشته و بجهت مراغه
واقع شده در اینجا ظهور پیوست که قباد خان و سفیه ریش ان قوم باندیشه باز خواست ایلچی قراچوق
افتاده از روی مکر و حیل اسپان کزیده را ایجا پای دور فرستاده و بابایوبی چند به تمادی در حوالی
خود الکا و اورده که اگر حکایت ایلچی بمیان آمد نعمای تجربه رسانیده و تحقیق پیوست که همیشه با سرداران
روم و مخالفان این دولت گشت بوده و اظهار هواخواهی روم میان نموده و با عجزه و مساکین در رعایا
دست بمیان در رفته بعصبیت مذهب بمن طعنه و سستی در آن سلوک نموده و در زنهار و معطوفان بجا
و از جور و تعدی و خواست و طلب عنف بسیار عموم آن طایفه بجز از شهر رسیده دست تعدی بحرم
نامی مداخله شده بر ذمت همت شاهانه و خاطر معدلت آیین پادشاهانه لازم آمده آتش قهر و غضب
مکنون خاطر انور بوده به نوعی مشتعل گشت که بجز بخون آن شور بختان دیگر بیک شعله آب اعدا استعدد نشان
انتقامی پذیرفت و در حینی که موکب همایون بحوالی قلعه کاودول که مسکن او بود رسیده روزی قباد خان
با یکصد و پنجاه نفر از مردم معتبر از مسکن خود متوجه اردوی معلی گشته وقت عصری بدولتخانه همایون
رسیده و با ... جهانی نفر از اسبهای خود بیار کاه سپهر اشتباه درآمده چون داخل سراپرده محفل معلی گردیده
در وقت نمودن کشیدن حسب الاشاره اعلی غلامان او را بر مقامیان گرفته بیکی و جواد ایشانرا به تیغ
تیز ریزه ریزه کرده مجال حرکت و دم زدن نداده احباب و خیشانیان را تعقیب کوچه سرا پرده ایستاده
آن جماعت با بیک طلبیده و چون داخل سراپرده محفل مقدس کردند غلامان درگاه معلی بقتل ایشان
احباب و قبیلانرا تعقیب کوچه سراپرده گشته که از نظر آیندگان پنهان باشد و علیقلی خان و کشیک اقا
حسب الفرموده عمل مینمودند و هر کدام می آمد بیاران خود ملحق میگشت و تا مدت سه نفر به این قاعده
گشته سایر مردم بیرون اندکی بدگمان شدند تا آنکه یکی از ایشان بدر رون آمده خون بسیار مشاهده نمود
که ریخته شده و از قباد خان و پیش آمدگان اثری نیافت فریاد برآورد و دست بخنجر برده و از جا نضراب
بارگاه معلی بجرعلی بیگ شاهی سیون شاه ملازمی زاده و پسر نفر دیگر که از عقب او می آمدند خود را
کشیده عزم بیرون رفتن کردند غلامان و قورچیان ایشانرا در حرم سراپرده بقتل آوردند پیرو جوانان جز ...
شده بجمعیت اسپان خود را از شریف آورده همان لحظه بدولت و اقبال به جهت باد پای آسمانی خرام
آمده به سر قلعه کاودول توجه فرموده و جنود قزلباش جوق جوق به قتل و غارت قبایل و عشایر مکری

گشته باطراف و جوانب رفتند و موکب معلی پاسی از شب گذشته بپای قلعه کاودول رسیدند هنوز این
خبر بقلعه نرسیده بود که عساکر اقبال مآثر داخل قلعه شدند و هر کس را آنوقت بدست در آمد از پای در آوردند
علیخان را بر سر حصاری دیگر که در آن حوالی بود فرستادند و بسیاری از آن طایفه را که غازیان می آوردند
جلداران و خدمتکاران بضرب سیل و مطراق و چماق سر و مغز ایشان را در یکدیگر میکوفتند چهل
پنجاه نفری از خیل کردی با امیرخان بیگ برادر شیخ حیدر که در گرده بوده مستعد پیکار و جنگ او جی با
عرشکوه بموجب الفرمان همایون بایلغار رسیده انجا رفته بقتون سپاه بیبانه آن بیچارگان را بدست آورده نعش خود
همگی را از لوح هستی سترده حسین سلطان برادرزاده شیخ حیدر با جمعی در آن روز بوده حسن خان وا
در آنجا بجمیع ایشان پرداخته بمجازات قتل عام آن طایفه مظلم نقد پر در صحیفه روزگار مثبت شده بود و در آن
که در پای قلعه کاودول بودند فوج فوج و گروه گروه را گرفته می آوردند معروض تیغ سیاست گشته بهرام خشم
آشام تقسط از تیغ زدن و خون ریختن می آوردند بجرم آنکه در میانه طبقه مخالف دولت بوده در زمان تسلط
رومیه سپاه قزلباش سبب مده اندک کشته شدند مجملا دودمان طایفه کردی بر آمده مردان مقتول
آنجا و زنان و صبیان بذل اسیر و رقبت گرفتار آمده مکافات عمل می یافتند بعد از چند روز
سورت غضب پادشاهی فی الجمله تسکین یافت شیر بیگ نامی در سلک ایشیک آقاسیان درگاه معلی
انتظام داشت مورد عنایت و الطاف شاهانه گردانیده حکم شد که هر کس از جماعت کردی بر سر او
جمع شود از قتل و غارت ایمن بوده باشد طبقی از بقیة السیف بر سر او جمع آمدند بعد از فتح
از کاودول بحکم قراچورلو تشریف برده چند روز اوقات خجسته ساعات بصید ... ایلچی
صرف نمودند الکای مراغه تا آقا سلطان بن مقدم تفویض یافت آن ایام آنکه اسکندر
سلطان بانه در چمن مذکور بدرگاه جهان پناه آمده مشارالیه از میران اکراد و عشیرت بانه است در
زمان رومیه شاهی سیوفی اختیار نموده با یک پسرش بدرگاه جهان پناه معلی شاهی آمده چند سال که
سوار ملازمت موکب همایون شاهی بودند بعد از فتح قلعه ایروان مورد شفقت و مرحمت گشته الکا
بانه که از توابع مراغه است باو تفویض یافت و از وی چنانچه شیوه نفاق و بدنهادی اکراد است آثار خلاف
و عصیان ظهور آمده در تاریکی که رفته بود از ملازمت همایون تقاعد ورزیده و دیگر باطرف بازگشت
نکرد و خاطر مبارک اشرف از اطوار ناپسند او منحرف گشته بود و ما وجب او تاکنون خاطر ناگوار بود و در این
وقت که آتش غضب شاهانه در باره اکراد مشتعل افروخته بود اسکندر سلطان با تیغ و کفن بپایه سریر اعلی
آمده شرف بساط بوسی دریافت با وجود آنکه دفع و رفع او را از آن حدود متضمن چندین مصلحت دولت

بود حضرت اعلی از جرات چنین آمدن او از آن اغماض فرموده بلفظ کهربار خطاب فرمودند که از اعمال
ناشایست که از تو ظهور آمده مستحق قتل و سیاست و کشتنی اگر پس بعد خلاف دولتخواهی از تو ظهور رسد
آماده سیاست باش که عقوبت چنین عبرت باتش غضب شاهانه سوخته یاد را نخواهد رفت و تکلیف
فاحش و سراو را کرده شده رخصت معاودت دادند و در کمال خوف و خائب و دهشت روانه شده از آنجا
وهم که بر او غلبه کرده بود دیگر آرزوی آمدن درگاه معلی نکرد و عاقبت بکفران نعمت گرفتار گردیده و تنبیه از
دولت یافت **ذکر ایلچی فرستادن ولی محمد خان پادشاه ماوراء النهر و ترکستان** از سوانح این
سال آنکه ولی محمد خان فرمانروای ممالک توران جهت استحکام قواعد الفت و دوستی شاه محمد
میرزای اوزبک خواجه ای را برسم رسالت بپایه سریر اعلی فرستاد و از زمانی که دین محمد خان برادر بزرگ
او در دار السلطنت هرات با حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مصاف داده از معرکه زخمدار بیرون رفته جام
عقبا شناخت و برادرش باقی خان در ماوراء النهر و ترکستان بر رتبه بلند سلطنت و فرمانروایی رسید
آن سلسله با این دودمان قدسی نشان اظهار محبت و اتحاد مینمود تا آنکه در سنه بارس ییل احدی
عشر و الف بنوعی که در وقایع آن سال تحریر یافته سفر بلخ اتفاق افتاده ساحت آن ولایت لگدکوب
موکب همایون گردیده باقی خان گوشمال بلیغ یافت بعد از آنکه او باجل طبیعی از هم گذشته سلطنت
ماوراء النهر و ترکستان بولی محمد خان برادر کوچکتر او قرار گرفت و در سنه توی ییل خمس و عشر و الف که
جهانگیر خان بابا محمد میرزا بر سر بلخ رفته بود و بابا بقتل یار محمد میرزا صاحب ... کاری ساخته
منهزم بهرچستان آمده و رایات فتح آیات شاهی بجانب شیروان در حرکت آمده به تسخیر قلعه شماخی مشغول
بودند ولی محمد خان پای از دایره ادب بیرون نهاده و با لشکر عظیم بولایت خراسان فرستاده و برخی
از وقایع آن سال مرقوم کلک بشیر بیغال گردیده جنود اوزبک کاری نساخته خائب و خاسر بازگردیدند
ولی محمد خان از آن حرکت پشیمان گشته صلاح خود در آن دید که با اولیای دولت قاهره الفت و آشنایی
صداقت و دوستی ورزد و بخلاف حکام خراسان فرستاده ابواب آشنایی مفتوح ساخت و بسفینه
بحضرت اعلی شاهی ظل اللهی اظهار اخلاص و هواخواهی نموده و برای ذوی الاحترام حقیقت حال
سریر اعلی عرضه داشت نمود و بطبع دوستی دوست همایون اعلی بمضمون آنکه **بیت** چو دشمن دو رنگی
درزد تو یاری • تو هم چون دوستان یک دوستداری • که در باغ محبت آخر کار • نهالش دوستداری
آورد بار • با او در مقام الفت و اتحاد در آمده نامه محبت آمیز نوشته مصحوب میرزا علی بیگ یوزباشی
ترکان فرستاده ولی محمد خان بنوید عاطفت و اشفاق شاهی مسرور و مباهی گشته شاه محمد میرزای

خوانچی باکرد از مقربان بساط او بود برسم رسالت بملازمت جنبه علیا فرستاده و تحف وهدایای لایقه
ارسال نموده و ایلچی مذکور بوساطت اعیان دولت ابد پیوند بشرف بساط بوسی مشرف گشته بعواطف
پادشاهانه اختصاص یافت و حسب الامر اشرف اعلی امرا و ارکان دولت در الکاء قراچوقای ایلچی مذکور را
طوی داده تکلفات شایانه بظهور آورده و هر روز در منزل یکی از مقربان درگاه معلی عشرت
پیرا بود ایام اقامت الکاء قراچوق آمدن خلف السلاطین لوارصاب میرزه سیمون خان
والی گرجستان کارتیل است که درسال احرام اسلام عتبه اقبال شاهنشاهی پیشه با والده خود و بیگی جان
که معروف گرجستان مادر پادشاه است روانه درگاه معلی گردیده و حسب الامر اشرف محمد امین بیگ برادر خواجه
عضدی الالقاب خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان بمراسم استقبال و استقبال اقدام نموده منزل
بمنزل خدمات لایقه بتقدیم رسانیده و معزز و محترم بپایه سریر سلطنت مصیر رسانیده و در حین مذکور سعادت
آستان بوسی یافته بانواع نوازش اصطناعات خسروانه اختصاص یافت و ولاه تفلیس را که از
بلاد مشهوره گرجستان و قلعه آن از غایت رفعت و اعتلا سر به ثریا برافراخته و در میان از
سیمون خان بیرون آورده قریب بسی سال متصرف بودند و درین وقت بنابر حسن الطاف چنانچه در طی
وقایع آن سال مرقوم کلک بیان گشته میرزای اقبال اولیای متصرف دولت قاهره درآمده تا حال محمد
سلطان شمس الدین لو حسب الفرمان قضا جریان بحراست آن قیام داشت درین سال بدارا
حقوق دولتخواهی سیمون خان به لوارصاب خان مذکور میرزه او مرحمت شد موی الیه جوان نیکو منظر
خوش صورت صبیح الوجه در آن وقت در سن هفده سالگی بود که بملازمت اشرف سربلندی یافت
الحق اکثر سلاطین زادهای گرجستان بل عموم مردم آن ولایت ذکورا و اناثا از لطافت هوا اکتساب
حدود عارض زیبا و حسن و جمال داده آنچه گیتی خط و خال بر مردم سایر اکنه و بلاد فرنگ و ترکستان و دارند
هر حور وش آن بوسف لقا انوار موسوی جون بد بیضا از ناصیه حالشان پیداست و اعجاز عیسوی
از لطف گفتار و حسن کردارشان هویداست هرچند که بکشن ترسایی در آن ولایت شیوع دارد و آن طبقه از دین
حق بیگانه اند اما از حسن صورت و لطافت آب و هوا و نزهت و خرمی مکان بر اکثر ممالک و بلاد
ترجیح میتوان نهاد و در بار حال نظاره کیان انجمن خوبی در لطافت آن سرزمین بمقال ادا نماید
هر لحظه یکی صنمی از پرده برون آری هر لحظه ار داری کو بی بحجاب انداز بالجمله لوارصاب خان
با ولیدی خال و والده اش و سایر مخدرات آستان استاده در موکب معلی بسر برده بعد از
مراجعت مراد پاشای سردار که در ذیل مذکور خواهد شد رخصت انصراف یافته قرین اعزاز و احترام

روانه شد و چون در اواخر این سال آمدن مراد پاشای وزیر اعظم و سردار روم بجانب آذربایجان
اتفاق افتاد لازم نمود که وقایع سنه مذکور و بعضی قضایا که قبل از آمدن او روی داده در رشته تحریر
کشیده بعد از آن شرح آمدن و رفتن او مرقوم کلک بیان گردد ذکر فرستادن محمد بیگ ولد کور
خلفای رومی برسم رسالت بجانب روم مرافقت خیر الدین چاوش خیر الدین چاوش در سال
گذشته چنانچه سبق ذکر یافت از جانب وزرا و ارکان دولت پادشاه روم همراه محمد بیگ روملو ولد کور
خلفا که برسالت روم رفته بود بجهت گفتگوی صلح آمده در این وقت رخصت انصراف یافته مشمول
نوازش و تفقدات پادشاهانه روانه شده و حسب الالتماس مراد پاشای وزیر اعظم نامه محبت آمیز دوستانه
بحضرت سلطان احمد خان پادشاه والا جاه روم در قلم آورده و در آن نامه نامی اشعار فرموده اند که
هرگاه از آن طرف طریقه مودت و دوستی مسلوک باشد از این جانب نیز شیوه مرضیه وفاق و حسن
اتفاق مسلوک و مرعی خواهد بود و دیگر باره محمد بیگ مذکور را که مرد سنجیده و زبان دان صلاح اندیش
بود در مرافقت چاوش مذکور برسالت تعیین نموده روانه کردند و امرا مرخص ساختند که مواد
صلح را به دستور زمان شاه جنت مکان استحکام دهد ایشان از تبریز متوجه مقصد گشته از راه
دیار بکر روانه شدند و چون به دیار بکر رسیدند در آنجا آمدن سردار را استماع نمودند با تفاق
مطلوع پاشای بیگلربیگی دیار بکر بجانب اردوی سردار در حرکت آمده در حوالی ارض روم باو ملاقات
کردند و مکتوب عنایت اسلوب شاهی را که باسم سردار در قلم آمده بود باو رسانیدند و او در جواب
گفته بود که باعث آمدن عساکر عثمانی باینطرف استغاثت بیگلربیگی ارض روم بود که قاصد
فرستاده و عرض نموده که لشکر قزلباش بر سر قلعه آمده محاصره کرده اند بنابر آن بی رخصت لازم
شد حالا چون خرابی مهم پادشاهی صرف تجهیز لشکر شده و جمعیت عساکر رومی داده و بسرحد نزدیک
شده ایم بنابر رعایت ناموس سلطنت و گفتگوی دوست و دشمن ناچار است که منزل با تبهار رسید
انشاء الله تعالی چون آن به حوالی رسیم از جانبین آمد شد نموده هرچه لایق حال و مناسب احوال
طرفین باشد عمل خواهد شد و ایلچیان مذکور را مصحوب خود کرده رسیده روانه آذربایجان گردید
روانه آذربایجان گردید ذکر لشکر فرستادن بسرداری امیرگونه خان قاجار بیگلربیگی
چخور سعد بارض روم و بیان محاربه غازیان با جغتایان چون جاسوسان سریع السیر
خبر داده که مراد پاشای سپه دار از استنبول بیرون آمده در اسکودر بتجهیز لشکر و براق سفر مشغول
و عزیمت اینطرف دارد و چون بمقدمه منافی مقدمات سابق و گفتگوی خیر الدین چاوش بود

حضرت اعلی شاهی ظل اللهی جانب احتیاط مرعی داشتن اهم و الزم دانسته رای جهان آرا بدان متعلق گشت که فوجی از امرا و عساکر نصرت شعار را مامور گردانند که تا ارض روم رفته آتش در علفزارها محل عبور لشکر روم و غلات آن ولایت زده چنان نمایند که تا ده روزه راه از ایروان علف و غله و کاه یافت نشود و امیرگونه خان بیگلربیگی چخور سعد را که در آن سرحد بود بجلادت و مردانگی بلند آوازگی داشت بدین خدمت مامور نموده محمد خان زیاد اوغلی بیگلربیگی قراباغ و امرای آن صوب نیز بمرافقت مامور گردیدند علیخان بیک حاکم شیرا (?) با فوجی از قورچیان رکاب اقدس فرستادند که همراه بوده تنخواه مرجوعه بقیام نمایند امرای عظام حسب الفرمان همایون نهضت نموده با این شایسته روی بمقصد آوردند و چون بحوالی ارض روم رسیده بودند خبر یافتند که حسن پاشای بیگلربیگی ارض روم امرا و پاشایان حدود و حصون و صنایع (?) که چغاله و عثمان پاشا و سایر زعما و لشکریان تا موازی ده هزار کس جمع آورده با بیگی و پراسپکی (?) از شهر بیرون آمده تا حوالی حسن قلعه سی آمد از تقریر چند نفر از حصار آن معرکه اطلاع رفت که چون امرای عظام از آمدن رومیه آگاه شدند مستعد محاربه و قتال گشته پیشتر رفتند روز دو روز جنگ را در جزیره (?) تاخیر انداخته هر چند غازیان پیش میرفتند ایشان خود را پس میکشیدند تا در روز سوم از دو فرسخی صف سپاه آراسته حسن پاشا در قول قرار گرفت و عثمان پاشا و ترکیه چغاله هر کدام با فوجی پیشتر آمدند از این طرف نیز چرچیان جنود قزلباش پیش رفته با چرچیان غنیم ملاقی شده محاربه قوی روی داده سپاه روم هجوم آورده بر چرچیان سپاه قزلباش اندکی غلبه کرده پیش آمدند امیرگونه خان با آنکه هنوز محمد خان زیاد اوغلی و لشکر قراباغ بقول ملحق شده بودند و در آن وقت زیاده از یک هزار کس با او نبود و بملاحظه آنکه مبادا مخالفان دلیر گردند با همان فوجی که حاضر بود قدم بمعرکه کارزار نهاده خود را چون برق لامع بر صف سپاه ترکیه چغاله که از پیش آنطایفه زده بودند یک صدمه دلیرانه او را از پیش برداشت و چون بفوج عثمان پاشا رسید هر چند دستوری نیست که سردار لشکر در معارک کارزار خود مباشر حرب گردد از بیکه لشکر قراباغ دیر تر بمعرکه قتال میرسیدند امیرگونه خان دغدغه آن داشت که مبادا چشم زخمی به سپاه منصور رسد تا رسیدن ایشان تنها پای مردانگی پیش نهاده غازیان را به محاربه تحریص و ترغیب نموده آتش گرمی حرب و ضرب گرم گردانید و بکبر اقبال بیزوال همایون شاهی کرده با تیغهای آبدار آتشبار خود را بر قلب زده بودند و بحیا (?) معلوم گشته بود که امیرگونه خان خود در میان این گروه است که چنین دلیرانه پیش آمده بازار رزم را گرم دارد القصه تا رسیدن غازیان سپاه و رود حسن پاشا پشت بمعرکه داده محمد خان و لشکر

قراباغ نیز صف سپاه آراسته از عقب رسیدند و غازیان پراکنده نیز از اطراف و جوانب روی بمعرکه آوردند تا پای قلعه تعاقب منهزمان کرده بصمصام خون آشام و تیغ انتقام دمار از نهاد مخالفان برآوردند و حسن پاشا با بقیه السیف خود را بشهر و قلعه افکندند خلاصه لشکر ارض روم در این معرکه نابود گشته غازیان قزلباش بفتح و ظفر اختصاص یافته و غنایم موفور بدست سپاه منصور درآمد و امرای عظام در همانجا خیام اقامت نصب نموده تا سه روز مظفر و منصور طبل رحیل کوفته مراجعت نمودند در این جنگ امیرگونه خان اندک تقصیری به محمد خان استناد میکرد که دیر تر رسیدند اما جمعی دیگر تصدیق نموده آن تانی را از لوازم امور حرب میشمردند که پشت بر جیش روان معرکه نیز لازم است که بوجود جمعی از جنود اقبال قوی باشد

ذکر طغیان محبوسان قلعه قهقهه که درین سال روی داد

از سوانح غریبه این سال طغیان محبوسان قلعه قهقهه است که در حین آوازه آمدن سردار روم وقوع یافت و بمیامن اقبال بیزوال شاهی آتش آن فتنه زود بآب لطف الهی فرو نشست کیفیت این سرگذشت آنکه قلعه اساس سپهر مماس قهقهه در الکای باغات (?) از اعمال قراچه داغ بر قله کوهی رفیع آسمان سوده واقع شده و از سنگ یکپارچه که ساکنانش با سکنه فلک الافلاک همسایه و پاسبانانش با ثوابت شب زنده داران فلک نوبت همراز اند از درگاه قلعه گرداگرد آن کوه است تا فراز قلعه راهیست سر بالا نیم فرسخ در غایت تنگی که عبور رهگذر از آنجا در نهایت دشوار است که یکنفر تفنگچی مانع فوجی کثیر میتواند شد در زمان حضرت شاه جنت مکان که چند مرتبه خواندگار روم تا دربایجان آمده و در آن ولایت فرصت بود بنا بر استحکام قلعه و غیر این پادشاهی بآنجا نقل شده بود و اسمعیل میرزا و القاس میرزا و سام میرزا با اولاد در آن قلعه محبوس بودند هیچ پادشاه ذی شوکت که همت بر تسخیر آن حصن بلند ارکان گماشته آرزوی گرفتن آن عالی مکان در مخیله هیچ یک از سلاطین کشورگیر صورت نبسته همیشه یکی از امرای معتمد عالیقدر بمحافظت و کوتوالی آن قیام داشته اند در این هنگام به الیاس خلیفه قرا داغلو حاکم قراچه داغ که از صوفیان صادق العقیده این دودمان و سر حلقه ارباب ارادت و اخلاص بود تعلق داشت و چون خود همراه اعتماد الدوله به تسخیر قلعه اردوی (?) مامور گشته در آنجا بود مظفر بیک نام معتمدی از طایفه قرا داغلو به نیابت خلیفه مذکور بکوتوالی قیام داشت و چند نفر از رومیان و اکراد که در معارک گرفتار شده بودند معظم ایشان مصطفی پاشا و کورحسن و دو پسر غازیخان کرد و شاه قلی بیک و خالد بیک ولد محمد بیک قورچی بیک عمزاده ایشان در این قلعه محبوس بودند با یکدیگر اتفاق نموده پنج شش نفر دیگر از ترک و تاجیک

این ولایت از جمله دو پسر و برادر حسن خان افشار حاکم ساین قلعه و گروهی را که در قلعه محبوس بودند طوعاً و کرهاً
بخود متفق ساخته و تمامی ایشان که تا بیست نفر بودند سر از جیب عصیان برآورده غافل بر سر کوتوال
مذبور رفته او را بقتل آوردند و اسلحه و تفنگ و یراق او و مردم او را بدست آورده چند نفر ملازم او را که در قلعه
ساکن بودند با تمام اقوام و ملازمان الیاس خلیفه از همشیر خبر یافته بر در قلعه جمعیت نموده که مطالب ایشان را
این حادثه تواند کرد و صورت حیافت بالضروره حقیقت بعرض اشرف رسانیده بودند و در چنین وقت که
آوازه آمدن سردار عساکر روم در آذربایجان شیوع داشت این واقعه از شناعت و بدنامی بوده و احتمال
عظیم داشت و رومیان و اکراد که در مکتب این فرستاده بودند موعظه نصیحت سرکشی اطاعت در نمی آورده بودند اول
حال مطلب ایشان آن بوده که سابه ترجیه یافته خود را از حبس و بند نجات دهند چون راه فرار مسدود یافته
با استظهار آمدن سردار روم در قلعه داری با جود دادند و ماه خود را و قلعه را محافظت کرده بهیچ وجه
التفات نمی نمودند تا آنکه آمدن سردار محقق گشته سرحد نزدیک حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بالهام ملهم غیبی خواجه
مقصود علی نامی از مردم کوه گیلویه را که سابقاً از نوکر بیدها‌ی پسر کار حسن خان افشار بوده و کمال ربط و آشنایی
با پسران و برادران حسن خان داشت و الیوم بخدمت اشرف سلطنت مشرف بود و شاهی سرافرازی داشت بر فتح
قلعه مامور کرده رسید و رقم استمالت باسم ایشان مشعر بر عفو زلالت و تقصیرات سابق و لاحق و نوید عواطف
شاهانه مرقوم قلم مرحمت شیم فرموده خواجه مذکور بپای قلعه رسیده آمدن خود را بواسطه اقوام
خلیفه در حیفه به ایشان اعلام داد و چون کلید دروازه در دست رومیان بود خواجه مقصود علی را بها ی ریسمان
بالا کشیدند و آن مژده امن و امان و نوید لطف و احسان را به ایشان رسانیده و تجربه زبانی مطمئن
خاطر ایشان را اعتماد کرده بیند برادر و پسران حسن خان چون صوفی نژاد و قدیم و با نجابت پرورده این دودمان
بودند مضمون آن منشور لازم السرور را بجان و دل پذیرفته و عن صمیم القلب مطیع و منقاد گشته سازها آغاز
نمودند و بیجا پس بعد از قیل و قال بسیار مهم بجدال و قتال انجامیده و چند نفر دیگر از اعدا را شاهی سپوری کرده
دو گروه شدند و از جانبین دست به استعمال آلت قتال برده مخاطرها یکدیگر زده و خود و کردند و رومیان و اکراد
که هفت هشت نفر بودند دل بر مرگ نهاده و جان سپاری می نمودند آخر الامر شاهی سیوسان زور آوردند
اقبال شاهی و رومیان اکراد و جانبین و غالب آمده همگی را بجزای سزا رسانیده و قلعه مفتوح و لوای فتح
ظاهر و درآمده آن قلعه سنگین یافت و پسران و برادر حسن خان بر رفاقت خواجه مقصود علی بدرگاه جهان
پناه آمده در سلک قورچیان عظام استظام یافته مامور شفقت و مرحمت گشته و خدمت خواجه مذکور مستحسن
افتاد و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی با رحسن عقیدت و حقوق خدمات قدیم جان سپاری و جهد بلیغ

که در پای قلعه دمدم کشته شده بود با کمال شدت قهر و آتش مزاجی این خطای عظیم را که از غفلت و بی پروایی
ملازمان و سوی فکر و تدبیر ایشان بظهور آمده بود بمروت شاهانه و اغماض پادشاهانه مقرون گردانیده و اولاد
سلسله که در سلسله برهان الدین ولد او را بجای والد بمنصب خلافت موسوم گردانیده و در سلک خلفای
قراجه داغ انتظام داده و حکومت قراجه داغ مقصود سلطان و توم او تفویض یافته حراست و کوتوالی قلعه
مبارکه قهقهه بدستور بآن سلسله عقیدت آیین تعلق گرفت اکنون قلم عنبرین بتحریر آمده و رفت مراد پاشا
وزیر اعظم می پردازد و من الله الاعانة و التوفیق **ذکر لشکر کشیدن مراد پاشا وزیر اعظم و سردار**
روم بآذربایجان و دارالسلطنه تبریز و بی نیل مقصود بازگشتن که لشکر کشیدن
کرد که مراد پاشای وزیر اعظم را سلطان احمد خان پادشاه روم سپه دار نموده بدفع فتنه جنود قزلباش
مامور گردانیده و صلاح و فساد این امر را منوط برای و ساخت و چون مراد پاشا مرد عاقل روزگار دیده
کار آزموده بود با طایفه جلیله در صحیفه اول این دفتر رقم ثبت یافته محاربه نموده از کار ایشان خبر داشت
از فور دانش و خیر اندیشی صلح را بهتر از جنگ دانسته گفتگوی صلح بمیان آورده و خواست که باعث امنیت
عالم و ترفیه عالمیان گشته میانه پادشاهان حوزه اسلام مبانی صلح را استحکام دهد که این یک نامی
از ان وزیر صلاح اندیش بر صفحه روزگار بیادگار ماند احمد خیر الدین چاووش را به نوعی که مذکور شد
همراه محمد بیگ بجهت استمزاج و استرضای اشرف خاطر فرستاده و خود در اسکودر حوالی استنبول
کار سازی سفر مشغول و منتظر وصول ایلچیان بود که خبر آمدن قزلباش بر سر ارض روم باو رسیده و عساکر
آن مرز و بوم را که فراهم داشت او مامور بود نه جمع آورده کوچ بر کوچ روانه ارض روم گردید و در راه چنانچه
در وقت تحریر یافت با ایلچیان ملاقات کرده و ایشان را مصحوب خود گردانیده متوجه اسفرایین گردید
و در راه چنانچه در حسینی که حضرت اعلی که از قراچه وغ مراغه سپاهی با جمعی از مخصوصان بجانب تبریز
توجه نموده بعد از سال چون زمستان نزدیک شده و دیگر آمدن لشکر روم احتمال نداشت معاودت بجانب
عراق واقع شده بود که آوازه آمدن سردار شیوع یافت و حسب الامر اعلی معاودت نموده بتبریز آمده
و امرا و عساکر مقصوده را بجانب مرند فرستاده دیگر در آنجا بوده آمدن سپه دار را با همراه همه پیوند
مقتضای وقت و صلاح دولت قاهره عمل شود و حضرت اعلی اعلی الله تعالی بکام بابی داقبال در
خطه تبریز اقامت داشته و مراد پاشا از عهده و در قارص که از قارص نامی از عجم رسولان معتبر را با مکتوب مخاصمت طراز
بخدمت اشرف فرستاده و بعد از ابلاغ مرحمات ملخصی اعلام نموده بود که غرض اصلی از این نهضت قرار
معاهده و خیر انجام مصالحه است و چون حضرت خواهند کار صلاح و فساد این امر را در اختیار صلح و جنگ

برای وصول امید این دولتخواه اکر داشت دو دولت خیر اندیش بدان مقصود راست که به وساطت خیراندیشان
طرفین وسعی این خیرخواه امر مصالحه فیمابین صورت وقوع یافت و ایلچی آن حضرت را با برات نزد خود
نگاه داشت که بعد از تمهید مقدمات صلح و قرارداد عهدی که فیمابین داده شود در حین مراجعت او همراه خود
بخدمت خواهد گماشت و سرانجامی برای تحفه و هدایا از رسانیدن مناسب در رسوم و عادات دوستانه بوده
چادروش مذکور بوسیله مقربان بساط اقدس عز عتبه بوسی و مجالست مجلس خلد آیین دریافته منشور التفات
شاهانه سرافراز گردیده جواب مکتوب برادری نوشته شد که چون آن دستور اعظم خیراندیشی کرده گفتگوی
مصالحه میان آورده ما نیز جانب ترتیب حال عباد الله رعایت داده حسب الالتماس آن جناب مایه صلح آمیز
دوستانه فرستادیم و سخن همانست که به محمد بیگ گفته ایم اگر از آن طرف مصالحه بدستوری که فیمابین آبا و اجداد
رضوان آشیان وقوع یافته بعنایات ایزدی ناگسسته باقی بوده متعهد گردد از این طرف بر بساط حضور و مت
نزاع را در نوردیده صلح جاویدیم و الا آنچه در مشیت الهی بوده باشد از مکمن غیب بمنصه ظهور خواهد رسید
و استدعایی که در باب تحفه فرستادن نموده بود چون هنوز امر مصالحه قراری نیافته در اثنای خصومت
و نزاع تحفه فرستادن لایق نمینمود حالا که آن دستور معظم چنین صلاح دیده و خواهش نموده که در اول حال
روضه مصلحت او عاجل محاذی یک شمامه عنبر اشهب بوزن یکهزار و ششصد مثقال که زرگران نادره کار هندی
در ظرف مشبک از جهت مس طلای احمر بفنون غریبه تعبیه نموده اند و در این اوقات حضرت پادشاه
والا جاه سلیم شاه از نادرهای ممالک هندوستان برسم تحفه فرستاده بوده خالی از غرابتی نیست زیرا که
مقداری از عنبر اشهب خام یکپارچه آتش ندیده کم اتفاق افتاده و در خزانه این ملوک و سلاطین کشور
کمتر یافت شده بجهت خالی نبودن مکتوب بخدمت پادشاه والا جاه روم فرستادیم که اگر از آن
جانب نیز رابطه محبت و اتحاد استحکام رود و ابواب الفت و آشنایی فیمابین مفتوح گشته مصادقت
و دوستی صورت پذیرد بعد الیوم ایلچیان و فرستادگان از جانبین بجهت ادای پیام لاحقه خالی نخواهند بود و چون
از تبریز روانه فرمودند و سردار چون از حوالی قارص کوچ کرده عنان از راه ایروان عطف نموده بطرف چالدران
آمد و چون بالکای خوی رسید از تسخیر آن قلعه گذشته بطرف سلماس که سمت راه تبریز است در حرکت
آمده از تقریر سفرا و دیگران چنان معلوم میشد که سردار از این آمدن و عنان از راه صواب تافتن
آن بود که بی آنکه با جنود قزلباش محاربه نماید بطایف الحیل و تدبیرات سپاه بهانه تا تبریز که منتهای مقصد
رسیده و از آنجا گفتگوی مصالحه و صلاح اندیشی را وسیله مراجعت ساخته باز گردد که نزد همگنان بیمن
مدبری منسوب گشته حصه و منقصت ... بالجمله چون آمدن سردار از راه سلماس

به تبریز محقق گشت و چنین سرعت پیش آمدن منافی مقدمات صلح بود امرای عظام و عساکر منصوره را
که در هر جا اقامت داشتند طلب فرمودند پس باحضار محمد خان زیاد اوغلی والی قراباغ و امیرگونه خان
و لشکر آذربایجان رسم فرمودند که قلعه را به معتمدان کاردیده سپرده بموکب همایون پیوسته متوجه استحکام
قلعه تبریز و انجام مهم ورای آن گشته غازیان ترکمان و تکلو را که در موکب ظفر قرین بودند خواجه
نور جهان عظام و خواجه عنبر آن برفاقت و همراهی پیر بوداق خان حاکم تبریز بقلعه درآمده بلوازم قلعه داری
چنانچه باید و جمعی از تفنگچیان قدر انداز رکاب اشرف نیز بدان خدمت مأمور شدند و آن جماعت عمارت
مقرری [illegible] سرکار [illegible] جان برکت حلقه درآمده [illegible] قلعه داری گشته و چون
شنب غازان تبریز که ساخته و پرداخته معمار همت پادشاه مرحوم سلطان غازان است و مدار سپهر و خانقاه
بزرگ گنبد مقبره پادشاه مرحوم که در رفعت و عظمت مشهور جهان و از عجایب ارتفاع ثانی گنبد سرما
ساخته شده جای مستحکم است بخاطر انور رسیده که مبادا اردوی روم از مقابل کرده به تبریز در آمده
در عمارت و ایوان و منار پس و نگهبان استحکام داده باز گردیده تسخیر آن بسهولت روی نموده بآنجا بروند
و شکست و آذوقه و ایراق کشیده قومی از تفنگچیان قدر انداز اعتمادی بآنجا فرستاده آن تعیین کردند و
بر سر شوارع فرستادند که رعایا با موضع قریب سمت راه را کوچانند که از آسیب آمد شد لشکر برکنار
بوده باشند و صلا آذوقه در آن محل نگذارند و هر کس استطاعت بردن غله خود نداشته باشد جهت
نقل انبار قلعه گذاشته قیمت دانستن از سرکار دیوان استانند و چون سردار روم پس منزلی تبریز رسید
سکنه و اهالی شهر جوز را نگوشته و کنار کشیده شهر را آذوقه پرداختند و موکب همایون علی نیز از حلقه
تبریز کوچ فرموده از عقبه کوه سرخاب گذشته در کنار رود خانه آجی محل اقامت اختیار کرده نزول اجلال نمودند
که تا اجتماع سپاه چند روزی در آنجا بوده بعد از آنکه کیفیت و کمیت وضعف و قدرت لشکر روم بوضوح
پیوسته تمکن خاطر سردار بظهور آمده آنچه مصلحت وقت و صلاح دولت قاهره بوده باشد عرایض
فعل آید در این اثنا ایلچی دیگر از جانب سردار رومی پاشای بیگلربیگی روم ایلی که روانه داشته بود رسیده
که سپاه بر سر راه علی و کتابت که با برادران دولت شاهی نوشته بود مشعر بر رسالت خالصه سعادت اگر عزم
اصلی از آمدن این دیار آن است که در قرب جوار اشرف از تمهید مقدمات صلح و کیفیت آن که بر چه نهج خواهد
بود گره شود و جنگ و جدال با جنود قزلباش در خاطر نیست و دلیل بر صدق دعوی از اسباب راه آنچه قلعه
از قلاع متعلقه قزلباش رسیده و متعرض جنگ نشده ایم و از سپاه روم ضرر و آسیبی با احدی نرسیده
و صلاح دیده بود که چون سعادت و اتابکی محمد بیگ متعهد گشته ایلچی دیگر نباز کی نغیض فرموده با تحف و

هرآینه لابد ارسال شود و با هم سفارش نموده بودند که چون ما در مقام جنگ و نزاع نیستیم از حضرت شاه گردون بارگاه التماس نماید که آن حضرت نیز گروه قزلباش را از جنگ و جدال و تعرض رومیان منع نماید بعد از اطلاع بر خلاصه پیغام برهان بیخ سابق در قلم آمد که سخن نکبت و محمد بیک را که از شاه دادم از معتبران طایفه قزلباش و محل اعتماد شاه باز است اگر حضرت خواهند کار مصالحه بنوعی که مکرر التماس و اعلام گشته رو بدهد ما نیز رضا بآن داده ایم و الا از جانبین آنچه خدا خواسته باشد چنان خواهد شد و سعادتی که در باب ضبط جنود قزلباش و منع ایشان از دستبرد و دست درازی بر رومیه نموده بود معروض رای گردید طایفه جلیله قزلباش را حد و یارای آن نیست که بی امر و اشاره همایون اعلی خود اقدام نموده بجای جنگ و جدال با گروهی از امرای و عساکر را بجهت صیانت احوال عجزه و رعایای هر طرف تعیین نموده ایم و لشکر پاشا که مقصد نهب و غارت و بیهوده بدست آوردن ذخیره بمواضع میبرد و بنابراین بضرورت جنگ واقع خواهد شد و هرگاه ایشان اراده جنگ نداشته باشند مردم خود را از تردد منع نموده نگذارند که از آن حدود بیرون روند و آنچه در باب فرستادن تحف و هدایا اشعار نموده اند انشاء الله تعالی چون صلح واقع شد خصومت و نزاع به محبت و دوستی مبدل باید آنچه لایق پادشاهان طرفین باشد بعمل خواهد آمد و چون بعضی مواضع میان کوه جانب دست چپ رومیه و بعضی محال دست راست که طرف حضرت شاه دوران حالی باشد هنوز از مکان خود حرکت نکرده بودند حسن خان استاجلو حاکم همدان با فوجی از عساکر و بعضی از چیچی و خراسانی با سرکردگی محمد قلی بیک امیراخور باشی چیچای بجانب دست چپ و علی قلی بیک سالمو و امام قلیخان و لله الله وردی خان را با فوج قاهره بجانب دست راست فرستاده و حسنعلی خان زنگنه را با لشکر کرمان در حوالی شهری تعیین نمودند که در کمینگاه بوده هر کس از رومیان به نهب و غارت بیرون آمده بمواقع قیام نمایند و سردار در روز پنجم و چهارم شهر شعبان المعظم یکبار شهرزیه و دره اطراف آب آهی نزول کرده و از طرف امرا و عساکر منصوره از جوز رسعد و قراباغ و سایر محال باردوی همایون جمع آمده در اندک روزی لشکری فراهم آمد که هامون و کوه از حمل آن بستوه آمده و هر روزه فوجی غازیان و رومیان که بطلب ذخیره گروه گروه بمواضع پراکنده میشدند محاربات روی داده سر و زنده و اخبار جاه برگاه معلی می آوردند و هر کس بیرون میرفت بدست قزلباش افتاده قتیل و گرفتار میگشت مراد پاشا که مرد عاقل روزگار دیده و عاقبت اندیش بود از جمعیت سپاه قزلباش و آسودگی اسپان و استحکام قلعه و فراوانی آذوقه خبر یافته نیروی جنگ داشت و ندید و چاره میتوانست پرداخت از راه تواضع و مراوده پیش آمده خواست که آن سپاه را بسلامت از چنگال شیران بیشه بیجا رهانیده بیرون کند

و دغدغه عظیم داشت که مبادا در هنگام ارتحال میان جنود اقبال عثمان اندیشه را از طرف عجم بعهده به مصالحه جنگ و جدال انعطاف دهند و دیگر باره آقا علی نام شخصی را از طبقه اروام ایلچی از جانب علی پاشا به رسالت نزد شاه و پیغام کرده که هیچ چیز از جانب خواندگار در این امور وکیل است عمدتا آنست که از جانب حضرت شاه والا جاه نیز در قسمت ارده و در صلح و بقیس سنو و به چند رخص و ماذون و تعین الوکیل باشند و محمد بیک نیز عرضه داشتی در این باب نوشته بود و حضرت اعلی شاهی ظل الهی فرمود که سخن مردان یکیست ما آن دستور معظم در اصلاح ذات البین رعایت ناموس هر دو طرف کرده نوعی که مکرر رقم گشته و نوشته ایم بعمل آورده و در آن چند روز که اردوی رومیان در کنار شهر بود از پاشا آورده چند نفر از پاشا و سپاهی یکباره از طبل و علم و یراق جنگ با طایفه آت اعلائی بطلب ذخیره میفرستاد

ذکر محاربات غازیان با رومیان و کشته شدن حسن پاشا و امرای دیگر

کرت اول جمعی بمواضع طرف حضرت شاه ودان حدود رفته چون یکبار از انبوه از اردو بیرون آمدند حسنعلی خان و امام قلیخان در جای از کمینگاه بیرون آمده بطرف مخالفان تاختند و سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساختند و روی تاب صدمه مبارزان سپاه منصور نیاورده روی به هزیمت نهادند و غازیان تا لشکر اردو آنجمعی تعاقب کرده جمعی کثیر طعمه شمشیر و برخی دستگیر شده اسب و اشتر بسیار و غنایم بیشمار بدست جنود منصور در آمد کرت دوم جیل پاشا سرکرده قوم تاتار را که در میانه رومیه بشجاعت و دلاوری مشهور و بمرافقت او بود و بعد گروهی از جنود دهقانی با اسپ و الاغ بسیار بمواضع میان کوه فرستادند و جیل پاشا و گروهی کرده سپاه در بادیه جای خطرناک در آمد ذخایر بسیار بدست آورده در همین مرحله حسن خان استاجلو و عسکریان پیش راه گرفته مقابل او در آمدند حسن خان با لشکر خود و دلیرانه از پیش برداشت محمد قلی بیک میراخور باشی و عسکریان خود را بطلب زدند آتش حرب از دو جنگ جیل پاشا از غرور شجاعت و دو نیز حلاوت نمیفهمید به آغاز نهاده چون پیمانه اجلش لبریز شده بود بدست یکی از غزوه غایب چماق اندازان از پای در آمده بقتل رسید رومیه شکست خورده روی به انهزام آوردند و ما کذا را تا آنجا که رومیان را تعاقب نموده جمعی کثیر بقتل در آوردند و سر جیل پاشا را با سرهای مقتولان و گرفتاران و اشتر و خرگه و یراق بسیار بنظر اشرف در آوردند چون خبر کشته شدن جیل پاشا و هزیمت لشکر روم باردوی سردار رسید سراسیمگی عظیم در میانه عسکر روم بهم آمده برای حیلی عقلا و اعیان کوچ کردن خود را اجابتی رسانیدن قرار یافت هنوز علی آقای ایلچی که در مرتبه سوم فرستاده بود به ایشان نرسیده بود که کلمه الله و احمد بر زبان آورده روز پنجم نزول ایشان بود که جیل ارتحال کوفته از حوالی شهر کوچ کرده

در کمال اضطرار روی بصوب مراجعت آورده‌اند و چون خبر کوچ ایشان باردوی ظفرنشان رسید جمیع امرا
عظام و علمای ذوی الاحترام باتفاق معروض اقدس رسانیدند که چون سردار روم به تبریز آمده
باعث خرابی مملکت و انواع خسارت و پریشانی سپاهی و رعیت گردیده حالا که جمعیت عظیم در اردوی ظفر
قرین واقعست بعزم انتقام تعاقب ایشان کرده هرجا مصلحت باشد صفوف قتال آراسته استیصال
آن طایفه را وجهه همت سازیم و امیدواریم که بلطف الهی و نیروی اقبال شاهی که مکرر دیده و آزموده‌ایم
بر اعادی ظفر یابیم چه درین وقت ایشان را بجهت اضطرار و زبونی اسپان طاقت مقاومت با کوکبه
اقبال شاهی نخواهد بود و هرگاه این گروه بتوفیق پروردگار نابود گردند تا دو سه روز دیگر رومیه را بی‌تمکینی
چنین دست نخواهد داد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بمروت و فتوت ذاتی که میراث اجداد عالیجاه است
جواب دولتخواهان بدین نهج داده‌اند که هرچند طایفه رومیه بمکر و حیل مشهورند چون مراد پاشا ابتدا
اساس کنگاش صلاح اندیشی بمیان آورده در الفت و آشنایی کوفته در جنگ و جدال بسبب ظاهر از
باطن ایشان نظر همت پوشیده رضا بمصالحه داده‌ایم حالا خلاف آنچه گفته و نوشته‌ایم لایق نمیدانیم
مع ذلک ماه مبارک رمضان که اشهر حرم است رسیده هرگاه این دو گروه عظیم بعزم قتال در هم
آویزند پیداست که چه خونها ریخته خواهد شد و نمی‌خواهیم که درین ماه مبارک که قتال ممنوع است آلوده
وبال سفک خونریزی گردیم اما ملاحظه آنکه مبادا در هنگام مراجعت آسیبی از ایشان بقلعه خوی برسد
حاکم خوی را رخصت داده با جمعی تفنگچیان بقلعه فرستادند و رایات نصرت آیات نیز چند مرحله تعاقب
فرمودند و لشکریان را از دستبرد و تعرض رومیه و اخذ غنیمت منع میفرمودند مع ذلک مردم مجهول
فوج فوج پیش رفته در سر هر کوچ خود را بعقب اردو رسانیده سرزده و اخبار بهم می‌آوردند فراوان
در حین بازگشتن سه چهار نفری از مردم مجهول که درین آمد و رفت بدست رومیه درآمده بودند خلعت داده
با کس خود و یکنفر ملازم محمد بیگ فرستاده و پیغام کرده بود که حضرت شاه والاجاه از هیچ ممر غبار
کدورتی بخاطر انور نرسانند که این جسارت بنا بر اطفای حرارت بعضی جهلای رومیه و سرمستان باده
نخوت و غرور در سبیل روزگار نخورده و از حوادث عالم بی‌خبر بنا حق اتفاق واقع شد انشاء الله تعالی من بعد
صلح و صلاح بروجه دلخواه و رضای خاطر اشرف صورت خواهد یافت و حضرت اعلی نیز قریب به چهل
نفر از رومیه که اکثر از طایفه ینگچری بودند و در حین مراجعت گرفتار غازیان شده بودند بازآمده قرار گرفته
که در اهد علیم برومیه استیلا یافته با وجود چندین مسامحه که از جانب اشرف بظهور پیوست خاطر شان
اطمینان نمی‌یافت و در سر هر کوچ آوازه رسیدن لشکر قزلباش میرسید و موجب شورش و اضطراب

عظیم میگشت مجملاً عسکر روم ازین سفر خایب و خاسر پریشان و بدحال بازگشته خلق بسیار و اسب و بار بیشمار
در معرض تلف آمده و چون از اباق گذشته بحوالی وان رسیده‌اند و رایات ظفر آیات از حوالی سلماس و
بجانب دارالسلطنه تبریز در حرکت آمده بجهت اشتغال احوال و رضاجویی عجزه و رعایا برو آورده در اکثر
شهر و مواضع جمع آمده و در مساکن و اوطان آرام گرفتند و جمعی از رعایا را که بعبور لشکر روم خسارت
و نقصان رسیده بود درین سال و سال دیگر از مال و جهات و عوارض دیوانی معاف فرموده و
چند روز جهت سامان عساکر نصرت شعار توقف فرموده امرای عظام سپه و طبقات حشم را از توری
و غلامان و غیر ذلک که دو سال بود که در یساق بودند فوج فوج و گروه گروه بنظر درآورده مطالب و مدعیات
که داشتند بانجاح مقرون گردانیده رخصت دادند که بمنازل و اوطان خود باز گردند شرح قلعه
ساختن در ربع و تخریب قلعه سابق و بقیه وقایع و حالات آن در سالی که رای جهان‌آرای
اشرف اعلی برین قرار گرفت که در بلده تبریز قلعه ترتیب دهند چون در میان انور قلعه سابق
و قلعه دوری مهارانی داشته و عثمان پاشا که در عهد بکاروان بود و وزیر سلطان مراد خان به تسخیر
تبریز آمده چنانچه در جلد اول این دفتر تحریر پیوست اطراف و جوانب شهر را احاطه کرده در محله قدیم
صاحب آباد انجا را قلعه کرده بود و در باب جنت و دو پیروان جا را مصلحت دیدند حضرت اعلی نیز بر وفق
[illegible] بوده در آنجا قلعه ترتیب داده مدام همیشه سبز … که آب رودخانه مهران رود که از محل مرتفع
جاری است و از حرم قلعه میگذرد و بر قلعه مشرف است و اگر در پیش رودخانه طبقه گشته قلعه بیرون
احتمال مضرت و ویرانی قلعه داده و اکثر اوقات برزبان گهرفشان میگذشت که چندان وثوق و اعتماد
برین قلعه نیست و در دامن کوه سرخاب ربع رشیدی را مناسب قلعه یافته بودند اما سبب آمدن
وصول لشکر روم فرصت بتخریب قلعه سابق و ترتیب قلعه جدید دلالت نمیشد در آن وقت که مراد پاشا
آمده جا … که گذشت عود فرمودن آن اراده از خاطر خطیر سرزد مهتر بیگ ایشیک آقاسی غلام شاه
جنت مکان را که مرد کار دیده و کاردان بود بسرکاری عمارت قلعه تعیین فرموده مقرر داشتند که اول
چار مصالح و … از عمارات مهندسان … غایبان کرده براق آن را …
ربع رشیدی کشیده و در وقت بهار که هوا روی باعتدال آورد شروع در عمارت قلعه نمایند و او
مطالعه … که استادان بنا و سنگتراش و عمله فعله عمارت از عراق و هر طرف به تبریز
آمده بنیاد عمارت را باتمام رسانند و موسی الیه حسب الفرمان قضا جریان به ترتیب قلعه در جایی
بلند اساس و آب انهار عالی پرداخته در اندک زمانی آنچنان حصن حصینی ساخته و پرداخته شد که در عهد

و رصانت با قلعه بلند ارکان سپهر ارکان برابری مینمود و حاکم و اهل تبریز بالطوع و الرغبه شرط معاودت
و همراهی بجلو آورده بودند و در میان قلعه حمام و عمارات دلکش ترتیب یافته حاکم تبریز با جماعت مذکوره
بعد از اتمام قلعه جدید قلعه عتیق انهدام پذیرفت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعد از فراغ از
سامان لشکر و نسق و تعمیر قلعه موکب جهانگشا بصوب عراق در حرکت آورده از راه اهر متوجه دار
الارشاد اردبیل شدند در خلال این احوال طهمورث خان گرجی والی گرجستان کاخت که بجهت احضار
آمدن سردار اعظم ملازمت سده سپهر مدار بسته روانه درگاه معلی شده بود وارد گشته بسعادت
بساط بوسی مفتخر گردیده و بعضی از نامداران گرجی نیز همراه منظم بود و حقیقت بعرض اقدس رسانیدند حضرت
اعلی متوجه احوال او و لوارصاب والی گرجستان کارتیل که در رکاب اشرف بوده شده و مطالب و مدعیات
هر دو را بانجاح مقرون گردانیده و مشمول نوازش و الطاف شده رخصت انصراف یافته هر یک بمقتضی
الزام بولایت خود رفتند و چند روزی در دار الارشاد مذکور مراسم دعا و زیارت مرقد شریف حضرت سلطان
الاولیا پرداخته از راه طارم و خلخال بدار السلطنه قزوین تشریف برده چند روز در دار الارشاد مذکور
آن بلده دلگشا بیاد عشرت و شادکامی بوده از آنجا لوای توجه بدار السلطنت اصفهان افراخته بعز
و اجلال در مقر سلطنت ابد پیوند نزول اجلال فرموده زمستان را در منازل خلد آیین دولتخانه مبارکه
نقش جهان بکامروائی گذرانیدند و کامیاب دولت بودند اما احوال سردار اکثر چون بدیار بکر رسیده
و جنود و بر و بحر را بهم آورده بود در آنجا رحل اقامت انداخته قشلاق اختیار کرده چاوش تیمور
همراه محمد بیک کرده او را روانه اسلامبول گردانید و عریضه بخدمت خواندگار نوشت که چون حضرت
شاه عالیجاه از خصومت و نزاع گذشته اظهار محبت و دوستی مینماید و غایت آرزو سرحدی که
در زمان مصالحه پادشاهان رضوان مقام معین شده و بجا در نکرده اول و است آشتی و اصلاح دوست
خاندان عظمی از [illegible] است که از این طرف نیز خصومت و عناد مبدل بدوستی و اتحاد و مبدل باید و مصالحه
بقاعده دستور سلاطین ماضیه رضوان مقام علیهم الرحمه استحکام پذیرد و محمد بیک در اسلامبول ملازمت
خواندگار حاصل گشته مکتوب مودت اسلوب شاهی را با نامه عنبر شمامه بطلای احمر که رسم بود برده
گذرانیده و خواندگار [illegible] پاشا نوشته بود که ما اختیار این امر را بسردار داده‌ایم هر از صواب دید او
میکند ناچار [illegible] مصلحت دولت [illegible] جواب مکتوب همایون نیز [illegible] و سردار کرم مراد پاشا [illegible] مصالحه
دیده و برضای سلطانی مقرر است و محمد بیک از اسلامبول بازگشته بدیاربکر نزد مراد پاشا آمده و پاشا مذکور
ملازم خود را با یکنفر ملازم محمد بیک جهت ایصال خبر بخدمت اشرف فرستاده و محمد بیک را بجهت سور

و سرحد نگاه داشت که بعد از اتمام شرایط پیمان روانه پایتخت و در وقتی که موکب ظفر قرین شاهی از سفر
خراسان آذربایجان بدار السلطنه اصفهان آمده در مقر سلطنت کامیاب دولت بودند فرستادهای مذکور
آمده مقدمات صلح را عرض کرده بودند امیدواری بعنایات و الطاف پادشاهی خواسته آنست که توفیق رفیق
و بخت مساعد گشته بعد از تحریر متوفیات کیفیت حکم جزم قلم را در مبدأ تحریر وقایع سال آینده بسلک
حوالی درآورده متوفیات از مشاهیر و اعیان که در این سال بمقتضای آیه کریمه اذا جاء اجلهم فلا یستأخرون ساعة
ولا یستقدمون شربت ناگوار موت چشیده و در مضاجع خاک غنوده اول وزیری شیخ نظر جاسم بیگ که
در شب جمعه ششم شهر ربیع الاول سنه تسع و عشرین و الف در پای قلعه اردم (؟) چنانچه در طی احوال قلعه مذکوره
گذارش یافته بعرصه [illegible] در گذشت و نعش او را به تبریز آورده از آنجا بمشهد مقدس معلی نقل نموده
کردند و پهلوی مرقد منور حضرت امام الجن و الانس تعبیر یافته [illegible] مدفون گشته
از اوصاف حمیده و اطوار پسندیده آن جناب در این اوراق بسمت تحریر یافته از مصاحب گزارانند
در انجام زبان قلم در کام کشیده و از آن خاموشی گزیده دیگری از متوفیات محمد پاشا جلالی است که او
نیز در پای قلعه مذکوره مریض و علیل گشته در اواخر شهر مزبور بوده دعوت حیات را بمقتضای اجل سپرده
احوال و نیز در طی حالات جلالیان مفصل مرقوم خامه بلاغت نشان گشته دیگری محمد سلطان حاکم [illegible]
وی ولد بابا الیاس است که از اجداد مقدم در ریش سفید ایل قراجات خراسان بوده که از قبایل جغتای است
و از زمان ظهور دولت این خاندان ایل مذکور بعضی [illegible] و از زمان نواب سکندر شان
و ایام دولت [illegible] در خراسان محمود بیک نام برادر محمد سلطان منصب امارت ایل داده لقب سلطان
یافت و او را [illegible] با برادران [illegible] از ایل مذکور بقتل رسید
محمد سلطان با جمعی بملازمت اشرف رسیده منظور نظر شفقت گردیده و در اواز این جانب [illegible] ایل
جات را از جمع و تکلیف دیوانی معاف گردانیده و در سلک سپاهیان عظام داده و محمد سلطان بیگی
که در سالهای پیش در نوع قلم صواب اندیش گشته بعضی اوقات حاکم اسفراین و سبزوار بوده در این هنگام
دوازده سال بود که من حیث الاستقلال حاکم مینا نوبه بود و در اواخر ایل این سال دعوت حق را اجابت نمود
زمان یافت و امارت ایل مذکور و الکای مینا نوبه به ایرام علی سلطان [illegible] شفقت شده دیگری از اعیان
متوفیات میرفیض الله صدر [illegible] است وی از سادات عظام موسوی مشهد مقدس معلی بود
معلی بود پدرش میر مقصود مرد درویش مشرب [illegible] و خوش صحبت بود و میرفیض الله صدر در [illegible] خراسان
عراق آمده بملازمت اشرف مشرف گشت بغایت حسن صورتی داشت و طنبور مینواخت [illegible]

مجلس بهشت آیین راه یافت مورد توجهات شاهانه گردید و حضرت اعلی شفقت احوال او کرده جابر شفقت
خاصی که بعموم اهل خراسان خصوصا سادات و اهالی مشهد مقدس داشتند بخدمت مجلس نویسی سرافراز
گردانیدند ایامی بدان خدمت قیام داشت تا آنکه امر وزارت غلامان که درین عهد منصب بزرگیست
و به میر عبدالقادر قوم او تعلق داشت و او در جنگ جلال خان بدست رومیه مقتول گشت باو تفویض یافت
علاوه مجلس نویسی گردید و روز بروز عزت و اعتبارش افزوده محل اعتماد شاهانه گشت و در اواسط این زمستان
قراچوق روزی که از منزل خود سوار شده بدولتخانه همایون میرفت در سر اسب حال براو متغیر گشته یارای
آمدن مهلت نیافت و بعضی را درگذشت و هم در آن ایام منصب او بمقرب الخاقانی امیر ابوالمعالی نطنزی که
از سادات عظام بزرگ زاده ولایت نطنز و از احفاد سید جلال الدین است که خادم حضرت سلطان الاولیا
والمتقین شیخ صفی الدین قدس سره بود آبا عن جد درین دولت حقوق خدمت قدیم دارند و خود از
عهد صبی الی یومنا هذا بملازمت اشرف و خدمت آستان اشرف طریقه ادب را قیام داشت و محل اعتماد شاهی
بود تفویض یافت آغاز سال فرخ فال تنگوزئیل بعضها مطابق سنه عشرین الف و بعضها
مطابق احدی و عشرین الف سال بیست و پنجم نوروز این سال فرخ فال فیروزی روز خجسته که در روز
جمعه ششم شهر محرم الحرام که آغاز عشرین و الف هجری و اول قرن دوم این هزاره هلالی بود واقع شده
شاهنشاه فلک چهارم که نیر اعظم و عطیه بخش عالم است از رحال خانه حوت بشرف کده حمل برآمده فیض بخش
عالم عنصری گردید کوس نوروزی آوازه عالم افروزی در کون و مکان انداخته نوروز سلطان کیهان
گری در آمدند چمن را طراوتی تازه پدید آمد و حضرت خاقان فلک قدر گیتی ستان و شهریار کامبخش
اعنی زمان روای ایران و شاهنشاه دوران ظل الله الملک الاعلی غلام با اخلاص حضرت شاه ولایت
سلام الله علیه ابوالمظفر شاه عباس بهادرخان بیت که از عدلش جهان معمور بادا * تا جهان هست
دولتش پایدار باد * در دار السلطنه اصفهان که مقر دولت آن حضرت قضا قدرت قدر توامان و محل توجه
و در سیاری معماری مصر جامع و خلاصه ملک ایران و از خلد برین نشانیست بفیروزی و اقبال نزول
اجلال داشتند و بسبب ایام عاشورا که شیعیان و موالیان اهل بیت در تعزیه سید الشهدا خامس آل عبا
لباس سوگواری پوشیده اند و ملال بر خاطرها مستولی بود بلوازم نوروز و جشن و سرور مبادرت نرفت
بزم نوروز قیام ننموده و زبان حال صغیر و کبیر در آن ایام ملالت از جام مضمون ابیات که از نتایج
الشعراء المتاخرین مولانا محتشم کاشی در مرثیه آن حضرت القا نموده مترنم بود مرثیه ای چرخ غافلی
که چه بیداد کرده * وز کین چها درین ستم آباد کرده * کام یزید داده از کشتن حسین * بنگر که را

نقش کدورت در کرده * بعد از فراغ خاطر از لوازم تعزیه و سوگواری که طراوت فصل بهار بود ایام فروردین
زینت آثار آن بلده جنت نشان را حسرت و نضارت بخشیده و عنبر بوی شکوفه در بهار روز دماغ
روزگار پیچیده و مسرت بخش دلها و خرمی افزای خاطر همگنان گردید بدستور معهود در باغ نقش جهان اقتضای
نشاط در ترتیب جشن عالی بعمل آمد و در پیوست و امرای عالیجاه و وزرا و مقربان درگاه و اهالی و اعیان
قلمرو همایون که در پایه سریر سلطنت مصیر حاضر بودند و مجمع تجار و طبقات اصناف برحسب اشاره رونق
هر یک در محلی مناسب طرح جشن عالی انداختند و جامهای زرنگار رنگها چاکی اطلس و دیباهای ختایی افراختند
مجالس بهشت نشان ترتیب دادند و چهار طاقها در برابر هر مجلسی بستون عزتیه آراسته چراغان کردند
بر روی خلایق ابواب بهجت و خرمی گشوده گشت و در مجالس ساقیان سیمین بر جرعه های رواق نشاط
افزای مجلسیان گشته چند روز داد خرمی دادند و در خلال این حال کس از جانب محراب خان قاجار حاکم مرو رسیده
خبر آمدن ولی محمد خان پادشاه اوزبک فرمان فرمای ممالک ماوراءالنهر و ترکستان است رسانید
از حوادث روزگار ... پژمردگی بهم رسید و نقش ماه یافته بتاریخ هشتم محرم الحرام سنه مذکور از آب
جیحون عبور نموده ملاقات همایون اعلی را دخل حفظ فرموده و رقعه محبت آمیز که آن پادشاه عالیجاه بحضرت
اشرف نوشته بود بنظر همایون در آمد و ورود این خبر بهجت اثر موجب مسرت و شادمانی خاطر انور گشته
جواب رقعه از روی اشفاق و اظهار اشتیاق مشتمل بر التفات و دلجویی قلمی فرمودند و حکم جهان مطاع
باسم امرا و عمال سرحد صادر شد که بروجه لایق سرانجام نموده بلوازم خدمات تقدیم رسانند که مرضی و مستحسن باشد
و سوار و در کل موارد رضاجویی خاطر شریفش باشند و علی قلیخان ایشیک آقاسی باشی شاملو را که از
اعاظم امرا و معتمدان درگاه است باستقبال آن پادشاه عالیجاه تعیین فرمودند که تا بلده سمنان استقبال
نموده تا دارالسلطنه اصفهان منزل بمنزل خدمات شایسته بتقدیم رسانیده لوازم میزبانی بظهور آورد
و اتمام صحبت باغ و جشن نوروزی را برسیدن او موقوف داشته حکم شد که قاضی بابا و مقبره باغات
حوالی نقش جهان را آیین بندند شرح آمدن ولی محمد خان و سبب فتور احوال او که بچه کیفیت بود مفصل
در محل خود مرقوم کلک بیان خواهد گردید و داستانی علاحده نوشته خواهد یافت ان شاء الله تعالی
وقایع دیگر آمدن ایلچی روم و شاه روم است که در خلال این احوال از جانب مراد پاشای سردار که در دیار
بکر قشلاق نموده بود آمده بعز بساط بوسی سرافراز شدند و عرایض و کتابات در باب صلح بزرگی
در سال گذشته بجز بر پیوست آورده و جواب مکاتیب ایشان بر وفق مدعا نوشته فرستادند اما هنوز
فرستادها در راه رجعت ننموده بودند که از قضای آسمانی مراد پاشا را اجل طبیعی دریافته رخت امل بسرای

آخرت کشیده و بجهت استمرار امر مصالحه در عقدهٔ تعویق ماند در این وقت خاطر اشرف اقدس
صحیفهٔ نقش طراز تصورات چینی است متوجه تعمیر قلعه شده و اسپنگاه قم گردیده و مقرب الحضرت
قلی بیگ میرآخورباشی جهت این خدمت مامور فرموده و موی الیه حسب الفرموده بانجام آن اقدام
نمود

ذکر بنای جامع کبیر دار السلطنهٔ صفاهان بتوفیق باری پروردگار

این سال فرخنده فال آغاز بهجت انجام شهریار ظفر قرین بحضرت فرجام رامیت خیراندیش باسطرلاب
فکرت بدان معطوف و مقصور گردید که در حوالی نقش جهان اصفاهان به بنای مسجد عالی بنیاد که در بلاد ایران
بل معمورهٔ جهان مثل آن نشان نشان داده پرداز شده و چون دار السلطنهٔ اصفهان را از عمارات عالیه و منازل
مرغوب دلکش و باغات عنبر شمیم روح افزا و انهار سیار بهشت نمونهٔ خلد برین کرده رسیده و اندا اگرچه مسجد
عالی و مدرسه در جانب شرقی و شمالی میدان نقش جهان ترتیب داده و اندا اما آنها در برابر همت بلند آن حضرت
پست مینمود و مکنون خاطر منیر انور بود که همچنانچه آن بلده جهت مثال از عمارات عالیه و باغات فیض سرشت
و اسواق رشک بلاد و معمورهٔ ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد است مسجد عالی
و مدارس و بقاع الخیر آن حضرت نیز از دیگر مساجد و بقاع ایران در زینت و صفا از بیت المعمور و مسجد الاقصی
نشان دهد و بعد از ملاحظهٔ اطراف میدان نقش جهان جانب جنوبی میدان را که خانهٔ بزرگ در آنجا
یافته بود جهت بنا ارزش نموده عمارت خان مذکور را کنده و در ساعت سعد که اهل تنجیم از زایچهٔ طالع مسعود
همایون استخراج نموده معماران حاذق و مهندسان مدقق کرده اعمال هندسی و دقایق ابراج سر...
چون مرکز پرکار دوم از نقره و یکتائی میزه و منظر مسجد و مقصوره انداخته استادان نادره کار رسیار گی
و اقبال شروع در کار کردند از غرایب حالات و نوادر اتفاقات پیدا شدن معدن سنگ مرمر در
حوالی صفهان که در هیچ زمان کسی از آن نشان نیافته بود و جاها سنگهای مذکور در آن مکان ودیعت نهاده
دست قدرت ازلیست که تا غایت بجهت زیب و زینت این مسجد شریف نظر خلق پنهان بوده و از زمان
سعادت بلند و فیت ارجمند این حضرت فیروزمند در این عهد ظهور یافت و از تضیعی استدلال توان کرد
که ظهور این معدن آیتی است روشن و علامتی واضح بر صدق نیت و حسن اعتقاد و بانی و قدر و منزلت این
بنا در درگاه معمار جهان آرا که چنین سنگهای یکپاره چه طول عریض منقوش بوانه که در معمورهٔ جهان مثل
آن نشان نتوان یافت این ثانی بیت المعمور گردیده **تاریخ** تاریخ این خجسته بنا خواستم ز دل
از شوق گفت کعبهٔ ثانی بنا شده امید این بنای عالی جهان بر وفق دلخواه آن شهریار جم طلعت
انجام یافته سکنهٔ این خطهٔ طیبه سالهای بسیار در ظل ظلیل دولت ابد قرین آن حضرت کامکار آسوده حال

و فارغ بال در آن مسجد که بیت مثال طاعات و عبادات حضرت خالق الارض و السما پرداخته و مثوبات
آن عاجلاً و آجلاً بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گشته موجب ازدیاد عمر و ثبات دولت روز افزون
گردد و به یمن اکرام و حسنات خیر موفق گردند بحرمت نبی الوصی و آل بیت الطاهرین آمین یا رب العالمین
چون مکرر در صدد این دفتر و انشای گذارش احیان استقرار شده که بعضی وقایع روی داده و ذکریکه در خلل وقایع
ایران جنبت بجا مناسب مقام در این اوراق در طی احوال شریف شهریار آفاق رقم نگارش می یابد اکنون
مناسب چنان دید که شمه از احوال ولی محمد خان و سبب عزیمت او بدرگاه فلک مناص نگارش کلک
بیان گرداند که منتشی مادی سخن را موجب سرایش گردد **گفتار در اختلال احوال ولی محمد خان با دشمنان**
او و نکبت و انحراف دولت و عزیمت او بدرگاه فلک رفعت شهریار ایران مجلد آرایان انجمن
و هنرپیشگان مجلس سخندانی عشرتگاه سخن را بدینگونه آرایش داده اند و دار الملک معنی را بدین
نمط آذین بسته که چون ولی محمد خان ابن جانی بیک سلطان خواهرزادهٔ عبدالله خان بعد از فوت باقی
باقی خان باتفاق امرا راهی بر سریر سلطنت ماوراء النهر و ترکستان جلوس نموده امرا و سرداران اوزبکیه
در دایرهٔ متابعت نهاده در امر سلطنت و فرمانروائی تمکن و استقلال یافت و او چنانچه راقم این اوراق
پریشان از زدود دین آن ولایت استماع نموده با برادرزادگان و دفته با درگال استغاق و ... سلوک نمود
ایالت ولایت سمرقند را به برادرزادهٔ خود امام قلی سلطان ولد دین محمد خان و ولایت بلخ و اندخود
شبرغان و محال اینطرف آب آمویه را به برادرزادهٔ دیگر خود نذر محمد سلطان برادر او داده جهت هریک
اتالیقی تعیین کرده ایشان مدتی در اطاعت و فرمان برداری عم عالیقدر ثابت قدم بوده سر از خط
طاعت کشیدی تا ... رفته رفته امام قلی سلطان که پسر بزرگتر و در سمرقند بود از فساد و عزود رجل
سرمست گشته بجز نگ طمع جاه و دوست هوا پرست و اغوای جمعی جاهلان فتنه انگیز بدمست گرد زاده امام
آمده بود حضرت اتالیق خود را بقتل آورده و آثار مخالفت ظهور آورد و ولی محمد خان از جسارت و خود رایی برادرزاده
آزرده شده و اعمال ناهموار او موجب انحراف مزاج پادشاه گردیده بجهت تادیب و گوشمال برادرزاده
و شرمی مفسدان عنان عزیمت بصوب سمرقند معطوف داشت امام قلی سلطان تاب توقف نیاورده
از بخارا روانهٔ جانب بلخ شده و از آب آمویه عبور کرده به نذر محمد سلطان برادر کوچکتر خود پیوست او نیز
برادر بزرگتر گرده اتالیق خود را که ناصح برادران بود بقتل آورده هر دو برادر متعاونت یکدیگر خیال استقلال
کرده با عم بزرگوار دگرگون ساختند و تخت گیر بجنبت عم فرستاده جهت رفع حجت عذر بل او سپاه خواستند
و امام قلی سلطان معروض داشت که چون در سمرقند باغوای جاهلان و سعایت مفسدان بعضی امور

ظهور رسیده و از جانب پادشاه استشمام رایحهٔ بی اتفاقی شده بنابر آن ترک سمرقند کرده به بلخ آمد
و بر آن حضرت ظاهر است که حاصل ولایت بلخ و مضافات که به برادر مخلص عنایت شده بود اکنون به اخراجات
لشکریان و اخراجات هر دو برادر وفا نمی‌کند و التماس نموده بود که آن ولایت را مخصوص او کرده حصهٔ
ولایت حصار شادمان و قندز و بقلان و توابع که به بلخ اقرب است به برادر کوچک تفویض نمایند ولی
محمد خان چون از اطوار برادرزادگان استشمام رایحهٔ خلاف وفا کرده بود نخواست که او را زیاده مکنت و
ثروتی باشد این التماس از حیز قبول عاری ماند و آن ولایت را به کور طاهر نامی از امرای اوزبکیه که نسبت به ولی
محمد خان مزید اخلاص اختصاص داشت تفویض نمود و از این جهت فی ما بین فی الجمله غباری ارتفاع
یافت و او نیز به برادرزادگان بی اعتمادی کرده و یکدو سال میانهٔ ایشان بعضی اوقات رنجش و کدورت
و گاهی دوستی و الفت ظاهری بوده در برابری انداز نهاد و اعمال ناشایست که از ایشان مشاهده می‌گشت
ولی محمد خان با بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در مقام اخلاص و هواخواهی در آمده ابواب آشنائی
مفتوح ساخت و از جانب یوزباشی ترکمان با ملچکری نزد او رفته با اعزاز و احترام باز گردید و از آنجا
محمد میرزا خراجی چنانچه مذکور گشت با مکتوب صداقت اسلوب برسم رسالت به پایهٔ سریر خلافت مصیر آمد
امام قلی سلطان با عزاز و تکریم مشغول به کنایه و تصریح در این باب گفتگو در آمده از سخنان وسوسه
آمیز ارباب نفاق و اهل شقاق را از مخلصان صادق متمیز کرده اند رفته رفته جمعی کثیر پادشاه و مبیطنه
شده هر کس رایحهٔ بی اتفاقی استشمام می‌نمود در خفیه پنهان نزد امام قلیخان فرستاده او را مایل مخالفت
عم و آمدن ماوراء النهر ترغیب می‌کردند تا آنکه چند نفر از امرای نفاق سرشت با یکدیگر اتفاق نموده
داشتنی به امام قلی سلطان نوشته بودند که از آب عبور نموده متوجه بخارا گردد که ما گرد سلکاری بر
جان بسته او را بر مسند سلطنت و خاقانی حسب الارث که او تعلق دارد متمکن می‌سازیم کلی از ارباب
این مقدمه را به پادشاه عرض نموده پس به سر راه فرستاده با عریضه که هر یک مهر خود بر پشت آن زده
بودند بدست آورده چند نفر بطرف سمرقند رفته بودند نیز با حضار خان پادشاه فرستاد که بعد از آمدن
معروض پرخو در آورده پرسش آن قضیه نماید ولی محمد خان چنانکه با گروه از بیم شهرت خاصه از بیباکانه
طلب نموده اظهار آن مقدمه کرد ایشان انکار بلیغ نمودند عریضه ظاهر ساخته هر یک ملاحظه مهر خود کرده
آن جماعت را معلوم گشته که در باب عرض نقلیه مهر ما کرده‌اند ولی محمد خان آن معذرت را مسموع نداشته
همگی ایشان را گرفته به یاسا رسانیدند و به گرفتن خانان نیز معتمدان را ارسال داشت این خبر به آن جماعت
رسیده هر کس داخل آن مشورت بودند از باد و خویشان آن جماعت با ایشان از بیم جان فرار نموده نزد امام قلیجان

سلطان رفته و او را به لعب خانی که میانهٔ اوزبکیه نشانهٔ پادشاهی است مخاطب ساختند و نام
کمخوری آغاز نهاده‌اند و او از غلوی خوش آمده گویان خود را خان عالیشان و پادشاه نامیده فرمان بنصور
نموده اعلان گردن مخالفت گرفته بود و از روی کار برداشت تا آنکه جمعی کثیر از امرا و اعیان نفاق
انداختند و اوزبکیه نزد او جمع آمده‌اند و در این سال با هفت هزار کس از بلخ عزیمت ماوراء النهر نموده از آب
عبور نموده تا سرحد قرشی آمد ولی محمد خان نیز از عزیمت او خبر یافته با امرا و اعیان اوزبکیه که قریب
سی هزار کس بودند از بخارا بیرون آمده بمقابلهٔ برادرزاده و ارباب طغیان رفت اما با امرا و اعیان
بلخ بغزبان خود به غایت بدمظنه و بی اعتماد شده بود و چون امام قلی تاب معاودت عم بزرگوار و عداوت
در محل مناسب پشت به آب آموی داده بنجم خندق پرداخت و معتمدان نزد عم فرستاده و نگاشتهای
آمیز و کلمه کذب رعب میان آورده و امرای نفاق پیشه و معتمدان حیل اندیشه ابواب مکر و حیل گشوده و
آنحضرت استماع شد که ولی محمد خان بالطبع نمی‌خواست که بنای جنگ بنجا بود و اراده خاطرش آن
بود که اگر امام قلیخان از کرده نادم بوده معذرت از کرده در مجمع اندیشه پراکنده سازد و در مقام اعتذار
بوده در همان حکومت بلخ قانع گشته مطیع و منقاد عم گردد و او نیز عذر پذیر گشته حکومت بلخ باو واگذارد
وا رود از قضای فلکی و حوادث آسمانی شبی در کنار اردوی ولی محمد خان دو سه راس خوک از میان نی
بیرون آمده بحوالی اردو و در میان خیمه‌ها درین آمد مردم او واقف گشته و زیاده گمان از خیمه‌ها بیرون دویده
بجنگ خوک مشغول گشته‌اند غلغله و غوغای عظیم در میان مردم افتاد و ولی محمد خان در خرگاه
خواص خوابیده بود و از آواز شورش غلغله عوام بیدار شده و استخبار احوال نمایند بعضی همراهان از آن
بجزدهان منصور شنیدن لشکر امام قلیخان کرده بعرض میرسانند چون خلاف از وساوس شیطان
با جانبان راحت بالطبع راغب اند در تلفیظ این گفتگو دارد و شایع می‌گردد و عموم سپاه هجوم آورده بجا
و سوار و سلیح و یراق برخود درست ساخته متوجه گردند پس پادشاهی میکردند ولی محمد خان چون با امرا و
اعیان بدمظنه و بی اعتماد بوده و اندیشه آن داشت که مبادا ارباب غدر و نفاق او را در میان گرفته
احاطه نمایند فی الفور با چند نفری از معتمدان که با او بودند سوار شده از حیطه اردو برزیده خود را
کناری کشید و در بلندی ایستاده منتظر که احمن حوادث بوده تا به بیند که حال چگونه است امرا و
لشکریان که بر در سراپرده و قبول پادشاهی جمع شده‌اند اصلا اثری از پادشاه نمی‌یابند بعضی را
تصور آن شده که پادشاه فرار نموده و برخی را مظنه آن بوده که ارباب غدر به دوستی امام قلیخان او را
از میان برداشته‌اند مجملا معارف سپاه بمجرد اینگونه تصورات جوق جوق روی امید به درگاه امام

قلیخان آورده او را تهنیت پادشاهی میگویند ولی محمد خان تا طلیعه صبح در آن بلندی ایستاده و چون صبح
ظاهر میشود که طوایف اوزبکیه طوغ و صرفه را تا روی بعنوان امام قلیخان نهاده و رفته اند حقیقت حال بر
بر هیچ یک بوده معلوم نگشته که آیا این قضیه از قضایای ملکی اتفاق روی داده و در میانه جمعی از خواص و اعیان
مقید یافته بوده و رغم ولی محمد خان این بوده که اکثر عظمای اوزبکیه با او غدر کرده امام قلی خان را نوید
سلطنت داده و راغب آمدن ساخته اند و او باستظهار آن جماعت جرات آمدن کرده و آن مقدمات
ساخته و پرداخته آنجماعت بوده و اگر غفلت ورزیده و بیرون نرفت حرام نمکان او را ضایع میکردند علی
ای التقدیر ولی محمد خان در کمال یاس و حرمان با معدودی روی بجانب بخارا که دار الملک و نشیمن است
آمدن پادشاه را عیان پریشانی حالی و اضطرار معلوم نموده ارک را قایم کرده و از ملازمت و گذارش
تقاعد ورزیده پیغام داد که عنقریب امام قلیخان در این چند روز با جلیه تمام بجا را خواهد آمد پادشاه را
نوبت مقابله است و مقصود گشتن لایق اولی الامینت که از شهر بیرون رفته اند بنابراین اصل در کار
نموده میبینند ولی محمد خان از شنیدن بازیهای چرخ شعبده کج رفتار و بیوفایی مردم روزگار متعجب
گشته بعضی از مخدرات و اهل حرم را که در ارک بوده اند طلب نموده که تول طلب کرده را ز ساده و بعد از
سه روز با رستم محمد خان پسر خود و بعضی متعلقان و چهار صد پانصد نفری از مقربان و ملازمان مصمم
عزیمت سمرقند شد تیز اندیشی کرده و فتح غربت ابجا کرده و توجه جانب ایران و التجا او نمودن از حضرت
شاه والا قدر علیه مکان در خاطر تصمیم داده و از معبر چهار جو گذشته قلعه چهار جو آمد و رستم سلطان
پسرش را با جمعی از متعلقان از چابان سر چشمه بدار السلطنت هرات فرستاد که خود نیز مصاحبت باهمه
نموده کس بجانب مرو نزد مهراب خان حاکم آنجا نیز فرستاده مجاری احوال خود را اعلام کرد مهراب خان
توجه او را از راه مرو انسب و الیق دانسته تکلیف آمدن مرو کرد ولی محمد خان نیز راغب آمدن گشته
گشته متعلقان را در قلعه چهار جو گذاشت و قلعه را بیکی از اهل اعتماد سپرده با سایر عظمای و ملازمان خاص
که اعظم ایشان خواجم سروی اتالیق بود و تنک و ده پانصد نفر میشدند بمرو آمد و مهراب خان لوازم
استقبال نموده او را با عزاز و احترام لایق بشهر آورده و همانساعت کس چاپار بسر پای اعلی فرستاده و
حقیقت تشریف آوردن پادشاه اوزبک را عرض کرده و خود نیز چنانچه سپس ذکر یافت مکتوب شوق
آمیز بخدمت اشرف نوشت بالجمله چند روزی در مرو استراحت نموده مهراب خان کما ینبغی و یلیق
خدمات و میزبانی پرداخت و ضیافتهای پادشاهانه کرده پیشکشهای لایق گذرانیده و از آنجا روانه
مشهد مقدس معلی گشته در چهار باغ مشهد نزول کرده میرزا عرب برادر شاه نظر خان ترکلی که از جانب

برادر روغره و جانشین بوده و امرای عظام آن حوالی مراسم خدمتگاری بتقدیم نموده پیشکشهای لایقه
کشیدند و ترپ هیئت روز در مشهد مقدس توقف نموده از رنج راه و محنت گاه و بیگاه آسوده گشت و از آنجا
آهنگ عراق کرده امرای عظام بر سر راه بودند منزل بمنزل خدمات بتقدیم رسانیده بدستور پیشکش
میکشیدند و ضیافت میکردند و چون به حدود بسطام رسید زینل بیگ خان حاکم استرآباد و منوچهر که از جانب
اشرف مامور بود از استرآباد به بسطام آمد و تا چشمه النالک که هشت فرسخ است استقبال کرده و تحف و هدایا
گذرانید و خدمات شایسته بتقدیم رسانید و تا سمنان و خوار که ملک عراقست وکلای زینل بیگ خان مشغول
خدمت بودند در خوار علیقلی خان بیگ آقاسی باشی شاملو که از صفاهان حسب الفرمان قضا جریان باستقبال
رفته بود رسیده بعد از گذارش و آداب دریافت ملازمت اول از جانب اشرف اعلی پرسش نموده و سخنان
محبت طراز و نوازش آمیز القا نموده در آن روز رخصت میهمانی طلبیده روز دیگر بلوازم ضیافت پرداخت و تکلفات
مرغوبه نموده تحف و هدایا گذرانیده و به مقربان و مخصوصان بل سایر ملازمان تو صفحات آدمیانه
تعلیم آورده و از آنجا منزل بمنزل خدمات شایسته بتقدیم رسانیده و بخطه دلپذیر کاشان آوردها بابی
کاشان میدان را چراغان کرده زیاده از معمول خدمات نمودند و آن حضرت دو سه روزی در کاشان
استراحت نموده روانه دار السلطنت اصفهان شد مقدمات مذکوره را انقره و دیگر تصوب به تحریر
اگر اختلافی در سبب اختلال احوالش بوده باشد حمل بر مخالف اقوال نموده کمینه را به کذب و خلاف
متهم نسازند والعهدة علی الرواة **ذکر آمدن ولی محمد خان به درگاه سدره نشان و ملاقات ایشان
با پادشاه عالیجاه و بقیه آن زمان ابراب** دهستان سرایان انجمن قصه پردازی و پیرایه بندان بزم سخن سازی
هنگامه ایوان علیه پایه سخن را بدین نمط آذین بسته اند که چون وصول ولی محمد خان بکاشان فرح بخش
اهل صفاهان گردید سواری هشت هزار پیدی انداز از تبعه و ملوکات سرانجام داده حاضر ساختند که روز
استقبال از شهر تا موضع دولت آباد که سه فرسخ است دو رویه صف کشیده ایستاده باشند و قامت
بازار نقش جهان و قیصریه و حمامات و قهوه خانه ها را آذین بندی کرده شهر و بازار چون عروس پیسان حله
نشاط آرایش یافت و در روزی که ولی محمد خان داخل شهر میشد حضرت شاه جاه و زینده اورنگ سعادت
و اقبال بعزم استقبال سوار شده با امرا و ارکان دولت مثل الله وردی خان و الله قلی بیگ قورچی
باشی و نذر علی خان و سایر امرا و اعیان که در پایه سریر خلافت مصیر حاضر بودند از حسن خلق و بهجت
و مهمانی نوازی رسوم و آداب پادشاهانه را منظور داشته از غایت بی تکلفی تا موضع دولت آباد که سه فرسخ
تشریف بردند و از آنجا چند گام پیشتر نهاده باد رسیدند و از عواطف ذاتی و اخلاق حمیده بی تکلفانه همچنان

سوار او را در یافته به مصافحه و معانقه پرداختند و به زبانی انواع اشفاق و مهربانی و پرسشهای از ستانه
و ترا صحبت دوستانه بظهور آورده و امرای عظام و قربا پیش بیز راه و رسم مردمی و آداب بنوعی مسلوک
داشتند اتفاقا کمال دولت آبادی از خدمت اشرف استدعا نمودند که آن مهمان گرامی را لطف در کلبه درویشانه
او فرود آورند حسب الالتماس آنحضرت بکلبه با اتفاق منزل او رفتند و او از خانه خود تا بیرون آن موضع اقمشه
و اجناس پا انداز گسترده چنانچه باید و شاید بلوازم ضیافت پرداخت و آنچه لایق ذات مستطاب
گردد از آنجا بسعادت و اجلال سوار شده متوجه شهر شده از موضع دولت آباد تا قصر جهان از سرکار
خاصه شریفه اجناس و اقمشه نفیسه برسم پا انداز گسترده شده بود از دو طرف تفنگچیان بسبیل سلسله
ایستاده و هجوم و ازدحام خلایق از برای تماشا چنان که در عرصه جمال کنجایش نداشت طرفین تکیه بر
عمود رسانده و سپاه نکمان بود بنابرآن حضرت اعلی با ولی محمد خان تکلم آغاز نمودند آهسته آهسته طی مسافت
مینمودند و چند جا توقف فرموده جهت انبساط خاطر آن جرعهای نشاط نوشیده صحبت سرایی سلطنت
و انواع مهربانیها بظهور می آوردند چون هنگام شهر رسیدند حسب الامر اشرف لطف دروازه تا
کوچه و بازار گفتار زوایا کرده القصه با عزاز و کامرانی داخل شهر شده در منازل مرغوب
جهت سکنی آن حضرت تعیین شده بود نزول نمود و علیجاه بدستور مهمانی دار بود و هر روزه ما یحتاج
و ضروریات سرکارش از سرکار خاصه شریفه بر وجه لایق سرانجام می یافت شعرای بلاغت شعار سعادت
آثار تواریخ مرغوب در سلک نظم کشیدند از آن جمله خواجه شعیب جوشقانی که از اکابر و اعیان
و در این هنگام در سلک وزرا و مستقلان مهام دیوانی منسلک و بسیار شیرین کلام و صاحب طبیعت عالی
این تاریخ گفت بیت چون ز گردشهای چرخ منقلب * گشت پیدا در بخارا انقلاب * شاه ترکستان
ولی خان آنکه هست * زیب بخش مسند افراسیاب * رهنمون شد دولت او را تا نهاد * روی در درگاه
شه مالک رقاب * شاه عباس قدر قدرت که هست * کامران و کامبخش و کامیاب * این قران سعد را
تاریخ جو * گفتم از اندیشه سی حساب * ساخت روشن شمع مجلس را بگفت * ماه شد همخانه با آفتاب
این هزار و نوزده است موافق تاریخ توجه او بایران که بعد ملاقات خاص گردیده اعداد
هزار و هشت شده و آن نیز بتعبیه خاص زیرا که مراد از روشن کردن شمع مجلس عمل تشبیه
تحصیل الف است تاریخ دیگر از نتایج طبع مولانا محمد صالح برادر ملا و مستوفی بود موافق
هزار و هفت آن نیز ثبت افتاد بیت عباس شاه آن سپهر احسان * کز پرتو او هست زیب ایران
آمد بر اوش از روی خلاص * بردست گرفته تحفه جان * خاقان زمان ولی محمد * او رکن نشین ملک

توران * چشم زمره چو سال تاریخ گفت آمده پادشاه توران * روز دیگر حضرت اعلی بوثاق
او تشریف قدوم ارزانی داشته بآیین بزرگی و مهمان نوازی پرسشهای دوستانه نموده و نویدهای مشفقانه
بظهور آورده دلداریها نمودند و از اطوار او صفای خاطر گرد کدورت و ملالی که از گردش چرخ کج رفتار در دامن
مفهوم مشکبیت حضرت اعلی بسلسکی و کرم و استمالت رفع آن کرده و در عهد با بهانه و نویدهای فرزندانه
و چون یکید و روز رنج راه و مشقت سفر فی الجمله آسودگی یافت در خلوتخانه خاص بزم ضیافت با آیین
بزرگانه ترتیب یافته مجلس پادشاهانه آراسته شد و جناب خانی با چند نفر از خواص ملازمان و مقربان بآن
محفل جنت نشان در آمده بنواب همایون اعلی بنفس نفیس در انجمن بهجت افزای بی تکلف مجلس آرا
توجه مینمودند و برکه گلهای لاله عذار در آن عشرت سرای شادمانی اقداح راح ریحانی و جرعهای
دوستکامی بگردش آورده و مطربان خوش آهنگ و مغنیان نغز چنگ بنوای دلکش نی و چنگ زنگ زدای
خاطر گشته حوروشان عراقی و خوارسانی برقاصی در آمده خرامش و جلوه گری آغاز نهادند بیت در بیان
فرخنده بزم و محفل خاص * همی بود نشاط زهره رقاص * بهر گوشه عزه ای دلستانی بهر طرف
روان آرام جانی * بهشت آسا از آن رشک نگارستان * بمجلس ایستاده حور و غلمان ولی
محمد خان را مشاهده آن بزم خلد آیین که مشحون بچندین حور و غلمان بود حیرت افزوده آثار بهجت و
خرمی بظهور می آورد و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بسخنان دلکش و مهربانیها که در حین دقت نشیند و به
عالیهاست تسلی بخش خاطر غم آلود او بودند و امرا و مقربان او را به عهد و حسن وفا و اداء
و رعایت حق ودادی و عهدهای جمیل مسید ادهند و تا صحبت پادشاهانه انعقاد
یافته دقیقه از دقایق مردمی و مهمان نوازی فروگذاشت نکردند و تفصیل آنچه بر سبیل نزول اقامت
شایسته مهمانی چنان والا در خور همت میزبانی چنین از نقود و اقمشه و انواع ملبوس و ضروریات
سوغات و غیره ازک کم ادرسال یافت موجب طول بود عنان قلم از تحریر کیفیت و کمیت آن کشیده و دادا
و چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در آن ایام خجسته فرجام جهت بسط خاطر و انبساط ضمیر اکثر اوقات
در میدان نقش جهان که نگارستان صوری و بهارستان معنوی بود با مخصوصان و مقربان بنشاط
چوگان بازی و قبق اندازی و آتشبازی که استادان آتشباز بفنون غریبه ترتیب میدادند مشغول
میبودند در ایام معاشرت و هم صحبتی ولی محمد خان بمیدان شغل سلف پرداخته بعد از چوگان بازی
و قپق اندازی آتش باران کرم دست آتشین نعل اسباب آنرا مهیا کرده آتشبازیهای غریب عجیب
که هرگز مشاهده نکرده بود تماشا کرده بعضی از اسباب آتشبازی در نظر بزرگی از اقبال پادشاهی

گروه بوده‌اند چون آتش دادن و توپ انداختن از آن کوه پیکر آتش‌خوی زمین نورد باد پا حرکات عجیب
و حمله‌های مهیب مشاهده گشت که موجب انبساط خاطر جناب خانی و حاضران بساط اقدس گردید و نظاره‌گاه
تماشایی و اطراف و جوانب میدان از ذکر فتح نظاره و کر انجمن نشاط بوده و بعد از فراغ از آن شغل
از آن سیر چراغان چهار بازار و میخانه و خانات تشریف در هر مکانی صحبتی و هر شبستانی عشرتی اتفاق
یافت و حضرت اعلی مردم و هر ساعت به طرزی دیگر بی‌تکلفی و تواضع افتاده و حسن خلق و کرم اخلاقی
از بیشتر ظهور می‌آوردند و مکرر با صحبتهای چراغان و مجلسهای عیش جهان‌افروز اتفاق افتاد و در اول تحویل
سرطان که عید اهل عجم و سکون کسری و هم روز آب پاشان است با خاقان در چهار باغ صفاهان تماشای آب
پاشان شده بود در آن روز زیاده از صد هزار نفس از طبقات خلایق وضیع و شریف در چهار باغ
جمع آمده بیکدیگر آب می‌پاشیدند از کثرت خلایق و بسیاری آب پاشی زاینده‌رود خشکی پذیرفت
و انواع تماشای غریب بالجمله بعد از فراغ از سیر و صحبت و آسودگی سفر گفتگوی امور سلطنت و اصلاح
اختلال مهام دولت به میان آمده از طرفین بار دیگر وعده و عهدی ملازمان و اختلالی که با قضای قضا
به جهت روی داده بود و سخنان مذکور گشت هر چند نشیب امور عالم در قبضه ارادت و اختیار حق است
و انتظام مهام بنی آدم در نشیب آن از بهر صغیر و کبیر است و تدبیر عقلای دهر را در رفع آن راه نیست
که چون اعانت و امداد جناب خانی با لشکر گران روانه دیار خود گردانیده که اگر به نهضت همایون اعانت
اخذ شده بود تدارک لازم بود و کومک بظهور آید لیکن در این سال چون سرما در روم که در سال گذشته
به تبریز آمده بازگشت در دیار بکر قشلاق کرده اگرچه گفتگوی صلح در میان دارد اما اعتمادی بر اقوال بی‌بنیان
هیبت بنیاد عظیم امور دولت غربت سفر آذربایجان در خاطر مصمم است و فسخ آن موجب خواهد گشت
اولا آنکه جناب خانی این خانواده را خانه خود دانسته در هر جا از ممالک محروسه اختیار نماید جلوس
انداخته چند گاه به آسایش و استراحت پردازد که انشاء الله تعالی در این سال امور ضروری به صدد
انتظامی داده خاطر از آن طرف جمع کرده در سال دیگر به توفیق الله با اتفاق یکدیگر عنان عزیمت به صوب
مقصد انعطاف داده لوای ملک ستانی برافرازیم و ولی محمد خان تصدیق کرد که حضرت اعلی را فسخ عزیمت
آذربایجان که در خاطر اشرف استقرار دارد لایق نیست اما لیکن و بعد از آن توفیق قرار داده خاطر
آن بود که بازگشتن او به ماوراءالنهر لازم است و تأخیر و تعویق در آن مناسب وقت نیست
زیرا که اکثر امرا و حکام اوزبکیه که در آن ولایت انداخته و نصب کرده او بوده و تا غایت نزد او
ایلچیان نیامده و چشم انتظار در ساز اسبتوقف دارند و تا کافه خلق هنوز تحفه اطاعت او در دیار ما و رده اند

هنوز شوکت و رفعت در نام حاصل نشده و به دفع حادثه چه باید پرداخت که بعد از تمکن و استقرار او دیگر
دولت کار مشکل نتواند بود و در موافقت و همراهی جنود قزلباش رضای خاطر او زیاده متحمل است و تمکین کرگ
سپاه قزلباش همراه او باشند موجب رمیدگی خلق گشته از خوف و بیم جمعیتی که مربوط خاطر است روی
چون آثار سلف و اخبار ماضی تحقیق پیوسته که تا غایت کس از سلاطین اوزبکیه و چغتای به این دودمان
قدسی نشان که خاندان ولایت کرامت توسل جسته برحسب دلخواه کامروا گشته غرض از آمدن به
صوب آن بود که تنها و بیرکاب سعادت ملاقات اشرف فایض گشته که همت از این دولت پیوسته روی
آورد و اکنون طمعش آنکه توجهات ظاهر و باطن دریغ نداشته بهبود کار را باشند و امید وارم
که هم توسل این دودمان و توجه ظاهری و امداد باطنی همایون اعلی برحسب خیر کامروایی مقصود کار
دولت گردم و اگر بهم نوع دیگر باشد و آنچه مکنون خاطر و دوستان بظهور رسیده کومک قزلباش
لازم افتد همان امرا و لشکریان خراسان کافی اند اشاره فرمایند که بیگلربیگی خراسان با جنود
قزلباش آماده کومک بوده هر گاه احتیاج افتد همراه فرزند اعز رستم محمد که در سراسر روانه شوند حضرت
اعلی از شمول عاطفت و مهربانی مطلب آن جوان را به این دودمان و الا توسل جسته در تدارک احوال او کوشش
عظیم و کار رتبه بزرگ به تأمل و تأنی فکری صواب اندیشی شد زیرا که میانه او و اوزبکیه عناد و اتحاد
چندان وثوق اعتمادی بر ایشان نمانده بود تا آنکه چند مرتبه مجالس گفتگوی انعقاد در پیش سفیدان و معتمدان
بازگشتن او به جمعیتی کومک قزلباش صاحب ثمره مبالغه بسیار از اطراف معتبر شده و از جانب خراسان
تیز اخبار میرسید که جمعی کثیر از سپاه اوزبکیه منتظر ورود مقدم خان اند بعد از گفتگوی بسیار جناب
خانی جانب رفتن را ترجیح داده سکت و هم آن را اکثر دیگران خود گرفته و حضرت اعلی رضاجویی گشته
مؤدی او توجهات پادشاهانه ظهور آورده اسباب و ما یحتاج سرکار او و ملازمان از نقد و اجناس
و اسب و استر و شتر و خیمه و یراق و بیوتات و غیر ذلک بر وجه لایق سرانجام می‌یافت و در روزی که حضرت
اعلی شاهی ظل الهی ساعت سعد جهت ییلاق آذربایجان اختیار فرموده پیش خانه همایون در گلزار
زده نصب فرموده از شهر به باغ نقش جهان نزول فرموده بود ولی محمد خان را طلب فرموده آن شب با یکدیگر صحبت
داشته و بسیاری از سخنان حقیقت برادرانه و ملک داری و تألیف قلوب دوست و دشمن و عفو تقصیرات
از جرایم بی‌اختیار لشکر را اعلام مؤدی حقایق بری و سوانح غیبی بر زبان الهام بیان آورده
تبلیغ کرده و از هم راهی خصوصا خواجم سردی تألیق در باب خدمت و جانسپاری و دولتخواهی تعهد
گرفته یکدیگر را وداع کرده و ولی خان بیک شاملو را که از معتبران طایفه شاملو بود تعیین فرموده که تا

آنجناب در قلعهٔ دماوند باشد در ملازمت بوده روز بروز بذل و احتیاج سرانجام داده متکفل خدمت باشد
و جناب خانی بعد از وداع اشرف اعلی در روز دیگر در مشهد توقف نموده روز سیم روانه شده از جهلای
اوزبکیه بعضی اعمال ناصواب و بی سلوکی و خلاف دین اسلام بسیار صدور یافت که محض عنایت جناب جهانبانی
نوازی از آنها اجتناب می شد **ذکر توجه محمد خان از درگاه سعادت آشیان بصوب خراسان و**
ماوراء النهر و کشته یافتن بر سر سلطنت چون ولی محمد خان سوی کردون نیک پیوست از خدمت اشرف
جدا شده از اصفهان عنان توجه بصوب خراسان انعطاف داده از راه سیاه کوه و کاشان روی بمقصد آورد
و زینل خان بیگ در رکاب عالی بلوازم خدمت قیام نموده منزل بمنزل بدستور امرا و حکام اعزاز و احترام
نموده خدمات لایقه بتقدیم میرسانیدند و چون برخی از احوال آنجناب و شرح آمدن و رفتن او بدرگاه
گلگون خامه گذشت اکنون ما گریز و قصه نویس است که سخن را در اینجا گذاشته سطری از احوال امام قلی خان
و سوانح ماوراءالنهر نگاشته بر سر سخن رود و شمه از احوال او که از دودمان آنحضرت معلوم گردد چنانکه چون
ولی محمد خان سوی گرد گشت از بخارا بیرون آمده و عموم سپاه روی توجه بجانب امام قلی خان
آورده و دولت و اقبالی که از حکمت الهی با و روی آورده امیدوار گشته از حدود ترکستان بجانب دار
السلطنهٔ بخارا در حرکت آمده بفراغ بال و کامرانی و اقبال پای بر مسند سلطنت و فرمانروائی نهاده
خطبه و سکه بنام خود کرد و کوتوال ارک بخارا بقدم انقیاد پیش آمده مفاتیح دروب و خزاین تسلیم کرد و ولایت
بلخ و مضافات را به برادر خود نذر محمد سلطان تفویض نمود و چون استماع نمود ولی محمد خان سقلقان و تک
پسر کوچک خود را در قلعهٔ حصار چو گذاشته اراده تسخیر قلعهٔ مذکور کرده جمعی از جنود و معتمدان خود را بر سر حصار چو
فرستاده کوتوال قلعه مع ... که با قدم انقیاد پیش آمده قلعه را بدست داد حسب الامر سقلقان و فرزند
ولی محمد خان را کوچانیده به بخارا بردند و قلعه را بیکی از اهل اعتماد سپردند امام قلی خان بعد از ملاحظهٔ
سقلقان بیکی از ازواج عم بزرگ در امامی خانم نام که محبوبهٔ عم بود تعلق و تعشق آغاز نهاده ارادهٔ نکاح
و هم صحبتی نمود و آن عفیفه رضا نمیداد و امام قلی خان دست در دامن قاضی و مفتی زده از ایشان جواز
حسب الشرع ... و آنحضرت چنین استماع رفت که متشرعین بخارا را همگی از عفیفه ... اما قاضی
دین بباد داده و بیاد پرست بخارا بر وفق رضای امام قلی خان فتوی نوشت که چون ولی محمد خان مذهب
رفضه گرفته از جریدهٔ ایمان و دایرهٔ مسلمانی بیرون است و ازواج او مطلقه اند و ایشان را بحبالهٔ دیگری
در آمدن جایز و آن عفیفه را بوجه شرع تسلی داده میانه او و امام قلی خان عقد نکاح و تزویج و انعقاد
یافت و این فعل شنیع را که نزد خدا و خلق مذموم است ارتکاب نموده صرف تصرف در حلیلهٔ عم کرد

اما عقلی که این شیوه شعار ایشان بوده باشد مع هذا موافق ملت و مطابق شریعت شمار ...
بغیر عشق را کذب و کرست — در خلال اینحال سلاطین زادهای ترکستان از وقوع این قبایح
طمع در ملک کرده تاشکنت را بحیطهٔ ضبط در آورده لشکر بسمرقند کشیدند و امام قلی خان جهت دفع لشکر
قزاق بجانب سمرقند در حرکت آمده نذر محمد خان برادر خود را مقرر داشت که عساکر بلخ و آن حدود را جمع آورد
در سمرقند بدو پیوندد و چون امام قلی خان بسمرقند رسید با سلاطین زادهای قزاق طرح دوستی انداخت
ریش سفیدان طرفین بکلمات صلح میان آوردند و ولایت تاشکنت و بعضی قصبات آن حدود را به سلاطین
زادهای مذکور گذاشته از جانبین ترک آشتی کردند ... و ماوراءالنهر چون عماد ... قزاق و
ترکستان جدا شده در سمرقند رحل اقامت انداخته متعرض یکدیگر نمیشدند و در این اثنا خبر بیماری والده
امام قلی خان رسیده او را شوق معاشرت محبوبه غالب بوده امرا و لشکریان در سمرقند گذاشته با معدودی
از خواص و مقربان بقصد عیادت والده به بخارا آمد و چند روزی با محبوبه محرم بر بستر عشرت و شادکامی
غنوده در بخارا روزگاری بفراغت میگذرانید که صیت رایات نهضت ولی محمد خانی در آن ولایت
بلندی گرفت و موجب تفرقهٔ خاطر و پریشانی ضمیر امام قلی گشته در بخارا مجال اقامت نماند سه روز قبل از
وصول ولی محمد خان باز گردیم الحاصل چون جناب خان بمشهد مقدس رسید متردد بود که آیا از بخارا
بدار السلطنهٔ هرات رفته پسرش را بخود ملحق ساخته با کومک قزلباش از راه چهار جو خود را در آید
نفر از هواخواهان او که مستقل ... از بخارا آمده بودند رفتن از راه مرو صلاح تجویز داده میگفتند که
چون اکثر سپاه در سمرقند اقامت دارند و بخارا را خالیست امید هست که بمجرد وصول موکب خانی تسخیر
بخارا را بآسانی بدست در آید چون مجدداً جلوس عالی در مقر دولت اتفاق افتد و آوازهٔ وصول
پادشاهی در ماوراءالنهر شیوع یابد تفرقگی و پراکندگی در میانهٔ مخالفان افتاده مهم بر وفق دلخواه
صورت پذیر گردد و جناب خانی ... عنان عزیمت از مشهد مقدس بمرو تشریف برده و محراب خان
نیز رفتن ... کومک قزلباش کار ... بوده و مصلحت میدید ... ریش سفیدان ... معقول
او را تسکین داده محراب خان بلوازم خدمت و مهربانی اقدام نموده خدمات شایسته بتقدیم رسانید
بعضی از جنود را که در چهار جو سپاه بوده از بیگ ... اطلاعی داشت ... خصوصاً کال خواجه
متقبل تسخیر آن قلعه شده و ولی محمد خان آن جماعت را مصحوب ... محراب خان با فوجی از جانبان بر سر چهارجو
بسبیل ایلغار فرستاده خود نیز متعاقب در حرکت آمده و محراب خان تا چند فرسخ مشایعت نموده ... بخارا
که موکب عالی بالکلیه از کومک قزلباش خالی باشد موازی پانصد نفر از غازیان قزلباش و ...

ما سر ملازم موکب عالی گردانید که تا هرجا صلاح باشد مرافقت نموده ملازم خدمت و جان سپاری
اقدام نمایند و هرگاه رخصت یابند باز گردند و پیش آمدها اطفا نموده صبحی بپای قلعه چهارجو رسیده
و از تخته که میدان اسپ است بالا رفته علی الغفله جلفه در آمدند و دروازها گشوده متصرف در آن قلعه گردیدند و متعاقب
موکب عالی نیز رسیده در چهارجو نزول اجلال نمودند حاکم آنجا که در آنجا بود جز اطاعت و متابعت
چاره نیافته و ولی محمد خان چهارجو را بمعتمدان سپرده و فوجی از تفنگ اندازان بمحراب خانی را در آن قلعه
گذاشته بر سبیل تعجیل بود از کنار آب آمویه گذشت و کمال خواجه را مبشر فرستاده و او از معبر چهارجو که
روی توجه بجانب بخارا آورد و آوازه وصول موکب پادشاهی در آن حدود شیوع یافته جمعی از هر طرف با موکب پیوستند
امام قلی که با اندک مردی جریده آمده بعیش و عشرت مشغول بود از ورود موکب پادشاهی خبر یافته
چون وقت مقابله و مقاومت نداشت مضطرب الاحوال چنانچه در وقوع تحریر پیوست والده و متعلقان را
برداشته بجانب قرشی رفت ولی محمد خان از فرار او خبر یافته خواجم بردی اتالیق را مبشر نزد
شهر نموده و در روز پنجشنبه شانزدهم شهر جمادی الثانی داخل دار الملک بخارا گشته کافه خلایق
عزم استقبال بیرون آمدند و جناب خانی روز جمعه هفدهم ماه مذکور بعز و اقبال و سرور و طرب داخل بهجت
گشته دیگر باره در مسند دولت بکامرانی پای بر مسند جهانبانی نهاد و خطبه و سکه بنام نامیش زیب
شهر فیض ... گشت سادات و علما و ارباب و اهالی بخارا بکورنش عالی استسعاد یافته آثار بهجت
و شادکامی بظهور آوردند اما ولی محمد خان از واقعه جلیله پریشان خاطر واقع و چنانکه گردیده اصلا
مسرت و شکفتگی که در این وقت مقتضای طبع بود بر امون خاطرش نگشت و قاضی را که بکفر او
فتوی داده بود بعد از امام قلیخان در آورده بود و در حضور بر عو حاضر کرده از آن امر ناپسند استفسار نمود و بعضی
سر خیالات پیش انداخته بعقوبت سیاستگاهی بچوب و ضرب و دیگر عذابهای ناموجه شکنجه نمود و خوانین جانی در
مقام سیاست در آمده آتش غضب دم بدم زبانه میکشید با آنکه بشفاعت سادات و علما و احتراز
از اهانت ارباب علم متعرض نتوانست شد اما مراجعت و جاری بسیار کشیده و همچنین از طبقه امرا و بعضی
اعیان بخارا که با او عذر و نفاق اندیشیده بودند به معرض بر عو در آورده خشم طبیعت و حاجت آزرده
با آن جماعت خشونت آغاز نهاد و صبر و بردباری از دست هر کار حسنی که در امور سلطنت از مقتضیات
عقل و لوازم احسن حالت منظور نداشته اگر مردم را گیر ایشان عتاب در ... مواخذه کشید این شیوه
بر طباع قوم گران آمد و ارباب توهم از بیم عقوبت و انتقام از او مستوحش گشته و طوایف اوزبکیه اگرچه بحسب
ظاهر دعوی اخلاص و عقیدت مینمودند اما باطنا همان شیوه عذر و نفاق مسلوک داشته حفظا او نظر

صواب میشمردند و در امور یکه خیر و صلاح او در آن بود اصرار میکردند تا آنکه مکنون خاطر خود را بظهور
آوردند عاقبت از بدعهدی دست بچپاول و نفاق اوزبکیه رسید باو آنچه رسید چنانکه بکلام آینده
بوضوح می پیوندد **گفتار در نهضت ولی محمد خان از دار الملک بخارا بجانب سمرقند و محاربه**
با امام قلیخان و ... امرا چون منشی دیوان قضا و طغرا کش مضمون

طغرای غرای | از منشور دولت ولی محمد خان بکزلک تقدیر محو ساخت
برقم | مرقوم و معلوم گردانید و بود و هستی و کوشش فایده نداد و هیچ تدبیرش موافق تقدیر

نیفتاد و آنچه بظاهر حرف تصور میکرد در حسب گردید مختصر تحریر
داده بالجمله چون ولی محمد خان بنوعی که مذکور گشت در مقر سلطنت و مستقر دولت قرار گرفته گلشن دولت
که از حسرت سال حوادث و نوایب روی بپژمردگی آورده بود دیگرباره سرسبزی آغاز نهاد و مکتوبها از
از اطراف و جوانب به تهنیت و مبارکبادی آمده و حاکم قاسم در پایه سریر سلطنت مصیر گشت
هر چند آمده مستفسر شد که امام قلیخان بکدام طرف رفته جمعی ناقص هر روز و خوش آمدگویان تقرب
جو جمعی گفتند که امام قلیخان را در این ولایت مجال اقامت نمانده متوجه قرشی شده و بجانب بلخ بر مقطع اینکه
مبادا برادرش که چنگیز خلاف ورزیده و متوجه ... از آنکه ... غربت هند و هندوستان پناه
فوج دیگر بتحمل عسرت و لشکر پایان گرد سر رفته اند هرگاه وصول موکب عالی و فرار امام قلیخان نزد
ایشان بوضوح پیوندد و مشرب فوج فوج روی امید بدرگاه معلی آورده غاشیه اطاعت و بندگی بر دوش
خواهند گرفت و طرق دیگر احتمال نمیداد ولی محمد خان از خوش آمدگویان و بیهوده درایی ارباب
نفاق که بظاهر شعار دولتخواهی پیش گرفته و باطن اسباب ادبار و سرانجام میدادند را صواب نگرفت
از حزم و دور اندیشی غافل ... دیده پادشاه و بمضمون مطلق العنان تصور کرده نامه اخلاص آمیز
معنوی بر حقایق حال و تمکن و استقلال خود بر سریر دولت و اقبال و فرار امام قلیخان و اطاعت و
انقیاد جنود اوزبکیه بپایه سریر اعلی ارسال داشت و از طبقه ... بجهت اعلام اخبار [illegible]
تتمه را رخصت معاودت داد و هم او ... حوصلگی کرده هر روز در بخارا دست بقتل و سیاست ارباب عناد
بسیار و ... عاقبت و هراسان بودند در این اثنا بوضوح پیوست که امام قلیخان بقلعه قرشی در آمده
و در آنجا توقف دارد و ولی محمد خان از شنیدن این خبر بی آرام گشته با موازی ... هزار کس لشکر
موکب او جمع آمده بودند با اردوی دولت بجانب قرشی در حرکت آمد بقصد آنکه اگر امام قلیخان محصور گردد
محاصره بر ... و او را بدست آورده و اگر از آنجا نیز فرار نماید بیکبارگی از درجه اعتبار افتد بعد از آنکه

بلکه در سر مرحله پیچ و پیش سفیدان و هماوران موکب عالی صلاح در آن دیدند که اول بجانب سمرقند رفته
آن جماعت را دلاسا نموده بخود ملحق سازند و بعد از آن از روی اقتدار و استقلال بدفع خصم پردازند
ولی محمد خان بکرده و ازبکیه که همراه بودند حضور صاحبقران خان قاچار مشوره نموده ایشان متفق اللفظ
گفتند که در این وقت که امام قلیخان با معدودی در قرشی است و اعوان و انصارش در سمرقند اند اولی
اینست که زودتر به قرشی رسیده خاطر از هم او فارغ گردانیم که اگر او از دست بدر رفته بسمرقند پای بگذارد
مشکل تر میشود و ولی محمد خان را این رای پسندیده تر افتاد هر چند سعی نمود که بتعجیل خود را بقرشی رسانیده
صیدی را که بدام افتاده از دست ندهند ریش سفیدان اوزبکیه مانع آمده رفتن سمرقند را ترجیح داده
در آن ماده غلو کردند و جناب خانی نیز رضا جوی گشته باین رای خطا که از مکر و حیله اندیشیده بودند
عمل نمود و خان از راه قرشی بجانب سمرقند در حرکت آمده و مکتوب محبت آمیز به سلاطین و امرا
قزاق نوشته ایشان را بسلوک طریق موافقت دلالت نموده وعده های جمیل داده شمه از احوال امرا و اعیان
سمرقند آنکه در اول حال که اخبار وصول ولی محمد خان و تمکن و ورود او بدار السلطنت الملک بخارا و فرار امام
قلیخان مسموع آنطبقه گردید بعضی از ایشان دل بر متابعت و انقیاد او نهاده و در مقام اعتذار بودند و برخی
که از وحایف و هراسان بودند در موافقت و مخالفت متردد بوده و در میان خوف و رجا روزی بشب می
آوردند بعد از آنکه بودن امام قلیخان در قرشی و عطف عنان ولی محمد خان از قرشی بسمرقند نزد ایشان
محقق گشت آن مردم دو گروه گشته گروهی شعار دولتخواهی ولی محمد خان ظاهر ساخته و فوجی هواخواهی
امام قلیخان پیش نهاد همت کرده دانستند و چند نفر از هواخواهان او بسرعت برق و باد بجانب قرشی رفته
امام قلیخان را از حقایق حال خبر داده او را با ایلغار از راه غیر معهود بسمرقند رسانیدند و چون با لشکر با
هواخواه پیوست دیگر باره بدولت خداداد امیدوار گشته کمر محاربه بر میان بست و گروه ولی
محمد خان به جهت ضعیف الحال گشته پراکندگی در میان ایشان افتاد و جناب ولی محمد خان از نفاق
غافل بوده ریش سفیدان و هماوران خاطر نشان او کرده بودند که سرعت و استعجال در حرکت جانب
سمرقند موجب زیادتی وحشت و افتادن خوف و دهشت و باعث فرار اکثر آن مردم است صلاح
دولت آنست که آنقدر بنحوی که الطاف پادشاهانه مستمال و امیدوار ساخته بتانی طی مسافت میشد تا
که رفته رفته خوف و دهشت از آن مردم زایل گشته باستقبال موکب عالی توانسته آمده خان صواب
دید ایشان عمل نموده آهسته آهسته میرفت و لحظه لحظه مترصد و منتظر وصول آنجماعت میبود و از غایت
غفلت که از مزاج کوتاه اندیشان او را و باقی بود همین دولت خود را از خار تعرض معاندان پاک و مصفی

مقرر نموده و احتمال مخالفت حصری میشد او در این حین از جانب سمرقند رسیده او را از وصول امام قلیخان
و اتفاق آن مردم موافقت او و مخالفت خان و خیره و پریشانی احوال هواخواهان آگاه کرد امید نه
ولی محمد خان از این اخبار پریشان خاطر گشته اندکی از خواب غفلت بیدار شده با جمعی که او را از رفتن قرشی باز
آورده صیدی را که بپای خود در دام گرفتاری شده بود رها نمودند عتاب و خطاب آغاز نهاد و آن جماعت
بار تجرب زبانی و سخنان غفلت افزا او را تسلی داده و نوید میدادند که آنقدر که باید مردم سمرقند باجمعیت خود
بادای آنست که بمقابله موکب عالی دلیری کرده تاب سطوت پادشاهی داشته باشند عنقریب امام قلیخان
خلاف عقیده ارادت دست آویز خود ساخته بخدمت می آورند با معدودی از خاصان او را بر داشته بطرف
ماوراء ساتان فرار مینمایند و ولی محمد خان بکرر اکسان و سپاه و کیفیت و کمیت آن لشکر رسیده و خبر جزم داده
و ز سپاه کمال عقل نمودند که آن جماعت از یک و بلکه دو هزار بیش نیستند و خندق در پیش رو گرفته
کشیده اند و ولی محمد خان با امرا کنکاش نموده قرار دادند که چون سپاه دشمن بیطرف زیاده از حدود محاسبت
بی تامل بر سر ایشان رفته این غصه را بنوک ناوک دلدوز و شعله تیغ جانسوز قطع رسانیده درین اثنا
خبر رسید که سلاطین نادر و امرای قزاق که ده با در بوده اند با پنجاه هزار کس بکومک او امداد و پادشاهی
بسته متوجه ملازمت اند و امرای اوزبکیه متفق اللفظ عرض کردند که امام قلیخان و اتباع او بعد و شمار
مستظهر بودند الحال آمدن ایشان بدین طرف موجب یاس و نومیدی ایشان گشته سلک جمعیت آن گروه
از این واقعه پریشان میگردد صلاح دیدند که تا وصول سلاطین نادر حرکت را موقوف دارند که بعد از
وصول ایشان هر آنچه مصلحت باشد عمل شود تا آنکه بحوالی سمرقند رسیده ملاقی زمین خواجه
الجامیده روز چهار شنبه ششم شهر رجب که ولی محمد خان بمحاربه راسخ گشته مستعد قتال و جدال بود خبر وصول
سلاطین نادر رسیده جناب خاقانی جمعی را باستقبال فرستاده یک برادر را با پیشکش نفر مشیر آمده
کورنش عالی رسیده عرض کرد که از شوق ملازمت خود با ایلغار آمدم و برادرم با لشکر و حشر فردا
ملازمت میرسد ولی محمد خان او را در آغوش مهربانی کشیده و رسم معانقه بجای آورده و اتالیقان عرض
کردند که چون برادر شما از راه با ایلغار آمده کوفت راه دارد امروز جنگ در حیز تاخیر انداخته باز
صحبت دارند که بتوفیق الله فردا هم ارباب خلاف به جمعیت انجام نمائیم بر آن در آن روز فسخ عزیمت حرکت
نموده مجلس آرائی و ترتیب اسباب ضیافت پرداخته و با سلاطین نادر و خواص و اتالیقان او
صحبت ملوکانه داشت روز دیگر که پنجشنبه هفتم شهر رجب بود قراولان خبر رسانیدند که
اردوی امام قلیخان شورش و غوغای عظیم است و لشکریان فوج فوج جیبه و یراق برخود درست ساخته

سوار میشوند اگرچه امرا اهمال و تصورات نمودند از قصد ارمودن خانیخان و آمدن سایر لشکریان نمیگفتند
خان رعایت جانب احتیاط کرده جنود موکب عالی را نیز بپوشیدن جیبه و یراق مامور گردانیده و چون
سپاه مکمل و مسلح شدند سوار شده میمنه و میسره و صفوف آراسته آماده حرب و قتال گردیدند چون تا چاشت
هیچ کس بنابر کمی لشکر مخالف سپاه این دو گروه جنگ احتمال نمیداد و ولی محمد خان نیز از وفور تهور زیاده
حسابی از ایشان نمیگرفت درین روز ساعت بساعت از آهنگهای قراولان علامت جمعیت و انبوهی لشکر
و اراده حرب بظهور میرسید تزلزل و اختلال در ناصیه احوال خان هویدا آمده و چون مکرر در کنکاشهای اوزبکیه
خلاف ظاهر شده درین روز بوداق بیگ قاجار ملازم محراب خان را که مرد سپاهی جنگ دیده و کار آزموده
و رفیق خان بود و رفیقی که از اتالیقان خود کرده و فرستاد که آن لشکر را در نظر احتیاط در آورده و از کیفیت و
کمیت آن آگاهی بخشد صحیح القولی از بوداق بیگ مزبور نقل کرد که میگفت که چون همراه اتالیق پیش رفته
بر بلندی بر آمدیم زیاده از هشت هزار کس جنگی بنظر در آمد که با همه اسلحه و یراق صفوف آراسته
آئین جنگ پیش آمده و ساعت بساعت علامت پیش آمدن ظاهر میشد با اتالیق گفتم که خانه خراب بیک
این پادشاه را نمک حرام باد که با او غدر کرده و در این وقت بکمین است باو نگفتید که فردا خرابی بکار
خود اندیشد اتالیق گفت که ما هم احتیاط را چنین تصور نکرده بودیم حالا واقع شده اگر خبر اینها بهم
موجب خوف و هراس لشکر میگردد مجملا بازگشته اتالیق مزاج گوئی چند کرد اما من حقیقت حال را عرض
کنیم که جماعت با وجود غدر و نفاق پیش گرفته کاش جماعت قزلباش را رخصت میدادی اگرچه اندک مردم
بودیم اما در معارک حراست وجود پادشاه کرده اگر شکستی روی میداد بتوفیق الله بسلامت از معرکه بیرون
میتوانستیم برد حالا مادی معدودی که همراه اند بجز حراست ذات شریف بخدمت دیگر نمیپرداختند جناب
خان از سخنان بیغرضانه من مضطرب گشته قزلباشیه را امر کرد که از حوالی جنبتهای دور نشوند و چون
بین العسکرین مسافت قریب شد در دست چپ موکب خانی حصار خرابی بنظر در آمد اتالیقان عرض کردند
که مبادا جمعی از مخالفان باین خرابه در آمده کمینگاه ساخته باشند و چون پیشتر بودیم از عقب قول بزرگ در آمده
دستبردی نمایند اولی آنست که از جنود پادشاهی جمعی بمحافظت این خرابه تعیین کرده پانصد نفر
جنود اوزبکیه بدین خدمت مامور شدند ارباب تدبیر صلاح آمدند که چون قزلباشیه اکثر بیدق انداز
و حصار داری بهتر از اوزبکیه میتوانستند باشند با ایشان رفیق باشند خان بجز بکمی در پیش سعیداش اصرار
نموده مبالغه بسر حد افراط رسانیده و جناب خانی بمدعا و کربا راضی شده بوداق بیگ در صفها را که کاملتر بود
نفر میشد رفیق اوزبکیه نموده بحصار مذکور فرستاده و اسبهای خود را در پای حصار گذاشته پیاده

بر آمدند و چون سپاه مخالف نزدیک شد قریب بده هزار کس آن حصار را فرو گرفتند و جنگ عظیم
بوقوع پیوست جمعی کثیر بضرب گلوله بندوق اندازان قزلباشیه در پای حصار بر خاک هلاک افتادند و
اعدا مجال مخالفت نیافته باز گردیدند مرتبه دیگر ده سه هزار کس آمده کاری نساختند درین زد و خورد
خبر به ولی محمد خان رسید که برادر پادشاه زاده قزاق که با پنج هزار کس آمده کاری نساختند باز
کومک پادشاهی آمده بدلالت و ارشاد یکی از خواجهای نقشبندیه که مرشد آن قوم است و سلاطین
آنطبقه دست ارادت باو داده اعداد امام قلیخان را پیش نهاد همت ساخته به جنود او ملحق گردیده جناب
خان از کومک دهه و قزاق مایوس گشته استیلای سپاه مخالف و بی اخلاصی و نا اتفاقی عظمای لشکر
خود مشاهده نموده در لشکر قلق و اضطراب افتاد بوداق بیگ و قزلباشیه آنچه مانع میشدند که
نعش تمامی افغان در گذشته بر ما ظفری یابند و در معرض تلف آئیم بوداق بیگ ممانعت ایشان را
اعلام کرده مقرر شد که قزلباشیه را در انجا گذاشته خود با چند نفر که توانند آورد جا بجا داده با هفت هشت
نفری از حصار بیرون آمده خود را رسانیدند خان را بغایت مضطرب و اندوهناک یافتند درآن
وقت سواری از مردم قزاق تاخته آمده و پادشاه زاده پیش آمده معروض داشت که برادرم پیغام
کرده که در حین آمدن چون سپاه امام قلیخان سر راه را گرفته بودند بآنطرف راه نیافته بی اختیار با ایشان
پیوستیم و همین لحظه که روبرو میشویم صف سپاه را ویران کرده بموکب عالی می پیوندیم و در خدمت طلبیده که
پیشتر رفته اگر مخالفان برادرش را تعاقب نمایند مدد افزائیم جانبه خان دانست که این حکایت از صدق
عاری است و در پیش سعیداش مشورت نموده و چون در آن توقف وجود و عدم وی مساوی بود از بودن آنها
نفعی متصور نبود بالضروره رخصت داد و او با سپاه قزاق بیکسو رفته چون خبر یکی از موکب پادشاهی جدا
شدند عنان تکاور بعزیمت فرار انگیخته و خالی تر گردید مخالفان بر سر پیوستند آنچه که موجب بر هم زدگی و تعرض
سپاه جوانغار و برانغار گردید بمعارضه استقبال قریب بده پانزده هزار کس از سپاه امام قلیخان یکبار
خان تاختند ولی محمد خان که از مشاهده استعجال نمود عار هزیمت و فرار بجز ... داد
جلادت آخر مقابله آن گروه تاخت سپاه قول و اکثر عظمای اوزبکیه که با او بودند عنان از معارضه پیچیده
خود را سپر کشیده او با دویست سیصد نفری خود را بر آن لشکر خونخوار زده و در هر پای اسب بخود
خورده از ارتفاع گرد و غبار و کثرت سواران معرکه کارزار را اولویت از دشمن و غالب از مغلوب تمیز
نمیشد چون غبار اندکی فرو نشست یکی از مردم امام قلیخان ولی محمد خان را شناخته دید که در معرکه زخمدار افتاده
قدرت محافظت خود ندارد و همان لحظه بر داشته بنظر امام قلیخان رسانید امرای اوزبکیه که جبراً

مشاهده نموده در قلعه قتیل(؟) گشته بودند اندام خون آلود برگشته بخت را بر خاک هلاک ریخته نقش وجود نحسش را از لوح
حیات سترده بجابجای لشکر که خویش و تبار یکدیگر بودند با هم آمیخته در این معرکه زیاده از دویست و پنجاه
نفر از طرفین کشته نشده بودند و بوداق بیک در قفا بعد از مشاهده این صورت از حیات بقیه زنبابش که
در حصار بودند نومید گشته سر خویش گرفته جنگ کنان خود را از چنگ اوزبکان رهانیده و روز را بشب
رسانیده و شب تغییر لباس کرده تا صبح طی مسافت نموده و روز مخفی منکشف شده تا آنکه بقصبه [illegible] پیش
پیاده خود را بخوار رسانیده و از آنجا با سوداگران مردی رفیق شده در لباس تجار بهرو رسیده و بعد
از آن جماعت که در برج مانده بودند سی و چهل نفری یک یک و دو دو بلطائف الحیل بسلامت بهرو رسیده
از اغلب اثری ظهور یافت و بوداق بیک در دار السلطنه تبریز بخدمت اشرف رسیده حقایق حالات
[illegible] عرض رسانید و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی تاسف بسیار خورده و کس نزد رستم خان محمد
سلطان پسرش که در هرات بود فرستاده لوازم پرسش و دلجوئی بفعل آوردند و خلعتهای فاخر پادشاهانه
ارسال داشته حسن خان شاملو بیگلربیگی خراسان را فرمان نمودند که نزول [illegible] احتیاج او [illegible]
سامان او [illegible] و اقعه [illegible] بخشیده کرامت الله تعالی در [illegible] مهمات او [illegible] مقصد آگهی
و مسرور [illegible] شاهی باشد [illegible] در معاف [illegible] داشت ذکر توجه موکب نشان بصوب آذر
بایجان و وقایع و سوانح آن ایام میمنت فرجام در این سال همایون فال [illegible] اعلی حضرت اعلی شاهی ظل
اللهی سه ماه بهار را در دار السلطنه صفاهان بعشرت و شادکامی گذرانیده و بعد از روانه نمودن [illegible] پاشا
اوزبک را بجانب حضرت ترک بعزم توجه آذربایجان در حرکت آمده از راه ییلاقات فریدن و [illegible] الکای [illegible]
آغرق را بجانب سلطانیه فرستاده و با معدودی از مقربان و خاصان رکاب اقدس [illegible] تشریف برده
[illegible] حسن خان و [illegible] بیک میرآخورباشی [illegible] یافته بود [illegible]
فرمودند [illegible] و چند روز در [illegible] و توی سرکان و آن حدود [illegible]
مشغول فرموده و در چمن سلطانیه باردوی ظفر قرین پیوسته [illegible] خان نیز با امرا و [illegible]
رسیده و در چمن [illegible] سعادت [illegible] دریافت و بعد از اجتماع عساکر نصرت نشان از آنجا کوچ کرده
اردوی گردون شکوه بجانب اوجان [illegible] در حرکت آمده و حضرت سلطان العلما و [illegible] کرام [illegible]
اردوی نصرت نشان جدا شده [illegible] تشریف برده بعد از استعفا [illegible] سعادت [illegible]
بازگشته در ییلاق اوجان باردوی ظفرنشان پیوسته و [illegible] آن بود که از جانب سردار روم [illegible]
جنگ [illegible] روی [illegible] او [illegible] قبل از این [illegible] شده بود که مراد

حصار

پاشای سردار روم که در سرحد [illegible] نموده بود بعلو پستر [illegible] عالم فانی را وداع نموده
و امر سرداری بحسین(؟) پاشا که حاکم دیاربکر بود تفویض یافته و در سرحد [illegible] و فیصل مهام دیوان و لوازم
امور وزارت و سرداری مشغول است در این وقت اخبار مذکوره بتحقیق پیوست و معاودت آن شخص از علمای
روم که در دیستپه(؟) [illegible] و قاضی [illegible] بود از جانب [illegible] پاشا برسم رسالت [illegible] آمده
ییلاق اوجان [illegible] سرافراز گردیده و بعد از [illegible] سلطنت مصیر [illegible] رسالت
پرداخت خلاصه سفارت آنکه از جانب حضرت خواندگار امر سرداری و اختیار صلح و جنگ [illegible]
که مراد پاشا متعلق بود بدین خیرخواه تفویض یافته [illegible] ورود [illegible] خاطر خیراندیش آنست که بحسب
حصول یکجائی و یکجهتی سلطان طرفین از مصالحه [illegible] که در زمان حیات مراد پاشا [illegible]
تفصیل [illegible] آنکه [illegible] این یکجهتی میان دو پادشاه [illegible] قطع خصومت و نزاع [illegible]
[illegible] این خیرخواه [illegible] روزگار [illegible] انجام مصالحه [illegible]
[illegible] آنست که چون [illegible] محمد بیک ایلچی سابق با مسند [illegible] از امرای [illegible]
[illegible] جهت [illegible] فرموده با مکتوب محبت اسلوب دو [illegible] ارسال [illegible]
اتفاق [illegible] صلح [illegible] رضای اشرف استحکام [illegible] ایلچی مذکور [illegible] علم و
فضل [illegible] صدارت پناه قاضی خان صدر [illegible] آورده [illegible] اول ماه رجب از آنجا
کوچ شده متوجه دار السلطنه تبریز گشته [illegible] باستقبال موکب نصرت [illegible] آمده [illegible]
صدق [illegible] شاهی [illegible] و چون هوای عشرت انگیز تبریز [illegible]
[illegible] سیادت پناه قاضی خان را که سید بزرگ عالیشان و در
[illegible] اخلاق [illegible] منصب صدارت و [illegible] ملک ایران سرافراز
داشت و صاحب ثروت و مکنت بود برسالت روم تعیین فرموده از عنایات [illegible] پادشاهی مبلغ
[illegible] تومان شاهی عراقی [illegible] و بعضی [illegible] اجناس و [illegible] آن سفر با و عطا فرموده
و از فضلای این دیار قاضی [illegible] صفاهانی و مولانا سلطان حسین [illegible] یزدی که از دانشمندان
روزگار [illegible] قاضی [illegible] سابقا قاضی صفاهان بود و حکیم [illegible] طبیب اردوی [illegible]
[illegible] رفیق [illegible] گردانیده [illegible] رفیق و مصاحب او باشند و مکتوب محبت اسلوب
دوستانه سلطان محمد خان پادشاه روم [illegible] بعضی سخنان حکمت آمیز [illegible]
حقیقت [illegible] و تحف و هدایای لایقه از [illegible] اجناس طلا بافت و غیره با

بانواع مختلف و سایر امتعه و نفایس دیار عجم مصحوب درویش بیگ که از سادات عظام در عشق [illegible] بود
بود بر خلافت صدر اعظم مومی الیه ارسال داشته و به قضات و مفتیان پایه سریر عثمانی نیز مکاتیب
عطوفت بنیان صدور یافت که چون حضرت واهب العطایا کافه اهل اسلام را بمنهاج شریعت و مسلک
ملت حنیفا هدایت فرموده پادشاهان عمده اسلام را بحفظ ثغور و صیانت احوال مسلمین مأمور
گردانیده در ماده دفع خصومت و نزاع و اصلاح ذات البین هر آنچه مقتضای شرع و موجب تقویت
اسلام و انکسار لوای کفر و ظلام و ترفیه حال مسلمین باشد از طرفین بعمل آورند و جناب صدارت پناهی
بر وجه لایق بساط و سرانجام آن معزز پرداخته با یکصد نفر از ملازمان و جمعی از ترک و تاجیک که همراه
مأمور بودند بآیین شایسته روانه مقصد گردید و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ماه رجب و شعبان و رمضان
در خطه دلپذیر تبریز بخرمی و شادکامی گذرانیده اکثر اوقات بعد از فراغ از انتظام مهام ملک و دولت
دو روی خیابان و انجام مقاصد و مرام سپاهی و رعیت بسیر و شکار و چوگان بازی و قبق اندازی
نشاط افزا بوده و بعد از ختم ماه صیام چند روز نیز بسان عساکر ظفر نشان و عرض ملازمان رکاب
اقدس و سایقیان پرداخته رخصت انصراف مساکن و اوطان دادند و چون قلعه جدید تبریز که در ربیع
بنا شده بود باتمام رسیده بود و حکم بتخریب قلعه سابق صادر شده اطراف و جوانب اربعه آن را بطبقات
هدم و ختم قسمت فرموده در عرض ده روز قلعه بدان متانت و ارتفاع بسعی عمله [illegible] انهدام پذیرفته
صفت قاعا صفصفا گرفت و آب رودخانه را بپای قلعه بسته سوی عمارت دولتخانه [illegible]
سایر ابنیه و عمارات و منازل که در این چند سال ترتیب یافته بود آثار [illegible] ارباب مناصب دولت
اعلی راه مرشد که بدارالسلطنه صفاهان رفته بانجام علوفه و رسومات لشکر پرداخته خود بنفس نفیس
با معدودی از خواص اراده سیر و شکار گیلان و مازندران بهشت نشان کرده از راه اهر و طوارش
روانه آن دیار فرح بخش دلکش گردیدند توجه شاه دین پناه [illegible] کسری نشان بجانب مازندران و فرح آباد
چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنوعی که مذکور شد عنان عزیمت بدان صوب معطوف
داشته بهر محل از محال طوارش و گیلانات که میرسیدند چند روز در آن مقام دلنشین آرام گرفته دل
فرح و انبساط به نشاط سیر و شکار پرداخته مسرت بخش خاطر همگنان بودند و با جمعی که بعزم ملازمت اشرف
همعنانی رکاب اقدس سرافراز بودند از مخصوصان و مقربان و ندما و ارباب طرب و قورچیان و سایر
ملازمان درگاه بدستور میهمانان سلوک فرموده هر چند اسباب معیشت کل عساکر از خوان احسان آن دودمان
آماده است از شمول عاطفت و افزونی اشفاق و رأفت متکفل مایحتاج یومی ایشان شده تا در آن [illegible]

دلکش اقامت داشته روز بروز مایحتاج هر کس از سرکار خاصه شریفه [illegible] سرانجام یافته و کل
از نعم وافره پادشاهی و عطایای شاهنشاهی بهره ور بوده در کمال سبکدلی و انبساط بولایت دلپذیر
مازندران بهشت نشان رسیده تماشای عقبات و تنگ [illegible] را بالجزئی و سیر و شکار طی فرموده در خطه
ارم بنیاد فرح آباد که در ساحل دریای خزر واقع و قبل از این بطاهان موسوم بود و الآن آن حضرت
در آنجا طرح انداخته بودند مسکن ساختند و چون آن مکان نزهت بخش لیاقت شهریت و استعداد آن
داشت زیرا که رودخانه عظیم موسوم به تجن رود در وسط آن بقعه ارم نشان [illegible] روضه [illegible]
سلسبیل جریان یافته بدریا میریزد و آب دریا مسطور ساکنان آن [illegible] در نظر نظارگیان بدیع
آمده [illegible] همت جمعی حسنه بترتیب و تعمیر آن [illegible] مصروف داشته عمارات عالیه
بر ساحل [illegible] خانه [illegible] واقع در کنار تجن رود افزوده و چون در مدت اقامت همیشه فرح و سرور
در خاطر نزدیک و دور [illegible] داشت آن خطه فرح بخش را بفرح آباد موسوم گردانیده [illegible] سال
در عمارات و باغات افزوده بازارگاه و حمامات و مساجد و کاروانسرا [illegible] فرموده باتمام آن
موفق گشته اند و [illegible] مذکور تا خط ساری که چهار فرسخ خیابانی طرح فرموده [illegible] بکثرت [illegible]
و کل امرای که از خواص [illegible] در [illegible] بتخصیص ولایت دارالمرز [illegible] خیابان مذکور را [illegible] سنگ بست
داده اند که از [illegible] کل امرای [illegible] باشند و جمیع امرا و ارکان دولت و ارکان دولت
اعیان حضرت منازل [illegible] در اطراف خیابان و کنار رود ترتیب داده اند و بعضی ایام [illegible]
و جوانب طبقات انام و اصناف خلایق روی امید بدان صوب آورده در آن دارالسرور اقامت
در هر طبقه و هر طایفه [illegible] منازل و محال طرح انداخته [illegible] پرداخته اند بنوعی که آب بخشنده رود
میان [illegible] شهر [illegible] اهل عالم بر آن بسته اند [illegible] مرقوم [illegible] کلک
است و تاریخ هجری [illegible] عشرین و الف رسیده [illegible] عالی [illegible] اعلی آن [illegible] بنای عمارات
دلکشا و باغات و بساتین فردوس [illegible] و کثرت خلایق [illegible] جامع است و همچنین در ساری که
عقبات [illegible] حضور [illegible] ساری [illegible] روضه رضوان و [illegible]
[illegible] عمارات دلکش و باغات دلکش طرح فرموده در کمال زیب و زینت
صفا انجام یافته [illegible] از شوارع [illegible] جهت نزول موکب عالی در غایت زیب و دلکشایی
ترتیب داده اند [illegible] طرق و ناهمواری شوارع و انبوهی بیشه و جنگل
[illegible] آن [illegible] است که [illegible]

بود از صنایع بدایع قدرت ایزدی است نهاده و تا عرصهٔ آن مملکت بهشت نشان محل اقامت قزلباش
خسرو آفاق گردیده از آمد شد عساکر منصوره و ارباب حاجات و اصحاب تجارت و اهل بازار و دواب تا به
در گل و لای هموار و سنگهای ملک از رفاع کثیر الاحطاب صنایع و بابو گشته نقصان و خسران بسیار بعساکر
فیروزی شعار رسید والای شهریاری بتوسیع و زینت و اداره شوارع سوادکوه که محال مازندرانست تعلق
گرفته سرکار [illegible] این کار خیر و مستوفی میرزا تقی وزیر آن ملک رجوع نموده
حمله عمده و موده اجرت و اقتضی از رعیت الاهل و وزیر مذکور با جمعی از غلامان تابین
ساخته شروع در آن خدمت که در نظر محال جمیع و پشنگ [illegible]
در اندک زمانی کار با تمام رسیده و در رودخانهای پایین شوارع پلهای عالی با آجر
و آهک و آجر در کمال متانت و استواری بر [illegible] زینت یافت و از اتفاقات حسنه کار خیر تاریخ این
امر عظیم است و همین بنوعی که مذکور خاطر انور بود حکم در کل دار المرز خصوصا مازندران
باسم صواحب و اعیان [illegible] اگرچه در صحیفهٔ ثانی این دیباچه اجمال شرح این احوال
در سال هزار و سی و یک که مطابق تاریخ این کار خیر است رقم پذیر کلک سوانح نگار خواهد شد [illegible]
تیز [illegible] گشت قلم در اثنای یک دو سه ورق آغاز نهاده و تحریر آن پرداخت حسب الفرمان قضا
جریان کل شوارع توسیع یافته و ناهمواریهای نشیب و فراز هموار گشته و گل و لای از حفر خندق و
ریختن سنگ خشکی پذیرفته الیوم در آن شوارع شتران قطار قطار بار زده در رفتار رند و عموم
سکنه آن دیار در ظل معدلت شاهانه آسوده حال روزگار بسر میبرند و از برکات قدوم میمنت لزوم
بانواع بسیار و فواید بیشمار فایض میگردند القصه حضرت اعلی اعلاه الله تعالی زمستان را در آن ملک
مقام [illegible] ایام نشاط انگیز بهار بسیر و صحبت و شکار مشغولی [illegible] کوکبه رایات
نوروزی سلطنت جهان افروزی [illegible] عزیمت باقی سوانح و حالات در سال [illegible] قلم عنبرین
پرتو [illegible] مشاهیر متوفیات که در این سال از جام اجل شربت ناخوشگوار ممات نوشیدند ملک بیگ
مذبر [illegible] جهان عظام است که [illegible] داشت بعد از زحمت بسیار و [illegible] اسهال
گشته روز بروز ضعف قوت میگرفت با اجمال [illegible] لوازم خدمت [illegible] داشت
هنگام مراجعت از تبریز در راه ضعف و سستی [illegible] مزید علت [illegible]
و ناتوان گشته در رباط [illegible] سفر [illegible] اختیار نموده [illegible]
من مضافات همدان بود [illegible] خراسان [illegible]

قلم سرکار فیض آثار حضرت اعلی منسلک گشته مستوفی قورچیان عظام شده بود و در عراق بعد از قتل
مرشد قلیخان وزیر قورچیان شده مرد آدمی نیکو اخلاق بود و با سعادت ترکی و فارسی ربط تمام داشت
سال قبل از این متوجه سفر خیر اثر حجاز گشته بسعادت حج بیت الحرام و زیارت روضه مقدس حضرت سید
الانام سرافراز شده بود نعشش را بمشهد مقدس برده در روضه متبرکه مدفون گشت آقا ابوالفتح اصفهانی
نیز محمد و از ارباب قلم و محاسب سلیم النفس راست قلم و مستوفی سرکار خاصه شاهی بود در رکاب
روانه مازندران بود که در لاهیجان گیلان مریض گشته عالم جاودانی شتافت منصب [illegible] خاصه بخواجه
علی اکبر اصفهانی که از اخیار و مشایخ و اهل الله اصفهان است [illegible] در آن موضع [illegible]
گوشه خانقاه و از زمرهٔ مشایخ و اهل الله طبقه ذوالنونیه بوده [illegible] سلامت نفس و صدق
حسن کردار [illegible] سلطان
[illegible] که حاکم بن فضل کج و مکران بود در این سال [illegible]
مریض گشته عالم [illegible] سلطان [illegible] حکومت [illegible]
مقرر شد [illegible] لشکر [illegible] ولایت کشید و ملک بن فضل را از دست
مکاره بیرون آورده [illegible] آغاز سال بهجت آمال سیچقان ئیل ترکی مطابق سنه احدی
و عشرین و الف که سال [illegible] جلوس است نوروز این سال فیروز در روز سه شنبه شانزدهم شهر محرم الحرام
اتفاق افتاد یعنی آفتاب عالمتاب که مربی عالم و مربی [illegible] محتاج بنی آدم است بحکمت بالغه
الهی از خانه حوت ببرج حمل تحویل نموده طراوت ایام بهار عرصه جهان را چون [illegible] نور و صفا
بخشید دیگر باره [illegible] چمن که [illegible] عالم خاک بودند بحکم [illegible] و افلاک از زیر
مغاک سر بر آورده جهان از طراوت ایام فروردین و بهار و ترشح و تقاطر امطار تازه و تر و از نکهت
عنبرآمیز ریاحین دماغ جهانیان معطر کردند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی [illegible] بهشت
آسای مازندران کامیاب دولت بودند و چون فصل نشاط افزای بهار سپری گشته هوای آن
دیار روی بگرمی نهاده [illegible] تماشای جشن و سور عشرت و سرور [illegible] که معتاد مردم گیلانات از عالم
خطیر سرزده رسم مردم گیلان که در ایام خمسه مسترقه هر سال که بحساب اهل تنجیم آن ملک بعد از انقضای
سه ماه بهار قرار داده اند و در میانه اهل عجم روز آب پاشان [illegible] بزرگ و کوچک و مذکر و مونث
کنار دریا آمده در آن پنج روز بسیر و سرور پرداخته و همگی از لباس تکلف عریان گشته هر جماعت
با اهل خود [illegible] در آب درآمده با یکدیگر آب بازی کرده خمسه مسترقه را [illegible] بسر میبرند و الحق

تماشای عزیمت القصه موکب همایون از فرح آباد بدان صوب در حرکت آمده بعقبه رودبار سر از اعما
را کوه و گیلان که این صحبت بهجت فزا منعقد شده بود رسیده تماشای آن سو بود و نظاره گران نشاط
و سرور بودند در گیلان بهزاد بیک وزیر آنجا بنا بر ظهور بعضی تقصیرات سابق و لاحق مواخذه و مغضوب
گشته بتفصیل بقایا و تحقیق وجوه دیوانی ایام عمل او و سیاه و بردی بیک یساول صحبت باسپردار و طلبی ان
روانه ارض رجوع گشت و از آنجا در اوه سپه دار الموحدین قزوین شده در دولتخانه مبارکه انجا نزول اجلال
فرموده چند گاه در آن مکان دولت از تخصیص عمارت دلپسند بر سوم عمارات نو که احداث کرده
معمار همت بلند اساس شاهی است عشرت پرداز و در میدان سعادت بچوگان بازی و قپق اندازی نشاط
افزا بودند در این سال حکومت دار الموحدین قزوین بسلیمان خان ولد شاه علی میرزای استاجلو که
با حضرت شاه جنت مکان و خود بعز مصاهرت این دودمان سرافراز بود تفویض یافت اما منشا
بدعوای ملازمان جنبیع [illegible] عمل را اجاره کرده و دخل در کل مهمات انجا کرده و در اندک روزی مردم
آن ولایت را از بدسلوکی و قوت طامعه عمله و کارکنان او عجب بداد آمده و جمعی مورد مواخذه و غضب
گشته تا دو سال بدان ایشان [illegible] سوی عمل و ریخت سلاسل و اغلال بود و موکب همایون از آنجا بفیروزی و
اقبال [illegible] تشریف برده از راه ییلاق و لار و فیروزکوه بقصد زیارت آستان ملائک آشیان
حضرت امام الجن والانس بجانب مشهد مقدس معلی [illegible] در حرکت آمدند ذکر توجه همایون بجانب
مشهد مقدس معلی و صحن مبارک و احداث خیابان و عمارات و غیره چون تراب عتبه علیه سلطان
روضه رضا یعنی حضرت اعلی با جهان شوق و عالم ارادت و حسن اعتقاد بمشهد مقدس معلی رسیده و سعادت
زیارت و طواف آستان سدره نشان امام ضامن ثامن علیه السلام مشرف شدند رای جهان آرا که پیوسته
انقطاع و آبادانی اصقاع و تعمیر بقاع و رباع [illegible] همگی همت خیر منقبت بدان مقصور است بتوسیع صحن مبارک
روضه مقدس متعلق گشت چون صحن سابق در نظر همت والا تنگ و حقیر نمود و دو ایوان امیر علی شیر که در
روضه مطهره از انجاست و در جانب جنوبی صحن سابق واقع شده و روی بشمال دارد و در یک گوشه صحن
افتاده و بعاجبت [illegible] بود و طبع سلیم و دانش آموز مهندسان فنون بدایع است اقتضای آن کرد
عمارات سابق جانب شرقی را که انهدام پذیرفته بود برداشته اعاده صحن نمایند و بنوعی که ایوان
مذکور در وسط حقیقی واقع شود و دو ایوان در سمت مقابل آن که جانب شمالی صحن و روی بجنوب داشته باشد
و دو ایوان دیگر در طرف شرقی و غربی عمارت کنند که آن ثانی صحن بیت المعمور مشتمل بر چهار ایوان
ارکان بوده باشد و خیابانی از دروازه غربی شهر تا شرقی طرح فرمودند که از هر طرف صحن مبارک

از میان ایوانها بگذرد و چون ساکنان مشهد مقدس معلی و زوار روضه متبرکه از قلت آب در عذاب بودند
آب را از آغاز چشمه گلسب و قنوات جدید احداث کرده آن حضرت بشهر آوردند و نهری در میان خیابان و حوضی
بزرگ در وسط صحن وسیع مذکور احداث فرمودند که آب از حوض گذشته بخیابان شرقی طرف پائین پای
مبارک جاری گردد و معماران مهندس و استادان چابک دست شروع در کار کرده در اندک وقتی فرمودها
سرکاری بحکام مشهد [illegible] که مکنون خاطر انور بود در کمال زیب و بهاء و خوبی و صفا انجام پذیرفت و دایم
آن عتبه طیبه اولا از [illegible] مرقد منور حضرت امام مفترض الطاعه و ثانیا از [illegible] توجهات خاطر اکسیر
تأثیر تراب عتبه ارضا یعنی حضرت اعلی معمور و [illegible] در رشک روضه رضوانست و همچنین توجه
بتعمیر مزار متبرکه خواجه بزرگوار خواجه ربیع الخثیم که در یک فرسخی مشهد واقعست عمارت مرغوب طرح انداخته
در زیب و زینت آن مبالغه عظیم فرمودند و احیای عمارت قدیم [illegible] و رفاه
شهرت محتاج بیان نیست فرمودند چون در دامنه کوه واقع شده آب از [illegible] می‌ریزد و فواره
داده از درگاه و عمارت تا نیم فرسخ از سمت راه و ساحت [illegible] خیابانی طرح فرمودند که آب از دو طرف
جاری و درختان در اطراف آن غرس شود در وقتی از اوقات که بنده را که متوجه زیارت روضه منوره
مقدس بود عبور بر آن افتاد [illegible] واقع شد از غایت خوبی و خرمی مکان و شیرینی عمارت و زیب
زینت آن زبان قلم از توصیف آنها عاجز است هرچند در آن حوض رود به تکلف و عبارت آرایی محول
خواهد شد با آن زبان بیان از تحریر آن [illegible] و وصف آن را به تقریر [illegible] گذاشت
امید که مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گشته موجب افزونی عمر و [illegible] دولت
گردد آمین یارب العالمین القصه آن حضرت تا [illegible] روز در مشهد مقدس بسعادت زیارت و خدمات روضه
مطهره پرداخته و مطالب و مقاصد ارباب حاجات را بتوسط [illegible] باتحاج مقرون ساخته روز دوم
آمدند حسین خان که در حوالی مزار خواجه بزرگوار مهم دولت و اقبال بود رسیده و دیگر باره [illegible] اخلاص خود را
بکحل الجواهر تراب اقدام همایون شاهی روشنایی افزوده چند روز در ملازمت اشرف گذرانیده
مشمول عنایت و الطاف رخصت انصراف یافت در این سفر خواجه آصف بهاء خواجه جلال الدین اکبر
[illegible] که از کارگزاران روزگار [illegible] با حسن سلوک و کم طمعی و کاردانی و اقدام بخدمات
شایسته منصب جلیل القدر وزارت کل خراسان منصوب گشته بدین رتبه والا سربلندی یافت
و از انجا عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده از راه دشت [illegible] سیر کنان و شکار افکنان
بدار المومنین استراباد رسیدند چند روز [illegible] احتیاج مقاصد ارباب حاجات آن مملکت توجه

فرموده و فرهاد خان حاکم آنجا کما ینبغی بلوازم ضیافت و خدمت پرداخت و از آنجا بعزم قشلاق مازندران
داخل خطهٔ ارم بنیاد فرح آباد شدند **عمارات مازندران بهشت نشان** در همین سال معمار همت والا
طراح طرح همایون که دست آموز چندین صنایع و بدایع کارخانهٔ ایزدی است در قصبهٔ شریفهٔ اشرف از قصبات
مازندران که بولایت هزارجریب موسوم و بدار المؤمنین استرآباد اقرب و فی الحقیقه نزاهت و خرمی اشرف
الکای آن ولایت است عمارت عالی جهت نزول همایون طرح انداخته حمام و بیوتات و تالارها بر آن افزوده
و استادان چابکدست در آن سرزمین طیبه و بیت حسب الفرمان قضا نشان شروع در کار کرده
مولانا محوی بهشتی گیلانی این قطعه در تاریخ بنای عمارت اشرف بنظم در آورده **بیت** خسرو
آفاق شه کامیاب • آن ملک باطن بهر خوب و زشت • کرد چو در اشرف مازندران • طرح
بنای عجب چون بهشت • از ره اقبال ز فیض قدم • آب و گلش با گل و عنبر سرشت • بهر
سعادت پی تاریخ آن • بر در دولت اشرف نوشت • چون آن مکان شریف با از جمیع جهات
مسامی همتش سمت ظهور دارد و قابل ترتیب بود در اندک فرصتی توجهات خاطر اشرف انتظام افزوده باغات
و بساطین جنت آیین مشتمل بر عمارات و حوض خانها در کمال زیبائی و لطافت ترتیب یافته آبهای خوشگوار
از کوه طیبه بجای حوض کوثر آیین در بیاض ارم تزیین آورده فوارها بفنون غریبه و صنایع بدیعه از میان
حوض بستان مشعل نار که سر بکرهٔ اثیر کشیده و بچون گل عذار که آتشباران از با در وسط ساخته در هوا بهشت
و چون اکثر اوقات زمان اقامت مازندران آن قصبهٔ لطیفه مسکن شهریار کامکار است مقربان و ملازمان
رکاب اقدس نیز منازل مرغوب عمارت نموده اند و اکنون آن قصبه نیز شهری بزرگ و سبب امن بزمت
آن حضرت واز علا و مشهوره است **دیگر** از سوانحی که درین سال ظهور پیوست کشته شدن
محمد خان ذوالقدر حاکم توری است با چند نفر از آقایان معتبر بدست ازناوران گرجستان که رئیل مردم
لوارصاب خان سبب قتل و الکه همیشه طایفه ذوالقدر با ترقب جوار کاهی بر علانیه و ظاهر و گاهی بر سبیل
دزدی و اختفا نهب و غارت و اسیر بنا وصبیان گرجیان کار ریئل اقدام مینمودند بدین جهت عموم گرجیان
از طایفه مذکور کینهٔ دیرینه در دل داشتند در زمان تسلط رومیه که جعفر پاشا از تبریز بر سر سیمون خان لشکر
کشید و بگرجستان آمد نظر سلطان پدر محمد خان که از این دولت رو گردان شده بود میان چوپه و ترمزی
پاشای باقی بود و مردم او که گرگ آن سرزمین بودند بغارت و دزدی لشکر روم کرده سیمون خان را از دیگر
جعفر پاشا پسر و نیز بمقتضای المعنی یتوارث کلفت و عناد مورونی واقع بود درین وقت که محمد خان
غزنسا طبیعی اشرف دریافته از تقصیرات و زلات او اغماض شده بود و قرار یافته بود که با یکدیگر صلح

نموده من بعد موافقت و دوستی مسلوک دارند لوارصاب خان با او گفتگوی مصالحه میان آورده طرح ضیافت
انداخت و او را با خواص و معتبران طلب داشت و او اجابت دعوت کرده بمجلس مهمانی رفت و ارصاب
خان و گرجیان با او عذر کرده در مجلس ضیافت اقدام نمودند هرچند محمد خان مستحق آن بود زیرا که
طبیعتش بنفاق سرشته از صدق و راستی بهره نداشت و قدر شفقتهای شاهی نداشته همواره میانه او
و سرداران روم و روسیه مراسلات و دوستانه و قوع می یافت و فی الحقیقه مکافات کفران نعمت این
و جزای عمل یافت اما لوارصاب و گرجیان نیز هرچه تشاست عذر که با دوست و دشمن منهی و مذموم
گرفتار آمدند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنابر رعایات سلسلهٔ ظاهر و اقتضای مصلحت اندیشی که همین شیوه
زمان روایان عالم صوری است مصطفی بیک برادر او را بمنصب خانی و امارت طایفه ذوالقدر سرافراز
فرموده منصب و اهل مذکوره بهمین عطیه ارجمند مشرور شفقت شاهانه مستظهر و امیدوار شدند **دیگر** رفتن
سارو سلطان چکنی حاکم سارو قرغان و کله و رود سمت بر سر اگراد و بانه در قضایای سابقه مذکور شد
که اسکندر بانه در همین هنگام از خدمت اشرف رخصت انصراف یافته با الکای خود رفت به تسویه طریق
بغی و عصیان مسلوک داشته از کردبانه در تجدد و بی اندام صدور می یافت سارو سلطان با فوجی
از سپاه رزمی جهد و تا متوجه بانه و ناحیهٔ آن گروه مخذول گشت اگراد بانه بعد از ستیزه و آویز از مقاومت عاجز
آمده روی بگریز آوردند سارو سلطان قلعهٔ اسکندر را بدست آورده و خراب ساخت و آن قوم شیرو بانه را
جهبار بعدم خرسند و بغیه السیف آواره و دیار ادبار شدند **دیگر** آنکه درین سال رستم محمد خان ولد
ولی محمد خان که در هرات بود از آنجا و در خصمت حسین خان بیگلربیگی آنجا بوده و پنهان از قوای
او بلکان به گرجستان رفت سبب رفتن او آنکه جمعی از اوباش او زبکیه با اعتماد او در هرات بر سر او
جمع آمده بودند حسین خان بنابر عدم اعتماد و رعایت جانب احتیاط ایشان را از پیرامون شهزاده جدا
دوده بود و پادشاه زاده را آن مردم جدا گذاشته یکدو مرتبه اراده رفتن گرجستان کرده حسین خان
از غرور و بیوفائی اوزبکیه اندیشیده بتجویز بیرون پادشاه زاده میکرده و همراه بودن جنود قزلباش
به رخصت همایون دلیری نتوانست نمود تا آنکه بنی علی العقده پادشاه زاده را طوعا و کرها بر داشته
بطریق فرار و ابلغار بطرف گرجستان رفتند حسین خان از بیم عتاب و خطاب شاهی که مبادا مجبول بر
غفلت او کرده اند اندیشناک گردید اما چون پادشاه زاده به گرجستان رسید مردم آنجا بحسب فرمان همایون
که در باب خدمت و رعایت جانب او به ایشان رسیده بود مقدم او گرامی داشته اطاعت و انقیاد
او را گردن نهاده با تفاق بر سر جمعی که بدو لتخواهی والی بلخ او خلاف میورزیدند رفته تاخت و غارت کرده

اموال فراوان بدست آورده بود و بجهت حسین خان الوش پیغام فرستاده محبت را اظهار با خلاص مودت و
و پاس حقوق مراحم شاهی نموده عذر رفتن پیش بیغ خود خواسته بود که چون بعد از آنکه جمع آمده بود در
تردد و سواری که معتاد طایفه اوزبکیه است مبالغه مینمودند و جناب خان تجویز نمیکردند بنا بر ابرام آن جماعت
مقید به رخصت و طلب کومک شده در رفتیم و هرگاه حادثه روی نماید که اقامت در این دیار نشود هم گروهی
ملجا و مرجع ما درگاه عرش اشتباه شاهی و مامن ممالک محروسه شاهنشاهی است حاکم حسین خان فی
المجلس المطیبان یافته حقایق اخبار مذکور را به درگاه جهان پناه عرض نمود و شرح رفتن رستم محمد خان
به بیغ و فرار او از هرات در سال آینده بر رقم کلک نکته نگار خواهد شد سانحه دیگر کشته شدن
علیجان بیگ جوانشیر و میرزا حسین بیگ برادر او است ایل جوانشیر از توابع قراباغ است که چون ایشان
دوده قبیله اند با توابع بی موسوم اند و اباً عن جد سر عشیرت آن خانواده اند در زمان سلطنت رومیه میرزا
حسین بیگ اطاعت رومیان کرده با ایل و عشیرت در قراباغ ماند بعد از چند سال علیجان بیگ که برادر
کوچکتر بود به درگاه جهان پناه آمده از زمره مقربان گردیده و پیوسته مشمول عنایت و مورد تربیت شاهانه
بود و در حینی که موکب جهانگشا به تسخیر آذربایجان در حرکت آمده و میرزا حسین بیگ بملازمت رسید
چون وقت مقتضای بازخواست اعمال سابق نبود به منشور امارت ایل با و تفویض یافت پس از آن
بمقتضای تشخیص امارت و بزرگی ایل صاحب بود و رفته رفته نسبت داد مبادا در وقتی که علیجان
بیگ بسرکاری تعمیر قلعه گنجه مامور گشته در آنجا بود در روزی که محمد خان زیاد اوغلی حاکم گنجه به سیر رفته
در شهر نبود فرصت یافته قصد کشتن برادر نموده با جمعی از جوانشیر قزلباش زیاد اوغلی که در آن وقت میرزا
حسین بیگ در آنجا بود در رفت او از اضطراب خود را به حرم سرای محمد خان انداخت علیجان بیگ حرمت نگاه
داشته با همان جماعت از عقب رفت که او را در آنجا بقتل آورد و چند نفر از خادمان قاجار سلطان
سلسله زیاد اوغلی از این تجرع بی طاقت گشته چون محمد خان از سیر آمده از مبادی قضیه آگاه گشت چون میرزا
حسین بیگ در زمان رومیه انواع فساد از گنجه بود نگاه داشتن او را مصلحت ندیده به قتلش پرداخته خشنود شد
همان لحظه علیجان بیگ را نیز شمشیر تادیب نموده قطع رشته حیاتش کردند و اولاد و اسباب صاحب شده خود
سرای و زیاد اوغلی [illegible] معتبر و بلند پرواز بود و چون نجوی برادر بزرگتر دلیری میکرد در انتقام مکافات
عمل یافته از زمانه مهلت یافت هر چند در مقام منع در آمدند ممنوع نشد بالآخره خادمان مذکور به خدمت
میرزا بیگ هجوم کرده شصت و هشتاد نفر از ایل و دیوان جوانشیر را تیغ تا شیر تادیب کرده عاقبت بمرده
موافق مصلحت دولت قاهره و موجب بازخواست انتقامی چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار

دیگر از سوانح عبرت گزین که در اواخر این سال ظهور آمده مقتول شدن الله قلی قورچی باشی قاجار است
که مزاج مبارک اشرف از او منحرف گشته در زمان آقا و بیگی بیگ مشهور به قورچی قورچی باشی گردیده
شاه را به بسیار معتبر و معتمد شده و شفقتهای بیش از حد و قیاس شاهی و حسن خدمات خود مکرر دو خانه
کن خانه در خدمت اشرف بسیار مکنت و مرادهای بلند که با بیان دولت و ارباب عزت هر چند از
مشمول عاطفت و رخصت آن دولت باشد نسبت نداده بیشتر میگردد از معلول همی که چیست
شاه ار که بلطف چه دور اند ؛ ستبه و بانکه حد خود دوانند ؛ تجاهل میورزند و حضرت اعلی آن طرز
اندازه را به شکفته طبعی و گوخیل و بی تکلفی گذرانیدند و بشاشت و خرمی بیشتر میفرمودند چون تکلفات
خبری از نه کار رفتار شد سبب انحراف مزاج اشرف گشت حیلهای او را می بینند شد تا آنکه در باره
بعد از گرفتاری که در زبان مبارک جاری شد لفظ ملکی از آن رو باطنی بود الله قلی مذکور را اگر چه
کار آمدنی بود اما عنایت و جانفشانی و جمع مال و بسیاری ملک و عقار حریص بود چنانچه ممکنات
بحرفت او به هشت هزار تومان رسیده بود از بیم آنکه مبادا از تزلزل با جواهرش را و بافته دولت دشمن منتقی
از آن یافته بجای باده و دانه نیتهای باطل رفت و تمام شد و ولی نعمت مبدل شده و
مرحمت بتحصیل موصول گشته بجاز زبان و ارباب اخلاص نشست یافت چون وقوع و قطع سلسله او
خاطر حق گزین مسموع یافته بود و دیدهای مرحمت او را پسرانش را از دیده غافل ساخته بالآخره
الله قلی [illegible] در زیر چوب مصلا گشته گردید بیت هست آیین دو بینی زهوس ؛ قبله عشق یکی باشد
بس ؛ اینها جمع مال و از فنون صنایع و نعمت که سرمایه گران نعمت و گمراهی گردیده بیاد و بی
رفته از نتایج بی اخلاصی بهره یافتند و اصلا آثار چیزی از او ظهور نرسید آری بیت با بلندیت
از بیرون آید ؛ گر سپهری که سرنگون آید ؛ و هم در این سال حبیب خان ولد سید بیگ ابن معصوم
بیگ صفوی که برتبه والای مصاحبت اشرف سرافراز است از مرتبه یوزباشیگری به تفویض
والحق جوان خلیق آدمیت با اوصاف حمیده آراسته و به فهم و فطرت و اخلاق حسنه پیراسته
دولت و پسندهاو از بزرگی ست   که در این سال عالم بقا اختیار نمود محمد خان اوزبک
ولد ابو المحمد خان بن ایش محمد خان بن الوش خان که از نژاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان بود
سبق ذکر یافت در دار الملک شیراز اقامت داشت و در ظلال رأفت و عاطفت شاهانه روزی
و عافیت میگذرانید و هر روز مبلغ تومان زر شاهی عراقی بخرج الیوم او مشفق شده بود در این سال جهان
فانی را وداع نموده در دار الملک آخرت منزل گزید و دیگری از متوفیات افضل الفقهاء و المجتهدین

زمانه مولانا عبدالله شوشتری است که چند سال بود از نجف اشرف به دیار عجم آمده در دار السلطنه
صفهان اقامت داشت و همواره مورد توجه و التفات شاهانه بود و جناب آخوند تا شد معزز و مکرم
بود در روز جمعه بیست و چهارم شهر محرم الحرام اندک عارضه بر وطاری گشته از روز دوشنبه میر محمد باقر
داماد و شیخ لطف الله میسی عالمی متقی بود و بحثت مباحثات علمی و مسایل اجتهادی فیما بین عبارت
ارتفاع یافته بود بعیادت او رفتند جناب مولانا با این هر دو بزرگوار معانقه کرده در کمال شکفتگی
صحبت داشتند شب یکشنبه بیست و ششم قریب بصبح بعد از اقامت صلوة اللیل و نوافل بیرون آمده
که ملاحظه وقت نماید در بازگشتن از پای رفت دو بی آنکه مهلت سخن گفتن یابد دعوت حق را اجابت
نموده مرغ روحش از قفس جسم پرواز نمود جناب مولانا در کمالات نفسانی و تقوی و پرهیزکاری
و ترک مستلذات دنیا درجه عالی داشت از ماکول و مشروب به سد رمق قناعت نموده اکثر ایام صایم
بوده و جشوبهای بی گوشت افطار میکرده و قریب سی سال در نجف اشرف و کربلای معلی سالک
در خدمت مجتهد مغفور مولانا احمد اردبیلی بسر برده از خدمتش اکتساب فضایل و استفاده
مسایل مینموده گویند که از مولانای مذکور اجازت نماز جمعه و جماعت و تفتیش مسایل اجتهادیه
یافته بود و در روز وفاتش آواز ناله و نفیر صغیر و کبیر خلایق باوج آسمان میرسید اشراف و اعیان
سعی مینمودند که به تیمن و تبرک دستی بزیر جنازه مغفرت اندازه اش رسانند از علوی خلایق میسر
نمیشد در مسجد جامع عتیق صفاهان بآب چاه غسل داده و در آنجا میر محمد باقر و سایر فضلا و علما
نماز کردند چند روز در مزار فایض البرکات امام زاده واجب التعظیم امام زاده اسمعیل علیه و
آبائه التحیه بود از آنجا نعش بکربلای معلی شد ارباب استعداد و تاریخهای مرغوب در سلک نظم کشیده
میر صبحی تفرشی   آه و آه از مقتدای شیعیان   یافته دیگری گفت حیف از مقتدای ایران حیف
شیخ محمود امام عرب جزایری مات مجتهد از من یافته بود و دیگر از متوفیات محمد بیک شاملو است که
از زمره مقربان بساط اقدس و مجلسیان اشرف بوده در مازندران بیمار شده حکیم سلمان شیرازی
معالج بود اما معالجه او عمل نمینمود ناچار از حکیم سخن ترک طبیبان عمل کرده اغذیه نامناسب بکار میبرد
و پرهیز نکرده روز بروز مرض روی بالاشتداد نهاد تا آنکه در اوایل زمستان بحیات جاویدان شتافت
حضرت اعلی از عواطف خسروانه تکفین و تجهیز کرده نعش او را بمشهد مقدس فرستاده در روضه متبرکه
مدفون گردید و در پرسش و تسلیه بازماندگان نوازشات بظهور آورده مشار الیه صاحب ثروت
و مکنت بود املاکی که داشت وقف خیراتی نموده چون فرزندی نداشت متروکاتش حسب الارث

شرعی به برادر اعیانی او حیدر سلطان ایشک آقاسی حرم علیه عالیه تعلق گرفت **ذکر قضایای**
او دیل ترکی مطابق سنه اثنی عشرین والف هجری و بعضا موافق ثلث عشرین جلوس ..
که سال بیست و هفتم نوروز سعادت افروز این سال در روز چهارشنبه بیست و هشتم شهر محرم الحرام سنه
ثلث و عشرین والف اجاق افق ده روز سیه جهان آرا بعد از انقضای نه ساعت و دو درجه و دو
دقیقه روز مذکور از برج حوت بمنزل عز و شرف یعنی برج حمل تحویل نموده آغاز بهار چنین آثار شد
جهان تازه گشت از نسیم بهار . دره دشت شد سر بسر لاله زار . ز گلگشت گلها زعنبر سرشت
زمین و زمان شد چو باغ بهشت . حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در روز جمعه بیست و نهم که از
شده شش روز از نوروز گذشته بود از زنده و طیبه فرح آباد بسعادت و اقبال بجانب دار السلطنه صفهان
در حرکت آمده در ساعت سعد وارد آن خطه جنت نشان شدند و از کار برود اهالی سعادت رکاب بوس
سرافراز گشته دیده امیدشان را از مشاهده طلعت همایون روشنی افزود اهل حرفه
ارباب صناعت و تجار بازارها و قیصریه و چهار سوق را آیین بسته و جشن نوروزی با آیین مقرر در
نقش جهان وقوع یافته چند روز کامرانی خلایق بعشرت و شادکامی گذرانیدند و حضرت اعلی
در ازای خدمات اهل صفهان که مستحق طبع همایون شده بود و مال سه ساله ارباب و رعیتی کل آن
ولایت را بیکل محصول رقبات دیوانی آنجا را که تخمینا زیاده از پانزده هزار تومان شاهی عراقی
میشد بارباب و رعایا و دارزنان املاک دیوانی انعام فرمودند و این عطیه والا علاوه و سایر عطایا
گشته موجب دعای خیر کافه خلق آن دیار گردید **ذکر فتح قلعه بن فهل از ولایت کیچ و مکران**
از سوانح اقبال که در اوایل این سال بظهور پیوست فتح قلعه بن فهل من اعمال کیچ و مکران است که
گنجعلی خان حاکم دار الامان کرمان مأمور شده بود و از حسب الفرمان قضا جریان با لشکر کرمان
و سرداران جانب آن ولایت رفته قلعه بن فهل را محاصره نمود و در هنگام فرصت از اطراف
جوانب قلعه هجوم آورده یورش کردند ملک شمس الدین ولد ملک دینار والی آن ولایت و سایر
محصوران از مصادمه عاجز گشته دست از محاربت قلعه کوتاه کردند و غازیان ذکیه بر قلعه استیلا
یافته مسخر و مفتوح گردانیدند و ملک شمس الدین با فرزندان و متعلقان مرست درآمده مصحوب
معتمدان مهرکاه و سدره نشان فرستادند و در دار السلطنه صفهان بنظر اشرف درآوردند گویند
عموم مردم آن ولایت شافعی مذهب اند چون ملک شمس الدین دعوی سیادت و تشیع و دوست
داری اهل بیت طاهرین مینمود مراحم خسروانه شامل حال او گشته مقرر شد که دار الامان کرمان

با کیچ و متعلقان در آن ولایت بفراغت روزگار گذرانیدند اما چون بکرمان رسیده دست از حراست ملک
هرات کوتاه کرده به دارالامان ملک عقبی شتافت طبقهٔ ملوک کیچ و مکران از پادشاهان جهان بجایی
نشسته بودند و سر کرد آن مملکت بیرون نیامده دست حوادث زمان بگریبان دولت ایشان نرسیده بود
و از سماحت و سعت [illegible] و مذکر خلاصهٔ معمورهٔ جهان ولایت کیچ و مکران است و آن سلسلهٔ
پادشاهان بزرگ رفیع الشأن که سایر سلاطین عالم را با ایشان رتبهٔ برابری نیست لهذا شاه [illegible]
شمس الدین نقش نگین [illegible] از اجداد ایشان ملک [illegible] والی کل ولایت کیچ و مکران
بوده از حد [illegible] داشته و از مقام تکبر و بزرگی [illegible] آمده از عبارت نقش این بیت نقش نگین
کرده خداوند جهان را اگر بنودی ملک بسیاری [illegible] شاه کیچ و مکران با چنین ارزان [illegible]
چه سخن شناس داند که [illegible] بر بسطت ملک و عظمت و بزرگی والا است

ذکر آمدن ایلچیان فرنگ

درین سال ایلچیان و چند نفر از بادشاهان
فرنگ که عبارت از دانشمندان و رهبانان نصاری است از جانب پادشاه اسپانیه که بزرگترین
پادشاهان فرنگستان است بپایهٔ سریر اعلی آمده در بهشت جهان اصفهان بسعادت بساطبوسی
شاه جهان سرافراز شدند و تحف و هدایا که همراه آورده بودند گذرانیده و رسالت کرده بعنایات خسروانه
سرافرازی یافتند چون سلاطین مسیحیه و فرمان روایان ممالک عیسویه همگی با حضرت اعلی همایون شاهی
ظل اللهی ابواب الفت و آشنایی مفتوح داشته بنابر این طریق مراسله در آمد شد بود [illegible]
ازین دیگر بیک یوزباشی روملو را که مرد چرب زبان سخندان بود برسم رسالت فرنگستان فرستاده بود
در آن ولایت از فرط طامعه و امساک طبیعت اعمال زشت که مرضی خاطر اشرف نبود از او بظهور
آمده بعرض اشرف رسیده بود درایام توقف که عود نموده با ایلچیان مذکور بملازمت رسید ملحوظ
مغضوب گشت هرچند خواست که بسخن در آمده عذری چند در خطاهای خود گوید او را سخن نگذاشته بتخته
سیاست بفرمان قهرمان قهر پادشاهی مثله کرده [illegible] از دار عبرت آویخت و به عقوبت و رسوایی
گرگس [illegible] و از اعمال شنیعه اش یکی آنکه در الکای [illegible] مکلف بوده حاکم آنجا که [illegible]
فرنگست مهر اشرف از سر کتابت پادشاه اسپانیه برداشته کتابت را گشوده او را از مضمون مکتوب
آگاه کرده بود و این بی دیانتی در خدمت سلاطین خطای است و زبان باسرار پادشاهان گشودن
گناه بزرگ دیگر آنکه رسم قدیمست که ایلچیان طبقات سلاطین عصر به ولایت روند طلبیدن بیگانه
که عرف و عادت ملک از خود ساخته بوده در کل مواد [illegible] و سلوک نمایند و در هیچ عصر و زمان [illegible]

جهان ایلچیان را به تغییر عرف و عادت مستمره تکلیف نکرده و در رسم و قاعده نبوده و در وقتی که [illegible]
در پای تخت پادشاه اسپانیه بوده زوجهٔ پادشاه فوت شده پادشاه و معارف سپاه و رعیت
ملک بعرف و عادت سیاه پوش شده بودند او نیز بجبر بپوشش آمده پادشاه [illegible] لباس فاخر
بی آنکه تکلیف کنند سیاه پوش شده بوده با [illegible] که اگر ازو آن تکلیف سازند جواب گوید که [illegible]
مبارک پادشاه دو دولت من سلامت مرا چه لایق که لباس سوگواری پوشم و این عذری بوده لایق
و سخن دیگر آنکه مکتوبی که حضرت اعلی بریم پاپا که خلیفهٔ ملت مسیحی و جانشین حضرت عیسی علیه
السلام است نوشته مصحوب او ارسال یافته بود مکتوب مذکور را [illegible] داده مبلغی ازو
گرفته بوده که آن تاجر خود را [illegible] نامه [illegible] و مکتوب را به [illegible] فرنگستان رساند و از آن [illegible]
نامه را [illegible] بود [illegible] که اگر [illegible] رفتن او بآن ولایت [illegible] داشتی [illegible]
بآن سرزمین صورت [illegible] مکتوب را باز آورده حقیقت عرض کردی و تعظیم نامه و مکتوب [illegible]
منظور نداشت [illegible] بعرض [illegible] در آورده [illegible] را سهل انگاشته
اعظم خطاها که موجب سیاست و علت آن بود اینست که ملازمان که همراه او برده بود چند [illegible]
[illegible] و در آن را ایشان [illegible] شده که چند نفر [illegible] ترسایی راضی شده و از استخلاص [illegible]
اختیار نموده در فرنگستان مانده بودند غیرت اسلام اقتضای سیاست او کرده بجزای [illegible]
از جور بود که مردم بی کرده

ذکر مراجعت قاضی صدر از رسالت روم و آمدن ایلچی خواندگار و استقرار مصالحت و اختلال آن

از سوانح وقایع این سال مراجعت
قاضی خان صدر است از ایلچیگری روم و آمدن مصطفی پاشای مشهور به [illegible] ایلچی [illegible]
او شرح واقعه آنکه در [illegible] سنهٔ مذکور ذیل مطابق عشره و الف و عشرین [illegible] که حسب الاستدعای
[illegible] پاشای وزیر اعظم صدر معظم قاضی خان الحسنی را بجهت تاکید امر مصالحه بروم فرستاده شده
[illegible] وزیر اعظم صدر معظم قاضی خان [illegible] رسید بعد از ملاقات و شرایط اعزاز و احترام
و تقدیم [illegible] روانه جانب قسطنطنیه شده [illegible]
طی مسافت نموده چون بپایهٔ سریر سلطنت مصیر خاقان [illegible] رسیدند [illegible] پاشا پیشتر در آنجا
بخدمت سلطان احمد خان پادشاه روم رسیده [illegible] از صفات [illegible] و تعظیم
شان قاضی خان عرض کرده روز دیگر جمیع پاشایان و امرا و اعیان [illegible] و عموم خلایق استقبال کرده
در کمال توقیر و احترام بشهر در آوردند و [illegible] بنوعی که رسم و قاعده بود بوساطت وزیر اعظم [illegible]

حضور پادشاه کرده ادای سفارت و رسالت نموده تحف و هدایا گذرانیده از جانب پادشاه نیز با
ایلچیان عظام سابق توقیر و احترام یافت چندگاه که در استنبول بوده وزرا و پاشایان و مفتی و
علما و قضات و متشرعین بدیدن آمده در باب قرار مصالحه گفتگو مینمودند و بعضی مناقشات بمیان
از طرفین بیکرده بعد از قیل و قال بسیار مصالحه بر نهج قانون زمان حضرت شاه جنت مکان و سلطان
سلیمان قرار یافت و ایلچی مذکور را برسالت تعیین کرده با مکتوب محبت اسلوب و تحف و هدایای
لایقه باتفاق قاضی خان روانه نمودند و ایشان در دار السلطنه اصفهان بپایه سریر اعلی رسیده سعادت
بساط بوسی دریافتند و تحف و هدایا که مصحوب ایلچی مذکور شده بود بنظر انور در آورده منظور
انظار عنایات حضرت گردید و چون از جانب خواندگار تعیین سنور و سرحد طرف آذربایجان بعهده
محمد پاشای بیگلربیگی وان و طرف عراق عرب بعهده احمد پاشای بیگلربیگی بغداد و دولت جلال
افغی شده بود که باتفاق معتمدان اینطرف بدستور زمان مذکور قطع رساند حضرت اعلی هم قطع
سنور طرف آذربایجان را منوط بصلاح و کاردانی امیر گونه خان بیگلربیگی چخور سعد کرده امید [illegible]
بغداد را بعهده مقرب الحضرت محمد قلی بیگ میر آخور باشی [illegible] فرمودند و چون از زمان مصالحه
پادشاهان صفوان آشیان مذکور مدتی مدید و عهدی بعید گذشته باعتبار تغیر زمان و انقلاب
دوران اختلاف بسیار در آن واقع بود از جمله گرجیان مسق و قلاع آخسقه که در صلح سابق داخل
سنور اینطرف بود و تا غایت در تصرف رومیه مانده بود و اکنون در تصرف منوچهر بیگ درکار است
تخلیه و تسلیم آنها از طرفین دشوار و اولی جنت که حین عقد المصالحه آنچه در تصرف منوچهر بیگ سرطرف
باشد کما کان مستقر بوده از جانبین مضایقه در آنها نشود و بنیان سازگاری سفارش فرمودند که این
طریق را مرعی داشته شود و سرحد بدین قاعده قرار دهند که رفع ماده خصومت و نزاع بالکلیه شده
امور جزئیه را موجب تعویق کلیات نسازند و امیر گونه خان حسب الفرمان همایون آئین شتابیده
به سلماس رفته محمد پاشا نیز بآنجا آمده و ماه دو ماه اوقات در این گفتگو صرف نمودند و بر نهجی که مسطور گشت
سنور و سرحد تعیین یافت و دستور نامچه نوشته شده بمهر محمد پاشا و بعضی بیگان سرحد و اعیان رومیه
امیر گونه خان دادند و صورت آن بمهر امیر گونه خان و امرای اینطرف به محمد پاشا سپرده از یکدیگر جدا شدند
اما محمد پاشا چون در طرف بغداد و عربستان اختلاف بیشتر بود تشخیص آن نتوانست داد و از طرفین بود
ماند و تشخیص یافت بالآخره باتفاق و مستند بین حضور [illegible] و اگر داد و بقضیه صلح برهم خورده در آن ایام
صورتی نیافت و دیگر باره از جانبین سران فتنه اشتعال پذیرفت چنانچه از سیاق کلام آینده معلوم خواهد

می سپردند **گفتار در ذکر رفتن رستم محمد خان بن ولی محمد خان از غرجستان به بلخ و مشهد و بازگشتن شکسته**
ببلخ در اوایل این سال امام قلیخان پادشاه توران که از بخارا بدفع فساد لشکر قزاق که بر تاشکند
مشغول شده و متعرض حوالی ممالک سمرقند شده بودند عزیمت سمرقند نموده و برادرش نذر محمد خان از بلخ
معاونت طلب داشت و او معذرت آنکه رستم محمد خان در غرجستان نشسته در کمین بلخ و مشهد است
از رفتن تقاعد ورزیده جواب داد و امام قلیخان در طلب او مبالغه بسر حد افراط رسانید تا آنکه نذر محمد سلطان
بیکفف برادر جمعی کثیر از لشکر بلخ بکومک برادر روانه سمرقند کرد و بنده خود نیز از آب عبور کرده و رستم محمد
خان در غرجستان خبر رفتن نذر محمد سلطان و لشکر بلخ استماع نموده با سواری سه هزار کس که همراه
بودند باعجله متوجه بلخ شد حاکم بلخ فرصت مدافعه و رخصت استحکام شهر نیافته خود را بارک کشیده در
ارک شهر جا داشته باو که داشت در زبان رفتن محمد [illegible] انجام داد که چون خانه و متعلقان در ارک داده بود
حراست او از لشکر بیگانه لازم بود و الا مملکت بلخ تعلق [illegible] داد و در میانه جدایی جنت والده نذر محمد سلطان
که سیده رضویه و همشیره میرزا ابو طالب میرزای رضوی مشهدی است از خوف و بیم آنکه مبادا ارک را
بقهر و غلبه بدست آرد رسولان چرب زبان متواتر فرستاده اظهار اشفاق و مهربانی بجا آورده رضا
کرده او را بتزویج صبیه خود که همشیره سلطان است نوید داده و وعده کرد که میانه او و نذر اولاد صلح افکنده
مملکت را که دو حصه شده سه حصه نماید که هر سه برادر با یکدیگر سلوک نمایند و این صورت بجز خدعت
وحیله و حیال است رستم محمد خان مجدد به افسون ایشان فریفته گشته با خاطر آسوده و اطمینان قلب
در بلخ قرار گرفته در کمال غفلت میگذرانید و ایشان خفیه کسان باطراف و جوانب فرستاده از سمرقند خبر
داده منتظر وصول لشکر بودند و مردم رستم محمد خان در ولایت متفرق و پراکنده گشته به اراده و سعه
معاملات و انتقال مشغول بودند که خبر لشکر بسر او رسید فرصت جمعیت و قدرت مدافعه نیافته
مردم او سراسیمه و مضطر شده هر کس سر خود گرفت رستم محمد خان با بیست سی نفری که پیش سوار شده
راه فرار پیش گرفت و در راه چند نفر از اوزبکان رفیق در مقام غدر در آمده اراده کردند که او را
گرفته [illegible] چند نفر دیگر که معتمد او بودند از این [illegible] آن جماعت آگاه گشته مخالفت
نمودند [illegible] جنگ و جدال کردند بالآخره ارباب غدر و نفاق مغلوب اصحاب وفاق گردیده و چند نفر
از آن جماعت بقتل آمدند رستم محمد خان با ده نفری از آن مهلکه و مخاطره نجات یافته چون از استعجال
نتوانست رفت بجانب دار السلطنه هرات آمد مقارن وصول او بدار الملک [illegible] خبر بهرات رسید
سلاطین ما وراء النهر در [illegible] با شکست از لشکر قزاق منهزم گشته پریشان و بدحال بازگشته و در

شنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی ملازم حسین خان از هرات به دار السلطنه اصفهان آمده اخبار مذکور را عرض
کرد چون اراده ازلی حصول ترقی احوال پادشاهزاده مذکور تعلق نگرفته بود در این یورش کاری نساخت
و هر کاه مقدر الهی بوده باشد اراده ازلی بتمشیت مهمات او تعلق گیرد بخت و دولت بی استعمال سیوف
و آمده شده بکمال استقبال مینماید آری بخت و دولت بکاردانی نیست

فرستادن ایلچیانست بجانب هندوستان و دکن چون سلاطین عظام دکن از قدیم الایام
ارادت و اخلاص تمام بدین دودمان ولایت نشان دارند قبل از این عادل شاه والی بیجاپور میر خلیل الله
خوشنویس را که از سادات عظام ولایت باخرز خراسان و در حسن خط نستعلیق سرآمد زمان و نادره دوران
در حسب تقدیر بولایت دکن رفته بود و جمعی و محمد قلی قطب شاه والی گلکنده و ملک عنبر سپهدار سلسله نظام
شاهیه هر یک ایلچیان مخصوص با تحف اخلاص و تحف هدایا و پیلان لایقه بدرگاه جهان پناه فرستاده
از تعدی لشکر جغتای که حسب الفرمان فرمانروای هندوستان متعرض مملکت ایشان میشده اند
استغاثه نموده بودند چون میانه حضرات پادشاهان قدس نشان صفویه و سلسله علیه تموریه همواره طریقه
محبت و وداد شیوه و مودت و اتحاد مرعی و مسلوک بوده و میانه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و حضرت پادشاه
والا جاه گردون بارگاه سلیم شاه فرمانروای ممالک هندوستان زیاده از پدران و اجداد عالیشان
طریقه مصادقت و دوستی و رابطه الفت و برادری واقع و خصوصیات روبشانه و لی کلفتهای برادرانه
مسلوک است تخت نامه محبت طراز آن حضرت قلمی فرموده سفارش سلاطین دکن فرموده بودند
و آن حضرت رضاجوی خاطر اشرف گردیده ترک مخاصمت ایشان نموده بنابر آن در این سال حضرت علی
حسین بیک قپچاچی تبریزی را برسالت قطب شاه و درویش بیک مرعشی را بایلچیگری نظام شاه و ملک عنبر
و شاه قلی بیک زنگنه را بسفارت عادل شاه تعیین فرموده مکاتیب عنایت اسلوب سعادت افزا
در قلم آورده جهت هر یک صنعت نادره لایقه و رسانیدن تنسوقات را تعیین ارسال داشتند و چون
محمد قلی قطب شاه بجوار رحمت الهی پیوسته بود و سلطان محمد برادرزاده و داماد ش بر سریر قطب شاهی
تمکن یافته بود لوازم پرسش و مبارکبادی بتقبل آورده ایلچیان مذکور روانه شدند درویش بیک در شیراز سفر
عقبی اختیار نموده محمدی بیک پسرش در عوض پدر بدین خدمت مامور گشت او و حسین بیک بهره
مقصد شتافتند اما شاه قلی بیک چند روزی بجهت اختیار ساعت در رفتن تاخیر نموده بود و موسم
سفر دریا در این سال گذشته نتوانست رفت بنابر آن میر خلیل خوشنویس ایلچی ابراهیم عادل شاه از
شیراز بازگشته بپایه سریر اعلی آمد شرح رفتن او در محل خود رقمزده کلک بیان خواهد گشت

سوانح اکبر در این سال میانه حضرت جنت مآب کابلی یعنی محمد حکیم میرزای ابن محمد همایون پادشاه
ابن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و زاده عالی تبار سلطان علی میرزای کوکول ولد شاه جنت مکان فردوس
آشیان عقد مناکحه و ازدواج انعقاد یافت شرح واقعه آنکه حضرت جنت مآب مشارالیها در حباله نکاح شاه
رخ میرزای نواده شاه سلیمان والی بدخشان ابن سلطان اویس میرزای نواده شاه سلیمان والی
بدخشان مشهور بجهان میرزای ابن سلطان محمود میرزای ابن سلطان ابو سعید بن سلطان محمد بن
میرانشاه ابن امیر تیمور گورکان بوده شاهرخ میرزا در دیار هند فوت شد مخدره مذکوره بعد فوت
شوهر اراده داشته بعبادت مکه معظمه و مدینه مشرفه و رفع غائلات سفر حجاز اختیار نموده بود از بیم هرزه
آسیب اعراب بادیه بجا مقصود در تحصیل نپیوسته بود نقش را انگار یاس عرب داده روانه گردیده
خود بر حسب تقدیر آسمانی ببصره آمده و از آنجا بعزیمت دار الامان کرمان گرده بشیراز آمد
و مردی خان او را اعزاز و احترام نموده باصفهان فرستاده زیاده از یکسال در اصفهان بود در این سال
که موکب همایون فال به دار السلطنه اصفهان رسید و حضرت جنت مآب موی الیها بملاقات مخدره عالیشان
اقبال حاصل کرده حضرت اعلی او را با پادشاهزاده مذکور که عم بزرگوار خود نسبت فرموده اما میانه او
شاهزاده اصلی روی ننموده با یکدیگر در کمال افسردگی بسر میبرند   فرستادن سید ناصر ولد
سید مبارک خان است بجانب عربستان و محمد خان ولد بلوچ خان لر را لشکر بجانب ولایت موروث
کردستان شرح واقعه آنکه سید ناصر برادران کوچک [illegible] پیش بپایه سریر اعلی فرستاده در رکاب
همایون نشو و نما یافته بشرف تربیت و نوازشات خاص اختصاص داشت سید مبارک مکرر التماس نموده
بود که او را رخصت دهند که بعربستان آمده با پدر بعهد ملاقات تازه نموده چند گاه با او باشد و دیگر
از فرزندان را در عوض او بدرگاه والا فرستد و این مسئول تا غایت درجه قبول نیافته در عقده
مانده بود در این سال خبر رسید که پسران بزرگ سید مبارک سید بدر و سید برکه فوت شدند و یکی
دیگر را در حیات یا کرده دو حرف و سال عمر بار بار اظهار خواهش آمد اقتضا کرد که چون سید مبارک بسیار کبیر
السن و پیر شده بود بنابر صلاح دولت قاهره سید ناصر را به آنجا فرستند که سرکار او را داوتع نشود لهذا
او را مرخص فرموده خان عمادالدین [illegible] را در ملازمت اشرف نشو و نما یافته همگی همت
مصروف و محزون خاطر اشرف بود که بجای والد بر مسند حکومت که بجای والد بر مسند حکومت
الکا و عشیرت ارادان تمکن یافته و او را نیز نزد پدر فرستاده اعلام کردند که چون او بسیار پیر و ناتوان گشته
و مهم معاودت در میانه قبایل و عشایر مذکوره و عشیرت را فرستاده هم که پس بعد در خدمت پدر بوده باشد

و سر در جمعی که رایات نصرت آیات جهت تادیب گرجیان بصوب گرجستان در حرکت آمده بگنجه و قراباغ رسیده
بود در گنجه از خدمت اشرف جدا شده روی بصوب آورده بنا بر آن احوال ایشان در وقایع سال آینده
از مساعدت بخت مامول است

قبل ازین مرقوم قلم وقایع رقم گردید که طهمورث و لوند
خان بن الکسندر خان والی ولایت کاخت و لوارصاب بن کرکین خان ابن سیمون والی ولایت کارتیل گرجستان
که سر و منصب کرده و تربیت یافته همایون اعلی بودند و در سنوات قبل که مراد پاشای سردار روم به تبریز
آمده بود در ملازمت اشرف بودند و در حین انصراف از خدمت اشرف التماس نمودند که هرگاه حضرت اعلی
متوجه سیر و شکار مازندران بهشت نشان باشند چون اوصاف حمیده آن ولایت بسیار استماع شده
خاطر بسیر و شکار آنجا مایل است ایشان را مجاز سازند که جریده و بی سپاه خود را بموکب همایون رسانیده
در هنگام سیر و شکار آن ولایت در رکاب مقدس باشند و قرارداد ایشان در خدمت اشرف آن بود که
هرگاه رای جهان آرا مقتضای حضور ایشان نماید و برید السریع السیر فرستاده طلب فرمایند هرآینه عزم
توجه جزم نموده همعنان صبا و شمال خود را بموکب اقبال رسانیده بنا بر آن در زمستان گذشته که رایات
جلال متوجه آن صوب بود حسب العهد و حکم معلی بطلب ایشان صدار یافت امیر قلی نام جلودار که متعهد
آن بشارت بود و حمیق نگاه داشته طلبیده و عمل بیکلر نامیده مند و هر کدام آمدن خود را با آمدن دیگری
موقوف داشته چندان تعلل کردند که هوای مازندران روی بگرمی آورده فصل بهار و موسم شکار آنجا
گذشت و حضرت اعلی از آن ولایت بیرون آمدند و جلودار مذکور را بی نیل مطلوب بازگردانیدند و سعادت ادراک
ملازمت نیافتند و تا ما بعضا چند نفر از گرجیان خصوصا شادمان نامی که خود سر بایکدیگر صحبت نموده
عهد و پیمان آورده اند که من بعد برخلاف پدران باهم متفق و یکدل باشند از جا و مقام خود حرکت
نکنند و گرجیان بر بست و رباش نو نهند و فی الحقیقه آنجماعت در تخریب دولت ایشان کوشیده و اسباب
سپه دلی سرانجام داده بودند بالجمله این معنی عنایت بر مزاج اقدس گران آمده آینه خاطر انور بنوعی غبار
آلود گردید که مطالعه صیقل کلمات روی اندوده و اخلاص نما و معاذیر ایشان پذیر نبود و رای صواب نما عیان قرار
گرفت که چون سلاطین نادبهای مذکور راکب مجمل و عزو رنده و هنوز سیلی روزگار نخورده اند و موت حادثه
در کمک عقل گوش هوش بنصیحت منوش ایشان نمی سپرند تا دیب بر ایشان نقد نیز تجربه روزگار مهذب نگشته اند
عزم تادیب و گوشمال ایشان متوجه قراباغ گشته اگر والد گرجیان بقدم اعتذار پیش آمده استقبال
موکب همایون نمایند و غبار آینه ضمیر اشرف را بصیقل رکاب بوسی و خدمات مرغوبه جلا داده شود

ارباب اخلاص عمل نمایند با ایشان بمقتضای مروت و کرم جبلی عمل نمایند با شوده و اگر به مدلول
الخائن خائف ترین دهشت بوده بسعادت خدمت مشرف نشوند ایشان را از خواب غفلت بیدار
ساخته گوشمالی سزا دهند چند روزی که هوای دار الملک صفاهان گرمی داشت در ییلاقات زرین
باعتدال
و رحیش گذرانیده و چون هوا روی بگرمی آورده بمقر دولت و مستقر خلافت بازگشته از آنجا بتاریخ روز
شنبه دوم ماه مبارک رمضان از دار السلطنه صفاهان بعزیمت غزا و جهاد گرجستان در حرکت آمدند و بحکم
جهاد وش ایلچی روم را که در درگاه معلی بود چون هنوز مسوده صلح نامه عهد تشخیص نیافته معتمدان جانبین که
همراه امر مامور بودند باز نگشته بودند مقرر فرمودند که بفراغ بال در صفاهان آسایش نماید که چون ایلچیان
از فیصل یابد و مسوده نامجات معتبره درست شود او را بر وجه لایق روانه گردانیده و با آهنگی علی
مسافت نموده در سر هر مرحله فوجی از افواج قاهره بموکب مسعود ملحق میشدند و سعادت دو جمال
به دار الارشاد اردبیل گشته چند روز در آنجا بطواف مرقد منور حضرت سلطان الاولیا و قطب الاصفیا
و مشایخ عظام عرش مقام صفویه قدس الله اسرارهم قیام نمودند و چون مصالحه روم میان
نواب شاه جنت مکان و سلطان سلیمان تمهید یافته در آن زمان از گرجستان آنچه تفلیس و کارتیل و
کاخت که از همه طرف بممالک قزلباشیه پیوسته با متصرفات و ماحی که با شاهی جوق و دورمان و کوه [illegible]
را تصرف بود و بروم تعلق گرفته بود و بنا بر [illegible] عهد [illegible] چنان که صباد از ارباب غرض و عناد
غزیت سوار گرجستان را [illegible] دیگر که منافی صلح باشد مذکور ساختند و در هیچ [illegible]
هنگامه حمایت مسلمانان کردند از غلامان رکاب اقدس سلطان محمد بیک طالش را از اردو اردبیل [illegible]
رسالت نزد [illegible] پاشا روم فرستادند و حقیقت [illegible] گرجیان را که [illegible]
افتاده بود اعلام دادند و [illegible] گشته [illegible]
چون دیده بصیرت ایشان خصوصا طهمورث بید دولت را پرده غفلت و وحشت پوشیده بود [illegible]
مستقیم منحرف گشته راه صواب گم کرده و چون [illegible] اخلاص گزین [illegible] پیشه و جنگل [illegible]
گشته بسعادت بساط بوسی [illegible] حضرت اعلی [illegible] حاکم تبریز را با
بعضی امرا به قلاووری و راهنمایی [illegible] محمد شمس الدین [illegible] بوده و بنا بر قرب جوار [illegible]
شوارع و مضایق گرجستان [illegible] سرزمین [illegible] طرف شرقی [illegible]
کاخت است و یوسف بیگ خان بیگلربیگی شیروان را با امرای آنجا که طرف [illegible] امر فرمودند که [illegible]
مذکور در آنجا آمده طهمورث را [illegible] موکب معلی [illegible] عسکر [illegible]

فرموده بولایت گرجستان درآمد و در کنار رودخانه قری نزول اجلال فرمودند طهمورث چون از بیم ورود
موکب مسعود خبر یافت اندکی از بیهوشی بهوش آمده سراسیمه گردید و جنود نامحدود را از پیاده و سوار
جمع آورده در میان بیشه و جنگل سهشار زطبیعت پرواز ناف جبال صیانت نماید و چون آن جاهل دولت
طول ترحیبت شاهانه شنوده یافته بود آن حضرت بالطبع راغب بودند که ترحیبت کرده خود را بکار از نظر
اعتبار اندازند ذاکر آقای توتچی را که در درگاه معلی با طهمورث مربوط بود نزد او فرستادند که بنصایح
دلپسند پنبه غفلت از گوش او بیرون آورد و بادراک سعادت بساط بوسی ترغیب نماید که مهم او بدون آن مهم
او اصلاح پذیر نیست و او عجز و بیچارگی خود اظهار نموده عرض نمود که خوف و دهشت بر من مستولی شده از
بیم قهر و غضب شاهانه در حصول آن مدارم که در این وقت بملازمت رسم والده خود را با دو پسر طفل گروگان
با چند نفر از نامداران معتبر و کشیشان و رهبانان گرجی بپایه سریر اعلی فرستاد که شفیع تقصیر و گناه او
باشند و اسپند عاطفه گردد این مرتبه از جرم او گذشته معاودت نمایند که وقت دیگر که عفو و اغماض
پادشاهی ملحوظ نماید او را از جمله اطمینان حاصل شود باشد بآستان اقبال آشیان آمد
بیا در چنین گفت گاهی بیکبار تو خواهی بکن عذر تقصیر من ندانی که ابرهار نادانی است
سرانجام نادان پشیمانیست فرستادگان مذکور در کنار آب قری رسیدند و والده طهمورث
مخدرات آن سلسله بجز چند بهی سرافراز گشته مورد توجهات خسروانه شدند و آن حضرت حسب الالتماس
مخدره مذکوره در مقام عطوفت و عفو تقصیرات او درآمدند در این اثنا مکتوب ناهنجاری که از کمال
جهل و نادانی بحرکات میرزای عمزاده او از اصحاب دالی کارتیل که همراه ملازم رکاب اشرف و از
مقربان بساط اقدس بخط گرجی نوشته بعضی سخنان که منافی آن گفتگو و مناسب آن وقت نبود در آن
مندرج بود و او را نموده اخلاص و بیم نفاق ارباب شقاق اخفای شواهست نمود مکتوب بانظر اشرف
درآورد و از مضمون آن مراسله نایره غضب شعله ور گشته نوعی زبانه کشید که ضراعت اهل شفاعت
انطفای نپذیرفت والده طهمورث را با پسران او و جمعی که همراه بودند با متعلقان روانه عراق
گردانیدند و از نامداران با هم و کاردیده سپهر دو بر سر او کوچ کرده طهمورث این خبر شنیده در محل آن
تاب توقف نیاورده با کوچ و متعلقان و قلیل از نامداران و عظمای قوم که کاهش پانصد ششصد نفر بود
از راه غیر معهود بجانب کارتیل گریخت و در آنجا ملازم اصحاب ملحق گشته او نیز از بیم عظیم که از بیم
سپاه منصور بر او مستولی شده بود توقف در ولایت خود دشوار نموده با عشاق یکدیگر افزوده در پناه
حال بجانب باشی آچوق گریخته نکرکی خان والی آنجا که از عمده روست سپرده پرورده تفقد احوال ایشان

و وقایعی که در گرجستان روی داده در وقایع سال نو توقم قلم عنبرین رقم خواهد گشت ان شاء الله تعالی
دیگر از وقایع بهجت انتمای این سال که موکب جاه و جلال در ییلاقات تشریف داشت نوید هلال
اجلال و هشت نونهال گلشن سلطنت و اقبال یعنی شهزاده غفران مآل اسمعیل میرزا که در دارالسلطنه
رونق کامرانی گرفته بود در دارالسلطنه اصفهان در حین گشته در روز جمعه بیست و هشتم شهر جمادی الثانی بجوار رحمت
ملک غفور پیوست نعش مطهرش را در آستانه امامزاده واجب التعظیم امامزاده اسمعیل که در محله گلبار اصفهان
واقع است چند روزی بامانت گذاشته در ایام اعتدال هوا نقل بمشهد مقدس معلی کرده در آستانه عرش
نشان مدفون ساختند امید که بجای عمر و دولت والد بزرگوارش [illegible] دست عطا
بادشاه دولت [illegible] و هم در این سال امیره وردی خان از فارس باصفهان آمده
در روزی که موکب همایون اعلی از مازندران بهشت نشان بجانب اصفهان آمده سعادت و کامیابی
شهر عشیقه روی باستقبال موکب معلی آمده سعادت رکاب بوسی سرافراز گشت اندک ضعفی از بشره او
مینمود حضرت اعلی [illegible] ولایت و کرامت [illegible] انقلاب [illegible]
او را [illegible] ملازمت اشرف [illegible] مرض
در روز دوشنبه چهاردهم ربیع الثانی که روز چهارم بیماری بود دعوت اجابت نموده بجوار رحمت ایزدی
پیوست چون عمر در رضاجویی ولی نعمت سپری کرده بود حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از شمول عاطفت و
حق گذاری [illegible] امرا و اعیان [illegible] تشییع جنازه [illegible] احترام تمام
تکفین و تجهیز بر وجه لایق نعش او را بمشهد مقدس فرستادند که در گنبدی که در جوار روضه مقدسه
باتمام [illegible] گشته بود مدفون ساختند [illegible] آن عمارت
بود آمده [illegible] عمارت [illegible] گنبدی عالی و ایوان
که جهت مرقد ترتیب داده در کمال تکلف [illegible] منظر [illegible] مقدم عالیست [illegible] مجلس
[illegible] کرده خان [illegible] عالم غیب بر زبان [illegible] جاری گشت [illegible] احکام
و جلوه در معرض [illegible] دولت و معنی **بیت** [illegible] بر جاست [illegible]
[illegible] آمده [illegible] دیوان بود بجای پدر بایالت و
دارالملک فارس منصوب گشته علاوه [illegible] سابق [illegible] تشریف قدوم ارزانی
[illegible] انواع مراحم الطاف [illegible] امرا و خوانین این سلسله
[illegible] شوکت [illegible] جاه و حشمت و تجملات بزرگانه [illegible] در ایام حیات

مستعار بر حسب عمارت عالیه و بناهای خیر موفق گشته بغایت صاحب حلم و حیا و پاکیزه روزگار بود و دیگری
مستوفیات شاه وردی بیک سیاه دل صحبت با پرده دوست که از زمره مقربان درگاه و بصفت خدمت
و مزید قرب و منزلت و اعتماد و اختصاص داشت در سال گذشته در گیلان بیمار شده بیماری مذکور آورده
بعد از ورود رکاب جلال متوجه اصفهان شده وی از آنجا در عرض شوال آمد در روز [illegible] توقف
کرده روز بروز ضعف قوت گرفته در اوایل این سال بجوار رحمت ملک متعال انتقال نمود صاحب ثروت
و مکنت بوده [illegible] تعلق گرفت مشهور است که در گیلان یکی از درویشان خفیف العقل مجذوب
نزد او رفته سخن ناهمواری گفته بود و وی آن درویش مجذوب را از غرور و نخوت سرکشی آزار عظیم کرده
آن دل شکسته از روی درد و ملال [illegible] در دو روز پهلو بر بستر ناتوانی نهاده
تا دل بر رحمت او داده بمرد ✱ هیچ قومی را خدا رسوا نکرد ✱ واقعه ماکرزوی موجب ازدیاد اعتقاد
گیلانیان نسبت بآن درویش مجذوب شد در وقایع پیشنهاد [illegible] موافق ثمان عشرین و الف
و منصب مطابق تاریخ عشرین و الف هجری که سال بیست و هشتم از جلوس [illegible]
چون فصل زمستان [illegible] بانجام رسید کوکبه بهار بجنبش آمد و منقادی سپاه و حشم [illegible] و سپاه
نمایان گردید و جنود [illegible] ملتزم یافت و رایات فیروزی [illegible] در عرصه گیتی [illegible] سایه رحمت
بر مفارق موحدان جهان انداخت یعنی آفتاب عالمتاب در روز جمعه دهم شهر صفر [illegible] و عشرین
و الف از خلوتکده حوت بیرون خرامید و بایوان [illegible] حمل که خانه شرف و اقبال است برآمد و جهان
از مقدم نوروز چون گلشن خوبان [illegible] طراوت بهار [illegible] نزهت افزا
گلشن روزگار گشت بیت دگر باره بهار عالم افروز ✱ بیارا عالمی را گیتی فیروز ✱ شده
از مقدم عنبر سلطان ✱ جهان عشرتکده عالم گلستان ✱ همه روی زمین از لاله و گل ✱ چو
گلزار جهان از نشاء مل ✱ هوا از بوی گل چون غنچه پر ✱ دماغ عندلیبان گردید معطر اردوی
کیهان پوی در روز پنجشنبه شب نوروز آب رودخانه قانق که ثالث دجله [illegible] عبور نموده در مکان
از الکای [illegible] قران گرجی بود نزول نموده روز دیگر در آن سرزمین نزهت بخش به
لوازم جشن نوروزی و سور [illegible] پرداختند چون [illegible] دولت [illegible] از صولت سپاه
ظفر پناه روی [illegible] ایالت [illegible]
گرجستان را به عیسی خان [illegible]
بخدمت اشرف آورده [illegible] بشرف اسلام مشرف شده بود

نوروز

زنموده [illegible] بیک که معظم [illegible] گرجی بوده و کالت او معین گشت و بر سم [illegible] گرجیان [illegible]
[illegible] آن ملک نثار [illegible] و اعیان [illegible]
موافقت نموده [illegible] عطا و اعیان گرجی
سوای جمعی که موافقت [illegible] نموده [illegible] اطاعت و انقیاد [illegible]
آورده [illegible] گرجستان و صیانت اموال گرجیان نموده که هیچ [illegible]
کلاه بزرگ [illegible] رعایا بر نداشت چند نفر از جهلا و بیهودگان که در وقت عبور بمنازل گرجیان [illegible]
[illegible] دست درازی [illegible] کرده بودند [illegible]
[illegible] سیاست موجب عبرت دیگران گشته رعایا و عجزه گرجی [illegible]
[illegible] معدلت شاهی [illegible]
پادشاهی شده [illegible] گرجی است
[illegible] از گلستان ارم [illegible] گشته
[illegible] آن سرزمین [illegible] کلیسیا [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] اسلام [illegible] مسلمانی [illegible]
آن مقام رسیده باشد [illegible] آن سرزمین [illegible] کلیسیا دیده باشند [illegible]
مردم [illegible] اسلام [illegible] مسلمانی [illegible]
[illegible] اعلای کلمه الله بکلیسای مذکور [illegible] سعادت [illegible]
بر فراز آن معبد [illegible] ضلالت آیین برآمده کلبانگ محمدی صلی الله علیه و آله بلند آوازه کرده [illegible]
همچنین [illegible] کلیسیایی که رسیدند اقامت اذان نموده ندای [illegible] کلمه طیبه لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله [illegible] و کلیسیای [illegible]
[illegible] عمارت عالی و گنبدی [illegible] محل نزول اردوی گردون
[illegible] جلال رسیده [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] نموده [illegible] اطاعت عیسی خان [illegible]
قلعه است [illegible] محمد [illegible] بیک [illegible]
[illegible] محصوران [illegible] عاجز آمده [illegible] قلعه [illegible]
درآمده [illegible] بضبط درآمده [illegible] قلعه [illegible]

حصاری که به منصب الوردی یافته باشد یعنی تولیت کلیسیای الاورد در ایام متبرکه و اعیاد بزرگ ملت
مسیح فرق خود را بدان آراسته در معبد مذکور بکیش ترسایی با امامت قوم اقامت مینماید و حصاری بدان
متین و شرکت مهم سپرده و ضمیر منیر جوهرشناس جهانبخش تومان شاهی عراقی منت کرده مذکور ملک آرا
بدان قرار گرفت که آن کلیسیا را علفه نموده حصاری متین بر دور آن کشیده جمعی از چگینیان جنود قاهره در
در آن حصار مسکن کرده همواره نگهبانی مینموده باشند اطراف و جوانب آنرا با امراء و اعیان و طبقات لشکر
قسمت فرموده تا آنکه سنگ و آهک مصالح آن کار در آن حوالی نایاب بود از راه دور آورده در عرض یکماه
روز علفه مذکور را اتمام یافت و اسمعیل بیگ چگنی باشی با دویست نفر چگنی آن را از بابچیان بحراست آن
معین گشته و چون طهمورث ولد رصاب الکای باشی آچوق را از جنگلی جاه و جبال صعب المسالک نام انگیخته
والی انجا تابع روم است ماس و التجا نموده بامید استظهار آن پناه بانجا برده اند حضرت شاه پناه
خسروانه اقتضای آن مینمود که نهضت همایون بدان طرف لازم آید و توجه فرموده تا ایشان را بدست
نیاورند دست از طلب ندارند لهذا عنان عزیمت بصوب کارتیل که سرراه باشی آچوق است معطوف داشته
و از انجا بکارتیل راهیست در دره تنگ در کمال صعوبت که نشیمن و محل اقامت کاوز بین و آن ایش
سادل قزلباش و سرکز نکام گرجستان را از صیق طرق و صعوبت راه عبور از انجا با جنود سپاه دستور کشیده
مخصوص در آن فصل بهار که رستبار از چشم سحاب از قطره فشانی باز نمی ایستاد و وزاید هر در حبان
آفتاب سالها بر آن نتابیدی از کثرت گل ولای اعتبال قوی هیکل در یا بوزه جبال بکمال عبور میفتادی که چند
عبور اردوی گردون شکوه و جنود نامحدود بهمچو کوه از آن راه در نظر خاص و عام دشوار مینمود ملک محال
مینمود اما همای جهان آرای اشرف به عبور نمودن از آن راه که متضمن چندین مصلحت دولت و نتیجه
سلطنت بود مصمم گشته طبقات حشم فوج فوج و جوق جوق کوچ کرده در عرض چهار روز از آن دره
تاریک که نشیمن نشیب و فراز آن راه پر و حل شتر و الاغ بسیار از عساکر ظفر شعار و مردم اردوبازار
بکوه هلاک فرو رفتند روز چهارم اردوی کیهان پوی بکنار رودخانه که منبع آب فانوق و قریب است
رسیده شادروان عظمت مهر و ماه افراختند و آن سرزمینی است بغایت سبز و خرم از ریاحین
لاله در یاسمین و تازه گلهای عنبرآگین رشک فردوس برین مضمون حدیث اللّه یا سیدی الوس و چشمه
الکافر که در وقت فر موده شامل انجا و کل اکثر طایفه گرجیان است که در دیار مسکن آن گروه ذلیل بابان
شده مردم از راه و جانات از ولایات کاخت بجریده روی بتهی طهمورث که بعضی را دلیل گشته اموال ازدواج
غیرمتعارف بیرون برده بودند در مکان دیگر از رخش او آنگاه بودند انحصار عساکر منصوره که پیش راه او را گرفته
بودند ملتفت ساخته داشته آنگاه و نساخته اند عطایای آنحضرت را نیز سرسختی کرده بعیسی خان بازگشت نموده بودند و
دست از رقبه فرمان برداری و اطاعت لشکر اسلام کشیده مورد غضب پادشاهی گشته عساکر منصوره
تاخت و غارت و اسیران در الکا رخصت یافته و فوج فوج به بیشه و جنگل در آمده و زیب بعضی خزائن
وحیل بنزار کار کوه سعت بدست در آمده و بعد از آنچه که بهره کار پادشاهی متعلق است نمر نعمای
اسلام تعلق گرفت و ثواب این امر عظیم که سی هزار کافر به شرف اسلام تعلق گرفت و ثواب آن
امر عظیم در پایفشه و ملاحظه موجب استدامت دولت و رستگاری آخرت است بروز کار رحمت ده انا
همایون عاید گردید و چون کنار رودخانه فوق جای که فاصله کاخت و کارتیل است محل نزول موکب مسعود
گردید سال عالم آرا بدان متعلق گشت که یکی از کارداران بساط عزت را برسم رسالت نزد کیخسرو خان والی
باشی آچوق فرستند خلاصه پیغام آنکه میانه نواب همایون پادشاه ذیجاه و روم قواعد مصالحه و دوستی
استحکام یافته و یکی از شرایط صلح آنست که منسوبان طرفین را حمایت نموده گریختگان را را داده
نه دارند و ظاهر است که طهمورث ولد رصاب که دو جا بیل را داد است هر دو منسوب بدین طرف و تربیت یافته
همایون اند و از جهل و نادانی توهم نموده بانجا آمده و امید طریق آنست که ناظران هر طرف شرایط عهد
پیمان را منظور داشته امری که منافی صلح و مغایر عهد و پیمان باشد مرتکب نگردد و اکنون آن دو جاهل
بی آن باکانه از راه دور آمده اند بدین طرف ساز و که مقتضای رافت و حلم و عواطف خسروی با ایشان عمل نمو
شده والا لشکر قیامت اثر قزلباش جهت بدست آوردن آن دو سیه بخت روی بدین طرف و از بند نهاد
صورتی روی نماید که موجب ندامت و پشیمانی گردد خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان که شمه از صفات
حمیده او در این وقایع رقم پذیر کلک ظهور گشته است عاملی نمود که این خدمت باو رجوع شود و حسب الامر
اجازت یافته با این شاه پسند روانه مقصد شده و بوالی باشی آچوق و سلاطین را دیای مذکور ملاقات
نموده و لوارصاب را که نهمی ظاهر خود در اشرکت عصیان طهمورث کرده بود گفت و شنید و نصایح
ارجمند نموده بعد از گفتگوی بسیار که گهی زر نواضع گهی در سرتیز هم چرب زبانی و حکمت پژوهی و گاهی
کربانه و سخنان عاقلانه آن وحشی صفتان بی تامل و سرگردان بادیه جهل را از مقام نفاق باز
آورده بشیوه وفاق راغب ساخت و گرگین خان نیز اظهار اخلاص و بندگی آستان سده
نشان شاهی کرده با جواب دستوری مرد صفای روی بآستانه معلی راه آورده بود و در مقام عجز در آمده و معذرت خواسته بود که راه دور را ایشان را بدین صوب با قرابت و خویشی و نسبت هم کیش ولی
مروت دور بود اکنون استدعای عفو تقصیر هر دو دارم و جواب دستوری جواب گفته که اعضور بی ادا

ملازمت عبیر سرشت طریق آنست که سر در وی ارادت بدرگاه جهان پناه آورده بنده وار گوش به جاکری
مسلوک دارند و ایشان نیز معذرت چند القا نموده گفته بودند که اگر التماس و خط شاهانه بیجان امین باشیم
سر قدم ساخته بآستان اقبال آشیان آئیم و هر یک متعهدان همراه کرده بدرگاه ملک بارگاه فرستاده بودند
خواجه محمد رضا بازگشته در یورت حوالی کوری بعتبه علیه رسیده و فرستادهای سلاطین مذکور سعادت آستان
بوسی سرافراز گشته عجز و مسکنت و عرضه‌داشتهای عجز و لالت ولاة مذبور عرض کردند چون از خواجه مذکور در دریافتن
و آمدن ایشان چنین وحشی صفتان سباع سیرت بی آل که اگر صورت انسانی دارند حیوان مثال در منشه خود
سری چرده اند آثار معذوریت و جانب‌داری ظاهر آمده بود و جناب کرامی قندوی مخاطب گشته حکم شد که
منشیان بلاغت نشان سعد در سازند و احکام بالقاب خواجه قندوی و دودمان خلافت مکان از بنده
در باره ولاة مرز بوم نوشته بودند که سخن همانست که قندوی به ایشان گفته هرگاه صدق و اخلاص ظهور داده
روی ارادت به عتبه علیه آورند مسئول هر یک بعز قبول موصول خواهد بود در خلال اینحال بعرض عالی
شد و جلال رسید که درآنهم ولایتیست در آن حدود که سکنه آنجا از ملاحده ملت عیسی علی نبینا و علیه
السلام اگرچه از توابع باشی چوقست اما بضیق طریق استحکام مکان و ارتفاع جبال متصله بالبرز کوه
که مرغ اوهام جز ببال خیال در هوای آن اطراف نتواند نمود و هیچ سریع السیر نظر آن مسافت بعید را
بسهولت نتواند پیمود و مغرور گشته اطاعت والی نمی‌نمایند رای شرع آرا بغزا و جهاد آن طبقه ضاله
راغب و مایل گشته فوجی از مجاهدان حوزه اسلام را بسر کردگی بیک و بردی بیک کرجی ملازم بیکلربیکی
فارس که با فوجی از مردم او در رکاب سعادت انتساب بود بر سر ایشان فرستادند و عساکر منصوره بدان
آمد و رفت آنجا از صعوبت راه و دریاهای پر برف زحمت بسیار کشیدند جمعی که بجنگ پیش آمدند از سیوف
غازیان جان بهزده بدارالبوار شتافتند و جمعی که به بیشه و کوه متحصن جسته مساکن ایشان را نهب و غارت
کرده قریب چهارصد نفر اسیر و دوهزار گاو و گوسفند بدست آورده مظفر و منصور بپایه سریر اعلی عود نمودند
و در کارتیل بنابر مصلحتهای ملکی بخاطر انور رسیده که دو قلعه یکی در سوماهان که قریب بآخسقه و باشی چوقست
و یکی در کوری که حکومتگاه قدیم سلاطین کارتیل است بنا نهند و بحسب الفرمان فرمانفرمای
جهان قلعه در آن دو مکان بنا کرده در اندک روزی باتمام رسانیده استحکام دادند ذکر

آمدن لوارصاب از باشی اچوق و مراجعت موکب همایون از گرجستان

و طهمورث بنوعی که مذکور شد از آمدن لوارصاب تقاعد ورزیده دفع الوقت مینمودند حاکم باشی آچوق و جلیلده او
که ملکه آن ملک و در امور ملکی و مالی دخیل است از خواجه محمد رضا التماس نموده بودند که بخدمت اشرف عرض

نماید که چون لوارصاب بر طبیعت طهمورث سرانجام نبود که آن آستان عهد و پیمان خود عدول نموده
از صدق و راستی عاریست لهذا او در عوض لوارصاب در سلک غلامان درگاه شمرده بعضی از ولایات
کارتیل را که بباشی آچوق اقربست باو عنایت فرمایند جناب قندوی القاب استدعای ایشانرا
معروض گردانیده در معرض قبول افتاده یعقوب خان بیک فرمان فرمود بقورچی نیز دیگران را که ترک سیاده ول
صادق اخلاص و ارادت در خواص بود بباشی آچوق فرستادند که اگر لوارصاب در خلاف و عدم انقیاد اصرار
نموده بدرگاه جهان پناه نشتابد به پسر کرکین خان را بایالت ولایت نوید داده بدرگاه و الا آورده که
الا ازآن بهترین عطیه سعادت امیاد نماید چون لوارصاب از عیبی آگاه گردید اندکی از خواب غفلت بیدار
و از عواقب امور هشیار گردیده از کمال اضطراب به یعقوب خان بیک اظهار ندامت و پشیمانی کرده
نیز نصایح مشفقانه بجای آورده و جناب قندوی نیز مکتوب باو نوشته بود که بسخن مفسدان عمل نکرده خود را
بعتبه آورده و بیاره و پامال حوادث روزگار نسازد و مجملا لوارصاب ظاهر خود را بلباس خلاص آراسته
با خبث باطن و زمان بیره و حیل آن والده و متعلقانرا در آنجا گذاشته با چند نفری از نوکران
برفاقت یعقوب خان بیک بآستان اقبال آشیان آمده در سیزدهم ماه رمضان سعادت بساط
بوسی دریافت و مورد انواع عواطف و الطاف شاهانه گردیده و در خدمت اشرف معزز و محترم بود
و چون بکمده و کوچ بجانب کوری واقع شده او دل خلاص گزین برداشته و ارباب نفاق سلوک
نموده شبی بجز از اردوی همایون بیرون رفته عازم فرار گردید و جناب قندوی که باو وعده
متکفل مهماتش بود آگاه گشته با جمعی در طلبش شتافت و در حوالی اردوی او را دریافته بسبب نزول آورد
و از تحرکت نامهنجار سلب اعتماد و اعتبار از خود کرد و مع ذلک ازین عمل اغماض فرموده او را
انجالت قرار داده که کس فرستاده والده و متعلقانش را بیاورد اما در خفیه پیغام داده بود که هرچند
آمدن شما مبالغه نمایم از جای خود حرکت مکنید که راضی بآمدن شما نیستیم چون جمعی از نوکرانش
سپاهیه و علمای کارتیل در سلک خدمه و غلامان درگاه منسلک ... باطنی و ذخایر ... اند او
خاطر آن بی سعادت را بعرض اقدس رسانیده ... گذاشتن صبیه که مدام آمده
صلاح دولت خواه ... رخصت رسانیده توقف الکا یافت اما بهمان طریق معزز و محترم در رکاب
اقدس می‌بود و حکومت کارتیل به ... رسایق ... متعلق بود و کوتوالی قلعه تفلیس را به
آقا سهراب ... با سیصد نفر از تفنگچیان ... رجوع نموده باقی احوال لوارصاب در سال آینده
مرقوم کلک بیان ... خبر رسید که ... حکومت ... گشته بود و چون بشرف سلام

کسر مشرف بود کسر حرمت صلیب و رهبانان از دو عطوفت آمده و کرجیان بعبارت صحت اوآزرده دست و برخی
شنیده بودند و از بیم آنکه مبادا طبقه نصاری در عقب موکب همایون مصدر فتنه باشد در ساعت ترک حکومت
کرده بجانب دارالامان ارس شتافت و در چهل رشته بنا بر آنکه سکانش تنگ بود باشی گگارا با جمعی از نوکران عظام
بضبط آن ملک فرستادند که محافظت آن حدود نمایند و داود بیگ وکیل سپاه بدستور سابق دقایق مملکت با
دار بعد ازین بصورت نشاء دولت روزافزون داشته باشد و روی ارادت بدرگاه گیتی پناه آورده
چاره دلالت خود در زلال خدمتکاری و اخلاص گزینی شست و شو دهد بار دیگر بعزمت شود و الا مقتضای
وقت و صلاح دولت قاهره عمل شود و حاکمی مستقل تعیین نفرموده در ابابات حضرت آیات عزم مراجعت
جزم فرموده از تفلیس کوچ کرده متوجه قراباغ شدند چون هوای آن ولایات از غبار سم سمند صبا رفتار
عطرآمیز گردید همانا بیت مخزن اسرار شیخ نظامی در وصف آن سرزمین گفته ~~بیت~~ از دراج و تیهو و کبک
تند و میمنتی ساله سپید و سرو همواره به شکار تیهو و دراج نشاط افزا بودند در این اثنا نشاط
شکار قمرغه از خاطر خطیر سر زده عساکر ظفر نشان به اتفاق جانوران شکاری مامور شدند و صحرای آغجه بری
جرگه دست بهم داده گوزنان فربه و غزالان رسک آهوی چین و اقسام وحوش و قوچ جمع آمد
حضرت شاه والاجاه اول کره با مخصوصان و مقربان بساط عزت ترقی در آمده جانوران شکاری بیدرنگ
سگ پا که بر شغال و صیادی گرفتند و خوک ماده و گله و زاپای در آورده دند و چون جرگه بسیار تنگ
شد حلقه کرده بید حاضران موکب اعلی آهوان گریزپای را دستگیر میکردند از بسیاری شکار شمار آن
از تخمین و قیاس بیرون بوده ما ده مرحله گوشت شکار در اردوی اعظم بسیار و چند روز متعدد از آن
عرصه نشاط عیسی خان که ترک حکومت کرجستان کرده بار در چهل رشته بود آمده سعادت بساط بوسی دریافت
و معاذیر دلپذیر در آن باده التفات شود و حضرت اعلی او را از روی صاحبقرانی و شفقت بجوانی متنبه گرشته
بدستور ملازم رکاب اشرف گردیده و چون کنار رود ارس مضرب خیام شهریار دادرس گردید چند روز
در آنجا میان عساکر ظفر شعار و احتیاج مطالب بجاهیان پرداخته فوج فوج رخصت یافته بمنازل خود رفتند
و موکب حضرت نشان بعزیمت قشلاق مازندران از راه منزل آغاج و اردبیل که در
نزاهت و خرمی سراسر آن زمین رشک نشان میدهد بالکای گسکر رسیده منازل مرتضی قلی
دلدار پسر بیکاووش حاکم گسکر محل نزول حضرت شد و دون فکر کرده در آنجا چند روزی مزاج اشرف از جاده
اعتدال منحرف گشته اندک عارضه طاری شد ارباب اخلاص نذرها و تصدقات بارباب استحقاق رسانیدند
و دعای سپر بلای ضعفا و مظلومان که پس صد هزار ایشان غلغله در ما دانند با جابت اقتران یافته صحت

قوی روزی گردید از آنجا سکار گشت ل ملی مسافت فرموده و خطه دلگشای رستکدار از فرّ نزول موکب همایون
رشک گلزار ارم گشت و چراغان میدان رشت کرده چند روز در آن بلده دلبه اقامت فرموده به سیر
سواری و شکار رخوک که در کیلان شکار متداول معروفست و غالبا در سالهای پیش غرابت آن طرز شکار به نظر
کرده خوب طبایع و تماشای آن موجب تفریح قلوب و انشراح ضمیر است مرقوم قلم وقایع رقم شده با شیوه
مشغول داشته و از آنجا بخطه لاهیجان تشریف بردند اهالی آن ملک بلوازم خدمتکاری قیام نموده
بر رود صطلح آنجا که در دامنه کوه مشهور بکیوه کلایه واقع و از بزرگی دریاچه بود تکلفت و در میانه حقیقی با نجه
و تالار ترتیب یافته که گیشی و دو رود باین جا آمده شد و سیوه و فی الواقع جای رود مکانی مرغوبست جماعه
طاهر قلعه بسته چراغان کرده بود ند و از دور اخلاص خدمتکاران یوسف لقا و ساده رخان مه سیما از شهر و کوه
جمع آورده در رود رقصاه و کشتیها نشسته در آن دریاچه بسیار در مسرت بخش خاطر همایون بودند و قرب یک هفته
در لاهیجان بمسرت و شادمانی گذرانیده و از آنجا متوجه مازندران بهشت نشان شده و در چهارم
شهر صفر بساعت سعد و طالع میمون داخل دارالسرور فرح آباد و ارم بنیاد شده و زمستان در آن خطه
فردوس مانند بفراغت و خوشدلی بسر برده اقسام شکار آن ولایت چنانچه رسامنه خدا اکنون وقت
آنست که وقایع مشهوره و سوانح غریبه که درین سال در اثنای سفر کرجستان و غیر آن روی داده بتصحیح
بیان نگاشته شروع در تحریر وقایع سال نو فرماید انشاء الله وحده العزیز که روی داد دیگر از سوانح
فرستادن ایلچیان بجانب روم شرح واقعه آنکه سلطان محمد بیک طالش که در سال گذشته بایلچیگری
روم نزد سلطان صلح پادشاهی و وزیر اعظم رفته در اثنای سفر کرجستان بازگشته عرض نمود که مسندنشین سریر
توقیف احکام و جاه و حشمت همایون را بجانب کرجستان با استقلال در مصالحه حل نمود سلطان قضا آثر
عرض نموده اند و از جانب اولیای دولت صاحب و طهورث والی کرجستان نیز عرایض جاکرانه بخواهش کار رسیده
خود را از زمره تابعان دودمان آل عثمان شمرده و در میانه دو دولت اسپاه و نقض عهد به نظر مراحمت
بنابر ابقای عهد و احتراز از مضمون کریمه و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها برخصت حضرت شاه ذکره
کرجی روم را در عرض ساحت ایشان نیز رفع گرفت بنابر آن حسین بیک مهماندار ذوالقدر را باصفهان
فرستاده مکتوب محبت طراز دوستانه سلطان اصفهان بپادشاه روم در قلم آورده بعد از تعریفات
دوستانه بتحریر رسوم و عادات پادشاهانه در رسوخ عهد و پیمان مرقوم گشت که چون احراز سعادات
غزا و کسب مثوبات جهاد در خاطر حقیقت بیان رسوخ داشت و بعضی از گرجی که از قدیم الایام
تابع و خراجگزار این دودمان بوده اند سر از جیب و مافقت بر آورده بودند بجهت اعلای لوای اسلام

[library stamp]

دنادو پی طاغیان ضلالت فرجام به الضرب شمشیر آتش افشان و دو سعادت جهاد و خاص گشتیم
و بسیاری از کنایس و معابد نصاری مساجد اهل اسلام و ایمان گشت و از غنایم گرجستان تاج مرصع
مکلل را که در قلعه طراخای به دست در آمده بود و شرح آن مذکور شد با دیگر تحف و هدایای لایقه
داده او را با جواب نامه که آورده بود روانه نموده بودند و چون از جانب خواندگار در باب اطلاق اسیران
رومیه مثل مصطفی پاشای ولد رضیه خاتون که از اکابر دودمان عثمانی بود و محمد امین بیک ولد
محمد پاشای وزیر اعظم سابق که پسر سیلی علی پاشا و برادر رضاعی پادشاه بود و غیر ذلک رضاعی او
شده بود حضرت اعلی ایشان را با تجملات لایقه رفیق ایلچی کرده فرستادند و همچنین رقم اطلاق هر کس از سپاه
روم گشته هر کس که در حیات بود و برضای خود عزیمت رفتن داشت حواله داروغه و حکام سایر ممالک
فرموده تا کسی را عذر در مرافقت ایلچی روانه شدند و هیچ امری از شروط مصالحه واجب العهد نامرعی نگذا
وا نشود و سرحد آنچه تعیین یافته بود و بخچه درست شده مهر امرا و معتمدان طرفین رسیده بود و خاطر
نشان ایلچی روم کرده صورت آن نوشته مصحوب او کرده فرستادند و در خلال این احوال خبر رسید که
مضیع پاشا را وزرا به جهت امور نا درست و اعمال و حسابی ستم ساخته قتل آورده و محمد پاشای مشهور به
اکوز محمد را که بیگلربیگی مصر بود به جای به سریر سلطنت مصر آورده عثمانی وزیر اعظم کرده اند و شرح رفتن
قاسم بیک و قضایا که به جانب سپاه اوزبکیه و رومیه روی نموده در ذیل این دفتر محل خود نگارش
خواهد یافت **دیگر از سوانح** فرار نمودن محمد بیک و یوسف بیک ولد حسنخان آقا منوچهر آقاسی
روست و صلی از پس بر قوم کلک سپاهان کرده بود که ولدان مذکور که در معارک کارزار رکاب ظفر
شمار شده بودند منظور نظر اعتبار و از زمره مقربان محل والا بوده و توجهات شاهانه در باره ایشان
بر مایه ماست زیاده داشت و بر مزید تقرب و اصطناعات شاهانه ممتاز و شفقتهای خاص سرافراز
همگنان بودند و منازل مرغوب در اصفهان به ایشان مرحمت شد هر دو را به ولایت ساحل کشیده حکام
فرزند شده بودند و با خلعتها و از ره عطایای سنگین از اسپان تازی و مرصع آلات و ظروف
اوانی طلا و نقره و سایر تجملات بزرگانه مخصوص و سرور بودند و اکثر مقربان و بزرگان روی معلی با
ایشان بارانده و دو بستانه آمیزش و اختلاط میکردند و صورت فرار و عقوق و عصیان ایشان در پرده
خیال احدی نقش نمیبستند در سفر گرجستان در حینی که قصبه گوری مخیم سرادقات اجلال بود روزی از ایام
رمضان با چند نفر ملازم و چند نگاران معتمد روی به عزم سیر و شکار سوار شده هر یک با رکاب و تجملات
و نفایس مرصع آلات و اشیاء طلا و نقره بر نثار رسم تحفه موقوف نمیدیدند و در هنگام مراجع آن حضرت

و اسپان که تن قطع تعلق از سایر تجملات و از عزت و عیال و اطفال که همراه بود نمودند گردوار اسپ بودند
و خود را حلقه آخته رسانیده و از آنجا روانه دیار روم گردیدند روز دیگر که آن حقیقت بظهور پیوست همگنان را
موجب استعجاب گشت حضرت اعلی از شمول عاطفت و غریب نوازی که جبلی آن حضرت است اشاره نمودند
که چند نگاران و غلامان که راه ایشان به دستور با کوچ و متعلقان بوده و عیسی خان قورچی باشی که با آن مرحوم
نسبت داشت و طریقه داد و در عیون میداشت از تفقد احوال فرزندان ایشان غافل نبوده و هر که به وصل بردن ایشان
باشند روانه گردانیدند **دیگر از سوانح** که در آن اوقات به ظهور آمد آمدن شاه گرای خان بن سعادت
گرای پادشاه زاده تاتار است که در میان روی داده بود و ارکان دولت عثمانی او را مظاهر اعدا میدانستند
سلامت گرای فرزندی نداشت و والده جانی بیک گرای ولد مبارک گرای بن اسلام گرای بن دولت گرای
در حباله او بود و صلاح در ترتیب جانی بیک گرای مذکور که پسر ... بود او را مرتبه شاهی گرای
مقام ... و نفاق در آمده ... و حبس ... و داشته اند و او ... از اطوار ... نموده
در هنگام کمال خود را از میان ... اند انداخته ... مسافت بعیده کرده بقصد ادراک ملازمت
درگاه شاهی ... رسانیده و در حدود قصبه گوری گرجستان با برده
گردون شکوه ... مجالست مجلس ... و اظهار کمال اخلاص و حسن
و اعتقاد کرده حضرت اعلی ... به مقتضای طبع سلیم و شیوه مهمان نوازی که جبلی ذات حقیقت
سرشت آن حضرت است ... و سلوک ... و با انواع تعظیم و تکریم و تکلفات
لایقه اختصاص یافته معزز و محترم در رکاب اشرف بود **دیگر از سوانح** این سال انکه چون در ایام
فترتی کثیری از رعایای شیروان و قراباغ به گرجستان رفته ... اقامت نموده بودند
و الکسندر خان والی آنجا ... نگاه داشته تا غایت در آن ولایت بودند ...
آن جماعت رعیت الاصل گرجستان ... کوچ کرده ...
... از مردم شیروان و قراباغ ... ملازمت رومیه اختیار نموده
بودند ... صاحب ... در آن ولایت ... ایشان
در این سرحد صلاح دولت قاهره ... کوچ کرده ... اقامت اندازند
... [illegible] ... جماعت ... قراباغ
گشته ... [illegible] ... موجب آبادی آن ولایت شده و هم در این ...
... [illegible] ... قراباغ ... [illegible]

گشته متعرض قتل و غارت یافته و حال طبقات خلق که رفته بودند در آن ولایت آسوده حال و در کمال فراغت روزگار میگذرانند دیگر از سوانح مغضوب گشتن … است که از زمره مقربان بساط اقدس و در کمال عزت و اعتبار میرشکار بود بنا بر خبث باطن مکروهی از او بظهور آمده بود و در خفیه با شاهزاده محمد باقر میرزا بخلاف رضای ولینعمت آشنایی فتنه انگیز مینموده و باعمال منافی صدق و اخلاص که منبع عقوق و عصیان ترغیب میکرده و صدق این معنی از اقوال مردم سخن گو و بر جاست منافی ادا با میرزا دیده بودند بر خاطر همگنان پرتو ظهور انداخته بعرض اقدس رسیده نایره غضب در باره او التهاب یافته در مجلس مواخذه گردیده و حسب الاشاره اعلی او را … و محبوس بجناب میرزا فرموده او و … پرداخته … ملک کشیده شد و این مضمون که مجرم بیک نقطه مجرم شود در باره او صورت ظهور یافت دیگر از سوانح بقتل در آمدن چند نفر از خلفا و صوفیان قراجه داغ است شرح واقعه آنکه جمعی از مردم ولایت قراجه داغ از قدیم الایام دعوی ارادت و اخلاص سلسله علیه صفویه مینموده و صوفی میشده اند و در زمانی که حضرت خاقان سلیمان شان ابوالبقا شاه اسمعیل … در فتنه اتراک … بگیلان تشریف برده چند سال در لاهیجان اقامت گزیدند صوفیان این سلسله بخدمت آن حضرت آمد شد مینموده اند جمعی از صوفیان قراجه داغ نیز آمد شد داشته اند و الیوم آن طبقه در میان هواخواهان این سلسله بصوفی قدیم لاهیجی معروف اند بدین لقب گرامی بر سایر صوفیه تفوق میجسته و در هنگام خروج آن حضرت و نشو و نمای این دولت صوفیان مذکور بمعجزات و سیورغالات سرافراز یافته اند در زمان فترت رومیه که جعفر پاشا در دار السلطنه تبریز تمکن داشت شاه وردی خان ولد خلیفه انصار که از زمره خلیفه ها و کلان و در آن وقت حاکم قراجه داغ بود … بر … سلسله خود گشته بطرف رومیان میل نموده و باج دوازده ترک اثنا عشری از سر انداخته … رومیان پوشیده بعرض اقدس رسیده بود که در وقتی که مشارالیه اظهار اطاعت رومیه نموده پسر خود را نزد جعفر پاشا فرستاده با شاه جهت اخذ بیعت اعیان قراجه داغ نزد شاه وردی خان آمدند مشارالیه اکثر اعیان صوفیه را در … جمع … حاضر ساخته تکلیف اطاعت نمود جمعی از آن گروه موافقت نموده تابع آن جمع آمده بودند چون طریق ارادت و آداب پیروی و مریدی آنست که ارباب اخلاص در شدت و رخا دست از دامن مرشد کامل باز نداشته بانواع بلایا صابر باشند و رضای مرشد کامل را بر اغراض دنیویه راجح داشته … وردی خان که باعث این امر شنیع گشته چنانچه در قضایای سالهای گذشته مکافات بدطینتی یافته بجزا رسید در این سال حکم شد که تحقیق و تفحص موافقان او بعمل آورند مقصود سلطان که از ارباب عقیدت

و حاکم قراجه داغ بود با شاه محمد قلی خلفای روملو که منصب خلیفة الخلفایی داشت نیز در تحقیق آن طایفه سعی کردند اکثر آن جماعت را که روسیاهی کرده روی از مرشد کامل برتافته بودند بجزای عمل ناشایسته بدیار عدم رفته بودند جمعی بدین علت از … دیگر خلیفه و صوفیان که در حیات بودند بقتل در آمده و بجزای عمل رسیدند و در عوض اصلی آن بود که من بعد آن طبقه از دایره صوفیگری خارج بوده صوفی … صوفی متمیز بوده باشند دیگر از سوانح در حین مراجعت سفر گرجستان در قصبه سکوند قراباغ مصطفی خان قراقلو بدست درویش محمد سلطان شمس الدینلو بقتل در آمد و سبب قتل او آنکه نظر سلطان پدر او با طایفه قراقلو از این دولت روی گردان شده و برومیان متوسل گشته در رتبه پادشاهی یافته بود و بعد از فتح … محمد خان برادر مصطفی خان تا دو سه سال قلعه … نگاه داشته کوس مخالفت فرو کوبیده خاطر رومیان … بعد از تسخیر قلعه گنجه و قلاع … و اختصاص استیلای رومیان … گشته از اعمال سابقه اغماض شده … آثار نفاق از اطوار مشاهده … تا آنکه بدست گرجیان چنانچه سبق ذکر یافت بقتل آمده مکافات … یافت … مصطفی خان نیز محل اعتماد … بالجمله بعد از قتل مصطفی خان امارت کل ایل … شمسی خان … که در سال اول … بایچان که … قلعه ایروان … اخلاص … محل اعتماد شده … یافته … ایل مذکور را از سرحد قراباغ … بجانب دارالمرز فارس که باقطاع و تیول او مرحمت شده بود … دیگر از سوانح آنکه در حین معاودت گرجستان درگذشت … میر محمد امین مشهور … بوده … رکاب … احترام یافت وی از سادات عظام شهرستان اصفهان … صدارت چند سال قبل از این بجانب … بحسب تقدیر ملازمت قطب شاه والی گلکنده اختیار نموده بود و … مرتبه وزارت که … رسیده و صاحب ثروت و مکنت شده بود و چون محمد قلی قطب شاه بجوار رحمت ایزدی پیوسته سلطان محمد برادرزاده و داماد وی جانشین … میر مذکور … استقلال سابق نیافته میانه او و پادشاه … و آنچه از جناب میرزا استماع افتاده این بود که … حب وطن و آرزوی آمدن ایران و … اصفهان و ادراک پابوس شاهنشاه زمان در دل مقام داشت … بالطوع و الرغبه … رخصت آمدن یافته و چون … ابراهیم عادل شاه والی بیجاپور مانع آمدن گشته … توقف … مرصع آلات

وجواهر و سایر نفیسات و نفایس اطعام او هر روز رتبه جلادت داده سپرد که مدم العلم عند الله الی اصل پیشکش لایق
وجواهر و اسباب گذرانیده و چندگاه در اردو بوده از بسیاری رشد و طبع پردازی سخنان گزاف ازو سر زد
که مستحسن طباع سلیمه نبوده و جز وزارت دیوان اعلی و وکالت نفس همایون هیچ منصبی از مناصب دیوان
راضی نمیشد بالجمله مطالب او در آن وقت صورت نبست و در عالم ندامت رخصت یافته باصفهان آمد تا
آنکه در وطن اصلی منازل خوب و املاک مرغوب و اسباب معیشت بزرگانه آماده داشت مرغ طبیعتش در
هوای منصب عالی و حب جاه و حشمت پرواز میکرد و دیگر باره جلای وطن اختیار نموده فرزندان و
در صفهان انداخته و از راه بیابان بقصد ادراک ملازمت حضرت پادشاه والا جاه شاه سلیم ... عازم
ممالک هندوستان روانه آن دیار گردید و حضرت اعلی مخاصمی پادشاهانه ... نموده اصلا از نوازش او
اظهار رغبتی نفرموده و فرزندانش در سایه معدلت شاهانه آسوده حال روزگار میگذرانیدند

دیگر این سال که در قصبه رشت گیلان بظهور آمد قضیه کشته شدن محمد باقر میرزای مشهور به صفی
میرزاست که از تقدیرات الهی وقوع یافت شرح واقعه آنکه مدتی بود که بعضی هرزه درایان خوش آمد گوی
تقرب جو عقده نفاق نسبت به پدر بزرگوار او پیدا نموده بعرض اشرف میرسانیدند و خاطر نشان
اشرف نموده که جناب شاهزادگی باغوای بعضی سپاه و لشکر فتنه انگیز که در خفیه باو آمیزش مینمایند
العلم عند الله با پدر بزرگوار دل دگرگون کرده از جهل و غرور خیالات فاسده در سر دارد و آن حضرت
از غرور و فرط خوشخلقی آن حکایات را وقعی ننهاده از شعور دلکشا به صریح باو اظهاری نفرموده اعتقاد
بسبب آن بروی باز نگذاشته به تغافل پادشاهانه و اغماض مشهور از میگذرانیدند تا آنکه در سفر گرجستان
همان خوش آمدگویان خاطر نشان کردند که اراده دعاوی ملک ملالی نموده در باطن اسباب فتنه و فساد
سرانجام میداده اند خصوصا آنکه بعضی از فتنه و مفسدان و ملازمان میرزا کمر را در خفیه بکار یابی که مشعر
بصدق این اقوال باشد بعرض اشرف رسانیدند و قضیه زهر دهی کس چنانچه تحریر یافت
وقوع یافت مع هذا بد منشی بعضی از ... اظهار نفرموده همان تغافل پادشاهانه را شیوه و شعار
ساخته بودند از زمره غلامان چرکس بهبود نامی باو عاری حقیقت ورزی و پاس حقوق ولی نعمت
باخود اندیشه قتل او عزم ساخته بوده در تاریخ سیوم شهر محرم الحرام این سال در خطه رشت به حسب اتفاق
با محمد علی ای التقدیر در حسینی که میرزا بقصد ادراک ملازمت اشرف متوجه دولتخانه همایون
بوده در کوچه باو دوچار گشته علی الفور دراو آویخت و زخمهای مهلک زده جناب میرزا بآن درگذشت
وچون خود بسبب چنین امری دلیری کرده بود از خوف و بیم عقوبت شاهی پیاده با اسب تا بعزو جاه گرت

وحتی رهوا خواهان این دودمان شست بوده بطریق سایر ارباب جرایم از دو همه بطویله خاصه بحسن جست و انحصار
نمود که چون حرف عفو و حیات نسبت به ولی نعمت مسموع گردید بنابر رسم حلالی و رفع تهمت غلامان
چرکس بانیان امر دلیری کرده القصه در همان شب میرزا رضی صدر بفرموده حضرت اعلی متوجه تکفین و
تجهیز میت شده نعش او را حسب الامر به اردبیل فرستادند که در حظیره مقدسه و جوار آبا
واجداد عظام مدفون سازند چون بهبود آقا حلال نمکی داشت بنابر چندین مصلحتهای صوری و باطنی که بعقلا
ظاهر و هویدا است از روزگار دیده سعادت بهرمند و پادشاه عفو و اغماض رایج آمده باز خواهی
نشده و بهبود مذکور بتدریج اطمینان یافت حقیقت این واقعه بر عامه کرم ظاهر بیننان عالم صورت و از جهان
معنی بیخبر پوشیده بود اما علی هر حال چنین نوعیست که بجز ربوبیت و مشیت خلاقی در آن مشیت و در
انگیزه امور دوراندیش(؟) روزگار و ژرف نگاهان تجربه کار را جز حکمت بالغه الهی امری در خاطر خطیر منقش نه
امید که ذات مقدس همایون اعلی از جمیع آفات و عاهات در حفظ و امان ملک منان بوده خلایق و عباد الله
در ظلال دولت و سایه معدلتش آسوده حال باشند آمین یا رب العالمین دیگر که در خراسان روی
داده آنست که چون سفر گرجستان باشند اکثر به شغل و کرفتاری لشکر قزلباش در آن سرحد در میان
اوزبکیه شیوع یافت یالنگتوش حاکم سمرقند با هزار کس از جنود اوزبک و برنا و لان یغمایی که از هر طرف
جمع آمده بودند از جیحون عبور نموده به مرو آمده محراب خان قاجار حاکم مرو از آمدن جنود اوزبک خبر یافته بجمعی
از غازیان را به قراولی فرستاده و ایشان به قراولان جنود اوزبک دوچار گشته فیمابین قتال صعب روی داده
غازیان آثار جلادت و مردانگی ظهور رسانیده وقت اولان اوزبک را معدوم کرده بسند و درانتهای
جنگ دستگاه جنود اوزبک فوج فوج متعاقب یکدیگر نمایان شدند غازیان زیاده از آن تاب توقف نیاورده
راه مراجعت پیمودند و بعضی از غازیان درجه شهادت یافته بقیه سپاه جنگ کنان بمرو رسیدند و محراب
خان از کثرت جنود اوزبک اطلاع یافته دروازه استحکام قلعه کوشیده و جنگیان قدر انداز در برج و بارو
جای داده بلوازم حراست و نگهبانی قلعه پرداخته یالنگتوش بعد از آمده چند روز در حوالی سواد
شهر اقامت نموده لشکر یان را بتاخت و غارت فرستاده و آن گروه یغمایی از مرو تا ساکو و مشهد مقدس آمده
بعضی از احشامات و صحرا نشینان را تاخت و غارت نمودند و در این اثنا خبر معاودت موکب سعادت
قرین بفیروزی و اقبال از سفر گرجستان و نزول رایات ظفر آیات در قشلاق مازندران بسمع یالنگتوش
اوزبک رسیده طبل رحیل کوفته معاودت نمودند و بسیاری از رعایای مرو را همراه برده اما اکثر بتدریج
عود نموده بمقام اصلی شتافتند دیگر سفر گرجستان شاه نوح بیگ ولد کلبعلی حاکم دارالامان

که از زمرهٔ امرای ایشان و سفید ریشان دولت ابد پیوند است در روزی که از عقبه ما بین کاخت و کارتیل
عبور می‌نمود از اسب درگشته میان درهٔ آن عقبه افتاد و جگر بندش غضروف کرده بعالم عقبی شتافت
ملک علی بیگ جارچی باشی تابین بیوک که در محل جلیل مفارقت از روی محلی کرجستان آمده او نیز در آن عقبه
رخت هستی بسرای آخرت کشید مشار الیه اصفهانی الاصل و مرد نیکو اطوار شیرین گوی شیرین زبان مطایبه دوست
بود هرگز کدورت و الم پیرامن خاطرش نگشتی هر کس را ضمیر صفت رنجش یافتی بسخنان لطیف و ظرافتهای مطایبه
آمیز در کمال بشاشت و خرمی چون گل خندان ساختی و هرگاه بحسب امری از امور منادی کردی آن مدعا
بکلمات رنگین و حرکات ملیح و شیرین ادا کردی و اگر بقتل و سیاست مجرمی گشتی تا سیاستگاه آن مجرم
حیران تنزل و مطایبه کردی که آن سیاست را چون لعب کودکان و آسان شمردی با کمال شگفته طبعی جامع
از مهاتی بود که می کرد تاج و در مرصع شکل که مخصوص او بود و بر سر نهاده گوشوارهٔ بزرگ مرصع از دو طرف
آویزان کرده با جماعت تابین بیوک اتباع خود که هر یک خود را بصورت خاص و لباس عجیب متعارف آراسته
همراه پادشاهی حاضر میشدند چنان مهیب منظر نظارگیان در می آمدند که از مشاهده آن هیاکل غریب عجیب
و هراس جهلا رو می یافت و حضرت اعلی از فوت چنان ملازمی که نادرهٔ زمان بود اظهار تاسف بسیار
فرموده در ازاء حقوق خدمات چندین ساله منصب او را به صفی قلی بیگ پسرش که جوان مستعدی است
ارزانی داشتند عاقبت از جانب خود سپاهی رسید یا آنچه رسید و عنقریب در محل خود گذارش خواهد
یافت دیگری الماس قلی بیگ قورچی کمان شمشیر شاملو که از زمرهٔ مقربان بود چند روزی در کرجستان رنجور
گشته بعالم بقا پیوست فرزندی نداشت که جانشین پدر گردد منصب او بقراخان بیگ قوم او متعلق گردید
شاه نظر بیگ میاجی باشی نیز در کرجستان بیمار شده معالجه و مداوا مفید نیفتاده عاقبت به قبضهٔ ناگزیر
دل نهاد منصب میاجی گری به بیگ قوم او تفویض یافت **ذکر سنه توشقان ئیل مطابق اربع و عشرین**
والف که سال بیست و نهم جلوس همایون است در این سال بهجت آغاز خجسته انجام سلطان
سلطان جهانداری ایام که مسند نشین تخت چهار ارکان فلک مینافام است یعنی خورشید جهان آرا
از مسکن اسد ده دوی بطرب کجا نه عز و شرف نموده یازده ساعت شب شنبه بیست و یکم ماه صفر ختم بالخیر
والظفر برج حمل تحویل نموده نوروز فیروز عالم افروز در روز شنبه بیست و یکم ماه صفر اتفاق افتاد و بهار
دل آرا طرح نو فزای گلشن نموده گلکار گشته مهوشان ریاحین چون سیه چشمان زهره جبین صف کشیدند
و لاله و گل چون خورشید رخسار ختا و ختن با نکهت عنبرین صحن زمانه را رنگین ساخته در پای آرزو برده
خلایق را گردن بهوسناکی باده نشاط مستعد نمود جرعهای ساده کامی از پیاله لاله شده نسیم اردی

بهشتی با شمیم گل در آمیخته سنبل آمیخته در بیاض جهان وزیدن گرفت چو گشت رایت نوروز آسمان زنی
زمین لاله ستان گشت و دهر لاله ستانی * شمیم سنبل و گل در دماغ جان پیچید * بهار عطر فشان گشت و
غنچه غالیه سای * گشوده چهره گل از نقاب لاله * گر گشت شاهد گل بی‌حجاب چهره نمای * در چنین هنگام نشاط
افزا شهریار جهان پیرا اعلی حضرت اعلی در دارالسرور فرح آباد و ساری که فرح بخش مازندران جنت نما
که از سایهٔ ابر و ترشح هوا نضارت و تازگی دشت و کوه بیش بهار و خزان یکسان و از اعتدال هوا و
دریا همیشه صحرای دلگشا بسبزه و گل و ریاحین بعیش و حضور و مسرت و حبور میگذرانیدند و از آنجا
به ییلاق فیروزکوه تشریف برده بعد از سیر و شکار ییلاق عزیمت دار السلطنه اصفهان فرموده مبتهج
و شادمانی داخل آن بلده جنت مثال شدند در این سال محصول اصفهان را آفت رسیده رعایا و
مزارعه مضطرب الاحوال بودند عاطفت خسروانه شامل حال رعایا گشته حقوق دیوانی این سال را با ایشان
عطا فرمودند و از خالص محصولات خاصه شریفه نیز عشری بزارعان املاک دیوانی بخشیدند و این
عطیه و احسان موجب ترفیه احوال برایا و توسعهٔ معاش زارعان و رعایا گشته مظنهٔ عسرت و تنگی که
داشته به یسر و فراخی تبدیل یافت بعد از چند گاه شهرهٔ اصفهان و دولتسرای نقش جهان از
قدوم سعادت لزوم اشرف آرایشی داشت فلک شعبده باز انگیز فتنه و فساد کرده ایام چون
زلف مهوشان پریشان گردید و چشم زخم زمانه ابواب فراغت و عافیت مسدود ساخته دیدهٔ فتنه که در
خواب راحت بوده باز شده و جهان آرامیده بهم برآمده و ولولهٔ آشوب از سر گرفت و دست حادثه
درازی نموده مفسدان سرحدها دیگر باره فساد انگیخته خیالات فاسده بکاخ دماغشان راه یافت **بیت**
پریشان شد ایام چون زلف یار * پر آشوب شد عرصهٔ روزگار * خبرهای موحش زهر سو رسید
که گم شد خوشدلی ناپدید * القصه اخبار موحش از هر طرف رسیدن گرفت که موجب حرکت لشکرها
و تلاطم امواج محن گردیده چنان معاهده و مصالحه و سلطان روم بر مثال خانهٔ نااستوار اطفال که
بر رهگذار سیل سازند انهدام و اختلال پذیرفت اما به نیروی اقبال همایون و مساعدت بخت
میمون هر گونه فتوری روی نمود عنقریب باصلاح مقرون گشت چنانچه هر یک در محل خود سمت گذارش خواهد
یافت اعظم اخباری که در ایام اقامت اصفهان رسید معاملهٔ رومیانست که سلطان احمد خان بن
سلطان محمد بن سلطان مراد خواندگار روم بعد از قتل نصوح پاشای وزیر اعظم که مرد صلاح اندیش
کاردان و در واسطهٔ صلح بود با آنکه ایلچیان منظرف بابهای دو سپاه و لوازم محبت و دوستی بروم
در آنجا بودند و امری که موجب نقض عهد و اختلال باشد از این طرف صدور نیافته بسخنان دروغ مفترین

دو جاهل نادان گرجی داند که مؤثری که در این سال در گرجستان و شیروان روی داده بود و شرح آن
در ذیل همین صفحه مسطور میگردد اغوای چندی از نزدیکان خود که در حرم عزت و سرای دولت نشو و نما یافته
از سر بخت برگشته کار بی‌حاصلی که ... زده‌اند و در مراحل نشیب و فراز عقوق و کفران آلوده پای گذاشته از عالم بی‌خبری
... کرده معاهده و پیمان را بر طاق نکث و نسیان نهاده محمد پاشای مشهور به اکوز محمد وزیر اعظم را
سردار کرده بجانب عجم میفرستند حضرت اعلی بنابر رعایت حزم و احتیاط علیقلی خان دیوان بیگی
شاملو را از درگاه معلی بجانب دار السلطنه تبریز فرستادند که با عساکر امرای آذربایجان در آنجا اقامت
نموده اگر این خبر مطابق واقع باشد از سر حد خبردار بوده حقایق حالات معروض دارد که بدانچه صلاح
دولت قاهره بوده باشد بعمل آید و کس فرستاد که قلعه گنجه را که اعتمادی بر متانت و استحکام آن
نیست خراب سازند و مقرر شد که محمد خان زیاد اوغلی قاجار بیگلربیگی قراباغ از گنجه بقلعه بردعه رفته
من بعد در آنجا اقامت نماید و خوانین عظام مذکور به پیرای زمان گشته هریک بدانچه مامور بودند بعمل آوردند
و چون علیقلی خان و امرا چندی که در تبریز اقامت داشتند بوضوح پیوست که سردار مذبور بجانب
روم بسر حد رسیده در دیاربکر و آن حدود قشلاق اختیار نموده اند که در سال آینده لشکر به سر ولایت
کشد اما از آوازه وصول لشکر روم در گرجستان و شیروان و هر طرف فتنه‌ها شده و روی مفسدان هر
طایفه را هوای خودسری و طغیان بر سر افتاده ... هنگامه عافیت مسلمانان شده اند چنانچه در ذیل
این اوراق رقم کلک شیرین مقال میگردد

و دیگری از اخبار شیروان

انکه چون صدای لشکر روم در آفاق و افواه شیوع یافت متمردان هر طایفه سر از جیب عصیان برآورده
داود بیگ گرجی را که بسمت وکالت عیسی خان داشت هوس یاغیگری در دل بهم رسید آمده در گرجیان که
در روزی که عید نصاری بوده گرجیان بجهت اقامت نماز و عبادتی که رسم و قاعده ایشانست بکلیسیا
آلاوردی آمده بودند ... مستحفظ قلعه غفلت ورزیده و حفظ و آگاهی بجای نیاورده بودند و خلق بسیار
از طایفه گرجی به کلیسیا راه داده و گرجیان بعد از ادای لوازم عید دست تطاول دراز کرده باغوای داود
بیگ وکیل و طهماسب قلی که از ناوران معتق و هواخواهان طهمورث بود شروع در گرفت و گیر ...
قزلباش نموده بسیاری از آن بیچارگان را شربت شهادت چشانیده و داود بیگ طلب طهمورث نموده
او را بآمدن کاخت ترغیب و تحریص کرد جمعی از مردم شیروان که بموافقت رومیان متهم بودند و حکم به
اجلای ایشان شده بود خصوصا ملک پیری سرخیل تراکمه و قاپستان مشهور به ملک عصابه عصیان

برسر پسته طرف داغستان را مامن خود ساخت و گروهی از سپه و ساداتها و باشی فتنه انگیزان به معاش سرحد
بسر او جمع گشته دست تعدی و تطاول بنواحی مملکت دراز کرده بجهت ولایت شیروان نیز بهم
آمده و فتنه و آشوب به بین آمده داود ملک نیز کس نزد طهمورث فرستاده اظهار دوستی و هواخواهی او کرد و طهمورث فتنه
ساز نادان باغوای چندی از نادانان گرجی که همراه او بودند و بتحریک با عیان مذکور غافل از نیرنگ
گردون تیز شتاب در حد قوچی باشد با شیر ژیان پنجه شوانند زد بدولت دوروزه فریفته مالکیای کاخت
آمده بکنار رسید حکومت زد و طایفه گرجی بر سر او جمعیت نمودند و داود بیگ وکیل را رجعی بر سر بکتاش بیگ
یوزباشی و قورچیان که در زنگم بودند فرستاده بکتاش بیگ در آنوقت بیمار و ناتوان بود و قورچیان که در بی
علیل بودند صرفه در جنگ ندیده و بقصد بیرون آمدن از گرجستان گرجیان بدست گرجیان داده و ندوان
کرده و صادق البیان زلال این اعمال خنده شنیده و یوزباشی علیل ناتوان را با همگی رفقاء بدرجه علیه شهادت
رسانیدند داود ملک نیز با طایفان شیروانی بر سر محمد حسین سلطان که نواده عماد الدین بیگ شیروا
و دختر زاده شاه قلی خلیفه مهردار ذوالقدر حاکم ارش بود آمده در حینی که محمد حسین سلطان از جهات
وعدور از قلعه بیرون آمده باستقبال کوچ و آغرق بکنار کرده بود غافل بر سر او ریختند و با اندک مردم
که همراه داشت دست جلادت از آستین تهور بیرون آورده غلامی که معتمد ایشان بود کرده همگی مردانه
جرعه شهادت نوشیدند و اموال و اسباب سلطان و غازیان که در بیرون قلعه بود متصرف یاغیان
درآمده و بعد از واقعه مذبور بسایر ملازمان سلطان چون راه بیرون شدن مسدود دیدند خود را بقلعه کشیده بودند
که چند روزی خود را از جنگ دشمنان صیانت نموده شاید بعد و چون از جنگ بدخواهان خلاصی یافته باقی
رسانند و داود ملک با بیرق خود بارش آمده در برابر قلعه رحل اقامت انداخت غازیان قورعلو ذوالقدر که
قوت و قدرت قلعه داری نداشتند در بحر تحیر افتاده چاره جوئی بودند که خبر رسیدن سپاه قزلباش بنیان
رسیده و سراسیمه وار کوچ کرده و غازیان قورعلو از آن مهلکه نجات یافته سر خویش گرفتند و کیفیت
لشکر فرستادن بدین نوع است که چون اخبار آمدن طهمورث به کاخت و قتل قزلباشیه و شورش و هرزگی شیروانیان
در اصفهان بمسامع جاه و جلال رسیده و مشخص شده بود که در این سال لشکر روم در سر حد طرح قشلاق
انداخته عزیمت آمدن ندارند مقرب الحضرت العلیه اسفندیار بیگ اوجی باشی عربگرلو را با گروهی از ملازمان
رکاب اقدس از درگاه معلی به آن صوب فرستادند و حکم همایون اعلی نفاذ پیوست که علیقلی خان دیوان
بیگی باشی شاملو از دار السلطنه تبریز متوجه شده امرای قراباغ و تمامی لشکر آذربایجان و محمد خان زیاد اوغلی
والی قراباغ باو ملحق گشته بسرداری علیقلی خان لشکر بگرجستان کشیده در این سال بر رفع فتنه طهمورث

و شیر دلیران بر ولایت قلعه قلیچان حسب الفرمان قضا جریان بسرعت و استعجال متوجه آن صوب گشته
او و اسفندیار بیگ بیگدلی بکرملی گشته روانه مقصد شده و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی قشلاق مازندران
را بعد از مراجعت از اصفهان متوجه آن دیار بهشت نشان گشته و در آنجا بتجری و کاردانی بیگدلی رسید
و چون رستم محمد خان بن ولی محمد خان بنوعی که گذشت از بلخ منهزم و پریشان حال بدار السلطنه هرات آمده
آرزوی آمدن درگاه معلی داشت حضرت اعلی بجهت صلاح در آوردن او و اتمام شهر زمان بیگ ناظر را که بیوتات
نامزد شده بود در آن وقت از درگاه معزبان بود بایلغار آمده طلب پادشاهزاده و زیبستانده که چون
فصل نشاط انگیز بهار و موسم خرمی و لطافت [illegible] رسیده هنگام شکار بای [illegible] مازندران
مخصوص شکار [illegible] و [illegible] کیلان است معاشر حضور اقدس بوده از تماشای اقسام
شکار [illegible] بهره ور گردد و زمان بیگ از [illegible] ایلغار نموده [illegible] در عرض هفت [illegible]
[illegible] مراحل نموده بدار السلطنه هرات رسیده و پادشاهزاده اوزبک را در اندک روزی
[illegible] آورد و حضرت اعلی اشفاق و مهربانیهای [illegible] آورده عطایای
مسرور و خوشدل گردانیدند **ذکر استیلای اکراد برادوست در قلعه ارومی و دمدم و آمدن طهماسب**
بجانب کرجستان از اخبار موحش که در ماه [illegible] بمسامع جلال رسید [illegible]
تسلط اکراد برادوست است بحیله و تدبیر بر قلعه ارومی مشهور بقلعه دمدم و کیفیت آن سرگذشت
آنکه ایالت الکای مذکور و حراست قلعه مذبور بنوعی که سبق ذکر یافت و [illegible] بر آن [illegible] جهان
خان بیگدلی برادر محمد بیگ متعلق و مرجع بود و یکی از [illegible] امیر خان چولاق برادوست که از [illegible] مردم
[illegible] آنجا بوده و جمعی مردم مجهول اکراد در آن قلعه مانده [illegible] قزلباش [illegible] خان [illegible]
دست [illegible] اکراد [illegible] مجهول و [illegible] باشد کسی در قلعه نگذارد و [illegible] میرفت الغ
بیگ برادوست که [illegible] امیر خان بود و [illegible] آن [illegible] با آن [illegible]
[illegible] پیغام [illegible] که [illegible] در قلعه بوده باشد [illegible]
[illegible] خان [illegible] بیرون رفته بود و شب الغ بیگ با [illegible] اعلام آنجماعت با چهل پنجاه نفری از کردان [illegible]
قلعه آمده اهل [illegible] خبردار [illegible] او ایشان [illegible] در یک برج [illegible] قلعه است [illegible]
الغ بیگ و رفقا [illegible] آن برج داخل شده [illegible] آن برج را در خواب [illegible] آورده [illegible]
[illegible] در آمده و هر کس را [illegible] بوده [illegible] و [illegible] و نقاره [illegible]
بنام الغ بیگ [illegible] در آورده اند و از اکراد هر کس در قلعه بود بر سر او جمع شده اهل قلعه [illegible] شده

صبح [illegible] سرگردان و جانشان از رنج [illegible] شده بود [illegible] و سراسیمه و حیران گشته [illegible]
دیگر که این غلغله و آشوب در قلعه افتاد [illegible] قزلباش از آنجا [illegible] که در [illegible] بودند
کیفیت و کثرت مخالفان اطلاعی نیافتند از خوف و بیم هر یک با دلی [illegible] از اطراف و جوانب قلعه
خود را بیرون انداخته بیکبارگی چون صبح طلوع نمود از قزلباشیه کسی در قلعه نمانده بود و اکراد بر قلعه مستولی
شده [illegible] قزلباش را [illegible] شده [illegible] اکراد از آن حوالی مخالف این دولت [illegible] کومک طلب نمودند
این خبر موحش بجهان خان رسیده انگشت ندامت بدندان گزیده [illegible] بجانب قلعه آمده [illegible] سلطان
مقدم [illegible] خبر [illegible] بپای قلعه [illegible] اتفاقات حسنه [illegible]
[illegible] اکراد و مخالفان [illegible] الغ بیگ بطرف قلعه می آمدند [illegible] سلطان و جمعی از [illegible] مردم جهان
خان دوچار شده جنگ در پیوست و اکراد شکست یافته جمعی بقتل آمده [illegible] و فرار نمودند
[illegible] خان حاکم تبریز [illegible] سلطان [illegible] از استماع این واقعه مضطرب گشته بایلغار بپای قلعه
رسیدند [illegible] خان [illegible] قضا چنین [illegible] بود [illegible] روی
با امرای عظام [illegible] شد که در قلعه اندک مردمی [illegible] بود که آتش این فتنه
[illegible] عبارت از آن است [illegible] الغ بیگ روزی در قلعه [illegible]
[illegible] آتش [illegible] سوخته [illegible] مجروح [illegible]
گردیده [illegible] از [illegible] سوختگان آتش [illegible] از [illegible] قلعه [illegible]
گشته و [illegible] کومک [illegible] ایشان گشته از رسیدن کومک [illegible] مأیوس بودند زیرا که اطراف و جوانب
[illegible] قزلباش [illegible] در قلق و اضطراب افتاده خوف و هراس [illegible] بر ایشان مستولی گشته و چاره
بجز [illegible] در پیش [illegible] آنجا [illegible] قلعه [illegible]
کرده الغ بیگ [illegible] علی الغفله [illegible] گشوده [illegible] گرفته امرای عظام [illegible]
اطلاع [illegible] ایشان [illegible] دیگر [illegible] آن قلعه [illegible] در متانت و استحکام
با قلعه [illegible] دعوی [illegible] مقدار [illegible]
در تصرف اکراد [illegible] اکراد [illegible] شریف بوده این [illegible] مسرت و شادمانی [illegible]
[illegible] جهان خان [illegible] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible]
[illegible] اخلاص و [illegible] این عطای عظیم [illegible] در مقام [illegible]
شده و جهان خان [illegible] حکومت آن ولایت معزول گشته [illegible] خان [illegible] شده [illegible] سلطان

مقدم قرار گرفته جمعی از توپچیان و تفنگچیان خاصه خراسان بسرداری مجنون بیگ یوزباشی تفنگچیان
کوتوالی قلعه معین گشته **ذکر طهمورث گرجی با عیسی خان و جنود قزلباش و انهزام قزلباشیه**
بجنگ بالغ ملک منتان ..... چون مشیت امور عالم و مصالح احوال بنی آدم در قبضه قدرت
قدیر و سرپنجه اقتدار خالق ابر صغیر و کبیر است هر گاه بحکمت بالغه آلهی اقتضای امری نماید که از حیز قوت
بفعل آید و صورتی از پرده خفا بمنصه ظهور جلوه نماید اسباب آن که هزاران مصلحت عباد در ضمن آن
منطوی است برحسب اراده معد شیی می اسباب بید سببی کارفرمایان قضا و کارکنان قدر سرانجام
می یابد و سعی عقلای روزگار و تدبیر مدبران تجربه کار را چندان در آن راه نماند و تماشاییان عالم ظهور را
جز دیده تسلیم و رضاجویی در آن نگرستن چاره نیست مصداق این سیاق محاربه طهمورث گرجی است
با جنود اقبال که از جهالت و خودرایی جرات نموده عاقبت خلق آمدیار را عموما در ورطه هلاک و ادبار انداخت
و خود سرگشته بادیه حیرت و سرگردان دیار نادانی گردید چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت
القصه عیسی خان و اسفندیار بیگ بنوعی که مذکور شد روانه گرجستان گشته عساکر آذربایجان از توپچیان
و غلامان و غیر ذلک که بمرافقت مامور بودند فوج فوج آمده ملحق میشدند قریب به پانزده هزار کس
جمع شده هنوز تفنگچیان و بعضی از عساکر نرسیده بودند که صلاح در توقف ندیده با آن گروه از راه
تفلیس بگرجستان درآمده تا بعرگ جایی که فاصله کاخت و کارتیل است و سر راه باشی آچوق است
رسیده بودند محل اقامت انداخته که اگر اراده رفتن باشی آچوق نماید از آنجا نتواند گذشت و اراده
جماعت گرجیانی که اظهار شاهی سیونی کرده بعساکر منصوره ملحق گشته بموجب ظاهر در مقام موافقت
و خدمتگاری بودند تحقیق شوارع و راه بیرون شد او کرده هر راهی که احتمال عبور داشت محافظان کار
آگاه تعین کرده در انسداد طرق کوشیدند و قراولان کارآموده از طبقه قزلباش و گرجیان صاحب
وقوف آن سرزمین فرستادند که روز بروز لحظه بلحظه از حرکت مخالف خبردار بوده اعلام نموده باشند
و طهمورث با حشری از جنود گرجیه که بر سر داشت عزم محاربه جزم نموده از محل اقامت در حرکت آمده
امرای عظام از اخبار کاذبه گرجیان حرکت او را محمل بر فرار کرده اصلا از عزیمت او بطرف معسکر ظفر اثر
اثری ظاهر نبود تا آنکه قراولان گرجی شبی خبر دادند که طهمورث بعزم رزم متوجه گشته نزدیک رسیده
هرچند رسیدن آن طایفه اعتمادی نبوده بنابر احتیاط صبح امرای عظام و عساکر بهرام انتقام جهت
برخود مرتب ساخته از اردو بیرون رفته که محل مناسب جهت جنگ اختیار نموده اگر خبر مذکور صورت وقوع
داشته باشد محاربه باتفاق افتد والا سرزمین دیگر که مناسبتر باشد جهت نزول تعیین نموده بجا

کوچ کشته

کوچ کشته نمایی در آن سرزمین توقف نموده استفسار بردند قراولان و محافظان شوارع آمده خبر دادند
که اصلا اثری ظاهر نیست بعد از استماع این سخنان بازگشته هر کس در یورت فرود آمده لشکریان را گسسته
شده بودند که یک ناگاه آواز طبل مخالف برآمده خبر رسید که اینک سپاهی دشمن نمودار شد و چنین
معلوم شد که گرجیان اظهار شاهی سیونی کرده نشان شوارع داده بودند عذر و نفاق ورزیده راهی را
که طهمورث آمدنش ... نداده بودند و قراولان قزلباش از آن راه بیخبر بوده اند بعد از ظهور این حال دیگر
باره امرای عظام و عساکر نصرت فرجام سوار شده در عرصه کارزار آمدند محمد خان زیاد اغلی قاجار
بیگلربیگی قراباغ و تبعه او چون بمهم سپهگری تعین یافته از امرای قراباغ بیگ سلطان ایگرمی دورت و الله‌ویردی
محمد سلطان شمس الدینلو معاودت جرجی گوکچی کویسه مامور گردیده بودند و میمنه و میسره و صف سپاه
بقلب معتد و ... و مسعود آقا ... شده اما از تقدم و تصمیم و سرانجامی صف سپاه آرایی و توزک
لشکر بر نهج دلخواه میسر نشد مستور بعضی از لشکریان در اردو ماندند سوار نشده بودند که طهمورث
جنیل و سپاه خود که قریب پنج شش هزار بودند با اسلحه و یراق مکمل رسید هیات اجتماعی خود را بیچ
چرخچی شدند چرخچیان تاب صدمه آن گروه نیاورده منهزم گشتند بیگ سلطان و دلو محمد امرای بوز
ز دست معاودت نیافته هر یک با فوج خود طریق ادبار گرفتند محمد خان زیاد اغلی با چند نفر از طایفه قاجار
بزخم سیف و سنان گرجیان بر خاک هلاک افتاده درجه شهادت یافتند و این صورت موجب دلیری
کفره گرجی و دل شکستگی جنود اسلام گردیده گرجیان همچنان بصورت اجتماعی دلیرانه حمله ریز بر سر قول
راندند میمنه و میسره و سپاه که از کشته شدن محمد خان و انهزام چرخچیان سراسیمه شده بودند از حمله تیغ
محاربای سپاه کفره و ضلال بهم برآمده و هر یک آرزوی بیجان بی آنکه دست باستعمال آلت حرب و قتال برند
پشت معرکه داده روی بوادی فرار آوردند و فوجی از مبارزان جنود مسعوده طایفه شاملو علی
خان که او در عقب بودند از هزیمت هر یک قلب منقلب گشته مجال مدافعه و مجادله نیافتند گرجیان
هر کس رسید و دست یافتند از پای درآوردند القصه سپاه قول نیز مجال استقامت نیافته هم برآمده
هر کس سر خویش گرفت عیسی خان و اسفندیار بیگ که هر یک در شجاعت شعار برافکنده کی لشکر شکن
بوده بملاحظه نام و ننگ در معرکه درنگ نمودند چون سپاه دیده بودند با نفر زده صدا و لا تلقوا بایدیکم
الی التهلکه عنان از معرکه برتافته بطرف تفلیس در حرکت آمدند و کفره گرجی بجوش دلیران دلیر گشته
تیغ انتقام از نیام برآورده مشغول شدند زخمی چند بجنود اسلام رسیده و در این معرکه جمعی سعادتمند
بدرجه شهادت فایض و سرفراز گردیدند طهمورث که سرمست باده جهل و غفلت بود از غلبه که او را داد

دو مسرور و شادمان گشته باردوی قزلباش آمده و در جنب علیقلیخان فرود آمده منازل هر یک را نگاه
داعیان قزلباش را یکی از عظمای اعیان گرچه داده اموال و اسباب سپاه اسلام بغضب آب
کفر و ظلام کردید و از بعضی غافل شد که کلک تیز منقار هر چند بقید پرواز باشد از چنگال شاهین اوج اقبال
بازنتواند رست و بعد از محاربات و بی ادبی که از وی سر زده عاقبت در معرض قهرمانی در آمده جا
و مقام چندین ساله نیاکان خود را ویران و املاک و مملکتشان را بباد بی نیازی رفت و شرح آن در
ذیل مرقوم میگردد بالجمله علیقلی خان و اسعد یار بیگ و سایر امرا بسر و سامان و تعلقه تفلیس رسیده
پراکندگان لشکر بانجا جمع آمدند از امرا و معارف سپاه محمد خان زیاد اغلی و حسین خان گیلانی حاکم کرم
گیلان و حسین علی بیگ یوزباشی طالش یادگار علی سلطان کشته گشته اسحق سلطان میر صوفی زنجی
گشت مرتضی قلیخان گسکری حاکم گسکر که با قشون خود در یکطرف معرکه ایستاده بود بعد از کشته
جنود و گریز از عقب ایشان در آمده چهل پنجاه نفری را با دلکان بقتل آورده سمت فرار با تفلیس صلاح
بلابید و علاوه مراتب شد قلی بیگ ولد محمد خان و غازیان قاجار و قوچی از کشیکچیان سپرده بهم گنجه آمده در
خانهای ویران شده گنجه اقامت نموده و در آنجا طرح قشلاق انداخت و حقایق حالات بعرض عاکفان
سده و جلال رسانیدند هر چند طبع آتش خوی اشرف اعلی از این حادثه وحشت انگیز چون آتش سوزان
و دریای سال جوشان و خروشان گردید اما از فرط حوصلگی رعایت سلسله ظاهر کرده منشور عاطفت
مبنی بر استمالت و دلجوئی به علیقلی خان و امرا فرستادند که در طریق سپاهیگری و آیین حرب و فن
از اول لایزال هزیمت و ظفر قرین یکدیگر اند از چشم زخمی که باقتضای قضا پای وقفه برات آسمانی
بجنود اسلام رسیده باشد اندوهناک نبوده منتظر وصول موکب مسعود بوده باشند که انشاءالله عنان
عزیمت بدان صوب معطوف گشته عنقریب بتوفیق الهی و قوت اسلام صمصام زهرچشم فام از نیام انتقام
آخته جزای بی ادبان بدکیش و بدکیشان عاقبت اندیش در کنار ایشان نهاده خواهد شد از نوازشات
شاهانه خاطر وحشتزده آنگروه ایشان فی الجمله اطمینان یافته در قشلاق گنجه تجلت زده و پیمان میکنند
که لطف بابات فیروزی آیات جاه و جلال در آنولایت بلندی گرفته اعلام کشورستانی ارتفاع آسمانی
یافت شرح آن در آغاز سال همایون فال آینده نگاشته قلم تحریر ساز و مرقوم خامه کلک نکته پرداز
میگردد انشاءالله تعالی و تقدس
شرح وقایع خراسان و سوانحی که در این سال روی داد
در این سال از سرداران جنود اوزبک قرابغه نام که در حدود بلخ ترقی نموده گروهی از طایفه الیجی بر سر خود
جمع کرده بهر طرف می رفته چهار زنجیر از اوزبک غارتگرای خونخوار در همراه جمعیت نموده یکمرتبه بولایت

خراسان آمده چارم و خواف و باخرز را تاخت نموده غنیمت فراوان بدست آورده بود و بحسب اتفاق
و مصلحت وقت از یطرف کسی متوجه معارضه او نشده و در این سال هوس تاخت و یغمای خراسان کرده
با جنود شقاوت ورود بجانب کرج آمده میانه جماعت جمشیدی بی خانمان علفه مذکور را وزنکه اندک محاربه
واقع شده جمعی از طرفین مقتول شده و در آنجا کاری ساخته بطرف هرارود آمدند و از اطراف و جوانب
غنایم بدست آورده بطرف کهندستان رفتند حسین خان والی هرات جمعی از لشکریان مجهول که اسم
رسمی نداشتند قریب بشصد هفتصد نفر بسرکردگی پیرام بیگ شاملو بسر ایشان فرستاد که منتظر فرصت
بوده در محل مجال دستبردی نمایند بعد از رفتن آنگروه بخاطر آورد که آن جماعت هر چند مجهول اند
اما اگر شکستی یابند موجب بدنامی دولت است دویست نفر از جوانان دلیر کارآمده بسرکردگی حمزه بیگ که
الحال حمزه سلطان موسوم و حاکم باروچاق است مدد ایشان فرستاد پیرام بیگ خبر او را نگرفته بطرف
ایشان در حرکت آمده و شب از پهلوی ایشان که در چمن کهندستان فرود آمده بودند گذشته قریب بصبح
چند نفر از جماعت جمشیدی که از محل نزول اوزبکیه اطلاع داشتند دوچار شده بدوفعه قلاوزی آن لشکر
کرده بدر و غنیم کر جنود اوزبک بعضی بیدار و بعضی هنوز در خواب بودند که باردوی ایشان رسیدند اوزبکیه
از شیهه اسپان و قعقعه سلاح و صهیل ستوران خبردار شدند پیرام بیگ از غلبه سپاه قزلباش و کثرت
اعدا اندیشیده که چون صبح طلوع نموده جهان روشن گردد اوزبکیه سوار گشته بر کثرت لشکر قزلباش اطلاع
یابند یکتن را مجال خلاص نخواهد بود توکل بر کرم حضرت فالق الاصباح کرده در اوان طلیعه صبح بر ایشان
کرده هفتصد نفری اند اوزبکیه سراسیمه بطرف اسپان دویده سوار شده بودند که قزلباش ملاقی گشته
جنگ در پیوسته شده در حمله اول بسیاری از آن طبقه را بطعن سنان جان ستان و ضرب بلارک آتش فشان
بر خاک هلاک انداختند در اثنای جنگ وگرمی حرب وقتال حمزه سلطان با آن دویست نفر جوانان دلیر رزم
آزمای معرکه رسیده از یکطرف گروهی مزاحمه چون بلای آسمانی بسر وقت ایشان رسیدند اوزبکیه
آوازه کرنای را در رسیده حسین خان حمل نموده مجال استقامت نیافتند و فرار بر قرار اختیار نموده رو
بوادی هزیمت آوردند تیغ بیان غازیان سرافشانی آغاز نهاده هر کس رسیدند از پای در آوردند بقیة
السیف پیاده و سوار بدشت و کوه پراکنده و گشته بسیاری از آن گروه در بیابان از گرسنگی و تشنگی
هلاک شدند قریب بیکهزار سر و زنده و تا دوازده هزار اسب و غیره بدست غازیان در آمده با غنایم موفور معاودت
نمودند از قرابغه مدتی نام و نشانی نبود و اغلب گمان بود که در آن معرکه بقتل رسیده باشد بعد از
مدتی معلوم شد که زنده بیرون رفته بود و از این فتح مبین که غازیان شاملو را روی داد اوزبکیه را

در دامن جبل چپچه ده سند از روی آمدن خراسانست که حاکم مارو چاق بود کیفیت این سرگذشت آنکه
جمعی از طایفه ارلات جغتای همراه چلپا سلطان پیش ازین دو ماه ولایت نشان آمده در الکای زاد و
و محلات میبودند چلپه سلطان چند نفر از عظمای آن طایفه را مستبشر خلاف و نفاق بقتل آورده اتباع
جماعت از مشاهده غایب و هراسان گشته روی بوادی فرار آورده جمعی دیگر از طبقه ارلات سابقا در مارو چاق
میبودند حسین خان بیگلربیگی خراسان چلپه سلطان از قتل ریش سفیدان ارلات ملامت نمود بنابر تألیف
قلوب قبیله مذکور ایشان را استمالت داده از فرار مانع آمده و ایشان اظهار عناد چلپه سلطان نسبت بخود
میکردند حسین خان قرار داد که آن جماعت در مارو چاق رفته من بعد بدستور سایر مردم قبیله در ملازمت
قزاق خان پسر او بوده باشند اما آن جماعت در مارو چاق توقف نموده بیانه اوزبکیه رفته بود از آن
ایشان جماعت سابق نیز متزلزل و هراسان گشته بودند یکی از پسران آن قوم پیش خدمت قزاق خان
و محل اعتماد او بود شبی که از افراط شراب بی شعور گشته در خواب بوده آن پسر با داد خود یا بتعلیم
اقوام العلم عند الله بالکیه الماس کون بسر وقتش رسیده چند زخم مهلک برو وارد ساخت آن قوم
از هم این واقعه با غدر و نفاق عزم فرار جزم نموده همان شب دروازه را گشوده راه میمنه پیش گرفتند
اهل قلعه از این واقعه عبرت بخش حیرت زده و پریشان خاطر گشته از غلغله و آشوبی که دست داد حکمی بخود
در ماندند و در آن شب دیگر کسی متعاقب ایشان ننمود فی الفور کس بهرات فرستاده حسین خان را آگاه کرد
وار از واقعه قزاق خان شنیده اند و هنگامه که چون قلق و اضطراب سودی نداشت دست در دامن
شکیبایی زده حسن سلطان را با جمعی مردم کار دیده بقلعه فرستاد که مبادا شوری در سرحد واقع شود
او بسرعت برق و باد خود را بقلعه رسانیده بحراست مشغول گردید و چون حقیقت بعرض اشرف رسید
حکومت مارو چاق و حراست و کوتوالی قلعه بحسن سلطان تفویض یافت **دیگر** که در ایامی
که دارالسلطنه اصفهان از نزول موکب همایون رشک جنان بود میر عماد خوشنویس قزوینی بقتل آمد
وی از سادات حسینی مقیم دارالموحدین قزوین است که بسادات حسینی مشهور است در خط نستعلیق ترقی
عظیم کرده و در قسم نسخ بر خطوط استادان ما تقدم کشیده در نزاکت قلم و قدرت کتابت مدعا و در جهان
داشت خطش بی اصلاح و خوش اندام و بانزه بود و میر عبدالغنی تفرشی این رباعی در شأن او گفته **بیت**
تا کلک تو در نوشتن اعجاز نماست ٭ بر معنی که لفظ گفته ناروا است ٭ هر دایره زا افلاک حلقه بگوشش
هر مد تو مدت ایام بقاست ٭ او بین الجمهور به تسنن مشهور بود و از اهل قزوین استاد مقصود مسکر از
غلو تشیع با نوع مظنه تسنن که عامه مردم آن ولایت بدان متهم اند مرتکب قتل او گردید

حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که مصدر آثار خیر مظهر جود و احسان و مطلع اشعه انوار نبوت صفات
ملکی صفات است بالهام آسمانی و توفیق ربانی مال و خراج دیوانی و اجاره و سایر غلات کماهی بهر ساله را
که رسد شهر رمضان که بمنطوق شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن خلاصه ایام و اعظم شهور و اعوام
و هنگام طاعات و عبادات حضرت ملک علام است بشیعیان کل ممالک ایران تصدق فرموده که
از مطالبات دیوانی معاف بوده در آن ماه مبارک دست تعدی طلبکاران از گریبان زیر دستان کوتاه
بوده هیچکس وجه بر عجزه و دهقانان مسکین حواله ننماید و همچنین پروین شوند اکتفند و غرض که دهقانان بر مثال
کهکشان ملک از آسیب محصلان ایمن بوده خرمن جمع حضرت بآب نگاه شتوا مسته گرد تا بفراغ بال فواد
علف ماه صیام را باختتام رسانیده و بطاعت و عبادت پروردگار عالمیان را مشغول باشند و
در این باب مناشیر مرحمت تأثیر بممالک محروسه ارسال یافت و این عطیه را الا کبر اعظم عطایاست جلاد
سایر بخششها و تصدقات که در دیده و همچنین وجوه احداث جمیع ممالک که در دفاتر دیوان علی ابواب جمع
بود و در سنوات سابقه سلاطین معدلت آیین و حسنه خاطر معادله بود و در مکرر وجوه احداث فقضائی
و هر به مجرا باست و آن را جوز داعمکان بعمل آورده و حاصل احداث را می یابند علیحده جمع قانونی
بود احداث بدستور معمول از رعایا گرفتن موهم شایبه تکرار است در حین عرض مهمات و فر حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی بخطرات عالی این نکته دقیق را در یافته خاطر نشان محاسبان دیوان کردند و همگی تصدیق
حقیقت آن کرده زبان بدعا و ثنای آن حضرت گشودند و آن وجه در ممالک محروسه و قلمرو همایون بتخفیف
مقرر گشته حکم صادر شد که مستوفیان عظام هر دو وجه را که در ممالک محروسه بعمل عمال دیوان
داده اند بخشید و قریب مبلغ سی هزار تومان رایج شاهی عراقی میشد در دفاتر خلود به تخفیف اعتبار نموده
شرف تغیر و تبدیل محروس شناسند امید که مثوبات آن عاجلا بروزگار فرخنده آثار همایون عاید
گردد و بمبنی دوام **آغاز سال همایون ایلان ئیل ترکی مطابق سنه خمس و عشرین و الف**
که انجام یکبدرتن سعادت قرینست از جلوس اقدس همایون چون اراده ازلی بر مشیت
لم یزلی بتجربه ولایت کاخت و گرجستان و قلع و قمع کفره انجاد و تجدید اسلام در آمدن زیاده از حد
نفس از سیاه عصیان آن سیه بختان بیامن توجه و ضرب تیغ جهانگشای پادشاه دین پناه غازی اعنی حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی گرفته صورت بسته روزگار از بخت برگشتگی اسباب ادبار خود و قتل و آوارگی آن گروه
مخذول سرانجام داده بنوعی که مذکور شد مجاهده جنود مسعود در لباس جرات و دلیری نمود چون پرتو آ
خبر ادبار غنودان بر ضمیر منیر اقدس تافت نایره حمیت شاهانه و شعله غضب پادشاهانه بنوعی التهاب

یافت که هر شراره ای از آن برق خرمن سوز عالمی بود و لهذا عزیمت گرجستان و برانداختن بی دینان آنجا
که قتل مسلمانان دلیری کرده بودند در ضمیر انور رسوخ یافته حکم معلی نفاذ پیوست که امرای عظام
و عساکر نصرت فرجام به سرعت و استعجال تمام متوجه یساق گرجستان گشته آماده غزو و جهاد کفار
آمده باشند و چندین هزار تفنگچی [illegible] از صفاهان و سایر محال عراق تعیین یافت که بکار و پیکار
حاضر گشته به موکب نصرت قرین پیوندند و چون صلاح دولت در مرافقت سلاطین [illegible] گرجی بود
باشی باد و عیسی خان را همراه نمودند تا معاودت موکب همایون همراه در آنجا بوده حکام
احوال ایشان محفوظ داشته باشند و در ساعت سعد از دار السرور فرح آباد و جنت بنیاد در حرکت آمده و از
گیلان و [illegible] روانه شده دریای لشکر چون بحر اخضر از همه طرف در تموج آمده در هر مرحله گروهی از
عساکر ظفر شعار به موکب فیروزی آثار می پیوست موسم بهجت آثار بهار و جنود ریاحین و ازهار چون
فتح و نصرت از یمین و یسار استقبال موکب ظفر شعار نموده در روز سه شنبه دهم شهر ربیع الاول سنه
و عشرین و الف خورشید جهان آرا با شکوه و اقبال و طنطنه جاه و جلال به منزل عزت و شرف حمل رسید
کوس نوروزی صدای فتح و فیروزی در گنبد خضرا انداخت بیت جهان رونق ارجمندی گرفت
ز نوروز فیروز فرخندگی گرفت * به بزم دلارای سلطان باغ * ز لاله بگردش درآمد دماغ
دگر باره دهقان اردی بهشت * به صحرای گیتی گل و لاله کشت * نسیم عبیر آسای بهار چون
مشک تاتار در وزیدن آمده عرصه جهان را چون [illegible] اهل جهان معطر گردانید و هوای فرح افزای
فروردین عطر سایی آغاز نهاده چون شعله جمال لاله رخان و عارض سیمین خوبان صفابخش اقالیم
جهان و صفای ریاحین عرصه دوران گردید شهریار کامکار مجلس بزم نوروزی را به گلشن رزم
و سرور [illegible] فتح و فیروزی مبدل ساخته به لوازم جشن و سرور معتاد نپرداخته کوچ بر کوچ روانه
مقصد گشته در حدود گنجه علیقلی خان والا امرا به استقبال رایات ظفر آیات مژده سعادت رکاب
بوسی سرافراز شده بیر بوداق خان پرناک و امرا و رفیق او را که از دار السلطنه تبریز رفته از آن
سرحد خبردار باشند گنجعلی خان حاکم کرمان را نیز مرخص ساخته که با قشون خود به تبریز رفته کومک
بوداق خان و امرا بوده باشد و چون [illegible] محل نزول موکب بر حسب [illegible] گردید عنایت
خسروانه شامل حال بگرات میرزای بن داود خان بن لوارصاب که در زمان شاه جنت مکان
شرف اسلام دریافته بود گردیده به لقب ارجمند خانی و خطاب مستطاب عمی سرافراز گردانیده حکومت
ولایت کاخت را با او ارزانی داشته شد و از آنجا ساحت ولایت گرجستان کاخت مضرب سرادقات

- عزم اقبال گشت طهمورث از آوازه آمدن سردار روم که رو به [illegible] قشلاق احتساب کرده بود
کمال یاس و حرمان وداع گرجستان کرده با معدودی به طرف باشی آچوق گریخت در میان گرجیان علامت
ندامت ظاهر گشته منهزم [illegible] سمت ظهور یافت حضرت اعلی عساکر منصوره را تجیه گرده
منقسم ساخته سرگروهی را سپرکرد که یکی از امرای نامدار به یکطرف فرستادند یوسف خان بیگلربیگی شیروان را
حکم شد که با امرای آنجا از طرف گرجستان آمده و اردوی کیخسرو بیگ [illegible] از افواج قاهره از
یکطرف دیگر در حرکت آمده مساکن گرجیان را از چهار طرف احاطه کرده [illegible] در میان گرفته و هر گروه
رسیده مردان ایشان را که با اهل اسلام جنگ کرده [illegible] به قتل رسانیده و [illegible] المشرکین کافه
عرصه تیغ آبدار غزاة و جهاد گردانیده و [illegible] از آن [illegible] اینجا [illegible]
اموال و اسبابی که به دست آید غنیمت مسلمانان و غازیان باشد طایفه گرجی از هر طرف پاینده دام
بلا دیده و حرمانهای در سنگر اضطرار یافته گروه گروه در میان جنگلها و مسیلهای پردرخت و جاهای مستحکم
که یک راه بیش نداشت رفته به اطراف و جوانب خود هر جا امکان عبور داشته خندق کنده آب انداختند
و آب ملکان را که [illegible] سفناق کو بند استحکام داده و سپاهی در حیطه خانه کوچ و اموال و اسباب
به سفناقها که در آن طرف آب قانق واقع بود در آن ایام که هنگام بهار و وقت طغیان بود از کثرت باران
رودخانه قانق طغیان نموده طوفانی داشت و عبور از آن آب جز به کشتی و زورق میسر نبود و گرجیان
زورقها و کشتیها را با تمام پنهان کرده بودند جاری اردوی آغرق را در این طرف آب گذاشته [illegible]
ذوالقدر [illegible] سردار اردوی [illegible] و قلب علی بیگ [illegible] صحبت [illegible] کرده
با لشکر بحر [illegible] و سپاهی [illegible] همت دریا آب [illegible]
سلامت عبور نموده [illegible] از زورق و کشتی و عساکر منصوره زحمت [illegible] کشیده اسب و اشتر
سپاه را [illegible] آب [illegible] عدم [illegible] عساکر نصرت شعار فوج فوج گروه گروه میان
جنگل درآمده به سفناقی که [illegible] سرهای
دلیران گرجی [illegible] آورده حسین بیگ شمس الدین لو یوزباشی در بیشه و جنگلها درآمد
به جهت [illegible] گرجی و بسیاری از [illegible] ایشان در باب جلادت در آنجا اقامت داشته و آن
مکان مستحکم قلعه مثال خندقی داشت پرآب که جز یک راه باریک که از چوب بر روی آب بسته بودند گروهی از
قورچیان و غلامان و تفنگچیان رفیق او بی آنکه بر کیفیت و کمیت اهل سفناق اطلاع یابند و صلاح و صواب
آن را منظور داشته [illegible] آورده تا موازی سیصد چهارصد نفر اسپان خود را بیرون گذاشته از آن راه [illegible]

داریک چاپار و ملیسان سقناق درآمدند و کمال غفلت و نهایت بی‌پروایی هر گروهی بطلب غنیمت و اسیر
دویده متفرق و پراکنده شده بودند جمعی از گرجی واقف گشته فوج فوج با اسلحه و یراق جنگ پیش می‌آمدند چنانچه
هجوم کفار بعزم رزم و پیکار بحسین بیگ رسید و در رفتن و کومک دادن و فرستادن تعلل کرد گروهی از
گرجیان بی‌دینی و بی‌باکی صلابت آهنین از عقب غازیان درآمده و راهی را که قزلباش عبور نموده
خراب کرده اطراف و جوانب ایشان را فرو گرفته جنگ در پیوستند غازیان قزلباش و سپاهیان که بهر طرفی
دور طرقی بودند فرصت جمعیت نیافته با شیر درکمین و کمر … با خویش داشته دست و پایی زدند
بعد ازآنکه از یراق خالی شدند از هجوم گرجیان مغلوب گشته دیگر کدام راه فرار پیش گرفتند چون
راه خراب شده بود راه دیگر بجهت بیرون شدن نیافتند و از سر … جان بازی نموده بطریق رسیدند
اراده ازلی بشهادت آن گروه تعلق گرفته بود اکثر بدرجه علیه شهادت فایض گشته چند نفری مجروح
و زخمدار خود را به آب انداخته بیرون آمدند و این واقعه موجب التهاب و تحریک آتش غضب قیامت لهب
شاهی گردید اول حسین بیگ یوزباشی را طلب نموده معرض … خطاب آمیز عتاب نمودند
که تو بجنگ سقناق مامور نبودی چون بسقناق رسیدی بایستی سپاه بیایستی بتحقیق کثرت و قلت مردم درون
درآمده و برآمدن و خصوصیات آن سقناق رسیده و بر ریش سفیدان خود که تا حین خدمت مامور ساخته
اعلام ننمایی و بعد ازآنکه مامور گردیدی عمل کنی بچه دستور مردم بی‌سردار را میان سقناق دشمن بی اندیشه
بکیفیت و کمیت آن رسیده از طریق بیرون شدن آگاه کردی چرا گذاشتی و اگر بی رخصت تو غفلت ورزیده
رفته بودند بایستی بحفظ حال ایشان پرداخته در حینه جا محل عبور ترتیب داده جمعی را به محافظت آن
و خود با بقیه لشکر بسقناق درآمده غازیان را جا عمده و آداب جنگ زعیف جایی که دل … قوی داشته
جنگ کنند و اگر صلاح در جنگ نباشد و بیرون باید آمد از راهی حیثیت معتقد که جهت عبور ترتیب داده
باشی بسلامت بیرون توان رفت یوزباشی خواست که لب معذرت گشاید چون در عالم سپاهیگری و عزم
و ضبط این اعتراضات جواب معقول سپاهی پسند نداشت تحفه سیاست … گماشته …
در سوابق که کس چنین … سیاست رسید و حسین بیگ را در تمام اردو و میانه لشکر گردانیدند که موجب عبرت
دیگران گشته در امثال … مخاطرات غفلت نورزند و بعد از سیاست او مقرب آن حضرت و جماعت
بیگ را با جمعی کثیر از عسکر ظفر رهبر بر سر آن سقناق فرستادند و او بحکم … که از آن حضرت ارشاد
یافته بود اطراف و جوانب آنرا احتیاط نموده چند جا را که مناسب یافت بچوبهای قوی راه ترتیب داده عبور
آهنین ساخته بپای سقناق فرستاده و گرجیان در چند محل پشته … از پشت … جنگ میکرد

قزلباشی بیگ غازیان را از جنگ … مانع آمده توپ … آورده … را بضرب توپ از هم
ریختند غازیان بمبادرت مشغول شدند درآنروز گرجیان کوشش‌های دلیرانه کردند اما آخر روز از شمشیر آبدار
عاجز گشته از گرد کارزار چاره جویی گشتند چون شب درآمد راه گریز از دل آن گرفته … بیابان درآمد
غازیان بیزدست از معرکه کشیده بیکجا جمع آمده بلوازم پاس قیام نمودند با سپاهیان اهل سقناق چهار
صد پانصد نفری … که باروی سواری و باری داشتند در ظلمت لیل بعضی سپاهی و بعضی
عیالان خود را بر کفل اسپان گرفته از عقب سقناق راهی گشوده و … گریختند
مردم که بر جا مانده بودند روز دیگر از هجوم لشکر ظفر اثر قزلباش که دشت و کوه و جنگل و بیشه را فرو گرفته
بودند دوچار شده مردان جنگی طعمه شمشیر آبدار و زنان و کودکان بذل رقیت گرفتار آمدند و غنایم
موفور از آن سقناق بدست سپاه منصور درآمده و همچنین در هر جا سقناقی بود بتوفیق الهی و نیروی اقبال
بیزوال شاهی بسرپنجه قوت اسلام و زور بازوی مسلمانی از هم پاشیده … گرفت
و اکثر گرجیکان … بدست درآمده … تا قیامت مشهور افتاد و بعد القصه تا …
روز موکب همایون در آنطرف آب قانق توقف فرموده … بقلع و قمع …
داشته یوسف خان و امرای شیروان که از طرف دیگر جانب شرقی گرجستان می‌آمدند بهمین قاعده عمل
میکردند روزی در کنار رود خانه فرود آمده بودند که حصاری دیگر … جمعیت عظیم
نموده بعزم جنگ بر سر لشکر شیروان راندند … جنود شیروان تیرهای جلادت بهم کرده داد
مردانگی داده … حرب عظیم در پیوسته و نصرت الهی شامل حال اهل اسلام گشته آن جماعت مغلوب
بسیاری از ایشان معروض تیغ … گردیدند قلیلی بصد فلاکت و ادبار بهرطرف پراکنده شدند
غازیان مساکن آن طبقه را ویران کرده در بلده … از آبادانی اثر نگذاشته و در کل ولایت کاخت …
… عمل شده … بی‌ادبی و عصیان ظهور رسید و قتل و غارت و نهب و … خرابی الکا و ویرانی
بیوت و مساکن بهر حصاری کاخت آمد معلوم … که از ظهور اسلام الی الان در زمان هیچ یک از
پادشاهان ذوشوکت دیار اسلام ایشان را چنین حادثه پیش آمده باشد و آن ملک … ویران شده
باشد عدد قتیلان از شصت هفتاد هزار متجاوز بود و اسیران از دختران … طلعت صاحب جمال و ساده
رخان یوسف لقا آنچه … و خال و سایر … و صبیان گرفت … از …
میگذشت زیاده از یکصد هزار … درآمدند اما … حروف زیاده از سی هزار … دیگر … گوشه
و کنار اسیر شد که از عدم فرصت … قلم … اصل … وقوع این حالات فی الجمله صورت …

سکنی یافته چون سه ماه از نوروز سلطانی گذشت و سردار روم در صحرای موش اقامت نموده به جمع
نمودن لشکر و یراق سفر مشغول بود زیاده از این توقف در گرجستان لایق دولت ندیده عنان عزیمت
بصوب مراجعت انعطاف دادند و از راه [illegible] بطرف [illegible] آمده چند روز در قلعه تفلیس اقامت
فرموده بنظم و نسق قلعه و مهمات بکرات خان پرداختند و از آنجا کوچ کرده از راه چپاباد به ییلاق
[illegible] و از آنجا [illegible] دیگر تشریف بردند و تا سه ماه دیگر که هنگام حرکت لشکر روم شد ییلاقات مذکور مضرب
خیام عساکر نصرت فرجام بود شرح آمد و رفت سردار و دیگر قضایایی که در طی حالات روی داده [illegible]
[illegible] مأمول است **ذکر محاربه که در سلماس میان جنود قزلباش و چغاله پاشا و بیگلربیگی وان**
و امیران سنجق اکراد بوقوع پیوسته کشته شدن بوداق خان با برادر قبل از این بکلک شکسته
قلم وقایع رقم گردید که بوداق خان با امرای سپاه تبریز از سفر گرجستان رخصت داده به تبریز
فرستادند و گنجعلی خان حاکم کرمان نیز بکمک او مأمور گردید چون اکراد فتنه انگیز آن سرحد خصوصا اولاد
غازی بیگ [illegible] و ولد شاه قلی بلباس [illegible] دیگر که قلعه [illegible] دست یافته پای از دایره اطاعت
بیرون نهاده و بالکای سلماس دست درازی کرده باعث شورش و انقلاب سرحد و تفرقه و پریشانی
خلق الله بودند بوداق خان بدفع فتنه اکراد از تبریز بیرون آمده با طرف [illegible] نهضت نموده و از امرا
عساکر آن حدود مقصود سلطان [illegible] و سلطان [illegible] سلطان سوباشی [illegible] و ابراهیم بیگ برادر
جناب [illegible] وزیر آذربایجان [illegible] و محمد تقی بیگ مین باشی و جمعی از تفنگچیان با او همراه گشته
بطرف [illegible] در حرکت آمدند و اکراد [illegible] فرستادند و از [illegible] پاشای بیگلربیگی وان مشهور
به [illegible] پاشا و امرای [illegible] پاشا با جنود روم و زینل خان محمودی حاکم [illegible] و سایر سنجق بیگیان
نامور [illegible] شش هفت هزار کس بعزم محاربه لشکر قزلباش بسلماس آمدند بوداق خان و امرا که [illegible]
[illegible] بوده [illegible] آمدن سپاه مخالف خبر یافته تحقیق مراحل آن کرده بقرینه [illegible] معلوم کرده
که در چه روز بسلماس میرسند قراولان و مردم آگاه [illegible] خبر گیری فرستاده بودند آمده موافق آن تقریر
کردند بوداق خان کس بطلب گنجعلی خان بتعجیل فرستاد که آمده در روز موعود که احتمال جنگ دارد
[illegible] کرده که باتفاق آمده دفع دشمن کرده [illegible]
[illegible] آمده بودند و گنجعلی خان [illegible] رسیده [illegible]
آمده خبر دادند که طلیعه لشکر مخالف نمودار شد امرا در کمال اضطراب سوار شده مقصود سلطان [illegible]
جمعی [illegible] مأمور گردیده تا آراستن صف سپاه و ترتیب [illegible] و جاهای لشکر مخالف کرده [illegible]

مغلوب ساخته بهیأت اجتماعی رسیدند مقصود سلطان و جمعی [illegible] افتاده خود را [illegible]
رسانیده جماعت هر یک که بر سر راه لشکر بودند تاب صدمه مخالفان نیاورده پشت بر معرکه کردند [illegible]
[illegible] منقلب گشته دلیران قول [illegible] و میسره هم برآمدند و از حیرت و سراسیمگی متفرق و پراکنده [illegible]
[illegible] بوداق خان [illegible] و غیرت و ننگ [illegible]
[illegible] در معرکه ثبات قدم [illegible] سپاه [illegible] نفر از ملازمان
[illegible] از معرکه بیرون [illegible] زینل خان محمودی [illegible] اکراد [illegible]
درآمده [illegible] زخمی [illegible] ملازمان [illegible]
[illegible] اکراد [illegible] بوداق خان [illegible] در گذشت [illegible] سلطان سوباشی و محمد
تقی بیگ مین باشی [illegible] از تفنگچیان و جمعی از غازیان [illegible] آمده بودند خود را [illegible]
[illegible] آن حصار [illegible] بحفظ حال خود [illegible] مخالفان [illegible]
روی نموده [illegible] اقامت کرده اموال و اسباب که در خارج [illegible] بدست آورده متصرف
روز دیگر بر سر حصار هجوم آوردند و اهل حصار بضرب گلوله تفنگ [illegible] ایشان را باز گردانیدند
جمعی [illegible] بخاک هلاک انداختند و دو سه مرتبه جوانان کار آزموده مخالفان [illegible]
کاری از پیش نبردند در این اثنا آوازه توجه موکب همایون از گرجستان بصوب آذربایجان بسمع
رسیده پای ثباتشان سست گردیده [illegible] در جنگ حصار [illegible] بازگشتند و اهل
حصار [illegible] نجات یافته بجانب تبریز آمدند گنجعلی خان [illegible] این خبر شنیده و ابراهیم
بیگ و [illegible] لشکر [illegible] سلماس و [illegible] اهل حصار [illegible]
بازگشته بشهر آمده که لشکر جمع کرده [illegible] قوت و استظهار بدفع دشمنان پردازد [illegible]
بوداق خان و استیلای مخالفان مردم شهر [illegible] برآمده [illegible] گشته بودند [illegible]
[illegible] وصول لشکر مخالف بودند که گنجعلی خان بشهر رسیده [illegible] موجب آرامیدگی
شهر گردید [illegible] خبر بازگشتن مخالفان رسیده خاطر تبریزیان بالکلیه اطمینان یافت حقیقت [illegible]
[illegible] ییلاقات بود
عرض اقدس رسید فی الجمله موجب ملال خاطر [illegible] ترکمان [illegible]
اعلی [illegible] پادشاهانه [illegible] شاه بنده بیگ [illegible] بوداق خان [illegible]
تربیت فرموده بجای پدر امیر الامرای آذربایجان و حاکم تبریز گردانیده [illegible] خانی

سرافرازی یافت محمد تقی بیگ مین باشی بر مشمول انواع نوازش گشت و چون آوازهٔ حرکت لشکر روم
شیوع داشت حسن خان بیگلربیگی قلمرو علیشکر را با قشون آراسته بجانب تبریز فرستاده و کلب
علی بیگ بیاول صحبت شاملو را حکم شد که امرای آن سرحد را بر سر او جمع نموده از آن طرف خبردار
باشند و ایشان جمعیت کرده سلماس را مقر و محل اقامت انداخته تا وقتی که آمدن سپهدار بطرف تبریز
سعد محقق گشت و امرای مذکور رشید و مراجعت نموده از انجا حسب الفرمان همایون بخیر و سعادت به
ملک لشکر ظفر قرین پیوسته اکنون شرح آمدن سردار و بازگشتن بی نیل مقصود مرقوم قلم
وقایع نگار میگردد

گفتار در لشکرکشی محمد پاشای وزیر اعظم بجانب آذربایجان و محاصره کردن بی نیل مقصود و بازگشتن بعد از آن

سپه آرایان معرکهٔ سخنوری صفوف از حرف مخفوف
سخن را در مضمار بلاغت بدین نمط آراسته و مشقلوای آسمان فرسای حدیث و خبر را بدینگونه
بر افراشته اند که چون سلطان احمد خان پادشاه روم بحسب ظاهر عهد را مصون و از صلح بعد از قرار معاهده
و پیمان و ورای دشتهای دوستی و آمد شد ایلچیان نقض عهد و پیمان روا داشته بنوعی که در وقت
تحریر پیوست محمد پاشای مشهور به کور محمد را وزیر اعظم و سپهدار عجم کرده در سال گذشته در دیار
بکر و آمد و غشلاق کرده بود در این سال بحسب فرمان لشکرهای ممالک روم را از روم ایلی و
طوبی و قشلاق و مصر و شام و حلب و طرابلس و طرابزون و بلاد قرامان و موصل و دیار بکر و
سایر بلاد جزیره و ارض روم و سنجق بیگیان جانیل و عشایر اکراد و بابو پیوسته جمعیتی عظیم در معسکر
رومیه دست داد که در هیچ عصر و زمان سپاه روم با این کثرت و استعداد با ایران بیامده
وزرا و پاشایان و ارکان دولت سپهدار عثمانی حتی ینگچری آقاسی که قانون آنجا نبود
هیئت که از موکب پادشاه جدا شود همراه شده با عسکر گران و لشکر بیکران و توپهای کوهپیکر
و گلوله و عراده و سپاه و ضربزن و باد لنج مینا رو بدین دیار آورده از ارض روم بطرف
ایروان در حرکت آمد رایات حضرت آیات در کهگیلویه و سیلاقات آن حدود بود که خبر وصول
لشکر روم بآن مرز و بوم بموقع سمع پیوست حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که باطن فیض مواطن خود را
حسب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه بزیور توکل آراسته لطف الهی را کافل مهام خاص و عام میدانستند
مبادرت عایت سلسله طاهره و آداب فرمانروایی متوجه استحکام قلعه ایروان و انتظام مهام قلعه
داری شده و قورچیان عظام قاجار و جمعی کثیر از تفنگچیان جلادت شعار رکاب اقدس را از اصفهان
و خراسان و یافتی و عشیره هم بسرکردگی سرداران هر طبقه به سر مین باشی تفنگچیان اصفهان

مرد کاردیده و جنگ آزموده قلعه دار بود و احمد سلطان حکمی خراسانی و علی زاده یافتی و مشعل
ذلک بکوک و محمد داعیه کرده خان و حراست قلعه مامور گشته از جماعت کرمیلوی شجعان
سپاه و قزلباش معین گردید که بطیب خاطر بهوس مردانگی دارند بو عدهای جمیل شاهانه مستمال
و امیدوار گشته روانه قلعه شدند مجملا قلعه ایروان بعد از حفظ الهی بمردان کار و دلیران معارک کارزار
و اسباب و ضروریات قلعه داری استحکام یافت و شهر در عشر ثالث شعبان پاشای قلعه ایروان
و تسخیر آنرا باغوای ینگچریان قلعه کرده و زنگوبلیز حاکم آخسقه که همیشه در این سرحد لاف میزد
سهل و آسان انگاشته بمحاصره آن پرداخت و زیاده از یکصد هزار کس حلقه کردار حصن حصین
کوه گرد وار حلقه سا در میان گرفتند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی صلاح در جنگ سلطانی ندیده
تفریق آن گروه انبوه مدبر شایسته بخاطر آورده عساکر نصرت نشان را چند گروه کرده هر گروهی را
بسرکردگی یکی از معتمدان کار دیده بطرف معسکر رومیان فرستادند که هر وقتی باقتضای زمان
از اطراف سپاهی نموده در هنگام فرصت دستبردهای نمایانه نموده باشند مقرب الحضرت قرچغای
بیگ را که امروز رتبه خانی و لقب سپهسالاری ایران یافت با قورچیان و غلامان و خلاصه ملازمان
رکاب اشرف از طرف اردوی معلی روانه نموده امام قلیخان بیگلربیگی فارس را از طرف شرقی
اردوی رومیان فرستاده و حسین خان و کنجعلی خان و سایر امرای کرد باتفاق کلب علی بیگ بیاول
صحبت شاملو در تبریز بوده حسب الفرمان همایون آمده با امام قلیخان ملحق گردیدند و لو محمد شمس الدین
لو را با قشون و لشکر خود بطرف غربی اردوی رومیه که جانب ارض روم است فرستادند که راه
بر تردد این اردوی رومیه بسته نگذارد که از عقب ذخیره باردوی رومیان آید و قرچغای بیگ تونچی
از مردم کار دیده را بسرکردگی خلف بیگ سفره چی باشی بجانب گنجه که موضعیت در دامن کوه
و زنجی طرف شمالی قلعه بسمت راه اردوی معلی فرستادند که آن راه را مضبوط نگاه دارد که هرگاه کسی
از قلعه باردوی آید یا از اردوی معلی بقلعه رفتنی باشد و در هنگام فرصت با استظهار ایشان
مقتضای ربانی بسلامت بمقصد توانند شتافت و خود با فوج قاهره هر وقتی در مکانی مناسب
اقامت گزیده سپاهی مینمود و قراولان کاردیده هوشیار بهر طرف فرستاده از حال دشمن غافل نبود
و امام قلیخان و سایر سرداران و صباحان خود را قتال هر روز بلکه هر لحظه مکانی اختیار نموده از حال
یکدیگر خبردار بودند و هیچ وقت از دستبرد خالی نبوده لحظه رومیه را آسوده و فارغ البال نگذاشتند
بدینجهت از سپاه روم چهل پنجاه هزار کس همه روزه بر سر اسپ مستعد محاربه بوده از خوف دستبردها

نمایان میکردند چنانچه شرح آن در ذیل مرقوم میگردد چون هوای ییلاق کوکچه سرد شده
بود اردوی کیهان پوی از آنجا کوچ کرده در الاکس که در حوالی کوکچه محل خوش هوا است مخیم
خیام اقبال گشت امرا و عظمای لشکر روم سیما طایفه ینگچری آقاسی که کرسی حلقه پسته سعی و فور
و جهد غیر محصور بظهور می آوردند چند جا سیبها و مورچلها پیش آورده توپهای بسنگ انداز حلقه
کوب نصب نموده توپچیان رومی و هندی یکی سبازده از توپ انداختن خالی نبودند و از طرف دیگر خلق
خاکی مشرف بر حصار قلعه برزبر کیده بکریخته پیش می آوردند و امیر گونه خان و سپهداران جنود قلعه
دار و سایر محصوران مردانه سپر ممانعت بر روی کشیده در لوازم قلعه داری نهایت جان سپاری
بظهور می آوردند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی هر روزه سیمجان عیار پیشه کارآگاه فرستاده احوال
قلعه و محصوران معاودت آن حضرت و توجهات ظاهری و باطنی امیدوار بوده دل قوی داشته
و دلیرانه بمدافعه صدمات آن گروه انبوه که بقلعه گیری شهره جهان شده می پرداختند و چیزی از دولت قاهره
خوف و تزلزل که در حال قلعه داران روزگار رمیاشه از آنطایفه زایل گشته آسوده حال بدفع دشمنان
قیام داشتند روزی رومیان جمعیت عظیم نموده از جانب دروازه که دو سه برج بضرب بکنهای
توپ و گلولهای بادلیج انهدام پذیرفته بود در جانب قلعه دویدند توپچیان و تفنگچیان قدر انداز از قلعه
ود از کرکی الکل چشم خورشید ساختند لی شاپه و اعراق تیر مراد خیز بهدف مقصود راست آمده حظ
نمی نماید گلوله ضرب زن و تفنگ بر مثال تگرگ آتشین که از کره اثیر بارد بر آن گروه ریختند بهره
پروجان هجوم آورده پای سعی دویدند دست امید شان بکاکر مقصد نرسید جمعی کثیر از رومیه
بضرب تیر و تفنگ سیمچیان قلعه بر خاک هلاک افتادند و کاری نساخته خایب و خاسر باز گشتند
حضرت شاهی ظل اللهی احتیاط ورزیده موازی یکهزار نفر قدر تفنگچی انداز تفنگچیان رکاب اقدس همیشه در
جدا کرده از طرف کمندگیر که بحسن اهتمام صفت بیگ سفره چی باشی و رفقا از شر اعدا مضمون بود فرستاده
کرد که کس فرصت نشسته در هنگام مجال خود را بقلعه اندازند و آن شیرمردان بمقصد شتافتند
عیار صفت شب کس بقلعه فرستاده امیر گونه خان را از عزیمت خود خبر داده و صبح تاریک ازو
ستمای جانب کمندگیر را کشوده تفنگچیان چون برق لامع خود را بقلعه انداخته نقارهای شادمانی نواز
دادآوردند فی الواقع اگر بدیده انصاف بیش نگرند بکفدار کس یراق داران از میانه چند بی هزار دو هیش
خونخوار گذشته بسلامت خود را بقلعه رسانیدن امر اعظم و پسندیده های دلیرانه است القصه پروجان
از بیدلیری خبردار گشته مشتر از شتر در توپ انداختن و سیبها پیش بردن اهتمام مینمودند از مود آت

و پاشایان

اقبال که قرینه حال عساکر نصرت مآل گردید یکی آنست که روزی ینگچری آقاسی و ترکچه چیلر با چند
از پاشایان که دیده و دل از دیگران در قلعه گیری علم داشتند بتوپخانه آمده در توپ انداختن سعی
مینمودند از تقدیرات ربانی و قضای آسمانی توپی از قلعه توپخانه رومیان انداختند که گلوله آن توپ
به ینگچری آقاسی خورده و از و گذشته بترکچه چیلر و از و به بکری رسیده و چند کس خوب معتبر نامی
ضایع شدند و گروهی که خاک پیش می آوردند بخندق رسانیده بودند خندق را انباشته کرده
اما غازیان قاجار و سایر دلاوران قلعه دار چون شیر خشمناک از قلعه بیرون دویده بر آن مخذول
حمله آورده از پشت خاک و سیبها بعضی را سر بریده و بعضی را زنده گرفته بقیة السیف را پراکنده
کرده تفنگ و یراق بسیار بدست آورده رو سفیدانه بقلعه می آمدند و هر روز بین الجانبین جنگ
و جدال وقوع یافته محصوران را جلادت و دلیری و رومیان را یاس و نومیدی می افزود
چند نفر از رومیه که مبارزان جنود اقبال زنده گرفته بنظر اشرف در آورده بودند متفق اللفظ خبر
دادند که چنین قرار یافته که در فلان روز جنگ سلطانی انداخته از رخنهای که بضرب توپ در برج
پدید آمده یورش بقلعه نمایند حضرت اعلی فی الفور یکی از غازیان عیار پیشه جلادت اندیشه
بقلعه فرستاده اهل قلعه را خبردار کردند که در آن روز غافل نبوده مردانه باشند و با امرای عظام
نیز اخبار نمودند که در آن روز از محل اقامت خود در حرکت آمده صدای کورکه و کوس از همه طرف بلند
گردانند القصه در روز معهود رومیان چون مور و ملخ بپای قلعه شتافته توپها انداخته یورش
آغاز نمودند محصوران نیز توکل بر حفظ و حمایت حضرت رب العباد نموده دست بتیر و تفنگ گشاده
از صبح تا چاشتگاه داد جانستانی داده آتش جان و جیفه بخون تیر و تفنگ صب رزان قلعه
دار بر زبر کیده بکیر افتاده از کشته پشته پدید آمده رومیان را چهره آرزو در آیینه مراد رخ ننموده بی نیل
مطلوب و حصول مقصود باز گشتند و به خاطر آوردند که چون اهل قلعه رفع نکایت خصم کرده و ارکان
و قلاعش بسیار بنوده آمده اکنون فارغ بال نشسته در این غفلت روز سودگی یورش دیگر نمایند
کرد که شاید در این مرتبه مقصود بحصول پیوندد بیت وقت میشی را ستوای بهار که بگا
غنچه خواستی نهار ؛ دیده حادثات نغنوده ؛ پای سعی قضا نفرسوده ؛ رومیان باستان
آتشبار حمله آور شدند و دیگر بار غازیان را از تردد بسیار ضعف روداده و دیمی غالب گشته بنوده
مسابقی جنود رسیده بودند که آواز غلغله و آشوب بر خاست و دیگر بار از اطراف و جوانب یورش عظیم
کردند غازیان و تفنگچیان فی الفور بر بروج و باره عروج نموده دست بآلت مدافعه گشودند و شصت

دلیران کشور روم را که هجوم آورده بودند بضرب گلولهٔ تفنگ دفع نموده در اثنا تیر طلی کبیر چوب
سهام قضا پرتاب شده و کاری از پیش نبرده از تردد و قلعه گیری دلگیرتر میشدند الحق در مدت محاصره
بازگشته مجددا روز بروز محصوران دلیرتر و پر دلیان را پای اهتمامشان سستی پذیرفته از تردد و قلعه
گیری دلگیرتر میشدند الحق در مدت محاصره از محافظان قلعه بتخصیص غازیان قاجار چقلشهای مردانه
و مبارزتهای غریب و دستبردهای نمایان و جلادتهای سترگ بظهور آمده مورد تحسین دوست و دشمن
گردیده هر چند رومیه بذل جهد نمودند اثری بر سعی ایشان مترتب نگشت و مدت محاصره بامتداد کشیده
آذوقه در میانه لشکر بتفحص پذیرفت بلکه نایاب گشت و چون دو سه بار هجوم آورده بیماری در میان آن
طایفه شیوع یافت چنانچه هر روز جمعی کثیر براه عدم میشتافتند و سردار بالکلیه از تسخیر قلعه مایوس گشته
مکرر رسل و ایلچیان سپاه خلیل آقا نامی از معتبران رومیه بخدمت اشرف فرستاده گفتگوی صلح میان
آوردند و رفع الجدال عذری جسته در این لشکرکشی التماس نموده استدعا نمود که از سرکار مرد صاحب
خرد با عقل و هوش فرستاده شود که شرایط صلح سابق را با او گفت و شنید نموده هر آنچه
صلاح دولت طرفین بوده باشد از جانبین بعمل آید بنابر آن در کرت اول سارو بیگ بیگدلی
و معتبر ... سلطان کرامیا استاجلو با ایلچی رفت و شرح آمد و رفت ایلچیان و بقیه حالات
در ذیل مرقوم میگردد و چون برخی از محاربات قلعه و قلعه داری سپاه ظفر پناه مرقوم کلک بیان
گردید اکنون مناسب چنان دید که صفت یابی که در خارج قلعه فیما بین این دو لشکر بظهور پیوسته
بر سبیل اجمال نگاشته کلک وقایع نگار گردد **ذکر قضایایی که در اثنای محاصره قلعه فیما بین**
غازیان قزلباش و رومی در خارج قلعه در فوق نگاشته اقلام عنبر فام گردید که چون عسکر
روم با یروان رسیده بمحاصره قلعه پرداختند حضرت اعلی شاهی جهت تفرقه و تبعیض آن
گروه انبوه عساکر نصرت شعار را چند گروه کرده هر گروهی را با سرکردگی یکی از عظمای ...
که بر حسب وقت و اقتضای زمان در کمین فرصت فرموده حسب المقدور دستبردها نموده مخالفان
بخود مشغول گردانند که کل آن سپاه بکار قلعه نتوانند پرداخت و مبارزان جنود مسعود دیگر
بکمین اعدا پیوسته چهار طرف اردوی مخالف را احاطه نموده هر چند روز در طرفی لوای جلادت
داده دلاوری میدادند و در هر کوشش و کشش دستبردهای نمایان کرده هر روزه سر و زنده ...
بنظر اشرف میفرستادند اگر کل وقایع و قضایایی که روی داده بتفصیل در رشته تحریر در آید
تطویل میگردد از آنجمله بچند قضیه اقتصار و اختصار رفته **ذکر آنکه** چون در اردوی مخالف ذخیره نایاب

بود گروهی از میران سیفی و والای تفنگچیان سرکرده جماعت آت اغلانی شده تا موازی ده هزار اسب و
والاغ بجانب ناحیه گرنی که سمت راه نخجوان است بطلب ذخیره روانه شده و امام قلیخان از این واقعه آگاه
گشته با عساکر فارس بر سر آن جماعت رفت و در حینی که آن گروه به موضعی رسیده اکثر بجا بجا در آن
قلعجات بطلب ذخیره مشغول بودند که غازیان چون بلای ناگهان بسر وقتشان رسیده جنگ در پیوستند
و به نیروی اقبال آن جمع کثیر را مغلوب ساختند تا موازی یکهزار و پانصد سر و زنده و دو سه هزار راس
و قطار ... و اشتر به دست آورده و بقیة السیف فرار نموده بصد تشویش بعسکر خود پیوستند و دیگر
آنکه امام قلیخان با اتفاق حسنخان و امرائی که همراه کلبعلی بیگ شاملو از تبریز آمده با او ملحق شده بودند
در رود خانه موسوم به کری جایی اقامت داشتند جنود روم قریب چهل هزار کس و شصت و هفتاد
آلای که عبارت از لوا و اعلام است بعزم محاربه امرای مذکور در حرکت آمدند جاسوسان و فرستادگان
قرچغای بیگ خبر عزیمت آن گروه انبوه را استماع نموده امرا احتیاط ... رسیده اردوی خود را از آنجا کوچ داده
بالاتر فرستادند و لشکر ... مترصد بیگانه ایستادند که طلیعه سپاه مخالف نمایان شدند
چرخچیان جنود قزلباش ... گنجعلی خان حاکم کرمان و بیگ دربدی بیگ وکیل امام قلیخان و سایر دلیران
پای جلادت بمیدان مبارزت نهاده و در حمله اول قریب سی نفر از چرخچیان جنود روم را بقتل رسانیده و
دستگیر کردند در این اثنا لشکر قول رومیه با غلبه و ازدحام تمام جلو ریز بمعرکه درآمدند گنجعلی خان که
کهنه سپاهی کاردیده و جنگ آزموده بود صرفه در جنگ ندیده خود را پس کشیده بقول ملحق شده و در آن
کوه و محل مناسب جهت محاربه اختیار نموده بنا بر صرفه کار در آنجا صف آرای گشتند بیگ دربدی بیگ
از غرور شجاعت و خودرائی با گروهی بجنگ ایستاده و تاب مقاومت نیاورده در بازگشتن با چهل پنجاه
نفری از تفنگچیان پیاده و مردم مجهول در معرکه ضایع شد و بقیه لشکر را انبوهی حشر صرفه در پیش
آمدن ندیده بهمان ... کرده بازگشتند دیگری آنکه خلف بیگ سفره چی و رفقا با گروهی از جنود
قزلباش کمینگاه ... قلعه اقامت نموده قراول دیده بودند از آمد و رفت قزلباش قلعه واقف
گشته گاه و بیگاه میانه ایشان و مبارزان جنود قزلباش دست بازی واقع میشد روزی رومیان
دلیری کرده پیشتر آمدند و جنگجویان جنود قزلباش تیز تیز جهانی کرده میمنه آن گروه در آمده
در پیوسته جهانگیر خان بختیاری که از امرای لر بزرگ است و با او دویست کس از الوار مردم خود بودند
سفره در رکاب اقدس بمرافقت خلف بیگ مامور بوده دلیرانه با تفنگ مردی بجنود رومیه که اضعاف مضاعف
او بودند حمله کرده نزدیک بآب شده بود که گرفتار گردد بر طبق نام خود بجنگ یاری کرده بود

بازوی مردانگی و معاونت جوانان دلیر سپاه منصور دفع نکایت خصمان نموده بسلامت بیرون
آمدند و از عساکر منصوره قزلباش مردانگیها بظهور رسیده بعد از غلبه دست از محاربه باز داشته
سپاه هیاهانه خود را پس کشیده بمقام خود آمدند و با آنکه رومیه فوج فوج مدد و میر رسیده جرأت پیش آمدن
نکرده ایشان نیز بمقام خود بازگشت نمودند **دیگر آنکه** جمعی از رومیان و طایفه اکراد از طرف وان و کردستان
باروان می آمدند که محمد منصور سلطان گنگرلو حاکم نخجوان که بخبرداری آن راه مامور بود با آن گروه دوچار
شده بعد از حرب و قتال جمعی کثیر طعمه شمشیر گشته احمال و اثقال سپاه بغنیمت عساکر ظفر شعار شده
شتران سرکار حافظ احمد پاشا که از آنجا ذخیره می آوردند بدست در آمده داخل غنایم مذکور شده
دیگر آنکه در هنگام ارتحال رومیه دلاور پاشا و جمعی دیگر از عساکر روان و دو بار بکر آغوزلو خود را با
گروهی از رومیه و اکراد از پای قلعه بطرف وان بسر سپاه دند بتور بیک بیسات اول صحبت ابواغلی با جمعی
دلاوران بر خانچوی بر سر ایشان رفته بعد از محاربه ظفر یافته غنایم موفور بدست آوردند **دیگر آنکه**
دو شمس الدین لو که بجزگیری و ضبط راه قارص ارض روم مامور بود بکر را و آغزاه بسیرد این بود که
با ایشان دو محاربات بوقوع پیوست و دو سه بار پای بیابان کرده جمعی دوستان که از روم آمده و احکام
خواندگار بسردار می آوردند و جمعی که از نزد سردار بدرگاه عرایض و مکاتیب میبردند بدست در آورده
مجموع آن مکاتیب و مراسلات را بنظر اشرف در آوردند **ذکر مراجعت سردار عسکر روم و گفتگوی**
صلح میان آوردند چون سردار عساکر روم از قلعه گیری مایوس گشته گفتگوی مصالحه میان
آورده شرایط صلح سابق را اعاده نموده و بچراغ سلطان طلب نموده بود که بعضی از شرایط صلح که
میانه مصطفی پاشا و قاضی خان صدر قرار یافته بود از جانب قزلباش مرعی و مسلوک گشته
حضرت اعلی در جواب فرمودند که از اینجانب امری که مغایر عهد و پیمان باشد بظهور نیامده شرایط
صلح همه منفی بود ایشان همچنین نقض پیمان کرده دیگر باره آتش فتنه را که فی الجمله تسکین یافته بود
مشتعل ساختند صورت مناسب که در این مصلحت بجز تحقیق وزنهای حقایق که در این چه صیام بود و بیع
پیوست و خسران بنا و آخرت چه منفعت مدین و دولت رسید الکنون که در مقام اصلاح در آمده
ما را سخن یکیست و اگر در شرایط صلح سخنی داشته باشید اگر مصطفی پاشا در حیات هست قاضی خان
در حیات است و بعضی از پاشایان که همراه اند مثل دلاور پاشا و باقی پاشا و حافظ احمد پاشا از آن قضیه
اطلاع دارند و بستور نامه‌ای آن زمان که معتمدان طرفین تشخیص داده اند مهر ایشان در میان است
اگر صلاح داشته باشند قاضی خان را نیز بفرستیم که در مواجهه پاشایان مذکور رتق کار آن شود و حسب

الاسنه قرار یافت که قاضی خان با رومیان رفته مجدداً فیما بین قواعد صلح استحکام
پذیرد و در تاریخ بیست و پنجم شهر شوال که هنوز قاضی خان بایشان نرسیده بود سردار کس نزد ایلچی
کرده خان علیه زیپناه را اعلام نموده بود که میانه ما و حضرت شاه عالمپناه صلح واقع شد و طبل ارتحال
کوفته بجانب ارض روم بازگشت قاضی خان در راه بایشان رسید سردار و پاشایان لوازم اعزاز و احترام
بظهور آورده و از بیم تعاقب قزلباش تا ارض روم باو تکلیف همراهی کرده در آنجا مقدمات صلح و شرایط
آنرا بر نهج سابق گفتگو نموده او را از ارض روم مرخص نموده خود با خواص و اعیان روانه استنبول گردید
و در این آمد و رفت قریب چهل هزار کس از جنود رومیه چه در پای قلعه و چه در محاربات خارج قلعه و چه
از سرما و بیماری رخت بسرای آخرت کشیدند اسب و استر و اشتر که از فقدان علیق سقط شده بود
از شمار و حساب بیرون بود قاضی خان و رفقای او نقل مینمودند که در هیچ یک روز تاب توقف و مجال
آسودگی نداشته و در هر مرحله از مراحل چنان که وقت میشد قریب پانصد نفر در می آمد و در منزل کوچ
از عدم بارگیر دار چند چیز و خرگاه بر جا میگذاشتند که گویا اردو کوچ نکرده و صنف لشکر ملکه بیشتر
پیاده میرفتند در آغاز محاصره قلعه و گرمی حرب و قتال خواجه علی اکبر اصفهانی که از اعتقاد
مشایخ ذوالنونی و از اعیان ارباب قلم سرکار همایون بخشی در عالم رویا مشاهده نموده بود که از شخصی
سوال کردند بعضی حادث شده و دو لشکر قریب یکدیگر گشته اند آیا فتح و ظفر از کدام طرف خواهد بود
آنشخص بدین عبارت که در عالم رویا القا شده بود بوزن در آمده تاریخ فتح نوانه بوده با نضمام اضافه عالی
بوزن در آمده و از نوادر اتفاقات موافق تاریخ افتاد و از سخن قافیه مدنظر در سلک نظم در آمده
آمدند باز روم از پی ستیز : سرکرده احزاب ز مکر و دغلی : آراست ز بهر دفع او شاه جهان
فوجی ز جنود حق بصد زیب و جلی : بر بست کمر بکینش از لطف اله : بر زد رومیان خویش را و علی
صنجو است یکی ز سنبه کاوش فزود : در واقعه همچنین ز غیب آمد ندا : تا زین دو گروه فتح از جانب کیست
کاین از فلکی شنود با و نیک جلی : بشنید و ما که نیک نقش ز غیب : فتح از پسر علی عالی ولی
وین نادره بنگر که ابیات ای مصیبی : تاریخ فنای او شد از لطف علی : القصه بپاس الطاف الهی و امداد
بواطن قدسی مواطن حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ظفر و نصرت قرین حال منتسبان دودمان ولایت گشته چندین
هزار نفس از ذکور و اناث شیعیان اهل بیت که در قلعه بودند از آسیب دشمنان نجات یافته موجب
سرور خاطر هواخواهان دودمان قدسی نشان صفویه گردیده و فی الحقیقه آن روز سعید میانه ایشان

عیدگشت خواجه محمد یوسف قزوینی که از ارباب قلم و اهل استعداد بود این تاریخ گفت **بیت**

چونکه سردار لشکر رومی ۞ وارد ملک ایروان گردید ۞ دو سه ماهی چو در قلعه نشست ۞ بهر پا
بر سپاه طوعرب حسید ۞ دید کز تیغ شیعیان علی ۞ نیزه لشکرش بقتل رسید
کز کمر بر میان بر بست ۞ چاره جز رفتن از خویش ندید ۞ ماه شوال چون به هشت گذشت
وجه آخر بس خفت رسید ۞ دولت شاه دین مساعد شد ۞ لشکر روم منهزم گردید پی
تاریخ آن خرد گفت ۞ آمد امروز شیعیان را عید ۞ بعد از معاودت لشکر روم چون

حضرت اعلی قلعه جدید ایروان را که در سنه یونت ئیل خمس عشر والف امرا و عساکر منصوره ترمیمت داده بودند تا غایت مذیده اردوی آغرق را بجانب برکشاط فرستادند خود بنفس نفیس با جمعی از مقربان بساط اقدس بایروان تشریف برده یکهفته به قلعه را بنظر احتیاط در آورده امیرگونه خان و سرداران قلعه را بعنوان تشریف شاهانه سرافراز فرمود امیرگونه خان در ازای [illegible] نخّاب سار و اصلاحی معزز گشت [illegible] المجمل مشهور است که رومیان قلعه داری از قزلباش کسب نموده اند اما در قلعه گیری بر قزلباش غالب و فایق دیرا که چنین قلاع متین رصین که یکی از آن قلعه رفیع البنیان قسطنطنیه است بقهر و غلبه از قزلباش گرفته اند و در این دو شیوه بر جهانیان تفوّق جسته در زمان دولت ابد مقرون شاهی ظل اللهی مبارزان جنود قزلباش هم در قلعه گیری بر رومیان فایق آمده چندین مشهور و معتبر مثل قلعه تبریز و قلعه عشیق و جدید ایروان و گنجه و شماخی و دربند و تفلیس و غیرهم که هر یک مشحون بمردان کاری و مالامال ذخایر و یراق قلعه بود و چنانچه در این صحیفه هر یک در محل خود رقم تسطیر پذیرفته بقهر و غلبه از رومیان گرفتند و هم در قلعه داری تاج آمده تا دو ماه و دو نیم با زیاده از یکصد هزار مرد قلعه کلیه جدل نموده قلعه ایروان را محافظت نمود بابا سلطان خلف [illegible] که از درویشان تکیه دار صاحب شده و دست این رباعی در این باب گفته

تا عهد تو کس قلعه ز رومی نگرفت ۞ نگرفت کس از غرب و دوبی نگرفت ۞ اقبال تو صد قلعه گرفت از رومی
یک قلعه ز دو گرو تو رومی نگرفت ۞

حضرت اعلی بعد از مراجعت عنان عزیمت بصوب قشلاق قراباغ انعطاف داده در نخجوان سپاه عساکر ظفرنشان پرداخته لشکرهای ممالک را رخصت مراجعت اوطان دادند و خود با ملازمان رکاب اشرف از راه دره علی به برکشاط آمده با اردوی آغرق پیوستند و از آنجا [illegible] بقراباغ و کنار آب کر آمده چون هنوز قلع و قمع گرجیان ضلالت نشان که مکنون خاطر عزت سرشت همایون بود بظهور نرسیده بود صحرای [illegible] را از اعمال [illegible] گرده

که جهت سنه مناسب قشلاق دیده از آب کر عبور فرموده در دولتخانی طرح قشلاق انداختند قاضی خان صدر که در [illegible] روم از سردار جدا شده بود در دولتخانی باردوی همایون رسیده بشرف بساط بوسی مشرف گشت و مقدمه آنکه در شهر [illegible] صلح با سردار و پاشایان گفتگو نموده و بر نهج سابق قرار یافته بود بعرض رسانید اما چون باقوال و افعال آن طایفه چندان اعتمادی نبود بهمین صلح چنانچه رسم و آیین سلاطین کشورگشاست که **ع** که صلح صلح را که [illegible] دیگر جنگ نسبت پذیرفت زیرا که جمعی از عظمای روم که در این هنگام صاحب اختیار دولت عثمانیه شده بنا بر [illegible] جاه و منزلت [illegible] رتبه وزارت محمد پاشا را [illegible] قزلباش و قلعه گیری [illegible] مسلم ساخته سلطان احمد خان و او را از منصب وزارت اعظم [illegible] عزل نموده خلیل پاشا وزیر اعظم و سردار شده و در سال [illegible] سیلان ئیل ست عشرین والف است [illegible] در آن سال در دیار بکر قشلاق نموده لشکرهای ممالک روم را جمع نماید و در سنه یونت ئیل سبع و عشرین والف بجانب [illegible] در حرکت آمده جانی بیگ گرای خان پادشاه تاتار که معاونت طلب داشته با موازی بیست هزار کس از جنود تاتار به ولایت روم در آمده بود با وزیر در دیار بکر و اطراف قشلاق داده که در سال آینده در سفر قزلباش رفیق سردار باشد و از مدلول العبد یدبر والله یقدر غافل افتاده ندانستند که مشیت امور عالم و نظام احوال بنی آدم منوط بتقدیر ربانی و قضای سبحانی است

آنچه دل [illegible] ۞ هر چه خدا خواست چنان می شود ۞

زیرا که در خلال این حال از قضای ملک متعال سلطان احمد خان [illegible] رخت بسرای آخرت کشید ۞ رفت ز عالم دگر گردید ۞ چون دو پسر کوچک خرد سال داشت ارکان دولت عثمانیه سلطان مصطفی برادر سلطان احمد را که بخفت عقل و آشفتگی دماغ شهرت داشت و به تخت سلطنت [illegible] پرداخته بود [illegible] پادشاهی [illegible] نام سلطنت و پادشاهی را اطلاق [illegible] جمعی از عظما و ریش سفیدان [illegible] سلطنت سلطان عثمان پسر بزرگتر سلطان احمد که در آن وقت [illegible] ساله بود اتفاق نموده و سلطان مصطفی را خلع کرده سلطان عثمان را بر سریر دولت عثمانیه جلوس داده [illegible] که [illegible] بود خلیل پاشا و جانی بیگ گرای پادشاه [illegible] تا در سنه یونت ئیل سبع عشر والف لشکر بجانب [illegible] در ولایت هرات [illegible] رو باطاق افتاده [illegible] و حضرت [illegible] منتسبان دودمان قدس [illegible] صفوی کرده بود خلیل پاشا [illegible] سردار سابق صلح را وسیله ساخته خایب و خاسر بازگشت و در این [illegible] تا آخر [illegible] در ولایت روم واقع شده [illegible] هیچ اثری بر این لشکرکشی مترتب نگشت شرح آن و بازگشتن خلیل پاشا و جانی بیگ گرای و کیفیت محاربه ایشان با جنود قزلباش که بچه قاعده بود و دیگر حکایات و قضایا که روی داد اگر عمر باقی باشد و توفیق الهی رفیق گردد بنوعی که در صدد [illegible] اشاره شده در مجلد علیحده که آغاز دولت روم است از جلوس اقدس همایون شاهی ظل اللهی در رشته تحریر انتظام یابد

خواست

انشاء الله تعالی اکنون وقایع قشلاق را بصحیفه بیان میگذارد **ذکر لشکر فرستادن**
بر سر قبیله اسپیکرچیان که نخست از آن ولایات از مصاحبت پرداخته چون در برابر جسارت
و بی ادبی که از طهمورث نادان و کرجیان ضلالت نشان که نخست ظهور یافت حضرت شاه باده وحیّت
خسروانه اقتضای آن نمود که گذرده آن ولایات بنوعی معروض تیغ سیاست و انتقام گردند که در آن
دیار رطب و یابس بشعله غضب قیامت لهب چنان سوخته گردند که از آبادانی و صباحت و ناحیت
آثار نماند و در اول بهار که رایات جهانگشا بدان صوب در حرکت کافه خلق آن دیار بنوعی
معرض قتل و غارت و قید اسیر و خرابی و خسارت در آمدند که آن ولایت مصداق
لیس فی الدار غیره دیار گردید هنوز از حدت طبع و آتش مزاجی سورت غضب شاهی تسکین
نیافته بود و بمسامع جلال رسید که دو ملک شیرداخی و داود کرجی و طهماسب قلی بولایت کاخت
آمده معدودی از پراکندگان رعیت و سپاهی کرجی از اطراف جمع آورده در هر موضع برای
چند خانوار غارت زده پریشان مسکن کرده لهذا جمعی از قورچیان و غلامان و تفنگچیان را بسر
کردگی عیسی خان قورچی باشی بر سر ایشان فرستادند و چون در ظهور ورود مبارکی آن بخت برگشتگان
در آمده سخت ولایت قسق را پاک کرده مبادا هم شمشیر آبدار و زنان و کودکان را اسیر غارت
ظفر شعار ساختند از سپکس داود ملک و رفقا خبر یافته بر سر ایشان ایلغار نمودند از صعوبت
راه و انبوهی بیشه و جنگل و شوارع را برف پوشیده بود و بدشواری تمکان آن سپه بجای
رسیدند ایشان لحظه بیشتر از ورود لشکر آگاه گشته احمال و اثقال انداخته با معدودی
خود را بر پس اسپان گرفته از راه تنگ پر برف محال طرف داغستان گریختند هنوز سیاهی
ایشان در نظر بود که طلیعه لشکر مبارکی ایشان رسید و دست از تعاقب باز نداشته بجای
رسیدند که در میان برف از تنگی راه یک یک می بایست رفت که رفتن دو سوار بهیچ وجه
میسر نبود و کرجیان اکثر اسپان خود را با عورات پیش انداخته خود جنگ کنان پیاده عصبه فلک
در میان برف یک یک و دو دو طی مسافت میکردند حسین علی بیگ برادر سپکر سلطان انگرلی
که در تعاقب ایشان بر دیگران پیشی گرفته بود بزخم تفنگ از پا در آمد بعد از آن بکر بیگ یوز
باشی ابو علی ولد ابو القاسم بیگ آبدار باشی رسیده است جلادت پیش آمد در حالتی که
تیری در کمان نهاده بجانب کفره می انداخت تفنگی بر سینه او خورده غلطیده میر فتاح مین باشی
اصفهانی از عقب می آمد اسپ بکر بیگ را بدست آورده سوار شده بود او نیز در آنجا از تفنگ

گرفتار گردید بعد از مراجعت در بار دوم فوت شد چون بدینطریق بتعاقب معدودی شتافتن موجب
موجب تضییع جوانان کار آمدنی میشد و آفتاب نیز بغروب کرده سپاه در آمد عنان باز کشیدند
در این مرتبه نیز آن چند نفر مطرود و طاغی از چنگ اجل خلاصی یافتند اما در این یورش تا موازی دو
هزار اسیر کار آمدنی که زبده و خلاصه کرجی بودند و هر مرتبه خود را حفظ نموده بدست در نیامده
بودند و در این مرتبه از شدت سرما و بسیاری برف که شوارع را گرفته مجال حرکت و فرار نیافته
بدست در آمدند و غنیمت بسیار نصیب عساکر ظفر شعار گردیده سالم و غانم بازگشتند و از
طایفه کرجی در آن دیار نماند و چون طرف شمالی کرجستان مذکور به داغستان پیوسته و همیشه
مردم داغستان بطریق دزدی بدان ولایت راه یافته و خار و خس و کفهابانی بوده پیشتر از پیشتر
آمده به تفحص و تجسس اسیری پرداختند اکثر در گوشه و کنار میان بیشه و جنگل قلیلی مانده
بود نماند از خوف و بیم ترکی و مردم داغستان خود را بولایت دیاد و باسی چوق وکار انداختند
محلاتی که از آبادانی در آن ولایت میرسید به محض جهالت و نادانی طهمورث چنان ولایتی که
هر ساله آلاف الوف منافع و مداخل او بوده ویران گشته صفت قاعاً صفصفا گرفت و از
از طایفه امینل و جمعی از کرجی که در دنگم و آبحنده و جیوده نام دو سه هزار خانوار را از بیم جان
و اسیر و غارت محلات را صحی گشته اراده رفتن دار الامان نمودند گرفته و حسب الفرمان
قضا جریان دست تعرض از ایشان کوتاه گشته روانه آن صوب شدند و بسلامت به
فرح آباد رسیده رحل اقامت انداختند **از سوانح شتویه** چون بمسامع جلال رسید که از قوم
دانقی که از رعایای حاکم گنجه اند در فتنه طهمورث عصیان بظهور آمده جمعی مرافقت او اختیار
نموده چند نفر ملازم محمد خان زیاد اغلی حاکم گنجه را که در میان ایشان بوده اند بقتل آورده اند
در این وقت که الکای مذکور محل نزول و قشلاق سپهدار مظفر منصور بود سرکشان و بیوده
آن طبقه را معروض بر عز در آورده بعد از ظهور عصیان مورد سخط و غضب شاهانه گشته بیاسا رسیدند
و جمعی دیگر را که محل اعتماد نبودند از آن ولایت اخراج کرده بفرح آباد فرستادند در آن اوان
قشلاق حکام و اعیان و طبقه سپاهیان کسان خود را بمیلکشتهای لایقه جهت گاه حیوان بچراگاه فرستاده
بخلاع فاخره و نوازشات و افزوده سرافرازی یافتند و مهمات ضروریه آن حدود حسب
دلخواه سرانجام یافته و زمستان در یورت قشلاق به تیغ انتظام عافیت و خوشدلی
سپری گشت چون در این سال اعادی مخذول العاقبه منکوب گشته چندین هزار به تیغ انتقام

مجاهدان معرکه طلب درا در عدم چهار البوار شتافتند و لشکر بیشمار چنانچه مذکور شد کار
نساخته باز گردیدند و ظفر و نصرت قرین حال اولیای دولت بود و اندک چشم زخمی که از
اصابت عین الکمال لازم بود در خراسان وقوع یافت **از سوانح** آنکه در اواخر این سال
موازی یکهزار و دویست نفر اوزبک خونخوار به سرکردگی محمد قلی دوراز امرای اوزبکیه بسمار
و بازی جابهر سرخس و هراة آمدند خسرو سلطان حاکم ماروچاق با جمعی از سپاه رزم
رزم آزمای از ماروچاق بدافعه ایشان کمر بسته روانه شد ابن حسین خان حاکم سرخس
ابن میر حسین سلطان قبیره زنگنه مشهور با فوجی از طایفه جغتای که همیشه در آن حدود
با اوزبکیه نبرد آزمایی کرده مردانگیها بظهور آورده اند بخسرو سلطان ملحق گردیده باتفاق
اوزبکیه رسیدند و از جانبین دست بآلت قتال برده بنای حرب در پیوست خسرو سلطان
از جهالت و غرور شجاعت و خود رائی شتابی کرده در محل نامناسب طرح جنگ انداخت اگرچه
کوششهای مردانه نمود اما عاقبت مغلوب گشته از معرکه بیرون رفت ابن حسین خان
که کهنه سپاهی کاردیده جنگ آزموده بود عار فرار بخود قرار نتوانست داد و بر اوزبکان
حمله نموده در راه شاهی کبر و دار میر سلطان حسین نام پسرش بقتل رسید او از واقعه
پسر بی آرام گشته نخواست که قرة العین خود را بیداده خود راه سلامت جوید چندان
تلاش کرد که چند نفر از غازیان جغتای از کاس اجل شربت واپسین شهادت نوشیدند غازیان
جغتای بعد از کشته شدن ابن حسین خان خود را بطرف خوی که جنگ گاه بود کشیده و آنجا را
خندق و حصار خود ساخته تا آخر روز خود را حفظ نموده مردانه از آن آسیب که جا منی سلامت رسیدند
در قشلاق دامغان این خبر رسیده بعرض اشرف رسید عواطف شهریاری که همواره با حفظ
حقوق خدمتگذاران جان نثار متوجه حال باز ماندگان است مظفر حسین پسر دیگرش را
جای پدر برتبه ایالت و خانی سرافراز فرموده الکا و اقطاع پدر را باو ارزانی داشتند
در این سال علامة العلمائی فی زمانه میرزا ابراهیم الحسینی همدانی که شمه از اوصاف حمیده
و فضایل اخلاق پسندیده آن دانشمند در صحیفه اول این دفتر در تحت اسامی شریفه سادات
و علمای زمان حضرت شاه جنت مکان رقم تحریر یافت جهان فانی را وداع نموده کتب
خانه حیات را از صحیفه هستی پرداخت میر فانی کرمانی در تاریخ واقعه میرزا گوید **بیت**
مرغ روح روان ابراهیم ٭ کرد پرواز سوی باغ نعیم ٭ آن نبی سیرت ولی فطرت

که عدیلش به دهر بود عدیم ٭ گفتمش سال فوت با دل ریش ٭ سدره باشد مقام ابراهیم
مراد از دل ریش تحصیل عدد یاست که به بقیه هزار و بیست و پنج است دیگر از متوفیات سید
مبارک خان والی عربستان حویزه است که در این سال باجل طبیعی درگذشت وی به تشیع
مذهب پاک اعتقاد بود و بعد از ارتحال شاه جنت مکان بزور بازوی مردانگی آن ولایت را بحیطه ضبط
درآورده لوای حکومت برافراخت قبل از جلوس همایون و ایام فترت بعضی اوقات با امرای
قزلباش در مقام خلاف درآمد اما بعد جلوس همایون غاشیه فرمانبرداری بر دوش گرفته
آثار عقیدت و اخلاص بظهور می آورد سید ناصر پسر خود را در اوان کودکی جهت ازدیاد مراتب
اخلاص بپایه سریر اعلی فرستاده در ظل تربیت شاهانه نشو و نما یافت در این سال حسب الامر
پدر او را رخصت عربستان داده بعد از فوت والد حسب الامر الاعلی جانشین و متصرف
ملک موروث گردید اما او نیز در اواخر این سال مریض گشته در عالم جوانی وداع عمر نموده
کرده متعلق بنیابت حکومت عربستان حسب الالتماس عظمای قبایل به سید راشد برادر زاده
سید مبارک تفویض یافت شرح حال او انشاء الله تعالی در وقایع قرن ثانی مرقوم میگردد
دیگر از متوفیات میر فتاح حسین بابیگی اصفهانی است که در گرجستان چنانچه مذکور شد زخم تفنگ خورده
چون باردوی معلی آورده بودند علم سپری کرد عنایت شهریاری پسر رشیدش آقا مجی میر منصب
نموده میرفتاح ثانی لقب دادند **خطاب در ختم کتاب** محله آرایان عرایس
سخنوری و مشاطگان افکار نکته پروری که در سوابق زمان و سوالف دوران صور چهره
چهره گان معانی و عذار شاهدان الفاظ را در نظر خواهندگان عالم شوق و آرزومندان
شواهد ذوق بصید غنج و دلال و آرایش خط و خال بجلوه در آورده و چون نقاشان نگار خانه
و بوب عرصه صورت و غارت جهان معنی کرده اند ٭ سخن هرچه آن گفتنی گفته اند
بر بوم دانش همه رفته اند ٭ خاصه راقمان صحایف انشا و اخبار و مورخان حدیث آثار که
گذار که حبر عدا اقلام عنبر فامشان از باده خوشگوار معنی لبریز و هوای سخن سرائی از شمیم انفاس
قدسیه ایشان عنبر آمیز لآلی طبع درخشانشان آوازه کوس و کردن مه عدان
روزگار و صنایع و بدایع کلک گهر سلک آن هنرمندان نادره کار در عرصه جهان
یادگار است هرچند دست آرزوی طالبان نکات معنی از دامان سرادق اقبال
همایون دارالملک سخن کوتاه است و عقل انصاف گزین از آنچه از کلمات حکمت آیین

حکمت آیین ایشان حضر و آگاه و اطبع سلیم و ذهن مستقیم مضمون این مقال که بیت
گویند یکی نیست سخن تازه نمانده ست ؛ این نکته نه مقبول آن نکته گذار است ؛ در دهر خریدار
نمانده ست و گرنه ؛ در پردهٔ غیب است هنوز آنچه بکار است ؛ راقم این خطاب مشکین
نقاب از پردهٔ حجاب بیرون آمده میگوید که ابواب فیوضات الهی همواره بر چهرهٔ آمال
طالبان جواهر معنی گشوده است و مخزن لآلی بحر سخن بی پایان هرگز از جواهر زواهر نکته
پیرایی خالی نبوده بیت کس نپرداخت در جهان هرگز ؛ معدن از لعل و بحر از مرجان ؛ هرکه
طبع سخن گذار در بادیهٔ جویایی اخبار جدید بخواهش آرزو به تکاپو در آمده خود را مستعد فیضان
مکرمت ازلی گرداند چون سائلان کوی امید دریوزه هر مقصد اعلی و مطلب اسنی نماید
بلا شبهه و شائبه بحصول مطلب و وصول مقصود کامروا میگردد بیت تو مستعد نظر شو
کمال و قابل فیض ؛ که منقطع نشود فیض هرگز از فیاض ؛ ما حصل این کلام ارقام آنکه
راقم این نسخهٔ عالم آرا در دیباچهٔ کتاب بعلم عبارت رقم نگاشته که صادرات احوال گرامی
حضرت پادشاه والا گروه بارگاه سلطان سلاطین زمان زبده و خلاصهٔ فرمان روایان
عرصهٔ جهان که از وفور صدق و اخلاص خود را غلام خاص حضرت امیر المومنین و امام المسلمین علی بن
ابی طالب سلام الله علیه و اولاد المعصومین میدانند بلکه از خلوص عقیدت و پاک اعتقادی
کلب آستان ملائک آشیان آن حضرت میشمارد و بدان فخر دارد بطریق رمونی التزام نقش
عبارات و سلاست الفاظ و استعارات بقید کتابت در آورده بر صحیفهٔ بیان میکشد روز که مستعدان
روزگار و مورخان بلاغت شعار را مصالح دوست افزایی باشد بحمد الله و المنه که توفیق
تسوید آن یافته وقایع زمان فرخنده نشانش را از روز ولادت با سعادت که ساحت ملک
خراسان از پرتو انوار سلطنتش فروغ بخش عرصهٔ جهان بود تا زمان فرخنده نشانش را از روز
جلوس فرمانروایی ایران در صحیفهٔ اول و از آوان جلوس همایون که مسند جهان آرایی ممالک
فتح الممالک ایران و تخت فیروز بخت اجداد عالی مکان بوجود شریفش زیب و زینت پذیرفته
الی غایت که از سنین هجری بخمس و عشرین و الف رسیده و یک قرن سعادت اقران است از ایام
فرمانروایی در این اوراق که یک مجلد از صحیفهٔ ثانیست در رشتهٔ تحریر کشیده رقم اختتام پذیرفته که
چون سلاطین زمان و فرمانروایان عرصهٔ جهان نظر بر آن دیباچه ابتهال انداخته کلام جهانی
سنجیده و قوانین پسندیده اش را دستور العمل کرداد و شعار خود سازند امید میدارد که اولاد مقبول

طبع همایون آنحضرت افتاده و ستارهٔ باب حقد و حید و هرزه در ایام تجرده از اوباش
طایفه آن کوتاه و گسسته باشند و تا نیایند بنظر طبع مطالعه کنندگان اخبار و طالبان
آثار بوده از مصنفین مخطوط و از فواید آن مبتهج و مسرور گردند نگارش شده بود ان نقاب
بیت گمراه شبهای داستانی ؛ گفتی که گفتار کس گوشش ؛ ز کلکم نکتهای تازه بنیوش ؛
و انشاء الله تعالی از آغاز قرن دوم جلوس همایون که بزمان حضرت صاحب الامر
متصل باد اگر عمر وفا کند مجلدی علیحده ترتیب داده خاتمهٔ کتاب را که صد و رقم
امانی شده و تا آن مجلد انضمام دهد بیت خداوند از لطف بی کرانت ؛ مده جا در حرم
آستانت ؛ شب تحت جیبها هم روز کرده

کتابخانه
جعفر سلطان القرائی
تبریز ۱۳۶۵ (قمری)

بعد از حمد و سپاس خالق آسمان و زمین و ستایش و نیایش داور جهان آفرین که عالم ابداع را
بوجود شهریاران دادگستر زینت داده و ستم‌دیدگان را در ایوان عدالت پناه داده انتظام داده و درود نامعدود
سرور فهرست جریدهٔ انبیا سلطان ممالک اصطفی صلوات الله علیه و آله و آل و عترت طاهره او و خصوصاً
سرآغاز نسخهٔ مفاخر و مناقب اولیا و اصفیا مصداق کلام صدق انجام انا مدینة العلم و علیٌ بابها
الائمة المعصومین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین که خازنان جواهر علوم و اخبار دین و رهنمایان
سالکان طریق اند بر رای رزین خردمندان سخن سنج و گنجوران صحایف دانش و معنی ارباب
دقایق نکته‌دانی پوشیده نماند که منشی این اوراق اقل العباد اسکندر منشی در صدر صحیفهٔ اول تاریخ
عالم آرای عباسی مرقوم کلک بیان گردیده که چون توفیق الهی قرین حال و رفیق آمال گردید
صحیفهٔ دویم را از تاریخ مذکور مشتمل بر احوال مصون از اختلال شهریار جوان بخت کامکار کامران مظفر
دیوان صفوت نشان صفوی بنیان فرمانروای اقالیم عدل و داد و فاتح قوانین الکاسرهٔ
کیان و سیدا و لولوی عمان جهانداری گوهر یکتای خلافت و شهریاری غلام باخلاص شاه ولایت پناه
اعنی خاقان گیتی‌ستان کرده‌ام بارگاه شاهی ظل الهی که فروغ انوار معدلتش چون خورشید آسمان دوستی
بخش روضهٔ جهانست در دو مقصد نگاشته کلک بدایع نگار گردانده مقصد **اول** از جلوس سعادت
مانوس بعهد خلافت سی سال که یک قرن سعادت قرین ایام فرماندهی فرمانفرمائی است از آغاز قرن
دویم که زمان حضرت صاحب الزمان متصل باشد بذیل ذکر حکایات و بیان و روایات چه روزگار چون
مقصد اول بنوعی که از پیش گذشت رقم تحریر و نگارش یافت اکنون شروع در مقصد ثانی کرده امید که

الطاف الهی از عزم این یافته این نسخهٔ عالم آرای چنانکه مکنون خاطر اخلاص گزینست رقم اختتام پذیرد
این تازه نهال بستان سخن گذاری از جویبار فیض فضل الهی سرسبز و شاداب گشته بر حسب خواهش آزاده
بهجت ثمره مراد بار و بر گردد والتوفیق الا بالله **آغاز قرن دویم سنه پیچی ئیل ترکی مطابق سنه ثلث و عشرین**
و الف هجری سال سی و دیگر سخن پرداز این نسخهٔ تر زبان چنین گوید که احوال زمانه که در وقایع سنه
سابق مطابق سنه ثلث و عشرین و الف تحریر یافت که در زمستان آن سال قشلاق میمون در دوالتی قرار یافت
بجهة اقامت اشرف منازل خوب و حمام مرغوب پرداخته و پرده‌نشینان دولت و اعیان حضرت نیز
رواق منظر با چوب و نی ترتیب داده زمستان در آن مکان بجهة فراخی گذرانیده و چون ایام
زمستانی سپری گشته بهار فرخنده آثار قدم در بسیط دلگشای عالم آرائی نهاد و نوروز فیروز نیز از کوه بهیجت
ربیع افزای طراوت بخش عالم نشاط افزا یعنی خورشید جهان آرا بعد از انقضای ساعت و
دو دقیقه از شب پنجشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول از منزل حوت بیرون خرامیده پرتو سعادت ببرج
حمل انداخت **بیت** آغاز بهار و گلشت شد ؛ ایام لطافت هوا شد ؛ و اسباب انبساط و نشاط
چون عارض دلربای خوبان ؛ چون روزی چند از ایام نشاط افروز نوروز گذشت و هوای دوالتی
روی بگرمی آورد از یورت قشلاق کوچ کرده رایت منصور شهریار زمان بجانب ییلاقات گرجستان
در حرکت آمد از سوانح اقبال که در آن ایام میمنت فرجام بظهور آمد **فتح قلعه قرا لانقوچ** است که
جمعی از گفره گرجستان بدان حصن حصین درآمده اطمینان داشتند و در آن قلعه عالی اساس
فرو دیگر مانع و در قلعه منیع است که از هیچ طرف سرکوبی ندارد و در ارتفاع به مرتبه که از درگاه قلعه
تا مکانی که محافظان اقامت دارند پانصد و شصت زینه پایه بالا میرود و بی تکلف اگر قلعه مذکور را
آب انباری که از آب باران پر میشود و چشمه آبی هست که تسخیر هیچ دلاوری بر کنگره
آن قلعه دست نیافتی مقدر بود که بمحض اقبال مصون از اختلال همایون اعلی رعب و هراس
در دلهای گرجیان بی ایمان راه یافت و در دامن استیلا نزد بکرات خان والی کارتیل رفته
خود ساخته بیرون آمده قلعه را سپردند و محصوران از عواطف خسروانه از صدمات امان پوشیده بعضی که
اراده ملازمت بکرات خان داشتند بکارتیل رخصت یافتند بعضی دیگر مبارک الامان فرستاده
شاد و خرم از حوادث زمان آسودگی یافتند و چندی از ملازمان موکب شاهی بمحافظت قلعه مامور
گشته و خیال انتقال به صوب حبال رسیده گروهی از بقیة السیف گرجیان که از بیم تیغ دستان قزلباش
در جنگلها و پناهها متفرق بودند در ولایت مذکور جمع آمده در مقام خلاف و شقاق اند چون نایرهٔ غضب

بارۀ آن سید نیان افروختگی داشت و بنوعی شعلۀ غضب انطفا پذیرفته بود و فوجی از افواج قاهره را که
آن بخت برگشتگان خون گرفته فرستاده بودند متعاقب آنگروه زمان بیگ یوزباشی غلامان با جمعی از غلامان
مستعد و دلیر ایشان مامور گردانیدند و در عرصۀ مجادله چون پای آسمانی نا کسان بسر وقت آن بی
گرفتگان رسیده جمعی کثیر از گروه مخروه بدست آمده از مادران معتبر بسیاری از انصاری و [illegible]
طعمۀ شمشیر و بعضی دیگر با کودکان و زنان و بقیة السیف اسیر و دستگیر شدند و گرفتاران [illegible]
همایون آورده بفور و تیغ سیاست بجزاء بات گوناگون گشته در سیاستگاه [illegible] جان سپختی سپرده [illegible]
خاطر انوار از مهمات گرجستان کاخت فراغت یافت رایات جلال بجانب تفلیس در حرکت آمده [illegible]
والی کارتیل بلوازم خدمت و میزبانی پرداخته زیاده از معمول بتقدیمات شایسته [illegible] و خلع فاخره [illegible]
شرف امتیاز یافت و از آنجا عنان عزیمت بجانب [illegible] معطوف گردانیده و چند روز منازل [illegible]
[illegible] گرجستان صادق العقیده اولین دودمان مقدس اند عشرت پیرا بوده و از
نوای توجه ییلاقات کوکچه و آن سرزمین باصفا [illegible] و چشمه‌های آب زلال کوثر تمثال آنرا
و جبال روزگار بخرمی و خوشدلی گذرانیدند **ذکر لشکر فرستادن بر سر ارض روم بسرداری قرچغای خان سپهسالار ایران**
در آن اوقات که ییلاق کوکچه و [illegible] مخیم سرادقات اقبال بود متواتر از جانب روم خبر
آمده خبر رسانیدند که سلطان احمد خان پادشاه ممالک روم سر از مصالحه که در سال گذشته [illegible]
بوساطت محمد پاشا و سردار منعقد یافته بود پیچیده باغوای [illegible] محمد پاشا را بتقصیر [illegible]
از منصب وزارت اعظم معزول گردانیده و چنانچه در قضایای سال گذشته اشاره شد خلیل پاشا را وزیر
اعظم و سردار گردانیده و مقرر گشته که درین سال در محال [illegible] قشلاق اختیار نموده در اول بهار با
باتفاق [illegible] خان پادشاه تاتار لشکر به [illegible] خلیل پاشا [illegible]
عسکر [illegible] از محروسۀ استنبول بیرون آمده متوجه محل قشلاق شد و بعد از تحقیق این اخبار [illegible]
همایون که رای مصالح ملک داری است چنانچه سخن پیران پیش گفته‌اند **بیت** بشمشیر [illegible] توان
برای لشکر ایران [illegible] **.** رای ملک آرا اقتضای آن کرد که [illegible] روم و رومیان را که محل
لشکر روم است [illegible] و پرداخته نوعی نمایند که در سال آینده از [illegible] و عسرت و تنگی [illegible]
لشکر روم از آن دیار دشوار گردد لهذا قرچغای خان را بهمین ترتیب [illegible] کاردانی شایسته [illegible]
بود لقب ارجمند سپهسالاری ایران [illegible] و سردار لشکر ظفر قرین گردانیدند و چند روز در [illegible]
[illegible] عساکر ظفر نشان پرداخته او را با فوجی از جنود منصور [illegible] مامور گردانیدند [illegible]

نموده موکب

نموده و موکب همایون فال از ییلاق مذکور بشکارگاه [illegible] آب ارس آمده از آنجا عبور فرموده از راه
[illegible] متوجه آذربایجان شدند و بعد از زیارت حضرت سلطان [illegible] شیخ شهاب الدین اهری قدس سره
[illegible] وارد قصبۀ اهر [illegible] گذشته جریده و پیاده بقصد زیارت حضرت سلطان الاولیا و برهان الاتقیا [illegible]
[illegible] عظام صفویه [illegible] متوجه [illegible] توجه فرمودند
قرچغای خان با عساکر نصرت نشان [illegible] مامور بود [illegible] اول بجانب ارض روم [illegible]
[illegible] پاشا که از وزراء پاشایان معتبر [illegible] ارض روم [illegible]
از صدمۀ سپاه منصور در شهر و قلعۀ حصین [illegible] و گروهی از [illegible]
[illegible] سپاه قزلباش [illegible]
[illegible] جلادت شعار تا پای حصار [illegible]
مقتول و برخی اسیر و دستگیر شدند و قرچغای خان چند روز خیام اقامت در آن ولایت نصب نمود
فوج فوج از افواج قاهره را باطراف و جوانب تاخت فرستاده جنود قزلباش تمامت آن ولایت را
[illegible] و غارت [illegible] نمودند و از [illegible]
روی توجه بجانب ولایت وان آوردند و چون محمد پاشای [illegible] که بیگلربیگی وان [illegible]
پاشا مشهور بود و بکثرت لشکر و افزونی جاه و حشمت و دلیری و شجاعت از سایر پاشایان امتیاز [illegible]
و در سال گذشته در سلماس با پیر بوداق خان و امرا محاربه نموده غالب آمده بود از بادۀ [illegible]
و غرور سرمست گشته [illegible] و بعضی از ارباب رای و تدبیر حزم و دوراندیشی [illegible]
صلاح [illegible] جنود قزلباش سفر ارض روم کشیده‌اند [illegible]
از بسیاری تردد [illegible] پاشا [illegible] جنگجویان وان [illegible]
دلگرمی بسیار [illegible] فرصت [illegible] بعد از
[illegible] عظام و ریش سفیدان لشکر هرکس [illegible]
القا مینمودند آخر الامر [illegible]
[illegible] استماع شد که [illegible] هزار [illegible] در اینصورت [illegible]
محاربۀ آن گروه [illegible] لایق دولت قاهره و ناموس قزلباش
نیست [illegible] جانب تبریز رخصت [illegible] و فوجی از دلیران
[illegible] و پیاده [illegible] جنود اقبال شاهی [illegible]

۷۰ منتظر

ضرب دشمن آوریم و امیدواریم که ظفر و نصرت قرین حال منسوبان دولت روزافزون گشته فتح و
فیروزی اختصاص یابد اکثر اعیان سپاه این دعوی را پسندیده و داشته فدای کوچ بجانب وان بر
داوند و چون یکدو مرحله قطع شد قضیه این عجب و لطیفه این غریب از پرده غیب روی نمود از لطایف غیبی
چغال پاشا بود لوال این مصرع ع نی دست تو دارد و خبر زدست تو آزادگی : مکافات خود دیده از دار الحیات
سفر بی بازگشت بر بست اکراد و حکاری تقبل آمد **ذکر کشته شدن محمد پاشای مشهور بچغال پاشا و الوند
خان برع با باده نقد به ملک داد کر** کیفیت این واقعه غریب که از ثقات مسموع گشته چنانست که چغال
پاشا بنوعی که تحریر پیوست در دیار بعمور و مردانگی و دلیری و دلاوری اشتهار یافته در اوایل خدمات
جانب رسیده که دراغور خانه داود پاشا از وصایا در رشته بود مرتبه بغداد بالت و پادشاهی ترقی کرده و
این ایام بیگلربیگی ولایت وان بود و چون خفیه رفتن قرچغای خان سپهسالار با فوج سپاه قزلباش
بطرف ارض روم از تزداد و تحقیق پیوست از فوز بلندی پرواز و تخیلات مال دستبرد اکراد و امرا و
او میران قبایل و عشایر را با اتباع خود را جمع آورده با ده دوازده هزار کس از وان بیرون آمده
نواحی تبریز آشوب انداخت نهب و غارت آغاز نموده پرداز و چون بقرار اردوی خوی و حوالی جالدران
مشخص کرد که لشکر فیروزی اثر قزلباش از ارض روم مظفر و منصور عود نموده عزیمت جانب وان
دارند اراده خاطرش آن بود که بقیه سپاه آنچه از امیران سبقی و سرخیلان عشایر را که با خان
جمع شده باشد جمع آورده بحرب و قتال و مداینه جنود اقبال پردازد و امرا و اکراد که بجنب او و
صلاح در محاربه ندیده با یکدیگر گفته اند که هریک بجای و مقام خود رفته بحفظ حال آن ایل غیرت
و استحکام الکه و قلاع خود پردازند زیرا که چون لشکر قزلباش جرات به بالا کرفته و ورود
آشوب در میانه قبایل و عشایر افتاده و تفرقه و پراکندگی روی خواهد داد و اولی اینست که پاشا نیز بحکایت
حفظ وان بازگشته تمهید اشتی نموده وقعه نماید که اگر عساکر بجهت صاحب عیال و حفظ ناموس و مال
و مال از سر و پراکنده گشته استعداد و محاربه نخواهد داشت علاء الدین خان ولد شرف خان حاکم
تفلیس بن غیبت خان از مرافقت سر تافته بی اجازت و رخصت بجانب تفلیس رفت یحیی بیگ ولد
زکریا خان کرد نیز عشیرت حکاری و سپه داران طایفه بود اراده رفتن کرد و چون انعقاد این مجمع
پاشا که دید مانع رفتن گشته چاوشی بطلب فرستاده و تهدید معذرت پرداخته در رفتن شتاب نموده
چاووشش بی اندامی کرده و بدشنام رسانید و شمشیر بجانب او انداخت چون دست فشرده از تیغ جاوه
تیز بود زخم کارگر آمد چاووشش بقتل رسید چغال پاشا از وقوع این خبر یافته شعله غضبش بازگشته رکا

کرجبر آقه را با یار زده فرستاده کاوان وقتی رسید که اردوی لشکر حکاری کوچ کرده خود نیز بر خواص
داعیان رواده بود از رفتن اندیشیده مخالف صریح نتوانست کرد و در مرافقت آنجماعت با اردوی پاشا
آمده در حین ملاقات پاشا باو درشتی آغاز نهاده دست تجاوز بشمشیر برده بجانب او دوید یکدو نفر
از ملازمان معتمد یحیی بیگ که رفیق او بودند بتصور آنکه پاشا قصد کشتن او کرده و بی تامل و دلیری کرده
پیش دویده زخمی بپاشا زدند خدمتکاران پاشا نیز شمشیر کشیده زخمی بر یحیی بیگ زدند از تقدیر الهی
و اقبال شاهی هردو با آن زخمها از هم گذشته راه عدم پیمودند و از طرفین چندکس دیگر کشته شده
سردار هردو گروه از میان رفته بود آوازه در اردوی لشکر قزلباش غلغله بر سپهر رسید و ولوله و آشوب
در میان سپاه افتاده هیچ طرف پروای نزاع و انتقام از یکدیگر نکرده هرکس بحفظ حال خود پرداخت
رومیه بجانب وان بازگشته طبقات اکراد و هریک بمکان خود رفتند و بمیامن اقبال آن
جمعیت روی به پراکندگی آورده و دو دشمن قوی بنیان رفع شد این یحیی بیگ ولد زکریا خان
که پدرش بزرگ عشیرت حکاری و متصرف الکای بوروقی بود دعوی اولادی عباس بن علی علیه السلام
نموده خود را با عقاید فرق شیعه سید میشمارند و چون مخالفان شیعه غیر بنی فاطمه را سید نمیشمارند
و چون رومیه ایشان را در دعوی سیادت مستقیم داشته در احکام که بایشان بود و پدرانش صدور یافته
لفظ سیادت مرقوم ساختند چون زکریا بیگ پدر یحیی بیگ اظهار عقیدت و اخلاص بدین باب
کامیاب شاهی ظل اللهی نموده و همیشه عرایض اخلاص فرستاده خود را از زمره کلجستان درگاه جهان پناه
و حضرت اعلی را نسبت بجهة سیادت و صحت عباسی کری شفقت خاص با او بوده و بلقب ارتق
خانی سرافراز فرموده بودند یحیی بیگ در دولتخواهی رومیه با وضاع پدر انکار نموده بحکایت پاشا
پدر ابی خیتار کرده و این عشیرت و الکای اندامی بسیار صدور یافته بود عاقبت نتیجه باطنی و
معقوق والدطور یافته چرخ شعبده جنس شعبده بابخت ع چو خویش بود که برآید بنگ کرشمه بود کاش
الحاصل چون خبر این واقعه بقرچغای خان و امرا رسید از رفتن بالنور و بمد آنجانب شتافتند
و آنچه خود را نیز به دستور ارض روم نهب و یغما نموده همراه جانب اترابادوافی انداخته مقتضی الرای
مراجعت نموده در حینی که موکب همایون اعلی زود دار الارشاد اردبیل عود نموده دار السلطنه
تبریز از غبار موکب معلی عطرآمیز بود بشرف پای بوس مشرف شدند چون بنوعی که مرقوم گشت و
سلطان روم خلیل پاشا را وزیر اعظم و سردار کرده بود با جنود و سپاه و عساکر غیر محصور روانه
سرحد قزلباش گردانید که درین سال در سرحد قشلاق کرده در بهار متوجه ولایت آذربایجان قزلباش شکر

کشیده بسرحد مذکور بنابر خرابی و ویرانی که در ارض روم واقع شده بود و ولایت دیاربکر را بجهت
قشلاق اختیار نموده در آنجا رحل اقامت انداخته و جانی بیک کرایی را که با جنود تاتار بمعاونت
رومیه آمده بود در محل مناسب قشلاق داده جنود رومی و تاتار را باطراف و جوانب که معموره
آبادان بود فرستاده در آن سال از طایفه تاتار خرابی بسیار در الکاء رومیه واقع شد بعلت
وقوع اختلالات رای جهان آرای نیز بدان متعلق گشت که قرچغای خان که رتبه سرداری
یافته بود در برابر خلیل پاشا سردار روم در سرحد آذربایجان که نزد او بنده اشتراک باشد
فوجی از افواج قاهره در دار السلطنه تبریز تعیین نموده گروهی از عساکر نصرت نشان که به تقریب
خدمت گرجستان متهم بودند در تبریز نزد او گذاشته شد از سوانح تعیین مواجب و مرسومات جمعی
ملازمان درگاه است همیشه مکنون خاطر انور بود که عساکر منصوره ملازمان رکاب اشرف حقی
شاگرد پیشگان علاوه سیورغالات مواجب همه ساله از محل معین داشته باشند که هر سال از آن محل
یافت نموده سرگرم خدمت باشند و از تردد دیوان و دفترخانه و طلب و تنخواه مواجب
فارغ گردند در این اوقات متوجه انجام این امر گشته کل طلب عساکر را مجملا از اقصی معال
مرحمت فرموده بعهده اعتماد الدوله میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی که عنوان این صحیفه
اقبال بمحامد او استوار ملک خصال مفوض گردید که با ارباب قلم دفترخانه همایون در
زمستان در تبریز توقف نموده رسد هر گروه و هر کس را از محلی که مناسب املاک باشد قریب و جمع
ساکن و رضا و صاحب مواجب را منظوم داشته اسم باسم شخص دهند و برات هر یک را فرداً فردا
بعهده هر سال برات او دهند و عالیجناب اعتماد الدوله مشار الیه با مستوفیان عظام حسب الامر اعلی در
تبریز توقف فرموده تا آخر سال که چهار ماه بود خدمت مذکور را بنوعی که مامور بود بتقدیم رسانید
راقم حروف نیز با چند نفر محرران دار الانشاء همایون بجهت تحریر احکام در خدمت مخادیم عظام
مانده چهار ماه شبانروز بدان شغل عظیم پرداخته القصه حضرت اعلی بعد از انجام مهمات
سرحدی بسعادت و اقبال متوجه قشلاق مازندران بهشت نشان شده که در بهاران خجسته
آثار آنچه در مشیت الهی مسطور و تقدیر ملک قدیر بوده باشد از محل غیب بحیز ظهور آید از سوانح
اقبال آنکه خلیل پاشا در دیاربکر از جنود رومیه آتش پاشا را باتفاق چند بیگ بسرداری
و گروهی از سپاه و خان تاتار بعقب تاخت و غارت حدود علیشکر آورده بجانب کرکوک و شهرزور
فرستاده و این گروه ازکره گذشته روی توجه بصوب حدود علیشکر آورده و در آنجا دود

بغارت و بیداد گشوده باعث تفرقه خلق الله بودند حسین خان حاکم لرستان و قاسم سلطان
افشار که در سرحد مذکور بودند از ورود سپاه مخالف آگاه گشته بیکدیگر ملحق شده بجد افزوده مقابله پیش گرفتند
و در حدود ماهی دشت تلاقی عسکرین روی داده فیمابین محاربه عظیم و نبرد قوی وقوع یافت و
مخالفان بنیروی اقبال همایون و قوت دولت روزافزون انهزام یافته افواج قاهره
مظفر و منصور گشته فاتش پاشا در معرکه بقتل آمده و از جنود ظفر ورود کسی که اسم و رسمی داشته باشد
ضایع نشده و آسیبی چنان بعساکر نصرت نشان نرسیده حقیقت این فتح که مقدمه فتوحات چنین بود بمسامع
جلال رسیده امرای مذکور بتفقدات شاهانه سرافراز شدند و عمر بیگ را بجهت قلی خان شاملو
کرنکاه و دیگر جزئی از و بیشمار دیگر از سوانح ارتحال سلطان احمد خان قیصر در خلال این حال
بظهور پیوست و از ثقات مترددین چنین استماع افتاد که بعد از فرستادن خلیل پاشا سلطان
احمد خان پادشاه روم را در فصل پاییز این سال بیماری عارض گشته چون مرض مهلک بود معالجه
و مداوای اطبا مفید نیفتاده بعد از چند روز بناکام عالم جوانی و لذت زندگانی را وداع کرده در
محروسه استنبول رخت بسر منزل آخرت کشیده و از آثار نقض عهد و پیمان که من جانب الله ممنوع و
عند الخلایق مذموم است از عمر و دولت تمتع نیافت و در عمارتی که خود در استنبول ساخته بود مدفون گشت
دو پسر کودک داشت بزرگتر سلطان عثمان که دوازده ساله بود و کوچکتر سلطان مراد که یک ساله بود و ریش
سفیدان آل عثمان خصوصا قزلر آقاسی که بغایت معتبر و صاحب اختیار حرم سرای پادشاهی بود بجهت خردی
سن و خردسالی پسران زمام سلطنت و پادشاهی را در قبضه اقتدار سلطان مصطفی برادر او که
بخبط دماغ و شورش مزاج منسوب بود نهادند و آوازه جلوس او را بدین سبب از دست برآورده
یافت سالم مانده بود و در عورات حرم نگاه میداشتند و آوازه جلوس او در اطراف و اکناف
شایع ساختند و از مترددین دیار روم مسموع میگشت که سلطان مصطفی لشکر بعجم فرستادن و
محاربه با سلاطین قزلباش کلیت نمودن را بسیار مکروه بود و در ایام بود که از دور آگاهی داشت
و بودیعت طبیعت ملاحظه نموده از این مقوله حکایات بر زبان او میگذشت در این وقت که بر سریر سلطنت
قرار گرفت باراده خود و مصلحت قزلر آقاسی و ارکان دولت بار دیگر با قزلباش بصلح مایل و راغب گشته
قاسم بیگ سپهسالار را که دو سال قبل از این بنوعی که مرقوم گشته همراه ایلچی
روم و در سارای رومیه از گرجستان با مکتوب مصادقت اسلوب و تنسوقات و هدایا برسم رسالت
فرستاده شده بود و سلطان احمد خان از تعهد و استکبار از مصالحه پشیمان گشته او را باز داشته

راه موافقت نداده بود و در هفت قوا ستیقول محبوس نگاه میداشت طلب داشته تقاعد ورزیده و آمین بیگ
و قاسم بیگ شرف ملاقات دستبوس را دریافته تحفه و هدایا گذرانیدند و در رخصت انصراف یافته سر
آمدن او و سوانح حالات که بظهور پیوست در سال آینده مرقوم قلم وقایع نگار خواهد گردید دیگر از
سوانح تمکن و استقرار خان احمد خان ولد بهو خان در ولایت بحکومت ملک موروث شرح واقعه
آنکه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چنانچه در سال گذشته تحریر پیوست خان احمد خان را که از عهد صبی
تحت تربیت و رأفت شاهانه نشو و نما یافته بود نزد پدرش فرستادند که چون او کبر سن و شیخوخت در
یافته تمکن بعهده پدر بوده اگر ارادت ازلی بحکومت او تعلق گرفته باشد بنابر اقتضای رأی بعد از آنکه
پدر پسر جانشین باشد بهو خان از آنجا که مقتضای طبع بشریت است که تا رمقی از حیوة باقیست چشم از تعلقات
دنیوی بتخصیص ملک و حکمرانی و جاه و بزرگی قطع تعلق نمینماید به توهم و تصور آنکه مبادا پسر او را
بی اختیار سازد از وی خایف گشته پیش خود براه نداده بود و با او خوف و اضطراب داشته بعضی مصلحت بینان
او را در سنه نزول و قلعه بم جای داده و جمعی از طوایف اردولان به همراه او جمع شده فتنه و فساد در
میانه پدر و پسر طرح انداختند چنانچه وحشت پدید آمده و منجر بنزاع و لشکرکشی شده میانه پدر و دو گروه جنگ
و جدال بوقوع پیوست و او از پدر خایف بوده مدتی از پدر دور میگشت در این سال در حینی که بهو خان از
حصارآباد از خوابگاه خود بیرون رفته بخیمه استحکام یکی از قلاع در محل دیگر بود اتفاق خان احمد خان
با چند نفر از هواخواهان پوشیده و پنهان بخوابگاه پدر رفته بضبط ایل خود را بازو دو عنان
انداخته بر آن حصار مستولی گشته بجز این و وفای چنین سانحه پدر بود مستولی گردیده و قضایا
عشایر اردولان بصلای انعام و احسان در داده جمعی کثیر از خواص و اعیان برسر او جمع شده
حکومت او را پذیرفته بهو خان چون بر این حال اطلاع یافته چاره بجز رضاجویی و تدارک خاطر پسر
ندیده از نظر پیری و ناتوانی ضعف قوای جسمانی دست از قرابت رضای پسر زده با بسبب دست
ملک و مال باو سپرده حسب الصلاح پسر روی توجه بدرگاه عالم پناه آورده و در معذرت و نیاز
که درین چند سال از او بظهور پیوسته بوده حضرت اعلی بجرم آنکه پسر خود را حاضر درگاه بندگان
درگاه فرستاده بود از آن تقصیرات اغماض فرمودند بمقال گویا کرده **بیت** رسم است که مالکان تحریر
آزاد کنند بنده پیر ؛ حضرت اعلی نظر بر خدمات دیرین آن سلسله عنایت و التفات در باره او
مبذول داشته مقرر فرمودند که در دارالسلطنه اصفهان رفته بقیه عمر در آنجا بگذراند **بیت**
عشرت آباد و مینو سرشت ؛ برآورده خاکش سرانگ بهشت ؛ در محل اقامت انداخته در سایه معدلت

شاه بزرگوار کامکار رسیده از حوادث دوران و فتن و شرور که لازمه نظام زمانست برکنار باشد
بهو خان در آن وقت سنین عمرش از شصت تجاوز نموده در عشر نود بود اما از صورت حالش معلوم میگشت که
از هفتاد سال عمر داشته باشد سانحه دیگر **ذکر آمدن اوزبک بخراسان و محاربه نمودن محراب خان**
حاکم مرو با اوزبک حصار شادمان و ظفر یافتن ایشان شرح واقعه دیگر آنکه در اواخر پاییز و اوایل
زمستان این سال امام قلیخان اوزبک والی ما وراء النهر موازی سی هزار کس از جنود بخارا و بلخ را با
از طغای دیوان بیگی باشی بتاخت خراسان فرستاده و ایشان از آمویه عبور کرده بجانب مرو آمده
و از آنجا با مرو با چوره آمدند و از راه دره جرم تنگ که مشهور است تاخت کرده از عبور ایشان حضرت واجب
بجانب چاپ و چشمکی و جرم رسیده اراده تاخت مشهد مقدس داشتند که خبر محاربه محراب خان
با لشکر حصار با ایشان رسید و خوف و هراس بایشان راه یافته مستولی گشته تاب توقف نیاورده در کمال سراسیمگی
و اضطرار راه مراجعت پیش گرفتند و کیفیت محاربه مذکور برین نهجست که موازی یکهزار و پانصد نفر
بهادر نامدار اوزبک حصار شادمان که براقتدی دیوان بیگی مذکور مامور بوده اند متعاقب او
لشکر حرکت کرده بسرداری قولک بهادر و رستم میرزا و چون از مرو گذشته دو سه فرسخی راه
قطع نمودند محراب خان از گذشتن ایشان خبر یافته با یکهزار نفر از جوانان کارآمدنی قزلباش و
تفنگچیان رشته را از قلعه بیرون آمده بسر آنگروه رفت چون طلیعه لشکر قزلباش نمایان شد اوزبکیه
فرود آمده و چهار و بر یکدیگر کشیده بودند و پیش اردوی خود را مضبوط کرده و اسبان خود را پناه نموده
بجنگ مشغول گشتند محراب خان چون معلوم کرد که اوزبکیه در مقابله پیاده شده اسبان را حصار خود
ساخته اند و پیاده جنگ مینمایند تفنگچیان را پیش انداخته مقرر کرد که اسپان را به تفنگ زده ایشان را بی اسپ
کنند تفنگچیان حسب الامر عمل نموده از آسیب گلوله تفنگ اسپ بسیار سقط شده جمعی کثیر از
بهادران اوزبک راه عدم پیمودند ضعف و سستی بحال آنطایفه راه یافت بعد از ظهور عجز و علامت
انکسار غازیان هجوم نموده یکبار حمله آوردند و اوزبکیه تاب صدمه قزلباش نیاورده بجانب اسپان
خود دویدند که شاید سوار شده راه فرار پیش گیرند بعضی سوار شده و بعضی فرصت سوار شدن نیافته
لاعلاج پیاده جنگ کرده بقدر قوت و توان دست و پا زده شکست عظیم یافتند تا موازی پانصد نفر قتیل
آمده و دویست و پنجاه نفر دستگیر شدند قولک بهادر و رستم میرزا با دو گرفتار شدند بقیه السیف سواره و
پیاده سر بصحرا نهادند و محراب خان جمعی از غازیان را متعاقب گریختگان مقرر کرده قولک بهادر
و رستم میرزا را با دو بتضرع درآمده خان را بسر مبارک شاه فرستاده و التماس نمودند که چون اسیر بجانب

خان از فتح و ظفر مراجعت کرده حقیقت فرق مبارک که شرف از خون تیغ اسیف در گذشته دست از تعاقب
منهزمان باز داشت و محراب خان حسب الالتماس ایشان لشکر را از این موهبت عظیم از عقب معاف
در گذشت و زیاده از این در خارج قلعه بودن را صلاح ندانسته مراجعت نمود و حقایق احوال را بعرض
عاکفان سده جلال رسانیده ده نفر از گرفتاران که اسم و رسمی داشتند با سرداران درگاه
جهان پناه فرستاده و تقریبا بسار سپید نزد رستم محمد خان ابن ولی محمد خان که در هرات بود بجهت
اشرف فرستاده التماس اطلاق اسیران نمود حضرت اعلی ایجاب ملتمس او نموده جماعت مزبوره را
آزاد نموده نزد رستم محمد خان فرستادند که در خدمت او بوده باشند اما ایشان چهار پنج روز بعد
بطریق فرار بجانب حصار شتافتند **دیگر** از سوانح آنکه درین سال قاضی خان سیفی الحسنی که منصب
از آن منصب معزول گشته قاضی سلطان ترمتی که از سادات موسوی تربت حیدریه و متولی سرکار
فیض آثار میرزا حسن رضوی ولد میرزا ابراهیم که بشرف مصاهرت حضرت اعلی سرافراز است بآن نصب
یافت از تقدیرات ایزدی در آن روز که قاضی سلطان بمنصب صدارت سرافرازی یافت
بیماری برو طاری گشته روز بروز مرض از دیاد و عمل اشتداد پذیرفت هفت روز پهلو بر بستر ناتوانی
داشت روز هشتم در عهده داروی اورا بشال خیوه توقع تم گشته رحلت ملک بقا نمود
بر یکشال طغرای صدارت او کشیده شده روز اول سوگرده خلق گشت بعد از فوت او منصب جلیله
میر رفیع الدین ولد شجاع الدین محمود بن خلیفه سید علی مشهور بخلیفه سلطان اصفهانی که مازندرانی
الاصل و از نژاد میر بزرگ والی مازندران اند و میر نظام الدین نامی از اجداد او بسبب
حوادث دوران باصفهان آمده در آنجا توطن اختیار کرده و در آن ولایت بسیادت علیه منسوب بود
مفوض گردید مشار الیه از اصفهان بپایه سریر خلافت مصیر آمده من حیث الاستقلال بتمشیت
امر صدارت پرداخت والحق بوفور فضل و کمال موصوف و ذات ملک صفاتش بسلامت و نجابت
جز اندیشی معروف است میر شجاع الدین محمود والد او از علمای متبحر زمان خود بود و شمه از احوال او سابقا
در صحیفه اول در ذیل احوال سادات و علمای زمان حضرت شاه جنت مکان رقم تسطیر یافته
مشاهیر متوفیات که درین سال بجاذبه اجل گرفتار آمده سر بنقاب تراب کشیدند قاضی سلطان
مذکور بود که در فوق بتحریر پیوست دیگر در ایام نظرت خراسان بعراق آمده و چندی در کار دیوانی
بود و تربیت شاه باو گشته بمنصب ارجمند سرافرازی یافت بعد از فتح خراسان بحکومت تربت
حیدریه و تولیت سرکار فیض آثار سرافراز گشته مهبت دو سال بآن خدمت مشغول بود که بمرضی خاطر

بود و اقدام مینمود و سید ناصر ولد سید مبارک والی عربستان و حویزه که بشرف مصاهرت این دودمان
سرافراز بود درین سال گذشت حسب الامر اشرف بولایت رفته بعد از فوت پدر بر مسند حکومت تمکن
تمکن یافته بود درین سال چشم زخم زمانه باو رسیده بیماری صعب عارض او گردیده با جل طبیعی از عالم
گذشت جمعی را ظن آن شد که از مخدرات پرستاران سلسله که اکثر سید مبارک صاحب فرزند بوده اند
جهت نقصان حق بجفای قصد جویان عرب او را مسموم ساخته اند العلم عند الله چون فرزند صلبی
سید مبارک کودک بود و حکومت آن ولایت به سید ناصر قرار گرفت سید زاده نیکو اخلاق متواضع بلطف اتصاف
در کمال مردمی سلوک مینمود و از نفایت حسن خلق و خویشتن داری طبیعتش که در ابنای ملوک
و حکام بسیار ضروری است او کمتر داشت از عمل معزول بود **ذکر احوال میر سید رضی بن میرزا محمد**
مفتی که از اعاظم سادات عالی درجات دار السلطنه اصفهان مشهور بسادات شهرستان که
بسعادت مصاهرت نواب کامیاب اشرف سرافرازی داشت در ییلاق کوه دسته الوند انتقال
ضعف معده و جگر او را متوجه معالجه و مداوا اکثر میشد در این هنگام که از قضیه امر در رکاب اشرف
بار دیگر رفت عوض مرض از دیاد پذیرفت و بتجربه با بسیار شد ضعف قوت گرفت در حینی که از دار السلطنه
تبریز متوجه عراق بود قوت سواری نداشت در محفه نشست چون بعقبه زنجان رسیده داعی
حق را لبیک اجابت گفت نعش او را بدار المؤمنین قم برده در جوار مرقد منور حضرت معصومه علیها
علی آبائها التحیة دفن کردند حضرت اعلی از فوت او بسیار متاثر شده منصب صدارت را که بعهده او
بود در اول حال به پسرش میر صدر الدین محمد که نبیره دختری اعلی حضرت است نامزد فرموده بنابر صغر
سن و طفولیت نیابت او بمیرزا رفیع فرموده تعلق گرفت اما بالاخره منصب صدارت و درجه
مصاهرت و مهرداری توقیعات مبارکه حضرات معصومات چهارده معصوم علیهم السلام که میرزا رضی متعلق
داشت سرمبندی یافته بدین عطایا معزز و مباهی گردید و دیگر حیدر سلطان بیگ ولی ایشیک آقاسی
باشی حرم علیه عالیه در دار السلطنه اصفهان بآن خدمت مشغول داشت درین سال مرض عارض او گشته بجای
بجا پیوست منصب ایشیک آقاسی باشیگری حرم علیه عالیه بابو القاسم بیگ ابو اعلی برادر او
که از معتمدان درگاه بود تفویض یافت خدمت آبداری به برادرش صفی بیگ قرار یافت و یکی
او پاق بیگ ولی شاملو بود و در خدمات و جانسپاری او و برادران منظور انظار شفقت و محل
اعتماد گشته صاحب ثروت و مکنت بود و اموال و ستر دکانش که قریب بده هزار تومان عراقی تخمین
میشد حسب الاشارت بنواب الله بیگ ولد مشار الیه که جوان سپیده و ستوده اطوار بود تعلق گرفت

دیگر محمد رضا بیگ مشعل دار باشی که برسم رسالت نزد حضرت شاه سپهر فرمان فرمای ممالک هندوستان
رفته بود و درین حین که رخصت انصراف یافته روانهٔ ایران بود در حوالی لاهور برحمت ملک غفور پیوست
مشار الیه بهروی الاصل و از عهد صبی که حضرت اعلی در دار السلطنت هرات تشریف داشتند ملازم
رکاب اشرف گشته بخدمت مشعل دارباشی و انتظام امور مشعل خانه مأمور گشته تا حین حیات بآن خدمت
قیام داشت و اقبالش فروختگی داشت بسیار جوان خلیق خوش صحبت شوخ فهم بود و بهره از شعر و شعر طبعی داشت
و شعار خود ساخته خالی از سخنان رنگین و لطایف و ظرایف نبود و درین سال چراغ عمرش از تندباد
اجل فرو مرده گشت خدمت مذکور باولادش تعین گرفت **وقایع سال یونت ییل ترکی مطابق سنه**
سبع و عشرین و الف سال دوم قرن ثانی که سال سی و دوم جلوس همایون شاهی خلد آشیان است
نوروز عالم افروز این سال میمون فال در روز چهارشنبه بیست و دویم شهر ربیع الاول مطابق سنه سبع
عشرین و الف اتفاق افتاد و نیر اعظم دوم چهار عالم یعنی آفتاب جهانتاب در شب چهارشنبه مذکور بعد از
انقضای هفت ساعت و دو دقیقه از سر منزل حوت بعشرت سرای حمل نقل نموده متغلبان کشور دی
که دست تطاول و تعدی بیغمای تحملات بیابانی جهان گشوده بودند از صولت و سطوت سلطان
عادل چهارم یعنی خورشید جهان آرا انهزام یافته سر بزاویهٔ خمول کشیده و پریچهرگان عشرتی
چهار نقاب حجاب از رخ برگرفته قدم بر بساط آرایش نهادند **بیت** بهار دل آرا نمودار شد
جهان سر بسر رشک گلزار شد : صبا گلخن آرا و چمن غنچه زای : جهان عطر پرور هوا عطرسای :
خروشان شده عندلیبان بباغ : طراوت فزا گشت صحرا و راغ : حضرت گیتی ستان اعلی شاهی ظل
اللهی در ایام فرخنده فرجام بهار در عرصهٔ دلگشای فرح آباد رحمت نهاده و سر زمینهای مسرت بخش
مازندران بهشت نشان و فیروز کوه بنشاط سیر و شکار مشغول فرموده انبساط خاطر بود و بعد از
مدار السلطنت قزوین تشریف برده دو ماه در دولتخانهٔ زیب و باغ سعادت آباد دار السلطنه
عشرت پیرا بودند و از حکم معلی بنا و پیوسته که امرا و اعیان و عساکر فیروزی فرجام که از اطراف
و جوانب جمع آمده بودند در چمن سلطانیه رحل اقامت انداختند و ماه ان برآن حسب الامر نموده
عرض نموده در آن عرصهٔ دلگشای جمعیتی عظیم فراهم آمد هنوز رایات فیروزی آیات از دار السلطنه
مذکور حرکت کرده بود که از تقریر واردین دیار روم معلوم گشت که ارکان دولت سلسلهٔ عثمانی
از سلطنت سلطان مصطفی دلتنگ و پشیمان گشته او را خلع نموده سلطان عثمان ولد سلطان احمد را
بپادشاهی اختیار نموده و سببی که معلوم تمکان گردید و موافق تحقیقات این بود که وزیر اعظم بوده بهنگام

ارتحال سلطان احمد اراده برکرامات داشت و بخشنده همتی عظیم و شغلی مأمور بود و جز دنیا و امور
دولت و ملک داری بی رای و صلاح وزیر اعظم قانون سلسلهٔ عثمانی نیست و چون قورآقاسی
اعیان استنبول بی مشورت و صلاح او سلطنت و پادشاهی سلطان مصطفی را از سلطنت امورها
و دولت اتفاق نموده بودند او را از همین معنی مشاع نموده بدین بهانه مسکت جهت که آوازهٔ شورش
جمیع وحشت و دماغ سلطان مصطفی باطراف و اکناف رسیده و در نظر دوست و دشمن بی اعتبار عهده دار
امر خطیر سلطنت بیرون میتوان آمد و سلطان عثمان پسر سلطان احمد هر چند چهارده سال باشد بکار
اولیت بمرتبهٔ رشد و کمال میرسد لهذا اعیان سلسلهٔ عثمانی بعد از شش ماه که از پادشاهی سلطان
مصطفی گذشته بود او را تکلیف کردند که خود را خلع نموده برضای خود زمام مهمات دولت را بقبضهٔ
اقتدار سلطان عثمان برادرزادهٔ خود دهد القصه طوعاً و کرهاً از سلطنت معزول گشته پادشاهی روم
بسلطان عثمان قرار گرفت و سلطان مصطفی بتجرد گزینی و درویش منشی و دین داری مشغول گرفت
در حجره دیگر باره گوشهٔ عزلت که دیرین معتاد بود اختیار نمود و آوازهٔ جلوس عثمان باطراف و اکناف
و اکناف رسید مکتوبی طویل عریض مشتمل بر دیباچه و القاب مناسب و توصیفات متعارف رومی نوشته بدست
اشرف و در قلم آورده بودند چون آقا نام چاوشی همراه ملازم قاسم بیک سپهسالار مازندران
که بسپاه ایران رفته بود در زمان جلوس سلطان مصطفی چنانچه مذکور شد رخصت یافته نزد
پاشا آمده بود برسم رسالت آمده مکتوب مذکور را در دار السلطنه قزوین بنظر اشرف رسانید
حاصل مکتوب بعد از اظهار عظمت و بزرگی و شکوه و جلال پادشاهان آل عثمان آنکه از حکمت بالغهٔ
الهی پدرم سلطان احمد در ریعان جوانی و آغاز دولت و کامرانی از دار فانی بسرای جاوید
شتافت و عم بزرگوارم سلطان مصطفی که ترک و تجرید بر طبیعتش غالب بود روزی چند حسب الاتفاق
جمهور متکفل امر خطیر سلطنت و پادشاهی راضی گشت در این اوقات همین پیشه و بر طبع همایونش
غالب گشته برضا و رغبت خود دامن از این شغل خطیر و مشاغل فراکشیده درجهٔ نیابت همایون
تفویض نمود و اکنون سریر دولت عثمانی و مسند رفیع سلیمانی بوجود ما آرایش یافته ملوک آفاق
برسم تهنیت و لوازم مبارکباد و بجای آورده جمع هواخواهان این خاندان و عقلای اطراف شرط
خط فرمان نهاده اند و خلیل پاشا که سپهدار و وزیر اعظم بجهت حسن اتفاق و ملاحظه با نظام مهام
سرحد قزلباش مأمور بود و ما بجانب دستور در امر صلح و جنگ او را اختیار کرده ایم که هرچه صلاح
دولت دانند عمل نماید بعد از ورود ایلچی مذکور و اطلاع بر مضمون مکتوب مذبور مراسلهٔ خلیل پاشا

چون بتمهید مقدمات صلح از طرفین رعایت مرسوم بود و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی نیز بنابر ترحم حال عباد و اینده
احتراز از مفاسد عظیمه تقدیم این معنی و میرزا محمد حسین ابهری را که از فرزندان مستعدان ارباب قلم بود برسم رسالت
نزد خلیل پاشا فرستادند و خلاصه پیغام آنکه در زمان سلطان احمد خان به مصالحت مشروع پادشاه خبر آمد
طرفین فیمابین صلح واقع شده و از اینطرف قاضی خان صدر که از اعاظم سادات و علما بود به رسالت آمده
حضور مفتی و قاضی خان صدر و اعیان روم بتمهید قواعد و تمشیت احکام پرداخته رسل و رسایل از جانبین
بود ولیکن از اینطرف مغایر صلح امری بظهور رسیده سلطان احمد خان نقض عهد و پیمان نموده اکنون محمد پاشا
باشکرهای گران بر سر ایروان فرستاده و آن صاحب سعادت خاطر آنست که آرامد و رفت او بجز استقبال
سپاهی و رعیت آنطرف کاری از پیش نرفت و حالا چون سلطان عثمان خان اختیار صلح و جنگ را در
قبضه اقتدار آنجناب نهاده و ما در اول خان بنابر خیرخواهی خلایق و استقامت احوال اسلامیان
رضا بصلح داده ایم و اکنون سخن همانست اگر بنوعی که مکرر تمهید یافته و محمد پاشا اکبر محمد فرستاده
راضی گردیده و بدین سبب از این که بندگان خدا در مهاد امن و امان آسوده خاطر بوده پایمال سم ستوران
عساکر نباشند و زوار و حجاج الحرمین نیز اقبال آمد شد نموده بدعای دوام دولت پادشاهان اسلام
قیام نمایند و مثوبات آن در کار خیر ذخیره آثار طرفین عاید گردد و اگر بدین راضی نمی شوند و داعیه جنگ
دارند آنرا نیز مستعد و آماده ایم هرچه اراده ازلی بدان متعلق شده باشد از مکمن بطون بجلوه گاه ظهور
آید بعد از فرستادن ایلچی رایات نصرت آیات بجانب آذربایجان در حرکت آمده در روزی چند ییلاق
خلخال محل نزول رایات اقبال گردید و امرای عظام عیسی خان قورچی باشی و علیقلی خان شاملو با جمعی
ارکان دولت و مقربان و مخصوصان بساط عزت در رکاب اشرف توقف نموده سایر
امرا و عساکر نصرت نشان بجانب تبریز رخصت یافتند که با قرچقای خان سپهسالار ملحق گشته آماده پیکار
باشند که بعد از معاودت ایلچی و اطلاع بر مکنون خاطر سردار در امر صلح و جنگ بدانچه مقتضای
وصلاح دولت قاهره باشد عمل نموده سپاه منصور برحسب فرمان در حرکت آمده جوق جوق و فوج فوج
روی بمقصد آوردند **ذکر آمدن خلیل پاشا سپهسالار با عساکر روم به دیار آذربایجان و شرح**
حالات که از طرفین بوقوع پیوست چون از سیاره رومیه چنانکه گذشته هنگام حرکت لشکر باشد عساکر روم و جمعی
سرحد که بر اتفاق خلیل پاشا مامور بودند از اطراف و جوانب دیار روم و شام جمع آمده کثرت و ازدحام
عظیم بهم رسید و در فراهم آمده از محل اقامت و یورت قشلاقات در حرکت آمده روی توجه بجانب آذربایجان
آوردند و در اثنای راه میرزا محمد حسین که از اینجانب به رسالت رفته بود به سردار رسیده بعد از وصول

ورودی موکب ... و قاسم بیگ سپهسالار مازندران ایلچی سابق را در حضور سپاه خود باشخصی زبان دان
بخدمت مشرف فرستاده و در مکتوبی که نوشته بود اظهار سلامت نفس و خیراندیشی خود و نیکخواهی سپاهیان کرده
عرض نموده بود که چیزی از وضعیت که هر کس را بقدر حال اصلاح و عیب جویان پیشه و در مجاری آب
نقد و فساد می باشند که هنر را بلباس عیب پوشانیده و در نظر همگنان جلوه میدهند و اکنون بر حسب تقدیر الهی
در زمان پادشاهی نهضت عساکر روم به سرداری این خیراندیش بدان صوب لازم گشته بمقتضای الحال
معذور بنابر مصالح ملکی و اقتضای وقت و موقع بجانب تبریز مصمم است و از هم طلب مینماید دفع آن
چون موکب بدان صوب نزدیک شده قرب جوار واقع شود التماس آنکه بدانچه مرضی خاطر تر و نزدیک حال خلایق
دولت طرفین باشد بظهور می آید و خود کوچ بر کوچ روانه جانب تبریز گردید و قرچقای خان سپهسالار
چون نیز آمدن او محقق گشت جواب صریح در صلح و جنگ و مسمی مرقوم ساخته باقتضای وقت زمان توقف
داشته بود و قرچقای خان بر رخصت همایون اعلی بمحاربه و قتال اقدام ننموده بنابر صیانت احوال
و حفظ احوال ... بود تا پادشاه بسکر ... مخالف بود که جای ... نیز غافل گردد
برگشته و سوال ایشان ... لشکر ... دور ... بود
پایه ... جانب همایون اعلی ... حسب الامر ... عساکر روم ... تبریز رسیده
از ذخیره و ... سپاه ... توقف ... نموده و ...
که ... از اینطرف ... آمده نزول نموده ... موکب مقدس همایون ... از ... اردبیل ...
اقبال ... بجانب دار الارشاد اردبیل در حرکت آمده و در آن بلده طیبه نزول فرموده و بشرف زیارت
روضه مطهره مقدسه حضرت سلطان الاولیا و مراقد متبرکه مشایخ عظام مشرف گشته از روح پرفتوح آن
بزرگواران استمداد همت طلب فرمودند و در اینجا قاسم بیگ سپهسالار مازندران با ایلچی خلیل پاشا که عثمان
آقا نام داشت بخدمت رسیده ... مذکور رسیده امرا و ... سعادت بساط بوس دریافت و ادای
پیغام نموده و انواع تحفه ... آورده سخن صلح و خیراندیشی ... حضرت اعلی
بلفظ ... آغاز ... چون جناب سپهسالاری ... سردار اعظم اظهار خیراندیشی خود کرده
گفتگوی صلح نموده بود بنابران ... غایت ... ایلچی ... رخصت ...
... در ... آن ... مستقر عزیمت ... و ...
ایلچی از جانب سردار ... معذرت ... عرض کرده ... ذخیره ... عسکر ...
بکمک ... پیش آمده ... شرایط صلح از جانبین ... عسکر روم ... عزت ...

و فی الحقیقه درین قرب جوار چند روزی مهمان نواز کانیا هم القصه عثمان آقا رخصت یافته قاسم بیگ را که
بازده نفر سپاه نزد ایلچیان مناسب وقت پیغام دادند هر چند حضرت اعلی از صدق نیت و حسن اعتقاد با لطف
الله و امداد بواطن طیبین الطاهرین وثوق تمام داشتند و اطمینان قلب حاصل بود که از دین ارواح مقدسه
حضرت سلطان الاولیا و شیخ اعظم حافظ آن ملک اند بجهة انضباط امور ظاهر در رعایت آداب حزم
و احتیاط بلدهٔ طیبه اردبیل را نیز خالی کرده سکنهٔ آن خطهٔ شریفه را باطراف و جوانب قریه فرستادند که در
فترت از آسیب حادثه بر کران باشند و چون ایلچیان باردوی ... رسیدند که در سلقرای نام محلی از محال
سراب بود رسیدند و عثمان آقا قرچقای خان را ملاقات نموده مشغول نوازش و مردم سپاه لایقه رخصت
انصراف یافت احتیاط سپاه بیانه اقتضا آن کرد که یورت و محل اقامت خود را تغییر دهند و در حینی که آن
تازه تعیین یافته آغاز قرار داده نموده ندو لشکر سپاهی مانده جمعی کار را دو نفرستی اشته قراولان آمده خبر دادند
مخالفان بعزم جنگ رسانیدند امراء عظام نزد سپهسالار جمع شده در کار تفکر و اندیشه فرو رفتند
زیرا که فرصت آن نبود که حقیقت بعرض اقدس رسانیده بهر چه مقرر شود عمل آرند در اثنای محاربه که
متواتر قراولان آمده از آمدن لشکر سپاهی سپاه نمایان شده دست در کار رسیدند ...
بالضروره قرار محاربه داده و قرچقای خان بترتیب مقدمات جنگ پرداخت و صفوف بنزد ارسته گشت

ذکر محاربهٔ لشکر ظفر اثر با سپاه روم و تاتار و فیروزی یافتن غازیان ظفر ... دو پاشا سردار وقوع یافت و شرح احوالات

شرح محاربهٔ مذکور که از ثقات استماع افتاد برین نهج است که چغال
و چگونگی آن که جانی بیگ گرای پادشاه قبیلهٔ تاتار قراقرم و چندی از امراء پاشایان روم و آن فرزند
بوم نزد برادر جمع آمده در باب معاودت قزلباش گفتگو آغاز نهادند و حاصل گفتگوی ایشان آنکه دو سه
شد که غیبت سپهر ... محاربه با لشکر قزلباش ... یافته سپاه تاتار ... در دیار روم اقامت
دارند و نقصان و خسران بیشمار بملک و مال رسیده و اصلا ... ترتیب نمیشود و لشکر تاتار
زیاده ازین درین دیار توقف نمیتوانند نمود و در محاربه اجرا دارند صلاح در آنست که با گروهی از
جنود رومیه و تاتار بعزم رزم بر سر سپهسالار قزلباش رویم اگر ظفر یابیم فهو المطلوب و الا ... تمکن
تقصیر متهم و بحبس و ملامت منسوب گردیم هر چند این اراده منافی معتقد ... که ... پاشا در میان
اما جمعی این گفتگو را مقرون بصواب دانسته سپاه بیانه سردار را به لشکر قزلباش راغب ساختند لشکر
تاتار در آن وقت بقول اصح زیاده از پانزده هزار نبودند و پنجاه هزار کس دیگر از سپاه روم و بیگلربیگیان و حکام
و عشایر اکراد سپهداری حسن پاشا که بیگلربیگی ارضروم و در سالک وزرا بود تعیین نمودند که مجموع پنجاه

هزار کس

هزار کس باشند جمعی نقل نمودند که شصت هزار تاتار و پنجاه هزار کس رومی تعیین کرده بودند که مجموع شصت هزار
باشند اول اصح اما اصل سپاه تاتار و طبقات لشکر روم از نیکوی و جنگجوی هر یکدیگر سپهسالار ...
انتقایات نام محلی که ... محل اقامت قزلباش چهار فرسخ گذشته بود نمایان شدند و چون ...
نماند ... اختیار آمده جنگ و پیکار کشیدند افواج قاهره فوج فوج قشون قشون یراق پوشیده ترتیب ...
بنزد آمدند و زبان حال شیر دلان معرکهٔ قتال مترنم بمقال گویا بود بیت کای شیر مردان
سکار ؛ مدارید اندیشه از کارزار ؛ چرا اکه چشم ارزد و کینه پس ؛ نخندید شب کور در خانه کس ؛
قرچقای خان با جنود سالار در کار و گرانه ترتیب تمام بوده در عقب قرار گرفت غازیان شاملو با
اصحاب دست راست بسپهداری زینل بیگ بیگدلی شاملو مسیر گشت امام قلیخان بیگلربیگی فارس
بعضی امرا و عساکر در دست چپ اعلام جلادت افراخت هر آن عظام و سپاه در ... میمنه و میسره ...
مقرر قول را سپاه جوانمردی اول پیر سپه اروی قتال آوردند و قریب یک فرسخ بقاعده شتافته در محل ...
محل مقدمه الجیش طرفین یکدیگر ملاقی شدند سپاه مخالف نیز از آن طرف صفوف آراسته از دلیران روم و
تاتار جوانان بنگری جلادت شعار دست تیر و کمان و شمشیر و سنان بردند از طرفین جانبازان رزم آزمای
بر یکدیگر حمله نمودند و آتش جنگ ... افروخته گشت که ... دلان معرکه کارزار ...
و گرد و غبار معرکه بنزد و بر فلک تیره کرده رسید دود تفنگ روی هوا تیره و تار گشت بیت تفنگ شد
خون ساقی بزم جنگ ؛ که در ... درشت آتش نهنگ ؛ ز دود تفنگ اندر آن رزم گاه ؛ شده نور چون ابر ...
خونان سپاه ؛ چون لشکر مخالف از هر طرف هجوم آوردند ... تاتار بغضب ... هر جا ... از اصحاب
دست راست بود باشیان و ... عظام شاملو از جنود ... طایفه ... سرداری
زینل بیگ بیگدلی مامور بودند از هم ... چشم زخمی بسپاه منصور رسید از عقب خویش در کثرت ...
جلوریز سپاه روم و تاتار ... کشیده ... از مخالفان به تیغ تیز ... بر خاک هلاک
انداختند از جانب دست چپ ... مردانگی ... دلاوران لشکر شکن شد و اکثر ...
امام قلیخان بیگلربیگی فارس ... دلاوری و ... جلادت ... کارزار ...
حمله عظیم کرده ... هر دو طرف ... دلاوری و مردانگی داد ... حمله دلیرانه و صدمات ...
دست ... افواج مخالف شکستی ... ضعف و علامت ... احوال آن لشکر ...
اضعاف جنود میمنه و میسره سپاه منصور بود نمایان گشته رومیه متلاشی شدند قول ... از ...
افتاد القصه رومیه و تاتار ... صدمه دلیرانه که ... میمنه و میسره افواج قاهره وقوع یافت شکست عظیم ...

روی بوادی هزیمت نهادند حسن پاشا بیگلربیگی ارمن روم و سپهدار لشکر روم بود بدست شاهکوهی چکنیه گرفتار
ابو العلی گرفتار شد چون زخم قوی از او یافته بود و از آن زخم مهلک احتمال زیستن نداشت بقتلش پرداخته
بنظر زمین بیگ رسانیدند و عزو سپهسالار فرمانده محمد پاشا بیگلربیگی خطه وان بدست یکی از قورچیان ایناقو
شاملو گرفتار شد و چند نفر از پاشایان معتبر سپهدار ان جلادت اثر روم و جمعی کثیر از آن طایفه
طعمه شمشیر و جمعی کثیر از عظما و جاوشان و آقایان معتبر اسیر و دستگیر شدند چون در این جنگ شاهین
گرای خان غزاوه و جانی بیگ گرای که در سپه گرجیان از روی ارادت و اخلاص آمده بودند در میان
مقدمه الجیش سپاه قزلباش بود و صف یکدیگر بودند و قوم تاتار اندیشه و کرده جانی بیگ گرای پادشاه تاتار
چند نفر از بهادران کارزار دیده و جنگ آزموده آنطرف بدیشان بر رعایت حزم و احتیاط سپاه پیادها
پای علم بلکیو برده بودند در وقت انهزام و شکست لشکر اصلان تاب توقف نیاورده از هر جانب گریزان بودند خان
بصوب هزیمت رفت و بدین حیله از جنگ چکنی شاهین روح اجل جسته او پرواز نموده در راهی یافت
جان سلامت بیرون برد اما میرزا بیگ آقا و وکیل او که مدار الملک صاحب اختیار آن طایفه تاتار و سپاه
معتبر و پادشاه نشیس بود با سوزی هشتاد نفر از میرزایان و میرزادهای تاتار زنده بدست درآمده گرفتار
سپاه تاتار در پای علم او بقتل رسیدند از جمله گرفتاران تاتار میرزا بیگ آقا با دو سه نفر زنده نگاه
داشته شد بقیه راه عدم پیمودند و قرب هفتاد و هشتاد علم و رایات که در میان آن قوم بود دسته پیچیده و هر آلای
نشانه سرداری است که صاحب قشون و لشکر است بدست در آمده و بعد از شکست مخالفان قرچقای
خان و ارزم احتیاط مرعی داشته بنظر آنکه مبادا مخالفان سپاهی بهم رسانیده در کمینگاه بعد از گذر ترکان بیرون
ملکوهینه داشته باشند لشکر قول بزرگ را که جمعی ملازمان رکاب اشرف بودند رخصت محاربه و تعاقب
دشمن نداده و ترتیب چند ساخت چون پیر رخصت همایون این واقعه دست داده بود زیاده
این جرأت خودسری نموده دراینکه روز دیگر شده و چند کس را مامور ساخت که غازیان را از
تعاقب هزیمتیان بازگردانند چون عزت و مردانگی در نهاد شجاعان روزگار بقدرت الهی بجز قرار
ایشوفت کی باشکار دیگر تا دست عنق داد آداب خدمت دانسته فرمانبری عمل شد و برخی از گرسوالان
پوشیده و بنیاد ازیمت بیرون رفته تا که دک شبی که از معرکه جنگ تا ارکاب فرسخت تاخته
گروه روسفیدانه مراجعت نموده و بنا بر راه و رسم نوکری در آن حین مخفی داشته بعد از اقتدا افتاده
سمت ظهور یافت القصه چون الطاف الهی و امداد دولت مطلین و حراست باطنی
سلطان الاولیا و مشایخ عظام کرام که زنده و لامع بارگاه قدس اند و نیز دوی اقبال پیشیم فتح و ظفر

پرچم رایات منصور بندرگاه شاهی و رزمیدان ظفر حقیقت گشته فتح اشرف عرض کردند و حسب الامر منصور
آغوش کردکندی نام محلی فرود آمده بود در محو نمودند و روز دیگر ملاحظه تسخیر و ارائه نمود غازیان فوج فوج
و قشون قشون بنظر آمدند ملاحظه نموده به دولتی که از هر کس ظهور یافته بود امیر رسیدند موازی پانجاه
هزار نفر تقریبا در آمد که در این معرکه از مخالفان بقتل درآمده بودند حفظ الهی حراست و نگهبانی کرده
از سپاه منصور کسی که اسم و رسمی داشته باشد چنان نشده و در روز الا بیشاو دار وجل یوسف بیگ که از
زمره غلامان معتبر بوده آمده فتح و ظفر رسانید و موجب مسرت و شادمانی احباب و دوستداران
و خذلان اعادی و دشمنان گردید متعاقب محمد تقی بیگ تبریزی مین باشی تفنگچیان آذربایجان آمده
حال و خصوصیات جنگ و اسامی گرفتاران تفصیل عرض کرد و محمد پاشا بیگلربیگی وان و میرزا بیگ
تاتار و چند نفر از گرفتاران بخدمت اشرف رسیده بودند حضرت اعلی از عاطفت جبلی در کنف لطف
جای داده انواع تفقد و دلجویی که لازمه ذات اشرف و متعادل آنحضرت است بظهور آوردند مجملا چون سپاه
قزلباش بقوت یافته بودند سیف و جدال شکسته بر روی سپه دار رسیدند چنین مسموع شد که
عظیم بر روی راه یافته تقسیم شده که سپاه قزلباش جلو ریز بر سر اردوی رومیه
پسران خندان آقا که تنها در خدمت اشرف بودند و در سپه گرجیان قرار نموده و درین سفر همراه
سردار روم بوده اند از قزلباش آگاه بودند سردار را مطلع ساخته خاطر نشان او کرده یا رای آن
نیست که بر خصمت و تاب کامیاب اشرف بدیگونه امور دلیری توانند کرد و آنچه روی داده
وقت و عدم قدرت و فرصت و حصول رخصت بود سپهدار از قول ایشان فی الجمله اطمینان یافت
قدیر سپاه چهارده کوچ کرده بیکدفعه حمله پیش آمده و دیگر بار گمان کنان به تجدید امر مصالحه
انواع ملایمت بظهور آورده پیشتر از شرائط و الفت و آشنایی انداخته و ذکر خود را از لشکر
بری ساخته سپاه شاه و تاتار و جمعی از حیله و جنگجویان که بطور روزگار بکور زده از جا ثبات زنان
نموده التماس نمود که یکی از معتبران طایفه قزلباش را برسم رسالت تعیین نموده با عهدنامه
در باب استقرار صلح و صلاح بپایه سریر عثمان ارسال دارند که موجب وثوق و اعتماد این
طرفین گشته بیت الاضداد ان حرز امانی را دستاویز خود ساخته مراجعت واقع شده
تهنیت و مبارکباد و پادشاهی سلطان عثمان بجای آورده و تجدید امر مصالحه
خواه درین باب برونق رضای اشرف بر وجهی صورت وقوع یابد که بعد خلل و نقصان
دیگر و پس باشد چند روزی که بجهت رسیدن ایلچی و آوردن عهدنامه در قشم او شاهی باشتم

آنحضرت هم امری که منافی دوستی باشد بظهور نخواهد آمد بعد از آن دو ایلچی بزرگ میرزا احمد حسین و علا
عالی گهر را بصوب اندکان فرستاده بهند رسیده چون حضرت اعلی در اول حال بستن زمان حضرت
شاه جنت مکان و مرحوم سلطان سلیمان بصلح رضا داده و قاضی خان صدر را که از اعاظم سادات
عالی درجات دیار عجم بود فرستاده و شرح آن احوال رقم زده کلک مشکین مقال گشته صلح
انعقاد یافته بود و درین مراتب که بجهتی خاطرنشین پادشاهان مصالحه را داده و مکرر شکر و بار عزم گشته باز
در هر مرتبه غدر آنطرف وقوع یافت هرگاه حرف مصالحه بمیان آورده بنا بر آنکه مبادا در عالمیان
نقض عهد باینطرف اسناد نمایند بدستور رضا بمصالحه داده و درین مرتبه نیز عذر پذیرفته پاشا
بگلربیگی وان را که مرد خیرخواه و صلاح اندیش بود با چند نفر دیگر از گرفتاران که زنده بودند اطلاق
فرموده روانه کردند و حسب الصلاح سپه‌دار که استدعا نموده ایلچی کرده بود یادگار علی سلطان طالش را
که مردی سنجیده و کاردان و از پیران آستانه بود و از کثرت نسبت با جنبه خلفائی سربلند شده بود به رسالت
پادشاه روم تعیین کرده با تحف و هدایای لایقه و مکتوب دوستانه روانه نمودند و چون سپه‌دار مخالف
دوشمنی را به دوستی مبدل ساخته اظهار نموده بود که بعد ازین معامله آنحضرت هم لطف جبلی و رعایت
آداب میهمان نوازی که در سجایای طبع همایون نسبت به دوست و دشمن یکدرجه دارد اقتضا
کرده که قطع نظر از او و سپهیان متعارف از فرمان روایان عالم صورت گردید شد ایلچی مزبور با نقدینه
آورده از غایت جنس و از موازی پانصد شتر بار از آرد و برنج و روغن و حلاوه و قند و نبات
و مربیات و کشمش و نخود و اجناس و میوه‌های الوان و سایر ماکولات و علیق الدواب و امثال
ذلک جهت سرکار سپه‌دار و اعیان رومیه ارسال فرموده نزد سپه‌سالار فرستادند که هرگاه وقت
اقتضا نماید باردوی سردار فرستند و چون این اخبار بسردار رسید خان بصوب مراجعت تعجیل
داده کوچ کرده و در خلال این حال بخاطر او رسید که بمورد التفات شده حضور نموده که چون طبقه روم
رومیه روم دور اندیش حیله دار رفته و مکرر آزموده شده که اطوار ایشان بگفتار موافق نیست مبادا
سردار مذکور و غطا و رومیه خواهند بچنین روزگار آینده بدین گفتگو های روی اند و خود را با
را از جنگ و جدل باز آورده راه سلامت پیش گیرند و بدین سبب از عقب همایون سپاه بیرون آمده و
حکم قضا جریان باسم قرچغای خان سپه‌سالار و امرا و عساکر ظفرشعار شرف اصدار یافت که
از عقاب باز گشته منزل بمنزل باردوی رومیان دست و گریبان آغاز جنگ نمودند که چون
از جانب همایون عهدنامه داده شده اگر ایشان نیز در قول خود صادق بوده در وقوع امر مصالحه

رایج اند از آنطرف نیز عهدنامه عاجلا بسپه‌دار که از جانب پادشاه مرخص و صاحب اختیار است و مهر
ارکان دولت عثمانی و قاضی و مفتی و معارف همراه اند درست نموده مصحوب ایلچیان سابق از خصوص
ارسال دارند سپه‌سالار و عساکر ظفرشعار حسب الفرمان شهریار کامکار تا چمن اخناخانه مرندین بستیز
تعاقب نموده در هر مرحله چنان ترتیب باردوی مخالف نزول می نمودند که خیام هر دو اردو منتظم
طرفین بود و چغال پاشا بانتظار رسیدن ایلچی مجدد موقوف میداشت پسران خداوند آقا
پسر داود دیگری آقاسی و تو آقاسی که در آن خانواده بغایت معتبر و مرتب امور دولت اند خاطرنشان
چنانچه که چغال پاشا هیچ اندیشه از قزلباش علامت آنست که از جانب پادشاه خود رخصت مکالمه
اند اگر فی الوقوع در مقدمات تمهید یافته رایج آید ایلچی سابق قزلباش را با عهدنامه که طلب نموده ام
بر وفق رضای اشرف اعلی درست و آماده ارسال میباید داشت مضایقه ما مور جزئیه میباید کرد
الا آماده و مهیا جنگ بزرگ سلطانی میباید که دفعه بظهور می آید و چون عساکر روم
ایشان بجنود قاهره قوی بود در هر مرحله که بولایت خود نزدیک تر میشدند لشکر بظهور میپیوست و
سردار از بیم جنگ و جدال و دبدبه روم بستحکام قواعد صلح پرداخته و عهدنامه
که موافق دستخط مبارک بود در رقم آورده و مهر خود و جمیع قاضی و چلبی و مفتی و معارف لشکر و امرا و اعیان
سپاه تسلیم میرزا احمد حسین نموده روانه نمود و خود کوچ کرده و مشارالیه باردوی سپه‌سالار رسید بعد از
وصول نزول و ساوری که از جانب اشرف اعلی نامزد و دیده بود ارسال یافت و میرزا احمد حسین
در دارالارشاد اردبیل بشرف تقبیل عتبه علیه که درون سپاس است مشرف گشته حقایق حالات عرض کرده
یادگار علی سلطان روانه جانب قسطنطنیه شد شرح وقوع مصالحه و مراجعت یادگار علی
سلطان و آمدن ایلچی معتبر از جانب سلطان عثمان در قضایای سال آینده بنگارش کلک بیان
ان شاء الله تعالی بعد از وقوع این حالات سپه‌سالار که از موضع ترکمان کندی کوچ رو آمده در حکم
که بنام عساکر ظفرنشان پرتو نامزد شده که مقصود بود رخصت اوطان و خود با ملازمان خاص
بتبریز معاودت نموده تکمیل انتظام احوال رعایا و زیردستان و جمعیت پراکندگان دیار پریشانی
و حکومت آن خطه دلکشا و میر الامرایی کل آذربایجان بار تفویض یافت و درین آمدورفت
لشکر شمار روم و تاتار محاربه عظیمی وقوع یافت و حضرت اعلی نگهبان بوده و از عقب که منصوره
چند نفر که در ساعت وصول سپاه مخالف در حصن و شاه تبریز علی الفضل بجمعی تاره و جار پیشه
شهادت چشیده بودند و چهار پنج نفر از اوسط که در معرکه جنگ تفنگ خورده بودند دیگری

نام و نشان داشته باشد ظاهر نشد که راه عدم پیموده باشد العلم عند الله و فراهم و مصطفی [illegible]
نقصان و خرابی که از مرور عبور لشکر مخالف رعایا و عجزه آذربایجان رسیده بود از روی تحقیق تقشیر
قلم آورده موشیکی [illegible] از دیوان اعلی عوض داده شد و در جایزه این عطیه عظیم مردم شادان
گشته و لوازم دعاگویی تقدیم نمودند و رایات جلال بصوب عراق در حرکت آمد

ذکر آمدن ایلچیان از طرف هند به درگاه ملایک سمات آنحضرت

در قضایای ایام گذشته رقم کلک سوانح نگار گردیده که
پادشاه عالیجاه و فلک بارگاه شاه سلیم فرمانروای ممالک هندوستان میرزا برخوردار ملقب بخان
عالم آرا که از امرای بزرگ آن سلسله و از قبیله برلاس جغتای اکبر مشهور بود و از جانب پادشاه والاجاه بایلچی گری
پایه بلند برادری سپه افراز داشت همراه یادگار علی سلطان طالش که از جانب همایون بایلچیگری
رفته بود بدستور رسالت فرستاده چند گاه بود که در دار السلطنه هرات توقف داشت و در ضمن آن متوجه
ملکی گردید چون نهضت همایون بجهت دفع سپاه روم بجانب آذربایجان واقع شد از فره و فقر
بساط ادب پس کلب علی سلطان بیاول صحبت شاملو را مقرر فرمودند که او را استقبال کرده بدار
المؤمنین قم برد که معاودت موکب همایون در آنجا اقامت داشته باشد و او داخل دار السلطنه
قزوین شده و از آنجا بدار المؤمنین قم رفت و یادگار علی سلطان از او جدا شده مستعجل پایه سریر
اعلی گردید و در روزی که خان عالم داخل قزوین میشد راقم این نسخه عالم آرا در شهر مانده بود و شاهد
تجملات ظاهری او گردید و از مردمان روزگار دیده استماع شد که از آغاز ظهور دولت ابد بنیاد تا
الی الان از ولایت هند بلکه روم ایلچی بدین شوکت و اسباب جاه و حشمت بولایت ایران نیامده
و معلوم نیست که در زمان پادشاهان عظیم الشان سابقه از کاسره و کیان نیز آمده باشد که در
زمان فرخنده نشان بیامن تاییدات الهی و موجبات از دیاد باستحقاق از قسم دیگر [illegible]
والرعنا ابواب صداقت و ارتباطات صوری و معنوی با آنحضرت مفتوح داشته و میدارند و محبت
و ولای آنحضرت در دلهای ایشان قرار گرفته آمد و شد فرستادگان خود را بدرگاه سلاطین
پناه سرمایه افتخار و موجب از دیاد مواد بزرگی و اعتبار خود میدانند الحمد لله علی ذلک القصه
در اول حال که خان عالم قدم بخاک ایران نهاد تا یکهزار نفر از خدمتکاران معتبر پادشاهی که در رتق و فتق
او کرده بودند خاصه خود سوای نوکر و خدمتکاران که همراه داشت که از آنجمله دویست نفر توپچی و
شکار بودند جمعی از هرات باز گردانیده و روزی که بدار السلطنه قزوین رسید قریب [illegible] نفر از ملازمان سرکار
پادشاهی و خاصه خود و ملازمان خدمتکار اقبال و محافظان جانور قریب هفتصد و هشتصد نفر

بودند و ده زنجیر فیل قوی هیکل که با جل‌ها در سر سپه بازیب و زینتهای گوناگون آراسته و اقسام جانوران
از ببر و پلنگ و آهو و برزهای هندی و یوز و کرگدن و مرغان سخنگو و گاوهای بحری که مانگی بنگاله
میگویند همراه داشت در هنگامی که رایات جلال بفیروزی و اقبال از آذربایجان عود نموده دار السلطنه
قزوین نزول اجلال فرموده منشور عاطفت و فرمان طلب باسم خان عالم صدور یافت و او از محل اقامت
متوجه پایه سریر سلطنت گردید و چون بحوالی شهر رسید جمعی از عظام امرا استقبال کرده با عزاز و احترام بشهر
آوردند و در باغ سعادت آباد و منازل دلکشای ارم بنیاد و کلب منزل گزیده روز دیگر در میدان سعادت آباد
که حضرت اعلی شاهی بنشاط چوگان بازی و تیق اندازی سرگرم بود و اقبال نشاط بودند خان عالم کورنش همایون
استسعاد یافته زیاده از معمول نوازش و اعزاز و احترام بظهور آمد و بلفظ گهربار خطاب فرمودند که چون
میانه حضرت پادشاه والاجاه خورشید کلاه طریقه اخوت و برادری مسلوک است و آن حضرت ترا
برادر نامیده و برادر او بر ما هم برادر است بتجویز در هنگام کورنش او را برادر خوانده در آغوش مرحمت
کشیده و انواع تعظیم و تکریم پادشاهانه و نوازشات بی تکلفانه که نسبت با پادشاه و سپهسالار آنحضرت دریا
او بظهور آوردند و چند روز که در دار السلطنه قزوین محل نزول موکب همایون بود همه روزه در میدان سعادت
آباد عشرت و تماشا بود و خان عالم در مجالس معززه و محترم بوده او را دو دیوان بود که تحف و هدایای پادشاه
والاجاه شاهان آن درگاه و گل نظر خجسته اثر گذرانیده هر روزی از انواع هدایا بنظر میرسانیده
باستعداد پیشکش چون [illegible] خاطر اشرف آن بود که از زاده گیلان بی انداز بهشت نشان توجه
نموده بنشاط شکار زنگول که مخصوص آن ولایت است و موعد مقرر در پرداز [illegible] وقت مقتضی گشته بصحبت
آن بود که مطلب خان عالم بظهور رسید و تجملات دنیوی را در نظر همت بجز فاقه [illegible] چه آن قدر که
نیست که چند روزی اوقات خجسته ساعات صرف مشاهده آن نموده از نشاط آن شکار باز مانند و فرمان
جهان مطاع نفاذ گشت که خلاصه تحف را با نفایس امتعه از هر جنس دو سر عدد مرتب ساخته دیگر و از نظر
همایون بگذرانند و سایر امتعه و اجناس را تفصیل ساخته به بیوتات سپارند که به تدریج بنظر در آید چندان
تنفس و رغبت خاطر الهی نبود الا حضرت برضا جویی گشته خلاصه تحف و نفیس هدایا را از جمیع آلات و [illegible]
خوب و اقسام اقمشه و اجناس هندی سیصد عدد انتخاب نموده و برحسب آن سعادت از نظر فرخنده اثر
گذرانیدند و حسب الامر اشرف بیوتات و سپاه خود را داده [illegible] که متوجه تماشای شکار زنگول که
بطرز خاص شکارگاه است و چون در این اوراق صفت آن طرز بدیع غالب [illegible] مکرر ایراد [illegible]
مقام ذکر آن قرار گرفت بکار خاموشی گزیده جریده و سپاهی مرافقت رکاب اقدس اختیار نموده

ذکر ایلچی پادشاه معظم الشان پادشاه اروس که درین سال آمد وهم درین سال
ایلچی بزرگ معتبر که از همراهان لکساندر معتمد آن سلسلهٔ علیه رفیعه بود از راه اردوبیل وارد دار السلطنه قزوین شد
و او نیز در میدان سعادت بساط بوسی دریافت و بتوسط ترجمان از جانب پادشاه خود اظهار نیازمندی
و اتحاد و یکجهتی نموده مکتوبی بعنوان طویل که ببزرگی نوشته بود بنظر انور درآورده مضامین اخلاص
آن معروض گشت و کارکنان مذکور به الطاف و اعطاف خسروانه سربلندی یافت و در جواب ...
فرمانفرمای ممالک هندوستان بنظر اقدس درآمد تحف و هدایای پادشاه اروس و ملکاو نیز از نظر
اقدس گذشت از جمله یکپاچه دست شنقار رفعت شکار بود که سوای اروس در هیچ ممالکی یافت
نمیشود و ملاطفت چند و دیگر دست شنقار بسیمرغ شکار بخان عالم عطا فرمود و ایلچی تحفهای غریبه را
مرغوب آورده بود و در اندک زمانی رخصت انصراف یافته بشمول انواع نوازش و احسان برو جه لایق از
راه گیلان روانه دیار خود گردید ذکر ایلچی قطب شاه که والی گلکنده است از دیار دکن هندو
هندوستان هم درین سال آمد شیخ محمد خاتون نام که از زمرهٔ علما و فضلا بوده پرورش شیخ علی
کوه ریافته از زبان آنحضرت خاتون لقب داشته اند و در زمان شاه جنت مکان از ابتدا و مجاور دربار
مشهد مقدس بوده از سرکار فیض آثار حضرت امام الجن و الانس علیه التحیة والثنا موظف بود و خود در
زمان فترت او زکیب بجانب دکن رفته برجب تقدیر بسلسلهٔ علیه قطب شاهیه در سلک خاص
اختصاص و انتظام یافته بود و همراه حسینعلی بیگ قجار تبریزی که سه سال قبل ازین از جانب
اعلی بپرسش تعزیه مرحوم محمد قلی قطب شاه و تهنیت جلوس سلطان محمد برادرزاده و داماد او
فوت عمر برسریر دولت قطب شاهی تمکین یافته رفته بود و در دار السلطنه قزوین رسیده بشرف بساط
بوسی و ادراک مجلس مقدس معزز گردید و مکتوب ضراعت آمیز مصحف که از جانب قطب شاه و
سلیقه پیدا نشده بود و در سال یازده بود بنظر اشرف درآورد و تحف و هدایای لایقه و الیق که در آنجا پیشکش
کرده آینده و مورد الطاف و اعطاف گشت و بعد از فراغ از امور ی حجر ... رایات فیروز
نشان بصوب مازندران در حرکت آمده و از راه گیلان سیرکنان روانه شده و قشلاق همایون
درین سال در فرح آباد جنت بنیاد واقع شده و همواره بساط انبساط گسترده با مهمانان مخصوص
و مقربان عشرت پیرا بوده روزگار بخرمی و خوشدلی میگذرانیدند از سوانح این سال آمدن جنود اوزبک
و ما وراء النهر است بخراسان که چون جلیس خان بیکلربیکی آن دیار فوت شده بود
جنود اوزبک بطمع نهب و غارت تا موازی سی هزار کس ... باتالیکوش بهادر و چند نفر از

اعاظم امرا و بع دیگر از خراسان آمده چند روز در حوالی غوریان اقامت نمودند حسین خان بکتلق ضبط
سلطنت شده بود و با اتفاق آقایان شاملو و جمعی از هر طبقه خود را بپیش کرده در هرات بوده بجنگ
بر صلاح ندید بحفظ هرات مشغول گشت و پرداخته بابالکوش دست قدرت خود را از تعرض ملک هرات
و ده بجانب غوریان رفت خواجه جلال الدین کسبه غوریانی که از اکابر و اعیان آن ولایت بود و اعتبار تمام
داشت و بیش از ترتیب شهر بود که بمنصب والای وزارت خراسان سرافراز شده بود و قلعهٔ غوریان را باستحکام تمام
قلعه را که بیند که وده دست هم و منع فرستاد و سبب جنود اوزبک درآمده و چند روز محاصره بقتل ...
التماس داشته و دست تطاول و تعدی غارتگران آن قوم ... آن قصبه نرسید چون اوزبک از ...
...حسن خان و رستم محمد خان ابن ولی محمد خان اوزبک که از مخالفت ... امام قلی خان تولیه
تقدیم ایام گذشته سمت تحریر یافته در ظل حمایت اولیای دولت ... بمروده و ... ظهور پیوسته
هرات اقامت داشته و بمراقبت شاملو و جمعی از اوزبک و ملازمان رستم محمد خان ...
بر اوزبک ایشان فرستاده و از آنکه ... رفت آن قوم ... غارت کرده اموال بسیار ... دام
... رساندند و چون ... بالتکوش بهادر در قضای زمین ... مضطرب گشته ... مقصود از
حدود غوریان کوچ کرده ... پیش گرفته ... دیگری
از سوانح این سال ظاهر شدن علامات آسمانی است اول خطی بروشنی مخروف شبیه شمشیر از جانب شرق
ظاهر شده و قریب بیست و صبح نمایان گشت و دنبالهٔ آن بجانب جنوب کشیده بود و چون ... ماه ...
از چند روز سیاره دیگر ... از جانب شرق ... شمال نمایان شد که شعاع آن ... تا یک ماه ...
... شعاعش افزایش و روشنی تمام داشت و بعد از آن ... دو سه ماه استمرار داشت
اختر شناسان ... تأثیرات آن ... ورفع ... شدن خلایق ... و ...
قرار رسیده ... تأثیرات آن ... جانب مشرق و شمال و جنوب خواهد بود و در ولایت ایران ...
... تأثیرات عظیم ... زیرا که در اکثر ممالک ... و ...
بود ... روم و فرنگ و ماورای آن ... و ترکستان و اکثر بلاد ... محاربات روی داد ... سپاهیان ...
... یافت ... و محال ... خلق کثیر ... رفتند ... دیگری از سوانح ... سرایت کرد از جمله دیگری از سوانح میانهٔ ابوطالب وزیر دیوان اعلی و ... محمد اصفهانی ... گفتگو ها واقع شده ... و ... دیوان ... و ... نشر
رسانیدند ... مهام ... کاری ... سخن ... طرفین ...

معروض داشتند و حسب الامر اعلی در فسخ آن ابواب دیوان کرده مستوفی الممالک آنچه در هرات داشت مقرر نمود
وزیر دیوان اعلی اسم فضیل جوابی با صواب در قلم آورده و اما حضرت اعلی خود بفراست دریافته بودند که آن کتابت از آن
آگاه و ست پرده پوشی کرده بتغافل پادشاهانه گذرانیدند و دیگر از آن مقوله سخن نشنیدند و ایشان نیز دم گشته
بر زبان نیاوردند و در این سال **شاه میر ... سال حسین خان شاملو** بیگلربیگی خراسان که از خانه زادان
قدیمی حضرت اعلی بود بجهت خدمات لایقه و قدمت خدمت مورد ترقی و تربیت گشته چند سال بود که در کار
دوام احکام و بساط شیر ... قورچی خطاب سیمنود در این سال مریض گشته باجل طبیعی فوت شده جنازه
نعش او را بمشهد برده و حسب الامر آنحضرت که طبع همایون بسیار ... نیست در روضه مقدسه رضویه علی مشرفها التحیة و
الثنا مدفون گشت خلف صدقش حسن خان بکجای پدر منصوب گشته الکا و تیول و منصب جلیل القدر امیر الامرائی
خراسان بدو تفویض یافت و بلوازم فرمانروایی پرداخت **صفی قلی بیگ میرآخورباشی** چغتای که از خانه زادان قدیم
معتمد و مقربان بساط اقدس و صاحب رای و مشورت بود در اوایل این سال که رایات جلال از قشلاق دار المرز
بجانب آذربایجان در حرکت آمده در دار السلطنه قزوین تشریف داشتند مومی الیه مریض گشته بیماری او بطول و
امتداد انجامید در اوایل ماه شعبان سنه مذکور عالم بقا را وداع نموده بجهان جاودانی شتافت نعش او را بمشهد
مقدس برده در روضه مطهره مدفون شد فرزندانش صغیر بودند و خدمت امیرآخوری از ایشان منتقل گشته
بنابر آن بحسین بیگ ... مشهور بعیسی خانی که او نیز از خانه زادان قدیم است مرجوع گشت **شاهنظر خان چغتای**
که حاکم مشهد مقدس معلی بود در این سال بیماری عارض او گشته جهان فانی را وداع نموده بجاودانی شتافت
گرده و دلیر و مردانه بود بحسن سعی و خدمت از پایه نوکری بمرتبه ایالت و حکمرانی ترقی نموده منظور نظر عنایت
و تربیت گردید و در اول حال حاکم ولایت جام شد و بعد از آن برتبه ایالت دار الولایه مشهد مقدس رسید
بعد از فوت مشار الیه ایالت تولکی بقلندر سلطان برادرزاده او تعلق گرفت و ولایت جام بادو(؟) تعلق
یافت **کیفیت ورود قضایا و سوانح این سال قوی ئیل مطابق سنه ثمان و عشرین و الف سال
سیوم قرن جلوس همایون** روز سعادت افروز دوشنبه ... در غره چهارم
شهر ربیع الثانی مطابق ثمان و عشرین و الف اتفاق افتاد یعنی خورشید جهان آرا که نیر اعظم و ضیابخش
عرصه عالم و مربی نتایج چهار عنصر و ... از برج حوت چند دقیقه از شب پنجشنبه مذکور از ... بخانه
حوت بعشرت سرای حمل خرامیده طلیعه نوبهاران به جار و انتظام ... صدای دوازده بار کرده گلهای
فروردین از ترشح ابر لطافت هوا شکفته و از عطر ریاحین دماغ روزگار عطرآگین گشته
انبسه و دولان ... خوش چون غنچه لبان گلشن بنازی سر بجوش و خروش شاخ دکاکی برآورده

از سر گرفت و محنت زدگان کوی ملال چون راحت یافتگان روز وصال خوش وقت و خرم گشته و از غم
جهان بزم طرب آراسته و شهریار کامکار زمانه و سلاطین سلاطین روزگار خلاصه نتایج هشت و چهار یعنی
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در قصبه شریفه اشرف که از قصبات طبرستان و مانند منازل بهشت نشان است آن
قصبه شریفه را ساخته و پرداخته معمار همت والای آنحضرت است بخوشدلی و کامرانی بفیروزی جشن عالی
نوروزی بتقدیم رسانیده زبان در باب عقیدت و اخلاص باین مقال گویا بود **بیت** شها عالم از تو
پر آوازه باد ؛ گلستان عزت تر و تازه باد ؛ برآید ز گیتی همه کام تو ؛ جهان را مبینند جز بنام تو ؛
بعد از فراغ از انعقاد محفل بهشت نشان و انقضای مهمات ضروری دولت جهان پیرا و جمیله
نشاط شکار میانکاله از خاطر عاطر خسرو بهمال سپهر زده امر قضا پیوند شرف صدور یافت که
از اطراف و جوانب دیار بهشت نشان مازندران جمع آمده جانوران شکاری را از هر طرف رانده
بمیانکاله آوردند و این میانکاله سر زمینیست که آب دریا یک طرف آنرا فرو گرفته طرف خشکی متصل است
طول او تخمیناً سه فرسخ و عرض آن در شیب آب جانب خشکی دو ... فرسخ کما بیش هست که رفته رفته باریک گشته
بآب دریا منتهی میگردد و از هنگامی که جانوران از اطراف و جوانب اندشه زمین در می آیند چاه و کمان
طرف خشکی را که قریب نیم فرسخ است تخمیناً بر پهلوی یکدیگر نصب نموده راه بیرون رفتن بسته جانوران بالکلیه از آن طرف محصور
میگردند و شکار اندازان بعرصه شکارگاه در آمده جانوران را به تیر دلدوز و تفنگ جانسوز از پای
می آورند و چون تمام جانوران کوهی و دشتی از آهویان و ... و گوزن و پلنگ و غزال در ساحل آنجا
اجتماع میگیرند وحشی غزالان آهو چشم که دو پای کوهی چون رمیده دلان کوی ناکامی از صدای رعد
آوای تفنگ و غلغله صید افکنان و تیر اندازان سهناک گشته از بیم خود را بدریا انداخته و تب و تهم
شناوری مینمودند و چون ... دست و پا زدن باز میایستد از موج دریا بی اختیار
کنار می افتادند و ... چون غریقان لجه فنا در سر حد هلاک دیده و یک لحظه حیات را غنیمت شمرده
خود را بشکارگاه ... تا مضمون این مصرع که **ع** صید را چون اجل آید سوی صیاد رود ؛ بنفس می آید
تماشای غریب طرز شکاری است و معمار طبیعت اعلی شاهی ظل اللهی در آن عرصه که نشاط در
محل ... فسیح دلکش ترتیب داده که با مخصوصان و مقربان در آنجا بزم خرمی آراسته صحبت میداشتند
و هرگاه طبع اقدس بسواری و صید افکنی راغب میگردد در جهت ... بیرون آمده و بدان شغل
انبساط بخش خاطر انور میگردید و چون از شکار اندازی و دلگیری دست میکشیدند باز برآمده و ...
بزم اقدس بصحبت مشغول میگردیدند القصه حضرت اعلی اکثر امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت ...

و مردم گشته و بیگانه که از هر طرف آمده و پایه سریر اعلی بودند تکلیف شکار کرده با آن جمع به نشاط و خرمی
و با آمده تا هفت روز در یک تالار عشرت بپا بودند و چون کیفیت این گفتگو بسر رفت چپ دکان رخصت انصراف
یافته ملازمان رکاب اشرف و طبقات و اعیان بدار السلطنه فرح آباد جنت بنا معاودت نمودند و تا دو سه ماه
قصبه شریفه اشرف و دار السرور فرح آباد محل اقامت و عشرتگاه حضرت دین و دولت بود و در ماه پنجم که
هوای آن ولایت اندکی روی بگرمی آورد عنان عزیمت بدار الملک اصفهان معطوف داشته بفیروزی
و اقبال ساحت آن بلده را که از شان کرسی خانی اقالیم و دانش نصف جهانش گفته اند چنانکه شاعر در
وصف بلده و صواف گفته است **بیت** اصفهان نصف جهان جو مفر زبان گرد آفاق چنان [illegible]
بنود از فرقه دوم هیبت لزوم زنگ کلفت از دم کردید **از سوانح** انگه از حد [illegible]
روم خبر رسید که خلیل پاشا سردار روم که جانب قسطنطنیه معاودت نموده و بکار علی سلطان خان [illegible]
رسیده خلیل پاشا بر حالت روم تعیین شده با عزاز و احترام تمام برده اند و از پی [illegible]
خان سپهسالار که بخدمت سرداری سپاه قزلباش در سرحد آذربایجان [illegible] خاطر اعیان [illegible]
از جمع اطمینان نیافته برای جهان آرا [illegible] سپهسالار مذکور [illegible] تسکین خاطر و اطمینان قلوب
رومیان از [illegible] حد بیرون آورده [illegible] مشهد مقدس معلی با و تفویض یافته روانه آن صوب با صواب
گردید و ایالت خطه دلپسند تبریز بسیورسانوی [illegible] خان [illegible] تعلق گرفت **از سوانح دیگر**
در اوایل این سال [illegible] علامت آسمانی [illegible]
[illegible] بوده اند [illegible] حضرت اعلی [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] غلامان درگاه [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] میرزا ابو طالب وزیر دیوان اعلی [illegible]
[illegible] دیوان [illegible] فرح آباد [illegible]
[illegible] خطا [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] فرح آباد [illegible]
آمده [illegible] اعتراف [illegible]
اعتراف [illegible] حقیقت [illegible] دیوان اعلی [illegible]
در [illegible] شمشیر [illegible]

زنده دیگری شمشیر [illegible] والده [illegible] میرزا ابو طالب کرد و مردم هجوم برآمده از بیم شمشیر [illegible]
خون [illegible] دولت [illegible] دیگر [illegible]
دو نفر دیگر [illegible] ایشان [illegible] ارباب جرائمیت [illegible]
بدین اعمال [illegible] حرارت [illegible] مستوجب عقوبت و قصاص شده بودند [illegible]
با جمعی از ارباب اخلاص هجوم نمودند [illegible] آن خون [illegible]
گردیده [illegible] مکافات عمل یافتند **دیگر از سوانح** از سوانح غلامان
آسمانی انکه امیر قلی نامی از قبیله [illegible] که در سلک [illegible] حاضر بود [illegible]
[illegible] ایل و عشیرت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] جلال [illegible] خان [illegible]
طبقه که مردم [illegible] مزاج [illegible]
هنگام [illegible] خان [illegible]
[illegible] اعمال [illegible]
[illegible] امیر قلی سلطان [illegible]
[illegible] امیر قلی سلطان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] پسر او [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] امیر قلی سلطان [illegible]
[illegible] قلی بیک پسر او [illegible] **سبب تحریر دیگر** [illegible]
ماه ربیع الاول [illegible] اصفهان [illegible]
خاک [illegible] **سبب تحریر دیگر**
از علامات آسمانی [illegible] در این سال در بعضی محال ولایت [illegible]
زلزله وقوع یافت [illegible] زلزله عظیم [illegible]
زمان [illegible]
معموره [illegible] آثار عمارات و علامت [illegible]

غلات بسیار ارزان بود و قریب به ده هزار کس [illegible] هفتاد نفر از زیر خاک مانده و بیشتر هلاک شدند و در خانه
شخصی که عروسی بود و قریب به هفتاد نفر از عورات مجلس [illegible] در زیر خاک مانده و از جمله یک نفر تا آن عروس را بیرون
بیچاره تنها زنده و داماد و کاری تبدیل یافت از جمله اتفاقات غریبه حالات در وقت زلزله عروس را چون
بوده از زدی اضطرار خود را در میان دریچه انداخته و چون همه زیر خاک گشته سالم مانده بود و آیه کریمه
مَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ بفعل ظهور رسید آمد و در این سال شاهمیر سوقیان تکرات خان
ولد داود خان بن لوارصاب خان که والی ولایت کارتیل گرجستان بود و چنانچه در صحیفه اول گذشت
حالات زمان شاه جنت مکان نوشته شده بنابر قرار و عصیان لشکر قزلباش به قتل آمد پسرش داود خان
بخدمت شاه جنت مکان آمده سعادت اسلام یافت و بتکرار تفصیل که در دار الملک کارتیل است و گوز و تغرض
و تجزی در آمده بود و از سپاه افزایی داشت و او پسر خود بکرات مذکور را در عهد صبی بخدمت شاه جنت مکان
فرستاده و در میانه قزلباش نشو و نما یافت از علوم حکمت با خبر بود و در این عهد بایالت و دارایی کارتیل
کارتیل معزز و سرافراز شده بود و در این سال در بلده تفلیس مریض گشته عالم بقا شتافت و حضرت اعلی
بنابر عاطفه جبلی و فتوت ذاتی که با تفاق خدمتکاران در باب اخلاص درجه اعلی دارد و پسرش یکی
که هنوز طفل خرد سال است بجای پدر بتکلوبه آن ولایت سرافراز گردانیده و از معتبران گرجی یک نفر
شعار اسلام ظاهر ساخته از خرد و دولتخواهان حضرت بود و بکفالت او متعین گشت علی پاشا پسر بوداق
امرا و بزرگ رومیه و بیگلربیگی تبریز بوده و چنانچه در قضایا آمد در ایام فتح تبریز قوم تکلو بدست گرفتار شده در گجک
صوفیان گرفتار شده و سعادت بخشش و بخشایش یافته مدتها در رکاب اشرف معزز و مشرف بود تکاب محفل
علیا آیین سپه افزا بود در سال گذشته که سردار عسکر روم به ایروان آمد و بوم ای آمدی از کار و آمد و ...
مال اندیشی کناره گزیده اختیار کرده و راه نجف و طوس مشهد مقدس پیش گرفت و هر سال مبلغ مشخص و نان
و الی نقد در مواری با تصدق خود رسیده بود بغتتا مرحمت شده بود و در این سال از دار الخلافه
خود و توفیق مدفن جوار روضه مقدسه یافت و ارث شرعی بعد دارالحکم خواست سرمه کاتبش از نقد و اجناس
و اجناس و جواهر نفیسه مرصع آلات و سایر منقولات قریب سی هزار تومان هیچ شناسای شنید
ضبط نمود و متوطن شد که ایلچی روم آمد و لایت بیده چون فرزندی نداشت هر کس از اقربا ورث شرعی باشد
معلق قضات و مشرعین آنجا بتسلیم خواهد اتفاق نمود و بوقت گفتار در وقایع حتمی متصل ترکی بطاقت پیچیده
وعشرین والف سال جهارم قران ثانی مطابق سنه ازین تیل بیت بهار دل آرای
این سنه مبارکه که بخوشی خرمی جلوه ظهور نمود و مسرت افزای خانه جهان و نوید همیون بیمت مقرون از جمله

پانزدهم شهر

پانزدهم شهر ربیع الثانی موافق تنگوزئیل سنه ثلثین و عشرین والف هجری اتفاق افتاد و سلطان عالمگیر یعنی آفتاب جهانتاب
بعد از انقضای یک ساعت روز مذکور از آشیانه حوت بیرون خرامیده و در خرگاه حمل تمکین یافت و روضه جهان از
عطر شکوفه و ازهار چون حجله نو عروسان بهار دلگشا گردیده طبایع خلق و آفاق از نفس دم عیسی‌پرور بهار دم
دوشیزه از سر گرفتند بیت زمین و زمان کامرانی گرفت : زمانه خواص جوانی گرفت : جوانی
دگر جلوه گرشد بهار : ز لطف هوا تازه شد روزگار : در ورود خبر فتح اصفهان از قندهار و بیرون خرم
کامکار و کامران بعزت افزای سپه بر قلمرو بود از سوانح آمدن ایلچی روم است ابراهیم آقا نام که مرد سخنگوی
سخندان و از معتبران آل عثمان بوده و ابوالکاری سلطان خلفاء مکتوب محبت اسلوب از جانب سلطان
احمد فرمانفرمای ممالک قیصری آورده اظهار صداقت و دوستی و استحکام بنیان مصالحه و استقرار قواعد اتحاد
و یکدلی نموده بود و بسپیله مقربان درگاه خلافت سعادت بوسی دریافته فرمان‌نامه تنسیقات شاهی و تنقدات شاهنشاهی محفوظ
مباهی گشت و تحفها و هدایا از جانب سلطان روم آورده بود بنظر اقدس در آورده و از آنجانب نیز مکتوب
برده و در قسم آمده که تکلیف یوزباشی سپاه جوکر در سال گذشته در داروغه اصفهان بود بر سیاق عمل
تعیین شده و موافق آقای مذکور با تحف و هدایا روانه آن جانب گردیده و در مصالحه فیمابین ربیع الاول بیست
که قاعده زمان پادشاهان سابق جنت آشیان شاه طهماسب علیه الرحمة و الغفران و سلطان سلیمان که آن عمل
اهل سپاه معین روم بوده و مرعی بوده باشد بعمری که در آن شده و موجب مناقشه طرفین بود و تبدیل ولایت دسته
گرجستان مستسق کرد و در زمان مذکور در ضمن سپه قزلباش بود و در این عهد در تصرف رومیان مانده و بگا
و در شکسته و قلعه‌های تخریب کرده در قلعه و میانه حدود جانبین دو واقع حرب و از آنها داخل سرحد روم بود و الکنون
بتصرف این دولت در آمده و قرار یافت که از جانبین به تبدیل مذکور راضی بوده و مناقشه نمایند و با بقی قلاع
زمان پادشاهان فرو برد معمول بوده باشد هر چند حضرت اعلی در باب آخر خود راضی نشنیدند و با وقت تا
متمسک عقلا باشد و خیرخواهان طرفین رضا داده و بدین قاعده استقرار یافت و ابراهیم آقا ایلچی بسته
الحکام مطالعه در این باب بالکلام و ولایات سپهر صد و نموده حسب الاستدعا در ارکان حکام عدل حاصل نموده مقتضی آن
روانه گشت و موجب آسودگی صنف و زیردستان سرحد گردیده تا بچه در روزگار و حضار رکاب بیکدگر و انگور گی
در عالم استقرار پذیرد و مترتب بیت باز فلک شعبده بازی نخست : کین همه احوال ترتیب یافته شده است که
اکنون که چیزی دیگر و حیلها ساخت استقرار یابد در بیان حرفت متعالی همایون و آوردن آب کوه رنگ بدریا
صفاهان بتوفیق خالق زمین و زمان آب کوه رنگ دو چشمه است یکی این و سوم دیگر یکی در چشمه محمودی نهند که از
جبال ولایت لار رود فرود سپه حد اصفهان بجانب جنوب بیرون آمده از نهر معتبره طرف کوه کیلویه دو منازل این

از شط العرب می پیوندد و در کتب نزهة القلوب و صور اقالیم و مسالک الممالک و دیگر کتب الجغرافیه بنظر رسیده
و جیحون و انهار را شرح نموده اند صفت آب کورنگ و ذکر آن در جایی بنظر نرسیده و الحال درین عهد مسموع گشته
که بند [illegible] از [illegible] بیابانی [illegible] برابر [illegible] و دو صد فرسنگ تا شط العرب زمین از هر دو
طرف ارتفاع عظیم دارد و هیچ زمینی را شرب نتوانند و منفعتی که بزراعات آن نخواهد رسید حضرت شاه جنت
مکان بعضی [illegible] اراده نموده بودند که آن آب را بدارالسلطنه اصفهان رسانیده مضاف زاینده رود
گردانند [illegible] یکسال از قلت آب منقص گشته [illegible] و احداث مزارع [illegible]
گردد بفضل الله [illegible] بوده [illegible] و چون کوه رفیع در میانه واقع است که
بودن کندن اجرای آب ممکن نیست مگر بفضل الله [illegible] آن کوه [illegible] و چاه [illegible]
کار کرده [illegible] آن ممکن نیست [illegible] مایوس گشته دست بازداشته اند خدیو
بود که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible] اراده [illegible] در خاطر انور رسوخ داشت [illegible] معماران و مهندسان
جمعی مردم [illegible] و این امر لایق [illegible]
که [illegible] سال قبل ازین محب علی بیگ [illegible] سرکار [illegible] عمارات خاصه شریفه اصفهان است [illegible]
کار [illegible] صاحب وقوف [illegible] دیگر باره ملاحظه نمایند [illegible]
که اگر بندی بارتفاع هشتاد ذرع در پیش آب بسته شود که آب [illegible] بلندی [illegible]
[illegible] و پنجاه ذرع عمیق [illegible] هزار ذرع [illegible] نمایند [illegible] که آب [illegible]
[illegible] این خدمت [illegible] امرا [illegible] شروع در کار کرده [illegible]
عظیمت [illegible] الطاف الهی [illegible] و [illegible]
آمده در زمان [illegible] آنحضرت [illegible] زمین اصفهان جاری گشته موجب [illegible] دنیا و آخرت [illegible]
[illegible] در این سال امام قلی خان [illegible]
سرکار [illegible] حاکم [illegible] و [illegible]
[illegible] سرکار [illegible] و ترتیب مصالح [illegible] انجام نموده سال آینده
[illegible] از اطراف و جوانب [illegible] و حکم شده که عموم مردم فارس [illegible]
[illegible] امرا عظام [illegible]
[illegible] شروع [illegible] خدمت [illegible] شاهی الهی [illegible]
[illegible] حسب الله [illegible] ملک اصفهان آب [illegible]

صافی [illegible] آنحضرت حضرت [illegible] مقصود [illegible] رود [illegible] اجرای آن
آب بزمین اصفهان متعذر است زیرا که در میان کوهی [illegible] مجهت [illegible] پیش آمده که
آن متعذر [illegible] سنگتراشان [illegible] و چون آن [illegible]
[illegible] سال زیاده از چهار [illegible] ساز [illegible] بر این تقدیر کار [illegible]
بیست سال [illegible] ضروری [illegible]
[illegible] این مطلب [illegible] بسیار دشوار [illegible] معروف داشته [illegible]
[illegible] جاری [illegible] در زمان دولت این [illegible] الهی [illegible] در نظر [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] بتوفیق الله تعالی درین مقصد [illegible]
تاییدات الهی [illegible] این امر خطیر [illegible]
[illegible] و مقاصد [illegible] فرخنده [illegible] گردیده **ذکر ایلچی فرستادن سلاطین هند**
[illegible] در این سال خان عالم که از جانب پادشاه [illegible] هندوستان
[illegible] رخصت انصراف یافته [illegible]
[illegible] و خان عالم [illegible]
[illegible] حال [illegible] هزار تومان عراقی [illegible]
[illegible] صفاهان [illegible] پادشاه و الاجاه در سال [illegible]
[illegible] فرنگ [illegible] ایران [illegible]
[illegible] رنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] هزار تومان [illegible]
[illegible] تیمور [illegible] دولت [illegible]
[illegible] شاه اسمعیل علیه الرحمة و الرضوان [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سال ایلچی [illegible] پادشاه والاجاه
ارسال یافته [illegible] محبت [illegible]

ولی بحقیقت که بجا نخانه در قسم آورده دقیقه از دقایق مردمی و داد و فرو گذاشت ننموده و همچنین ایلچیان سلاطین
دکن اگر بپایه سریر اعلی آمده بودند رخصت انصراف ارزانی داشته با نعامات و افراد و نوازش فرموده طالب بیک
ابوالحسن همراه میر خلیل خوش نویس ایلچی ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور فرزند و قاسم بیک سپه سالار مازندران
همراه شیخ محمد خاتون ایلچی سلطان محمد قطب شاه والی گلکنده مناسب حال رسالت داشته شده و درویش بیک را که از رشته
مراتب قزلباشیه در سلک غلامان طبقه مقربان رکاب اقدس انتظام داشت با ایلچی نظام شاه والی
احمدنگر بعنوان رسالت روانه نمودند لیکن چون نظام شاه در همین سال فوت شد محمدی بیک ولد مشار الیه در عوض او
بخدمت مذکوره مامور گشت **ذکر فتح ولایت دورق و بدست آوردن قلعه آنجا که درین سال بتصرف اولیای**
دولت درآمده ولایت دورق در زمان شاه جنت مکان در تصرف قزلباش بحکام کوه گیلویه بود و بعد
از ارتحال آنحضرت که ممالک ایران از نظام و نسق افتاده در هر گوشه متغلبی سر برآورده بود سید
بر اعراب حویزه مستولی گشت آن ولایت را از تصرف طایفه افشار بیرون آورده داخل حویزه ساخت
سید مطلب پسرش سالها در آن ملک فرمانروا بود و چون سید مبارک در مقام عبودیت و دولتخواهی بود
ولایت دورق با دو پسرش راشد سید مطلب گذاشته بودند تا این سال در تصرف آنسلسله بود و در حین
گشته شدن سید راشد والی حویزه که در ذیل مذکور خواهد شد سید سلامه نامی تصرف در آنجا نموده قلعه را استحکام
داده بود درین سال امام قلیخان بیگلربیگی فارس حسب الفرمان قضا جریان بتسخیر آن مامور گشته لشکر
بولایت دورق فرستاده قلعه را محاصره کردند و سید سلامه مذکور بر فرمان لازم الاذعان اطلاع یافته جز
سپردن چاره ندید و دست از آن باز داشته راه حویزه پیش گرفت و آن ولایت بتصرف اولیای دولت
قاهره درآمده و دست ولات حویزه از آن کوتاه گشت **از سوانح این سال** کشته شدن سید راشد است
بعد از فوت سید ناصر ولد سید مبارک بنوعی که سبق ذکر یافته حکومت و ایالت آن ولایت بسید
بود شرح واقعه آنکه افراسیاب پاشا حاکم بصره لشکر بر سر یکی از ... مشهور بحسن بن ... که با ...
رسیده قریب بود ... که بود ... تسید راشد گردیده ... نموده بود سید راشد بجانب
... گروهی از عشایر عرب بدانصوب رفت لشکر بصره از آمدن او اطلاع یافته مراجعت نمودند
جمعی از اعراب حویزه که آل فضیل بعد از فوت سید مبارک بجهت رنجشی که از ... افراسیاب پاشا اختیار نموده
بودند و راه موافقت ... آنجماعت را طلب داشت ایشان ... که بمنزل او ... نمودند
بصره نزد او آمده او قبول ننمود و در طلب شده و اصرار نموده از غرور ... تدبیر و نقصان رای ...
تعاقب کرده اکثر مردم از ... باز ایستادند او با فوجی ... آنجماعت ... رفتند ... که تیغ

پیش آمدند و در معرکه فرصت یافته آن فضیل او را بقتل آوردند اما معلوم نگشت که در کشتن قتل او جمعی از آل فضیل شده
که رفیق او بودند یا آنجماعت بودند که بر بصره رفته بودند غالب آنست که جماعه که رفیق او بودند بموافقت و تحریک آنها
دیگر مرتکب این امر گشته باشند علی ای التقدیر بعد از قتل او اعراب در اضطراب شده بعضی ...
دور ... بر سر عم او ... که حلقه این خاندان بود جمع شده و قلعه مشکوک حویزه را چون قایم گردیدند
اقامت نمودند و حقیقت حال بدرگاه گیتی پناه عرض کردند **از سوانح غریبه این سال** خیال فاسد چند نفر از نقطویان
شیاد کیلانیست که چون طبع شریر اقتضای آن چنانچه که بالا ... شیطانی مرتکب شده همواره خیالات فاسد
سودای خاطر را ... دامنگیر گیلانی زیاده از دیگران ... و بسوی از طریق مستقیم عافیت بیرون
جوی و بیخ عاقبت اندیشی انحراف جسته بامور ناشایست و اعمال خطرناک جرات و جسارت مینمایند و اصلا از
عاقبت و مآل حال اندیشه ندارند مؤید این معنی آنکه درین سال چند نفر از شیخان شیادی خیال فاسد و اراده
محال از غرور ... در سودای خاطر راه داده یکی از ایشان سید محمد نام خود را رسول نایب حضرت
صاحب الزمان صلوات الله علیه نامیده و دو سه نفر دیگر از ضعف و خیانت خود شمرده در اول حال ...
... انتقال دو نفر را ... تبحر ... شاه طلب ... فرستاده و بشارت ظهور آنحضرت داده و منشوری
باسم سامی آنحضرت اشرف از جانب خود مشتمل بر موعظه و نصایح و اینکه من رسول حضرت صاحب الزمان
فلان و فلان خلیفه دوازی چند در قسم آورده مهر خود با وصیه سلاطین بر آن منشور زده بجانب ایران ارسال
داشته فرستاده و کاتبان بنظر اشرف درآمدند و اهتمام نموده واجب است ... وصیتی یکشنبه ماه ... ظرف ... محض
سرمایه مطایبه داشته و بدست افتادن فرستاده سید محمد مذکور را نیز با آداب بتعظیم آوردند در قول خود مضحک
در سفاهت و حمق حفظ و مانع خود را ... در سیاست کرده آنید در حین جزا با فقر اعتراف کرده
قول خود نموده دار و بنا بر مصالح ملکی آنکه هر دو ... آنکه سفیهان ناعاقبت اندیش در سیاست ایشان
آمیز جایز نداشته بجزای کردار ناصواب رسیدند **دیگر از سوانح آنکه** درین سال از تاثیرات فلکی
و اینکه در قرآن عطارد و زحل و مشتری سیاه ارباب تنجیم و انشا اکثر از شوکت این دو کوکب ... گفتگو ...
چنانکه بعضی ... آقا ... درین نحو از محمد الکرانی اصفهانی که مستوفی آل الملک بودند با خواجه محمد رضا ... دیگر
در این سال وزیر و عامل ... آورده ... نمود ... در مبلغ محاسبه بشارت ... کرده و
کشیده او دل قبول نداشت بعد از آنکه ... دیوان ... حقیقت سخنان ... ... نظر بعض ... شرف
رسید ... آنکه تشخیص ... قلعه ... آن و در ... تصرف در ... دیوان ... و آنچه
آمده او قرار محاسبه بجزو تصدیق نوشته ... در ... از جبا ... طبع ... معیار حساب

دوانی و خاصیت است بعید و رسومات دیوانیان وجوه مذکور را بجهت اخراجات عمل کرده بودند و بیان بجواب آن

و اگر احدی را در این باب سخنی باشد با وکلای فدوی گرفته باشند با یکدیگر تشخیص دهند و هر کس سخنی که

باشد از عهده بیرون آید و قطع مناقشه طرفین فرمودند اما میانه مستوفی الممالک مذکور و فدوی امتزاج

محاوره و گفتگوی حساب در مجلس بهشت نشان شاه نخجوان ناهموار مذکور گشته فدوی نیز از دو حساب

دفترخانه را احتیاجات تقصیرات منسوب و متهم گردانید و از شایع آن گفتگوی حضرت اعلی از کل

بجناب دفترخانه بی اعتقاد گشته چند نفر را اکبر اشید شده و مهیدیات شدند از آنجمله آقا عزیز که

کلاه اوارجه نویس خراسان نبوده مرد احمقی بود به پیغمبر نیک صحبت ساده دل او اعلی کسی اینه و بلفظ

فرمودند که سیاست همین است که چون با فدوی روزی دیگر همیشه اطلاع مردم یاد کرده و از

آورده که بر سیم سقاء به کار بر دوش او به از خوردن ابا نموده گفته بود که حضرت شاه که مرشد و ولی نعمت

بلفظ مبارک فرمودند که سیاست نیکوی همین است که این را بقدری که اکنون این تکلیف شاه خلاف

رضای ولی نعمت شاه داده خاطر اشرف بر این نهج بر جو سیاست بنده و حق گرفته باشد خلاف

رضای اشرف نمایم اگر بجنس تعیین ترحم فرمایند فبها و الا که سر مبارک سپه آشنا **بیت**

تن شاه باید که باشد درست : مرا جمله اگر شود پای پست : همو رسیک در خدمت شاه از این

ماجرا اطلاع شود و هم بجانب بادی جاوید یاد شود که هر چند با وکلای حضرت شاه فرمودند که

مطالب با فراط انحراف مزاج اشرف از این طبقه بوده با طبع راضی نشده کدام مرض رهائی

شما رسید از ناخوردن سقاء ورزه در اعضایش افتاده و پیچ و تاب افتاده بود و در ایام احوال

حضرت اعلی منعطف گشته ترحم فرمودند و رخصت دادند قرار یافت که هر یک فراخور حال چیزی بجهت

جوان مجتهدان دهند و وکلای فدوی دفترخانه جاوید از تقصیر و صداقت و خیانتی که آن

باشد موافق قانون حساب تشخیص داده بعرض رسانند **ع** تا به روی شود هر که در غش باشد

خواجه محمد معصوم حسب الامر که از فدوی اجابت مستوفی آذربایجان و رواق فائق حساب بود

ملک احمد اصفهانی که معزز و معاون مستوفی الممالک بود بدفترخانه رفت سر به کار نوشته

تعیین نموده شروع در تحقیق محاسبات سنوات بقایا نموده و هنگام ورود دفترخانه صاحب قبض

در این اثنا تواناهای مستوفی را عارضه طاری گشته باجل طبیعی فوت شد و آن مقدمات

ذکر عارضه ذات حمیده صفات اشرف و صحت یافتن بالطاف حکیم علی الاطلاق

مالک الملک بالخلود چون از طلوع ستاره دو ذوابه و علامات آسمانی که در سال گذشته واقع شده

ارباب نجوم دلالت میکرد که بیماری در اکثر بلاد عام باشد اما در بلاد شما بیا و الله اعلم قسمت خواهد بود

اهل بعد از دیوان ارباب قلم متوجه مازندران بهشت نشان شده و در آنجا از عفونت هوا

هوا و تأثیر افلاک و انجم بیماری عظیم شیوع یافته عارض مزاج مبارک اشرف سرایت کرده

کردند و در کمال ضعف و شدت تب از فرح آباد بیرون آمده به ییلاق فیروزکوه در آمدند

و در هوای ییلاق بیماری در میان اهل اردو اشتداد یافته جمعی کثیر از خواص و عوام

نهادند مگر کسی صحیح و سالم بود بسیاری از عوام الناس و برخی از خواص را اعدام نمودند چند نفر

که رخت بسرای آخرت کشیدند در تحت مستوفیات رقم میکرد و ارباب اخلاص نذر و صدقات

صحت ذات مبارک به مستحقین رسانیدند و خلایق **بیت** دست عابر استان : روی نیاز بر زمین

سلامتی ذات اشرف را از حضرت مجیب الدعوات مسئلت مینمودند تا اثر اجابت دعای مستمندان

ظهور یافت از شفاخانه نجات نشئه شفای عاجل کرامت گشته عارض اختلاط آورده روز بروز ضعیف

به صحت پذیرفت قوی جسمانی قوت گرفت و اراده نمودند بعزم زیارت سلطان روضه رضا امام

الطاهر واجب التعظیم تا اشناعه ده سمنان و دامغان تشریف بردند و بجهت بعضی مصالح ملکی

ملک داری فسخ عزیمت لازم آمد و از راه استرآباد و دار السرور فرح آباد معاودت فرمودند و در آن

سال قشلاق همایون در مازندران بهشت نشان واقع شد آن ایام اگر خاطر انور ملک آرا

منیر جهان پیرا اشرف اعلی اعلا رفعه معطوف بدان مایل و راغب گشت که مملکت گرجستان

را که از دست تبرد حوادث دوران ویران و از آتش غضب صاحب سهب شاهنشاه در زمان

و ناطق در آمده بار نشان شود بجهت آبادانی در آورده و جمعی از اویماقات را در آن جا فرستاده

انجا اقامت نموده بزراعت و عمارت بپردازند و از نقیب استیصال گرجیان اگر معدودی

آنجند در بر ده باشند یا در گرجستانات که از جبل پراکنده گشته آواره و پاره باشند چون

نایره غضب فی الجمله تسکین یافته و طهماث که از جبل غرور و کید بر دولت خود زده و سرکرده

نام و نشانی نیست و آواره گردیده امن و امان داده به چیزی ترغیب نمایند لهذا چند سلطان

دولت را به اوراییات و دو راینی آن ولایت دانسته طلب از محمدی خان سرافراز فرموده

به آن صوب فرستادند و حکم شد [illegible] جماعه پیوست که با ایل و ایماق خود از قراباغ به آنجا رفته

اطراف قبه و قلان و قوچ رس آفاقتا فرود و جمعی از هر طبقه و طایفه اویماقات که مناسب

آنجا بوده یقینی [illegible] خان حسب الفرمان قضا جریان روی توجه بان ولایت آورده

پراگنده کان گرچه نوید بخشش و سعادت بخشایش یافته روی با دو جهان آورده و بعد از یاد شاه
بهم رسیده و بیمن معدلت شاهانه روی بآبادانی آورده وارد شاهیر متوفیات که درین
سال باراده و وقت پذیر ایزدی از دار ملال بسرای باقی انتقال نمودند شهزاده ابوطالب
میرزا برادر اعیانی حضرت اعلی که در الموت مسکن داشت و بیمن اشفاق و مراحم شاهی روزگار
بفراغت میگذرانید درین سال مریض گشته رخت بسر منزل آخرت کشید ولد محمد
سلطان شمس الدین که در سلک امرای قراباغ و از زمرهٔ مقربان بساط اقدس بود در اصفهان
مریض گشته چون مقید معالجه و مداوا نبود و از اغذیه پرهیز نداشت بنابر اسباب حرارت بهم رسیده در بین گشت
در فرح آباد وداع عمر و دولت کرده بعالم عقبی شتافت امارت ایل شمس بویه برادرش
مسلم گشت مرتضی قلی خان ولد امیر سیاوش حاکم گسکر که از عهد صبی در ظل رایت
همایون اعلی نشو و نما یافته از زمرهٔ امرا و مقربان محفل اعلا بود در فرح آباد در فیروزه
مریض گشته بمعالجه و مداوای اطبا مقید نگشته و بجهت تغیرات هوا از دعا و ندبه طبیبان برده در
آنجا طبل رحیل کوفته در عالم فنا منزل گزید پسرانش کوچک بودند حاکم گسکر در اول حال به تهمورس
خان چرکس تعلق گرفت در ثانی الحال به یوسف سلطان غلام خاصهٔ شریفه تفویض یافت
و معالج خوب بود برادرش که حضرت مولانا ایزدی که در سلک اطبای سرکار خاصهٔ شریفه بن
الدین حکیم یزدی است که بحذاقت و تصرفات وهمی مشهور و بی بدل بود و حکیم خود محرم
است و خود در خدمت اشرف زیاده از دیگر حکما قرب و منزلت داشت و بهمیشه شرف
مکالمه و هم زبانی امتیاز داشت و محل اعتماد شاهانه بود و در فیروزکوه بیمار شده نقد حیات
مستعار را تصدق فرق مبارک اشرف نموده اجزای تراکیب حیات را بمعاجین ممات آمیخته
بجهان باقی شتافت قوام محمدای مستوفی وی از مواضع کفران اصفهان و
اکابرزادهای آنملک و مستوفی الممالک ایران بود در روز دوشنبه دهم شهر رمضان بی
آنکه بیمار شود و ناتوان باشد در اثنای شغل دفتر و کتابت بخود فرو رفته از هوش و تکلم باز
ماند و آن روز تا شب و شب تا صبحدم حالش بر آن منوال بود اطبای اصفهان تشخیص حال او
نتوانستند نمود و بعضی میگفتند که اخلاط فاسده معده دست یافته و بعضی زیادتی خون گمان
مائیه مهوشی فهمیدند صبح روز دوم قرار بفصد دادند قریب بهشتاد مثقال خون گرفتند بعد از
فصد ضعف و قوت مستولی گشته همان لحظه روح از بدن مفارقت کرد و بعد از فوت چیزی از

آثار و علامات

آثار و علامات سم ظاهر گشت که او را مسموم کرده اند والعلم عند الله تعالی بالجمله نعش او را چند گاه در صحن
در بیرون منازل خود امانت نموده بعد از گذشت ایام از آنجا نقل عتبات عالیات نموده در صحن بلاد
مطهر روضهٔ مقدس حضرت سید الشهدا مدفون گشت الحق مرد کریم الذات خیراندیش نیکوخواه خلایق بود
ارباب سخن و شعرا تواریخ فوتش یافته در سلک نظم کشیدند از آنجمله این تاریخ ثبت افتاد بیت

دریغا ز مستوفی نیک رای : که جز نام نیکش کسی نماند : کمیت سخاوت در ایام خود
چو حاتم بمیدان کرم رخش راند : زبان بیان عاجز از مدح او : ز دوران چو حکم قضا باز ماند
چو رفت از جهان آن جهان کمال : خرد را شعوری ز اندوه ماند : همی جستم از عقل تاریخ فوت
ز غیبم عبارت که پرسشم رساند : دلم گفت تاریخ فوتش بگو : قوام ار چه شد نام نیکش بماند

منصب استیفا به میرزا سعید نوادهٔ خواجه قاسم مستوفی شاه جنت مکان که مرد صاحب دیانت و قلم
مطلع است تفویض یافت ذکر وقایع شکار قوی ئیل سنه ثلاثین و الف هجری که سال هجم
از قرن ثانی دولت روز افزون شد چمن تازه و کرد چو بهار تابان آمد : گل ز بنفشه گرفت خود
بگلستان آمد : دختر گل که بستر پرده نهان بود بعیب : خوش چو خیاط دکرمه و گلستان آمد : فرد
ز نقطهٔ گل و دفتر فصل بهار : بلبل است و افغان آمد : لاله سان ساقی گلچهره و رخ افروخته می
قابل بزم خسرو ایران آمد : درین سال نیر اعظم که بحکم داور جهان آفرین واسطهٔ نظام
عالم است در روز شنبه بیست و چهارم شهر ربیع الثانی بعد از انقضای سه ساعت و یازده دقیقه از شب از برج
حوت به بزمگاه حمل نقل نموده و از فیض فروغ ضیا آفرین ظلمت افسردگی را از اشعهٔ انوار آگهی روشنی
داده سپهر آرای بارگاه شرف اقبال گشت بخوب نباتات را موجبات آسودگی کرده مبت
نظر خنده کی تا ز مشت روز کار : جهان مشک و بشد زوی بهار : چمن از گل و لاله شد جا بفراز
هوا عطر بیز و صبا عطر سای : حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دارالسلطنه اصفهان خجسته بنیان ایام نشاط
افزای بهار را بفرح و فرخندگی گذرانیده به سیر و شکار و تفرج و نزهت بخش ایاض طبع اشرف
بوده چون از نوروز دو ماه و چند روز گذشت موسم بهار و ایام خرمی روزگار سپری گشت
هوای گرما گرمی آغاز نهاد و هنگام عطر بیزی دشت و کوه و ییلاق رسیده وقت اشتغال شکار خاطر خوام
اندیشه را بجانب دار السلطنهٔ اصفهان مساحت آن دیار از غبار سم سمند صبا بنیاد
ارم ذات العماد گردید و چند گاه آن خطهٔ خلد آئین عشرتگاه شهریار بود و دوین بود از وقایع
فسخ عزیمت سوانح اقبال که در اوایل المبدر الملک رباب

روم رفته بود عود نموده محمد آقا نام ایلچی معتبر از امرای روم همراه او برسم رسالت بدرگاه جهان پناه آمد
و از جانب سلطان عثمان پادشاه روم مکتوب محبت اسلوب دوستانه آورده با صحایف صداقت
آیین وزرا و ارکان دولت سلسلهٔ آل عثمان بنظر اشرف در آمد و نامه‌ها که در استحکام بنیان
مصالحه و استقرار قواعد دوستی نموده بودند معروض گردانیده اعزاز و احترام یافت آمدن ایلچی
ولایت کیچ مکران ملک میرزا است که درین وقت بپایهٔ سریر اعلی آمده سعادت پابوس دریافت
ولایت مذکور از توابع هندوستان و بلکه از هندوستان و بفرمان فرمای ممالک هندوستان
باندک پیشکشی از ایشان راضی شده دست تسلط و اقتدار و فرمانفرمایی ممالک هند از تعرض او باز
کوتاه است و چون تحدید و احصی ولایت کرمان و سیستان و هرمز که قلمرو همایون اعلی است
و حضرت شاهی ظل اللهی اراده تسخیر آن ولایات فرموده و در سنه دیگری بنوعی که در محل خود سمت گذارش یافت
گنجعلیخان حاکم دار الامان کرمان را به این مهم که از توابع آن ولایت و حکومتگاه ملک شمس الدین
بود که از زمرهٔ ملوک آن ملک است فرستاده قلعهٔ آنجا را بقهر و غلبه گرفته ملک مذکور را بپایهٔ سریر
اعلی آورده و مشمول عنایات بی غایت گردیده بود آن ولایت را در قلم آورده و مصحوب ملک شاه حسین که از ملک زادهٔ سیستان است فرستاده ملک میرزا والی مکران که بزرگترین ولات و ملوکان آنجاست از
کیفیت احوال و مهابت آنحضرت هراسان بیقیاس گشته بدان راه داده در میان خوف و رجا عزم قبله‌گاه
درگاه شاهنشاه جزم نموده روی امید و ضراعت بدرگاه آورده منزلت آورده با معظم
در دار السلطنهٔ اصفهان سعادت آستان بوسی دریافت و روی نیاز بر آستان سعادت آشیان
نهاده بزبان عجز و مسکنت اینمقال ادا نمود بیت که ای خسرو آن خسرو آن جهان ؛ سزاوار
دیهیم و تخت کیان ؛ باخلاص شه را کمر بسته‌ام ؛ بدرگاه و جاهت سرافکنده‌ام ؛ حضرت اعلی
در ازای طهور اخلاص و بندگی او را منظور نظر مرحمت گردانیده بنوازشهای شاهانه و تشریف خاص
لایق پادشاهانه و تاج و کمر و اسب و زین و بسیار تفقدات و اصطناعات خسروانه معزز و مکرم
گردانیده ملک موروث را مسلم داشته رخصت انصراف ارزانی فرمودند و او مسرور و شادمان
به دیار خود عود نمود واقعهٔ دیگر آمدن جناب هدایت مآب عبد الرحیم خواجه ولد خواجه کلان
خواجهٔ جویباری که در بخارا اسب دولت جویباری مشهور و مطاع آنجا بودند و در خدمت سلاطین ازبک
معزز و محترم و بتقرب و منزلت و اسباب جاه و مکنت از سایر خواجهای ماوراء النهر امتیاز
تمام داشتند بقصد حج و طواف بیت الله الحرام از بخارا بمرو آمده از آنجا به دار السلطنهٔ اصفهان آمد

که شرف ملازمت اشرف دریابد و از خدمت آنحضرت عزیمت سفر حجاز نماید صدور عظام و سادات
علمای کرام حسب الامر اشرف باستقبال او رفته بتاریخ روز چهارشنبه بیست و سیوم شهر شعبان المعظم باعزاز
و احترام بشهر آمده در منازل دلکش فرود آوردند و حضرت اعلی بنابر توقیر و احترام شهر آمده در منزل دلکش فرود آوردند و حضرت اعلی مشار الیه بوثاق او تشریف آورده ملاقات نمودند و با نواع تفقدات
پادشاهانه و اصناف کرامات خسروانه معزز و گرامی گردیده بنزول اقامت بر وجه لایق مرحمت شد
در خلال این حال ویرا عارضه تب پیری روی داده چند گاه بسقیم انحراف مزاج بود اطبا معالجه و مداوا پرداخته
هر روزه از جانب همایون اعلی پرسشهای اشفاق آمیز و نوازشهای محبت قرین بظهور می آمد
تا آنکه بیماری روی با نحطاط آورده صحت کامل یافت چون وعده سفر مبارک گذشته بود حصول مطلب
در آن سال میسر نشد و بدین مقصد مصمم در مقصد تعویق مانده از تحفک با نوازشهای این سال میسر نشد دیگر توجه
همایون اعلی بتفرج آب کورنگ چون توجه خاطر اشرف بدرون آن که بیک طرف دار الملک اصفهان
در نهایت کمال است اراده خاطر فیض مظاهر بدان متعلق گشت بتفرج و تفحص آنجا رفته کیفیت
آب شوق آوردن آن بار رسیده مراسم الغیب مشاهده فرمایند لهذا از مقر سلطنت عنان عزیمت
صوب معطوف گردانیده روزی چند در ییلاق آنجا و منزل گزیده و شادمانی و بعد از آن فرمودند
با غلامان و انجام خدمت مرجوعه بسفارشات بلیغ فرمودند و امام قلیخان بیگلربیگی فارس و حسین خان
حاکم لرستان و جهانگیرخان بختیاری و صفی قلیخان حاکم همدان و اعیان فارس و صفوان که بخدمت
خدمت مأمور بودند هر یک بهام مرجوعه کما ینبغی اقدام نموده در بند بستن و کندن فرهاد آباد سعی
موفور بظهور می آوردند امید که کنون خاطر در یاد آن بر وجه دلخواه سمت ظهور یابد تقویض ایالت
عربستان حویزه بسید منصور چون مهمات عربستان بجهة قتل سید مبارک چنانچه از مس گذشت
مختل گشته نظام و انتظام نداشت و در هر سری از سروران عرب سودایی هبید آمده بود سید مبارک
که چند گاه بود بپایهٔ سریر اعلی طلب داشته نقد بدرستی بسعادت مور د الطاف شاهانه گردیده
بتفویض ایالت دار الریش عربستان و لقب ارجمند خانی سربلندی یافت و حسین خان حاکم لرستان
و علی سلطان خنجانی حاکم شوشتر معاونت او مأمور گشت و ایشان با خیمه موفور بعرب آستان
نقد او را بحکومت آن ولایات متمکن گردانیدند و در حویزه کوچک و عبد الله ناقذان طاعت فرمان
کرده قلعهٔ مسکوک و توابع را بتصرف او داده سید طهماسب که منتظر خلاف بود و داشته شد مراتب
چاره و بنیاد آن قلاع و محلی که در تصرف داشت دست باز کشید و امرا عظام مذکور خاطر مهمات او جمع کرده

هر یک بحکومت گاه خود باز گشتند **لشکر فرستادن فرنگیه پرتکالیه به هرموز**

چون از جماعت فرنگیه پرتکالیه که در جزیره جرون اقامت داشتند مکرر حیل و تزویر بظهور آمده پای
از دایره ادب بیرون نهاده بودند و بخود سر و خلاف عهد و شرطی که در آغاز اقامت جزیره جرون
با والیان هرموز کرده بودند در جزیره که متصل آب جرون است مشهور بجزیره قشم قلعه احداث
نموده حارس و نگهبان تعین کرده در استحکام و بنیاد حصار آن سعی نموده بودند امام قلیخان بیگلربیگی فارس
از حقیقت خبر یافته جمعی را بتسخیر و تخریب قلعه مذکور مامور ساخته حقیقت معروض کرده بود درین
اثنا حال در رفتن امام قلیخان بصوب تسخیر قلعه جرون و انعدام فرنگیه پرتکالیه از آن مملکت در حوادث
سال آینده در ضمن وقایع نگار خواهد شد انشاء الله **دعوت فرمودن حضرت** درین سال رای
عالم آرای همایون که مقتضیات دین و دولت و مقوی ارکان ملک و ملت است اقتضاء آن نمود که
گروهی از ارامنه و نصارا را که حسب الامر در فرح آباد و سپاه قرب جوار بختیاری اقامت و محل زراعت داده
بدین اسلام دعوت فرمایند و از روی ترحم و غمخواری که چون دنیا محل حوادث و ادوار فتور است مبادا
مبادا در هنگام وقوع حادثه و عدم استقامت ملک از ادوار قرب جوار که با ایشان مطیع الاسلام
اهل ذمه اند دست درازی واقع شده نساء و صبیان مثل اسیر گرفتار آیند جمعی از آن طبقه دعوت
را اجابت نموده داخل ملت حقه و طوعاً و رغبتاً پذیرای فرمان گشته غرض اصلی آن بود که در مواضع ایشان مسکن
گرفته اند معبدی ساخته اند بمسجد شهرت یافته آواز موذن از آن برآید شعار مسلمانی ظهور یابد و قرار یابد
حال ایشان بخیر و خوبی مقرون باشد سیادت پناه امیر ابوالمعالی نطنزی مجلس نویس
که با جمعی از علمای قدیم این دودمان ولایت نشان است و از عهد صبی در ظل تربیت همایون
شاهی نشو و نما یافته بشرف قرب و منزلت سرافراز و بکمال اعتماد و محرمیت از اکفاء ممتاز است بدین
خدمت سعادت افزا مامور گشت و او حسب الامر اعلی متوجه این خیر انجام گشته مبادرت نمود
بعضی را توفیق رفیق گشته بالطوع والرغبة هدایت یافتند و جمعی که ترک ملت مسیح بر خود دشوار دانسته
و گشتن ایشان دشوار بود و تغیر کیش نصاری نکرده خاطر ایشان مشوش بود باندک تهدیدی که
بر قسیسان و رهبانان در ترک مخالفت نموده منع گشته و هم چاره و بجز انقیاد ندیده
با اکراه قدم در دایره مسلمانی نهادند و اکثر نساء و صبیان در شوق تمام آمده برگزیدگی بسعادت جسته
زبان بکلمه توحید و ترک ملت نصاری و قبول دین مبین و شریعت مصطفوی گویا ساخته و هر گروهی
که بکلمه طیبه شهادتین زبان میگشودند کسانیکه ایشان را از سواد انجیل و ناگفتن منع بود او القتل ازدست

کیشان و قسیسان که در ضمن مزبور و مرسوم شده از معلمان مسلمان ایشان را تعلیم قرآن و احکام شریعت نمودند
و کل نصاری ارمنی اکثر تعلیم زنان و دختران شده و بتکلیف مسلمانی کرده بدین اسلام دعوت فرمودند بنابر
علی تبریزی که این خدمت مامور گشت اکثر آن طایفه دعوت پادشاه اسلام را پذیرفته از روی صدق و یقین
و قبول کرده احسان عنایت زبان بکلمه طیبه جاری ساخته در زمره اهل اسلام انتظام یافتند امید که
حضرت رب الارباب بمثوبات این امور خیر انتظام در روزگار فرخنده آثار همیون عاید و از عمر و دولت
متمتع باشند **ذکر عزیمت همایون اعلی بنابر مصلحتی بجانب خراسان و وقایع که در خلال آن حال
روی داد** چون همواره تسخیر و تصرف ملک قندهار که مورد اوقات این سلسله است
چند سال بود که از حوادث روزگار در حیطه تصرف وقایع قرن اول این کتاب در ذکر احوال میرزایان قندهار
اولاد بهرام میرزا اشاره بآن شده بتصرف فرمانروای ملک هند و هندوستان در آمده همواره خاطر
بود و بنابر رابطه دوستی و مصادقت و الات خانمان واقع بود بتعرض نشده بر دمی اطراف گذاشته بود
و موجب انعقاد و تشنج و تغیر بود در زبان بیهوده گویان دوست و دشمن بود در این سال گذشته نجابت
عالم پناهی هند و هندوستان مرکجا اخبار بحکایت نموده و در اینوقت از تقریر وارد دین مدعا بعض دو دولتخواهان
کرده و در دیار اند مرصع مو موجب گرددی خوش آمد گو که در خدمت پادشاه والا جاه محمد سلیم شاه و امرای
دوران قندهار بوده و بر ذمت همت شاهانه و جمعیت پادشاهانه لازم است که خان عزیمت بجانب حوالی
معطوف داشته بیاس الطاف و تاییدات الهی هم مهم قندهار بوجهی که لایق طرفین باشد و مقصود
در میان محبت و دوستی شده صورت یابد و هم از اراده دست درازی و بی دستبادی که درین چند سال که
آذربایجان و گرجستان و مشاغل عظیمه پیش آمده همت والا برفع اعادی معطوف بود از طایفه ازبکیه
فرصت اوزبک بظهور آمده و چند مرتبه بنوعی که در سالهای گذشته بتحریر پیوسته لشکرها به تاخت
خراسان فرستاده بودند و بزدوجرم تادیب نموده که شمال سپهر ادراک شود و بتخصیص درین سال
اوزبکیه بلخ و ملالت رستمی جمعی فرستاده بایره چند و چند از مناقص اویماق جمشیدی زمندار سرحد بیک
نموده شبی نحفر و بر سر قلعه بالای مرغاب آمده بطرز دزدان که از معبران سپاه بودند که قلعه بلخ
و قلعه را متصرف شدند و بیاد حصن نیز درآمده چند نفر از طایفه اوزبک طوره را اسیر و مقتول ساختند و
و چون رستم خان ولد ولی محمد خان در سرحد مابین بلخ و خراسان اقامت نموده معاودت نموده
قزلباش در کمین فرصت و در سال گذشته با ده سه هزار اوزبک که برسر او چند تاخت انداخته بود چون
و شیر خان زوجه حرامی جیار کرده بود و در این سال در مقام انتقام در آمده لشکر عظیم بر سر رستم

محمدخان بالکا او به شاه و غلان فرستادند اگرچه رستم محمدخان از عزیمت ایشان آگاه گشته بهرات آمده
مردم او به شاه و غلان بقلعه‌ها خود در آمدند اما اوزبکیه در ولایات خرابی بسیار کرده مراجعت نمودند و فرقه‌ای
از ایشان که داماد برادر اوزبک که در سالها گذشته بخراسان آمده شکست عظیم یافته از هرات بیرون
رفته بود در این چند سال بقصد اکثر در کمین بوده شاید رستم محمدخان را بدست تواند آورد به حوالی چخچران
از اعمال غرجستان آمده قلعه‌ای بنا نموده در آن قلعه اقامت داد و لاجرم بنا بر مقدماتی که تحریر یافت
که طوایف رفیعه قزلباش و ملازمان رکاب اشرف از اطراف و جوانب در حرکت آمده بجانب چخچران
نهضت نمایند و در خلال این حال ذات مقدس حضرت اعلی شاهی ظل الهی از جاده اعتدال منحرف گشته
چند روزی سقیم المزاج بودند اطبای مسیحادم بقانون حکما معالجه در مداوا پرداختند ارباب صلاح
نذور و صدقات بارباب استحقاق و احتیاج رسانیده از برکت دعاگویان صادق العقیده که صبح
و شام بآن مواظب نموده صحت ذات عدیم الامثال را از درگاه ایزد متعال مسئلت مینمودند
مرض روی بانحطاط آورده حکیم علی الاطلاق صحت عاجل کرامت کرد و بنابر ضعف ایام نقاهت چندی
توجه خراسان در عقده تعویق ماند و مقرر گشت که عیسی خان قورچی باشی سپه کرده قورچیان عظام و علی
قلی خان دیوان بیگی باشی سپه کرده غلامان و تفنگچیان بوده بخراسان رفته در نیشابور قشلاق
نمایند که چون رایات جلال بی قضا [illegible] بصوب [illegible] بموکب همایون پیوندند فرمان
بران عمل نموده امرا عظام و افواج قاهره فوج فوج از هر طرف روی توجه بخراسان آورده و بطریق
فرمان همایون مطاع در ولایت نیشابور اقامت نموده منتظر وصول موکب ظفر قرین بودند شرح نهضت
موکب نصرت نشان بجانب خراسان و وقایع آن سفر خیر اثر در شرح حالات سال آینده به
دستیاری توفیق حضرت باری نگاشته کلک سوانح نگار میگردد **ذکر ایلچی فرستادن اوزبک**
بدرگاه سلاطین پناه و استدعای مصالحه نمودن چون آوازه
نهضت همایون و لشکر قیامت اثر قزلباش بطرف خراسان در اطراف و اکناف ممالک
ماوراءالنهر شیوع یافت ولوله و آشوب و تزلزل در اوزبکیه و جغتای انداخت سلاطین اوزبکیه از اعمال
ناهنجار و جسارات بی‌جا که از ایشان بظهور پیوسته بود نادم و پشیمان گشته در مقام اعتذار در آمده
و سلطنت شعار محمدخان برادر امامقلیخان پادشاه ماوراءالنهر برای خود و باصلاح برادر عالی‌شان
پاینده میرزا نام [illegible] آقاسی خود را که بعرف اوزبکیه قورچی باشی است با مکتوب مرغوب محبت اسلوب
مخلصانه از رسم رسالت بپایه سریر اعلی فرستاده و بادی صداقت و الفت آشنائی شده بود

والده‌اش که از نجبات مکرمه سادات عظام رضوی مشهد مقدس و همشیره اعیانیه میرزا ابوطالب ولد
میرزا ابوالقاسم است که در زمان فرمانروائی عبدالله خان و تسلط عبدالمؤمن خان ولد او بر مشهد
مقدس میم خان بر حسب تقدیر و اقتضاء قضا بحباله خود در آورده بود و عریضه اخلاص آئین بخدمت
اشرف نوشته بعد از تذکره حقوق بندگی و دعاگوئی موروثی استدعا نموده بود که اگر قلم عفو بر زلات
و تقصیرات گذشته [illegible] که بجهت کلفت و ممانعت عبدالله و [illegible] رستم محمدخان وقوع یافته کشیده شود
در مقام عطوفت و تفضل نوازش باشند مدت العمر از جاده دولتخواهی و اخلاص انحراف نخواهند ورزید
ملتمسات نموده پیشکشهای لایق ارسال داشته بودند و آنچه از اقوال مسترد و بین احوال ماوراءالنهر
اوزبکیه معلوم گشت آن بود که امامقلیخان والی ماوراءالنهر بمدد سلاطین قزاق که ترکستان و تاشکند
تسلط یافته‌اند دست تطاول [illegible] ملک سمرقند را از میان برده لشکر تا حضور کشیده و تا
میانه او و لشکر سلاطین زاده‌های قزاق در آن طرف آب شاهرخیه که بی احتیاط از عبور نموده بودند محاربه
عظیم و خونریزی قوی وقوع یافته شکست بجانب امامقلیخان افتاده تا سوزی پنج هزار کس العقد
[illegible] ماوراءالنهر [illegible] معرکه بقتل آمده وجه در وقت انهزام از روی اضطرار خود
در آب انداخته غریق بحر فنا گشته‌اند و امامقلیخان شکسته و [illegible] بحال بخارا باز گشته کس نزد برادر
نذر محمدخان بواسطه قرب جوار به بلخ فرستاده اعلام نموده بود که با لشکرهای آنچه دارد به پیوسته
بار متوجه محاربه قزاق شوند نذر محمدخان بواسطه قرب جوار از بلخ فرستاده اعلام نموده بود که با لشکر
آمده در پیوسته دیگر بار متوجه محاربه قزاق شوند نذر محمدخان بواسطه قرب جوار رستم محمدخان
وهم تسلط او بر ولایت بلخ مدد نخواسته از برادر نیز فی الجمله اندیشه مند و متفکر بود امامقلیخان از
جواب متقاعد گشته [illegible] بی تکلف به بلخ آمده و با برادر ملاقات نموده بعد از نشاوره [illegible] کس
بالنکوش [illegible] از لشکریان بلخ و حصار را آگهند و همراه کرده و امامقلیخان بجنب [illegible]
و جنگ سنگی که از لشکر قزاق یافته بود دیگر بار لشکری فراهم آورده و [illegible] بالنکوش حاکم
سمرقند فرستاده خود نیز متعاقب رفت دیگر فیما بین محاربه عظیم وقوع پیوست در آخر شکست بجانب
بخارا و بلخ افتاده جمعی کثیر در معرکه بقتل آمدند و بالنکوش پریشان حال بازگشت و جناب ارشاد دستگاه
هاشم خواجه پای در میدان مصالحه نهاده فیما بین امامقلیخان و سلاطین قزاق صلح داده از سوی
محمدخان بواسطه جناب ارشاد [illegible] پای صلح گذارده واقع شده و ترک آشتی کردند و هریک بمقر خود شتافتند
القصه پاینده محمد میرزا [illegible] و نامه مبارک از نقش هیمان بواسطه تقرب درگاه بعد از ابلاغ رسالت

و گذرانیدن تحف و هدایا که از آنجمله چهل و پنج راس اسب با ساز قرقری حصاری و بدخشی بود از جانب نذر محمد
خان اظهار اخلاص و نیازمندی و صداقت و دوستی بیش از پیش نموده چون مرد سخندان و خردمند بود لوازم
امور رسالت کما ینبغی اقدام نموده مشمول نوازش و الطاف شاهانه گردید جناب هدایت مآب عبدالرحیم
خواجه نیز از جانب امام قلیخان تحف و تنسوقات گذرانیده التماس کرد که چون همیشه پیران ما میان سلاطین
عظام و طوایف انام باعث ائتلاف و التیام بوده آتش فتن و شرور را بزلال مواعظ و نصایح تسکین داده
واسطه صلح و صلاح که موجب آسودگی خلق است میشده اند اکنون برحسب اتفاق و تقدیرات آسمانی
چنین واقع شد که این خیرخواه بملازمت اشرف در یافت و چون بر خاطر عاطر رسیده بود و توقعات خیرخواهی
هنگام سفر مبارک که معظم و معتمد ادراک سعادت حج بیت الله الحرام گذشته بخاطر رسید که بجا
آنهم بازگشته بدرگاه والا رود و از ملتمس متعلق بآن شده باشد و بحکم مساعدت نموده توفیق کرد و بمقتضای الامور
مرهونة باوقاتها این اراده وقت دیگر از قوت بفعل آمد و آنچه از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده
حضرت اعلی مسموع شده بود یکی در هزار رای العین مشاهده میشود که زینت مجالس اند و چیزی ترجیح حال
امری از اطوار آنحضرت بظهور میپیوندد و توقع آنست که چون نذر محمد خان با دیانت و دوستداری
گشاخانه صداقت و اخلاص نموده و پیشنهاد حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمقتضای واضحی از احوال مشابه
او دلگیر اغماض فرموده و چون امام قلیخان نیز اظهار کرده ندامت و پشیمانی نمود عفو جرایم اعمال سرزده
گشته در مقام رافت و عاطفت باشند و این محب خیرخواه متعهد میگردد که فیما بین قواعد مصالحه و دوستی
را بر وجهی استحکام داده و چنانکه بعد الیوم عجزه و زیردستان طرفین مرفه و آسوده حال بوده
بدعای دوام دولت ابد قرین اشتغال نمایند و درین نهضت فقرا و ضعفاء ماوراء النهر حسب الحال
این دعاگوی خیراندیش از آسیب لشکر قیامت اثر قزلباش در امان بوده موجب حصول نیکنامی
این دولتخواه گردد و چه سیادت که هیچ خصومت و نزاع سلاطین جز ریختن خونهای خلایق و خراب
و اسیر مسلمانان و پایمال گشتن عجزه و زیردستان نیست چون ادراک سعادت حج بیت الله
نداده چون مرحمت شاهی توفیق امید عطا یابد از مشوبات تمحید و اشهاد عاقبت و آسودگی خلق الله که
بهبود در بوده باشد حضرت اعلی ملحوظ که بارقه نموده که از آن طبقه خود درین چند سال که ما را در
آذربایجان و گرجستان مشاغل عظیمه پیش آمده بود فرصت یافته انواع دست درازی و بی ادبی
بظهور آمده تدارک آن پذیرفته عزت و حمیت شاهانه لازم بل واجب و حالا سفر خیر اثر خراسان
بجهات مختلفه در خاطر تصمیم یافته و چون نذر محمد خان ایلچی فرستاده و اظهار اخلاص و صداقت نموده

در مقام اعتذار

در مقام اعتذار و تدارک ما فات در آمده بنابر رافت جبلی که نسبت با جانب دوستان بکار خاطر صداقت آئین
جانب پسندیده عقیده والده اش که از مخدرات اشراف و اعالی این دیار است شایسته آنست که باز ایلچی را
فرستاده و بدوستان در مقام موالات و دوستی باشد چه بهتر از این که سلاطین در زمان دولت جاوید
و عهد سلطنت ابد مقرون بفراغت و عافیت باشند انشاالله تعالی در خراسان هر آنچه وقت اقتضا
نماید و موجب ترفیه احوال خلایق ولایت دولت و حفظ ناموس سلطنت باشد بظهور آید الحاصل ایلچی مزبور
مورد الطاف شاهانه گردیده محمد صالح بیگ وزیر سابق یزد را برسالت تعیین نموده بنذر محمد
خان و والده اش مکاتیب دوستانه و اشفاق حضرت و نذر قلم آورده همراه پاینده میرزا روانه نموده
و جناب هدایت عبدالرحیم خواجه نیز عزم بازگشتن جزم کرده بود مورد توجهات پادشاهانه
مشمول انعام و احسان و توجهات خدیوانه گردیده مسرور و شادمان روانه گردید بعد از رفتن ایلچیان
رایات نصرت آیات بتاریخ سوم شهر جمادی الثانی از اصفهان بجانب خراسان در حرکت آمده
از راه بیابانک و طبس گیلکی روانه شدند شرح حالات آن سفر خیر اثر و رفتن و آمدن محمد صالح بیگ
و سوانح آن ایام انشاالله در سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد **ذکر از وقایع** آمدن حسین خان
که از جانب نظام شاه والی احمدنگر و ولایت هند دکن و ملک عنبر که موسس مرتبه امور دولت
آنسلسله و ناظم مهمات سلطنت نظام شاهیه است برسم رسالت بدرگاه خلایق پناه وی از امرا
آن سلسله و حبشی زاده است مرد پسندیده معقول سخندان و از دودمان خاندان ولایت
کرامت و از مسایل علمی آگاه و باشعار فارسی ربط تمام داشت در مازندران بهشت نشان سعادت
بساط بوسی دریافته از جانب نظام شاه عرض اخلاص و صداقت موروثی نموده پیشکشهای لایق
گذرانیدند و در هنگام توجه باصفهان رخصت زیارت روضه مقدسه حضرت امام ضامن ثامن علیه التحیة
و الثنا حاصل نموده متوجه مشهد مقدس معلی گردید بعد از استسعاد باین سعادت عظمی بازگشته باصفهان
آمد و در سفر خیر اثر خراسان تفصیل که در ذیل مرقوم میگردد ملازم رکاب اشرف بود **دیگری**
از وقایع مستوحش درین سال روی نموده قضیه مکحول شدن شاهزاده نامدار سلطان
محمد میرزاست که از اقتضاء قضا بظهور آمده بر عقلا و روزگار پوشیده نیست که لایق بحال صاحبان دولت
تخصیص شاهزادگان پاک طینت نیکو سیرت آنست که در مبادی حال نظر بر عاقبت احوال نموده
و نتیجه مآل ملاحظه نمایند امور خود و پیشوای کردار و گفتار خود ساخته بهوای نفس اماره در کاری که
جز ندامت و پشیمانی نتیجه و حاصلی نداشته باشد محابا شروع ننماید **بیت** دشمن پیشین آن

گر چه خرد — با نفس فرخ وکند سودای مراد خویش — چاه است در راه و دیده و پناه آفتاب — تا آدمی نگاه کند
پیش پای خویش — نظر اجمال مصداق انتقال صورت میرزا بیجز رامست کرتا والد بزرگوار که
خدای مجازی و سایه پروردگار حقیقی است در مقام اخلاص کیشی بوده مراعات ادب مینمود و همواره
از آن عاطفت حضرت دانه و اشتغال اشفاق میرا نیر بر وجنات احوالش متابعت مینماید و در این اوقات از کوتاه
خردی متبرع و عاقبت نا اندیشی انحراف جسته بود و با غوای جهلاء مردم نادان با عمالی که منافی ادب و اخلاص
بود مبادرت مینمود و تخصیص ورای که ذات مقدس را در فیروزه کوه چنانچه مذکور شد عارضه بیماری
داده بود و جناب شاهزاده ولی عهد بعیش حضور به و اخنه متر صداق بود که بزودی کامیاب دولت گردد
و از این معنی غافل که زمام سلطنت در قبضه اقتدار ربانی است و بحسب آیه کریمه وَيَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ
در قبضه اراده و تقدیر قادر مختار است — بیت — کسی را چه یارا که ز آن اختیار :: که دین را نگو
نگردد نوشتن :: مجملا چون اطوار جناب میرزا بیجز از انهای نیکخواهان صادق الاعتقاد بعرض مقدس آن
و میرزای مذکور پیشتر گردیده و سبب اعتماد از خود بر داشته تحریک کار فرمایان عالم قضا شبانگاه
ناهنجار چشم خود دید آنچه دید و از خود می خشم از نشاء مصنوعات عالم وجود پوشیده و روی کام
ندید و با وجود عدم بینایی با چند نفر از جهلاء و نادان از این نادان تراه مرده بود که بطریق پیرو
رود و از اهل بیوتات صفه عباس قلی ولد محمد حسین بیک و تشال را وقوع این حال در حوصله کمپنی حقیقت
معروض داشت و میرزاده مذکور معترف شده بعذرهای ناپذیر تمسک جست حضرت اعلی از عطف
جبلی آنچه رسیده بود اکتفا فرموده اغماض عین فرموده اما جمعی که متکفل بیرون بردن او شده بودند
بسیاست رسیدند و اسباب معیشت جناب میرزا بیجز حسب المرام انجام یافت — دیگر از سوانح
آنکه در این سال فرخ مبارک که شرف از میرزا ابوطالب ابن اعتماد الدوله مرحوم حاتم بیک که
بعالی منصب وزارت دیوان اعلی سر افراز و بدین پایه بلند و رتبه ارجمند من الاتمام والاعالی
معزز و ممتاز بود انحراف یافته چیزی که خاطر بود جز متشبهات نفس اماره که لازم نشاء جوانی است
بنوا الحاصل از آن منصب عالی معزول گردیده که چند گاهی از نشیب و فراز دولت قدر این مرتبه علیا
بتجربه روزگار مهذب گردد و منصب وزارت سلطان خان ولد اعتماد الدوله علی میرزا نواده عبد الله خان
معیار برتاین دودمان سر افرازی داشت و مرد حساب دان مربوط نویس و از علوم متداوله
اطلاع آگاهی داشت مفوض گشت — دیگری از سوانح معدلت آیین شاه آنکه در این سال جمعی
از جماعه روی دوتان قسمی که ولایات سر شورش و فساد بر آورده از آزار و اضطرار ایشان تنگی

آن ولایت برسیده بود درآمده چون نوع شرانگیزی اشرار موجب استحقاق مکث و آسودگی خلق است
در صفهان بسیاست رسیدند و یکی از معتبران شاملو که شاه قلی بیک نام که در خدمت اشرف زبان
باستشفاع گشوده ضامن نیک وبد ایشان میشد که من بعد مرتکب امور ناصواب گردند بجهة آشنایی با آن
طایفه مورد غضب شاهانه گشته شریک سیاست گردید — بیت — هر که بدی کرد به بد بایدش :: هر چه
خورش کرد خارش بود :: اولیای دولت ابد پیوند قسم از این اتفاق مسرور گشته مسلمانان از شر ایشان خلاصی
یافتند — متوفیات — جمعی از شاهیر و اعیان که در این سال وداع عمر و زندگانی کرده و در مضاجع
خاک غنودند — قاضی خان صدر سابق — که در اواخر سال گذشته در قصبه ترشیز مریض و علیل گشته
در اوایل این سال رخت بعالم آخرت کشید نعش او را به مشهد مقدس معلی نقل کردند وی از سادات عظیم
سیفی حسنی برادر کامل حاجی محمد در دار السلطنه قزوین و نواحی منصب جلیل القدر قاضی القضات معزز و منظور
نظر سلاطین بود و الحق سید عالیشان کریم الذات با خلاق حسنه و فضایل و کمالات نفسانی آراسته
داشت در زمان دولت همایون منصب قضا عسکر ظفر اثر یافته چند گاهی بدان شغل اشتغال نمود
و چون بعد از آن شغل در حیده توفیق حج بیت الحرام دریافته و در سنه ... عشر و الف در قانون
آن اول شاری ...تا آن شده منصب عظیم آن صدارت سربلندی یافته و از ده سال من حیث الاستقلال
بآن امر قیام نموده و طلبه در باب استحقاق و احتیاج از مواید انعام و احسانش بهره ور بودند یک پسر
بعد از سال داشت که با کتاب علوم مشغولی مینمود و بعد از فوت والد در همین سال از حکمت بالغه
الهی در دار السلطنه اصفهان مرض آکله از هم گذشته در عالم جوانی بسر منزل جاودانی شتافت
— قرچغای خان — حاکم استرآباد در ییلاق ساوه بیمار شده و شبانه آورده و چند روز بیمار بود و مرض
اشتداد پذیرفته معالجات اطبا مفید نیفتاده و دامن طبیعتش دست از حکومت ملک بدن کوتاه کرده
میل بسرمنزل بقا نموده نعش او را به مشهد مقدس رضویه نقل نمودند وی از قبیله چرکس و از زمره عبید آستان
همایون اعلی بود آنحضرت جوهر رشد و دانایی از ناصیه احوالش مشاهده نموده در مقام تربیتش
درآمدند و همواره مورد توجهات شاهانه بود تا آنکه بحکومت دار المومنین استرآباد سربلندی یافته
هشت سال در آن ولایت بامر ایالت اشتغال داشت و با خلق آن دیار سلوک پسندیده نموده همیشه
بسلامت نفس مشهور و صفت عدالت و نیکنامی موصوف بود و او را در قدرت و دار ایی با طوایف آن
ولایت ... صاین خان مشهور ترکمان که در صعود و استرآباد طغیان ورزیده مشورانگیزی مینمود و جنگ
قوی و نبردهای عظیم روی داده بر نیروی اقبال همایون و شجاعت و دلیری همیشه فیروزی یافته ...

الله یار برسید

از آن طبقه نیز خصوصاً کلهر و اردلان که تمرد و طغیان از سایر آن قوم در پیش و بکثرت دو و بیش بودند
صاحب وجودی نگذاشت ایالت آن اولکا به بهبود خان چرکس تعلق گرفت سلوک او بر وفق مدعا قرار آمده
بنا بر آن معزول گشته بهبود خان که در سلک غلامان درگاه منسلک بود و مرد ضابط کاردان بود تقویت
یافت عارف معارف ازلی واقف علوم خفی و جلی شیخ بهاء الدین محمد عاملی شیرازه و صاحب
کمال شمه‌ای از فضل و افضال آن وحید و حضال در صحیفه اول این دفتر رقم نگارش یافته بر حالش
بوفور دانش و تبحر علوم آراسته و بدرجات عالیه اجتهاد و اخلاق حمیده پیراسته باطن فیض مواطن بفقر و
درویشی متمایل و موصوف و به پیرایه سلوک معروف و با زمره اهل تصوف قرین بود و در این سال بزیارت
مقابر مشهور و تربت عارف ربانی بابا رکن الدین اصفهانی با داعی صلوات مشغول بود آوازی از قبر بگوش
شیخ رسید که در عالم روحانی یکی از اهل تربت آسوده که نهانخانه خاک با او در تکلم آمده گفته بود که این
غفلت چیست حالا وقت تیقظ و هنگام آگاهی است و تعجیل بسیم و نسب خود و اظهار نموده بود و آواز
بسیار از خفیه حرفی چند بزبان آورده اما حضرت شیخ تقریر آن نفرموده و زیاده از حرف نقطه
ایمای آگاهی انتباه و اظهاری نکرده بعد از واقعه آنحضرت یکی از احبا که محرم بسیار از شیخ بوده
نقل کرده بود که اصل بعد از وقوع این واقعه غریب عجیب تفکر فرو برده چند روز ترک معاشرت احباب
خاص و مباحثه طالب علمان نموده آماده سفر آخرت میگردید و مترصد ارتحال از این دار ملال و تجهز
ماه شوال بوده و لحظه بفراغ خاطر نمیبود تا آنکه طلبه علوم که هر روز از او مستفیض بودند بیرا این تقصیر
دلایل نقصان شیخ را از غیب نموده که در باطن با خبر بوده بظاهر قصد افاده علوم از طلبه باز گیرد
و شوایب آثار اعلا و اطاعات و عبادات متعسر دانسته از آنکه در مقولات خاطر شریف البلاد آرام
گرفته رفته رفته با خلق انس بهبود آمیزش نموده تا یک ماه دیگر طالب هر روزه افادت بمباحثه علوم و
افاده تلامذه صرف نموده و در اتمام نسخه شریفه جامع عباسی اهتمام داشت و با حضار آسودگان عالم
ارواح همراه بار روحانیان عالم اشباح دمساز بود تا آنکه در چهارم شهر شوال این سال عرض
گرفته روز بستر ناتوانی داشت در روز هشتم که دوازدهم شهر شوال بود طایر روح شریفش از
تنگنای قفس تن بیرون خرامیده بعالم قدس پرواز نمود حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در ییلاق تشریف داشتند
جمعی از اعیان که در شهر مانده بودند در پیش و پس جنازه آن مغفرت پناه از روی قدم بر خاک نهاده و وضیع و شریف
در برداشتن جنازه بر یکدیگر سبقت جستند از ازدحام خلایق مرتبه بود که در میدان نقش جهان با
وسعت فرصت بر یکدیگر افتاده از ازدحام عام بردن جنازه دشوار بود در مسجد جامع عتیق آب

جمعی از علما و فضلا با آن جنازه محفوف رحمت حی لایموت نماز گذارده و در بقعه شریفه منسوب بامام
الساجدین و قبلة العارفین امام زین العابدین علیه السلام که مدفن دو امامزاده عالیقدر است گذاشته
از آنجا نقل بمشهد مقدس رضویه علی مشرفها الصلوة والتحیة نموده بر وفق وصیتی که خود کرده بود در پایین پای
مبارک در منزلی که در ایام اقامت مشهد مقدس که در سر شیخ بوده مدفون گشت رحمة الله علیه
ارباب استعداد تاریخ مرغوب یافته در سلک نظم کشیده از آن جمله جناب اعتماد الدوله میرزا ابوطالب
این تاریخ از ریاض طبیعت سر زد بیت رفت چون شیخ زین دار فانی : گشت ایوان جنان
مأوی : دو بینی حب زمین تاریخش : بگفتمش شیخ بهاء الدین وای : فرزند محمد صالح برادرزاده
راقم حروف : افسوس ز مقتدای دوران : تاریخ یافته در سلک نظم کشیده جمعی دیگر تاریخها گفته
یافته از طول کلام اندیشیده بهمین دو تاریخ اکتفا رفت آغاز داستان ایت ئیل ترکی مطابق احدی و ثلثین
والف که سال ششم از قرن ثانی جلوس همایون باطنطنه رایات بهار طلیعه فیروز فرجمند
روزگار گشته جهانیان را تازگی نو نمود نسیم و مژده فیروزی داده و آفتاب عالمتاب که نیر اعظم منور
عرصه عالم است تا کوکبه نوروز شقه جهان آرای بهجت سر در قدم بر بساط شرف نهاده ساحت گیتی
از فروغ عالمگیر روشنی تازه و طراوت بی اندازه بخشیده و در این سال خجسته آغاز سعادت فرجام نوروز
فیروز روز دوشنبه هشتم جمادی الاول مطابق صدی و ثلثین والف اتفاق افتاد و نوعروسان چمن
خاک با آراستگی و پیراستگی سر از جیب خاک بر آورده و در بساط جهان آرایی چمن روزگار جلوه
گری در آمدند سالاله و اشجار قصب زیب و بهار در عرصه گلگشت صف آرای گشته عندلیب آشیانها
زبان ثنای شهریار کامکار کامران باد در بساط پاینده بیت بهار آمد که عالم نو بیابد
فروغ از بزم کامکار چهره یابد : جهان را مژده فرخندگی داد : خلایق را نوآسودگی داد :
موکب بهجت قرین شاهی ظل اللهی را بنابر معتقدی که در سال گذشته اشعار شد توجه خراسان
خاطر انور تصمیم یافته بود لیکن اعیان تفرقه نشان بعزم فیروزی اقبال بجانب خراسان در حرکت
آورده و در قصبه بسطام بیکلی قامت داشتند و شاه در دوران عزیمت و اقبال در آن خطه و ملک افروز
بعد از مراسم جشن نوروزی و انجاح مطالب مقاصد عجزه و زیردستان و رعایا صبحانه
بعزم سیر و شکار بسواحل رود و انتظام مهمات مغربیه خراسان مدار صوب اعطاف فناه
از راه و قوچان دوشت باصفا سپس حرکت در آمده و فرمان قضا جریان بمعاونت صدور یافت که امرا عظام
عساکر ظفر فرجام که در ولایت نیشابور قشلاق کرده بودند بولایت قراه آمده در آنجا بموکب معلی پیوندند

و سپاه ظفرپناه و فوج فوج قشون قزلباش روی بدان صوب آوردند و چون موکب همایون بفر و اسپید طبقات حشم و
افواج خدم همایون فرمان فرمای ممالک و دیار عرب و عجم در آمده و بجا [illegible] و آیین [illegible]
زبان بدعا و ثنای شهنشاه کامران گشادند و سوانح این سفر ظفر اثر و فتوحاتی که روی داده در ذیل
قلم عنبرین رقم مینگارد **گفتار در فتح و تسخیر مملکت بهجت افزای قندهار از زمین داور و بعون و عنایت**
خالق عالم و عالمیان بر کارآگاهان عالم صورت و هوشمندان انجمن معنی مخفی نماند که در صحیفه اول
ثانی این دفتر عالم آرا حقایق احوال ولایت قندهار که چگونه در تصرف اولیای این دودمان بوده و از تصرف
نشینان سلسله گورکانیه در آمده مکرر اجمالی بتقریبات رقم کلک بیان گشته و در طی این داستان
خان و دیگر از تکرار اندیشیده و شرح حالات سابقه و لاحقه را دیگرباره از ابتدا تا انتها بدستیاری کلک
دو زبان بر صحیفه بیان نگارد که تشنه لبان وادی اخبار را موجب سیرابی گشته ارباب فتوت و
مردمی نسبت توجه همایون را بدان صوب باعث نقصان رابطه دوستی نشمرند در صحیفه اول در طی وقایع زمان
شاه جنت مکان بتحریر پیوسته که مملکت قندهار مرة بعد اولی و کرة بعد اخری بپایمردی جمعی امرای عظام
قزلباش بتصرف این دولت ابد پیوند در آمده ایالت آن دیار در [illegible] بسلطان حسین میرزا متعلق شده
و او چندین سال بفرمان عم بزرگوار حاکم باستقلال آن ولایت بود و بعد از آنکه ایام زندگانی میرزا
مذکور در سالف و فرمان داری عم بزرگوار سپری گشت قندهار حسب الفرمان نواب سکندر جاه
سلطان محمد پادشاه بمظفر حسین میرزا پسر بزرگتر و زمین داور برستم میرزا پسر کوچکتر تفویض یافت
در زمان طغیان اوزبکیه بنحوی که در صحیفه اول در طی احوال میرزایان مذکور رقم پذیر خامه گشته میرزایان
مذکور از هجوم طغیان اوزبکیه را منظور داشته از بی اتفاقی برادران خود روی بجانب هندوستان
آورده مملکت را بتصرف منسوبان حضرت پادشاه غفران دستگاه جلال الدین محمد اکبر بن همایون
بن میرزا بابر فرمان روای ممالک هندوستان دادند و در سنه [illegible] و الف که
خراسان آتش طغیان اوزبکیه بزلال تیغ آبدار شهریار کامکار عالی مقدار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
تسکین یافت مملکت موروث خراسان مجددا بتصرف اولیای ابد قیام در آمد بنابر رابطه الفت
و دوستی که قدیما میانه این دو سلسله علیه واقعست حقیقت فتح خراسان را بحضرت پادشاه والاجاه
غفران دستگاه اعلام نموده مصحوب میرزا علی بیگ [illegible] ایلچی فرستاده و در نامه محبت
آیین و دوستانه که بحضرت ارسال شده بود در مقدمه رقم در باب قندهار ایما شده بود که چون الطاف
الهی همواره بطرفین آن ولایت با پادشاهی تمامت مملکت خراسان که در تصرف منسوبان آنحضرت [illegible]

بیگانگان

بیگانگان دیگری نماند و از اتحاد و یگانگی [illegible] آن هم فی الحقیقه در دست داراند و در تصرف
بیگانگان منت حقوق دوستی قدیم و طریقه محبت جدید اقتضای آن میکرد که ازین سخن [illegible] خواهش
دوستانه در باز گذاشتن قندهار مضایقه ننموده اساس حقوق دوستی را بظهور این مردمی تازه استحکام
دهند حضرت پادشاه مغفور از آن ایما و اشعار دوستانه اغماض نموده توفیق این مردمی نیافت و حضرت
اعلی شاهی [illegible] طریقه پدر و فرزندی از جای نرفته رابطه صدق
اتحاد را از دست نداده تا آنکه آن پادشاه عالیجاه بجوار رحمت ایزدی پیوسته مهین فرزند ارجمندش
پادشاه همایون بارگاه نورالدین محمد سلیم پادشاه قایم مقام پدر عالی گهر گردید و در آغاز جلوس
شاهزاده سلطان خسرو بهین فرزند ارجمند خود که داعیه سلطنت داشت مشغول بود و بعضی امرای قرب جوار
[illegible] فراه و سیستان باز بجانب خود ظفر [illegible] متوجه آمدند باز گشته مملکت را بتصرف
شد و قلعه را احاطه نموده در حینی که رایات جلال آثار [illegible] بحقیقت [illegible] شرف رسید با آنکه
باندک توجه و اشارتی در کمال سهولت و آسانی تسخیر قلعه میسر بود و چون هنوز بنا بر تشاغل ملکداری
حضور [illegible] از امور [illegible] بپرسش [illegible] لوازم جهت
دوام دولت [illegible] کم فرصت [illegible]
دور [illegible] امرای عظام را منع فرمودند و شاه بیگ خان جغتای که از جانب آن سلسله علیه حاکم
قندهار بود در قلعه محصور بود منشور عاطفت و فرمان استمالت [illegible] مصحوب حسین بیگ نامی
از طایفه [illegible] فرستاده [illegible] چون میانه ما و حضرت پادشاه والاجاه رابطه محبت و برادری
مسلوکست با یکدیگر [illegible] مملکت مضایقه نداریم [illegible] بفراغ خاطر [illegible] مشغول باشند اما
[illegible] بعد از فرستادن ایلچی معتبر [illegible] پرسش و ظهور آنکه خاطر [illegible] که
ملک [illegible] را باز گذاشتن [illegible] آنحضرت را [illegible] قندهار [illegible] دوست و دشمن
بعد [illegible] مقتضای قاعده مصادقت [illegible] سابقه و لاحقه
باز گذارند و بعد از آنکه یادگار علی سلطان طالش که از معتبران طایفه رفیعه قزلباش [illegible]
آنکسان [illegible]
[illegible] ایلچیان دیگر
متعاقب [illegible] قندهار [illegible]
و از آن طرف [illegible] ایلچیان [illegible]

الفت و دوستی بود بدین مهابت که بتحریر پیوست مدتهای مدید آن ولایت متصرف منسوبان این سلسله
تا آنکه میرزا ... شهره رستگاران عالم که از امرای بزرگ آن سلسله بود و از جانب پادشاه والاجاه
بخطاب مستطاب ایلچی یعنی برادری سرافراز بود و کمال محرمیت داشت برسم رسالت آمده
اعلی رایات محاورت ... با بنیاد یگانگی از اظهار محبت و دوستی بسیار و در اظهار معاودت قندهار
و تغافلی که در این مدت بنا بر پاس رابطهٔ الفت نموده بودند و اغماضی که از آن طرف پیش ... نموده
صریح گفته که خصوصیت و یگانگی میانهٔ ما و حضرت پادشاه والاجاه زیاده از آنست که با یکدیگر
بیگانگی داشته باشیم لیکن در باب قندهار که داخل خراسان و ملک موروث این برادر است
و پیوسته مردم دور و نزدیک که چشم بر امور متعارفهٔ صوری دارند و از عالم معنی بی خبر اند
لا یعنی در محافل و انجمنها بزبان آورده حمل بر نوع دیگر می نمایند سزاوار محبت و مقتضای دوستی
آنست که برادر کامگار بجهت رفع طعن حسد آن الکاء را که از ولایات هندوستان نیست ...
و در میانه سنگ شاهراه مصاحبات بین برادر مهرگزین بازگذارد که زبان هرزه درایان ...
کوکه خاطر نشان عالم اسباب مانده کوتاه باشد و هم تجدید آوازهٔ خصوصیت و یگانگی این دودمان در
آفاق و اقطار اشتهار یافته رابطهٔ الفت و وداد و تبار ازه استحکام پذیرد و در سلاطین ...
حضور صفا طوایف اوزبکیه که معاند هر دو طرف اند مراتب اتفاق و اتحاد چغتائی و قزلباش با یکدیگر
ظاهر گشته هر آئینه یعنی ... انواع فوائد متصور است و اگر بازگذاشتن آن بر طبع شریف آنحضرت
بسیار دشوار باشد بارضای خاطر انور در امر مطالب عالیهٔ دینوی ... اوج ... انجام آن برسم
شکار بخدمت خود خواهم آمد که چند روزی باتفاق منسوبان آنحضرت شکارگاههای آن ولایت نشاط
شکار پرداخته بازگردیم و از منسوبان آنحضرت راه و رسم مهمان پذیری و میزبانی بظهور آمده در عالم
ظاهر گردد که بازگشتن آن الکاء باینها محض خصوصیت و یگانگیست و در سیاق مغایرت و عداوت
نیست و ذیل ... از خاصان درگاه و محرمان سراپرده سپرده ... در محل
فرصت که ... همراه ... عالم ... و تجدید قواعد الفت ... اظهار این مدعا کرده
حمیمی خوش آمده که ... تقرب جوکه بوساوس شیطان فتنه انگیز و آشوب طلب مانع حصول مطلب گشته
این مخالفت ادولتخواهی ... اندیشان کارگاه ... دولت خیرخواه ... دانند
که دولتخواهی صاحب دولت آنست که دشمنان ... دوست کرده ...
افزایش دوستی باشند و هر آئینه یعنی را موجب روز افزونی دولت دانند تخفیف معنی دوستی

آثار دوستی و نتایج دوستی ... سلاطین در زمان ... موجب ازدیاد جاه و حشمت باشد استحکام بنیان سلطنت
و اکر ... آنکه ... سخن ... درازی کشد القصه حضرت شاه علی در اول بهار جهت اتمام این سال
بر حسب ... ترتیب داده بودند بنوعی که در فوق مذکور گشته برسم سیر و شکار سواحل رود هیرمند ...
... آمده ... فرموده اند ... عاطفت بعبد العزیز خان حاکم قندهار و سایر
داعیان چغتائی که در آنجا بودند مصحوب ... بیک ... که از معتمدان درگاه ... پیغام
پیغام داده اند که چون ... مصالح ملکی اتفاق افتاده و از آن صوب متوجه سیر و شکار آنجا شده ایم
طریق آنکه توجه موکب همایون را بنظر ... محض سیر و شکار تصور نموده از روی یکدلی و یگانگی به
استقبال آمده سعادت رکاب بوسی دریابند که چند روزی که در این حدود ... بسر بریم
بحضور آورده خاطر مطمئن و آسوده دارند که سوای اعزاز و احترام نسبت بملازمان حضرت
پادشاه والاجاه ... برابر امری محظور خاطر صفا آیین نیست و غرض اصلی از این
... آنست که بر عالمیان ... معاندان از بکیه ...
ظاهر گردد که مملکت ... یکجهتی در میانه جدائی نیست حمل بر نوع دیگر نکنند و بعد از فرستادن ...
بیک از فراه ... کنان ... روانه شده چون کنار آب هیرمند مضرب خیام اقبال گردید
قلی سلطان ... حاکم گرشک چند نفری از جماعت چغتائی عبد العزیز خان ... بقندهار
و استحکام قلعه ... فرستاده بوده ... مطلع شده بر سر ایشان ... گرفته ... بنظر اقدس
رسانیدند حضرت شاه علی در این امور عتاب و خطاب کرده ... منسوبان و ملازمان حضرت پادشاه
والاجاه و خورشید کلاه ... تعلق دارند ... اخلاق ...
... نموده رخصت داده اند که ... متوجه خود ... اما عبد العزیز خان و اعیان
چغتائی چون بر مضمون فرمان ... لطف و منشور التفات شاهی مغرور و مباهی گشته میرزا باقی ...
از ملازمان معتبر پادشاه والاجاه ... اخلاص ... فرستاده اظهار نموده بودند
که حضرت شاه ... از این اراده منصرف گشته از همانجا بازگردند که اگر تشریف آورند ما در راه و رسم ...
بجز مخالفت و قلعه داری و جنگ و جدل چاره نیست چون از این پیغام ... آثار ... و نفاق تمام
همگنان ... و مساحت آن ولایت مضرب سرادقات جاه و جلال شده بود ...
ایشان نمودن لایق دولت ... مخالفت ... که از آن کوتاه ...
مخالفت و یگانگی که کنون خاطر صفا آیین ... سلطان ... فوجی از [illegible]

در بسته قلعه زمین داور که بجا است شاه کلان معتبر بوده و قریب تا و بتاریخ روز چهارشنبه هشتم شهر رجب
ظاهر شده بار مضرب خیام اقبال گردید عبدالعزیز خان و رفقا از مشاهده با فتح جی که پیغام داده بود
در اثنای بست و مخالفت در حصار بکار کمی شکسته شده و عهد رهای ناولند به تمسک جسته و سر انجام
اسباب قلعه داری پرداخته و باردوی معلی توپ انداختن شروع نموده آغاز جنگ و جدال نمود
مع هذا حضرت اعلی شاهی ظل الهی روزی چند بتغافل پادشاهانه گذرانیدند و اقبال روز محاربه قتال
ممنوع کردانیده و بدستور شاه تخت خاتم داده و حجت سندی بوده که مرا به انجام رسانند وکیلی آمد
نموده نصایح ارجمند از این طرف جلیل بوده که شاید دلالت عقل و در پیش ترک لجاج و عناد نموده
طریق امن و سلامت اختیار نماید مفید نیامده در قلعه داری عناد و جدال اصرار نمودند و بقصد جنگ
گرفتن آهنگ را در آئین سلطنت و آداب جهانداری بر ذمت همت حضرت لازم آورده زیاده
از این به تحمل و حوصله خاطر دریا مثال گنجید و پیش از این تغافل پیشه او را حجت و حرمت شاهانه
بنود و شعله غضب قیامت نهیب زبانه کشیده و عساکر ظفر شعار بمحاصره و قلعه گیری مامور گشته با وجود
آنکه اصلا اسباب قلعه گیری حضور توپ و بادلیج و عراده توپ خانه و پیلداران که از لوازم دها
یحتاج قلعه کشایی اند همراه نبود بهادران موکب معلی دلیران قلعه کش اطراف و جوانب قلعه را
احاطه نموده سیبه ها پیش بردند و دلیران آهنین چنگ و ناخن بر باره و بروج یازیده و در عوض چند روز
رخنها در اساس قلعه انداخته و نقبها زده و بنیان حصار را چون خانه زنبور و مانند بیت العنکبوت
سست بنیان کردیده و در هر چند روز برج عالی چون بنای دولت آن سیه بختان از هم فرو ریخته
و زمان گرداد و بار به بخت بر فرق آن گروه نا اهل بیریخته و حضرت اعلی شاهی ظل الهی از فور
ترحم که شامل حال عوام جهانیان است جنود قاهره را رخصت یورش نمیدادند که مبادا ضعفا
و زیردستان با اشقیا و سپاهیان جانگداز عرصه دلیری و دلاوری گردند القصه چون محصوران
بره تحمل بنیان برج و باره و تزلزل احوال قلعه خوف و هراس قلعه داران اطلاع یافته عجز و انکسار
خود را برای العین مشاهده نمودند که از خواب غفلت و ناهواری بیدار و از همه طرف خود را غرق
بحر اضطرار یافته از مقام استیمان در آمدند و وسایل شفعا انگیخته امان طلبیدند حضرت اعلی با وجود
آنکه نهایت بی ادبی از آن طبقه مشاهده رسیده بود بهمان رابطه دوستی استظهار داشته مروت و
فتوت جبلی که شیوه خاص شهبان خاندان نبوت و ولایتست درباره عموم محصوران از جرایم گذشته
امان دادند و از آن پس سخط عدم تا امن گردانیدند و در روز پنجشنبه یازدهم شعبان عبدالعزیز

خان با سایر امرا و اعیان حضور شمشیر خان و علی قلی خان دو برس و میرزا افضل مشهور بمخدوم
زاده و خواجه آقا بیک شاه محمد خان ولد شاهی بیک خان حاکم سابق عقب بخارا دوران و ولد
خارج پیرزیم از قلعه بیرون آمده اراده نمودند که بطریقی که کاران ترکمن بگردن آویخته بنظر
اقدس برآمده حضرت اعلی که قاعده امور ظاهر آنها یان عالم صورت سلسله جهان را رابطه
معنوی قائلند چند روزه ایشان تزاحم برادر کتب خدمت و چاکری رضا آن نداده و انکاع ت در
کمال عزو عافیت دریافته لوازم کورنش و تسلیم بقاعده و آداب مقرر ان سلسله تقدیم رسانیدند
و حضرت اعلی در کمال مرحمت و اعطاف با ایشان سلوک نموده همگی را خلعتهای فاخر و تشریفات
وافر نواخته مشمول انواع نوازش و احسان نظر و همه را اطمینان داده باز رخصت رفتن بقلعه
داده و بمنزل خود مراجعت نمودند بعد از سه روز عبدالعزیز خان و تمامی اعیان جغتای و سپاهیان
قلعه که بوی ملازم و خدمه مراجعت نمودند قریب چهار پنجهزار بودند بیرون آمده در جوار اردوی
معلی خیام اقامت نصب نمودند و بمراسم الطاف مرحمتهای بیدریغ شاهانه که در باره آن طبقه به
ظهور میرسید با کمال تزلزل و بیم الکه کی بسر بردند بعد از بیرون آمدن او و جغتای و سپاهیان
قلعه روز جمعه چهاردهم شهر مذکور صدور و عظام و خاصان درگاه بشهر رفته در مسجد جامع که
میزان حیث و حیثال محاوره و بود که ارده کرامت یافت و مفاخر حضرات ائمه اثنی عشر علیهم السلام
جاری و عاطل بود بتوفیق گردانده نیروی اقبال مفخر پایه جوابحیت کامکار وبنی است بلند
ارجمند یافته پایه افتخار رشد و بشد از منبر بپایه عرش اعظم رسید و القاب سامی نامی همایون
زینت تازه و آرایش بی اندازه یافت و آن قوم در کمال غیرت اراده رفتن دیار هند کرده
التماس نمودند که چکش لایق بسیار باشد دیگران جانبخش گذرانیده و رخصت حاصل نمودند
منت بخز خاصیت حضرت اصلا نظر قبول بر آن مینداخته تجملات و ما یعرف آن قوم نابوده
در کروری دلهای پراکنده آن جمع و تحمات فوت ایمن مشغول داشته تمکین خود را نیز بدانایان
عطا فرموده و اهل تازی اسپان سواری تازی نژاد و واقعی بعد احتیاج خانیت
فرموده به را با اموال و اسباب و اهل عیال سالم و غانم روانه نمودند و مکتوب محبت آمیز برادرانه
بحضرت پادشاه والاجاه فرمان فرمای دیار هند نوشته مصحوب حیدر بیک یوزباشی قرار داد عفو
بر تقصیرات عبدالعزیز خان و رفقا از سال گذشته و این عذر نهضت والا که از تقدیرات آسمانی
و اقتضاء قضا بی اختیار روی داده و بلیغ وجوه و احسن بیان خواهش نموده و کلید از طلای نقش داده

اتحاد و دوستی که مفتاح ابواب مصادقت و یکتا دلی تواند بود ترتیب داده بر یکی اسم قندهار و بر
دیگری اسم ممالک نزهت بخش ایران نقش کرده بخدمت آنحضرت فرستادند و بزبان محبت برادری
پیغام دادند که چون منسوبان آنحضرت از غفلت و کوته خردی فیما بین مغایرت و بیگانگی پدید آورده
ابواب مصادقت و یکتا دلی تواند بود ترتیب داده سالها ست که بر من الحال بیش مفتوح است شده
گردانیده بر حسب تقدیر این صورت وقوع یافت اکنون بدستور جلا زمان عالی تعلق اراده
ترصد آنست که کل ممالک ایران زمین را که از عطیه خانزادی با من برادر تفویض یافته
قفل تصور نموده کلید اختیار از انکه میسر آمیز مفتاح مقالید خصوصیت داده دست در قبضه اقتدار
خود تصور نماید و ضمنی را از مقوله تکلف و تواضعات متعارفه رسمی نشمرد سبحان الله الفت و یگانگی قدیم
را در عالم خلقت چه پایه بلند است که فرمان روایان و الا شکوه با کمال تسلط و اقتدار چند
موجبات غضب که بر یکی باب نشانه نقل بر عرض انگار جان توانند بود و کار طرفین انگاشته
مقتضای وحدت ازلی این شیوه مسدود را الحکم سلطان حمزه و خداوندیهای رد رای عشق که در ذات
کامله انصافات پادشاهان عدالت شعار اضعاف مضاعف عالمیان استاده دست بسته بند احکام
چون آنجماعت عازم رفتن شدند کس نزد شاه کلان حاکم زمین داور فرستاده از صورت
اعلام دادند که قلعه را با امرای عظام شاهی سپرده هر کس میل رفتن دیار هند داشته باشد بدیشان
بپیوندند که باتفاق روانه شوند اما از آن جماعت بعض سفاهت و بی عقلی و توهمات لایعنی امری
در نهایت غرابت و عجب بسیار ناهنجار بظهور رسانده که بجهتی خود را در معرض هلاک و بوار انداختند
شرح واقعه آنکه چون حمزه سلطان با فوجی از افواج قاهره بتحریر تصور پیوست بپای قلعه
زمین داور رسیدند شاه کلان و سیخان قلعه بدستور عبد العزیز خان در قفای سلوک طریق
خلاف اختیار کرده در مقام سپرکشی و قلعه داری درآمدند و تا چند روز تلاش بجا آوردند بعد از
آنکه خبر فتح قلعه قندهار بایشان رسید از قلعه داری مایوس و نومید گشته بیرون آمدند اما از
مخالفت و جنگ و جدال که فیما بین وقوع یافته بود هراسان بوده نظر بآنکه مبادا سپاه قزلباش
در مقام انتقام درآمده با خود تجویز نمایند که هنگام فرصت سپهبدی که توانند نموده بطرف کابل
روند روزی حمزه سلطان بجهت رفع مظنه و دلگرانی و تالیف قلوب و اطمینان خاطر آن جماعت
و قاعده و آداب بزرگان روزگار حضرت و آشنایی دوستانه کرده طرح ضیافت و مهمانی
انداخت و شاه کلان را با خواص و اعیان آن طبقه دعوت داده و بزمگاه ملوکانه آراسته منزل گرم

و اعیان قزلباش جمع شده بودند که شاه کلان با بسیار مهمانان سبقت گرفته با چند نفر از ان مغولان بسلطان
داده پیشتر آمده در مجلس قرار گرفته و بنگاه که در صدر مسندی و آلات جارحه با خود داشتند حمزه سلطان
بایشان تواضعات آمیز کرده و رسم مردمی و آیین میزبانی و مهمان نوازی است بظهور آورده
نظر بانکه مبادا موجب افزونی وحشت و توهم دل نگرانی ایشان نوعی گردد در تکلیف اسلحه و رای این
گشودن که عرف و عادت بزم آرایان محافل روزگار است تامل داشتند تا آنکه گروهی دیگر
از سپاهیان سبحان دستور بر آن داشتند تا پاس حمزه سلطان بر وفق ملازمت و مردمی
مضمون نه شاه کلان اظهار نمود که در این گرمی هوا و منزل دوستان بنشستن چرا از
اسلحه و یاران خود اشاره نماید که الات جارحه در این گشوده و بی تکلف نشسته دوستانه
سلوک دارند موجب راحت و آسودگی و استراحت خواهد بود و چندی از خدمتکاران بر رسم
عادت پیش رفتند که وظیفه خدمت بجای آورده کشودند تا آنجماعت با وجود منع
مضایقه نمایند در اثنای کشودن خدمتکاران که وظیفه عموم آداب دانان خدمت که از آن
از آن مغولان معرکه از کمال جهالت و نادانی و سفاهت دست بر بکیده
جدا برده حوالی شان نمودند حمزه سلطان از شاه کلان این خیال توهم آنکه مبادا از ایشان
نقصان آسیبی برسد و خیال دیگر داشته باشد از مجلس بر خاسته اراده بیرون رفتن نمود
آنجماعت بتصور غلط و خیال باطل برآمده اکثر دست به آلات جارحه برده بجهت حمزه سلطان حواله نمودند
و چند نفر از اهل خدمت را زخمی کردند طبقه قزلباش که چند نفر زخمی ان طایفه را
و با شمشیرهای برهنه آماده نزاع می باشند و از اطراف و جوانب شمشیرها کشیده در مقام دفع ضرر نزاع
کنندگان در آمیختند عرصه محشر شده و از هجوم عامه خدای متوجه تسکین نایره فتنه و آشوب نتوانست
شد خواجه مغل زمین داوری از خصومت قدیمی که با شاه کلان در دل داشته درین شورش
و غوغا فرصت یافته پیش دستی کرده بزخم شمشیر او را از پای درآورد بعد از کشته شدن او سپاهیان
جنگجوی آشوب طلب آب طبقه روی آورده و از تقدیر آسمانی دست فتنه درازی کرده محفل بزم رزم
گشته نظر قاتلعین اکثر آن گروه طعمه شمشیر بی دریغ تقدیر شدند چنین حادثه عظمی و واقعه کبری
بی اختیار روی نمود سبحان الله این چه بوالعجبیهاست که از نهانخانه تقدیر بجلوه گاه ظهور می آید
ارباب خواهش خاطر طرح جشن و سرور انداخته اسباب التیام سرانجام میدهند و پرده
گشایان سرایر قضا و کارکنان قدر در اندیشه کار دیگر بوده مصالح وحشت آماده میسازند و

دتا شاهیان عالم ظهور را جز به دیده تسلیم و نگریستن چاره دست **بیت** بی قضا است هر نیک و بد جهان
کن فعل . هر بد وین کنند هر چه خطاست . کسی زچون و چرا دم نمی‌تواند زد . که نقش بند قضا
ورای چون و چراست . القصه آن تیره بختان روزگار از نحبت بر گشتگی در دام حادثه گرفتار
بودن این خبر وحشت انگیز باعث مزید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را تعجب تمام دست داد
بحکم اطمینان عبد العزیز خان در رفتار خسرو سلطان غایبانه عتاب و خطاب آغاز نهاد
تا آنکه از تقریر چند نفر از مردم ایشان بوضوح پیوست که از خسرو سلطان بی آدابی بظهور رسانیدند
طبقه ناودان بادی این حرکت شدند القصه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی آن گروه بهر روز طغیانی
و هر زمان عنایتی بی اندازه نسبت بهر کس بظهور می‌آوردند و با ایشان ظاهر شد که این بخت تیره هم
غلط و فکر باطل آن طایفه نادان جهالت و خلاف چند نفر شده فتنه انگیز وقوع یافته از دسایس
شیطان بادی این حرکت ناهنجار شدند باز مانده‌گان آن جماعت زنان و صبیان و جمعی که در اجل
تاخیری بود تفحص نموده روانه کرده بجهت عبد العزیز خان در رفتار سپردند که در زمان سلامت بی
قضای ربانی بجا و مقام خود رسانند **سوانح سال ...** که روز اقامت منشی از روی داده
فرخنده پیام زاهد بیک نام هست از جانب شاهزاده والاقدر رفیع جاه تیمور میرزا سلطان نظم ...
پادشاه والاجاه که در درون بارگاه محمد سپهر پادشاه فرمانفرمای ممالک هندوستان که چون مشهد مقدس
معلی رسیده آرزو نمود که حرکت رایات فیروزی آیات بصوب خراسان و در روضه رضویه توقف نموده
منتظر وصول رایات ظفر آیات بوده درین وقت حسب الاشاره عالی بها بدین مقدمه باز آمده سجاده
بساط بوسی استسعاد یافته سجده تسلیم رحیم یافته و با نفایس تحف و پیشکش‌های لایقه مفتخر گشته به
بوزن تسلیم توقیر و احترام شاهی مخصوص و مباهی گردیده و چند روز که در موکب جهان کشا در آن دیار
منعلی اقامت داشت پیوسته بمجالست مجلس خلد آشیانه و محافل خاص غرا اختصاص سرافراز و بهره‌ور
اعلی شاهی ظل اللهی نسبت بحضرت شاهزاده کامکار عواطف خسروانه و اشفاق مهربانی‌های پدر فرزندانه
بظهور می‌آوردند و جواب مکتوب بر وجه مرغوب مرقوم گردیده و با ایلچی او بعرض رسانیدند که چون حضرت
شاهزاده از جانب پدر نامدار خود عالیقدر ... بخطاب عالی شاه جهان مخاطب و ملقب
گردیده التماس شاهزاده آنکه از موقف معلای شاهی ظل اللهی بدین خطاب عالی قدر مفتخر و
گرامی کرده‌اند و در آن صحیفه لطیفه این بیت از ورود طبع میرزا ملک مشرقی نگاشته کلک بخت
سلک کرده **بیت** زهر ... شد از آن بخت روزگار جوان که نور دیده خورشید گفت شاه جهان

دور بهار حیات ... تمام رخصت معاودت یافته مشمول انعام و احسان ... بدیار هندوستان گردید
سبب تخریب دیگر آمدن اسفندیار خان ولد عرب محمد خان والی خوارزم است بدرگاه سپهر اشتباه
چون سلاطین خوارزم بتخصیص حاجی محمد خان و پدر عرب محمد خان همیشه با این درگاه و ... جسته در
هنگام شدت در حالت طریقه آمد شد مرعی داشته در وقوع حوادث پناه باین درگاه می‌آورده‌اند و معاونت
سروران دولت بمطالب خود فایض می‌گشتند چنانچه آمدن حاجی محمد خان والد والد ... در زمان ... جنت
خان او را بکمک و سپاه او باین درگاه بعد ... و ... بوده‌اند ... سلطنت آن دیار تمکین یافتن او ... از
و قایع آن ایام ... بر این ... برادران اسفندیار خان با پدر ... باغی شده و آنجا
... از ... بی اختیار ساخته چون اسفندیار خان با جمال ... برادران ... از ... و معاونت
... برادران تمام ... نموده ... کشیده و ... کرده ... مقصد ... در ... شد چون ... برادر
... شد و بود اسفندیار خان آب ... نیاورده و خود را ... بیرون انداخته ... و ... استرآباد
آمده ... درگاه معلی بوده ... موکب ظفر قرین ... متوجه ... شاه ... بجهت
مراجعت ... باتمام امرا ... خلاف ... حقیقت ... در باب معاونت ... اسفندیار
یافته حاکم دار المؤمنین استرآباد و امرای حدود ... تعیین گشته ... سرخیلان ایل ...
صاین خانی ... فراهم آورده ... لشکر استرآباد در آن حدود با برادران محاربه نموده
ظفر یافت از جمله برادران ... سلطان بطرف ... نموده و دو ... موافقت ... استرآباد
مخالف ... نموده سلطنت و استقلال یافت و مملکت را ... نموده و با کمک ... ظاهر موافقت داشت
داور ... نسبت باسفندیار خان ... و ... بدرگاه ... آمده ... خود ... و اخلاص ... آورده
مشمول نوازش و احسان ... گردید **ذکر مراجعت موکب همایون و وقایع روزگار فرخنده ...** چون
مملکت قندهار ... که در ... تحریر ... ضمیمه ممالک محروسه گردید حضرت اعلی ... ضبط و نسق
آن شده ... ولایت ... علی خان زنگنه که از امرای بزرگ ... این دولت
... و ... بودند ... و ... الامان ...
سرافرازی ... و تفویض ... و انتظام امور آن مملکت را ... و کل طوایف ...
... رکاب ... معاودت ... قندهار ... سلطان ... حاکم ...
... بعد از فراغ از مهمات آن ولایت در روز چهارشنبه ... و چهارم
شعبان ... بصوب مراجعت انعطاف داده ... قندهار کوچ کرده در ...

قدوهٔ ارباب حال بابا حسن ابدال نزول اجلال فرموده در این منزل مراسلات بالکنش بهادر انگریز
که در سر زمین هند مدتی اقامت داشت مبنی بر اعتدال احوال سابق و شکر الطاف و اعطای [illegible]
از [illegible] خواجه نسبت با عیان اورنگ زیب بظهور آورده بود رسید و میرزای جوهری آقاسی نذر محمد خان والی [illegible]
سادمان رخصت یافته از حضور گردانیده بود [illegible] اقدس سیاه سفید [illegible] حاجی عرب کرد و ترک
کشتند کرد و عرض عبودیت و بندگی کرده درخواست عفو جرایم و زلات نموده مباشر به عاطفت و استمالت مخصوص
سرفراز گشت چون کوکب آسمان طارم چهارم یعنی خورشید جهانسوز عرصهٔ سرطان را منزل کرده عازم برج
اسد بود در حرارت هوا و اشتداد گرما ماهی زمین بر تابهٔ فلک بریان و سرطان از گرمی آب
جوشان العطش گویان سینه بر ریگ روان داشت **بیت** بروز آنکه نه هوا گرم کرد در آب روان
سینه بر ریگ نهاده ز حرارت سرطان ؛ مراجعت اردوی معلی از راه گرمسیر و فراه که هنگام شدت گرما
عقب سپاه بود میسر نبود عزیمت راه غور که ییلاقیست تصمیم یافت در روز دهم شهر رمضان از جوار آن
کوچ و اتفاق شده از راه مذکور روانه شدند عرصهٔ ولایت غور اگرچه بر طبق کلام انوری که گفته **بیت**
عرصهٔ مملکت غور چه نامحدود است ؛ که در آن عرصه چنین لشکر نامعدود است ؛ ولایات بر کمال وسعت و فسحت
مشتمل است اما از ارتفاع جبال و ضیق طرق استحکام آنکه مشهور آفاق است و تمامی شوارع مسالکش جهت تیزی
و فراز ؛ طایر وهم کم گشت پرواز ؛ تنگی گذرها اکثر محال بیشتر بایست که عبور عسکر از آنجا بسیار
دشوار است از این رهگذر ملکان غور با استظهار محکمی جا و زمینهای صعب چندین سال در آن سر زمین
لوای حکومت و بلند نامی افراخته از حوادث دوران پناه بآن محکمه برده اند و هوای ملکان مذکور را
ایشان نشو و نما یافته آن سرزمین بوده [illegible] بخط رسیده که هیچ از پادشاهان جم
روزگار از صعوبت راه و شوارع خیال با لشکر [illegible] از آنجا عبور ننموده باشند حضرت اعلی اردوی اعظم را
منقسم گردانیده هر گروهی متعاقب یکدیگر از طرفی روانه شده بتدریج طی مسافت می‌نمودند [illegible] عساکر انجم
کرده و اردوی معلی شکوه به فیروزی اقبال از آن دشت و کوه به سلامت عبور فرمودند تا از
[illegible] دقیق تختتان کوه و کوه [illegible] اردوی که از حیز اختصار بیرون بوده و آن خیال
گردون مثال در یکدیگر گرفته شد [illegible] تسامحی پذیرفته در اثنای راه غور [illegible]
[illegible] تمام ملکان مغرور گشته گاهی با مخالفان دولت قاهره آنچه [illegible]
و در این اوقات نیز [illegible] نیامده بوده [illegible] از ایشان و آن خیل [illegible]
برادرزاده [illegible] محمد خان [illegible] آن [illegible] از آن طایفه [illegible] سوخته کرده [illegible]

مهابت کشاید بیت شش کوچ آن عرصه را پیموده در روز بیست و هفتم داخل دار السلطنه هرات شده در آن
خطهٔ دلگشا چهل اقامت نموده روزی چند از کوفت راه و شوارع گاه و بیگاه آسوده گی یافتند بتاریخ ایام اقامت
دار السلطنه هرات بعد از فتح و تسخیر قلعهٔ هرموز که در این سال وقوع یافت رقم زده کلک بیان میگردد

ذکر فتح و تسخیر قلعهٔ هرموز که بسعی امام قلیخان بیگلربیگی فارس و غزات لشکر اسلام در آن وقوع یافت

دیگر از فتوحات که در این سنهٔ مبارکه [illegible] مطابق [illegible]
به فیروزی اقبال قرین حال اولیای دولت بی‌زوال گردید فتح و تسخیر قلعهٔ هرموز است که بسعی امام قلیخان امیر
الامرای فارس به وقوع پیوست در سال گذشته اشعاری شد که بنا بر ظهور بی ادبیهای فرنگیه هرموز [illegible]
امیر الامرای مذکور لشکر تادیب ایشان نیز خود متعاقب رفت جزیرهٔ هرموز از تاریخ جهان آرا [illegible]
[illegible] شهاب الدین ایاز نامی [illegible] سلغری [illegible] از ملکان [illegible] آغاز
کرده شهری بزرگ شده در حکومت آنجا استقلال یافت بعد از فوت او حکومت هرموز در توابع مملکت
کردان شاه که نسبت خود را از جانب پدر [illegible] از جانب مادر به جمشید [illegible]
جم است درست می‌نماید قرار گرفت و اولاد و احفاد او نسلاً بعد نسل در آن ولایت حاکم فرمان روا بوده اند از آنجمله
سلغرشاه بن شهاب الدین تورانشاه صاحب [illegible] بسیار عالیجاه و کریم الذات بوده خواجه حافظ شیرازی
شعرا در مدح او گفته **بیت** [illegible] شده است ؛ [illegible] گدای در تورانشاه است ؛
و در سنهٔ [illegible] حضرت خاقان سلیمان شان شاه اسماعیل [illegible]
دار الصفوان و در عهد حکومت [illegible] بن توران شاه [illegible] تغلب بر جزیرهٔ هرموز
استیلا یافته [illegible] که بعرف [illegible] ترتیب داده [illegible]
عشور گرفته [illegible] حاکم و والی مذکور [illegible] بتاریخ [illegible] هر سال
[illegible] از جانب پادشاه پرتگال بآنجا می‌آمده و کپتان بعرف فرنگیه رئیس [illegible] کرده [illegible] صاحب
اختیار [illegible] و شریک کل مداخل و مخارج آن ولایت شده
چون زمان دولت [illegible] شاه [illegible] فیروز شاه [illegible]
فرنگیه [illegible] اقتدار و استعلا [illegible] برای [illegible]
از والی [illegible] جز نامی نمانده بود و در عهد دولت روز افزون و ایام فرمانروایی [illegible]
چون سلاطین فرنگیه [illegible] اقبال [illegible] شاهی [illegible] ادب آشنایی [illegible]

دو وسعتی یافته شد رسولان و رسایل به ابواب استحکام مبادی وداد از جانب همایون اعلی بعرض مجال رسالت
جماعت بعید اما بجزیره و ناحیه هرموز که اکثر مسلمان متعلق بوده در تصرف فرنگیه بوده اند
حکم شد که خان مغفور الله وردی خان امیر الامراء فارس بحیطه تسخیر و تصرف درآورد خان مرحوم
بنوعی که در محل خود سبق ذکر یافته بتصرف درآورد جزیره هرموز همچنان در تصرف فرنگیه پرتگالیه [illegible]
انداخته و مخارج الجماعة حاکم که در عهد محمود شاه و بن فرخ شاه بوده تعیین نموده بودند اما [illegible]
آثار طغیان [illegible] با بتر دوین مسلمانان سلوک ناهموار می نمودند با منسوبان این دولت ابد [illegible]
و [illegible] پیش آمده [illegible] سفاین دیگر [illegible] انداخته و در دریا [illegible] دیگر فرستاده [illegible]
قبل از این [illegible] هرموز کنار دریا که [illegible] مشهور است در [illegible] فرصت در آغاز جلوس همایون
بود بخلاف قاعده زمان شاه جنت مکان قلعه احداث نموده [illegible] تعیین نموده بودند چون
در آن وقت از [illegible] گرفته بود لیکن رخصت اعلی همایون قلعه احداث نموده بودند
[illegible] فاسد [illegible] زیاده [illegible] بمراتب [illegible] کران آمده [illegible] وردی خان [illegible]
آن مامور گردیده [illegible] طغیان [illegible] الفرمان قضا جریان [illegible] قلعه [illegible]
گرفت و الیوم به بندر عباسی مشهور است و در این چند سال [illegible] آن طبقه مدارای [illegible]
سفاین [illegible] رسند و کلی [illegible] و دریا [illegible] تجارت [illegible] بالکلیه در مقام
[illegible] اوقات [illegible] ازیشان [illegible]
قشم که جزیره [illegible] آب [illegible] کشتی [illegible] اراده [illegible]
نموده [illegible] پوشیده [illegible] مصالح عمارت جمع [illegible] آب [illegible] احداث نموده [illegible] چون
[illegible] عصیان و طغیان [illegible] مذکور [illegible] همت [illegible] لازم [illegible]
خان شجاعت نشان امامقلی خان خلف خان مغفور [illegible] امیر الامرای [illegible] فارس [illegible]
[illegible] فرنگیه [illegible] قلعه [illegible] فوجی از جنود قاهره [illegible]
[illegible] امامقلی بیگ [illegible] بیگ [illegible] آقاسی [illegible] فرستاد [illegible]
[illegible] عمارت شده [illegible] ویران سازند آن جماعت [illegible] در تمام آن سعی موفور [illegible]
آورده [illegible] قلعه [illegible] با غازیان [illegible] پرداخته [illegible] قیام نمود
حقیقت [illegible] اعلام نموده امامقلی خان [illegible] فرستاده [illegible] در حرکت آمده [illegible]

در تسخیر آن حصار [illegible] بسیار [illegible] اگرچه جمعی از جنود ظفر ورود [illegible]
محاصره و حین تسخیر آن حصار [illegible] شهادت فایض گشتند اما عاقبت بقوت قاهره [illegible]
[illegible] دولت فتح و ظفر [illegible] حال [illegible] آن [illegible] حصار مستولی شدند [illegible]
[illegible] حصار [illegible] آب [illegible] حارس [illegible] تعیین نمودند [illegible]
هرموز [illegible] پرتگال [illegible] تجار [illegible] حضرت [illegible]
فتح و تسخیر [illegible] هرموز [illegible] استیصال فرنگیه [illegible] حقیقت [illegible] الکفار [illegible]
[illegible] رخصت یافتند [illegible] که هر کاه طبقه فرنگیه [illegible] هرموز [illegible]
مانع آمدن سفاین [illegible] تجارت [illegible] انقطاع می یافت [illegible]
انقطاع می یافت [illegible] خدمت کاری [illegible] باج گذاری [illegible]
می [illegible] تسخیر [illegible] جمعی از فرنگیه انگلیس [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible] صداقت و اخلاص و خدمتکاری نموده [illegible]
میان ایشان و طبقه پرتگالیه [illegible] نصاری [illegible] اختلاف مذهب نیز با آن طایفه
[illegible] خدمت [illegible] شده بودند که [illegible] تسخیر [illegible] هرموز
[illegible] ایشان با عساکر حضرت [illegible] موافقت نمودند و بعد از فتح و تسخیر [illegible] انگلیس
[illegible] در [illegible] جماعت پرتگالیه مانع آمدن [illegible]
[illegible] فرنگیه [illegible] بیرون [illegible] که [illegible] هرموز [illegible]
آن طبقه در خاطر [illegible] مضمون اشعار **بیت** گر آب چاه نصرانی نه پاکست
جهود مرده می شوید چه باکست ؛ جماعت انگلیس را نیز اختیار نموده [illegible]
خدمت شدند القصه خان شجاعت شعار با جنود قاهره فارس [illegible] آن صوب گشته [illegible]
[illegible] الیوم به بندر عباسی موسوم است اقامت گزیده افواج قاهره [illegible] سفاین جمع نموده
داخل جزیره هرموز [illegible] فرنگیه [illegible] پادشاه و والی اسپانیان [illegible]
آن بلده [illegible] تجار [illegible] خلایق [illegible] اسپانیان [illegible]
قلعه داری [illegible] قاهره [illegible] قیام نموده [illegible] جمعی از طبقه
انگلیس نیز [illegible] دریا آمده در یک طرف قلعه که آب دریا [illegible] لنگر اقامت انداختند

در تسخیر

و هر روزه از طرفین جنگ و جدال وقوع می‌یافت و دلیران کارطلب پای جلادت و مردانگی پیش نهاده و بعضی
شربت شهادت می‌نوشیدند تا آنکه جناب خانی خود نیز از دریا عبور نموده بشهر درآمدند و غازیان بیشتر از پیشتر
در امر قلعه‌گیری ساعی گشته مردانگیها بظهور می‌آوردند چنانچه در اندک زمانی غازیان نقبها پیش برده
بپای برج رسیده شروع در حفر نقب بر برجها کردند از مردمان صحیح القول راست گفتار مسموع گشته که عرض
دیوار قلعه بهر موضع که فرنگیه ترتیب داده‌اند زیاده از سی ذرعست که سنگ و آهک استحکام یافته و غازیان
عظام زیر دو برج از بروج رسیده شروع در برج و حصار خالی کرده باروطها انباشته آتش دادند
باروط اجزای برج را بهوا برده فرو ریخت نموده و آن یک برج برجا بوده منجر دانند که رخنه که بهم رسیده
غازیان مستعد یورش شدند محصوران بقدر قوت و توان در مدافعه کوشیده مراسم قلعه‌داری بظهور
می‌آوردند تا آنکه کار بر محصوران تنگ شده و از مقاومت عاجز شدند و کپتان نصرانی و سرکردگان
انگلیس توسل جسته دست از قلعه‌داری بازداشتند و احمال و اثقال و بزرگی ایشان درآورده و بنای
انکجاعت نهادند قبل از آن میانه امام قلیخان و عظمای انگلیسیه قرار یافته بود که بعد از فتح قلعه
نصاری با خیام و اموال که بایشان متعلق بود و کرو مسلمان با جنود قزلباش متعلق بشدند چون
مطلب تسخیر قلعه و شهر بحصول پیوست جناب خان برحسب عهد و پیمان معارض نشده و گذاشت که
جماعت انگلیسی که خواسته باشند بطریق رضا داشته باشند با ایشان عمل نمایند القصه بعد از دو ماه و چند
است از ایام محاصره و جدال بیمن فیروزی اقبال دو دولت که همواره قرین یکدیگر باد این دو ماه الآن
قلعه رفیع بنیان هرموز که در متانت و حصانت شهره جهان از کارنامهای نادره فرنگیان است تسخیر اولیای
دولت ابدپیوند گردیده محمود شاه والی هرموز و اتباع او بدست درآمدند و از طبقات خلایق که مقید
آمده بودند جمعی که با کفر موافقت و معاونت نموده بمجازات رسیده بودند بجزای اعمال خود رسیدند و رعایا و عجزه
و غربا که در حین ورود لشکر در شهر بوده با کراه و جبر بوده‌اند نجات یافته سالم و غانم در مساکن خود آرام
گرفتند و جناب خانی حاکم تعیین نموده رعایا و برایا را استمالت کرده در ظل معدلت غنودند و از یراق قلعه
غنایمی که بدست درآمد چند عدد توپ بزرگ و باروج حقه و گلوله که فرنگیه تعبیه نموده بودند بترتیب داده
هر یک کارخانه دبستان ماهر و توپ چیان فرنگ و دیگر اشیای مرغوبه آنچه لیاقت قبول نظر
اشرف داشت بجهت سرکار خاصه شریفه جدا کرده تتمه بجنود سعادت ورود قسمت یافت بعد از
انتظام مهام ضروریه و نظم و نسق احوال سپاهی و رعیت طبل ارتحال کوفته جانب ممالک شیراز عود نمودند

سعادت ...

حقیقت

حقیقت این فتح مبین را بپایه سریر اعلی عرض نموده در حینی که ارباب عز و جلال در قندهار نزول اجلال
فرموده و عساکر ظفرشعار بتسخیر قلعه قیام داشتند خبر فتح هرموز رسید و جناب خانی مورد تحسین آن کشورگیر
شاه و سپاه گردیده و آن خبر بهجت اثر بمبارزان قلعه‌گشای رکاب میمون مبارک و همیون آمده
روز قلعه قندهار نیز بتوفیق کردگار رحیم که مسیح گره بافت مفتوح گشت **بیت** از هر طرف
که چشم گشایی نشان فتح ** وز هر طرف که گوش نهی مژده ظفر ** چون رو روایات ظفرآیات بنوعی که مرقوم
قلم وقایع نگار گردیده از ظفر خیر اثر قندهار عود نموده در دارالسلطنه هرات نزول اجلال فرموده
تا دو ماه و نیم در آن بلده فاخره اقامت فرموده و از سوانح که در ایام اقامت دارالسلطنه مذکوره
نمود **سانحه دیگر** آمدن ابراهیم خواجه است از سادات و خواجهای بلخ و جناب بواب [illegible]
عبدالرحیم خواجه بخارای برسالت سلاطین بلخ و بخارا رفته بود و شرح رفتن و آمدن محمد صالح
آنکه چون باتفاق پاینده میرزا ببلخ رسیده و با بنده محمدخان ملاقات نموده مکتوب عنایت اسلوب
شاهی را سپرده از مضمون عطوفت مشحون آن نامه مبتهج و مسرور گشته در لوازم تعظیم و تکریم
کوشید بعد از آنکه رخصت راه داده او را بجانب ماوراءالنهر گسیل داد و در سمرقند با امام قلیخان والی ماوراءالنهر
ملاقات نمود و بعد از اطلاع بر مضمون نامه و مراحم و اشفاق شاهی نسبت بخلق آنجا بیاد که جانب الله
جناب بوابت مرقوم گشته بود و عظما و اعیان ازبکیه و عموم مردم آن دیار که از احوال
سابقه متوحش بودند و در این هنگام که در خراسان واقع شده و تسخیر قندهار اتفاق افتاده خوف
و بیم عظیم داشتند آن عنایت‌نامه نامی را خواندند و دلهای خسته فی‌الجمله اطمینان یافتند و محمد صالح
قرین اعزاز و احترام روانه نمودند و ندر محمد خان ابراهیم خواجه را که از معتبران و خواص امرا و اعیان
آنجاست جهت تأکید بنیان مصادقت و موالات ارسال داشته التماس نموده بود که هرچند فی‌الحقیقت
ایرانیان و توارانیان رسم قدیمست چون او و برادران بزرگتر از امام قلیخان با حضرت اعلی در
مقام اختصاص اتحاد و حسن ارادت و اعتقاد و در زمان فرزندان همایون علی کرکرک و سر ایشان
یکدیگر الفت است بر خلاف سرانجین من بعد فیما بین مصادقت و دوستی مسلوک باشد و عساکر
ایشان از جانب خواجهای جویباری بخارا نیز که ایشان جمعیت آمده همین التماس نموده بودند و علما
ماوراءالنهر خصوصاً ندر محمد خان التماس نموده بودند که رستم محمد خان بن ولی محمد خان را که به
آن حضرت آورده در این چند سال جا داده‌اند چون او در این دیار و وطن آمده و آن تنخواه
فرستادند که در جای بند و عراق برود موجبات دوری با محصنان و استحکام بنیان مصادقت

زیرا که میانه او و بنی اعمام خصومت و عناد هست و جمعی اوباش غارتگر از او زنگیه گرفته بوده آشوب
طلب اند بر سر او جمع گشته مصحبه بسبب غارت و اخذ اموال دست درازی بمواشی ملک نموده اگر
در کار او تغافل رود موجب تشویش عجزه رعایا و آسیب برعایای قلمرو شاهی رسیده موجب نقض
معاهده و پیمان و انحراف مزاج اقدس خواهد بود چون لا شک عاقل قرار یافت که رستم محمد خان در رکاب
همایون اعلی یراق آمده من بعد در عراق اسباب معیشت او و ملازمانش مهیا و انجام یافته و
جمعی اوباش غارتگر از ناحیه که جمع آمده اند پراکنده ساخته چه بر دوستی و دشمنی اینگونه مردم
اعتمادی نیست الحال ممتنع از شمول عاطفه و توجه و خاطر مرحمت گستر بر رفقه حال عباد الله دانست
و استدعا از سرحد انجاب آنست که مستدعی ایشان نموده رستم خان در حین توجه عراق در رکاب همایون
بوده شرح فرستادن ایلچیان مذکور از نامه های ایشان و بعضی زوار دار السلطنه اصفهان در ذیل وقایع
ملک بیان میگردد **چنانچه مذکور خواهد شد در این کتاب** از وقایع ایام اقامت هرات آنکه چون فرامین همایون
اعلی به سلطان عثمان فرمان روای دیار روم بوساطت خیر اندیشان طرفین آمده مصالحه و دوستی
استحکام استقرار یافته ایلچیان معتبر آمده بود و بمسامع جلال رسید که سلطان عثمان با جموع
متوجه دفع سلاطین فرنگیه که بممالک اسلام در آمده دست دراز نموده بودند با نجانب رسید که معرفی
فرستاده و از حقایق حال و فتوحاتی که جنود اسلام را روی داده باشد استعلام فرمایند حقیقت
فتح قلعه ها و دفع و رفع کفره بر نگاشته و بموقف اعلام دهند لهذا علی بیک قورچی قاجار را برسالت
داشته نامه محبت آئین دوستانه در قلم آورده و فتح و نصرت سپاه اسلام را که همواره از درگاه احدیت
مسئلت میشد در نامه نامی درج فرموده بعد از آنکه ایلچی مذکور بسرعت و استعجال روانه شد هنوز موکب
همایون اعلی در دار السلطنه هرات نزول اجلال داشت که اخبار شورش و فتنه و لشکر روم و آشوب آن مرز و
بوم و کشته شدن سلطان بر دست ینکچری بعرض عتبه علیه ورود یافت **ذکر اخبار و شورش و انقلاب**
روم و کشته شدن سلطان عثمان فرمانفرمای روم بنوعی که از زوار و دیگر اشخاص شنیده شد و قاپچی
روم نیز مستقل قیاه آمده بیان کرده آنست که سلطان عثمان در این سال بعد از غزو و تمام از سفر فرنگ مظفر و
منصور معاودت نموده بود میل المحرم به که وی تکلیف کرده و همین سال باراده سفر حجاز و اخراج عرب و اقامت
قشلاق حلب در آورد و گویند که پادشاهنشاه اعظم اکرم شهریار بار عرب و عجم اعنی حضرت اعلی
ظل الله ... العلم و عند الله تعالی نقض عهد و پیمان در خاطر داشته طایفه ینکچری که معظم سپاه روم اند از این معنی
نموده اند که این شنیع انواع مفاسد و موجب تهییج فتنه و آشوب سپه خدعوب و دل پادشاه را لایق

دولت نیست و منع آنکه در قانون عثمانی که در یکسال دو سفر نباشد و هنوز عسکر روم که از سفر فرنگ آمده بودند هنوز
در منازل و اوطان قرار و آرام نگرفته اند در این سال این عزیمت موقوف باشد که در سال آینده
دولت نباشد مصلحت جمهور بعمل آید سلطان عثمان از غرور جهل و نادانی و عدم اطلاع بر قوانین
معتبره عثمانی باغوای دلاور پاشا که در این هنگام وزیر اعظم شده بود با ینکچری آقاسی معاند بوده بهجوات
که اختیاراتی که طایفه ینکچری را در این امور میباشد کمتر شود و چند نفر دیگر از خواص آمده پایان عصا
را طایفه ینکچری را معاتب ساخته در عزیمت قشلاق حلب اخبار و جازم گردید ینکچری آقاسی با جمعی از عظمای
آن طایفه بشورش در آمده قتل دلاور پاشا و چند نفری از عظما و معتبران که در آن وقت صاحب رای
و مشورت امور دولت بودند با خود متحد ساخته گفتند پادشاه را نیز دلاور پاشا و دیگر جماعت
تا دولتخواه نبوده و دخل ایشان در امور دولت موجب تخریب بنیان سلطنت است و ما از سلوک
ایشان راضی نیستیم التماس آنست که حضرت پادشاه آنجماعت را بدست ینکچری سپارد که بجزا رسانند
و عرض نموده اند که در قانون سلسله آل عثمان چنین داده که طایفه ینکچری بنابر صلاح دولت
نموده اند مهر آن شاه بعضا رضا خاطر ینکچری جسته بفعل می آورده اند حالا نیز ممتنی آنست ایشان بظهور
و سلطان عثمان معتقد مذکور را انکار بلیغ فرموده متعدی اتحاد با عیان آنطبقه نموده در دفع و رفع آن
جماعت اخبار و ساعی گشته دلاور پاشا و رفقا از بیم جان خود در اندرون سرای پادشاهی پناه گرفته
و جمعی کثیر از خدمت کاران و حرم سرای و سپاهی اطلاقی جمع نموده در دفع شر فتنه انگیزان
آن طایفه که مهیت شده تا از جانبین بهم جنگ و جدال انجامید و جمعی کثیر در میانه بقتل آمده ینکچری
آثار ظفر بظهور آورده و باندرون سرای پادشاه ریختند و میگفتند که پادشاه ما سلطان مصطفی
برادر سلطان احمد است زیرا که بعد از فوت سلطان احمد با او بیعت کرده و او را بر سلطنت و پادشاهی
آورده بودیم و خلع او موافق رضای ینکچری نبود و حق بیعت او در ذمه ماست سلطان عثمان
از واقعه ... کشته مصلحت چاره جویان کس نزد ینکچری آقاسی فرستاده پیغام داد
که من بجهة عجز و سالی خطایی از قانون پدران خود داشتم حالا از آن نادم و پشیمان گشته آنچه رضای
شماست چنان میکنم بعضی از اهل تمیز صلاح دیدند که چون کار از صلاح و پیغام گذشت ینکچری خیره
شده اند علاج منحصر در آنست که پادشاهی را حمیت و نیکبخت از ازاده و سلطنت سلطان مصطفی
بیعت نمایند و سلطان عثمان مصلحت نیکو داند فرصت جسته از سرای سلطنه بیرون آمده به
... و غوغا و کمال اضطراب بخانه پادشاه رفت اما طایفه ینکچری در اندرون سرای پادشاهی

ولاوه وزیر اعظم در قفای او سیاوش پاشا وزیر ثانی و قزلر آقاسی حاجی سه باشی نامی از معتبران ینگیچری
سپاهی علوفه‌چی و چاوش باشی و بستانجی باشی که صاحب اختیار سرای است و امثال ذلک به قتل آوردند
بضرب تیغ و تبرزین پای در آورده و اتباع سلطان مصطفی رفته او را از مسکن خود بیرون آورده و تهنیت
پادشاهی گفتند و درین اثنا مشخص شد که سلطان مصطفی در منزل ینگیچری آقاسی رفته بود و تحصیل [illegible]
ینگیچری آقاسی خبر یافت که پادشاه در خانه او است به منزل آمده پادشاه را اعلام کرده عذر مقدم آن
حمایت درآمده و با علمای ینگیچری گفتگو درآمده گفت که چون پادشاه به وثاق شما پناه آورده او از کرده [illegible]
اولی آنست که باقتضای مروت دریغ و مبالغه بازخاطر او را دلجویی آوریم و چون مطلب بود بحصول آمده
معاودان رفع شده نموده بعد پادشاه در مقام اعتذار و آشنایی باشیم و درین ماده راسخ گشته قطع نمودند
طایفه ینگیچری از بیم آنکه مبادا از این معنی ینگیچری آقاسی تقویت پذیرد و پادشاه دیگر جوان [illegible]
ماده دل دارد عاقبت اشتغالی کشیده خاطر رفع ینگیچری آقاسی قرار داده بر سر او هجوم آورده و به
الفور بقتلش پرداخته شد و سلطان عثمان را از خانه او بیرون آورده بقلعه مشهور به یدی قلعه که در
جوار بلده قسطنطنیه است فرستادند و بآن اکتفا کرده از بیم آنکه مبادا صورتی روی نماید که دیگر
باره به سلطنت و پادشاهی قرار گیرد و همگی آن طایفه نیست گرد اتفاق نموده به مدتی قلیل رفته او را
از میان برداشتند و روز دیگر عموم طبقات سپاه از ینگیچری و غیرهم لباس سوگواری پوشیده
بمضمون **بیت** خود کشته و حافظ را خود تعزیه میداری : نعش او را از یدی قلعه بشهر آورده
بلوازم تجهیز و تکفین پرداخته در عمارت مقبره سلطان احمد در جنب قبر او دفن کردند و ما قصه آید
سلطنت و پادشاهی دیگر باره به سلطان مصطفی بشوریدگی جمع و حفظ دماغ موهوم بود و [illegible]
باتفاق وزرا و توقیع قطع و فصل مهمات سلطنت میشد و مکتوب محبت اسلوب از جانب آن حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی مشتمل بر وقایع و سوانح مذکوره که باقتضای قضا روی داده و تجدید قواعد مصالحه
و دوستی نیز مصحوب ایلچی [illegible] فرستادند و ایلچی مذکور در دار السلطنه هرات بپایه سریر اعلی
رسید و مکتوب مذکور را بنظر انور در آورده و حقایق حالات را بزبانی عرض کرده و نمود که الیوم [illegible]
ینگیچری که قصد پادشاه خود کرده بوده و حسینی که داخل ایشان شده بود و سلطان مصطفی را بقتل آورده
و در میان دودمان سلسله آل عثمان مطعون اند و جمعی از ینگیچریان را دار زده و چنانکه سلطان مصطفی
شوریده دماغ شده تا غایت از سلطنت او مهمات کلی امور دولت اختلال پذیرد هرگاه قدرت یابند
سلطان مراد نام را برادر سلطان عثمان است که کودک خردسال است بپادشاهی اختیار نموده لحظه [illegible]

عثمان باشند

عثمان باشند و طایفه ینگیچری به جهت راضی ساختن سلطان مراد و نفسه وزیر گفتگو فیمابین واقعست [illegible]
مقدمات بسیار ممالک سرایت نموده و در هر گوشه فتنه‌ای سر بر آورده و در هر سوی شورشی [illegible]
این حال علاوه حسین خان حاکم لرستان با لشکر خود [illegible] از بغداد آمده و شیخ بهم خوردگی عراق عرب [illegible]
و عهد آنکه فیمابین منعقد است دار السلام بغداد وقوع یافته که در ذیل هر قوم سمت نگارد و معروض داشت **شرح**
وقایع و حقایق دار السلام بغداد و فتح عراق عرب مجملی از حقایق حالات دار السلام بغداد
بنحو سری مقرر گشته که ایالت و حکام ایشان صاحب اقتدار گشته که داخل و خارج آن ملک را بقبضه
اختیار خود در آورده و پاشایانی که از جانب سلطان روم می‌آمدند دخل نمیدادند اگر احیانا بعضی
اطاعت از ایشان بظهور آوردند و در سرای حکام فرود آورده به جهت سرانجام میشدند هر کدام که آن
تیسیر نشد [illegible] آمده و مراجعت می‌نمودند و اکثر [illegible] روزی [illegible] آینده و درین عهد محمد
قنبر نامی آقاسی ینگیچری بغداد بوده و بکر سوباشی که از عظمای و آقایان معتبر بوده با یکدیگر اتفاق داده
هر کدام جمعی از غلامان خاصه خود که در سپاه و تنگیان می‌نامند بهم رسانیده هر یک بار [illegible]
حکومت [illegible] بی‌حیایان و طغیان برادر [illegible] مرتبه پادشاهی و حاکمی کرده‌اند و قنبر
بکر سوباشی اختیار و اقتدار بیشتر یافت به جهت فیمابین وحشت بمیان آمده محمد قنبر رفع بکر سوباشی شد [illegible]
چنانچه از جنود ینگیچری بغداد [illegible] خود [illegible] اخذ مال [illegible] محمد قنبر جمعی فرستاد که
تمکین ندهند و خود با [illegible] از قبیله قصد غارت اموال بکر سوباشی کرده به خانه او رفت و گروهی
بمحافظت و ممانعت نموده [illegible] بکر سوباشی را از این خبر شنیده سپاهیان
که همراه او بودند با [illegible] متفق ساخته شهر [illegible] سپاهی بغداد
دیگر و دلشکسته [illegible] با محمد قنبر در زمان قلعه [illegible] کرده دیگر بکر سوباشی در شهر بودند و فیمابین جنگ و جدال
وقوع می‌یافت آخر الامر بکر سوباشی اهل قلعه را فریب داده [illegible] از محمد قنبر رو گردان [illegible]
از قلعه بشهر [illegible] محمد قنبر را [illegible]
سپاهیان [illegible] از مشایخ [illegible] محمد قنبر متفق بودند و در [illegible]
در کشتی [illegible] خانه‌های ایشان [illegible] اسباب و اشیاء [illegible] بغارت رفت و در حکومت
عراق عرب رقم اختصاص کشید و چون خبر عصیان و طغیان بکر سوباشی [illegible]
ارکان دولت و ایالت بغداد [illegible] حافظ احمد پاشا نامزد نموده و فرستادند که مهمات آنجا را موافق مصلحت
دولت با بشد باصلاح آورده و محمد قنبر و اهل طغیان را بجزا رسانیده بکر سوباشی که دل بر حکومت عراق [illegible]

عرب(?) پسته استقلال تمام یافته بود و از آمدن پاشا خوفناک گشته با حکام سرحد قزلباش طرح آشنایی انداخته
کس خود نزد حسین خان حاکم لرستان فرستاده اعلام نموده بود که این امور از روی اخلاص خدمت
شاه عالم پناه و از من صدور یافته من بعد دست ارادت در فتراک بندگی آن آستان زده و حکام
منسوبان آن درگاه مستظهر و امیدوارم و مملکت بغداد را که موروثی آنحضرت است بجهت آنحضرت نگاه
داشته‌ام و حسین خان ملازمی همراه فرستاده او کرده بدرگاه جهانبان پناه فرستاده و حقایق
حالات مذکوره که تحریر پیوست عرض کرد و چون حافظ احمد پاشا سپهدار دولت اسلام رسید بکر سوباشی کل
سپاهیان بغداد او را بخود متفق ساخته بتکلیف او نکرده از اطاعت و انقیاد جنود بغداد او ما را سرکشی
نمود پاشا بغداد را محاصره نموده بازگشت و از دیار بکر حقیقت حال بدرگاه پادشاه عرض کرده از
پادشاهی علی پاشا نامی مشهور بعلی پاشا نگانکش(?) از جانب سلطان مصطفی بایالت بغداد تعیین
چون بانجا رسید درین مرتبه بکر سوباشی اطاعت کرده بغداد را آورده او را استقبال نموده و چند روزی
با او مدارا می‌کرد و او نیز بحکومت ناقص راضی شده روزی چند گذرانید ارکان دولت سلطان
مصطفی این معامله و خوشنیت داری از و نپسندیده معزول ساختند یوسف پاشا نامی را نصب نمودند
که بغداد آید خواست که اقتدار او را استقلال یافته بکر را از میان بردارد و بکر سوباشی در
ملاقات روز اول مکنون خاطر او را از طرز سلوک دریافته دیگر او را ندید و بدستور مردم حصار
بغداد آورده با فوج بر سر او رفته او را گرفته و طمع در اموال و اسباب او کرده بقتلش مبادرت
نمود و علانیه کوس مخالفت بکوفت بعد از و کوچین(?) پاشا که حاکم موصل بود بایالت بغداد
آمد و نیز مدخل نیافته بازگشت و بکر سوباشی کمال اقتدار و استقلال داشت شرح وقایع
حالات بغداد و سبب توجه موکب همایون بآن صوب و بتصرف درآمدن آن ولایت در سال
آینده مرقوم قلم سوانح نگار خواهد شد **ذکر مراجعت ظفرنشان بییلاق و قشلاق**
چون مدت اقامت اردوی گردون شکوه در دار السلطنه هرات بدو ماه رسید و مهمات ضروریه
خراسان صورت انجام یافت ندای کوچ در اردو درداده عزیمت صوب مشهد مقدس رضویه
دادند و رستم محمد خان برادر ولی محمد خان را که سلالهٔ سلاطین ماوراءالنهر با جمعی از
ملازمان معتمد مصحوب موکب مقدس گردانیدند در عهد وزیران(?) خواجه جلال الدین اکبر
که وزیر خراسان بود پیشکشهای لایق کشیده کما ینبغی بلوازم خدمت و اشیاء نزول اجلال قیام نمود
چند روز در آن آستان بلوازم خدمت و عبادت زیارت قیام و اقدام نمودند و درین سال

رکاب فیض

سرکار فیض آثار که برخاسته(?) ابو طالب رضوی تولیت یافت و چون صلح دولت قاهره در آن وقت جهت انتظام
مهمات قندهار و نشست مهام اسفندیار خان والی خوارزم که فرستاده بود در آن صوب میسر نگردید تدبیر
امور ملکی درین سال عساکر نصرت نشان در خراسان قشلاق نمایند و حزم احتیاط مقتضی آن بود که تمامت
کل عساکر در یک محل بموجب عسرت و تنگی معیشت و فقدان مأکولات بود بنابر آن فوج فوج خدم و حشم را
چند قسم منقسم گردانیده و گروهی از طبقات لشکر را در محل مناسب قشلاق تعیین نموده و از مشهد مقدس
متعلق هر فوجی از افواج قاهره بقشلاق خود رفت حضرت اعلی بعد از وقوع ازین امور جریده و سپاهی
با معدودی از قورچیان کامیاب شرف و متقربان بساط والا بجانب مازندران بهشت نشان در حرکت
آمده قصبه جوین را از بستم(?) خان عنایت نموده در آن صوب فرستادند ابراهیم خان ایلچی ولی محمد
خان و ایلچیان خواجه‌های بخارا را در رکاب ظفر انتساب بمازندران رفته ایلچیان بخارا را از آنجا
رخصت یافته مشمول انعام و احسان بازگشتند و ابراهیم خواجه چند گاه در موکب مقدس کامیاب
خدمت و منظور نظر شفقت و مرحمت بود و در سال آینده از اصفهان رخصت یافته بر وجه لایق روانه دیار
خود گردید **دیگری از سوانح آوردن زمره ارباب فضل و کمال** چون ذات اشرف
همایون و طبع لطافت سرشت هنر پرور آنحضرت گوهر گران قدرشناسی بسیار سخن سنج است و صحبت
فضلای دانشور و سخنوران بلاغت گستر رغبت تمام دارد و اگر بحسب ظاهر بنابر شغل عظیم جهان
داری و عدم فرصت که فرمان روایان جهانرا از آن چاره نیست دایره چهاربالش محفل سلطنت را
از آن گریزگاهی صحبت فیض بخش فاضل سخنوران روزگار کمتر اتفاق می‌افتد اما همیشه با طبع عالی
که از بزم آرایان محافل دانش اگر کوکبی بسعادت حضور اقدس فایض گردد و چون غوزی(?) چون
گوهر گران بها گاهی هنر و صحبت و راحت بسط خاطر و انبساط ضمیر مغتنم شمارند و خاطر اکسیر تاثیر متوجه آن
بوده همت بمحافل انس و مجامع قدسی از وجود چنان نادره از حس صوری و زیب معنوی آراسته
باشد بنابرین درین اوقات خجسته ساعات که در دار السلطنه هرات اتفاق نزول افتاد و بصحبت گرامی
سرآمد ارباب فضل و هنر سحر پرداز بلاغت گستر ناظم ابیات معانی پیچ نکته دان میرزا فصیحی
هروی از اجله سادات و اشراف اعیان آن ولایت و منتسب بسلسلهٔ علیه انصاریه و زیور کمال
فضل آراسته و مراتب بلند سخن پردازی پیراسته آلی طبع و در رشته شاهوارش آویزه گوش و گردن
مستعدان روزگار است مسرور گشته اراده خاطر اقدس آن تعلق گرفت که همیشه حضور اقدس مجلس
مقدس از وجود گرامیش زینت افزا بوده از صحبت فراشیش منبسط و از نتایج طبع سحرآفرینش متمتع گردد

باشند تکلیف در انفصال همراهی موکب نصرت نشان فرموده باحتیاج سفر او را مرخص نمودند به انجام
رسید و سیادت پناه مومی الیه از وفور اخلاص امتثال امر همایون را بقدم امتثال تلقی نموده آهنگ جدا
سازد و اگرچه آن بلدهٔ طیبه از وجود آن گزین گوهر بحر دانش و افضال خالی مانده همچنین خرمی بطراوت
گشت اما مجلس بهشت نشان از وجود او رونقی تازه و طبع همایون را مسرتی بی اندازه روی نمود و چنین
موکب معلی بفیروزی و اقبال بمازندران بهشت نشان رسیده در قصبهٔ طیبهٔ اشرف و منازل جلیل
که در آن مکان نزهت بخش ترتیب یافته اقامت فرموده و گاهی در اشرف و در فرح آباد تشریف
در آن روضهٔ دلکش بساتین فرح آباد و انجا بخرمی و کامیابی گذرانیده بعجب فزای روزگار

ازسوانح ایام اقامت مازندران

آنکه یوسف خان بیگلربیگی شیروان و سایر
امرا و عظام و اعیان آنجا که بعتبهٔ ملازمت دریافت عز بساط بوسی آمده و بسعادت مجلس فرازی
و مکرر امجالس و محافل رزم و بزم انعقاد یافته از پرتو توجهات خاطر خورشید مثال که بر ساحت آمال
یوسف خان و امرا افتاده … پایهٔ عزت و افتخار باوج فلک دوار رسانیدند و پیشکشهای
لایق از غلامان غلمان صفت یوسف لقا و حوروشان زلیخا صورت پری سیما و الماس و صبا …
شتران کوه کوهان بار بردار و نقود و نقره و اجناس اقمشهٔ نفایس هر دیار و پوستینهای سمور
و … اینها و گرگهای نادره ولایت چرکس تنگهای … و امثال ذلک زیاده و از احصا
و شمار از نظر اقدس گذرانیده زبان هر یک باین مقال گویا بود **بیت** الحق من از تو لطف
تو دارم … ثنا قدمت نقد جانم … مجملا یوسف خان قطع نظر از تکلفات ستاره
بخوان روزگار … ارباب جمعیت و فدویان جان نثار …
کرده هر روز و هر ساعت مطبخ خاص … گوناگون … و چند گاه و در گاه
مقدس به سیر شکار مازندران مشغول داشت و پیوسته حریف بزم خاص و مشمول عواطف و
اختصاص روز در هنگام انصراف بخلعتهای فاخر و تشریفات زاخره افزایی یافته …
بجاگاه و ولایت خود معاودت نمودند قرچغای خان سپهسالار ایران حاکم مشهد مقدس بود از اوان …
و عهد صبی با یوسف خان طریقهٔ اخوت و برادری مسلوک میداشت و مدتهای مدید بود که بملاقات ایشان
با یکدیگر نشتافته بودند درین وقت که او بپایهٔ سریر اعلی آمده و چنانکه مذکور شد سعادت بساط بوسی
یافت حضرت اعلی از شمول عاطفت و اشفاق قرچغای خان را از مشهد طلب فرموده و او از شدت
… از مشهد مقدس عازم مازندران گشته … عهد ملاقات تازه گشته چند گاه بصحبت یکدیگر

بودند و یوسف خان رخصت یافته قرچغای خان در رکاب اشرف اقدس ماند

ذکر … سوانح مازندران

چون … بازکیاد رشید و ثبت کرده بود که در کل ادوار مرز خصوص مازندران بهشت نشان
ضیق طرق و صعوبت راه و تنگی که از جبال رفیع و کریوهای کوه که از غایت ارتفاع و بلندی آسمان
دست در کمر در انداخته … که عبور یک سوار از مضایق ناهموار جبال بغایت دشوار و در هر قدم
از خوف خطر پا و شدن ناچار و گذار شتران خود که آهسته روی از انجا امری بود محال
مردم آن دیار را هرگز چشم بر شتر نیفتاده … در خواب نیز ندیده بودند و وقتی که شتر …
بر حسب آیهٔ کریمه كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ در ترکیب آن جانور دیده عجیب
کردند و حضرت اعلی پرتو التفات بتغییر ترتیب آن دیار نزهت بخش فرح … اشرف …
اکثر فرح آباد و قصبهٔ … بنوعی که در محل خود ذکر شده هر کجا … جلال کرده …
آن ولایت زلال مطبوع طبع همایون افتاده اکثر اوقات قشلاق همایون بدان دو محل میشد
شکارگاههای عدیم المثال آن ولایت … نشاط شکار نزهت بخش خاطر … آثار بود و ملازمان رکاب
و مترددین اردوی کیوان شکوه از صعوبت راه و تنگی گذرهای خطرناک جبال و بسیاری گل
و لای که از کثرت بارندگی همیشه در زمینهای هموار … و اضرار بسیار و نقصان و خسران بیشمار
بسیار … و مترددین آن دیار میرسید و در این سال رای جهان آرا بدان متعلق گشت که از
دست چپ … و هموار راهها ترتیب نموده نوعی سازند که شتران قطار بفراغ بال بی خوف و خطر عبور
نموده آسیبی از آن مرتبه … نرسد … همت عالی نهمت برین امر مشرف در نظر خلایق دشوار …
محال … گماشته حساب و دستوری میرزا تقی وزیر طبرستان را بانجام این خدمت مامور گردانیدند
و مقرر شد که اهالی مازندران در آن امر خیر مدد و همراهی کرده و کارکنان اجرت و دقیقی
حاصل خاصهٔ شریفه ستانند و حسب الدستور پذیرای فرمان گشته بعون عنایات الهی و …
اقبال شاهی … بمیان زده شروع در انجام مذکور راه سواد کوه است که از دو طرف خوار و
فیروزکوه بمازندران میرود … مترددین اردوی معلی از آن راه است و تا فرح آباد و قریب
نه فرسخ است … چهل و … فرسخ … زیاده است … خار … حایل دست و
… و بنایان و عملهٔ آن کار را از هر طرف جمع آورده مصالح به انجام داده در هر دو
… که در سمت راه واقع بود بعلماهای عالی استوار … در خانه …

بهتر ترتیب داده بودند در حوالی سیلابهای عظیم که در وقت باریدن باران از قلل جبال البرز به شهر آمده جاری
میشد آن بود که هر دو ایام از آن سبب سیلاب منهدم و خراب کرده بود بیک دو نوبت ایلغار نموده آنگک بهمان کلام
داده بود و خانه را خراب کرده بودند و بعد از آن سیلابها طرح کرده و آنچه مشهد و جنگل بود و تبرداران از دو جانب
سطرها خالی کرده خاک و ریگ از جاهای دور دست آورده و ماهی پشت ساخته کرده بودند و از دو طرف
آن جوها کنده شد که آب باران از شوارع بجوها ریخته به رودخانها جاری گردد و خیابانها در میان
راه که محل عبور مترددین است از اصلاح کل ایل مرسوم ستوران آورده و سنگ داده بودند و مضایق جبال را
بقول خوب توسیع داده و بعضی جاها را جوهای قوی انداختند و آنچه سنگ خاره بود سنگ رباب
خاره شکاف تراشیده صنایع بدیع بظهور آورده و خیابانچه تاریخ کارهای فرهادی که در نظر عقل دور از
کار مینمود کرده بودند در اندک زمانی این کار خیر بنیرو همت والا صورت و کاری اهل اقبال بنوعی که دلخواه
خاطر انور و پسندیده خاص و عام بود بصورت انجام یافت و اکنون شتران بار دار قطار قطار
پهلوی یکدیگر بفراغت عبور مینمایند و همچنین کل شوارع ممالک قزوین و اطراف هیچ طریق مسدود و نظر
سایر ممالک مترددین مامون و از مضرت و نقصان دواب مصون و موجب دعای خیر روزگار
روزگار است از اتفاقات حسنه کار خیر تاریخ این امر خیر انجام است و مشابهات آن هاجا ملاحظه
و بروز کار فرخنده آثار همایون راعی عاید میگردد **از متوفیات خواجه محمد رضا بیک**
مستوفی پسر خواجه کرم وزیر آذربایجان بود در سن ... سالگی از جانب لعب مقدرت یافت و در سال ...
که در ملازمت اشرف بسر برده از مقربان بساط اقدس محرمان بزم مقدس بود شرح شمه از احوال او
در ... حالات سابقا نگاشته کلک بیان خواهد شد مولد و منشأ او موضع جوبین قزوین است از ...
ذوالفقار خان قرامانلو بملازمت اشرف رسیده وزیر مستقل آذربایجان گشت و کلانتری ... از
احوال عراق روز بروز بدرجه علیا ترقی کرده صاحب رای و مشورت بود با شعور و شاعری ربط تمام
داشت به بذله گوئی و شیرین بیانی در مجلس همایون جلیس و انیس گردیده بود و در این سال ضعف
معده و طاری گشته بمعالجه گرم مشغول و در سفر خسته دار کوهی آنجا و بدرود زندگانی و ... تن خراسان
از رکاب اشرف بازمانده کرمان آمد در موضعی که مدفن امام زاده محمد است برحمت یزدان پیوست در
مشهد مقدس منقل مدفون گشت خالی از علو همتی نبود و در رعایت حال و تفقد احوال آشنایان
و محتاجان خود را معاف نمیداشت این بیت از اشعار اوست **بیت** میهادم رخت رحلت از دنیا

بر دوش صبا : سوی شهای عدم صفا کرد و ... رسید ... شتم **محمد صالح بیک** وزیر سابق
شیروانست که از سادات مادر او ... آمده و چند گاه در ملازمان عالم رکاب اشرف بود و به منصب
وزارت و کلانتری ... المؤمنین قم سرافرازی یافت و در این اثنا بیماری عارض گشته در حالت
بیماری دستور فراغ روانه دار المؤمنین قم شده در راه مرض اشتداد یافته در دو منزلی قم فرمان
یافت اهالی قم که آگاه او را استقبال شده بودند استقبال نعش کرده به روضه مقدسه معصومه آوردند
بیت عجب سروی آمد درین کاخ دلاویز : که چون جا گرفت ... کو بیت خیز : اینجا مهمت ... کرم ... او
مذاقد **بیت** یک لحظه کام خویش ... : ... زمانه ستمکار : وی تبریزی الاصل بود
در خدمت فرهاد خان نشو و نما یافته ترقی کرده و بعد از او بملازمت اشرف سرافرازی یافته چند
گاه بعضی از مناصب دیوان مشغول داشت بسیار مرد خلیق آدمی کریم الذات سلیم النفس بود
و در ایام عمل باخلایق سلوک پسندیده مینمود **وقایع سنه مبارکه تنگوزئیل مطابق اثنی
و ثلثین و الف از سال هفتم قرن ثانی** در که روز ماه فروردین نشاط ده جزو دوازده طالع
کیقبادی : جهان از آن قدم شمع زندگی داد : طراوت را عیش آوازگی داد : دیگر باره بهار و گلشن ها
بهاران برگ و نوا آغاز شد ضابطه چهار ارکان تو ایم روزگار قرب اشرف چهار فصل هشت و چهار
یعنی خورشید جهان آرا که فرمان روای طارم چهارم است هشت ساعت و چند دقیقه از شب سه شنبه
نوزدهم ماه جمادی الاول گذشته با طنطنه سکه و جلال چون ماه چهار شنبه دوازده فلک اعلا حضرت سهامی
تختگاه دار الملک شرف و اقبال خرامیده و از زنگ چهار ماه هیچ سموات را بوجود فیض الحرکت
و جهانی داد و پرتو انوار تربیت خاک پر افتادگان نباتی را نشو و نمای تازه داد و دشت ... صحرا
روزها جمیع آنگوشی ... حریفان بزم عشرت بصد زیب و بهار آراسته ... انجمن کامرانی و کامیابی :
بجلوه گری درآورد و نغمه ... بلبلان هزار دستان باغ و بستان از شدت تشریفات شده کل و
ریحان نوای غزلی طرب و خرمی ساز و غزلخوانی آغاز نمودند و کاه از ... و ...
شیروان صبا که اوراق گلها را پریشانی ساخته با دبی نیازی میداد و نداز ... قرآن شعر :
بان مبتلا می کرد و ناله و افغان در گرفت از نوازه دیده خسته خون می کشادند آری **بیت**
چنین است رسم سرای سپنج : کهی باشد آسودگی گاه رنج : چون نوبهار جلوه ... خرمی با جبر
صد بشیرین ... دلارائی هم آغوش شد ... و شادکامی با شهریار عالم توأم و طغیان انده ...

اعلی در هنگامی که آن جنت نشان بلوازم جشن و سرور نوروز پرداخته مقربان بساط والا و ارکان
دولت جهان پرداز آن انجمن بهجت افزا چون سوسن صد زبان بدعا و ثنای شهریار کامکار کامران
و رطب اللسان بودند و بزبان صدق بیان بخیال میسرودند **بیت** شها بخت و دولت ترا یار باد
همیشه خدایت نگهدار باد ¤ بود تا ابد در جهان نام تو ¤ برآید ز گیتی همه کام تو ¤ القصه بعد از
فراغ از جشن نوروزی در بسته زمینهای بهشت آسای آن دیار بسیر و شکار پرداخته **بیت** ز نشاط
شهنشاه با سیر ره ¤ گه از روز کاری رود ¤ ایام خجسته انجام بهار اقدس مقرب الخاقانی زینل
بیگ ترکمان ایشیک آقاسی باشی که برسالت هندوستان رفته بود و حیدر بیگ یوزباشی قورچی او را غلو و میرزا بیگی
بیگ که بعد از فتح قندهار رفته و بتشریح آمده رفت زینل بیگ آنست که چون خان عالم از آنجانب
برسالت آمده بود از امرای بزرگ آن سلسله بود و با اسباب و یراق و تجملات بزرگانه بنوعی که در
محل خود بتحریر پیوسته بایران آمد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی نیز بعد از امعان نظر بحال امرا و مقربان
و معتبران این دولت مشار الیه را که باهلیت ذاتی و سپاهیگری و علو همت و آداب دانی و حسن سلوک
متصف و باعتماد و محرمیت امتیاز یافته و قرب و منزلت از اقران ممتاز بود شایسته امر رسالت سرافرازی
این خدمت دانسته چنانکه در محل خود ذکر شده همراه خان عالم روانه فرمودند و او چون بدین خدمت
گشت همت مصروف آن داشت که از روی اخلاص و حسن اعتقاد و صوفیگری سپاه و جان و مال در راه
ولی نعمت دریغ نداشته بنوعی بدین خدمت اقدام نماید که در نظر دوست و دشمن پسندیده شده
باشد لاجرم بوجهی که درخور همت و غیرت لایق نام و ناموس ولی نعمت بود تجهیز و یراق آن سفر داده
باشکوه و عظمت ملوکانه و اسباب تجملات بزرگانه و اسبهای تازی نژاد و صبا رفتار و زینهای مرصع
طلا و نقره که بهترین زیب و زینت سپاهیست و اقسام مرصع آلات و اشیا و تجملات زیاده از حد شمار
نمود و جمعی کثیر از ملازمان و خویشان خدمتکاران و عمله کارخانجات آبدارخانه و یراقچی تمام از خدمتکاران
جدا شده در مرافقت خان عالم روانه شد و چون قدم بملک هندوستان نهاد به هر جا و [...]
و قصبات که رسید شهر استقبال لوازم اعزاز و احترام قیام مینمودند و چون بلاهور رسید حضرت
پادشاه والاجاه فرمانروای ممالک هندوستان بسیر کشمیر تشریف برده و بحکام مامور گشتن زینل
بیگ حسب الامر فرموده در لاهور توقف نمود خان عالم پیشتر رفت بعد از وصول پادشاه بلاهور مشار الیه
بخلعت ملازمت دریافته لوازم تحبب و تسلیم و آداب تعظیم و تکریم چنانکه از جهانی آورده [...]

خاقانی را بجهت

خاقانی را بجهت وجه ایلگری اینه و آداب رسالت و شرایط سعادت بوجهی که پسندیده اولیای دولت و محبت و دوستی
بود بجای آورده گذرانید حضرت پادشاه والاجاه را محبت سابقه که از روزی که توقع یافته سال [...]
و [...] جشنی میآرایند و نوروزی که در حین ولادت [...] روز نموده ذکر رود که بوجهی که [...] ایشان [...]
می‌آوردند و چون وعده آنروز نزدیک بود آنحضرت در لاهور توقف نموده متوجه دولتخانه و زینل بیگ
حسب الصلاح خان عالم اظهار معاودت قندهار بوجهی که ناموس بوده بارکان دولت و اقبال حضرت
نموده و چون جوابی که موجب تسکین خاطر باشد نشنیده و خوبی آن داشتند که از آنجا بازگشته پیشتر برود
گفتگو و علاج اندیشان سفاهتی گشته و در این اثنا از جمله بدایا ایشیک آقاسی که با فیصله و بی تحفه صحیح
نقل بزرگ که از رسم پادشاه مغفور میرزا الغ بیگ ولد میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان بدان نقش
یافته بود بکتابت به شکافتن حضرت آنحضرت فرستاده بود و در حین فرصت زینل بیگ اتمام نیافته بود
مشاهده می‌آورد در پیشیده [...] حضرت و [...] پادشاه و [...] حضرت شاه علی [...]
برادرانه بجهت آنحضرت ارسال داشتند در این توقف دیر وقت یافت و رقتی که در باب گفتند [...]
آگاهی بجهت زینل بیگ بخصوص یافته بود و رسید لاجرم با تعجیل [...] متوجه ولی گشته بعد از انقضای
جشن مذکور [...] در مجلس مذکور در رکاب سعادت انتساب حضرت پادشاه والاجاه و [...]
استیفا کرده رفت و [...] منظور انظار عاطفت و اشفاق بود [...] در باب قندهار بارکان
دولت و محرمان اسرار سلطنت سخن گفت جوابی مقرون بصواب نشنیده [...] حوال [...]
ولی نعمت خود [...] گذشته [...] بعرض خود رسانید [...] در آن ماده کرد و بعد از آنکه [...]
قندهار بوجهی که بتحریر پیوست صورت وقوع یافت [...] زینل بیگ [...]
واقعه دانسته چند روزی [...] حیدر بیگ یوزباشی قورچی او را غلو و میرزا [...]
بیگ داروغه [...] مقامات [...] رسید [...] معاونت [...]
گرفته باب قندهار [...] در آن [...] رسانیدند عذر [...] ابتهاج نموده
مجدد با استقرار قواعد مصادقت و دوستی که فیما بین واقع بود و [...] حضرت پادشاه والاجاه
غوغای ولایت کشمیر نموده بود و [...] در مقام رخصت زینل بیگ و رسولان مذکور در آمده و نامه محبت آمیز
بر توصیفات و [...] تحفه و تنسیقات [...] از قلم آورده و این عبارت در آن مقام قصیده [...]
مرقوم بود که ما محبت و دوستی آن زبده خاقانی را بعالم برابر نمیکنیم [...] با آن [...]
[...] زینل بیگ [...] رسولان رخصت انصراف داده [...] روانه نمودند و [...] سلسله اکبری تعظیم [...]

مخصوص مستعار کرد و وقت انعام پادشاه والاجاه در حضور او اظهار تعطف و احسانی کرده و چون ایلچی
گورکانی شاه قلی از غلات و فروشی بوده از نسل سیک از علاقت و بود و بندگی این آستانه را آن درانداز
هرچند نگهداران طرفین در آن ماده مبالغه نموده و اننده را باز کرده و گفته که این رسم معتاد در کار دولت
نعمت ما نیست اگر پادشاه عنایت خاصی فرمایند که عرض کرده دیده نمی باشد و در آن شفقت خاص
هر که بر افتادگی و فروشی چاکر از باید که در مضایقه نیست بعضی ارکان دولت جهه اجرای رسم عادت
و تقاری کرا از دوران دانسته آن مرضی وی بی نعمت خود داده و در تشنه از ایصال آن جمادی
تغافل و تعلل ورزیدند و شاه را ایلچی نیز نام نبرده روانه شد مجملا در اوایل این سال ایلچیان حکام
ورکا وسید و دو تمثال رسیده و در مازندران بهشت نشان سعادت بساط بوس فایض شدند
و منبعثات نسل سیک بسجن افتاده بود و تحیات مشهور و آثار کرده مورد و یافته [illegible]
انقطاع یافت ذکری از وقایع الحمد چون خاطر اقدس از مهم قندهار و استحکام آن بیت
قلعه اطمینان یافت سپاه افین اوزبک سمت آرایان فرستاده اظهار خلوص عقیدت و یکجهتی
نموده و گفته که آل حقه بالاه مرغاب را اکرده رسال که نوشته گرفته بلخ برده و علوفه را استرضا شده
باز فرستاده و علوفه را بستور علا زمان درکار و مهمات اسفندیار خان در خوارزم [illegible]
دیگر بروز عساکر نصرت نشان در خراسان لازم نبود بنابر آن بحکم مطاع اشرف نفاذ یافت
که حسین خان [illegible] علی قلی خان [illegible] آقاسی باشی سایر لشکر قزوینی کرفته بازگشت
اوطان دهند و ایشان حسب الامر فرموده عمل نموده لشکریان بساکن و اوطان رفتند
رایات فیروزی آیات نزول جلال [illegible] از مازندران بهشت نشان متوجه دار السلطنه
گشته و بساعت سعید بدار السلطنه اصفهان رسیده در دولتخانه مبارک نقش جهان نزول اجلال
فرموده [illegible] دار السلطنه مذکور کامیاب دولت بوده بانتظام مهام جمهور [illegible]
ابراهیم خواجه ایلچی [illegible] رخصت انصراف یافته باز عطوفت آمیز [illegible]
مشمول نوازش [illegible] شاه [illegible] پیش گرفت در این اثنا بعضی اخبار از جانب
عراق عرب بسمع رسید [illegible]
آن در ذیل سطور [illegible] ذکر بعضی از حالات دار السلام
بغداد و آمدن حافظ احمد پاشا و ماجرای که در آن سرزمین روی نمود [illegible] از این صاحب
حقایق [illegible] که در دار السلام بغداد [illegible] مشهور آفاق و دار الملک عراق

عرب زیاده

عرب زیاده از پانصد سال دار الخلافه و محل اقامت فرمان روایان عظیم الشأن عرب و عجم
ترک و دیلم بوده و بکثرت زراعت و آبادانی و انواع خلق و معموری از شرح و بیان مستغنی است و در عهد
دولت پادشاهان جم اقتدار صفوی چنانچه در مجلد اول [illegible] عالم آرا و در [illegible]
زمان حضرت شاه جنت مکان [illegible] از قزلباش [illegible] ایالت [illegible] آنجا
زمان آنحضرت محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو [illegible] بود و در سنه اربعین و تسعمایه [illegible]
سلطان [illegible] خان [illegible] دولت [illegible]
روم سلطان سلیمان خواندکار [illegible] رفته [illegible] ایشان لشکر [illegible]
طایفه تکلو حرام نمکی کرده [illegible] و خود بیرون کرده آن
ولایت بتصرف سلطان سلیمان [illegible] سال آن [illegible]
عرب در تصرف [illegible] اکنون [illegible] سال [illegible] که خطه دار السلام از شوکت
[illegible] از [illegible] ایام [illegible] حکومت
[illegible] از جانب پادشاه [illegible]
[illegible] محمود پاشا و حافظ احمد پاشا و دیگر پاشایان [illegible]
[illegible] وقوع می یافت [illegible] سپاهیان [illegible]
[illegible] سنقل [illegible] طایفه [illegible]
[illegible] حوادث [illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible] سوباشی [illegible]
بغداد آمده محمد قنبر [illegible] سوباشی [illegible]
تعدی [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حیرت و تنگنای عسرت افتاده جمعی که بتقدیر سوانح وحشت سرمایهٔ خود را دقیقه نقل کرده بفقر و تنگدستی
گرفتار آمده اواسط الناس آنچه قدرت بر بیرون رفتن داشتند اکثر به تفرقهٔ اولاد و تقریب کشیده هزار محن
از ذکور و اناث و نسا و صبیان از شهر و ولایت جلای اختیار نموده در دیار عجم پراکنده شدند در حق
بجانب بصره و خوزستان و جزویز رفته بجا و هر جا اکثر ایشان جسته روی بدانجا آورده
و جمعی کثیر از مردم عیال مند پسران و دختران خود را بعوض هیچ بمردم دادند و آوردند بمعارضت
حلکوه از اصفهان متقابل روی عالی ظرفیت آن سمت به بغداد بوده در هیچ منزلی نزول نمود
بیع و تیمار قرار عمالک رسید که از مردم عراق عرب جمعی بسیر داده اند که بعقوبت لایموت خیرات
و صدقات و دهقانان قناعت نموده اقامت اختیار نکرده باشند فقرا و درویشان که نه سامان
بیرون رفتن داشته در حالت بیرون رفتن از استیلای جوع و فقدان نان از پا در
افتاده گروه گروه در بیرون بصد حسرت و بعوان در آرزوی نان جان سپرده اند در آن
حافظ احمد پاشا که در دیار بکر بود از درگاه سلطان روم سردار شده بدفع ارباب طغیان
بدفع و شر سرتیپ در ممالک بود و نظر و نسق ملک بغداد از ابای رعیت او منوط و مربوط
کرده اند و سلیمان پاشا نامی را بایالت دار السلام موسوم ساخته همراه او نموده بودند که بعد از
دفع طاغیان او را در ایالت آن ولایت متمکن گرداند و او جهت عسکر دیار بکر و پاشایان
سرحد و سپاهی پکیان را جمع آورده با موازی سی هزار کس سپاه به بغداد آمده بودند سرخود
کرده بیرون رفته و سپاهیان را بی زحمت و عصیان که گرات از ایشان صدور یافته
بودند ابواب موافقت مسدود ساخته تمرد کرده باشی اختیار نموده و بیشتر از پیشتر در مقام عناد
در آمده و بسر انجام اسباب قلعه داری پرداختند و حافظ احمد پاشا در دفع و رفع آن طایفه گرسی
و انتزاع آن مملکت از ید متغلبه جهت خاطر ساخته چون بحوالی قلعه فرود آمد عسکر بغداد
پنجه از کس کامیش بعزم رزم از قلعه بیرون آمده در برابر آن سپاه موفور با کمال جرأت و جلادت
قتال آغاز کردند و از جانبین دست به آلات کارزار برده قیامت حرب صعب اتفاق افتاد
سردار که اضعاف مضاعف عسکر بغداد را بودند غالب آمده و عسکر بغداد مغلوب شدند
یکهزار و یانصد نفر کمی از جنود بغداد در این معرکه کشته گشته بقیة السیف منهزم و بقلعه در آمدند
بکر سو باشی بعد از زلزل و اختلال احوال از پادشاه از خوف متواتر و اهل قاصدان
و اعیان قزلباش که در آن ولایت بودند و در استغاثه تعجیل نموده اعلام کردند که

عمیم الغلب باستان بوس آستان شاهی که ملجاء و ملاذ عالمیان است فرستاده بغداد از درگاه عالم پناه شاهی
نذر کرده اند و امید داریم که ملک موروث آنحضرت مرزبان درگاه تعلق داشته و هر گاه این ولایت مرحمت
سرا و قات جاه و جلال گردد از زمره بندگان و ملتزمان اطاعت و انقیاد امر مطاع بوده به منصب قلعگی
بکلربیگی مقرر بوده در انجام آن سرحد حقایق حال بعرض عاکفان سده جلال رسانیده
و حسب الامر اشرف بجهت ضبط سرحد و دفع مضرت و آسیب لشکریان غازی سردار قلعه گرفته
تنگ رفته که مبادا از آن گروه بی باک دست درازی بجوانب مملکت قندهار و همایون واقع شود
و شاید از آوازهٔ حرکت لشکر قزلباش چاپارکان نیز و روزگار راست از آن دیار نیز استخلاص روی دهد
استغاثه بکر سوباشی مکرر از کمال اضطرار رسیده و از غرض کمال عجز و زیر دستان و چاپارکان ملک
که بکمال عسرت و نفاق و ضیق معاش مستحق جوع با جیال لشکریان بر دو طرف حد سرحد بغداد
بوده و هر روزه منصب و غارت یافته سر کرده این باده حسرت شده بودند که دو حال پیشتر رفته شده
که به جانب حافظ احمد پاشا نوشته مضمون مقصدی از غازیان شهر آباد و نورشالو فرستاده و حال خبر
اگرچه از اقوال عراق عرب درین وقت و جوابش معلوم گشته است که احوال عجزه و رعایای آن مملکت در
دو ایام بانع الملک الملک علی الاطلاق بنا بر شیوع قحط و غلا که درین دو سال از حوادث روزگار
دوقع یافته اختلال عظیم پذیرفته اکثر خلایق ترک وطن اختیار نموده اند و خرابی ملک پدید آمده جمعی
پریشان گردید و گذار خزینه و دند از سپاهی و رعیت در کمال اضطرار از مهم حادثه پناه به
آستان کامیاب همایون آورده اند اکنون مارا جهت ترفیه حال چاپارکان و خلاصی ماندگان از
چیرانی این حد و دانقفاق تزول افتاده اگر ایشان نیز در این هنگام ترک محاربه و نزاع
نموده بازگردند که عامه خلق آن دیار از سپاهی و رعیت یاالجمله از تنگنای عسرت خلاصی یابند به حیله
اندیشی و تدبیر احوال خلایق و غمخواری عیال او را باشد که بر ذمت همت خداوندان جاه و جلال
و سپاه لازم است ولی والاسب میباید حافظ احمد پاشا چون مرهم سپیدهٔ امرا و قرب وصول ایشان
اطلاع یافت با وجود آنکه سی هزار کس همراه او داشت و سپاه قزلباش هفت هزار کس همراه داشت
و سپاه قزلباش هفت هزار کس نیز بود و بعد از ضعف لشکر قزلباش یاری شتافت کرد روز دیگر کوچ
کرده و صوب مراجعت روی آورده و از درون رفتن سپاه مقصد تر و بکر سوباشی بقلعه فرستاده
که از جانب خواندگار از شعر عهد این ملک منوط برای صلاح ایجاب کشته و مصالحت بغداد
باو مسلم داشتیم و از منگلی و ترجمانی که مسیار و گذشتیم باید که ملک خود را ضبط نموده و قزلباش که

داده کرده و بشهر و قلعه را او ذخیره در این آمد و رفت حافظ احمد پاشا حوالی بغداد تا شهریان بسبب تعاقب

غلات بسیار در آن دیار وقوع یافت و عجزه و رعایا باستظهار ورود لشکر قزلباش ...

یافته در مساکن و اوطان قرار و آرام گرفتند و امرای عظام حقیقت خود را بدار السلطنه ...

حافظ احمد پاشا و اطلاع طلعت انضباط و پیش از پیش که کرکر سوباشی میشود و بیا پیشتر بعلی عرضه داشت نمودند

و این اخبار در دار السلطنه اصفهان بساحت سریر سلطنت آشیان رسید بالهام غیبی و توفیق ازلی

نهضت همایون ... از آیات ... ذکر توجه

جهانگشای همایون بصوب عراق عرب و ادراک زیارت روضات مطهرات ائمه

معصومین و فتح آذربایجان بتوفیق الهی چون ذات حمیده صفات همایون شاهی ظل الهی بندگی

نواب سلطان سریر ولایت مسند آرای عرصه امامت معطر و مجبول است و از روز ازل دست اخلاص

و خلوص بندگی و حسن عقیدت و اختصاص خود را در اکلب آستان سعادت آشیان نحو و شرف

اعنی سلطان خط نجف ... و پیوسته آرزوی خاک روبی آن روضه مقدس و مرقد منور امام همام

زیارت مرقد مبرکه ائمه کرام علیهم السلام اجمعین در ضمیر منیر اخلاص گزین آنحضرت مرتسم

داشت لیکن بنابر ظهور بعضی از موانع و شاغل روزگار و صورت صلح که فیمابین آنحضرت و دیگر

وقوع یافته در نظر همایون و منافی عهد و پیمان و معاذیر جان میبود تا غایت در عهده تعویق ماند و بسبب الامر

هر ولز ... و وقایع از وقت منقبل ... در این وقت که ... پادشاه خود عصیان ورزیده و تقبل سلطان

عباس چنانچه گذشت دلیری کردند و در پی سودای بدید آمده و حکام و پاشایان روم رسم

بامور معاهد صلح اقدام ننموده و هیچ یک متعهد بامر ... نشده بتخصیص مردم بغداد که از ربقه مطیع برآمدند

و نفاق و قزلباش و اختلال بغداد گوش گردان ... و مجاوران عتبات عالیات بر ضمیر منیر

پرتو ظهور انداخت در چنین وقت از نهروان ... و متوجه آن صوب بودند با الهام غیبی

فتح تولیت مازندران فرموده متوجه آن صوب زیارت روضه مقدسه منوره نجف و نجف اشرف

مقدسات ائمه کرام سلام الله علیه و علیهم السلام که همیشه مکنون خاطر ... بود و از خیر

اثر بغداد متوجه گردیدند که بتوفیق الله تعالی بدان سعادت عظمی فایز گشته از پیرون ... موکب

مسعود و سعادت قدم سعادت لزوم شرف استحقاق در احوال ... روضات

مقدسات مبدا آمده و چاره کار در ماندگان شیوه ارباب ... و بعد و ... صلاحی بود

و از لطایف غیبیه که باعث ارتضای این عزیمت شد آنکه چون حضرت اعلی بسیم معتاد و عادت

معهود که را امور کلیه و جزئیه بی تفاؤل و مشورت الهی در هیچ امری شروع نمیفرمایند در این ماده بکلام مجید

ربانی تفأل نموده در اول صفحه یعنی بسم الله الرحمن الرحیم کریمه المهود سبیل افتتاح مقصد

مبارک شده است بر این اشاره دلالت باشد این مشورت گشته در ساعت مختار که مسعود افتد پس سعادت آن

نماینده را از دار السلطنه اصفهان بر جنوبی قاید توفیق با جلیلی از جنود قاهره که در رکاب مقدس

حاضر بودند و جهانیان جهان شوق و عالم عالم شوق قدم بر آن کل ... نهاده و معهود نهادند

اتفاقا مخبر که کلف علی الله از دار دولت جناب محمد یوسف شاه قزوینی تاریخ این سفر ظفر آثار

چنانچه در این قطعه بیان کرده **بیت** در رکاب موکب شاه ولایت میدانست شهنشاه جهانبان در ره الکاد

اسباب عزیمت چون کشته مهیا کرده به جز که ره قدم عازم آن راه چون گفت توکلت علی الله

روان شد **تاریخ** تاریخ همان شد که توکلت علی الله و صلای زیارت مخاص و عام در دادند که بهر

را آرزوی این مطلب عالی در دل باشد متوجه گشته بر کاب اخلاص قرین بیرون شد و منشور عاطفت

بایالت و وفای بهم که بسوباشی قزاصدار یافته از نهضت موکب مقدس اعلام داده و شفقی قلی خان

وامرا و عظام که مشتمل بر آمده بوده اند باستظهار و استخلاص ... بغداد ... دار السلام رسید

خیام اقامت نصب نموده و حکم جهانی ... را که با بهم ... در یافته بود ارسال داشته منتظر بود

که بعد از چند که میشود رفع شود و طریق میزبانی بر وجه مرغوب مسلوک دارد اما بکر سوباشی که از

میان دو روده جمعی و قزلباش از تنگنای محاصره و اضطرار رهایی یافت و از جانب سپاه ... گه

بود ایالت بغداد داشت با جنود قزلباش پیش آمد نمایند از باب حیله و نفاق پیش آمده بسلاح

در بیم و هراس بودی که متوقع آن بوده و تفسیر ظهور رسید و چند روزی طریق مدار مسلوک داشته و

فراهم ملاقات و آشنایی با امرا و عظام ... موکب مقدس موقوف میداشت تا کار را بکمال

مستعجل نگذاشت چیزی و تهیه ... میکرد تا آنکه بعد از چند روز بالکلیه ابواب آشنایی مسدود

ساخته در بند شهر و قلعه را مانند آن کرده و توپ و باروت و بالای دیوار و ... از امرا ... شروع کردند

امرا و عظام از مقام خود حرکت کرده بطرفی که از آسیب توپ و باروت و تفنگ محفوظ بود نقل نمودند و

قوت و نفاق او بخدمت اشرف عرض کرده منتظر فرمان قضا جریان در وصول موکب ظفر

بودند و در اثنای سکار و ... و عرضه دار امرا بدرگاه معلی رسید و حقایق حال معلوم گشت چون غرض اصلی

از ارتکاب این سفر خیر اثر سعادت ... زیارت عتبات عالیات بود و دیگر بار از موقف جلال

منشور غرور قیام بکر سوباشی قزاصدار یافته ... در استمالت شاه ... کرده اند ...

۶۱۷۶۵

قشون اقبال را اعلام نموده که هرگاه و هرجا ده اخلاص و یکجهتی خود بخوبی عرض نموده ثابت قدم در راسخ
دم بوده باشند حکومت بغداد بدستور بابا و منفعت و مایحتاج او و ادراک سعادت زیارت مطلب دیگر نیست
و میر ولی بیگ و اوغور شیر خان حامل آن عنایت نامهٔ نامی گشته و بتعجیل طی مسافت نموده چون حامل
نامه بغداد رسید بکر سوباشی باغوای چندی از متعصبان مذهب باطل ملاقات ننموده و آن صحیفهٔ همایون را
اندازه نگرفت و بعضی از جهلا و سیاه درونان یکی از قضات را بقتل آورده اراده داشتند که او را نیز از پای
در آورند شخصی از آن طبقه که شیخ عبدالرحمن نام داشت عاقبت اندیشی کرده مانع آن حرکت
شنیع شده و میر ولی بیگ خود را از چنگ آن قوم بدکار بیرون انداخته بمخیم معلی شرف رسید
امرا بکر سوباشی سپاهیان بغداد را در مخالفت و قلعه داری تحریض عرض اقدس رسانیده امواج
بحر غضب شاهانه در تلاطم آمده فتح و تسخیر آن ولایت وجههٔ همت ارباب حل و عقد آن طبقه
را که در این چند سال بخودسری برآمده و جز فتنه انگیزی و آشوب طلب بوده اند و بار روی قزلباش
بحیله و تدبیر زندگانی خیانت پیش نهاد همت والا گردانیدند و عیسی خان صفوی قورچی
باشی را بموکب آن حضرت زینل بیگ شاملو را که از رسالت هند آمده و مورد مرحمت
و الطاف شاهانه بوده فوجی از افواج قاهره را از درتنگ پیشتر فرستادند که اگر بکر سوباشی
کوس مخالفت و قلعه داری نوازد باتفاق امرای عظام که بغداد و نواحی اند تنگ و بند بند و قلعه را در نظر
احتیاط در آورده راه خروج و دخول رعیت را مسدود گردانیده و لوازم اسباب محاصره پردازند
و سپهداران مذکور بپای فرمان گشته از آنجا روانه شدند ذکر فتوحاتی که قبل از وصول موکب
همایون بجزوی بجانب قبل و سهم وصول موکب وقوع پیوسته دلایل فتح و علامات ظفر که در بدایت بغداد بوده
شرح آن بر سبیل اجمال آنکه محمد مذکور را طلیعهٔ لکت با او با طلوع احسانات قهرمان همایون بود و از ایام
فتور همیشه درون ایشان رجوع نموده و بقطع طریق نهب و غارت اقدام می نمودند و از خوف امرای
قزلباش سرحد و دزه باب ارا اعمال سنگ قلعه قایم کرده بعضی محال تابعهٔ بغداد را نیز متصرف
شده اعتبار دولتخواهی در میان می نمودند و از جانب پاشایان بغداد مرتبهٔ پنجی یافت و چون
منقرض شده اند در این سال محمد مذکور فوت شده و پسر و برادر او در قلعه اقامت داشتند
و از منفعت موکب معلی خبر یافته نزد امرای عظام فرستاده اظهار نیکو بندگی کرده بودند و امرا
جهانگیر بیگ و قوم قایم سلطان با جلو را بموازی پانصد نفر از غازیان بدانجا فرستادند که
پسر و برادر محمد بیگ در قول خود صادق باشند قلعه را متصرف شده ایشان را باستقبال موکب
همایون رزه

همایون رزه و جهانگیر بیگ و غازیان بپای قلعه رسیدند پسر و برادر محمد مذکور در اول حال که
دیدند اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و در هنگام فرصت علی الغفله بنابر آنکه بخت از ایشان برگشته
باجمعی که از قزلباش متوهم بودند از قلعه بیرون آمده راه گریز پیش گرفتند جهانگیر بیگ
واقف گشته جمعی از غازیان را بتعاقب فرستادند که بهر کس رسیدند از پای در آوردند قریب بشصت
هفتاد نفر بقتل آمده و بقیة السیف در کمال اضطرار از اجمال اثقال بیرون رفتند و غازیان
بتاراج مشغول شده قلعه متصرف اولیای دولت قاهره در آمده حقیقت حال بعرض عاکفان سدهٔ علیا
رسید و چون عبور رایات اقبال از آنجا واقع شد قلعه را بجهانگیر بیگ مذکور سپردند گفتار
در بیان ذکر امرای عظام با کرده لیام بغداد و ظفر یافتن تاجیه آن فرخنده ملا و جایل
انتقال که در روزی که عیسی خان بیگ قورچی باشی و زینل بیگ شاملو بظاهر بغداد رسیده
نمودند و بکر سوباشی بمقام قلعه داری در آمده ابواب جنگ و جدال گشودند روز دیگر صفی قلی خان
و امرا و رفیق و راه که پیشتر آمده بودند متفرق رود اشتند که از دجله عبور نموده بطرف بغداد کنند
در آن سپه ظاهر بغداد رحل اقامت اندازند که آمد شد رویه ارا از آن طرف انقطاع یابد و امرای عظام
یکه و بنیاد بیت آورده در برابر روضهٔ مقدسهٔ کاظمین حسب الاراده عبور نموده بکر سوباشی و اهل قلعه
از غفلت عبور لشکر اطلاع یافته بموازی یکهزار نفر از جوانان کار آمدنی سپاه را که خود را فاقد گر
و دو که خدای کیل و حریر آقا که از عظمای آن طایفه بوده بدان طرف فرستادند که قزلباش را که بعد
بالغ ابتدا بنمود زیاده از یکصد نفر مرد و شصت و هفتاد در این سپاه امرا انگشته بودند که با
مخالفان نمایان شده صف قتال آراستند امرای عظام از روی غیرت و مردانگی دلیرانه اول
چه یون فتح از آنکه کیفیت و کمیت لشکر قزلباش بر مخالفان معلوم گردد بر صف سپاه اعادی
تاختند معرکه رزم گرم گردیدند و همان حمله دلیرانه اول مخالفان شکست یافته راه هزیمت گرفتند
سرداران آن فوج بدست گرفتار شدند و که خدا را سمی بیگ نام سفرچی حسین خان ترستان
گرفته گیر نمودند و نفر دیگر معلوم نمود و او راه شده باطلهٔ غازیان هزیمتیان تا سر جو تعاقب نموده
تا موازی سیصد نفر بقتل در آوردند و شکست کلی بحشمت آن طبقه داده یافته و لاوران سپاه منصور فتح
و ظفر اختصاص یافتند در این معرکه از صفی قلی خان و حسین خان ترستان و سایر امرا و مردانگیها صادر
یافته که از ایشان بعضی سپاه شد حرب گشته شصت نفر زخمی رسانیده بطعن و سنان
اسب انداخته بودند و در بدایت حال اولیای دولت را چنین فتحی که کارنامهٔ فتوحات روزگار است روی

ورود از حضور پرنور آن خدیو جم و دوربینان عالم تفتیش به هیچ وجه تأمل و تعیین نکرده تا شکست یافته گشته بفرار
شتابان قوم از شقت دفتار و تعرض سپاه و میان و یراق که به سبب مقدمه جنگ نبوده اند جز عنایت الهی و نیروی
اقبال همایون شاهی نخواهند بود و محلاتی شیخ این فتح نفیس بعرض اقدس رسیده امرا و نامداران مورد تحسین
و آفرین گشته و از زمره دلیران دلاوری و دلاوری جنود قزلباش در میانه آن گروه
بی عاقبت شیوع یافته سپه تعلیقه فرو برده تا بنوعی از بازو و پندار غرور سپه مست پی سپر شدند
آنان که غنی و قوع که در نظر دوربینان مراتب دانش موجب قرینه بنیادی دارد و بنیاد آن گروه نبوده و خطه
خواب غفلت بیدار شده با استحکام برج و باره می پرداختند و خود را آماده فنای مطلق می ساختند

دیگری از سوانح اقبال استقبال کردن اشرار است که بطمع مال به استقبال طبقه تجار رفته بودند

جمعی از سوداگران و ارباب تجارت از طرف حلب بجانب عراق عرب می آمدند چون به حدود دار
السلام رسیدند بکر سوباشی از آمدن ایشان اطلاع یافته به طمع مال فوجی از جنود بغداد را به استقبال
قافله فرستاده که اموال و اسباب ربوده در تعاقب رسانند که مبادا به دست جنود قزلباش درآید و
آن گروه قافله را دریافته رقم ملک بر کل بضاعت آن تجار کشیدند و اهل قافله که ز حیرت
از مال و جان شسته بودند بطلبه حمی واشند از صوری تردی نماید که اگر مال برده بجا ماند جان یابند
واقعه اندوه که فتاده آن گروه و چون محمود و دار السلام رسیدند و در آمدن سپاه قزلباش
ویار اطلاع یافته بود شنیده و پنهان قاصدی فرستادند که اگر دو قزلباش صورت وقوع و داشته
باشند که فتاد تجار که قافله را بیرون از لشکر عرض نماید و چون قاصد رسید امرای عظام از رجله جنود
بموده بود و فوجی از غازیان را به استقبال آن گروه فرستاده ایشان نیز از صحرائی در یافته بغداد
سکاری و ارادت میان گرفته و تاخته سامی عده آن طوایف شکر غازیان کردید و یعرف ایشان نصیب
غازیان شده و حیرت زدگان آن قافله از آن ورطه نجات یافته بمحامد الطاف ربانی و شکر مواهب
یزدانی قیام نمودند و در حینی که سپاه دار السلام مقصرت خیام خسرو گردون احتشام سند و دوی
مقصود قافله مذکور به سلامت تمام بار دوی کیهان خدیو آمده در ضمان امان پروردگار جهان
و سایه معدلت آن زمان آسوده حال گشتند **گفتار در نزول رایات ظفر فرجام در ارض**
مقدس دار السلام محاصره قلعه و فتح و تسخیر ملک چون اراده ازلی بآن تعلق گرفته بود
مملکت عراق عرب که از تسلط جنود سرداران و باشان از استقامت افتاده محل هرج و مرج گشته بود باز به
معدلت و انصاف آراسته به بسط امن و امان گشته اسباب آن به دستیاری کارکنان قضا و کار

فرمایان

فرمایان قدر سرانجام می یافت و ربخانه‌ایست بس وثیق که جمیع تعدی بکر سوباشی و اتباع او در ان مملکت
از حد اعتدال تجاوز نموده بود و از درگاه شهنشاه جبار مکافات طغیان استخلاص عجزه و مظلومان از جور
و تعدی اهل طغیان و عدوان شنوایان حضرت علی روانه شده بود و اگر بکر سوباشی به عهد و وفا و
اطاعت و انقیاد قیام نمی آورد با عرض و ارز درست چاپی باز آهنگ را با وجه بایست گذاشت همانا
حضرت منقلب القلوب بجگر بایعه دلهای آن طایفه را از کار گرفته ظفر و عدوان بود و شایسته گی
آن نداشت تصدیق حسن و عهد و پیمان الکافه پذیرفته جانب خلاف مایل سبب خشک با کلال گرا
و به نهایت سواسا و چندین آثار تلطف و تعطف که از جانب اشرف نسبت به ایشان ظهور پیوست
در مسالک مخالفت راسخ بوده آن عهود و پیمان نادیده تا مکافات عمل یافته رسید با ایشان آنچه رسید قصه
موکب ظفر قرین همایون بعد از فرستادن قورچی باشی و زینل بیگ نزد او و نیاب در شکر حوالی محمد
بیک متوجه شده و دفتر هفدهم ربیع الاول بطرف بغداد رسیده در حوالی قراراو خیمه نزول همایون
شد و در آن عظیمه و اقبال فراخته و درخ ابتیاع بکر سوباشی و عظما قلعه فرستاده
اطاعت و انقیاد و ایفای وعده و دلالت نموده پای رزم صفت داده که در کار خود فکری بصواب
اندیشیده طریق امن و سلامت اختیار نمایند و از آتش روز و آثار انقیاد بظهور بنیاد در شد آماده جنگ و
جدال بوده بعد از انکه به توفیق حضرت ذو الجلال قلعه بغداد و علیه به خبر تسخیر گردد و توقع عفو امن و امان داشته
باشند آن بی عاقبتان بر کنگره طاعت در نیاورده و شروع در توپ انداختن کردند و فرستادگان را
نزد خود راه نداده و بد عمل داده بعد از آن عساکر حضرت شعار جمیع قلعه و شهر را محاصره نموده
به دوران حصار سپاه از محیط گردیدند و لوازم اسباب قلعه گیری مشغول شدند در خلال این حال
پیامی جلال رسید که حسن پاشا حاکم موصل به استمداد بکر سوباشی فرموده و حسن احمد پاشا با هزار
پانصد نفر از ابطال رجال به کمک قلعه بغداد می آید و ذخیره فراوان همراه دارد که به قلعه رساند
فوجی از امرا و قاجار تکلیف رکاب اشرف بسرکردگی معتمد الخاقانی زمان بیگ ناظر بیوتات به جهت
ایشان تعیین شدند و مبارزان قلعه گشا از همه طرف مورچال‌ها و سیبه ترتیب داده در تضییق
محصوران سعی موفور و کوشش نامحصور بظهور می آوردند تخصیص جانب غربی شهر طرف نارین قلعه
که در دیشب محمد بیگ ولد بکر سوباشی بمحافظت مینمود و بهمن اهتمام قورچی باشی و وزیر جان عظام معمور
گردیده بود و به سپاه پیش آورده در اندک روزی به پای برج رسانیده شروع در حفر نقب برج و باره
کردند و در عرض بیست روز چنان بر محصوران تنگ شد که جمعی از حارسان بارو و قلعه مخصوص در دیش

محمد خان مذکور نیز چون استیمان نمایند فریاد الامان برآورده و در شب چهارم فوجی از قورچیان عظام

حسب الامر بوده قورچی باشی از طرف نارین قلعه هجوم نموده از دریچه که در جانب قورچی باشی بود حمل

شده بود دلیرانه بالا رفته داخل نارین قلعه شدند و در آن شب سوای سیصد نفر بالا رفته بالآخره

قورچی باشی نیز داخل شده در نارین قلعه کرنای کشیده صدای فتح و غلغله ظفر در شهر افتاده دلیران

قلعه گیران از نارین قلعه رو به شهر آوردند و اکثر سرباشی و عظما و قوم که در شهر اقامت داشتند از صدای

رعد آسای کرنا و ولوله و آشوب بیدار از آن قلعه کشان خبردار گشته اندکی از خواب غفلت بیدار گشته

و چون نارین قلعه از دست رفته خود را قزلباش داخل شهر شده دیدند ترک سعی و ستیز خانه

کرده در اول محمد خان مذکور و دیگران از آقایان و عظما و قوم در کمال ندامت و خجالت نزد قورچی باشی آمده

از خوف جان در سایه قدرت شاهنشاه پناهی جستند و در روز پنجشنبه بیست و دوم شهر ربیع الاول قلعه

کرده و اساس این دارالسلام که چندین سال بود که از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته گشته

دست چنگ از پادشاهان سلسله صفویه بر کنگره آن حصن حصین نرسیده بود به قوت قاهره یزدانی

و به نیروی دولت و اقبال حضرت اعلی خاقانی مسخر و لوای دولت روزافزون گردیده و چون

درآمد امیدواری کرم حضرت باری آنست که تا انقراض زمان در ید اقتدار منسوبان این

خاندان صفوی نشان باقی بوده دست تطاول و تعدی ارباب خلاف بر دامن خاکریزش نرسیده

و حضرت واهب العطایا ذات اقدس همایون را بمقتضای مرتبت و حسن اعتقاد و ظهور قائم آل

محمد صلی الله علیه و آله توفیق خدمت روضات مطهرات آن ارض مقدس معلی اثر کرامت انتساب عطا فرماید

فتح قلعه درویش محمد ولد کربلایی عبدالرحمن جیجی و چند نفری که از روی اخلاص پیش آمده بودند از حبس

فنا بسبب ساحل نجات افتاده مورد بخشایش و الطاف شاهنشاهی گشته از حال دیگران تفحص نموده

هر کدام شیعه مذهب بودند با آنکه خلاف و عناد ظهور آورده با جنود قاهره جنگ و جدال نموده

و حجت بر ایشان تمام شده بجهات مختلفه مستحق انواع عقوبات شده بودند بمحض تشیع و ولای اهل

بیت طیبین طاهرین بجان و مال امان یافته بقیه ظهور اهل سنت بودند بجزای اعمال ناصواب رسیدند

و رعایا و عجزه در سایه معدلت آرام گرفته ساحت دارالسلام مهبط امن و امان گردید [illegible]

و قلعه [illegible] بر روی شهر و دیوار [illegible] آفتاب [illegible] از زمان [illegible] یافته [illegible]

و قلعه و علاقه روبای یافته چندین هزار کس از نساء و صبیان و درویشان و محتاجان [illegible] خان

روی معسکر همایون آورده و احوال [illegible] و تفقد حال ایشان نموده و دو روز توقف و موکب اعلی [illegible]

اردوی معلی و [illegible] سکنه آن ملک به دید آمد و [illegible] بسیار در [illegible] متبدل یافت بالفعل در قسمتی [illegible]

جزو اعظم [illegible] به فیض یزدانی [illegible] در این کتاب این مفردات و چون [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم چنانچه مذکور شد

در اول به آن خلاصی آن دیار از بقیه عظیمه و علما و اکابر [illegible] وارد و رایات منصوره وقوع یافت در روز جمعه

بیست و هشتم ماه مذکور در مسجد جامع [illegible] که در زمان مستقر خلیفه ماضی عباسی بقیه یافته بود و باسم اولاد

[illegible] کار در قوم است خطبه [illegible] امام علیه السلام نام نامی فرخنده فرجام همایون خوانده و چون

از انتشار که چندین سال از این میمنت عاری و عاطل بود بعد حمد الهی [illegible] سال پناهی

[illegible] حضرات ائمه اثنی عشر صلوات الله الملک الاکبر زیب و آرایش یافت ایالت آن ولایت به

صفی قلی خان که حاکم همدان و امیرالامرای آن سرحد بود تفویض یافته [illegible] گردیده

یکجا و جهت نظم و نسق مهمات آن ولایت توقف وقوع شده و در سعادت [illegible] کاظمین [illegible]

گشته و [illegible] عموم سکنه و مجاورین آنجا و خلعه [illegible] و صدقات [illegible]

و [illegible] و صدقه و [illegible] و غیره [illegible] و بعد از انجام مهام [illegible]

روی توجه بجانب پاک نجف اشرف آورده و در [illegible] آستان ملایک آشیان سلطان [illegible]

شاهنشاه کشور خلافت و امامت امام المشارق و المغارب اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی ابن ابی

طالب بجنان جهان شوق و عالم عالم اخلاص جاده [illegible] در راه نهاده در کمال ذوق و [illegible]

شوق [illegible] نموده و بشرف خاکبوسی آن عتبه شرف گشته و دو روز در آن [illegible] آیات [illegible]

دعا و زیارت اقدام نموده و بخدمت جاروب کشی آن روضه بهشت آسا مشغول [illegible] و نسق

آن [illegible] قیام نموده [illegible] پادشاه و [illegible] همایون [illegible]

شاه [illegible] رفت و [illegible] نموده از نهر فرات آب بنجف اشرف برده بودند و [illegible]

دستکاری [illegible] گشته [illegible] نموده از نهر فرات کلی [illegible] حضرت [illegible]

مأمور شدند و آب را [illegible] روی زمین جریان [illegible] جاری نمودند و زبان حال [illegible]

[illegible] و بحقیقت یاد و **بیت** [illegible] بهشت باد بجا بگو : خاک [illegible]

[illegible] باید بگو : و چون از زمین کوفه تا ارض نجف مقدس زمین ارتفاع کلی دارد و [illegible]

[illegible] که انشاء الله تعالی [illegible] بجاه [illegible] نموده آب را [illegible]

در پای نجف [illegible] و در آن [illegible] نماید [illegible] آب بر [illegible]

[illegible] آب برده [illegible] بعد [illegible] آب [illegible] جاده [illegible]

تمنای خلاصی خود نمودند رجا و التماس کرد از دور کار حضرت شاه اجابت عطایا توفیق نیافت تا بنوعی خاطر ایشان
گرسنه شد حیات ایشان مستاصل و هر دو اعلیحضرت جهانپناه ازین امر شکر خدا بجا آورد **آیه**
وَسَقٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا از دست ساقی کوثر شربت کام وصول درکشیده در دعا
نشست و روز ایام فراغت بمشغولیت نشستند و در نهایت خضوع و غایت خشوع حسب اخلاص وان حضرت
پاک سوره فاتحه محامد این روضه مقدسه که کل بکلیه و مستجمع صورات و صفحات خط نفحات اشاعه
تراثیم با درایات و نذورات و صدقات نوازش فرموده و از انجا احرام حرم ارض مقدس کربلا
جای مطهر حضرت شاه شهید ثالث ثانیه السبطین خامس آل عبا پیغمبر طواف اثر روضه ملایک
شدند چون سال آخر رسید و بعضی از وقایع که درین یورش عالی اتفاق افتاده مجرّر بیان شده بود
بعد از تسوید آن وقایع باقی احوال سیر منیف اثر در طی قضایا سال دیگر مرقوم قلم سوانح نگاری
گردد انشاءالله تعالی **ذکر آمدن لشکر موصل کومک بغداد و فوجی از افواج قاهره به
آنطایفه و استقبال ایشان** و در وقتی که سابقاً بیوست که حسن پاشا حاکم موصل با سواری با پانصد نفر
و سوار و ذخیره بسیار بکومک و معاونت قلعه بغداد می آید و فوجی از جنود اقبال پسر کردگی ...
بیک ناظر ... بنابر آن جماعت تعیین شده بود و حسن پاشا چند مرحله طی نموده در اثنای طریق از ورود
موکب منصور همایون اعلی و آمدن جنود قزلباش بسر راه خبر یافت چون دیار آن طبقه ...
بجهت خیانت گرانی و ارتفاع نقصیه انقطاع یافته بود و تقدیر باز گشت کرده و آن وقت چاره ... کار
منحصر در آن بود که بجانب طریق ... وارد و از تحت ... که داشته که با ایلچی ... از آن راه ... بود
بقصد رفته بآن حصار ... و آمده دیگر بموصل فرستاده و ... کرکی و ... قبایل
موصل ... و کومک طلبید و در این طرف سپاه ظفر پناه به پای قلعه رسیده و آن ...
گشتکان ... روز ... کار از ... و در میان گرفته ... ناظر رسیده کرده و غازیان ظفر
شعار بود ... حسن پاشا و عقبا در آن طایفه ... حسنپاشا و ... ایشان نیز ... مخالفت و قلعه
داری ... که عازمت ... ایالت ... و از ... عاقبت ... جنگ و جدال
تعویق نمود حسن پاشا ... صلاح ... جنگ ... اهل بغداد از آن
و چند روز حصار داری ... موصل ... بغداد ... از این طرف
جنود قاهره ... کشیده ... آمد ... تا اکثر ... فتح
و تسخیر قلعه بغداد ... کرده بی سرانجام ... رسیدن مدد ... گاه ... برده

ناامید شد

مأیوس شدند حسن پاشا بیچاره گشته با دو ... سپاه ... حصار داری ... عاقبت مغلوب خود
قزلباش گشته غازیان بر حصار مستولی شدند و پادشاه لشکر سپاه جهان که بهمت در آمدند ...
فایز گشته تمکنات و ... ایشان ... آورده ... سپاه ظفر پناه ... دیده و از
بیک و ... مقهور و مضطر ... شکسته ... سعادت ... یافته ... ایشان
... **ذکر فرستادن قرچغای خان سپهسالار ایران بتسخیر موصل و کومک و
دیار بکر** ... چون ... پاشا ... عظیم ... موصل ... کرده
و ... قزلباش ... ایشان ... اکثر
سپاه جهان ... طلب ... طرف ... چاره ... و از
قتل و اضطراب ... حضرت شاهی ... احوال ...
و سپهسالار قرچغای خان سپهسالار ایران را با فوجی از افواج قاهره و طبقات لشکر ...
از امرا و ... جانب موصل ... تسخیر آن ولایت فرستاده و
... بسیار ... سپاه جهان ...
بطرف ... احمد خان ... در ... سپهسالار
کرده ... ضبط ... قیام ... عاقبت
روز ... بسیاری ... قلعه داری ... قلعه موصل ...
اسباب قلعه داری ... لشکر ... جنگ و جدال ...
جناب سپهسالاری قاسم سلطان ... فوجی از افواج قاهره ... موصل
کرده ... بتاخت ... رفته ... غارت ...
تمام ... قلعه محصوران ... محاصره ... مضطر ...
از مخالفت ... قلعه داری ... پشیمان گشته ... غازیان قزلباش ...
... محصوران ... قلعه ... فتح و تسخیر ... سپهسالار ...
و ... اقبال ... تسخیر قلعه ... اطراف و جوانب هجوم کردند محصوران
فریاد الامان برآوردند ... تا ... امان ... خانه
بغداد ... قلعه ... مستولی گشته ... جنگ ... بعضی از اطفال
رجال ... از ایشان ... امان یافتند و اموال و اسباب ایشان غنیمت

غازیان شد و غنایم سپهسالار مظفر و منصور از آن دیار به وفور بود و در حینی که حضرت اعلی خاقانی
ظل سبحانی کرة بعد اخری بعتبه زیارت روضه مبارکه رجب و دریافت آن فرخنده مطلب متوجه
نجف اشرف و کربلای معلی بودند بجاورت بساط بوسی فایض گشته بار دیگر از جنود مسعود که در این
خدمت مأمور گشته بسعادت زیارت دریافته بودند در رکاب حضرت اقدس همایون بدار الفضل شتافته
بدان مقصد عالی فایض گشتند قاسم سلطان ایلمو برتبه خانی سرافرازی یافته ایالت موصل با
اختصاص افشان یوزباشیان و قورچیان ظفر قرین بجام افتخار و معاودت اردو مأمور گشته
روانه آنصوب شدند و قاسم خان قلعه موصل را باستحکام مرمت داده و بجا تجدید مجدد قلعه داری
آنجا قیام داد و ابوالقاسم سلطان ولد پیر غیب خان استاجلو بیرون امارت و لقب سلطانی
سرافراز گشته آنجا جواز و متعلقات آن بدو تفویض یافت **ذکر رفتن امیرگونه خان حبیب**
الله مود و زمان باز بسر آخسقه و فتح قلعه و تفویض ایالت آن ولایات بسلیم خان
درین سال امیرگونه خان قاجار بیگلربیگی چخور سعد بتسخیر آخسقه مأمور گشته با فوجی از امرا و عساکر
فیروزی نشان بدان صوب شتافت و در وقایع سنین سابقه مرقوم کلک بیان گردیده که آخسقه
از اعمال گرجستان است از گرجستانات شمرده میشود که در حین مصالحه شاه جنت مکان علیین
آشیان و پادشاه مرحوم سلطان سلیمان خواندگار روم بآنطرف تعلق گرفته و اهل
قزلباش و والی آنجا متابعت و خراج گذاری این دودمان اقدس مینمود و بعد از رحلت نواب
شاه جنت مکان بنوعی که در قصبات آن رقم مسطور یافته بتصرف رومیه درآمده و بعد از
بنابر آنکه حضرت اعلی خاقانی و سلاطین روم صلح کرده واقع شده در آمدن ولایت مستحق مصالحه نبوده
در آنکه درین سال که تسخیر ملک شیروان بر خاقانی معطوف بنظام آن سرحد کلاه میرکرده
خان با بعضی امرا و عساکر بدان صوب نهضت نمود و قلعه آخسقه و توابع آنرا بتصرف درآورده
خان مذکور حسب الامر خود و لشکر بآنصوب شتافته بنیاد افواج قاهره و در میان و گرجیان
مکرر محاربات نمود فتح و ظفر قرین حال منتسبان دولت روز افزون گشته بحکم
خاتمه عاقبت قلعه آخسقه که مفتح قلاع مستحکم در این عهد حاکم نشین حکام رومیه بود بتصرف اولیای
دولت قاهره درآمده و از درگاه معلی ایالت آن ولایت بسلیم خان شمس الدین که حاکم لوری بود
تفویض یافت و امیرگونه خان و امرا و عساکر ظفرنشان قلعه را با وسپرده و هر یک از تیقرخوده شتافتند
و سلیم خان با ... بعضی از ... ملازمان رکاب اشرف که بمحافظت قلعه معاودت او مأمور بوده

دغازیان شمس الدین در قشون او داخل قلعه شده بضبط و ربط قلعه مذکور پرداخت قلاع تا غایه انجا اعظم آنجا
قیام و اقدام دارند مشاهیر متوفیات که در این سال عالم فانی را بدرود کرده و در مضاجع خاک غنودند
شیخ لطف الله میسی جبل عاملی که از افاضل و مجتهد عصر بود شمه از حالاتش در صحیفه اول این دفتر در ذیل
احوال علما و مشایخ زمان خیر مکان رقم زده کلک بیان گشته در اوایل این سال از سفر دارالسلام
بغداد که موکب رایات جلال در ییلاقات فیروزکوه در اصفهان مریض گشته بعالم بقا پیوست مسجدی نازی
مسجدی قیام داشت که در مقابل درگاه دولتخانه مبارکه نقش جهان احداث کرده معمار همت والای
او تفویض یافت در حرم مسجد نزول گزیده بافاده علوم دینیه و فتح مسایل فقهیه پیش نمازی مسجد قیام
داشت و از رسایل دینیه معتبره موثوق بوده در حین تحریر و فاتش چنین قطعه بخاطر رسید تاریخ
شیخ لطف الله رفت از دار دهر ∴ رخت بربست از جهان بیداد ∴ غم عجبی کرد از دنیای دون
شد حیاتش ثمره ار القرار ∴ سال تاریخش می جستم ز عقل ∴ گفت با من نکته آن پیر کار ∴ چون
دو لام از نام او پس تو کنی ∴ سال تاریخ وفاتش زان شمار ∴ شیخ جعفر نام پسر بزرگترش
بسیار صاحب حال و متضمن مصدق الولد سر ابیه ملکه در مراتب علمی از وی پیش است باز مانده کاش
با مضار وظایف و دوره امارت تعلق گرفته متعطفه انظار شفقت شاهانه **مهراب خان قاجار**
که حاکم مرو شاهجهان بود در اوایل این سال او در مرو بیماری عارض گشته دست التجا از معالجه
دیده او قاصر آمده داعی حق را لبیک اجابت گفت نعش او را بمشهد مقدس علی بردند در روضه منوره
رضویه مدفون ساختند مشارالیه در آغاز جوانی از دودمان جلیل همایون شاهی ظل الهی رفته با غلامی
آمده و در سلک ملازمان درگاه انتظام یافت در اوایل حال بمنصب دوات داری با وتعلق گرفته بحسن
خدمت و آداب دانی از زمره معتبران بسا طوعزت گشته در ایام تسلط اوزبکیه چون الکاء دانی دربار
دمر دادگی از صورت حالش ظاهر و نمایان بود منصب نظارت در یبراد برادرش لطیف خان بیگ
تفویض یافته او مرتبه امارت ترقی کرده ایالت ولایت طبس گیلکی با و متعلق گردیده و چند سال آن
سرحد از شر اشرار اوزبکیه نیکو محافظت نموده در میانه اوزبکیه نیز آوازه شده و بعد از رفع فتنه
اوزبکیه هر چند سال بایالت ولایتی از ولایات خراسان متعزز و ممتاز میگردید در حینی که حاکم
مشهد مقدس علی بود بکتاش خان استاجلو حاکم مرو فوت شد محراب خان بایالت مرو سرافراز شد
در ایام حکومت مرو میانه اردو و جنود اوزبک محاربات عظیم بوقوع پیوسته در آن سرحد نامها از او
ظهور رسیده تا نقیص حیات منظور نظر و ملحوظ خاطر مرحمت گستر همایون بود بعد از فوت او ایالت مرو

شاهجهان بعاشور خان چکنی تفویض یافت **خواجه علی اکبر مستوفی** در مازندران بهشت نشان
بیمار شده در ییلاق کلاره دشت که بیماری در میان اهل اردو شیوع داشت اوراق حیات
در نوردیده کوچ ساکنان دفترخانهٔ ملکوت انتقال یافت وی از شاگردان موضع انداز آن مایش اصفهان
بود که خود را از احفاد عارف ربانی شیخ ذوالنون مصری میشمارد بسیار مرد صادق القول و سلیم
النفس بود در اول حال بنا بر ظهور راستی و درستی ضابطه نویس دفترخانهٔ همایون شد بعد از
فوت آقا ابوالفتح اصفهانی خاصه بود و خواجهٔ مذکور بدان منصب سرافرازی یافته چند سال حسن
الاستقلال آن مهم پرداخته همواره منظور نظر عاطفت بود و بعد مذکور را آقا حسین نامی از اهل اصفهان
که محرر آن دفتر بود رجوع شده و او نیز در همان چند روز سررشتهٔ حیاتش بعوارض اجل منقطع گردید
سر که چه خاک منزل گزید منصب مستوفی خاصه میرزا باقر که صاحب توجیه اعلی بود مفوض گشت

جان آغا خانم

نعمت خانم جناب خان عالم همشیرهٔ اوبیک ابن نبیره ترکمان که زوجهٔ مرحوم علیقلی خان شاملو
و والدهٔ حسن خان بود و مادر او دختر کوچک حضرت اعلی که علیقلی خان در ایام ایالت هرات زن ترکی
و اتالیقی آنحضرت سرافراز بود حفظه قاب شمار الیها از آن تاریخ الی یومنا هذا متکفل خدمات
نواب گیتی ستان علیه بوده و از سایر پرستاران حریم عزت مدام خدمت ممتاز و در رتبهٔ بلند تر
بعضی دوری سرافراز که بانوی حرم محترم و محل وثوق و اعتماد خاص بود و در این سال هنگام
آمدن از قشلاق مازندران رخت اقامت به ساحت فنا بسته سفر آخرت اختیار نمود حضرت اعلی ظل
مدام خدمت آن مرحوم نعش او را بکربلای معلی فرستاده در آن ارض مقدس مدفون گردید **میر
ابوالمعالی نطنزی** وزیر غلامان و مجلس نویس همایون در وقت توجه اشرف
رکاب ظفر انتساب همایون بود و چون بحد رسید بی آنکه عارضهٔ بیماری داشته باشد آخر روز وقت
کوچ هنگام نزول بعد از نشستن بصورت خود آمد و لحظه استراحت اختیار نمود ملازمان اسباب کوچ سرانجام
داده وقت سواری خواب شد که او را بیدار کنند سفر آخرت اختیار نموده بود و ملازمان بقرب خیمه
کرده مفید نیفتاد و چند قطره خون پیش بیاید نعش او را بکربلای معلی فرستاده و در نجف که در بهار
روز جمعه خود ترتیب داده بود مدفون ساختند حضرت اعلی از قضیهٔ وفات چنان چاکر قدیم الخدمه
صادق العقیده متاسف گشته بنظر مرحمت آن منصب جلیل القدر را به میرزا محمدرضا پسر بزرگ
او که استعداد و قابلیت از پدرش بود تفویض فرمودند وی از سپاه دانش بهره و نظر بود دیگر خود
را از اولاد و احفاد زبدهٔ اسپاگین سید جلال الدین اصفهانی میدانست و سید جلال الدین از

حضرت

حضرت سلطان الاولیاء و برهان الاتقیاء شیخ صفی الدین اسحق قدس سره بود و از زمرهٔ مریدان
معتقدان بمزید اخلاص و یکرنگی ممتاز و به حضرت را نظر توجه تمام میبود مذکور بود و چنانچه در هنگام
رحلت بنا بر وصیت شیخ او شرایط غسل و تدفین آنحضرت اقدام نمود و الحق شایستهٔ این مرتبه بود
مردی مستقیم النفس متواضع نیکو اخلاق بود و از عهد جنتی آیا بر منابر و در ملازمت اشرف شرف
عباسی حمید و حسن صفات مرضیه از مراتب مردان برتری یافت از جملهٔ مقربان و محرمان آن
سلطنه بود و جمعی دیگر از ملازمان رکاب سعادت انتساب که در سفر خیر اثر عراق عرب همراه بوده
رحلت نمودند از جمله **میر جلال الدین کاشی** که از فضلا و بهره وران روزگار بود در سال گذشته
امیر پیش نمازی مسجد مبارک جامع جدید عباسی اصفهانی باو تفویض یافته بود و در این سفر خیر اثر
ملازم رکاب اعلی بود و بعد از آن در مسجد جامع بغداد بود و به منصب اشرف خطبهٔ اثنا عشر بنام نامی همایون
او خواند و در کربلای معلی بیماری یافته در همانجا برحمت ایزدی پیوست سعادت مدفنیت آن ارض مقدس
یافت **حکیم نور الدین طهرانی** مشهور بحکیم حیرانی که جهت زیارت عتبات عالیات
رفیق موکب همایون بود و او نیز در کربلا بیمار شده و بسعادت مدفنیت آن ارض مقدس که همین آرزوی
محبان اهل بیت است فایض گردیده **میر غیاث اصفهانی** نواده خواجه نعمت الله
مالیر که سالها وزیر مهد بود و در این سال وزیر دار العباده یزد گشته در این سفر همراه بوده
بغداد و بعد از مراجعت کربلا و نجف مریض گشته بعالم عقبی شتافت و نعش او را بکربلا برده در جای
مقدس مدفون گردید وقت آنست که ابشب عنبرین شمامه در مضمار وقایع سال نو نیز یک دو دو
ماه احوال خیر مآل پیش عقد او نگاشته کلک سوانح نگار گردد **وقایع سنهٔ مبارکهٔ که ستقان ئیل
ترکی مطابق سنه ثلث و خمسین و الف که سال هشتم جلوس و قرن دوم همایون اعلی**
باز خلیفهٔ لشکر سپاه معرکه آرای عرصهٔ روزگار گشته در روز چهار شنبه غرهٔ ماه جمادی الثانی
دجلهٔ دو ساعت و دقیقه که از روز گذشته نیر اعظم فیض بخش عرصهٔ عالم قرین نتایج بهجت و کامرانی
عناصر و خوشحالی مردم بر بساط جهان آرایی نشسته و بگلشن سرای را از فرقت دم جادو
و تازگی بخشیده نو عروس باغ و چمن که از دم سرد دی آشفتگی یافته در حجلهٔ نقاب مخفی بود بنا بهزاران
نوخیز جلوه نمایی آغاز نهاده و از کیفیت بهار و سرسبزی کوه و دشت لاله حمرا از بیاد گشت

بیت گشت جهان از نفس نوبهار ∴ دل چمن آرا و چمن دلنشین ∴ سرو بگلچین علم
افراخته ∴ جان و جهان تازه و ترساخته ∴ لاله رخان چمن آخرمی ∴ چهره فروزان ز می عیشی ∴

شهریار جوانبخت کامکار در ارض مقدس پس معلق نور و زر جهان قبه و زر اندود یافته مبارکی و فرخندگی در روضه
مطهر منور سید الشهدا خامس آل عبا بشرف زیارت آن نایل آمده و بستان اصطفا در تنقیح و تعیین
بتول هدی را و مرافقه مطهره و منور لب تشنگان بادیه کرب و بلا بشرف گشته کمال اخلاص و حسن اعتقاد
خود را بزلال کوثر دریافت سعادت زیارت آن تشنه لبان وادی شهادت خضرت و طراوت تازه
افزوده و حضرت زیارات مشاهد مقدسه را از صندوق و پوششهای بها از زربفت و فرشهای الوان زرتاری
انگلیسیه انجام نموده جمیع خدمه روضات مقدسه و اقبال کافه سکنه و مستحقین آنحضرت [illegible]
و انامل انعامات و تصدقات مسرور و شادمان گردانیدند و از علوی شوق و حسن اعتقاد و [illegible]
خاکبوسی ارض مقدس نجف اشرف [illegible] دیگر از کربلای معلی بقصد زیارت روضه منوره گذشت و [illegible]
اقامت و خلافت مآب شده بعد از منزلت توجه نموده و گرد و بعد اخری هم آن سعادت عظمی [illegible]
بکربلا عودت نموده و از زمره صوفی نژادگان صادق الاخلاص سپاه [illegible] سلطان [illegible] برادر [illegible]
نیل [illegible] امثال [illegible] بروزگار [illegible] عدالت و رعیت پروری شایسته [illegible]
کاری روضات مقدسات ائمه کرام علیهم السلام بانضمام تولیت آستانهای متبرکه و حکومت بلده
شریفه [illegible] را با تفویض فرموده موازی پانصد گز از طوایف [illegible] گزین [illegible] نجف
کرده [illegible] چنان مذکور نیز ارزانی داشته تمامی داد و ستد ضبط و ربط و نظام
و نسق [illegible] کارات مذکور را برای صاحب [illegible] و مربوط گردانیدند و بعد از فراغ
خاطر از امور حضرت وزیر انجا عنان عزیمت بصوب دار السلام معطوف داشته دیگر باره بشرف
زیارت مرقد متبرکه کاظمین علیهما التحیة استسعاد یافته صندوق و پوششهای زرتاری و سپاه و فرشهای [illegible]
سرانجام داده و چون ماه جمادی الثانی از عشره ثانی گذشته و مبارک رجب که ایام و [illegible] روضه
مقدسه حضرت سید الشهدا ابی عبد الله الحسین علیه السلام است نزدیک رسیده بود احادیث
صحیحه در باب زیارت ایام و [illegible] رجب مشهد معظم و مرقد منور آنحضرت و مثوبات عظیمه که بر آن مترتب
از حضرات عالیات ائمه کرام علیهم السلام وارد و [illegible] حضرت اعلی بعد از اطلاع بر شرف آن
ایام ادراک سعادت عظمی دریافت [illegible] کبری را از اعضای مطلوب و خلوص اعتقاد [illegible]
اراده عظمی در بغداد گذاشته با معدودی از ملازمان رکاب اقدس بهر کس [illegible] ادراک [illegible]
منزلت علیا داشت جریده و سپاهی [illegible] و صدق [illegible] ابن مالک شریفه
بازگشته بتوفیق زیارت ایام و لیالی متبرکه و [illegible] مذکور توفیق گردیدند و بعد از حصول ابتغاء [illegible]

و وصول بدین مقصد علیا بصوب دار السلام عود نموده و چند روز به تقیه امور حضرت وزیر به بغداد [illegible]
و بغداد [illegible] در دوده و روی توجه بصوب خط مبارک سرمن رای [illegible] المحبوب بامره مشهد [illegible] و ورود آورده
و در کمال [illegible] زیارت آستانه رفیعه عسکریین و مقام حضرت صاحب الزمان و خلیفه
الرحمن قائم آل محمد صلی الله علیه و آله که [illegible] مهبط فیض و رحمت یزدان و محل اجابت
استجابت دعای مستمندان و نیازمندان است فایض گردیده و کل سکنه آن مکان متبرک را از [illegible]
[illegible] حتی اطفال و کودکان شیرخوار را شماره و در آورده و هر یک را نصیبی و قسمتی داده [illegible]
حالات در آن شب از عورات حامله عورتی وضع حمل نموده و صباح به پیش آمده دعوی نصیب
ادعا کرده [illegible] سایر کودکان رضیع حصه نصیبی در او گرفت و از انجا عنان [illegible]
عنان بصوب مراجعت انعطاف داده چند روز در [illegible] سلطان رحل اقامت انداخته [illegible]
[illegible] کار ظفرشان پرداخته و [illegible] رخصت انصراف [illegible] و داع داده و موکب نصرت
نشان بجانب دار السلطنه اصفهان در حرکت آمده و بتاریخ روز پنجشنبه [illegible] ماه رمضان [illegible]

و مستقر خلافت نزول اجلال فرموده‌اند

از وقایع مسعوده و سوانح ایام اقامت اصفهان

فرستادن آقا محمد مستوفی غلام [illegible] بجانب هندوستان برسم رسالت چون فیما بین حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی و حضرت پادشاه والاجاه [illegible] فرمان فرمای آنملک اساس محبت و
دوستی طریقه اخوت و یکتادلی بنا بر رابطه قدیمه که میانه این دو خانواده رفیعه [illegible]
بوده [illegible] استحکام پذیرفته از طرفین حقایق حالات و سوانح امور دولت بیکدیگر انهاء و اعلام
مینمودند و در این سال که فتح دار السلام بوقوع پیوسته لازم بود که آنحضرت معلوم [illegible]
مکتوب محبت طراز مشتمل بر [illegible] مراسم الفت و برادری و استقرار مراتب صداقت و یکدلی
رقم کلک [illegible] گردانیده حقیقت [illegible] خبر آثار فتح دار السلام [illegible]
و صحیفه گرامی انشاء و اخبار گردانیدند و تحف و هدایا با نفایس [illegible]
نامه مصحوب [illegible] بوجه لایق ارسال داشتند

دیگری از سوانح

تفویض ایالت ولایت
عربستان حویزه [illegible] سید محمد خان ولد سید مبارک [illegible] که قبل از این بتحریر پیوسته که
[illegible] سید مبارک را ترتیب داده بایالت الولایه منصب فرموده و او [illegible] انجا رفته [illegible]
و عشایر را بطاعت فرمان قضا جریان کرده حکومت او را پذیرفته او در امر ایالت و حکومت
[illegible] گردیده در آغاز [illegible] بغداد [illegible] بود و بصدد [illegible] گردیده [illegible]

وموصی الیه توفیق این خدمات نیافت و در بنادر خود بعضی رباهای نامعقول مسلک جهت ملک باطل
کل عصیان مبادرت نموده با جمعی که او را متابعت و انقیاد و دلالت می‌نمودند خصوصا شیخ عبدالله لقمان
شعار عذا آغاز نمود و آمیختگی موجب غبار خاطر مبارک گشته بعد از مراجعت آن سفر سید محمد ولد سید
مبارک مذکور را مورد مرحمت کرده بجهت ارجمند خانی و ایالت آنولایت سرافراز و سربلند کردانیده
و شیخ عبدالغفار را مصحوب او کردانیده بعربستان فرستادند و امام قلیخان بیگلربیگی فارس کومک
وامداد او مامور گشت و چون سید محمد خان حقیقه در آمد سید مذکور بجهة آل فضول توسل جسته
بمیانجی ایشان رفت و در انجا قلعه قایم کرده انجا میباشد و تا حین تحریر که مطابق سنه ثلث و
ثلثین والف است در آن قلعه بسر برده و عنقریب جزای کافرنعمتی خواهد یافت و چون ابتدای از تواریخ

ملک اختیار الدین است از این قبیل کج نگران درگاه سیادت نشان

از عظمای ملوک آنولایت و در اینولا بدلالت بخت و یاری اقبال احرام حریم علیه کرده
مثال که کعبه آمال عاکفان جاه و جلال است از روی صدق و ثبات و صفای طویت مرین سعادت عظمی
گردید ۞ طرز خدمت و آداب دوزی بر صفحه ضمیر انور پرتو وصول انداخته او را بدستور سایر مخلصان
جان سپار مشمول عواطف ساخته الکاء بن مهن را باو مرحمت فرموده زیاده و از مامول تواریخ
کامیاب مطلب روانه آنولایت گشت و در سفر شالی دوار اسلام بغداد با بعضی از تفنگچیان آن دیار بپای
حاضر گشته مصدر خدمات پسندیده گشت و مقضی المرام روانه جا و مقام خود گردید

دیگر از وقایع ستوده تفویض وزارت دیوان اعلی است بسلطان العلمای خلیفه سلطان
ولد میر رفیع الدین محمد صدر ولد میر شجاع الدین محمود که از سادات عظیم القدر صفاهان مشهور
بسادات خلیفه و از اخفاد و کرام میر بزرگ والی مازندران اند و شمه از احوال میر شجاع الدین مذکور
در فضل و کمال او در صحیفه اول سمت ارتسام پذیرفته شرح نوادات و علما زمان جنت مکان رقم نگارش
یافته و اکنون میر رفیع الدین محمد فرزند بعالی رتبه صدارت سرافرازی دارد و خلف ارجمند
بزیور فضل و کمال آراسته و تجلی بن اخلاص و حسن خلق نفس پیراسته و در مراتب علوم ترقی فاحش نموده
حاوی فروع و اصول جامع معقول و منقول است بر غرفه مصاحبت حضرت اعلی سرافرازی دارد و در
اوان سلطان خان الله شاه قلی میرزا که وزیر دیوان اعلی شده بود باجل طبیعی رهیافت
حضرت اعلی بعد از امعان نظر باحوال ارباب استعدادات و شایستگان این منصب عالی موصی
الیه را که بجواهر ذاتی و اهلیت و استعدادات و شایستگان این منصب عالی موصی الیه را که

بجواهر

بجواهر ذاتی واهلیت واستعدادات حسینی ونسبی الله زمین الاقاصی والاعالی شرف ممتاز داشت
وسزاوار تکفل این امر عظیم القدر دانسته پایه قدر و منزلت او به تفویض این منصب ارجمند بلندی
یافت مطلای این منصب ارجمند از جود گرامی آن معدن جود و افضال بدرقه بلند نامی رسید
ارباب استعداد و در تواریخ مرغوب در این باب پایه در سلک نظم در آورده‌اند و از انجمله زمینه
افسر وزارت از اسامی تاریخی است که وزیر شاه رشید سلطان العلما و نیز تاریخ این منصب
عالیست فرزندی محمد صالح برادرزاده مصنف این اوراق در سلک نظم کشیده و هم درین سال
قرار یافت که خواجه معصوم که ناظر دفترخانه همایون و مستوفی بقایا بود و در احکام و اوامر دیوانی
که از وفاتر بقایا شود بجای مستوفیان عظام بقایای ممالک را در آخر هر سال بیرون
نوشته بار سپارند ذکر وقایع دیار روم که چون موقوف علیه گذاشت از ازدیاد ان
چاره نیست قبل از این سمت گذارش یافته که در روم طایفه ینگچری بر سلطان
عثمان بن سلطان احمد پادشاه خروج و شورش نموده او را بدست آورده در حصار موسوم به یدی
قلعه استنبول حبس کرده سلطان مصطفی مخلوع عم او را پادشاه کردند و بالاخره از بیم فتنه
اوباش و ملاحظه استخلاص بر قتل سلطان عثمان قرار داده او را از میان برداشتند سلطان
مصطفی مرتبه اولی بر سریر سلطنت عثمانی قرار گرفت و چون در بلاد روم شهرت کرد که محمد پاشا
بیگلربیگی ارزروم که من طهور ارژن پاشا مشهور است بمخاصمت طایفه ینگچری هر کس را
هرجا بدست آورد بیجا به قتلش پرداخته بر جنگ ملکان کشیده و شیوه جلالیان پیش گرفته
جمعی کثیر از نوذات پسر و باربر خود جمع کرده و ولایت قریب ارزن الروم که حالا رفض روم می
نامند تجاوز سر تصرف نموده و عزیمت آنکه به استنبول رفته سلطان مراد برادر سلطان عثمان
را بجای سلطنت نشسته و از طایفه ینگچری انتقام کشید با فوجی کثیر با اسکودار که حوالی استنبول است
رفت و در همه جانب غارت کرده هر جا یکی از طبقه ینگچری التقا نموده آنچه بافواه مسموع شد
العلم عند الله تا هزار نفر ینگچری را به تیغ انتقام گذرانیده و اموال ایشان بدست آورده وبطایفه
نوذان مسداد عطا و سفید ریشان و دولتخواهان سلسله آل عثمان بر خلاف متوقع انکار
کرده او را از این فضول منع کردند و این حرکت ناهنجار او را موجب تخریب دولت دانسته
در صدد دفع او در آمدند و او از موافقت علما و اعیان درگاه عالی مأیوس گشته بارض روم مراجعت
نموده و در این شکرخانه اقبال مزاج یافته که سلطان مصطفی شورش طبع و خبط دماغ

موسوم بود و بدین جهت مخلوع گشته سلطان عثمان قرار گرفته بود و بعد از چند روز در این اوقات که دیگر باره
به سلطنت رسید شورش طبقه و جیقه و باغی او طغیان کرده اعمال خارج از وجه عقل و حرکات نا
مناسب از او صدور می یافت بدین جهت رای عقلا و ریش سفیدان سپاه آل عثمان از بیم تزلزل در
انتظام امور دولت بر آن قرار گرفت که او را از تصدی امر سلطنت معاف داشته سلطان
مراد برادر سلطان عثمان را که کودک چهارده ساله بود بر تخت سلطنت نشانیده طایفه ینگچری از بیم
باز خواست کشندگان سلطان عثمان راضی بر سلطنت او نشده و والده سلطان مراد را که با عقلای آن
طبقه علاقه و فوقیتی بسیار کرده و معتبران طبقات لشکر را بر انگیخت که با طایفه ینگچری عهد و پیمان
بمیان آورند که من بعد اصلا از مقوله قتل سلطان عثمان حرفی بر زبان نیاورده
و از باز خواست آن درگذرند و طایفه ینگچری همان اقتداری که بر طبق قانون همیشه داشته
مستمر داشته باشند و بعد از انعقاد عهد و پیمان و استرضای خاطر آن طبقه و صلاح اندیشی
خیرخواهان و استصواب متقیان سلطان مراد را جلوس فرمودند سلطان مصطفی دیگر باره
مخلوع گشت و در خلال این احوال خبر ورود دارالسلطنه بغداد و در آمدن آن مملکت بدست قزلباش
چنانچه مجرد رسیدن این خبر عثمانی رسید جمعی که در آن وقت صاحب اختیار امور دولت گشته
متکفل نظام مهام سلطنت بودند متفرق و از مقام تسلیم آن مملکت در آمده بعد از مشاوره
حافظ احمد پاشا را که بین الاقران بمزید کیاست و کاردانی اتصاف دارد و از دیرگاهی
حالات بغداد و آنجا دانست بیگلربیگی دیاربکر بود وزیر اعظم و سردار کرده و انتظام امور سپاه چند
فرمایش ساختن صواب دید او منوط و مربوط گردانیدند که به هر طرف صلاح دولت داند توجه
نماید و ینگچری آقاسی سابق چون در قتل سلطان عثمان آمده بود و دیگر ینگچری آقاسی ها
عموم ینگچریان متفق شدند که بسر حد آمده ایازه پاشا را که بر قتل عام طایفه ینگچری دیگر
کرده و عصیان و طغیان از او بظهور رسیده دفع نموده که بتسخیر مملکت بغداد بپردازند و عموم سپاه
استنبول که تا یوقی منتظر نشستند ارگ سفر مشغول گشته با خزانه و توپخانه و اسباب یورش
بغداد روانه دیار بکر شدند که بحافظ احمد پاشا متوجه امور مرجوعه قیام نمایند و حافظ احمد
پاشا چون نوید وزارت اعظم و سپهداری یافت احکام مؤکد به احضار پاشایان عساکر
تمامت دیار روم از مصر و شام و حلب و دار روم ایلی و اناطولی و غیره و ملک فرستاده و دیار ایلی تا آن
دیار بکر را برای پاشاهای تفویض نموده و در آن سال در دیار بکر قشلاق نموده که در سال

متوجه مهام سپهسالاری و تهیه لشکرکشی سردار مذکور بعراق عرب و باز گشتن ایلچی بی نیل مقصود و حصول مقصود
عقب در وقایع سال آینده مرقوم قلم مشکبار خواهد شد ان شاء الله تعالی **شرح آمدن ایلچیان اطراف**
بدرگاه معدلت مثال و بعضی از سوانح چون بعد از معاودت از یورش بغداد
چند گاه مملکت دارالسلطنه اصفهان از فر قدوم موکب نصرت نشان رشک روضه رضوان بود و اوقات
فرخنده ساعات بعدل پروری و اطلاع مطالب ارباب حاجات و عشرت و شادکامی گذران بود و ذات
مبارک اشرف را بحسب اتفاق عارضه روی داده و در اندک روزی صحت گرایید و از متوسطه عزیمت
قشلاق مازندران بهشت نشان فرموده و بعد از طی مراحل و مراتب سیر و شکار ساحت دار الملک
فرح آباد را عرصه نزهت افزای عالم ساختند و ایلچیان خجسته پیام از هر طرف بپایه سعادت فرجام
آمده و بعد از ادراک عتبه بوسی و خدمت مجالست بهشت آیین و ادای رسالت و سفارت مشمول انعام
و اکرام و رخصت انصراف یافته روانه دیار خود گردیدند از جمله ایلچیان ندر میرزا باشی ازبک
ایلچی که از جانب ندر محمد خان والی آنجا بدار السلطنه اصفهان آمده و چون موکب همایون
اقبال بجانب مازندران در حرکت آمده بود حاکم و وزیر دار الملک اصفهان بر رسم استقبال قیام نموده
با عزاز و احترام در عمارت سرو بستان باغ جنت آیین نقش جهان فرود آورده و در روزی چند
در دار السلطنه اصفهان اقامت داشت که انجمنی بلوازم مهمانداری پرداخته بعد از آنکه فی
الجمله از رنج راه آسودگی یافت متوجه مازندران بهشت نشان گشته و در خطه بهشت اساس سعادت
گزارش همایون و قرب بساط بوسی فایز گردید و صحیفه الاخلاص صدق آیین که آورده بود بپایه
آن نظر اقدس در آورده تا دو ماه در ملازمت اشرف بود و همواره با انواع نوازش و التفات
شاهانه سرافرازی داشت و بعد از دو ماه رخصت انصراف یافته با مکتوب عنایت اسلوب شاهی
روانه گشت **دیگری ایلچی** خواجه حاجی نام ایلچی فرخنده میاض شاهزاده جوان بخت کامکار سعادت
فرجام شهزاده خرم این پادشاه والا جاه که در درون بارگاه حضرت شاه سلیم فرمان فرمایی ملک
هندوستان داشت به تقبیل بساط جلالت نشاط سرافراز گشته مکتوبی محبت
رجعت ارادت و اخلاص مشتمل بر شرح منازعه که با پدر خود میانه او و منسوبان والد عالیشان روی
داده بود بنظر انور در آورده و در آن مخالفت نامه التماس که از بی توجهی و بی اتفاقی پدر بزرگوار
تمامی گردش کرده بسر او فرستاده بود و فرمودند حضرت اعلی خواجه حاجی مذکور را بنوازشات شاهانه
افراز فرموده تا نوروز جهان افروز در پایه سریر اعلی بود و بعد از نوروز فیروز با جابت معاودت

و جواب نامه بر وجه مرغوب پدر فرزندانه مرقوم گشته و در آن مفاوضه نامی سپاهی بضایع شفقت‌ها درج
فرموده اعلام نموده‌اند که چون اطاعت والدین بفرمان احبالله و خاقان گشته‌اند که از زمین و آسمان
فرزندان فرض و محتم است لایق بحال آن فرزند سعادتمند آنکه رضا جویی خاطر شریف پدر بزرگوار
بوده آنحضرت باشد اجتناب لازم داند که هر آینه همچنین بی نقص الامر موجب خشنودی خالق و
خلایق و سبب مزید عوض ابتغاء و بلوغ فیض کرانه خواهد بخشید و ایلچی مذکور را با مصحوبات چند و انه
نوازش مقتضی المرام با منشورات طایفه روانه فرموده‌اند دیگر ایلچی … شاهین کرای خان
پادشاهزاده تاتار است که چنانچه سبقت یافته از حوادث روزگار و خفا و جانی بیک کرای عمزاده
که بتقویت رومیان بسلطنت قوم تاتار رسیده با دعاوی سعادت میسور نیفتد انتساب بی چیزی اقبال
همایون آورده مدتی در رکاب سعادت انتساب معزز و کامیاب بعزت بود و در بند شیروان
اقامت … یافته و در کمین سلطنت موروثی بود و حضرت اعلی همت والا بر حصول این مطلب
معاونت جنود هیچ وجه گونه بی پایان که در مشیت الهی و در لوح محفوظ مرقوم و مشیت او به سلطنت
تاتار و فرمانروائی مملکت آمده و ماهان محمد کرای خان برادر بزرگ او فوت شده یافته عظمای قوم بسلطنت
او و ولی عهدی برادرش شاهین کرای که با صلاح تاتاران قرمفای خانید اتفاق نموده و او را از
بوده و او را از خنده اشرف استقرار همت طلب کرده و روانه ولایت خود گردانیده و بر حسب دلخواه
کامروا گشته اعیان آن طایفه بجای سلطنت محمد کرای و ولی العهد شاهین کرای را پذیرفت از
تقریر ایلچی مذکور و رویت آن صوب چنین معلوم گشت که از جانب خواندکار روم خود و … او
و هدایای فاخره و حیه او آورده و ارکان دولت عثمان او را با اطاعت و انقیاد و سلسله آل عثمان
و مخاصمت خود ترغیب و دلالت کرده بودند و او از وفور اخلاص و حسن ارادت دست رد بر سینه
مطلب ایشان نهاده خود را از هواخواهان صادق العقیده حضرت اعلی شمرده و چنانچه نقش نگین
در ضمن مکتوب صداقت اسلوب شاهی مرقوم بود غلام شاه و عباس شاهین کرای بود با پاشای
روم که معاونت جانی بیک کرای رسیده او تعیین یافته بودند در کفه محاربات نموده و غالب آمده و
دقایق حال استحکام احوال خود را که بنیروی اقبال و توجهات با طرز وفا بحضرت میمنت
مخلصانه … بدی … و الا وقوع یافته بود بعرض اقدس رسانیده شکر الطاف و اعطاف
شاهانه کرد در این چند سال شاه عالی … و … بداع چنان ادا نموده بود و حضرت اعلی
توجه و عنایات شفقت ایلچی در استمال نوازشات شاهانه گردانیده و رخصت انصراف ارزانی داشته

مکتوب

مکتوب عنایت اسلوب در قلم آورده و در باب حسن سلوک و مدارا با دوست و دشمن بصلاح ارجمند داد
انه درج نموده با خلع فاخره و هدایا و مرشوقات و … فرموده ارسال داشتند دیگری از سوانح ایلچی
محمد پاشا ارباب دولت سپه غوزی بود موسوم و معروف با سعید افندی و در میان عموماً سادات
بنا بر قرب جوار و مصلحت بر اواره با امیر کونه خان بیگلربیگی چور سعد طرح الفت و آشنایی
با و طریقه مدارا سلوک داشته بعد از واقعه سلطان عثمان و طغیان او بجهه باز خواست او از
و پاس گشتن از موافقت عظمای روم چنانچه تحریر پیوست … با احتیاط و صلاح حال خود را بیرون
خارج ملک … توسل با این دولت ارجمند نموده ایلچی مذکور را که از معتمدان او بود به پایه سریر سلطنت
مصیر فرستاده خود را از زمره خواهان و منسوبان درگاه عالی شمرده و هر چند از سخنان ایلچی
صدق اخلاص بیشتر مر حضرت اعلی رسیده و غرض اصلی او از اظهار عقیده و اخلاص غیر این
که اگر روبینه در از آن احوال که اقصد دریافت و بار و در مقام مخاصمت باشند
آمده یا سبیل گریزگاهی داشته باشد آنا بنا بر مراعات سلسله لطف بر چنانچه نسبت برعتبه اخلاص
در مینه آنحضرت است که رعایت جانب بیگلرخان زیاده و از آشنایان صرفی سید ارشد امیر افندی
منظور نظر التفات گردانیده و مرشوقات و هدایا آنحضرت به نوازش نموده و نور سیک نام
بسیار جلو را و در مرافقت امیر افندی بر زاد و فرستاده فرد ایازه و در هدایت حال بوده و ان
اقبال افتخار نموده و معتدم … را با غوزه و احترام مشق نموده و بالاخره دوستی آثار … و
ظاهر شدن گرفت و نسبت منسوبان درگاه اعمال جلی اندوه و بظهور آورده چنانچه عنقریب
آن اوراق مرقوم کلک بیان سکرده بیت دست آئین دوستی زهوس … قصه …
باشد و پس وقایع مستوره که در این سال بوقوع پیوست و حقیقت آن
چون اخبار روم رسید و … حافظ احمد پاشا و اجتماع لشکر در دیار بکر بنوعی که مذکور شد
سنهای … رسید … اگر مبادا لشکر بطرف آذربایجان کشند عزم
مقتضی آن گشت که در محل عبور لشکر روم را از ذخیره و مایحتاج عاری سازند و آمد شد
بطرف آذربایجان از دو راه واقع میشود یکی ارض روم از عصیان و طغیان ابازه پاشا مختل
و مشتبه و از دو یاربکر و آن آمدن مناسبت تقریر داشت از مقربان … رستم بیک
صحبت به اسباب سلطنت تبریز فرستادند که با اتفاق شاه بنده خان بیگلربیگی آذربایجان امراء عساکر
آنجه دو را جمع آورده کجانب وان روند و آن حوالی هر جا مکان … سر راه تهیه داشته باشند

وغارت کرده از ذخیره و مایحتاج لشکر در آن دیار آثار نگذارند و رستم بیک حسب الامر نموده بدان
صوب نهضت نموده با جمیع امرا و عساکر بهشاره نموده چون حیدر ظفر ورود جمیع آمدند هر کس تفنگچی
لشکر خود را که فراخور الکاء و مداخل و عزت دین و دولت را سرانجام داده بود در حضور بیکلربیگی
رستم بیک عرض در آورده با قشون آراسته و لشکر آماده و مهیا بسته در کمال شوکت و اقتدار
بجانب وان فرستنده آن نواحی را از ذخایر و صادر و وارد پرداخته تا بمن ظفر و اقبال آن دولت
واحدی از جنود رومیه و پاشایان و اکراد آن سرحد جرأت مقابله و معارضه با جانشین لشکر
آثار قزلباش شوالت نموده رستم بیک در مازندران بخدمت اشرف رسیده حقایق حالات را
عرض نموده مورد الطاف و احسان گردید

ذکر از سوانح محاربه قاسم خان و قورچیان افشار است با مخالفان در موصل

شرح واقعه آنکه قاسم خان ایلغو و یوزباشیان قورچیان
افشار چنانچه از پیش گذشت در موصل اقامت نموده بر ضبط و انتظام امور آن سرحد قیام داشتند
و در این سال جمعی از رومیان آن حدود و اکراد و اعراب تابعه بسرداری حافظ پاشا
احمد پاشا و جمعیت دیگر باکر ... تقویت خاطر گشته تا موازی سه هزار نفر که هفتصد نفر آن تفنگچی بوده
بسرکردگی حسن پاشا نامی از امراء رومیه در بادور کوچ حسن پاشا که در حوالی بغداد گرفتار گشته با پاشا
رسیده که بموصل آمدند در آن وقت زیاده از پانصد نفر ملازم بر سر قاسم خان جمع نبوده که با یوز
باشیان و قورچیان افشار مجموع هفتصد و هشتصد نفر میشدند بنیروی دولت و تائید اقبال
کرامت بدفع اعادی چند بسته عزم محاربه جزم کردند و از طرفین صفوف سپاه آراسته گشته
دلیران طایفه افشار گروه از شاملو پای جلادت پیش نهاده بر صف سپاه مخالف تاختند و سپاه
یوزباشیان و قورچیان افشار موافقت نموده قاسم خان و مردم او نیز در گرمی قتال جلد
در معرکه در آمده از طرفین آتش حرب اشتعال و تجلیات دلیران سپاه منصور مخالفان را دل
پای داده دست از محاربه کشیده پای هزیمت گشودند و افواج قاهره بر آن فتنه انگیزه دنبال تاخت
تا موازی یکهزار نفر ملکه زیاده بقتل آمده و غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمد و بقیه السیف
پراکنده و پریشان شدند و بعد از اطمینان خاطر از فتنه سرحد یوزباشیان و قورچیان قاسم خان را
وداع نموده با سپاه و دختر بهارودی سعید ... پایه سریر اعلی آمده در فرح آباد بجنت بهشت
منظره بیمن در آوردند و شرح واقعه که از تقریر یکه و نفر قورچیان حضار معرکه بعز تحریر پیوست

ذکر فرستادن زینل بیگ بیگدلی شاملو بانتظام مهمات عراق عرب و شرح محاربه که در آنجا

چون واقعه مذکور بوقوع پیوست و مشخص شد که مخالفان جهت دو موصل پاتشنا سردار دو لشکری خود را با هم
دست تطاول گشوده اند و بسامع جلال رسید که فوجی از اعراب نیز خصوصا ابا طالب ولد ناصر پسر
در مقام عناد و نفاق بجانب حله و نجف حرکت کرده آزار و اضرار ایشان بخلق آنجا رسیده
طایفه افشار نیز بعلت وبا که در موصل شیوع یافته از تلف شدن لشکر اندیشیده جهت دفع آن بر نتوانسته
نمود قاسم خان با اندک مردم در قلعه موصل صعوبت و آن ولایت محل یورش و انقلاب گشته و خدمت
موجب تزلزل و اختلال احوال شعبان دولت قاهره اند رای جهان آرا اقتضا آن کرد که یکی از
کاردانان ثبت الحضرت و خواصان درگاه که بوفور عزت و مردانگی و فدویت جان نثاری و ارادت
دین و دولت اتصاف داشته باشد از درگاه معلی روانه آن طرف گردانند که عساکر قم و جلیکه
حدود را جمع کرده همت را بدفع اعادی ببندد و هر یک را از محافظان ثغور و سرحد را اعانت
روی نماید که کومک و مدد احتیاج افتد معاونت ظهور آورده و در هر باب آنچه صلاح دولت قاهره
بوده باشد بعمل آورد و از زمره مقربان اخلاص شعار زینل بیک توشمال باشی شاملو که بصفات
حسنه اتصاف دارد بدین خدمت مأمور گردانیده با فوجی از عساکر ظفر شعار و میر فتاح مین باشی
تفنگچیان اصفهانی و جمعی از تفنگچیان رکاب اشرف روانه آن طرف فرمودند و چون زینل بیک وارد
همدان شد پس جدا شده روی عزیمت بر آن صوب آورده بدرجه نزدیک شد بوضوح پیوست که جمعی
از جنود رومیه نهضت نموده ... موصلی بعزم تسخیر قلعه در حرکت آمده اند و قاسم خان با دو
سیصد نفری از غازیان افشار که در قلعه موصل بوده از قلت آذوقه و ذخیره و قلت کرد روز جمعی
راه عدم می سپردند صلاح در توقف قلعه داری ندیده از وصول مخالفان پیشتر از آن آمده و مخالف
تصرف قلعه نموده اند و هم آنست که خان احمد خان اردلان نیز بجهت قلعه کرکوک را اندر حد
آن قلعه نیز متصرف نموده اند و برادر زینل بیک که متولی روضات مقدسه دو قورچی باشی قورچیان
نجف اشرف است و طایفه اعراب ... که در حدود کربلا و نجف آمده بودند محاربه بوقوع پیوسته
زینل بیک از نو رود و اخبار در حرکت مسارعه نموده چون بحوالی ذهنک رسید حسین خان حاکم لرستان
با معدودی آمده با او پیوست و در آنجا بوضوح انجامید که سردار قورچی از رومیه بیا بسرکردگی حسن
پاشا چرکس بضبط ولایت موصل و کرکوک و قلاع آنجا تعیین نموده و قریب پنج شش هزار کس از رومیه
و کرد و عرب بر او جمع نموده متوجه آن صوب شده اند و تا دو سه هزار کس خانواده رعیت را از جهت دو
قلعه رباب مشهور بقلعه تک و آن حدود کوچانیده اند که از آب گذرانیده بر آن طرف برند زینل بیک بجلد

استماع این اخبار ساسان عساکر ظفر شعار که در آن وقت جمع بودند کرفت سواری سه هزار نفر از نیزه یمی
یراق دار و تفنکچی بشمار در آمدند و از انجا به سبیل ایلغار آن مسافت بعیده را دو روز طی نموده روز سیم
بمخالفان رسیدند و از شدت ایلغار زیاده از دو هزار نفر رسیده بودند و از آن طرف مخالفان نیز
از آوازه ورود لشکر قزلباش ترنزل کشته کروهی از اعراب و اکراد در ایلغار رسیده شدند از آن
جمع سه چهار هزار کس کام پیش بجنک پیش آمدند و از جانبین قتال آراسته گشت و دلیران رزم آزما
دست باستعمال سیف و سنان برده چون آتش حرب اشتعال پذیرفت و باندک زمانی از کار
اشاره و فرار سپاه مخالف راه یافت شکست بجانب اعدا افتاد و جنود قزلباش نصرت اثر
دولت و اقبال بر آن طبقه ظفر یافته قریب به ششصد هفتصد نفر طعمه شمشیر آبدار شدند و از دو
طرف سپاه و کسی چند ضایع شد حسن پاشا و بقیة السیف منهزم خود را بجرم قلعه رسانیدند و اموال
ایشان نهب و غارت غازیان و تفنکچیان کردید و بعد از آنکه در سنه وقعه طغیان عظیم
و هر روز جمعی از ایشان تلف میشدند میان حسن پاشا و زینل بیک رسولان آمد و شد نموده
قرار دادند چون در قلعه و باب بود لشکر کوچ کرده کسی در شهر و قلعه نکذارند که بعد از انکه
علت طاعون از جانبین مدانچه مصلحت باشد عمل آید زینل بیک بنا بر عجز و زاری سپاه و رضا با تغیر
داخل و او سپاه را که برده بود دید که جا بنده و منتظر و منصور معاودت نمود و حسب الامر الاشرف
بسر فتاح را با تفنکچیان در قلعه بغداد فرستاده که همراه بکلربکی بمحارست قلعه قیام نماید
خود باز کشته در جنب کرد رایات منصوره بقصد سفر کرجستان بیرون آمده در سلطانیه اقامت
داشت بجلادت شرف سرافرازی یافت و شرح محاربه مذکور در آمده و رفتار و از تقریر در نظم
از حصار آن معرکه کشود یافت **از سوانح ارسال قرچقای خان سپه سالار ایران است**
بجانب کرجستان و ظهور طغیان موراو کرجی و احوال او و چه وقایع بانجا بر
هوشمندان عالم صورت و خردپروران جهان معنی واضح و لایح و نزد محققین ثابت و مبرهن است که هر
امری از امور که در مشیت الهی قرار یافته و در لوح محفوظ واردی یَفْعَلُ اللّهُ مَا یَشَاءُ آمده
وَیَحْکُمُ مَا یُرِیدُ بی اشتباه از کتم عدم بحیز ظهور آمده هیچ تدبیر از تدبیر عقلا و هیچ وجه تدبیر دفع آن
واقع شمشیر قضا دافع تیر تقدیر نتوان شد و فحوای العَبْدُ یُدَبِّرُ واللّهُ یُقَدِّرُ مؤکد
این معنی است و چون در سنه آینده با اقتضای فلکی و حوادث [illegible] و محن بسیار دام
پذیر ممالک تقدیر کشته [illegible] بظهور آمد [illegible] اوراق محنت و بلیات بر روی روزکار خلایق

کشود و بر حسب اِذَا اَرَادَ اللّهُ شَیْئاً هَیَّأَ اَسْبَابَهُ اسباب آن و هیچیاری کارکنان
غیب سرانجام می یافت صورت احوال و نظر انفعال فرستادن قرچقای خان سپهسالار
ایران بجانب کرجستان که باعث ظهور وقوع چندین قضایا عظیمه و منتج حدوث انواع فتن و
خونریزی و محرک بلایا و فتنه انگیزی کردید و شرح وقایع آنکه در قضایا سالهای گذشته مرقوم
بیان کردید که حکومت ولایت کرجستان بعد از آنکه خلق تمادی در آن و بی از حد و عصیان طغیان
ظهورش جاهل نادان مورد سخط و غضب شاهی کردید از سخط الهی است کشته از قتل اسیر و تاراج
از خیر انتفاع افتاده بود و بیکلربکی خان اکبری در دولت قاجار تفویض یافته او را با بعضی از قاجار
بدانجا فرستاده بود و داود در حوم قلعه قرار و نقیع محل اقامت اختیار نموده بنای شهر طبقه
خانه‌ها در خوب و حمامات و عمارات کرده بود و بقیة السیف کرجی از او نیز عفو و فرموده امان داده
بودند بمقتضای حب الوطن من الایمان بانجا جمع آمده کروهی از آوارکان که از بیم قتل و اسیری
اطراف و جوانب پراکنده کشته در زوایا خمول خزیده بودند بانجا جمع آمده و بعد از آبادانی شهر
بودند رفته رفته کروهی از نادان و سپاهیان کرجستان که بانجا آمده اند و ظهورش از ایشان
مراسلات نهانی وقوع می یافت و مجتمعت که آن طبقه اصلاح رعایا نیز کرده عنقریب فتنه از ایشان
حادث کردد و رای عالم آرا بر آن متعلق کردید که یکی از ارباب فراست و کیاست و اصحاب دانش
مرآت صواب فرستند که بحقایق حالات کرجستان رسیده دفع و رفع فتنه انگیزان و نظم و نسق مملکت
آنچه صلاح دولت قاهره باشد بعمل آورد و لهذا قرچقای خان سپهسالار را که در بارگاه دولت
دو پایه سریر اعلی بود بدین خدمت مأمور کردانیدند و موراو بیک کرجی را که سمت وکالت تهمورث
خان والی کرجستان داشت [illegible] سال متجاوز بود که اظهار اسلام نموده با پسران
و خانه کوچ در خدمت اشرف معزز و محترم و صاحب تیول و املاک از جمله مقربان و محرمان بزم
قدس بود برفیق سپهسالار کردانیدند که چون صاحب وقوف نیک و بد مهمات کرجستان است و بحسب
اخلاص ظهور بندگی و خدمتکاری بامحل اعتماد شاه بزرکشته آنچه از لوازم دولتخواهی و خیر آندیشی
و نظام و نسق آن ولایت و دولت دانند معمول کردانند صفی خان قورچی باشی که پسر و دختری نواب
اعلی را در نکاح داشت و همایون بیک و مصوب بعضی امرا مذکور کردانیدند و حکم شد که امرا قراباغ
و شیروان تبریکی نزد سپهسالار جمع آمده در هر باب لازم همراهی بتقدیم رسانید قرچقای خان
و موراو بیک کرجستان رسیده امرا شیروان قراباغ را اختیار نموده و چون عروسی ... و ما در

کرجی با

همایون خان و در میان بود یوسف خان بیگلربیگی شیروان و محمد قلیخان زیاد اغلی بیگلربیگی
قراباغ و بسیاری از امراء عظام با عساکر اسلام و تجملات و زینتهای که لایق بود با ایشان پیوسته اول
جشن عروسی انعقاد یافت بعد از آن چون هنوز کوکب بخت کرجیان کاخت از حضیض وبال
ننهاده و اراده ازلی بقتل فوجی دیگر از ایشان تعلق گرفته بود جهة تحقیق حال و تفریق [illegible]
عموم آن طایفه را به تقریب همراهی عروس با کرجیان احق که شهرت داده بودند احضار نمودند قریب
دو هزار نفر تفنگچیان با اسلحه و یراق جمع علامات قبح و عصیان از صورت حال ایشان
نمایان بود و بساط [illegible] مورا و خاطر [illegible] از گروه بی ایمان فرار گرفت و تکلیف کردند که
چون قرچی باشی آچوق موافقت نموده همگی [illegible] راست آلات جارحه خود را [illegible]
آورده همراهی [illegible] باشی آچوق موافقت بعد از گرفتن اسلحه و یراق و تمامی آن کفره [illegible]
را به شکاری [illegible] گرفته بنظر قرة العین [illegible] از نهاد و آن قوم بر آمده [illegible]
[illegible] تیغ بی دریغ گردیدند بعد از ظهور این صورت [illegible] خبث باطن [illegible]
خود را اظهار ساخته [illegible] با هوس حکومت و بزرگی کارتیل [illegible]
طایفه [illegible] و بعضی [illegible] انواع فساد [illegible]
از [illegible] تفصیل حالات و ظهور طغیان آن شوریده بخت به روزگار در وقایع سال [illegible]
کلک سخن پرداز منشی گردد **در این سال** از تأثیرات فلکی و تقدیرات ایزدی [illegible]
در بعضی محال آذربایجان [illegible] آن بلیه [illegible]
زیاده از بیست هزار کس تلف شده در موضع و محال [illegible] آب [illegible]
و خلخال قریب هشتاد هزار نفر که مجموع [illegible] و عراق [illegible] هزار زیاده در راه عدم [illegible]
روزگار دیده استماع افتاد که هرگز در آن دیار [illegible] این بلیه [illegible] طغیان ننموده.
بعضی محال طارم قری و قزوین نیز [illegible] جوار سرایت کرده جمعی تلف شدند **منوچهر [illegible]**
که در این سال جهان فانی را وداع کرده بعالم جاودانی انتقال نمودند **اسفندیار بیگ**
عرب گرلو ست که از زمرهٔ مقربان [illegible] معتمدان درگاه بود در هنگام معاودت [illegible]
اشرف بعد او در حوالی [illegible] که سوار با چند نفر از [illegible] مسافت می نمود حال [illegible] متغیر گشته
از رفتن باز ماند خبر بحضرت اعلی رسید آنحضرت از شمول عاطفت [illegible] روان فرستادند
در آمده چند قدمی [illegible] سوار [illegible]

کرد باین آورده [illegible] استراحت نماید چون چاره جو آتش [illegible] شده بود [illegible] زندگانی
بمقتضای اجل [illegible] متوجه سفر آخرت شده وی ولد کال بیگ است که با جمعی از زمرهٔ صوفیان
صافی ضمیر این دودمان بود و بمنصب [illegible] افرازی داشت [illegible] ایام جوانی از
روز [illegible] آقاسی باشی حرم عالیه علیه شده بعد از فوت پدر بمنصب [illegible]
موروثی آن سلسله [illegible] مراتب علیا ترقی نمود [illegible]
[illegible] سر بلندی یافت از زمرهٔ مقربان خاص و مخصوصان بزم اختصاص گردید و صاحب رای
و مشورت بود و چون پسرش صغیر [illegible] منصب موروثی [illegible] تفویض یافت که بعد از آنکه
[illegible] قابلیت [illegible] داشته باشد بمقتضای آن عمل نماید **سلیمان خان** ولد [illegible] علی
میرزا که وزیر دیوان اعلی [illegible] بعد از [illegible] سعادت [illegible]
اصفهان مریض گشته [illegible] علت سرطان [illegible] ظاهر گشته تا آن الم [illegible]
اصلا مفید نیامد [illegible] مرض مستولی گشت معالجات اطبا و تقربات [illegible] قضا
عاقبت رخت رحیل بمنزل آخرت کشید [illegible] شاه علی میرزا [illegible] حضرت شاه جنت مکان
بود [illegible] شرف مصاهرت این دودمان داشت [illegible] و مرتبه [illegible] سرافرازی
یافت [illegible] زندگی [illegible] خود را [illegible]
حضرت اعلی [illegible] اوراق [illegible] انصراف [illegible]
نیز داشت [illegible] ضبط در آمده [illegible] وزارت دیوان اعلی [illegible]
سلطان العلمائی خلیفه سلطان بن رفیع الدین محمد صدر تفویض یافت **ذکر وقایع اودئیل**
ترکی مطابق اربع و عشرین و الف که سال [illegible] از قرن دوم ایام سلطنت [illegible]
مشام روزگار [illegible] آغاز نهاده [illegible]
از [illegible] سعادت [illegible]
[illegible]
یعنی روز پنجشنبه [illegible] شهر جمادی الثانی [illegible] ساعت و [illegible] دقیقه از روز گذشته به برج حمل
تحویل نمود [illegible]
آغاز نهاد [illegible]
گل [illegible]

ولالۀ سیراب اوایست ⁂ باز نسیم بهار غالیه سا شد مگر ⁂ گلشن کاشی چمن تازه و تر شد دگر ⁂ لطف هوای
بهار انجمن آرای گشت ⁂ چون خط سبزگلین باغ مرصّع سای گشت ⁂ حضرت علی شاهی ظلّ الهی در قصبۀ لطیفۀ
اشرف مازندران بهشت نشان بخرّمی و کامیابی بگذرانیده جشن نوروزی در خلوت خانهای
روزگار آن خجسته بنیاد رشک فرمای جشن جنان و زینت افزای روضۀ رضوان گشت که
اتفاق رفت و ارکان دولت قاهره و اعیان خلافت باهره و ایلچیان سلاطین و بزرگان
طبقه که در آن جشن جهان پیرا حاضر بودند زبان اخلاص بیان بتهنیت سال نو و مبارکی نوروز فیروز
گشوده لوازم دعا و ثنای شهریار کامکار ادا نمودند چون عادت قدیمه و خواص ذمیمۀ روزگار
غدار ستمگار پیوسته بتلاطم امواج بحر محن برهم زدن هنگامۀ عافیت و آسودگی مصروف گردانیده و درد
رنج و غبار بر روی روزگار طبقات انام بیکس بعالم فانی ارمغان دهد و بلا ما حیث در این سال
از گردش روزگار و اقتضاء فلک و کجروی سپهر ناسازگار فراغت و آسودگی از خلق گیتی و
جسته فتنهای خفته و بیدار گشت و از هر طرف لشکرها در حرکت آمده وقایع عظیمه بظهور پیوست **مثنوی**
سر فتنه در دور دگر روزگار ⁂ که گردید دلها ز محنت فگار ⁂ زمانه ز در عافیت باز بست ⁂
دل خرّمی را از دو دو شکست ⁂ اگرچه گونه حادثه روی داده و فتنۀ فوری در هر جا ظهور یافت
عاقبت بلطف یزدانی و همّت و دعا و فایض گشائی خاقانی و نیروی اقبال و حسن سعی و تدابیر صائبه
روی بانحفاظ آورده مفاسد باصلاح انجامید **بیت** تن شاه باید که باشد درست ⁂ بر
جمله را گر شود پای سست ⁂ اما زمانی که مفاسد برهم خلایق هیجت و بیسی خونها بخت بجا
دولت منحت نحت قضیۀ شورش و آشوبست که از همت بجزای و عصیان و طغیان سوداوگرجی شوریده
بخت تیره روزگار بظهور پیوست و نتایج عظیمه بر انجام مرتب گشته از آن اهم ضرر و رسید بسیار بخلایق
و عباد الله رسیده و میرسد چنانچه در ذیل متن مرقوم میگردد **ذکر ظهور ارتداد و عصیان سوداوگرجی**
تیره بخت مد بنهاد و اعمال ناهنجار اهل شقاق شرح این واقعۀ عظمی و کیفیت این قضیه
کبری آنکه چون گروهی از کفرۀ گرجستان نکاشت بنوعی که مرقوم گشت و مکافات منیت خاصیه
جزای بدبختی خفیه و سوداوبت روزگار بصحبت فتنه شعار پیوسته دو اسلام ظاهر ساخته و دست از
کیش و ملت نصاری بازداشته گرجیان کرتیل اگرچه دولتخواه این دودمان بود و طریق اطاعت و
بندگی او بنده وم اخلاص و یکجهتی می‌نمودند و توجه التفات شاهانه در بارۀ آن طایفه درجۀ کمال است
سبحان کافر به او آقا و بیل عزیز و آقا و معتمدات نجابه و اخلاص انحراف کرده اند و حرفی چند از زبان

گرفتن آن حضرت که شیمی ریشه‌ی ... و ما به رحمت و رأفت و مادۀ توهم بود خاطر نشان آن گروه نادان
در درگاه معلّی محل اعتماد گشته کمال محرمیت داشت معتمد بابت او را معقرون بصدق و صواب داشته خوش
و هم ایشان از آن لشکر فیروزی اثر روز بروز زیاده تر بگشت و در حینی که اکثر امرا مثل محمد قلیخان زن
اتقی بکلربیکی قرایاغ و پیکرخان امکزی و دیگر درودت هر یک بصلاح سوداوگرجی بتی مامور گشته بر سر مضافات
کفر و رفته بودند خاطر بظهور عصیان و قتل بنسبه سالار قرار داده جمعی یراق بسته و بکمال مسلح از خیام خود
مرحمت قرچغای خان آمده و از روی دولتخواهی خود میباید که چون کار تیل یاغی شده داده
خلاف پیشه جنگ و جدال نتوانم کرد ما بید بیاداد آن گراهان که بتو قزلباش منظر شده بمعالجه
سلطان و منافقه و مغفرت و انتقام پسی بخود قزلباش رسیده و با بورز شایسته جسارت و دلیری نمایند
چون قرچغای خان و امر قرب و منزلتی که آن بدبخت را در حضرت اشرف بود با پیداه دیده اشتغال
و الطافی که از جانب همایون اعلی و پنهان تر حال و بیگانگی شده بود و بود و بخیالی رسیده بالکلیه
متعلقان و مولات و منظور نظر شفقت و مرحمت و کامیاب نوازشات و عاقبت بود بدو اصلا احتمال نمیداد
گرفتار آمده مقصد و امری که بوی باز و دولتخواهی آن آن آمد و بالجمله قرچغای خان بصواب دید
سورا و بیت سواری کرده و در حین سوار شدن قبل از آنکه ملازمان رسیدند اعدا از کمین برآمد
جوار او گرد و خان و نوکر نوکر پسران از طرف دیگر نمایان کرده و خود هم رفع و بکیفیت یوسف
شروان رفت با ادنی تر بحیله رقه و بر همین عمل پیش بر دو طایفه گرجی بعد از قتل این دو سپهدار
عالیمقدار باروی قزلباش در آمده بکثیر قرچغای خان اموال و بردی بیک نام و هرکس دیگر که بدست
ایشان در آمد از پای در آورده و مشهد شهادت رسانیده و اهل ارد و فتنه و هنگامه روز قیامت را مشاهده
نمودند و خواص و عوام در کمال سراسیمگی یوم یفرّ المرء من اخیه هر دو را پرونده در حه بجز
می شتافتند نهب و غارت یافته اسباب و اموال لا تعدّ و لا تحصی بدست گرجیان در آمد بعد از
اقشار این خبر نوعی اضطرار و دهشت در سپه رسیدگی بطبقه قزلباش راه یافت که هر کدام از امرا و عساکر
و شیر و دان بجد بیتی مأمور گشته بطرفی رفته بودند فرصت معاودت و جمعیت نیافته از همانجا که
راه نجات جسته بیرون رفتند میلتون خان والی کارتیل فرصت دریافته در آمدن قلعۀ تغلیس که متقر حکومت
و مرکز دولت او بود نیافته باتفاق محمد قلیخان بیگلربیگی قرایاغ بیاعجۀ قلعه در آمده بقلعه چند روز
بعد از گذشتن امرا و نهب و غارت اموال و اسباب قزلباش با جمعی کفرۀ فجره بعزم تسخیر قلعه
قلعه قرا لاشوع و دربست اورد و لشکرخان و قتل و غارت و استیصال او بیا ماتات کرمی در مرقومه

و غیر هم که در انجا می بودند بستوه آمده به شیخ بیگ خان از وقوع این حادثه بی آرام گشته از قزلباش
مردم ایل اویماق که کل اهل و عیال همراه داشتند تاب توقف نیاورده در مقام بیرون بردن اهل
و عیال و اثقال و احمال شدند و در حینی که کنار آب رسیده بعضی عبور نموده بعضی دیگر عبور ننموده که
سوار دیاچو و گرجیه رسیده اموال و اسباب بسیار و مواشی و اغنام بیشمار به یغما بردند و جمعی کثیر از نسا و
صبیان مسلمانان را به اسیری بردند و شیخ بیگ خان با متعلقان خود بسلامت گذشته بروع آمدند و قلعهٔ قزلباش
مملو از اموال و امتعهٔ بسیار که از انجمله پنجاه خروار ابریشم بود به تصرف گرجیان در آمده و از انجا به
قلعهٔ تفلیس آمده آن قلعه را که حکومت گاه ولایت کارتیل است بطایف الحیل به دست آورده جماعت
تفنگچیان نوری را سیر کرده و ایشان شاطر شاه بیگ نام کرکوال و حارس قلعه بوده بعد از قضایا
که مذکور شد به مضاربت تفلیس اعتقادی نداشته متفقه با یونس خان را از شهر بیرون قلعه برده و باد
نقدان و غیره و عدم استعداد قلعه داری که ترتیب به ضبط و محافظت آن جهت پسته بدیکی از ان
طبقه مستحفظه خلاف داشته به در برده کردند جمعی را به سپاه یاغی و تیره ایشان بر خواستند بتسخیر کمک و بعد از
شده و از طرف سپس چند کس تعقیب آمدند و تفنگچیان از تعاقب مقتولان و غیره مصادر و غیره را بود ماپس
انجام داده و در محافظت قلعه سعی موفور بظهور می آوردند و سوار به تیره ذور کار جمعی از گرجیه را به قلعه
گذاشته خود با جنود گرجیه متوجه ایلغ شده تا سیده که گنجه رفته و آن بلده را که مسکن بیگلربیگی و اعیان
ایل و اویماق و اطفال مسلمانان را به اسیری بردند و تمامی ایل از آنجا پس تراایلغ از جا و مقام خود در نیامده
تا پل خدا آفرین آب ارس عنان بازگشیدند و سوار و برگشته بعد از انکه گنجه را آمده و را از جانب
و ناحیه پرداخته به قصد انکه قلعهٔ تفلیس را به دست آورده بان صوب شتافت و مراسله و پیغام فرستاد
زبانی و وعده های جمیل سعی بسیار کرده حیله ها انگیخت که عطر شاهی را فریب داده بدست در کردن
جمیل کشد مفید نیامده و تفنگچیان مردانه وار دامن همت بر میان زده محافظت قلعه کوشیدند و جواب
مراسله و پیغام سوار را جز بتوسط شمشیر تیر و گلولهٔ تفنگ نبود القصه چون عارضهٔ جانب امرا و تفنگچیان
خلافت بنیان آمده حقایق حالات بنوعی که تحریر پیوست عرض کردند و بوضوح پیوست که سوار و نابکار
بعد از صدور این اعمال ناهنجار اضطرار و ملتجی به سلطان روم گردیده و سرهای مقتولان صحراء
یکی از معتبران گرجی در بار دیگر نزد او فرستاده تحف و هدایا از نفایس امتعه و اموال که به دست آورده
بود ارسال داشته بسر دار و آمدن طرف گرجستان را از ترغیب او ده ساله است دارایی
را مستعد فتح و ظفر انگاشته منشور ایالت کارتیل باسم طهمورث نوشته داده طهمورث نیز آمده و چند روز

باپای سریر بر

سرهٔ

شده و اند و به هر یک تکریر رسید که حکومت با انتظام حال خود و استیفاد مملکت مشغول شده در تسخیر قلعهٔ تفلیس سعی
مبذول بظهور می آوردند چون حضرت اعلی بعد از وضوح این حالات عیسی خان قورچی باشی را به سر داری لشکر ظفر
شعار گردانیده به دفع فتنه سوار و انتظام مهام گرجستان مأمور گردانیدند و قراخان قرچغای خان بیگ را که
داروغهٔ لاهیجان گیلان بود به جای یوسف خان امیر الامرای شیروان فرموده مقرر شد که در سر پل
اسپنجا با تفنگچیان زرقه با امرا و عساکر انجا به قورچی باشی ملحق گردند و امیر گونه خان بیگلربیگی آذربایجان
نیز با امرا و عساکر تابعهٔ خود به موافقت قورچی باشی مأمور گشته و قورچی باشی نیز برای فرمان کشته از
موقف جاه و جلال اسپنجا اوتزگرده به سرعت و استعجال روی توجه بآنصوب نهاده و رایات نصرت
آیات جاه و جلال نیز از بازندران بهشت نشان متعاقب در حرکت آمده و در دار السلطنه قزوین نزول
اجلال نموده و چند روزی در دار السلطنه مذکور محل اقامت سرشار به مظفر و منصور بوده و از انجا بییلاق
سلطانیه توجه فرموده و چون اخبار حرکت لشکر روم متواتر می رسید روزی چند در سلطانیه مخیم
سرادقات اقبال گردیده که به طرف خوی و بوک چاوش بلازم افغان توجه بآنطرف معطوف گردد و ایام صفتون
بیگلربیگی فارس را که با جنود آمده در چمن سلطانیه به اردوی ظفر قرین پیوسته بود حکم شد که از عساکر منصوره
هرکس که تا به گرجستان رسیده باشد در اردوی کیل بوبری توقف نموده در رکاب ظفر انتساب باشد تا عرض
نصفت ماوی نصب سواری موجب بعد از ذکر وقایع گرجستان و قضایایی که در خلال این حال در پیش آمد
بر وقع بیوست رقم زد کلک بیان سیکر و دو انشاء الله تعالی ذکر محاربهٔ قیامت حنود ظفر شان با گرجیان
فی ایمان بوقوع پیوست و ظفر نصیب جنود ظفر ورود چون قورچی باشی بنوعی که در فوق مرقوم
قلم جو سانگار گشت تیز پرواز گردیده روان گرجستان گشت قورچیان عظام و غلامان و تفنگچیان سرکار
خاصهٔ شریفه و امرا و عساکر عراق و آذربایجان و شیروان که حسب الفرمان همایون مرافقت او مأمور بود
فوج فوج و فوج فوج رسیده و در سرحد مجتمع می شدند تا انکه لشکر عظیم در اردوی قورچی باشی فراهم
آمده روی سعید کرده و از آنطرف سوار با تفاق طهمورث و اتابیگ خان ولد منوچهر بیک خان آل
مسکی بهر دو از سپاه و ارمخواه و قوناش در گرجستان تا به روم بسر برده هر کدام از گوشه خزیده بود
و در این وقت با تنظار معاونت سردار روم بسر برده با و پیوسته و عظما و اعیان ایل حاجی
گرجستان کارتیل نیز با سپاه کاخت که مجموع زیاده بر پنجاه هزار پیاده و سوار در هم آورده و آماده رزم و پیکار شده
در روز دوشنبه بیست و چهارم شهر رمضان در موضع کوتلو از توابع آل کنبد که از توابع تفلیس قریب به
جوار اتفاق افتاد و از جانبین صف سپاه آراسته مستعد محاربه بودند چون شاه بنده خان و لشکر آذربایجان

باجیان

زخم شده و روز دیگر داخل بیشه شدند سپاه قزلباش جنگ را بعد رسیدن شاه بنده خان تا حضرا اندافرغیب
نیز مهیا شده بودند و اطراف محاربه دست بهم داده گرجیان نیز در آنجا اقامت نموده و از جانبین تمام
پاس پرداختند صباح روز پنجشنبه پنجم ماه مبارک مذکور سپاه منصور صفوف قتال آراسته توپچی
باشی در قول قرار گرفت امیرگونه خان بیگلربیگی میمنه گشت میسره و حبیب خبوشانی و ابطال مبارزان معرکه
کارزار استحکام پذیرفت از آن طرف گرجیان یکدیگر رسیده ملاقی شدند بنا بر جنگ عظیم در وسط
در اول حال کفره بهیئت اجتماع آمده یکبار به جرنغار قزلباش حمله نمودند و چرخچی تاب صدمه
آنگروه انبوه نیاورده از جای خود برداشته امیرگونه خان لحظه‌ای پای ثبات استوار داشته زخمهای …
یافت عجب اتفاقی در محل نامناسب جنگ دست بهم داده بود از میمنه و میسره خود قزلباش معاونت
دست نداد طایفه قاجاریه که زخم خوردگان از معرکه بیرون بودند گرجیان در میان … می‌رفتند
بیان جوق تفنگچیان در آمده از صدمات آن گروه صفوف تفنگچی نیز متلاشی گشته جمعی کثیر از جنود ظفر
حصن جان از جنود مخالف بشربت شهادت چشیده سرخ رو بوصحرا گاه جان سپار تافته و کفره …
شده پیش آمدند گروهی از ایشان از یک طرف که مقابل کوه بی نما شد باردوی قزلباش درآمده
در جانب اردو و بازار دست غارت و یغما برآورده بودند مردم اردو و بازار و قلیقچیان … کرده …
اردو محافظت اغرق مانده نیم برآمده شورش عظیم در اردو دست بهم داده چنانچه مردمان …
سید و نشان ایشان … اردو و دست غارت اموال یکدیگر برآورده و بقرار … اختیار کرده …
صاحب مانده از این هرج و مرج زینب و دختران بسیار بعساکر ظفر شعار رسید چون مذکور شد که در محل نامناسب
طرح افتاده بود … گروهی از لشکریان که در کوه … بود … قول …
نمایان نمود از این خوفها و آشوب و هزیمت سپاه کفره و ضلال مقصور الکم العیاذ بالله شکست بلشکر ظفر
اسلام راه یافته پای اقامت … بعضی زخمی … و بعضی … اموال …
اموال اردوی از معرکه در یافته و در این آشوب انقلاب بلشکر قول نیز سرایت کرده تزلزل و تفرقه …
سپاه راه یافت … توپچی باشی از دو فرقت و دلیری با معدودی از دولتخواهان جان سپار
… در این معرکه … تزلزل بخاطر راه نداده در معرکه پای ثبات و قرار
استوار داشت هم از جنود قاهره … و ثبات توپچی بودند قوی دل گشته …
اسلام و نیرومی اقبال … کرده … نظام کرده … شهادت قوی دل گشته و …
کفره تاختند و خاک معرکه را از خون آن … رنگین ساختند … انتقال شاه بنده خان …

از عقب می‌آمد با فوجی از پیش روان سپاه خود از گرد راه به بزرگاه رسیده و مایه استظهار دولتخواهان گردید
و اوی او بازگشته روی به بزرگاه آورده تیغ یمانی خونریزان سر افشان آغاز نهاده و بر فرق …
ظفر سنان نقشبان مثال ضرب شمشیر صاعقه کردار … پیاده و سواران گروه …
بر خاک هلاک افتاده و از … آن خاکساران برآورده … و ظهوری …
کفر و ضلال را … گشته … بهزیمت نمودند و جاسان
جنود اسلام بر حسب الحق یعلو ولا یعلی غالب گشته مخذولان تیره روزگار بجانب تفلیس شتافتند …
از آب کر عبور نموده پل را که از چوب ترتیب یافته بود سوخته …
سخن کشیدند از معارف سپاه و سرداران گرجی … میرزا … بیک و حسن بیک
و سهراب بیک از فرقه قبیلان بودند … و چند نفر از یوزباشیان قورچی و غلام …
حمله اول بقتل آمده و از اوساط الناس قریب یکهزار نفر که اکثر آن از جنود تفنگچی بودند شربت شهادت
نوشیده سرخ روی دنیا و آخرت گشتند بعد از فتح و ظفر که فوج نشان … در میانه
لشکر واقع شده بود … و فیروزی انتشار یافت … در اردو … جمع آمدند …
دواب و شتران و اموال … صاحبان تصرف … و اصلاح کار خود …
اشتغال در معسکر … تفلیس رفته … از تنگنای محاصره و عسرت …
خلاصی یافتند جمعی از کفره … آجوق … شاه بنده خان و قراق خان را
با فوجی از جنود قاهره بر سر ایشان ظفر یافته … مظفر و منصور بازگشته …
حالات … بدرگاه جهان پناه عرض کرده در حینی که موکب همایون از دار السلطنه قزوین حرکت کرده …
شرافت … داشت … رسانیدند **ذکر رفتن فوجی از افواج قاهره بتعاقب**
قراقلقان و کشته شدن شاه بنده خان … از اصابت عین الکمال … روزگار …
عساکر اسلام رسید کشته شدن شاه بنده خان و گرفتاری قراق … قراقلقان …
واقعا … ولد قرامز … از معتبران طایفه گرجیه … سعادت اسلام دریافته …
اشرف … بمعززی …
خود … امام قلیخان بیگلربیگی فارس داشت در این هنگام در گرجستان بود …
در استخلاص … ساعی بوده …
مشخص شد که … قراقلقان … از توابع گرجستان …

راه دوانجوی پیشه و بجهت محل استظهار کرجانست قورچی باشی نوعی از امرا و جمعی کثیر از عساکر منصوره را مامور کرده که
شاه بنده خان بیگلربیگی آذربایجان و قراقشلاقان فرستاده و خوانین عظام و عساکر نصرت فرجام را از
صعب معتقد شناخته بپای قلعه رسیده و احاطه نمودند اهل قلعه معدودی بودند که ایشان و ریگ
راضی شدند که متعلقان عیال و اطفال ریگ را تسلیم نمایند و عساکر منصوره مراجعت نموده دیگر متوجه
امرا نیز صلاح در توقف ندیده متعلقان او را گرفته کوچ کردند از کرجستان وظیفه طغیان از
جز دو ارکشته در چند محل تنگ راه تنگچیان و کلانتر که داشته محل عبور لشکر را مسدود کرده و اندیشه که در
وقت مراجعت عساکر منصوره دستبردی نمایند از نوحات اقبال قاید تقدیر عنان امرای عظام را
از آن راه برگردانیده و راه دیگر اختیار نمودند و پیش و پس لشکر را امردان کار احکام داده و با احتیاط
تمام طی مسافت مینمودند مخالفان بعد از اشتعار بسیار واقف شدند که لشکر قزلباش از راه دیگر
رفته جمعی را بطرف فرستادند روزی در اثنای عبور کرت لشکر قزلباش اکثر گذشته بمنزل نزدیک
شده بودند و شاه بنده خان و قراق خان با معدودی بی لشکر را گرفته با احتیاط می آمدند از یک
طرف راه آواز تفنگ از میان بیشه برآمد و ظاهر شد که آواز تفنگ کرجیست که از همه طرف در مقام
جدال درآمده اند فی الحال امرا آن گروه را تعاقب جنگ نموده صعب روی داده از آقایان ترکان
ملازمان شاه بنده خان جوانان کارآمدنی ضایع شدند اکثر لشکریان قراق خان ایستاده
کرده را ... قراق خان از فرط شجاعت و جهالت ایستاده کرده را امداد نمود
با ایشان بود و وی گفت که با جنگ این جماعت مشغول شدن صلاح نیست که در گذشتن سعی نماید
قراق خان مسموع نداشته از جوی آبی که در سمت راه بود گذشته بطرف مخالفان توجه کرد از حال
آن جماعت کثرت وقوف ایشان چیزی یافته در خود آن فکری بصواب اندیشیده در آن تنگنا
کرجیان او را با چند نفری تنها دیده بر سر او آمدند و شاه بنده خان او را در آن محل که گذاشت
خود را به نجات جستن مقتضای غیرت و شرط همراهی در رفاقت ندانسته از جوی گذشته و با او پیوست
جمعی کثیر از کرجیان از میان بیشه نمایان شده بر سر ایشان هجوم نمودند و فی ما بین جنگ در گرفت
قراق خان کشته گشت و شاه بنده خان با چند نفر از غازیان ترکان جنگ در قوت و توان تلاش نموده
به درجه علیای شهادت رسیدند در هنگام زد و خورد عساکر منصوره از صوب راه با کرکشتن و مدد رسیدن
میسر نبود و جمع اینجا نبوده و بسلامت عبور نموده بمنزل رسیدند و با خبر قراق خان زنده بود و قلعه
و مورا و مهراب بیگ که در درگاه معلی با او طرف نعیم نمک خوردگی داشتند در مقام کشتن درنیامده نگاه

داشتند بعد از چندگاه و قضیه چنین که چند نفر از امرای خان خود را بقطع نموده و معاودت نیارند
خلاصی یافتند یا ذکر او نبیاید و او باقی آمد و اکنون بسبب بیگلربیگی شیروان است و چون واقعه ذکر کرده
اشرف رسید از فوت مرحمت و اشفاق که عموما در باره نوبادگان جانب پادشاه اخلاص شعار
مبذول میدارند درباره ابن جانب قاسم پسر شاه بنده خان که کودک سه ساله بود بجای پدر
از جمله خانی و منصب الامرائی آذربایجان منظور و سرفراز گردانیدند و از اقوام او وکیل و تمشیت
نظام و نسق آن سرکار تعیین نموده محمد تراش سپید را از قرار نهره برحمت فرخان کشته شد
ایشان بمروت سر در سر بدل گشته است سپید و وری ملازمان درگاه برآمده از اطراف پادشاهی بار گرفت
از روی بدیر رفت محمد و وحق گذاری حقیقت ودری آنحضرت در آفاق انتشار گرفت و همگنان بزبان
حال انفعال میسر بود میت کر بعهدبان مرم گو بد بودن ۰ نوش سپهی پیاله بجان پرم
در ازمنه ماضیه کم واقع شده سلاطین کامکار و پادشاهان عدالت شعار در احقاق حقوق جانسپاران
بر سرمزید توجه مبذول داشته که مصلحت وقت گذشته طفل سه ساله را برتبه عالیه امیرالامرائی
رسانیده منصب اشتباه زدوده افتخار بخشیده اند که آنحضرت برجب نسبت و کمال مردانگی عمر و دولت بوده بوی با
نونهاد از درگاه و واهب العطایا ارجمند ساخته گردید گفتار در وقایع مشو ثم قضایایکه درایتدا سال
نیلی از توجه رایات جاه و جلال بجانب بغداد روی داد اعمالی که در گشته
وقوع اخبار بحروح و ازجوز بیارو بسمت بغداد بفقه با اطراف و اکناف سید از هر طرف تبا
ظاهر شدن گرفت کوچ فرستان با بی خرد طوراتیقاد ت را حمل بر ضعف دولت نموده معاندان فرصت جوی
تصور نمودند جمعی که خود را از اهل تفاق میشمردند تفاق بظهور آوردند آقا ایاز و پاشا کرم از اخلاص
کیش میشمرد و معاهد و هنر ارتجاق نسبان نهاده کسان معتمد نزد احمد پاشا بر و دیگر فرستاده وقف
انقیاد کرد و نوروز بیگ قورچی استاجلو را که از جانب اشرف اعلی نزد او فرستاده بودند گرفته محبوس ساخت
و از جمیع قدوری که داشت شهرت قتل او داده چند کس از رفقا و مردم مقتول ساخته سرهای ایشان را
نزد سردار فرستاده و مرتضی پاشا نامی از امرای روم که از جانب قراقدار و هب حوالی آخته میشود در تکریت
او بار داده خود و در مقام تسخیر قلعه آخته شده و ما بین ب و دو حرکت آمد سلیم خان شمس الدین لو حاکم آخته
و تنگچیان فارس قلعه را وقایع کرجستان واخبار موحش که متواتر از همه طرف میرسید دل بخته داده بود و خاطر
تزلزل خاطر عظیم بهم رسید ... توقف نیافت و در وجه قلعه را انداخته بیرون آمده و بار دوی قورچی باشی پیوسته
و مرتضی پاشا بآسانی آمده بی جنگ وجدال قلعه را متصرف شد و ایده و سواد کران عجم را که از ولایت

روم با جماعت موفور بازگشته باینجا آمده بودند و خادم بدان طرف رفته و گرفت تمامی ملک از طالع مولی
ملکات تا این بیچارگان کر زیاده از چند وجوه بود گشته **دیگر** الکر جمعی از اکراد و ورحسینی کامیر کوه جاگیر
باشکر محمود سعد از دربار اول بیرون رفته بار دوی قورچیباشی سمت فرصت یافته و رخت از
تاخت و غارت گذار شده در آمده انواع دست درازی برعایا کرده و مذلل امیر کونه خان با دو فوجی
از غازیان قاجار عشیرتم که بجا نفت ... نکاه مانده بودند بر سر ایشان رفته جمعی محاربه و سی تن
یافت و گروهی که با طوایف اکراد در قتل آمدند **دیگر** الکر جمعی از اکراد سهرودان و بیراه و دست و
سیلاپس جبینت نموده و از روی تا ختا لکار روسیه نموده و جمعی بیک الله غازی بیک نوده بشاه ولی میلان
از برادران تخلف نموده اظهار دولت خواهی این دودمان مقدس کرده و پیسلمان خان حاجی
حاکم چو پس سلاس بخبر فرستاده او را ترغیب کرده و الکاه دکر وده و آقا سلطان میر حاکم مراغه را
انتقیاد نموده باتفاق او بسر آنجماعت رفتند و فیما بین حکب و جدال وقوع یافته فوجی از طرفین بخاک
هلاک افتادند **دیگر** از سوانح این ایام عصیان و طغیان دفتـه ... الکری بشر بیک میر عشیره کر
که حضرت اعلی بعد از قتل قباد خان و شیر منتر قدان کری او را ترتیب داده از پایه نوکری برتبه امارت
بزرگی ایل و عشیرت سرافرازی یافت محض رعایت خاطر او از تقصیر تقیه السیف مستوجبین آن طایفه
گذشته و از آن تاریخ که ای غایت که پانجده سال تجاوز بهت کرده و مرادرش مقصود بیک با جمعی از
اولاد و اقربا از ظل رعایة الطاف شاه بزرگ کامیاب دولت عزت و کامرانی فراغت و رفاهیت
بودند و روز بروز انوار شفقت و ترتیب شاه بزرگ جناب احوال شیر بیک تافته و مرتبه اش متصاعد
میگرفت در این سال بی جهتی بغوای جندی از اشرار و مفسدین آن طایفه خصوصا خلف جاهل نا خلف
که دارد و سر از ربقه اطاعت و اخلاص کشیده و در مقام عصیان شده با کرده و ابنه و ارشاد او
طاغیان برآمده و دست بقتل و غارت مسلمین گشادند و جمعی از سپاهی و رعیت را طعمه شمشیر بلا کر ساخته
بسیاری از زنان و صبیان مسلمانان را باسیری بردند و در سلک دها و تاراج اموال و اسیران مجاکر
و اطفال فروگذاشتی نکردند چون این اخبار ملالت آثار بعرض عاکفان سده سدره مقدار
رسید و حرکات ناهنجار شیر بیک تحمل را موجب استیجاب گشت و رای الهام حضرت اعلی شاهی ظل الهی
که سعدی منور و بحیره وصلاح انداز ظهور انتقامات از جای نزفه بالطاف الهی و امداد ابواطن قدسی
مواطن حضرت و ظاهر اوراق زمعتقدان درگاه زمان بیک ناظر سر تا پاست را موازی نحجار را از غازیان
درگاه قتلکی لیاس رکاب بشـتاب را کرده و امام قلیخان و فیرم دارغ فتنه شیر بیک ماموری

او فرستاده و نخست بیک قرچمان ازخود کسان خاص سپرده چاه یون معصوب یکی ازا خلاص شعاران کار
خاصه جداوار سال داشتند و این اشاره منشور براستن بود که ترتیب کرده ما بود و بی تمامی زمین کان این
خانواده علی بن ابی طالب منسوب مجوزه دی بی جهتی کم این شان گردی تا ز امصاحب شان بدن برم
شیر بیک از وصول آن بوی لطیف که از لطف مرقوم و عقوبات ظاهری و باطنی بخبر باقیه بود و از بکار
اعمال ناهنجار که عاجلان موجب آوازه کی و اختلال حال و هم استقبال حبلا او و ایل و عشیرت بود آن طیفنه
نجات دنداست سیاه کرده بود و این اصل ز خبر و صول لشکر فیروز اثر خائف و بهراسان گشته بود
جاه و مقام گرو داشت توقف نتوانست نمود و از جانب حرکت کرده بجانبی بخت دهلم شاه بر بود و ایل و عشیرت
و جمعی رو بی بپاده آورد و کی آورده وسبک تعز و قروشینه خانه جعیت افتاده و خوش عاقبت
خو را بسبی یاد داده خان بیک و عساکر منصوره تاکاه ول که سکن او بود رفته انجمه از
دغارت نموده مراجعت نمودند **بیت** سیمکی نیست زا تمکین این : ع تا نکر حد از این

ذکر توجه رایات نصرت آیات بصوب دار السلام بغداد و فیروز گشتن

چون رایات فیروز آیات جاه و جلال متوجه کرسنج کرمانشاهان گشت بر یافت چند گاه در سلطانیه زحل آقا سبا ز اخت و عیش
الماقانی زنبیل بیک قورشمال باشی که بسب جد بغداد رفته بود آمده و بپاپه سریر اعلی رسید حقایق حالات
آن طرف را بعد از ادراک سعادت بساطبوسی عرض کرد که از تقریر مسنیان و جواسیس که متواتر
رسیده خوف سردار و دلشکر روم بطرف بغداد بتحقیق پیوست و توجه موکب همایون بدانطرف تصمیم
یافت و زنبیل بیک را سردار و سپهسالار کل عساکر ظفر شعار کرده بجانب بغداد روانه نمودند که
منقلای سپاه و زر تحوا و موکب مقدس بوده باتفاق امرای عظام و آنطرف در گاست حرکت دفع و رفع
معاندان دین و دولت سعی جمیل بظهور آورده و هر آنچه در هر باب صلاح دولت قاهره باشد بعمل آورده
و حکم شد که عساکر نصرت قرین آنچه در وهمکی بسر سپهسالار مذکور جمعیت نموده از صلاح وصوابدید او تجاوز
ننمایند موازی سه هزار نفر از سپاهیان کار دیده جلادت شعار و توپچیان و تفنگچیان کار
آزموده وقت را از غلامان موکب ظفر قرین همایون جدا کرده و قلعه مبارکه دار السلام
بغداد فرستادند که باتفاق صفی قلی خان بیگلربیگی عراق عرب و امیر فتاح مین باشی صفهانی
و سیار زاده که اسباب قلعه بودند مجراست و قلعه داری قیام نمایند و متعاقب زنبیل بیک سردار
فوجی دیگر از افواج قاهره را معاودت و مامور کرد آینده و سر کردگی نور الدین بیک برادر
زاده او را روانه فرمودند و از سلطانیه جریده و سپاهی معاهده ادراک شرف زیارت ...

حضرت سلطان الاولیاء و برهان الاتقیاء واقف است و تبرک بحضرات مشایخ عظام قدس الله اسرارهم تشریف
برده بعد از آداب زیارت و طواف آن مراقد منوره که مهبط فیض و رحمت و محل استجابت دعاست
از ارواح مطهره برگزیدگان درگاه اله استمداد همت و طلب فتح و نصرت کرده بجانب شقاق
عود نمودند و حکم قضا جریان بنام قورچی باشی اصدار یافت که در این سال در قراباغ قشلاق
نموده بدفع مورا و بقیه طاغیان گرجی مشغول باشد و از عساکر منصوره بقدر احتیاج نزد خود
نگاه داشته سایر لشکریان را مرخص سازد که آمده باردوی ظفر قرین بپیوندند در دوم ماه صفر نوای کوچ
در داده و جالدران و ذی قیستصار و از سلطانیه باردوی مقصد آوردند ذکر لشکر کشیدن حافظ
احمد پاشا بقلعه بغداد چون حافظ احمد بربجی که مذکور شد وزیر اعظم و سردار گشته بقلعه
بغداد مأمور گردیده و در عرض دو سال که در دیار بکر اقامت داشت از اطراف و جوانب دیار روم
عساکر بیشمار و خلق نامحدود جمع آورده جمعیتی عظیم در اردوی فراهم آورده داد و کارهای سرانجام
اسباب توپخانه و ذخیره و یراق قلعه گیری و سامان لشکر پرداخته مستعد سفر شد و از ظهور عصیان
و طغیان مورا و گرجی و اخبار وقایع گرجستان اتفاق آمدن قرچغای خان و یوسف خان بجانب گرجستان شد
در سال پیش در این ماده خیالهای متواتر گشت تیمی الظهور چنین شهرت یافت که لشکر قزلباش در
گرجستان منهزم یافته و پادشاه قزلباش جمیع گرجستان متوجه آنصوب گشته در ارد و هیئت رای سردار
و عظمای روم برین قرار گرفت که چون جانب بغداد خالیست فرصت را غنیمت شمرده روانه آنطرف
میباید شد که از جانب پادشاه و قورچی باشی بشغل عظیمه سرحد قراباغ و گرجستان معاونت منظور نیست و امرا
قزلباش که در بغداد اند چون از کومک و مدد پادشاه خود مأیوس اند بمجرد ورود عسکر بی قیاس روم
توقف ننموده و ترک مملکت داری نمایند و قلعه بغداد بسهولت و آسانی بدست در می آید و سرخیلان
اعراب آنحدود نیز فیما با طالب لد ناصر صفا از این مقوله مکاتبات اعلام نمودند بنابراین عزیمت
سردار بجانب عراق عرب قرار گرفته باغوای آنجماعت بحرکت مسارعت نموده کوچ برکوچ روانه شد
و مراد پاشا را که چلبی بیگی دیار بکر شده خود را شجاع امرای روم میشمرد و مقتدای سپاه کرده و اسید و پیشتر
بآنصوب فرستاد و مذکور بمعاونت سرخیلان عرب مملکت بحیطه تصرف در آورده و دعوای ملکداری سپاه روم
در سال گذشته قاسم و غازیان افشار از قلت ذخیره و عدم قدرت دربار که در موصل طغیان داشت چنانچه مذکور
شد صلاح در توقف ندیده بیرون آمده بودند و آن حدود از جنود قزلباش خالی بود مراد پاشا
و استظهار طایفه عرب قدم بدار الملک عراق عرب نهاده ابوطالب بهمان کمر معاونت و حسب

حاجی بیک

حاجی بیک ... را بقلعه رباب و مصطفی پاشای گرجستانی را بضبط مندلی فرستاده خود بجانب کربلای معلی کشف
معلی نهضت نمود و سلطان بیکدلی متولی عتبات عالیات که در حله بود با دواقاسم سلطان استاجلو که حاکم
حوارزند بود و سپاه بر جنود قزلباش که در تبرجا بودند مخان کاذب که ارباب خلاف شهرت داده بودند خود
قزلباش که در تبرجا بودند مخان کاذب که ارباب خلاف شهرت داده بودند جنود قزلباش فی الحقیقه تزلزل
یافته بنابر حزم و احتیاط بیاه بعضی متعلقان و احمال و اثقال بیرون فرستاده خود سابق در آن توقف
نموده و انتظار ماتبات لشکری مراد پاشا کرد دیده و شهر آمده و بر کربلای معلی حمله استیلا یافت حاجی بیک
قلعه رباب را و مصطفی پاشا حسابی قلعه مندلی را متصرف شده موازی یکصد و پنجاه نفر از قزلباش شکیبان اصفهانی
و نجفی بحراست نجف اشرف مأمور بودند ایشان توسل ببرج مقدس علی شاه نجف و خطه نجف خجسته محافظت
آن روضه مطهره را پیش نهاد همت کرده بیندند و سرکردگی پهلوان محسن عاشق آبادی تفنگچی اصفهانی
حصار نجف اشرف توقف نموده کمر مردانگی بحراست بستند بنابر آن مراد پاشا بکره هی زعسکر
روم متوجه تسخیر حصار نجف گشته آنجماعت را در تنگنای محاصره حافظ احمد پاشا وقوع این وقایع را استماع
فتح و ظفر انگاشته علی التوقف کوچ برکوچ روانه شده و بتاریخ نهم شهر صفر ختم بالخیر و الظفر بپای قلعه دار
السلام رسیده رحل اقامت انداخت و گرده و بر اطراف و جوانب قلعه محیط گشته قلعه را از بسیار طرف
در میان گرفتند صفی قلی خان و مبارزان جنود قزلباش و اهل مردانگی در میان جان سپار داده
همه بپای بر حراست قلعه و رفع صولت و کسر سطوت رومیان کاشته شده و از اول کسینه و رویینه
اطراف و جوانب قلعه پراکنده و گشت تنشی تفنگچیان و فوجی از مبارزان کاردیده و جوانان جنگجوی رزم
فرستاده که برق سان آتش در خرمن عمر و مال مخالفان زده و بیشتری نموده و فی الفور بقلعه مراجعت
نمایند و آن دلیران معرکه کارزار از اطراف مزار ابوحنیفه بیرون رفته جماعه که در آنجا بودند
روضه زده و جرلی بصحابقات فتاده و تا اجتماع سپاه بطرف ... قریب بسیصد نفر بعضی مقتول و زخم
است که تا بسرهای مقتولان و دواب بسیار از اسب و شتر داشته بقلعه مراجعت نمودند و از آن جمیع
و شتر و غنایم رومیان از مبارزان قلعه حاسیا گرفته تزلزل خاطری که قلعه داران محصور را از اول در
محاصره سپاه روم شده فی الجمله زایل گشته زیرا بلوازم قلعه داری پرداختند و جنود و مشاه مخالف سه طرف
قلعه را از کنار دجله و حوالی مزار ابوحنیفه که جانب شمالیست قراقال که جانب جنوبیست و یکطرف دجله
اتصال دارد و یک فرسخ مسافت بلکه زیاده و دست احاطه نموده جری در حوالی مزار مذکور بر دجله بسته همگی
آنطرف را با حله فرستاده و بغداد کهنه را نیز که جانب غربی قلعه است و قلعه دار ... موسوم بقوش قلعه استحکام داده

چون هنگام ارتفاع محصولات بود و در سال گذشته از کل محال تخفیف حقوق زراعت بسیار کرده بودند ذخیره
بسیار بر جا مانده بحیطه ضبط رومیه در آمده و بفراغ بال لشکر اقامت انداخته لوازم اسباب قلعه‌گیری مهیا
گشته و در حینی که موکب همایون به حدود همدان رسیده بود بمسامع آمده خبر وصول رومیه را باز حی
بغداد و محصور گشتن سپاهیان شده و قلعه را بعرض قوس رسانیده‌اند و اما گروهی از طبقات لشکر
کوکک قلعه‌داران مامور گشته پیشتر رفته بودند قبل از ورود مخالفان بقلعه رسیده داخل قلعه شده و او در
دارایم اسم قلعه‌داری و جان سپاری بتکوشیده‌اند **ذکر قضایایی که در حین توجه رایات ظفر پیکر**
همایون در اثنای راه بوقوع پیوست و فتح قلعه لکک چون رایات ظفر آیات جاه و جلال بجانب آذر
بایجان حرکت آمده و همراهی جنود اقبال روان شد بجهت اجتماع سپاه ظفر پناه و تأنی طی مسافت می‌نمودند و هر روز
در هر منزل فوجی از افواج قاهره باردوی گردون شکوه رسیده بموکب همایون می‌پیوستند بعضی را در
رکاب باشرف توقیف فرموده و بعضی را پیشتر تعیین ساختند که زینل بیک بیگدلی با سپاه و سلطانی طی کرده
اکثر مواضع دارون آباد و از اعمال ماهی دشت کرمانشاهان و ولکه و سر حد همدان و بغداد و است عسکر خسرو
هم قسمت فرمودند بارگاه کردیده و در خلال آن احوال رای جهان آرا در آن مقتضی گشت که فوجی دیگر از سپاه ارزان
نامدار و کارآگهان عرصه روزگار که در امور قلعه‌داری صاحب تجربه و تصرف بوده باشند با گنجعلی
بقلعه بغداد فرستاده و با احتیاط اکثر سپاه و آذوقه محاصره را بنیاد کرده سرب و باروت و قلعه بیش فرود
هر یک مقداری سرب و باروت مصحوب خود کرده ایشد و چون قلعه محصور بود اینمعنی دشوار و در نظر بعض آن
دور از کار منمود و بعد از اطلاع امید حاجی گنجعلی از سپهسالاران جلادت شعار و جوانان اخلاص منش و قولی
و ارشل کلب علی بیک ولد قاسم خان ایجالو که با طایفه ایجالو و خدمتهای حیدرقلی کمتر در بیرون آمدن
قلعه موصل قوه بوده و در خدمت اشرف حضرت بوده و در آنوقت بجهت جبر آن تقصیر اراده داوطلبی آن مهم
نمودند و دیگر فرهاد خان حسین خان فیروز جنگ جغتای و مرتضی قلی بیک ولد بیرجوزدار بیک ایشیک آقاسی باشی
میرزا خان بیک قاجار و میرزا معصوم بیک خلیفه شاملو جوانان دیگر و ذوالفقار بیک بعلاوه
قلیخان که از بسیار از طبقات و بسپاری ولاوران کار دیده و کارآگهی از فرط تقبیل این خدمت کمر
رخصت یافتند و دیگر برای قیام اتباع بیزوال همایون کرده و تو کلا علی الله از موکب معلی بعسکر همایون جدا شده
سرب و باروت مصحوب خود کرده ایشد و روانه شدند زینل بیک با نود و از احتیاط و ده ارادتمندی سپاه همراه نمایند
گروهی از سپاه ظفر پناه بمعاونت ایشان داده و آن طبقه چون از گذشته قدری راه یافت و تا دو سه منزل از
انشجاع عارف کارآگه رفته همراه نمودند همه یک برادرزاده خود و رفیق ایشان کرده بایشد و در آن گروه آن کمکی

شهر قزوین شب در آن صحرا رفته تا صباح آماده کارزار و مستعد کارزار بودند که اکثر رومیه استیلا یافته بجانب
رسیده باشند بعداوت اقدام نماید و از محافظت کسی که بقلعه فرستاده‌اند از آمدن خود اخبار نموده و رخصت
سیلی چون سیل که از بلندی رو به پست آورد از هر طرف در دروازه حوالی فرار را بجنبش روی بقلعه آورده
جوانان که در چوره دار بیک ذوالقدر و میرزا معصوم خلیفه شاملو نفر دیگر از آن شب دیگر از رفقای خود در آن
بکلی از رومیه در جای گشته بعد از زد و خورد بسیار بهر دو گروه کار نگرفته چند نفری از مردم قتیل بعضی
نامید گشته قلعه بمقربان سپاه و پشت بر یکدیگر داده و هر ... سپاه ... مسیر برق لامع خود را بدروازه رسانیده بسلامت داخل
شده و قلعه متصرف شدند و تا سیصد هزار من سرب و باروت بقلعه رسانیدند و جاعت رومیه که در آن طرف
اقامت داشتند فرصت و مدت آن نیافتند که آسیبی رسانیده باشند و از قلعه رسانیدند و کوس شادمانی
و نغمه نشاط بلند آوازه گشته باوج سموات رسید و در روز دیگر که از قلعه خبر وصول آن فوج بموکب همایون
رسید بموکب
و غازیان رسید موجب مزید سرور و شکر گذاری گردید و این واقعه بهتری بود تا بسیار شد و در هیچ
زمان وقوع نیافته بود که قلعه که محصور بصد هزار مخالف باشد چند نفر از شجاعان اخلاص شعار جانباز جوان
گردن تصدیق نیت و صفای عقیدت بوده و از سپاه گروه بیشمار مخالف گذشته بسلامت بقلعه رسانیده
باشند که در این زمان عجب تر نشان از وقوع یافت هر گاه نیت و ارادت پادشاه جانفشانی سپاه و دولتخواهی
باشد بداست که مخالف رانچه کار از پیش رود و چون قلعه را سپاه مشهور به قلعه لکک و هندل بیره و در چند
بارون آباد و در حدنک واقع بود و آن دو قلعه را به تصرف مخالف گذاشته پیشتر رفتن لایق دولتخواهی نبود
زیرا که حضرت ایشان آینده و رونده میسر و در این اردوی معلی میرسید حسین خان حاکم لرستان را
که با قشون آراسته متوجه معسکر همایون بود و عبور او از مندلی واقع میشد بدان خدمت مامور کرده و جمعی
و فوجی از تفنگچیان رکاب اشرف و سپهسالاران و هم معاونت و مرافقت حسین خان مامور کردانیده و از
دستهای یوسف سلطان حاکم لنگر را با گروهی از تفنگچیان جغتای و خراسانی بر سر قلعه لکک تعیین نمودند
و اردوی گردون شکوه در بارون آباد در محل اقامت انداخت و همت بر تسخیر قلاع مذکور گماشته قولان
بر آن مذکور بموجب فرمان که باتمام این خدمت ترتیب سپاه پیش برده و در مراسم قلعه گشایی میکوشیدند
تا آنکه کار بر محصوران تنگ گردیده از جانب سردار رومیه که سپاه رزم خواه تو نباشد و رسیده و
معاونتی متصور نبود آنچه مصطفی پاشا جغتای که حاکم قلعه لکک بود و دست در دامن استیمان زده اظهار غلامی
و دولتخواهی و غلامی حضرت شاه ولایت پناه و ارادت و اخلاص حضرت علی نموده محمد آقای بیات
اباشی سردار رانیز که در آن قلعه بود و طوعاً و کرهاً با ملت را غب گرده همه دو بیرون آمدند و قلعه بتصرف در آمده

و محصوران باب تسخیر مصطفی پاشا نجات یافتند چون رقم اخلاص و ولای خاندان امامت و ولایت از
لوحه ضمایر مصطفی پاشا رحبانی نمایان بود بر حسب سلطانی سرافراز گشته ابدال علی لقب یافت الکای
مذکور بجای برزو جعلیه وی این خدمت بحسین خان ذوالقدر متعلق شد از ظهور این عاطفه جان بخشی تعاطی
بیک بیک و محصوران قلعه رباب نیز امیدوار عفو و امان گشته قلعه را سپرده بیرون آمدند و بپایه سریر
سلطنت مصیر رسیده خلعت امان پوشیده و منظور نظر مرحمت گشته حکومت بخش سلطان کردوس تفویض
یافت بعد از اطمینان خاطر از تسخیر این قلاع از راه وان آب و هوای کرج در داده روانه مقصد شدند
و چون هنگام طغیان آب نزدیک رسیده بود و شط بسیار گرود بسیار راه و اسع بود و شط سه بر محل عبور لشکر ظفر
روز بروز در ازدیاد بود می خواست حیدر سلطان ترکمان را که یکی از اویماقات روملوست بترتیب جسر نامزد
کرده و با مصالح و علوفه الکا و در کنار شط فرود آمده بانجام جسر مشغول گشت زینل بیک سردار لشکر ظفر شعار
بایلغار مراتب امداد و فیروزی آثار که حسب الفرمان قضا جریان بسپه او رجوع آمده بود نزول از جسر
فیروزیدند و کنار شط بهر زیر بیکار اقامت انداخته قبطر اتمام جسر بودند که بعد از اتمام ما یحتاج موقت
خلال صدد رایات نصرت آیات بر دروازه پشت نواز شده و در نیک روزی چند جهت
لشکر اقامت نموده زمستان در آن مرحله بپایان رسید و در بهار روز جان سپاران جنگ جیکان قزلباش
قاصدان قلعه آمد شد نموده از احوال نوی محصوران و بیرون آن خبردار بودند و اهل قلعه پشت
گرمی جنود اقبال مرد از رفع صدمات لشکر مخالف نموده در لوازم قلعه داری می کوشیدند و حتی خدمت
بجای می آوردند ذکر قضایایی که در طی توجه رایات و شرح وقایع حالات زینل بیک در محاصره
عساکر منصوره با امرای آباد شده و آنچه فیما بین مخالفان بوقوع پیوسته
گیتی ستانی سپهر مسلم در طریق تحریر وقایع نخبه این سال میمون آئین کلک دوده فشان بیند که چون زینل بیک
سپه دار عساکر فیروزی نشان متصلاً در کنار آب بهر زیر اقامت نموده در صدد رجلادت و مردانگی گشته بیرون
نمایان ارزد و عساکر منصوره در صدد دریافت از جهت ترتیب کشتیها جسر قریب بیار در کار بود و دور انجا
یافت نشده مبنی جسر داد و گرو میان در ایام فرصت و یا عسکری که بود باشی فیروز بسیار جهت ترتیب جسر اند
بوده در جا بند و ایلیم در دو فرسخی شهر حوالی مزار ابوحنیفه در غاکست زینل بیک تمامی آب در درون آن میمون
دشت گیند از نفر اخوانان کار طلب تفنگچی پنج رانداز دبین خدمت نامزد نمود و ایشان بر کشتی
نشسته متعین گردد کاری که چراغ اعتنای اردوی مخالف نمایان بود و مطلب رسیده بعضی مشغول
آوردن پر گشته بر پنج صد ایستنند تا آنکه آنجا بوده و در کشتی کرو از یورش یافته بود و عقد قلعه تاک بودند
قرب بسیار

قرب بسیار بعد از احتیاج سبر دن از رود ولی عبور دختوری بارود رسانیدند **سوانح دیگر** آنکه چون نزدیک دو
حصه با تمام جسر دو رکنار آب بهر زیر اقامت اتفاق شده و قرب وصول موکب همایون و در میان آمده حال
شادر ده زوارم اسباب قلعه داری مشغول داشتند و زینل بیک و امرای عظام عقیده با تمام جسر شده نوعی
محاربه و رفع آن شود که حال ولیشان را مواد ازی بیت و بعضی از کس از دولاوران سپاه که سعید قزلباش بود
اتصال کشتی از آب عبور نموده در شب شش هفت فرسخ راه طی کرده و در حوالی اردوی مخالف صف
آراسته رومیه و خندق که بر دور اردو حفر نموده و در بیرون آمده متوجه محاربه قزلباش شدند
تا هر رسیده و توقف عساکر منصوره لشکر سپاه نمود جنگ رفت تو و شب در آن صحرا مستعد بوده بالضرورت
بازگشته بمحل اقامت خود آمدند و از این آمد و رفت عساکر منصوره بجانب آن لشکر سپاه و دلیر گشته روز دیگر
که جسر ترتیب شده قلعه را احاطه نموده در کمال تمکین عزور و عظمت و استقلال فراوانی و ذخیره و آلات
حال با مور قلعه گیری مشغول نموده شاهزاده کار کرده سپاه ایشان بر وده و در چند محل که در پای حصار
نقب کرده و نخندق رسانیدند و قریب قلعه کرب نصب نموده و توتزلزل در بنیان برج و باره انداختند
زیر زمین بقلعه رسانیدند ضمن قلعچیان حجاجا آن نامدار و تفنگچیان قلعه و اردوی مردانگی
میان جان سپرده کرده و بر خاکهای مرده انبیک رده و یکدو مرتبه بسیار رنجه دستبردهای نمایان کرده
با نجام نموده و قلعه مراحب نمودند و آنچه شرط احتیاط بود بظهور آورده و جمعی خاک بار درون شده
و جمعی ازین نقب سیده اند شده و چون توپخانه و توپچیان رومیان در طرف دروازه قراقاپی و از آن
طرف در تسخیر قلعه اتمام قصیده دارند بنا بر حزم و احتیاط از اندرون حصار حصار دیگر کشیده و ببروج
استحکام داده و پاشایان و سرداران روم به تخصیص ینکچری آقاسی از جلادت و دلیری که با
جنود قزلباش و قرب وصول موکب همایون شاهی اندیشیده و خاطر بیورش قرار داده و همراه با
دو ماه بود که بمحاصره حصار بغداد اشرف مشغول بود و توپ و تفنگ بجانب روضه مقدس حضرت
بیت
شیر خدا شاه ولایت علی صیقلی شرک خفی و جلی
می انداخت و از دور باش حارسان
جنود و غیبی و خوارق عادات و کرامات روح مطهر آن مظهر العجائب چنانچه در ذیل این صحیفه مسطور خواهد
شد کاری ساخته نمی شد و بار دیگر قریب و در ملحق شده صلاح در یورش دیده و زیر برج بزرگ طرف قراقاپی
را خالی کرده و باروت انباشته و علی الغفله آتش دادند از صدمه قوت باروت و اشتعال آتش خاک
آن برج بهوا رفته انهدام پذیرفت و رخنه پدید آمد و در و با بنا پیز مدیوار حصار کمینه زده و از جهار
هجوم آورده و یورش عظیم کردند و چون بوراع بر برج اراده صعود داشته و مبارزان قلعه دار

حصه ضعیفه سادات و سلطان بیگدلی که یکی از آشنایان صوفیان بیگدلی خبر یافته از غوغای یورش و قلعه داران
اخبار نموده و سایر سپهداران و محافظان بروج هر یک برج و بدنه خود را مردانه نگاه داشته تفنگ
گلوله‌های جانگداز که آهنگ رخنه کنهای جان [illegible] شد و صدمه آن گروه می‌کردند تا از زیر برج
که صدمه آتش قوت یافته بود [illegible] برفته بود و جمعی کثیر داخل قلعه شده و دلاوران [illegible] آورده
و علم او را به بالای آن برج افراشته صفی قلی خان و میر فتاح [illegible] از مردان کارزار
قلعه داران مردانه وار به برج [illegible] آن گروه روی آورده علم دار را رومی به ضرب تیغ [illegible] زبان از پای
درآمده علم صولت ایشان سرنگون و به طرفة العین گروه انبوه از مخاذیل از هر طرف بر خاک هلاک
افتادند جمعی که داخل قلعه شده بودند چون مشاهده نمودند که حصار دیگر در اندرون کشیده شده از
تیغ نامرتب گشته [illegible] نجات می‌جستند اکثر در بازگشتن به دیار فنا شتافته و بعضی از تقریبیان [illegible]
گفتار رسوخ شده در این یورش قریب [illegible] کس از جنود مخالف بر خاک هلاک افتاده به دیار عدم
شتافتند و برخی که منهزم شده بودند [illegible] یافته رومیه مخذول و مقهور خود را به سپهسالار رسانیده در آن
یورش کاری نساختند چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از [illegible] بنیان [illegible] و صواب اندیشی [illegible]
و اندیشه از حقایق حالات بیرونی و اندرونی قلعه خبر آگاه بودند در شبی که قرار یورش یافته
بود [illegible] بودند منجمان پایه سریر اعلی سپاهان [illegible] مولانا مظفر [illegible] که در این
فن مهارت کامل دارند از طالع [illegible] استخراج نمودند که رومیه را در این یورش کاری از پیش
نیز [illegible] مولانا محمد طاهر یزدی که در سلک منجمان خاصه شریفه [illegible] در این علم [illegible]
زیاده از قرآن در عدم استیلای رومیه بر آن ملک اجرا نموده [illegible] حال [illegible] نمودند
و اوضاع کواکب و دلایل [illegible] که رومیه در آنجا آمدن به قلعه بغداد و تسلط و فیروزی [illegible]
در بر طبق این دعوی اراده کرد که [illegible] در مدت محاصره [illegible] محصوران [illegible]
الا [illegible] زینل بیگ سردار لشکر ظفر شعار [illegible] نگاه داشته [illegible]
میان سپاه قزلباش [illegible] حضرت اعلی [illegible] درگاه ایزدی [illegible]
شبانروزی [illegible] درگاه [illegible] عاقبت [illegible] محصوران را از
بارگاه [illegible] مشغول [illegible] رسیده اخبار قلعه و غلبه قلعه داران [illegible]
ظفر [illegible] مجاهد ایزدی [illegible] مبارزان قلعه دار [illegible]
فرستاده و عموم اهل قلعه [illegible] سرافرازی یافتند و چون اسباب [illegible]

یافت زینل بیگ سردار و سپهسالار لشکر عجم که به فرمان همایون فرمانفرمای ممالک جم دستگیری گرفتن
بیگ [illegible] و محاربه دشمن جهت [illegible] بود و [illegible] بعد مسافت در [illegible]
را احتیاط نموده و [illegible] هر محلی [illegible] مناسب [illegible]
جسر [illegible] داخل نموده [illegible] کرده و حصار [illegible] کرده [illegible]
رومیه از این اراده آگاه شدند مراد پاشا که به شجاعت و دلاوری مشهور بود از اقران [illegible]
با پنجاه هزار کس از شجعان [illegible] و چند [illegible] توپ و ضربزن به عزم ممانعت [illegible] به کنار آب آمده
آنگروه [illegible] ترتیب یافته شده بود و خلف بیگ [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] شروع در گذشتن کردند در اثنای عبور جسر [illegible] زینل بیگ [illegible] با صلاح [illegible]
پرداخته [illegible] از چهار [illegible] گروه سپاه مخالف [illegible] جنگ و جدال [illegible]
درآمد [illegible] دلاوران سپاه منصور [illegible] خلف بیگ با جنود [illegible]
مخالفان تاخته [illegible] از معرکه [illegible] معرکه را از خون مخالفان گلگون ساختند
رومیه تاب صدمات دلیران سپاه منصور [illegible] پای ثبات و قرار ایشان
[illegible] مراد پاشا روی به انهزام آورد و عساکر منصوره [illegible]
[illegible] پانصد نفر از گروه مخالف [illegible] خاک هلاک انداختند و چندی از
[illegible] مراد پاشا [illegible] ناتوان [illegible]
جنگ آوران [illegible] در شب [illegible] داخل اردوی رومیه شده و چون
[illegible] شب [illegible] برروی روزگار کشید جنود ظفر ورود منصور
بازگشتند و حقیقت این فتح مبین به پایه سریر خاقانی عرض نموده [illegible]
[illegible] کنار [illegible] آب دریا [illegible]
[illegible] عرض اقدس رسید [illegible] بشارت [illegible]
آن شده [illegible] دست [illegible] این فتح [illegible]
فال گرفته جنود ظفر [illegible] و آفرین گشت و چون آخر سال شد و در این نسخه عالم آرا
بعد از تحریر وقایع و قضایای هر سال شاه [illegible] فتوحات و متوفیات آن سال کرده [illegible]
کرده [illegible] اختیار نموده [illegible] تحریر وقایع و قضایای هر سال [illegible] متوفیات می‌باید باقی
حالات این سفر فیروزی اثر [illegible] بعد از ذکر متوفیات در طی قضایای هر سال

یافت زینل بیگ

نوهر قوم کلک سعادت رقم میگردد **متوفیات** که درین سال پرملال ذکر رحلتش [illegible]
و عادت ناموس چرخ بیدادگر بعضی در معارک کارزار و حادثه دهر بیداد رشته حیات ناخوشگوار شهادت
چشیدند بعضی از دست ساقی اجل جام ممات نوشیده سر بخاک تراب تیره کشیدند و بر ترتیب ذکر
میشود **قرچقای خان** چنانکه مذکور میشود در گرجستان تیغ عذر تیک بجام مرد او گشته
درجه شهادت یافت وی از طبقه [illegible] ایروان بود در کودکی و فتور آن ولایت اسیر و گرفتار
گشته چون نیک بخت بود در سلک عبید و غلامان خاصه منسلک و بسعادت حریت یافت و چون
جواهر دانش قابل بود در خدمت اشرف مامور و ترتیب گشته روز بروز در درجه اعتبار ترقی میکرد و در
خدمات منصب تاچی گری یافت بعد از ظهور رشد و کاردانی میر توپخانه و سردار تفنگچیان
گردیده و از ظهور دولتخواهیت از زمره بساط اقدس گشته در رتبه سرداری سپاه ظفرپناه
یافته و در آن امر بر وفق رضای ولی نعمت دین روی مزاج مبارک آنحضرت سلوک نموده و بجهد
مامور گردیده در وسعت از آنجا اقدام نموده بالاخره برتبه ایالت و لقب ارجمند خانی سرافراز
گشت از حسن تدبیر و [illegible] دلیری و حزم و دوراندیشی و رای صایب و ثبات قدم در معارک
و لقب ارجمند خانی سرافراز گشت از حسن تدبیر و [illegible] دلیری و حزم و دوراندیشی و رای صائب
و ثبات قدم در معارک بمنصب سپه سالاری کل لشکر ایران سربلندی یافت چندگاه امیر
الامرای آذربایجان گردیده و در این هنگام حکومت مشهد مقدس معلی است و دارایی کل
خراسان باو متعلق بود بعد از واقعه او منوچهر خان پسر بزرگترش بجای پدر حکومت او [illegible]
یافت و الیوم حاکم مشهد مقدس است **یوسف خان** که او نیز در گرجستان تیغ عذر آن [illegible]
شهادت یافت وی با قرچقای خان از یک طبقه اند و یکدیگر شرف غلامی این دولت [illegible]
همه باره برادر بودند و مشار الیه از عهد صبی بخدمت توشمال گری و حفظ جواهر مامور گشته در آن
فن مهارت تمام یافته رفته رفته در آن خدمت ترقی کرده بمنصب میر شکاری سرافراز شده
چندگاه ایالت و دارایی دار المؤمنین استرآباد بدو مفوض گشت بحسن سلوک و رعیت پروری
اتصاف داشت درین هنگام دوازده سال [illegible] بیگلربیگی ولایت شیروان بود و رعایا و [illegible]
وزیر و [illegible] تمامی تملک سلوک او را پسندیده [illegible] چون پسرانش صغیر بودند ایالت آن ولایت را
[illegible] کاردانی [illegible] و قراق بیک که داروغه گیلان بود و در شرح آن واقعه ذکر شده در عوض
تعین شده در رتبه عالی خانی یافت **حسینعلی خان ایشیک آقاسی باشی بیگلربیگی** وی از

[illegible] گرامیه و ملازم قدیم حضرت شاه جنت آشیان است که از طفولیت در کودکی آنحضرت که در دار السلطنه هرات
تشریف داشتند بخدمت بوده روز بروز قدر و منزلتش می افزود و بنور دانش و عقل و هوش [illegible]
در سلک امرای بزرگ و ارکان دولت انتظام یافته بمنصب ایشیک آقاسی باشی گری و امیر دیوانی
سرافراز گشت صاحب رای و مشورت بوده در اوایل این سال در بلده طهران وی را انقطاع ادوار و بیماری
روز بروز مرض در اشتداد و [illegible] و معالجات اطبا با سعی و اجل مقاومت ننمود برحمت
حق لایموت پیوست پسرانش کودک بودند منصب او در همین سال معطل بود و در سال آینده چنانچه مذکور
خواهد شد بجانی بیک توشمال باشی بیگلربیگی عنایت شد **میر رفیع الدین صدر** وی از
سادات عظیم القدر صفاهان است که چنانچه [illegible] من الجمهور سادات جلیله مشهور و مادرش از
[illegible] الاصل برادر میر قوام الدین مشهور میرزای بزرگ [illegible] طبرستان است [illegible] پدرش میر شجاع الدین محمد و سید فاضل
دانشمند و از زمره امرا [illegible] و بانجف در دار الملک صفاهان صاحب املاک و رقبات
بوده اند [illegible] کارها که [illegible] دیگر [illegible] فاضل جلیل النفس ملک خصال [illegible] از علوم
معقول و منقول بهره و [illegible] و بعد از عزل قاضی خان [illegible] چنانچه در محل خود
در قوم کلک بیان میگردد در رتبه صدارت فائض گشت و در ایام منصب در کمال دیانت و [illegible]
[illegible] و درستکاری سلوک مینمود و الحق [illegible] صدارت را [illegible] صفات حسنه رتبه افزوده در
اوایل این سال که در رکاب اشرف از فرح آباد مازندران بیرون آمده متوجه ییلاق بود در فیروزکوه
بیمار شده و [illegible] بحضرت امام زاده واجب التعظیم امام زاده عبد العظیم علیه التحیه
آورده و در آنجا مرض اشتداد یافته بجوار رحمت ملک غفور پیوست نعش او را فرزندان ارجمندش
سلطان العلمایی خلیفه سلطان که [illegible] شاهنشاه زمان برتبه وزارت دیوان اعلی سرافرازی
دارد نقل کربلای معلی نموده در روضه مقدسه سید الشهدا و خامس آل عبا مدفون گشت منصب صدارت
من حیث الاستقلال بمیرزا رفیع شهرستانی که بشرف مصاهرت حضرت اعلی سرافرازی دارد تعلق
گرفت **گنجعلی خان بیگلربیگی قندهار** وی از طایفه [illegible]
و او نیز از [illegible] که در اوان طفولیت و ایام اقامت دار السلطنه هرات در خدمت بود
و در ایام [illegible] ملازمت [illegible] خدمات [illegible] که در خراسان و معارک
آنحضرت از [illegible] مراتب علیا خانی و لقب ارجمند بابای ترقی نموده قریب سی سال من
حیث الاستقلال حاکم و فرمانروای دار الامان کرمان بود و آثار عدالت و رعیت پروری بظهور

می آورد و درین عهد حاکم و دار القرار قندهار بود و درین سال شبی در بالای ارک قندهار در
سر بری که بجهت ایوان تکیه داشته خوابیده بود و بجهت مستی پا بیرون نهاده در میان خواب و بیداری از سر
بلند خیز بر زمین افتاد و ودیعت حیات را به قابض ارواح سپرد و بعد از زبانی خدمتکاران آنجا نقل
شد پسرش علی مردان بیگ نعش پدر را از قندهار بمشهد مقدس نقل نموده در روضهٔ منورهٔ
رضوان رضویه مدفون گردید چون خبر وفاتش بعرض اقدس رسید علی مردان مذکور را از
حقوق خدمت قدیم والد بجای پدر برتبهٔ خانی و ایالت قندهار سرافرازی یافته به پایهٔ [illegible]
یافت **امیر گونه خان سپاه و اصلان** بیگلربیگی ایروان وی از ایل آغچه قویونلو
قاجار است پدرش کلابی بیگ در سلک قورچیان زمان شاه جنت مکان علیین آشیان منتظم
بوده و چندگاه ایشیک آقاسی حرم و حارث دولتخانهٔ مبارکهٔ قزوین بوده و داروغهٔ انجا نیز بود
عقل کاردانی و حسن خدمات لایقه تربیت یافته ایالت و خانی ترقی نموده امیر الامرا چخور سعد گردیده
آن سپه بهره [illegible] چنانچه در محل خود ثبت گذارش یافته محاربات قوی نموده ملقب آوازه گردیده
و در اواخر او که از دو رود آن سپه صعید دریافت ملقب سپاه و اصلانی سربلندی گشت
و در اقبال در جنگ گرجستان گرجی لشکر ظفر اثر بود زخم او شده و بود قلی در ایروان معالجه
زخم پرداخت و در آخر سال از زخم تشنج کرده از عالم گذشت و چون و زغوای کفرهٔ گرجی حی شده
[illegible] آن موکب بصوب حضرت اعلی طهماسپ قلی بیگ پسر ارشد او که جوان قابل پسندیده
و در حوزهٔ تربیت و احتیاط منظور داشته با آن صوب فرستاده بود و بعد از فوت پدر برتبهٔ خانی
و امیر الامرائی چخور سعد سرافراز گردیده و الیوم با ایالت و دار آنجا آن الکا اشتغال دارد
شاه بنده خان ولد پیر بوداق خان ترکمان پرناک وی بعد از پدر به ایالت و داروغگی
دار السلطنهٔ تبریز و امیر الامرائی آذربایجان منصوب بود و در سال سفر گرجستان مامور گشته و در
قراقشلاق چنانچه در محل خود مرقوم گشته در راه دین و دولت بدست کفره بقتل آمده درجهٔ شهادت
یافت جوان پسندیده معقول و بزیور عدالت و رعیت پروری آراسته و کرم ذاتی و صلاحیت نفس
پیراسته بود در ازاء جانسپاری و حقوق خدمات پسندیده آن مرحوم [illegible] او را بجای پدر
منصب ایالت و داروغگی و امیر الامرائی آذربایجان سرافراز نموده وکیل و نایب تعیین کردند
و پیر بوداق ثانی لقب یافته هر آینه [illegible] موجب اظهار و امیدواری حسب برادین و جانسپاری
گردید **حسن خان استاجلو** وی از اولاد بایق چاوشلو است از عهد قدیم

در خراسان بر اسم بیگلو خدمتی قیام داشت بعد از جلوس همایون و فرماندهی ملک ایران مورد تربیت و
گشته تربیت یافت و چنانچه فرمان فرمای آن ملک بود و بصفات حمیدهٔ عدالت و رعیت پروری اتصاف
داشت که چند سال بود که از ایالت و امور سپاهیگری بنا بر عذر اختیار نموده در محال سپاه [illegible] ملک
غفران پناه سلطان حیدر میرزا جلیلهٔ جلیلهٔ او بود و اقامت در انجا [illegible] عارض او گشته
طی سفر آخرت اختیار نمود و جمعی دیگر از ملازمان رکاب اشرف در معرکهٔ جنگ گرجستان درجهٔ شهادت
یافت حضرت صاحبقران بیرام بیگ یساولی قورچی باشی و ذوالفقار علی بیگ [illegible] یوزباشی استاجلو آقا [illegible]
لاهیجانی یوزباشی تفنگچیان الکای گرجی جوان قابل پسندیده و کاردان و شجیع [illegible]
داشت و بازماندگان ایشان بمواجب شاهانه سرافرازی یافتند و تفصیل اسامی سایر شهدا [illegible]
خانه مستقر [illegible] الکنون وقت آن گشت که [illegible]
وقایع سال [illegible] و بقیهٔ حالات سنه [illegible] در دار السلام [illegible] بیان نگارش یابد
آغاز سال بارس ئیل ترکی مطابق سنه خمس و ثلثین و الف که سال دهم از قرن ثانی
جلوس عباسیست ذکر مقدم نوروز فیروز شبستان [illegible] نوروز زمان [illegible]
آزاد [illegible] از سر [illegible] یعنی آفتاب فلک [illegible] و فرزند [illegible]
چهارم آسمان [illegible] عالم افروزی رونق افزای موکب نوروزی گردیده [illegible]
و [illegible] شب [illegible] هجری مطابق سنه خمس و ثلثین و الف از [illegible]
گلشن [illegible] زمستان فیروزی [illegible] دولت و کامرانی [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] ذکر بار دیگر [illegible]
سپاه [illegible] حضرت همایون اعلی [illegible] دولت [illegible]
[illegible] فتح و فیروزی [illegible] آن شب مبارک [illegible] نوروز [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] فتح و فیروزی [illegible]
و الاب [illegible] دین و دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] رکاب سعادت [illegible] قزلباش و غلامان [illegible]

لشکر جدا کرده به سرکردگی محمد بیگ یوزباشی اصفهان جلو و دو هزار نفر دیگر از آقایان و ...
در کاه و رشال و الکا به سرکردگی محمد علی بیگ جلودار باشی قرچقای فرستاده و ذکر سپاه معتلای پوسته نیز
و یوزن بیگ سپهدار لشکر ظفر اثر در کمند ... از خواهد معهود و قصد و رتق نموده که حمله به دفع سپاه
نزد سپهسالار فرستاده که بهر نوع که رای او اقتضا نماید بر طبقات سپاه لشکر قسمت نموده و زنبیل بیگ
یورد خود را اقامت نموده و آن نقود و نامعهود را بر طبقات سپاه و اعلی و ادنی قسمت نموده و موکب جهان
گشای همایون تا بانی علی ... نموده

گفتار در ذکر قضایایی که قبل از وصول موکب همایون به دار السلام بغداد میانهٔ ظفر پناه قزلباش و مخالفان روی داده

چون جنود رومیه به نهجی که در فوق اشاره رفت در اطراف و جوانب قلعهٔ بغداد محیط گشته تسخیر موفور
قلعه گیری کرده و یورشهای عظیم نموده هیچ اثری بر آنها مترتب نگشته بهیچ حصول مقصود نکرده و چون دیگ
و برخی عنبر از لشکریان خود کشتن داده و کاری پیش نخسته حافظ احمد پاشا از آوازهٔ وصول موکب
حضرت قرین که زمان زمان میرسید غروری که داشت اندکی زایل گشته بعضیات اردوی خود
کاشته خندقی را که بر دور اردوی خود حفر نموده بودند قلعه گونه کرده در هر چند گام برجی قرار داده
توپچیان و چارسیان محافظت آن کاشته و خاطر بر آن قرار داد که اصلاً متوجه محاربه قزلباش نشده
خود را در آن قلعه گونه خندق حفظ نماید و در پای قلعه چندان اقامت نماید که محصوران از قلت آذوقه
و عسرت معاش اضطرار یافته بجز استیمان چاره نداشته و سایل انگیخته و با چارسان قلعه و ...
و عده و وعید سخن میگفت و گاه با زنبیل بیگ مراسله و گفتگوهای پیامها به میان می آورد و کرشمه
مطابق الحیل و تدبیرات ناقص کاری از پیش نبرد و علی بیگ نامی از ... بیگیان اکراد که در محاربات
سابقه آمده با جای گنج فارطایفه ... گشته ایامی ابرادران زنبیل بیگ می بود و به سبب ... الساب
خلاصی یافته در این وقت اظهار ... آشنایی و پاس حقوق نمک خود و کی کرده و باتفاق بکلی ... جادو
... زنبیل بیگ آمد و خان ... خواهان مخالفت نموده از روی حجت بوسی درگاه معلی نموده و بعد از عرض
داستان بار و روی همایون ... جادوش ... آستان بوسی و شرف مجالست مجلس بهشت آیین
سرافراز شده و در اثنای محاورات و تحقیق حالات راه سخن یافته عرض نموده که جناب صاحب سعادت
حاجب خواندگار پاشا ... و مملکت بغداد آمده و خزاین نامعهود در صلاح
و تجهیز لشکر صرف شده و بازگشتن سپاه روم از این مرز و بوم جز حصول این مقصود از نسیم لطف
فیض منتسب و امیدیم که حضرت شاه نیز از فیض نفیس همایون جبهه و دفع حادثه بدان طرف نهضت نموده

باشند نیز

باشند بنابر رعایت ناموس سلطنت که سلاطین اطراف و دوست و دشمن چشم بر آن دارند اصلا
مسامحه ننموده و خبر بجز جمعیت جنگ و جدال چاره ندارند و التماس نموده اند که چون قریب شش ماه است
که لشکریان هر دو طرف در تشویش و زحمت ... انداخته و خونها ریخته شده و الحال گرمی هوا به درجه
باشند ... است که ... بغداد اقامت ممکن نیست حضرت شاه که از خاندان کرم و مروت
در صلح ... که زنبیل بیگ محمود ... دانی همراه این بندگان نزد سپه دار فرستد که صلاح و فساد
هر دو طرف را در مواجه یکدیگر گفتگو نمایند که چون سردار و دیگر خواه صلاح اندیش ... عاقبت
مسلمانان شاید صورتی روی نماید که لایق دولت طرفین و موجب سلامت و عافیت هر دو گروه باشد
با حضرت شاه علی ... رشت را اظهار فرموده که در کس فرستادن زنبیل بیگ مضایقه نیست اما
بغداد و ممالک موروث همایون ماست و از دست تصرف متغلبه وجهی که از آل عثمان یاغی و طاغی بوده از
دفع آن گروه باغی کرده ام اولی این بود که تکیه خوانان سلسله آل عثمان ممالک موروث این خاندان را
با ستم داشته مناقشه ننمایند که رابطهٔ مصالحه و دوستی به ظهور آید و چون حضرت خواندگار خادم
الحرمین ... روضات متبرکهٔ ائمهٔ کرام بغداد و اکثر آبا و اجداد همایون ما اند نسب و انتساب ما
کرده اند چون در مقام مناقشه و مجادله شدند ما نیز بجهت محافظت آن کماشته زیاده از مقدور
بذل جهد ... امید که انچه خیر و صلاح طرفین باشد از پرده تقدیر جلوه گاه ظهور آید زنبیل
بیگ جانی بیگ شاملو را که مرد آگاه و سخندان است در مرافقت علی بیگ ... نزد سردار
فرستاده و میانهٔ او و سپه دار و امرا و پاشایان روم گفت و شنید و پیامها بسیار واقع شده
و سردار در حصول مقاصد و مدعای خود اصرار ... و از سخنان روی ... جانب ...
می افزود و از این طرف نیز ... هیچ اثری بر آن رفت و امر مترتب نگشت بعد از معاودت
جانی بیگ زنبیل بیگ و امرا عظام صلاح در محاربه دیده و دانستند که دفع صولت سپاه روم و
استخلاص محصوران جز به تیغ تیز و خنجر خونریز میسر نیست لهذا محاربه را راسخ و جازم گشته
با لشکر آراسته و دلاوران جوشن پوش و ... آراسته که کلاه خود شان روشن ...
آفتاب بود و دشت و صحرا از شعلهٔ سنان و سپر ... گلگون نشان لاله زاری میشد و همه با ...
نژادان ... زبان آیند و ... همراهان ...
که گرد ... جولان با باد صبا دوش به دوش ... بعزم جنگ متوجه داده
سردار گشته تا قرب سی هزار جوان رزم آزمای نیزه دار و تفنگچیان به یکبارگی ... حملهٔ ...

برابر آن جنود شیار صفوف قتال آراست خلف بیگ سفره‌چی باشی که بهادلی بکرچی گری معین بود
پیشتر رفت و میمنه و میسره سپاه منصور به دوان و دلیران موکب کارزار را استحکام یافته در ترتیب
همراهی جنود اقبال پیش میرفتند تا آنکه بعد از مسافت بقرب الجاسیه و بین العسکرین یک فرسخ
پیش نبود از طرف رومیه اصلا آثار مقاتله ظهور نیافت و امرا و ذو زنیل بیگ در همانجا فرود آمده از
دور هنوز و مردانگی سپاه را بتماشا نگرده و در عرصه رزم مجلس آرا نشسته و ذو زنیل بیگ تهاتا نا به
مضمون که حافظ احمد پاشا نوشته فرستاد که امشب با افواج عثملی بعزم ملاقات آمده ایم و ترجیح را
دست داده لائق نمینماید که آن صاحب سعادت با وجود کثرت لشکر و حشر و اظهار دلاوری بسیار
لافهای گزاف از مقاتله قوی از افواج قاهره قزلباش احتراز نموده بجنگ پیش نیاید و
تقیدنامی آل عثمان کرده در حین رقعه فرستادن سوار شده پیشتر رفته چنانچه مسافت زیاده
از یکمیدان راه نماند و دلیران جنگجوی سپاه چرچی تا کنار خندق رانده و چند نفر از او می را
در کنار خندق دستگیر کرده ذو زنیل بیگ در جایی که رسیده بود باز فرود آمده شامیانها افراخت
بزمی دیگر آراسته در انتظار جواب رقعه نوشت عساکر رومیه در کنار خندق صف کشیده در برج
قلعه و داران بجراءت میدان دار دوی مومی پرداخت و جراءت بیرون آمدن مطلقا نکرده
دسیه دار در جواب رقعه بمقالمه در نیامده سخنان سست و عذرهای نادلپسند بر نوشته و جنجح
سوست و در میان جراءت جنگ صحرا نمینماید روز با خر رسیده بود و پیرحضرت همایون شاهی که جو
سر بجنگ خندق نپرداخته با تعقر دره باز گشته باردوی خود آمدند و حقیقت حال به عرض عاکفان سده
جاه و جلال رسانیدند که در باب محاربه خندق مدا انچه اشاره شود عمل نمایند چون پرتو این خبر
بر آئینه ضمیر انور تافت از محل اقامت کوچ کرده بجنبیده مرحله کنار آب بهرز آمده بهره دوار دو
یکدیگر ملحق گشته تنزل سرا پرده و بارگاه با برج مهر و ماه و افق اختند و ذو زنیل بیگ و امرا آن نامدار
و عظام لشکر ظفر شعار بعز ملازمت فایض گشته سعادت بساط بوسی ریافتند ذکر وصول موکب
همایون بارض دار السلام بغداد و پیوستن سپاه منصور لوای معسکر فیروزی نشان
و آنچه در خلال آن حال روی داد چون عنایت یزدی همواره قرین حال و رفیق امانی و آمال هواخواهان
این دودمان قدس نشان است درین یورش خیر مآل تدبیری که حضرت اعلی در دفع حادثه و حصول
مطلب اندیشیده مواقف تقدیر افتاده هر تدبیری که از رگان اندیشه بیرون جسته بود بوفق مدعی
کار گرآمده و علامات فتح و فیروزی با بداد جنود و عینی بظهور پیوست و از مخالفان صرزدا ستی ... زرنان

جنود قزلباش

جنود قزلباش برسند عاقبت بصنمان غالب آمده و نصرت و فیروزی یافتند القصه چون موکب همایون بمحاذی
و جلال در کنار آب بهرز نزول اجلال نمود و تکرار مجلس کنکاش انعقاد یافت که به چه نحو به دفع دشمنان پرداز
و بچه تدبیر چند نفر بزار نفس سپاهی رعیت را که پیش از هفت ماه است در مضیق محاصره مانده و تخلیه از نزد
و عقوداری و مشقت و بیداری آن وکیل نیافته از چشم غیرت نگاه انداخت کشا نکرده و مهلاو بسیار بریت
نرسانیده و از تنگنای محاصره خلاصی دهند مخالفان خود بر دور اردو خندق کنده پشت خود را بیزابر و جز
توپ و تفنگ استحکام داده دست از کار رفته کشیده و عقیدو اری مشغول شده و در صورت جنگ خندق
موجب ضعف لشکرات و صرفه در آن نیست رای صواب نماید بدین قرار یافت که در مضیق ذخیره ایشان
کوشیده و راهها طرف آب و خشکی مسدود کرده راه از هیچ طرف آذوقه بایشان نرسد و از صدمه خوف
مکروهات و بلایا بعین الله دوا به کارها خطر ارسیده موجب تفرقگی لشکر ادده و بتوفیق الله تعالی آخر
بدین تدبیر شایسته فتح اعادی برو چه بهو ارد سپاهیانه آید و از بورت کنار آب بهرز کوچ کرده و در مکانی
که محفوظ شده بیرز و جلد و قریب بشهر طرف قراقپای است نزول اجلال فرموده خلیل بیگ را
با فوجی از دلاوران سامره که سر راه موصل و دیار بکر است و باب تسبیتان از دیار بکر آذوقه بعسکر و مسیر
می آمد فرستاده که راه و کشتی ما را مسدود کرده و دینه و بنابر رعایت حزم و احتیاط رستم بیگ
سیاول صحت رانند و زمره مقربان و دلیران درگاه است با فوجی کسیر بدین خدمت مامور فرموده
سقاوت و مخیل سپاهی ... بجانب روانه نموده و جسر را از مکانی که بسته و بوده آورده و در وسط دارالسلام
همایون محل مناسب اختیار نموده نصب کردند و ذو زنیل بیگ سپهدار و سپهسالار لشکر منصور و خلف بیگ
سفره‌چی باشی که چرچی و بابت سپاه و در نموده از جسر عبور نموده و در آنطرف آب در یاکه مابین العسکرین یک
فرسخ زیاده بود محل نزول اختیار نموده رفته رود آمدند و طریق حزم و احتیاط مرعی داشته پیش روی
لشکر را بجز منصور خندق و نصب توپ استحکام داده و تفنگچیان فرستادند از جراءت کار گشته
امام قلی خان بیگلربیگی فارس اراده نموده که با کل عساکر تحت خود با تصال کشتی از دجله عبور نموده
در آنطرف آب لشکر اقامت اندازد و در راه ترددو رومیه را از دجله و جسر سد کرده دفع و حضرت
اعلی تجویز رفتن آن بانطرف نفرمودند که از بغداد و کمینه مبادا لشکر منصور بر سر او آید و از این جهة
از این طرف بجهة طغیان آب و تعقید رعب و رعاوت دست نمیداد تا آخر و امام قلی بیگ نام الکن
آقاسی خان که از جوانان کاردانی است سر کرده لشکر فارس کرده انیده و با جمعی کثیر از تفنگچیان و دلاوران
جنود قزلباش بعمل کشتی از آب گذرانیده بانطرف فرستادند که در برابر اردوی همایون رحل اقامت

انداختند و ایشان نیز بدستور زمین جنگ در پیش روی خود حایل و مانع دخول بکار توانند بود و در ترتیب ساخت
تفنگچیان کاشته استحکام دادند و بسیار اجرات آن شد که از طرف بغداد کهنه آنچه بغداد زبان سنات
امام علی بیک بغداد از استقامت سپاه و استحکام مقام با فوجی از افواج قاهره که بر سر حلقه کرده بودند باب اسلان
اعلی مشهور او را کنجاسب و رفت ارسلان پاشا با جنود خود و احزاب مخالف مقابله سپاه منصور در آورده
چون محاربه بوقوع پیوست داد و ندامتی اهتمام یافته قریب بکهزار جنود مخالف طعمه تیغ آبدار گشته و در سلان
پاشا با بقیة السیف حلقه که بطرف حلب میره و بیرون رفت و غنایم موفور و ذخیره فراوان که از جانب
بصره و حویزه و انخنده و باردوی رومیان می آوردند بدست عسکر منصور در آمد مساعی جلال رسید
که اکثر دواب عسکر روم از صفت آن جنگ و سر غلت که در ین طرف آب نمایان است بطرف بحر ارسته
بکر [illegible] حسین خان حاکم ارستان و برنه و دیگر احمد خان روانه آنطرف فرستادند
ایشان را سمی شش هفت فرسخ راه طی نموده بچراگاه دواب رسیدند چهار هزار اسب و سیصد رو تیپ
از اتفاقات چنین اتفاق افتاده که از هر گونه اجناس از جانب حلب و راه فلوجه باردوی روم می آمد
دو چار شده غارت کرده بسلامت باردوی معلی رسیدند و چون مساعی جلال رسید که از طرف
حلب و شارع فلوجه خزینه موفور و ذخیره و اسباب غیر محصور باردوی روم می آمد زمان بیک ناظر
را با گروهی از مبارزان بآنطرف فرستادند از آوازه ورود لشکر قزلباش که بآنطرف آمد راه
سلکه و کرها مشغول شده بودند خوف و هراس چنان بر ایشان راه یافته که روی گریز آوردند اکثر طبل جنگ
کوفته فراحت نمودند و بعضی که بکشتی در آمده از آب فرات راه آمدن نموده بودند بدست زمان بیک
لشکر ظفر شعار افتاده و ما بقیه دواب و غنایم از اجرا حمل نموده باردوی کیهان پوی پیوست شدند و
وآمد شد قوافل روم از آنطرف نیز بالکلیه منقطع و شوارع فلوجه سد و دکر دانیده و چون جمعی کثیر و جمی
غیر از سپاه بیرون و تفنگچیان در قلعه بودند تا موازی دو هزار اسب زیاده داشتند و هر یوم مقدار
کلی غله و اخراجات کول و علیق آنها و اب در کار بود و بسبب محاصره باب آذوقه مسدود گشته آذوقه بتنقیص یافت و هم
روزه مردم طعمه سوختنی و دواب آن اجناس محتاج خود بود از قلعه انداخته بیرون می آمدند و میان از
تقریر آن سپه گریان عسرت و تنگی معاش محصوران آگاهی و در انتظار فتح الباب نشسته سد سکندر آیند
رمضان رسیده در حوالی حکمی بغداد که نشان الجمله ذخیره داشتند از هم سپاه بیان محلی گذاشته
کار می آوردند قیمت ماکولات بالاعلی یافت حتی که یک به فروخت در شهر و بازار گزینه صنف قلیچخان
این حال مقتدران صادق القول راست گفتار فرستاده و حقایق حال بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت

حضرت

حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بالهام سروش غیبی بخاطر آورده که آذوقه آنچه در اردوی معلی است انجام داده
دو سر انجام نموده معتمدان کل آذوقه را از راه شط با کشتیها بجانب قلعه فرستد که از دروازه غربی بغطر
بغداد کهنه که جای جسر بوده داخل قلعه شود و هم مایه اطمینان قلب رعایا و مردم شهر گردد و اگر ذخیره
باشند در خرید و فروخت آن دلیر گردند هم موجب استظهار و امیدواری سپاه و هیجانه و یاس و نومیدی
مخالفان گشته در استظهار ایشان که آخرین تدبیر ناقص سردار است نموده باشند و این امر
نیز در نظر همگنان غیره و غایت دشوار و بسیار دور از کار می نمود زیرا که از دروازه غربی قلعه که در
بغداد کهنه واقعست قریب نیم فرسخ از هر دو طرف آب دجله و معسکر رومیان بود و کشتیها
بر پا بر از میان دو گروه مخالف که از عسرت و تنگی معاش صلاح خود را در آن دانسته
دوخته اند گذرانیدن و به قلعه رسانیدن از کارنامهای روزگار است و در آن باب نظر
رسیده حضرت اعلی شاهی ظل اللهی همت بلند حضرت دولت بحصول این امر خطیر بسته متعهد به قلعه فرستادن
سفاین جسر اگر چه هم قلعه محفوظ بود و بطلب فرستاده صفی قلیخان دو سفینه کشتی ایران تفنگچیان
جلو شمار بیشتر انداخته تا کشتی که گذرانیده و کشتی را اردوی همایون رسانیدند و آذوقه
از ارزن و جو و گندم و برنج و برغون و اصناف ماکولات با جلا و مرتبات و اشربه و قند
و امثال آنکه در اردوی معلی یافت میشد سامان داده انجام داده با سفاین مذکور در قلعه دخواه
گذرانیدند و خلف بیک سفره چی باشی که چرخچی با جنود اقبال بود با فوجی از دلاوران بدین خدمت
مامور گشت و داوود دمن میان رزم کشتیها را مملو کرده آنید و کشتی نایان حلد آغاز
سفاین کردند و چون سفاین مذکور که بیش کل آن اجناس داشت تا موازی پانصد خروار و دیگر
والا خان بار کرده تکیه بر اقبال بیزوال همایون نموده از کنار شط راهی شدند که نیز دیگر
رسانیده و از آنجا و بغداد بسفاین نقل نماینده مخالفان که در بغداد کهنه اقامت داشتند
در کنار آب در چند محل چهار ده وخنده حاضر نمود و به نگهبانی گماشته و استحکام تمام داده
راه تردد بسته و گرد آنیده بودند اما بانجا رسیده چون خلف بیک با جنود قاهره که همراه داشت
مذکور بودند بانجا رسیدند فیمابین هر دو گروه محاربات قوی دست داده مبارزان جنود
بر آن قریه مظفر و منصور گشته جمعی کثیر از رومیه را طعمه شمشیر غازیان گشته بقیة السیف
در شهر کهنه و پس دیوار متواری گشتند و جنود قاهره تا مقابل دروازه راه را از مخالف خالی
کرده آن اجناس موفور را بدوق عالی قصور بغداد کهنه مخالفان طرف از کثرت

نظاره این دستبرد کرده اصلا فرصت ممانعت و مقدرت معاودت در دم خود نیافتند غفلةً شاه و مالی محصوران
با وجود آسمان رسید خلف بیگ سفره چی خود در خلل دروازه شده با جمعی قلعه بانان ملاقات کرده در صدد آنکه
با نجام این خدمت پرداخت و بسلامت مراجعت نموده باردوی همایون پیوسته بود و حسین شاه و سپاه گرجی
چون از آنجا شاه روی همایون در کنار مخفر اردوی چند گشت زینل بیگ سردار سپه سالار جنود اقبال
که از آن دیار گذشته در برابر مخالفان نشسته بودند از طول اقامت ملول گشته دیگر باره مجادله رغبت
گشته مجالس کنکاش مشوره انعقاد یافت زینل بیگ و جنود قاهره مجادله رخصت یافته که سر فوج کار یکانه
از جلادت و دلیری های محال که موجب تشنیع جوانان کار آمدنی باشد عساکر را ممنوع کرده اند زینل بیگ
و امرا عظام بعد از استخاره همایون صفوف قتال آراسته متوجه اردوی مخالف گشته خلف
بیگ سپه سالار و چرخچی معتمد الملک سپاه منصور بود و در این مرتبه سردار چون از برون ذخیره
قلعه داران از تشنیع معتمد و حصول مقصد با پس گشته بود با عطای روزینه وجود موفور تمام سپاه
منصور در آمده در کنار خندق که حفر نموده بودند صف آرای گشته دعوای دلیری در هم گشته
پای جلادت پیشتر نهادند از این طرف نیز افواج قاهره که قراول و چرخچی بودند اسپ جلادت پیش تاخته
در دو سه محل میمنه و میسره طرفین بیکدیگر ملاقی گشته مجادله دست داده فوجی از جنود مخالف
قزلباش متقابل بر روی آورده جنگی نمودند از این طرف زینل بیگ و خلف بیگ پیشتر راندند و اسپ جلادت
معرکه نبرد و انگیخته جنود قاهره جنگ عظیمی کرده خود را بر صف سپاه مخالف رسانیده در اندک زمانی تا قریب
نفر از آن طبقه بر خاک هلاک انداختند و آن جماعت را تا کنار خندق که حفر نموده بودند رسانیدند در این
باد عظیمی بوزیدن آمده جهان را اعتدال ورزید که گرد و غبار عظیم ارتفاع یافت معرکه را تیره و دیده ها را تار
گردانید و بر هیچ کس دوست از دشمن تشخیص نشده بجهت زینل بیگ از عقب که ظفر تا آن غازیان را باز کشیده
مظفر و منصور مراجعت نمودند مخالفان مقهور و سپاهیان خود را به خندق رسانیدند و بسیاری از ایشان
که پیاده بودند در زیر دست و پای ستوران مانده برخی از ارتفاع گرد و غبار راه خندق گم کرده در دشت
و صحرا مانده ناپدید شدند در این معرکه سوای محب علی بیگ شاهی سیوندی شاملو که از اعیان بود کسی که
اسم و رسمی داشته باشد از عساکر منصور ضایع نشد علاوه واقعه مذکور چون از هر طرف راهها بسته
گشته آمد شد از اردوی روم منقطع شده از هیچ طرف آذوقه نرسید و عسرت و تنگی در میان
سپاه در مرتبه ای راه یافته بنوعی تفرقه روی داد که سرداران از حفظ آن عاجز آمدند و چاره بهیای مشتغل در میانه
لشکر شیوع یافته که هیچ خبری و کسی چاره کار نداشته بود و هر روز جمعی تلف میشدند مجال رفتن و اول

رومیه بجایی و سرحدی رسیده که بسلامت بازگشتن و حصول مقصد بود از عدم قدرت و فقدان استطاعت
میسر نبود زیرا که گروه لشکریان ایشان گشته بعضی در معارک دولت قاهره و علف قلیل و برخی از شدت بیماری
با اجل طبیعی عالم آخرت شتافته بودند بقیه السیف سپاه اکثر از بی الاغی که بعضی غصب و غارت قزلباش و بعضی
ناپای بی علفی و سرعت تلف شده بود پیاده مانده و نیز الاغی که بار بر دوش ایشان شده نیز با بی سواری حافظ
احمد پاشا و عظمای رومیه تقریبات انگیخته مصطفی آقا نام معتمدی فرستاده و در خواست عای آن بود که یکی از معتمد
سخندان از آن طرف فرستاده شود که بعضی حکایات با او گفته و شنیده نمایند حضرت اعلی حسب الالتماس
... بیگ یوزباشی استاجلو را همراه مصطفی آقا فرستادند فیما بین گفتگوهای بسیار روی داده و جانب
سپاهیان روم سپرده اند که هر یک بر طبق مدعای خود سخن میگفتند تا نزاعات روی داده بعد از قبیل و قال
همگی منتفق اللفظ استدعا نمودند که ابواب کامیاب که از خاندان نبوت و کرامت از افعال و اعمال
حین خصومت واقع شده باشد بکرم جبلی اغماض فرمایند و من بعد رومیه از تعرض سپاه قزلباش ایمن
بوده باشند که از روی اطمینان قلعه کوچ کرده و افغان و خیران خود را به ایشان رسانند و نخجوان تنبیه
صورت التماس ایشان را عرض نموده محمد آقا نام معتمدی از جانب رومیه آمده سعادت استقبال
بوسی سپهر افزا گشت و بعد از چند روز تحمل ایشان جا بجا قرار یافته نوید مرحمت و مژده امان
یافتند لیکن منوچهر بیگ در اردوی رومیه و محمد آقا در اردوی همایون بوده باشند ایلچی مصالحه از طرفین
استحکام نیافته بود که سپاه روم بدون دستوری بر اکنده گشته راه مراجعت پیش گرفته هر کس بعد ارتفاع
داشت سر خویش گرفت و سردار بی اختیار در کمال اضطرار و سراسیمگی با بارگاه تباریخ ... شهر شوال
جلس ارتحال کج نهاد راهی شدند و الاغی چند که حتی نقل نکرده و توپ بزرگ سلطان سلیمان ... حضرت و دیگر انجام
شوانست شد و دو توپخانه و یراق جبه خانه سرکار پادشاهی را بعضی در یوزه و بعضی در راه دفن ساختند
انداخته زدند محمد بیگ یوزباشی با جوادار بیگ ذوالقدر بعلازم امام قلیخان و میرزا معصوم ... قلیخان از تعاقب
را که شب در حوالی قلعه گرفتار شده بودند گرفته باردوی معلی آورده گردی از عساکر منصوره و جنود قضا جریان
و ارباب جلادت شعار در عقب تعاقب ایشان کرده در همه راه استیصال آن گروه در آمدند حضرت اعلی از
در شب چهار راضی با نجمی شده و زینل بیگ امر فرموده که به تکیه دم علما ایشان که از تنبیه لشکر بازدار
از تعرض ممنوع کرده آنست و زینل بیگ حسب الامر فرموده عمل نموده از تعاقب مراجعت نمودند مکرر
سرداران روم چون بارها عزم آمده کاری پیش نبرده ترس آن حال باز گشته اند اما در هیچ مرتبه بدین پریشانی
حال و رسوایی باز نگشته بودند و سه هزار نفر بلکه زیاده چاروا و ناتوان در رو در حلقه افتاده و همچنی

جان میداده حضرت علی شاهی ظل الهی از روی ترحم بعموم عبادالله شخصی را گماشته که هر روز از چهار برجی گرد واز
حال بیماران خبردار باشد ودوا اگر راه عدم میبوده اسباب ویراق دو اسلحه بسیار که صاحبان آن
در مانده وپروای آن نداشته شده ضبط غازیان و تفنگچیان قلعه دار گردیده تا همه در وصل اعراب واکراد
نیز گرد و بتعاقب شتافته جمعی را تیغ بی دریغ سپر نموده بدست آورده وقوم جلک برای معرفت کشیده بر بخود ایشان
عربان سر میدادند و در هر مرحله فوجی از بیماران راه عدم پیش گرفته از جمله محمد داود با جواعج
ازخار تعرض معاندان مصطفی گشته متفرق شدند و لوای دولت قاهره قرار گرفت فتح نما با طراف فرستاد خواب
سرحدها ارسال یافت و چون اطبا بخجه رسیده بودند او کرمی هوا بحرانی توقف ننموده از آنجا به ثبات و مصداق ان نجم
سکنه محاجان کربلا و نجف ارسال داشته شد بعد از زیارت مراجعت کرده گفت بر مرقد کاظمین علی مشرفت افضلها
والتحیه بغان غربت بصوب مراجعت انعطاف داده رایات عالیات زرین فیروزی و اقبال از آن
منزل که هوایش با عتدال نزدیکتر بود بر افراشته شعرا و ظرفای سخنآرا تواریخ مرغوبه جهت این فتح
مبین که بمیمنت و برکات ارواح مقدسه طیبین و طاهرین اتفاق افتاده و طرازنده خطه فتوحات گردید
یا فته در سلک نظم کشیده از جمله یکی از شعرای تبریز این تاریخ گفته بود **تاریخ** محمد آمده گر جانب
علی بهشت غازی ؛ زلطف شاه دین گردید بر اعدا ظفر غالب ؛ چو جستم از خرد تاریخ فتحش با فحش
گفت ؛ گر رومی ذاکر گرد علی بن ابی طالب ؛ چون سخن بدانجا رسید لازم دید که خوارق عادات
چند که در حین محاصره نجف از آن مظهر العجائب بظهور پیوسته بر الظهور اشتهار یافت در این نسخه
عالم آرا در طی این داستان اندراج یابد **ذکر خوارق عادات وظهور کرامات که در حین محاصره**
در نجف اشرف از پرتو روح مقدس شاهنشاه خطه ولایت وقوع یافت هر چند شأن
متعالی مکان سلطان سریر ولایت و کرامت از آن ارفع و من الاعادی والاحباب اظهر است که شمه
این امور از کرامات آن مظهر العجائب محل استعجاب باشد بنابر افتخار و مباهات موالیان
و دوستداران اهل بیت آنچه بظهور آمده و راقم انفعال از مردم ثقه صادق الگفتار استماع نموده
تحریر می یابد **اول** آنکه مسوّد اوراق بی واسطه از مولانا محمد و کلید دار روضه مقدسه آنحضرت
شاه ولایت پناه شنیدم که میگفت در وقتی که عسکر پادشاه آمده نجف اشرف را محاصره نموده
و سپاهی در آورده بنتیجه آن اهتمام داشت یکی از ابطال رجال بندق انداز آنقوم همه روزه از بالای
برجی که برابر پیش آمده بود گاهی بنابر تعصب و عناد و مخالفت مذهب بیهوده گویی آغاز نهاده و سخنان
لاطایل را از زبان میگفت و سفاهت میکرد و مردان شاه طهماسب شیر و شاه ضیاء ایشان

بتاراج خواهد رفت و ترغیب قلعه سپردن مینمود و این روایات موجب خوف محصوران و تزلزل خاطر
ضعیف رایان و محافظان بیکشت روزی یکی از غیوران آن قلعه که مدتی با آنگرو بدکر تفنگ بدست گرفته
بود طریق انداختن میدانست تفنگی که بقصد آن بدبخت بدست آورده از روح مقدس شاه نجف
استمداد و همت طلب کرده بر برج برآمده در حینی که آن هرزه گو از بد فعلی و قال سخنان لاطایل
بر زبان داشت تفنگ را آتش داده گلوله بر وفق مراد در آمده مغز سرش پریشان شد **دوم**
آنکه یکی از عسکریان متعصب برطرف صف ضعف تفنگ با بسته خانه جوازی بدست گرفته همه روزه از
آنطرف می انداخت هر زه گویی بسیار میکرد و تفنگ محافظان حصار باو نمیرسید و مردم
طرف ازو بسیار متضرر بودند روزی بر سبیل تعدی در بلندی بر آمده هر زه گویی میکرد و چنانچه
حرف بی ادبانه بضریح مبارک نیز بزبانش جاری شده وقتی که تفنگ را بدست گرفته قصد انداختن منتسب
داشت سرقتیله با باد وجود عینی تنگاه رسیده آتش در کرفته تفنگ ترکیده پاره چند چنان برسینه او
خورد که مغزش پریشان شده و زبانش از تکلم افتاد **سیوم** آنکه در هنگام محاصره شیری تنومند
هیکل در حوالی حصار بنظر در میان در آمد که در اکثر شبها بر دور حصار میگردید و چون در سواحل نهر
فرات شیر و ضباع بسیار شده در میان جزم کرد که از جناب حضرت ظهور کند بوده رو داده و شبها
هنگام سپه پیش بردن و امور لوازم قلعه گیری از خوف ضرر و آسیب شیر تردد نمیتوانستند کرد و این
حکایت را نیز مسوّد اوراق از بعضی محرمان عاشق آبادی شنیدم **چهارم** آنکه حکایت غریب دیگر روغن چراغ
است جمعی از اعزه و مردم ثقه از میر بهاء الدین داماد و میر فضل الله ساکن نجف اشرف نقل نموده
که این نیز بواسطه ارشنیده که در کرمسی و اتفاق متواتر شنیدم که در مدت محاصره روغن چراغ آنجا
که مهمات سرکار فیض آثار روضه صرف سوخت مشاعل بروج شده باتمام رسیده بود و چنانکه شش من اندک
اندکی مانده بود روغن سرکار فیض آثار از خانه ها جمع کرده مشاعل افروختند چنانچه مطلقا اثر چراغ
در مهمانخانه و مشاعل افسرده شده و محافظان بروج از فقدان روغن است و اطلاع یافته
شعله ای از نجم خانه آمده که شاید پاره چند چوب تر داشته کرده در خم بزرگی را که روغن بسیار میگرفت
شاه بوده دیدند که از روغن لاملامل بوده خبر داده و سکه دیگر دادند و این معجزه و کرامات موجب استعداد
محصوران گردید **پنجم** ظهور مبالات که بعضی از محرمان باجمعی پیوسته بوده بر اقم حروف در
جزو در حین سپیده الحقیقت میرمحمد یا قرداماد از بعضی محرمان شنیدم که آنحضرت شاه را نقل کرده گفت که شبها
از فقدان روغن مشاعل افروخته نشده و دو شمعی که در یک برج افروخته بودیم به درازای حصار بالا

افزوده پرتو انداخته نوری شده و بود شعلی که در یک برج افروخته بودیم نوری ساطع گشت که روشنی معظم نظر مردم

بر وی واند روز در آمد و بودی که تصور مخالفان شده که در کل بروج و باره مشاعل افروخته عمارت روشن گردیده

سعداد و جمله و پرتو لعل اسپته امینمودند که شما را روغن بکار رفته چراغ اینهمه بی صرفه افروخته اید و ما ظاهر

کردیم که چراغی نیفروخته این روشنی از پرتو انوار ولایت و کرامت حضرت شاه نجف است و ایشان استهزا

مینمودند من گفتم که درین ماده با شما سبا به نکنیم که آنچه ما میگوییم اگر صورت وقوع یابد و دروغ اثار آن نیز

زودی بوضوح میپیوندد بعد از این گفتگو در همان روز یک توپ بزرگ که در قلعه نصب نموده می انداختند

و برج انهدام پذیرفته بود در وقت آتش دادن بشکسته و توپخانه معطل مانده و برج تعمیر یافت و مراد ایشان

کس نزد حافظ احمد پاشا فرستاده و توپ بغرسنا و بزرگ دیگر بجهة کومک طلب نمود حافظ احمد پاشا توپ

نفرستاده و اعلام نمود که چون درین سال کاری از پیش نرفته کوچ کرده به بغداد آیند که هرگاه قلعه

بغداد بدست آید آنها تابع بغداد است و اگر مهم نوعی دیگر باشد گرفتن آن چه منفعت میدهد و مراد او با

کوچ کرده به بغداد رفت و محصوران از یمن روح مقدس آنحضرت یافتند **ذکر مجمل از حالات جنود قزلباش**

که در اینسال در پای قلعه بغداد روی داد از فحوای مکتوبی که بنظر رسید وضوح

یافته جهت صدق مقالاتی که محرر بر سوست در صحیفه ثبت افتاد در ضمیر منیر اولوا الالباب مخفی

نماند که حقایق حالات این سپهر اثر و دقایقی که ما بین سپاه قزلباش و رومیه در این ایام روی داده مطبوع

بوست و راقم حروف را اطلاع بر آن حاصل شده بود چنانکه بر وجه الیقین مشاهده نمود و چنانچه از

اشاعلام واقفیت واقف گردید بر سبیل اجمال بر صحیفه بیان نگاشت و از اطناب اندیشیده تا حقیقی

حالات و دقایق امور را چنانچه بوقوع پیوسته بود بحریر در بیاورده و منظر آن را که مسابدا و اجمالی

و انفصال هر دو در آن که مذبذبین بین ذالک اند بعضی قضایا را از مقوله تکلفات و رتبه بلاغت

فرستاده محرر وحمل بر خوش آمد نمایند و شایسته که بنیاد آن زاده و هنگی از جانبین شان رومیه که از ارده وی

باسلیقول سر رفته عرایض و مکاتیب امرا و اعیان سپرده و در راه او گرفتار عساکر ظفر شعار شده و بود و

مکاتیب مصحوب او بود با جاهل آنها آورده و بنظر اشرف رسانیده هر یک متضمن از وقایع حالات و اتفاقات

صحیح الشهرة قوم نموده بود و بعضی از ایشان از امرا و اعیان دار باب دولت نوشته بودند مضمون آنکه شاه خیر

سعی از خدمت و محبت و شفقت خود در اطعام پر ساخته خالی از اغراض دنیوی نموده باشد که مراسون نکرده

آنچه مکتوبی که از مصطفی چلبی نام دوست خود و بزرگی نوشته حالات قبلی خوضانه اعلام نموده و بنظر گرامی

رسیده بعینه در این صحیفه ثبت افتاد که مطالعه کنندگان را بر دقایق حالات طرفین اطلاع تام

شده و راقم حروف را نیز بر رابطه عادت با انضمام خوش آمده گویان خدمت فروشان با زار بازنور کرده

و زبان صدق بکذب آلوده اند نتر شد و اکر در ادا و رسم الخط فارسی و ترکی غلط و نادرستی بنظر آید

چون نقل بالسطر و شده هر آنچه از باب استعداد اهل بر خطای راقم حروف ننمایند و از آن معذور خواهند

داشت **صورت مکتوب امینت** جناب غرناب بر روم برقفسو مصطفی چلبی کامیاب حضرت ارز

درر دعوات صافیات مجتب آیات و غرر تسلیمات و افیات موفور غایات اتحاف اتحاف و اعلام محبت

در که اگر لطف ایدوب بو احیدی خدمتلرزه نزهت شریف سوال شریف بجوتزیر بیورلور ایسه بجد الله

حالا وجود بنا و در صحت در رهمه موجود اولوب لیل و نهار دعای دوام دولتکزه مداوم وند

مشتاق عظیم زاده و غیره در شتاب بولمشلر جناب مسبب الاسباب رجا اولنور که بیره وجهه مدار مسکره

ایله مشرف اولمق میسر و مقدر ایتمک بحرمت سید المرسلین فقط بعد بو سفر داخت اثره بغداد و سیدادون

آنا بو جوار بن استقفار ایدوب لشکر ترکمن ولمع ولایت سفر ده شمر اولنیلر و نصب اولون طفنو رادینه

کرقعه محاصره اولنالی بر دوشسته رفته در صعوب اول محاصره ده و در حفوت قلعه شکست شلند و قزلباش

و معاشک اسلام اثری ظاهر او لمش لکن تر سید و توب و خشت سور طوب اولرتا القوب بنجه دفعه ییرو

اوتوب پیرنو زه شده و نیخه سینک نفوس قادر قوللی و سرد ن بکندن هلاک اولوب گوندن گونه حقیق

اولین موقر غالب لشکر اسلام معلوب اولمقدن غیری ابینته باشار منوب خاطر سنه شاه عجم طرفین

مرسره واراولن زیل بیک خان بکلر موقوف نزفته کمینه غالبا قرق بیک مقداری قزلباش ایله حکم

حیله کارنا بکار را ایله سپاه اولوب اول دیار صو ستده عبور و بولوب بوندوم طرفنه کوچوب بنجه دفعه الامر

مغلوب اولوب اول دیار کو پسته نکن اوروزه الکمن شاه عجم کسند ایله اولین لشکر قزلباش ایله ایاب

برابایق کلوب بیچ بزم طرفنه منتف اولیوب بر مقدار لشکر قلعه منه بی اوزره هر قعی ایدرب

صاحب سعادت حضرتلرنک قاپوچی باشیسی محمد آغا و جبه جی مصطفی پاشه و سپاهیلری منفا اولین لشکر

اسلامی قوت بازو ایده قلعه ده اولون حبته اوب بکین محبوس و کمن کنده بر کمی قزلباش ایله

ایدی بعده لکن قلعه سی دلکه مشهور نیز قلعه داخی الحیند ه اولن اهل اسلام تستحیر اند بحمد و اختیار کرده

لشکر اسلام هم دو ده رتبه سهم عظیم نسوقلی اولوب ناحوب مقابله اوله اولاسیدر و تو بیر اولدرنگ

وحمل شاه عجم خود وقتی الله بزدوم طرفنه تو بجه تمام اید و بحسبیه داری اولین نا بکار رند کو سبقی نمد

الحود سره لک ایدوب و بار چوپی اوردرته جسیر و قرمن شهر و ضد و اکر صاحب سعادت صبح و دفعه

دیار کسر بجه یکی مراد پاشه ایمن اودن پیش سک مقداری قو جاق کمت برمش الی بار و طوب ایله

گوزه‌دوب قضا بالا اول ملعون جیلوه‌گاه سرندن حسب بر توپ جبری قوروب اوچ دورت تنک مقداری قزلباش
بر وقعه نزول ایلمش ایکن بو طرفدن وزراء پاشا منوب طوب دشمنک یله موجود مودیان قزلباشک بر داوج
هجوم ایله بچه ایرد داخی بالضرورت جنگه شروع ایدوب باهمیت دیرالکی حوکینجه‌ی جنگ آتش جبال الغیب قزلباش
نگاه اودوب خاک دیار و تیغ شران بر دلشکر اسلامنک یورش دوندروب الحاصل انهزام علت منعقد داد فضل
جنگ برکار وده دیاربکره قرامان وحلب وآناطولی سپاهی قفردین حیدن سرکزمدیکت ودرایسته شهادت
شربتین نوش ایدوب باجی سی تیغ زهرآلوده‌من اونش کمیز درابه کر عسکر قزلباش سرنجه توالیعلا بارا
پارا اوارودوب جان قوزناروب کلدی امر عسکر پادشاه جم پوب وبالدوینی ایله شاط فادوشین برز
حسر قوروب شکر تنک مقداری بر بوم طرف دوزبه عساکر کمنه بعده اوطرفه کچوروب اطراف قلعه قوروداد
تولی صناوب کاه طرفنه دوپس استرت الحاصل بر بعد ادی دقر نیابش بربی محاصره اودوب حیق جوق
دوقل میوه دوزه ک علی ایله جنگ آتشک بدا مردن قزلباشن بربی محاصره اولدوب باده جنگ ایدنک سرن
قلعه خلقی تمری کسر اکالمر لا علاج اطراف قلعه خندق کسوب طابوره داخی حفت آدمیوب بچه دفعه طاوزرا
درتبه حکوب الاکر صوب ومشبانک کبری مدیجی کرفی جاوردوار درتبه یوریش اتکلنسه حکمه ده
صاحب سعادت داعی لشکر اسلام آراسنده واصناوب صغیر وکبیر آغلد وبیاده وسی علوفه نقد عام احسان
بیگرمدن فقری کرتیسنده وقلعه مقابل دورشیلرازی قرشو طوب مقابل اولدق قشلق دون ایکیه
وکی موتب وتمنکات الحمد جنگ اولدوب دورلری اولان زنبل خان سهند تا دوب بهمان توپ آتلنده
سلسابین قورد دوقه ملاحظه مذکور روابشاره دون بشارت نقاره ارغ ذکب صغیر وکبیری کوز قرار آت
بالذات توب وعسکر سعید اودیوب برجو ضرب الیدیلر اکرکو والبرزاولیه اوکلرنده طاره عارادادر دی
محصل جهد ایدرک شکر اسلامی نفس عدادر ودب مدکلو سکت بر طابوره دون وپیر وجهنه اکثری ات ابا علی
اللته وپایال دوب اسب باجی طایفه سی میدانی دارکوه دکه وصاحب سعادت الآنسنده وذخی دوزگوز
قرارلرینی فسداره ومنبدل وا بنفرمد صحرا وبیابانه دوشوب طایفه زرونیلیغ ادوب اکثر اولک مدن برده‌ا
دوب فلاکه منزمنکوب ونشکوبس پروانزی برکین طابوره وپناه وکونروب نورشمع قرار برد دوکنه
موکه دون منکر وصاحب سعادت اراده تعظیم وکبری ذوی العقده ره الاحترام ایله مشاوره ایدوب قراوا
وبردیلرکه بالذات سرادق جاه پور ون وشه وحقه تمر قره بعد زدهان قلعه محاصره وسنه ترک ماوب
شاید که قلعه مطلق اله وکلد وب اماذکوتره یوزدبوداوسه ایله قلعه بینک دروب مانی حاجله اتیده دوب
شاه عجم وه جمره وواقف اولجق بی پرواولوب قلعه نک کنه بعده اوطرفدن ایش تنک مقداری قزلباش کورب

بیلکه

پیک اوک عکسلرندن خیزه دوده وقاطرایله یورش قلعه سی یو ارسنه مودوب لشکر اسلام قوشدرینه جلوه ایله
کچوب ولنمر نار امعوب اندوه وداخی صعی سپکنیزمری شاطر صورته توکوب وبخصوص طوفه تشیر او دوب بمحصل توشقی
دوقی آمدی کرده ونصرت ایله شیر داندره وک تعظیم وذخیره وقولوب تاریخ وطاوفه وکمی کسیلرا
قلعه اولدی احاطه‌ دن لشکر اسلامک سعی ایله اوروب سرا عزوروه قلعه‌دن نا امید اولدق آکمی کینه جاهل کور
مستواوده ودولو بنه ده مظفرزده ایکی شاه عجم لو جواده دن خاطر جمیع حاصل اوروب قزلباش دولت
بابرک وطلرتن لسوب ووبالداش شاطره وفرطان حت کمجروبرون قورش اوحورصوب طعام قزلباش ایکیه
ال ایاغی اتمی شاطره وفراط کسی حصور که بر سری طور صومی طغیانن دودوز برجای کچی دوب جهود
کرماوعقو بروب سبب طرفه آتیش حصاوب محل مذکوره ده لشکر اسلامک بیک وپاشا منسب دا
دوب انقلابی نامیده واولان حجه کمپ ان کوریشوب حله وداولان اصلان پاشا وتابو فقی ولی بر
طرفعله ایله طرکه تقریره دن وامیر قاصر وتسلرکه سد دورمحصل ته طرز دوره که اردوی صاحب پوند نیسی دوست
ذخیره وکلوب بر کیم اولدن بر ذخیره جوق مبارک آنبسنه‌ جیبه حالا کمین جوت کمبش صار اردوی برک
اوحقرلوی وسوال اودرناوه وده که ذکر آمده ورود بهر دعا اون بر جوش بر وقت اغ اتکی عروسه‌ م
وقتی حرباب بر خرد شیه بر کلدر اوپسکر عود شه اتکلک اوچ دری بر اقجه ذات اسک بر وره سی قره اوق
آقچه صاغلورار اول نازک طبع جانلر که عقود ایی نوالک بلید بر اروی سپیدی اتاتن کورنده وصلوات کوزرا
ولله پیرواول طریف جانلرک معدی کتان بر نزول کورتیک کلیک عار ایدر اروی سی شمدی اکلمه
بزندن دیزه وتیمز که بچکلرا یوزف کسیا بیدر اولمه یله اول خود پسند ولادور لرکه تهوه ورود قزلباش جعفر حبیب
ایله مسخره وبه اونراله دی شیمدی داود وهیتی اوچ مل یولده مشاهده آمده همپشتم زاله نیش اولدیلر
بیره اول وقوجاق کمیس نه که قزلباش وردیلغ اعلی امید ایله بکلوار ادی شیمدی کنده جاده دیا
بجری اورنده ودوب الحق جابلرین ودبرینغ منت چلوه اولمه بیلرا اول صنم اکابر ارکوش جلوه القرشن جنب
قوچی ایله جانه کسیب دراوادی شیمدی سرالیک کورنده نخترجکرا اولدیلرا اول جسدن کرار دوهم
در دوب حضرت دن بر حضرت سی الحق اله دوره بی تشکر اسلام ما باقی ودرشیان قالوده دراکر
بربیر ونشرا ایله کوجوا ولنک زنکچری بیک اورته سانجاب سپنی کوتور دروازه روز خبرخانه وو نخاوز کنج
سرورقینه ادمی ایدن ودرجن وفکره وفا تشور که سلطان سلیمان ده زندن برحکمه ود عبره ده دوا قول بیکی
ایدن عال ارسنکنا ندرا طوبلری قلعه ده کومک ایچون کونز سپلرا یدی بولیلو رنده ده تومقداری الک
طوپخانم بیگه دورده وصاحب سعادت پادشاه ایله هلاک اولدوب وجه وقفه باره ودوم وخزینه ایچون قشلقلا

اوملرکه مذکور شد یری شکستار شرع جهاد اولدی بیلمز قزلباش اتبه گرفتار اولدیلر توخته سعادتلو خواندکار
حضرتلری بالذات لشکر اسلامک علمداری پیرقیندن کوزلرنک السربان جسنی دورکزلیکه
سوبیوزکه **شعر** نو بعد اوون نه دپیره دون کلوردو تکید دن عثمان لینه بازه دوم دوتی
بلدیوآنده دک خزینه دایاره دوم کلسه اولا شیخ احوالی دواردی فاما لوذن نوله خواندکار حضرت لری الکل
کلسه اولدی دیرهمون که قضیه ومضمون اوزره دور پیرنامزد نادرصوی پیرنا ترشك انکسه فرشاه چلب
اوکوز نعت اولدی نیره صفادن اوله امداد محصل کلام دورا دم دن بره دوله منسلوکر داکمسیه
وکلدور کرنر دوم وحوالمزه مطلع اولدیم دوجم اوله قسم اتده روز کرش وعجم بیجه کرایدیسه تقدیره
موافق کلدوکی مقتضا حضرت سیّد کرام اتند دحیه کرامتی اثر ذن اولدوکی شبهه یوقدر بیلسو امام اعظم
حضرتلری یتنزدم جمرفذن مسنی سبسا ولدیغی رسیدن دور بوصفه الحق کنده دوفت شریفی دردیع
بطیق اسحاب اول حضرتک درکاهنه پناه دوتجا ایدوبدریم دوجم وکمه ارزه دبسته وکده دوتعجب کلمالی
جهاد وقتونده بیان شیده وسرالیه که با چنروه محی دور که ارید وسپهر کرده دلسواسندن سلامتا دلسرا بین
ماعمن محق سورولدیکه اوده ده چرسید یق مشهوله زکه نواامک آب دهولشی قزلباشک کاری ایچی
کسی کهنده دوا یچ آغونیسی دالیسفی رحمی ورنده ومرک مقاجات بادسموم دیده دودیا لردن
سعادتلو بادشاه کرکه ویکم بیر داینجا اول خانیه چنه جهان باران با صفا پرسالنری تیوردب خلائق
دملزیتره آنحضرت حیتی خلال اشتوعلرا الحکم نه الواحد القهار یعنی وبکشکر فرذوانزه دور کرتقبیه عزوی
امام اعظم تراسیده مصرف ایله وک باران باصفا بروادی ابسه هم کنولیر با یوب کوذه چشور قصورا پیراند
نظر امینه ملکی اولدی زیرا ایچ سطرنایچه دشمن بلکدی دیواری دورت دفعه اوزکه دوق واقع اوله
خالقم قزلباشک کنابسه کوری لشکر اسلامی شوطرآکند دورنده پسیکره دولکی جایور مرادینی سیکردا
نامند قزلباش اطرافنده که کس دوجه کیچه لرادخواسی ویجه کوندوزلرده دوغوسی ملکز دور کرکیچه لرتا پیلاوه
اردو قزلباشه آمسنی کوب بودن کار فر بولدیکیچه سلیوفرون اردودن شاعرون چیزه بیلو روز ده تا اولور
فرون برا تقرری ایکی اوفرینه بابست قالدیدور حالمز اسنددن غیری کیسه بیلمز نشسر دعاحتری ایدوب بو
بوبلکونه حضرته صفا صبرو زمخشر یوکو مرحوک پیشکی اولدوحی سیلنیق بکا قیاس آیده سنزودم اسلام

ذکر مراجعت موکب همایون از عراق عرب و قشلاق نمودن در مازندران

چون رایات نصرت آیات جاه وجلال بدیعی که مرقوم کلک بیان گشت بفیروزی و اقبال از سرخیز اثر دار
السلام بجانب عراق در حرکت آمد و نعمت و کامرانی بمحروسه همدان رسیده و روزی چند در ملیان

پس از فیصلات تاخیر آنجا اقامت اتفاق افتاد و در اثنا مستوجه نظم ونسق مهمات بغداد گشته تربیت شامل حال
حضرت وخدمت روضات مطهرات ائمه اطهار سلطان تقیر یافته ترجیحی قلیخان تفویض نایب و دارا
مرد ائکه بعد از زد و در قلعه داری بغداد به ظهور آمده شیر علی لقب یافت و میرزا کرجی داروغه اصفهان را
سرکار عمارات فرموده جهت تعمیر و شکست آب وقلعه و احداث برجهای عالی وحفر خندق باهتمام
فرستادند و معماران و استادان بنا و سنگ تراشان را همراه وخلف آن کار تعیین یافت و جمعی از سپاه همراه
وتفنگچی برآنکه محصور گشته ایامی شقت قلعه داری کشیده بودند از آن خدمت معاف داشته جمعی دیگر را در عوض
فرستادند و بعد از فراغ خاطر از امور ملک و رعایا عزیمت نهضت سپه سالار نیز کرده آمیده و چند گاه
مذکور محل اقامت حضرت مظفر و منصور بوده و در اثنا بیان مآثر ظفر نشان پرداخته از بهر کمی
غنایم جبان و معارک بغداد و مراد ائمه صد و بیاید بود و یک بیاره جلیده و سایر نوازشات و تصدقات بیم
افزای یافتند جمعی از ارباب ارادت از روی عزت و چین از رکاب بشفقت این سبیق نموده و درکک
قورچیان و ملازمان درگاه که در انتظام در آمده بودند و در زمان بیگ ناظر را سردار سپاه هزار نفر تفنگچی کرده
آذربایجان فرستادند که به قورچی باشی عساکر ایلخی ملحق گشته در انتظام امور سرحد آذربایجان و اصلاح و تدبیر
دولت پابنده بعمل آورند شرح رفت و آمد رقضایا سانحه آنجا در طی حالات سال آینده مرقوم قلم سوانح
رقم خواهد شد و چون در بغداد حافظ احمد پاشای سردار بصلاح دید دید که حضرت اعلی مکتوب در
در باب تعزیه سلطان عثمان و تهنیه جلوس سلطان مراد نوشته استشعاری در ملک بغداد و کرادجا تسلیم
و طور ...ین در دوامت بفرمایند و محمد آقا نام ایلچی که قبل از این در زمان جلوس سلطان شیخ آمده بود
مصطفی آقا کلانتر جانب سردار بغداد آمده بود وجون آ وکه موجب رفع غبار کلفت و سلامت و عافیت
خلایق و عباد الله و صلاح اندیشی طرفین است عقد و انشاء مصلحت جمهور ایشان زمام حصن سپاخته در
طهماسپ قلی سلطان شیرزاده و بیلی را برسالت روم تعیین فرموده مکتوب مجحب اسلوب بر منیع
در قلم آورده در مرافقت ایلچیان مذکور روانه فرمودند شرح احوال او نیز در قضایای آینده سال قلم
کلک شیرین مقال بیکر دد و در اعلانیه عموم سپاه رخصت اوطان یافته موکب همایون ملازم رکاب
اشرف مراد ابست حضرت قزوین آمده در دولتخانه مبارکه که انجا نزول اجلال شده و چون ایلچیان بیاید
ارس ایلچی نذر محمد خان اوزبک والی بلخ جهت تجدید قواعد صداقت و دوستی بپایه سریر اعلی آمده
در قزوین اقامت داشتند بساط بوسی فایض گشته تحایف یحف و هدایا که آورده بودند گذرانیدند و از این
انواع اعزاز و احترام روانه شدند و از آنجا عزیمت قشلاق مازندران بهشت نشان فرمودند و بسعادت

فرمود و سعادت اقبال روانه آنطرف گشته زمستان را در دار السرور فرح آباد و بلده طیبه اشرف و ییلاق
محال رستمدار آن ولایت بکامرانی و اقبال صید و سواری و شکار میگذرانیدند از مشاهیر متوفیات
که درین سال بعالم بقا پیوسته طهماسب قلیخان ترخان که از زمره مقربان و ارکان
بساط اقدس بود و در سال گذشته رتبه ایالت و خانی یافته درین سال بحکومت دار الامان کرمان
سرافراز گردیده و در سفر خیر اثر بغداد بضعف معده مبتلا و عارض گشته از افراط اکل و شرب نامناسب آن
ضعف قوت گرفت و معالجه و مداوا کم می پرداخت و سخن اطبا را اعتباری نمینمود و روز بروز مرض شدت او
می پذیرفت حضرت اعلی از شمول عاطفت و ارادت گرمسیر رخصت ییلاق دادند و طبیبی همراه کردند
بعد از ییلاق کرمان رحل اقامت انداخت بدستور معهود معالجه طبیب نمیشد و برای خود عمل میکرد و بالجمله
روز بروز صحت استقبال مینمود تا بدرسید و ام القری آتش در بیان ایالت کرمان علاوه منصب
مهرداری با میرخان مروسوکلی که از امرای بزرگ و ذو القدر است تفویض یافت مولانا ابوطالب
رضوی که از سادات عالی درجات مشهد مقدس معلی و متولی روضه منوره سلطان
رضا بود در سفر خیر اثر بغداد ملازم رکاب اقدس بود و بعد از انهزام رومیه بشرف زیارت روضات
مقدسات کاظمین کربلا و نجف مشرف گشته راقم حروف نیز با آن میر سید بزیع القدر معاشر و ندیم
مشهد مقدس نیز رفیق و هم صحبت بود و بعد از معاودت از خدمت حضرت اشرف رخصت یافته از قزوین روانه مشهد
مقدس گردید روزی در بلده طهران از افراط میوه های متنوع الوان و اکل طعام ثقیل قوی عارض گشته
معالجاتی که دفع آن تواند نمود سود نبخشید و بعالم بقا پیوست نعش او را بمشهد برده در روضه مقدسه
مدفون ساخت آغاز توشقان ئیل ترکی مطابق سنه ثلث و ثلثین و الف که سال هفدهم از
قرن دویم جهانداری آنحضرتست دگر ره بانشاط و کامرانی ۞ زمانه یافت آثار جوانی ۞ بهار
ملک آمد خرامان ۞ پر از گلهای شادی جیب و دامان ۞ نمود از شوق گل غنچه سراکشت ۞ جهان
از فرخی جنت سراکشت ۞ دیگر باره عالم پیر جوانی آغاز نهاد و بمیمنت قدم نوروز دل فروز نشاط
افزای بزم نشاط گردید زینت بخش روضه جهان و روشنی افزای محافل دوران یعنی فرمان فرمای
اقلیم چهارم آسمان بر مسند شرف و اورنگ کامرانی برآمده در شب یکشنبه دویم ماه رجب ساعت
و هفده دقیقه از شب گذشته از آخرین منزل حوت باولین سرای حمل نقل بساط عالم آرای
در عرصه گیتی گستره و فیض رسان بساتین جهان گردیده ریاحین بهشت کرده محفل روزگار
خوابیده و سرو اهل برعونت و در بالای افراخته از فیض بهار حضرت و طراوت تازه یافت

عندلیب خوش الحان گاه از شوق مقدم گل با هزاران برگ و نوا نغمه سرا گردید و گاه از رشک هم آغوشی
گل با صبا و پریشان اختلاطی باد بنوا و زار و افغان آمد ۞ بیت ۞ گل با نرگس انیس و دمساز ۞
بلبل ز فراق نار پرواز ۞ و نواب همایون اعلی به فرخندگی بهرحتی در خطه دلپسند اشرف بکام دل
و عشرت پیرائی میگذرانیدند و گاهی نشاط شکار بر پرداخته باز همت بلند پرواز هوس را در اوج بلند پروازی
در آورده و انتظام بخش عالم شوق و مزی بودند و در انجا زینل بیک بیگدلی که در ازای خدمات لایقه و
جانسپاری که در وقت لشکرکشی هندوستان و در نگهبانی کردن سفر بغداد بظهور آورده بود بنوازش تربیت و
مشمول عاطفت بود و برتبه علیه ایالت امارت و خانی و منصب ارجمند ایشیک آقاسی باشیگری سرافراز گردیده و
قدر و منزلتش افزونی یافت و الکای ری که اقطاع علیقلی خان شاملو بود به او شفقت شده و چون موسم بهار
بسر آمده هوا از اعتدال بگرمی روی آورد موکب نصرت قرین از قشلاق مازندران در حرکت آمده
چون آوازه حرکت لشکر در روم رسید عنان عزیمت رایات دار السلطنه قزوین معطوف داشته در همین
زمانی در رود دولتخانه مبارک که آنجا نزول اجلال فرمودند از قزوین بجهت انتظام امور سرحد آذربایجان
گرجستان نواب جهانبانی عزم آنصوب در حرکت آورده و بلده سلطانیه مضرب سرادقات عز و اقبال گشته
بیک یکسال صحبت که بوفور اهمیت و کاردانی مستغرق درتبه دیوان بیگی گری سرافراز شده بود بدار
السلطنه تبریز فرستادند که باتفاق حاکم تبریز و امرای آنطرف از سرحد و ان حفظ و ابروده و رفع فساد
رومیه را اگر او آن سرحد گذشته و مساعی جمیله بظهور آورد از سوانح که درین سال بظهور پیوست
یافتن قزاق خان چرکس بیگلربیگی شیروانست از حبس و رادی فیان که در راه قرستنین گرجستان
بوقوع که در محل خود محرر یافته گرفتار گرجیان گردیده مدتی مدید محبوس بود چون مهمات سرحد و در گرجستان
بر وفق دلخواه انتظام نداشت کیه و نفرا زمحافظان از مطیع یافته در زمان فرصت او را برداشته از
گرجستان بیرون آورده بسلامت باردوی قورچی باشی رسانیدند و بعد از عوض و استقبار رهائی
روانه شیروان گشته بکلانتران و متعلقان که در شیروان بودند پیوست و در نسبت بیگلربیگی آن
ولایات است دیگری از سوانح اقبال رفتن قورچی باشی است و رفتن بر سر قلعه آخسقه
و بدست در آمدن آن قلعه و تسخیر قلاع بنا بر آنکه گذشته که حکومت آخسقه گرجستان متعلق به سیمون خان بود
و محافظه قلاع انجا با وجهی تعلق ان منتقل بود و در سال گذشته بنابر هر گونه فتنه و فتور که در گرجستان
منتسب سیمون خان واقع بود و آوازه آمدن سپاه روم از ارزروم پاشا و حاکم ارض روم که قرب جوار
مذکور است آثار اخلاص و جیله اندوزی بظهور آمده محافظان قلعه آخسقه که معظم قلاع انجانب دارند

محاصره و تسخیر در اقامت قلعه تنزل گشته و چون بغیر شکست دادن قلعه میسر نشده و بود و چنانچه باید استحکام
نداشت سلیم خان نیز مصلحت در توقف ندیده به بیرون آمده و به قورچی باشی پیوسته مرتضی قلی نامی از امرا او
کوره را در آنجا گذارده و چون حوالی آنجا بود و بر ایلغار مشغول بوده و مصلحت را به او داده علی الغفله بر سر قلعه و مملکت خانی بادیه
آنحضرت بکثرت تصرف نموده و قورچی باشی با بعضی از امرا در موقع اعلی قشلاق داشت از عقب قشلاق
کرده بخدمت مراجعت آمده و بود بتسخیر قلعه قندهار مأمور گشت و زمان سبک ماند که با گروهی از تفنگچی و تفنگ
دارانی را باشی بسال گذشته تا او را با یکجا رفته بود حسب الامر قورچی باشی پیوسته با تفاق سپاه حضرت
رفتند و قلعه را محاصره کرده و از اطراف خاکریز پیش برده و بگیر و حصار آنرا گرفته تیر و تفنگ میان
برند و مدتی چند کار قلعه داری کردند چون قلعه شرف تسخیر گشت و دانسته که عنقریب قلعه و تفنگ
میکردند و از هیچ طرف مددی نرسید مرتضی قلی پیغام صلح انداخته دست از قلعه داری باز داشت و بر زمین
بیخ کرده و جبه ازل قلعه باش این بود و هر کس به هر طرف خواهد رود و اگر احدی اراده قلعه آمدن دیگر
داشته باشد رعایت باید مرتضی قلی با سپاه بعد از عهد و مواثیق قلعه را سپرده و خود نزد قورچی باشی آمده
بعضی موافقت او اختیار نموده و بعضی دیگر به پای خود رفتند و قلعه مفتوح و لیای دولت قاهره در آمده
سلیم خان بمکه آمده بعد از بیرون آمدن از محاصره و وزد و خود و صفت و از ایل خود تقصیر بود
حکومت آنجا به سبزیخان قراقز تفویض یافت و او با طایفه قراقز که آشنای آن سرزمین بودند
قلعه و حکومت پرداخت و محاربه که مابین عساکر قزلباش و مورداو و طهورث است محاربه
نمودن با یکدیگر و شکست یافتن مورداو شرح واقعه آنکه بعد از محاصره و محاربه که مابین عساکر قزلباش
و مورداو و طهورث و جماعت جان به وقوع پیوسته جمعی از گرجیان کارتیل در آن معرکه مقتول گشته
مورداو که منبع آن فتنه و بقیه در مملکت کارتیل حاکم و فرمانروا باشد و جمعی از عظما و تماداوران آن
اصیل تر بوده که محکوم تر و بزرگی مورداو نکرده و خاطر ایشان با طهورث خان که پادشاهزاده و دوده الکا
بود و چون ولایت خراب بود از نزد و سیمون خان ماضی والی کارتیل و لا وده از نسل بگرامی او قبول و بعزم
اولاد سیمون خان بوده و کرجیان کارتیل با سیمون خان و از کرات خان برادرزاده سیمون خانی
نموده نیز خواست که عظمای کارتیل کیانسپه ان او قبول نموده بکیخسرو برادرزاده دختر زادگی حاکم
کارتیل گردانیده خود در آن مملکت نیز فرمانروا باشد و بعضی از گرجیان کارتیل در این ماده
همزبان بوده از مورداو دوری میکردند بجهت میان مورداو و طهورث وحشت به میان آمده و بعث
انجا بسیده دل تنگ کرده و دوری گزیده طهورث از روی احتیاط مع مورداو لشکری از هواخواهان خود مرتب ساخته
علی الغفله بر سر او رفت و مورداو اتفاق طهورث را درانگاه کرده و شنیده بود و در آن وقت قدرت مقابله و مقاومت
نداشت از مقام خود حرکت کرده در مقام دیگر شتافت و از ضیق حیثیت با بعد دوری که در هم او آورده بود که
مورداو رفت و فیما بین هر دو گروه محاربه قوی روی داده و طهورث غالب آمده و مورداو شکست یافته فرار و بجهت
از باد و شهر از خاک گشت در گرجستان اقامت نتوانست نمود بقیه دیار روم کرده متوجه آن طرف گشت
و سرداری که در سر ایالت روم بارض روم آمده بود پس از آنجا باسلامبول رفت و از آن تاریخ در میان روسیه
و طهورث مصلحت حال خود را در بیعت نمودن باین درگاه دانسته با داود خان ولد الله وردی خان
بعد از محاربه بسبب اصلاح قورچی باشی با گروهی از مردم خود در تفنگچیان و تفلیس اقامت داشت باوی
الفت و آشنائی کرده و فیما بین مراسله و آمد شد وقوع می یافت و از گذشته بر ساطت او عرایض بعرض
آمیز به درگاه جهان پناه فرستاده بود و چنانچه در ذیل مرقوم میگردد و در این سال فیما بین ایشان
ملاقات اتفاق افتاد التجا نمودن طهورث بدرگاه جهان پناه و بوساطت داود خان
ولد الله وردی خان و ملاقات ایشان با یکدیگر چون میانه
طهورث و مورداو وحشت در میان آمده موافقت ایشان بمخالفت انجامید و داود بر وقیه توسل جسته و بار دوم
طهورث از خواب غفلت بیدار گشته از رو برای ساعی خود و قضایای که روی نموده نادم و پشیمان گردیده
دیگر باره دست توسل بدامن دولت این دودمان استوار داشته با داود خان طرح الفت و آشنائی
انداخت و به دستور سابق اظهار بندگی و غلامی این آستان کرده و بوسیله او استشفاع داود خان ملتمس
عفو زلات و تقصیرات خود کرده و داود خان حقیقت حال و اظهار ضراعت و بندگی او را بعرض اشرف رسانیده
نمود در حینی که رایات ظفرآیات جاه و جلال به فیروزی و اقبال از سفر ظفر اثر بغداد و صوب عراق در
حرکت آمده بود عریضه داود خان و تضرع نامچه طهورث که با او نوشته بود بنظر جهان بین در آمده و از
مضمون واضح نموده بود که در این چند سال از من خطاهای بسیار صادر یافت و بجهت عدم ربانی که ضرر
در میانه وقوع یافت طوایف قزلباش عموما تیغهای زهرآلود بخونریزی من در میان دارند بجهت
جرات آمدن بپایه سریر اعلی نداریم اگر حضرت شاه که از خاندان کرم اند رقم عفو بر تقصیرات این بنده
گنهکار کشیده و از خطاهای گذشته اغماض فرمایند بنده باعتقاد غلامی در کوشش کشیده بعد الیوم وظایف
بندگی را بصدق دل بجا آورده و بعد از آنکه ضد من چند سال از این غلام صادر یافته باشد و جانب خود نگاه کرده باشم
که من الهمه پیش و پس دیده باشد که در آن گروه سعادت ملازمت مبتلا نمود یافت حالا از خوف و بیم او ایمان
گرد انکار بسته و اندیشه دارم که از تکلیف ملازمت معاف باشم و در این خرابه بسر برده و داود خان

روا بند دل داشته استمالت نامه مبنی بر عنایات حضرت واندو عفو تقصیرات فرستاده شد اما سفارش فرمود که
صورت اعلام نماید که در عهد صبی بر طبق ترتیب همایون نشو و نما یافته و مدار او ابراهیم بیک نامی رسید و بزنگ
فرزند خاص الخاص اند پس الطلاع داده حالا این معاذیر واعتذار زده است و خصوص بندگی که جمیع از وی پذیرفتیم آماده داشته
کرده دوام روی ارادت و اخلاص به بارگاه جرش است شده پناه دنیا درده و بطریق که کار ان هیچ نشر کرده دوستان
نظر همایون دریافته عز صمیم العقب عفو و انعام خصوص مکنت است در این شیخان حیله انموده دنیا داران درین نکته
سعی نماید که دامن بر عصیان آلوده خود را آب خفه سگاری درست قول است شود چه خود را انتساب
ادراک سعادت حضور کرده اند بعد از وصول فرمان دادو خان عزم ملاقات او با خود جزم کرده
برنشت کرمی حمو اراده پس عز حضرت مقدس همایون بی تکلف زیاد بعد دوری از ملازمان حضرت شکار شوند تحمل
اقامت دکشته ده ساله تکیه کرد ملاقات نمودند و دادو خان متکفل عفو تقصیرات اکشته سفارت
مبلغ شاهی را با مبلغ حیات خاطر شان نمود و بجهت تخلیف تغییر لباس بوسه مبادا که در ایام خلاف باطن
گشته بود نموده او را لباس قزلباشی را او رده و بچه ای شان تکیه تغییر لباس کرده و دوست در دامن نشیمن
او زده و صحبت خود را با صلاح به او منوطه و مربوطه کرده اند و شرط نمود که اگر عنایت و الطاف آنحضرت شامل
حال او باشد در دست آنحضرت پای از جاده بندگی و متابعت بیرون نخواهد نهاد بعد از معاوده و شرائط
پیمان بازگشته بجانب تغلیس بود و نمود حقیقت آنچه آمده بود در اردو عرض عالیان سده جلیل رسانید
و ظهور رشد بر جاده اطاعت و انقیاد و عرضیت سانحه دیگر المجب بود دن ایلچی پادشاه رکاب همایون
پناه مرتبه دیگر کیفیت اینکه چون رایات فیروزی آیات همایون بمفرت اقبال از سفر خیر اثر بمقر
معاودت نموده اخبار فتح و فیروزی نصرت لشکر روم در حدود انتشار یافت ایلچی پادشاه دیگرباره
اظهار خلوص عقیده و اخلاص کرده نوبت دیگر ترجمان است بحضور بار که در سال گذشته گرد تحصیل
سعادت تقبیل داده بود باز فرستاده و از اعمال سابق و حرکات ناهنجار و تقرفات تحایل معاود
دنیادار از خستگی حسب چون خلیل پاشا انجه در دار روم میان متوجه دفع او بود چشم داشت فتوح
ازین دولت داشت و چون از اطوار روم ومشی و مکر و حیل عظیم ترسیده بود و در هنگامی که لشکر رسیده
و معاونت او توجه تمام سبب دل نفیذ او آماده شده کورتی باشی با لشکر ظفر اثر در آنجا مدد بود او
اقامت نماید که مبادا از روم میان دست درازی بعسکر همایون اعلی واقع شود بعد از آنکه خلیل پاشا
سرودار با رض روم مرزو که رسید و نیز حسین پاشا را که چند نفر از پاشایان و جنود لشکر رکاب
همراه او قلعه آخسقه بارض روم فرستاد و هم بستان پاشا و عیسی بیک را که از معتبران بود و بر سپاه

ایلچی فرستاد

نزد ایلچی فرستاده و کار و رسیدال کرده آمیده و ترغیب لشکر به بهر با تفاق رسیر آخسقه زده و دستبرد نمایان
بر اوقات کردند که انجامت کم شستن تما مورد دنده از خود و غافل نشده ایلچی دسبتان پاشا و عیسی بیک را از جنگ
نگاهداشته و لشکر ارض روم نه بشکستی جنود قاهره کرد و رسیده حد عجز بسعد بودند از خوف جان از خندق
بیرون آمده و هی العفو بر سپاه امرا و پاشایان و چگریان کرده سعدنده الطلیح ومدد بر طرف مجاهد نموده دستبرد
نمایان کرده چندی از عظماء لشکر که حسین پاشا و بشیر از امیر بوده بدست آورده و جمعی کثیر از زندگی رهانیدند
بقتل آورده حسین پاشا را از حصار به قلعه آوردند و در قلعه از جسم گذشت و چون این خبر بسر دار رسید با تمام
سپاه بر سرایشان آمد قلعه اخسقه را محاصره نموده مدتی چهار ماه محصور بودند بر اسیر قلعه داری برده اجهت
در آخر دولت بایات جلال نیز بر جزم احتیاط و سعادتمندی اقامت و رسید زمستان رسیده و قید زیاده
از این در ارض روم توقف نتوانسته نمود کاری نساخته بازگشته شده و داد خفیف حال بمرض اعلی
رسانیده حضرت اعلی نیز فرستاده های او صریحا اظهار کردند که چون از اقوال ایلچی در عوض کرده ارسال ش شود
زیاده اعتمادی بر اقوال او نمودیم اگر در قول خود صادق است و با بوابت همایون با مواقف طریقی ایشان
گرفتاران رومی را که در جنگ و غیره بدست آورده بپایه سریر اعلی شاهی فرستد کرد بعیر او رفع
گذردو مکرر اگر این خواهش او با بدو تیره در دو لحواه او این دوات است همشونان این کلام مشهور است
زنگی زنگ لباش بارومی روم منظور در دل اوست تبعیه احوال او در دال آمده و مرقوم میسکرده و وقایع
مستوجب که در ملک ایلچی آن لازم بود بر او آلبا پوشیده نیست که در نیابت سلاطین
عالم و پادشاهان روضه گیتی قانون قدیم کراهیانی که بسبکه نکبر فرستاده اند همواره در ایام دوستی
هواخواه و در زمان خصومت و عناد سالم و غانم آمده شرح یعنی نوع مضرت در آسیبی که عند انفالی وخلاف
و اهانت مذلت بجان و مال ایشان نرسیده و زیرا که فرستادگان مامور فرمان فرستنده و از خود دعوی غرضی
ایشان حز تبلیغ رسالت و رسانیدن نامه و پیغام نیست بیت در آیین شاهان و رسم کیان
فرستادگان ایمنند از زیان و درین چند سال دو مرتبه چنانچه در محل خود دکذارش یافته ایلچیان با
مکتوب ملاطفت اسلوب معشوقه اصفهانه چنانچه را در رسم سلاطین روزگار بجانب پادشاه روم فرستاده شده
بود و یحیی بیک ترجمان را قبل از وقایع بغداد و طهماسب قلی بیک سلطان منتزه و یکی ... بعد از ان
از ارکان دولت خاندان آل عثمان این امر شنیع خطبه از اده یحیی بیک را که بازگشته بمقر اجتهاد
رسیده بود حاکم انجا از مکر را آمیخته و طهماسب قلی سلطان را چون عقلای روم بالکلیه گرفته
ورزیده و بچنگال مکنت دیگر حرمت شکسته رفتن مذکور را انشاف مطلب خود دانسته در راه منایع کرده در سکان

و مایوفتا در قم تنگ گنجینه نه و نیت نقش بر تاج امل نهاده بعضی از آنها ظاهری در اصفهان
شناعت علاوه نموده و آقا جلال نام گرگرایی که در ایام مصالحه و دوستی آمد شد طرفین بجانب حلب
فرستاده در انجام بعضی مهمات مشغول داشت حاکم حلب شیوه کم فرصتان سبقت جسته او را
قتل آورده کل وجوه و بضاعات و اموال و اسباب که داشت در حیطه تصرف در آورده و اگر این امور از وقوف
سلطنت صدور یافته از بی‌حکمتی و بی‌نسبتی نظر و از احکام پادشاهان نمود بر تعیین امور رفته امر نموده
بود نهایت بی‌نسبتی هرم اقتدار پادشاهان و خود رایی عنوان دلیل ضعف دولت است حضرت ظل
الله تعالی که اوصاف حمیده اش پسندیده عالمیان و اطوار پسندیده اش قانون بزرگی و دستور العمل
سلاطین جهان است بر خلاف آنچه سبک نموده ایلچیان روم را که محمد آقا نامی از معتبران آنجماعت قبل از
وقایع مذکور بدرگاه جهان پناه آمده و معزز و محترم در دار السلطنه اصفهان اقامت داشت با جمیع
آقا نامی که بعد از آن آمده بود چنانچه در سال گذشته تحریر پیوست به عنایات ملوکانه نموده مشمول انواع
و احسان مقضی المرام روانه فرموده تجار آن ممالک که در ولایت عجم بودند در مهد امن و امان آسوده
برضای خاطر که داراوده نموده بی از بیم و هراس بسلامت و غانم روانه شدند **واقعه نابینائی امام**
قلی میرزا در این سال میرزا قضای فلک بیداد و اطوار چرخ دشمن زاده ولی نعمت
امام قلی میرزا نور بینائی او در حجاب نشر فتن پذیرفت در این احوال که موخان ولایت
شعار عقلم تحقیق در قم قصد بی‌نگاشته اند همیشه سلاطین عدالت آیین و فرمانروایان صاحب تمکین صلاح حال
و استقامت احوال خلایق را از سپاهی و رعیت و مطالب عالیه دینی و علاوه بر فرزندی رایج داشته
در رضا جویی و رفاهیت خلق الله که هر آینه موجب رضامندی خالق اکبر است کوشیده اند چنانچه
بر قتل آوردن سلطان سلیمان که اعظم پادشاهان روم بود مصطفی نام پسر رشید خود را از سطوت
طغیان ولی عهدی سلطان بایزید پسر دیگر خود را با چهار پسر او چنانچه در صحیفه اول در ذیل وقایع زمان
حضرت شاه جنت مکان تحریر یافته شد و این معنی است که از این قبیل از سلاطین ماضیه بسیار بعمل آمده
ببینید که ذکر آنها موجب اطناب است شهزاده مذکور از جهالت و نادانی و غرور جوانی ارتکاب اموری که
پسندیده والد بزرگوار نبود نموده و از اطوارش بی اعتدالی و از رجوع و فراوانی تن سپاه انسی و کم بهری تجربه
بصلاح حال جمهور در آن دیده دیده و بینایش را بالی نور گردانیده اند اگر چه بحسب تقدیر بین
گرفتار آمده بمضمون مصرع ع او مصلحت تو از تو بهتر داند از جهت بعضی دیگر که در عالم اسباب
حضرت شاهزادگان عالی منزلت آگاه و کار خانه خلقت و تقدیر است و گریز از عدم بصیرت بینایی

بکار نیاید

نجات یافته آسوده حال در ظل مرحمت پادشاه بازرگانان میگذرانند **مراجعت موکب همایون از شهر**
بقشلاق مازندران چون خلیگاه پادشاه سلطانیه معسکر همایون شاهی گشت و
سرداران رومیان که بسرحد آمده بمحاصره قلعه ارض روم مشغول بودند بی نیل مقصود باز گردیده خاطر اشرف
از سرحد عراق و همایون اعلی و احتمال دست درازی ایشان باطراف سرحد حضرت خاقان اطمینان یافت
خان خوانین بموجب مراحم و الطاف داوود شکر تا سواران رخصت و طوافان و مساکن داده و با قزلباش
حضرت افسانه از سلطانیه روی توجه بقشلاق مازندران آورده و بجانب فرح و خوشدلی در قصبه اشرف
اقامت فرموده همواره به سیر و شکار پرداخته در سرزمین دلگشای نزهت بخش افراخته و پرداخته معمار
دولت عشرت بوده و در ایام خوشدلی و کامیابی میگذرانیدند و قورچی باشی کردوستان بود
آذربایجان قشلاق داشت حسب الفرمان به پایه سریر اعلی آمده در مازندران سعادت بساطبوسی
یافت و زمان بیک ناظر نیز از آذربایجان آمده و معرکه جهان دشمن که با او قورچی باشی
بود بعد رخصت وطن و فته از سوانح آنکه چون از محمد قاسم خان زیاد اوغلی قاجار بیگلربیگی قراباغ در ظهور رسیده بوده
اندک مسامحه و مساهله وقوع یافته گرد کدورت و اتحاد وسیله از دفع حادثه خالی کرده ولایت او دو دست
دولا بنا در آتاش کرده اقوام حضرت اوستاجلو هیچ رعیت رسید از امیر الامرایی قراباغ معزول
گشته داود خان ولد الله وردی خان که بصاحب رتبتی و استقامت امور سپه حد گرجستان مامور در
آن سرحد بود بدین رتبه بلندی ارجمندی یافت و چون نیامین حضرت اعلی شاهی ظل الهی حضرت
و پادشاه والا جاه تسلیم فرمانروای ممالک هند و هندوستان طریقه خلت و دوستی و اخوت و یکجهتی
مرعی و مسلوک بود و دایم شد رسولان و رسایل و رضامندی صداقت بنیان همواره در خال یکدیگر خیره اکنون
بودند و از تاریخی که معتمد الخاقانی ذوالفقار بیگ بیگلی که الحال رتبه خانی یافته نزد غافل خانیت از حضور
هندوستان عود نموده تا غایت آمد شدی وقوع نیافته بود در این وقت پیام جلال رسید که شاهزاده
پرویز پسر بزرگتر آنحضرت که رتبه ولیعهدی داشت از اقتضای قضا و انقضای اجل موعود سفر آخرت
اختیار نموده از روی نصاب وقت و برادری لازم گشت که معتمدی فرستاده لوازم پرسش و دلجویی
بفعل آورده و تفحص احوال خیر مآل کرده لهذا الحز بیک یوزباشی استاجلو را که از معتبران درگاه
و مردم خدان کار آزموده کار است رسالت تعیین فرموده تحف و هدایای لایقه از اقسام
نفیسه و نفایس مرده زیبا و تفاری نثار او آن صاحب رفته بمصحوب او کرده اسیده بابه محبت طراز دوستانه
سفر بر برابر و سیاهی برادرانه روانه فرموده و با آیین شایسته که بدین خدمت لبه اصفهان آمد

از راه یزد و کرمان بجانب قندهار رفته بقصد شاه عباس ... اصفهان بود که خبر وحشت اثر ارتحال آن
پادشاه والا جاه و فتنه و آشوب هندوستان در ایران شایع و متواتر گشته باعث تعویق رفتن او گردید
از اتفاقات ابراهیم عادلشاه و سلطان محمد قطب شاه سلاطین دکن نیز چنانچه در ذیل صحیفه مسطور گردید
عالم فانی را وداع نموده و منصوب عالم بقا شتافتند در زمان شاه جنت مکان نیز در هندوستان چنین
واقعه دست داد که سه پادشاه در یکسال ارتحال نمودند سلیمان ولد شیرشاه افغان که فرمان فرمای
کل ممالک هندوستان و پنجاب اگره و لاهور و بنگاله بود ثانی سلطان محمود پادشاه گجرات ثالث نظام
شاه والی احمدنگر دکن مولانا قاسم کاهی زوال خسروان تاریخ یافته در سلک نظم آورده بود

بیت سه خسرو روان آمد یکسال ٭ که هند از عدلشان دار الامان بود ٭ زمین تاریخ فوت
این سه خسرو ٭ چه پرسی زوال خسروان بود ٭ درین سال نیز چنین واقع شد که در هندوستان
سه پادشاه عمر و دولت را وداع کردند هر چند این قضایا داخل وقایع ایران نیست بنابر ایراد نظیر
صداقت وانمود گشته بیان در اینجا درج نمود و مناسبت مقام تحریر بر آن پرداخت **موقوفات**

نورالدین **محمد جهانگیر شاه** بن جلال الدین محمد اکبر بن محمد همایون بن محمد بابر بن عمر شیخ بن
سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان
در حینی که از سیر ولایت کشمیر عود نموده متوجه لاهور رسیده بود در راه مریض گشته بعالم آخرت شتافت
مدت سلطنتش بیست و دو سال بود و چون پسرش سلطان خرم که بعد از شهزاده پرویز فوت شده
پسر بزرگتر بود بنابر وحشتی که بافتنه و فساد بین میانه بود و پسر روی داده مغضوب پدر گشته بود از دولت
پادشاهی پیروزی رفته سرگشته بیابان در دیار دکن بسر می‌برد ارکان دولت که در پایه سلطنت سریر بودند
بوصیت پادشاه که در حین ارتحال نموده داور بخش نام پسر سلطان خسرو مکحول را که بسلطان بولاقی
مشهور بود ولی‌عهد کرده او را به پادشاهی اختیار نموده خطبه و سکه بنام او کردند و سایر شاهزادگان
که حاضر بودند سلطان بولاقی اکبر شاه زاده و شیرشاه لقب نمودند اما شاهزاده شهریار پسر صلبی
پادشاه مخالفت ارکان دولت کرده خود در لاهور رسیده قلعه لاهور و قبض خزاین و بیوتات
بی قیاس که در آنجا بود متصرف نموده خطبه بنام او در لاهور خوانده شد و سکه بنام او بدین مضمون نقش کرده
زدند که ٭ سکه زد بر زر در عالم شاه شهریار ٭ و طرح سلطنت و پادشاهی افکنده اعاظم امرا که
خواهان و اشراف اعیان که در آنجا بودند طوعاً او کرها بسلطنت او در آمده بر همه کمر خدمت بستند و او
و وجوه لشکر عظیم ترتیب ساخته چون اردوی شاه جهانگیر و عظما و ارکان دولت در کشمیر شاه و شاهزاده

دفع فتن مظفر لاهور ترتیب شده و سلطان شهریار خود در لاهور توقف نموده لشکر خود را با امرا و سرداران
و خواجهای معتبر لاهور بمقابله ایشان فرستاد که اگر در مخالفت او مصر باشند و پیرزاده ابداوکر پسر صلبی
بگرفته مجازات رسانند ارکان دولت که مظفر ایشان اصفهان بود از ورود لشکر آگاه گشته از آن طرف ده
نیز گروهی بمقابله برتافته و عظما سپاه لاهور را از وصیت پادشاه و جلوس سلطان بولاقی موسوم به
شاه داور بخش ولی‌العهدی وقوع یافته اتفاق سایر شهزادگان و خوانین مظفر خسرو آگاه کرده موافقت
خود دلالت کردند روزی که فریقین را اتفاق ملاقات شتافته سپه داران و خواجها و اعیان هر دو طرف
با یکدیگر گفتگوی صلاح اندیشان بمیان آورده از طرفین جنگ را در باقی گذاشته شد و لشکر سلطان
شهریار دو بیرون گشته جمعی بآن طرف پیوسته و جمعی باز گشتن و پراکندگی آغاز نهادند و سپاه و سلطان
سعادت جلو ریز بلاهور رسیده و سلطان شهریار فرصت عجب و سامان مقابله و قدرت محاربه نیاورده در قلعه
و چون اردوی اعظم و اصفهان و امرای معظم در موکب سلطان بولاقی داخل لاهور شده و جای قلعه
احدی متوجه قلعه داری نشده و آبنیانی بر قلعه را یافته سلطان شهریار را در وثاق خود مقید ساخته و چشم
جهان بینش را میل کشیده از دیدن عاطل کردند دولت ده روزه او بسر آمد و منقضی شد چنانکه
خواجه حافظ شیرازی از زوال دولت شیخ ابواسحق گفته **بیت** راستی خاتم فیروزه بواسحقی
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود ٭ اما احوال سلطان خرم آنکه او در خدمت پدر بزرگوار بسیار معزز
و گرامی و معتبر بود و بین الجمهور زیاده از سلطان پرویز برادر بزرگتر اعتبار داشت و از جانب پادشاه
شاه جهان لقب یافته بود و پادشاه او را بتخدیمات دکن مامور فرموده و تنها بر و پنجاب نیز حسب الامر
متوجه که سلطان خسرو مکحول برادر بزرگتر او را همراه برده بود و نگاهداری او حسب الاشاره با او سپرده
روزی خدمات مامور گشت و بی رضای پدر مقتول برادر بزرگتر مکحول جرات نموده در آن سفر با پادشاه
سلوک کرده با مورد که در آنجا بود و مخصوص پادشاه هست دلیری کرده بجهت مبادرت به مقید و حبس
آمد و جمعی از اعضاد او که در خدمت پادشاه در اداء سخن دلتنگ شده او را بعصیان و طغیان متهم ساختند
وقتی که از برهانپور مراجعت نموده و بدربار پادشاهی می‌آمد از آمدن ممنوع شد و او خفقت زده با جمعی
از دوهام تمام حاجی آمده با پادشاه و در لاهور بود و از فتنه و فساد بین پسر و پدر منع و بی‌اعتقاد شده و در کار
کران و کروه ... از لاهور بر سرون آمده بجانب او در حرکت آمده و در مابین اگره و لاهور در قریه
مقارنه اتفاق افتاده و بعضی از امرا و مردم معتبر از او روگردان شده و موکب پادشاهی پیوسته شدند
سلطان خرم خایف و هراسان گشته از راهی که آمده بود باز گردیده و بطرف برهانپور شتافت و از آنجا

برگن رفت و از میان ولایت قطب شاهی گذشته بعزم تسخیر بنگاله مبادرت و حرکت آمده و در آنجا با ابراهیم
خان حاکم بنگاله که از امرای بزرگ پادشاهی و عم آصفخان بود مصاف داده بر وی غالب آمد و فتح بنگاله
کرده خزاین فراوان بهم رسانیده و از آنجا متوجه الهآباس کرده اینقدر مات موجبات پادشاهی و
دلخیان گشته شاه سلیم شاهزاده پرویز را با مهابت خان حاکم کابل که از امرای ذی شان آن
دولت بتنبیه و تادیب او مامور فرموده با لشکر عظیم فرستاده در حدود الهآباس با سلطان خرم محاربه روی
روی داده و شکست بجانب سلطان خرم افتاده و از راه بنگاله که آمده بود باز گشته بدکن رفت
در ولایت قطب شاه توقف ننموده بولایت نظام شاه رفت چند گاه در آنجا اقامت کرده و بسر برده
دکن دیدالعلیه بشستی بازگرده خدمات منموده از بودن آنجا دلگیر گشته قصد آمدن ایران کرد و کرد از حضرت
شاه و استعانت جویه چون بولایت ته رسید راه دو منزل که قلعه ته را دست آورده و ولایت سند را که
ایران است متصرف کرده حاکم ته قلعه را تسلیم کرده در قلعه داری کرده و بتسخیر قلعه تنبیه گشت فتح
دولتش از آمدن ایران مانع شده با بعضی دیگر بازگشته بولایت نظام شاه رفت و در این آمد و رفت
جمعیت او روی بتفرقه و پراکندگی آورده روزی چند با بعد روی را آنکه تا اقامت کرده و بسر و سامان
بسر برده و نظام شاه از خوف پادشاه در مقام آن درآمده و او را از ولایت خود اخراج نماید
این اثنا قضیه فوت شاهزاده پرویز وقوع یافت خبر بادو رسید در دربار پادشاهی میانه مهابت خان و آصف
خان منازعت پیدا آمده و بنا بر حسب واقعه از آصف خان در ربط او با حرم محترم پادشاه صورت
محرمیت خانگی کرده از حقوق خدمات و جانسپاریها متوقع و چشم داشت مهابت خان بود و نظر بسبب
از پادشاه رنجیده و خاطر جدا شده بجانب سلطان خرم متوجه شده روانه دکن گردید با وجود حسب سلطان
خرم از آمدن او شگفته و خوشحال گشته از این دو مخدوم نازک دولت او آب و رنگی یافت و در اندیشه بیرون
آمدن از آن مملکت بود که خبر واقعه ناگزیر پادشاه و خبر دو بدو یافت از آنجا بعزم دار السلطنه اکبرآباد و در عرض شاه
با بعد روی روی رفته سلاطین دکن طریقه او روی پسندیده داشته و از لشکریان اطراف و جوانان افغان
و مغل را جوب بجانب او میل نموده و در هر جا که جمعی با وی همراه شده و در اردوی او جمعیتی عظیم فراهم آمد
آوازه آمدن او تزلزل در بنیان سلطنت سلطان بلاقی انداخته ارکان دولت و عقلای لشکر که روی
دو امور دنیوی داشته بابو جوبر پسر شیخی رشید صاحب داعیه قشتنیهم پسر زاده ارکان دولت
ترده خاطر ایشان بود بانشاز با تحریر نوشته بازگشت با لطرا از لاهور بیرون آمده روی توجه بدار السلطنه اکبرآباد
سلطنت آن دودمان استفاده دند فوج فوج از لشکریان و طبقات سپاه از اردوی اعظم بیرون رفته

بسلطان

همعنان در

گشته از اردو

سلطان خرم می پیوستند و در اردو اکثر اعاظم و اکابر سلف پیوسته چنانچه در حدود اکبرآباد اکثر اعیان و طبقات
لشکر به او جمع آمده بودند آصف خان و بعضی از خواص و مقربان پادشاهی بر مصلحت در ستانه اولاد
قاصدان نیخواند و فرستاده در اظهار دولتخواهی کردند و سلطان خرم با جمعیت چشم خوشدلی دخل دار
السلطنه اکبرآباد رسیده و لوای سلطنت و جهانداری افراخت آصف خان در نفاذ تیغ سلطان بلاقی و سایر شاهزاده
زادگان را مصحوب نموده و متوجه علار گشته در حوالی اکبرآباد حسب الاشاره عالی بحضور شاهزاده
شربت ممات چشانیده و بگوش ایشان رسانیده اولاد این مذکور که سلطان شهریار است که کوک و بود و کوکبه
داور بخش مشهور است سلطان بلاقی ملقب بشیرشاه و ولد سلطان خسرو که بیچ سلطنت بسلطنه رسیده و بود و یک نفر
دیگر برادر او و دو نفر پسران شاهزاده دانیال برادر شاه سلیم که در زمان حیات پدر فوت شده بود
سلطان خرم که از پدر خطاب شاه جهانی داشت خود را شاه جهان و صاحبقران ثانی نامید و در آن
خانزاد امداد علیه کار مملکت سلطنت کرد رسید و مهابت خان را سپهسالار و صاحب اختیار لشکر نموده
عزیز و بار و مفاخر و او را بزرگ الدین سپهسالار خان خانان لقب داد و دولتخان ساباط منازعت مرتب
نزد او دید و حسب الاشاره عالی با کمال یکجهتی با او رستار سلوک نموده با انتظام مقام و دولت شاهی
وارد و شرح این وقایع از نقل رکید و نقل از تتبع کرده و با انتصاب بود و نه رقم تحریر پذیرفت العهده علی
از روات ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور و در لیل وی و بعضا کاتب و ملوک استداد و زمان سلطنت او
خزاین و بخت از سایر سلاطین دکن عیب زود و بخصوص که فتی که در اسلاف مدتها داشت و سواد خلق
تو انست کرده در قیام مصالح و بعد از روی کتب مستفیدی کرده از نوع عقل و تدبیر و کار دانی مشهور چهار
بامور سلطنت در آخر که مردانی دولت بود و مولانا ملک قمی و مولانا ظهوری که از شعرای زمان او بوده از
روزگار و بیت را قرآن بوده و در طبق رعایت او بسر برده و کتاب نورس را که در صد بیت بود که ام چهار
و پنجاه و بیت بنام او در سلک نظم درآورده ده هزار و پیه طلا که نه صد تومان عراقی میشد از وجایزه دریافت
در علم ادوار و موسیقی و فنون ساز مهارت بود در استادی میدانست در بیست سال عاقبت از شاه رخت بسر
بزرگتر شاهیت و در بسیار بود و بعضی از رباب غرض حسب دختر و کی قطب شاه در سلطنه اورا صبح
بامور او بسر بر کاشانه و در انجام مهر العهده و حسن در اداره نجیب دیده داشت او میل کشیده و پسر کوچک
هفت ساله اش که محمد علی نام داشت ابراهیم عادلشاه نامید و مبنی کتابت قائم مقام و جانشینی
بر تخت عادلشاه یافت **سلطان محمد قطب شاه** ولد محمد امین میرزا که برادرزاده و محمد قلی
قطبشاه و داماد او بود مدت سلطنتش استدادی یافت و دوره و دولت کرد سلطان

نام صواب اعیان ارکان دولت جانفشانی گشته مرتبهٔ قطب شاهی یافت و با ایلچیان و ارکان پایهٔ سریر اعلی شاهی جل
الهی زیاده از سلاطین پیشین اظهار اخلاص و نیکخواهی کرده خیرات خان آگاه از امرای بزرگ آن مملکت
بر رسم رسالت با تحف و هدایای لایقه بحضرت اشرف ارسال داشت شرح آمدن او بایران در محل خود تحریر
گشته بیان میگردد و از ملازمان درگاه که در این سال ارتحال نموده بعالم بقا شتافتند آقا بیک
دیوان بیگی وی از ملازمان علیقلیخان شاملو والد دیوان بیگی بود و از ظهور اهلیت و کاردانی در
سلک ملازمان درگاه آمده در هنگام نصب علیقلیخان نایب او دیوان بیگی بود و در اردبیل که عساکر منصوره
بسرکردگی قورچی باشی بجزای کرجستان و دفع عصیان و طغیان گرفت مأمور شد چون علیقلیخان از آن
سال فوت شد و حسب الامر سرکرده قشون و عمل قلیخان گشته بسیاق کرجستان رفت و در هنگام معاودت
در اوایل این سال در راه مریض گشته از دنیا رحلت کرده سید حسین کمونه وی از سادات
کمونه نجف اشرف بود که اباعن جد از دولتخواهان این دودمان بوده همیشه صاحب جاه و حشمت بوده اند و او
نیز در زمان اقتدار [illegible] در نجف اشرف با جاه و حشمت و صاحب اقتدار بود و در سال فتح عراق
عرب بسعادت ملازمت دریافت از روی اهلیت و شگفته طبعی منظور نظر فرخنده اثر جهانبانی گشته ملازم
رکاب اشرف گردیده همواره از جملهٔ مصاحبان بزم اقدس بود و در این سال بیماری عارض او گردیده
از دار دنیا رحلت کرد پسرش سید ناصر پیوسته در سلک ملازمان درگاه انتظام دارد ادهم خان
کرجی وی از زمرهٔ غلامان خاصهٔ شریفه و تربیت کردهٔ آنحضرت بود بایالت دربند بابالیه
سرافرازی داشت در این سال رحلت کرده در عنفوان شباب ایالت آن ولایت بفرج خان سلطان
غلام خاصهٔ شریفه که سردار تفنگچیان رستداری بود تفویض یافت بلوخان اردلان از عمده
زمان شاه و خیرسگالان خود بود که بتقریبی که سبق ذکر یافته مملکت موروث بسبحان احمد خان ولد مشارالیه
تفویض یافته او حسب الامر در صفاهان اقامت داشت عمرش از نود تجاوز نموده بود در این سال
اکثر بیماری عارض او گردیده و ضعف و از جهان گذشت و اکنون خان احمد خان پسرش باستقلال حاکم اردلان
و متصرف ملک موروث و بیگلربیگی شده دولت یادگار علی سلطان وی از جملهٔ
عمال لرستان از اولاد خلیفة الخلفاست که در زمان حضرت خاقان جنت مکان شاه اسمعیل جد اعلی اجداد آنحضرت
حاکم دار السلام بغداد بوده و خلیفة الخلفائی نیز یافته بود و مشارالیه در سلک امرای عظام منتظم و بمنصب خلیفگی
سرافراز بود و در این سال در حینی که از سفر کرجستان عود نموده بدار الارشاد اردبیل رسیده بود بمنصب
خلافت درجه عالم عقبی شتافت مرد خیر خدا آگاه بوده و در زمان حیات خیرات و مبرات بسیار از و منقول است

رسیده

رسیده و مساجد و مدرسه و آثار خیر بسیار است بعد از آن منصب [illegible] بشاه وردی قلی صفی [illegible] یافت
حکیم سیف الدین مظفر کاشی از اطبای سرکار خاصهٔ شریفه بود و در خدمت اشرف کمال
تقرب و قرب منزلت داشت و [illegible] رسیده و خطاب طبیب ملازمان درگاه در عهدهٔ وی بوده اکثر
اعیان که بهر پیشه [illegible] بر حذاقت و مهارت معالجهٔ او معتقد بوده و در اواخر چند از ضعف پیری و عدم قوت
تردد کثرت معالجات بپرداخت پسرش که بفضل و کمال آراسته حکیم دارالشفا بود در ادارهٔ وی [illegible] معالجات
مرضی قیام مینمود در این سال در ایام اقامت سلطانیه مریض گشته معالجات اطبا [illegible] اجل
مقاومت ننموده عاقبت طبیب اجل علاج نمود و پسرش حکیم محمد اکبر در آغاز جوانی بمرتبهٔ پیران روزگار
در ادویه پیوسته رسیده در سلک اطبای خاصهٔ شریفه منتظم بود بمعالجات مرضی [illegible]
[illegible] وزیر قورچیان در مادی الاصل [illegible] در سلک جماعت قزاول [illegible] از اهل اصفهان بود
خط نستعلیق را خوش مینوشت حضرت اعلی [illegible] اخلاص و دولتخواهی آن سلسله [illegible] بود و برادر
شفقت تمام داشت [illegible] بیک برادرش اکنون وزیر باشی قورچیان [illegible] و در اول حال در عرض
[illegible] بیک برادرش که بشرف [illegible] و در پای [illegible] گشته گردید بشرف [illegible]
شد و در ثانی الحال مستوفی قورچیان عظام گشت بعد از فوت ملک بیک وزیر قورچی چنانچه در محل خود نگارش
یافته بدین منصب سرافرازی یافت و در این سال مریض گشته در حین اقامت سلطانیه از دنیا رحلت نمود
پسر قابلی داشت [illegible] وزارت قورچیان عظام میرزا ابو المعالی [illegible]
شفقت [illegible] رقم تحریر یافت اکنون وقت آنست که قضایای [illegible] سال آینده را
مرقوم سازد بیت کنون وقت آن شد که شاهنده را [illegible] که سازد رقم شرح آینده را
در این عرصه [illegible] آغاز سال پر ملال [illegible]
سبع و ثمانین و الف که سال دوازدهم جلوس [illegible] جهان پناه [illegible] آزادی
این سال [illegible] که لازم این فصل ربیع [illegible] شاد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در این سال [illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible] رجب [illegible] و الف [illegible]

دفعه از روز گذشته وزیر اعظم از مقام حرمت دلگیر گشته بشرف کاوه حرمخانه امید و حضرت همایون شاهی ظل الهی جهت
بر مفارق عالمیان مبسوط داشته در زمان بهشت نشان و قصبهٔ دلگشای اشرف که درین سال لشکر ظفر
منازل فرح بخش ولایت از نزول آن رایت خواست و باغات و بساتین دلگشا حضور صنایع و عمارت بهجت
فزای عباس اباد که از جهت خالی میشود مواد لوازم جشن نوروزی پرداخته با مقربان بساط اقدس سیاوش قورچی با
گرد از خدمات محوله از آذربایجان و تسخیر قلعه آنجا و ضبط و ربط سرحد فارغ گشته در آن اوقات
سر بر آستان حضرت قصبه آمده دعوت و بمجالست حضور اقدس مامور گشته برقم مقدس سعادت قباد داشت
عیش و سرور و انبساط خاطر بلوازم سپهبد و سکان قیام داشته و تابستان را در مازندران موسم بهار
اقامت نموده چون هوای آنجا از اعتدال روی بگرمی آورده و از جانب روم سوار رسید که درین سال
حضرت پادشاه روم و وزیر و سردار کشته بسیار بطرف ارض روم می آید و سوار دارای سپه جهت حرام
بجانب روم رفته همراه سردار مذکور رسید موکب همایون در ماه شوال از قشلاق مازندران در حرکت
آمده متوجه آن گشته بجانب تبریز گشته و معاودت رو به بازو به حد گرجستان
آشوب انداخته آغاز رفته خان نوبت بصوب دار السلطنه قزوین معطوف داشته بفیروزی و اقبال در
دولتخانهٔ مبارکه آنجا نزول اجلال فرموده و بحکم شد که عساکر نصرت شعار در حمن سلطانیه جمعیت نموده
عیسی خان قورچی باشی در آنجا آمده و خدمت نمایند که بهر طرف لازم آید روانه شده و توجه نمایند از
هوا دار مازندران عارضهٔ طاری ذات مبارک گشته بود در ایام اقامت دار السلطنه قزوین
فراغ اندکی پس از اعتدال طبیعی انحراف گاهی تبی محرق عارض ذات همایون گشت و گاهی
شده و از اکل و شرب نامناسب عودی نموده تا آنکه از غب و شطر الغب گذشته تب ربع انجامید و بوجود
انحراف مزاج و تحمل شدائد آن عارضه از امور دولت و تدابیر مهام سلطنه و ملک داری غفلت
ننموده اوقات خجسته ساعات صرف انتظام مهام دین و دولت میشد دیگر از سوانح
گرفتاری عیسی خان و افشار حاکم آنجا است شرح واقعه آنکه جمعی از رعیت آن حوالی بقزلباش
دامنه و غارت بالکاه آمده زیاده از یک هزار و پانصد کس که دو هزار کس بوده
و تفنگچیان عدد انداز و قورچی امون جلد نموده و گرفتند و در اطراف تاخت و غارت کرده باز گردیده
خان و دیگر قرار نموده و از غیرت و شجاعت عدم اطلاع بر کثرت ایشان عزم تعاقب نموده
کرده بجهت اصلاح سعید ایشان قوم با سعید نفر از غازیان قرار بیرون آمده بتعاقب شتافت
و سه چهار فرسخ رانده و بدیشان رسیده ایام بهار و هنگام طغیان رودخانه و از شدت امطار اکثر نواحی

در عقب مانده و اسپهای علف خوار و ضعف خورده و توانایی نداشتند چون او از رده میان رودخانه رسید راه فرود
آمده بیکدیگر در اطراف میان در رود فرود آمده و دیوان کشان نموده عیسی خان با یک صد کس
بود هر چند بعضی از غازیان کار دیده و دور اندیش که همراه بودند او را از معارضه آن گروه منع آمدند فایده
نبخشید و بر پرداخت و جمعی که در عقب او بودند از قصبه آگاه گشته استقبال کرده بودند و قوی سر اسپه
خود را با ایشان رسانیده و راه فرار بجهت آنکه جزیره رود خانه رسیده بر گرد و در آنجا سوار گشته
از عقب عیسی خان خوایان گشته و اما آن فوج قبل در میان سوار گشته و غازیان بعد تر
دو ناچی و دست و پایی زده اکثر در هنگام فرار از اسب ایشان در گریزگاه و دو پایی دور آورده
عیسی خان زنده گرفتار گشت و اکثر غازیان رفیق او در آن معرکه قتیل فنا و ضایع گشته در میان
اوراق پر و داشته معسکر سپه دار هوشیند سانحهٔ دیگر از سوانح اقبال آمدن
گوک کبابازه است بدرگاه خلایق سپاه و توضیح چنین آنکه ایازه پاشا مجدد الدین تقیه عار سپهدار اشتباه و شرح
داده آنکه درین سال گذشته که ایازه پاشا با خواص و اخلاص فرستاده بدار السلطنت تابعیت و اسپندهای
نموده بود و حضرت اعلی چنانچه در فوق مذکور شد اعتمادی بر اقوال او ننموده و پیغام داده که گر
ایازه در گفتار خود صادق باشد بامنوابان این درگاه موافق بودی با ایستی گرفتاران محاربه بروس اگر
در سال گذشته وقوع یافت بدرگاه معلی فرستادی تا برآن اعتماد و سعادت از طرف عظیم شده در
این سال که حضرت پادشاه سردار او می آمد بعضی از منتسبان و مردم خود را با بیرون فرستاده که از
جانب منوابان این درگاه و بعضی کشته و تابان پاشا و جمعی که به دار گرفتار او شده بودند علامت شرف
ارسال داشت و جمعی ملتمس او العقبه الطنان اخلاص و انقیاد کرده و از خوف بیم هنگام یان که معاد او بوده
جزا التجا بنمودن بدین درگاه و دنیا نمودن برا به مرتبه با ایما در خود اکه گوک ایازه مشهور بود با جمعی از معتمدان
فرستاده بود و در دار السلطنه قزوین سعادت کورنش سپهدار فراز گشته و رضین عمارت مجلس عالی
گوک ایازه را با رفقا و ملازمان که قرب یکصد و شصت نفر بودند بار داده و نوازشات خسروانه نمود
و تغافل در امداد او از قرون جبلی و در دلبسته تنها نظام سلسلهٔ ظاهر در مقام امداد او در آمده چند نفر
از امرای صاحب تقصیر سپه محمد قلیخان زیاد اغلی و پیکر خان ایگرلی و رودت و یوسف سلطان حاکم
بادکوبه را نامزد و بجانب ارض روم تعیین نموده که داخل قلعه شده و با تفاق ایازه بیند ارک قلعه
در مراسم قلعه داری کوشند و قورچی باشی نیز با عساکر نصرت نشان از سلطانیه بجانب آذربایجان
شده و هرگونه معاونت اتفاق افتد ... آورند آنها بسیدن امرا اندکور حضرت پادشاهی ببای

دراین

رسیده ایالت مذکور را محصور کرده بوده و قورچی باشی با عساکر منصوره تا دار السلطنه قزوین و تبریز رفته خبر دخول

بابازده و بعد از رسیدن که نموده مستمال گردانیده و بایلچی دولتین و پادشاه روم دعوت کرده قسم یاد کرده

او را از خوش و بیگانه و حسن نگاه داشته که از عمله به هیچ وجه ضرر و آسیب جانی با و نرسیده از تیرمصالحه

راغب گشته بیرون آمده سردار را ملاقات کرده و حسن پاشا در بابازده و باینیکچری آقاسی نسبت داده

ابازه و جوزه و حمایت دورآورده او را مصحوب خود کرده آسیبی به جانب اسلامبول عود نموده و اصلاح امور

محال متعلقه باین طرف نکرده بنا بر این از امرای عظام یوسف سلطان خان به محافظت قلعه و ضبط

و سرداری نعمت جهان آنجا مأمور گشته دیگران بمقام خود باز آمدند و قورچی باشی و عساکر منصوره

نیز از دار السلطنه تبریز عود نموده و قورچی باشی به ملازمت اشرف رسیده سایر امرا و عساکر به ایل

و اوطان رخصت یافتند **توجه نمودن امام قلیخان به تسخیر ولایت بصره و اوزر[...]** از

نازگی بلاد عرب محیط که تصرف قاهره در آمده بود فتح و تسخیر ولایت بصره که از یک طرف به عراق عرب و از

طرف دیگر به ولایات خوزستان و فارس و خلیج هرموز متصل است که همیشه خاطر والا بود و فی الحقیقه مرجع

بعد از انقضای این سال امضای آن عزیمه در خاطر انور رسوخ رسیده بنا بر آن امام قلیخان بیگلربیگی فارس

به تسخیر ولایت مذکور مأمور گشته با عساکر و یاران فارس و لشکر دار السلام بغداد و کرد و دیگر از راه کنار دجله

شط العرب و جمعی از نعمت جهان رکاب اقدس که در بغداد بودند و امرا و حکام لرستان و کردستان و لرس

حدود به همراهی او مأمور گردانیدند و خان مشار الیه با جنود وافره به عظمت و شوکت متوجه گشته روانه مقصد

اعراب آن حوالی از روی اطاعت و انقیاد پیش آمده و خدمات لایقه شد و جناب خانی انعام و احسان

بیشمار و خلع وافره و تشریفات فاخره و منسوقات به مردم پایه در آن راه مبذول فرموده و چون به ولایت

بصره رسیده و دیگر مردم آن ولایت به اطاعت و انقیاد ... غیب و ممنون گشتند درویش

در قلعه متحصن گشته حرف ایستادن در میان داشتند که از قضای آسمانی واقعه ناگزیر نواب گیتی ستانی

روی داده و خبر رسید موجب تزلزل خاطر قزلباش گشته جناب خانی نیز مصلحت در توقف ندیده

چون تسخیر آن ولایت در آن اوقات رقم تقدیر بر کلک تقدیر نگشته بود معاودت جناب خانی اتفاق

افتاده و آن اراده و عزیمه به تعویق ماند **از سوانح آنکه** شیر خان افغان حاکم

پوشنگ حدود قندهار است به قصد سعادت بساط بوسی و ادراک ملازمت به درگاه عرش اشتباه

آمده چند گاه در اقبال شمال ملازم رکاب اشرف بوده در دار السلطنه قزوین با نجاح مطالب و مرام

او به دولت زیاده از مأمول به شفقتهای گوناگون و نوازشات بی اندازه سرافراز گشته با خلع فاخره

واغخانات

واغخانات وافره رخصت انصراف یافته روانه دیار خود شد و از دار السلطنه راه هندوستان و جنگ

با بجاره مشیر در سفارشات بلیغ فرموده و ضعف مزاج اقدس که از ابتدای یافت و تب ربع و تکلیف

آیدکن که فت از زیاده بهتر شده بود اندکی زایل گشته روی به انحطاط آورده بود اما گاهی چند روز تخلف

میکرد و گاهی دیگر از ارتکاب امور منافی و مأکول و شراب و مشارب میفضاء عود مینمود و رفقا

باقی بوده گرم توجه به قشلاق مازندران فرمودند اطبا هوای آن دیار را جهت رطوبت مناسب حال ندانسته

تبدیل سند قرار قتال داده و بکلام مجید تفال فرمودند که دیگر باره به مشهد مقدس توجه فرمایند

عزم جزم فرمودند بنا بر ضعف و نقاهت قرار یافت که تأنی طی مسافت شده و از دو هم چلو را

در هر پنج چهار روز طی نمایند اما بعد از بیرون آمدن از قزوین از غایت شوق به مشرفات گولات

و اقامت منازل و الکشا دو روزه و هم چلو را از سواری باد پای صبا رفتار در هشت نه روز طی

نموده روز دهم داخل بلده طیبه مشرف شدند و چند روز در کمال عافیت و خوشدلی گذرانیدند که ناگاه

در روزهای ... عود تب عبد رتغییر در مزاج و حرارت ... احساس بهتر نموده ... به تحریر

سرانجام مهام ضروریه دولت همیشه در نگار میشدند و در آن اوقات گاهی از آن حضرت خاقانی کل شد

ربوبیاتی از همه امور و شغل دنیای دون و دیگری از شاغل روزگار روی و بر زبان که فتانی

گذشت و در یاد رضا و تسلیم یاد کرده و تغیر آن را اشتعال از عالم فانی به سرای باقی مینمود **توجه**

خاطر گماشتن به تربیت شاهزاده عالمیان ابو نصر سام میرزا و تفویض ولیعهدی

آن شاهزاده عالیشان در آن ایام چون منظور و لائقت و راه شاه دیر تواکنز نظیر آوردند

بود که عنصر بسیار و دار فانی فرستنی برده و ی از زین و حشمت را اندیشی استدار داده و خاطر عاطر

جهان متعلق بخشش کردنایاده و ریاض دولت نهال چمن آرای حدیقه سلطنت شاهزاده جوان بخت کامگار

شاهزاده سعید میمون نامدار کوکب جهان افروز سپهر شهریاری مهر سپهر فلک جلالت و بختیاری زبینده

افسر کیانی برازنده تاج خسروانی خلف خاندان صفوی سلاله دودمان علوی منظور انظار عنایت

یزدانی مؤید به تاییدات سبحانی ابو نصر سام میرزا خلف ارجمند شاهزاده مغفور مغفرت نشان

رضوان مقام صفی میرزا که از صحیفه را که عمر گرامیش کرد امان اندوخته باد بشد و در حلقه کرده

آغاز شد و تربیت و در دار السلطنه اصفهان نشو و نما یافته چند نفر از معتمدان ذکور و اناث حسب الامر

اشرف ملازم خدمت و پرستاری آن شاهزاده کامکار بوده و اطوار قیام داشتند به حضور اقدس آورده

که من بعد در ظل تربیت و اشفاق شاهانه پرورده و به رتبه ولیعهدی مفتخر گردانیده چون شاهزاده شعار

خدا آنحضرت بود که در امور جزئیه بکلام مجید تفأل فرموده بی مشورهٔ فرمان الهی شروع در هیچ امری
نمی فرمودند و در این امر مبارک میمون که از معظمات امور این دولت بود مشوره لازم دانسته مولانا محمد علی
ولد مولانا مظفر منجم جنابذی که از زمرهٔ مخصوصان خاصهٔ شریفه و این مجمع بود باین امر مامور فرموده نزد نواب
مرادوماندازی که از افاضل و اتقیای آن دیار است فرستادند که مشوره نماید مولانا مذکور تفأل نموده
این آیهٔ کریمه برآمده بود که اذ تقول للمؤمنین الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلاثة آلاف من الملائکة منزلین
بلی ان تصبروا وتتقوا ویأتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة
مسومین اگرچه ظاهرش باراده خاطر اشرف بسیار مبارک و میمون است لیکن در باب آوردن
از اصفهان در این آیهٔ کریمه اشاره بصبر و سکون بود حضرت علام الغیوب ع که مصلحت ...
همه بندگان ؛ بر مصالح امور جهان و صلاح حال خلایق و صلاح حال ... است بدولت آن
کریمه ... و چند روزی آوردن آن نوباوه ریاض دولت وکامکاری در عهدهٔ تعویق افتاد
و بعد از آن در اندک زمانی فتح بخت ذیل خواه مسطور گشت ظاهر شد که در بنیاد رون آن شهزادهٔ دولت
نشان بآن زمان بحکمت بالغهٔ الهی منطوی بود

ذکر انتقال شاهزادهٔ والاجاه از خاکدان دنیای عجب اعمی و انتقال روح مطهرش بجانب عالم بالا

آه و صد آه از گردش چرخ بیداد و دستبرد کاری
فلک کج رفتار هیچ نهالی از جویبار اقبال بالا نکشید و در نشو و نما و کامرانی بار نگرفت که عاقبت
تندباد اجل از پای در نینداخت و هیچ کوکبی از افق جاه و جلال درخشید که عنقریب در مغرب فنا غروب
افول نکرد مدلول کریمهٔ کل من علیها فان مؤید این معنیست بیت اگر تیغ فرزند پرورد آب
و اگر فرو رست دهر و عفا است ؛ از ازل رقم ممات بر ناصیهٔ هر ذی حیاتی کشیده اند دست باین گوشه
نیافتن جهان با وجود وابسته او زمان جنود عاقبت شربت ناگوار ممات چشیده بیت نظر کن بر
احوال این شیبان ؛ که رفتند یک یک بکمان و عنان ؛ خاک سیه جامه ها بر چاک بیت
هیچ از آغاز او بود ... ؛ ناشد بجز دوری دل از هیچکس ؛ شرح این واقعهٔ دردناک را بدین منظوم
خبر بیان می آرد که روزی آنحضرت بعزم سیر و شکار که در شکارگاه ... از قراملی در آن کل کلاغان
بوده در بازگشتن قلمی از نطق بعد عارض ذات همایون گشته ضعف قوی علاوه نقاهت کوف کرده
و عارضهٔ تب بعد از سه چهار روز آنحضرت را صاحب فراش کرد اینده به ... و اسهال انجامید و از
قیام و ترده افتاده و از هیچ ... همایون سوی العیته ظهور یافت مجملا اسباب اجل فراهم آمده ضعف
و ناتوانی وقت تمام گرفت معالجات اطبا تاثیری نمیکرد و روز بروز ضعف ازدیاد می پذیرفت خلایق از

مشاهدهٔ این حال در عموم اضطراب افتاده غریق بحر حیرت بودند خواقین معظم و پرده نشینان سرادق
اقبال از ورود این واقعهٔ هایله با دیدهٔ گریان و سینهٔ سوزان نطق از ناله و افغان نمی آسودند ارکان
دولت و مقربان بساط عزت از بیم این مصیبت مدهوش و از شدت غصه عنان از دست داده ... مانند حیرانی
سرگردان و از تصور این قضیهٔ جانگداز از خود بیخویش ترسان و لرزان بودند تا آنکه در تاریخ شب پنجشنبه
بیست و چهارم شهر جمادی الاولی حال بر آن حضرت متغیر گشته آثار موت از شبهه همایون لایح گردید هنگام
طلوع صبح داعی حق را لبیک اجابت گفته طایر روح پرفتوحش از قفس بدن پرواز نموده بعالم قدس
شتافت چه گویم که در آن وقت بر خاطر آن آن مقام چه رفت و بر مقربان بساط عزت چه گذشت مخدره
نشینان سرادق جلال پیراهن ها را چاک و دلهای غمناک بناله و زاری در آمده و با لباس سیاه خاک بر سر
افشانده آغاز نهادند آئین سوگواری در عالم تازه گشته اندوه بیشمار در دلهای خلایق راه یافته انتقال
از طبایع دوری گزیده چرا چنین نباشد آفتابی بود عالمتاب که عالمیان در سایهٔ معدلتش آسوده بودند
در معرض کسوف و زوال در آمد اختری بود درخشیده و نورانی که پرتو زینت و عافیت بر عالم انداخته
بود از اوج کمال بحضیض وبال رسیده آسمان که بر وفق مراد وی دوران مینمود بهر صبح از این مصیبت
سینه چاک مینمود و سال که در زمان دولتش بخوشی و خرمی گذران بود و حجاب ظلمانی اندوه ...
عقلا در این مصیبت عظمی جز شکیبائی چاره ندیده دست در عروة الوثقی انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب ارکان دولت قاهره سپهسالار عیسی خان قورچی باشی و اعتماد الدوله خلیفه سلطان
که مرده بشرف مصاهرت آن حضرت سرافرازی داشتند و زینل بیگ خان اشک آقاسی باشی شاملو
و سایر اعیان که در پایهٔ سریر خلافت مصیر بودند متوجه امور دولت گشته خواص و عوام را از ولیعهدی
شاهزادهٔ عالم و عالمیان آگاه کردند ... خلفا و صوفیان در میان و مخفیان این دودمان
ولایت نشان که در پایهٔ سریر اعلی بودند فرمان مرشد کامل بجان و دل پذیرفته بعد تم اخلاص و انقیاد
پیش آمدند و بمقتضی فرمان بتفویض ولایت عهد سلطنت و پادشاهی آن نوباوهٔ بوستان اقبال که شاه
از آن اشاره با تبشار نموده باشند در علم آورده عیسی خان و زینل خان و جمیع اعیان و اصحاب
سفارت ... این ... است نعش با وفا گرده و محفوظ و مستور در محل
کرده ... که از قبور سعیدان ... درگاه ... است ... اصفهان
بجهت شاه و شاهزاده ... جهانیان ... و در این مصیبت عظمی که روی داده و دل ... بیت
مشهور ... بیت که گر بود ... سلطان زفت باید ؛ گل صد برگ ... را دعا باد ؛

سنه الف و مائه از خلق را بیادگار گذاشت که آیین جهانداری از طلعت همایونش پیدا و آثار جهانبانی از
ناصیه اقبالش هویداست القصه چون حامل آن صحیفه بسرعت برق و باد آن مسافت بعید و راه دشت دوز
طی نموده سعادت ملازمت دریافت و از وقوع [illegible] بعد از گزارش خبر آن صحیفه لطیفه را بنظر انور
رسانید شهزادگان و خواتین [illegible] و مخدرات حرم محترم که در دار السلطنه اصفهان بودند از
استماع خبر وحشت اثر ناله و افغان باوج آسمان رسانیدند چند کس از ریش سفیدان ایل [illegible]
که بخدمات آنجا مأمور بودند مثل ابو القاسم بیگ ابراغلی که از جمله صوفیان صافی اعتقاد و داروغه
آقاسی باشی معتمد علیه حرم محترم بود باتفاق محب علی میرزا برادر رکاب خان والی گرجستان که حاکم
دار السلطنه اصفهان بود و رستم خان موسوم گشت بجهة رفع مفاسد و استقامت آن شهر معظم
که مملو از طبقات خلایق و طوائف انام است جلوس همایون را بر تعزیه و سوگواری آن واقعه ناگزیر مقدم
[illegible] در لحظه آن شهریار جوانبخت را [illegible] آیین سلطنت صوفیان دودمان صفویه
بر تخت سلطنت و قالیچه ارث که میراث آبا و اجداد عظام جنت مقام است متمکن کرده بنسبت
شرف پابوس دریافتند و آوازه جلوس همایون باطراف و اکناف سرحدهای ممالک
منتشر ساختند چون فضلای ماهر و منجمان [illegible] ملاحظه کردند بر حسب اتفاق هنگام جلوس سلطنت
بوضعیت سعد و میمون از جمیع معایب نجومی [illegible] کواکب سعود در اوج شرف [illegible] تحویل
و بر احوال صاحب طالع ناظر چند از زیج و تقاویم و [illegible] سال احتیاط کردند ساعتی که آن
خوبی جهة جلوس سلطنت و آغاز پادشاهی تا [illegible] دیگر [illegible] بر عقلای ماهر و صاحب
فطنت [illegible] واضح و لایح خواهد بود که این [illegible] از نتایج اقبال و دلایل ثبات و بقای عمر
دولت آنحضرت است از شاهزادگان [illegible] که در اصفهان بودند امام قلی خان میرزا
پسر صلبی پادشاه غفران پناه [illegible] مدعی سلطنت گردیده و در زمان [illegible]
[illegible] از طرف [illegible] بسبب [illegible] محفوظ مانده بود و دولتخواهان از هجوم عامه و
[illegible] رسیده جهة رفع فتنه و مفاسد عظیمه که بر آن مترتب بود [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] ساختند [illegible] آورد آنحضرت
[illegible] بصیر [illegible] اشاره شده بود [illegible] حرم
واقعه حال زیبنده سریر دولت در دار السلطنه اصفهان که مقر سلطنت و مستقر خلافت محل [illegible]
عتبات [illegible] بود تشریف حضور [illegible] انتظار آن بود که در آن شهر معظم [illegible]

فتن و فتور

فتن و فتور طغیان یابد که ابواب بلا و بلیه بروی خلایق [illegible] گشته [illegible] بیان عالم
نهاده [illegible] ارکان دولت قاهره که در مازندران بودند در رکاب همایون [illegible] عالیه
خورشید احتجاب ناموس العالمین حضرت شاه جنت مکان که [illegible] و غفران پناه [illegible]
آرامگاه [illegible] عالمین [illegible] سراپرده [illegible] خواتین و بیوتات [illegible]
[illegible] صوفیان صادق العقیده این دودمان [illegible] اندازه [illegible] خواص
روی توجه باصفهان آوردند و چون بدار المؤمنین کاشان رسیدند خلایق آن دیار با دیده های گریان
و دلهای بریان [illegible] حال تباه باستقبال [illegible] نعش مقدس رسیدند خاک
[illegible] افغان [illegible] خاک بر سر افشاندن آغاز نهادند امرا و اعیان و ملازمان رکاب
جابجا [illegible] مصیبت [illegible] خلایق را [illegible] اطراف و پیش نعش
[illegible] امرا و اعیان [illegible] الحاصل آن جنازه محفوف برحمت حی لا یموت را [illegible]
بیرون کاشان [illegible] امامزاده [illegible] موسوم [illegible] موسی علیه و آبائه التحیة و الثنا [illegible]
گذاشتند [illegible] شریفه [illegible] که نقل شود و حافظان خوش الحان [illegible] فرمودند که
[illegible] تلاوت کلام مجید [illegible] مداومت نموده باشند که
هیچ وقتی [illegible] خالی از تلاوت حافظ نبوده باشد [illegible] مرقد مطهر [illegible] و از اول ایام
تا ایام [illegible] اطعام [illegible] مساکین و اتمام
علاوه [illegible] محمد خان زیاد اغلی قاجار که از
میرزادهای طایفه [illegible] صوفیان این دودمان [illegible] خدمات تربت مقدس
[illegible] بعد از انجام این امور [illegible] تاریخ [illegible]
ارکان دولت و اعیان حضرت و مقربان بارگاه و ملازمان درگاه هر یک [illegible]
[illegible] ایوان درگاه [illegible]
[illegible] اختصاص یافته [illegible] جمال جهان آرای [illegible]
دلهای [illegible] آغاز نهاده [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible]
در سلک [illegible] تاریخ [illegible]
در سلک [illegible] دولت آنحضرت [illegible] خلایق [illegible]

بوده عالمیان از ظل رافتش خواهند بود از جمله تواریخ دیگر صحفی سپر او از ملک شاهی پناه ذکر مولانا شرف الدین قزوینی ...
از الهامات غیبی است آنکه ... پس ... اطراف و اکناف سیده موجب امنیت و استقرار ...
عباد گردد **شمه‌ای از مفاخر جلال و جلایل اطوار محمدت خصال آنحضرت جاه و حشمت ...**
از مواهب اوصاف حمیده حضرت شاه غفران پناه از حد و حصر بیرون است ...
ایشان از همه قصور کلی واقف شده ... افعال بوده خصایلش را ... سلاطین کامکار
قانون عقلی روزگار ... از جلایل آثارش ... این دفتر در حق مقالات اثنی عشر ...
صدق ... پادشاهی بود جواهر ذاتش ... فکر های دقیق ... خیال ازو ...
در رعیت پروری عالمیان در سایه رافتش آسوده بودند و از مهابت سیاستش گرگ و میش ...
می غنودند اوقات و خیرات ... بسیار آثار ... علما و ایران از ... رعایا و ...
و انشا ... و ... جز ... آمده ... خون ...
و ... جهان ... مخالف ... جلال ...
بود و ... پادشاهی ... گذشته ... بوده ...
در روضه ... تاریخ ... شاه ... نعمت ... شاه ...
ملکان ... پادشاهان ... وغیره ... از اقصای ممالک
فرنگ ... روس ... آنحضرت ... الف ...
من خلق ... ایشان ... فرستاده ... عقیدت و دوستی ...
تحفه ... سلاطین فرنگیه ... پادشاهان ...
و انگلیس و ... پرتگال و اسپانیه ... بزرگترین پادشاهان نصاری ... حضرت
عیسی علی نبینا ... اسلام و مقتدای طوایف ... است با وجود بعد مسافت و مکان ...
... محبت ... آنحضرت ...
عقیده ... رسولان ... وصول ...
صدق ... مضمون مکتوبی که ... نام پاپا پاپ ... مقتدای نصاری ... آن
بود معلوم می گردد ... در میان گروه نصاری ... خلافت و جانشینی حضرت مسیح
یافت ... پاپ ... بعقیده ایشان محل اقامت حضرت مسیح بود
به ... است ... آن مکتوب ... مفهوم ...

صحیفه ... ذکر ... الفضول ... حرف ... ترجمه ... فرستادن ...
نسخه ... از تکلفات ... **صورت کتاب ایشان** عالیحضرت
نواب ... الدوله پادشاه والاجاه تحیت و اسلام ... بندگان شما که ... عنایت الهی ...
جمیع عالم ... اولاد ... آدم ... پادشاهی ... جمیع عالمیان ...
جانشین حضرت عیسی خداوند ما ... پادشاهان عظیم الشان ... بزرگی ...
... و حال ... بزرگی ... پس ...
بنی آدم ... دوام دولت ... این ...
خوشتن ... عنایت الهی ...
و چون ... بندگان ایشان ... از مردمان شما ...
... زبان ...
...
که ... بندگان شما ... پادشاه ...
جمیع ... بندگان ... آن عالیجناب ...
بوده ... خوشحال ...
... ایشان ...
از ... ایشان ... جمیع ...
کریم ... حضرت عیسی ... ایشان ...
و ذوی الاحترام ... ایشان ...
... بزرگی ...
حال بندگان ... ایشان ...
با قسطنطنیه ... بزرگی ...
بجال خود ... ایشان ...
علیه ما جانشینان حضرت عیسی ... پادشاهان ...
پادشاه ... دولت ایشان ...
ما تمام عالم ... احکام الهی ... بزرگی حضرت عیسی خداوند ما ...

ثبت میشد معتمد و حاصل آمد و چار سال مکاتبات و رسولان بجانب فرمانروایان روم گری علاوه زمان را امر نامه
ناز محبت و دوستی ظاهر کرده و بدین دستور استان رفعت مکان حضرت صفی الدین از روی اخلاص و حضور
دل و عا از جهه بندگان سرمایه و دایم الاوقات بجهة تفقدات و نوازشات کرده باو در امان کرد
کرمیلو نیاست آن طایفه مثال از حالت از جهت و هست میکرد و اند آنرو و بزرگیهای ایشان را در و
کبری کرده پای تخت بیم ماکه پایکی حالات با نظر مزی دارد و امید که آنکه با حقیقت الفی بر سر آن عالی
معدار را باید دو تا شده بدان مکتوب بخط فرنگی بود و سپیدبه بود در آنجا کشوده فرنگیانی که در صفحات
و بنده فارس ترجمه کردند از فنا دانش معلوم شد که نوشته شد و مکتوب باب باشد از فرنگیه سوال
جواب داد که در میان فیه و زبان غایب حرف کرده است و بنده را با بیشتر طالب مرحمی داشته باشد
غیب داری طلب بود و بعرف فرنگی ابلاغ امیت محاربه و بزرگی و عظمت و جلال آنحضرت من المهو و بناده و
از آنچه ملاحظه محتاج به شیر و محبت بود زبان قلم از این مکالمه که آنحضرت فی هیئت خاموشی کرد من عمر شریف
شصت سال بود و در هشت و سالگی مرتبه بلند فرمان روائی ایران رسیده و مدت سلطنتش در ایران چهل
و دو سال بود و در سال و نیم صحو بن تا حین حیات که چهل سال باشد در زد ذات جهانداری که ذات
نسبه فطری اثنا عشری پاک اعتقاد بود و بنده در سال دوازده هم قرن ثانی بجوار رحمت ایزدی پیوست

رباعی شاه عباس ثانی ... شد رهست ؛ تیغ و جهل سال را عدا کی خواست ؛ آنکس که بیک حال
با دولت خداست ؛ کرچه ... ؛ رحمة الله علیه و علی آبائه الطاهرین و السلام

و الاکرام **سایر متوفیات از ملازمان درگاه و غیره که در این سال ارتحال نموده یوسف**

سلطان وی از غلامان تربیت کرده حضرت شاه گیتی ستان فردوس مکان بود که بمرتبه امارت و سلطانی
سرافراز گشت حاکم الکاپ کره و میر غارتیان چنین کرد و دید بود و از سال گذشته بتقصیر خدمتی که
از حکومت معزول شد کرکین سلطان که از زمره غلامان تربیت یافته در عوض بتغییر یافت در صحبت این
تقصیر مقرر شده و او که با رفتن روم رفت همراه او یازده هفته داری تا دید و چنانچه مجرب به پیوست که مدت
زلت سرداری قبچیان فقط آخته تا مرجع گشته در آن خدمت از عالم رحلت کرد با سپاه و او مرد جوانی و
معقول شایسته بزرگی و به پرورش بیشتر و مسلک غلامان است **علیخان بیک ناظر دواب**

و لالتفی بیک ناظر دواب وی در زمان حیات امت و میرزای خان ناظر به کار او بود و از دور کار رانی
ناظر دواب سرکار خاصه شریفه شد بعد از فوت او خدمت مذکور به علیخان بیک فرزندش مرجوع گشت و او درجه
محاسبات خراسان گشت بمشهد مقدس رفت و در آنجا مصدر رحمت گشته بقیه حیات در نورد و الیوم بمنصب نوری

بیادکار بیک برادر او مرجوع داده بود محاسبات خراسان گشته بمشهد خراسان رفت و در آنجا مصدر رحمت
گشته بقیه حیات در نورد و دیده و الیوم منصب مزبور بیادکار بیک برادر او مرجوع است میرزا محمد رضا پسر
محمد رضا وزیر غلامان ولد میرزا ابوالمعالی نطنزی است که مدام خدمت در عوض پدر وزیر
غلامان و تفنگچیان بود و در این سال در قزوین بیمار شده و در هنگام آمدن بمازندران انشاد او رفت
نزول اجلال و صحبت حیات تقاضی اجل پسر مهتر مذکور رحیم بیک ولد هاشم بیک اردوشان وزیر
تفنگچیان دیوان یکی بیشتر مأمور شده آنها هنوز بمنصب پایه پیش چنانچه رسم معهود این سلسله علیه است
نکرده بود که واقعه ناگهانی آنحضرت روی داد **حکیم شفائی** حکیم شفائی **میرزا محمد رضای وزیر غلامان**
وی از طبیب زادهای دار السلطنه اصفهان بود و در آغاز سن تمیز و عنفوان شباب بتحصیل علوم و اکتساب
علوم رسید او لیر و اخته حاوی انواع کمالات گشت و در علم طب و قانون طبابت مهارت یافت بسیار
رتبه مشرب و شوخ طبع بود و ذوق شعر و شاعری بر طبیعتش غلبه کرده و در آن شیوه مرتبه بلند نامی
از شعرای سخنور و سخنوران ملایف گستر گشته شهره روزگار گردید و اشعار آبدارش از قصاید و غزلیات
و مثنویات و مقطعات و رباعیات بیارایت معانی دقیق و نگین و اداهای شیرین تمکین آنها
از زیر الکن طبع گرند کی شیوه و شعارش بود و بنک و ظرافت ذلکی را طایفی بر طبعیتش گران معهود و دارم
طریق و شوخی صحبت بود و زبان بجو تحصیل تمیز ولکوان می کشود اگرچه رسم بمانده موم استاد
او در این طرز بدیع و معانی رنگین و ظرافت شیرین را از گریبان روشنی اد انموده داد سخن پروری
میداد و در خدمت حضرت گیتی ستان فردوس مکان قرب و منزلتی داشت و او از ندیمان مجالس
رکاب اشرف که معهود آنحضرت ملک الشعرا و ممتاز ایران لقب داشت که گاهی نه بیاد او نه جهان
و ه بگویی استعار خلق سیر مود دار و آخر ایام حیات از هجا توبه کرده فقط در مدح و نعت آنحضرت
نظم در آورده و گذرانیده حفظ نهیت بیت سوگند بخورم که خدا ایکه حق داد ؛ در کربلای بی ...
او هفت شیشه ... ؛ کزداغ ماتی خاطر نخسته ام ؛ تا زحضا بخورد و دم از چشم گیسه خوار ؛ از غم ...
خدنگ حیرت شکاف ؛ در تن نیستهام که تکیه نکند ؛ پرواء استقام اعادی نمی کشم ؛ بر دوی ...
هم بهند کرا فزون رصد کشاه ؛ آنانچو رفت هیاه بهار حد برون ؛ تا دید خلق واجب ذهنت که
کاه ؛ تاکی قضا به سینه خور دستکش و کشتی ؛ تاکی بر شعله مطبوع برق زند کیاه ؛ باید نواخت فرق خراسانی
بچوب دست ؛ بیرون نهند چون قدم از کردی براه ؛ هر کس زخشم کنه تیغ دکرکشد ؛ در کان بکر
لب بدمنظر و از سپاه ؛ دستش با نتقام دکر چون نمیرسد ؛ شاعر بر تیغ تیز زبان بیرون نماه ؛

خود را به کعبه رقیبت تسلی کنند گران ؛ روی عدو چو صفحهٔ دیوان کند سیاه ؛ رسم جهان و لازم ماهیت منیت ؛
چو که با گروه خوان دشت تعب گاه ؛ اما بسند صاحبان ایران بیوم ؛ تا ماهیت این همه اعتبار گاه ؛
بار دگر ز ارتب دین از نصیحت ؛ تجدید تربیت کم امداد بیت شاه ؛ شاه فلک چرخ را چو فوز و دیک نگار
گردون عرج آفتاب باج افکند کلاه ؛ و درین سال در دار السلطنه اصفهان در نقش گشته و اوراق دیوان
به باد فنا داده و سبب این مطلب در جریده در زمان حضرت شاه جنت مکان مولانا محتشم کاشی قطعه در تاریخ
وفات حکیم نورالدین کاشی گفته بود و چون ابیاتش مناسب وقت بود تاریخ را که داشته چند بیتی از آن ثبت افتاد

قطعه ولا نگرای بی محابا حکمت را ؛ کرشمه تا چه غایت رسیده او مایل ؛ اجل شده دلیر آنچنین
هم کرد ریزه ؛ بکام مسیح زمان زهر قاتل ؛ حکیمی که باشد مسیح علاجش ؛ میان جنود اجل بود حایل ؛
مسیحا می گزد و هیچ روح رفته ؛ شدی باز در پیکر مرغ بسمل ؛ اشعار آبدار و معانی ملت بحکیم شاعر
بسیار است   و این صحیفه تحمل آنها ندارد و چون رتبهٔ شاعری و مرتبهٔ سخنوری او از قطعه مذکور معلوم
گردد وفوق بر تحریر پیوست معلوم بود به بیان و این دو سه بیت که با عقاید او اقرب بود و بسیار جالب است گفته شد

بیت تا از خشیره جانب آمیزند ؛ مرا از داغ حرمان آتش آمیزند ؛ سرم گر سجده و دلبری نهاد ؛
زخاک پای خوبان آتش آمیزند ؛ هم عالم پریشان نمیکرد ؛ سر زلف پریشان آمیزند ؛ بعد از وقایع
سنوه مرده واقعه نظم اند در حضرت گیتی ستانی که به تحریر پیوست لازم دید که اسامی سپاهی ارباب مناصب
عالیه زمان دولت آنحضرت را [illegible] سلطنت اند از امرا و نامدار و صدور رفیع مقدار و وزرای
ذوی الاحترام در ذیل این کتاب بهجت نشان صحیفه گرامی و قوم و قلم وقایع نگار گردیده و چون امرا
ذی شان ارباب رای و تدبیر و اصحاب [illegible] و شمشیر [illegible] و فرمان روایی اند در میان
این طبقه خانان رفیع قدر عظیم الشان بهم پیوسته [illegible] اسامی کل امرا از خانان و سلطانان
و کلان در ذکر تقدیم رفت و **ذکر امرای عظام نواب گیتی ستان** چون بسیاری از
اعاظم این طبقه علیه در زمان فرخنده نشان آن حضرت چنانچه در تضاعیف هر سال قلم تکلفش بذکر حقایق
خالی نا مرد کرده و بعضی اجل طبیعی و بعضی در معارک کارزار به عالم بقا پیوسته بودند جمعی دیگر در حین
ارتحال آنحضرت در ربقهٔ حیات بودند **نود و دو نفر** که در دو و خمیر [illegible] عسکر دو **نفر**
اول طوایف رفیعه قزلباش ام امرای دار و ایشان از خورد و کلان **هشتاد و دو نفر اند**
یکنفر از طبقه شیخاوند [illegible] ولد سید مبارک بیگ صفوی ابن معصوم بیگ وکیل السلطنه حضرت شاه
جنت مکان که بمنصب قورچی باشیگری که از مناصب عالیه این دولت و اختصاص دارد به رتبه

اول طبقهٔ علیه **قزلباش** از امرای اویماقات قرب قرابت و شرف مصاهرت آنحضرت و سیادت
رتبهٔ امارت [illegible] **هفت نفر** در این عهد از ایشان اند قزلباش و اویماقات قرابت که سر و فرا **شاملو**
زینل خان بیگدلی که در عوض حسینقلی خان که رسیده ایشیک آقاسی باشی حاکم ری گشته در جمیع خدمات و طبقه
اهلیت تربیت از آنحضرت یافته بسیار معتبر و مکرم بین الاعاظم و الاقران محترم بود و دیگر حسن خان و لد
حسین خان که از اوجاق عبدالله شاملوست از امرای آذربایجان است و در این عهد بکرد و قبل حاکم
کرد و حسن سلطان بیگدلی که در خیل حشم خود و طارق کرد کرک بهره و دو شو   با جمعی گشته شاه قلی بیگ
شده آنحضرت آمده و رتبهٔ سلطانی یافت از مواضع آذربایجان تیول است **سه نفر** از **استاجلو**
امارت داشته محبعلی سلطان اوغلی بیش خان حاکم نساء خراسان او بعضو و سلطان گیلک ساو حاکم
او الفاسم سلطان ولد پرغیب خان شرف شده حاکم عراق عرب از طایفهٔ رفیعه ذوالقدر امیر خان
مهردار حاکم دار الامان ولد رستم سلطان سوکلن ابراهیم سلطان ذوالقدر حاکم سرچشمه خراسان و کهکیلویه
قلی سلطان ذوالقدر زاده شاه وقلی خلیفه مهردار که دختر زادهٔ مذکور محمد خان مهردار است و حاکم بعضی
محال فارس و ابراهیم خان شمس الدین لو که ساقا از امرا و قرا باغ بیستدام سلطان حاجیلر حاکم کرد
جانه اسیتر یاو از طایفهٔ قاجار دو نفر طهماسب قلی سلطان ولد امیر گونه خان کرجایی و الد حاکم جوبر
سعد و از امرای بزرگ سپکر خان اکرمی در دولت از امرا قراباغ و حاکم بر دعت و از افشار یکنفر
کلب علی خان ولد قاسم خان ایالو حاکم ارومی اروغندی خان آسیلو حاکم فراه و اسفزار خراسان
امام قلی سلطان ادسالو حاکم کرد و دو از ایل ترکمان دو نفر بدراق خان پرناک ولد شاه وردی
خان حاکم دار السلطنه تبریز و حاکم بیگی آذربایجان است حسن سلطان اردکلو حاکم قراباغ امیر الا
سکاری چیلک سلطان اسبیره و احاکم ارد و چیل و سراب بود **برولو** یکنفر باسم [illegible] سلطان
و تمد جسا او حاکم سلطان بکیساول **قراداغلو** یکنفر باسم برهان الدین خلیفه حاکم قراجه داغ
بیات سه نفر یار علی سلطان که بمنصب تفنگچی آقاسی باید سلطان علی سلطان حاکم ماکو بود سلطان حاکم بعضی
محال قم بعد از **دنقاش** دو نفر سپاه اوخان زاده و بایندر خان حاکم استرآباد و حاجی سلطان سلطان
کرجایی با [illegible] سلطان که بمنصب خلفا بیگی سرافراز گرده و حاکم بعضی محال خوارش بود
الپاوت یکنفر باسم منصور سلطان که در شیروان الکا دارد **چاکرلو** یکنفر باسم محمد سلطان
که حاکم شکی است **قراقالپق** یکنفر باسم شمشی خان حاکم دار الجرد بود و حاکم آنجه [illegible]
دو او باسم او خان سلطان که حاکم اسپان پیشتاز طوایف **الوار و اکراد** که در این عهد

رتبهٔ ایالت خانی و سلطانی مشرف شده هفتم نفر حسین خان عباسی اوغلی بیگلربیگی شد و از امرای بزرگ
جمیل خان برادر جهانگیر خان که حاکم زمینداور است عاشور خان چکنی خان مروشاهجهان و از امرای معتبر است
احمد سلطان چکنی ولد حاجی سلطان حاکم دارالمؤمنین سبزوار سلمان سوباشی دیلی حاکم جرد و سمالس
امام قلی سلطان سپاه منصور حاکم اسفراین خراسان رضا قلی سلطان سپاه منصور حاکم اسفراین زمین
داور بیرام علی سلطان صوفی حاکم و ولیجان کیلان که از عشایر اکراد است علی مردان خان ولد گنجعلی خان
زیک که از امرای بزرگ و بجای والد بیگلربیگی ولایت قندهار است مقصود سلطان دیلی حاکم کرشت
عیسی خان سلطان سلماسی بیرجاعت کلک سلماسی کلب رضا سلطان تودی از امرای آمده با جماعت از
جماعت **سپل سپر** که بنفر ابراهیم خلیل سلطان و جماعت ازناویاق مستقر و اند که در ولایت دم
و غارت مشغول داشته خود را پیل پیر نام نهاده اند بعضی اکراه وقت و چنانچه خود در قضایا ایام تسخیر آذربایجان
استظهاری یافته شده و اظهار جانفشانی از روی ارادت و اخلاص به دین درگاه و راه آمده جمعی از ایشان در
سلک قورچیان عظام انتظام یافته بدولت خلیل سلطان مذکور مأمور شده اند **نورالدین سلطان**
پادیا از عشایر ترکمان شیروانست و همیشه حاکم تعلیش محذرات آنجا قیام و اقدام داشته و دارد و در خراسان
ملک جلال الدین ولد ملک محمود حاکم سیستان که از نژاد ملوک صفاریه اند شیرخان افغان حاکم سنگی
توابع قندهار معدود سلطان افغان تابع قندهار **دفعهٔ دویم در ذکر امرای عظام و غلامان**
درگاه که رتبهٔ خانی و سلطانی یافته اند چون در ایام فرماندهی حضرت گیتی ستانی فوجی کثیر از این طبقه
توفیق اسلام و سعادت غلامی این درگاه ملایک مقام دریافته اکثر از عهد صبی در ظل مرحمت پرورش
تربیت آنحضرت نشو و نما یافته و باطوار حمیده و دانش آشنائی که استعداد امارت و قابلیت مناصب خانی و
سلطانی مرتب بنده بود و لله الحمد بعضی از امرای قزلباش حکام ممالک که از زمان خاقانی جنت مکانی
ارتحال نموده در میانهٔ آن اوجاق کسی شایستگی تربیت و تفویض منصب عالی امارت داشته
بود یکی از غلامان خاصهٔ شریفه را که بوفور عدالت و کاردانی و شجاعت و دلیری و حلیمی و سپاهی
راه و رفیع ترتیب از اقران ممتاز بود به امارت آن ایل و قشون و لشکر و حکومت آن الکا تعیین شده
و از این طایفه **بیست و یک نفر** در حین ارتحال آنحضرت به رتبهٔ ایالت و خانی و مرتبه
و سلطانی سرافراز شده اند از آنجمله امام قلیخان ولد اللهوردی خان که بجای والد بیگلربیگی
فارس و کوه کیلویه و لار و بحرین و جزایر است و امرای چند از او که حکومت محال اشتعال دارند و چون
عزل و منصب ایشان منوط برای بیگلربیگی مذکور است اسامی ایشان معلوم مسود اوراق نشده **شش نفر**

صفی قلی سلطان ولد ابراهیم خان حاکم لار که تمهید آن بار سرافراز گشته و از امرای بزرگ است داوود خان برادر
امام قلیخان که بجای محمد قلی قاجار که تاب ارادت و تقصیری کرده و در قبضهٔ بمور او گرجی صد در یافته بود از ایالت
و امیرالامرائی قراباغ معزول گشته بیگلربیگی آن ولایت و میر ایل اویماق قاجار است صفی قلیخان گرجی
ملقب بیوز علی که بیگلربیگی عراق عرب و قورچی باشی بسیار روضات مقدسات و عتبات عالیات است چنانچه
در شرح آمده و رفت حافظ احمد پاشا سردار به بغداد و اشارتی بدان شده از خان شام الیه در آن وقت بود و امیرالامرای
از دو جلو در بوت والی شایسته ترتیب بود و جعفر خان بیگلربیگی دارالمؤمنین استرآباد و سردار قشون ترکمن
الجابت منوچهر خان ولد مرحوم قرچغای خان سپهسالار و داروغهٔ مشهد مقدس اعلی است قراق خان چرکس
بجای ذوالفقار خان و یوسف خان بیگلربیگی شیروان و میر قرامانلو و چمیشگزک و سایر غازیان قشون
و لشکر ایشانست فرخ سلطان در عوض فرخ سلطان حاکم دربند و شابران شیروان و میر غازیان
بیات و رومی و غیره و لشکر ایجابست گرکین سلطان که بجای میر حسین حاکم لسکر گیلان و غازیان نجات
یوسف سلطان اوایل چمیشگزک که و حاکم خبوشان خراسانست اغرلو سلطان دیگر مشهور احکام
ولایت دورق است از حکام خبیص آن و بار سلطان میرایل ابای دوکی و حاکم خوار و سمنان و دماوند
فیروزکوه است و روز سلطان میر ایل جوانشیر اوگلی از امرای قراباغ است خسرو سلطان حاکم
ارومی جاتی و مرغاب و میر فوجی از غازیان بیات و هرات **ذکر صدور عالیشان و وزرای عظام و مستوفیان**
و ارباب قلم زمان نواب گیتی ستان چون در ایام فرماندهی حضرت گیتی ستانی
فوجی کثیر از این طبقه توفیق اسلام و سعادت غلامی این درگاه ملایک مقام دریافته اکثر از عهد صبی
در ظل مرحمت و سایهٔ تربیت آنحضرت نشو و نما یافته باطوار حمیده و دانش آشنائی که استعداد امارت و قابلیت
مناصب خانی و مراتب سلطانی مرتب بنده بود و هر چند در طی وقایع سال
و هنگام تفویض مناصب اسامی سامیهٔ ایشان جابجای خود رقم ثبت یافته در مقام موهوم شاید تکرار است
اما در این فاصله مناسب نیست انجر آن می پردازد و بالجمله صدور عظام زمان فرخنده
فرجام پنج نفر اند و در اوائل جلوس همایون میر ابوالولی انجو شیرازی بود که شیراز از احوال ایشان در
صدر صحیفهٔ اول در نقل احوال سادات عظام زمان شاه اسکندر شان در ایام اقتدار او طالب میرزا
بیان از مناصب آن زمان رقم زد کتبه در صحیفهٔ حالش کشیده شد بعد از اندک زمانی چون درشتکی
این منصب سرافرازی یافته تا مدت سال بی شرکت استقلال آل الانفراد صدر بود و بعد از او
قاضی خان ولد میرزا بیان که از سادات سیفی حسنی قزوین و از اقوام قاضی جهان وزیر جلال الدین

حسن مذکور در حین تحریر نقشه شاهی خبر رسید در آن فوت شده و میرزا رضی برادر زاده او بجای عم من الاهل
و بر این رتبه گرامی سرفرازی گردید و او نور قابلیت مرتبه مصاهرت حضرت اعلی دریافته بود و کار از این
ترتیب تا وقتی که رضا خاصه آنحضرت که بر حضرت عالیات علاء دولت منصب صدارت کرده بود و او در سفر آذربایجان
در بعضی گذر سال [illegible] بعالم بقا پیوست و قاضی خان بجهه پیری که در مصارف مصروفی اوقات
داشت و مرضی طبع مبارک نبود معزول کرده منصب میرزا رضی بپسر صدر الدین محمد ولد او که دختر زاده
حضرت علیت در آن باحکام کودکی رفع و به تفویض نیابت میرزا رضی بپسر صدر الدین محمد [illegible]
اعلی منصب بیت عزاده خود وکالت اموزند که کسب منصب تا هنگام قاضی سلطان برتری [illegible]
که متولی سرکار فیض آثار رضیه رضویه بود بتفویض یافت لیکن در همان چند روز که در دار السلطنه
اردوی جلیل با این منصب عالی صدارت گردیده گشته مثال اجلی را اشتمال بوده و خطاب صدارتش توشیح
ختم فخیم کردید بعد از فوت او میر رفیع الدین محمد ولد خلیفه مرحوم میر شجاع الدین محمود اصفهانی که
در آن ملک به سیادت [illegible] موصوف از اوصاف کمال و بزرگی قدر و منزلت [illegible]
صدر صحیفه ترجیح شده تفویض کرده میرزا رفیع مذکور شرف مصاهرت یافته از مرتبه نیابت پایه
بر برتر نهاد و اصالت بپسر میرزا رضی طغرای [illegible] احکام را باسم سامی خود موشح ساخته
گشته امیرزاده رفیع الدین محمد خلیفه بجوار رحمت یزدانی پیوسته منصب عالی صدارت کل ممالک من
حیث الانفراد با منصب و تولیت [illegible] حضرات عالیات نجف [illegible] تعلق گرفت الکنون مدتی مراتب
بلند و مدارج و مناصب ارجمند سرافرازی دارد [illegible] وزرای اعظم زمان دولت
وزرای اعظم زمان دولت همایون آنحضرت نیز [illegible] صدر [illegible] در اول جلوس همایون
پیوست [illegible] میرزا احمد بن میرزا عطاء الله که در زمان شاه جنت مکان شمه از احوالش [illegible]
[illegible] رقم وزیر کلک جهان گشته و میرزا احمد پسر او تعلیق نویس بی بدل بوده و در علم انشا مهارت
تمام داشت بنابر [illegible] که میان او و میرزا [illegible] وزیر بود در زمان [illegible] سکندر شان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] خراسان [illegible]
سکندر شان [illegible] عراق [illegible] قلیخان [illegible]
شده [illegible] میرزا احمد [illegible] میرزا اصفهان [illegible]
فرصت [illegible] قلیخان قرار گرفت [illegible]
منصب عالی داشت [illegible] قلیخان [illegible] وزارت اعظم سرافرازی یافت میرزا محمد

کرمانی که از جانب مادر بمیر قوام میرزا ذکر یافته بود و بعد از واقعه شهادت سلطان حمزه میرزا اصلاح
امور در زمان ابوطالب میرزا وزیر اعتماد الدوله شده و در انتظام دولت او سعی مینمود بعد از جلوس همایون
اعلی استخلاص از مواخذه و مصادره و در سفر خراسان رفیق [illegible] بوده و در [illegible] همراه او بود و در قضیه قتل
قلیجان [illegible] حضرت اعلی در آن واقعه [illegible] آنحضرت او منصب
وزارت یافته بود بعد از قتل مرشد قلیخان حضرت اعلی [illegible] رتبه عظیم القدر
اعظم سرافراز فرموده [illegible] آن معظم [illegible]
[illegible] طبع اشرف نبود [illegible] میرزا [illegible]
و معاملات [illegible] امرای عظام گرفتار گشته در همان چند روز مقتول گشت ایام اقتدار وزارتش زیاده از
شش ماه نبود و میرزا لطف الله شیرازی که وزیر شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بعد از واقعه شهادت
شاهزاده از وزارت معزول گشته میرزا محمد چنانچه مذکور شد وزیر شده بود و بعد از مواخذه و مصادره
در سفر خراسان همراه بود و بعد از قتل مرشد قلی وزیر نواب خورشید احتجاب وزیر اعظم اعتماد الدوله
گشت وزارت ایالت جمع کرده صاحب جیش و لشکر و طبل و علم گردید و دو سه سال من حیث الاستقلال
امر وزارت پرداخت و در اواخر بجهه اعمال ناهنجار پسرش میرزا محمد [illegible] دیوانی ارتکاب
اعمالی که مرضی طبع مبارک اشرف نبود مینمود معزول کردید حاتم بیگ ولد بهرام
اردوبادی که شمه از احوالش در این کتاب [illegible] نگار گشته در ازای حقوق خدمات [illegible]
[illegible] و جان سپاری یکی برادرش ابوطالب بیگ که عبدالله خان ازبک در حین محاصره هرات
که از جانب علیقلی خان شاملو [illegible] آمده [illegible]
[illegible] منصب [illegible] سرافراز فرموده [illegible] بعد از عزل میرزا لطفی بوزارت اعظم
بلندی یافت مدت [illegible] سال در کمال اقتدار و استقلال اعتماد الدوله بود [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible] ایام [illegible] فوت شد خلف ارجمندش میرزا ابوطالب که
اوصاف کمالش در صدر صحیفه اول [illegible] آغاز جوانی [illegible]
والد ماجد او بجای [illegible] بر رتبه عالی ارجمندی یافت [illegible] سال متکفل امر وزارت بود [illegible]
امور که لازمه [illegible] جاه و منصب است [illegible]
سازگار [illegible] معزول گردید سلیمان خان ولد شاه علی سلطان [illegible]
ابن عبدالله خان استاجلو [illegible] قابلیت و استعداد [illegible] داشت ترتبه بلند وزارت ارتقا یافته

کرمانی

مدت پنج سال شاغل مشاغل وزارت دیوان اعلی بود در اصفهان مریض گشته بعالم بقا پیوست سلطان العلما
و دستور الوزرای خلیفه سلطان خلف سمو الاشرف میر رفیع الدین محمد صدر که بشرف مصاهرت حضرت اعلی
و اردوی خاقانی بمحل مفاخرت و افتخاری شده و مآثر جاه و جلال و مفاخر کمال ولد ماجدش در این اوراق سمت ذکر یافته
بدین رتبه گرامی مفتخر و محترم گردیده و معهد جمیع امور و ترتیب و مشمول نوازش و الطاف شاهانه من حیث الاستقلال
بامر وزارت پرداخت والی تجسید بزرگ عالیشان و فاضل دانشمند نیکو اخلاق و از عهد صبی و اوان
حد تمیز نشو و نما یافته تا زمان ارتقای بمدارج علیا منصب مذکور خلاصه عمر گرامی را صرف مطالعه و مباحثه
در فنون علوم معقول و منقول بسر آمده روزگار گردیده و در اندک زمانی بنور فهم و فطرت عالی و طبع
مستقیم در علم حساب دانی مهارت کامل یافته رای صایب و فکر ثاقب او را در دقایق امر وزارت
عظیم روی داده و خوبی علو از مرام این منصب عالی اشتغال دارد که تقصیر قاصرش در علم حساب بقانون
ارقام سعادت انتظامش از حروف خط مصونست و ذوات کامله الصفاتش جامع کمالات صوری و معنوی
تا بقیه استعداد معنوی شایستگی این رتبه والا و زیبندگی این منصب علیا از جبهه آمالش ظاهر و هویداست
والی غایت عز حیثیت الاستبداد و الانفراد بشاغل این شغل عظیم است و در حسن خلق و اوصاف حمیده
هرچند خوش بود اندکی بنیادی در دیباچه اطناب منسوب نهاده و در باطن آمال ارباب قلم و اصحاب
فضل و کمال از نفحات کلک کهربار و شمیم مجمر شمائل ارباب قابلیت و استعداد و در ظل عاطفت
دولتشان آن صاحب دولت سرور کامیاب سیادت وزارت بهم وزارت تازه گردیده زمام و
مسند آوازه گردیده : والیوم مسند وزارت از وجود شریفش فروغ آراسته و سریر دولت از
فروغ کاردانی و خیر اندیشی عیش مجلی و پیراسته است امید که از وجود دولت برخوردار باد اسامی
شریفه مستوفیان عظام زمان فرخنده فرجام آنحضرت نیز نوشته میشود صدور وزرای اعظم هفت نفر
بودند اول خواجه شاه دیناری اصفهانی که در خراسان در خدمت آنحضرت بوده در رکاب اقدس بعراق
آمده و چهار سال مستوفی الممالک بود مرد آدمی و درویش نهاد و بسیادت نفس اتصاف داشت و مجلس
و کاردان بود و از خدمات ارقام نگاره بخط و تازی بسیار مولع بوده و در نوشتن بنوشته پارسی …
معزول شده حاتم بیگ اردوبادی وزیر … خان مستوفی الممالک گشت و شاه …
قیام داشت و در اول توشقان ئیل سنه … الف که … رتبت شاه …
بمنصب عالی وزارت اعظم ارتقا یافت آقا شاه قلی دولت آبادی اصفهانی …
سر بلندی یافته و وزارت و قلم … که تا غایت … مستوفیان داده …

در علم سیاقت و نویسندگی استاد الحاسبین و محاسب و کاردان و بسیادت نفس و خیر اندیشی اتصاف داشت
و ده شش سال من حیث الاستقلال بدان خدمت پرداخت بتاریخ هشت و الف با اجل طبیعی وفات یافت
منتقل شد و بعد از آن منصب مذکور را بقا میرزا علی برادرش تفویض یافت و دوات و قلم رفیع مذکور باو
اختصاص یافت و او نیز مرد پسندیده و خوش سلوک و پرهیزکار و کم طمع بود و بعد از تشخیص جمیع و خرج ممالک محروسه
که حاتم بیگ خرج کرده بود … و قانون دفترخانه همایون راست و درست استیفا او تمام
و تا پنج سال مستوفی الممالک بود و از … رشد استقلال بهره و افر داشت …
و اخر از دستگاه معزول شده و از زمره مستوفیان … که بدین رتبه سرافرازی یافت
و در کمال استقلال و … بلوازم این خدمت اشتغال نمود و از زیادتی رشد و جد و سلوک
با ابنای جنس و ارباب قلم … و در مقام … در آمده … که از …
… منصب … در محاسبات گمان زده و مبلغهای کلی فروگذاشت کرده بود میرزا … عالیشان
… مستوفی حساب بوده … اطلاع یافته بعرض اقدس رسانید و بنابر آن …
کشیده ایام منصبش … بود و … ئیل سنه … میرزا قوام الدین محمد ولد میرزا حسن
کفرانی اصفهانی که وزیر حسین خان شاملو امیر الامرا خراسان بود در علم سیاق و نویسندگی شاگرد آقا
شاه قلی بود … و خلق نیک نفس بود و با کمال استقلال و بزرگی …
نهاد و صاحب همت و با فقرا و درویشان و ارباب … و تقوی … احسانش بهره ور …
و تا پانزده سال مستوفی الممالک باستقلال بود در سال … ندای حق را اجابت نمود …
بقا پیوست بعد از فوت … خواجه قاسم نظر مستوفی الممالک … شاه جنت مکان …
… آذربایجان … حقوق خدمت … خواجه …
رتبه والا ارجمندی یافت … شاه گیتی ستان حسب الارث … مستوفی …
بود و اکنون … مشغول … و از وزرای … زمان آنحضرت … وزیر …
صاحب اعتبار … وقت … میرزا شفیع وزیر دار المرز …
میرزای عالیشان سرافراز بود و خواجه محمد زمان وزیر آذربایجان که لقب …
وزرای اصفهان و کاشان … بعالم بقا پیوسته بودند …
خالق مهمات و دیوانی … صاحب …
… شاه جنت مکان وزیر حسن بیگ …

...ت همایون در روانق واقع شده بود از وزیر دیوان بیگی ... به اولکا مشغول بلوازم خدمت پرداخته از جانب
یکی ... ن آثار رشد و کاردانی از ناصیهٔ حالش مشاهده نموده در مقام ترقیش درآمدند و در جهان بایام
وزیر ... کی ولایت طبرستان که عبارت از مازندران بهشت نشان در شمار بود و باشد سربلندی یافته
روانهٔ آنصوب ... سعی و کاردانی او در خدمات مرجوعه ... بتنظیم عمارات و ضبط و نسق مملکت
و ترتیب ظرف سنوات عجز و لکن در ضمیر منیر اشرف فیض ... تمشیت تمهید نیافته روز بروز در ترقیش افزود
تا آنکه بمزید اعتبار محسود اقران گشته از جملهٔ مقربان محفل قدس و محرمان سریر انس گردیده تا حین ارتحال
آنحضرت در آن منصب سرافرازی داشت و همیشه خدمات شایستهٔ مطبوع اشرف بود سیم خواجه
جلال الدین اکبر خوزیانی وزیر خراسان که از اعیان ولایت خوزیان هرات بود در زمان تسلط اوزبکیه
به دولتخواهی که از او بظهور رسیده بود مورد شفقت گشته بوزارت کل ممالک خراسان ارتقا یافته قصبات
املاک و رقبات کل موروثی و مکتسبی بود از تقدیرات آسمانی ضعف قوی بر باصرهٔ او طاری گشته دیدهٔ بینش
بالکلیه از دیدن عاری و عاطل گردید و آنحضرت بنابر پاس خدمت از آن ابتلای او اغماض عین فرموده
به همان دستور منظور نظر عنایت شاهانه بود و با عدم بصیرت بر وفق امور وزارت می پرداخت و محض توجه
و التفات حضرت از یمن منصب در راه نیافت تا مدت دوازده و چهار سال ایام تا حین ... وزارت کل
خراسان کرده و در ازمنهٔ سابقه و قرون ماضیه مانا نظر آنمعنی وقوع نیافته باشد که در عهد این شهریار
حق شناس بنده نواز وقوع یافته و در کتب ... وزرا جزو ممالک زیاده فایده نخشیده فقره ...
در ختم کتاب سپاس و ستایش ملک الملکی که این جلد از نسخهٔ عالم آرا که عبارت از صحیفهٔ ثانی و حصاوره است احوال حضرت ظفر قرین سلیمان
دوازده تا ایام فرماندهی شهریار غفران آیل ... صورت ... نامیه رقم اختتام ... یافت و ...
... ت فضل ... و بالذات بود و در کتاب عالم آرا ... در آمده باشد ... [illegible]
... ن و الفضول ... بود اکنون وقت آنست که کلک سخن ... و در اینجا ... زبان ...
... بکلامی بیت بوی مشک معطر ... حضرت دوام دولت
شاه اسلام ... جهان افروز ... عدالت و عالم آرای آفتاب عالمتاب ...
... قدر ... امکان شاهنشاه ... قدر ... لا ... کتاب ...
... جهان ... جهان آرای و شاهنشاه ... دریای ...
... ات ... و ... به ... استقلال ...
... زبان ... که ... السلطان بن السلطان

خاقان بن خاقان المؤید من عند الله الملک المستعان ابو المظفر ابو المنصور شاه صفی بهادر خان الصفوی
الموسوی الحسینی خلد ظلال دولته العلیا الی یوم الحشر و المیزان تازه و تر ساخته ریاض سخن پردازی را بدعاهای
انتهای آن شهریار جهان آرا و نثار ستایش و ثنای کرشمه ... بر جبههٔ صحیفهٔ اول رقم نگارش یافته و این اوراق
چون اوراق ... [illegible] ... شاداب گردانیده ... شهریار
تازه نهال گلشن جهانداری ... بر لوح ... سند فرمان روایی ... بزرگوار ...
... ابد ... الی یوم القرار پاینده و مستدام داشته ... و ظل ظلیل ...
... آسوده ... گیتی ... فراغ خاطر ... داشته ...
... مظفر و منصور گردان ... تا ... سرافرازیش ده ... بارگاه ...
... بساط قرب و منزلت ... تاریخ
عالم آرا ... شریف عالمیان ...
... حکایات ... روایات ... متقدمین و متاخرین ...
... کتاب ... جامع الحکایات و عجایب المخلوقات و حیوة الحیوان و کتاب فرج بعد الشدة
و گلستان و نگارستان و اخلاق ناصری و محسنی و جلالی و امثال آن ... لالی ...
... صحیفهٔ ... شمار آن ... بصیرت
... نوشته ... افضال ...
... صحیفهٔ ...
... الحال ...
... خاقان ... گردانیده
...
...

بیت ای بسا آرزو که خاک شده ؛ این ابیات کمترین مناسب حال بود بیت صد هزار
گرد پایه یکی داد تا که گرد ؛ در من چه جور بود که آن بو خاک گرد ؛ این شکر قناد اقبال از قرافیل
الفضلا ان ارباب حس دخند دور بوده اگر به سهو خطایی مطلع گردانند در اصلاح آن کوشند و چشم
از آن بپوشند بیت ز نبرد ای حق پی شوای صدرا ؛ کم کرم از عیب
هستگاه را ؛ تمت الکتاب بعون
الملک الوهاب

کتابخانه
جعفر سلطان القرائی
تبریز ۱۳۶۵ (قمری)

کتابخانه مجلس شورای ملی